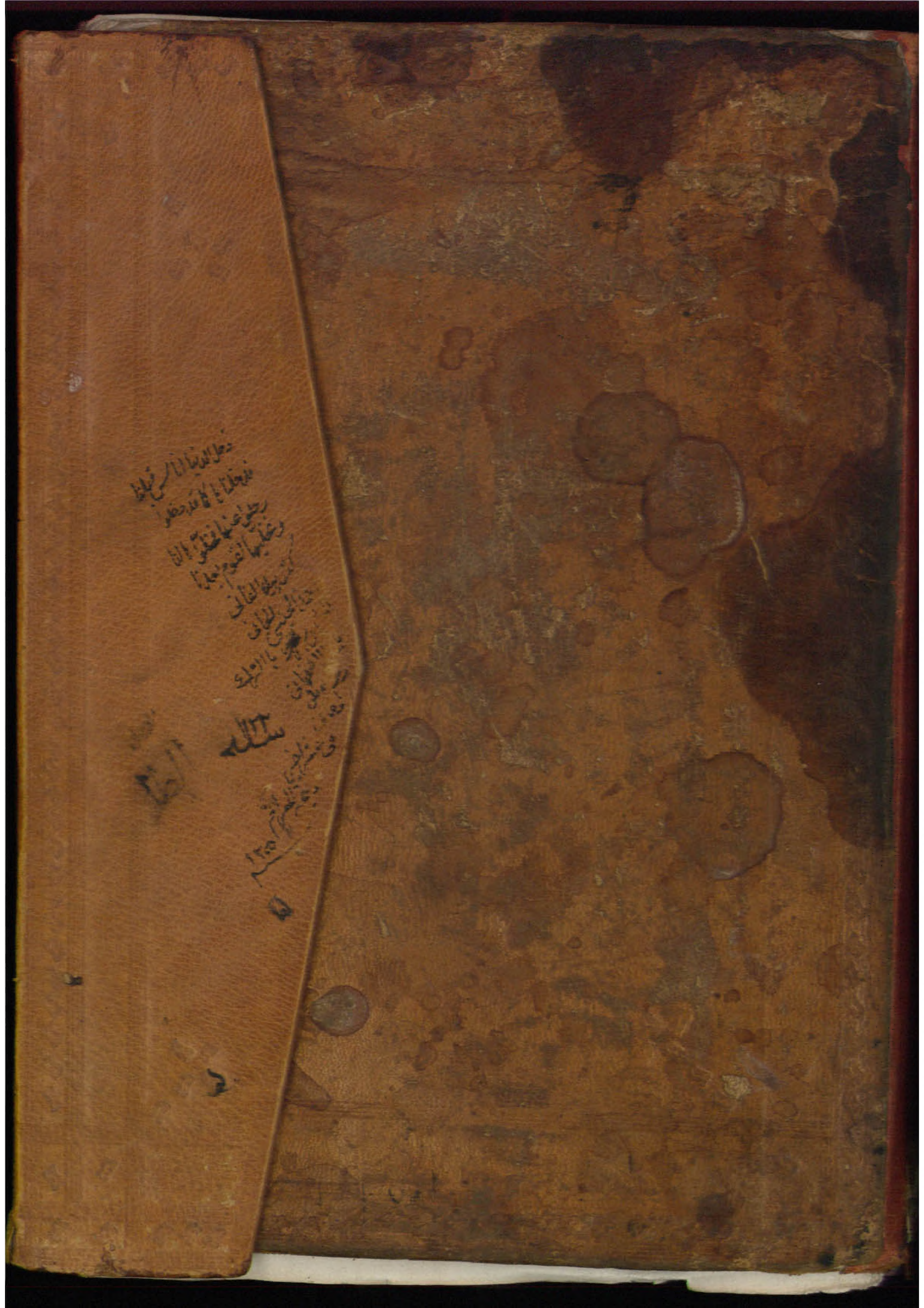
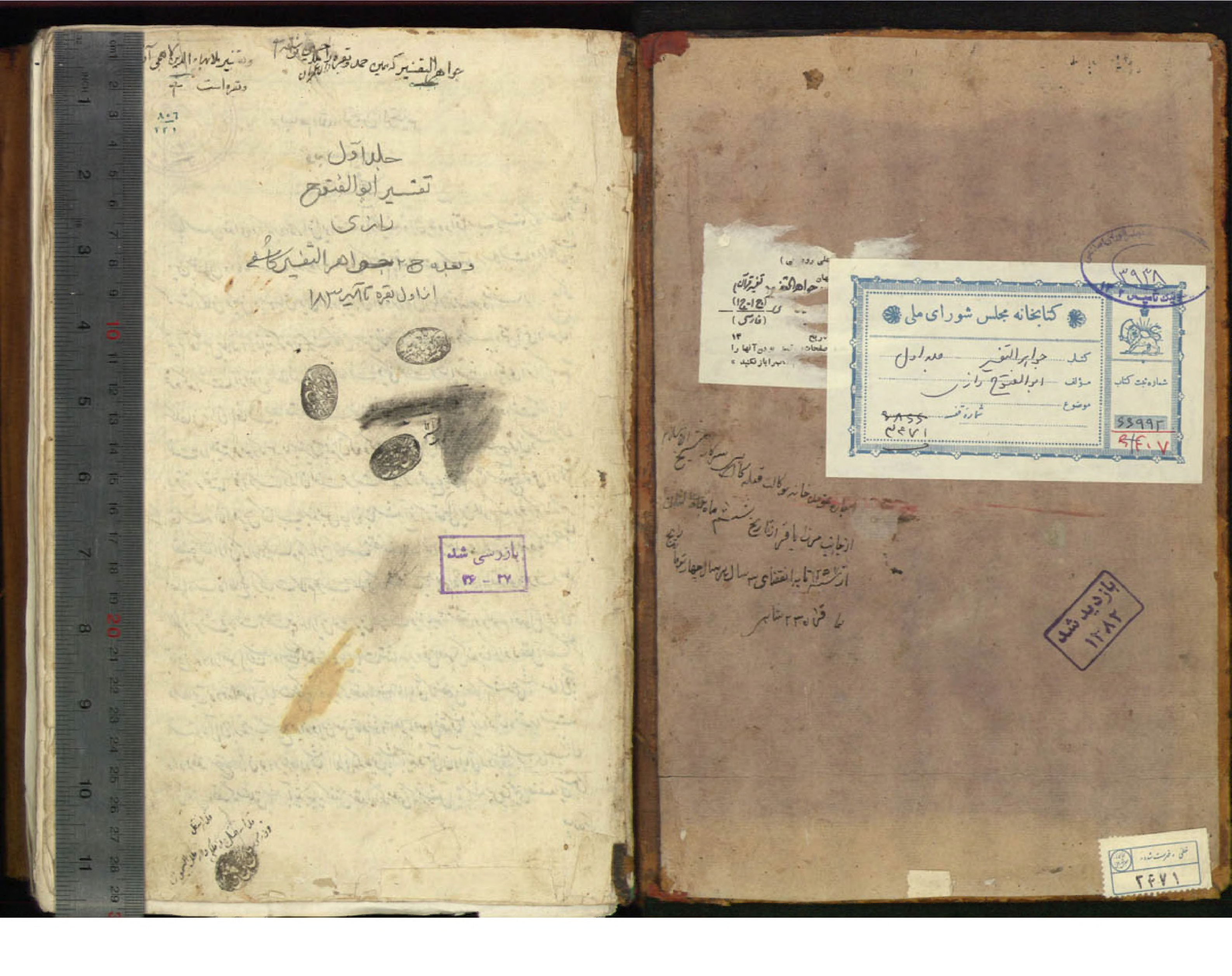






جلد اول
تفسیر ابوالفتوح
رازی
کتابخانه مجلس شورای ملی
بازرسی شد
بازدید شد
۱۳۸۲



بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

وبالله التوفیق

سپاس خدای را که بر افرازندهء این ایوانست و آرایندهء این ماه و آفتاب و ستارگانست و آفریننده
دین پیغمبران و امامانست و درود بر رسول او که ختم پیغمبرانست و سید مرسلانست و بر اهل بیت او
که ستارگان زمین و پیشوایان دین اند و بر یاران او و بزرگان اخیار از مهاجر و انصار بدانکه
قدیم تعالی جل جلاله از غایت کرم او بر بندگان و حسن نظر و عنایت او در هر وقتی و حینی و عصری آنچه شایسته بود
فرو نگذاشته از انواع الطاف از جملهء الطاف او یکی بعثت رسل است و دیگری انزال کتب چه
مکلفان در آن الطاف بطاعت نزدیک شوند و از معصیت دور پس نهایت او آنست که این دو
نعمت را بلیغتر فرمود که پیغمبر ما بهترین پیغمبران کرد و کتب ما بهترین کتب و آن افصح‌ترین و شیرین‌ترین
و فراخ‌ترین نعمتها فرو فرستاد که آن لغت عربیست و آنچه آن مجموع علوم کرد تا هیچ نوعی از انواع
نباشد الا که درین کتاب یابند پس چاره نباشد آنرا که تعاطی این علوم کند و خواهد که در تفسیر
تصنیف کند از آن که از همهء علوم که این کتاب متضمنست آنرا و مشتملست بر آن با بهره باشد خصوصا
علم ادب و اطلاع بر کیفیات کلام عرب و علومی که منسوب باشد بعلم ادب از لغت نحو و صرف و علم
نظر و معرفت و بلاغت و صنعت چه مدار این لغت برین علومست و نیز باید تا متحقق بود بعلوم اصول تا اقوالی که
قادح بود در اصول بشناسد و احتیاط کند و تأویل آیات متشابه بر وفق اصول کند چنانکه او دلیل عقل اقتضا کند
و مطابق بود مر اصول آیات محکم را و باید که فقیه باشد تا آیاتی که متضمن احکام شرعی باشد معانی او و وجه
استدلال آن بر مذهب صحیح بداند و این معنی تمام نشود تا عالم باصول فقه نباشد زیرا که بناء فقه بر آنست
و او لدفعه مستخرج از آن بود و نیز چاره نباشد از طرقی که لایق باشد بآیه و معنی آن و آیاتی که وارد است بر سببی سبب نزول
آن گفتن و قصه که متعلق باشد بآیه بباید گفتن مقدار آنکه معنی کوارش آیه باشد پس چنانکه مصنف این جنس را

چاره

چاره نباشد از جملهء اینها چه اگر بعضی زین علوم نابسته باشد چون بآن علم رسد یا مهمل فرو گذارد یا حفظ
کند در چیزی که ناگفتنی باشد و کشف عوار کند و ننگ ستر خود نماید و آن چون حجتی باشد بر جهل او بآن نوع پس
چون جماعتی از دوستان و بزرگان از اماثل و اهل علم و تدین اقتراح کردند که درین باب تصنیفی یادگار کن
چه اصحاب ما را تفسیری نیست مشتمل برین انواع واجب دیدم اجابت کردن ایشان و وعده دادن بدو تفسیر
یکی بپارسی و دیگری بتازی الا که پارسی مقدم باشد بر تازی برای آنکه طالبان این بیشتر بودند و فایده هر
کسی بدو عامتر بود و این کتاب میانه خواهد بود در اطناب و اختصار نه انچنان اطنابی که ممل باشد و نه اختصاری
که مخل باشد و شرط آنست که هر آیتی بدو رسیم یا هر لفظی و هر قصه آنچه شرطست در او گفته شود و چون آیتی یا
لفظ در قرآن مکرر شود حواله بر گفته کرده شود و از خدای تعالی توفیق میخواهم بر تمام کردن این کتاب و بر
ما را برضای او نزدیک گرداند فما التوفیق الا بالله و ما الاعتماد الا علیه و هو حسبنا و نعم
الوکیل

در اقسام معانی قرآن و بیان تفسیر او که بر چند وجه باشد بدانکه معانی و تفسیر قرآن
بر چهار وجه است یکی که جز خدای تعالی نداند برای آنکه مصلحت در آن دانست که بیان نکند بدان سبب که در
که او احکم الحاکمین است بجز حکمت و صواب نکند مثال او چنانکه گفت و یسئلونک عن الروح قل الروح
من امر ربی و چنانکه فرموده و یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها قل انما علمها عند ربی لا
یجلیها لوقتها الا هو و قسم دوم آنست که ظاهر لفظ او مطابق معنی او بود و در لغت عرب آنرا محکم خوانند
مثل قل هو الله احد و قوله و لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق و مانند این آیات نیز
ازین جنس باشد و قسم سیوم آنست که بظاهر آیه معلوم نشود مفصلا و آنرا مجمل خوانند مثل قوله تعالی
و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و قوله تعالی و لله علی الناس حج البیت چه مراد خدای تعالی بظواهر این آیات
معلوم نشود از تفصیل نماز و کیفیت آن و احوال زکوة و کمیت و افعال و احکام آن تا شارع علیه السلام
بیان نکند و تفصیل ندهد ما را راه نباشد بآن و رخصت نباشد خوض کردن در آن جز بوحی از قبل خدای تعالی
بشارع چه شرایع تبع مصالح بود و مصالح درین باب جز خدای تعالی نداند و قسم چهارم آنست که لفظش
مشترک بود در میان دو معنی یا بیشتر و هر یکی از آن روا بود که مراد بود این قسم را متشابه خوانند حکم او

او چنانست که حمل کنند او را بر محتملات خود و آنچه ممکن بود که در لغت آن وجه محتمل بود آن را دلیل
منع نکنند از حملش بر آن و قطع نکنند بر مراد خدای تعالی الا بنصی حدیث از رسول یا از ائمه
علیهم السلام که قول ایشان حجت باشد در دین و هر که چنین بود که محتمل باشد دو وجه را
و دلیلی پیدا شود که جز وجهی را نشاید که مراد خدای تعالی بود قطع توان کرد که آن وجه دیگر مراد
خداست تبارک و تعالی و مثالهای این در جایهای خود در شرح آیات متشابه بیاید ان شاء الله
اکنون بدانکه درست شده است بروایات صحیحه که تعاطی تفسیر قران نشاید کردن و اقدام در شرح
نتوان نمودن الا باخبار و آثار از رسول و ائمه علیهم السلام چه قول ائمه مسند باشد با قول رسول صلعم و برای خود
تفسیر نشاید کردن الا بنقل صحیح چه از طریق خاص و عام این خبر روایت کرده اند که رسول صلعم و آله
فرموده است که من فسر القرآن برایه و اصاب الحق فقد اخطاء یعنی هر که تفسیر قران کند برای خود
و قول و باتفاق موافق حق باشد مخطی بود   در اقسام قران بدانکه قران از شش وجه برون نیست
محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و خاص و عام محکم لفظی باشد که ظاهرش خبر دهد از معنی بی اعتبار امری که ضم
با آن چنانکه مثالش گفته شد و متشابه آن بود که مراد از ظاهر آن نتوان دانستن بی دلیلی و الفاظ مشترک را
محتمل را هم این حکم بود برای آنش متشابه خوانند که مراد مشتبه باشد از آن چنانکه خدای تعالی فرموده است
ما فرطت فی جنب الله و قوله فثم وجه الله و جاء ربک و امثال این اما حد ناسخ و حقیقت آن
هر دلیلی باشد که دلیل کند بر زوال مثل حکم ثابت بنص اول در مستقبل روزگار بر وجهی که اگر نه آن ثابت
بودی بنص اول یا متراخی بودی از او و برای آن گفتیم دلیل شرعی که اگر دلیل عقلی پیدا شود بر زوال مثل حکم ثابت
بنص در مستقبل آن را نسخ نخوانند نه بینی که مکلف چون عاجز شود یا عقلش زایل گردد عبادات از و ساقط
شود بدلیل عقل و او را ناسخ نخوانند برای آن گفتیم بر زوال مثل حکم و نگفتیم بر زوال النفس حکم برای آنکه
اگر نفس آنچه بدو امر کرده باشد منسوخ کند بدا باشد و بدا بر خدای تعالی روا نباشد و برای آن گفتیم که
حکم باید که ثابت بود بنص شرعی که آنچه بدلیل عقل ثابت شود چون شرع آن را نسخ نخوانند و نگویند حکم عقل را
منسوخ کرد و اعتبار تراخی برای آن کردیم که آنچه مقارن بود از او ناسخ نبوده باشد که مخصص بود

نه بینی

نه بینی که اگر گوید اقتلوا المشرکین الی الیهود این تخصیص عموم باشد نسخ نباشد و نسخ در امر و نهی شود
و در خبری که تغییر در رو آن باشد یا متضمن بود امر و نهی را اکنون دخول النسخ در قران بر سه وجه بود یکی آنست که
حکم او منسوخ بود و تلاوة برجای چون آیه عده یکسال را چهار ماه و ده روز منسوخ کرد فی قوله تعالی و الذین
یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج پس خدای تعالی
این عده را که یکسال فرموده بود بچهار ماه و ده روز منسوخ کرد فی قوله تعالی و الذین یتوفون
منکم و یذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشرا و چون آیه نجوی فی
قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة
چون این آیه به مردم از رسول دور شدند امیر المؤمنین علی ع ده درم بده باو بصدقه و ملازمت کرد رسول را صلعم
چنانکه در جای خود بیاید ان شاء الله تعالی و حق تعالی این حکم را منسوخ کرد بقوله تعالی ءاشفقتم ان تقدموا
بین یدی نجویکم صدقات پس تلاوت برجاست و حکم منسوخ و دوم آنست که تلاوت منسوخ بود و حکم بر
جای برعکس قسم اول و آن رجم زانی است که در اخبار و تفاسیر چنین است که در سورة النور این بود که
الشیخ و الشیخة اذا زنیا فارجموهما قضیا الشهوة جزاء بما کسبا نکالا من الله و الله عزیز حکیم
این آیه را تلاوة منسوخ است و حکم برجای و سیوم آنکه لفظ و حکم او هر دو منسوخ بود چنانکه آورده اند که در قران
که آن عشر رضعات یحرمن ده رضعه حکم تحریم بو بد آرد آنگه آن را نسخ فرمود به پنج یا پانزده رضعه علی خلاف بین
الفقهاء فیه و استقصاء کلام در نسخ و احکام او و بسط مسایل او از جمله اصول الفقه بود و آن شرط درین کتاب
گنجایش ندارد و این مقدار برای این گفته شد که در قران لفظ نسخ و آیات منسوخه هست از این مقدار چاره
نباشد و منسوخ آن بود که حکمش بگردانند یا تلاوتش بتلاوة آیة ناسخه یا بدلیل ناسخ اما عام لفظی بود
صالح هر آن چیزی را که از آن جنس بود آنکه یکی بود تعدی کند یا بالای آن از اعاظم خوانند و خاص آن باشد
که متناول نبود الا یک شخص معین را از آن جنس مثال اول یا ایها الذین امنوا مثال دوم آیة مروم الساحر
ادع لنا ربک اما آنکه عموم را صیغه موضوع باشد که خصوص را نشاید و اگر در خصوص استعمال کنند مجاز باشد

یا نه چنین باشد و خلاف درین مسئله نزد سید مرتضی علم الهدی قدس الله روحه چنانست که
عموم را صیغه خصوص مفرد نباشد از جز عموم نداشتند بل هر صیغتی که عموم را دعوی کردند صالح باشد عموم
و خصوص را و مشترک بود میان هر دو و کلام درین باب از جمله اصول الفقه باشد اینجایگاه احتمال نکند
شرح آن دادن چون بموضع حاجت رسیم بآنچه لایق باشد در وی گفته شود ان شاء الله تعالی در نامهای و معانی
آن بدانکه خدای تعالی این کتاب را در قرآن بچند نام خوانده است قرآنش خواند و فرقان و کتاب و ذکر و تنزیل
و حدیث و موعظه و تذکره و حکم و حکمت و مهیمن و شفا و هدی و هادی و صراط مستقیم و نور و حبل و رحمت
و قصص و حق و بیان و تبیان و بصایر و فصل و عصمت و مبارک و نجوم و مجید و عزیز و کریم و عظیم و
سراج و منیر و بشیر و نذیر و عجب و قیم و مبین و نعمت و علی و ما سوی اینکه یکی را بگوییم که کجا گفت اما قرآن فی قوله تعالی
ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل و فی قوله شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
و امثال آن بسیار است مفسران اختلاف کرده اند در معنیش عبد الله عباس میگوید قرآن بقراءت چون
رجحان و نقصان و خسران و معنیش اتباع بود و معنی تلاوة همین باشد برای آنکه خواننده هم تتبع حروف
میکند در حال خواندن و تلاوة و قراءة بیک معنی باشد و قتاده گفت اصل و من قراءة الشیء
اذا جمعته و ضممت بعضه الی بعض و اصل از جمع باشد چنانکه عمرو بن کلثوم گفت ذراعی عیطل
اذا ما بکر هجان اللون لم تقرأ جنینا ای لم تضم رحمها علی جنین یعنی رحم خود بر هیچ بچه جمع نکرد
وصف شتری میکند که هرگز بار برنگرفت و بعضی دیگر گفتند اشتقاق او من قریت الماء فی
الحوض باشد و قول اول درست تر است و مرجع معنی در هر دو قول را جمع باشد سفیان بن عیینه
گفت برای آن این کتاب را قرآن خوانند که در معنی جمع است نه بینی حروف جمع کرد تا کلمه باشد
و کلمات را جمع کرد تا آیه شد و آیات را جمع کرد تا سوره باشد و سوره جمع کرد تا قرآن شد پس جمع [illegible]
او جمع حاصل نیست چنانکه می بینی که حروف جمع کرد تا کلمه باشد و کلمات جمع کرد تا آیه باشد و قریش و اهل مکه
این کلمه بتخفیف همزه گویند و قراءة عبد الله کثیر بر اینست و باقی قراء و عرب مهموز گویند بر اصل خود اما
فرقان

فرقان فی قوله تعالی تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده و در معنیش خلاف کردند بعضی گفتند برای آنش
فرقان گفت که متفرق فرود آمد چنانکه و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث قول دیگر آنست که فرق
کننده است میان حق و باطل و حرام و حلال و وعد و وعید و مومن و کافر و غیر آن عکرمه و سدی گفتند برای
آنکه سبب نجاة است و فرقان بمعنی نجاتست فی قوله تعالی و اذ آتینا موسی الکتاب و الفرقان و فی
قوله تعالی ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ای نجاة و مخرجا و این لفظ مصدر است چون سبحان و
قربان و فصلان و بیشتر در مصدر فعل آید بتشدید اما کتاب فی قوله تعالی الم ذلک الکتاب و این
نیز مصدر است کالقیام و الصیام و گفته اند فعال است بمعنی مفعول چون حساب بمعنی محسوب و لباس
که بمعنی ملبوس است و این در قرآن و کلام عرب بر وجوه آمده آمده است بمعنی فرض آمده فی قوله کتب
علیکم ای فرض علیکم و کتاب حجة باشد فی قوله فأتوا بکتابکم ای بحجتکم و کتاب بمعنی اجل
آمده است فی قوله و ما اهلکنا من قریة الا و لها کتاب معلوم ای اجل و کتاب بمعنی حکم
آمده فی قوله تعالی سأقضی بینکم بکتاب الله ای بحکم الله و قال الشاعر و قال العلا
بالبلاء فلتم و ما ذاک قال الله اذ هو یکتب ای یقضی و یحکم و کتاب بمعنی مکاتبه باشد
چنانکه فی قوله تعالی و الذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم و این مصدر فاعل باشد
بمعنی مفاعله چون جدال و قتال و خصام که بمعنی مجادله و مقاتله و مخاصمه باشد و اصل او جمع باشد
من قولهم کتبت البغلة اذا جمعت بین شفریها بحلقة و لشکر را کتیبه خوانند از آنکه مجتمع
باشد اما ذکر فی قوله تعالی هذا ذکر مبارک و قوله انا نحن نزلنا الذکر و این دو معنی را باشد
یکی یاد کردن یعنی خدای تعالی باین قرآن یاد میدهد بندگان خود را آنچه خیر و صلاح باشد معنی دوم ذکر بمعنی
شرف باشد قوله تعالی و انه لذکر لک و لقومک ای شرف لک اما تنزیل فی قوله تعالی تنزیل من
رب العالمین و آن مصدر نزل باشد اما حدیث فی قوله الله نزل احسن الحدیث و حدیث
ضد قدیم باشد من قولهم کان ذلک و اتی قدیما و حدیثا و اما موعظة فی قوله تعالی قد جاءتکم
موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و او مصدر وعظ باشد و اما تذکره

فی قوله تعالی لتذکرة للمتقین و او مصدر ذکر باشد و اما ذکری فی قوله تعالی و ذکر فان
الذکری تنفع المؤمنین و این مصدر ذکر باشد و اما حکم فی قوله تعالی وکذلک
انزلناه حکما عربیا و اما حکمة فی قوله تعالی حکمة بالغة وقوله واذکرن
ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة اما حکیم بقوله یس والقرآن الحکیم
اما مهیمن فی قوله مصدقا لما بین یدیه من الکتاب ومهیمنا ای حفیظا وقیل امینا
اما شفاء فی قوله تعالی وننزل من القرآن ما هو شفاء و فی قوله وشفاء لما فی الصدور
واین دو معنی دارد یکی آنکه ببرکت او بیماران شفا یابند و دیگر آنکه دلهای بیماریان او از شک و شرک و نفاق
شفا یابند فی قوله وشفاء لما فی الصدور و این دو معنی دارد و چون درین کتاب تامل کن
چون شک در دل منافقان بود بیماری خوانند بقوله فی قلوبهم مرض آنرا برو ازنده شک بود
آن را شفا خواند اما هدی بقوله تعالی هدی للمتقین ای بیان ولطف اما هادی
فی قوله تعالی یهدی الی الرشد و اما صراط مستقیم فی قوله اهدنا الصراط
المستقیم مراد قرآنست بقول ابن مسعود اما نور فی قوله تعالی واتبعوا النور
الذی انزل معه برای آن نور خواند که بآن راه برند در ظلمات شک و شرک چنانکه بنور
راه برند در ظلمات شب اما حبل فی قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا برای آنش حبل
خوانند که هر کسی که دست درو زند و بدو تمسک جوید از غرق نجات یابد چنانکه کسی دست در
رسن زند و بدو تمسک جوید نجات یابد اما رحمة فی قوله تعالی وهدی ورحمة للمؤمنین
یعنی نعمت من الله اما روح قوله تعالی وکذلک اوحینا الیک روحا من
امرنا از برای آن روحش خواند که قوام اسلام بدوست چنانکه قوام تن بروح است اما
قصص بقوله تعالی نحن نقص علیک احسن القصص و اصل کلمه من قص اثره اذا اتبعه
باشد اما حق فی قوله وانه لحق الیقین برای آنش حق خواند که درست و حقیقت است
من قولهم حق الامر ای صح و ثبت و قول دیگر آنکه حق ضد باطل است محل و مزیل باطل بود چنانکه
گفت

گفت بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ای ذاهب زایل اما بیان
بقوله هذا بیان للناس اما تبیان فی قوله تعالی ونزلنا علیک الکتاب تبیانا
لکل شیء این کلمه مصدر بین باشد و اما بصایر بقوله هذا بصایر من ربکم
و بصایر جمع بصیرة باشد برای آنکه بدو حق مستبصر شوند اما فصل فی قوله انه لقول فصل
ای فاصل فارق بین الحق والباطل اما مبارک فی قوله هذا ذکر مبارک انزلناه
اما نجوم فی قوله فلا اقسم بمواقع النجوم برای آنش نجوم خوانند که نجم نجم فرود آمد آیة
پس آیة و سورة پس سورة اما مجید فی قوله ق والقرآن المجید ای شریف
اما عزیز فی قوله وانه لکتاب عزیز و این دو معنی دارد یکی کرامیت و دیگر آنکه غالبست
من قولهم من عزیز ای من غلب سلب یعنی صعبست و ممتنع بر آنکه خواستند که معارضه
بیارند و معنی سیوم آن بود که مثلش نیابند اما کریم بقوله وانه لقرآن کریم و اما
قیم بقوله ولم یجعل له عوجا قیما اما عظیم فی قوله ولقد آتیناک
سبعا من المثانی والقرآن العظیم اما بشیر و نذیر بقوله بشیرا و نذیرا
فاعرض اکثرهم اما نعمت فی قوله واما بنعمة ربک فحدث و اما مبین
فی قوله تلک آیات الکتاب المبین و اما علی فی قوله وانه فی ام الکتاب
لدینا لعلی حکیم قدیم تعالی جل جلاله از عظم شان قرآن و کثرة منافع خلق در دو این کتاب
بچند نام شریف برخواند تا تنبیه باشد خلقان را برفعت منزلت و جلالة قدر او در معنی سورة و آیة
و کلمه و حرف است بدانکه سورة را معنی منزلت بود از منازل شرف و این دلیل قول نابغه است الم تر ان
الله اعطاک سورة تری کل ملک دونها یتذبذب ای منزلة من منازل شرف و باره شهر را از آن
سور میخوانند که بلند و مرتفع باشد این قول آنکس باشد که سورة بی همزه گوید فاما آنکه مهموز میگوید
اصل او من سور الاناء باشد و آن باقی آب در آوند و عرب گوید اسارت فی الاناء اذا ابقیت فیه شیئا و آن بقیه
آب بود و قال اعشی ثعلبه فبانت وقد اسارت فی الفؤاد صدعا علی نایها مستطیرا اما

اما آیة علامة باشد من قولهم آیة کذا وکذا ای علامة و ازینجاست که خدای تعالی حکایت کرد از
عیسی ع در ذکر مایده تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیة منک ای علامة لاجابة دعائنا و آیة
بمعنی رسالت باشد چنانکه کعب بن زهیر گفت اذا ابلغا هذا المعرض آیة بهذا القوم الم قال ای رسالة
و آیة را یک معنی دیگر جماعت باشد چنانکه گویند خرج القوم بآیتهم ای بجماعتهم و آیتی از قرآن جمله کلمات و حروف باشد
متصل تا بانقطاع معنی و آیة عجیبه باشد من قولهم فلان آیة فی کذا ای اعجوبة و کلمه لفظی باشد موضوع که دلیل
معنی کند بوضع و جمعش کلمات و کلم باشد و آن حرف و جز مفهوم باشد یکی حروف هجا چون اب ت ث
و ذکر حرف در موضعه اهل نحو و هو ما جاء بمعنی لیس باسم ولا فعل نحو هل و بل و قد بدانکه سورة قرآن را
هرچند سوره باشد نامی مخصوص هست و آن جمله در خبری جامع هست و اثلة بن الاسقع روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله
گفت اعطیت مکان التوریة السبع الطوال واعطیت مکان الزبور المائین واعطیت مکان
الانجیل المثانی وفضلت بالمفصل میگوید مرا بجای توریة این هفت سوره دراز داده اند یعنی البقره و آل
عمران والنسا والمائده والانعام والاعراف والانفال و توبه و بجای زبور مائین داده اند یعنی
سورتهائی که کما بیش صد آیة است چون انفال و یونس و هود و یوسف و بنی اسرائیل و
الکهف و مانند آن و بجای انجیل مرا مثانی داده اند یعنی این سورتها که زیر صد آیة است و برای آنش مثانی
خوانند که ثوانی مائین است و روا بود برای آنش مثانی خوانند که این سورتها مضاف این دو باشد
الکاد بهر دو باهم دوم سبع طوال باشد و حسن بصری گفت مراد بمثانی فاتحة الکتابست و این روا
باشد و گفت مرا تفضل داده اند بمفصل یعنی در برابر هیچ پیغمبری صاحب کتاب را چیزی نداده اند مگر آن
خلاف کردند در مفصل گروهی گفتند از سوره محمد صلی الله علیه و آله تا باخر قرآن مفصل است و عبد الله
عباس گوید از والضحی تا آخر قرآن و گفتند برای آنش مفصل خوانند که فصل بسیار باید کردن از میان هر دو
سوره ببسم الله الرحمن الرحیم و بعضی دگر گفتند برای آنکه فصل باید کردن میان دو سوره بتکبیری
و این قراءة ابن کثیر است و شاعر این را در چند بیت گفت حلفت بالسبع اللواتی طولت وبمائین
بعدها قد امیت وبالمثانی ثنیت فکررت وبالطواسین التی قد ثلثت وبالحوامیم التی

قد سبعت

قد سبعت وبالمفصل اللواتی فصلت در ثواب خواننده قرآن شهر بن حوشب روایة کرد
از رسول ع که گفت فضل القرآن علی سایر الکلام کفضل الله علی خلقه گفت فضل قرآن بر دیگر
کلامها چنانست که فضل خدای بر خلقانش خبری دیگر انس روایت کرد از رسول ع که فرمود ان هذا
القرآن مادبة الله فتعلموا مادبته ما استطعتم ان هذا القرآن هو حبل الله المتین
وهو النور المبین والشفاء النافع فاقرؤه فان الله عز وجل یاجرکم علی تلاوته بکل حرف عشر
حسنات اما انی لا اقول الم ذلک الف ولام ومیم ثلثون حسنة گفت این قرآن مهمانی
خداست بیاموزید مهمانی خدای را چندانکه توانید این قرآن حبل خداست و نوری روشنست و شفای سودمند است
بخوانید که خدای تعالی شما را مزد دهد بهر حرفی ده حسنه نمی گویم که الم یک حرفست و لیکن سه حرفست تا گوینش
سی حسنه باشد خبر دوم آنکه ابو ذر روایة کرد از رسول ع که گفت القرآن افضل کل شیء
دون الله تعالی فمن وقر القرآن فقد وقر الله ومن لم یوقر الله فقد استخف
بحرمة الله حرمة القرآن علی الله کحرمة الوالد علی ولده گفت از همه چیزی فاضلتر است
غیر از خدای تعالی هر که قرآن را حرمت دارد خدای را حرمت داشته که حرمت قرآن ندارد استخفاف
کرده باشد بحرمت خدای تعالی حرمت قرآن بر خدای چون حرمت پدر است بر فرزند خبر دیگر آنکه ابو
امامه روایت کند از رسول ع فرمود هر که سه یک از قرآن بخواند چنان باشد که او را ثلثی از نبوة داده باشند
و هر که دو ثلث از قرآن بخواند چنان باشد که او را دو ثلث از نبوة داده باشند و هر که تمام قرآن
بخواند چنان باشد که او را تمام نبوة داده باشند آنگه گویند او را اقرأ وارق بکل آیة درجة میخوان
و بر میشو بهر آیتی درجه و بهر آیتی درجه بالاتر میرو و در بهشت تا آنچه با او باشد از قرآن تمام شود آنگه با او گویند
اقبض فقبض بگیر پس بگیرد گویند او را هیچ دانی که در دست چه داری گوید نه فاذا فی یده
الیمنی الخلد وفی الاخری النعیم چون نگاه کند در دست راست بهشت خلد دارد و در دست
چپ بهشت نعیم خبر دیگر زنان رسول ع و آله روایت کرده اند که رسول گفت حملة القرآن هم
المحفوفون برحمة الله الملبسون بنور الله المعلمون کلام الله من عاداهم فقد عادی الله

ومن والهم فقد والى الله بقوله تعالى يا حملة القرآن تحببوا الى الله بتوقير كتابه يزدكم حبا ويحببكم الى خلقه يدفع عن مستمع القرآن شر الدنيا و يدفع عن تالى القرآن بلوا الآخرة والمستمع اية من كتاب الله خير من ثبير ذهبا ولتالى آية من كتاب الله خير مما تحت العرش الى تخوم الارض السفلى كفت رسول ص كه حاملان قرآ[ن] ... كرد بر كرد ايشان رحمت خداى باشد و لباس ايشان نور خداى باشد آموختگان كلام خداى باشند دشمن ايشان دشمن خداى بود و دوست ايشان دوست خداى بود خداى تعالى ايشان را كويد اى حاملان مجلس قران دوستى كنيد با من بحرمت داشت شما كتاب مرا تا من در دوستى شما بيفزايم و شما را دوست داشته كردانيم بخلقان خود آنكه كفت از شنونده قرآن شر دنيا بكرداند و از خواننده بلاى آخرة بكرداند و شنونده آيتى از قرآن بقيامة بهتر و بيشتر از كوه ثبير زر بدهند و خواننده آيتى از قرآن ثواب بيشتر از آنچه در زير عرش بود تا زير هفتم زمين خبر ديكر ابو سعيد خدرى روايت كند از رسول عليه فرمود كه روز قيامت منبرها از نور بنهند و بنزد يك هر منبرى شترى از شتران بهشت بدارند آنكه ندا كنند از رب العزت كه كجا اند حاملان كتاب رب العالمين كه برين منبرهاى نور نشينند كه شما را ترسى و اندوهى نيست تا خداى تعالى از حساب خلقان فارغ شود آنكه ايشان را بر آن شتران نشانند و بهشت برند خبر ديكر سليل روايت كند كه از رسول ص شنيدم كه كفت هر كه قرآن از دفتر خواند خداى تعالى عذاب مادر و پدرش تخفيف فرمايد اكرچه مشرك بوده باشند و هر كه قرآن از خط بخواند كمان برد كه خداى او را نيامرزد او از جمله مستهزيان باشد بآيات خداى تعالى و حامل كتاب خداى تعالى را هر سال از بيت المال دويست دينار است و اكر بميرد و او را دينى باشد خداى تعالى از آن مال قضاى دين او كند خبر ديكر معاذ جبل روايت كند كه در سفرى با رسول ص و آله كفتم يا رسول الله ما را حديثى بكوى كه در آن نفعى باشد كفت اذا اردتم عيش السعداء و موت الشهداء والنجاة يوم الحشر والظل يوم الحرور والهدى يوم الضلالة فادرسوا القرآن فانه كلام الرحمن و حرز من الشيطان و رجحان في الميزان

في الميزان كفت اكر خواهيد كه زندكانى شما چون زندكانى نيكبختان باشد و مرك شما مرك شهدا باشد و نجاة يابيد روز قيامت و سايه يابيد در روزى كه كرما باشد و راه يابيد روز كمراهى درس قرآن كه آن كلام رحمانست و حرز و نكاه داشت از شيطان است و كرانى ميزانست خبر ديكر حارث اعور همدانى روايت كند از امير المؤمنين على ع كه او كفت يكروز رسول ص ذكر فتنه ميكرد كفتيم يا رسول الله خلاصى از آن فتنه بچه باشد كفت بكتاب خداى تعالى كه درو خبر آنانست كه پيش از شما بودند و خبر آنان كه بعد از شما باشند و حكم آنچه در ميان ميرود آن فصلست نه هزل و نه جبارى باشد كه آنرا رها كند الا كه خداى تعالى پشت او را بشكند و هر كه بجز قرآن هدايت كند كمراه شود كه او حبل المتين است و حكيم و صراط مستقيم است آنست كه بر زبانها پوشيده نشود و هواها او را اكثر نكند و از بسيارى خواندن كهن نشود و علما از و سير نشوند و عجايب او آخر نشود و آنست كه چون جنيان بشنيدن كفتند انا سمعنا قرآنا عجبا هر كه با او كويد راست كويد و هر كه با و حكم كند عادل باشد و هر كه دست در و زند او را بهدايت كند براه راست خذها يا اعور اين حديث را بستان اى اعور

در فضل علم قرآن و رغبت در آن ابو عبد الرحمن السلمى روايت كند از قرا صحابه عبد الله بن مسعود و ابى كعب و غيره كه كفتند رسول ص و آله از قرآن ده بر ما كرفتى از آن در نكذشتى تا ما را علم آن معلوم كردى و جمله آنچه در آن بكار بايستى تا ما چون قرآن تمام ياد بكرفتيم و علم قرآن تمام دانستيم عبد الله عباس كويد هر كه قرآن خواند و تفسيرش نداند بمنزلة اعرابى باشد كه نداند كه چه ميكويد حسن بصرى كفت والله كه خداى تعالى هيچ آيتى را نفرستاد الا كه خواست تا علم و معنى آن بدانند و آنكه تا چرا آمد و در چه سبب آمد ابو سعيد رملى كفت ما در مكه بنزديك عياض آمديم و كفتيم ما را حديثى املا كن كفت كلام خدا را ضايع آمده ايد كه حديث فضل بشنويد اكر با كتاب خداى فرغ كنيد همه شفا در آن يابيد كفتيم ما قرآن بياموخته ايم كفت اى سبحان الله در علم قرآن عمرهاى شما و فرزندان شما و فرزندان فرزندان شما مستغرق شود ما كفتيم چكونه كفت شما قرآن نخوانيد تا تفسير و معنى را عرابش ندانيد و محكم و متشابه و حلال و حرام و ناسخ

وضوح او نداشته و اگر باین مشغول شوید از کلام فضیل و جز فضیل مستغنی شوید آنکه گفت اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و هدی و رحمة للمؤمنین از سفیان
ثوری شنیدن که میگفت آه عمر خویش در اظهار و ابلاء صرف کردیم و کتاب خدای تعالی را با پس پشت
انداختیم ما فرو پس خود اند چه حجة آریم — در معنی تفسیر و تاویل ابن زید گفت اصل کلمه از تفسره است
و آن آب بیمار باشد که بر طبیب عرضه کنند تا در و نگرد و دستور خود سازد تا بعلت بیماران و راه چنانکه
طبیب بنظر در آن آب کشف کند از حال بیمار مفسر کشف از شأن آیه و قصه و معنی و سبب نزول آیه
ثعلب گفت اصل او من فسرت الفرس اذا رکضتها محصورة لینطلق حصرها اصل آن باشد که اسپ
تنگ گرفته با تاب تنگیش گشاده شود و معنی او نیز راجع بود با کشف و ابو حمد الحارزنجی گفت این کلمه مقلوبست
از سفر چون جذب و جبذ و نفق و نضب و اصل سفر هم کشف بود و سفرة المرأة آن باشد که روی آن گشاید و اسفر
الصبح آن باشد که صبح روشن شد اما تاویل صرف آیه باشد با معنی که محتمل باشد آنرا موافق او وفرا با
و اصل او از اول باشد و آن رجوع باشد اوله ای صرفه فالغرف و گفته اند اصل او از ایالت باشد
و آن سیاست باشد یقول العرب لتاویل التاویل علینا ای مسنا و ساسنا غیرنا پس ماوّل
آیه سائس او باشد و عالم آن که بجای خود نهد و فرق میان تاویل و تفسیر آنست که تفسیر علم سبب
نزول آیه باشد و علم بمراد خدای تعالی از آن لفظ تعالی آن نتوان کردن الا از اسماع و آثار و تاویل چون
کسی عالم باشد بلغة عرب و علم اصول را متقن باشد او را حمل آیه بر محتملات لغة کنند چون قدح نخواهد کردن
در اصول و قطع نکند بر مراد خدای تعالی الا بدلیل این حیلت است از مقدمات تفسیر لابد باشد از شناختن او
پیش از آن خوض کنند در وی و پس از این ابتدا کنیم بفاتحة الکتاب بتوفیق الله تعالی و معونته بدانکه یکی از جمله
حقوق و اوامر خدای تعالی در حق ما استعاذه است من قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ
بالله من الشیطان الرجیم بعضی گفتند این امر واجبست و آن اصحاب ظاهر اند و درست آنست
که این امر سنة است اما کیفیت آنکه چگونه باید گفتن بعضی گفته باید گفتن استعذ بالله السمیع
العلیم

العلیم من الشیطان الرجیم و معنی آنست که پناه میگیرم از وی بوی تعالی و عوذ و عیاذه پناه گرفتن است
و استعاذه پناه جستن است قال الشاعر — والمؤمن العائذات الطیر یمسحها رکبان مکة
بین الغیل و السند در شیطان دو قول گفته اند یکی آنکه فیعال باشد من الشطن اذا بعد از خیر و رحمت
و قول دوم آنکه فعلان باشد من شاط یشیط اذا غضب و خف فیه بر قول اول نون لام الفعل باشد و زیاده یا
و بر قول دوم نون زیاده باشد و یا عین الفعل باشد اما رجیم فعیل باشد بمعنی مفعول چون قتیل
و خضیب و زمین و این دو معنی دارد یکی آنکه مرجوست من قبل الله بالشهب این ستارها که در آسمان
کشیده میشود و آن رجم شیاطین است کما قال الله تعالی و جعلناها رجوما للشیاطین و قوله
فأتبعه شهاب ثاقب و جز این آیات بس شیطان مرجوست یعنی مرمی است و منه
الرجم الرمی و منه الرجم فی الزنا الرمی بالحجارة و معنی دیگر مرجوم ای مقذوف من الله
باللعنة فی قوله تعالی و ان علیک لعنتی الی یوم الدین اکنون طرفی از اخبار که
آمده است در فضل استعاذه گفته شود روایتست از عبد الله عباس که او گفت اول آیتی
که آمد یا اول چیزی که جبرئیل بر رسول صلی الله علیه و آله فرود آورد در باب قرآن استعاذه بود گفت یا محمد استعذ
بالله من السمیع العلیم من الشیطان الرجیم آنگه گفت بسم الله
الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک الذی خلق و خلاف نیست در آنکه رسول صلی الله علیه و آله
در نماز استعاذه کردی ابراهیم النخعی از ابو هریره روایت میکند که پیش از قراءة سورة و پس از
فاتحه استعاذه کردی و این روایة شاذ است اخبار متظاهر بر آنست که رسول صلی الله علیه و آله پس از تکبیر
و پیش از قراءة فاتحة الکتاب استعاذه کردی اما اختلاف علما و فقها در استعاذه قول بیشتر فقها
آنست که در هر نماز عقیب افتتاح نماز پیش از قراءة استعاذه باید گفت و مذهب مالک آنست
که جز در نماز فرایض در ماه رمضان نباید گفتن و در نماز عید خلاف کرده اند ابو یوسف گفت استعاذه
پیش از تکبیرات باید گفت و محمد بن الحسن پس از تکبیرات چون قراءة خواهد کرد اما
کیفیة تعوذ بمذهب اهل البیت آنست که باید گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

ان الله هو الله السميع العليم حسن بن صالح بن حی گفت اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم روای چنین گوید که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون مرد استعاذه کند شیطان
از و بگریزد و هر دو طرف را حلیه وصوتی باشد از و غافل مباشید که او از شما غافل نیست
جبیر بن مطعم گفت از پدرش روایة کرد که رسول صلی الله علیه و آله در دعا گفتی اللهم انی اعوذ بک من
الشیطان الرجیم و من همزه و نفخه و نفثه و راوی خبر تفسیر داد این کلمات را
همزا افتراد و دروغ باشد و نفخ کبر باشد و نفث او شعر باشد معاذ جبل گوید دو مرد یکدیگر را
دشنام میدادند و مبالغه میکردند در ان رسول صلی الله علیه و آله گفت من کلمه میدانم که اگر یکی از ایشان آن
بگوید فی الحال شیطان از و بگریزد گفتند یا رسول الله آن چیست گفت اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و سه آیة الحشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار فرشته بر و موکل کند تا بروی صلوة میدهند
تا شب و اگر در ان شب روز بمیرد شهید باشد و اگر در نماز شام بگوید هم چنین باشد انس بن
مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که دو بار پناه با خدای دهد از شیطان خدای تعالی
فرشته بر کارد تا شیطان را از وی باز دارد چنانکه شتر غریب را از حوض بر انند خوله بن حکیم
روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که بمنزلی فرود آید و بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق
تا در ان منزل باشد هیچ مضرت بدو نرسد عمرو بن شعیب روایت کند از پدرش از جدش
که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که در خواب بترسد باید که در وقت خواب کردن بگوید اعوذ بکلمات الله
التامات من غضبه ای من عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون
تا ایمن گردد از ان خوف خدای تعالی او را کفایت کند عبد الله عمر فرزندان خود را آنان
که بالغ بودندی این کلمات بیاموختی و آنان که نابالغ بودندی بنوشتی این کلمات او بر گردن ایشان بستی
عبد الله عباس روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله در عوذه امام حسن و امام حسین علیهم السلام
نمود اعیذکما بکلمات الله التامة من کل شیطان و هامة من کل عین لامة
آنگه گفتی پدرم ابراهیم فرزندان خود اسمعیل و اسحق باین تعویذ کردی حسن بصری روایة کردی که رسول صلی الله علیه و آله

مردی که

بمردی بگذشت که غلام خود را میزد و غلام میگفت اعوذ بالله مرد باز نمی استاد چون رسول را
بدید گفت اعوذ برسول الله مرد باستاد پیغمبر گفت اولیتر آن بودی که بذکر خدای تعالی امساک
کردی از و گفت یا رسول الله باین گفتار آزادش کردم گفت اگر نه چنین بودی آتش دوزخ روی ترا
بسوختی و در دعای رسول معروفست که گفتی اللهم انی اعوذ بک من قلب لا یخشع
و علم لا ینفع و بطن لا یشبع و عین لا تدمع و دعاء لا تسمع و صلوة لا ترفع و در خبر دیگر
و من الجوع و بئس الضجیع و من الخیانة فبئست البطانة و اخبار درین معنی بسیار است و این
قدر درین جای کفایت باشد والله ولی التوفیق بدانکه این سوره را ده نامست فاتحة الکتاب
و ام الکتاب و ام القرآن و سبع المثانی و فیه کافیه و شافیه و الاساس و الصلوة
و الحمد و هر یک از خبری و اثری گرفته اند فاتحة الکتاب برای آن گفتند خوانند که اول کتابست و افتتاح
کتاب بدوست پس چون بگشایند ابتدا است کتاب را که خوانند و گشایش قراءة بدو کنند و هر کس که تیمن
و تبرک خواهد ابتدا هر کار بدو کند و فاتحه خوانند او را و گفته اند برای آنکه فاتحة الکتاب خوانند
که اول سوره که فرود آمد این سوره بود و ام الکتاب و ام القرآن خوانند برای آنکه اصل کتابست
چنانکه مکه را ام القری خوانند چون اصل زمین بوده است و مادر را ام خوانند که اصل فرزندان باشد
و گفته اند برای آن ام الکتاب خوانند او را که ام آن باشد که مرجع و مقصد با و باشد من ام شیئی
اذا قصده چنانکه سر را ام کویند الدماغ خوانند و معده را ام الطعام خوانند که جای دماغ
و طعام باشند پس ام بمعنی معدن باشد برین وجه گفته ام الکتاب برای آن خوانند که امام باشد
و ام بمعنی امام آمده است فی قوله تعالی یوم ندعوا کل اناس بامامهم بامهاتهم علی احد الاقوال
معنی آن باشد که مقدم قرآن است و جمله سورتها چون تابع و تالی اند او را و قولی دیگر آنست که ام
برای آن خوانند که جمع علوم و فضائل است چنانکه در خبر آمده است از رسول صلی الله علیه و آله که گفت خدای تعالی از
آسمان صد و چهار کتاب فرو فرستاد آنگه گفت چهار کتاب از ان جمله اختیار کرد و علوم آن صد کتاب
جمع کرد و علوم آن صد کتاب جمع کرد در ان چهار کتاب و آن توریة و انجیل و زبور و فرقانست آنگه

علوم و برکات قرآن جمع کرد و در سورهٔ مفصل نهاد و آنچه علوم و برکات و ثواب مفصل جمع کرد
و در فاتحة الکتاب نهاد و هر که فاتحة الکتاب بخواند چنان باشد که صد و بیست و چهار کتاب خوانده باشد
قول دیگر آنست که برای آن امش خوانند که ام در کلام عرب رایت باشد که بر بالای سر امیر بدارند لشکرها
ملجأ و معتمد باشد و مفزع باشد چنانکه قیس بن الخطیم گفت نصبنا امّنا حتی ابذعروا و صاروا بعد الفتهم
شلالا ای مطرودین چون مفزع اهل ایمان و قرآن در نماز و غیر نماز این سوره برای آن امش خوانند و عرب
زمین را نیز ام خوانند برای آنکه معاد خلق در حیوة و ممات باوست کما قال الله تعالی الم نجعل الارض
کفاتا احیاء و امواتا و قال امیة بن الصلت فالارض معقلنا و کانت امنا فیها مقابرنا و
فیها نولد و منه قوله تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری و انشد
احمد بن عبید تأوی الی ام لنا لا تعتصم شمالها انف عزیز و ذنب مراد بام در بیت حصنی است
یا جای بلند که ایشان بوا بجا شدندی پس برای معانی این سوره را ام الکتاب خوانند اما سبع ا
برای آن خوانند که هفت آیت است و در مثانی چند قول گفته اند یکی آنکه برای آن مثانی خوانند که الفاظ
مثنی و مکرر در وی چندی است چون الرحمن الرحیم و ایاک نعبد و ایاک نستعین و صراط و صراط
و علیهم و علیهم و قولی دیگر آنست که برای آن مثانی خوانند که در هر نمازی دو بار باید خواند و قولی دیگر
که دو بار فرو آمد یکبار در مکه و یکبار در مدینه اما وافیه برای آن خوانند که این سوره در هر رکعت فقره نبود
که در نماز بعضی کنند و دیگر سورتها روا بود که بعضی خوانند نزدیک فقها در فرایض و نیز در نوافل
و ایشان در این سوره تنصیف نکنند باتفاق اما کافیه برای آن خوانند که عفیف بن سالم گوید از عبدالله
بن یحیی پرسیدم که ماموم در قفای امام فاتحه خواند یا نه گفت کافیه میگوئی گفتم کافیه چه باشد گفت چرا نگفتی
برای آنکه کفایت کند از غیر آن و هیچ سوره از وی کفایت نکند و این تصدیق قول آنست که روایت کرد از
عبادة بن الصامت که گفت رسول گفت ام القرآن عوض من غیرها و لیس غیرها منها
عوضا اما اساس وکیع روایت کرد که مردی بنزدیک شعبی آمد و شکایت از درد پهلو نمود شعبی گفت علیک
باساس قرآن و قال ما اساس القرآن قال فاتحة الکتاب گفت برو اساس قرآن برو خوان
مرد گفت

مرد گفت اساس قرآن چیست شعبی گفت سورهٔ الحمد آنگه گفت از عبدالله عباس شنیدم که گفت
هر چیزی را اساسی هست اساس دنیا مکه است اساس آسمانها عریاست و آن آسمان هفتم است
و اساس زمینها عجیباست و آن زمین هفتم است و اساس بهشتها عدن است و آن ناف بهشتها ست
یعنی میانه و اساس دوزخ جهنم است و آن درک هفتم است و اساس خلق آدم است و اساس پیغمبران نوح است
و اساس بنی اسرائیل یعقوب است و اساس کتابها قرآن است و اساس قرآن فاتحة الکتاب است چون ترا رنجی و یا بیماری
رسیده باشد فعلیک بالاساس تشفی باذن الله اما شفا برای آنکه شفا یابی استشفا ابوسعید خدری روایت
کند که رسول گفت فاتحة الکتاب شفاء من کل سم ابو سلیمان روایت کند که با رسول در غزائی بودیم مردی
بعلت صرع بیفتاد یکی از جمله صحابه فرا رفت و سورهٔ الکتاب در گوشش او خواند برخاست و تن درست شد با رسول
وا گفتیم گفت هی ام القرآن و هی شفاء من کل داء خارجة بن الصلت التمیمی گفت من با عم از نزدیک
رسول آمدیم بقبیله از قبایل عرب بگذشتیم ما را گفتند شنیدیم که شما نزدیک این مردی که دعوی
پیغمبری میکند بوده اید ما را مردی دیوانه شده است و او را در بند کرده ایم به نزدیک شما چیزی هست که او را دران راحتی
باشد عم گفت بلی یارا به نزدیک آن دیوانه بردند عمم فاتحة الکتاب برخواند و آب دهن در دهن جمع کرد
چون چند بار خواند آب دهن در روی او کرد سه روز چنین کرد بتوفیق خدای تعالی بهتر شد ایشان ما را چیزی
دادند ما گفتیم این را تا از رسول بازپرسیم که این بر ما حلال است یا نه رفتیم و از رسول باز پرسیدیم
گفت من اکل برقیة الباطل فقد اکلت برقیة حق اگر کسی بفسون باطل چیزی خورد تو بفسون
حق خواهی خوردن اما صلوة انبیا مستظاهر است باآنکه این سوره رسول صلوة خواند تا بدانند که نماز
درست نباشد الا باین سوره ابو هریره روایت کرد از رسول که گفت خدای تعالی فرمود قسمت الصلوة
بینی و بین عبدی یعنی سوره فاتحه نصفین فنصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی ما سأل گفت بخشیت
کردم نماز را یعنی سوره فاتحة الکتاب را میان خود و میان بنده ام دو نیم یکی نیمه مراست و یک نیمه مر بنده
مراست آنکه گفت چون بنده گوید الحمد لله رب العالمین خدای تعالی گوید حمدنی عبدی بنده من حمد من گفت و چون گوید
الرحمن الرحیم خدای تعالی گوید اثنی علی عبدی بنده من مرا ثنا گفت و چون گوید مالک یوم الدین خدای تعالی گوید مجدنی

عبدی بنده من مجد من میکوید چون کوید ایاک نعبد و ایاک نستعین خدای تعالی کوید این
و بین عبدی این میان من و میان بنده منست چون کوید اهدنا الصراط المستقیم تا آخر
سوره خدای تعالی کوید هذا عبدی ولعبدی ما سال این از برای این بنده منست و خاصه از برای او است
آنچه خواست بنده من از من اکنون اهل علم خلاف کرده اند در آنکه این سوره مکی است یا مدنی مجاهد
و عطا کفتند مدنیست و قتاده و عبد الله عباس کفتند مکی است و بعضی دکر کفتند مکیست
و هم مدنیست که از عظمت آن یکی بمکه فرود آمد و یکبار بمدینه اما اخبار مشهور آنست که این سوره
مکیست علا ابن المسیب روایت کرد از امیر المؤمنین علی ع که او فرمود نزلت فاتحة الکتاب
بمکة من کنز تحت العرش کفت این سوره بمکه فرود آمد از کنجی در زیر عرش عبد الله
عباس روایت کند که چون رسول ص از مکه برخواست باداء رسالت اول سخنی که کفت این بود
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر فاتحه بخواند و قریش کفتند دق الله فاك
خدای تعالی دهانت بشکناد و دلیلی دیکر آنکه این سوره مکی بود آنست که سوره حجر مکیست و خدای تعالی
در آنجا میکوید و لقد آتیناك سبعا من المثانی و القران العظیم ما دادیم ترا سبع المثانی
و قول درست آنست که سبع المثانی سوره فاتحه است و خدای تعالی میکوید و لقد آتیناك
ما دادیم ترا سبع مثانی قایل این قول چکونه کوید این سوره بمدینه فرود آمد و دلیلی دکر
آنکه این سوره مکی آنست که رسول ص و آله یازده سال بمکه مقام کرده بود و بعد از بعثت نماز میکرد
و درین سال درست شده است که نماز تمام نباشد مکر باین سوره چنانکه یاد کرده شود ان شاء الله تعالی
پس چون شاید که رسول علیه السلام چند سال نماز کند و الحمد نخواند و خود فرموده لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب و در خبر ثعلبی چنین آورده آمده است که اول سورتی که از قران فرود آمد این سوره بود و ابو میسره
عمرو بن جمل روایت کند که رسول ص و آله عادت داشتی که تنها برفتی بکوه حری بنشستی و در آلاء و نعمای
خدای تعالی تامل کردی یکروز بجادة خود نشسته سایه رسول ص افتاد نگاه کرد تا چیست شخصی دید
پرها باز کرده و برنای او همه روی آسمان کرفته و پوشیده و ندا میکرد که السلام علیک یا محمد

اقرء بخوان رسول ص و آله کفت من پیش از آن که این آواز شنیدم بودم چند بار و کس ندیده بودم این با زنی ستیدم
که مبادا امر او عقل خللی باشد بیامدم و خدیجه را کفتم حال چنین است او میکفت خیر باشد تا یکروز برفت و عم
ورقه ابن نوفل را خبر کرد و مردی بود عاقل و متدین و کتب اوایل خوانده بود و کفت یا خدیجه محمد را بکوی اندیشه
مکن و اکر دیکر این آواز شنوی بر جای بایست و بنکر تا بعد از آن چه شنوی خدیجه پیغمبر را کفت تا این روز که پیغمبر ع
جبرئیل را معاینه بدید بغایت بترسید اما تحفظ نمود و کفت ماذا اقرء و لست بقاری چه بخوانم که نه
خوانده ام کفت بخوان بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا آخر فاتحه بخواند رسول بشنید
و یاد کرفت و برخواست بخانه آمد و تب کرد و میکفت زملونی دثرونی مرا بپوشانید خدیجه رضی
جامه بر رسول افکند و او را بخوابانید و دست بر پشت مبارک رسول ص و آله بنهاد و کفت همچنان میلرزید که
کوبی تب کرده ساعتی بخفت و از خواب در آمد و این قصه باز میکفت و کفت همان شخص آمد و در خواب
مرا کفت بخوان کفتم چه بخوانم کفت بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر قم فانذر خدیجه برخواست و بنزدیک
عم خود رفت ورقة بن نوفل و او را ازین حال خبر داد چون نوفل بشنید شادان شد و کفت یا خدیجه این علامت
که تو میکوئی دلیل آنست که شوهر تو پیغمبر است که ما نعت او و صفت او در توریة و انجیل خوانده ایم آنکه این شعرها انشا
کرد در معنی فان یك حقا یا خدیجة فاعلمی حدیثك ایانا فاحمد مرسلا و جبریل یاتیه و میکائل
معهما من الله وحی یشرح الصدر منزل یفوز به من فاز عز الدینه و یشقی به الغاوی الشقی
المضلل فریقان منهم فرقة فی جنانه و اخری باغلال الجحیم مغلل آنکه ورقه نوفل بیامد و رسول را ص
کفت بشارة باد ترا که عیسی ع بتو بشارة داد خلفان را و تو مانند آنی که عیسی ع بود و تو پیغمبری مرسلی و مرا امید حیات
فزاینده اکر من آن روزکار دریابم در قدم تو جهاد کنم چون ورقه نوفل وفات یافت رسول ص و آله کفت من
او را در بهشت دیدم جامهای حریر پوشیده و این خبر مانند این اخبار دلیل میکند که سوره فاتحة الکتاب مکیست
و خلاف نیست میان علما در آن که این سوره هفت آیتست اما در کیفیت عدد خلاف کرده اند عبد الله عباس
کفت و اصحاب او چون عطا و سعید جبیر و عبد الله بن عامر و اهل کوفه بسم الله الرحمن الرحیم یک آیة شمرده اند و اهل بصره
و اهل شام بسم الله ازین سوره آیتی نشمرند و بیان این کرده شود و دلیل بر قول صحیح کفته شود ان شاء الله تعالی

و کلمات این سورت بیست و پنج کلمه است و حروف صد و چهل و سه حرف است اما ثواب خواننده این سوره ابی کعب
روایت کند که رسول صلعم و آله گفت هر که این سوره فاتحه بخواند چنان باشد که توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و تمام قرآن
خوانده باشد و بهر حرفی درجه در بهشت بدهند او را و من خواستم تا این درجات را وصف کنم مرا دستوری نداد و نه هر
ولکن طوبی لقاریها لمنا خوشا حال خواننده این سوره و سه بار گفت و این سوره شفیع شود و است [illegible]
و چند [illegible] این سوره فضیلت برای هر [illegible] شفاعت از برای هر دردی و آفتی حذیفة الیمانی روایت کند از رسول
که گفت خدای تعالی عذاب واجب کرد اندر اهل شهری چون کودکی از ایشان بمکتب رود و این سوره بخواند خدای تعالی چهل سال
عذاب ایشان برداشت از برکت که با این سوره است ابوهریره روایت کند که رسول صلعم و آله بمسجد آمد و ابی کعب
نماز میکرد گفت یا ابی جواب نداد و نماز سبک کرد و گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت گفت یا ابی چرا جواب
ندادی مرا گفت یا رسول الله نماز میکردم گفت یا ابی در قرآن میخوانی یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و
للرسول اذا دعاکم لما یحییکم گفت دانستم یا رسول الله توبه کردم که دیگر مثل این نکنم رسول صلعم و آله
گفت میخواهی که ترا سورتی بیاموزم که در توریة و انجیل و زبور و قرآن مثل آن نیست گفت بلی یا رسول الله
ابی گفت آنگه رسول صلعم و آله برخواست من بگرفت و از مسجد برون آمد من گفتم یا رسول الله آن سوره که مرا وعده
فرمودی کدام است بفرمای گفت در نماز چه میخوانی گفتم ام الکتاب گفت بلی ای گفت بحق خدای که مرا بحق
فرستاد و جان من با مراد اوست که در توریة و انجیل و زبور و قرآن مثل این سوره نیست از مجاهد روایت
روایت کرده‌اند که او گفت که ابلیس چهار بار بنالید یکبار لعنتش کردند و یکبار از بهشتش برون کردند و یکبار
که حضرت صلعم و آله به پیغمبری فرستادند و یکبار که سوره فاتحه فرود آمد و از جمله شرف این سوره یکی آنست که نماز
با این سوره درست است و هیچ سورتی و آیتی بجای این سوره نیست این مذهب مالک و مذهب شافعی و سفیان
ثوری و مالک و احمد و اسحق و ابوثور و مذهب [illegible] و صالح بن حسن آنست که خواندن این سوره در نماز مستحب است
و در مذهب ابوحنیفه مقدار یک آیة واجبست و ابویوسف و محمد گفتند مقدار سه آیه دلیل بر مذهب صحیح آنست
که طریق احتیاط اقتضاء آن می‌کند که آنکس که سوره تمام بخواند ذمه او بیقین بری شود و دلیلی نیست بر براءة ذمه
آنکس که نخواند دلیلی که بر اجماع اهل بیت است و اجماع ایشان حجة است و دیگر اخبار بسیار درین باب آمده

از رسول صلعم

و عبادة بن الصامت روایت کند که رسول صلعم گفت
نماز نباشد آنرا که ام القرآن نخواند [illegible]
از رسول صلعم و آله من قوله علیه السلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب
صلوة لمن لم یقرا بام الکتاب فصاعداً نماز نباشد از کدام القرآن خواند یا بیشتر ابوهریره روایت کند از رسول
مردی در مسجد آمد و دو رکعة نماز کرد بغیر از فاتحة الکتاب بخواند فارغ شد بیامد و بر رسول سلام کرد رسول صلعم و آله فرمود
نماز نکردی گفت بلی یا رسول الله گفت برو نماز کن که تو نماز نکردی مرد دیگر باره رفت و نماز را گذارد دیگر باره برفت
و نماز کرد و باز آمد رسول صلعم و آله فرمود که برو و نماز کن تا سه کرت همچنین کرد آنگه گفت یا رسول الله بهتر ازین نمیدانم
اگر نیک نیست مرا تعلیم ده یا رسول الله پیغمبر صلعم و آله گفت اول تکبیر کن و فاتحه برخوان آنگه آنچه میسر شود از قرآن برخوان
اما استدلال آنانی که الحمد خوانند واجب ندانند بقوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن و دیگر جای گفت و اذا قرئ
بر عموم حمل کنند تخصیص این عموم کنیم باین ادله که گفتیم و دیگر خدای تعالی گفت فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما
استیسر من الهدی و دیگر جای گفت فان احصرتم فما استیسر من الهدی و اتفاق
که هدی موصوفست بصفاتی مخصوص بدلالت آن تخصیص این عموم باخباری که وارد است بانکه
نشاید تا اعور باشد و اعرج بود و ناقص خلق و اجدع بود و اقصم بود و مانند این همچنین حکم این آیه این
این باشد والله الموفق بالصواب اما اقرء این سوره بر ماموم واجب باشد یا نه مذهب آنست بر ماموم
واجب نباشد لقول النبی صلعم من صلی خلف من یقتدی به فقراءة الامام له قراءة گفت هر که اقتدا کند
در نماز بکسی قراءت امام قراءت او باشد که امام جهر کند واجب آنست که گوش دارد آواز امام را و لقوله
تعالی و اذا قرئ القرآن فاستمعوا له و انصتوا و اگر امام اخفات کند در قراءت مستحب آنست که ماموم
الحمد بخواند و انس بن مالک گفت چون امام جهر نکند واجب باشد ماموم را قراءت و چون جهر کند بر وی نیست
که الحمد بخواند و شافعی در قدیم نیز همچنین گفت و در جدید گفت قراءة الحمد بر وی واجب باشد اگر امام جهر
کند و اگر اخفات و ابوحنیفه و اصحابش گفتند قراءة الحمد بر ماموم نیست اگر امام جهر کند اما التسمیه یعنی
بسم الله الرحمن الرحیم عبدالله بن مسعود روایت کند که رسول صلعم و آله فرمود من قرأ بسم الله الرحمن الرحیم
کتب الله له بکل حرف اربعة آلاف حسنة و محی عنه اربعة آلاف سیئة و رفع له اربعة آلاف درجة گفت هر که
این آیه بخواند خدای تعالی او را بهر حرفی ازین چهار هزار حسنه بنویسد و چهار هزار سیئه از دیوان او محو کند

وچهار هزار درجه است پیغمبر ابو عبدالله عباس گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که معلمان بهترین مردمانند که بر
روی زمین میروند از انبیا و ائمه علیهم السلام برای آنکه هر که دین خلق نو و تجدید کنند یعنی بتعلیم قرآن آنکه گفت آنکه
دمید بر ایشان بروح خطیه دمید و ایشان را مزد و روی مکرر میدهد بال و بزه نباشند ایشان را چون
معلم کودک را تعلیم کند بسم الله الرحمن الرحیم را و کودک بگوید خدای تعالی برائتی بنویسد او را و کودک را
و مادر و پدر آن کودک را و معلم را یعنی از آتش دوزخ آزاد کند ایشان را در خبر آمده است که حضرت پیغمبر
با جماعتی بگورستان میگذشت اشارت بگوری کرد و گفت خداوند این گور را عذاب می کند چون پیغمبر را از آن
لحظه بازگشت عذاب از صاحب آن گور برداشته بود گفت بار خدایا سبب آن میخواهم بدانم جبرئیل
فی الحال نازل شد و گفت این مرد عاصی بود و مستحق عذاب بود فرزندی داشت او را بمکتب نشاند
معلم او تلقین بسم الله الرحمن الرحیم کرد خدای تعالی ملایک عذاب را امر کرد تا عذاب از و تخفیف کردند
روا نباشد که فرزندی که او ستایش و ثنای ما را کند ما پدر او را عذاب کنیم پس ما به برکت این اسم
بزرگوار عذاب او برداشتیم در خبر آمده است که پادشاه روم نامه نوشت با میر المؤمنین علی علیه السلام
و از درد سر بنالید و شکایت کرد و گفت طبیبان از علاج صداع من عاجز آمده اند امیر المؤمنین علیه السلام
کلاهی فرستاد که هرگاه که درد سر پیدا شود این کلاه را بر سر نه که صداع تخفیف شود چون جواب
نامه و کلاه بیاوردند کلاه را بر سر نهاد درد بهتر شد تعجب کرد و کلاه را بشکافتند نوشته یافتند بسم الله
الرحمن الرحیم و دانست که سبب شفا آن بود اسلام آورد و مسلمان شد و اسلام پنهان میداشت خالد بن ولید
با لشکری بزیر حصن حیرة فرود آمد و گفت مردی عاقل نزد من فرستید تا با او سخن گویم عبد المسیح بن
نفیلة الغسانی فرستادند و او از معمران بود چون بیامد خالد در وی نگریست گفت من این اقصی اثرک
ایها الشیخ قال من ظهر ابی فقال من این خرجت قال من بطن امی قال علام انت قال
علی الارض قال فیم انت قال فی ثیابی قال ابن کم انت قال ابن رجل واحد قال اتعقل لا
عقلت قال ای والله خالد لاکفت والله ما رایتک الیوم اسئلک من الشیء وتنحو الی غیره قال
ما اجبتک الا عما سئلت فسل عما بدالک قال اعرب ام نبط قال عرب استنبطنا ونبط استعربنا

قال فحرب

قال فحرب انتم ام سلم قال بل سلم گفت این حصنها چرا کرده گفت برای سفیهی
اگر بار بسته تا حلیمی بیاید که او را زجر کند گفت ترا چند سال است گفت سیصد و پنجاه سال است
گفت چه دیدی درین عمر که ترا یاد است گفت دیدم کشتیهای بحر ترفع الینا من هذه گفت کشتیها دیدم
از چین بکنار روم آورده و از دریا بیرون آورده دیدم که زنان اهل حیره بیرون آمدندی زنبیل
بر سر گرفته بیشتر از یک نان بر نگرفتندی بجهت زاد و تا شام برفتندی ثم اصبحت خرابا یبابا و ذاب الله
فی عباده و بلاده اکنون خراب و بیابانست و این عادة خداست در شهرها و بندگان او و چیزی در دست
داشت زهر بگردانید خالد بن ولید گفت چیست این که در دست میگردانی گفت سم ساعة زهر یکساعت است
گفت چکنی آنرا گفت اگر نزدیک تو چیزی نباشد که موافق مرا و اهل که بگیرم و خود را باز رهانم
که از عمر من چیز اندکی مانده خالد گفت بمن ده آن زهر را از دست او گرفت و گفت بسم الله خالق الاشیاء و
گفت بنام خداوند زمین و آسمان که با نام او هیچ گزندی نکند آنگه آن زهر را در دهان نهاد و بیکبار
در فرو برد یکساعت غشی کرد و رو بدید آمد و سر می جنبانید آنگاه عرقی بکرد و با هوش آمد پنداشتی
که هیچ رنجی بدو نرسیده عبد المسیح این بدید و گفت ابعد المنذرین ارى سوام تروح
بالحیرة فوق السدیر تخاله فوارس کل قوم مخافة ضیغم عالی الزئیر وصرنا بعد هلک ابی قبیس
کمثل الشاء فی الیوم المطیر تقاسمنا القبائل من معد علانیة کایسار الجزور
الخرج بعد خراج کسری وخرج من قریظة والنضیر کذاک الدهر دولته سجال فیوم
من ساءة ویوم سرور این طرفیست از اخبار و آثار در فضل این آیه اکنون بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم
آیتی از فاتحة الکتاب و از سر سورتی و این مذهب اسحق و ابو ثور و احمد و ابوعبیده و عطا و زهری و عبدالله
مبارکست و مذهب شافعی آنست که این آیه از فاتحه آیتی است تمام و از دیگر سورتها بعضی آیتی است
این را با ما بعد آیتی شمارند بیک قول و قولی موافق قول او و این فقهاست که گفتیم و مذهب ابو حنیفه و مالک
و اوزاعی آنست که از قرآن نیست نه از فاتحه آیتست و نه از دیگر سورتها و مالک کره دارد خواندن آن در نماز کرده
و از ابو الحسن کرخی روایتست یکی موافق مذهب شافعی یکی موافق ابوحنیفه و این اختلاف فقهاست درین آیه

اما دلیل بر مذهب صحیح آنست که ازین مذاهب چند چیز است یکی آنکه باتفاق و اجماع امت این بعضی است
از آیتی در سورة النمل اگر همه امت را گویند چرا گفتی که این آیه در سورة النمل از قرآنست گویند برای آنکه
در مصحف یافتیم نوشته بخط مصحف برنگ سواد مصحف بر وجهی که هیچ مخالفت و فرقی و تمیزی نبود
تا حکم بآیت کردن که از قرآن است و الا اگر چنین باشد کی باشد که بسیار آنجا بیرون آرد گوید
از قرآن است با آنکه این قضیه در حق او ثابت باشد مودی بود با خرق اجماع و فتح باب بجهالت گویم
کذلك فی ما نحن فیه این دلیل در اینجا هست و واجب باشد که این حکم اینجا بکنند و حکم این آیه و حکم قرآن
باشد چنانکه سورة الرحمن و سورة والمرسلات و جز آن است طریقی دیگر اعتباری آنست این آیه از جهة
وجه بیرون نیست برای اول سوره نوشته اند یا برای آخر سوره یا برای فصل سورتین یا آنجا فرود آمد
نوشتند و آنجا که فرود نیامد ننوشتند اگر برای اول سورت است بایستی در اول سورة التوبه بودی اگر برای
آخر سوره بودی بایستی در آخر سورة انفال و سورة الناس بودی و اگر برای فصل در میان دو سورت
بایستی در میانه سورة انفال و توبه بودی و در سورة النمل نبودی و چون این قسم باطل شد نماند
الا آنکه در آنجا که فرود آمد نوشتند و آنجا فرود نیامد ننوشتند طریقی دیگر اعتباری آنست که ما یافتیم در
مصحف چیزی نکند در قرآن بود و چون ذکر اختلاف قراءة و ذکر عدد آیات و اخماس و اعشار و لکن بدان
نداشتند که بخط مصحف و سواد آن ننوشتند الا بحمرة یا بخضرة یا بصفرة تا قرآن از آنها فرق باشد
و اشتباه نیفتد بدین اجماع کردند اگر حکم این آیه چنین بودی این معامله کردندی چون نکردند دانستیم
که از قرآن است و از سر سورتی آیتست و این ادله بر عموم است اما در فاتحه خاصه دلیل بطلان آنان
که ایشان انعمت علیهم آیتی شمردند دلیل بر آن آنست که نظر کنیم مقاطع قرآن تا متشابه کلی یافتیم یا متقارب
باشند او اخر سجع و قوافی شعر اما متشاکل بسیار است و بیشتر چنانست چون یعلمون و یفقهون
یعقلون و یؤمنون و یوقنون چون سورة قمر و سورة الشمس اما متقارب چنانکه در سورة
ق است المجید و عجیب و مریج و انعمت علیهم با عالمین و الدین و نستعین و ضالین
و مستقیم و رحیم نه متشاکل است و نه متقارب باید که تا حکم کنند که از سر آیت نیست وجهی
دیگر است

دیگر آنست که انعمت علیهم آیتی شمرند و ابتدا بغیر کنند نیکو نباشد در علم نحو برای آنکه در دو قراءتست الجر
علی الصفة والنصب علی الاستثناء و بهر دو قراءت نیکو نباشد فصل کردن بین الصفة
والموصوف لا بین المستثنی والمستثنی منه اما اخبار درین باب از طریق خاص و عام چند است
که شرح توان داد طرفی گفته شود ابن بریده روایت کند از پدرش از رسول ص که او گفت الا اخبرک
بآیة لم تنزل علی احد بعد سلیمان ترا خبر دهم بآیتی که بعد از سلیمان بر پیغمبری فرود نیامد مگر بر من گفتیم بلی
یا رسول الله گفت افتتاح قرآن بچه کنید گفتیم بسم الله الرحمن الرحیم قال هی گفت آن آنست و این
خبر دلیلست بر آنکه این از آیه الحمد و از سر آیتی سورتیست ابراهیم بن یزید گفت عمرو بن دینار را
گفتم فضل رقاشی میگوید بسم الله الرحمن الرحیم از قرآن نیست گفت چه دلیلست بر خدای سبحان الله
من از سعید جبیر شنیدم که گفت از عبدالله عباس شنیدم که او گفت از رسول ص و او شنیدم که گفت
علامة آنکه بدانستمی که سورتی تمام شد آن بود که جبرئیل بیامدی و در اول سورتی دیگر بسم الله الرحمن الرحیم
بیاوردی جابر بن عبدالله انصاری روایة کند از رسول ص آنکه مرا گفت یا جابر چگونه نماز افتتاح
کنی گفت گویم الحمد لله رب العالمین گفت اول بگوی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب
العالمین الرحمن الرحیم مالك یوم الدین یعنی آیة بآیة مقطع کردی و بسر هر آیتی وقف کردی
تا آنکه گفت آیة شمردی عمرو اعراب و روایة کردند که امیر المؤمنین علی ع در نماز در اول فاتحه و اول
سورة بسم الله الرحمن الرحیم بخواندی و گفتی هر که بخواند نماز او ناقص است چه او تمام سبع المثانی است
سعید بن جبیر گفت عبدالله عباس را گفتند سبع مثانی چیست گفت سورة فاتحه گفتند این سوره شش
آیتست فاین السابعة کجاست گفت بسم الله الرحمن الرحیم ابو هریره روایت کند که گفت
در مسجد نشسته بودم با رسول ص مردی در آمد و نماز آغاز کرد و گفت اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم الحمد لله رب العالمین رسول ص بشنید گفت یا قطعت علی نفسك الصلوة نماز
بر خود تباه کردی ندانی تو که بسم الله الرحمن الرحیم از الحمد است و هر که ترک کند آیتی از آن ترک
کرده باشد و هر که آیتی از فاتحه ترک کند نماز او تباه بود و در روایت لا صلاة الا بفاتحة الکتاب تمام نخواند

نماز شب باطل باشد طلحه بن عبد الله روایت کند که رسول صلعم و آله گفت هر که بسم الله الرحمن الرحیم
ترک کند چنان باشد که آیتی از قرآن ترک کرده باشد که این آیه در ام الکتاب برمن شمردند طریقی دیگر صحت
این قول اجماع اهل بیت است علیهم السلام و صحابه نیز اما اجماع اهل بیت معلوم است و اجماع صحابه آنست که
اسمعیل بن عبیده روایت کند معاویه در عهد خود بمدینه آمد در مسجد رسول صلعم و آله پیش نمازی کرد و چون قرائه
برخواند اول فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم نخواند چون نماز تمام کرد مهاجر و انصار از جوانب آواز بر آوردند که
یا معاویه اسرقت الصلوة ام نسیت یا نماز دزدیدی یا فراموش کردی گفت چگونه گفت بسم الله الرحمن الرحیم
در فاتحه نگفتی برخیز و نماز را از سر گیر برخاست و نماز را از سر گرفت دو بار بسم الله الرحمن الرحیم
خواند و در سوره نخواند و چون نماز تمام کرد همچنان آواز بر آوردند که اسرقت الصلوة ام نسیت قال ماذا قالوا لم
تقرأ بسم الله الرحمن الرحیم فی السورة بعد الفاتحة بعد از فاتحه بسم الله نخواندی برخیز نماز را از سر گیر
و برخاست نماز را از سر گرفت و اخبار درین باب بسیار است اما در اینجا این قدر کفایت است اما جهر کردن
و آواز برداشتن در بسم الله الرحمن الرحیم در مذهب اهل بیت علیهم السلام چنان است که در موضع جهر در قرائه
واجبست و در موضع اخفات مستحبست و در مذهب شافعی آنست که در جایها جهر سنت و واجب است و در
اخفا مستحب نیست و در مذهب ابو حنیفه و سفیان ثوری و اوزاعی و احمد حنبل آنست که جهر نباید کرد و در مذهب
مالک آنست که خود در اصل نباید خواندن و دلیل بر مذهب درست آنست که یکی اجماع اهل البیت است
علیهم السلام و دیگر اخبار که آمده است جهت الخاصة و العامة احمد بن جعفر الجعفری روایت کرد از پدرش
که در قفای مهدی خلیفه وقت خود نماز کردم بسم الله الرحمن الرحیم را آواز برداشت و گفتم یا امیر
المؤمنین چرا جهر کردی بدین آیه گفت حدیث کرد پدرم از پدرش از عبد الله عباس که او گفت در قفای
رسول صلعم و آله نماز کردم بدین آیه یعنی بسم الله الرحمن الرحیم جهر کرد من گفتم یا امیر المؤمنین من این خبر
از تو روایت کنم گفت آری عمر بن دینار روایت کند که در قفای عمر بن خطاب و عبد الله عباس نماز کردم
بدین آیه آواز بلند کردند علی بن زید جدعان روایه کند که گفت عبادله را یافتم که در نماز بدین آیه جهر کردند
عبادله عبد الله عباس و عبد الله مسعود و عبد الله عمر و عبد الله زبیر و عبد الله صفوان را خواست از امام رضا ع

روایت

روایت کردند از پدرش صادق علیهم السلام که او گفت اجتمعت آل محمد علیهم علی الجهر
ببسم الله الرحمن الرحیم و علی قضاء ما فاتت الصلوة فی اللیل والنهار و
علی ما فات فی النهار باللیل و علی ان یقولوا فی اصحاب النبی صلعم احسن قول گفت
آل محمد ص اجماع کردند بآواز برداشتن بدین آیه و در قضاء نماز شب بروز کردن و در قضای نماز
روز بشب و در صحابه رسول صلعم خیر باید گفتن و در سبب نزول آیه و لا تجهر بصلوتك ولا تخافت
بها آورده اند که رسول صلعم و آله چون بمکه نماز کردی آواز بلند برداشتی بقراءة بسم الله الرحمن
الرحیم مشرکان گفتند رحمن یمامه را میخوانند یعنی مسیلمه کذاب و رسول صلعم و آله آواز نرم کرد
درین آیه چنانکه کس نشنید حق تعالی این آیه را فرستاد و لا تجهر بصلوتك یعنی
جهرا یسمعه المشرکون فیستهزؤن ولا تخافت بها اخفاتا لا یسمعه اصحابك
وابتغ بین ذلك سبیلا اکنون تفسیر آیه بتدا کنیم بسم الله الرحمن الرحیم آیتی است
چنانکه گفتیم و با تعلق دارد بمحذوفی که برای آنکه حرف جر را لا بد متعلقی باید و آن محذوف یا خبر باشد از
جل جلاله یا امر باشد ما را تقدیر خبر چنین باشد که ابتدائی بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا بسم این
کتاب مجید بنام خدای و امر چنین باشد که ابدأوا بسم الله ابتدا کنید کارها بنام خدا و رسول صلعم و آله
فرمود کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر هر کاری که او را قدری و منزلتی باشد و ابتدای آن کار
بنام خدای نکنند آن کار ابتر و دم بریده بود و باشد و خدای تعالی ما را در چند جای فرموده که ابتدا بنام
کنیم در قراءة قوله تعالی اقرأ باسم ربك و در ذبح قوله تعالی کلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته
مؤمنین و در طعام خوردن تا در خبر آورده اند که رسول صلعم و آله فرمود اذا سمّی الله العبد علی طعام لم
ینل الشیطان منه واذا لم یسمه نال منه گفت چون بنده طعام خورد باید که نام خدای ببرد که شیطان
از آن طعام تناول نکند و چون نام خدای نبرد شیطان از آن طعام بخورد پس نزدیک هر کاری که خواهد کردن
چون گوید بسم الله الرحمن الرحیم معنی آن باشد که بنام خدای این کار میکنم و تقدیر ابتدا از این اسم مستغنی
شد تا معنی چون گوینده تقدیر کند چنین کند که بسم الله ابتدئ و با را ملصقه باشد و معنی آنست که فعل را

بقول او به درست نه چنانکه مررت بزید و بمعنی استعانت باشد چنانکه کتبت بالقلم و بمعنی سبب باشد چنانکه
اشتریت الدار بالاثمار و بمعنی مع الاتحاد و بمعنی بدل باشد چنانکه لیس یشکو بنی فیما اعطیتک کما قال الشاعر فلیت
لی بهم قوما اذا رکبوا شنوا الاغارة فرسانا و رکبانا و بمعنی فی باشد چنانکه ما بالدار احد ای ما فیها احد و بمعنی تجرید باشد
چنانکه رایت بزید الاسد و زایده نیز باشد فی قوله عینا یشرب بها عباد الله و گفته اند بمعنی من است و تقدیر
منها و کذا فی قول الشاعر شربن بماء البحر ثم ترفعت و در تنقل عن حیاض الدیلم و معنی این حرف
از این وجوه بیرون نیست و او همیشه مکسور باشد سیبویه گفت علت کسر آن است که عمل او همیشه جر بود و جز کسر اعراب
باشد و مبرد گفت برای کسرش کردند که او را لازم با صل خودش دیگر از ذوات الیاست نه بینی که چون خبر دادی
از خود گویی جئت بی یا باحث کسره باشد و او حرف جر است و اسم با مجرورست و متعلقش در کلام این با در رفتن
او پیدا از دیگر بیاید و وجه گفتند تیمنی گفت برای آنکه ابتدای کتاب بحمد است خواست تا بحرف مخصص کنند و عمر بن
عبد العزیز دبیران خود را گفتی علو الباء و فرجوا السین و دوروا المیم تعظیما لکلام الله عز و جل ابو الهیثم
گفت چون الف بیفکندند آن اسم با را طویل کردند تا دلیل باشد بر آنکه حرف مطول محذوفست اما طول الف بیاد او ند
نه بینی که اینجا الف بنویسند یا بمد خود بنویسند اگر گویند اینجا چرا الف بیفکنند و در کتب و انجا که گفت اقرأ باسم ربک
نیفکنند با آنکه در هر دو جا در لفظ نیز حیثیت مینمود جواب آنست که گوییم لکثرة الاستعمال برای
کثرت استعمال که این آیه مکرر خواست بودن الف بیفکندند از برای تخفیف و این کثرت استعمال
در آن آیت نیست فاما اسم اصلش این که اصل سمو است علی وزن فعل از آنکاه جنس اسما کردند
کقنو و اقنا و حنو او حنا لام الفعل از آخرش بیفکندند و حرکة او بمیم دادند و سکون میم بسین
دادند و ابتدا اگر دند بساکن متعذر بود همزه وصل درآوردند تا نطق ممکن بود و اسم گشت و دلیل بر آنست
که در تصغیرش سمی گویی و اشتقاق از سمو باشد و آن ارتفاع باشد چنانکه امرؤ القیس گفت
سموت الیها بعد ما نام اهلها سمو حباب الماء حالا علی حال و قول آنکس که گفت او از وسم باشد
و وسم علامت باشد درست نیست برای اگر چنین بودی در جمعش اوسام بایستی و در تصغیرش وسیم
و الف وصل حاجت نبودی آوردن اگر گویند اسم را چون اشتقاق از سمو باشد چه معنی دارد

که معنی سمت

که معنی سمت بر اسم مخیل است اسم مسمی را علامت باشد گوییم که معنی سمو ظاهرتر است و آن آنست
که مسمی که را اسم نوارد خامل و پوشیده و منقطع بود و چون اسم بر و نهند پنداری که رفع و نوه بذکره رفعتی
دارد آن را و تنویه و ذکری پس معنی سمو در و ظاهرتر است اکنون که بدانکه اسم ذکر باشد و مسمی که
داین شبهه است آنرا این گویند و بعضی نیز دیگر باشد برای آنکه اسم با وصف باشد و مسمی با و مسمی با
و اسم بیشتر و یک مسمی را بسیار اسم باشد و در یک اسم بسیار مسمیات اشتراک کنند چون الفاظ
مشترک فی قوله اسم عین و چون شفق اگر اسم مسمی بودی بایستی که آنکس که آتش گفتی زبانش بسوختی
و آنکس که عسل گفتی دهانش شیرین شدی و این محال باشد و چگونه تحاسن شاید کردن بار کتاب این
و خدای تعالی را در قرآن هزار یک نام [illegible] اگر اسم و مسمی یکی باشد بسی باید هر اسمی مسمی باشد پس لازم
آید که هزار یک خدا باشد و دیگر آنکه اسم مسموع و مکتوب و معدود باشد و مسمی این صفت باشد
و دیگر مسمی در یک جا بود و نامش پراکنده در مواضع مختلف اما شبهه ایشان فی قوله تعالی انا نبشرک
بغلام اسمه یحیی بدانکه اسم یحیی باشد و یحیی اسم گوییم این نه آنکه دلیل باشد او دلیل است بر آنکه حق تعالی
میگوید ما ترا بشارت دهیم که ترا فرزندی خواهیم داد و نامش یحیی بود و برای آنکه بشارت پیش از
از وجود فرزند تا معنی بشارت صورت بندد و بسا نام پیش از صاحب بود تا حاصل و مسمی بوجود نیاید
دلیل کند بر آن که این نه آن باشد و نه آن این و شبهه ایشان فی قوله ما تعبدون من دونه الا
اسماء سمیتموها اینها اسمی نمی پرستید نه مسمیات می پرستید جواب آنست که آنکس
که این گوید معنی آیه نشناسد خدای تعالی بر سبیل انکار و تقریع بت پرستان میگوید شما را نام اله
نهاده اید بی آنکه در ایشان از معنی الهیة چیزی هست که آن قدرت بر اصول نعم و استحقاق عبادة باشد
پس از این حدیث جز اسم در دست شما نیست بی معنی مسمیات می پرستند که اسم آله بر و منزور است
از این معنی در دست جز دعوی اسم نیست بلا معنی دگر آنکه خدای تعالی گفت اسماء سمیتموها گفت انما ما
شما نهاده اید اگر اسم مسمی شد معنی آن باشد که شما کرده و آفریده اید و بلا خلاف آن اجسام خدای عز و جل
اما شبهه ایشان بقول لبید الی الحول ثم اسم السلام علیکما و من یبک حولا کاملا فقد اعتذر

ازین آنست که گوییم بدین سلام تام خدای تعالی خواست که از نامهای خدای تعالی یکی سلام است معنی
آنست که ثم اسم الله علیکما وجوابی دیگر آنست که اسم صلهٔ باشد که ایشان الفاظ و کلمات بسیار در کلام آرند عرف
ایشان بوند سخن باشد وازو معنی زیاده باشد واین را نوعی از فصاحت شناسند و معنی آن باشد که ثم
السلام علیکما اما تعلق ایشان بقوله تعالی تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام جواب
گوییم که این دلیل است برآنکه جمله قرا ذی الجلال بنحو خوانند مگر ابن عامر تنها و چون چنین باشد ذو الجلال
صفت رب مجرور باشد با اضافة اسم باو و مضاف باید که جز مضاف الیه باشد که اضافة الشی الی نفسه
درست نباید والله الموفق قوله تعالی الله اصل این کلمه اله است علی قول احد قول سیبویه لام تفخیم
در رو بردند الاله گفت اجتماع دو همزه در یک کلمه مستثقل آمد همزه فاء الفعل مرا و همز بیفکندند و لام
عین الفعل و لام که در رو برده بودند ملاقی شدند لام در لام ادغام کردند الله گفت قولی دیگر آنست
سیبویه را که اصل این کلمه لاه بوده است چنانکه شاعر گفت کحلفة من ابی رباح یسمعها لاهه
الکبار مرانکه لام که آنرا در اسماء لا تعریف میگویند در رو بردند و لام در لام ادغام کردند فصار الله
بکثرة استعمال این لام لازم باشد با این اسم پنداری از اصل کلمه است برای آنکه بدلست از همزه فاء الفعل
که اصل بوده در اله سیبویه گفت الله خدای تعالی را ابتدا به اسم علم است واما ابن کیسان گفت لقبست
و قول ایشان در معنی متقاربست و درست نیست برای آنکه لقب بر خدای تعالی روا نیست لقب بر کسی روا
بود که بر غیبت و حضور روا بود چه لقب در غیبت بدل اشارتست در حضور و درست آنست که اسم علم مفرد است
ولیکن برین صفت جز بر خدای تعالی اجرا نکنند اکنون اهل لغت در اشتقاق خلاف کرده اند نضر ابن
شمیل گفت اشتقاق از تالّه است و آن تعبد باشد چنانکه رؤبه گفت سبحن سبحان واسترجعن من
تالهی ای تعبدی یقال اله الهة ای عبد عبادة و قرأ عبد الله عباس … ویذرک والهتک ای
عبادتک پس اله فعال باشد بمعنی مفعول یعنی معبود کالحساب بمعنی محسوب والکتاب بمعنی مکتوب بعضی دگر
گفتند من اله الی … وهو الاعتماد والفزع الی شی عرب گویند الهت الی فلان ای فزعت الیه
قال الشاعر الهت الیها والرکائب وقف معنی آنست که خلق باو گریزند و فزع باو کنند چنانکه
درکارها

درکارها اعتماد باو کنند و زد او نجات گویند للذی یولهم به ویلتجیء به و یرتکن به واین قول عبدالله
عباس است و ضحاک و ابوعمرو بن علا گفت هو من الهت فی الشیء ای تحیرت فیه فلم تهتد قال زهیر
بیداء تاله العین وسطها مخفقة غیر اصر ماسهلق و معنی آن باشد که عقلها در ذات و صفات
او متحیر شود واین نیز فعال بمعنی مفعول باشد مبرد گفت اشتقاق … الرمل من القباد منقطع الرمل
او من الهت الی فلان ای سکنت الیه قال الشاعر الهت الیها والحوادث جمة برآنکه خلق ان
باو ساکن شوند و بذکر او بیارامند کما قال الله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب ابوالحسن
قتاده گفت او من الوله وهو ذهاب العقل لفقد من عز علیک و له دهش مردم مدهوش باشد
مانده را در کاری از کارها واله گویند واله در اصل او برین قول ولاه باشد همزه از و بدل کنند چنانکه وشاح
واشاح و وکاف واکاف و ورخت الکتاب وارخته و وقت و اقت کمیت گوید ولهت
نفسی الطروب الیکم ولها حال دون طعم طعام برآنکه دلها بمحبه او واله باشد و بذکر او مشتاق
و گفته اند معنی محتجب باشد از ابصار من قول العرب لاه العروس تلوه لوها اذا احتجب قال الشاعر
لاهت فما عرفت یوما بخارجة یا لیتها خرجت حتی رأیتها و این کلمه از مقلوب باشد چنانکه جذب
و جبذ چون قدیم تعالی متعالی است یقال لاه اذا ارتفع و آفتاب را الهه گویند لارتفاعها قال الشاعر
تروحنا من اللعباء قسرا فاعجلنا الالهة ان تؤوبا برآنکه روی ان تغیبا این قول اهل لغت است
از طریق اشتقاق و اما از طریق تحقیق این لفظ در اصطلاح القدما نام ذاتی است قادر بر اصول نعم که
چون متکلفان نکند از ایشان عبادة کرده و برین قاعده مرجع او بر قادری باشد و از صفات نفس بود و برای ان
برین قدر قناعة نکردند که اهل لغة گفتند که اله مستحق عبادت باشد که برین قول لازم آید که در لا یزال اله بود
در ازل اله نبود چه در ازل مستحق عبادة نبود و شرط در آن بود تا شاغل بود و ازل و لا یزال او تعلیق …
باصول نعم برای آن کردند که جز قدیم تعالی برآن قادر نیست و ذکر استحقاق عبادة برای این باشد ولا بد اصطلاحی
تشبه بود ضعوبا یدا اهل لغة در آنکه بحسب دلیل زیادة و نقصان می کنند و تغییر و تبدیل اما اصول نعم حیوة
باشد و قدرة و شهوة و نفرة و کمال عقل و تمکین از نیل مشتهی این را برای آن اصول نعم خوانند

که نعمت سبیح منعم آن تمام نشود و چون این نعمتها بدین وجه بهترین همه نعمتهاست شکرش برترین شکرها باشد تا بحد
عبادة برسد که عبادة شکر است قوله تعالی الرحمن الرحیم قومی گفتند هر دو بیک معنی است کندمان و ندیم
وسلمان و سلیم و لهفان و لهیف و معنی هر دو رحمت باشد و رحمت نعمت باشد برای آنکه رقت قلب و شفقت که
بمعنی خوف باشد از وقوع مضرتی بر کسی بر خدای تعالی روا نیست برای آن کتاب خود را رحمت خواند و باران را
رحمت خواند و در معنی رحمت اینست که تغیر او باراده خیر و ترک عقوبت داخل است تحت این خدای تعالی
باین جمله منعم است بر خلقان اما بر قول آنکه گفتند بیک معنی است عذر از تکرار با خلاف لفظ خواست
که عرب چون لفظ مختلف شد روا دیدند از تکرار چنانکه گفت والفی قولها کذبا و مینا و کذب و مین یکی باشد
چنانکه دیگری گفت و هند اتی من دونها النأی و البعد و نأی و بعد یکی باشد اما قول درست آنست این
دو لفظ دو معنی دارد اگرچه اشتقاق هر دو از رحمت بود رحمن بلیغتر است از رحیم که فعلان بنا مبالغه بود
چون سکران و غضبان پس رحیم بلیغتر است از راحم این فرقیست من جهة اللفظ اما من جهة المعنی هم فرقست
برای رحمان منعم باشد بر جمله خلقان مؤمن و کافر و بر فاجر و مطیع و عاصی و رحیم خاص رحمت بود بر مؤمنان
دون کافران و لفظ رحمان اطلاق نکنند مگر بر خدای تعالی و بدون خدای تعالی کسی را رحمان نخوانند و در منع این
دو قول گفتند عرف لغات جهة معنی مانع است ازین که معنی رحمان لایق نیست هیچ ذات بجز قدیم تعالی چنانکه
شرح داده شد و قولی دیگر آنست که سمع منع کرد ازو اگر ما را با عقل رها کردندی روا داشتانی بعضی گفتند آن منع
اجماعست چنانکه ما و رحیم که عبد بنده باشد و آنرا دو جمع است یکی عباد و انما یقال له العبید و بعضی گفتند
این آیة منع کرد خدای تعالی میگوید جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب آنگه در آخر میگوید
هل تعلم له سمیا پس برین هر دو لفظ خصوص و عموم درست شد من وجه دون وجه در رحمن خصوص از جهة
لفظ و در رحیم از جهة معنی دانست معنی قول جعفر بن محمد صادق ع که گفت الرحمن خاص اللفظ عام
المعنی و هم این باشد معنی قول عبد الله بن عباس که گفت رحمان و رحیم اسمان رفیقان احدهما ادق من
الآخر یعنی احدهما ابلغ من الآخر و این باشد معنی آنکه گویند رحمن الدنیا و رحیم الآخرة عطاء خراسانی
گفت در جاهلیت عرب چنین نوشتندی باسمک اللهم و رحمن نشناختندی خدای تعالی رسول را
گفت بگو بسم

گفت بگو بسم الله و آنگه فرمود رحمن را بآن ضم کن چون مسیلمه کذاب بیامد و این نام بر خود نهاد حق تعالی
گفت رحیم را بآن ضم کن تا این اسما مجموع مرا باشد اگرچه معنی الله از آله است و لیکن چون در حق کران اجرا کردند
بنا واجب آمد معنی آله من لام تخصیص در آوردم الله شد دیگری با بردن آمد همچون کذاب یمامه اسم رحمن بر
خود نهاد من رحیم بر وضم کردم تا لقب واجب او از نام مستحق من جدا شود عطا روایت کند از ابو هریره
که رسول ع گفت خدای تعالی صد جزو رحمتست نود نه جزو در خزانه رحمت ذخیره کرد و یک جزو بر همه دنیا
متفرق کرد پس هر رحمتی و رافتی و شفقتی و عطوفتی که در همه عالم هست از آن یک جزو رحمتست و چون فردای قیامت
رسد آن جزو پراکنده عالم جمع کند و با آن نود نه ذخیره خواند خود ضم کند و آن صد جزو رحمت بر سر گناهکاران
امت محمد ص و آله برارد و نثار کند تا غایتی که خدای تعالی را چندان رحمت باشد کابلیس طمع رحمت کند و اگرچه بود
لیقت رحمان باهل السموات و رحیم باهل الارض گفت رحمان باهل السما حین اسکنهم و طوعهم
الطوعات و قطع المطاعم و اللذات و رحیم باهل الارض حین ارسل الیهم الرسل و انزل علیهم الکتب
عکرمه گفت رحمن است بیک رحمت و رحیمست بصد رحمت ازان خبر که گفت عبد الله مبارک رحمان آنست
چون خواهد بخشید و رحیمست چون نخواهد که خشم گیرد در خبرست که چون بنده دور گفت نماز بگذارد و از
خدای تعالی حاجتی نخواهد حق تعالی گوید این بنده از من مستغنیست ابو بکر وراق گفت رحمان است با عطا
و شفا و آلاء و رحیمست که شما را برساند بخلد و بگرداند از شما بلیه و ازیت و محنت و بلا محمد بن علی ترمذی گفت
رحمانست که شما را براند از نیران و برساند بجنت جاویدان محاسبی گفت رحمة النفوس رحمانست
و رحیمست برحمة القلوب سری بن مغلس گفت الرحمن بکشف الکروب و الرحیم بغفران الذنوب عبد الله
خراز گفت الرحمن بتیسیر الطریق و الرحیم بالعصمة و التوفیق مطر الوراق گفت الرحمن بغفران
السیئات وان کن عظامات و الرحیم بقبول الطاعات وان کن غیرها یحیی بن معاذ گفت الرحمن
بمصالح معاشهم و الرحیم بمصالح معادهم ابو بکر وراق گفت الرحمن بمن جحده و الرحیم بمن وحده
الرحمن بمن کفره و الرحیم بمن شکره این کلمه چند انشائست در احوال اهل تذکیر و مشایخ اهل تصوف
اما تقدیم رحمن بر رحیم دو قول گفتند یکی آنکه تا رحیم سرایت مرقی باشد یکی رحمن بمنا اسم کرد و رحیم یکی

صفت نیست و موصوف باید که مقدم بر صفت باشد این جمله از کلام و رین اکنون ابتدا بفاتحة الکتاب
کنیم و بالله العصمة و التوفیق بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک
نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر
المغضوب علیهم و لا الضالین این ظاهر سورة است کلام در آن که کجا فرود آمد
و چند آیتست و عدد کلمات و حروف و ثواب خواننده در آیة تسمیه رفت فی الحمد این لام
تعریف جنس است و سیبویه گفت علامة تعریف لام است و بس و الف برای وصل است
که این لام ساکن باشد ابتدا چاره نبود او را از پیوندی این همزه وصل بیاورند و پیوند او کردند تا نطق
در آید که ابتدا بساکن کردن ناممکن است و دیگر نحویان گفتند که الف و لام با جمیعا علامة تعریف
و قول او درست است این تا مشت که خدای تعالی جل جلاله بر خود میگوید تعلیم و توقیف را صورت
خبر است و مراد امر است معنی آنکه قولوا الحمد بگوئید حمد خدایرا است عبدالله عباس گفت معنی آن است
که شکر خدایرا انعمهائی که با او داد و حمد نقیض ذم باشد و ابن الانباری گفت حمد مقلوب مدح باشد
از آن مقلوبست که معنی یکی دارد چون جذب و جبذ و علما در حمد و شکر برد و قولند بعضی فرق نکردند
میان حمد و شکر گفتند یک معنی باشد و محققان فرق کردند و گفتند حمد ثنا مرد باشد بآن خصال که در و
باشد عرب گوید حمدته علی شجاعته و سخاوته و لا یقول شکرته علی ذلک و گویند حمدته علی نعمته
و شکرته علی نعمته پس حمد عام تر باشد از شکر برای آنکه حمد بجای شکر بکار دارند و شکر بجای حمد بکار
ندارند پس حمد بر خصال او باشد و اگر چه بتو تعدی نکند و شکر بر نعمتی باشد که از او بتو رسد و بعضی گفتند
الحمد باللسان حمد بر زبان باشد نه بینی که حق تعالی گفت قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و شکر بارکان باشد
نه بینی که گفت اعملوا آل داود شکرا و گفته اند حمد مبتدا باشد و شکر ابتنا باشد و این قول راجحست اول
اول عبدالله عباس روایت کند از رسول صلعم که فرمود که الحمد راس الشکر لا یشکر الله
عبد لا یحمده گفت حمد سر شکر است شکر نگرده باشد خدایرا بنده که حمد خدای نکند و این خبر مبنی است از آن

که حمد عام

که حمد عام تر است از شکر خلافی نیست میان قرا و سبع و غیر در آن که الحمد بضم دال خوانند مرفوع
بمبتدا و خبر شبه مقدر فی قوله لله و تقدیر بر آنکه الحمد ثابت لله و رشاه و هرون بن محمد العتکی
و روبه بن العجاج بنصب دال خوانند بتقدیر فعلی مضمر ای احمد الحمد لله بکسر دال برای اتباع کسره
کسره را و ابراهیم ابی عبله خواند الحمد لله بضم لام برای اتباع ضمه ضمه را بدانکه از جمله کلمات ثنای
خدای تعالی یکی این کلمه حمد است چه او قید نعمت حاصل است و صید نعمت آمده و در خبر آمده است
که رسول ص گفت الحمد ثناء علیه باسمائه و صفاته الحسنی و در خبر دیگر آمده است لیس شیء احب الی الله
من قول قائل الحمد لله و کذلک اثنی به علی نفسه گفت هیچ چیزی نیست که الله تعالی دوست تر دارد از این
کلمه برای آن که بر خود ثنا گفت باین کلمه محمد بن کعب القرظی گفت نوح ع در اوّل هر کاری الحمد لله گفتی
تا خدای تعالی بدین سبب نام او را از جمله شاکران نوشت قوله انه کان عبدا شکورا چون طعام
خوردی گفتی الحمد لله و چون جامه پوشیدی گفتی الحمد لله و چون بر نشستی گفتی الحمد لله و رسول ص و آله
چون کاری پیش آمدی الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و چون چیزی بد که رسیدی گفت الحمد لله
علی کل حال و چون آب با خوردی گفتی الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاه و فضلنی علی کثیر ممن خلقنا
تفضیلا و گفتی هر که در حال این کلمات بگوید شکر عافیة گذارده باشد و صادق ع گفت که رسول ص و آله
چون در آینه نگرستی گفتی الحمد لله الذی احسن خلقی و خلقی و زان منی ما شان من غیری و بعضی اهل لغة
گفتند حمد کلمه ایست جامع مدح را و شکر را از آنجاست که رسول الله ص و آله گفت سبحان الله نصف
المیزان و الحمد لله ملاء المیزان گفت سبحان الله نیمه ترازو باشد و الحمد لله همه ترازو باشد برآنکه جامع است
هر دو طرف را و در خبر است که رسول ص و آله گفت چون بنده گوید الحمد لله کما هو اهله فرشتگان از نوشتن
ثواب آن عاجز شوند حق تعالی گوید ای فرشتگان من چرا آنچه این بنده من گفت ننوشتند گویند بار خدایا ما آن توانیم
نوشتن که دانیم و لیکن چیزی که از اهل حمد مستحق آن باشد جز تو کسی که نداند و تو بهتر دانی بکر بن عبدالله
المزنی گفت حمالی را دیدم بار گران بر پشت گرفته میرفت و همه راه میگفت الحمد لله استغفر الله
من او را گفتم تو چیزی دیگر نه دانی غیر از این دو کلمه گفت دانم و قرآن نیز دانم گفتم چرا جز این دو کلمه نگوئی

کفت برای آنکه ازین دو حال بیرون نیستم هر وقت نعمتی از خدای تعالی بمن میرسد و کناهی که از من با
نمیرود از برای آن نعمت شکر میکویم و از برای ترس کناه آمرزش میخواهم تا که خدای تعالی رحمت کند کفتم
سبحان الله این حال افقه تر از من نیست اما شکر اعترافیست بنعمة منعم و اعتراف از دو کونه بیرون
نباشد یکی بدل و یکی بزبان اعتراف بدل این باشد که بداند که آن نعمت بدو میرسد از جهة منعم است خواه بواسطه
بدو میرسد و خواه بیواسطه در اثر آورده اند که یکی از جمله بزرکان در موسم حج صره زر بغلام خود داد و کفت برو
و نکاه کن چون مردی بینی که از قافله کناره میرود و این صره زر را بوی ده غلام کفت تفحص کرد مردی را دید بر طرف نیز
نهاد غلام آن صره زر بوی داد آن مرد سر سوی آسمان کرد و کفت اللهم انک لا تنسی حبیرا
فاجعل حبیرا لا ینساک کفت خدایا تو حبیر را فراموش نکنی حبیر را چنان کن که ترا فراموش نکند غلام نزد خواجه
باز آمد خواجه کفت چه کردی بدان صفت که کفتی یافتم زر را بدو دادم کفت او چه کفت غلام کفت او چنین کفت خواجه
بسیار بکریست و کفت ولی النعمة مولیها نعمت چو الیکبی کرد که در حقیقت او داد بیان دو آیت کرده اند که داود ع کفت یا خدایا
شکر تو چکونه کذارم که من بشکر تو نرسم الا بنعمت تو پس شکر تو از من کذارده نشود حق تعالی بدو وحی کرد
و فرستاد که ای داود دانستی که آن نعمت که بر توست از منست کفت بلی کفت بدان رضیم از تو
و در باب شکر محمود وراق کفت اذا کان شکر نعمة الله علی له فی مثلها یجب الشکر فکیف البلوغ
الشکر الا بفضله و ان طالت الایام و اتصل العمر ان عم بالسراء عم سرورها و ان مسه
بالضراء اعقبه الاجر فما منهما الا له فیه نعمة تضیق بها الاوهام و البر و البحر و اما اعتراف
کننده بزبان افصاح میکند و تصریح می کند بحمد و شکر خداوند و حکایت نعمت خدا میکوید که رسول ص
کفت التحدث بالنعم شکر و در خبر دیکر کفت فمن ذکره شکره و من کتمه کفره کفت هر که باز
کوید شکر کرده باشد و هر که پنهان کند کفران کرده باشد و نیز اکر این نکند باید که نشان نعمت بر خود
ظاهر دارد که رسول ص و آله فرمود اذا انعم الله علی عبد نعمة احب ان یری علیه کفت
خدای تعالی نعمتی به بنده دهد دوست دارد آن که نعمت بر و بینند و اکر درین کلمه چیزی دکر نبودی جز آنکه
مفتتح قرآنست و آخر دعوی اهل جنان است قوله تعالی و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین

کفایت بودی

کفایت بودی و الله الموفق قوله تعالی رب العالمین برای تجرید کرد که صفت الله است و صفت
در اعراب تابع است موصوف را و در شاذ زید بن علی خوانده است لله رب العالمین نصبا علی
المدح و در معنی رب العالمین خلاف کرده اند بعضی کفتند معنی رب سید و مالک باشد بیان این قوله
اذکرنی عند ربک ای عند سیدک و اعشی کوید لعلک یوما رب کنه و ابنه و رب معد بین
خبت و عرعر یعنی کنده معنی مالک باشد رسول ص یکی را از جاهلیه میکوید ارب ابل ام رب غنم یعنی مالکی
جواب داد من کل آتانی الله فاکثر و اطیب و قال طرفة کقنطرة الرومی اقسم ربها لتکتنفن حتی
تشاد بقرمد و قال النابغة فاذلک رب اذ ذادت بحر وی امکا و من لفاحلک ما اصابوا و
بمعنی صاحب باشد ابو ذیب کوید قد نالد رب الکلاب بکفه بیض رهاب ریشهن مفزع و بمعنی مربی باشد
یقول العرب رب یرب و ربوبا و ربابة فهو رب مثل بر و طب و قال الشاعر یرب الذی
یاتی من الخیر انه اذا فعل المعروف زاد و تمما و بمعنی مصلح کسی چیزی اصلاح کند چنانکه شاعر کفت
کانوا کسالیة حمقا اذ احقنت سلاءها فی ادیم غیر مربوب حسین بن الفضل کفت الرب الثابت
من غیر اثبات یعنی خداوند موجود بی موجدی و اشتقاق من رب بالمکان و ارب و لب بالمکان اذا
قام به و در خبر می آید رسول ص و آله که کفت اعوذ بالله من فقر مرب او ملب و مقیم قال الشاعر رب
بارض ما تخطاها الغنم و چون برین تفسیر و وصف جل جلاله بدین راجع بود با ذات چه موجودی خدا
صفات ذات بود و اکر حمل بر دیکر وجوه کنند از تربیت و اصلاح از صفة فعل بود و آنکه تفسیر مالک کرد بر وجه آنکه
مرجع او با قادری باشد پس صفة ذات بود و عبد الله عباس و عبد الله زبیر و ابو درداء روایت کنند
که این نام مهین خداست جل جلاله و در خبر است که رسول ص و آله فرمود هر کس که پنج بار بکوید یا الله یا رب
هر حاجت که بعد از آن بخواهد با جابت مقرون بود و در خبر دیکر می آید هر کس حاجتی دارد بخدای تعالی
پنج بار بکوید ربنا اجابت آید و مصداق این در کتاب مجید است فی قوله تعالی ربنا ما خلقت هذا
باطلا تا آخر آیات پنج بار ربنا است آنکه کوید فاستجاب لهم ربهم و در خبر دیکر آمده است که چون
بنده دستها بخدا بردارد و از روی نیاز سه بار بکوید یا رب خدای تعالی دستهای او تهی از رحمت نکرداند

در خبری دیگر آمده است که چون بنده گوید یا ربّ خدای تعالی گوید لبیک و چون دوم بار و سیوم بار گوید لبیک
عبدی سل تعطی بخواه تا بدهند و در خبری دیگر آمده است که مردی نزدیک صادق ع آمد و گفت یا ابن
رسول الله مرا خبر ده از نام مهین خدای تعالی در پیش او حوضی آب بود و روزی سخت سرما بود مرد را گفت
درین حوض آب رو و غسل کن تا ترا خبر دهم مرد در آب رفت ساعتی بر آمد چون خواست که برون آید امام ع
گفت مگذارید که برون آید مرد ساعتی صبر کرد بسیار سرما بود و درو اثر کرد گفت ربّی اغثنی گفت یا رب خدایا
فریادرس صادق ع گفت اینست که گفتی هر بنده که در وقت درماندگی خدای را بدین نام بخواند خدای تعالی فریاد
رسد و در خبری دیگر آمده است که ابو هشام گفت در مسجد بر اسطوانه نشسته بودم مردی را دیدم در مسجد در آمد با کوششی
پوشیده بر عادت مسافران و نزدیک اسطوانی رفت و دو رکعت نماز گذارد آنگه بیامد و نزد ما بنشست گفتم ما
که درین مسجد تماشای چه باید کرد بفضل گفتیم چنین میگویند گفت من هرگز اینجا نماز نکرده ام مگر ازین نوبت
گفت مردمانی میبینم که میگویند اللهم انی اسئلك باسمك المکتوم بار خدایا بحق نام پنهان تو خدای را نامی
هست پنهان از بندگان نه بینی که چون آدم و حوا درماندند خدای را بچه نام خواندند گفتند ربنا ظلمنا انفسنا
خدای تعالی توبه ایشان قبول کرد نوح ع چون درماند از دست کفار خدای را بهمان نام خواند که ربّ لا تذر
علی الارض من الکافرین دیارا خدای تعالی اجابت کرد و دمار از کفار بر آورد و ابراهیم ع چون حاجتی داشت
خدای را بهمان اسم خواند فی قوله ربّ هب لی حکما والحقنی بالصالحین اجابت آمد و موسی ع
چون قبطی را بکشت گفت ربّ انی ظلمت نفسی فاغفر لی اجابتش آمد که فغفر له و سلیمان ع چون ملک
مغفرت خواست هم بدین نام از خدای تعالی خواست گفت ربّ اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی
لاحد من بعدی خدای تعالی اجابت کرد زکریا چون از خدای تعالی فرزند خواست گفت ربّ لا تذرنی
فردا و انت خیر الوارثین خدای تعالی اجابت فرمود و یحیی را بدو داد و سید ولد آدم محمد ص را
بدین نام بخواند گفت ربّ اغفر لی وارحم و انت خیر الراحمین خدای تعالی اجابت کرد و فرمود لیغفر
لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر آنگه صحابه آن حضرت او چون خدای را بدین نام خواندند در آخر سوره آل
عمران آنجا که ربنا ما خلقت هذا باطلا تا آخر آیات توقیع اجابت ایشان چنین آمد فاستجاب
لهم

لهم ربهم آنگه آن طریده مملکت که بدترین خلقت خدای است بدین نام بخواند که ربّ فانظرنی الی یوم
یبعثون اجابت آمد که انك من المنظرین پس خدای را نامی است ازین بزرگوارتر این گفت تا بدانی آنکه
بدانستیم که این خبر است ع اکنون بدانستیم که اطلاق این اسم جز بر خدای ع روا نبود کسی را
از ما در ربّ نشاید گفتن مگر بتقیید تا چنان که ربّ الدار چنانکه رسول ع گفت اربّ ابل انت ام ربّ
غنم آن اعرابی را و مانند اسم خالق است که آنرا جز بر خدای ع اطلاق نکنند و در حق ما مقید باید
گفتن چنانکه خالق ادیم و خالق کذا ای مقدره و طریق این که گفتیم سمع است و همچنین فی جمیع
اسماء الله ع هر چه بر او اجرا کنند اعتماد بر سمع باشد و له العالمین جمع عالم باشد یا جمع سلامة و یا در دعا
جر است و نون او مفتوح است تا فرق باشد از میان او و میان نون تثنیه که آن مکسور باشد و این اسم خود
موحد اللفظ مجموع المعنی است چون قوم و رهط و مفسران خلاف کردند شهر بن حوشب روایت
کرد از ابی که او گفت مراد این فرشتگانست و آن هژده هزار فرشته است چهار هزار و پانصد بمشرق اند
و چهار هزار و پانصد بمغرب اند و چهار هزار و پانصد بجانب سوم و چهار هزار و پانصد بجانب چهارم و با هر یکی از ایشان
چندان اعوان باشد که عدد ایشان جز خدای ع نداند و روای ایشان زمینی است سفید چون رخام عرض آن
چند آنکه آفتاب بچهل روز تواند بریدن و طولش جز بخدای تعالی ظاهر نباشد نتوان دانست مملو فرشتگان
که ایشانرا روحانیان گویند و ایشانرا زجلی و آوازیست بتهلیل و تسبیح که یکی از ایشان آواز بر آرد
اهل زمین همه هلاک شوند از هیبت و منتهای گفتار ایشان تا حد طاق عرش است اما ابو معاذ گوید مراد آدمیان اند
ابو الهیثم گوید جن و انس اند لقوله تعالی لیکون للعالمین نذیرا و این روایت عطیه و سعید جبیر است
از عبد الله عباس حسین بن الفضل گفت مردمانند لقوله تعالی أتأتون الذکران من العالمین
وعجاف گفت خلقها ته ذاك العالم و قراء ابو عبیده گفتند عبارتست از چهار صنف از فرشتگان
و آدمیان و دیوان و پریان و بهایم را عالم نگویند که کلمه مشتق از علمست و شاعر گوید ما ان سمعت
بمثلهم فی کل العالمینا عبد الرحمن زید اسلم گفت جمله مرزوقانند یعنی روزی خوران نضر بن
شمیل گفت این اسمی است واقع بر جماعتی بسیار از جنس عبد الله زبعری گفت انّی وجدت ملك لك

یا محمد عصمة العالمین من العذاب لکا رب . ابو عمرو علا گفت هرچه روح دارد و این معنی قول
عبد الله بن عمر و عبد الله عباس است که گفت عالم اسمی است واقع علی کل من دب و درج هرچه بر
زمین بزند برود و جعفر صادق ع گفت هم اهل الجنة و النار اهل بهشت و دوزخ حسن و قتاده
گفتند و مجاهد نیز چنین میگویند که عبارة عن جمیع المخلوقات بیان نفس است که در قصه فرعون میگوید و ما
رب العالمین قال رب السموات والارض وما بینهما و اولیتر آن باشد که حمل بعلوم کنند که فایده
جامع تر بود و مانع نیست از شانی و جز آن و بر وجه اشتقاق او از علم و علامة باشد برای ظهور شان از ظهور
آثار شان اکنون در مبلغ ایشان خلاف کرده اند سعید بن المسیب میگوید خدای تعالی را هزار عالم است ششصد
در بحر است و چهار صد در بر و ضحاک گفت خدای تعالی را سیصد و شصت عالم است سیصد از ایشان
برهنه اند که جامه نپوشند و ندانند که ایشان را خالقی هست و شصت از ایشان جامه پوشند و وهب بن
منبه گفت خدای را هژده هزار عالم است و دنیا از مشرق تا مغرب یکی عالم است و آنکه عمارت
با اضافات او چنانست که در پیش آن همچون خیمه در میان بیابانست ابو سعید خدری گفت چهل هزار
عالم است و دنیا از کعب الاحبار گفت عدد عالمها جز خدای تعالی نداند و الله تعالی اعلم بتفاصیل مقدار تعداد
معلومات و ما علمنا ذلک کما قال عز و جل و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا قوله تعالی الرحمن الرحیم
و تفسیر این دو اسم برفت اگر گویند چه انکار کرد در قریب عهد باین دو کلمه در آیة تسمیه برفت خصوصا
بر مذهب آنان که بسم الله را آیتی شمارند از فاتحه جواب آنست که گوییم چون خلق را فرمود که ابتداء
بنام او کنند و نام خود الله فرمود و آنکه اسم را وصف کرد برحمن الرحیم بود آن فرمود که خلقان حمد
او کنند و صفت و ذکر خود را این گفت رب العالمین است خواست تا علت استحقاق حمد بر عالمیان
نماید گفت این استحقاق حمد هم آنست که استحقاق تقدیم نام او برکارها که من رحمن و رحیم ام یعنی منعم بانواع
نعمت از نعم دنیا و آخرت عاجل و آجل و لام تعریف عهد در آورد تا بدانند که این آفریدگار و پروردگار
جهانیان هم این خدای منعم است که وصف او در آیة تسمیه برفت چه قریب تر مذکور او بود که حوالة بود
نسبت کرده و الله اعلم بالارادة و قوله ملك يوم الدين بدانکه چنان که در اخبار آمده که
قرا

قراءة رسول الله صلعم و آل ملک است و جماعتی بسیار از تابعین و در قراءة عاصم و کسایی و خلف و یعقوب
مالك يوم الدين میخوانند و باقی ملک بی الف میخوانند اما حجة آنان که مالک خوانند بالف آنست
که گفتند مراد آنست که ملکیت تصرف درین روز کس ندارد برای آنکه مالکی همه مالکان درین روز زایل شود
و املاک همه با خدای تعالی افتد چه تملیک آن مالک باشیم چون دست تصرف از آن کوتاه گشته باشد تصرف
نباشد ما مالک نباشیم چنانکه گفت و الی الله ترجع الامور و الی الله عاقبة الامور و گفت یوم
لا تملك نفس لنفس شيئا و قوله لا يملكون منه خطابا و مثال آن معنی در قیامت تصرف جز خدا را
نباشد و حجت آنان که ملک خوانند بی الف آنست که گفتند خدای تعالی در دنیا ملوک را تمکین کرد و بعضی را
مملکت داد چون انبیا و اوصیا و ایمه فردا ملک از همه باز ستاند و همه را معزول کرده اند چنانکه میفرماید
لمن الملك اليوم لله الواحد القهار و این معنی هم از طریقت و این هر دو حجت متکافیست حجتی دیگر
این آورند که ملک بلیغتر باشد در مدح که مالک برای آنکه هر مالکی ملک نباشد و هر ملکی مالک باشد قراء مالک گفتند
خود مالک بلیغتر باشد که از تصرف که مالک را در ملک خود بود و از بیع و وقف و هبه و اقرار ملک را در ملک
خود ببرد و لیس مالک بلیغ تر است از ملک و این حجتها نیز متکافیست اکنون در معنی مالک گفته اند که باشد و در تصرف
و در آنچه او را باشد که تصرف کند بر وجهی که کسی را نرسد که او را منع کند و عاجز او وصف نکند بانکه مالک
راست برای آنکه مرجع معنی این اسم با قادریست چون چنین باشد این صفت خدایرا ذاتی باشد حاصل ازل
و لایزال و اصل او در لغت شده باشد من قولهم ملکت العجین اذا شددت عجنه و قول الشاعر
ملکت بها کفی فانهرت فتقها یری قایم من دونها ما ورائها ای شددت و مصدر مالک ملک باشد
و مصدر ملک ملک باشد و ملک مصدر هر دو باشد و در جای ملک بکار دارند چنانکه صوم و نظر و عدل تعال
مالک بین الملك و الملك و الملك و الملك بين الملك و الملكی و المملکة و ملاک کار قوام باشد و املاک
زن دادن باشد چون نکاح برای آنکه او را مالک زن میکنی و قولی دیگر آنست که مالک و ملک دو لغت است
بیک معنی چنانکه حاذرین و حذرین و فاکهین و فکهین و فارهین و فرهین اما در عرف فرقی ظاهر است
میان ایشان و بهر حال ملک بلیغ تر از مالک و روش از اعمش و محمد بن السمیفع خوانند مالک بنصب کاف

علی تقدیر یا مالک یوم الدین خوانند ملک علی تقدیر هو ملک و ابوحیوة خواند ملک بجزم لام و رفع کاف

و این جوانشاذ است و نباید خواندن احجه آنکس که مالک بنصب خواند بعلت ندا ایاک نعبد خطاب

شود و این تعلیل با وضع بسته براى آنکه باول سوره چه کند که الحمد لله خواند تا خواند که الحمد لک و دیگر آنکه عرب از

مخاطبه بخطاب آیند و از خطاب بغایب شوند و این در کلام ایشان بسیار است قال الله تعالی حتی اذا کنتم

فی الفلك وجرین بهم قال الشاعر یا طوفی کان حدة خالد بیاض جهك للتراب اعفرا

و این را شواهد بسیار است در جای خود بیاید ان شاء الله تعالی و درین هردو با اضافه مجرورست و یوم عبارة بود من

طلوع الفجر الی غروب الشمس و قیل من طلوع الشمس الی غروبها و این اضافه بمعنی فی است چنانک قرئت

العذر و عذر آن خانهای مرفوع باشد که زیر و بر طرف باشد اسپی که حادق باشد خود ازان نگاه میدارد و پاسبان

فرو برود کوینه نابت العذر هم چنین آیه و معنی آنست که مالك فی یوم الدین و او این ظرف

متسع است من قولهم یا سارق اللیلة اهل الدار کر یا سارق المتاع فی اللیلة من اهل الدار آیه

همچنین است معنی اینست مالك الحکم و الامر و القضا فی یوم الدین ولیکن اتساع کرد و ظرف را

که مفعول فیه است بجای مفعول به نهاد که فعل بنصب و معنی اینست مالك الحکم و الامر و القضاء

فی یوم الدین که فعل فاعل را با ان اضافه کنند اما دین در لغت بر وجوه مختلف آید بمعنی جزا آمده

چنانکه کویند کما تدین تدان ای کما تفعل تجزی و اول را برای ازدواج دین خوانند کما قال الله

تعالی أإنا لمدینون ای مجزیون و کما قال لبید حصادك یوما ما زرعت و انما یدان

الفتی یوما کما هو دان و دین حساب باشد چنانکه خدای تعالی گفت ذلك الدین القیم ای الحساب

المستقیم و چنانکه رسول علیه السلام و اله گفت الکیس من دان نفسه و دین بمعنی قهر و غلبه آمد چنانکه

عرب کوید دنته فدان ای قهرته فخضع ابو عمر و غلام ثعلب میکوید دان اذا اطاع و دان

اذا عصی و دان اذا عز و دان اذا ذل و دان اذا قهر و اذا خضع می نماید که این کلمه

از اضداد است چنانکه شعب مانند آن و عشی این هردو معنی جمع کرد و در دو بیت الا که

هو دان الرباب اذ کرهوا الدین دراکا بغزوة و صیال ثم دانت بعد الرباب و کانت کعذاب عقوبة الاقطال و دین بمعنی طاعت بود و منه الدین

الذی

(اذا کرهوا الدین دراکا بغزوة و صیال ثم دانت بعد الرباب)

الذی هو الله لا نندید الا به الله ای یطاع و فلان دین ای ذو دین و طاعة الله تعالی قال زهیر بن

لئن حللت بواد فی بنی اسد فی دین عمرو حالت بیننا فدك ای فی طاعته عمرو و دین بمعنی عادة بود

چنانکه مثقب العبدی میکوید تقول و قد درات لها و ضینی اهذا دینه ابدا و دینی ای عادته و عادتی

اما آنچه مفسران کفته اند دین بحساب این قول عبدالله عباس و سدی و مقاتل

قول دیگر جزاست این قول قتاده و ضحاکست قول دیگر قهر و غلبه است و این قول یمان بن ریابست

قول دیگر طاعتست و آن قول حسین بن فضل است محمد بن کعب القرظی میکوید مالك یوم لا ینفع

فیه الا الدین این روز را برای آن روز دین خواند روز یست که دران روز هیچ کار نیاید و سود

ندارد مگر دین پس روز دین برین وجه است و برین قول این اسلام باشد و این قول را معنی آن آیه باشد

که خدای تعالی میفرماید که یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم و میفرماید و ما

اموالکم و لا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن و عمل صالحا اگر کویند چکونه گفت

مالك یوم الدین و یوم عبارة از طلوع شمس است و دران روز شب نباشد جواب کوئیم عبارة میکند بیوم

از اوقاتی که دران اوقات تاریکی نباشد چنانکه در روز بس بر سبیل تنبیه آنرا یوم خوانند و جواب این

باشد که فی یوم القیمة و یوم طلاق و یوم تغابن و هر کجا خدای تعالی در قرآن ذکر یوم میکند مراد قیامت

و لرتها ایاك نعبد و ایاك نستعین ایاک و ایا ضمیر منصوب منفصل است و کاف خطاب رب

داد و او را اعراب محلی نباشد به نزدیک بصریان چون کاف ذاک و ذالک و بنزدیک کوفیان

در محل جر باشد باضافة ایا نا پس بنزدیک ایشان دو اسم ضمیر است مضاف یکی با یکی از دو متصل و یکی منفصل

ولیکن اضافه او جز با ضمیر نکنند و با سما نیز نکنند لا یقال ایا زید جز که از خلیل حکایت کردند که او گفت که دم

لقد عرب بیت که اذا بلغ الرجل الستین فایاه و ایا الشوب و درین باب قول بصریان معتمد است در اصل

ایا دو قول کفتند ابو زید گفت که اصل ای یا بوده است ای تنبیه را و یا ندا را پس همزه مکسور در آوردند و یا

در یا ادغام کردند ایاک شد و ابو عبید گفت اصل او او یا من الاوا و هو الرجوع و معنی انقطاع

و قصد باشد جز او را قلب کردند بیا و یا در یا ادغام کردند و ایاک را مثال او حیه بر فعل مقدم بود لاجل

اعنیت ایاك برای آنکه میتوان تا ضمیر متصل بگوی عینتک تا متصل ممکن باشد منفصل نشاید الا فصلی کی
میان فعل مفعول گوی ما عینت الا ایاك آنکه متصل ممکن نبود برای فصل اگر گویند چرا نگفت نعبدك
ونستعینك تا ضمیر متصل بودی و کلام مختصر جواب گوئیم برای آنکه در ایراد منفصل معنی زیاده بود که در متصل
آن معنی نبود و آن آنست که چون قایل گوید عینتك وقصدتك معنی آن باشد که ترا خواستم قصد تو کردم
معنی همین باشد و بس ولیکن چون گوید ایاك عنیت وایاك قصدت معنی آن باشد که ما عینت الا ایاك
و ما قصدت سواك وعنیتك لا غیر پس اینجا هم معنی اثبات باشد وهم معنی نفی عن من سواه
واین معنی لطیفست شاعر گفت ایاك ادعو فتقبل ملقی واغفر خطایای وثمر ورقی واین معنی
خواست اما عبادة سیاسة النفس علی حمل المشاق فی الطاعة باشد واصل تعبد تذلل باشد من
قولهم طریق معبد ای مذلل موطوء بالاقدام چنانکه طرفه گفت تباری عتاقا ناجیات واتبعت
وظیفا وظیفا فوق مور معبد وبعیر معبد اذا کان مطلیا بالقطران کما قال طرفة الی ان
ان تحامتنی العشیرة کلها وافردت افراد البعیر المعبد و بنده را از اینجا عبد خوانند لذلت و انقیاد
لولاه و ورش و یحیی بن وثاب میخوانند نعبد بکسر النون علی لغة هذیل فانهم یقولون افعل و نفعل
وتفعل ولا یقولون یفعل للاجتماع کسرتین احدیهما الیاء وایاك نستعین اگر گویند چرا تکرار کرد لفظ
ایاك را گوئیم از برای بیان وعرض کردن منزلت واقرار بعبودیت وحاجت وقلت استغنا از و تعالی وقوع
بدرگاه او والتذاذ بذکر او چنانکه شاعر گفت یقولون لیلا ارسلت بشفاعة الی فهلا نفس لیلی شفیعها
اکرم من لیلی علی فنبتغی به الجاه ام کنت امرأ لا اطیعها تکرار کردن نام لیلی او عدول کردن از
ذکر ضمیر باین معانی است که مذکور شد و نیز گفته اند تاکید البیان کقول الشاعر وجاعل الشمس مصرا لا خفاء به
بین النهار وبین اللیل قد فصلا بدانکه عبادت اسمیست شامل افعال قلوب وافعال جوارح را و آن بدان حاصل
شود خضوع باشد وقصد نکند بان عبادت جز معبود وحده ونیت خالص کند و از وجود شوایب دور دارد و آنچه افعال جوارح
آنست بر وجه مشروع ومامور به کند ونیز ترک محرمات از عبادت باشد نه بینی که رسول صلی الله علیه وآله ابوذر را میگوید
کن ورعا تکن اعبد الناس پارسا باش تا عابدترین مردمان باشی یحیی معاذ را گفتند بنده کی عابد باشد
گفت هرگه که

گفت هرگه که درجه عبودیت را ملازمت کند گفتند کی ملازمت کرده باشد گفت هرگه باین شرایط باشد
که از دل صادق گوید بار خدایا اگر بدهی شکر کنم و اگر ندهی صبر کنم و رضا دهم و اگر بخوانی اجابت کنم و اگر بخوانی
عبادت کنم و بندگی بجای آرم و دیگر برا پرسیدند از حد عبودیت گفت ترک اختیار باشد و ترک تدبیر و اظهار
حاجت بخداوند خود سفیان ثوری گفت شرط بندگی سه چیز است رضا بقسمت و نگاه داشت حرمت
و مراعات خدمت و دیگری گفت شرط بندگی آنست که با خالق بصدق باشی و با خلقان برفق یکی از بزرگان
ببازار رفت تا بنده بخرد غلامی پیش آوردند گفت یا غلام چه نام داری گفت تو مرا بچه خوانی گفت چه چیز
بخوری گفت آنچه تو ام دهی گفت چه پوشی گفت تو ام پوشانی گفت چه کنی گفت آنچه تو ام فرمائی
زمانی گفت چه اختیار کنی گفت من بنده ام بنده را اختیاری نیست و تا بنده باشد بنده را
باختیار چه کار است گفت این بنده را شایسته بخرید طاوس یمانی گفت در مسجد الحرام شدم
حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین را علیه السلام دیدم در حجر الاسود نماز میکرد و دعا میکرد گفتم مردی
صالح است از اهل نبوت بروم بشنوم که در دعا چه میگوید چون از نماز فارغ شد سر بر زمین نهاد
و میگفت عبیدك بفنائك اسیرك بفنائك مسکینك بفنائك سائلك بفنائك یشکو
الیك ما لا یخفی علیك میگفت بنده تو بدرگاه تست و اسیر تو بدرگاه تست مسکین و محتاج تو
بدرگاه تست اسیر تو بدرگاه تست سائل تو بدرگاه تست شکایت با تو میکند آنچه بدرگاه تو خداوند
پوشیده نیست طاوس گفت یاد گرفتم این کلمات را و هیچ سختی پیش من نیامد الا این کلمات
بگفتم خدای تعالی مرا از آن فرج داد قوله تعالی وایاك نستعین سوال کردند که این که مقدم و موخر
می باید زیرا که فعل عبادت است و فعل پس از استعانت باشد جواب گوئیم که فعل بی اعانت قدیم
تعالی جل جلاله نباشد از خلق حیات وقدرت و کمال و عقل و آلت و تمکن و ازاحة علت و نصب ادله و هدایه
این فعل کرده را باین اسباب و آلات توجه میکند بخدای تعالی و میگوید بار خدایا جز برای تو نکردم این
که کردم و برآنچه خواستم کرد از تو یاری میخواهم بمتابعت الطاف و توفیق و انواع معونت و صرف اسباب موانع
تا در آن بندگی که شروع کرده باشد در آن واجب قضا و نفل خود برد فرض داند والله اعلم و استعانة طلب معونت باشد

واین سین طلب باشد و مراد معونت والطاف و اسباب افعال که بنده بکردن آن طاعت نزدیک باشد و از معصیت دور شود و اگر حمل کنند بر استعانت قدرت و کمال عقل و اسباب تمکین هم روا باشد ابو الحسن و قتاده گفتند ایاک نعبد برای آنکه تو صانعی و ایاک نستعین برای ما مصنوعیم و مصنوع را از صانع چاره نیست
ایاک نعبد لتدخلنا الجنان و ایاک نستعین لانک کریم مجید ابو طلحه روایت میکند با رسول صلعم و آله بودیم در بعضی غزوات چون کار سخت شد و کارزار گرم شد رسول صلعم و آله سر بر داشت و گفت یا مالک
یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین گفت سرها دیدم که از تن می افتاد و کس ندیدیم که گردن میزد و کافران هزیمت شدند گفتم یا رسول الله که این سرها که از تن می افتاد چه بود گفت فرشتگان میزدند ایشان را و شما نمی دیدید فرشتگان را عبد الله عمر روایت میکند که چون کار بر تو سخت شود بگوی
ایاک نعبد و ایاک نستعین تا کار بر تو آسان شود قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم صراط
امیر المؤمنین علی علیه السلام میگوید معنی آنست که ثابت دار ما را بر راه راست چنانکه کسی که در جایی باشد گویی همین جای میکن داستاده گوی یعنی ثابت بود و ایستاده چنانکه تو واقف نه یعنی بر سر وقوف میباش تا آموختن ما را ابی کعب نیز همین معنی گفت سدی و مقاتل گفتند ارشدنا راه راست نمای ما را الا یقال هدیته
للدین و الی الدین و الی طریق هدی و هدایة بدانکه هدی در دین باشد و هدایت در راه چنانکه میگویند اهدنا و بعضی دیگر گفتند بین لنا و معانی متقاربست و معنی اهدنا آن باشد که در باب استعانت گفته شد
از سوال الطاف و توفیق و از جهت علم و نصب ادله و تسبیح و مراد هدی در ایه ایمان نیست برای آنکه در قول عبد الله عباس صراط المستقیم دین اسلام است و راه راست نیست جز آن راه
پس مراد مقدمات بود و آنچه با ایمان توان رسیدن و آن فعل خدای تعالی باشد از الطاف و تمکین که مذکور شد و گر آنکه از خدای آن خواهند که در فعل خدای باشد و ایمان فعل بنده است بدلیل امر
و نهی و وعد و وعید و مدح و ذم و ثواب و عقاب و دلیل وقوع ایمان در قصد و داعی آن و انتفای ایمان در صوارف و کراهت او با سلامت احوالش و این معنی بجای دیگر مستقصی گفته شود ان شاء الله الصراط اصل کلمه سین است اشتقاق او بر سرط بود از برای آنکه پنداری رونده را فرو میبرد و لیکن برای اطباق طا

سین بالصاد

سین را بصاد بدل کردند و عامر بن الطفیل میگوید شحنا ارضهم بالخیل حتی ترکناهم اذل من الصراط و قال جریر امیر المؤمنین علی صراط اذا اعوج الموارد مستقیم و در این پنج قراءت است یعنی بسین و آن قراءت ابن کثیر است از طریق نبال و قراءت یعقوب بطریق رویس و دوم اشمام سین برایت حمزه و سیوم از کسای برای و آن روایت سلیم است از حمزه چهارم با شمام زا و آن قراءت حمزه است در بعضی روایات و قراءت کسای در روایت فضل پنجم بصاد و آن قراءت باقی قراست و همه لغتها صحیح و فصیحت و اختیار بر صاد برای آنکه در مصحف بصاد است و صاد با طا مطابقت در استعلا و مفسران خلاف کرده اند در این صراط حارث روایت کند از امیر المؤمنین علی ع که او گفت از رسول صلعم و آله شنیدم صراط مستقیم کتاب خدا است این قولیست که جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله عباس میگویند و عبد الله عباس و مقاتل و سدی گویند که این صراط اسلامست سعید جبیر گفت طریق الجنة راه بهشت محمد بن حنیفه گفت دینی است که خدای تعالی از بنده کالنس بپذیرد ابو بکر اسلمی گوید الصراط طریق محمد و آله علیهم السلام و نصر بن حبیش گفت و روایت کرد از ابن مسعود که رسول صلعم و آله دو خط بکشید یکی بر راست خود و یکی بر چپ خود گفت هذه السبیل این راههاست و بر هر راهی شیطانی نشسته و میگوید الی الی آنگه خطی برابر روی خود بکشید و گفت این راه خداست و این آیه برخواند ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله نواس بن سمعان گفت و روایت کرد از رسول صلعم و آله که او گفت خدای تعالی مثل زد صراط مستقیم را و بر دو کناره آن صراط باره است در ها بر وی گشاده و بر آن درها پرده ها فرو گذاشته و بر سر آن داعی ایستاده و کافه خلقان را دعوت میکند و میگوید ای مردمان در آیید و میل مکنید بجای دیگر و از بالای آن صراط داعی دگر دعوت میکند چون مرد خواهد از آن درها بگشاید آن داعی گوید مگشای که اگر بگشای در او روی آنگه گفت صراط اسلام است و آن پرده ها حدود خدای و آن درها محارم خداست و آن داعی بر سر صراط کتاب خداست و آن داعی که از بالای آنست واعظ خداست در دل هر مسلمانی و استقصای کلام در هدی و اقسام و وجوه و معانیش بیاید در قوله هدی

للمتقين اکنون آنچه محتاج است محتمل آيتست که بيان است تا معنی اهدنا بين لنا باشد تا زياده الطاف
تا معنی زدنا لطفا باشد کما قال الله تعالی وزدناهم هدًی و معنی ارشاد و تثبيت و جز آن همه راجع است
با اين سه قول قوله صراط الذين انعمت عليهم اين صراط دوم بدل باشد از صراط مستقيم يعنی طريق آنان
که انعام کردی بر ايشان بتوفيق و هدايت و عبد الله عباس گفت قوم موسی و عيسی اند پيش از آنکه نعمت
بر خود بگردانيدند نه شهر بن حوشب گفت اهل بيت رسول الله اند عليهم السلام عکرمه گفت
انعمت عليهم بالثبات علی الايمان و الاستقامة کما قال الله تعالی ان الذين قالوا ربنا الله
ثم استقاموا علی بن الحسن بن واقد گفت نعمت کردی بر ايشان بشکر بر نعمت و صبر بر بليت و اصل نعمت
در لغت مبالغه باشد يقول العرب نعمت الدواء اهدی بالغت فيه و نظرت فانعمت النظر و فلان
فی بعثه الامرای لم يبالغ فيه و انعم مقلوب باشد از امعن از اين اشباع يقال امعن فی الاکل و السير و غيرها
و علی حرف جر است و معنی او استعلا بود و يقال عليه کذا من المال برای آنکه بر و مستعلی و مستولی است از اين سبب
گويند که دين و زيد علی السطح و غير ذلک و در عليهم هفت قرائة عام است و عليهم بضم ها و سکون ميم و آن
قرائة عام است و عليهم بضم ها و سکون ميم و آن حمزه است در سبع و در شاذ قرائة اعمش و عليهمُ بضم ها و ميم بی
الحاق واو آن قول عيسی بن عيسی و ابن ابی اسحق و عليهم بکسر ها و ضم ميم با اختلاس و عليهم بکسر ها و کسر ميم هم
باختلاس و اين اختلاس چنان بود که شاعر گويد والله لولا شعبتی من الکرم و شعبتی فيهم
من خالد و عم لکنت فيهم رجلا بلا قدم در تفسير اهل بيت آمده که صراط الذين انعمت عليهم
آنانند که خدای ذکر ايشان را ياد کرد در قوله تعالی فاولئک مع الذين انعم الله عليهم من النبيين
والصديقين والشهداء والصالحين و حسن اولئک رفيقا من النبيين محمد
والصديقين علی ابن ابی طالب و الشهداء حمزه و جعفر طيار و الصالحين الائمة الهدی و حسن اولئک
غير اينجا صفت است غير بر صفت باشد و هم استثنا از جای صفت الذين است و شايد تا بگير بر حال باشد
تقدير چنين باشد صراط غير المغضوب و الذين اگرچه معرفه است و غير نکره است برای آنکه معرفه نيست
متوغل نيست در تعريف تا صفت جز بصفت چنانکه اسم نکره که بصفت بعضی تعريف و تخصيص

يعنی راه اهل بيت عليهم السلام غير المغضوب عليهم و لا الضالين

ورد شود و بس پنداری که صلت و موصول را بنا بر صفت و موصوف کردند از اينجا روا ديد از هذا
جلس الا الی العالم غير الجاهل و مررت بالذی قام غير الذی قعد و روا نبود که مررت بزيد غير الظريف
در شاذ و غضب غير خوانده اند و خليل احمد از حمزه روايت کند و شيخ قدس سره و وجه آن دو قول است يکی حال و يکی
استثنا و گر روا بود که صفة ضمير مجرور باشد در عليهم که اگرچه ضمير مجرور است در محل نصب است بوقوع فعل عليهم
و هو انعمت و آنکس که استثنا گويد لا بد منقطع تواند گفتن برای آنکه مغضوب عليهم نه از جنس منعم
عليهم باشد چنانکه گويند ما بالدار احد الا حمار او کما قال و ما بالربع من لا ادارئ و اين جای خود شرح بيايد
ان شاء الله تعالی و معنی غضب اراده مضرت و عقاب باشد بغير از خدای تعالی و در لغت ضد رضا باشد
و رضا اراده خير و ثواب باشد و هر دو از باب اراده بود و قول آنکس که گفت که غضب تغير حال غضبان باشد درست
نيست برای آنکه خدای تعالی غضب بحو الا کرد فی قوله و غضب الله عليهم و تغير بر خدای تعالی روا نيست و اصل کلمه از لغت
شده بود و سنگ سخت را غضبه خوانند و مار پليد را غضوب خوانند لشدتهما و خشنهما و مراد باين مغضوب عليهم
جهود اند بر قول جمهور مفسران از عبد الله و عبد الله عباس و حسن مسعود و جز ايشان از صحابه رسول و موافقه آيتی قوله
من لعنه الله و غضب عليه و مراد باين آيه جهود اند و عبد الله بن شقيق روايت کرد از بعضی صحابه که گفت
رسول الله صلی الله عليه و آله در وادی القری با جهودان کارزار ميکرد مردی از بلقين گفت يا رسول الله اينان که اند که با تو
کارزار ميکنند گفت المغضوب عليهم گفت و گران که اند و اشاره بترسايان کرد گفت هم الضالون
و اين موافق دو آيه است در حق جهودان و ترسايان که و غضب الله عليه و جعل منهم القردة و
الخنازير و قوله تعالی در حق ترسايان قد ضلوا من قبل و اضلوا کثيرا و ضلوا عن سواء
السبيل و اگر بر عموم حمل کنند روا باشد جز آنکه اخبار و قرآن بر اين آمد قوله و لا الضالين و اصل ضلال
هلاک باشد يقال ضل الماء فی اللبن اذا خفی و ذهب و وجه ضلال در جای خود گفته شود ان شاء الله
و ذهاب از راه حق و از وجه صواب ضلال باشد يقال ضل عن الطريق و اضله غيره و فلان ضالة
و مضلال اذا کان علی غير صواب قال الشاعر الم تسئل فتخبرك الديار عن الحی المضلل
ان ساروا و برای آن لا حرف نفی است بر غير عطف کرد که در نفی است يقال فلان غير محسن

و لا یحل و غیر یعنی سوی آن شاید حرف نفی را بر وی عطف کردن لا یقال القوم عندی غیر زید و
لا عمرو و فقها خلاف کردند در گفتن آمین در آخر الحمد نزدیک اهل بیت علیهم السلام نشاید و از قواطع نماز بود
خواه جهر کند خواه اخفات اگر امام باشد و اگر ماموم و در مذهب شافعی آنست که امام را مستحب است
که چون الحمد بخواند آمین بگوید چون جهر خواند بلند باید گفتن و این مذهب عطا و احمد حنبل و داود و اسحاق است
و ابوحنیفه و سفیان ثوری و مالک را دو قولست یکی آنچه گفتیم و قول دیگر آنکه امام را نباید گفتن
و ماموم را باید گفتن و شافعی را دو قولست در جدید گفت چندان آواز بردارد که خود بشنود و در قدیم گفت
اخفا کند و آواز بردارد و اصحابش بر دو قول شدند اگر صفها اندک است اخفا کند و اگر صفها بسیار باشد آواز
امام بشنوند جهر باید کردن و دلیل بر مذهب صحیح اجماع اهل بیت است و طریقه احتیاط از دو وجه قایلند
یکی گفت نماز را ببرد و یکی گفت اگر گویند روا باشد و اگر نگویند روا باشد احتیاط در آن باشد که ترک کنند چه کس
نگوید باید گفتن گوید که این نمازش درست بود و آنکس که گفت نباید گفتن که نمازش بریده شود پس احتیاط
با این باشد و طریق اعتباری آنست که در نماز که فاتحه خواند تا بر وجه قراءة خواند مشروع و عرف مانع آنست
از آنکه عقب قراءة آمین گفتن چنانکه عقب سایر آیات که در قرآن هست که متضمن دعاست
در آنجا آمین نشاید گفتن دیگر آنکه رسول ص و آله گفت ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء
من کلام الآدمیین باتفاق این نه کلام خداست کلام آدمیان است پس ترک باید کردن از این
وجوه والله الموفق بدانکه این سوره دویست و هشتاد و شش آیه است در عدد کوفیان و آن عدد
امیرالمؤمنین علیه السلام و هفت در عدد بصریان و پنج در عدد مدنیان و این سوره مدنیست جمله مگر یک آیه
و بروایتی دیگر این آیه مدنی نیست که در حجة الوداع در مکه انزل بود قوله تعالی واتقوا یوما ترجعون
فیه الی الله و عدد این کلمات او شش هزار و دویست و بیست و یک کلمه است و بیست و پنج هزار و
پانصد حرفست و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که پیغمبر ص و آله گفت ان لکل شیء سناما
و سنام القرآن سورة البقرة گفت هر چیزی را کوهانیست و کوهان قرآن البقره است سهل بن سعید
گفت که رسول ص و آله گفت هر که این سوره در سرای خود بخواند اگر در روز بخواند سه روز شیاطین

کرده‌ای

کرده‌ای او گرد او اگر در شب بخواند سه شب شیاطین گرد خانه او نگردند بریده روایت کند که رسول ص
گفت سورة البقره بیاموزید که آموختنش برکة است و ترکش حسرت و باطل کاران بر خواندن این سوره
راه نیابند یعنی ساحران ابی بن کعب گفت که رسول ص فرمود که هر که سورة البقره بخواند صلوة و رحمت
خدای بر او باشد و چندان رحمت و ثواب یابد که مرابطی بر راه خدا یکسال است ساکن نشود و در خبر دیگر
آمده است و ان اصفر البیوت من الخیر بیت لا یقرأ فیه سورة البقرة سورة البقرة فسطاط
القرآن گفت خالی‌تر خانها از خیر خانه باشد که در او سوره البقره نخوانند سورة البقره سراپرده قرآنست
وهب بن منبه گفت هر که او سورة البقره و آل عمران بخواند نام او از عجایب تا غرایب برسد گفتند عجایب دیگر
چه باشد گفت عجایب هفتم زمین و غرایب عرش خدای تعالی ابو هریره روایت کند که رسول ص و آله سریتی
بجایی بفرستاد و خواست تا بر ایشان امیری کند از اصحاب یکیک پیش خود میخواند و می پرسید که تو
از قرآن چه دانی هر کس از ایشان میگفت که من فلان سوره دانم تا جوانی که بسال از همه خردتر بود گفت چیزی
دگفت یا رسول الله من سورة البقره دانم گفت من ترا امیر گردانیدم بر ایشان گفت یا رسول الله
این جوان بر ما پیران چگونه امیر یکی گفت مع سوره البقره او سوره را داند و شما ندانید یا عجب اگر بخواند
جوانی سورتی که پیران ندانند استحقاق امارت یافت بر ایشان جوانمردی که جمله سوره قرآن داند
و داند که در قرآن کدام محکم است و متشابه کدام و ناسخ کدام و منسوخ کدام و مجمل کدام و مفصل کدام و توریة و
و انجیل و زبور حکم کند در میان امتش چنانچه حق فرموده باشد اگر مستحق امارت و امامت باشد امیر
المؤمنین علی علیه السلام روایت کند که رسول ص و آله فرمود یا علی انا سید ولد آدم و انت سید
العرب گفت من سید ولد آدمم و تو سیدی عربی و سلمان سید فارس است و صهیب سید روم است
و بلال سید حبشه و طور سید کوههاست و سدره سید درختان است و محرم سید ماههاست
و قرآن سید کلامهاست و سید قرآن سوره البقره است و سید البقره آیة الکرسی است یا علی
اندرین آیه پنجاه کلمه است و در هر کلمه شرفی و ذکری هست والله اعلم بالصواب قوله تعالی الم
ذلک الکتاب لا ریب فیه بدانکه علما را چند قول است در آن که چه حکمت که خدای تعالی در اوایل

هر سورة حروف مقطع گفت بعضی گفتند سبب آن بود که چون رسول صلی الله علیه و آله قرآن خواندی جماعتی از کافران بیامدندی و مجمع ساختندی و شعر خواندندی و سخنان گفتندی تا مردمان آواز رسول الله نشنوند و حکایة و لطافت و طراوة کلام نیابند و رغبت باسلام نکنند چنانکه قدیم تعالی جل جلاله از ایشان حکایت کرد و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه خدای تعالی حروف مقطعه را انزل فرستاد که ایشان مانند این نشنیده بودند چون بشنیدند ایشان را عجب آمد خاموش شدند و گوش بقرآن کردند تا درگیابند آن خواهد بودن قرآن بشنیدند و حجت بر ایشان متوجه شد قول دیگر آنکه خدای تعالی باین حروف مقطعه تنبیه کرد خلقان را بآنکه این قرآن از جنس حروف و اصوات گفت الم ذلک الکتاب یعنی این کتاب از این حروف مقطع و منظوم است تا بدانند که معنی بر ایشان مخفی و کرامت مخالف حروف و اصوات قولی دیگر آنست که باین حروف تنبیه کرد ایشان را که بر حدوث قرآن گفت این کتاب از این حروف است و از جنس اوست و علامة حدوث در حروف مقطع ظاهرتر بود و از آن که در منظوم و مراد آنکه چون معلوم شد که این حروف محدث است و این کلام از این جنس است بس یک جنس است یا که بعضی قدیم باشد و بعضی محدث اکنون تفسیر ابتدا کنیم و اول ظاهر آیه را بگوئیم تا خواننده را آسان بود انشاء الله تعالی و باو العصمة و التوفیق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولٰئِكَ عَلٰى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ این چهار آیت

اکنون که بدانکه در معنی این کلمه یعنی الم و مانند این خلاف کرده اند بعضی گفته اند سر من اسرار الله

اساری

استأثر الله بعلمها سرّی از اسرار خداست که خدای تعالی بعلم آن مختص است بعضی دیگر گفتند سرّ من اسرار القرآن سرّیست از اسرار قرآن از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کردند که او گفت لکل کتاب صفوة و صفوة هذا القرآن حروف التهجی گفت هر کتابی را خالصه و گزیده هست و خالصهٔ قرآن این حروف مقطع است عبد الله عباس گوید قسم است خدای تعالی سوگند میخورد باین حروف برای آنکه کلام او باین حروف منظوم است قولی دیگر هم از او اینست که این حروف ثنایست که خدای تعالی بر خود ثنا میگوید سعید جبیر میگوید نامهای خداست اگر مردم تألیف بدانستند کردن چنانکه الر و حم و نون که جمع کنی الرحمن باشد قتاده گفت نامهای قرآن است عبد الرحمن زید اسلم گوید نام سوره است قولی دیگر از عبد الله عباس آنست که این حروفیست ماخوذ از نامهای خدای تعالی چنانکه کهیعص کاف از کافیست و ها از هادیست و یا از حکیم است و عین از علیم است و صاد از صادقست بعضی دیگر گفتند خدای تعالی عبارة کرد از جملهٔ حروف هجا ببعضی چنانکه گویند فلان ا ب ت ث آموزد و مراد آنست که کتاب از این حروفست چنانکه عرب در این باب ابیات بسیار استشهاد کردند منها قلنا لها قفی لنا قالت قاف لا تحسبنی انا نسینا ان تخاف شاعر خواست تا وقفت گوید بیک حرف قناعت کرد گفت ق و عرب عبارة کند از جملهٔ چیزی ببعضی چنانکه خدای تعالی میگوید و اذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون چون گویند ایشان را رکوع کنید یعنی نماز کنید بر کوع که بعضی از نماز است اکتفا کرد از ذکر تسبیحین قوله و اسجد و اقترب اما قوله الم عبد الله عباس گفت معنی آنست که انا الله اعلم من که خدایم بهتر دانم و مجاهد و قتاده گفتند از نامهای قرآنست ربیع انس گفت الف از الله است و لام از لطیف لطیف و میم از مجید محمد بن کعب قرظی گفت قسم است بالآی و لطف و مجد خدای و روایت کرد عبد الله عباس آنست که قسم است و سوگند بخدای و جبرئیل و محمد اهل اشارة گفتند الف انا و لام لی و میم منی بالف اشارة بان کرد که همه ملک منم بلام اشارة بآن کرد که همه مراست بمیم اشارة بان کرد که همه از منست و در محل او خلاف کردند بعضی گفتند محلی نیست از اعراب او را و بعضی گفتند در محل رفع است بابتدا و ذلک مبتدا دوم است و لا ریب فیه

خبر مبتدا دوم است و مبتدا بود که الم مبتدا بود و ذلک الکتاب خبر مبتدا بود و لا ریب فیه
در حال بود ای هذا حروف ذلک الکتاب ذا اشارة است و لام عماد و کاف خطاب و کتاب
بمعنی مکتوب است چون حساب که بمعنی محسوب است و این دینار از ضرب فلان است یعنی مضروب اوست
و بیان کردیم که اصل او جمع باشد در کتاب خلاف کردند عبد الله عباس و حسن بصری و قتاده و مجاهد و ضحاک
و مقاتل گفتند قرآن است و برین قول ذلک بمعنی هذا باشد چنانکه شاعر گوید اقول له والرمح یأطر متنه تامل
خفافا اننی انا ذلکا ای اننی انا هذا و عبد الله عباس گفت معنی آنست که این آن کتاب است که من
وعده دادم ترا که بتو فرستم و فرستادن بیان کنم و گفت که یعنی آن کتابست که در توریة و انجیل خبر دادم سعید
گفت مراد بکتاب لوح محفوظ است که خدای تعالی قرآن بلوح المحفوظ پدید کرد تا جبرئیل از لوح برخواند
و رسول را خبر داد یعنی که این کتاب منزل نقل از آن مکتوب لوح محفوظ است عکرمه میگوید مراد بکتاب
توریة و انجیل است یعنی الم نام قرآن است که وصف و نعت او در کتاب شما که توریة و انجیل است این کیسان
گفت خدای تعالی پیش از سورة البقره چند سورة نفرستاد ذلک اشارة بآنست یعنی آن سورتها که
مشرکان بآن تکذیب کردند کتاب منست و در آن شکی نیست لا ریب فیه ریب شک باشد و این که اهل
بادیه خوانند برفتح نفی جنس باشد یعنی هیچ شکی نیست که در و گفته اند که ریب بلیغ از شک باشد یعنی شک نیست
در صحتش و آن کلام خداست و وحی و تنزیل اوست و معجز رسول است و گفته اند ظاهر لفظ نفی است
و معنی نهی شک مکنید در و چنانکه گفت فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج یعنی در حج هیچ ازین
چیز مکنی قوله هدی للمتقین مراد باین لفظ بیان حجت و دلالت یعنی در قرآن حجتی و دلیلی است
آنرا که تامل کنند و نظر کنند و هدی در قرآن بر وجوه آمده یکی بمعنی بیان چنانکه در آیه است و فی قوله هدی
للناس و مانند این بسیار است فی قوله تعالی و ما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم
الهدی و من قوم موسی امة یهدون بالحق و دوم بمعنی اسلام آمده فی قوله انک لعلی
هدی مستقیم و سیم بمعنی دعوة فی قوله و انک لتهدی الی صراط مستقیم و چهارم بمعنی لطف
آمده و لطف آن باشد که مکلف را بطاعة نزدیکتر گرداند و از معصیت دورتر کرده اند فی قوله تعالی
والذین

والذین اهتدوا زادهم هدی ای لطفا و پنجم بمعنی ایمان آمده فی قوله نحن صددناکم عن الهدی
و ششم بمعنی توریة آمده فی قوله آتینا موسی الهدی و هفتم بمعنی قرآن آمده و ما منع الناس ان یؤمنوا
و کر فی قوله و لقد جاءهم من ربهم الهدی و هشتم بمعنی زیادة الطاف باشد که خدای تعالی با مؤمنان
کند در اداء طاعات و اجتناب معاصی است که آن با کافران نشاید کردن و آن هر کجا که میگوید و الله لا
یهدی من یشاء یعنی آن لطف خاص است با مؤمنان خواهد کند چه با کافران نشاید کردن که ایشان را
لطف نباشد و نهم بمعنی ثواب فی قوله تعالی والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم
و یصلح بالهم ای سیثیبهم و قوله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم
و دهم بمعنی ارشاد و سلوک باشد ایشان در راه بهشت فی قوله و یهدیهم الی صراط مستقیم و فی قوله و لو
شئنا لآتینا کل نفس هدیها و حقیقت آن ازین دو بیرون نیست یا فوز و نجات است یا دلالة
و بیان و در وجوه هدی وجهی دیگر گفته اند بمعنی طریقه نیکو و سیرت پسندیده فی قوله فبهداهم اقتده
ای بسیرتهم و طریقتهم اما درین آیه مراد بیان و دلالة است اگر گویند چگونه گفت خدای تعالی که این
قرآن هدی متقیانست و نزدیک شما چنانست که قرآن هدی است متقی و نامتقی را جواب گوئیم که این
دو جوابست یکی آنکه چون گوید که قرآن بیان متقیانست نگفته باشد نامتقیان را بیان نیست که این دلیل
الخطاب نزدیک بیشتر اهل علم باطل است جواب دوم آنست که قرآن بیان و دلالتست متقی و غیر متقی را
و لیکن چون متقیان بدان منتفع شدند با ایشان تخصیص کردند چنانکه گفت انما انت منذر من یخشیها
گفت تو پیغمبر آنی که بترسانی از روز قیامت و پیغمبر و انذار کافه خلقانست و لیکن منتفع ایشانند
ایشان را بذکر تخصیص کرد بدانکه اصل تقوی و قوی بوده است من وقیت چون تکلان که من وکلت
و تخمه که من وخم است و متقی آن باشد که پرهیزد از معاصی و اصل کلمه از وقایه است و آن حفظ باشد
یعنی خود را از معاصی نگاه دارد و اهل علم در تقوی و متقی بسیار سخن گفته اند در خبر است که از رسول پرسیدند
که تقوی چیست گفت مجمع تقوی این آیتست قوله تعالی ان الله یأمر بالعدل و الاحسان تا آخر آیة
عبد الله عباس گفت متقی آن باشد که از شرک و کفر و معاصی اجتناب کند عبد الله عمر گفت تقوی آن باشد

که خود شد کمتر بترسی یعنی کعب الاحبار را گفتند که تقوی چیست گفت هرگز در راه خارستان رفته اید
گفتند آری گفت چه کنید در آن راه گفتند خود را از آن خارها نگاه داریم گفت متقی آنست که در راه
دین جهان با ورود و خود را از معاصی نگاه دارد چنانکه آن رونده خود را از خارها نگاه دارد و عبد الله معتز این
معنی را نظم کرده میگوید خلّ الذنوب صغیرها وکبیرها فهو التقی واصنع کماش فوق ارض
الشوک یحذر ما یری لا تحقرنّ صغیرة ان الجبال من الحصی شهر بن حوشب گوید متقی
آن باشد که آنچه حلال باشد رها کند از ترس آنکه مباد در حرام افتد عمر عبد العزیز گفت المتقی ملجم
کالمحرم فی الحرم گفت مرد پرهیزکار لگام در دهن چون مرد محرم در حرم فضیل عیاض گفت تقوی آن
که برای مردم آن خواهد که برای خود خواهد شبلی گفت ان یتقی ما سوا الله گفت تقوی آن باشد
که هر چه غیر خداست بپرهیزی سهل بن عبد الله گفت تقوی آن باشد که بپرهیزی بدل از غفلات و بنفس از
شهوات و بحلق از لذات و بجوارح از سیئات آن که این کرده باشی امید باشد ترا بوصول درجات
و نجات از درکات امیر المؤمنین علی را از تقوی پرسیدند گفت متقی آن باشد که اگر جمله اعمال او
بر طبقی نهند از روی محشر و شماری بر روی افکنند و گرد همه جهان بگردانند بر آنجا چیزی نباشد که او را از آنجا
خجالت و شرم آید و پنهان شاید داشت و خبر رسول ص و آله که گفت لا یبلغ العبد حقیقة التقوی
حتی یدع ما لا بأس به حذرا مما به البأس گفت بنده بحقیقت تقوی نرسد تا آنچه بآن
باکی نبود رها کند از ترس آن که بآن باکی بود و بهترین خصال تقوی است که زاد سفر قیامت است
قوله تعالی و تزوّدوا فان خیر الزاد التقوی قال الشاعر یرید المرء ان یعطی مناه ویابی الله
الا ما یراد یقول المرء فائدتی ومالی وتقوی الله افضل ما استفاد قوله تعالی الذین یؤمنون
بالغیب بدانکه حقیقة ایمان تصدیق بدل باشد هم در لغة و هم در شرع و این لفظ چنانکه در اصل وضع
و آن تصدیق است با نده است بیانش قوله تعالی فی قصة یعقوب و ما انت بمؤمن لنا ولو
کنا صادقین ای بمصدق این متفق علیه است اگر دعوی نقل کند دلیل بروی باشد و فقد دلیل دلیل
بوده باشد بر بطلان دعوی دیگر آنکه هر کجا در قرآن خدای تعالی ایمان گفت بدل را زبست و اضافه
بدل کرد

بدل کرد چنانکه من الذین قالوا آمنا بافواههم و لم تؤمن قلوبهم و چنانکه گفت و قلبه مطمئن
بالایمان و چنانکه و کتب فی قلوبهم الایمان چنانکه گفت و قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا
و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و دیگر هر کجا خدای تعالی ذکر ایمان کرد عمل
صالح بدو مقرون کرد که یا ایها الذین آمنوا و عملوا الصالحات اگر عمل صالح از جمله ایمان بودی
این تکرار لغو بودی که گفتی ان الذین آمنوا و آمنوا و این کلام حکیم بودی و این جمله دلیل است
بر آن که ایمان تصدیق بدل است پس خلاف قول متغزلیان و حشویان اهل اخبار که گفتند ایمان تصدیق
بدل است و اقرار بزبان و عمل بارکان و اخباری که درین باب روایت کرده اند بعضی مردود است از آنکه
سندش مطعون است و بعضی آحاد است که ایجاب علم نکند و آنچه با دلالة قاطع درست شده باشد
برای آن ترک کنند و بعضی متأولست و این در کتب اصول مشروح باشد استقصای کلام درین باب
احتمال آن نکند اما غیب هر چه مغیب باشد از حسّها و مستور باشد در دلها و این مصدریست بجای اسم
فاعل نهاده چنانکه صوم بمعنی صایم و زور بمعنی زایر ابو العالیه میگوید ایمان بغیب آن باشد که
ایمان آورد بخدای عز و جل و فرشتگان او و بکتابهای او و بپیغمبران او و قیامت و بهشت و دوزخ
و ثواب و عقاب و بعث و نشور که این همه غیبست عطا میگوید که مراد آنست که من آمن بالله
که هر که ایمان بخدای تعالی داشته است بغیب ایمان دارد عاصم بن نحوی گفت مراد بغیب قرآنست
کلبی میگوید آنچه از قرآن نیامده است غیب آنست ابن ضریح گفت مراد بغیب وحی است بیانش
قوله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا ای علی وحیه و قوله و ما هو علی الغیب بظنین
حسن بصری میگوید غیب آخرتست در تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده است که مراد مهدی است علیه السلام
که غایبست از دیدار خلقان و موعود است در اخبار و قرآن اما در قرآن فی قوله تعالی وعد الله
الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من
قبلهم الی آخر الآیه اما اخبار بسیار است منها قوله ص و آله لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد
لطوّل الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی کنیته کنیتی یملأ

الارض عدلاً وقسطاً کما مُلئت جوراً وظلماً گفت اگر در دنیا نماند الا یکروز که خدای تعالی دراز
کرد اند آنروز تا بیرون آید مردی از فرزندان من که نامش نام من باشد وکنیتش کنیت من باشد روی زمین
که بر آن جور است وداد وعدل کند چنانکه پر از جور وظلم شده باشد واین صفات مجموع نیست الا درین شخص که این
قوم گفتند در غیبت وبآخر زمان خروج کند واین خبر در کتب مولف وقتی لیف باب باید درست نوشته
وچون بابابی رسیم که متضمن این معنی باشد اخبار مستقصی گفته شود انشاء الله تعالی راوی گوید یکروز
رسول صحابه را گفت از مومنان که فاضلتر است گفتند فرشتگان گفت چنین است وایشان میخواهم
گفتند پیغمبران گفت چنین است نه ایشان میخواهم گفتند یا رسول الله آنان کیستند گفت گروهی که بعد از من باشند
در آخر زمان واز من سخنی نشنیده باشند واز من معجزی ندیده باشند ورقی بینند وسوادی بر بیاضی نوشته بر آن
کار کنند ایشان فاضل ترین اهل ایمان باشند آنگه برخواند قوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب در خبری دیگر
آمده که در عقب این سخن گفت اخوانی اولئک اخوانی حقا ایشان برادران منند براستی
گفتند یا رسول الله ما برادران تو نیستیم گفت اصحابی وهم اخوانی شما یاران منید وایشان برادران
منند قوله تعالی ویقیمون الصلوة در اقامت نماز دو قول گفتند یکی دوام یعنی مادام نماز میکنند
بپای دارند وهیچ وقت در نماز خلل نکنند ومواظبت ومداومت نمایند چنانکه گویند فلان مقیم علی کذا ای دائم
داقام الحج واقام السوق گویند چون مواسته بر کار باشند ونگذارند چنانکه شاعر گفت اقامت غزالة
سوق الضراب لاهل العراقین حولا قمیطا وقول دوم آنکه اداء کنند بوجه خود وبارکان وشرایط وحقوق خود چنانکه گویند
فلان مقیم لهذا الامر ای به معطی حقوق او ونماز در لغت دعا باشد چنانکه شاعر گفت وقابلها الریح فی دنها وصلی علی
دنها وارتسم ای دعا علیه چون چنین باشد این از الفاظ منقوله باشد برای آنکه در شرع عبارت است از این افعال
که قیام وقعود ورکوع وسجود است بخلاف آنکه در ایمان گفتیم وشبه او باصل وضع از آنجاست که غالب بر نماز دعاست
برای آنکه عبادتست مرخدا برا خواندن برسبیل خضوع وخشوع وابوعامر انجاذر زمینی میگوید که اشتقاق از صلات است
وآن آتش باشد من قولهم صلیت العصا ای قومتها بالصلا ای النار وقال الشاعر فلا تعجل بامرک واستدمها فما صلّی
عصاک کمستدام ای ماقوم امرک کالمتانی اکنون باید که نماز کنی متانی باشد حدود او نگاه دارد وشرایط بجای آورد ظاهرا

وباطنا چنانکه آنکس که چوب بآتش راست کند که تمامی نگند وپیش از وقت بجنباند بشکند واگر
بسیار در آتش نگهدارد بسوزد برونق آنچه شرع فرموده است تا نماز او عبادت باشد وگفته اند
اشتقاق او از صلی است وآن لزوم باشد من قوله تعالی تصلی نارا حامیة وقوله
سیصلی نارا ذات لهب ومنه قول الشاعر ولیس یصلی بحبل الحرب جانبها وصلوه گویند
دو استخوان عجز اسب را صلی میگویند اسب دوم را که در مسابقه قفای زند برای آنکه لازم بود
سابق را ومراد بصلوة در آیه نماز پنجگانه است ولا تعریف عهد است یعنی آن نماز معلوم بود
که در شرع مشهور است واگرچه لفظ او واحد است مراد جمعست یعنی الکتب قوله ومما رزقناهم
ینفقون حد روزی هر آن چیزی بود که حی را باشد که بآن منتفع شود وکسی را نرسد که آنرا از وی منع
کند وچون چنین بود شامل بود جمله منفوعات را واز اینجا گویند رزقه الله ولدا وعقارا ومالا
وعلما وغیر ذلک مما ینتفع به واز اینجا معلوم میشود که حرام روزی نباشد ودلیلش این آیه است
ومما رزقناهم از آنچه ما روزی ایشان کرده ایم وآنچه خدای تعالی روزی کرده حرام نباشد
چو ممنوع باشد واز اینجا محظور گویند وحرمان ضد رزق بود ومحروم خلاف مرزوق باشد وحرمنا
ضد رزقنا باشد اگر حرام روزی باشد این قاعده مناقض آیه باشد وآن قول که ادا
مناقضه قرآن باطل باشد دیگر آنکه آیه وارد است بمورد مدح وخدای تعالی مدح می کند ایشان را
بانفاق روزی اگر حرام روزی باشد بر یک فعل هم ممدوح بودندی وهم مذموم دیگر آنکه حق تعالی گفت
کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا واین لفظ امر است ومراد اباحت واباحت ضد تحریم بود
دیگر آنکه حلالا طیبا نصب بر حالست یعنی اباحت من شما را در آن حال باشد که روزی حلال باشد وطیب
چه اگر حال نه باشد این اباحت نبود بلکه بدل او حظر بود ومنع تحریم قوله ینفقون اصل نفاق
اخراج مال باشد از دست واز ملک واز اینجاست نفق البیع نفاقا چون مشتریش بسیار شود وزود
از دست بایع برود ونفق الدابة نفقانا باشد که بمیرد برای خروج روح از تن ونافقا
سوراخ موش دشتی باشد برای آنکه از آنجا بدر آید ونفق سرای باشد در زیر زمین که آنرا راه بجائی

قوله تعالی فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء عبدالله عباس
میگوید که مراد زکوة است برای آنکه پیوسته نماز است عبدالله مسعود میگوید که مراد نفقه مرد است
بر عیال خود برای آنکه آیه پیش از وجوب زکوة نازل بود ضحاک میگوید مراد صدقه است و آنچه در وجوه
بر خرج کنند و اولیتر آن بود که حمل آیه بر عموم بود تا همه معانی داخل بود در تحت آن قوله تعالی والذین
یؤمنون آنان که تصدیق کنند بما انزل الیک بآنچه بسوی تو فرستاده اند ای محمد یعنی قرآن و ما انزل
من قبلک و آنچه پیش از تو فرستاده اند یعنی کتابهای مقدم چون صحف ابراهیم و توریة موسی
و زبور داود و انجیل عیسی ع خدای عز و جل مدح کرد ایشان را که چون ایشان ایمان آوردند
و تصدیق کردند جمله انبیا و رسل را علیهم السلام و آنچه آوردند حق و راستی آن دانستن از جمله ایمانست
تا کسی گمان نبرد که از برای آنکه این کتابها منسوخست ایمان نباید آوردن قوله تعالی و بالآخرة هم یوقنون
آخره صفة موصوفی محذوفست تقدیرا چنینست که و بالدار و بالآخرة برای بازپسین یعنی قیامت
یقین دارند و برای آن آخرتش خوانند که متأخر است از دنیا و مراد امور است که در آخرة باشد
از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و یقین هر علمی علمی باشد مستدرک بعد از شک
خواه ضروری بود و خواه اکتسابی و ازین سبب نگویند که من وجود خود یقین میدانم که این علم مستدرک است
و خدای را جل جلاله عالم خوانند و متیقن نخوانند و برای این که گفتیم اگر گویند معنی این داخل است
فی قوله الذین یؤمنون بالغیب اینجا تکرار کردن چه معنی دارد جواب از دو وجه باشد یکی آنکه آنجا
اجمال کرد و بر سبیل جمله گفت و اینجا تفصیل داد وجه اول مجمل است و این معنی دوم آنکه در آن آیه
جمله مراد بود و درین قیامت از آن جمله ذکر افراد داد از برای تخصیص چنانکه خدای تعالی گفت و اذ اخذنا
من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و قوله تعالی و ملائکته و رسله و جبرئیل و میکائیل
روایت کرده اند از رسول ص که او فرمود یا عجبا کل العجب للشاک فی الله و هو یری خلقه گفت واعجبا
عجب از آن که در خدای تعالی شک باشد او را و خلق را می بیند و یا عجبا از آن کس که برای خلود منکر باشد
و یا عجبا از آن کس که بعث و نشور منکر باشد و او هر روز و هر شب بمیرد و زنده شود یعنی در خواب رود

و بیدار شود

و بیدار شود و یا عجبا از آن کس که برای خلود یعنی بهشت تصدیق دارد است و آنرا او سعی کند برای سرای
و یا عجبا از آن منکر غرور که او را از نطفه آفریده که پلید است و باز مرداری شود و درین میانه خود نداند که او
چه خواهند کردن ابوذر غفاری روایت کند که از رسول ص و آله پرسیدم که در توریة چیست گفت
بیشتر موعظه است گفت یا رسول الله از آن جمله چیزی بفرمای گفت در توریة هست که عجبت لمن ایقن
بالموت کیف یفرح عجب از آنکس که یقین داند که خواهد مردن چگونه شاد شود و عجب از آنکس که دوزخ را
داند چگونه فرح کند عجب از کسی که دنیا را بیند و داند که با اهلش چه میکند چگونه دل بر دنیا نهد و عجب
از آنکس که بقدر ایمان دارد چگونه رنج بر خود نهد و عجب از کسی که حساب یقین داند و عمل خیر نکند انس بن مالک
روایت کند که روزی رسول ص و آله میرفت جوانی انصاری پیش آمد رسول ص و آله او را گفت کیف
اصبحت یا حارثه چگونه بامداد کردی ای حارثه گفت اصبحت مؤمنا حقا بامداد کردم مؤمنی حق رسول ص
گفت بنگر تا چه میگوی هر حق را حقیقتی هست حقیقت ایمان تو چیست گفت یا رسول الله خود را از دنیا باز کردم
شب نمی خسبم و روز نمیخورم پنداری که عرش خداوند کریم که ظاهر شده است خلقانرا و پنداری که اهل بهشت
می‌نگرم که بزیارت یکدیگر میروند و در اهل دوزخ می‌نگرم که بانگ میدارند رسول ص و آله گفت ابصرت فالزم
تو مستبصر شده برین ملازمت کن بنده که خدای تعالی دلت بایمان منور کرده است اینست صفات بعضی
آنان که بالآخرة هم یوقنون آخرة بیقین دارند و هم برای تاکید آورد و کوفیان آنرا عماد خوانند
و بصریان فصل قوله اولئک در وی چند لغتست اولئک و اولاک و اولالک قال الشاعر
و هل یعظ الضلیل الا اولالکا و اولاء و الی و اولی جمع ذا باشد و کاف در لفظ واحد و لفظ جمع آمد
ذلک و اولئک کاف خطابست و یا قصر بدل کنند همزه را بلام و با مد کنند تا ثقل برود و لام در کلمه جمع نشود
و اولا اسم مبهم است صالح بود هر حاضر را معروف بود باشارة چون هذا و ذلک علی هدی علی رشد
و بیان و بصیرت یعنی آنان که چنان باشند که ذکر ایشان در آیات مقدم رفت ایشان بر رشد و بیان
و بصیرت باشند از خدای عز و جل عبدالله مسعود و جمعی از صحابه روایت کردند که ان الذین یؤمنون
بالغیب تا آخر آیه در مؤمنان عرب فرو آمد و این آیه از پس است والذین یؤمنون بما انزل الیک

تا آخر آیه در شان اهل کتاب فرمود آنکه حق تعالی هر دو گروه را جمع کرده درین آیه و وصف کرده ایشان را
بآنکه اولئک علی هدی من ربهم من ابتدای غایت و شاید که تبیین بود و تنکیر هدی مستقصی رفعت
عون بن عبد الله گفت الهدی من الله کثیر و لا یبصره الا بصیر و لا یعمل به الا یسیر الا تری ان نجوم
السماء یبصرها البصراء و لا یهتدی بها الا العلماء و گفت هدایت از خدا بسیار است و لکن نبیند
آن را الا بصیری و کار نکند الا اندکی یعنی که ستارگان آسمان بسیارند همه بینندگان می بینند و لیکن جهت
با و جز عالمان نیابند قوله تعالی و اولئک هم المفلحون هم عمادست یا فصل چنانکه رفت فلاح ظفر
و فوز است و دریافت مراد بود چنانکه شاعر گفت اعقلی ان کنت لما تعقلی و لقد افلح من کان
عقل ای ظفر بحجته یعنی آنان که ذکر ایشان برفت آنانند که مراد خود دریابند از ثواب و فوز و ظفر یابند
و برسند بانچه امید داشته باشند و معنی دیگر فلاح بقا باشد چنانکه لبید گفت نحل بلادا کلها حل قبلنا
و نرجو الفلاح بعد عاد و حمیر ای البقاء و دیگری میگوید ای لبقا لو ان حیا مدرک الفلاح
ادرکه ملاعب الرماح و مراد ایشان بقا است محمد بن علی باقر ع روایت کند از جابر بن عبد الله انصاری
که او گفت از ام سلمه شنیدم که گفت پیغمبر ص و آله فرمود ان علیا و شیعته هم الفائزون و فلاح
و فوز بمعنی یکیست اصل کلمه شق و شکافتن بود و از فلح گویند شکافته لب زبرین را و در مثل چنین است
الحدید بالحدید یفلح ای یشق مجاهد گفت این چهار آیه در میان مؤمنانست و دو آیه از پس این
کافرانست و سیزده آیه بعد از ان در شان منافقان است ان الذین کفروا سواء
علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم ان حرفیست در کلام برای تاکید آرند الذین
اسم موصول باشد و ما بعد او صله او باشد و صله و موصول در محل نصب باشد بان سواء علیهم تا آخر کلام در محل
خبر اوست بدانکه کفر در لغت ستر باشد من قول لبید فی لیلة کفر النجوم غمامها مرد پوشنده سلاح
کافر خوانند برای آنکه دانه در زمین پوشد و قوله تعالی اعجب الکفار نباته ای الزراع و شب کافر
خوانند برای آنکه چیزها را بتاریکی باز پوشد چنانکه لبید گفت حتی اذا القت یدا فی کافر

واجن عوره

و اجن عورات الثغور ظلامها و در اصطلاح کفر جحود بدانست و نزدیک اش از فعل نعمت چنانکه ایمان
از فعل و لست برای آنکه خدای تعالی آن را نیز بدل حوالا کرد فی قوله و لکن من شرح بالکفر صدرا
سواء مرفوع است بآنکه خبر مبتدا است مقدم بر مبتدا ءانذرتهم ام لم تنذرهم در جای ابتدا است
و تقدیر کلام چنین است که الانذار و ترکه مستویان علیهم و همزه اول استفهام است و همزه
دوم همزه افعل که آن را همزه تعدیه گویند برای آنکه نذرت بالقوم علمتهم باشد و انذرت غیری اعلمته
باشد و لیکن انذار اعلام با تخویف بود و هر معلمی منذر نبود انذار اعلام تحذیر کند اهل کوفه و ابن
عامر خوانده اند ءانذرتهم بدو همزه صریح و باقی بتخفیف همزه اول و تلیین همزه دوم و اهل مدینه از میانه
دو همزه بالفی فصل کنند تا مدی حاصل شود الا ورش و ابو عمرو و حلوانی از ورش و هشام جایز داشته اند و معنی سواء
اعتدال است چنانکه یکی را بر یکی رجحان نباشد یعنی اگر انذار کنی و اگر نکنی نزدیک ایشان یکسان باشد
در آنکه ایمان نخواهند آوردن چنانکه ابن الرقیات میگوید تقدت بالمنهیا نخوا ابن جعفر سواء
علیها لیلها و نهارها یعنی فرقی نیست او را میان شب و روز و قال الآخر و لیل یقول المرء من
ظلماته سواء صحیحات العیون و عورها ام حرف عطف بر همزه استفهام چنانکه گوئی
ازید عندک ام عمرو و لم حرف جزمست لا یؤمنون یعنی بتصدیق نوق وارد است در حق [illegible] که خدای
عز و جل از ایشان دانست که ایمان نخواهند آوردن قطع طمع رسول ص کرد از ایشان تا معلق القلب نشود
که الیأس احدی الراحتین و این نومیدی راحت باشد از دو راحت و این خبر بر مذهب اهل عدل
راست نیاید چه از حکیم راست نیاید بود که منع کند ایشان را از ایمان و کفر در دل ایشان آفریند
و آنگه رسول را بخواندن ایشان فرماید که دل تنگ مشو بکفر ایشان ختم الله علی قلوبهم بدانکه این آیه از جمله
آیتهای متشابه است و ظاهر این چنان مینماید که خدای تعالی بندگان را از ایمان باز دارد و مهری که
بر دل ایشان نهد در آیه وجوهیست از تاویل آیه را از آن ببرد که مجبره را بآن تمسکی باشد یکی آنکه
ختم در کلام عرب بمعنی گواهی بود و عرب گویند ارانک تختم علی ما یقول فلان ترا چنان می بینم که
مهر سخن فلان می نهی یعنی گواهی میدهی بر صدق آن و ختمت علیک بانک لا تعلم من مهر

گردم که تو این کار بنداری یعنی گواهی دادم و معنی دیگر آن بود که خدای تعالی گواهی داد بر دلهای ایشان که
نظر نمی‌کنند و نمی‌اندیشند و قبول حق نمی‌کنند و وجه دوم آنست که ختم بمعنی علامت باشد چنانکه در شاهد
یکی از مفسران گفت برای علامت بر جای نهد خدای تعالی بر دلهای کافران علامتی کند که فرشتگان ایشان را
بدان بشناسند و از ایشان تبرا کنند و لعنت کنند ایشان را و برای ایشان استغفار نکنند چنانکه برای مؤمنان
وجهی دیگر آنست که مراد بدین طبع و ختم نه چیزی بود مانع باشد از ایمان نه بینی در آیه دیگر گفت بل طبع
اللّٰهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ اِلَّا قَلِيلًا ایشان ایمان نیارند با آن مهر الا اندکی و اگر مانع بودی
اندک و بسیار مانع بودی وجهی دیگر آنست که این عبارت باشد از اصرار ایشان بر کفر و قطع طمع رسول
از ایمان ایشان گفت چون کسانی اند که مهر بر دل ایشان دارند درین باب چه عرب چون خواهد که تشبیه
مبالغه کند حرف تشبیه را بیندازد و گوید هو اسد او شیر است یعنی شجاعت چون شیر است
یعنی این چیزی نخواهند شنیدن و دیدن و دانستن چون کسی که بر دل و چشم و گوش مهر کرده باشد
و مانند این تاویل گوئیم فی قوله صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ یعنی ایشان چیزی نخواهند شنیدن و دیدن و دانستن
که دل و چشم و گوش مهر داشته باشد و مانند این تاویل گوئیم فی قوله صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ یعنی کران و
گنگان و کوران اند در قلة انتفاع بگوش و زبان و چشم چنانکه گفت اِنَّ اللّٰهَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰى
تو مردگان را چیزی نتوانی شنوانید یعنی چون مردگانند ایشان و چنانکه گفت لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ
کسی را که دل باشد و هیچ کس نباشد که او دل نباشد و معلوم است بضرورت که این جمله مجازست بر سبیل
مبالغه فرمود جل جلاله در وصف ایشان بنظر ناکردن و برین منهاجست آنکه شعر میگوید لقد
اسمعت لو ناديت حيا ولكن لا حياة لمن تنادي فی قوله تعالی علی سمعهم اگر گویند چرا
سمع بلفظ واحد گفت و قلوب و ابصار بلفظ جمع جواب گوئیم سمع مصدر است و مصدر را تثنیه
و جمع نکنند بل تثنیه و جمع او بلفظ واحد باشد چنانکه رجلان صوم و رجال صوم و وجهی دیگر آنکه سمع
هر یک از ایشان خواست و هر یک را سمعی باشد چنانکه گویند آتانی برأس کبشین یعنی برأس کل واحد منهما
و قال الشاعر كلوا في بعض بطنكم تعفوا فان زمانكم زمن خميص گفت فی بعض بطونکم

با آنکه اضافه با جمع کرد و خطاب با جماعتی و وجه سیم سیبویه گفت اگرچه لفظ واحد گفت بلفظ تو نیند و بلفظ
جمع از وجهی دانند چنانکه یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ و چنانکه گفت عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ
و انوار و ایمان و قال الراعي بها جيف الحسرى فاما عظامها فبيض واما جلدها فصليب فانما
زاد جلودها و در شاذ ابن ابی عبله خوانده است و علی اسماعهم و وقف باید کردن نزد قوله تعالی
علی سمعهم چه اینجا کلام تمامست و علی ابصارهم غشاوة جمله دیگر باشد از کلام و غشاوه پوشش بود
یعنی پوششی که با آن حق نه بینند و غاشیه زین از اینجا گویند که پوشش زین بود و غشی علیه آن باشد که از
هوش برود و غشیان کنایه باشد از جماع و اصل کلمه پوشش است مفضل ضبی در شاذ خوانده است
غشاوة بنصب بر تقدیر فعل مضمر که ختم بر او دلیل کند و تقدیر چنین باشد که وجعل علی ابصارهم غشاوة
چنانکه در آیه دیگر گفت و اظهار عامل و ختم علی سمعه و قلبه وجعل علی بصره غشاوة قال الشاعر
علفتها تبنا وماء باردا ای سقیتها ماء باردا و غشاوة و غشوه هم در شاذ خوانده اند و لهم
عذاب عظیم و ایشان را عذابی بود بزرگ در دنیا بکشتن و اسیر گرفتن و در آخرت بدوزخ و عذاب
استمرار الم بود بر معذب و عذب آب برای روندگی او بود در حلق و سر زبان را عذبه برای آن
خوانند که بر سخن گفتن مستمر بود و عظیم اصل در بزرگی شخص و لیکن بعظم ان بکار دارند قوله تعالی

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللّٰهَ

وَالَّذِينَ اٰمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ

لَا تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ قَالُوا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلٰكِنْ

لا يشعرون وإذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا أنؤمن كما آمن

السفهاء ألا إنهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون وإذا لقوا الذين آمنوا

قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنا معكم إنما نحن مستهزءون

الله يستهزئ بهم ويمدهم في طغيانهم يعمهون أولئك الذين

اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين

مثلهم كمثل الذي استوقد نارا فلما أضاءت ما حوله ذهب الله

بنورهم وتركهم في ظلمات لا يبصرون صم بكم عمي فهم

لا يعقلون أو كصيب من السماء فيه ظلمات ورعد وبرق يجعلون

أصابعهم في آذانهم من الصواعق حذر الموت والله محيط بالكافرين

يكاد البرق يخطف أبصارهم كلما أضاء لهم مشوا فيه وإذا أظلم عليهم

قاموا ولو شاء الله لذهب بسمعهم وأبصارهم إن الله على كل شيء قدير

ومن الناس

ومن الناس من تبعیض است تعریف جنس است واین اسم واحد است مرجاعت مصور را

باین صورت کالرهط والنفر والقوم وگروهی گفتند ناس جمع انسان بود ازدیناس لفظ جمع

قیاس انسان اناسین بود چون سرحان وسراحین وخلاف کرده اند در تسمیه او باین اسم

عبد الله عباس گفت برای آن آدم را انسان خوانند که عهد الیه فنسی او عهد کردند فراموش

کرد وابو تمام میگوید وسمیت انسانا لانک ناسی وابو الفتح لبنی میگوید یا افضل

الناس فضلا علی الناس لی الناس نسیت وعدک النسیان مغتفر فاغفر فاول

ناس ناسی اول الناس وبعضی دیگر گفتند برای آنش انسان خوانند تا بینا ست او را که البصر ایاه برای

آنکه دیدنی است وادراک بصر بدو رسد من قوله آنس من جانب الطور نارا ای ابصر

وقولی دیگر آنست که سمی بذلک لاستئناسه بمثله برای آنکه باجون خودی انس گیرد ودر خبر است

که چون خدای تعالی آدم را آفرید در بهشت میگشت تنها دلش تنگ آمد خدای تعالی خواب بر

او غلبه کرد آنگه جبرئیل بیامد واز پهلوی چپ او استخوانی برکشید وخدای تعالی حوا را بیافرید تا آدم

با او انس گرفت واین حدیث در قصه آدم تمامست وبیاید انشاء الله تعالی من لفظی است

صالح واحد وتثنیه وجمع در واحد خدای تعالی گفت ومنهم من یستمع الیک ودر جمع گفت ومنهم

من یستمعون الیک ودر تثنیه چنانک فرزدق گفت تعش فان عاهدتنی لا تخوننی نکن مثل من یا ذئب یصطحبان

معنی آنست که تکن یا ذئب مثل صاحبین یصطحبان وگفته اند من کلمه ایست موحد اللفظ مجموع المعنی

چون توحید کنند با لفظ شود وچون جمع کنند با معنی شود ودرین آیه هر دو هست یکبار با لفظ ویکبار با معنی فی

قوله من الناس من یقول آمنا یقول لفظ واحد است وآمنا جمع واین لفظ اینجا نکره موصوفه است

چنانکه شاعر گفت رب من انضجت غیظا صدره قد تمنی لی موتا لم یطع ای رب انضاج سبب نزول

آیه آن بود که عبد الله ابی سلول ومعتب بن قشیر وجد بن قیس واتباع ایشان گفتند بیائید تا خصلتی

کریم که از محمد وقوم او سلامت یابیم بزبان اسلام اظهار کنیم ودر دل بر سر اعتقاد خود باشیم بیامدند

واظهار ایمان کردند وبر رسول وبر صحابه ودر دل کفر داشتند وهر که چنین کند منافق باشد خدای تعالی

خدای تعالی کشف اسرار ایشان کرد و احوال ایشان و اعتقاد ایشان با رسول صلعم بگفت و آنکه گفتند آمنا بالله وبالیوم
الاخر یعنی با خدای ایمان داریم و بروز بازپسین ایشان را تکذیب کرد بقوله وما هم بمؤمنین گفت در دروغ میگویند
درین گفتار ایشان مؤمن نیستند بلکه منافقند بزبان اظهار ایمان می کنند و در دل ایمان ندارند یخادعون الله
خدا را فریب می دهند و اصل این کلمه در لغة اخفا باشد و نهان خانه را مخدع میگویند پس منافق مخادع است
از آنجا که کفر در دل پوشیده میدارد و بعضی دیگر گفتند اصل خدع در لغة فساد و من قول الشاعر ابیض اللون
لذیذ طعمه طیب الریق اذا الریق خدع ای فسد و تغیر پس معنی آن بود که تباه میکنند آنچه بزبان میگویند
بآن کفر که در دل دارند اما آنکه خدای تعالی را چگونه می فریبند و این بر خدای تعالی روا نباشد چند قول گفته یکی گفتند
آنست که ایشان چنین گمان بردند و اعتقاد کردند که آنکه کردند ایشان خدع است و این بر خدای شود و بر وا باشد
حق تعالی از اعتقاد و گمان ایشان خبر داد و قولی دیگر آنست یعاملون الله معاملة المخادع ایشان
با خدای تعالی آن کردند که مخادع کند از اظهار ایمان و ابطان کفر خدای تعالی فعل ایشان را خداع خواند بر توسع
و مجاز از آنجا که بصورت خداع داشت قولی دیگر آنست که حق تعالی برای تفخیم آن کار و تقبیح و تهجین ایشان
و خبر از عظم کفرشان آنرا خداع خواند و حواله با خود کرد و مراد از آن رسول الله و مؤمنان چنانکه گفت ان
الذین یؤذون الله ورسوله ای یؤذون اولیاء الله و بر عکس این خبر داد از عظم اهدای خمس
که از غنیمت بایدداد آن بخود حواله کرد و اگرچه او از آن مستغنیست و آن پیغمبر را و امام راست گفت واعلموا
انما غنمتم من شیء فان لله خمسه سهمی بنصیب خود نهاد و آن هم پیغمبر و امام راست و الذین آمنوا
موصولست و آنچه بعد از و باشد صله او باشد و صله و موصول در محل نصبست برای آنکه بر منصوب عطوفست تقدیر
چنین است که یخادعون الله والمؤمنین وما یخدعون الا انفسهم و نافع و ابن کثیر و ابوعمرو میخوانند
وما یخادعون بالف و ضمه یا از مفاعله و باقی قرا یخدعون بفتح یا بی الف از خدع حجة آنکس که یخادعون
خواند مطابق لفظست تا موافق لفظ اول باشد و حجة آنکس که یخدعون خواند آنست که مفاعله میان دو کس باشد
و میان هر دو نفس مخادعه صحیح نباشد یخدعون بمعنی بهتر باشد از یخادعون و معنی آیة آن بود که وبال خداع ایشان
بدنیا و آخرة جز با ایشان نخواهد رسید پس چنان است که آن خداع با خود کردند چنانکه یکی از ما فعلی کند و بیند آن

کزبان دیگر

که زبان دشمن می کند چون شک بگرد زبان خود کرده باشد او را گویند ما ضررت غیر نفسک و ما یشعرون ندانند و اصل
شعر علم باشد با مردی و دقیق و شعر از بحاست و موی را شعر از آنجا گویند و شعار علامة باشد و مشاعر حج معالم باشد از مواقف و
مطاف و جز آن فی قلوبهم مرض ای شک نفاق و در دل بیماری دارند یعنی شک نفاق و چون علم را یقین و بیان را
شفا خوانند آنچه خلاف و ضد آنست بیماری خوانند و گفته اند برای آن مرض خوانند شک نفاق دل را ضعیف کند همچنانکه
بیماری تن را و گفته اند برای آنکه مآل بیماری باخر تلف و هلاک بود شک و نفاق را در دل مرض خواند که مآل بیماری دل نفاق
تلف و هلاک و عقاب باشد و گفته اند مرا و بمرض ریبة و تهمت نی قوله تعالی فیطمع الذی فی قلبه مرض
ای تهمة و شک و تهمت دل را ضعیف کرد و اصل مرض ضعف و فتور باشد و مرد مقصر را مرض خوانند و گویند
قوله فزادهم الله مرضا زادهم هم لازم بود و هم متعدی یقال زدته فزاد و نقصهم همچنین باشد
یقال نقصته فنقص و لازم او بلفظ ازداد و انتقص آمده است و زاد متعدی بود بدو مفعول الذین زدناهم
عذابا و زدناهم هدی و درین آیة همچنین است فزادهم الله مرضا درین دو قولست یکی آنکه
لفظ خبرست و معنی هم خبر بقیر و خدای تعالی ایشان را بیماری یعنی ایشان را با خود کذاشت تا هم چنین در شک
و نفاق و کفر میفزودند آنکه زیاده با خود حواله کرد چون از ایشان نزد خذلان او بود و جهی دیگر آنست خذلان
کرد با ایشان که ایشان بآن دعوالیست تا با ایمان و طاعت نزدیک شوند ایشان در کفر میفزودند خدای تعالی
بخود حواله کرد از آنجا که آن فعل او بود که ایشان بآن زیاده کردند چنانکه در حق سوره گفت و اذا ما انزلت
سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون
واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم درین آیات زیادة ایمان و زیادة
کفر را حواله با سوره کرد و معلوم است بضرورة که سوره ایمان و کفر نیفزاید بل ایشان ایمان و کفر افزایند
و لیکن چون نزول سوره بود با سوره حواله کرد و این آیات در حق منافقانست در آخر سورة سوره التوبه
و مانند این قوله تعالی حکایة عن نوح فلم یزدهم دعائی الا فرارا و مثله فاتخذتموهم
سخریا حتی انسوکم ذکری معنی هر دو آیة چنانست که معنی این آیات ولهم عذاب الیم یعنی مؤلم
فعیل بمعنی مفعل است چنانکه شاعر گوید امن ریحانة الداعی السمیع یؤرقنی و اصحابی هجوع ای

السمع بما كانوا يكذبون با ازبراى بدل ومجازاتست وما مصدريه است يكذبهم يعنى ببدل وجزاى دروغ ايشان باشد عذاب ايشانرا بدرد آرنده واذا قيل لهم اذ ظرف مستقبل وقيل در اصل قول بود نقل كسره او كردند بقاف براى استثقال را او و براى كسره ماقبل واو را يا كردند قيل واين لغة عامه عربست وقراءة حمزه قرا اكركسائى و يعقوب كه ايشان خوانند وفعل مجهول خوانند واذا قيل لهم چون كويند ايشانرا يعنى منافقانرا كه در آيات مقدم ذكر ايشان رفته است لا تفسدوا فى الارض اصل فساد تغير بود از حال استقامة يقول فسد الارض وفسد الرجل وفساد احداث بود وفساد نقيض صلاح بود ومعنى اين بر دو وجه بود يكى بر وجه انكار وجحود چون ايشانرا كفتندى در زمين فساد مكنيد كفتندى ما چنينيم كه شما كفتيد انما نحن مصلحون بلكه ما مصلحانيم وجه دوم آنست كه ما مصلحانيم بنزديك ما اعتقاد ومعنى صلاح نفع باشد و در استقامت حال بكار رود وصلاح مستقيم الحال باشد ومصلح مقوم كار باشد وارض اين مستقر حيوانست وارض نيز قوايم چهارپايان بود من قول الشاعر واحمر كالديباج اما سماؤه فغضب واما ارضه فمحول وارض رعده بود عبد الله عباس كفت زلزلة الارض زمين مى لرزد خداى تعالى تكذيب اين كرد بقوله الا انهم هم المفسدون الا استفتاح كلام بود وهم عماد است با فصل چنانكه برفت خداى تعالى كفت دروغ ميكويند مفسد خود ايشانند بحقيقة ولكن لا يشعرون ولكن نميدانند واذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس خداى تعالى حكايت ميكند كه چون مومنان ايشانرا دعوة كردندى با ايمان وكفتندى ايمان آريد چنانكه مردمان يعنى صحابه رسول ع قالوا ايشان كفتندى انؤمن اين همزه استفهام است بر سبيل انكار ايمان بياريم كما آمن السفهاء چنانكه ايشان سفيهان آورده اند وسفها جمع سفيه باشد مثل علما وعليم وحكما وحكيم وسفه ضعف راى وجهل بود وموضع شانع ومضادتم وبدين سبب خداى تعالى زنان واطفال را سفها خوانده من قوله ولا تؤتوا السفهاء اموالكم التى جعل الله لكم قياما واصل سفه در لغة خفت بود وثوب سفيه كويند جامه تنك باف باشد واز اين جهة سفيه ضد حليم بود كه در حليم سكون ووقار بود ومنه قول النبى ع شارب الخمر سفيه بخفة عقله حق تعالى جواب داد كه الا انهم هم السفهاء بحقيقة سفيه ايشانند

مؤمنان

مؤمنان كه ايشان سفيهان خوانند ولكن لا يعلمون وليكن نميدانند كه حقيقة علم معنى باشد كه اقتضاى سكون نفس كند واز قبيل اعتقاد بود واز حق او آنست كه معتقد بر وفق اعتقاد باشد واكرچه در حد نبايد آوردن چه در حد لفظى بايد كه بدو كشف وابانت بود محدود را از نامحدود ودر آيه دليلست بر بطلان قول اصحاب معارف ضروريت وكافران همه خداى را دانستند وحق ميدانستند ومى شناسند وليكن عناد وجحود ميكنند براى آنكه خداى تعالى نفى علم كرد از ايشان بدين آية بقوله لا يشعرون واذا لقوا الذين آمنوا در شان ذكر خوانده اند لا قوا اين اذا ظرف زمان مستقبل باشد واو ابدا مضاف بود با جمله اما اسمى واما فعلى وعامل در ان فعلى بود كه جواب بود ودر آية قالوا است تقدير چنين بود قالوا انا معكم وقت لقاء المؤمنين قديم تعالى جل جلاله وصف نفاق ايشان ميكند كه با مومنان چيزى ديكر كويند وبا كافران چيزى ديكر با مومنان كويند واذا خلوا الى شياطينهم وچون با رؤساء كافر خود در خلوة بنشينند كويند ما با شمائيم انما نحن مستهزؤن ما فسوس ميداريم ولقاء وملاقات والتقاء در كلام عرب مقابله وتقارن باشد يقال التقاء الجمعان اذا تقابلا وتقارنا ودرين معنى اطلاق كنند واكرچه اين ملاقات در شب تاريك باشد وكمه كر را هم چنين والقاء در معنى رؤيه در هيچ لغة نباشد وقوله واذا خلوا الى شياطينهم يقول خلوت به وخلوت اليه بمعنى واحد وكفته اند الى بمعنى مع است چنانكه كفت من انصارى الى الله والمعنى مع الله وقوله تعالى ولا تأكلوا اموالهم الى اموالكم اى مع اموالكم ووجهى ديكر آن باشد كه فعلى اضمار كنند كه الى از صلاو باشد وتقدير چنين بود كه خلوا مستنفقين اليهم او مسترين اليهم او منصرفين اليهم چنانكه خداى تعالى كفت للذين يؤلون من نسائهم والى بمعنى تعديه نكند وليكن بمعنى ايلا در آية سوكندى باشد كه مرد بخورد با حلال خود قربة نكند براى اضرار او پس درين جاى بمعنى تباعد بود تقدير چنين بود للذين يؤلون متباعدين من نسائهم متبرين منهن شياطينهم رؤساى ايشان بودند از جهودان كفت كاهنان را ميخواهد عبد الله عباس ميكويد پنج كس بودند از جهودان كعب اشرف بود در مدينه وابو برده در بنى اسلم وعبد الدار در بنى جهينه وعوف بن عامر در بنى اسد وعبد الله بن السود در شام وشيطان هر متمردى عاتى باشد از جن وانس واز هر حيوانى ومار خبيث را شيطان خوانند

قال الله تعالى كانه رؤس الشياطين اى الحيات عرب انواع خبيثه الدابة فانها شيطانة اسب سركش را

شيطان خوانند در خبر می آيد كه رسول مردی را ديد كه از قفای كبوتری می رفت كبوتر در هوا می پريد گفت شيطانا يتبع شيطانة

گفت يعنی از قفای ديوی می رود و در كلام بعضی از فصحای آمده و ذلك حين كنت شيطانی و اين آنكه بود كه شيطان

من بر من نشست گفتند با شيطانك شيطان تو كدام است كه بر تو فرمی نشيند گفت غضبی چشم من و شاعر گويد وهو

ابو النجم انی و كل شاعر من البشر شيطانه انثی و شيطانی ذكر آن شيطان را خواهد كه عرب او را تابعه خوانند

و گويند شاعری را از جن و انس تابعه باشد كه آن را شعر تلقين كند قالوا انا معكم گويند با شما ايم و گفته اند ما تبع

و انصار شما ايم با مجوه و قوم او افسوس می كنيم حق تعالی جواب داد كه الله يستهزئ بهم خدای با ايشان افسوس كند

اما وجه آيه و معنی استهزا از خدای تعالی در و چند قول گفته اند قول اول آنست كه جازيهم جزای استهزا ايشان ايشان را

جزای استهزا كند لبس جزا بلفظ مجزی عليه خواند برای ازدواج لفظ و مانند اين در قرآن و كلام عرب بسيار است قال الله

تعالى جزاء سيئة سيئة مثلها دوم سيئه نباشد و همچنين قوله تعالى ان تسخروا منا فانا نسخر منكم كما تسخرون

و قوله فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم دوم اعتدی نباشد كه جزای ظلم

عدل باشد و ظلم نباشد و قوله و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم و شاعر می گويد جازيهم كيل الصواع بما

اتوا و من يركب ابن العم بالظلم يظلم و دوم ظلم نباشد و عمرو بن كلثوم الا لا يجهلن احد علينا

فنجهل فوق جهل الجاهلينا يعنی جزای جهل دهيم ايشان را كه هيچ عاقل بجهل فخر ننمايد و در استهزا و جوب بزرگ

عرب عيب باشد قال الله تعالى اذا سمعتم ايات الله يكفر بها ای يعاب و وجه ديگر آنست كه بعاملهم معاملة

المستهزی با ايشان باشد پس خلاف كردند كه اين در دنيا باشد يا آخرت بعضی گفتند اين در دنيا بود و يا اگر اطلاع

بر مومنان را بر اسرار ايشان و اين چون استهزا باشد بر ايشان برای آنكه ايشان كاری كنند و يكديگر را سری گويند و گمان

برند كه رسول بی خبر است از احوال و اقوال ايشان ناگاه خدای تعالی جبرئيل را بوحی معلوم رسول كرده باشد تا بر روی ايشان

آرد و اين چون استهزا باشد بر ايشان و عبد الله عباس گفت كه اين در قيامت باشد كه چون مومنان در بهشت بر

سرير ها نشسته باشند و كافران در دوزخ گشايند در ايشان باشند ايشان نگرند در گشاده بينند تا خويشتن كند در برو در می افتند

در می خيزند و مزاحمت می كنند و بر يكديگر می افتند با رنج عظيم تا بدان در رسند و بهشتيان از سر سريرها می نگرند چون

عوانی

برانجا رسند خلق دو چشم در بر روی ايشان در بندند تو پيد بر گردند و بهشتيان بر ايشان بخندند اينست معنی قوله تعالى ان

الذين اجرموا كانوا من الذين امنوا يضحكون و اذا مروا بهم يتغامزون الى قوله فاليوم الذين امنوا

من الكفار يضحكون على الارائك ينظرون هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون قول ديگر آنست كه عدی

بن حاتم روايت كند كه رسول گفت روز قيامت خدای تعالى جماعتی منافقان را تلقين كند تا در پی مومنان در راه بهشت

روند و چون ايشان عقبات صراط بگذرند تا بدر بهشت رسند نگاه كنند جمال و كمال بهشت رسند نگاه كنند جمال و كمال بهشت

ببينند و حور و قصور و اشجار و انهار و ثمار و ولدان و غلمان و انواع نعمت و نسيم بهشت بر ايشان آيد بوی بر دارند كه در بهشت

نهند زبانيه دوزخ با ايشان رسند و ايشان را باز گردانند و بدوزخ برند و در دوزخ اندازند ايشان گويند يا ربنا اياجول

سيد الستی كه ما از اهل دوزخيم ما را چرا تلقين كردی تا بدر بهشت آمديم و جمال بهشت را ديديم گويند باد آمده كه از كجا

مانده ايم بيدار چه دور افتاده ايد و حسره شما زياده شود و اين جزای آن استهزا است كه شما بر مومنان كرديد ليس اين معامله

مستهزيان باشد كه اين فعل اگر چه نوع بليغ است از عقوبة بر صورت استهزا وارد گفته اند معنی آيه خذلان آنست

و حرمان از توفيق اين جمله است از معنی اين آيات بر وجهی كه آيت را بر روی آرد و از افنا و تقبيح و تجنيس با خدای تعالى قوله

و يمدهم ای يتركهم و يطيل بهم الله ايشان را از را كند و مده بر ايشان در از كند و نوعی از استهزا باشد كه او ايشان

را مهمل كرده است تا كان برند كه آنچه با ايشان می كنند از نعمت است و بر واجب و استحقاق می كند قوله تعالى و

املی لهم ان كيدی متين و اصل اين كلمه زياده بود و يقال مد النهر و مده نهر آخر چون معنی زياده است و چون

زياده هم لازم است و هم متعدی چنانكه می بينی و در شاذ خوانده اند و نمدهم من الامداد و مد و امد ببيك معنی با

و گفته اند مد در شر گويند و امد در خير گويند نه بينی كه خدای تعالى در عذاب مد گويد و نمد لهم من العذاب

مدا و در نعمت بگويد امددنا كم باموال و بنين و قال الله تعالى ايحسبون انما نمدهم به من مال

و بنين و گفته اند فرق ميان مد و امداد آن باشد كه هر زياده كه حادث را باشد از خارج آنجا آمده گويند مثال

اول مد النهر و مثال دوم امد الجرح فی طغيانهم ای فی كفرهم و ضلالتهم و جهالتهم و اصل طغيان مجاوزة حد باشد

قال الله تعالى لما طغى الماء ای جاوز قدره قوله اذهب الى فرعون انه طغى ای اسرف و تجاوز الحد

يعمهون و اصل عمه تحير باشد يقال عمه عمها و عموها و عمها نا فهو عمه و عامه قال الرؤبة و مهمه اطرافه

فی مهمه اعمی الهدی بالقابر بین العمه معنی آن باشد که اشارت بجور رها کنند و آن الطاف که با
مؤمنان کنند بایشان نکنند قوله اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی ای استبدلوا
ایشان آنانند که بدل کردند گمراهی را براه براه راست عبدالله عباس گفت هدی بدادند
و ضلالت را گرفتند یعنی اختیار کفر کردند و ایمان رها کردند آنکه این استبدال را مشابهت بتجارت کردند
و تجارت آنکه در معنی شراء حاصل است که خرنده بها بدهد و متاع بستاند و گفته اند معنی اشتروا
اختاروا است چه معنی اختیار حاصل است برای آنکه مشتری اختیار متاع می کند بر بها دلیل بر قول
اعشی بنی ثعلبه است لقد اخرج الکاعب المشتراه من خدرها واشبع القارا ای المختاره
کقول الاخر کما اشتری المسلم اذ تنصر ای اختار النصرانیة علی الاسلام و کلام در وجوه
هدی رفت و در وجوه ضلال بیاید ان شاء الله تعالی بقوله یضل من یشاء قوله فما ربحت تجا
رتهم این از جمله مجازات کلام عرب است و معنی آنست فما ربحوا فی تجارتهم سود نکردند ایشان در بازرگانی
عرب گوید ربح بیعک و خسرت صفقتک و نام لیلک معنی آنست که ربحت فی بیعک و
خسرت فی صفقتک و نمت فی لیلک فی قوله و اذا عزم الامر ای عزموا علی الامر و قال عز
من قائل بل مکر اللیل والنهار ای مکرهم فی اللیل والنهار قال الشاعر واعور منها
اما نهارها فاعمی و اما لیلها فبصیر و قال الاخر جارت قد فرج عنی غمی فنام لیلی و تجلی
و تجلی همی ای نمت فی لیلی ابن ابی عبله در شاذ خوانده تجاراتهم بجمع ما کانوا مهتدین یعنی
مصیب نبودند در تجارت و گفته اند امن من خوف و از سنت به بدعت خدای تعالی گفت فما ربحت
تجارتهم ابومسلم محمد بن بحر الاصفهانی گفت مراد بضلالت در این آیه عذابست و بهدی طریق ثواب
بیانش قوله تعالی اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة و اخبار و
آثاری که در باب منافقان و علامات ایشان آمده است بسیار است طبرانی گفته شود صادق
گوید از پدرانش از رسول صلعم که گفت یا علی مؤمن را سه علامت است نماز و روزه و زکوة و منافق را
سه علامت است چون حدیث گوید دروغ گوید و چون وعده کند خلاف کند و چون امینش دانند خیانت

کند

کند عبدالله عمر روایت کند که رسول صلعم گفت چهار خصلت علامت نفاقست دروغ در حدیث
و غدر در عهد و فجور در خصومت و خیانت در امانت محمد بن محرم گوید از حسن بصری پرسیدم این
خبر روایت کردند از رسول صلعم فرمود ثلث من کن فیه فهو منافق و ان صلی و صام و زعم انه
مسلم اذا حدث کذب و اذا وعد خلف و اذا ائتمن خان فرمود سه خصلت هر که در وی باشد منافق
باشد و اگر چه نماز کند و روزه دارد و زکوة دهد و دعوی کند که مسلمانم دروغ گفتن در حال سخن گفتن
و خلاف کردن در حال وعده و خیانت کردن در حال امانت کردن حسن بصری مرا گفت درست است این حدیث
رسول صلعم و هر که این خصال در وی باشد منافق بود و حسن این بر مذهب خود گفت که مذهب حسن چنانست
که فاسق منافق بود و این مذهب درست نیست بجای خود گفته شود ان شاء الله محمد بن محرم گوید برین حدیث
این حدیث بمکه آمدم عطای بن ابی رباح را دیدم از وی این حدیث پرسیدم گفتم ای عطا این
کاری عظیم است که رسول صلعم اطلاق اسم نفاق کند بر کسی که این سه خصلت دارد چنین مسلمانان
از آن خالی نباشند عطا گفت من از عبدالله عباس پرسیدم گفت من از رسول صلعم شنیدم و لیکن خاص در حق
یک مرد منافق گفت که چون بمجلس رسول صلعم حاضر آمدی آنچه آنجا دیدی و شنیدی نقل کردی با منافقان امانت
مجلس بجا نیاوردی و رسول صلعم می فرماید المجالس بالامانة و چون رسول صلعم وعده دادی که با تو بغزا خواهم آمدن آن
خلاف کردی آن وعده را و چون گفتی ایمان دارم دروغ گفتی آنگه مرا گفت چون به بصره روی حسن را از
من سلام رسان و بگوی عطا این خبر چنین روایت کرد از عبدالله عباس و بگوی تا ازین مقاله باز آید
برادران یوسف را هم از پدر پرسیدند با امانة آنکه خیانت کردند در آن امانت و وعده دادند که ما
او را نیکو بداریم و نگاه داریم خلاف کردند و چون باز آمدند گفتند یوسف را گرگ خورد دروغ گفتند در
ایشان چگونه ایشان منافق بودند نزدیک بعضی مردمان چنانست که ایشان پیغمبر شدند گوید پس با بصره آمدم
و حجره او حسن را از آنچه عطا گفت حسن برخواست و دست من بگرفت و مرا در حجره خود برد و گفت
این مرد را حدیثی گفتم و تفسیر حدیث بدو گفتم بنشست تا تفسیر حدیث بدست آورد و بر من گواه باشد
که من در این خبر آن میگویم که عبدالله عباس گفت و مقاتل ابن حیان گفت این حدیث بار سید بجز ایشان

از روایة حسن بصری دو کحول سخت بر ما عظیم آمد بر خواستیم و بمکه آمدیم سعید بن جبیر را یافتیم بمکه
از حجاج گریخته بود و این حدیث از او پرسیدم گفت من از عبدالله عباس و عبدالله عمر شنیدم این
در سایه خانه کعبه نشسته بودند گفتند ما از رسول پرسیدیم تفسیر این حدیث را گفت من با احادیث
منافقان خواستم که خدای تعالی ایشان را در قران ذکر کرده و وصف کرد بدروغ فی قوله تعالی والله
یشهد ان المنافقین لکاذبون گفت درین گواهی که میدهند بر نبوة من میگویند از دل این گواهی
میدهم و دروغ میگویند و در دل ندارند شما چنین می کنید گفتیم معاذ الله گفت انتم من ذلک براء فلا
علیکم شما از آن بیزارید بر شما از آن هیچ نیست اما خلف عهد آن خواستم که خدای تعالی میفرماید و
منهم من عاهد الله لئن اتینا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین منافقان
با خدای تعالی عهد می کنند که اگر خدای تعالی ما را مالی بدهد صدقه بدهیم و صالح باشیم چون مال بداد ایشان را
بخل کردند چنانکه فرمود فلما اتیهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون و اما خیانت در امانت
این خواستیم که خدای تعالی میفرماید انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان مراد باین امانت طاعت خدای عز و جل
در سر و علانیة بود خصوصا این سه طاعت یکی غسل جنابة و دیگر نماز و دیگر روزه که هر مسلمانی که
در دین باین مومن باشد در سر و علانیه و منافقان این سه طاعت بعلانیة کنند و بسر نکنند شما در سر
و علانیه کنید یا نه گفتند بلی یا رسول الله گفت فلا علیکم فانتم من ذلک براء و بر شما نیست که شما از این
بیزارید ما چون این بشنیدیم شادمان شدیم و خوشدل گشتیم و صحابه رسول ص گفتند که دین ما بسلامت [illegible]
و در خبر است که مردی بیامد پیش رسول ص و گفت یا رسول الله من میترسم که مبادا منافق باشم رسول ص
او را گفت هرگاه که خالی باشی نماز کنی گفت بلی یا رسول الله گفت برو که تو منافق نیستی روایت از
امیر المؤمنین علی ع گفت ان الایمان یبدو لمظة بیضاء گفت ایمان بر دل علامتی باشد سفید
چندانکه ایمان می افزاید آن سفیدی دل می افزاید و نفاق در دل نقطه باشد سیاه چندانکه نفاق بیفزاید
آن سیاهی دل بیفزاید تا همه دل سیاه شود بخدای که اگر دل مومن بشکافند سفید یابند و اگر دل منافق
بشکافند

بشکافند سیاه یابند بعضی اهل علم گفتند نفاق دو است یکی نفاق قول و یکی نفاق عمل نفاق قول آن بود
که بزبان گوید که در دل ندارد چنانکه خدای تعالی حکایت کرد درین آیات از ایشان قوله و اذا لقوا الذین
آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم و نفاق عمل آن باشد که آنچه کند از
طاعت نه از دل کند با خلاص نکند غرضش نه تقرب بخدای عز و جل باشد بر نوع کسل و کراهت کند چنانکه
خدای تعالی حکایت کند از ایشان ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون الا وهم کارهون
مردی به نزدیک عبدالله مسعود آمد و گفت یا ابن مسعود من میترسم که مبادا منافق باشم عبدالله مسعود گفت
برو که منافق نیستی گفت تو چه دانی گفت منافق نترسد در خبر است که مردی نام او حنظله از جمله اصحاب
رسول ص و آله در راه می آمد و میگفت من منافقم و بر خود دعای بد میکرد ابو بکر دو چار او شد گفت چرا
چنین میکنی گفت من چون پیش رسول ص باشم ترسانم دلم ترسانست و چشمم گریانست و چون از
پیش او بیرون آیم و بخانه روم آن رفت از دلم برود و بخندم می ترسم که این نفاق باشد ایشان درین بودند
عمر نیز بایشان رسید و این حدیث بشنید ایشان گفتند ما نیز همچنین ایم آنگاه باهم که بیامدند نزد پیغمبر
آمدند و سوال کردند رسول ص و آله فرمود که این نفاق نیست بخدای که اگر شما بهمان حال می ماندید که پیش من باشید
فرشتگان در راه شما را مصافحه میکردند دست بر دست شما می نهادند انس مالک روایت کند که
رسول ص و آله روزی صحابه را گفت شما دانید که روی بچه دارید و چه روی بشما دارد گفتند یا رسول الله حق
فرود آمد گفت نه گفتند و شستی روی بجا آورد گفتند نه و لیکن ماه رمضان روی بشما دارد و خدای تعالی
در بامداد این روز که اول ماه رمضان بود جمله اهل قبله را بیامرزد مردی از گوشه مسجد آواز داد و گفت حتی
منافقان را رسول ص و آله فرمود که پیش من آی پیش او رفت رسول ص و آله گفت چرا چنین گفتی
گفت از برای آنکه تو اهل کفتی و منافقان اهل قبله اند رسول صلی الله علیه و آله گفت کلا وحاشا منافقان از ما نخواند
و ما از منافقان نه ایم و منافقان را درین هیچ نصیبی نیست منافقان کافرانند ابو درجا روایت کند
از رسول ص و آله گفت منافقان را علامتی هست ایشان را دعوای بجتشان لعنت بود و طعمشان نهبه بود و بعضی
آنکه در ربا خیزند و در غنیمت خیانت کنند و مسجد را هجر [illegible] میکوبند و نماز جماعت آیند مستکبر باشند برون از

حریص باشند ذلب باشک دارند و صحاب باشند لا یالفون ولا یولفون الفت نگیرند با مؤمنان و مؤمنان با ایشان الفت نگیرند و این جز برنا دیل آن بود که این خصال پیش گیرند و اعتقاد کنند که نیکست و روا باشد و رسول علیه السلام فرمود خصلتان لا یکونان فی منافق حسن سمت و فقه فی الدین دو خصلتست در هیچ منافق نیست نیکو طریقی و فقه در دین و عمر بن عبد العزیز گفت مؤمن ضعیف تن و قوی دل باشد بشر ابن السری گفت علامت منافق آن باشد که پیش او عیب کسی کنند شاد شود و چون مدح کسی کنند خوشش نیاید و در آن میان طعنی زند از ترس آنکه عیب خودش پیدا شود حاتم اصم گفت از همه کس نومید بود الا بخدای امید دار بود و منافق از همه کس امید دارد مگر بخدای تعالی و مؤمن عمل صالح می کند و می ترسد و منافق معصیت کند و ایمن باشد مؤمن مال صرف دین کند و منافق دین را صرف مال کند مؤمن طلب می کند مستحق را که چیزی باو بدهد و منافق تعلل میکند تا چیزی بکسی ندهد مؤمن طاعت می کند و میگرید و منافق معصیت می کند میخندد و مؤمن خلوت خوش عبادة باشد مؤمن اگر ذلتی کند بخطا از آن استغفار کند و منافق قصد گناه کند و اصرار نماید مؤمن طالب سیاست خود بود و منافق طالب ریاست خود بود مؤمن همه کرده باشد بگفت و منافق گفت بی کرد سعی این در فکاک نفس خود بود و سعی او در هلاک نفس خود مؤمن آنچه کند خواهد باز نگوید و منافق آنچه نکند خواهد بگوید چنانکه الله تعالی گوید ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا و قوله تعالی مثلهم کمثل الذی استوقد نارا گفت مثل ایشان چون مثل کسیست که آتش برافروزد اگر گویند خدای تعالی چگونه تشبیه کرد جماعتی را بیک شخص و حق تشبیه آن بود که بر وفق مشبه بود چنانکه یا ایدیکم الذی استوقد نارا گوئیم این دو جوابست یکی آنکه خدای تعالی تشبیه نکرد ایشان را با جسام و اعیان بمستوقد آتش بل نعت ایشان را تشبیه کرد الا آنست که مضاف بیفکند و مضاف الیه بجای آن نهاد کقوله تعالی و اسئل القریة و جاء ربك و كقول الشاعر و کیف تواصل من اصبحت خلالته کابی مرحب ای کخلالة ابی مرحب و مانند این آیة دیگرست تدور اعینهم کالذی یغشی علیه الموت ای کدوران اعین من یغشی علیه الموت و کقوله تعالی و ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة ای خلق نفس واحدة و اگر تشبیه اشخاص کردی جز جمع نکردی و نگفتی چنانکه گفت کانهم اعجاز نخل منقعر و کانهم خشب مسندة و جواب دوم آنست که مراد بلفظ واحد جمع است و برای آن موحد گفت که سیاقة آیة

برجمع

برجمی او دلیل می کند و قوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون و مثله قوله والذی جاء بالصدق اولئك هم المتقون و قال الشاعر و ان الذی حانت بفلج دماءهم هم القوم کل القوم یا ام خالد یعنی ان استوقد نارا یعنی او قد است چنانکه اجاب و استجاب بیک معنی بود چنانکه شاعر گفت و داع دعا یا من یجیب الی الندا فلم یستجبه عند ذاك مجیب و نار آتش بود و نور روشنائی او بود و جزا دل منار علامة بود و مناره برای آنکه چون علامتی بود و چراغ پایه را مناره پای خوانند که جای نور بود ازینجا نوره خوانند که اندام را پاکیزه و روشن کند نار سمت و علامة بود و عرب گوید ما نار ابلك ای ما سمتها فلما اضاءت ما حوله اضاهم لازم است اهم متعدی یقول اضاء القمر الظلمة و اضاء القمر بمعنی ضاء یضوء ضوء الا لازم نباشد و شاعر گوید اضاءت لهم احسابهم و وجوههم دجی اللیل حتی نظم الجزع ثاقبه ما حوله ما موصولست و صلة او جوابا و لکن مستاء المقدرست تقدیر چنین است که ما حوله و حول پیرامن باشد یقول دارحوله و حوالیه و حول سال باشد لانه یحول برای آنکه میگردد و حال یحول سال بگردید و حال عن العهد از عهد برگردید و حال لونه روش بگردید و حال بینی و بینه کذا یعنی منع کرد و حوالة انقلاب حق بود از کسی بکسی دیگر و حیاله گشتن در طلب کاری بود و حول در جشم انقلاب او بود و حول انقلاب بود قال الله تعالی لا یبغون عنها حولا و محاله چیره بود برای آنکه گردد ذهب الله بنورهم ای اذهب الله نورهم و این بار آبار تعدیه خوانند خدای تعالی نور ایشان را ببرد و آتش که نور از و برود آتش نباشد جواب آنست که آتش مشتملست بر دو وصف یکی نور یکی احراق یکی سبب منفعت و یکی سبب مضرت حق تعالی باز نمود که من از آتش ایشان سبب منفعة ببردم و سبب مضرت رها کردم تا از هر دو وجه بر طریق خساره باشند و ترکهم فی ظلمات جمع ظلمة باشد و ظلمة ضد ضیا باشد و معنی او انتقاض نور باشد و ظلم در لغة نقصان باشد یا بیا نشان قوله اتت اکلها و لم تظلم منه شیئا ای لم تنقص و اگر در مثل گفته اند من اشبه اباه فما ظلم معنی آنست ما نقص حق السبیة و ظلم برف باشد برای آنکه کاهد و ظلم آب دندان بود در روشنی او شبیه است برف لا یبصرون عبد الله عباس گفت حق و راه راست نه بینند ما معنی آیة و وجه تشبیه احوال منافقان

کسی آتش برافروزد و چون پیرامن او روشن شود خدای تعالی نور آتش ببرد و در تاریکی رها کند او را
از کجاست وجه تشبیه دارد و در وجه چند قول گفته اند عبد الله عباس گفت و قتاده و ضحاک و مقاتل و سدی
میگویند وجه تشبیه آنست که خدای تعالی منافقان را تشبیه کرد بمردی که آتش افروزد و بدان منتفع شود و پیرامن
خود ببیند و ایمن گردد از آنچه خایف باشد پس ناگاه آتش او بمیرد و او در تاریکی بماند خایف و مغبون و متحیر
هم چنین است حال منافقان اظهار کلمهٔ ایمان کردند و بظاهر ایمان عزیز گشتند و در عداد مسلمانان آمدند
بظاهر و با مسلمانان مخالطت و مناکحت و موارثت کردند و مقاسمهٔ غنایم کردند و بر جان و مال ایمن شدند و این
چندان باشد که مرگ بایشان رسد آن نور بظلمت رسد و بدل شود و آن بخوف و آن راحت بعذاب چه
فا از شرع دیگر باشد و حکم خدای تعالی با بندگان در قیامت دیگر ان بر ظاهر حال بود و آن بر حسب اعتقاد و مجاهد
میگوید وجه تشبیه از اینجاست که ایشان یکبار با مسلمانان باشند و یکبار با کافران بدل چنانکه خدای تعالی
از ایشان باز گفت قوله تعالی اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا الآیة اقبال ایشان بر مسلمانان و موافقت ایشان
با مسلمانان تشبیه کرد بروشنای آتش و رفتن ایشان و پناه گرفتن ایشان بکافران تشبیه کرد بظلمات
سعید جبیر و محمد بن کعب و عطا و یمان بن رباب گفتند آیه در شان جهودان نازل شد و ایشان انتظار میکردند
روزگار رسول را بیرون آمدن او میگفتند چون او بیاید اول کسی که با او ایمان آورد ما باشیم و نعت و صفت
او میگفتند و مردی بود نام او عبد الله بن صوریا هر سال بیامدی و مردمان را تحریض کردی بر ایمان محمد و ایشان
قبول کردندی و آن مرد پیش از بعث رسول فرمان یافت چون رسول بیامد ایشان که وعده میداده بودند
خلاف کردند و کفر آوردند پس نور ایشان و اطلاع و انتظار اوصاف او بود و ظلمة ایشان کفر ایشان بود بر
رسول و آله بعد از بعث ضحاک میگوید این آیه هم معنی آن آیه است که خدای تعالی گفت کلما اوقدوا نارا
للحرب اطفأها الله ای بحرب رسول الله هرگاه که آتش کارزار بر کنند چون مستوقد آتش درین آیه اطفاه الله
خدای تعالی فرو نشاند چنانک گفت ذهب الله بنورهم و این وجهی است بصواب و سدا و نزدیک
اگر خدای تعالی ایشان را وصف کرد بصفاتی مذموم گفت صم بکم عمی فهم لا یرجعون فعل جمع افعل
صفة باشد قیاسی مطرد و مؤنث را فعلاء گویند و فعل جمع مذکر و مونث تقول رجل اصم اعمی ابکم

وامرأة

وامرأة صماء بکماء عمیاء و رجال و نساء صم بکم عمی در شاذ خوانده اند صما بکما عمیا بنصب علی الحال
علی تقدیر ترکهم صما بکما عمیا و گفته اند نصب علی الذم بود و صمم انسداد خرق گوش باشد با فقد و ثقل
خاره را که مجوف نباشد صخرهٔ صماء و سر شیشه را صمام گویند و عزم سخت درست را عزم مصمم گویند و صمیم
هر چه خالص باشد و بکم و خرس آفت بود در آلة کلام گفته اند ابکم آن باشد که لال زاید از مادر و ابکم گویند بر سبیل مجاز
کسی را فصیح نباشد و اصل عمی آفت چشم باشد چنانکه چیزی نماند از روشنی و نه بیند و در چشم حقیقة بود و باطلاق
در دل بظاهر استعمال حکم حقیقة کنند و او را دلیل بر خواستن که مجاز است و تعمیه در کلام ابهام و ترک
بیان بود و معما کلامی بود نامبین فهم لا یرجعون ای الی الحق و رجوع باز آمدن بود و رجع باز آوردن
باشد و رجع باران بود که بار دیگر در ایستد قوله والسماء ذات الرجع و رجع هم لازم بود هم متعدی فرق
بمصدر پیدا شود که مصدر لازم رجوع باشد و مصدر متعدی رجع اگر گویند چگونه وصف کرد ایشان را بکری و کوری
و گنگی و انگه تکلیف کرد ایشان را آنکه بچشم و گوش و زبان تعلق دارد این نه تکلیف ما لا یطاق باشد
جواب گوئیم معلوم است بضرورة که این نه حقیقة بل توسع و مجاز است و مبالغه در وصف ایشان بآنکه در حق
ناگفتن و ناشنیدن و نادیدن چنانند که گوئی چشم و گوش و زبان ندارند چون این آلات دارند و انتفاع
دینی نمی گیرند هم چنانست که ندارند چنانکه در دگر آیه گفت لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ
لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ
الْغَافِلُونَ و چنانکه مسکین دارمی گوید اعمی اذا ما جارتی خرجت حتی یواری جارتی الخدر و یصم
عما کان بینهما اذنی و ما بی غیره وقر چنانکه دیگری گوید اصم عما ساءه سمیع جمع کرد میان کری و شنوائی
برای این معنی که گفتیم و جهی در آیه آنست که خدای تعالی این را بر سبیل قطع طمع گفت از ایمان ایشان
گفت چنان پندار ایشان کران و کوران و گنگانند از ایشان هیچ نیاید از ایمان و عمل صالح چه در معلوم
چنانست که اختیار ایمان و عمل صالح نکنند و قوة این قول آنست که فهم لا یرجعون قوله تعالی او
کصیب اگر گویند او که در خبر رود بمعنی شک بود پنداری گفت تشبیه هذا او ذاک یا باین یا
باین و این شک باشد و شک بر خدای تعالی روا نباشد جواب گوئیم که این سخن را چند جواب

احاطة

یکی آنکه کلام را اگرچه ظاهر او خبر است متضمن است معنی امر را یعنی حال این منافقان مانند است بحال کسی که
باران باشد تو که محمدی مخیّری اگر خواهی این تشبیه کن خواهی آن تشبیه و از برای تخییر باشد و از برای شک نباشد
جواب دوم آنست که او تو که محمدی اباحت باشد چنانکه جالس الحسن او ابن سیرین و فرق میان
تخییر و اباحت آن بود که در تخییر یکی نباید کردن و در اباحت جمع نباید کردن میان هر دو جواب سیوم آنست که او
برای تفصیل آورد پنداری خدای تعالی گفت این منافقان بعضی را حال بعضی با حال بعضی اصحاب آتش ماند
و حال بعضی با اصحاب باران چنانکه گفت وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قالوا ضمیر جهودان و ترسایانست
بیکی تقدیر آنست که جهودان گفتند جهود باشید و ترسایان گفتند ترسا باشید و مثال دیگر اینست آن آیه که
دگر أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ یعنی عذاب ما بعضی را رسید بشب و بعضی را رسید
که ایشان بقیلوله خفته بودند جواب چهارم آنست او بمعنی بل است و بل از برای اضراب آرند سخن باشد
چنانکه گفت وارسلناه الی مائة الف او یزیدون والمعنی بل یزیدون چنانکه شاعر گفته است
بدت مثل قرن الشمس فی رونق الضحی وصورتها او انت فی العین املح یعنی انت جواب پنجم آنست
که او بمعنی واو است کانه قال او کصیب من السماء چنانکه گفت ان لا تاکلوا من بیوتکم
او بیوت امهاتکم چنانکه توبة بن الحمیر گفت وقد زعمت لیلی بانی فاجر لنفسی تقاها او علیها
فجورها و جریر گفت جاء الخلافة او کانت له قدرا کما اتی ربه موسی علی قدر و در دو بیت بمعنی
واو باشد تا معنی مستقیم شود و این وجوه که گفتیم مطرد باشد فی قوله ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ
فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً و درین آیه وجهی دیگر است که در آیه ما روا نباشد چون انجا رسیم گفته
شود ان شاء الله تعالی تقدیر آیه چنین است او کاصحاب صیب علی الحذف المضاف واقامة المضاف الیه
مقامه چنانکه شاعر گفت لهم مجلس صهب السبال اذلة سواسیة احرارها وعبیدها و صیب باران
بود و اشتقاق او من صاب یصوب باشد و بنزدیک بصریان وزن او فیعل است چون سید و میت و بنزدیک
کوفیان فعیل من السماء عرب هر چه بر سر سایه کند از بالا آن را سما گویند سقف خانه را سماء البیت خوانند
و بفارسی نیز آسمانه خانه گویند و ابر را سما گویند و این اسم جنس است و لام تعریف از برای جنس واحد

جمع و درو

و جمع و درو یکسان باشد چنانکه خدای تعالی گفت ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ بعضی گفتند سما جمع است و واحدش
سماوه چنانکه شاعر گوید سماوة الهلال حتی احقوقفا و سموات جمع باشد و فیه در وی یعنی در باران و گفته‌اند با سما شود و
در قول آنکه سما را مذکر گویند چه هر دو در قرآن آمده است هم تذکیر و هم تانیث مذکر فی قوله السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ و تانیث
إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ و گفته‌اند با شب میشود و کنایتست از غیر مذکور و گفته‌اند راجع است با سما و مراد ابر است ظلمات
ظلمات جمع ظلمت باشد و در شاذ ظلمات بسکون لام خوانده‌اند و ظلمات بفتح و رعد این آواز معلوم است که معروف
که از ابر میشنوند و برق این آتش بود که از ابر برون آید مجاهد میگوید رعد نام فرشته ایست که تسبیح می‌کند
خدای را و آواز او نیز رعد میگویند قال الله تعالی وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ یعنی آن فرشته و برق تازیانه
آن فرشته است که ابر را می‌راند عکرمه میگوید چنانکه راعی شتر را شهر ابن حوشب میگوید هم چنین الا آنکه
حدیث میگوید چون خشمش سخت شود از دهن او برق آید آن صواعق بود امیرالمؤمنین علی علیه السلام
روایت کرده‌اند که او گفت البرق مخاریق الملائکة برق آن مقرعه ایست که فرشتگان بآن ابر را
میرانند ابو العالیه میگوید رعد تسبیح است و برق برای خوف و طمع و بعضی گفته‌اند عقوبت است و صواعق
بکنا بود و طمع روزی بود قومی را و قومی دیگر را و دریا بکمال است و کوهها بودن است و اصل رعد در لغت
حرکت و اضطراب و لون را از آنجا رعد خوانند و رعدت السماء و برقت آن باشد که رعد و برق از آسمان آید
و ارعد و ابرق آن باشد که کسی کسی را تهدید کند و اصل برق روشنائی باشد و بریق شمشیر لمعان او باشد
قوله تعالی يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ انگشتها در گوش می‌نهند
از صواعق و آن آواز عظیم بود که از آسمان بیاید یا آتشی که هرجا که برآید بسوزد و نیست کند و صاعقه باشد
عذاب را و هلاک او صعق اذا مات من قوله فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ آن باشد
که بیهوش شود و قوله تعالی وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا و صعاق و نعاق آواز عظیم باشد از خر و گاو و حلق
الموت از برای ترس مرگ و نصبا بر مفعول له باشد وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ در وجه قول گفته‌اند قولی
آنست که عالمست باحوال کافران من قوله فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا و قولی دیگر آنست که قادر است
بر ایشان و از قبضهٔ قدرت او بدر نتوانند شد چنانکه گفت وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ قولی دیگر آنست

هلاک کننده کافرانست قوله تعالی اِلَّا اَنْ یُحَاطَ بِکُمْ یعنی الا آنکه هلاک شود جمله یکبارگی یَکَادُ الْبَرْقُ
یَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ کاد از افعال عسی باشد بمعنی مقاربه است واو در باب مقاربه از عسی بلیغ تر باشد
واو فعلی جامد است از و اسم فاعل نیاید و او را خبری باید و خبری او فعل مضارع بود بی آن و خبر عسی فعل
مضارع بود با ان یَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ یعنی نزدیک بود که برق چشمهای ایشان را ببرباید ولیکن نربوده باشد چنانکه
گفت یَکَادُ سَنَا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالْاَبْصَارِ و خطف ربودن باشد و پرستوک را خطاف گویند و چاه و جوی را
خطاف گویند و جمع هر دو خطاطیف بود کُلَّمَا اَضَاءَ لَهُمْ کل اسم جمع که ضم کرده اند با ما مجاز است و معنی چنین بود
یعنی هرگاه اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِیهِ هرگه روشن شدی برفتندی در روشنائی اینجا لازم است یعنی برق روشن
شدی وَاِذَا اَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قَامُوا و هرگاه برق بدرخشیدی بایستادندی وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَذَهَبَ
بِسَمْعِهِمْ وَاَبْصَارِهِمْ و اگر خدای تعالی خواستی گوش و چشمهاشان ببردی و لو حرف شرطست و معنی او
امتناع کاری بود برای امتناع کاری بهر دیگر بشرط آنکه هر دو اعنی لو بهر و جوابش مثبت باشد و اگر یکی
ازان حرف هر دو بود منفی شود و جواب که نقیض اثبات بود و اثباتش نفی و تحقیقش گفته است
شاعران دو بیت که بر صورت آخر بگوید درین معنی و هما اخوی هذا العصر ما هی لفظة جرت بلسان جن
هم و ثمود اذا ما نفت واللّٰه اعلم و جبت وان او جبت قامت مقام جحود یعنی که خدای تعالی
چون گفت وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَاَبْصَارِهِمْ اگر خدای تعالی خواستی سمع و بصر ایشان
ببردی چون حرف نفی نیست و هر دو مثبت است منفی است و نه از ایشان سمع و بصر و بعکس این قوله
تعالی وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَکَی مِنْکُمْ مِنْ اَحَدٍ اَبَدًا اگر نه فضل و رحمت خدای تعالی بودی
زکی نبودی از شما هیچ کس اکنون هم فضل است و هم زکی برای آنکه حرف نفی در هر دو جا یکجاست
این حکم لو و لولاست در قرآن و کلام عرب در کجا آید و با در بسمعهم با تعدیه است یعنی اذهب سمعهم
وابصارهم اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ که خدای تعالی بر همه چیزی قادر است بدانکه شیئی آن باشد
که صحیح بود که بدانند و از و خبر دهند و این لفظ شامل بود موجود و معدوم را هم موجود و معدوم صحت معلومی و مخبری
دارد برین قاعده معدوم شیئی باشد و لفظ شیئی در قرآن بسیار آمده یکجا مراد موجود و معدوم است و یکجا موجود

و یکی معدوم

ویکی معدوم آنجا که مراد هر دو است قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ خدای تعالی بهمه چیز عالم است هم موجود
عالم باشد و هم بمعدوم و از آنجا که مراد معدوم است دون موجود هر کجاست که گفت وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ مراد بآن شیئی
معدوم باشد چه شیئی چون بوجود آمد از مقدوری از مقدوری قادر برفت و اگر نه این دلیل بودی که تخصیص می کند بمعدوم
دون موجود بر عموم حمل بایستی کرد و همچنین اینجا که بر موجود افتد دون معدوم برای قرینه او دلیل باشد فی قوله وَقَدْ
خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئًا ای موجودا بقرینه خلقتک قدیر بر سبیل مبالغه بود در قادر و قادر ذاتی بود حاصل
بر صفتی که از مکان آن صفت از و صحیح بود اینچه مقدور او بود علی بعض الوجوه اما معنی آیه و وجه تشبیه منافقان
باین چیزها که در آیه بگفت هر چند قول گفته اند یکی گفت مثل منافقان در تحیر و تردد شان مثل کسی است که آتش برفروزد
یا مثل کسی است که اندر شب تاریک در بیابانی حاضر آید باران آید ایشان را که در ان رعد و برق و صواعق بود
که در سختی بانگ رعد چنان بود که انگشت در گوش نهند و درخشیدن برق بصفتی بود که بیم آن باشد که چشمها بباید
با این اهوال در ترس چون برق روشنائی دهد پاره بروند و گر را ببینند چون برق نبود بایستند و گر راه نبینند و وجه تشبیه تحیر
آن است که گاهی میل کنند بمسلمانی از روی ظاهر و گاهی بنزدیک کافران روند هر که قسمتی غنیمتی باشد با ایشان میل
کنند بمسلمانی از روی ظاهر و گاهی بنزدیک آن کُلَّمَا اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِیهِ و چون خلاف این باشد فرو مانند اِذَا اَظْلَمَ
عَلَیْهِمْ قَامُوا قولی دیگر آنست که حق تعالی با منافقان مثل زد قرآن را و تشبیه کرد قرآن را بباران از آنجا
که در و ضر و نفع است چنانکه در باران و آنچه در قرآن است از شفا و نور و رعد خبر و ثواب مشتمل است ببرق و رعد و برقی
چنانکه اصحاب رعد انگشت در گوش نهند از ترس آنکه مبادا اگر چیزی بشنوند که موافق رای ایشان بود اندکی میل کنند چنانکه
آنکس بروشنائی برق پاره برود و چون خلاف آن باشد فرو مانند قتاده میگوید که این مثلی است که خدای تعالی این منافقان را
در بددلی و بی یقینی و سستی قدم هر کجا آوازی بشنوند بترسند انگشت در گوش نهند از بیم هلاک از حذر الموت چنانکه
در آیه دیگر گفت یَحْسَبُونَ کُلَّ صَیْحَةٍ عَلَیْهِمْ و قوله کُلَّمَا اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِیهِ یعنی بنور اظهار کلمه اسلام ترحی روزگار
میکنند وَاِذَا اَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قَامُوا چون بمیرند بظلمة عذاب روند قولی دیگر آنست که مثل منافق زد که چون در اسلام آید
ایمن شود و حالش نیک شود و ساکن و مطمئن القلب شود و چون نکبتی و شدتی بوی رسد برگردد و مرتد شود و در اول آیه گفت
که کُلَّمَا اَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِیهِ و در دوم بآن ماند که وَاِذَا اَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قَامُوا ایمان این قول قوله فی حوادث الحج

ومن الناس من يعبد الله على حرف فان اصابه خير اطمان به وان اصابته فتنة انقلب على وجهه خسر الدنيا والاخرة ذلك هو الخسران المبين قولی دیگر والبی گفت از عبد الله عباس که مراد بدین منافقانند که اول جهود بودند چون فتح بدر بدیدند آمدند و مسلمان شدند و گفتند این آن محمد است که این صفات و سیرت او است که ما خوانده ایم قولی دیگر آنست که عبد الله مسعود و جمعی از صحابه روایت کرده اند که منافقان چند بر خواستند و بشب از مدینه بگریختند چون بیابان در آمدند و آن شب پاره بگذشت ابری بر آمد و تاریکی پدید آمد و باران در گرفت و رعد و برق عظیم در جنبیدن گرفت ایشان متحیر ماندند هر گاه برق روشنائی دادی پاره برفتندی و چون برق نبودی بایستادندی که راه ندیدندی گفتندی بار خدایا اگر ما را ازین بیابان خلاصی و نجاتی دهی ما برویم و دست در دست رسول الله نهیم و ایمان آوریم از صدق دل چون روز شد بیامدند و دست در دست رسول الله نهادند و ایمان آوردند و قصه خود با رسول الله بگفتند و خدای تعالی مثل ایشان با منافقان ذکر کرد و الله اعلم بمراده یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم لعلکم تتقون الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء فاخرج من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون

قدیم تعالی جل جلاله چون ذکر مومنان و منافقان و کافران بکرد و ایشان را مثل زد باآنکه در آیات متقدم خلقان را دعوت کرد بعبادت خود و تذکیر ایشان را بنعمتها که با ایشان داده و تحذیر کرده ایشان را از آنکه با وجود او معبودی دیگر پرستند و اشباه و امثال گویند او را قوله یا ایها الناس یا حرف ندا است و ای منادای مفرد معرفه است مبنی بر ضم و ها مقحم است برای تنبیه الناس صفت ای است و لام در و تعریف جنس است عبد الله عباس گفت هر کجا در قرآن یا ایها الناس هست خطاب با اهل مکه است و هر کجا که یا ایها الذین امنوا است خطاب با اهل مدینه است و حمل او کردن بر عموم اولیتر است تا دلیل مخصوص بود اعبدوا ربکم خدا را پرستید اصل معنی عبادة و رب بگفتیم در سوره فاتحه اعاده آن کردن وجهی ندارد الذی خلقکم خلق اخراج مقدور بود از عدم با وجود با نوعی تقدیر و در لغة تقدیر بود چنانکه شاعر گوید

ولا انت

ولا انت تفری ما خلقت وبعض القوم یخلق لا یفری ای تقطع ما قدرت و قال اخر ولا یئط بایدی الخالقین ولا ایدی الخوالق الاجید الادم یعنی المقدرین والمقدرات و از اینجاست قول خدای تعالی واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر و انکه خالق بر اطلاق خدای تعالی را گویند برای انکه او همه بر وفق حکمت و صواب بود پس بیندازی مقدور است باندازه حکمت ما را خالق باطلاق نگویند برای انکه فعل ما بیشتر نامقدور بود و در افعال ما محکم و شوریده و حسن و قبیح واقع شود و بر وفق تقدیر ما نیاید و برای تقدم علم و بر سبیل تقیید اجرا کنند بر یکی از ما گویند خالق الادیم نعلا و عرب گوید خلقت الادیم نعلا چنانکه در رب بیان کردیم که بر اطلاق نگویند یکی را از ما مگر مقید رب الدار و رب الضیعه چنانکه شاعر گفت فاذا شربت فاننی رب الخورنق والسدیر واذا صحوت فاننی رب الشویهة والبعیر خدای تعالی آن را اجری کرد بر جز خود فی قوله تبارک الله احسن الخالقین خلقکم بیافرید و از کتم عدم بحیز وجود آورد والذین من قبلکم و آنان را که پیش از شما بودند و او عطف است و معنی او اشتراک ثانی بود در حکم با اول و لعل معنی او طمع و ترجی و اشفاق بود تقول ایه السوق لعلک تشتری شیئا طمع بود و در توقع اشفاق از موت و معنی آن بود لکی تخوا من الله لعل در قرآن بمعنی لام کی باشد بیانش فی قوله تعالی فی قصة یوسف لعلی ارجع الی الناس لعلهم یعلمون و بمعنی کان آمد در سوره الشعرا فی قوله تتخذون مصانع لعلکم تخلدون ای کانکم و جماعتی مفسران گفتند لعل و عسی از خدای تعالی واجب بود و محققان گفتند بر نهاد خود است و در و معنی ترجی هست و لیکن راجع با ما است با خدای تعالی است یعنی خدا را پرستید بامید تقوی و نجاة برای آن باین لفظ فرمود تا قاطع نشوند و میل بتبجح نکردند و تتقون دو قول گفتند یکی آنکه تا از معاصی بپرهیزید چه فعل طاعة صارف باشد مکلف را از فعل قبایح چنانکه خدای تعالی را گفت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و قولی دیگر تا از عذاب دوزخ بپرهیزید چه عبادات کردن بر وفق امر و نهی خدای تعالی سبب نجاة باشد از عذاب دوزخ قوله الذی جعل لکم الارض فراشا خدای تعالی چون امر کرد بعبادة خلقان را او باز نمود که مستحق عبادة منم که آفریننده شما و پدران شمایم تقریر بعضی نعمتها و تفصیل آن بکرد گفت این زمین را مهد و بساط شما کردم تا خلق در وی می آیند و می روند و تصرف می کنند برای معاش

برو قرار گیرند چنانکه گفته‌اند جعل بر وجوه باشد بمعنی خلق آمده فی قوله جعل الظلمات والنور و بمعنی صیّر
آمده فی قوله جعل لکم الارض فراشا و در بیشتر آیات قرآن هم چنین بود و در وجه اول متعدی بود
بیک مفعول و درین وجه دوم متعدی بود بدو مفعول و بمعنی تسمیه آمد فی قوله وجعلوا الملائکة
الذین هم عباد الرحمن اناثا و فراش فعال بود بمعنی مفعول یعنی مفروش چنانکه بساط بمعنی مبسوط و بنا
بمعنی مبنی و زجاج گفت بنا ضم کردن بعضی بود به بعضی بر وجه تماسک که ایمن باشند از سقوطش بناء ای سقفا
مرفوعا گفته‌اند بنا در مقابل فراش برای دو وجه گفت یکی آنکه ابو زید گفت بنیان البیت و سماؤه لعلاه
باشد تا این از روی بلندی مطابق آن باشد از روی پستی و قولی دیگر آنست که آسمانه خانه باشد که
مبنی بنا شد چون آسمانه خیمه و جز عرب بس بنا گفت تا از آن پیدا بود چنانکه شاعر گوید بناء السماء
فسوّیها وبنیها ولم تمدد باطناب ولا عمد آفریدن آسمان و برکشیدن آن بی عمدی گسترانیدن زمین
برکشیدن دلیل است بر قادر بالذات او چه قادر بقدرت چنین فعل نتواند کرد و انزل من
السماء ماء در وی دو قول گفته‌اند قولی آنکه السما ابر خواست و گفتند خدای تعالی این ابر را چون
جامه یا چیزی در آب نهی نشف کند آفرید ابر بر دریا فرو رود و برآید و در هوا استر گم شود و باد برو آید
بیفشارد چنانکه گفت وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا برین قول آب باران آب دریا بود و قول دیگر
آنست مراد بسما آسمانست و آب باران از سما می‌آید و خدای تعالی این ابر را چون غربال آفریده است
و حایل کرده در هوا میان آسمان و زمین تا چون آب از آسمان بیاید برو آید و او آب را باعتدال [illegible]
مقدار مقدر بر زمین آید چه اگر نه چنین بودی زمین ویران شدی و این قول درست تر است برای آنکه
لفظ قرآن بر حقیقت مانده است و بر قول اول مجاز باشد و کتاب خدای تعالی جل جلاله تا بر حقیقت حمل
شاید کردن و بر مجاز حمل نباید کردن قوله فاخرج به من الثمرات رزقا لکم یعنی بیاوردن از زمین
برای شما میوه‌ها بیرون آورد تا روزی شما شود چنانکه گفت انا صببنا الماء صبا ثم شققنا
الارض شقا الی قوله متاعا لکم ولانعامکم خدای تعالی جل جلاله منت نهاد بر ما بخلق
زمین برای بر وجهی که قرارگاه ما باشد راویان اخبار روایت کرده‌اند که چون خدای تعالی خواست تا آسمان و زمین را

بیافرید

بیافریند جوهر سبزی بیافرید مقدار هفت آسمان و زمین آنگه بنظر هیبت در آن نگریست آن جوهر از هیبت
الهی آب شد و از سطوت الهی سیل زد آنگه فرمان الهی در رسید تا از آن بخاری و دودی برآمد از آن دود یک آسمان
بیافرید چنانکه گفت ثم استوی الی السماء وهی دخان آنگاه یک آسمان بشکافت و هفت پدید آمد و باز
پدید آورد بار دیگر فرمان داد آن آب کف برآورد و بمقدار زمین که از آن کف زمین بیافرید آنگه فرمان داد
تا جمله زمینها از زیر آن بدر آوردند از اینجا مکه را ام القری گفتند که اصل همه زمینها از وست آنگه یک طبقه را بشکافت
و هفت طبقه گردانید ستبری هر زمینی تا بزمینی که طبقه دیگر است پانصد ساله راه آنگاه فرشته را بفرستاد از زیر
عرش تا زمین را بر دوش و گردن گرفت و دستها بگسترانید یکی بمشرق و یکی بمغرب قرار نداشت خدای تعالی
از بهشت گاوی را بفرستاد که او را چهل هزار سر بود و چهل هزار دست و پای و آن فرشته بر سنام آن گاو نهاد
هنوز قرار نگرفت تا قرنی از فردوس از میان سنام او تا گوشش نهادند تا پایهای فرشته بر آن قرار گرفت
و شاخهای آن گاو با قطار زمین برآمده است تا زیر عرش و در بالای بینی آن گاو دو سوراخ است در روزی یکدم بزند
و باز گیرد چون دم زند دریا شود و چون باز گیرد جوی باشد قوایم آن گاو را جای قرار نبود سنگی سبز بیافرید بر
مقابل هفت آسمان و هفت زمین قوایم گاو بر آن قرار گرفت و آن سنگیست که لقمان پسرش را وصیت
میگوید لقوله یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة و گفته‌اند این آخر سخنی بود
که لقمان گفت در حکمت و وصیت سنگ را در جای قرار نبود خدای تعالی ماهی را بیافرید آن ماهی است
که خدای تعالی که بدان قسم یاد کرد فی قوله ن والقلم وما یسطرون آن سنگ بر پشت آن ماهی نهاد
و جملهٔ تن او خالیست و ماهی بر آبست و آب بر باد است و باد بقدرت باری تعالی جل اسمه کعب الاحبار رحمه‌الله
گفت یکروز ابلیس بیامد و این ماهی را گفت هیچ دانی که بر پشت تو از زمینها و کوهها و حیوانات چه نهاده‌اند
اگر خود را بجنبانی همه ریخته شود ماهی خواست که خود را بجنباند خدای تعالی جانوری را بفرستاد تا در بینی آن
ماهی رفت و او را سخت بگزید و بجنبانید ماهی بخدای تعالی بنالید خدای تعالی فرمان داد تا آن جانور از
بینی ماهی بیرون آمد و در برابر چشم ماهی قرار گرفت هرگاه آن ماهی خواهد که بجنبد آن جانور در دیگر بار ماهی
از ترس نخواهد جنبید از قدرت حق تعالی آنگاه زمین بر سر آب مانند سیماب می‌جنبید خدای تعالی

کوهها بیافرید و میخ زمین کرد تا درخت شد چنانکه خبر میدهد و الجبال اوتادا و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم و کوهی عظیم بیافرید محیط بگرد همه عالم از زمرد سبز که آنرا قاف گویند و آنست که خدای تعالی بدان قسم یاد کرده ق والقرآن المجید وهب بن منبه گوید ذو القرنین آنجا رسید و کوه قاف را دید و پیرامن آن بسیار کوهها کوچک دید هست از فرشتگان که آنجا موکل اند پرسید که این چیست گفتند این عروق زمینست چون خدای تعالی خواهد زمینی را بجنباند مرا امر کند تا عرق آن زمین را بجنبانم زلزله در زمین از آنجا میشود ذو القرنین گوید از ایشان پرسیدم که بعضی از عظمت خدای تعالی با من بگوئید گفتند عظمت خدا بر اندازه نیست ولیکن ورای این زمین ما را زمینی دیگر است که پانصد ساله راهست همه از برف که از سرما بعضی بعضی را میشکند و اگر نه چنان بودی ما از گرما و حرارت دوزخ میسوختیم گفتم دیگر بگوی گفتند جبرئیل ع در پیش عرش خدای تعالی ایستاده است و از ترس سطوات و هیبت الهی میلرزد و از هر لرزه که از وی در اثر میشود خدای تعالی صد هزار فرشته می آفریند و صف می کشند و صف راست داشته سر در پیش می اندازند همه خاموش و دستوری نیست ایشان را که سخن گویند چون دستوری یابند سخن گفتن را زبان برگشایند و گویند لا اله الا الله محمد رسول الله و علیا ولی الله و ذلک قوله یوم یقوم الروح و الملائکه صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا یعنی لا اله الا الله انس بن مالک روایت کند که چون خدای تعالی کوهها را بیافرید فرشتگان از سختی و بزرگی کوهها تعجب کردند گفتند بارخدایا از این سخت تر و عظیم تر چیزی آفریده گفت بلی گفت آهن که غالبست بر سنگ گفتند بارخدایا هیچ از آهن سخت تر و عظیم تر آفریده گفت بلی آتش که بر آهن غالبست گفتند بارخدایا از آتش هیچ عظیم تر و غالبتر آفریده گفت خاک گفتند بارخدایا هیچ سخت تر و عظیم تر از خاک آفریده که بر خاک غالب باشد گفت صدقه که بنده کان مخلص بجانی دهند که بدست راست چنان دهند که دست چپ نداند عبد الله عمر روایت از رسول صلعم که رسول گفت که خدای تعالی زمین را اول بیافرید و مسکن آدمی کرد و زمین دوم را از خداوند یاد کرد و بادهای مختلف از وی وزد و در زمین سیوم خلقی آفرید روهای ایشان چون روی آدمی و پایهای ایشان چون پای گاو و اندام ایشان موی کوسفندان طرفة العینی در خدای عاصی نشوند شب ما روز ایشانست و روز ایشان شب ما و زمین چهارم سنگ کبریتست که الله تعالی برای اهل دوزخ

الاولین

نهاده است چنانکه فرمود وقودها الناس و الحجارة وهب بن منبه گفت در او درو سنگ مقدار کوهی است عظیم بر زمین حضرت رسول صلعم فرمود که در آنجا رودها از کبریت و گوگرد که اگر اخته میرود که هر کوهی که از آن بزرگتر نباشد در وا افکنی فرو برد زمین پنجم مسکن و ماوای ماران و کژدمان اهل دوزخ هر ماری چند وادی و هر دندان او مانند و مقدار نخلی و هر ماری از آن هژده هزار دندان دارد و زیر هر دندانی هژده هزار قله زهر دارد که یکی از آن در دنیا ریزند همه دنیا بمیرد و در حسبت آنکه چون بوی یکی از آن بدوزخی رسد همه اعضای او از یکدیگر فرو ریزد و هر کژدمی آفریده مانند شتری و هر دنبال آن کژدم چند نیزه و بر هر دنبالی سیصد و شصت قله زهر که یک قله آن همه اهل دنیا را هلاک کند زمین ششم جای نامهای اهل دوزخ و جای ارواح ایشان و نام آن سجین است و ذلک قوله تعالی کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و زمین هفتم را جای ابلیس و لشکر او و سریر او در آنجا نهاده است از یکطرف او سموم دوزخ و از یکطرف زمهریر و رعایا و لشکر او در پیرامن او باشند و صلة بن سهیل روایت کند از عبد الله بن مسعود که خدای تعالی بهشت را در آسمان هفتم آفریده امروز و دوزخ در زمین هفتم اما بعد قعر زمین حدیث قارون لس است فی قوله تعالی فخسفنا به و بداره الارض و آنکه خدای تعالی او را بزمین فرو برد و مالها و سرای او تا روز قیامت بزمین فرو میرود و در اخبار مسلسل ابو اسحق ابراهیم الثعلبی المفسر آورده که مرا روایت کرد ابو بکر بن محمد بن احمد القطان الاصفهانی که چهار روز و یا نماز ابو هریره که او گفت که رسول صلعم و آله فرمود که خدای تعالی زمین را روز شنبه آفرید و کوهها روز یکشنبه و درختان روز دوشنبه و مکاره روز سه شنبه و نور روز چهارشنبه و چهارپایان پنجشنبه و آدم ع روز آدینه این طرفیست از قصه خلق زمین چنانکه وعده داده بودیم که اسم قصه که اول بود رسیم طرفی بگوئیم و آنکه حوالکتش می کنیم انشاء الله تعالی و حدیث القصة و حدیث خلق آسمان در آیه دیگر گفته شود انشاء الله تعالی فلا تجعلوا لله اندادا انداد جمع ند باشد هم مثل باشد و هم ضد باشد و کلمه اضداد است اما معنی مثل چنان باشد که حسان گوید اتهجوه و لست له بند فشرکما لخیرکما الفداء و قال جریر اتجعلون الی ند او ما تیم لذا حسب ندا لذی خطر و مفضل بن سلمه گفت ند ضد باشد من قولهم ند البعیر اذا نفر

و بعضی ند و ند را نقیض برای آنکه اضداد منافی باشد و معنی متقاربست با خدای تعالی ضد و ند آرید مراد
بهردو انبازاست در عبارة یعنی با خدای تعالی شریک مگوئید چرا که خدای تعالی عن ذلک علوا کبیرا
مثلی بودی چون ضدی بودی یا ودر مضارعه و مخالفت لیس معنی یکیست با اقتضا لفظین چنانکه میگفتی
وانتم تعلمون در وجه قولست یکی آنکه شما میدانید که این جمله که خدای تعالی برشمرد خدای تعالی آفریده است
و جز خدای کسی بر آن قادر نیست و این بتان را شما انباز گرفتید برخدای این نتوانند کردن قولی دیگر آنست
که شما میدانید که با خدای تعالی ضد و ند روا نباشد ولیکن جحود میکنید و قولی آنست که شما عاقلانید و خیر و شر
خود میدانید و امر معاش و فضل و وجوه منافع میشناسید اگر اینجا میرسید چرا عقل کار نمی بندید و نظر
نمی کنید

وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ
مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ
أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

واو عطف و آن حرف شرطست ناقصه و گاه زیاده گویند سه وجه محتملست اینجا اگر تامه باشد معنی این باشد
که حصلتم فی ریب و این وجه ضعیف است و اگر ناقصه بود فی ریب در جای خبر او بود و تقدیر چنین بود که
ان کنتم شاکین مرتابین و این وجه درستست و اگر زیاده گویند محتملست و معنی چنین باشد که وان کنتم
فی شک و این وجه هم نیک باشد و عرب کان در کلام آرد زیاده چنانکه شاعر گفت علی کان المسومة
العراب یعنی علی المسومة العراب بدانکه چون خدای تعالی ذکر ادله دلیل بر توحید او میکند گفت
تنبیه میفرماید خلقان را بر نبوة پیغمبرش علیه السلام و این مورد آیه بر احتجاج است و حجت الکتمن برصدق رسول علیه السلام
و صحت نبوة و وجه استدلال آنست که خدای تعالی با منکران نبوة و ایشان عاقلان و فصیحان و بلیغان
بودند در فصاحت و بلاغت بدرجه اعلا و خداوندان اشعار و خطب و کلام فصیح گفت مردی از شما فرستادیم

و در زمانها

وا ز شما کتابی بدو دادیم از جنس کلام شما اگر شما را شکیست که این کلام کلام منست یا کلام اوست
یا کلام بعضی بشر شما نیز فصیحان و بلیغان حدیثی باشند این بیارید و شما اهل حمیت همه عدول کردند
از معارضه قرآن آوردن و دست بتیغ زدند و اختیار قتال کردند تا کشته شدند و زنان و فرزندان
ایشان را باسیری بردند و مالهای ایشان غنیمت کردند و اگر قادر بودندی بر معارضه قرآن اختیار
قتال نکردندی که هر عاقل که مخیر کنند میان دو کار چنین یکی سهل و یکی صعب تا بجان و مال باقدرة بر کار
سهل اختیار کار صعب نکند و بذل جان و مال نکند در حالتی که خصم را بسخن دفع تواند کردن این دلیلست
بر صحة نبوة رسول علیه السلام و آله و آنکه این قرآن از قبل خداست جل جلاله و معجز اوست علیه السلام و آله اما کلام در آنکه
از چه وجه معجز است علما خلاف کردند بیشتر علما گفتند وجه اعجاز فرط فصاحتست و بعضی دگر گفتند اسلوب
مخصوص است و بعضی دیگر گفتند اخبار غیب است که در قرآن هست و مذهب مرتضی رحمة الله صرفتست
و مذهب نظام و کلام در این معنی در کتب اصول مشروح آمده است و درین کتاب تشاغل باین
معنی وجهی ندارد و مما نزلنا علی عبدنا من تبیین است و ما موصوله است و تنزیل و انزال یکی معنی
بود و آن باشد از جهة علو بجهة سفل و مراد بما قرآنست بلا خلاف علی عبدنا یعنی رسول الله محمد صلی الله علیه و آله
فاتوا بسورة خلاف کردند در آنکه این لفظ فاتوا امر است بر حقیقة یا امر نیست و درست آنست
که این امر نیست بر حقیقت چه امر قول قائلی باشد آنرا که دون او بود در رتبت افعل یا آنچه جاری
مجری آن بود بشرط آنکه مامور به را مرید باشد و اینجا نگاه خدای عز و جل مرید نبود مثل
قرآن را چه وجود مثل قرآن از ایشان صحیح نبود و این صیغه مشترک بود میان امر و اباحت و تهدید
و تحدی امر چون اقیموا الصلوة واتوا الزکوة و اباحت چون قول خدای تعالی واذا حللتم
فاصطادوا و تهدید چون اعملوا ما شئتم و تحدی چون فاتوا بسورة و امر باراده امر بکار
متحقق شود هر کجا مصاحب اراده بود و مراعات رتبت آن امر بود و الا امر باشد بر حقیقت و معنی سوره
بگفتیم در مقدم من مثله در من خلاف کردند و در ضمیر متصل بمثل اعنی ها بعضی گفتند راجع است
با قرآن و آن که این قول گفت گفت من زائد است تقدیر چنین باشد که فاتوا بسورة مثله چنانکه

در جای دیگر گفت فی قوله تعالی أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ چون رایج باشد با رسول صلی الله علیه و آله
معنی آن باشد که بیارید و باز نمائید سورتی چنین از بشری مثل محمد یعنی چون از مثل او صورة نه بینید از
شما هم ممکن نباشد لابد کلام خدای تعالی بود و برین قول من تبیین بود و شاید که ابتدا غایه بود و تقدیر
چنین باشد که بسورة صدرت ای وجدت من مثله وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ این دعا بمعنی استعانت و
استغاثة باشد چنانکه شاعر گفت و قبلك رب خصم قد تمالوا علی فما هلعت ولا دعوة یعنی
جزع نکردم بکسی و استغاثة نکردم بکسی و قولی دیگر آنست که بمعنی شهدا خواستن حاضر باشد چنانکه یکی از معنی من
آیه بخدای تعالی تضرع کند و خدای را بخواند و ازو فرج درخواهد میگوید شما را نیز مشکل کنید از معبودان خود
در شهداد و قول گفتند یکی اصنام را که بدون خدا می پرستید و دیگر آن گواه خوانند بتان را که ایشان
دعوی کردند برای ما گواهی دهند بر عبادة ما ایشان را چنانکه گفتند شفیعان ما باشند فی قوله هؤلاء
شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ و قولی دیگر آنست که جهودان را خواست که مشرکان جهودان را بگواهی خواستندی
وایشان گواهی دادندی برای مشرکان چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از ایشان در آیه دیگر قُلْ هَلُمَّ
شُهَدَاءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وامن دون
الله بر قول اول من دون الله رایج باشد و برین قول رایج باشد الی قوله فادعوا یعنی ایشان را
بفریاد خوانید بدون خدای اگر فریادرسی توانند کردن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر راست میگوئید
درین دعوی که کردید که محمد از خویشتن میگوید این قرآن را قوله تعالی فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا الآیه حق تعالی
تهدید کرد کافران را درین آیه بدوزخ و خبر داد که معارضه قرآن بیارید هرگز گفت اگر نکنید یا خود نکنید چون
معلوم است شما را خود آن علم نیست یا کراهت در وقت معارضه معروف شوید از آن علم بر قول آنکس
که صرفه گوید فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي بترسید از آن آتش که نار نیز اسمی علمست دوزخ را و لام در تحلی تعریف
عهد است وَقُودُهَا النَّاسُ وقود آن باشد که آتش بآن برافروزند بفتح و ضم مصدر فعل باشد
کذلک الطهور والطهور والوضوء والوضوء گفت هیزم آن آتش آدمیان و سنگها باشد
در دو قول گفتند یکی آنست که این خبر است از عظم شأن آتش دوزخ که قوة او تا انجا باشد که سنگها بسوزد

بنگر

بنگر به آدمی چه می کند نعوذ بالله منها قولی دیگر آنست که مراد بحجاره سنگ کبریت است چه آتش با و سریع شود
و این قول عبدالله عباس است و عبدالله مسعود و جماعتی از صحابه و در هر دو قول مبالغه است در وصف
دوزخ و در خبری آمد از رسول صلعم که در وصف دوزخ گفت این آتش که شما می بینید در دنیا جزویست از هفتاد
جزو آتش دوزخ و در خبر دیگر گفت هفتاد بار این آتش را باب فرو بردند و کشته شد و آوردند بدنیا
و بدین تیزیست که می بینی گفتند یا رسول الله اگر این آتش بودی ما را کفایه بودی گفت بلی اما آتش
دوزخ عظیم تر است ازین شصت و نه جزو و هر جزوی مثل این آتش در خبر دیگر آمد که اهل دوزخ را همه
آتش دنیا خواب ایشان بود از راحت در خبر است که رسول صلعم و آله گفت که اگر درین مسجد صد هزار مرد باشد
و در میان ایشان یکی از اهل دوزخ باشد و دمی بر آورد جمله از تف دم او بسوزند عبدالله عباس روایت
کرد که رسول صلعم و آله گفت ای مردمان از خدا بترسید حق ترسیدن او اگر قطره از زقوم دوزخ در دنیا چکانند
طعام و شراب و معاش اهل دنیا تلخ شود و تباه گردد پس حال آنکس که طعامش همه زقوم باشد چگونه باشد و در خبرست
که چون داود بگریستی مردم او را میگفتند که کمتر بگری گفتی بگذارید تا گریه کنم پیشتر از آن روز که گریه
سود نداشته باشم و پیش از آن روز که استخوانها سوخته شود و فرشتگان عذاب مسلط کردند و غره
از میان که او سلطان برداشته شود از فرشتگان که غلاظ و شداد اند لَا يَعْصُونَ اللَّهَ
مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ منصور بن عمار گوید سالی از سالها بحج خانه خدا میرفتم بکوفه
آمدم شبی برون آمدم در کوچه از کوچهای کوفه میگذشتم از سرای آوازی بر من آمد که میگفت بار خدایا
بعزة و جلال تو که بآن معصیة که کردم مخالفة تو نخواستم و بنکال و عذاب تو جاهل نبودم و لیکن خطیئه
عارض شد و شقاوتی یاری داد و پرده فرو گذاشت تو مغرور شدم و بجهل و نادانی در تو عاصی گشتم
بار خدایا مرا از عذاب تو که رهاند و اگر دست از رسن رحمت تو بگسلد تمسک بر چه کنم منصور گفت
من خواستم که امتحان کنم دهن بر شکاف در خانه نهادم و این آیه برخواندم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا
أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ
تا باخر قرءه بزد و ساعتی اضطرابی کرد و ساکن شد و من آن سرا نشان کردم روز دیگر آمدم تا بدانم که چه شد

جنازهٔ دیدم بر در آن سرا نهاده و عجوزهٔ دیدم بر در آن سرا نشسته بودم گفتم ای پیره زن این جنازه
چه کسیست که فرمان یافته گفت جوانی خداترس بود از فرزندان رسول صلعم و آدردی شب در ورد و مناجات
خود بود که مردی از در خانه بگذشت و آیتی از قرآن برخواند جوان ساعتی اضطراب کرد و جان بحق تسلیم کرد من گفتم چون
حال او چنین باشد ندا نیای خدای تعالی هم منصور عمار گوید در مسجدی رفتم جوانی را دیدم که نماز میکرد با
با خضوع و خشوع و تضرع و گریه گفتم با خود که ازین مرد بوی آشنائی می آید چون سلام نماز داد پیش رفتم و گفتم
هیچ میدانی که در دوزخ وادی هست که آنرا نام لظی نزاعة للشوی است آن جوان نعره بزد و بیفتاد و
بیهوش شد چون بهوش باز آمد گفت زیادت کن گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و
و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد
لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون جوان نعره بزد و بیهوش بیفتاد و
چون بهوش باز آمد گفت زیادت کن چون اعاده کردم جوان را تاب نماند فی الحال جان بحق تسلیم کرد
من جامه از روی سینه دور کردم در سینهٔ او بخطی روشن دیدم نوشته بود فهو فی عیشة
راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة بکار او قیام نمودم و او را دفن کردم شب در خواب
دیدم می آمد تاجی بر سر نهاده و [illegible] حلهٔ بهشتی پوشیده گفتم ما فعل الله بک خدای تعالی
با تو چه کرد گفت مرا بدرجهٔ شهادت رسانید و عزت گفتم چرا گفت لانهم قتلوا بسیوف الکفار
وقتلت بسیف الملک الجبار برای آنکه ایشان از شمشیر کفار کشته شدند و من از شمشیر ملک غفار
بس شهادهٔ من از شهادت ایشان بهتر باشد ابو العباس قطانی گفت پادشاهی بود و دختری داشت
دیگر آن هیچ فرزند نداشت و او را بغایت عزیز و گرامی داشتی پیوسته بکام دل و مطربان و غنا
و سرود بسر میکرد شبی با اهل طرب و ملاهی بود عابدی آواز برداشت و این آیه خواند یا ایها
الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة
دختر گفت خاموش شوید مطربان خاموش شدند عابد دو کرت همین آیه خواند دختر بشنید دست
زد جامه در تن بدرید و جان تن او لرزیدن گرفت و جزع و زاری و فریاد و بیقراری در نهاد پدر را خبر شد
بیامد دختر

بیامد و دختر را در کنار گرفت و گفت جان پدر ترا چه شد گفت ای پدر حق تعالی را سرائیست که آنرا آتش
گویند که هیزم آن آتش آدمیان و سنگها باشد گفت بلی دختر گفت ای بی امانت چرا مرا خبر نکردی بخدا که طعام گرم
نخورم و بر بستر نرم نخسبم تا بدانم که اهل بهشتم یا دوزخ اعدت للکافرین و اعداد و استعداد باشد
مهیا
خدای تعالی گفت این آتش برای کافران مهیا کرده ام والله اعلم بمراده
وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من
تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی
رزقنا من قبل واتوا به متشابها ولهم فیها ازواج مطهرة وهم
فیها خالدون
چون قدیم تعالی جل جلاله وصف عذاب دوزخیان کرد اما که کفر آرند بخدای تعالی و رغبت آن طرف
از ثواب مؤمنان و مطیعان می کند تا از بهر دو طریق هم از طریق ترغیب و هم از طریق ترهیب دعوه کرده
تا مکلفان را داعی قوی تر باشد بفعل طاعات و اجتناب از معاصی فقال و بشر مژده بده بشارت خبری باشد مقتضی
نفع مخبر را چنانکه اثر آن بر بشره او پیدا شود و در نفع و خیر حقیقة باشد در عذاب و مضرت مجاز بود
چنانکه حق تعالی گفت وبشرهم بعذاب الیم و در لغة هم خبری باشد که اثر آن از مسرة و مساءت بر بشره
پیدا شود و برای آن گفتیم که در اول حقیقة بود و در دوم مجاز بود که عرب این لفظ را محقق کرده است
بچیزی که متضمن مسرت و نفع باشد و اگر بر اصل وضع مانده بودی در هر دو حقیقة بودی از روی استعمال
و اشتقاق و بشره پوست آدمی بود و بشر اسم جنس است و مباشرت مس بشره بود و تبشره و تباشیر علامت
صبح باشد الذین آمنوا موصول و صله است و هر دو در محل نصب بوقوع البشارة علیه وعملوا الصالحات
ای الطاعات الصالحات و صالحات صفة موصوف محذوفست چنین که گفتیم علما خلاف کرده اند در آن که مراد
بعمل صالح چیست و عمل که صالح باشد از صحابه روایت کرده اند که مراد بصلاح عمل اخلاص عمل است خدایرا

جَلّ جلاله چه بنفعان صالح باشد بیانش فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً ای خالصا لله و از امیر المؤمنین علی ع
روایت کرده اند که مراد نماز پنجگانه است بیانش و اقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر المحسنین
عبد الله عباس گفت عمل صالح آن بود که میان خدای تعالی و بنده بود بر وجهی که ریا و ابدان راه نبود
معاذ جبل گفت که صالح آن بود که در وی چهار خصلت بود علم و نیت و صبر و اخلاص و سهل بن عبد الله
گفت آنست بر وفق سنت بود چه عمل مبتدع صالح نبود و گفته اند عمل صالح اداء امانت بود لقوله تعالی
وَکانَ أَبُوهُما صالِحاً ای امینا و گفته اند عمل صالح تایب بود و قوله تعالی وَتَکُونُوا قَوْماً صالِحِینَ
ای تائبین و اولیتر آن بود که حمل بر عموم کنند تا همه وجوه داخل باشد دو وجه در میان این ثمانی
ثبت أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ محل او نصب بر مفعول دوم بشر یقال بشرته کذا و بکذا جنات جمع جنة
و آن بستانی بود که سایه درختان او زمین را بپوشاند از آفتاب و اصل کلمه ستر بود
و از آنجا سپر را جنة گویند و مجن خوانند و دیو را جن خوانند که پوشیده باشند از چشم ما و دیوانگی
جنون و جنه خوانند که عقل را بپوشاند و جن علیه اللیل و اجنه آن باشد که شب بر او در آید
تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ یعنی من تحت اشجارها و در زیر درختانش جویها میرود برای آنکه
در اخبار چنین آمده که جویهای بهشت بر روی زمین میرود که در آن زمین شکاف نباشد چون
جویهای دنیا قولی دیگر آنست که بفرمان ایشان رود و بر وفق مراد ایشان چنانکه گفت هذه
الانهار تجری من تحتی ای بامری این انهار بفرمان من میرود حکایت است از فرعون
و انهار جمع نهر باشد و نهر لغة است و نهر و اشتقاق از فراخی بود و روز را از برای روشنائی نهار
خوانند و قول شاعر از نجات و انهرت فتقها در بیتی که برفت ای وسعت در اخبار می آید
که جویهای بهشت بر روی زمین رود چنانکه متفرق نشود بی حایلی و چهار جوی آب و می و انگبین
و شیر بیکجا میرود که آمیخته نشود و گفته اند امام جعفر صادق ع این خبر میگفت ملحدی حکیت
گفت نقل این حدیث چگونه باور کنم که چهار مایع در یکجا باشند و بهم مخلط نشوند صادق ع گفت
ای بیچاره نه بینی که خدای در یک پوست تخم مرغ دو مایع جمع کرد برنگ و طعم و طبع مختلف و هیچ مختلف

نشوند

نشوند مرو یم گفت ربیع گفت عبادة صامت روایت کند از رسول ع که فرمود بهشت صد درجه است از درجه
تا درجه دیگر صد ساله راه باشد و فردوس بالای همه است چهار جوی فرود می آید یکی آب و یکی می و یکی شیر
و یکی انگبین چون از خدای تعالی خواهید فردوس بخواهید انس مالک روایت می کند از رسول ع که ما شما گمان
می برید که جویهای بهشت در اخدود زمین باشد آن بر روی زمین باشد که از یک جانب مروارید باشد و از یکی جانب یاقوت
و گل او مشک اذفر گفت اذفر چه باشد گفت خالص که با او خلطی نباشد مسروق روایت کند از عبد الله عباس که او
گفت جویهای بهشت از زیر کوههای مشک بیرون می آید و خالد بن معدان روایت کرد که قلعهای مشک در بهشت
بیشتر از ریگهای دنیاست از عفران و آن جویها بیرون می آید از شیر سفیدتر و از انگبین شیرین تر بر کنار آن کوههای
مروارید باشد کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً هر گاه که ایشان را از آنجا روزی دهند رزقوا محلیت منصوبا
مفعول به و این فعل را مجهول گویند و فعل ما لم یسم فاعله گویند من تبیین است رزقا مفعول دوم رزقوا
قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ عبد الله عباس و عبد الله مسعود و قتاده و مجاهد میگویند من قبل یعنی فی الدنیا
این میوه است که ما را در دنیا داده اند یعنی مثل آنست و وجه این تاویل آنست که کسی را طعام لذیذی خوش آید
باشد که خورده باشد و دلش در بند آن باشد که مثل آن باز یابد حق تعالی خبر داد که این میوه باشد که دل شما با آن
متعلق باشد و این اختیار محمد جریر است و روایت ضحاک و کلبی از عبد الله عباس آنست که خدای تعالی ایشان را میوه ای
بفرستد تا آنچه دوم بار آرند ایشان گویند این خوردیم آنست که ما اول خوردیم از قوة تشابه آنکه بیاید تحقیق
باشد بو انند که همان است اصم گفت معنی آنست که هر گاه که آن میوه از درخت بگیرند مانند آن در حال بر آید
فی اللون و الطعم و این غایة متمنی مرد باشد و مسروق روایت میکند که درختان بهشت ساق ساده ندارند بلکه از
پائین تا بالا منضود و منظوم باشند از میوه هر گاه که یکی از آن باز کنند خدای تعالی فی الحال مانند آن بیافریند حسن
بصری روایت کند که رسول ع گفت که بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلقان فرستاد که میوه از درخت بهشت
باز کنند هنوز بدهن نارسیده باشد که خدای تعالی بدل آن موجود کرده باشد وَأُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً یعنی ایشان را از
آن دهند یکدیگر نسب او بر حال باشد از بعضی مانند یکدیگر باشند در لون و طعم و منظر و این روایت است
از عبد الله عباس و عبد الله مسعود و جماعتی صحابه و حسن و قتاده و ابن جریج میگویند مانند یکدیگر باشند در جودت

دیگری از هیچ تفاوتی نباشد عطا بن یسار روایت کند که درختان بهشت از زر باشند و برگهای آن
حلهای بهشت باشد و میوهای آن مقدار کوزهای بزرگ از سیم سفیدتر و از مشک خوشبوتر و از شکر شیرین‌تر
و از مسکه نرم‌تر مجاهد روایت می‌کند که زمین بهشت از سیم باشد و خاکش از مشک خوشبوتر و اصل
درختانش از زر بود و شاخهای آن از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت اگر استاده باشند اهل بهشت دست به میوه رسد
و اگر نشسته باشند یا خفته باشند هم چنین دستشان به میوه رسد و شاخ خود سر فرود آورد تا ایشان میوه
باز کنند و ذلک قوله تعالی وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ابو سعید خدری روایت کند که رسول ص
گفت در بهشت مرغان باشند که هر مرغی هفتاد هزار پر داشته باشد صحنی در پیش یکی نهند آن مرغ بیاید و بر آن صحن
افتد و پرها بیفشاند از هر پری لونی طعام بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و از مسکه نرم‌تر و از انگبین
شیرین‌تر که آن الوان طعام بعضی بعضی را مانند نبود وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ و ایشان را جفت باشد و پاکیزه از ریب
و تهمت و گفته‌اند پاکیزه از بول و غایط و منی و حیض و استحاضه و آب دهن و آب بینی و چرک ... رسول ص
گفت حور العین تغنی ... گویند خیرات حسان خلقنا لأزواج الکرام ما زنان با خیره و حالیم ما را برای شوهران
کریم آفریده‌اند نحن الخالدات فلا نموت ابدا ونحن الناعمات فلا نبوس ابدا ونحن الراضیات
فلا نسخط ابدا ما بزندگانیم که نمیریم هرگز و با نعمت پرورده‌ایم که به سختی نرسیم هرگز و ما خشنوداییم که هرگز خشمگین (ما زندگانیم)
نشویم هرگز و هر کدام جفت خود بیند گوید انت لی وانت لک لم تر عینای مثلک تو از برای منی و من از
برای توام و چشمها مثل تو ندیده سعید بن عامر روایت کند که رسول ص گفت اگر زنی از زنان بهشت سر
از غرفه بهشت به دنیا فرو آورد زمین پر از مشک شود و نور آفتاب و ماه را محل کند و عبدالله عباس روایت
کند که اگر زنی از زنان بهشت خیو در هفت دریا افکند آب دریاها همه شیرین شود و بنا به باشند از جایکه الله تعالی
میفرماید حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ در خیمها سر در پیش افکنده باشند و بر ندارند از جایکه جفت خود را بینند
دست پری و آدمیان بدو نرسیده و قوله تعالی لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ و در آنکه در بهشت
تمتع و وطی باشد خلاف نیست اما در فرزند خلاف کرده‌اند در خبر آورده‌اند فی الجنة جماع ما شئت
ولا ولد در بهشت جماع باشد چندانکه خواهی و فرزند نباشد و در خبری دیگر ابو سعید خدری روایت کند از

رسول ص چنین است که گفت که چون مؤمن را در بهشت آرزوی فرزند باشد حمل و وضع و رضاع به یک ساعت باشد
بر حسب مراد او اگر حق تعالی انچه نامی نعمت با ان متعلق است که آن دوام و نفی انقطاع است بگفت وَهُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ایشان یعنی اهل بهشت در بهشت مخلد و مؤبد باشند که دوام بقای ایشان را انقطاع نبود ابو
هریره روایت کند که اهل بهشت را ندا کنند که تَصِحُّونَ وَلَا تَمْرَضُونَ أَبَدًا ایشان درست باشند که هرگز بیمار
نشوند تَشْبَعُونَ فَلَا تَجُوعُونَ أَبَدًا و زنده باشند که هرگز نمیرید و موهای شما گرد نگردد و اندام شما تغیر نپذیرد
و درینجا هرگز سختی نبیند قدیم تعالی جل جلاله انواع منافع و لذات درین آیه جمع کرد و ذکر بستان و جویها کرد
تا لذت منظر و نزهت چشم باشد و گفت كُلَّمَا رُزِقُوا تا ذکر مطاعم و لذات آن گفته لغو باشد و گفت
أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ تا ذکر قضای شهوت کرده باشد و گفت هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ تا خوف انقطاع مکدر و منغص
نباشد رزقنا الله وایاکم برحمته وفضله إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا

مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا

الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ

كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ

وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
این دو آیت و سبب نزول آیه آن بود که خدای مثل زد به چیزهای اندک چون عنکبوت و ذباب جهودان
از آن بخندیدند و گفتند خدای تعالی مثل زد بدین چیزها چه خواست در احکام این کلام حق آیه انداز خدای تعالی این
آیه فرستاد و با ایشان گفت إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي خدای تعالی شرم نمیکند و این قول قتاده است
عبدالله عباس و عبدالله مسعود گفتند چون خدای تعالی مثل زد منافقان را بآن دو خبر که در مقدم گذشت از

مستوقد آتش واز جهت منافقان گفتند خدای چگونه مثل زند بچیزی واو از آن بزرگوارتر است که مثل زند خدای تعالی
آیة برد آن درست واین قول ابن عباس است وقول قتاده ومراد آنکه در آیات متقدم ذکر آن مثلها وذکر منافقان
رفته است پس این لایق تر باشد بسیاقة آیات اما حقیقة حیا انقباع باشد از فعل از بیم خوف وضع قدر ویا علّة
غیر ذلک اورا وحقیقة آن بر خدای تعالی روا نیست برای آنکه این معنی که گفته شد بر خدای روا نیست در معنی لا یستحیی
خلاف کردند بعضی گفتند لا یمتنع امتناع نکند وبا زنایستد بعضی دیگر گفتند لا یترک ترک نکند بعضی دیگر گفتند
لا یخشی نترسد وگفته اند ترس بمعنی حیاست فی قوله تعالی وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ یعنی
از مردم شرم میداری چون ترس بمعنی حیاست شاید که حیا بمعنی ترس باشد اینجا واستحیا وانقباض وانخزال
وارتداع وانقداع متقارب المعنی باشند رمانی گفت معنی آن باشد که مثل زدن بمحقرات وازان باب نیست که
ازو شرم باید کردن اگر حقیقت شرم برود باشد شرم مدانستی وضد حیا قحه باشد ووقح ضد حیا باشد پس خدای
تعالی گفت من ضرب المثل ترا ترک کنم با آنچه بااهم باشد چون دانم که صلاح با آن متعلقست یا کسی را لطف خواهد
بودن برآنکه حکمت درین باب مختلف نشود بصغیر وکبیر ودقیق وجلیل اما ضرب المثل را معنی وصف وبیان باشد
از طریق تشبیه حالی بحالی چنانکه گفت ضَرَبَ اللَّهُ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ ای وصف لکم وگفته اند ضرب
العدد فی العدد ازین باب باشد وضرب نوع باشد یقال ضرب من الضروب یعنی نوع من الانواع ومثل
ومثل یکی باشد چون شبه وشبه باشد فرق ظاهر است در اصل وضع وعرف میان تشبیه وتمثیل پس تشبیه را
نهاد این باشد که زید کعمرو هذا کذلک تمثیل این باشد مثل کذا وکذا پس این تمثیل این باشد حال او بحالی
مخصص بود بشخص اکنون در ما خلاف کردند بعضی گفتند ابهامیه است لامر ما جدع قصیر انفه ودر قصد زبا گفت قول
الشاعر لامر ما یسود من یسود ومعنی آن باشد که هر مثل که باشد پس ما برای تاکید ابهام باشد وتنکیر آورد وقولی
دیگر آنست که ما نکره است اما موصوفه وغیر موصوفه آنکس که موصوفه گفت گفت بعوضة بدلست ازو
تقدیر چنین باشد مثلا الَّذِي هُوَ بَعُوضَةٌ برفع باشد ولیکن چون بجای مثل است اعراب مثل داد
چنانکه شاعر گفت لکفی بنا فخرا علی من غیرنا حب النبی محمد ایانا ودر قراءة آنکه نصب خوانده مانند این
قوله تعالی تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وتقدیره اینست که هو الَّذِي احسن قولی دیگر آنست که زائده است

الا لیتما

الا لیتما هذا الحمام برد اینجا که نصب گوید کما قال فبما رحمة من الله ای برحمة معنی آن بود که مثلا ما
بعوضة وقرا گویند ما بین بخواهد چنانکه عرب گوید مطرنا ما زبالة فالثعلبیة وهو من احسن الناس
ما قرنا فقدما ای ما بین الموضعین وما بین قرنها الی قدمها ومعنی آیة آن بود که خدای تعالی امتناع
نکند مثل زند میان بعوضة در صغر وحقارت تا آنچه بالای آن باشد واین اقوال نیکو بود ومحتمل است والله اعلم
مراد قوله تعالی فَمَا فَوْقَهَا این ما موصوله است بمعنی فالذی هو فوقها یا نکره موصوفه ای
فوقها وبعوضة آن پشه کوچک باشد ودر معنی فما فوقها دو قول گفته اند یکی آنکه فما فوقها فی الصغر یا معنی ما فوقه
باشد در حقارت چنانکه کسی گوید من ضعف من الذباب تو گوئی فوق ذلک یعنی فی الضعف وقولی دیگر آنست
که فوق ذلک ای اعظم من ذلک این معنی بر عکس معنی اول باشد ودر شاذ رؤبة بن العجاج خواند بعوضة
برفع فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما حرفیست متضمن شرط وجزا برای دو جوابش فا باید لا بد چنانکه فَأَمَّا الْيَتِيمَ
فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ولغة عامه عرب اما باشد ولغة تمیم ایما
چنانکه شاعر گوید مبتلة هیفا ایما وشاحها واما الحجل منها فلا یجری فجمع بین اللغتین حیوة
تخصیص کرد یک قول آنست که اصغر ما برای کوچکی او که انه یعقل البق وچیزی دیگر آنست که مثل زد بمنافقان را
با او که گرسنه باشد زنده باشد وچون سیر شود بمیرد تا منافقان بدانند که حال ایشان چون حال بعوضة باشد چون کار ایشان مستقیم
خواهد شدن وقت هلاکشان باشد إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ وَأَمَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا فَيَقُولُونَ واما این کافران چون این مثل بشنوند گویند بر سبیل انکار مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ
بِهَذَا مَثَلًا صورة استفهام است ومراد انکار یعنی این چه سخن باشد وخدا را با این چه حاجت واین چه
خورده است ودرین چه فایده است خدای تعالی جواب داد که درین چه فایده است تا اضلال کند بآن بسیار کس را
وهدایت کند بآن بسیار کس را ومعنی آیه روشن نشود مگر پس از آنکه معنی ضلال واقسام آن گفته شود وچه معنی هدایت
واقسام آن برفت بدانکه اضلال هلاک باشد ویقال ضل الماء فی اللبن اذا ضاع فیه وازاینجاست قول خدای تعالی
أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ ای هلکنا چون در زمین نیست شویم آنکه او هلاک کند بهلاک یا عذاب یا طریق آن باشد
بر توسع آنرا اضلال خوانند از وجوه ضلال یکی عذاب بود کما قال الله تعالی إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ

واضلال ازین قسم است یعنی عقوبت باشد قوله تعالی ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء
یعنی یعاقبهم این نیز حقیقت باشد و امثال این بسیار است در قرآن قوله تعالی ان الذین لا یؤمنون
بالآخرة فی العذاب والضلال البعید و قوله حکایة عن خزنة النار ان انتم الا فی ضلال کبیر
ذلک اضلال بمعنی ابطال عمل آمده فی قوله فلن یضل اعمالهم و قوله الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا
ای بطل یعنی حرمان باشد از زیاده خیر که الطاف که در حق مؤمنان کند که در حق کافران روا نیست نباید لعقابهم علی
کفرهم چنانکه گفت ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا دیگر بمعنی از ثواب از راه بهشت
آمده چنانکه در وجوه هدایت یکی هدایت از راه بهشت آمده و ثواب و فعل او حق باشد که بآن تقریر داده شد یکی
ازان یعنی حکم گویند اضل القاضی فلانا اذا حکم بافلاسه قاضی فلان کس را مفلس کرد یعنی حکم بافلاس او کرد
دیگر بمعنی تسمیه آمده چنانکه اکفرته وافسقته یعنی نام فسق نهادم و کافر و فاسق خواندم کمیت گفت وطایفة قد
اکفرونی بحبکم وطایفة قالوا مسیء ومذنب دیگر بمعنی وجدان او بران صفت یقول فلان بعیره ای وجده ضالا
و ما دانیم که هیچ کس شتر گم نکند ولیکن از وی گم شود چنانکه شاعر گفت هبونی امرا منکم اضل بعیره له ذمة ان
الذمام کبیر یعنی در چیت دیگر گفت والمصاحب المتروک حرمة علی صاحب من اضل بعیره دیگر بمعنی ترک
تعهد و تخلیه میان او و میان آن فعل که در وی باشد تا در آن ضلال حاصل شود چنانکه گویند افسد فلان عبده اذا اخلاه من
سقی والعمارة و هر کسی زمین که دارد و بر آتش ننهد سیاه شود گویند افسد فلان [illegible] و آن فساد او کرده باشد
و آن خود در زر بوده باشد ولیکن بفعل او ظاهر شده باشد و این جمله وجوه روا بود که با خدای تعالی اضافه کنند اما بمعنی اضلال
در دین با منع از ایمان یا دعوه با ضلال بالطریق تلبیس او را انهار بر خدا روا نباشد زیرا که قبیح است و خدای تعالی از
فعل قبیح منزه است و متعالی است و خدای تعالی آن جنس ضلال را با ارباب او حواله کرد یعنی از آن جمله شیطان فی قوله و
لقد اضل منکم جبلا کثیرا با فرعون واضل فرعون قومه وما هدی با سامری واضلهم السامری
و با صنام فی قوله تعالی انهن اضللن کثیرا من الناس و گر خدای تعالی اضلال کند بمعنی خلق ضلال و منع از
ایمان امر و نهی و وعد و وعید و مدح و ذم و ثواب و عقاب باطل شود اما معنی ضلال و هدی که درین آیه بیشتر اهل علم گفتند
که مراد و هدی آنست که مؤمنان تقبل کردند و معترف شدند و ایمان آوردند بران و کافران منکر شدند آنرا و جحود کردند

آنرا اهل

انرا بدی خوانند و این ضلال و اضافه آن بخود بدان طریق کرد که بیان کردیم فی اضافة الایمان والکفر الی
السورة چون در حال نزول سوره مؤمنان در ایمان بیفزودند و کافران در کفر اضافه آن زیاده با سوره کردیم فی
تعالی واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا و بدان طریق که
از ناکسی چیزی خواهد که از کسی گران آید بر دادن آن بدهد خلاف بخل خلاف فلان فلان را بخیل کرد یعنی در حال
سوال آن بخل و این بخل او ظاهر شد و قوله وما یضل به الا الفاسقین یعنی چیز بر فاسقان و کافران قبول ان
مثال کردن گران نیاید تا ضلال ایشان ظاهر شود و وجهی دیگر آنست که جماعتی هدی بر طریق ثواب
حمل کردند و ضلال را بر ابطال از راه بهشت و وجهی دیگر بعضی هدی را حمل کردند بر زیاده و الطاف و اضلال
بر حرمان از ان و ابوعلی حمل کرد بر عقوبت و گفت دلیل بر آنکه یعنی جزاء و عقوبت آنست که گفت وما
یضل به الا الفاسقین و اصل فسق خروج باشد از کاری عرب گوید فسقت الرطبة عن قشرها
اذا خرجت پس کافر و منافق را درین آیه فاسق خواند برای آنکه از طاعت بیرون آمده اند آنگه آن فاسقان را
وصف کرد گفت آنانند که نقض عهد خدای کنند تمام کنند و بیر بند بل بشکنند بعضی مفسران گفتند مراد
جهودانند که خدای تعالی در توریة از ایشان عهد بستد که حدیث رسول ع پنهان نکنند و خلاف کردند توریة را
عهد بشکنند چنانکه گفت واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس
ولا تکتمونه الایة بعضی دیگر گفتند مراد بآیه منافقانند که دست بیعت و عهد بر رسول ع دادند بزبان
و دست بسته بودند بدل بشکنند و سعد وقاص را پرسیدند ازین آیه گفت مراد خوارج اند که بیزار از آن
که در دین آمدند و عهد بستند و خلاف کردند و بشکنند لاجرم رسول ع ایشان را ناکثان عهد خواند ناکثان
و نافق یکی باشد در لغة این وصف که الله تعالی کرد در آیه ایشان لایق است و رسول ع خبر داد امیرالمؤمنین علی ع
ستقاتل الناکثین والمارقین والقاسطین گفت تو با این سه گروه پس از من قتال کنی و همچنان بود
که حضرت ع خبر داد با ناکثان بصره و با قاسطان بصفین و با مارقان بنهروان و آن قصه مشهور است در
تواریخ و سیر اما عهد در لغة چند معنی دارد یکی بمعنی عهد و میثاق باشد چنانکه گویند عهد با فلان دیر است
و باز نزدیک است و عهد بمعنی وصیت باشد یقال عهدت الی فلان یعنی اوصیت الیه و عهد و عهدا و با دیدار آن باشد و عهد

و عقد و میثاق نظایر باشد و آنکس که گوید عاهدت الله با خدای عهد کردم یا گوید علی عهد الله پس خلاف
کند نزدیک ما بر و مثل کفارهٔ ظهار باشد و به نزدیک فقها مثل کفاره سوگند باشد بر و و بعضی گفتند کفاره
بر و نباشد و میثاق مفعال باشد از وثیقه و آن استوار عهد باشد وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ
أَنْ يُوصَلَ گفتند از آن کس که خدای گفت با او پیوندی ببرند قتاده گفت مراد صلهٔ رحم است و هم
گفت مراد آنست که بر رسول پیوند و مؤمنان و الیتر حل آن بر عموم باشد وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ
مراد بفساد در زمین ظلم و تعدی و راه زدن و هر معصیتی باشد که ضرر آن متعدی باشد بغیری و گفتند مراد
نفاقست چه منافقان با اظهار موافقت در اسلام و اهل اسلام نکایة بیشتر توانستند کردن از کافران
أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان کارانند و اصل خسران نقصان باشد و خسران در بیع
نقصان بود از بها و جریر میگوید ان سلیطا فی الخسار یانه اولاد قوم خلقوا آفته مراد خسار
در بیت نقصان خط ایشان است از شرف و قومی گفتند مراد بخسار در آیه هلاکت و معنی آن بود
بر هر دو قول که با ثواب خویش نقصان می کنند یا مستحق عقاب و هلاک میشوند عبد الله عباس گفت هر خساری
که در حق کافران بود مراد کفر بود و آنچه در حق مومنان بود مراد حطام دنیا بود كَيْفَ تَكْفُرُونَ

بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ هُوَ الَّذِي

خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ
سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
این دو آیت کیف سوال حال باشد کیف زید
چگونه است زید از حال او می پرسی و از اینجاست که آنکس که
ترا بهمه چیزی دانا است بکیف سوال کند جواب و بحال دهی تو گوی چاه ان زید زید بمن آمد گوید کیف جاء تو
گوئی جاء ان راکبا سوار آمد این را نصب بر حال گویند و علامتش آنست که صالح بود که جواب کیف باشد
و اینجا وارد است مورد تعجب را یعنی چگونه کفر می آورند این کافران بخدای تعالی و انکار می کنند الیته

او را بظاهر

اورا بتظاهر آیات و بینات و براهین و معجزات و در آیه روی ظاهر است بر مذهب مجبره بر حکیم
چگونه روا باشد که کفر در کافر آفریند و قدرة موجبه کفر و اراده موجبه کفر و ایمان باز ستانده و منع کند از آن و قدرة
ایمان ندهد و اراده ایمان ندهد و قدرة اراده ایمان ندهد و تمکین نکند و از احد علة نکند و تلبیس او له
کند آنگه بلفظ تعجب گوید كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ چگونه کافر شوید این تعجب از فعل او بیشتر است
و بس بر این قول که آن او می کند و این بسیکویدکس نیست تا گوید چگونه این همه با بنده ضعیف کردی و مهر
بر دل و چشم و گوش او نهادی و تکلیف کردی او را که بی چشم ببین و بی گوش بشنو و بی دل و جان و بی
قدرت بکن و بی آلت کار بساز پس چون نکرد او را که نتوانست کردن از او تعجب نمودی که چگونه نکرد و با این همه
موانع از تعجب تو جای تعجب است تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا واو حالست یعنی چگونه
کافر میشوید و حال این حال که شرح خواهد دادن اموات جمع میت باشد کذین و اذیال و قیل و اقیال و مراد
آن در جمع میت اموات گفت و ابیات نخفت قیاسا علی اخواتها که کلها از ذوات الواو است و اصل
مات یموت موات و میت بحقیقة میت است و اصل او از میوت بوده است و او و یا گرد و یا او در یا
ادغام کردند میت شد و جمع میت موتی و میتون باشد فَأَحْيَاكُمْ بدانکه در آیه حذف من شما را احیا کردم
بخلق حیوة در شما ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیرانند شما را ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کند شما را در گور برای
سایل گور ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فی القیمة للجزاء باز گشت شما با وست در قیامت از برای جزا
و این قول عبد الله عباس است و عبد الله مسعود و مجاهد و در این قول اماته در گور از سوال گفته نباشد
برای آنکه کلام در و دلیل می کند و قتاده میگوید كُنْتُمْ أَمْوَاتًا یعنی نطفه و موات بودید فَأَحْيَاكُمْ
فِي الدُّنْيَا شما در دنیا زنده کردیم ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را در دنیا این مرگ عام است و لا بد منه ثُمَّ
يُحْيِيكُمْ فِي الْقِيَامَةِ پس شما را در قیامت زنده کند و در این قول احیای در گور برای سوال نیست و آنچه دلیل
ضعف این قول می کند آنست که خدای تعالی میگوید ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و از پس بعث نشود قیامت بحوا
و اگر معنی ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هم این باشد که در قیامة احیا کند این دو لفظ مکرر باشد و معنی یکی و کلام خدای تعالی
باهر آیتی بر تا بلد مستقل حمل توان کردن بر وجهی حمل باید کردن بفایده باشد و ابو صالح میگوید كُنْتُمْ

امتنا فی القبر یعنی در کور مرده بودیم فاحیانا کور زنده کرد شما را برای سوال کور ثم یمیتکم پس بمیراند
شما را در کور پس زنده کرداند شما را در قیامت و درین قول خطاب با زندگانیست و مراد پدران مردگان ایشان چنانکه
گفت با جهودان عهد رسول صلعم و آله قوله تعالی وَاِذْ قُلْتُمْ یَا مُوسَی لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّی نَرَی اللهَ جَهْرَةً فَ
اَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ تا آخر آیة بکاف خطاب
با حاضران میکوید و مراد پدران ایشان چه معلومست بضرورة که این همه در عهد موسی علیه السلام بوده و در
عهد رسول صلعم ازین معانی هیچ نبود و این وجه قریبست بصواب و حسن بصری میکوید این آیة خطاب با
عامست که ایشان را دو حیاة و دو ممات بوده است جماعتی بودند که ایشان را سه حیات و سه ممات بود
چون عزیر پیغمبر ع من قوله تعالی اَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْيَةٍ وَهِیَ خَاوِيَةٌ عَلَی عُرُوشِهَا و چون آن جماعة
که در بنی اسرائیل از و بگریختند اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ
فَقَالَ لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْیَاهُمْ و چون قوم موسی ع که بصاعقه هلاک شدند پس خدای تعالی
ایشان را زنده کرد و این قول هم محتملست اثبات عذاب کور ردا علی اهل الالحاد دلیلی اعنی تاویل عبد الله
عباس و ابو صالح قول دیگر آنست که احیا و اماتت اول مجازست مراد آنست که خامل الذکر بودید
شما را رفیع کردم و مجهول بودید معروف کردم چنانکه ابو نخیلة السعدی گفت فاحییت من ذکری و ماکنت
خاملا ولکن بعض الذکر انبه من بعض دوم حقیقتست یعنی اماتت در دنیا بجا وه و احیا در قیامت و اگرچه
این وجهی ملیح است تا بر حقیقت ممکن باشد حمل کلام بر مجاز نباید کردن و مورد آیة تذکیرست نعمت خدای تعالی
و نهی کردن بندگان از کفر بر وجه تخویف و تبکیت و تهدید و وعید کردن بذکر مرگ و سوال کور و بعث و نشور
و مواقف حساب و آنچه در قیامت باشد ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ هم بر سبیل وعیدست چنانکه در آیة دیگر گفت اِنَّ
رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ و یکی از ما گوید باش که مرجع تو با منست و گذر تو بر منست و تو از من فوت نخواهی شدن
و حقیقت این کلام که خدای گوید مرجع با منست آنست مرجع با جایی است که در آنجا حکم همه مرا باشد و کس را حکمی
نبود بخلاف دنیا که دیگران را حق و ناحق حکمی باشد و بدانکه در سوال کور خلافی نیست الا که بعضی گویند آخر کار بود
خدای تعالی زنده کند خلق را در کور و سوال کند ایشان را و زنده میدارد یا معذب یا براحت بحسب استحقاق

ایشان

ایشان و آنکه برانگیزد و به نزدیک ما آنست که سوال کور آنگه باشد که این شخص را در کور نهند و خاک برو ریزند و در
خبرست که آواز پای مردم که بر سر کور او میروند میشنوند و برای آنست که چون مردم از سر کور باز گردند سنت ولی
مرده را که بایستد و او را تلقین کند تا او از یاد نماند تلقین که در کور کرده باشد تا مرده بشنود و سوال او از اعتقاد
او کنند از خدای تعالی و از پیغمبر و از امام و کتاب و قبله و در خبرست که رسول صلعم و آله چون فاطمه بنت
اسد رض از دنیا برفت خود بنفس شریف بکار او قیام نمود و ردای مبارک خود کفن او کرد و در او بخفت
پیش از آنکه او را در کور نهند چون کور بر او راست کردند بر سر کور بنشست چون کسی که گوش بسخن کسی کند آنگاه
سه نوبت گفت ابنک ابنک ابنک پسر تست چون بازگشت مردمان گفتند یا رسول الله با هیچکس این نکردی
که با او کردی گفت بلی برای آنکه بر من حق تربیت داشت و حق مادری من طفل بودم که مادرم از دنیا برفت او
مادری کرد و مرا بپرورد خواستم تا او را مکافات کنم برای کرامت او از ردای خود کفن او کردم و برای آنکه
تا هوام او را مضرت نرساند و در قبر او بخفتم گفتند یا رسول الله آن چه معنی داشت که گفتی ابنک ابنک ابنک
گفت چون کور بر و راست کردم فرشتگان سوال آمدند و او را از خدا پرسیدند جواب بصواب داد
و چون از پیغمبرش پرسیدند هم جواب بصواب داد و چون از امامش پرسیدند من او را تلقین کردم که پسرت
و درین خبر صحت سوال کور است و تقریر امامت امیر المؤمنین علی ع و آنکه بنده را در کور
از امامت سوال خواهند کردن و در خبرست که رسول ص فرمود که چون مرده در کور نهند دو فرشته می آیند که
بکور او فرو روند خدای تعالی او را زنده کرداند تا بصدر سینه جنبد و بیند و حواس او بجای خود آید آنگه
سوالش کنند از خدای پرسند و از پیغمبر و از امام اگر جواب دهد و جواب بصواب دهد او را گویند نَمْ نَوْمَةَ الْعَرُوسِ
بخسب چنانکه عروس در خوابگاه خود بخسبد آنگه فرشته از کور او بیرون رود و کور بر وی فراخ کنند چندانکه
چشم کار کند و دری از درهای بهشت در کور او بگشایند تا نسیم بهشت بر وی می آید و اگر جواب بصواب ندهد آن
فرشته مقمعی از آتش که در دست دارد بر سر او زند چنانکه همه کور وی آتش گیرد و دری از درهای دوزخ
در کور او بگشایند اینست معنی قول رسول ص که فرمود اَلْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ اَوْ حُفْرَةٌ
مِنْ حُفَرِ النِّیرَانِ کور یا مرغزاری باشد از مرغزارهای بهشت یا کنده از کندهای دوزخ اعاذنا الله

مِنْ عَذابِ القبر بفضله ورحمته هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا این آیه هم بر سبیل تذکیر نعمت
میگوید او آن خدا است که هرچه در زمین است بیافرید همه از برای شما آفرید او بی نیاز و مستغنی است و حاجت برو روا نیست
و منافع و مضار با و راه نیابد و کنایت است از نام خدای و ضمیر مرفوع منفصل است و خلق فعل ماضی [illegible] و ما لفظیست صالح
عموم ما لا یعقل را چنانکه من لفظیست صالح عموم را در من یعقل و در بحسنین موضوع است عموم لیعقل را اما هرچه باشد من هر که باشد و بجای خود
این خلاف گفته شود و بیان مذهب صحیح کرده شود ان شاء الله تعالی و در آیه حمل بر عموم کنند و الا اگر دلیلی منع کند اما
موصوله است و در محل نصب لوقوع الفعل علیه جمیعا نصب بر حالت از مفعول و دلیل بر آنکه از اطلاق لفظ ما عموم خواهند
مگر دلیل آنست که خدای گفت جمیعا اگر فایده ما استغراق و عموم بودی از روی لفظ مشترک بودی بین العموم والخصوص
جمیعا را فایده نبودی چه خود جمله از ظاهر ما مفهوم بودی چون بیفتد عموم از لفظ جمیعا اینم از لفظ ما قوله تعالی ثُمَّ اسْتَوَى
إِلَى السَّمَاءِ در وجند قول گفته اند در آیه کلام عرب چند وجه آمد یعنی انتصاب آمد چنانکه استوی جالسا او قائما
یعنی راست ایستاد و بمعنی اعتدال بود چنانکه استوی الامران اذ تساویا یعنی تفاوت یکی با دیگری بیفتاد تمام شباب
فی قوله تعالی ولما بلغ اشده واستوی و این هیچ بر خدای روا نیست و استوی بمعنی قصد آمده
و اقبال بر چیزی چنانکه گویند فلانا یشتم فلانا ثم استوی الی یشتمنی یعنی اقبل و شاعر گوید ثم استوی ایهم
لنا یرمون ابلنا و ذو الرمه گفت اقول وقد قطعن بنا سرو ری نشواهد و استوین من
الضجوع و تقبر اتیا لهم قصدا باشد و وجه معتمد در روایة این است و معنی آنست که قصد الی السماء
یعنی که بلفظ الی تعدیه کرد فعل را چنانکه قصد را القدیه باکی کنند و اگر شاعر گفت استویتم لنا ام
بمعنی قصد است برای آنکه قصدله والیه گویند و قصده فصیح تر است و استوی بمعنی استیلا و قهر
و غلبه باشد چنانکه شاعر گفت قد استوی بشر علی العراق من غیر سیف ودم مهراق ای استولی
علیه برین تفسیر دادند قول خدای تعالی را الرحمن علی العرش استوی نه یعنی که بعلی تعدیه کرد چنانکه
استوی متعدیست بعلی و این وجه درین آیه محتمل است بود و معنی آن بود که قهرها و ذللها الخلق
چنانکه گفت قالتا اتینا طائعین یعنی ذلیل و فرمان بردار و خاضع شدن مر خدا را و بر
سبیل توسع و مبالغه باشد و وجهی دیگر آنست که حسن بصری گفت استوی امره و تدبیره فی السماء

اصاف

اضافه فعل با محذوفی باشد بر تقدیر حذف مضاف و اقامت المضاف الیه مقامه چنانکه وجاء ربک
ای امر ربک واسئل القریة یعنی اهل القریه و اصم گفت فعل مضاف نیست با خدای تعالی بل مضاف نیست
با دخان و معنی آیه اینست ثم علا الدخان الی السماء یعنی الی علوان دخان که خدای تعالی از و
آسمان آفرید و این وجه بعید و متعسف است قوله فسویهن اگر گویند سما واحد است چرا ضمیر جمع گفت
این چند جواب است یکی آنکه فرا گفت این لفظ جنس است و جنس صالح بود واحد و جمع را اگرچه لفظ او
واحد است مراد هفت آسمانست جواب دیگر آنست که سما جمع است و واحد و سماوه بود چنانکه شاعر گفت
سماوة الهلال حتی احقوقفا جواب دیگر آنست که کنایت راجع است با اجا و اجزا و نواحی و اقطار
آن سما و آن جمعست اگر گویند چگونه الی السماء و آسمان نیافریده آسمان نباشد گوییم این را چند جواب است
یکی آنست که گوییم این بر توسع و مبالغه قرب فعل از وجود گفت چنانکه یکی پاره ریسمان بیش دارد یکی گوید
حیث این گوید اول نوبت جامه می بافم ریسمان نیافته جامه خواند هم چنین خیاط گوید اخیط قمیصا و تمام
نکند پیراهن نباشد و جوابی دیگر آنست که حق تعالی آن دخان که از و آسمان آفرید بر شکل آسمان کرد از روی
شکل ترا آسمان خواند جوابی دیگر آنست که اول یک آسمان آفرید و از او اشکال و هفت آسمان کرد
برای آن اطلاق اسم کرد که یک آسمان آفریده بود اگر گویند درین آیه گفت اول زمین بیافریدم آنگه فرا ثم که
معنی او ترتیب باشد تا تراخی گوید آسمان بیافریدم و در آیه دیگر گفت ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا
تا آنجا که گفت وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا پس از آن زمین را دحو کرد و این ظاهر تناقض دارد
گوییم این را دو جواب است یکی آنکه قدیم تعالی جل جلاله زمین بیافرید و دحو نکرد یعنی نگسترد آنگه آسمان بیافرید آنگه
زمین بگسترد و جه در آیه دحو گفت تاخیر کردم خلق جواب دوم آنست که مراد بثم درین نه ترتیب و تقدیم
و تاخیر است غرض تعداد نعمت چنانکه یکی از ما گوید الم اطعمك ثم كسوتك ثم اعطيك ثم
حملتك نه من ترا طعام دادم و جامه دادم و اسب دادم اگرچه آنچه مقدم گوید موخر کرده باشد چه نظر او
بتقدیم و تاخیر نباشد نظر او تعداد آن باشد و نصب سبع سموات بر حالت وهو بكل شيء عليم درین آیه دلیل است
باشد هم بر موجود و هم بر معدوم چه قدیم جل جلاله معدومات داند چنانکه موجودات داند و علم از عالم [illegible]

تر باشد اگر گویند پس از آنکه خلق آسمانها کرد و خلق چیزها که در زمینست بالیت آگوید علی کل شیء قدیر که ذکر قادری
لایق تر بود اینجا از ذکر عالمی جواب آنست که گوئیم علیم گفتن اینجا بلیغتر است از قدیر چه در علیم زیاده معنی هست که
در قدیر نیست برای آنکه قادر فعلی کند که محکم نباشد و لیکن عالم آنکه کند محکم و متقن باشد پس حق تعالی درین آیه
نمود که من آنچه کردم از خلق آسمان بر سبیل اتقان و احکام است درین آیه وصف بعالمی کرد برین معنی قادری
در آن داخل بود و اگر قادری گفتی عالمی و بدان داخل نبودی پس ذکر عالمی اینجا بهتر از ذکر قادری و عالم بهر آن دالی
که از و صحیح بود اینجا دعقد در خود کردن برو جه احکام و اتقان اما کیفیت خلق آسمان در خبر جامع که روایت کرده اند
باسناد از مقاتل و ضحاک که ایشان گفتند که خدای عزوجل آسمان دنیا را از دود آفرید و از زمین تا آسمان دنیا پانصد
ساله راهست و از هر آسمانی تا باسمانی دیگر پانصد ساله راهست و غلظ هر آسمانی پانصد ساله راهست آسمان دنیا برلون
آهن افروخته آفرید و نام او رقیع است و در آسمان فرشتگان هستند که خدا تعالی ایشانرا از نور آفریده است
و مهتر ایشان فرشته ایست نام او رعد و او موکل برابر و باران است و تسبیح او اینست که سُبحانَ ذی المُلک
والمَلکوت و آسمان دوم برلون مس آفرید و در آنجا اصناف و الوان فرشتگان چندانکه عدد ایشان جز خدای
عزوجل دیگری نداند آواز تسبیح و تهلیل ایشان بلندست و تسبیح ایشان اینست سُبحانَ ذی العزة
والجبروت و نام این آسمان قیدوس است و در آسمان سیوم فرشته ایست نام او حبیب
خدای تعالی یک نیمه تن او از برف و نیم تن او از آتش نه آتش برف را بگدازد و نه برف آتش را بمیراند
و تسبیح او اینست یا مؤلفاً بین الثلج والنار الِّف بین قلوب عباد المؤمنین و آسمان
چهارم برلون برنج آفریده است و نام او ماعونست و در آنجا فرشتگانند اُولی اجنحة مثنی
وثُلاث ورُباع با پرهای بسیار و رویهای مختلف و اصوات و الوان مختلف صف زده ایستاده اند
و آواز تسبیح و تهلیل برداشته و تسبیح ایشان اینست سُبحانَ الحیّ الذی لا یموت آسمان پنجم
برنگ سیم آفریده و نام او زیلونست و در آنجا و چندان فرشتگان آسمان سیوم اند و هم چنین تا
آسمانی که بالاترست فرشتگانند و چندان آسمان زیر تر است همه در قیام و قعود و رکوع و سجود اند
که هیچ فرشته آنرا که در برابر او بود نشناسد از آن که بعبادت خدا مشغولند و تسبیح آن اینست سبّوح

قدوس

قدّوس ربّنا الرحمن لا اله الا الله و آسمان ششم را برلون زر آفریده و در آنجا فرشتگانند که از آن
زمان که آفریده شده اند در سجود اند تا در گوشند و سر بر نمی دارند از رکوع و سجود و فردای قیامت بزبانی
عجز و قصور گویند سُبحانک ما عبدناک حقّ عبادتک بار خدایا ما ترا نپرستیدیم چنانکه سزاوار پرستش تو بود
و آسمان هفتم برلون یاقوت سرخ است نام او عاروست و آن جای کروبیانست مهترین و بهترین فرشتگانند و در آنجا
هفتاد هزار فرشته اند که هر یکی را هفتاد هزار فرشته دیگر تابع اند و ایشان فرشتگانند که خدای تعالی ایشانرا بمصالح
بندگان بکار دنیا داشته و آسمان هفتم از در سفید آفریده نام او رفیع است و در آنجا هفتصد هزار فرشته اند
که هر یک چندان فرشتگان دیگر تابع اند که عدد قطرات باران و برگهای بیابانها و برگهای درختان و از آسمان هفتم
تا جائیکه آنرا هوا گویند پانصد ساله راهست و در آن هوا ملائکه باشند با عظم خلق و حملة العرش از ایشانند هیچ
ایشان نظر در عرش نیست یک چشم زدن نظر از عرش بر نمیدارند و بتسبیح و تهلیل مشغولند اگر یکی از ایشان یک پر
باز کند همه دنیا را بپوشد و بالای آن ابریست و کثافت چندانکه آسمان و هفت زمین و عرش بالای آنست بر
بر علیین و حد و نهایت آن جز خدای نداند حدیث دیگر از ربیع آنست که خدای تعالی دنیا را از موجی مکفوف
آفرید و آسمان دوم از سنگ آفرید و آسمان سیوم از آهن آفرید و آسمان چهارم از مس آفرید و پنجم از سیم
و ششم از زر و هفتم از یاقوت آفرید عبد الله عباس گفت خدای تعالی آسمان دنیا مقبب آفرید
و اقطار و جوانب از آسمان دوم است و دوم از سیوم و هم چنین تا بهفتم و آسمان هفتم بعرش
بست پس عماد آسمان از بالا ساخت برای آنکه گفت بغیر عمد ترونها ابو هریره روایت کند که
یکروز رسول صلعم در آمد و اصحاب را گفت فیم انتم در چه کارید گفتند یا رسول الله در تفکریم گفت چه
تفکر میکنید گفتند در آفریدگار گفت نظر تفکر مکنید در خدای که فکر بدو محیط نشود و لیکن در خلق خدای تفکر کنید
خدای تعالی هفت آسمان و هفت زمین بیافرید از زمینی تا زمینی دیگر پانصد ساله راهست و آسمانی تا باسمانی
دیگر پانصد ساله راه و کثافت هر آسمانی پانصد ساله راه و از بالای آسمان هفتم دریائی آفریده تا بزیر هفتم زمین
عمق آن دریا چندانست که از بالای هفتم آسمان تا بزیر هفتم زمین و در آن دریا خدا را فرشته ایست که
لم یجاوز الماء کعبه آب آن دریا از کعب آن فرشته است وهب منبه گفت که در الانبیاء ان کوفی

سبعًا نزد یکی و خدای تعالی که چیزها هفت شود آسمانها هفت و زمین هفت و کوهها هفت و دریاها
هفت است و عمر دنیا هفت هزار سال است و ایام هفت است و درکات دوزخ و کواکب سیاره هفت و طواف
خانه هفت و سعی صفا و مروه هفت و رمی اجمار هفت و درهای دوزخ هفت و امتحان یوسف در زندان هفت سال
و سبب خلاصی او در خواب ملک هفت گاو بود فی قوله تعالی اِنّی اَرٰی سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ
عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و کرامت سید الاولین و الآخرین هفت فی قوله تعالی وَلَقَدْ
آتَیْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ و قرآن هفت سبع است و ترکیب بنی آدم هفت است
و آفرینش او از هفت چیز است فی قوله تعالی وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِینٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ
نُطْفَةً فِی قَرَارٍ مَكِینٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً الی قوله فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ
و روزی و غذای او از هفت چیز است فی قوله فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا
ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِیهَا حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا وَزَیْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا
وَفَاكِهَةً وَأَبًّا و او را فرمود که در نماز سجده بر هفت اندام کن

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً قَالُوا
أَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ
لَكَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ
فَقَالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ
لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَكِیمُ قَالَ یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ
فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ

والارض

وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ ا
سْجُدُوا فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِینَ
این نحو آیه از ظرف زمانی ماضی باشد و محل او نصب بود و عامل در چند چیز محتمل بود یکی فعل مقدر کانه قال
اذکر یا محمد اذ قال ربک و زجاج میگوید فعل مقدر ابتدا است و خلقکم حین قال ربک و دیگر آنست
که عامل در جواب اذ بود و هو قوله قالوا اتجعل فیها ظرف ربک اضافه بود با جمله از فعل و فاعل از
مبتدا و خبر للملائکة فرشتگان را و احد او ملک باشد و اصل ملک ملأک بود قلب کرده است بلایک
بتقدیم العین علی اللام و مهموز است چنانکه شاعر گوید فلست لانسی ولکن لملاک تنزل من جو السماء
یصوب و اصل او از الوک بود و آن رساله بود و کذلک المالکة قال عدی بن زید ابلغ النعمان عنی
مالکا انه قد طال حبسی و انتظاری و قال لبید و غلام ارسلته امه بالوک فبذلنا
ما سال و انما ملائکه گفتند در بعضی مواضع چنانکه امیه بن الصلت میگوید و فیها من عباد الله
قوم ملائک ذللوا و هم صحاب لبس برین قول الف را ملایکه خوانند که رسولان خدا اند و قولی
دیگر آنست که اسم مشتق نیست و این جنس است کالانس انی جاعل یعنی فاعل و خالق من کتب ام یعنی خواهم
کردن در زمین و خلیفه فعیل باشد بمعنی فاعل من خلیف خلفه خلافة اذا قام مقامه برای آنکه قایم مقام مخلف
و مستخلف خود باشد از پس او و گفته از خلف مشتق است و آن جهة پس باشد و خلف گویند قوله تعالی فخلف
مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ قال الشاعر و بقیت فی خلف کجلد الاجرب و خلف کلام بد و خطا
باشد در مثل گویند سکت القایل و نطق خلفا و خلف خلاف باشد و خلف از بستان خیر آنجا بود
که درشتند در انگشت کیرند و خلوف بکردیدن دهن باشد و جمع خلیفه خلایف بود چنانکه گفت تعالی
جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِی الْأَرْضِ و خلف نیز جمع او بود کظریف و ظرفاء و کریم و کرما و دیگر برای آنکه
یا زیاده است برای مبالغه آورده اند قوله تعالی وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ گروهی گفتند آدم برای
آن خلیفه خواند که از پس فرشتگان که در زمین بودند و عبد الله عباس گفت برای آنکه از پس قومی

بود که در زمین بودند که ایشان را جان گفتندی حسن بصری گفت برای آنکه جماعتی باشند از فرزندان او
که بعضی خلیفه باشند در عمارت زمین و آنکه بدلان کرده باشند عبدالله مسعود گفت برای آنکه خلیفه خواهد که
او خلیفه خدا بود بحکم کردن میان مردمان و اقامت اعلام حق کردن فی الارض لام استغراق جنس است
در خبر آمده که روزی عمر خطاب در مسجد رسول صلعم پرسید از سلمان و طلحه و زبیر و کعب الاحبار فرق میان
میان خلیفه و پادشاه طلحه و زبیر گفتند ما ندانیم سلمان گفت من دانم گفت بگو گفت خلیفه آن باشد
که یعدل فی الرعیة و یقسم بالسویة و یشفق علیهم شفقة الرجل علی اهله و یقضی بکتاب الله
آنکه در رعیت عدل کند و قسمت بسویت و بر رعایا چنان مشفق باشد که بر اهل خود و حکم بکتاب خدای تعالی کند
کعب الاحبار گفت من گمان نداشتم که کسی باشد در میان ما که این داند جز من ولکن سلمان ملئ حکماً و علماً
ولیکن سلمان از دریای حکمت و علم آنکه عمر خطاب سلمان را گفت من خلیفه ام یا پادشاه سلمان گفت اگر درمی از عمر است
یک درم یا بیشتر یا کمتر که نه بجای خود استده یا نه بجای خود صرف کرده خلیفه نیستی پادشاهی عمر بگریست قالوا گفتند
بعضی فرشتگان اتجعل فیها خواهی کردن در زمین کسانی را که در زمین فساد کنند و خون بناحق ریزند
و سفک ریختن خون بکار دارند و صب در دیگر مایعات و سفح ریختن آب بود بر سبیل تضییع از این سبب زنا را
سفاح خوانند که صاحبش آب ضایع می کند قوله تعالی اتجعل فیها لفظ استفهام است و مراد از این
استفهام استعلام است و نه وجه انکار است و گروهی گفتند بر وجه تعجب است و اگر گفت بر وجه استفهام
گفت ایشان ندانستند بر وجه مسئله گفتند باید شد چیزی که ندانند قولی دیگر آنست که بظن گفتند و امارت
آن بود که پیش از آدم در زمین جنی بودند که ایشان را جان میخوانند چنانکه خدای تعالی میفرماید والجان
خلقناه من قبل من نار السموم ایشان در زمین فساد کردند و خون بناحق ریختند خدای تعالی فرشتگان
بفرستاد تا ایشان را از زمین براندند و هلاک کردند این ظن از اینجا گفتند و این قول ربیع انس است
گروهی دیگر گفتند فرشتگان این از علم گفتند و سبب آن بود که خدای تعالی پیش از خلق آدم خبر داد که من
در زمین خلیفه را خلق خواهم کردن که فرزندان او در زمین فساد کنند و خون بناحق ریزند ایشان بر سبیل
تعجب گفتند که تو قومی چنین را بیافرینی و ما ثنای تو خواهی فرستادن ما تسبیح کنان در گاه تو و مقدسان حضرت تو ایم

خدای تعالی گفت من آن دانم که شما ندانید و این قول عبدالله عباس است و عبدالله مسعود و سدی با نحن ضمیر
مرفوع منفصل باشد و نسبح و اصل تسبیح و تنزیه باشد و معنی تنزیه دور داشتن بود یعنی ما ترا پاک
و منزه میگوییم و هرچه بتو نه لایق باشد و هرچه ناسزا است از صفات نقص از تو دور داریم و گفته اند
معنی تسبیح تعظیم باشد یعنی ما ترا بتعظیم داریم و مستحق حمد و شکر شناسیم و گفته اند مراد آنست که ما از برای تو
نماز میکنیم و نماز را سبحه خوانند قتاده میگوید گفتن سبحان الله منفصل تسبیح آواز برداشتن بذکر خدای است
چنانکه عرب گفت سبح الاله وجوه تغلب کلما سبح الحجیج وکبروا اهلالا یعنی که اهلاک مصدر است
و آن رفع صوت باشد بمصدر تسبیح کرد و گاه قال اهل الحجیج اهلالا و نقدس لک یعنی ترا پاک شناسیم از
قبایح و گفته اند ما خود را از گناه پاک میداریم برای خدای تعالی گفت انی اعلم ما لا تعلمون من آن دانم
که شما ندانید یعنی از مصالح و عواقب امور عبدالله عباس و سدی میگویند معنی آنست که خدای تعالی این گفت فرشتگان را
بفرستاد با ملائکه حال ابلیس در میان ایشان و این ابلیس گفت با ایشان و ابلیس منافق بود و خدای تعالی از نفاق و دانست و فرشتگان
ندانستند و چون گفتند نحن نسبح بحمدک و نقدس لک خدای تعالی گفت من دانم که شما ندانید که از نسل او انبیا و اولیا و صلحا
خواهند بودن و در آیه دلیل است بر آنکه کار خلافت بخدای تعالی تعلق دارد و کسی دیگر بدو نرسد قوله تعالی انی جاعل و در حق داود
گفت انا جعلناک خلیفة فی الارض و در حق هرون گفت حکایت از موسی علیه السلام اخلفنی و این قول هم از امر خدا
بود خلیفه بار بسیبن هم این فرمود لقوله لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم هر کجا ذکر خلافت کرد بخود حواله
تا معلوم شود که کسی را در این معنی خوض نرسد و الله ولی التوفیق قوله تعالی و علم آدم الاسماء کلها بدانکه تعلیم از خدای تعالی
بود بحقیقت باشد اما بخلق علم یا بنصب دلیل اما اگر از این دو خدای تعالی کدام کرد در او چند قول گفته اند قولی آنست که لا بد باید تا مواضعی
متقدم بوده باشد و اصطلاح قومی بر لغتی تا صحیح باشد که خدای تعالی اعلام کند آدم را نامها بدان لغت و آن اصطلاح آن
بود که پیش از آدم بودند از جان برای آن گفت که مکلف مراد خدا الفروده نداند بدلیل دانند و دلیل خطاب او باشد و خطاب آنکه
دلیل باشد بر مراد که مواضعه متقدم باشد بر آن پس چون خدای تعالی آدم را بیافرید و عقلش تمام کرد علم بآن مواضعه در روی آفرید
تا چون خبر داد آدم را از آن خبر فایده گرفت و علمش حاصل شد بآن لغت پس خبر داد او را بدیگر لغتها تا این را بدان استدلال کرد چنانکه
اشاره کرد بچیزی که این را بتازی فلان نام است و بپارسی فلان نام و بدیگر لغت فلان نام پس علم باصل مواضعه یک

لغة ضروری بوده باشد و بدیگر لغتها مستدل این قول ابو هاشم است و جماعتی محققان و ابو القسم بلخی گفت خدای تعالی
خبر داد آدم را بدین نامها و او یاد گرفت بمدتی نزدیک از فهمی و حفظی که داشت و خدای تعالی داد او را بسابق اسما زبانی
قیاس کرد تا هرچه شکل آن بود اسمی چو اسمی آن نهاد او را که لایق او بود و معنی این قول هم راجع است با خلق علم ضروری و قولی
دیگر آنست که خدای تعالی آدم را خبر داد بنامهای چیزها و بر آنکه واضع است که اصطلاح خواهند کردن اهل هر لغتی بر آن و اگر چه اصطلاح
مقدم بوده باشد تا گفت او را ولیکن آن بوده باشد که این شخص این چیز را اطلاق خواهند کردن و خواهد بود و بعضی مقدم آدم
اسمی علم است بر وزن افعل این دو سبب منع صرف کرد از و بعضی گفتند موضوع است مشتق نیست و بعضی گفتند مشتق است بعضی گفتند
برای آنش آدم خواندند که او را از ادیم زمین آفرید و بعضی دیگر گفتند برای آنکه لون او ما و مه و سیوه متقابل بود و آدم در تازی
سیاه گونه باشد و صاحب کتاب العین گفت ادمه در مردم سفیدی باشد با اندک سیاهی و در شتر و آهو سفیدی بود و اسما جمع اسم بود
و اسم آن بود در اصطلاح اهل نحو که از وضع شاید دادن ما و معنی چیزی که از آن خبر شاید دادن و کل عبارت باشد
از جمل معظم چیزها اعنی جمیع و تاکید باشد و جمع تاکید باشد آنجا که از توابع باشد جاءنی القوم کلهم و آنجا که توابع نبود و اصل باشد
چنانکه جاءنی کل الناس در آیة تاکید است و تبع مؤکد باشد در اعراب خلاف کردند در آنکه این نامها چه بود
ربیع انس گفت نام فرشتگان بود بعضی دیگر گفتند نام فرزندان او بود قول عبد الرحمن زید است عبد الله عباس
گفت و قتاده و مجاهد و سعید جبیر آنست که مراد نام همه چیزهاست حتی القصعة والقصیعة تا باز آموخت آدم را که
این کاسه بزرگست و آن کاسه خرد است و ظاهر آیة اقتضای این می کند برای تاکید لفظ کل خلاف کردند در آنکه
بکدام لغة گفت جماعتی مفسران بر آن اند که بلغت تازی آموخت او را بعضی دیگر گفتند بهمه لغتها خبر داد او را و آدم
همه لغتها و زبانها میدانست و بهمه زبانها سخن میگفت قوله تعالی ثم عرضهم پس عرضه کرد آنرا بر فرشتگان
خلاف کردند در آنکه اسما عرضه یا مسمیات بعضی گفتند و این یک روایت از قتاده و عبد الله عباس که نامها
عرضه کرد یعنی آن نامها عرضه کرد یعنی آن نامها که خدا او را بیاموخت یعنی سوال فرشتگان را بروجه امتحان
از آن نامها کرد این نامها چه باشد و آن نام که باشد بقوة این قول قراءة ابی بیارند که او خواند ثم عرضها و قراءة عبد الله
مسعود چنین آمد که ثم عرضهن و بر این دو قراءة ضمیر راجع بود با اسما و قول دوم آنست که یک روایت از عبد الله عباس
و آن قول مجاهد و حسن بصری است که عرض مسمیات را کرد و برای آن عرضهم گفت و اگر چه ناقل بودند تغلیب عقلا که

تغلیب باشد عقلا را بر غیر عقلا چنانکه تغلیب دهند مذکر را بر مؤنث و اگر چه در عدد مؤنث بیشتر باشد و این قول در
برای ظاهر که هم بر اسما نیفتد الا بر مجاز اکنون خلاف کردند در آنکه چگونه عرض کرد بیشتر مفسران بر آنند و اهل علم
که بیافرید و حاضر کرد و عرض کرد و گفت نام این چیزها چیست بگوئید و بعضی دیگر گفتند آن چیزها را بیافرید در دل
ایشان مصور کرد آنگه گفت أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ یعنی این چیزها که در دل شماست و قول اول معتمد است
فَقَالَ أَنْبِئُونِي گفت یعنی آدم فرشتگان را خبر دهید مرا با خبرهاست و انبأ و نبأ بمعنی واحد کذا و کذا
هر دو فعل متعدی باشد بدو مفعول و در آیة بدو مفعول تعدی کرده است و خلاف نیست میان در آنکه این امر تعجیز است
چه اگر امر بودی تکلیف ما لا یطاق بودی و نشاید که خدای تعالی این را امر بدانا و فرا آدم و بعضی گفتند امر است ولیکن مشروط
بشرط دیت إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قولی آنست که إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر شما راستی گوئید در آنکه
گفتید که بنی آدم در زمین فساد کنند و خون بناحق ریزند و این تعریض باشد بآنکه ما اولیتریم که در زمین خلیفه باشیم بیان
معنی آنست که اگر شما را وفید در این دعوی که خلافت شما را لایق تر است و این قول عبد الله عباس و عبد الله
مسعود و قولی دیگر آنست که اگر شما راستی گوئید در آنچه گفتید که ما عالمتریم باشیم برای تقدم روزگار و قولی دیگر
آنست که معنی آنست که اگر شما خبر دهید اگر دانید و برای آن گفت إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ برای آنکه تواند
خبر دادن بر وجهی که مخبر خبر داشته و خبر صدق بود الا بس زان کرده اند و این قول حسن بصری است و عمرو عبید
اختیار ابو علی جبائی است والله اعلم بمراده در خبری چنین آمد که خدای خواست تا فضل آدم را بر فرشتگان
نماید نور منبری از نور در آسمان هفتم بنهادند و بر بالای منبر برآمد فرشتگان حاضر کرد و آدم را
که أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ سالها در آن بود تا این چیزها می چند مرا خبر دهید از نام این چیزها
اگر دانید ایشان بعجز و قصور خود اقرار دادند لا علم لنا علمی نیست جز آنکه تو ما را موفق کردی و آن تسبیح خدای تعالی
گفتی دانید به پرسید تا شما را خبر دهد ایشان در خواستند خدای تعالی گفت أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ خبر ده ایشان را
بنامهای ایشان آدم عم ایشانرا خبر داد بنامهای ایشان و نامهای چیزها حتی الهنة والهنیدة و این کنایة
باشد از چیزهای حقیر حق تعالی استحقاق آدم از برای خلافت بر ایشان معلوم شد که فرشتگان بدیشان
کنند بلای خدای را گفت هم سجده کنید او را سجده تعظیم و توقیر همه فرشتگان سجده کردند و ابلیس

بیان انسان بود سجده نکرد و خدای تعالی گفت او را چرا سجده نکردی گفت برای آنکه من از وی بهترم گفت چگونه
بهترم گفت زیرا که مرا از آتش آفریده و او را از خاک خدای تعالی او را براند و بر وی لعنت کرد و از صف فرشتگان
بیفکند و او را در آسمانش نگذاشت آنگه فرشتگان را بفرمود تا منبر آدم بر دوش نهادند و او را در هفت آسمان
بگردانیدند تا عجایب هفت آسمان بدید بمقدار صد سال آنگه اسپی از مشک اذفر بیافرید و او را بر وی برد و از زر
و مرجان و آدم را فرمود تا سوار شد و در آسمانها بگردید و او را افواج فرشتگان سلام میکردند و میگفتند
السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا خلیفة الله خدای تعالی آدم را گفت من این سلام را تحیت تو و فرزندان تو
گردانیدم تا قیامت و رسول علیه السلام گفت السلام تحیة لملتنا و امان لذمتنا و در خبری آمده که این چنین از آن بود
که او را بر منبر نشستند و بر فرشتگان عرضه کرد و امتحان فرشتگان فرمود والله اعلم بمراده قالوا سبحانک
لا علم لنا فرشتگان گفتند سبحانک یعنی تسبیحک و سبحان مصدر است مضاف با مفعول چنانکه وعد الله
وکتاب الله مصدر است مضاف با فاعل تقدیر چنین است که وعد الله وعدا و کتب کتابا و اینجا تقدیر چنین است
که نسبحک تسبیحا و معنی گفتیم که چه باشد لا علم لنا نفی جنس است برای آنکه بنا کرد اسم را بر فتح بالاجماع کلا
رجل فی الدار یعنی جنس مردان کس در سرای نیست هیچ علم نیست ما را الا آنکه تو آموختی ما را بخلق علم یا بنصب دلالة
و این بر سبیل عجز و قصور گفتند و تسبیح با ذکر کرده بر تو از آن که ایشان نه از علم غیب دانند و ایشان نه اعلمی با خبر اعلام
وانک انت العلیم الحکیم که تو عالم بلیغ باشد و حکیم دو معنی دارد یکی عالم بدقایق الامور و یکی محکم کار
و درست کار و کردار بر تفسیر اول راجع باشد با صفت ذات و دوم راجع باشد با صفت فعل و اولیتر آن بود که راجع بود
با صفت فعل تا تکرار نباشد و حمل بر عالی کنند و معنی او علیم یکی بود پس باید گفتن حکیم فعیل بود بمعنی مفعل چون الیم
بمعنی مولم و اصل حکمت در لغت منع باشد من حکمة اللجام برای آنکه حکمت منع کند صاحبش را از نا بایست کردن
چنانکه حکمت منع کند اسب را از آنکه هر جا خواهد رود و جریر گوید ابنی حنیفة احکموا سفهاءکم انی اخاف
علیکم ان اغضبا فاحکموا یعنی منعوا سفهاءکم بازدارید چون ایشان بعجز مقر آمدند و نفی علم
کردند از خود خدای تعالی آدم را گفت یا آدم و این منادی مفرد علم است بر آن بنا کرد انبئهم باسمائهم خبر ده ایشان را
تا بنامهای ایشان بر قول آنکس که گفت او را نامهای فرشتگان آموخت و بر قول دیگران بر سبیل تغلیب گفت چنانکه

بیان کردیم فی قوله ثم عرضهم چنانکه خدای تعالی گفت والله خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی
علی بطنه ومنهم من یمشی علی رجلین منهم بر سبیل تغلیب عقلا گفتند و الا منها بایست گفتن
فلما انبئهم باسمائهم خدای تعالی گفت الم اقل لکم نه من شما را گفتم که غیب آسمانها و زمینها دانم
و آنچه آشکارا کنید و نهان دارید اگر گویند غیب آسمان و زمین چه باشد و هیچ از خدای تعالی غایب باشد گوییم مراد
آنست که آنچه غایب است از آن که حضور و غیب در حق ایشان منصور است از اجسام چون ما و فرشتگان آنگه آنرا
این اطلاق غیب کرده‌اند و اگرچه در حق او غیب نیست و علی هذا قوله عالم الغیب والشهادة و هر کجا غیب بعلم خود
بازیست تاویل این باشد والله اعلم واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون در وی چند قول است
یکی آنکه سر و علانیه شما را دانم بر جمله خبر است از آنکه نهان چنان داند که آشکارا و قولی دیگر آنست که عبدالله
عباس گفت چون کالبد آدم از مکه و طایف افکنده ابلیس با جماعتی از فرشتگان که ذکر کرد بر و گفت خدای تعالی
خلقی خواهد آفریدن اگر چنان باشد که او را بر ما فضل نهد و فرماید که فرمان او برید شما چه کنید گفتند ما تبع
و مطیع باشیم فرمان او را و در دل گرفت که آدم او را فرمان نبرد و در دل گرفت که مرا بر او مسلط کرداند
هلاکش کنم و اگر او را بر من مسلط کرد عصیان او کنم خدای تعالی گفت من آنچه میدانم میکنم از طاعت و انقیاد
میدانم و آنچه ابلیس دارد از شقاق و نفاق هم میدانم اگر گویند فرشتگان از کجا دانستند که آدم در آن خبر که
داد راستگو و آن اسماء چیز تاست که او گفت بر وفق راستی گوییم لابد باشد از آن که خدای تعالی علمی از
اعلام معجز با آن مقرون کند که فرشتگان صدق دعوی آدم بدانستند در آنچه گفت و در این آیات دلیلست
بر فضل علم و تفضیل بر مفضول واجب باشد والعلم واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا و اصل
سجود خضوع بود و تذلل در لغت و نقیض او ترفع و تکبر باشد یقال سجد سجودا او اسجد اسجادا
ای ادنی راسه من الارض وقیل راسه ساجدا قال الشاعر فکلتاهما خرت واسجد راسها کما سجدت
نصرانیة لم تحنف قال الآخر بجمع تضل البلق فی حجراته تری الاکم فیها سجدا للحوافر ای خاضعة
تحت الحوافر و در شرع عبارة باشد از این فعل مخصوص که روی بر زمین نهادن و آن رکنی از ارکان نماز است
و معنی دیگر در نماز آن باشد که اگر کسی آنرا ترک کند خواه بعمد یا نسیان نماز از سر خواهد گرفت و سجده در شرع بر

بر چهار وجه بود یکی سجده نماز دیگر سجده قرآن و سجده سهو و سجده شکر اما سجده نماز اینست که معهودست در شرع و
سجده قرآن در چهار جا واجبست باقی سنت بر قاری و مستمع و الم تنزیل و حم السجدة و والنجم و اقرء
و یازده جا سنت و نزدیک حنیفه و شافعی جمله چهارده جایگاست و به نزدیک ما پانزده و جمله سنت گویند بر قاری و مستمع
و در تفصیل آن خلافست میان ایشان و این چهار سوره عزایم خوانند و بر جنب و حایض و نفسا خواندن این چهار سوره
حرام است و این چهار سوره در نماز فرایض نشاید خواندن به نزدیک ما و این انفرادها ماست و سجده سهو هم چهار جای باید کردن
هر که در نماز سخن کند بنسیان و هر که در دو رکعت اولین سلام باز دهد بنسیان و هر که شک کند میان چهار رکعت و پنج رکعت
بنا بر چهار رکعت نهد و بعد از سلام دو سجده سهو کند و هر که یک سجده ترک کند از دو رکعت اخرین لسهو و بیادش
نیاید تا برکوع رود چون نماز تمام کند و سلام باز دهد آن سجده که فراموش کرده باشد قضا کند و بعد از آن دو سجده سهو
کند و مذهب شافعی آنست که هر کجا زیاده یا نقصانی کند در نماز سجده سهو باید کردن و مذهب ابو حنیفه هم چنین است و در ما
نکو بداند آنرا که جهر کند در جای اخفات یا اخفات در محل جهر و در ترک تکبیرات نماز عید و مذهب مالک آنست که هر سهو که در نماز افتد
جبران آن سجده سهو کند و سجده سهو نزدیک ما واجبست و مذهب مالک هم چنین است و مذهب شافعی و بعضی اصحاب ابو حنیفه سنت
و اما سجده سهو مستحب است و در اواخر نماز از فرایض و سنن چه در اخبار اهل بیت علیهم السلام چنین آمده که علامة مؤمن خمس صلوة
احدی و خمسین و زیارة الاربعین و التختم بالیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم الله الرحمن الرحیم گفت علامت مؤمن پنج چیز است
پنجاه و یک رکعت نماز از فرایض و سنن بر پای داشتن و زیارت اربعین کردن یعنی امام حسین ع کردن و برای آن اربعین
خوانند که جابر عبد الله انصاری صحابه رسول الله ص و آله بعد از چهل روز از وفات او زیارت کرد و پیش از او کسی زیارت
نکرده بود و انگشتری بدست راست کردن و در سجده پیشانی بر خاک نهادن و بسم الله الرحمن الرحیم بلند خواندن در نماز
و چون قدیم تعالی جل جلاله تقریر علم و فضل آدم کرد تا فرشتگان معترف شدند و اقرار دادند حق تعالی گفت اکنون
آدم را سجده کنید علما در آن خلاف کردند بعضی گفتند سجده تحیة بود آدم را و در میانه قبله بود و سجده از برای خدا بود
بعضی دیگر گفتند آدم امام بود آدم سجده خدا کرد و ایشان بمتابعة آدم خدا را سجده کردند برای آن اقتدا با آدم حواله سجده
با آدم آمد و قول درست آنست که سجده سجده تعظیم و اجلال بود و از برای آدم بود علی الحقیقة الظاهر قوله تعالی اسجدوا
لادم و نگویند سجدة القبلة و لا للامام و انما یقال الی القبلة یعنی که خدای تعالی هر کجا سجده بگوید حواله کرد بلام

تخصیص

تخصیص کرد قوله تعالی و اسجدوا لله الذی خلقهن لا یسجدون و لله الذی خلقهن یسبحونه و له یسجدون
و برای این لام نشاید گفتن که خدای تعالی قبله است و گرا نکه اگر آدم را در آن فضیلتی نبودی بر ایشان که او را
سجده کردند ابلیس استنکاف و استکبار نکردی چه او سالها پیش خدا را سجده کرده بود و اگرچه نفاق بود و عبادت
او و این آیه دلیل می کند بر تفضیل پیغمبران علیهم السلام بر فرشتگان چه در حکمت نیکو نبود فاضل را فرمودن تا مفضول را
بنهایت و نهایت تعظیم سجده کند و اگر در تعظیم بالاتر بودی بها نکه خدای تعالی بندگان را یا آن فرمودی در عبادت خود و قوله
الا ابلیس در این استثنا خلاف کردند که متصل است یا منقطع و بنای این مسئله بر آن باشد که ابلیس از فرشتگان
بود یا نه عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید مسیب و قتاده و ابن جریج و ابن جریر الطبری میگویند که از جمله فرشتگان
بود و مثل این از صادق ع روایت کردند بر این قول استثنا متصل باشد و استثنا متصل را معنی آن بود
که مستثنی از جنس مستثنی منه باشد چنانکه ما بالدار احدا الا زیدا و چون خدای تعالی فرشتگان را امر بسجده
آدم کرد خدای تعالی او را بلفظ الا اخراج کرد پس باید که از جمله فرشتگان باشد حسن بصری و قتاده در این دیگر و ابن زید
و ابو القسم بلخی و رمانی و جماعتی از مفسران متاخرین گفتند ابلیس فرشته نبود و الا در آیه استثنا منقطع است
چنانکه خدای تعالی گفت ما لهم به من علم الا اتباع الظن قوله تعالی فلا صریخ لهم و لا هم ینقذون الا
رحمة قال الشاعر و موضع لیس لها انیس الا الیعافیر و الا العیس و قال النابغه وقفت فیها
اصیلا لا اسائلها عیت جوابا و ما بالربع من احد الا الاواری لایا ما ابینها و النؤی
کالحوض بالمظلومة الجلد و آنان که گفتند فرشته بود خلاف کردند سلطان آسمان دنیا بود و سلطان
زمین و بعضی گفتند ما بین السماء و الی الارض بعضی دیگر گفتند خازن بود از خازنان بهشت و نام او حارث
بود این روایة ضحاک است از عبد الله عباس و از قبیله بود از فرشتگان که خدای تعالی ایشان را از
آتش آفریده بود و نام این قبیله جان بود و طاوس روایت کند از عبد الله عباس که نام او پیش از معصیت
عزازیل بود چون در خدای عاصی شد او را از صف فرشتگان براند و او را لعنت کرد و نامش بگردانید
و ابلیس گفت و در اخبار ما این است و سید مرتضی علم الهدی رحمه الله قوة آن می کند که فرشته نبود
و لیکن مامور بود بسجده آدم و الا در آیه منقطع است بمعنی و لکن و دلیل بر این آیه کان من الجن

اقتضای آن می کند که از جن بود که جنی اند خلاف ملایکه و بشر و دیگر آنکه فرشتگان خدای تعالی از نور آفرید و او را از آتش و فرشتگان روحانیند و طعام و شراب نمیخورند و میان ایشان مناکحت نبود و ابلیس طعام و شراب خورد و مناکحت کند و اخبار متظاهرست و آنکه ابلیس پدر و اصل جنانست چنانکه ابو البشرست قول عبد الرحمن زید است و شهر بن حوشب روایت کند که ابلیس از آن جنیان بود که در زمین فساد کردند الله تعالی این قول اختیار کرده و این فرشتگان لشکرستاد تا ایشانرا هلاک کردند و براندند و ابلیس را اسیر گرفتند و بآسمان بردند و مشایخ معتزله این قول اختیار کرده اند اگر گویند اگر گویند خدای تعالی گفت وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ گفتیم من فرشتگانرا که سجده کنید آدم را سجده کردند الا ابلیس که سجده نکرد اگر ابلیس فرشته نباشد مامور نبوده باشد بسجدهٔ آدم جواب گوئیم که اجماع امتست که ابلیس مامور بود بسجده و دیگر بظاهر قرآن فی قوله ما منعک ان لا تسجد اذ امرتك خلاف در آن کردند که بیک امر بود بر وجهی که ابلیس دانست که او داخلست بر خطاب امر بسجده اکنون در ین لفظ خلاف کردند که ابلیس مشتقست یا غیر مشتق محمد بن جریر گفت مشتقست من ابلس اذ ایس و وزن افعیل است کالاکلیل والامریض و الاحریض و درست آنست که مشتق نیست بل عجمی است لا ینصرف بسبب منع صرف او عجمیت و علمیه قوله ابی واستکبر ابی امتناع باشد یعنی سرباز زد و امتناع با قدره باشد بر سبیل مدح اجرا کنند فلان یابی الضیم هو ابی الکه بیان کرد که آن ابی و امتناع بر وجه ترفع و تکبر بود پس حق تعالی باز نمود که این ابی و استکبار کفر نبود چه کفر و ایمان فعل دل باشد وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ و آنان گویند که این فعل کفر بود و ابلیس بین کافر شد کان را بمعنی صار تفسیر کنند گویند صار من الکافرین یعنی کافر شد و این از دو وجه خطاست یکی عدول کردن از ظاهر بی ضرورتی یا دلیلی و دیگر نفس که فعل جوارح کفر باشد و درست آنست که آیه بر ظاهر خود است و معنی آنست که خود کافر بود آنکه کافر گشت و مذهب آنست که مومن حقیقی که خدای از و ایمان داند کافر نشود برای منع دلیلی و آن دلیل آنست که اجماع آنست که مومن مستحق ثواب بود و کافر مستحق عقاب ابد و جمع بین الاستحقاقین بر سبیل تابید محال بود و جه استحقاق بر صحت و استحالت تبع و صوابع و احباط نزدیک باطلست چنانکه بیان کرده شود در جای خود انشاء الله تعالی پس دلیل مانع از ارتداد مومن آنست که گفتیم

و ابلیس

و ابلیس هم چنانکه کافر بود و منافق و آن عبادت که کرد بر وجه نفاق بود و نفاق او فرشتگان ندیدند و نشناسند تا خدای باز

با امتحان سجدهٔ آدم کشف کرد تا فرشتگانرا معلوم شد که او منافق بوده است و این برین جمله که ذکر کردیم از حدیث نفاق ابلیس روایتست از عبد الله عباس و عبد الله بن بریده و جماعتی مفسران اگر سوال کنند که چگونه گفت که او از جمله کافران و در آن وقت ابلیس بود یا هیچ کافر نبود و این را چند جوابست یکی آنکه قطع نیست بر آنکه در آن وقت یا پیش از و جز او کافری نبود بلکه جایز است که خدای تعالی هلاک کرده پیش از آن که شاید که در میان کافران بوده باشد و جواب دیگر آنست که خدای تعالی نه آن خواست که او از جماعتی بود که در آن عهد بودند و کافر بودند معنی آنست که او کافر بود و حکم او حکم کفار بود چنانکه یکی گوید که فلان مرا از جمله دشمنانست و اگر چه در آن وقت او را دشمنی دیگر نباشد جواب دیگر آنست که خدای تعالی این کلام را در حق رسول صلی الله علیه و آله گفت و این نظم آنگاه فرمود در آن وقت همه جهان کافران بودند الا ماشاء الله روایتست از ابو هریره و ابو سعید الخدری که رسول صلی الله علیه و آله گفت چون یکی از فرزندان آدم سورهٔ سجده بخواند و بجای رسد که سجده کند شیطان بگریزد و بگرید و گوید وا ویلاه فرزند آدم سوره برخواند و سجده کرد و مستحق بهشت شد و من سجده نکردم و مستحق دوزخ شدم و ابو العالیه روایت کند که چون نوح در کشتی نشست ابلیس بیامد بر دنبال کشتی نوح گفت یا ابلیس خود در وعده مانرا هلاک کردی گفت اکنون چه کنم گفت توبه کن گفت مرا توبه باشد نوح گفت بار خدایا اگر ابلیس توبه کند قبول کنی ندا رسید که توبه او قبول کنم اگر گور آدم را سجده کند نوح گفت خدای تعالی چنین وحی فرستاد ابلیس گفت من آدم را سجده نکردم گور او را سجده خواهم کردن و امثال این اخبار اعاده باشد برای او ظاهر قرآن و آنچه محکم رانکند من قوله تعالی وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ

مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ
عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ قُلْنَا اهْبِطُوا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ
مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ
كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

چون قدیم تعالی جل جلاله قصه آدم علیه السلام و سجده فرشتگان و انکار ابلیس بگفت بعد از آن حدیث مکر
ابلیس که با آدم کرد و آدم را از بهشت بدر آورد گفت وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ پس از آن که ابلیس را رانده و
لعنة کرد آدم را گفت اکنون در بهشت بنشین که بهشت مسکن تو کردم و برای آن ضمیر منفصل اظهار کرد اعنی
انت پس از آن که مسکن بود تا عطف اسمی ظاهر کند بروجه عطف نه هر مسکن نشاید کردن برای آنکه عطف اسم
ظاهر بر فعل و مانند این در دو آیه بگفت إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ و مانند این اذْهَبْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ
زوج اسم جفت باشد و هم فرد هم و لیکن یکی را زوج نگویند الا و را همتای نباشد که هر یکی از این دو جفت
صاحبش باشد یَقُولُ عِنْدِي زَوْجٌ مِنَ الْحَمَامِ و زوجان هر دو را معنی یکی باشد یعنی نر و ماده و زوج که ماده باشد
گاه با ها باشد گویند و گاه بی ها و شاعر میگوید و ان الذی يحامات عندی مثل صون الرجال الازواج
یعنی النساء و جمع زوج باشد و جمع زوجه زوجات بود و مراد باین لفظ حوا است علما خلاف کردند در خلق حوا بعضی گفتند
خدای تعالی او را از بقیه گل آدم آفرید و درست آنست که در خبر آمد که چون آدم ع در بهشت تنها بود و ستوه شد
از تنهای خدای تعالی خواب را بر آدم غالب کرد و چون بخواب رفت بفرمود که از پهلوی او استخوان برون آورد
و خدای تعالی از آن استخوان حوا را بیافرید بر صورت آدم با جمال تمام و حلها بهشت در و پوشانید و او را با نواع زینت
بیاراست بیامد بر بالین آدم بنشست چون آدم ع از خواب در آمد حوا را دست نادست برود و از که فرشتگان گفتند

مکن

مکن گفت خدای تعالی نه او را برای من آفریده است گفتند آری حتی تو دلیها تا مهرش بدهی آدم گفت مهرش چه باشد
گفتند آنکه سه بار بر محمد و آل محمد صلوة فرستی گفت محمد کیست گفتند آخر پیغمبران از فرزندان تو و اگر نه او بودی
خدای تعالی ترا نیافریدی پس فرشتگان خواستند که علم آدم را امتحان کنند یا آدم این کیست گفت امرأة
این زنست گفتند او را چه نامست گفت حوا گفتند چرا او حوا خواندند گفت لانها خلقت من الحی برای آنکه او
از زنده آفریده گفتند چرا آفرید این را گفت تا مرا با یکدیگر سکون باشد در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله
گفت خدای تعالی زنان را از استخوان آفرید و آن کج است اگر خواهی که راست کنی او را بشکنی و اگر استمتاع
کنی بدو در وی کژی باشد و ظاهر آن آیت هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا
زَوْجَهَا و منها راجعست با نفس آدم ع در احکام امیر المؤمنین علی ع روزی نشسته مردی و زنی
نزد وی آمدند و گفتند ما را سوالیست که در خلوت توان گفتن شریح فرمود تا جای خالی کردند آنکه مرد گفت
این زن دختر عم منست و حلال لها ما للرجال و ما للنساء یعنی هم آلت مردان دارد و هم آلت زنان
اکنون چگوئی او مرد است یا زن گفت بول از کدام آلت کند زن گفت از آلت هر دو گفت از کدام زود تر آغاز کند
گفت هر دو بیکبار گفت از کی منقطع شود گفت بیکبار گفت شهوتش بکدام باشد گفت بهر دو گفت مرا ازین
فرزندیست و من کنیزکی دارم و از وی فرزندی دارم شریح دست بر هم زد گفت این مسئله در علم من نیست بر خیزید
تا به نزدیک امیر المؤمنین علی ع رویم بر خاستند و به نزدیک امیر المؤمنین علی ع رفتند و شریح این
قصه باز گفت امیر المؤمنین ع از زن بپرسید گفت هم چنین است مراد ازین گفت چگوئی گفت هم چنین است یا
امیر المؤمنین گفت احرف من صاید لا اسد گفت پس تو دلیرتری از آنکه شیر کرد تا بر چنین حال اقدام
کنی آنکه گفت قنبر را که چهار زن معتمد را حاضر کن تا این زن را در خانه خالی برند و برهنه کنند و دست بر عورة
احتیاط تمام کنند و استخوان پهلوی او بشمرند هم چنین کرد پهلوی او از جانب راست او هفت استخوان بود
و از جانب چپ هفت بود امیر المؤمنین ع فرمود الله اکبر این مرد است بفرمود تا جامه زنانه از وی بر کندند
و رخت مردانه در وی پوشانیدند و میان او و شوهر جدا کرد و این حکم نیز دلیلست بر صحت این قول قوله تعالی
الجنة خلاف کردند مفسران که این کدام بهشت بعضی گفتند بستانی بود از بستانهای بهشت خلد

واین قول ابوالقسم بلخی است و ابومسلم محمد اصفهانی و این درست نیست و درست آنست که بهشت خلد بود
برای لام تعریف معنی خلد باقی و مانند این الفاظ نه آنست که واجب باشد که فانی نشود چه این خدای تعالی فنا
بجا فرستد فانی شود و پس خدای تعالی عین باز آفریند چه اعادهٔ عین با قیامت صحیح باشد از فنا و لذات
بر مذهب درست و آن شبهه که ایشان آورند که اگر بهشت خلد بودی انتقال از و روا نبودی گوئیم ازو
انتقال و اخراج نباشد که بر وجه ثواب بعد قیام الساعه در آنجا روند و چه این معنی بتحقیق شناخته ایم و
سمع باین وارد است این بهشت در آسمان هفتم است و آنست رسول م در شب معراج در درخت
دیگر و بدو گفت عرضت الی الجنة حتی هممت ان اقطف ثمراتها و عرضت علی النار حتی
اتقیت حرها بیدی علی خلاف کردند در لفظ اسکن و لفظ کلام امر است یا اباحه برای آنکه
خدای تعالی آنرا مرید بود و این دلیل نیست که مرید بود و امر که امر شود باراده مامور به را
امر شود و منها کنایه زوج است یا جنة رغدا فراخ و بسیار خیر بود و یقال عیش رغد و عیش رغید
دال الف غ بینهما المزاوات یا من الاحداث فی عیش رغدا و لا تقربا یقال منه اقرب
قربا قربة اقربا ناتی فعل از لازم آید بود و فعل متعدی خلاف کردند که ایشان منهی خوردن آن درخت
بودند یا از برای آن گشتن درست آنست که ایشان نه منع کردند از خوردن و این بر سبیل مبالغه فرمود که
خدای تعالی چنانکه یکی از ما گوید حاضر باش تا کرد فلان کار ذکر دمعایعی آن کار نکنی و این صورت نهی دارد و معنی امر
چنانکه اعملوا ما شئتم صورت امر دارد و معنی نهی است پس نهی و لا تقربا آنست اترکا و انحرفا
برای آن گفتیم که امر حکیم بر دو وجه باشد لوجوب و ندب و مراد اینجا امر بندب است و نشاید که بر ظاهر
حمل کنند و گویند نهی است برای آنکه نهی بکراهیت ای و منهی عنه را نهی شود و حکیم نهی نکند الا از قبیح
و قبیح از پیغمبران روا نیست پس برین وجه گفتیم که این معنی امر است تا بر ندب حمل توان کردن که لایق بود
با آدم ع چه او آدم عقلی و شرعی راه نموده است که قبایح و معاصی بر پیغمبران روا نباشد چه اگر روا دارند نفرت
آورد از قبول قول و بهشت الامر ایشان و غرض از بعثت ایشان قبول قول ایشان است پس هرچه در تن نفرت
فرح کند باید تا منتفی باشد از ایشان تا مودی نبود بانتقص غرض حکیم جل جلاله و امر بچیزی اگرچه نهی تنزیه از فعل نکشی

فصل

بر سبیل حقیقت مجاز خلاف کردند همان که ایشان ممنوع از جنس درخت بودند یا از عین درخت بقوله هذه الشجرة
بیشتر علما بر آنند که ایشان از جنس درخت ممنوع بودند خلاف کردند که چه درخت بود و عبد الله مسعود و سدی
گفتند درخت انگور بود و ابن جریج گفت انجیر بود و از امیر المؤمنین علی ع سؤال روایت کردند که درخت کافور بود
کلبی گفت درخت علم بود که از آن بخوردی خیر و شر عالم بدانستی محمد کعب و مقاتل گفتند و بیشتر مفسران و اهل اخبار
که درخت گندم بود فتکونا من الظالمین منصوب است این فعل بجواب نهی و قوله من الظالمین معطوف
یعنی من الذین قبض حظهم من الثواب یعنی اگر چنین کنید از حظ و نصیب خود از ثواب نقصان کرده باشید
ظلم در کلام عرب بمعنی نقصان بود نه بینی که خدای تعالی میگوید آتت اکلها و لم تظلم منه شیئا ای لم
ینقص و در صفت لبنان و آنکس که گفت مراد باین صغیره است از معتزلیان قول او باطل است و هم چنانکه کبیره ممنوعست
صغیره نیز ممنوع است چه آن نیز قبیح و معصیت است و آن از خدا است جل جلاله و ممتنع در حق انبیا و ائمه صلوات
الله علیهم از صغایر و کبایر برای منفر است از قبول قول ایشان و مرجع در باب منفرات با عادات است نه با ثواب
و عقاب و هرچه در عادت منفر بود بر ایشان روا نیست اگر معصیت باشد و اگر امراض خلق شنایند با اگر باب مباحات
باشد چون سخف و جنون و خلاعه و این برای آن گفتیم تا بدانند که اعتماد معتزله در باب جواز صغایر باحتیاط
ذم و عقاب باطل است چه اعتبار در این باب بثواب و عقاب نیست بل بتنفیر است موقوف بر عادت است
چنان بیان کرده شد و انصاف آنست که مراد نه ظلم اصطلاحی است که آن ضرر از غیری باشد بر وجهی که نه نفعی و دفع ضرری باشد
مفروده ورا و نه دفع مضرتی نه معلوم و نه مظنون نه عاجل و نه آجل و نه مستحق نباشد و نه در حکم چنان باشد که از فعل
مفرور بود یا از جهت غیر فاعل ضرر بود این حد ظلم است در اصطلاح متکلمان و هر قیدی در و احتراز است
از نقضی و شرح این درین موضع بتطویل می انجامد و در کتب اصول مشروح است قوله تعالی فازلهما
الشیطان عنها حمزه تنها خوانده است ازالهما با الف من الازالة متعدی زال باشد یعنی زایل کرد ایشان را
و معنی ازلهما آنست لغزانید ایشان را ابلیس یعنی بوسوسه و اغوا و سوکند و مکر و آنچه مانند آن باشد
و معنی آن است که ایشان را از زمین پایه و مرتبه فرود آورد و این عبارتیست که در وضع فارسیان معروفست
کسی با کسی مکری کند و بحیلهٔ از چیزی بستاند یا بر و تلبیسی کند گویند فلان او را از پای درآورد یعنی ایشان را از کار

خود به برد و کاری کرد بایشان که از راه خدا دور گشتند عنها یعنی از بهشت مراد بشیطان ابلیس است
بلا خلاف و لام در تعریف عهد است فاخرجهما مما کانا فیه و ایشان را بیرون آورد از آنچه در آن بودند یعنی از بهشت
و نعیم آن و اخراج بحقیقت خدای کرد اما بشیطان حواله کرد برای وسوسه او حاصل آمد چنانکه بیان کردیم در باب
سوره که سبب زیاده ایمان و کفر است و حواله بسوره کرد چون به نزول آن زیاده حاصل شد و من ابتداء غایت
و ما موصوله است و کان ناقصه است و فیه در جای او خبر اوست تقدیر چنین است که مما کانا حاصلین فیه
و بیرون شدن حوا و آدم از بهشت نه بر سبیل عقوبت بود بل برای تغیر مصلحت بود چه مصالح با اوقات با احوال و اشخاص مختلف
شود و فوت منافع عقوبت نباشد چه عقوبت مضرتی باشد مستحق مقرون باستخفاف و اهانت و استخفاف
و اهانت در حق پیغمبران کسی روا دارد که قدر و منزلت ایشان نداند و آنکس که خدای تعالی را در حق ایشان بغایت
اجلال و نهایت تعظیم فرموده است چگونه شاید که مهان و موبخ و مستخف باشند پس دل که میل کند با نفس که
ساکن باشد بقبول قول آنکس که مستحق استخفاف و اهانت باشند از خدای تعالی و مستحق ذم و ملامت از
عقلا لازم آید برین قاعده که پیغمبران خدای تعالی همیشه معاقب باشند چه هیچ مقدار از نفع و منفعت نیست که
بایشان رسد الا که زیاده پذیرد این جمله دلیل است بر آنکه فوت منفعت عقوبت نباشد اکنون خلاف کردند
در آنکه ابلیس چگونه بآدم رسید قولی آنست که آدم وقتی از بهشت بیرون آمدی که ابلیس ممنوع نبودی از سخن گفتن
با او بعضی دیگر گفتند آدم بر غرفه بهشت آمدی و ابلیس با او سخن گفتی از بیرون بهشت و بعضی دیگر گفتند که ابلیس از
دور اشارت کرد بایشان که ایشان غرض آن بدانستند و قولی دیگر آنکه ابلیس در دهن مار رفت و مار از جمله
فرشتگان بود و پرها و پایها داشت و از جمله خازنان بهشت بود با ابلیس دوستی داشت ابلیس درخواست کرد
از او که مرا بآدم رسان و او ابلیس را در دهن خود پنهان کرد و در بهشت در آورد و ابلیس با مدد و با ایشان باستاد
و گریه میکرد ایشان او را نشناختند گفتند چرا میگریی گفت بر حال شما میگریم که خواهید مردن و این نعمت از
زوال خواهد خواست گفت چرا گفت زیرا از درخت خلد جاودانه نخورید و اشاره کرد بآن درخت گفتند
ما از این درخت نخوریم که ما را از این درخت منع کرده اند ابلیس سوگند خورد که این نه آن درخت است و من شما را از روی
نصیحت و شفقت میگویم و چندان وسوسه و اغوا کرد که از آن درخت بخوردند و با وی بود زیور و آن تاج از سر ایشان در

زیور و حلل

زیور و حلل از تن ایشان بکند ایشان برهنه بماندند و مکشوفة العورة آدم از هر طرف میگریخت موی اش بدرخت
بپیچید بشد خدای تعالی گفت افراراً منا ای آدم از ما میگریزی گفت بل حیاءً منک گفت نمیگریزم بلکه از تو شرم
میدارم خدای تعالی گفت چرا از این درخت خوردی گفت یا رب خدا ندانستم که کسی بدروغ بنام تو سوگند یاد کند تا
رسید که اهبطوا منها بزیر روید از اینجا و بر مار خشم گرفت و پرها و پایها از و بگرفت و این روایت ضعیف
حدیث است و قولی دیگر آنست که ایشان را خمر دادند تا مست شدند و در مستی تناول کردند و این قول درست نیست چرا
گفت اهبطوا فرو روید از اینجا و این لفظ دلیل است بر آنکه بهشت در آسمان است و هبوط و نزول و وقوع نظایر
باشند و ضد این صعود بود و هبوط نشیب و صعود بلندی بعضکم لبعض عدو خطاب بآدم و حوا باشد
و نیز مار و ابلیس و بر آن قول که گفت در دهن مار شد خطاب مار باشد و هم چنین این جمله در محل حال باشد ای فی حال
عداوة بعضکم بعضاً یعنی که شیطان و مار دشمن بنی آدم شدند و بنی آدم نیز دشمن ایشان و اصل عدو از
تعدی گرفته اند چه دشمن متعدی باشد از راه دوستی و استقامت و عدوان تجاوز حد باشد قوله تعالی فیسبوا الله
عدواً بغیر علم ای عدواناً و ظلماً و دویدن را عدو خوانند زیرا که از حد رفتن در گذشته باشد و امر که باشد بهبوط
مجزوم باشد نه بواو و عداوة حال باشد المفعول به چنانکه ضربت زیداً مجرداً من ثیابه و واجب باشد که زننده
او را برهنه کرده باشد چنانکه القی زیداً و هو قایم مراد نه آنست که زید را بر پای و اگر او را بینی قوله تعالی
ولکم فی الارض مستقر گفته مستقر مصدر است و گفتند قرارگاه است و هر جا که زاید باشد بر ثلاثی
لفظ مصدر و مفعول و موضع در و متساوی باشد قوله تعالی رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج
صدق قوله تعالی هذا مغتسل بارد وشراب قوله تعالی ومتاع الی حین یعنی تا زنده باشید پشت زمین
جای شماست چنانکه در جای دیگر گفت الم نجعل الارض کفاتا احیاء وامواتا و متاع تمتع باشد و برخورداری
و متاع دنیا از نیکوییست و نکاح متعه از نیکوییست و متعة المطلقة التی لم یفرض لها صداق قوله تعالی
فمتعوهن علی الموسع قدره حین وقت باشد و زمان و حین هلاک باشد بوقت خود و حان اذا قرب و اذا
هلک و اذا دخل حینه و منه قول الشاعر انه من حان حانا ای من قرب وقت هلاکه هلک و حین
وقتی دراز باشد و مراد بحین در آیه قیامت است و حین در قرآن بر وجوه آمده در خبری آورده اند که در عهد ابو بکر

مرد باید مد گفت من نذری کرده ام که حینی با اهل خود سخن نگویم مرا چندگاه با او سخن نباید گفت گفت تا کیات
گفت از کجا گفتی گفت من قوله تعالی وَمَتَاعًا اِلَی حِینٍ برخواست و بنزدیک عمر آمد و گفت چنین حالیست من
چندگاه سخن نگویم با اهل خود گفت چهل سال گفت از کجا گفتی گفت قوله تعالی هَلْ اَتَی عَلَی الْاِنْسَانِ حِینٌ
مِنَ الدَّهْرِ بنزدیک عثمان آمد و حال گفت پرسید که تو چه میگوئی گفت برو با او یکسال سخن مگوی گفت از
کجا میگوئی گفت من قوله تعالی تُؤْتِی اُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا بنزدیک امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد و حال گفت
و پرسید که تو چه میگوئی اگر بامداد نذر کرده شبانگاه سخن توانی گفتن و اگر شبانگاه نذر کردی بامداد
سخن توانی گفتن گفت از کجا گفتی گفت قوله تعالی فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِینَ تُمْسُونَ وَحِینَ تُصْبِحُونَ مرد شادمان
گشت برخواست و میگفت اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ و نزدیک ما هر که نذر کند که حینی روزه بدارد باید که
شش ماه روزه بدارد قوله تؤتی اکلها کل حین برای آنکه بهر شش ماه درخت بر آید و آنچه کمتر است من
قوله حین تمسون و حین تصبحون در روزه صورة نه بندد قوله فَتَلَقّٰی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَاتٍ
ای اخذه و تعلم و تقبل یعنی بگرفت و بیاموخت و تقبل کرد و تلقی بمعنی استقبال باشد چنانکه در خبر آمده که نهی
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ علیه و آله عن تلقی الرکبان یعنی رسول الله نهی کرده است از استقبال کرده
یعنی از ایشان چیزی خریدن و فروختن با ایشان که ایشان بشهر نرسیده اند که در عبارة فقها میرود که این خبر
بقبول ام بمعنی استقبال است تلقی تفعل باشد از لقا و القا هم ازین اصل باشد برای آنکه چون متاع بعضی
بر سر بعضی افکند متلاقی شوند و تلقی فعل باشد هم ازین باب و مفعول تعدی کند نحو قوله و لقیهم نضرة
و سرورا ابن کثیر در سبع و در شواذ جماعتی خوانده اند فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب بر عکس قراءة
اول برای آنکه افعال متعدی در کلام عرب بر سه وجهست یکی آنکه فاعل باشد صحیح که مفعول چنانکه ضرب زید
عمروا و اکرم بشر خالدا اگر یکی از ایشان صحیح بود که بر بدل فاعل و مفعول باشد و نوعی دیگر آن بود که اگر فاعل
بود صحیح نباشد که مفعول بود و نه آنکه مفعول بود فاعل باشد چنانکه اکلت الطعام و شربت الماء صحیح نبود که
آب شارب بود و طعام آکل بود و نوع سیوم آنکه اسناد فعل بر فاعل بر حد اسناد فعل بر فاعل بر حد اسناد
او باشد با مفعول و معنی مختلف نشود و آن فعلی چند مخصوص بود چون بلغ و نال و اصاب و ادرک و تلقی قوله
معنی کنند

بمعنی کند اطبقته و نالنی کذا و نلته و اصابنی خیر و اصبته و ادرکنی الشیء و ادرکته و تلقانی فلان و تلقیته
و از نجاست قراءة عبد الله مسعود و قوله تعالی لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ چنانکه عهد مفعول به و ظالمون
فاعل باشد کلمات جمع کلمه باشد و حقیقت کلمه هر لفظی باشد که دلیل معنی کند بوضع و عرب کلمه گویند و قصیده
خواهند و نیز خطبه خواهند یقولون قال زهیر فی کلمته و قس فی کلمته ای قصیدته و خطبته خلاف
کرده اند در این کلمات حسن بصری و مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند کلمات این بود قوله تعالی رَبَّنَا ظَلَمْنَا
اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ محمد بن کعب القرظی گفت کلمات این بود
اللهم لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ وَبِحَمْدِکَ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی اِنَّکَ اَنْتَ خَیْرُ
الْغَافِرِینَ بعضی گفتند کلمات این بود اللهم لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ وَبِحَمْدِکَ
رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَتُبْ عَلَیَّ اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ عبد الله عباس گفت کلمات
آن بود که گفت بارخدایا نه تو مرا آفریدی بدست قدرت خود گفت بلی روح در من تو دمیدی گفت بلی گفت
یارب بد کردم عبید بن عمیر گفت کلمات این بود که گفت بارخدایا این که من کردم از بر خود کردم یا بقضا
و قدر تو گفت بل بقضا و قدر من و من تر آفریده بر توبه قضا کردم که چنین کنی گفت اکنون چون تو بر من
قضا کردی و بقضای خود مرا از بهشت بیرون کردی توبه من بپذیر گفت پذیرفتم عجب از عقل کسانی که چنین
سخن گفتنی روا نباشد روا دارند و اندیشه نکنند که برین قاعده گناه خدای کرده باشد توبه او را باید کردن و عذر
او را باید خواستن و توبه آدم را قبول کردن نعوذ بالله من مثل هذه المقالات بل محالات و در اخبار اهل
البیت صلوات الله علیهم اجمعین چنین آمده است که چون خدای تعالی آدم را بیافرید و استوی جالسا بنشست او را
عطسه آمد حق تعالی او را الهام داد تا گفت الحمد لله خدای تعالی او را گفت یرحمک ربک و لذلک خلقتک خدای
بر تو رحمت کناد و ترا برای رحمت آفرید آدم بر ساق عرش نظر کرد اشباحی و تماثیلی دید بر صورت خود و نام هر یکی
بر بالای سر او نوشته محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین آدم گفت بارخدایا پیش از من بصورت من خلقی
آفریدی گفت پس ایشان کیستند گفت فرزندان تواند و لولاهم ما خلقتک اگر ایشان نبودندی ترا نیافریدمی
گفت بارخدایا گرامی ترین بندگان نزد تو گفت ای آدم این نامها یاد گیر تا در وقت فرو ماندگی مرا این نامها بخوانی

ترا اجابت کنم و عقیم باشد رسم آدم آن نامها یاد گرفت چون آن ترک مندوب کرد خواست تا از آن توبه
کند و خلل آن ثواب فوت شده از و در یابد گفت بار خدایا بحق محمد و آل محمد که آن علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر
ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام الانحیت تعالی فتاب الله علیه که این بزرگان که توبه من قبول کن خدای تعالی
توبه او قبول کرد فهذه هی الکلمات خدای تعالی توبه آدم بسبب ایشان قبول کرد و حیا و بکا و دعا اما حیای آدم در خبر آمده است
از شهر بن حوشب که گفت چنین بمن رسیده که آدم از شرم آن کرد خود سیصد سال بگریست و سر بالا نکرد و بآسمان
ننگریست و دویست سال بگریست و چهل روز طعام و شراب نخورد و صد سال با حوا خلوت نکرد عجب از توای غافل که
نشنوی که خدای تعالی بیک ترک مندوب و یک مخالفت امر آدم و حوا که مادر و پدر تو بودند با آن قدر و منزلت خدای تعالی ایشانرا
از بهشت بیرون کرد و سالها میان ایشان جدایی کرد و ایشان نیز از سرای لطف و رحمت بگزار محنت و بلیت افتادند و تو در زمستان و
روزی بسیار ترک واجبات و ارتکاب معصیت کنی و اصرار بر آن مینمایی و توبه نمیکنی و باین ناتوانی طمع داری که بهشت و لقای
و صحبت حور العین دریابی زهی تصور باطل زهی خیال محال و محمود وراق گوید یا ناظرا یرنو بعینی راقد و مشاهد
الامر غیر شاهد منتک نفسک ضلة فاتحتها سبل الرجاء و هن غیر قواصد تصل الذنوب و ترتجی
درک الجنان بها و فوز العابد و نسیت ان الله اخرج آدم منها الی الدنیا بذنب واحد پس اگر در گناه
بشیطان بیابی اقتدا کردی بتوبه با آدم اقتدا کن که در خبر آمده است از عبد الله عمر که گفت رسول صلی الله علیه و آله گفت توبوا
الی ربکم فانی اتوب الیه فی کل یوم مائة مرة توبه کنید بخدای که من روزی صد بار توبه می کنم و هم چنین گفت ما اصر
من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرة مغفرت نباشد کسی را که استغفار کند اگر چه در روزی هفتاد بار بگناه
گناه رود و مردی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید چه گویی در مردی که گناه می کند و توبه می کند و استغفار میکند گفت باید
که استغفار کند تا شیطان خلیه کند و تا عاجز شود با استغفار پس توبه کن چنان که پدرت کرد تا قبول کند از تو
چنان که از پدرت قبول کرد و فی قوله تعالی فتاب علیه بدانکه توبه در لغت رجوع باشد یقال تاب و ثاب و اب و اناب
و آل و اض اذا رجع چون بنده توبه کند تاب الی الله چون خدای تعالی قبول کند گویند تاب الله علیه یعنی با رحمت آورد
و بنده را تائب گویند و خدا را تواب گویند بناء مبالغه برای آنکه رحمت خدا بیش از توبه تائبان باشد و در شرع توبه پشیمانی باشد بر گناه
گذشته و عزم بر آنکه با سر آن نرود و از برای قبیح آن با برای وجه قبحش علی خلاف فیه این توبه آنست که اجماع علما است

بر اسقاط

بر اسقاط عقاب در آن حال و قبول بدو معنی باشد از خدای تعالی و معنی قبول خدای تعالی توبه ایشانرا ضمانی خدای تعالی
بود ثواب آنرا طاعت را و مراد بقوله فتاب علیه درآیه اینست چه عقاب در حق پیغمبران ع ثابت نشود تا باسقاط حاجت
باشد به نزدیک ما توبه اسقاط عقاب نکند بلکه خدای تعالی اسقاط کند عقاب را نزد توبه بتفضل و نزدیک معتزله
خدای تعالی را واجب باشد قبول توبه یعنی اسقاط عقاب و توبه از ترک واجب باشد و فعل قبیح و نیز از ترک مندوب صحیح بود
یعنی رجوع الی فعله و توبه ایشان ع برین وجه باشد و توبه از غصب یا جامه بر منع مغصوب درست باشد و توبه از قتل
عمد بی تسلیم نفس اولیای مقتول درست باشد و توبه از قتلی که موجب قود بود بی قود درست نباشد به نزدیک بعضی ایشان
و این جمله مسایل مبنی است بر آنکه توبه از معاصی با اصرار بر بعضی درست باشد و بر مذهب ابو هاشم درست نباید و مذهب
سید مرتضی علیه الرحمه چنین آمده است و بر مذهب ابو علی درست آید برای آنکه نزدیک او توبه از گناه از جهة
قبح باشد و این مقصور باشد علی کل قبیح علی حده و به نزدیک ابو هاشم بقبحه باشد و این عام باشد نشاید که قبایح را
اشتراکها فی القبیح بنای مذهب ایشان درین باب و کلام است اما آنکه مذهب ما اقتضای آن می کند آنست که
درست نباید این توبه یعنی اسقاط عقاب برای آنکه اسقاط عقاب نزد توبه باجماع دانسته به نزدیک ما و آن توبه
قبیح و آنچه جز اینست در خلافست توقف باشد در درین توقف و تجویز در اسقاط بعضی از عقاب از توبه حاصل است
پس وجود و عدم توبه یکی باشد درین باب اما قول آنکس که گفت که توبه امتناع کند از بعضی معاصی با اقدام بر بعضی
معتقد اجر او درست نباید که امتناع کند از بعضی معاصی که کرده باشد با اصرار بر بعضی پس از آنکه کرده باشد و چه فرقست
میان اول و دوم و چون اول اجماع درست و دوم درین باب چون اول باشد باید که درست باشد چیزی نیست
برای آنکه وجود امتناع توبه نباشد تا شامل بود و آنکس را الطاف گفت در آنکه مراد بعقد امتناع آنست که باشد
عقاب ثابت نیست مسلم است اما آنکه نزد امتناع او گرفتار عقاب ثابت مستحق ساقط شود و ذخیره التقاط باشد چه در عقل
دلیل نیست جز اجماع و اجماع حاصل نیست پس معتمد مذهب آنست که بیان کرده شد و الله ولی التوفیق اما کافر چون
توبه کند از کفر و در اسلام آید و فاسق بوده باشد و توبه از کفر کفایت بود او را اگر چه از فسق توبه مفرده نکند لقول
النبی صلی الله علیه الاسلام یجب ما قبله اسلام آنرا که از پیش او باشد قطع کند و حکم بر دارد و آنگه معصیت بسیار کرده
باشد و تفصیل آن یاد خواهد برد و واجب باشد از هر یکی توبه کردن تا که او را یک توبه کفایت باشد اما هر وجه خدای تعالی کاره بود

آنرا در خانه را دیگر آن و توبه از معصیت بمعصیت درست نباشد چنانکه الحاد و لعیاذ و توبه از بنده درست آید
مادام تا جان بکار نرسد و از علامات مرگ یا شرایط قیامت چیزی نبیند رسول ع گفت ان الله یقبل توبة عبده ما لم یغرغر
خدای تعالی توبه بنده بپذیرد مادام تا جان بحلق نرسیده باشد و اتفاق است که آدم و حوا هر دو توبه کردند و قرآن بر آن ناطق است
فی قوله تعالی قالا ربنا ظلمنا انفسنا الآیه خدای تعالی گفت فتاب علیه و لم یقل علیهما اکتفا بالواحد من الاثنین
چنانکه و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و قوله والله و رسوله احق ان یرضوه و قوله والذین
یکنزون الذهب والفضة لفضه و لا ینفقونها فی سبیل الله ذکر لفظ الیهما و مراد هر دو است و ینفقونها
و شاعر گفت و ما بی یا امر کنت منه و الذی بریا و من جول الطوی و ما فی ذلکت بریان انه هو
التواب الرحیم تواب کثیر قبول التوبه باشد و برای آنکه رحیم ضم کرد با این لفظ تا معنی باشد الا آنکه خدای تعالی بقبول
متفضل است قوله تعالی قلنا اهبطوا منها جمیعا سوال کردند چرا این لفظ تکرار کرد و یک جواب آنست
که تاکید را چنانکه اذهب اذهب چنانکه نا عوکم نعمة عندکم کم کم و جواب دیگر آنست که هبوط اول نزول است
از بهشت باسمان دنیا و دوم نزول خواست از آسمان دنیا بزمین امر است آدم را بهبوط و حوا و ابلیس را منها
من الجنة او من السماء و جمیعا تاکید است چنانکه جاء فی القوم اجمعون حسن بصری گفت اگر آدم از
درخت تناول نکردی خدای تعالی همان او را بزمین فرستادی برای آنکه او را برای زمین آفریده بود فی قوله
انی جاعل فی الارض خلیفة بعضی گفتند مراد زمین بهشت است و قول اول درست است برای لام تعریف
نصب جمیعا بر حال است یعنی مجتمعین فاما یاتینکم اینان دو حرف اند و اما ان لفظ شرط باشد ان حرف
شرط و ما برای آن آورد تا بنون تاکید سخن موکد کند چه نون تاکید بی ما و یا لام نیاید بقول اما تفعلن
و لیقول ما اردنا کلا یقول بعین اربک اگر گویند در کلام دو شرط هست یکی آن و یکی من جزای هر یک کجاست جواب
گوئیم آنکه شرط شبیه است بمبتدا و خبر برای آنکه مبتدا بی خبر مستقل نبود و شرط بی جزا آنکه در خبر است مبتدا و خبر از مبتدا
و خبر آرند چنانکه زید ابوه منطلق و جمله شرط و جزا آرند چنانکه زید ان بکر یکرمه اکرمه هم چنین در جزا است شرط مشروط و جزا آرند
مبتدا و خبر آرند چنانکه ان تاتینی فمن یکرمک اکرمه ان تاتینی فانت مکرم [illegible]
یعنی و جزا شرط دوم از جمله اسمی است من قوله فلا خوف علیهم و مثال این آنست که گوئی ان تاتینی فمن یکرمک [illegible]

علا العواره

ولد العوائد والکرامة و در هدی اینجا دو قول گفته اند یکی بیان و دلالة و یکی انبیا و رسل و تبع اتبع و تابع یکی باشد و معنی
متابعت اقتدا و پیروی کردن بود و نقیض ابتدا و ابتداع بود و پیغمبر باید حق تعالی که هر که متابعت آیات و ادله و پیغمبران من کند
بر او بیم خوفی و اندوهی نباشد و خوف غم بود یا انتظار بود وصول مضرتی یا فوت منفعتی در مستقبل عنقریب و چون متعلق شود
در فی بر بود و از آن تیمی مراد هم مضرت بود چنانکه یخاف الاسد یعنی ضرره و یخاف الله یعنی عقابه و در اصل او در لغت نقصان
بود و منه قوله علی تخوف ای تنقص و حزن غمی عظیم باشد و از اینجا زمین درشت را حزن خوانند و حد حزن علم بود یا ظن اعتقاد
بوصول مضرتی یا فوت منفعتی در حال یا در استقبال و این نیز حد غم و اندوه بود و مذهب ابوعلی آنست که معنی بود برآنست
این تاویل در زینت عبدالله عباس میگوید که خدای تعالی آدم را بزمین هند فرستاد و فرود آورد بر کوهی که آنرا سرندیب
گویند و آن کوهیست از کوههای زمین دراز تر و حوا را بجده از زمین حجاز و ابلیس را ببابل از زمین عراق و طاوس را
بزمین کابل صد سال آدم از حوا جدا بود و در زمین میرفتند و یکدیگر طلب میکردند و نمی یافتند تا فرجام بیکدیگر رسیدند
فی دلفا ای تقاربا از آن جایگاه مزدلفه نام نهادند و اجتماع ایشان بجمع بود و تعارف ایشان بعرفات بود در روز عرفه
بمنی از خدای تعالی در خواستند مغفرت و آمرزش کردند این موضع را نام منی کردند نام شد از منی معانی و آدم
بطول [illegible] گز بود و سر او برابر میشد با فرشتگان هوا او را سخن گفتی چون در زمین [illegible]
وی رسیدند خدای تعالی قامت او با شصت گز آورد مجاهد گوید آدم ع از زمین هند چهل سال حج کرد پیاده و
که فرود آمدی امروز آنجا آبادانی است و چون بر زمین آمد عصای [illegible] از درخت مورد بهشت و بالای آن ده گز
از دو بموسی رسید و اکلیلی از درختان بهشت چون هوا بر و آمد خشک شد و برگهای او بر یخت و انواع طیب گشت برای
آن اکثر طیبها از هندوستان آرند و تمامی قصه در ذکر آیات که متضمن ذکر آدم باشد گفته شود انشاء الله تعالی تا ما را از طریق
نباشد والله ولی التوفیق والذین کفروا ای جحدوا و آنان که کفران و جحود کردند و تکذیب نمودند آیات ما را ایشان
کردند که کفر و ایمان افعال قلوب باشد و افعال جوارح اعلام کفر و ایمان باشد و علامت و دلالت بود و تکذیب اعتقاد
با حکم بود بکذب کسی و کذب هر چیزی بود که خبر نیست بر وفق خبر شود و صدق چیزی بود که خبر نیست چون خبر باشد اولئک
اصحاب النار جمع صاحب بود و صحب اسم بود جماعت را گروهی صحب جمع صاحب بود و اصحاب جمع جمع بود و نار در قرآن
بنام تعریف هر کجا آید دوزخ بود و اصحاب دوزخ ملازمان او باشند چه معنی صحبت مقاربت و ملازمت باشد

چنانکه اصحاب الصحرا گویند و خلود بنوع عرف دلیل دوام باشد چنانکه گویند لاخلود للدنیا الا دوام لها واهل
الجنة مخلدون فیها ای دائمون والا در وضع لغة عبارة بود از مدة دراز چنانکه گویند خلد فلان بالسجن
اذا حبس فی مدة طویلة واگرچه دایم نباشد مثله قوله تعالی اخلد الی الارض واتبع هواه و مثله
قولهم فلان مخلد اذا کان بطی الشیب و این شرح برای آن داده میشود تا در جای دیگر که آید در ذکر فساق
اهل صلوة اصحاب وعید تمسک نکنند بدو در محل اولئک [illegible] قول است یکی بدل الذین و یکی مبتدا و سیوم خبر
بود خبر هذا احاصل حلو و این معتمدست   یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی
انعمت علیکم واوفوا
بعهدی اوف بعهدکم وایای فارهبون
وآمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم ولا تکونوا اول کافر
به ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا وایای فاتقون ولا تلبسوا
الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون واقیموا الصلوة
وآتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم
وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون واستعینوا بالصبر والصلوة
وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا
ربهم وانهم الیه راجعون   یا اوف [illegible] و بنی منادی مضاف
برای آن

برای آن منصوبست و این واحد است و ابنا و بنون جمعست و ابنا راجع تکسیر و بنون جمع سلامت و در حال
رفع بواو بود و در حال نصب و جر بیا و نون برای اضافه افتاده است و مقصود این نبوه باشد و اسرائیل نام یعقوبست
و در معنی آن خلاف کرده اند بعضی گفته اند معنی آنست صفوة الله و گفته اند که معنی آنست که عبد الله و بعضی گفته اند
مرکبست از عربی و عبری برای آنکه اسرا ئیل خواند و هی اسری الی الله و ایل بزبان عبری الله باشد و مفسران
گفته اند خطاب با جبار جهود انست که در عهد رسول صلعم در مدینه بودند و بعضی دیگر گفته اند مراد جهودان و ترسایان عهد رسولست
که ایشان را نسبت کرد با پدر علیه السلام چنانکه گفت یا بنی آدم اذکروا یاد کنید و ذکر ضد نسیان بود و ذکر بمعنی حفظ بود
بقول تعالی اذکروا ما فیه ای احفظوا و ذکر بمعنی گفتار بود بقال ذکرته بالخیر و ذکر بمعنی نوشته بود بقال هذا مکتوب
فی الذکر ای فی المکتوب و ذکر بمعنی شرف بود و قوله تعالی انه لذکر لک ولقومک و ذکر بمعنی شکر بود
فی قوله فان ذکره فقد شکره و قوله لتحدث بالنعم شکر حسن بصری گفت در این آیت مراد بذکر شکر بود
ای اشکروا نعمتی التی انعمت علیکم و نعمت هر منفعتی بود که بغیر رسانند چون غرض منعم نفع منعم علیه باشد برای آن
گفتیم حسن که منعم بر انعام مستحق شکر و تعظیم باشد و بر قبیح مستحق تعظیم نباشد و حد احسان و انعام این باشد انعمت علیکم
در دین و دولت یکی آنست که مراد آن نعمتها که با ایشان انعام کرده دینی و دنیوی و قول دیگر آنست مراد این نعمتها
که بر پدران و اسلاف ایشان کرده که ایشان گفته اند نعمت جمع است اگرچه بلفظ واحد است چنانکه گفت وان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها قول دیگر آنست که نعمة آنست که درین آیات که بعد از این خواهد آمد تفصیل آن از نجات
از آل فرعون و نجات ایشان از غرق و هلاک آل فرعون و انواع نعمت که بر پدران ایشان انعام کرده در تیه و غیر
آن بجای خود و این روایة هشام است از عبد الله عباس و ابو العالیه گفت مراد نعمت اینست که در آیة دیگر
گفت اذکروا نعمة الله علیکم اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا وآتیکم ما لم یؤت
احدا من العالمین خدای تعالی ایشان را این نعمتها از برای یادکار داد و یکی دیگر ازین جمله نعمتها بعضی
آنست که تصدیق رسول صلعم در آنست چون توراة و انجیل و زبور و کتب سماوی منزل بر پدران ایشان پس از جمله
نعمتها بعضی آنست که متضمن است بوجود تصدیق یکی از آن نعمت پیغمبر ما صلعم و این قول اصح است و دوم آنکه
کفران نعمت ایجاب عظیم معصیت کند و کفران او و ما آنکه نعمت بر آبا از یکی نعمت بر فرزندان بود بر وجه باشد

یکی آنکه اگر آن نعمت تو موجود است ناخوشنودی و این فرزندان حاصل نشده بودی دیگر در جزا این نعمتها تفضیل است که تشریف و تفضیل دارد و تشریف پدران تفضیل فرزندان بود در وقت مفاخرت قوله تعالی اوفوا بعهدی
یقال وفی بعهده واوفی لغتان وافی علی کذا ای اشرف علیه واوفی علی کذا ای زاد علیه واوفی
حقه ووفاه ای اعطاه تاما وافیا وفت وکوید فی الجمع بین اللغتین اما ابن عوف فقد وفی بذمته
کما وفی به بقلاص النجم حادیها مراد بعهد آن عهدست که خدای تعالی از ایشان گرفت در کتب ایشان
که اوامر این کار بتورند و از مناهی اجتناب کنند و تحریف نکنند کتاب او را و ذکر رسول علیه السلام و صفت و نبوت او
پنهان نکنند چنانکه گفت تو ریت واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و
لا یکتمونه و این روایت ضحاک است از عبد الله عباس اوف بعهدکم برای آن مجزومست که جواب
امرست و عهد خدا با ایشان وعده است ایشان را بثواب بر طاعت پس آن قرار در تاکید ایجاب بر خود و تشبیه بعهد
و پیمان دیگر کرد بر معاهده ابن زید گفت مراد بعهد خدا امر خداست و بعهد ایشان جزای ایشانست اگر بجز آن فرا خواند
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم الی قوله ومن اوفی بعهده من الله و سعید جبیر گفت
از عبد الله عباس روایت است که مراد آنست که ورکردن ایشان کرد از ایمان بر رسول علیه السلام و اتباع او برگردن ایشان
از اثقال و اغلال برگیرد چنانکه گفت فی قوله الذین یتبعون الرسول النبی الامی یجدونه مکتوبا عندهم
الی قوله ویضع عنهم اصرهم والاغلال التی کانت علیهم وابن جریج گفت و قتاده که
مراد آن عهدست که در سوره مایده گفت قوله تعالی ولقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و
بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا الی قوله لاکفرن عنهم سیئاتهم و این قول معتاد
المعنی است و ایای ضمیر منصوب منفصل است و عامل در و فعل مقدر بود که این فعل ظاهر تفسیر آن است چه او بضمیر
متصل مشغولست و تقدیر چنین باشد که وایای فارهبون چنانکه والقمر قدرناه منازل
و اصل فارهبونی بوده است یا بیفکنده است و اکتفا کرده بکسره از آن چنانکه الکبیر المتعال واللیل
اذا یسر برای سر ایت تا ملایم باشد اسجاع آیات را و رهبة خوف باشد و ضد او در عبارة رغبة بود
حق تعالی میگوید از من بترسید بکردن آن چیزی که مستحق عقوبت من شوید و بیان کردیم که معنی آنست که از عقاب

من بترسید

من بترسید وآمنوا امرست ایشان را بما انزلت ما موصوله است یعنی بآنچه من فرو فرستادم یعنی
قرآن مصدقا حالست و ذو الحال ضمیر او در حال است لما معکم مراد کتب اولین است از توریة و انجیل
حق تعالی ایشان را ترغیب می‌کند در ایمان آوردن بقرآن چه مصدق کتاب ایشانست و مصدق توریت
اگر بگویند چه آن تکند و انزال و تنزیل نقل بود از جهة علو بجهة سفل و قرآن دلیل است بر حدوث قرآن چه
که منزل باشد قدیم نبود و نزول بر قدیم روا نباشد و لا تکونوا اول کافر به در آنست که آنکه به است
از قرآن و این قول ابن جریج است و ابو العالیه گفت کنایت از رسول است والله اعلم گفت مراد کتاب ایشانست
یعنی منکر مشوید که ذکر کتابهای شماست اگر گویند چرا گفت اول کافر بلفظ واحد و در صدر آیت خطاب با جماعت
جواب آنست که اخفش گفت اگرچه ظاهر اسم است بر مذهب فعل رانده است آنرا و تقدیر چنین است که اول من کفر
و فعل را تثنیه و جمع نکنند و مبرد میگوید وجه آنست که اول کافر را موصوفی تقدیر باید کرد که در لفظ واحد بود
در معنی جمع چنانکه اول حزب او قبیل او رهط کافر چنانکه شاعر گفت واذا هم طعموا فالأم طاعم واذا هم جاعوا فشر
جیاع و این قول صحیح است اگر گویند ظاهر این قول که گفت اول کافر چنان مینماید که اگر دوم باشد یا آخر کافر روا باشد
گوئیم این قول از دلیل الخطاب باشد و قول بدلیل الخطاب باطل است بنزد ما و بیشتر اهل علم از محققان اگر گویند دلیل الخطاب
حجت باشد گوئیم استدلال کنند بوجود چیزی بر نفی جز آن چنانکه گوید من دخل داری اکرمته هر که در سرای من آید گرامی
کنم دلیل کنند بر آن که هر که در سرای او نیاید مستحق اکرام [illegible] و برای آنکه حکمی منفصل است از آن و از یکدیگر
از این مفهوم نباشد که هر که در سرای نشود مستحق اکرام بود و هر که در سرای نشود حکم او موقوف بر دلیل دیگر و آنانکه
بدلیل الخطاب گویند گویند هر که در سرای نشود نشاید که او را اکرام کند و این از ظاهر خطاب است و بطلان
آنست که بیان کردیم و برای آن اینقدر شرح دادیم که درین کتاب ازین معنی بسیار خواهد آمد تا خواننده
کتاب واقف باشد بر دو جواب دیگر آنست که طریقه ایست عرب را در فصاحت معروف و مراد ازین مبالغه
باشد و مراد آنست که کافر مشوید باو نازل و نه آخر و این چنانست که گویند فلان چیز غیر سریع الی الخناء
فلان سریع منیت بالفحش مراد نفی فحش باشد بر جای نفی سرعت و گویند قلما رأیت مثله چون او کم دیدم و معنی
آنست که چون او ندیدم نه قلیل و نه کثیر و چنانکه شاعر گوید من اناس لیس فی اخلاقهم عاجل الفحش ولا

سواء الجزع غرض او نفی عاجل بخش دون آجل بل نفی بخش و خوعت لیس سایر وجوه و جواب سیوم آنست تخصیص قلیل برای آن کرد تا دکران در ذکر نیاید آنکنند چنانکه رسول صلی الله علیه و آله فرمود من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة هر که سنتی بد نهد بزه آن و بزه آنان که بران کار کنند تا بقیامت در کردن او باشد و من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمة و هر که سنتی نیکو نهد مزد آن و مزد هر که بقیامت بدان عمل کند او را باشد و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا در ین کلمات این سوالست هانا بهای بسیار شاید فروختن چه نهی مقید است بهای اندک جواب کوییم که جواب همانست که بیان کردیم در وجه دوم از سوال اول مراد نه آنست که اندک نشاید مراد آنست که هر بهای که در عوض آن بستانی اندک باشد و درین دو جایگاه دلیل است بر بطلان قول بدلیل الخطاب و الا این الزام ها لازم آید و اشتری در آیة بمعنی معاوضه است تا در تازی خود این معنی دارد برای آنکه شاری و مشتری اعنی بایع و مشتری معاوضه می‌کنند او بهایی دهد و متاع بعوض می‌ستاند و این متاع میدهد و بها بعوض میستاند و مشتری آن باشد که بفروخت نحو قوله و شروه بثمن بخس ای باعوه و اشتری خریدن بود نحو قوله تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم و ایای فاتقون و از من بترسید یا بپرهیزید معنی آنکه از معصیت بپرهیزید و از عقاب من بترسید و لا تلبسوا الحق بالباطل یقال لبست الثوب البسه لبسا او لبسا او لبست علیه الامر البسه لبسا خدای تعالی میفرماید حق را بباطل میپوشید و باطل را بر روی حق میارید و حق را معنی مختلف بود باختلاف موضع حق در قول کویند که مطابق صدق باشد و چون در فعل کویند صواب باشد و چون در اعتقاد کویند علم باشد و حق علیک ان وجب و منه قوله تعالی و لکن حق القول منی و الحقیقة فی اللغة ما یحق علی الرجل حفظه چنانکه شاعر کوید فکنت لحامی حقیقة و اسل کاکان یحمی عن حقایقنا ای و باطل نقیض حق بود و اصل بطلان فساد بود و در معنی لبس این حق بباطل چند قول کفته اند یکی و بن جهودی آشکارا مکنید و مسلمانی پنهان یعنی قوة جهودی و ترسایی مکنید تا ظاهر شود و ضعف مسلمانی مپوشید تا پنهان شود و قولی دیکر آنست که آنچه میدانید از حق میپوشید و باطل آشکارا مکنید از برای طمع ریاست و حطام

دنیا و قولی

دنیا و قولی دیکر آنست که باطل را بصورت حق بیرون نمایید و آنچه وارد است بمورد مذمت و ملامت آنها که تلبیس کنند و حق بصورت باطل نمایند بر چه کونه نماید که خدای تعالی نهی کند جهودان را از کاری و مذمت ایشان بران و خود آن کند و این معلوم شد که قدیم تعالی جل جلاله منزه است از آن که تلبیس کند و باطل بصورت حق بکسی نماید و تکتموا الحق در محل او دو قول کفته اند اکثر نحویان جزم ابتدا و از ین قول یکی آنست که واو عطف است و محل او جزم است و نون برای جزم بیفتاد و معنی آنست که و لا تکتموا الحق که حق پنهان مکنید و قولی دیکر آنست که واو جمعست بمعنی مع و فعل در محل نصبست باضمار آن و نون برای نصب افتاده است معنی آنست که حق را بباطل میپوشید با آنکه حق پنهان کنید یعنی میان این هر دو کار جمع مکنید چنانکه شاعر کوید لا تنه عن خلق و تاتی مثله عار علیک اذا فعلت عظیم و مثال این آیة در کلام عرب چنین باشد لا تاکل السمک و تشرب اللبن و لا تاکل السمک و تشرب اللبن معنی اول نهی باشد از هر دو معنی دوم نهی باشد عن الجمع بینهما که مع ان تشربوا اللبن و انتم تعلمون و او و حال است معنی آنکه در حالی که شما میدانید خلاف کردند در آن که چه بود که ایشان آنرا میدانستند بعضی کفتند معنی آنست که قول شما باطل است و قول محمد حق است و قولی دیکر آنست که شما میدانید که بعث و نشور و حساب و کتاب حق است قولی دیکر آنست که شما میدانید که محمد حق است و صفت اوست زیرا که نام او و صفت او و سیر او در کتابهای خود دانسته اید و در آیه دلیل باشد بر صحة قول اصحاب ما آنکه این خاص است بعلماء علمای ایشان و احبار بودند که ایشان وصف رسول رسول صلی الله علیه و آله در توریة خوانده بودند و پنهان میکردند برای حب ریاست اکر کویند چون دانستند نه مومن باشند جواب کوییم دانستن تنها ایمان نبود تا تصدیق با او نبود و چون بدل تصدیق نکنند مجرد علم ایمان نباشد و علم را که بر و سنتی ثواب نشود و اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة قدیم تعالی جل جلاله چون ایشان را نهی کرد از آنچه در آیة متقدم رفت درین آیه امر کرد ایشان را بنماز و زکوة و کلام در صلوة و اصل اشتقاق او برفت فی قوله تعالی یقیمون الصلوة و همچنین در معنی اقامت و وجهی نباشد اعاده کردن آن را و اتوا الزکوة ای اعطوا و ایتان آمدن باشد و ایتا دادن و خود باشد و اتیت الرجل اذ جئته و اتیت الامر اذا فعلته و اتیت المرأة اذا جامعتها و زکوة در لغت نما و زیاده باشد یقال زکاء الزرع اذا نما و زاد و صاحب کتاب العین میکوید اصل زکوة طهارة و پاکی بود من القس الزکیة و منه التزکیة و قوله خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم و در زکوة در معنی شاعر کوید

المال یزکو بك مستنکحا خیال قد اشرف للناظر مصدر زکاه بود ممدود و عرب کوید حذ لابن کوبك
ای الیقین و فلان زکا النقد ای حاضره و نقیده و زکا مقصور جمع زو باشد قال الشاعر کانوا خسا او زکا من دون
اربعة لم یخلقوا وجدود الناس تعتلج وَارْکَعُوا مَعَ الرَّاکِعِینَ و اخفش ابن افنا نظایر شده در لغت رکع
نقیض رفع باشد قال الشاعر لا تذل الفقیر علك ان ترکع یوما والدهر قد رفعه صاحب العین کفت پیر بود
در آید اکر زانوش بزمین در آید و اکرنه او را راکع کویند لبید کوید اخبر اخبار القرون التی مضت ادب کانی کلما قمت
راکع و در شرع بچنین دو تا شدن باشد و برای آن رکوع را تخصیص کرد از ارکان نماز که در نمازی که جهودان کردندی رکوع نبودی
و ذکر برای عظم موقع او از نماز آن را تخصیص کرد چه عبارت کنند از جزو قیام و قراءة و رکوع و سجود و بیک کفته در رکعت یکبار رکوع کردن
باشد اکر کویند چون کفت اقیموا الصلوة رکوع در اینجا داخل باشد باز کفتن وارکعوا تکرار باشد و در وی فایده نبود
جواب آنست که کوییم این خطاب با جهودان که ایشان در نماز رکوع نکنند جواب دیکر آنست که تخصیص بزرکرد از جمله نماز و ملک
و رسول وجبرئیل و میکائیل و جواب دیکر آنست که مراد بامر با نماز جماعتست لقوله مع الراکعین و در اول اینجا امر
با مر اقامت نماز است که کرا ایشان باشد و هر یکی مستقل بود بفایده خود اما اخبار در باب نماز و زکوة و ترغیب بر فعل آن و وعید
بر ترک آن بسیار است طرفی از آن بکوییم روا امیر المومنین علی علیه السلام و ابو ذر غفاری نیز از کد روزی رسول
صلی الله علیه و آله نشسته بود با جماعة مهاجر و انصار ده مرد از جمله احبار جهودان در آمدند و کفتند ما از تو مسایل خواهیم پرسید
که آن را جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب نداند اکر جواب دهی بدانیم که تو پیغمبر خدایی رسول صلی الله علیه و آله کفت بپرسید کفت
یا محمد خبر ده ما را از نماز پنجکانه که خدای تعالی بر تو و امت تو فرموده در شبانروزی پنج وقت این اوقات بچه اختصاص یافت
تفصیل آن بر دیکر وقتها رسول صلی الله علیه و آله کفت اما نماز پیشین برانکه در میان آسمان حلقه است هرکاه که آفتاب از آن حلقه
بیرون رود هرچه در زمین و آسمان است خدا را در آن ساعت تسبیح کنند و درهای آسمان بکشایند و در آن ساعت دعا را
از بیاید و وقت اجابت دعا باشد خدای تعالی خواست که امت من در آن ساعت در نماز باشند و اما نماز پسین آن ساعتیست که
ابلیس آدم را در او وسوسه کرد خدای تعالی مرا و امت مرا نماز فرمود در آن وقت برغم شیطان و باز داشت کید او و اما
نماز شام توبه آدم علیه السلام در آن وقت قبول شد خدای تعالی مرا و امت مرا نماز فرمود تا در آن وقت استغفار
کنند که از کناه پاک شوند اما نماز خفتن آن وقت نماز پیغمبران است خدای تعالی خواست تا امت من او را در آن وقت سجده
کنند با پیغمبران

کنند با پیغمبران موافقت کرده باشند و اما نماز صبح آفتاب که بر می آید از میان دو شاخ شیطان و کافران او را سجده
می کنند خدای تعالی خواست تا امت من خدا را سجده کنند پیش از آن که کافران شیطان را سجده کنند و احبار کفتند راست کفتی
و ده نفر از احبار سخن کفتند و ایمان آوردند و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان افضل الفرائض بعد المعرفة
الصلوة و اول ما یحاسب العبد علیها فان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها کفت اول
فریضه که بر بنده واجب است بعد از شناختن خدای تعالی نماز است و اول چیزی که بنده را بر آن تکلیف کنند نماز است اگر
نمازش قبول افتد طاعتهای دیکر همه قبول افتد و اگر نمازش رد کنند همه طاعت دیکرش رد کنند و دیکر روایت
از انس مالک که رسول صلی الله علیه و آله فرمود اول چیزی که خدای تعالی بر بندکان فرض کرد و اجب کرد اینست بر بندکان نماز است و اول
چیزی که حساب کنند نماز است و نیز فرمود علیه السلام که الصلوة قربان کل تقی کفت نماز تقرب هر پرهیزکاریست
و نیز هم کفت بین العبد و بین الکفر ترک الصلوة بین بنده و کفر ترک نماز است دیکر کفت موضع الصلوة
من الدین کموضع الراس من الجسد جای نماز در دین چون جای سر است از جسد و حسن البصری روایت
کند از انس مالک که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده بنماز برخیزد و روی بنماز آورد و چون کوید الله اکبر از کناه بدر آید
چنان که آن روز که از مادر بزاید و چون کوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خدای تعالی بعدد هر موی که بر تن
او باشد عبادت یکساله بنویسد برای او و چون فاتحة الکتاب بخواند همچنان باشد که حج و عمره کرده باشد و چون برکوع رود و دست ها
باشد که هم سنک خود زر بصدقه داده باشد و چون کوید سبحان ربی العظیم و بحمده همچنان باشد که هر کتابی که خدای تعالی
فرو فرستاده خوانده باشد و چون کوید سمع الله لمن حمده حق تعالی بهر تار موی که بر تن او باشد عبادت یکساله بنویسد
برای او و چون فاتحة الکتاب بخواند همچنان باشد که حج و عمره کرده باشد و چون برکوع رود هم چنان باشد که هم سنک خود زر
بصدقه داده باشد و چون کوید سمع الله لمن حمده حق تعالی بنظر رحمت در او نکرد و چون بسجده رود خدای تعالی بعدد
هر سنک حسنه در دیوان اعمال او بنویسد و چون بکوید سبحان ربی الاعلی و بحمده چنان باشد که بر توفیق
بنده آزاد کرده باشد و چون تشهد بخواند خدای تعالی ثواب صابران بر او بدهد و چون سلام باز دهد الله تعالی درهای
بهشت بروی او بکشاید و کوید ای بنده بهر دری که خواهی ببهشت رو ابو هریره روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله
کفت الصلوة کفارة الخطایا ثم قرأ ان الحسنات یذهبن السیئات کفت نماز کفاره کناهان باشد و این آیه بر خواند

که حسنات سیئات را ببرد عبد الله عمر روایت کند که امیر المؤمنین علی ع گفت مردی را دیدم که نماز نیکو میکرد و تضرع
عظیم مینمود رسول صلعم و آله فرمود که این مرد از اهل بهشت است و هم او ع گفت شنیدم که گفت چون مردی مؤمن بنماز
ایستد و تکبیر افتتاح کرد گناهان او بیاید بر سر دوش وی بایستد و چون برکوع و سجود رود گناهان او فرو ریزد معاذ
جبل روایت کند که مردی بنزدیک رسول صلعم و آله آمد و گفت یا رسول الله چون مردی با زنی نامحرم نشیند در جمیع چیزها
مردان و زنان باشد در میان ایشان برود مگر موافقت خدای تعالی این آیه فرستاد وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ
وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ رسول صلعم و آله فرمود برخیزد و وضو کند و دو رکعت نماز
کند تا کفاره گناه او شود صحابه گفتند یا رسول الله این خاص برای اوست یا عام است گفت این عام است از برای
همه است و سه نوبت لفظ را مکرر کرد ابوهریره گفت حضرت رسول الله صلعم و آله مثل زد گناهکار نماز کننده را بمردی که
در میان خاک آلوده شده باشد و بآب جایی رسد و خود را در آن آب جایی پاک بشوید و باز بسر خاک باز شی خود رود و دگر باره
بآب رود و خود را بشوید و همچنین بار که بآب میرود خاک از اندام او را پاک میکرد اند و هم چنین نماز کنان را گناه
میریزد هم چنان که آب از اندام او فرو میریزد و هم چنان که آب از اندام او خاک فرو میشست و پاک میکرد معاذ جبل روایت
کند که رسول صلعم و آله گفتم کدام عمل فاضل تر است که بنده بکند گفت نماز بوقت خود گذاردن که نماز ستون دین است
و در خبر می آید که چون بنده را در گور نهند چهار آتش بیاید و آهنگ وی کنند نماز بیاید و یکی را منع کند و فرو نشاند
و صدقه بیاید و یکی را فرو نشاند و صبر بیاید و یکی را فرو نشاند و کعب الاحبار گفت که در کتب اوایل هست که
خدای تعالی گفت سه چیز است که هر که آنرا محافظت کند او بنده منست از روی حقیقت و هر که آنرا
ضایع کند او دشمن منست از روی تحقیق نماز و روزه و غسل جنابت و بعضی صحابه در وعظ گفتند ای بنی آدم
روزه از برای خود آتشی عظیم برپا افروزی و چون وقت نماز در آید برخیز و آن آتش برافروخته فرو نشان
تا ترا نسوزد و امیر المؤمنین علی ع چون وقت نماز شدی گونه رویش متغیر شدی و مضطرب گشتی گفتندی
ترا چه شد گفتی وقت گذاردن امانتی رسید که خدای تعالی آنرا عرض کرد بر آسمانها و زمینها و کوهها از آن سر بتافتند
و نتوانستند قبول کردن من چگونه خواهم گذاردن آنرا و اخبار که درین باب آمده بسیار است حصری نتوان کرد
در آیات دیگر طرفی گفته شود انشاء الله تعالی اما زکوة رسول خدا صلعم و آله فرمود الزکوة قنطرة الاسلام زکوة

بل اسلام است

بل اسلامست و امیر المؤمنین علی ع روایت کند که رسول صلعم و آله گفت در خطبه وداع ایها الناس
ادوا الزکوة زکوة اموالکم ای مردمان زکوة مال بدهید که هر که زکوة ندهد نماز وی درست نباشد
و هر که نمازش نبود دینش نبود و روزه و حج و جهاد نبود و او را رسول صلعم و آله اعمال آنست و اهل دوزخ بر من عرض
کردند اول کسی که در بهشت رود سه طایفه را یافتم شهید و بنده مملوک که خدای تعالی را عبادت نیکو کند و خواجه
خود را نصیحت کند و مردی ضعیف حال صاحب اهل و عیال و اول کسانی که بدوزخ روند سه کس اند امیر مسلط بر
رعیت که ظالم باشد و مالداری که زکوة ندهد و درویش متکبر و در خبر دیگر آمده است که چون توانگران زکوة مال ندهند
خدای تعالی باران از آسمان باز گیرد و رسول صلعم و آله گفت ما طلعت شمس قط الا بجنبتيها ملکان
اللهم عجل لمنفق خلفا و لممسك تلفا هیچ روز آفتاب بر نیاید الا که در پهلوی او دو فرشته ایستاده
میگویند بار خدایا هر بنده دهنده و بخشنده را عوض بده و هر بخیل و ممسک را تلف [illegible] أتأمرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم در قول قایل باشد آنرا که دون آن باشد امر [illegible] شرط آنکه مرید بود آنرا [illegible] و مرا
[illegible] جنس است و لام استغراق جنس است بر هر کاری نیکو [illegible] شامل [illegible] عبادات [illegible] واجبات
و مندوبات و گفته اند بر صدقه است فی قولهم تبرّ فی یمینه ای صدقة و بر ضد فجور باشد من قول الشاعر
انا اقتسمنا خطتينا بيننا فحملت برة واحتملت فجار و عمان علمان للبر والفجور فلان
برّ بوالديه و ضد این عقوق باشد و نیز بمعنی صله و احسان باشد و معنی استفهام در آیه تقریع و ملامت است
آنرا که امر بمعروف کند مردمان را و خود آن نکند که گویند عبد الله عباس گفت مراد آنست که اهل کتاب تحریض
کردند بر تمسک باحکام توریة و ایشان خود آن احکام ترک کردند و ضایع گذاشتندی قتاده گفت مراد آنست
[illegible] فرمودندی و خود نکردندی بعضی دیگر گویند مردمان را بتصدق دادن فرمودندی و خود ندادندی حسن بصری
و ابن جریح گفتند مراد منافقانند که بظاهر امر معروف کردندی و بباطن منکر قیام نمودندی و اولیتر آن حمل بر
عموم باشد برای آنکه منافی نیست میان این اقوال پس باید که گفتن شامل است همه را و آنکه داخل اند در آن [illegible]
نسیان اگر در آیه حمل کنند بر ضد ذکر حقیقت نباشد بر توسع و مجاز باشد برای آنکه نسیان مزیل تکلیف است
و با زوال تکلیف ملامت نباشد و اینجا [illegible] اولیتر آن بود که حمل کنند بر ترک چنانکه در قصه آدم گفت

فی قول حالی خنثی ای ترک ناهم رحیق باشند وهم طیفیر باشد در باب علامت وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ واو حال است
وحال آنکه شما کتاب میخوانید یعنی توریة ازین وجه قبل باید کردن بر اصل کتاب و آنچه در توریة یافتند از ذکر رسول صلی
الله وآله وذکر تحریص وترغیب بر صدقات وزکوة وانواع مبرات از صله رحم وغیر آن وانتم ضمیر مرفوع منفصل است تتلون
من تلاوة القرآن وصل الشیء باشد من قولهم تلا ده الرجل اذا اتبعه اکر بر سبیل مبالغه گفت افلا
تعقلون شما عقل ندارید یعنی این کار عاقلان نباشد که چیزی بغیری ارزانی دارند وخود را از آن محروم کنند
ومعنی آنست نه کار عاقلان باشد که تو کسی را کاری فرمای وغرض تو آن باشد که او بر آن کار کند و تو نکنی فایده ادای نباشد
بکردن آن تبرات آن باشد که نفس غرض خود کرده باشی وعاقلان کار چنین نکنند وقولی دیگر هم چنین است که شما
استعمال عقل نمی کنید چنین کردن بعقل راست نیاید چنانکه شاعر گوید لا تنه عن خلق وتاتی مثله عار
علیک اذا فعلت عظیم وانس مالک روایت کند که رسول صلم وآله گفت در شب معراج که مرا بآسمان بردند جماعتی
دیدم که لبهای ایشان می بریدند کلما قرضت وفت هر چند که می بریدند باز بر درست می شد من گفتم ای جبرئیل ایشان
چه کسانند گفت هولاء خطباء امتک یقولون ما لا یفعلون وَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ ایشان خطیبان امت تواند که کنند و بر آن کار نکنند ومردمان را امر معروف کردند وخود عمل بر آن نکردند
ابو هریره روایت کرد که رسول صلم وآله گفت انّ اشدّ الناس عذابا یوم القیمة عالم لا ینفعه
بعمله سخت ترکسی روز قیامت بعذاب عالمی باشد که او در بعلم خود منتفع نبود وجندب بن عبدالله روایت
کند که رسول صلم وآله گفت مثل آنکس که مردم خیر آموزد وخود کار نبندد مثل چراغی باشد که میسوزد ودیگران می افروزد
چنانکه شاعر گوید ومن یعظ الرجال بقول حق فیحفظ عنه وهو له مضیع کعاصی الله فیما لا هواه
ودون له فیه مطیع فیسعد بالذی کسبت یداه سواه وذلک الغبن القطیع وعبدالله مسعود
روایت کند که رسول صلم وآله فرمود فردای قیامت هیچ مردی را نگذارند که قدم از قدم بر دارد تا از چند چیز
بر آید از برنای خود چون بسر برسانیده باشد واز عمر که در چه صرف کرده واز مالش که از کجا کسب کرده ودر چه
صرف کرده واز علمش که بر آن عمل کرده یا نکرده وانشد محمد بن الجهم اذا انت لم ینفعک علمک
لم تجد بعلمک مخلوقا من النّاس یقبله وان صانک العلم الذی قد حملته اباک لمن

یجتنبه

یجتنبه ویجهله مالک بن دینار گفت خدای تعالی وحی کرد بعیسی بن مریم وعظ کن مردمان را او خود متعظ شو اگر متعظ نشوی
از من شرم دار وحسن بصری باین بیت بسیار تمثل کردی اذا العلم لم تعمل به صار حجة علیک ولم تعذر
بما انت جاهله واحد عقل عقل عبارت بود از مجموع علومی که چون حاصل آید در یکی از ما او صحیح باشد در علم
اکتسابی کردن واز خدای تعالی نیکو بود که او را تکلیف کند چون دیگر شرایط تکلیف حاصل شود واشتقاق از عقال
ناقه بود چه عقل عاقل را منع می کند از بسیار کارها چنانکه عقال منع می کند شتر را از رفتن ودیگر آنکه علوم اکتسابی بعقل
باشد ولیستة ودیعه را ازینجا عقل گویند وخوانند که خو از اباز دارد از آنکه رکیک شود وعقل بمعنی دیه آمده است در کلام عرب
چنانکه شاعر گفت فلا تاخذوا عقلا من القوم اننی اری العار یبقی والمعاقل یذهب اکر علوم حصلت
که چون مجتمع شود آنرا عقل خوانند کو ثم اول علم است بخود واحوال خود چنانکه یکی از ما وجود خود را داند وداند که حاصل است
بر صفت مدرکی واو ادراک می کند مدرکات می کند بر آن وجه که آن باشد واین از خویشتن باید که علم باشد بقضیتها که
شر دو چنانکه داند ذات خالی نبود از آن بر صفتی بود یا نبود و که باشد بسیاری خبرها نزد اخبار چنانکه داند آنکه بلند بشکند
وآتش هیزم را بسوزد ومانند این وعلم یتعلق فعل بفاعل درین باب شود وذکر علم بقصد فی طلب چون خطا
اوشنود وذکر علم با مور جلی وتذکر با قرب عهد بآن ودیگر علم بکن لبسیار محسنات عقلی وعلم بقبح مقبحات عقلی
ووجوب واجبات عقلی وجواز مجوزات عقلی واستحاله مستحیلات عقلی واین اجزا علوم عقل که مذکور شد خدای
آنرا برای نوعی از انواع تکلیف عقلی آفرید که بی آن قبیح بودی در حکمت او تکلیف کردن بآن
نوع واستقصا واین معنی در کتب اصول مشروح است واطناب کردن درین کتاب
درین باب از غرض مقصود خارج بود قوله تعالی وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ امر است جل مکلفان
باستعانت وطلب یاری کردن از خدای تعالی واین سین سین طلب خوانند واستعانت طلب یاری
کردن بود واعانت یاری دادن ومعنی آنست که خدای تعالی الطاف خواهید که شما را الطاعت بزرگ
کند واز معصیت باز دارد وخلاف کردند در آنکه خطاب با کیست بیشتر مفسران گفتند خطاب با اهل کتاب است
از جهودان وترسایان چه آیات اول در حق ایشانست چه ایشان نهی کرد از آنکه بطمع ریاست وحطام
دنیای حق را بباطل بپوشانند وچیزی بگویند وخود بر آن کار نکنند درین آیه گفت دست از آن بدارید

و نماز و روزه تنگ کنند و بعضی دیگر گفتند خطاب با صحابه رسول است صلی الله علیه و آله ایشان نماز و روزه شرع
ماند انستند چگونه گوید ایشان را که استعانت بآن هر دو و انکه آیات مقدم در حق ایشان باشد منع نکند
که این آیه خطاب با امت رسول الله باشد و اگر بر عموم حمل کنند اولیتر باشد اما صبر حبس نفس باشد بر آن که نفس
کاره بود آنرا و از اینجاست که رسول صلی الله علیه و آله گفت در حق مردی که دست بگرفت تا دیگری او را بکشت اقتلوا
القاتل واصبروا الصابر گفت قاتل را بباید کشتن و آنکه او را باز داشت از آنکه رفع او کند از خود در
زندان باز باید داشت تا بمیرد و شرح اینست که حابس را در زندان مخلد باز دارند تا بمیرد و حبس را صبر خوانند
و حابس را صابر و آنکه نهی کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله عن قتل الرجل صبرا آن باشد که کسی را باز دارند در زندان و آب و نان ندهند
تا بمیرد و نهی عن ذبح البهیمة صبرا و نهی کرد بهیمه را صبر کنند معنی آنست که لشکر یکا دو گوسفند
و مانند آن یکی می کشند و یکی در وی می نگرد و ضد صبر جزع بود و شاعر گوید فان الصبر خیر عواقبه و ان
یجزعا فالامر ما تریان و صبر بر سه وجه بود یکی بر طاعت دوم صبر در معصیت سیوم صبر بر مصیبت
و گفته اند مراد بالصبر در آیه روزه است حاصل است فدیه تعالی جل جلاله روزه را در قرآن صبر خوانده و قوله تعالی
وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا ای بما صاموا و دیگر که تا ملایم و مناسب باشد با نماز و اگر حمل بر عموم کنند تا جمله
در آن داخل باشد اولیتر است و فایده بیشتر دهد و در صلوة دو قول است یکی دعا و دیگر نماز و حمل آن بر نماز کردن
اولیتر بود چه عرف شرع این لفظ از اصل برده است و نقل کرده باین افعال مخصوص و این کنایه راجع است
با نماز و اگر چه دو مذکوره از پیش رفته است از صبر و صلوة برای دو وجه یکی آنکه موقع نماز بیشتر است از موقع صبر
و دوم رکنی از ارکان شریعت وجه دوم آنکه رد کنایه کردن الی اقرب مذکورین مثال وجه اول قوله تعالی واذا
راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها رد کنایه با تجارة کرد چه بیشتر مقصود آن بود و آن عمده و غرض بود
مثال وجه دوم قوله تعالی والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
رد کنایه با سیم کرد اگر چه زر عزیزتر باشد برای آنکه فضه نزدیکتر است لکبیرة ای لثقیلة یعنی گرانست برای آنکه
ثقیل گرانی نتیجه بزرگی بود چون جسم بزرگتر بود گران تر بود و برین تشبیه گفت الا علی الخاشعین
خشوع و خضوع و تذلل و اخبات نظایر بود و ضد خشوع استکبار بود و خضوع البصر چشم بر هم نهادن باشد

من قوله

من قوله ابصارها خاشعة و خشوع صوت و سکون او باشد من قوله تعالی وخشعت
الاصوات للرحمن یعنی نماز گرانست مگر بر آنان که گردن نهاده فرمان خدای تعالی باشند آنکس
گفت مراد بخاشعان در آیه خایفان و ترسکاران اند اما خبر رسول آثار که در معنی و فضیلت او در صبر و صلوة
آمده است و بی کرانه است طرفی گفته شود رسول صلی الله علیه و آله می گوید الایمان نصفان نصف
صبر و نصف شکر ایمان دو نیمه است یک نیمه صبر است و یک نیمه شکر و امیر المومنین علیه السلام
گفت الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد صبر از ایمان بمنزله سر است از تن چون جدا کنند
تن را هیچ قدری نباشد و عمرو بن شعیب روایت کند از جدش از رسول علیه السلم که او گفت روز قیامت
چون خلایق را در صعید یکسان بدارند منادی از قبل رب العزة ندا کند که این اهل الصبر
اهل صبر و شکیبائی کجایند جماعتی اندک برخیزند و روی بجانب بهشت نهند بشتاب فرشتگان
ایشان را گویند بس بشتاب میروی به بهشت شما که اید شما گویند ما اهل صبریم گویند صبر شما چه بود گویند
که بند صبر ما بر طاعت بود و از معصیت بود فرشتگان گویند ادخلوا الجنة فنعم اجر العاملین
بهشت روید که مزد لیست بهشت نیکوکاران را و بر آن این دو چیز را تخصیص کرد که بصبر از معاصی
اجتناب کنند و نماز دور و لطف باشد در ادای طاعات و اجتناب معاصی کما قال الله تعالی ان الصلوة تنهی
عن الفحشاء والمنکر و رسول صلی الله علیه و آله چون کاری سخت بدو رسیدی فزع با نماز کردی و در
خبر است که یکروز رسول صلی الله علیه و آله سلمان را دید که بر روی در افتاده از درد شکم گفت یا سلمان اشکم درد
داری قم فصل فان الصلوة شفاء خیز و نماز کن که در نماز شفا است و در خبری است که عبد الله
عباس در بعضی سفرها بود او را خبر دادند بمرگ برادرش قثم و استرجاع کرد و فرود آمد
از راحله و کناره گرفت و در نماز ایستاد و دو رکعت نماز کرد و ساعتی نیک بنشست آنگه برخاست
و می خواند استعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة علی الخاشعین قوله
والذین یظنون انان ظن برند اتفاق محققان ظن در آیه بمعنی یقین است چه اگر بعث و نشور
و ثواب و عقاب بظن باشد ایشان را شاک باشند و چون شاک باشند کافر باشند ممدوح نباشند و ظن

بمعنی علم در کلام عرب بسیار است و مانند این آیه قوله تعالی انی ظننت انی ملاق حسابیه
قال درید بن الصمة فقلت لهم ظنوا بالفی مدجج سراتهم فی الفارسی المسرد یعنی تقنوا
و گفته‌اند ظن از افعالیست که بمعنی شکی و ضد شک باشد و بمعنی ظن و علم بود و گفته‌اند چون در علم بکار برند مجاز بود
و این قول قریبست بصواب برای آنکه اطلاق لفظ علم نکنند تا قرینه نباشد و قرینه در آیه آنست که آیه
وارد مورد مدح است و مدح نباشد آن را در بعث و نشور شک باشد که تقوی کند به نزدیک آن که
این معنی در وحال باشد که متعلق معنی چنان است بان که رد او ادکر برخلاف آن است و در
قرآن ظن بمعنی علم بسیار است منها قوله تعالی ورای المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها
قوله تعالی وظنوا انهم ان لا ملجا من الله الا الیه قوله تعالی الا یظن اولئک
انهم مبعوثون لیوم عظیم انهم ملاقوا ربهم اصل ملاقاة در لغه مقابله بود بروجه
مقاربه تا بحد ملاصقه نیز باشد یقال التقی الحدان اذا تلاصقا والتقی الفارسان اذا تقابلا
وتقابلا وقال الشاعر ملا التقی الصفان واختلف القنا حقیقت این در جسم نیک برود
ولقا و ملاقات بمعنی رویت و در آیه مضاف محذوفست و مضاف الیه بجای او نهاده چنانکه و سئل
القریه وجاء ربک و این طریقی عربی معروفست و اشعار بدین معنی برفت و دلیل بر آنکه لقا بمعنی رویت
رویت قوله تعالی فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم القیمة یلقونهم و اتفاقست
که کافران و منافقان خدا را نبینند و کرقول رسول علیه السلم که گفت من فارق الجماعة و استدل
الامارة لقی الله ولا وجه له عنده و این خبر را معنی آنست که هر کس از جماعت مسلمانان مفارقت
کند و امارت را یعنی امامت را ذلیل و خوار دارد و پیش خدای تعالی شود و او را نزدیک خدای هیچ روی
نباشد و کرقول رسول علیه السلم من حلف علی یمین لیقطع بها مال امرئ مسلم لقی الله وهو علیه
غضبان و مانند این اخبار بسیار است و این صفت دوزخیان است و در دوزخ کس خدای را
نه بیند باتفاق اهل علوم که لقا بمعنی رویت دیگر آنکه گویند لقا بمعنی صیرورت آمده است
فی قول لعروق وانک تحطب لیک مبابعهم تلاق الذی لاقی نیال الکواعب درحق
الکسس مدلره

آنکه کی بمیرد گوید لقی الله فلانا یا سوا اگر مومن بود اگر کافر معنی آنست که ملاقو ثواب ربهم است مرا
ثواب خدای وصول است دیگر آنکه ای یحصل لی ماصار الیه دیگر آنکه آن که بر همه بارده مثلا
گویند لقیت امیرا و اگرچه ضریر باشد و لقا در حق او بمعنی حضور باشد چنانکه در آن خبر که رسول علیه السلم من
احب لقاء الله ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه و راوی خبر گوید که چون رسول این بگفت
یکی از جمله زنهای رسول صلعم گفت یا رسول الله اگر کراهت مرگ کراهت لقای خدا باشد ما همه مرگ را کاره‌ایم
رسول صلعم گفت نه چنین است ولیکن چون مومن را وفات نزدیک رسد خدای تعالی آنچه برای او بجا
آورده باشد او را بنماید از ثواب و کرامت در آن حال هیچ چیز نبود که او دوست تر دارد از آنکه بان رسد پس او
دوست دارد لقای خدای و خدای تعالی لقای او را و کافر را چون وفات نزدیک رسد خدای تعالی او را نماید
آنچه نهاده است او را از هوان و عذاب در آن وقت هیچ چیز نباشد نزدیک او از آن ناخوش‌تر
سخت تر و مکروه تر پس او کاره باشد لقای خدا را و خدای تعالی لقای او را پس معنی خبر آنست که هر که خواهد
بثواب خدای تعالی برسد و با جوار خدای تعالی شود خدای تعالی خواهد دوست دارد که او را با جوار خود برد
و ثواب دهد و هر که کاره باشد جوار خدا را خدای تعالی کاره باشد جوار او و معاذ جبل روایت کند که رسول صلعم گفت
اگر خواهی خبر دهم شما را که از اول چیز که خدای تعالی با بنده گوید چه باشد با خدای گوید گفتند بلی یا رسول الله گفت
خدای تعالی بنده مومن را گوید تو لقای من دوست داشتی او گوید آری بار خدایا حق تعالی گوید چرا گوید امید
مغفرت و آمرزش خدای تعالی گوید من مغفرت و آمرزش ترا واجب کردم این جمله دلیل می کند بر آنکه لقا
بمعنی مصیر باشد و ابو القاسم بلخی و ابو بکر اصم ظن در آیه بر گمان حمل کنند کردند نه بر علم و گفتند مراد خوف
چه خوف از باب ظن باشد و مراد بلقا مرگ باشد معنی آنست که آنها که از مرگ ترسند و این بر سبیل مدح
باشد زیرا که چون از مرگ ترسند اعداد و استعداد آن کرده باشند و مادام بر سر توبه و تقوی باشند
و این وجه است قریب بصواب برای آنکه ظن و لقا هر دو بر حقیقت خود ماند وانهم الیه راجعون
تکرار نباشد چه اگر لقا بر مصیر حمل کنند مصیر و مرجع هر دو یکی باشد و رجوع بازگشتن باشد اگر گویند چگونه گفت راجعون
و راجع آنرا گویند که جایی بوده باشد و از آنجا بیاید پس باز آنجا شود و خلق هرگز بجا نبوده‌اند تا آنجا باز شوند

جواب آنست که ایشان در دنیا هم در قبضه خدای بودند و اگرچه فرمان خدای نبردند در بعضی احوال و خدای تعالی
بنوعی مصلحت تعجیل عقوبت ایشان نمیکرد چون بانشا شوند و خدای تعالی ایشان را بازآفریند تصرف خدای شوند
بس از آنکه بقضا از تصرف او برفته باشند جواب دیگر آنست که رجع در آیه بمعنی صیرورت یقال
رجع علی فلان منه مکروه و عاد الیه منه بلاء و اگرچه پیش از آن نبوده باشد همچنانکه شاعر گوید شعر
فان تکن الایام احسن مرة   الی فقد عادت لهن ذنوب ای صارت و از پیش آن هردو را
با وگناهی نبوده باشد وجهی دیگر آنست که ایشان بوجود از مقدور ایشان نیستند باشند بعد از فنا با مقدور خدای آید
تا اعاده ایشان کند والله تعالی اعلم بمراده   يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ
الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ
عَلَى الْعَالَمِينَ   وَاتَّقُوا يَوْمًا
لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا
شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا
عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ   وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ
آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ
سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ
يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ
بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ   وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ
الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ
وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ   وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ
لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ
وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ   ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ
ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ   وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

این جهت آیت

این جهت آیت خطاب با جهودان و ترسایان عهد عصر رسول صلی الله علیه و آله است که حق تعالی با یاد داد ایشان را
نعمتهای که بر اسلاف ایشان کرد و نعمت بر پدران نعمت شمرد بر فرزندان برای دو وجه یکی آنکه هر که
نعمتها نکردی از نجات ایشان از فرعون و غرق دریا ایشان نماندندی و ایشان در وجود نیامدندی از
پشت ایشان وجه دوم آنکه نعمت بر پدران و مفاخر و مناقب ایشان مفاخر و مناقب فرزندان باشد
برای آن نعمت فرزندان خواند آنرا و برای آن تکرار کرد و این کلمات را که مراد باین نعمتها جز آن نعمتهاست
که در آن آیت گفت وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ تفضیل و ترجیح و تزیید نظایر بود و تنقیص و تفضیل توبه
بود و تفضیل ایشان بر دیگران بآن داد که دیگر آیه شرح داد و من قوله إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ
وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا الآیه در ایشان پیغمبران کرد و پادشاهان و ایشان را جز آن داد که جهانیان را
نداد و من و سلوی از آسمان بر ایشان فرو فرستاد و فرعون را هلاک کرد و دیگر نعمتها که تفصیل
ایشان در آیه دیگر بخواهد آمدن قوله عز و جل عَلَى الْعَالَمِينَ ای علی عالمی زمانهم مراد آنست که شما را
تفضیل داد بر اهل روزگار خود برای آنکه امت پیغمبر ما علیه السلام مفضل آمد بر ایشان لقوله كُنْتُمْ
خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ وَاتَّقُوا يَوْمًا عطف است علی قوله و اذکروا و گفت نعمتهای من
یاد کنید بترسید از روزی و معنی آنست که بترسید از آفات و اهوال و حوادث روزگار یعنی عقاب
و معنی آنکه هر چیزی از افعال که شما را در احوال و پیش آید آن روز آنکه آنکه کلام را مخفف کرد و گفت
بترسید از روزی لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا این جمله در محل نصبست با آنکه صفت یوم است
لا تجزی ای لا تغنی و لا تکفی عنا نکند و بجای او نه بایستد من قولهم البقرة تجزی عن سبعة
و لغت اهل حجاز تجزی باشد از بنا ثلاثی و لغت بنی تمیم تجزی باشد از اجزا و اخفش گفت کلمه آنست که لا یقوم
مقامها و گروهی دیگر گفته اند لا تجزی لا یقضی و اصل مجازاة مکافاتست و مقابله بود و منه الجزاء
از اینجا مجازاة و جزا گویند و فیه در و مضمر است و تقدیر چنین است که لا تجزی فیه نفس عن نفس
شیئا ای حقا مما وجب علیه حقی که بر او واجب باشد از عقاب و عوض و حساب و جزی یعنی هر نفسی را بگناه خود
گیرند و جزای عمل او بدیگری ندهند و مستحقات او از اعواض و جزای بدیگری ندهد چنانکه حق تعالی فرموده

ولا تزر وازرة وزر اخرى وقوله لكل امرئ منهم يومئذ شان يغنيه ان روز چاره نباشد
ورشوه نه پذیرد واگر مانند این باشد این جمله داخلست تحت قوله لا تجزی نفس عن نفس شيئا
ولا يقبل منها شفاعة قبول اخذ چیزی باشد تلقی راحت بالنفس یعنی قبول نکند از هیچ کس شفاعتی
معتزلان گفتند مراد آیه جهودان اند که ایشان گفتند ما را باکی نیست که پدران ما انبیا و اوصیا اند ما را شفاعت
کنند حق تعالی باز نمود که شفاعت ایشان مقبول نخواهد بود و این آیه دلیل نکند بر قول معتزله در نفی شفاعت
چه آیه مخصوصست بجهودان واگر مخصوص نبودی تخصیص بایستی کردن علی کل حال با آیتی که متضمن اثبات
شفاعتست من قوله ولا يشفعون الا لمن ارتضى وقوله من ذا الذي يشفع
الا باذنه ونیز باجماع امه متفق است بر ثبوت شفاعت خلاف در میان ما و معتزله آن
افتاد که شفاعت در اسقاط مضار باشد در زیادة منافع نیز و نزدیک ما حقیقت شفاعت در اسقاط مضار
بود ونزدیک ایشان در زیادة منافع و حد شفاعت ملتمس باشد از غیری اسقاط مضره از کسی
بروجهی که اگر شفاعت نبودی آن مضره بدو رسیدی و دلیل بر آنکه عرف
مستمرست وعادت که شفاعت در حق جناة ومذنبان وکسانی که استعمال کنند که مستحق
کشتن وعذاب باشد و در وضع لغه برای اسقاط مضارست و دلیل برین قول شاعر عطفات
بر واپر مبرد وقالوا نعلم ان مالك ان يصلك فدلك وان يجنبنا بذرك ونشفع
شفاعة نیز استعمال کرده اند در زیادة منافع فی قول الحطيئة وذاك امرؤ ان تاته في صنيعة
الى ماله لا تاته بشفيع ومعنى معاون استعمال کرده اند فی قول النابغة اتاك امرؤ مستعلن
لك بغضه له من عدو مثل ذلك شافع اى معين في قول الاحوص كان من لامني لاصرمها كانوا
العليل يلومها فشفعوا اى قووا و نوا واصل شفاعه از شفع باشد و دو تر فرد برای آن شفیع خوانند
او را شافع که دوم مشفوع نیز باشد در کار او و ذنب ازو چنانکه امیر المؤمنین گفت علیه السلام الشفيع
جناح الطالب گفت شفیع بال طالب باشد و شفیع این باشد که شفاعت کرد و مشفع آن باشد که دوم
نهان کند و یکی تفسیر این وارد قول رسول ع اشفعوا توجروا معنی آنست که گفته معنی انست که دوم
اکسی شوی

اکسی شوی که او را در صف نماز جماعت تنها مردی باشد نماز و شفع خلاف وتر بود و مشفوع در
معرفت و شافع طالب باشد و شفیع بلیغ تر باشد ازو و مشفوع آن کس باشد که او را شفاعت کنند
و مشفوع فیه آن باشد که در حق او شفاعت کنند و تشفیع و شفع مقبول الشفاعة باشد و شفاعه و ذریعه
و وسیله و وصیله متقارب باشد و چه تقدیر آورده اما ما نزد او در شفاعت باشد و بیان کردیم که شفاعت
در اسقاط مضار بود لقول النبي ع شفاعتي لاهل الكبائر من امتي و آیه مخصوص است بجهودان که خدا
ایشان را نومید کرد از شفاعت هر شفیعی برای آنکه کفر ایشان اجماع است که کس کافر را شفاعت نخواهد کردن
ولا يؤخذ منها عدل عدل و عدول حق و انصاف نظایر باشد و نقیض عدل جور بود و عدل مصدر بود و باشد که
بجای اسم فاعل بنهند عادل را عدل خوانند و واحد و تثنیه وجمع در وی یکسان باشد و عدل نظیر باشد
و همتای او و از اینجاست ربهم يعدلون ای شرک آرند با او همتا فرو آرند و عدل عن الطريق اذا جار
و یکی گفته و معنی عدل در آیه گفته فدیه است یعنی فدا از ایشان نستانند و گفته اند عدل فریضه است من قولهم
لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا اى سنة ولا فريضة و معنی آن آن بود که طاعت فرایض ایشان
قبول نکنند برای آنکه واقع نباشد از ایشان بر وجه مشروع ابن کثیر و اهل بصره تقبل بتا خوانند
برای لفظ شفاعت که مونثست و آنکه بیا خواند برای آنکه فعل مقدم است و تانیث حقیقی است برای آنکه میان
فعل و فاعل فاصله است کما قال لئلا يكون الناس على الله حجة خدای ع در دیگر آیه
میگوید فلن يقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدى به اگر زمین پر از زر باز کرده
ادا باشد بفدیه بدهند ازو قبول نکنند و در خبر است که رسول ع گفت يحشر الناس حفاة عراة غرلا كما خلقوا
حشر کنند برهنه پای برهنه تن ختنه ناکرده عائشه گفت یا رسول الله زنان هم برهنه گفت بلی گفت واسوتاه
وا رسوای رسول ع گفت روز قیامت مردان از زنان بی خبر باشند و زنان از مردان ان روز همه بر خود مشغول باشند
کس را پروای کس نبود لكل امرئ منهم يومئذ شان يغنيه سه جایگاه آن بود که کس را با کس نبود
نزدیک آن نامه پران شود یکی را نامه بدست راست می دهند و یکی را بدست چپ عند آن مردم متحیر باشند
و انکه نزدیک ترازو آیند و حق به حساب خلقان کند یکی را حسنات ترجیح دارد و یکی را سیئات در آن حال بنده

هیچ نباشد که بر بالا جستن نکرد و یکی بر نشستن نکرد تا خود بجان که کدام خواهد بود و عنان لیسر دو راه خواه
بودن و رسند که گروهی را بهشت بدست آید و بهشت میرند و گروهی را بدبختی و دوزخ می برند آنجا نیز نجوا باشند
که نداند که او را کدام دست خواهند بردن اعاذنا الله فی ذلک الیوم من اهواله و شدایده بمنه و رحمته
وقوله ولا هم ینصرون و ایشان را یاری کنند نصره و نصرت باشد و ضد او خذلان بود و انتصار رجع داد بود
و انصار رسول الله اعوان او بودند از اصحاب بیعه و انتصار انتقام بود و نصران باشد که ترسا شدند و نصرانی منسوب
بجای که آنرا ناصره گویند و نصاری جمع او باشد و نصرت آن باشد که باران بسیار از جانب آسمان و نصرت بمعنی عطا
باشد چنانکه شاعر گوید ابوک الذی عطا علی نصره واسکت عنی بعد کل قابل وراذ نجیناکم من آل فرعون
او ظرف است زمانی ماضی را از آن فصل که در آیه مقدم رفت من قوله اذکروا نعمتی اذ نجینا
ونجات و خلاص و سلامه نظایر بود و ضد نجات هلاک بود بقول نجا ینجو نجاة اذا خلص و
نجا ینجو نجاء اذا اسرع و ناجی فلانا فلانا اذا اسرا الیه و النجوی السر قال الله
انما النجوی من الشیطان و نجا و نجوة زمین بلند باشد چنانکه شاعر گوید شعر فمن بنجوته
لمن بعقوته والمستکن کمن یمشی بقرواح و نجا ابر باشد اول بر آید و نجو حدث باشد
واستنجی تطهیر موضع نجو باشد سوا اگر آب باشد و اگر با حجار و نجوة فلان آن باشد که گفتیم او در [illegible]
دامنت بازمانی و آنرا استنکاه خوانند یعنی طلب کرد و شاعر گفت نجوت مجالدا فوجدت منه
کریح الکلبات حدیث عهد و نجوة الشاة آن باشد که پوستش بکندم و نجوت العود
آن باشد که پوست بازکردم چوب را و اصل باب نجوه باشد آن زمین بلند باشد کوت یاد کنی نعمتهای
من چون برهانیدم شما را از آل فرعون و آل و اهل از روی لفظ یکی باشد و آن از ابدالست برای
قرب مخرج ها و همزه و عرف فرق باشد میان ایشان که اهل عام تر بود و از آل برای آنکه گویند اهل
الکوفه و اهل البصره و لا یقال آل الکوفه و آل البصره و آل الرجل و کذا اهل الحرب اهل الجنة و اهل
النار و اما آل فرعون مراد قوم قوم او اهل دین او باشند و آل سراب باشد و آل الرجل اله او باشد کتمه
والاله شدید من السلسله باشد قالت الخنساء فاحمل نفسی علی آله فاما علیها و اما لها

وال شخص

وآل شخص باشد و اصل کلمه از اول باشد و آن رجوع بود و فرعون نام پادشاه عمالقه است چنانکه قیصر
گویند پادشاه روم را و فیل گویند پادشاه حمیر را و فغفور گویند پادشاه چین را و کسری پادشاه پارس را
و خاقان ملک ترک را و تبع ملک تبابعه را و ایشان جاهلی اند از عرب و او اسمی عجمی غیر منصرف للعجمه
والعلمیه و گفته اند نام مصعب بن ریان بود و گفته اند ریان بن الولید بود در مصر در عهد یوسف علیه السلام بود که
بر خزاین مصر در دست یوسف کردند کما قال الله تعالی حکایة عنه اجعلنی علی خزائن الارض و این قول
[illegible] بیوسف آورد و او در عهد یوسف علیه السلام بمرد و از پس او پادشاهی قابوس بن مصعب رسید و یوسف علیه السلام زنده بود
او را دعوت کرد قبول نکرد اسلام را و جباری بود ظالم و یوسف علیه السلام در عهد مملکت او بمرد خدای تعالی
و این قابوس در ملک بزرگان و بماند پس خدای [illegible] هلاک کرد او را و برادرش ابو العباس الولید بن مصعب بپادشاهی
بنشست و نسب او الولید بن مصعب بن الریان بن اراشه بن ثروان بن عمرو بن فاران بن عملاق
بن لاود بن سام بن نوح علیه السلام این فرعون موسی علیه السلام بود یسومونکم ای یکلفونکم و یذیقونکم
من قولهم سامه الخسف اذا حمله الظلم قال الشاعر ان سیم خسفا وجهه تربدا والسوم
التعریج باشد هم چنین یقال ساومته علی کذا اداوم و شرح کردیم و از اینجاست حدیث رسول صلی الله علیه
لا یبع احدکم فی سوم اخیه و سوم هم چنین عادر مرجه کردن شتر باشد و سوم [illegible] آن باشد که [illegible]
والسویم علامه باشد و منه قوله والخیل المسومه ای المعلمه من السیمه وهی علامه و کذلک السیماء والسیمیاء
العذاب من قولهم سام کذا اذا اجتره و ساء امر خلاف [illegible] باشد و ما لفیق مسرة بود و ساءه ضد احسان بود
گفته اند سوء العذاب آن بود که قبطیان بنی اسرائیل را بنده کرده بودند ایشان را بکارهای سخت فرمودندی
از بزرگی و کارگل کردن و خشت زدن و بارگران کشیدن و گفته اند سوء العذاب این بود که ایشان را کار [illegible]
باید فرمودندی چون کناسی و حقاری و مانند آن قوله یذبحون ابناءکم تذبیح تکثیر ذبح بود و [illegible]
فعلی که لازم او متعدی باشد تفعیل روا برای مبالغه و تکثیر فعل باشد چون تقطیع و تکسیر و تفریق و مانند این
و ابنا جمع ابن باشد و جمع تکسیر گویند این را و جمع آنست که سلامت او بنون باشد در حال رفع و بیا در حال نصب
و جر و اصل ذبح شق و شکافتن بود یقال ذبحت المسک اذا فتقت فارته چون نافه مشک بشکافی

ذبحت گوی وذبح زفت چون فشردن غوره وقت کرباشد چنانکه شاعر گفت کان عینی فیها الصاب مذبوح
الی مفتون من الفت کانی العین کفت الحصرم وذبح علق بود و مذبح کارد باشد که آلة ذبح است معد
بود وذبیح گوسفند باشد که گشتن راشاید من نور ظا و فدیناه بذبح عظیم و ذبح منی تلبح باشد من قول
الاعشی انما تولا لذاصاب و ذبح درگشتن پسران بنی اسرائیل بود که فرعون علیه لعنه چون عمر او دراز شد
وظلم عظیم کردن گرفت در ملک خدای عز جوراست تا موسی را بفرستاد بکا فرستد شبی فرعون درخواب دید
که آتشی از جهت المقدس برآمدی عظیم وگرد سرای فرعون با لاگرفتی و در سرای او افتادی و سرای
او بسوختی و در سرای قبطیان افتادی و بسوختی بنی اسرائیل را هیچ گزندی نکردی فرعون از آن خواب بترسید
دیگر روز مرد فرستاد و کاهنان و معبران را بخواندند و خواب بر ایشان عرضه کرد گفتند این خواب دلیل
آن می کند که از بنی اسرائیل کسی بیاید که هلاک تو و قوم تو و مملکت بردست او باشد واو کس فرستاد و کاوندیان را بر زنانی
برزنان که آبستن بودند موکل کردند و بفرمود تا ازیشان مردان و زنان جدای کردند و گفتند وای بر آنکه
که با زن خلوه کند و چون زنی بار نهادی اگر دختر بودی رها کردی و اگر پسر بودی بکشتی تا چند
سال برین قاعده همی راندند مرگ در مردان بنی اسرائیل افتاد و بسیاری بمردند قبطیان
برخواستند و نزدیک فرعون آمدند و گفتند پیران بنی اسرائیل منقرض شدند و تو کودکان
ایشان را می کشی نسل ایشان منقطع شود و فردا ما را کسی نباشد که برای ما کار کند و خدمت
کند ما را ازاد دست خود باید کردن فرعون گفت رای آنست که یکسال ما باید کشتن و یکسال رها
باید کردن برین جمله قرار دادند خدای عز قضا چنان کرد که هرون در سالی امن درعفو زاد و بیک
سال بر موسی بود چون سال قتل و خوف بود مادر موسی بار گرفت خایف و دل تنگ شد و بیک
روایت آنست که گفتند ما که علم کتب ایل است خبر دادی فرعون را گفتند ما در کتب چنین
می یابیم که این کودکی که ملک تو بردست او تباه شود از پشت عمران باشد و عمران مومن باشد و گویند
که ایمان پنهان میداشت واز جمله خاص فرعون بود و فرعون او را گفت نخواهم که هیچ یک ساعت از پیش من
غایب باشی شب و روز گفت هم چنین کنم شبها پیش او خفتی شبی از شبها فرعون بر کوشک
خوخفته

خو خفته بود و عمران پیش او خفته بود خدای عز فرشته را بفرستاد تا مادر موسی را برگرفت و بنزدیک
عمران آورد و او خفته بود و به نزدیک عمران بنهاد او را عمران از خواب درآمد مادر موسی را دید بنزدیک
خود در کوشک فرعون گفت عجب که تو آمدی اینجا و چند در بابسته است و حجاب و حرس نشسته گفت من
ندانم و من نیامدم مرا اینجا آوردند عمران دانست که آن کار خدایست بربالین فرعون با او خلوت کرد و او بموسی
بار برگرفت و آن فرشته او را با جایگاه خود برد چون حمل ظاهر شد عمران بر خود بترسید از آنچه فرعون برد
عهد و میثاق گرفته بود که هیچ کس با زنان نکرود و خلوت نکند به هیچ وجه قبول کرده بود چون حمل آشکارا شد
مردم ایشان باز گفتند بسمع فرعون رسید فرعون گفت مرا با و رغبت که من یک لحظه او را از پیش خود فرو نگذاشتم
آنگه جاسوسی زنان متعهد را از پیش خاصان خود و مرد فرستاد تا آن حال را آشکار کردند جامه زنان تفحص کردند خدای عز
زمان وا داد تا کودک بر پشت مادر شد و ایشان بازگشتند و خبر دادند و سوگند خوردند که این سخن هیچ نیست فرعون
بفرمود تا آن حاجیان را عقوبت کردند و در بر داکرام عمران بیفزود و همچنین می بود تا وقت وضع بار نهادن حمل
نی هرشد و خبر متواتر گشت که زن عمران پسری بار نهاد و خبر بسمع فرعون رسید کاشتکان خود و خاصان
خود را بفرستاد تا ببینند که این حال چگونه است کسی بدین خبر با مادر موسی آورد که کسان فرعون می آیند تفحص این
حال او کودک را برگرفت و در تنور نهاد و سر تنور بنهاد و خود بگریخت و خانه رها کرد خواهر او که خاله موسی بود
درآمد و از آن حال بیخبر بود آتش بیاورد و در تنور نهاد و تا با دمان بزد تنور را آتش زبانه میزد کسان فرعون
درآمدند همه سرای زیر و زبر کردند و مادر موسی را بدست آوردند هیچ ندیدند بر تنور زدند که آتش عظیم در او
میسوخت و هم ایشان از آن دور بودند و برفتند و خبر دادند فرعون را چون ایشان برفتند مادر موسی خواهر را گفت
کودک را چه کردی گفت من کودک را ندیدم گفت کودک در تنور بود و همانا آتش در تنور نهادی و کودک را
بسوختی و جزع کردن گرفت آنگه بر تنور آمد و فرو نگرید موسی در میان تنور نشسته بود آتش گرد او گرفته بود و بازی
کرد نمی کرد مادر موسی شاد مانه شد و بدانست که خدای عز را در زیران کار سری هست کودک را برگرفت اهل اشاره
گفتند که گفت خدای عز برای آن این حال با مادر موسی نمود تا چون فرمایند او را بوحی الهام که موسی را با آب افکن او
ایمن باشد و او ثق و داند که آن خدای که او را در آتش نگاه داشت در آب نیز نگاه دارد و تمامی قصه چون بیاید

میرسیم گفته میشود انشاء کردم و به النقه و قوله وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ استحیا استبقا باشد

و سین طالب راست یعنی طلب حیوة ایشان میکردند و ایشان را زنده رها می کردند و پس پسران ایشان را

می کشتند و دختران رها می کردند و این لفظ در معنی استفعال من الحیوة است و در دیگر جا استفعال من الحیا

باشد شرم داشتن بود نسا لفظ جمع است نه از لفظ واحد و واحده المرئة باشد چنین مسموع است بر خلاف قیاس

و نگفت و اگرچه اطفال بودند و اطفال را نساء نگویند برای دو وجه یکی آنکه زنان نیز ایشان را کشتند علی التغلیب

چنانکه مردان و کودکان را یکجا گویند جاء الرجال علی تغلیب الرجال و وجه دویم آنکه برای آن ایشان را رها می کردند

تا زنان شوند بر توسع ایشان را زنان خوانند قوله فِي ذَلِكُمْ در وی دو قول است یکی آنکه اشارت بسوم

و تکلیف ایشان و بلا بمعنی محنت و مشقت باشد برین قول و اضافت آن با خدای جل جلاله بر توسع باشد از آنکه بتمکین و تخلیه بود

و قول دوم آن بود که اشارت بنجات است یعنی در آن نجاة بلاییست از خدای عظیم یعنی نعمتی است از خدای تعالی و بلا هم

بمعنی نعمه باشد و هم بمعنی شده برای آنکه اصل او ابتلاست و امتحان از خدای تعالی بندگان را به هر دو بود هم بنعمه و هم بشده

یقال بلوت الرجل و ابتلیته و بلاء الله و ابلاه بلاء حسنا بیانش قوله تعالی وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ

وَالْخَيْرِ فِتْنَةً ای نجربکم بهما اختبارا و فتنه اسم اختبار باشد و نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل چنانکه گویند

اعجبنی حبا شدیدا قوله تعالی وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا والتقدیر نباتا و قوله تعالی وَتَبَتَّلْ

إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ای تبتل قال زهیر فی البلاء البلاء جزی الله بالاحسان ما فعلا بکم و ابلاهما خیر

البلاء الذی یبلوا و در مثال البلاء ثم الثنا یعنی اول آزما ثم الشکر و در معنی مثل این بهتر که الاحسان ثم

المدح اول بیازما آنگه مدح کن و قریب باین معنی قول رسول علیه السلام اخبر تقله قولی دیگر آنست که و فی ذلکم

اشارتست الی قوله تعالی وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ یعنی در استبقاء دختران و قتل پسران

بلاء امتحانیست عظیم که طبع مردم بر پسران مایل باشد و از دختران نافر و نیکو گفت حق تعالی فَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى

ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ سروران داشته اند حیوة البنین موت البنات لقول النبی علیه السلام

دفن البنات من المکرمات و دیگری میگوید در حق دختران و بعضی کرده است القبر اخفی سترة للبنات و دفنها یروی

من المکرمات اما تری الرحمن سبحانه قد وضع النعش بجنب البنات و دیگری میگوید در استثقال دختران

الکلالی

كما انی بنت ذهبی درکت ثلثه اصحابا اذا ذکر الصهر فزوج یراعها و بیت یکنها و قبر تواریها و خیرهم

و دیگری میگوید در استثقال رنج عیال و نیز معنی انکحه ما للعیل و للعیال انما یسمی البهن الفرید الوحد

کالشمس تحت السماء فرید و اینها بنات النعش فیها راکد علی النجم الذی یقال له القطب لان بنات

النعش ید و حوله و برای آن گفت خدای تعالی من ربکم که تکلیف کرد تحمل مشقت ایشان و تربیت او را حیات

با ایشان خلاف آنکه عرب کردندی از وادی دختران زنده دفن کردندی بجاهلیت تا نا اسیر الخیط ایشان نباید

و از نیجا گفت آن شاعر که تا گفتی بخطبه دختران او آمد تبعی ابن کوس والسفا همه کاسها لیت ادمنا ان ستوا

لیالیا فما اکبر الاشیاء عندی خراده بان ابت موترا علیک و زادیا و انا علی عص الزمان

الذی تری یعالج من کره المجاری الدواهیا فلا یطلبها ابن کون فانه عدلنا من مقام

السی الجواریا فان الذی حدیثها فی ابونیا و اعنا فیا من لا باکا حیا و دیگری میگوید که با الیت مانده است

بدختران از آنکه مفرکند و در زمین برود لقد زاد الحیوة الی حبا بناتی انهن من الضعاف مخافة ان ترین البوس

بعدی و ان تشربن رنقا بعد صاف وان یعرین ان کسی الجواری فتنبو العین عن کرم عجاف

و لولا هن قد سومت مهری و فی الرحمن للضعفا کاف و رسول علیه السلام گفت من ابتلی من هذه البنات

بشی فاحسن الیهن کن سترا له من النار گفت هر که را امتحان کنند بچیزی ازین دختران باید نیکوی کند

قیامت ایشان را پرده باشند از دوزخ یعنی حاجز و حایل قوله تعالی وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ ای فلقنا

چون بشکافتیم ما دریا و بیان کردیم که اذ ظرف زمان باشد و عامل در فعل مقدرست من قوله اذْكُرُوا

نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ و فلق بلیغ تر باشد از فرق لیس فرق و فلق و فصل و قطع و قصم و قضم

و جاکر متشابه الحرو فند متقارب المعنی اند و فرق آن باره باشد که از چیزی جدا کنند چنانکه گفت فَانْفَلَقَ فَكَانَ

كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ و نقیض فرق جمع بود و فرق مفرق الشعر الراس باشد و فریق من الناس طایفه جماعتی

باشند از مردمان و دریا را برای آن بحر خوانند که فراخ باشد و تبحر فلان فی العلم اذا اتسع فیه و تبحران باشد که در علوم

اتساع و فراخی دارد و بحیره آن شکافتن بود هم از تبحاست که در شق فراخی پیدا شود و بحرت اذن الناقة گوش شتر

بشکافتیم و بحیره آن شتر که گوش شکافته باشد و با بحر مردی باشد که چون با او سخن گویند مبهوت شود و بحرانی منسوب باشد

تجربش و دوم بحرانی و بجوی خونی باشد سخت سرخ از خون شکم و اصل الیخ باب ایشاع است و سبب درین
آن بود که چون فرعون ظلم و طغیان از حد ببرد و خدای عز و جل هرچه ممکن باشد با او از باب اعذار و انذار و ابلاغ حجت
بکرد و اگر چهارصد سال عمر داد و در ملک و تمکین داد او را الا طغیان و عتو نیفزود وحی کرد بموسی علیه السلام که مدت فرعون و وقت
هلاک او در آمد و نجات مستضعفان از دست او نزدیک است بگو بنی اسرائیل را که حلی که قبطیان را هست بعاریت بخواهند
در شب برده و ایشان را خبر بنی اسرائیل بیامدند و قبطیان را گفتند ما را عروسی و فرحی هست حلی و جواهری که
شما را هست بعاریت بما دهی تا ما روزی چند بداریم ایشان بدادند و موسی علیه السلام ایشان را خبر داده بود که شبی معین
وعده کرده است ایشان آن شب همه جمع شدند و از مصر بیرون آمدند و عدد ایشان ششصد هزار و هفتاد کس بودند
و دویست هزار مرد مقاتل بود چه هر کس را از بیست سال بود در آن حساب نیاوردند و هر کرا بالای شصت سال بود
در آن حساب نبود و موسی علیه السلام آن شب از مصر بیرون آمد و جمله بنی اسرائیل با او و چون براه آمدند تا بروند راه نیافتند
موسی متعجب فرو ماند مهتران بنی اسرائیل را بخواند و گفت این چه حال است و ما چرا راه نیافتیم گفتند ما از پدران
خود شنیده ایم که یوسف علیه السلام وصیت کرده است که چون بنی اسرائیل از مصر بیرون بروند باید تابوت مرا با خود
ببرند و ما از این سبب راه نمی یابیم موسی گفت از شما کسی در میان هست که او گور یوسف شناسد گفتند ما کسی نشناسیم
موسی علیه السلام خدای را دعا کرد و گفت بار خدایا هر که گور یوسف و جای آن داند فاضرب علی اذنیه اذا دعوت حتی
لا اکلم او از من بشنود او را اکنون موسی علیه السلام برخواست بر جماعت بنی اسرائیل گذر می کرد و آواز میداد که هر کس
که از شما گور یوسف شناسد مرا راه نماید مهتران ایشان نمی شنیدند تا در خبر است که از میان دو صد مرد می گذشت
نزدیک ایشان به آواز بلند ندا میکرد و ایشان آواز او نمی شنیدند برای آنکه ایشان نمیدانستند تا برسید
بعجوزی که آواز او بشنید گفت یا موسی من میدانم جای گور یوسف ولیکن ترا راه ننمایم تا برای من چند دعا
نکنی و از خدای چند حاجت نخواهی موسی علیه السلام گفت از خدا دستوری خواهم یا خدای دستوری دهد هر آنکه بر تو
دعا کنم از خدای تعالی درخواست خدای تعالی رخصت داد موسی علیه السلام گفت یا عجوزه چه خواهی گفت از خدای درخواه
که الهی و قوه با من دهد و چون بروی این جا مرا با خود ببر و فردای قیامت چون به بهشت روی مرا با خود
ببر موسی علیه السلام در حق او دعا کرد و خدای تعالی این اجابت کرد گفت اکنون گور یوسف مرا نمای

اوام

او آمد تا بجای خود و اشارت کرد در میان رود نیل گفت اینجا است خدای را دعا کن تا آب از اینجا ببرد
تا گور پیدا شود موسی علیه السلام خدای را دعا کرد آب رود نیل از بالا بایستاد و آنکه در زیر آن بود برفت و گور یوسف
پیدا شد موسی علیه السلام بفرمود تا آن جای بشکافتند و یوسف را از آنجا بیرون آوردند و تابوتی از سنگ مرمر نهاده بود
گرفت و بفرمود تا بشام دفن کردند و حق تعالی بدعای موسی و معجزه او آن شب دراز کرد و خواب بر قبطیان افکند
تا اینجا بماندند و در آن شب خدای تعالی مرگ بر اطفال قبطیان افکند تا هیچ سرای نماند که در وی یکی دو مرده نبود چنانچه
اطفال فرعون یافتند قبطیان بامداد بدر آمدند مشغول شدند ما تعزیت بود و بدفن آن مردگان مشغول شدند و به تفقد
و تفحص احوال بنی اسرائیل نپرداختند تا ما را دیر بیگاه بود و یک جوان در شهر نگاه میکردند هیچ کس را از بنی اسرائیل
ندیدند عجب داشتند و طلب کردند در بازارها نبود و آهنگ سرای ایشان کردند درها استوار بسته بود و جایها برفته
و نگاه کردند کسی را ندیدند فرعون را خبر دادند از گریختن بنی اسرائیل فرعون گفت ایشان را با لشکر جمع شدند و منادیان
ندا میکردند که إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ
و تعبیه ساختند و موعد کردند که چون کسی بانگ کند بروند و حق تعالی تقدیر کرد که آن شب در هیچ دنیا هیچ خروس
بانگ نکرد تا روز روشن شد فرعون لشکر بساخت و هامان را بر مقدمه با هزار هزار و هفتصد هزار سوار لشکر بفرستاد
و فرعون بر ساقه لشکر برفت با هفتاد هزار سوار با جامهای سیاه و اسبان سیاه و موسی علیه السلام در پیش ایشان میرفت
و هارون بر مقدمه او و او بر ساقه لشکر هم چنین میرفتند تا بکنار دریا رسیدند و آب دریا در غایت زیاده بود چون
بکنار دریا رسیدند باپس نگاه کردند لشکر دیدند در پیش دریا و در پس لشکر موسی علیه السلام فرو ماند در حق بنی تفرع کردند
اسرائیل گفتند یا موسی ما را چه تدبیر است ما را راه نمای در پیش دریا و در پس دشمن ما چه چاره سازیم گفت دل مشغول
مدارید إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ خدای تعالی با منست ما را راه نماید حق تعالی وحی کرد بموسی أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ عصا بر دریا
زن و در خبر آمده که موسی علیه السلام یکبار عصا بزد هیچ اثر نکرد باز دیگر بار عصا بزد بر دریا و گفت یا خالق انفلق باذن الله
ابا خالد انشکافته شد بفرمان خدا و شکافته شد و دوازده راه خشک در وی پیدا شد برای آنکه بنی اسرائیل دوازده سبط بودند
هر سبطی را نقیبی بود هر نقیبی با قوم خود شدند سبط او در قفای او حق تعالی باد و آفتاب را بفرمود تا آن راهها از وحل خشک کردند
چنانکه در خبر می آید که از سم اسب ایشان گرد برهوا میشد چون ایشان در دریا رسیدند و نگاه کردند نشنیدند گفتند یا موسی ما را حوال

دوستان و خویشان خود نمیدانیم مبادا که غرق شده باشند موسی دعا کرد تا خدای تعالی آن حایلها را چون حجره کرد که
از آب بود و طاقها ساخت تا ایشان که بر آن کناره میرفتند یکدیگر را میدیدند تا هر گروهی که بر طرفی بودند میدیدند که در دریا میرفتند
چون بساحل رسیدند فرعون که بدریا رسید و چون آن رهها خشک دید و دانست که آن معجزه موسی است خواست
تا حبس کند بر خود که غرضش آنست که از آن بشکافت و راههای خشک پدید آمد تا ما دشمن خود بگیریم فرو شوید و آنرا
بگیرید ایشان گفتند ما نرویم تا تو در پیش نروی فرعون تعلل میکرد و در دریا نمیشد جبرئیل بر مادیانی نشسته بود و جبرئیل
بیامد بر اسب مادیان نشسته و اسب در پیش اسب فرعون راند و در دریا رفت اسب فرعون فرو شد قبطیان همه فرود
شدند میکائیل هم از پس در آمد بتعداد ایشان در دریا فرو کرد و نگذاشت که یکی از ایشان بماند که در دریا فرو نشود و چون قبطیان در دریا فرود
شدند و جمله بنی اسرائیل از دریا برآمدند و آن وقت بود که آخر کس که از قبطیان فرو شد چون ایشان جمله برآمدند و آن
جمله فرو شدند خدای تعالی فرمان داد تا آن طاقهای آب بر هم آمد فرعون چون علامت غرق و هلاک بدید علیه اللعنه گفت
آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ جبرئیل علیه السلام پاره گل دریا برگرفت
بر دهن او زد و گفت آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ اکنون میگوئی که گرفتار شدی و از پیش
عاصی و مفسد بودی و بنی اسرائیل از کنار دریا مینگریدند گفتند یا موسی چه ایمن باشیم که فرعون از دریا دیگر
برآمده باشد و بر قصد ما مستعد شود و ما را رنجه دارد موسی گفت ایمن باشید که خدای تعالی فرعون و قومش جمله
هلاک کرد گفتند یا موسی ما را دل ساکن نشود تا فرعون را مرده نبینیم موسی دعا کرد تا خدای تعالی جثه فرعون را از دریا
آورد با جمله سلاح که پوشیده داشت و در خبر چنین است که چهارصد من آهن بر او بود تا بنی اسرائیل او را دیدند
و ساکن شدند و ذلک قوله تعالی فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ ای بدرعک و المعنی مع درعک لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً
این قصه غرق فرعون است قوله تعالی وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ غرق رسوب باشد در آب علی قول صاحب العین و حقیقت او
در آب باشد آنگه در طلب و دوام و کارهای دیگر بر توسع استعمال کنند یقال غرق فی کلام فی الدین گویند فلان در این کار
غرق شد و در دوام غرق یغرق غرقا و غریق اسم فاعل و اغرق فی القوس اذا بالغ فی نزعها چون کمان بکشد تا بغایت بکشد
اغراق گویند و هر کاری که در وی مبالغه کنند اغراق در او استعمال کنند و غرق غیره و دیگری را اغراق کرده و لفظ عام را که
شامل بود جمله متناول خود را مستغرق گویند و اغراق [illegible] آنست که چیزی در آب شود وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

و او حالت

و او حالت یعنی این غرق فرعون و قومش بچشم شما کردیم در حالی که شما مینگریدید و نظر بمعانی مختلف آمده است
بمعنی تقلب حدقه در سمت چیزی بطلب رؤیت و این طریق رؤیت باشد و سبب ادراک کسی که [illegible] نبود گمان
بمعنی رؤیت باشد خلاف این که گفته و نظر بمعنی فکر باشد قوله تعالی أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ
أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْظُرُوا
إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ الی غیر ذلک من الآیات و این قسم در قرآن نظایر بسیار دارد و نظر بمعنی رحمت باشد
فی قوله تعالی وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ای لا یرحمهم و گفته اند این از قسم اول است برای آنکه ینظر
فی حاله او لا ینظر فی حاله فیرحمه فی الشاهد از یکی در حالی دیگری نگرد حالش بحال خود و رحمتش آید و در حق جلاله
بمجاز بود چیزی را انجام آنچه طریق اوست باز جواز [illegible] و دیگر بمعنی تقابل بود فی قولهم جبلان متناظران ای
متقابلان دو کوه برابر هم نگران او یعنی برابر یکدیگرند و گفتند این نیز هم از قسم اول است نظر بچشم باشد و تحقیق
سخن آن بود که وقعا موقعا لو کان لهما آلة النظر لتناظرا چنان افتاده اند که اگر ایشان را آلت نظر بودی
بیکدیگر ناظر بودندی چنانکه گویند الجبلان تینا و جان یتقابلان معنیش آنست که در جای دو بوجه
افتاده که جای ایشان برابر یکدیگر بود و این وجوه مجاز است و محققانه است و نظر بود بمعنی انتظار فی قوله تعالی وجوه
يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ای وجوه ناعمة تنتظر الی ثواب ربها و همچنین قوله تعالی وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ
إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ و کذا قوله وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ
و استقصاء کلام در آنکه نظر بمعنی رؤیت نیامده است و شبهه مخالفان و جواب آن چون بآیه رسیم گفته شود
ان شاء الله وحده قوله تعالی وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ابو جعفر و ابو عمرو و یعقوب خواندند وعدنا
من الوعد بی الف باقی خواندند واعدنا بالالف من المواعدة و مفاعله اغلب میان دو کس باشد و اینجا از باب آن باشد
که مفاعله از میان دو کس نباشد برای آنکه موسی خدای را وعده نداد بل خدای تعالی او را وعده مناجات داد پس قراءة
ابو عمرو قوی‌تر باشد و بر قراءت دیگر قرّاء مفاعله از باب طارقت النعل و عاقبت اللص و عافاه الله باشد و حسب [illegible] و وعدا
با نجز او را حرم کند و وعد و وعده و میعاد نظایر بود و وعد در خیر بود و وعید در شر بود چون مطلق باشد و چون مقید
در خیر و شر حقیقت بود من قوله تعالی النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَرْبَعِينَ لَيْلَةً گفته اند

گفتند و نگفت گویم برای آنکه عرب حساب بر ماه کنند و ماه از شب بر آید قولی دیگر آنست که شب مقدم بود بر روز چه حق تعالی
اول شب از پس روز تقدم رسد وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ و نصب لیلة تمیز است
و موسی نام اعجمی است برای آن نامنصرف است که علم است و عجمی برای آنکه الف در او رسم است و اعراب در نشود
او لیکن آن باشد که از اسماء مقصوره شمار نکند و گفته اند اعجمیست مرکب از دو نام بلغت عبرانی و اصل موشی بود
چه مو بزبان ایشان آب است و شا درخت برای آنش موشا خواندند که او را در میان آب و درختان یافتند در سرای
فرعون چون مادر او در رود نیل افگند آنگه چون معرب کردند شین را سین کردند و موسی بن عمران بن یصهر
بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اسرائیل الله و گفته اند که این چهل روز سی روز ذی القعده و ده روز از اول
ذی الحجه ثمّ حرفی از حروف عطف و معنی او مهلت و تراخی بود قوله اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ اتخاذ افتعال بود من
الاخذ و اتخذ یکبار متعدی بود بیک مفعول و یکبار بدو مفعول مثال اول قوله اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ
بَنَاتٍ و قوله اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً و قوله يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مِنَ الرَّسُولِ سَبِيلًا
و اما آنچه متعدی باشد بدو مفعول قوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ
أَوْلِيَاءَ و قوله اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً و درین آیه متعدی است بدو مفعول و لکن مفعول
دوم محذوف است و تقدیر چنین است که اتخذتم العجل الها من بعده گفته اند پس از وعده کنایه از حیوت
باز شد گفته اند از رجعت با موسی و تقدیر چنین است من بعد ذهاب موسی و غیبته پس از آنکه موسی برفت
رفت و از شما غایب شد وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ واو حال است و ظلم در این آیه حمل باید کردن بر ظلم حقیقی
و مراد او حال ضرر باشد بر خویشتن یعنی عقاب عبث دو محمل حمل توان کرد بر ظلم مجازی که عرب گویند
ظلم وضع الشیء در غیر موضع خود و چون ایشان عبادت نه بجای خود نهادند ظالم بودند از روی لغت و حد ظلم
هر ضرری بود محض که در او نفعی نبود و دفع مضرتی نبود لا عاجلا و لا آجلا نه معلوم و نه مظنون و مستحق نبود
در حکم چنان نبود که گوئی از فعل مضرور است و چنان نبود که پنداری از جهت غیر فاعل ضرر است و قصه آیت
و حدیث ساختن گوساله آنست که راویان اخبار و اهل سیر گفتند چون خدای تعالی فرعون را هلاک کرد
و ملک او بنی اسرائیل داد موسی را گفتند ما را کتابی باید که در او حرام و حلال باشد تا ما بر آن کار کنیم و مدار شرع
و ذکری

و ذکری باشد موسی ع گفت چون من بروم بمناجات بمیقات خدای ع از او درخواهم تا اگر
صلاح داند ما را کتابی دهد که در او احکام حلال و حرام باشد آنگه برفت هرون را بخلافت بر خود بنشاند
و قوم را بخیل بود وعده داد و در وعده خلف او مردی منافق بود و او را نام سامری و گفتند سامری لقب او بود و بعضی
منسوب بود عبدالله عباس گفت نام او موسی بن ظفر بود و زرگر بود و از اهل باجرمی بود و گفته اند از اهل
باکری بود بیامد و بنی اسرائیل را گفت این حلیها که شما از قبطیان بستده اید شما را حرامست شما را حلال نیست چه
غنیمت است و آن بر شما حرام بود گفتند پس چه باید کردن گفت حفره بباید کندن و در آنجا نهادن تا موسی باز آید
گفتند ما چنین کنیم و چنین کردند روایتی دیگر آنست آتشی بر افروخت گفت همه بیارید و در این آتش اندازید
و در یک روایت آنست که پیش از آن سامری جبرئیل را دیده بود بر اسبی نشسته که آن را حیزوم گفتند
و او جبرئیل را بدیدی برای آنکه او از آن کودکان بود در عهد فرعون کودکان را می کشت و مردم کودکان را در گور
و شکافها و غارها پنهان می کردند جبرئیل بیامدی و ایشان را از انگشت خود شیر دادی پس آنان که از جبرئیل
شیر خورده بودند جبرئیل را بدیدندی و این روایت محمد جریر الطبری است و هر کجا آن اسب پای نهادی سبز شدی
اثر زمین او برفت و پاره خاک از جای سم اسب برگرفت و گفت این اسبی است که جای که او قدم نهد اگر
مرده باشد زنده شود ممکن بود که این خاک بر جمادی ریزند زنده شود و آن خاک نگاه میداشت چون بنی اسرائیل آن
حلیها در آتش انداختند او بیامد و آن پاره خاک نیز در آتش انداخت و گفت کن عِجْلًا جَسَدًا لَهُ
خُوَارٌ گوساله ای شو که از او آوازی باشد فصار کذلک گوساله ای شد آن زر و آواز کرد گرفت ایشان گفتند
این چیست گفت هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ و این روایت ابن جریر است از ابن زید و این درست
درست آنست که سامری زرگری بود استاد و او آن حلیها بستد و از آن گوساله ساخت زرین بیاورد آنگه آن را
با تجسم و چنان ساخت که باد در زیر او در شدی و بحلق و دهن او بر آمدی خوار از او ماندی چون آوازی که از گاو
و پرایع برون آید مختلف بود باختلاف مخارج چون آواز گوساله برون آمد ایشان گفتند این چیست آن ملعون
گفت هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ یعنی این خدای شما و خدای موسی است موسی خدا را اینجا فراموش
کرد و بجای رفت و برای آن از حیوانات گوساله اختیار کرد که او گوساله پرست بود و ابو العالیه گفت

برای آن اثر عجل خواندند که او تعجیل کرد پیش از آمدن موسی مردم را بدان ضلال کرد چنانکه خدای گفت
وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ مردی نقش کشتند و بجز دوازده هزار مرد از بنی اسرائیل گوساله پرست نشدند و چند آنکه
هرون گفت نشنیدند و گفتند ما از این باز نگردیم تا موسی نزدیک ما نیاید چنانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت
قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ بشب و دیگر روایت آن بود که موسی
گفت من میروم تا چهل روز ایشان آن را اندازه نشنیدند شب و روز بحساب میداد رو بود چون بیست روز بر آمد
گفتند موسی وعده خلاف کرد این بود قول سامری ایشان را قوله ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ عفو و صفح
و تجاوز و مغفرت و نظایر بود و نقیض او عقوبت باشد و در اصل و اشتقاق عفو و قوله گفته اند یکی آنکه عفو ترک
باشد یعنی ترک معاجلتکم بالعفو من قول النبی ع احفوا الشوارب و اعفوا اللحی شوارب
بکنی که سنت است و محاسن رها کنی و بگذاری حتی یعفوا ای یکثر من قولهم عفا النبت اذا کثر و عفیته
کثرته و قول دیگر آنست عَفَوْنَا عَنْكُمْ تجاوزنا من قولهم من عفا الشیء اذا درس ای محونا کم
و کفرنا عنکم سیئاتکم از سر آن گناه در گذشتیم و اثر آن کفر و قتل محو کردیم یعنی توبه ایشان قبول
کردیم چون توبه کردند و آیه دلیل می کند بر آنکه خدای تعالی بقبول توبه متفضلست برای آنکه آیه وارد است مورد من
و اگر واجب بودی و خدای تعالی بفعل واجب منت بر ایشان ننهادی من بعد ذلک قیل من بعد ذلک الزمان که
از آن وقت که گفته اند من عبادة العجل پس از آن پرستیدن گوساله لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و این برای آن
کردیم تا شما سپاس گزار شوی و شکر من بگوی و کلام در فعل خدای ع بیان کرده شد و حد شکر گفتیم که اعتراف
بنعمت باشد با ضربی تعظیم و علما را در شکر سخن بسیار است عبدالله عباس میگوید شکر طاعت خدای باشد بهمه جوارح در
نهان و آشکارا و حسن بصری گفت شکر النعم ذکرها من قوله وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و من قول النبی ع
التحدث بالنعمة الشکر و قوله ع فان ذکره فقد شکره و من کتمه فقد کفره شکر نعمت آن باشد که باز گوید
که منعم با من چه نعمت کرد بر سبیل مدح و ثنا و فضیل عیاض گفت شکر نعمت آن بود که نعمت او را بعدد و آلت نسازد
معصیت او ابوبکر وراق گفت شکر نعمت آن بود که خود را در نعمت و سعی خود را در هیچ بهره نشناسی معنی همه ازو بینی
چنانکه گفت وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ و بیان این آن خبر است که رسول ع گفت که موسی ع
گفت الهی

خدایا گفت یا رب خدایا آدم شکر تو چگونه توانست کردن و تو او را بیافریدی و برگزیدی و فرشتگان را فرمودی
تا او را سجده کردند و بهشت جای او کردی حق تعالی گفت آدم دانست که آن همه از منت من است شکر او این قدر بس مرا
جنید گوید شکر خدای آن بود که بنده داند که از شکر عاجز است و از داود ع روایت کرده اند که او گفت
سبحان من جعل اعتراف العبد بالعجز عن شکره شکرا کما جعل اعترافه بالعجز عن معرفته معرفة
گوید سبحان آن خدای که اعتراف بنده بعجز از شکر او شکر برگرفت چنانکه عجز او از معرفت بمعرفت
برگرفت و گفتند شکر سه چیز است مجانبة السیئات و محافظة الحسنات و مخالفة
الشهوات و بذل الطاعات و مراقبة رب الارضین و السموات گفت شکر سه چیز است که از سیئات
بر خیزد و حسنات را می نظر کند و شهوات را مخالفت کند و طاعت را بذل دارد و معبود خود
در مراقبت زبان خدای تعالی کند در جمیع احوال ذو النون گفت شکر آنکس که فوق تو باشد بطاعت توان کردن
و آنکه مثل تو باشد بمکافات و آنکه دون تو باشد باحسان وَإِذْ آتَيْنَا یعنی اعطینا چون ما بدادیم موسی را الکتاب
توریة بلا خلاف وَالْفُرْقَانَ در او چند قول گفته اند قول اول آنست که مراد هم توریة است و لکن
عطف کردند بر آن برای اختلاف دو لفظ چنانکه شاعر گفت و قددت الادیم الراهشیه و الفی
قولها کذبا و مینا و عنترة گفت حییت من طلل تقادم عهده اقوی و اقفر بعد ام الهیثم
و کذب و مین هر دو یکی باشد و اقوی و اقفر یک معنی دارد یعنی خالی شد برای اختلاف لفظ را روا باشد که
یکی را بر دیگری عطف کنند و هم چنین و هند اتی من دونها النای و البعد و نای و بعد هر دو
یکی باشد این قول مجاهد است و اختیار زجاج و گفتند بیانش آنست که در آیه گفت وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً و مراد بفرقان توریة است و کسائی گفت مراد آن فرقت که در
توریة است از بیان حلال و حرام و فریضه و سنت و حق و باطل و وعد و وعید و قولی دیگر هم از او
آنست که فرقان صفت توریة است و لکن از میان صفت و موصوف واوی در آورده اند قال الشاعر
الی القوم الملک و ابن الهمام و لیث الکتیبة فی المزدحم و قولی دیگر آنست صفت و موصوف محذوف
و تقدیر آنست که وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ والشرع الفرقان یا موسی را دادیم و نصرت فرقان کنند

از جانب حق و باطل جهت حرام و حلال و فرقان مصدر بود که بجای اسم فاعل بر سبیل مبالغه چنانکه رجل عدل
و صوم و فطر یعنی عادل و صایم و مفطر و مراد بفرقان فارق بود و قطرب گفت مراد بفرقان قرآن است
و در کلام محذوفی هست وَاِذْ آتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ ای بالتورية ومحمدا الفرقان و لکن ذکر محمد
از کلام بیفگند برای دلالت کلام بر وجه که شاعر گفت تراه کان الله یجدع انفه وعینیه ان مولاه
ثاب له وفر و جدع بریدن چیزی باشد و چشم را هیچ نسبت ندارد و لکن تقدیر چنین است که یجدع انفه
ویفقاء عینیه و لکن برای آنکه علی کل حال بر او دلیل می کند چنانکه شبهتی نیست از کلام بیفگند و مانند این قول
شاعر دیگر گفت ورایت بعلک فی الوغی متقلدا سیفا و رمحا و تقدیر چنین است که و حاملا رمحا برای آنکه
تقلد در رمح صورت نبندد و مانند این قول شاعر است علفتها تبنا و ماء باردا یعنی وسقیتها ماء باردا چه تعلیف در آب
صورت نبندد و لابد فعلی تقدیر باید کردن که باب لایق تر باشد قول دیگر آنست که مراد بفرقان انفراق دریاست
چه فرقان مصدری باشد از مصادر فعل چون سبحان و غفران و فرق و فلق یکی باشد جز که فرق کمتر از فلق بود و بیانش قوله تعالی
فَانْفَلَقَ فَکَانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ و سوا اگر [illegible] بجای فرق معنی یکی بودی که فعل بمعنی
مفعول باشد و ابن زید گفت مراد بفرقان نصرتست که خدای تعالی [illegible] موسی را بر فرعون و فرقان کنایه کرد از آن
چنانکه نصرت رسول را عم در روز بدر را روز فرقان خو[اند] [illegible] علی عبدنا یوم التقی
الفرقان یعنی روز بدر یوم فرق الله بین الـ[illegible] کفار لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ
یا مگر راه یافته شوی یا مگر با آن الطاف که من کنم با شما منتفع شوی و بطاعت نزدیک شوی و از معصیت دور
شوی چنانکه گفت وَالَّذِینَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًی یعنی آنانکه الطاف کرده باشیم ایشان منتفع شوند
زادهم هدی ای لطفا من ایشان را در لطف بیفزایم فی قوله تعالی

وَاِذْ قَالَ مُوسَی لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ اِنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَکُمْ
بِاتِّخَاذِکُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا اِلَی بَارِئِکُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ ذَلِکُمْ
خَیْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بَارِئِکُمْ فَتَابَ عَلَیْکُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ

الرحیم

وما انزلنا
المسلمین والکفار

الرحیم وَاِذْ قُلْتُمْ یَا مُوسَی لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْکُمُ
الصَّاعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ
تَشْکُرُونَ وَظَلَّلْنَا عَلَیْکُمُ الْغَمَامَ وَاَنْزَلْنَا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ
وَالسَّلْوَی کُلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَکِنْ کَانُوا
اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ و او عطف و اذ معطوف علی ما تقدم و عامل هم در آنست که در آیات
متقدم برفت یعنی یاد کنی چون گفت موسی ع قومش را که ای قوم شما بر خود ظلم و ستم کردید بپرستیدن
گوساله و گرفتن او را بخدای چون موسی ع از مناجات باز پرداخت خدای تعالی او را گفت یا موسی دانی که سامری
چه کرد و قوم از پس تو چه کردند گفت بار خدایا ندانم تو عالم تری خدای تعالی او را خبر داد از کرده سامری موسی ع
با میان قوم آمد غضبان اسفا و اسف شدید الغضب باشد و قیل حزینا بازآمد خشم گرفته و دل تنگ قوم را
گفت چیست این که کردید ایشان گفتند ما از خویشتن نکردیم ما را سامری گمراه کرد هرون را گفت چرا که دیدی
که ایشان چنین می کردند از پس من نیامدی و مرا خبر نکردی و ما منعک اذ رایتهم ضلوا الا
تتبعن الایة گفت ای برادر مرا موافق نیامد ایشان ترا رها کردن چه ایشان در غیبت تو و حضور من این
کردند که کردند اگر من نیز غایب شدمی ندانم تا حال ایشان کجا رسیدی و تو گمان بردی که سبب فتنه ایشان غیبت
من بود آنگه روی با سامری کرد و او را گفت چه کردی و چگونه کردی و این قصه باز گفت و این قصه بسورة طه
لایق تر است چه آیات درین باب آنجا بیشتر است چون آنجا رسیم انشاء الله گفته شود بتوفیق الله و عونه آنگه
روی بقوم کرد و گفت ظلم کردید و ستم کردید و ظلم اینجا محمول بود بر احد الوجهین چنانکه گفتیم اما لغوی و اما
اصطلاحی و لغوی را معنی آن بود که این عبادت که کردید گوساله را نه بجای خود کردید که سزای عبادت نبود و ظلم نهادن چیزی
نه بجای خود است و از روی حقیقت ظلم کردید که ضرر عقاب بخود جذب کردید چون کسی که بر کسی بیداد کند و مفرق [illegible]
مبتدا ایراد چنانکه بیان کرده شد مراد بقوم در اینجا خصوص است اگرچه لفظا او عموم است و مراد آنانند که
گوساله پرستیدند چون موسی ع چنین گفت و زبان ملامت دراز کرد گفتند ای رسول الله ما را [illegible]

که ما را گمراه کرد اکنون تدبیر چیست گفت شما را توبه باید کردن گفتند توبه ما چه باشد و چگونه باید کردن گفت خویشتن
بدست خویشتن بباید کشتن و بعضی دیگر گفتند که مراد آنست که بعضی بعضی را بباید کشتن چون ایشان جمله یکنفس بودند
برای آنکه از یک جنس بودند خدای تعالی ایشان را نفس یکدیگر خواند چنانکه رسول ع گفت المؤمنون کنفس
واحدة ایشان گفتند سمعا و طاعة لامر الله و مطیعیم فرمان خدای را آنگه بیامدند بر در سرای موسی
و در خانها بنشستند تا آنان که گوساله نپرستیده بودند تیغها برآهیختند و ایشان را کشتن گرفتند پس پدر
پسر را می کشت و پسر پدر را می کشت و برادر برادر را شفقت و رقت هیچ ایشان را منع نمی کرد قول دیگر آنست
که ایشان گفتند ما سمیع و مطیعیم و لکن ترسیم که نباید که بفرزندان و خویشان خود رسیم ما را رقت و شفقت
منع کند از آنکه فرمان خدای بجای آریم خدای تعالی ابری تاریک برآورد و برقی تا جهان تاریک شد ایشان را
تیغها برآهیختند و در یکدیگر نهادند و یکدیگر را کشتن گرفتند پدر پسر را و برادر برادر را می کشت و خدای تعالی وحی کرد
بموسی که هر کس که دست از هم بگشایند یا منع کند یا دست در پیش آرد توبه او قبول نیست از بامداد تا
شبانگاه چون روز با آخر رسید و بسیاری را بکشتند موسی و هارون را رحمت آمد بگریستند و دعا کردند و تضرع
کردند و گفتند یارب هلکت بنو اسرائیل هلاک شدند البقیه البقیه بار خدایا این بقیه که ماند ببخش خدای تعالی
دعای ایشان را اجابت کرد فرمان داد تا آن تاریکی گشاده شد و روشنائی پدید آمد بشمردند هفتاد هزار مرد
کشته بودند موسی را غمگین دید خدای تعالی گفت یا موسی راضی نباشی که من قاتل و مقتول را بهشت خواهم
بردن آنکه کشته مجاهدست و آنکه کشته شد شهیدست ابن جریج گفت سبب آنکه خدای تعالی ایشان را قتل فرمود
آن بود که آنان که این پدید آمد نهی منکر نمی کردند سبب خوف قتل بود خدای تعالی گفت شما خوف قتل را
ترک نهی منکر کردید امروز شما را کشتن فرمایم تا بدانید که آنچه شما از آن می ترسیدید بنافرمانی در آن افتادید
گفت برای آن ایشان را کشتن فرمود که مرتد بوده بودند و مرتد را جز کشتن نبود عبدالله عباس گفت برای آن فرمود ایشان را
کشتن که ایشان متعبد بودند بقتال الا آنکه نافرمانی کردند ایشان را اتقا کردند جهت خویشی و دوستی و صاحبان
کردن حق تعالی گفت ایشان را رها کردی و با ایشان قتال نکردی امروز میفرمایم که ایشان را بکشتی تا این قتل
توبه

توبه آن ترک شما باشد و قتاده خواند است که فَاقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ ای استقیلوا من [illegible] و معنی آنست که توبه کنی
کنی اما خواهی آنکس ای که کردی رضی تو به رجوع بود چنانکه برفت اِلَی بَارِئِکُمْ از هو کار ارتاق و یوقی الله الخلق
بیافرید خدای تعالی خلق را ذَلِکُمْ اشارتست بقتل یعنی شما را قتل بهترست حتی قتل برضای حق بعد بهترست
از خود بر خلاف خدای تعالی فَتَابَ عَلَیْکُمْ در او محذوفی است که تقدیر باید کردن تا کلام مستقیم شود و معنی
آن است که فَفَعَلْتُمْ مَا اُمِرْتُمْ فَتَابَ عَلَیْکُمْ آنچه شما را فرمودند بجای آوردید و از قتل یکدیگر حالی
توبه شما پذیرفت و معنی قبول توبه همان ثواب بود بر آن چنانکه بیان کرده شد اما اسقاط عذاب عقاب خدای کند عند آن
بتفضل و تواب بنای مبالغه است کسی را گویند که شان و کار او همه آن باشد از این کار صنایع و محرم [illegible]
بنا کویند الرحیم بخشاینده است بر خلقان و ذکر رحیم عقیب لفظ تواب دلیل می کند که خدای تعالی بقبول
توبه از بنده کان متفضل است چه لفظ رحمت در جای وجوب بکار ندارند وَاِذْ قُلْتُمْ یَا مُوسَی لَنْ نُؤْمِنَ
لَکَ و یاد کن چون نیز گفتی ما ترا باور نداریم و شکر تو نخواهیم تا خدای را آشکارا ببینیم و سبب آن آن بود که خدای تعالی
موسی را فرمود که دیگر بار بمناجات آی جماعتی از بنی اسرائیل را همراه خود بیار تا عذر گناه که کرده اند از
عبادت عجل بخواهند موسی ع هفتاد کس را برگزید از خیار بنی اسرائیل و ایشان را فرمود تا روزه گرفتند و
غسل کردند و جامها بشستند موسی ع ایشان را بکوه طور برد بمیقات خدای جل جلاله چون بدانجا رسیدند گوئی
گفتند از خدای درخواه تا کلام خود ما را بشنواند موسی ع بر کوه شد و ایشان برابر او بیرون آمدند ایشان را
کوه را بپوشید موسی گفت پیش آی حق تعالی تجلی پیدا کرد از میان ایشان و موسی برای آنکه خدای تعالی با موسی
چون سخن گفتی نوری از روی او بتافتی چنانکه کس طاقت نداشتی در نگریدن موسی در اندرون حجاب شد و
ایشان بیرون حجاب بایستادند حق تعالی با موسی سخن گفت امر و نهی و وعظ و زجر ایشان چون کلام خدای بشنیدند
بروی درافتادند و سجده کردند پس خدای تعالی گفت چنانکه ایشان بشنیدند اِنِّی اَنَا اللّهُ لا اِلَهَ اِلاّ اَنَا بدیگه اخرجت
جتکم من ارض مصر فاعبدونی ولا تعبدوا غیری من خدایم جز من خدای نیست و خدایم
که شما را از زمین مصر بیرون آوردم مرا پرستید و جز مرا مپرستید چون موسی ع از مناجات فارغ

آن برفت و کوه بازگشت شد موسی نزدیک قوم آمد ایشان را آنکه شنیدی کلام خدای ایشان گفتند ما کلام شنیدیم

جز آنکه ندانیم که کلام خدا بود یا کلام شیطان باور نداریم تا آنکه کلام خدا بود تا خدا را به معاینه و آشکارا نبینیم چون

این سخن گفتند آتشی عظیم بیامد از آسمان همه بسوخت وهب منبه گوید خدای تعالی جماعتی فرشتگان را فرستاد تا

بانگ بر ایشان زدند چنانکه بمردند چون تفیض شده باشد و اصل او کشف باشد و خاک از جای برآورد و نیز آنچه گویند شد و گوید

یجهر اقراء المیاه السلام و نصب او بر صفت مصدری بود محذوف و تقدیر چنین باشد که نری الله رؤیة جهرة و شاید

که در جای حال بود و تقدیر چنین بود که مجاهرین چنانکه گفت قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا ای غائرا

و در آیه دلیل است بر بطلان قول آنکه گفت سؤال رؤیة موسی کرد از خود و گفت چه خدای تعالی تصریح لفظ حوالة

سؤال رؤیة با ایشان کرد که حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً و دیگر آنکه صاعقه از آسمان بیامد و بر ایشان افتاد و موسی

مسلم بود از آنکه موسی خواسته باشد اول صاعقه بموسی رسیدی و دیگر آنکه خدای تعالی در دیگر آیه چنین

فرموده يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ

ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً و دیگر آنکه موسی علیه السلام حکایت چنین کرد که أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ

السُّفَهَاءُ مِنَّا موسی دعا کرد تا خدای تعالی ایشان را زنده کرد تا باز آمدند و بنی اسرائیل خبر دادند و در

نامه خواندند صعقه بی الف و اصل کلمه هلاک بود و از این است قول خدای فَصَعِقَ مَنْ فِي

السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ ای مات و قوله أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ

عَادٍ وَثَمُودَ و قوله وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ ای الاشیاء المهلکات و گفته اند صاعقه چه بود یعنی زلزله

چنانکه در دیگر آیه گفت فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ خلاف کردند که موسی هم از آن لفظ بمرد یا نه بعضی لفظ

تمسک کردند که وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا قالوا میتا و این خطاب برای آنکه حق تعالی گفت فَلَمَّا أَفَاقَ

و مرده را نگویند افاق معنی آنست که موسی بیهوش افتاد و بی هوش چون با هوش آمد گفت سُبْحَانَكَ تُبْتُ

إِلَيْكَ ای سبحان الله اگر جائی حمله بنی اسرائیل ارکان و تمنا این اقتراح کردند نصیب ایشان صاعقه بود

و نصیب موسی تجلی الجواد و الصحبه بی هوشی آمد و نصیب کوه که جای قدم ایشان بود آن آمد که پاره

پاره شد

جاریست نه آنکه تا نصیب آنکس که از صمیم دل اعتقاد کند که خدای تعالی را بمعاینه بر سبیل جهت تواند دید چون رویت اجسام

و الوان چه خواهد بود قوله وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و او حال است آنکه چون گشتند تا خدای را بینند تا بینند صاعقه و یدیه

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ ثم حرف مهله و تراخی باشد و بعث بچند معنی آمد و بعث زنده کردن باشد و از خواب بیدار کردن و بر

انگیختن برکاری بمعنی حث و تحریض و فرستادن و بمعنی نصب کردن باشد اما زنده کردن در این آیت و برانگیختن

نیز در إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا اما فرستادن نیز در فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ و بمعنی نصب کردن

نیز در وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا و بمعنی الهام نیز در قوله فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ پس قوم

چون لفظ مشترک گشت آن را بقرینه بیان کردن باید که این بعث در آیه از این معانی کدام معنی است و قوله تعالی مِنْ بَعْدِ

مَوْتِكُمْ یعنی زنده کردیم شما را از پس مرگ تا نپس صاعقه ایشان بود تا بعثناکم مرگ و صعق موسی بقرینه

فَلَمَّا أَفَاقَ بی هوشی است تا بدانند که حال موسی در این باب مخالف حال ایشان بود و موت بر مذهب درست

معنی نیست بل مرجع او با انقطاع حیوت و اگر معنی بودی ضد حیوة بودی لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ لکن تشکرون شکر

شکر کنی ایاتش شکر کنی و کلام در لعل که از قدیم است بود بر رفت از رجاء و لعل بگیت چنانکه قائل گوید انت الشوق لعلک

تنزعی بشا لکن تنزیها و اصل او ترجی بود وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ الله تعالی در این آیات نعمتها

بر بنی اسرائیل کرد و شمار و دو یاد ایشان میدهد نعمت از این نعمتها تا ایشان شکر او بجای آرند و کفران نکنند و ما سایه بان کردیم بر شما ابر

و این آنگاه بود که ایشان در تیه بودند و بیشتر ایشان در تیه اندر جای خود بیاید در تیه گشتند و آن بیابانی بود

سایه هیچ سایه و کسی نبود که مای آفتاب ایشان را هیچ بند در موسی بنالیدند و موسی از خدای تعالی در خواست تا

ایشان را بدین حق ابری فرستاد سپید تنک که در باران نبود و باد از نسیم باد خوشتر بود چون لب بیاد آن آمد و گفته

باریست ابر کردار کفایت ما طعام از کی آریم حق تعالی فرمان داد آن ابر را که باران من و سلوی بیارید بر ایشان را با مداد

و شبانگاه هر کس بیامدی بمقدار کفایه خود را برگرفتی بیش از این نه و چون شب آمد نبودی و روز دیگر بیاریدی برای آنکه

حق تعالی روز شنبه نباریدی و خدای تعالی با ایشان شرط کرده بود که بمقدار کفایت برداریم اگر اسراف کنند و بیش

از اندازه برگیرد از خدای تعالی منقطع کند از ایشان و اگر ذخیره نهند از ایشان بردارد و شرط بکردند و وفا کردند

در کردن اسراف کردند از ذخیره ساختند خدای تعالی آن نعمت از ایشان بازگرفت و آنچه ذخیره نهاده بودند تباه

کرد تا بوزنه و ضلالت حقیقت ظلیل عدم روشنائی آفتاب باشد از جائی با آنکه آفتاب طالع شود و ظلال

و تظلیل سایه کردن باشد و ظل فلان یفعل کذا یعنی اقام باشد برای آنکه مقیم باشد او در سایه بود و استظل بکوه آن

باشد که باز زیر سایه بگرود و ظلول ظلت و ظلت لغة است و مکان ظلیل و ظل ظلیل و دائم باشد و عرب آن را

ظل خوانند و نقیض او ضح و شمس باشد و عذاب الظلة روز هلاک قوم شعیب باشد ابری که برآمد و سایه افکند

بر ایشان و الجبل زیر آن گشته باشد و ظل سایه بامداد بود که آفتاب برو بتابیده باشد و فی سایه بازرد نگرود

که آفتاب برجای بود و آنکه از فیء بگذرد و مشتق او فاء اذ ارجع باشد و غمام ابر بود برای آنکه آسمان

بپوشد و غم پوشش باشد و غم برای آن گویند که دل را بپوشد و غم برای مردان باشد که بسیار دارد و برنشان

و نقاد و اهل ایشان پوشش باشد وَأَنْزَلْنَا انزال نقل باشد از جهت علو بجهت سفل الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ در و

خلاف کردند مجاهد گفت صمغی بود چنانکه بر درختان بود و لکن شیرین بود و ضحاک گفت ترنجبین بود و ربیع

گوید نان گرم بود و سدی گفت انگبین بود که شب بدرختان آمدی با مداد ایشان تا ایشان بخوردی عکرمه گفت

چیزی بود مانند دو سطر بعضی دیگر گفتند زنجبیل بود و زجاج گوید من هر چیزی بود که خدای تعالی

بی رنج ایشان ارزانی داشت بر ایشان منت نهد چه ایشان را در آن رنجی نبود و ثعلب گفتند بامداد که برخوا

از زمین من بر درختان ایشان بباریده بودی چنانکه برف بارد برای هر مردی صاعی چون

از آن مدتی بخوردند گفتند یا موسی ما را از این شیرینی دل بگرفت ما را گوشت آرزو می کند حق تعالی

فرمان داد تا سلوی بر ایشان بیارید مفسران خلاف کردند در سلوی عبد الله عباس گفت مرغی

بود سماند ابو العالیه و مقاتل گفتند مرغی بود سرخ یک شب بباریدی از نماز شام تا بامداد

بیلی قدر عمق رمحی بعضی در بعضی عکرمه گفت نام مرغیست که به هند باشد از بچکی مهتر بود مؤرج گفت سلوی

انگبین باشد بلغة کنانه و ساعر ایشان میگویند و قاسمها بالله جهدا لانتم الذ من السلوی

اذا ما نسودها كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ در کلام محذوفی هست و آن اینست که وقلنا

لهم وگفتیم ایشان را که بخورید عرب قول بسیار اضمار کنند و در قرآن این را نظایر بسیار است منها قوله

فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ و المعنی لهم اکفرتم و منها قوله إِنَّ الْمُتَّقِينَ

فی جنات

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا و التقدیر یقال لهم ادخلوها و نظایر او در موضع خود بیاید كُلُوا

صیغه امر است و مراد اباحت مِنَ الطَّيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ گفتند طیبات حلال خواست برای آنکه

حلال پاکیزه باشد و چون خدای تعالی روزی را طیب می خواند دلیل کند بر آنکه حرام روزی نباشد دیگر

آنکه خدای تعالی امر کند با اباحه و هیچ حال حرام نه مامور به نباشد و نه مباح بل محظور و ممنوع باشد وَمَا

ظَلَمُونَا با زبان نکردند و لکن بخود زیان کردند قول دیگر آنکه با نقصان نکردند بخود کردند و حظ خود از خیر

بکاستند و بر ظلم لغوی چه از کفر و ایمان ایشان ما را زیاده و نقصانی نبود ابو هریره روایت کند از رسول

که گفت اگر نه آن بود که بنی اسرائیل آن طعام و ذخیره نهادند و بر ما خلاف کردند تا تباه شد هرگز هیچ

طعامی تباه نشدی قوله تعالی وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ

فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا

حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ

الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا

مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۞

خدای عز و جل میفرماید ایشان را گفته بود حرامست بر شما اگر درین چهل سال در هیچ شهر روی جز که در

بیابان میگردی چنانکه گفت قال فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ چون چهل سال

برآمد خدای تعالی گفت مدت برآمد اکنون درین شهر شوی و شهر را و دیه را ایران قریه خوانند که مردم در او

مجتمع باشند من قولهم قریت الماء فی الحوض اذا جمعته فیه خلاف کردند مفسران که این قریه چه بود

قتاده گفت مراد بیت المقدس است ابن کسائی گفت مراد شام است ضحاک گفت اردن در ملک فلسطین

و تدمر است از بلاد روم مقاتل گفت ایله است بعضی دیگر گفتند مراد شهریست نام او ریحا فَكُلُوا مِنْهَا

لفظ امر است و مراد اباحه و مراد آنست که ایشان تنعم و تبرم نمودند از من و سلوی گفتند لَنْ نَصْبِرَ

عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ حق تعالی گفت چون بر یک طعام صبر نمی‌کنی درین شهر شوی تا هرچه خواهی خوری از آنجا که خواهی حیث ظرف مکانست و بنا بر ضمت و ظروف را اضافه کنند تا جمل رغداً ای واسعاً یعنی فراخ و بسیار و چون باین شهر رسی و از در شهر در شوی سجده کنی و آن شهر را هفت در بود و گفته‌اند مراد بسجده تواضع است بر وضع لغوی چنانکه شاعر گفت ترى الأكم فيها سجدا للحوافر ای خضعا و نصب او بر حال است و عبد الله عباس گفت مراد آنست که رکعاً پشت خم کرده چون درین شهر خواهی شدن بگوی که حطه و این از استغفار است و معنی آنکه اللهم حط علینا خطایانا بار خدایا گناهان از ما فرو نه عبد الله عباس گفت مراد گفتن لا اله الا الله است و رفع او بر خبر مبتدا محذوف است تقدیر چنین است که مسئلتنا حطة و مجاهد گفت آن دری بود از درهای بیت المقدس که آن را باب حطه گفتند و بعضی دیگر گفته‌اند در آن قبه بود که موسی در آنجا نماز کردی و اصم گفت مراد بباب راهی از راههای آن شهرهاست چنانکه گویند هذا باب الامر ای وجهه و سعید جبیر گفت مراد بحطه استغفار است که با استغفار حط گناه باشد و نصب را در غرسه وجهی باشد و وجه مصدر بود از فعلی محذوف و لکن نخوانده‌اند يَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ جزم او برای جواب امر است و برای تضمن او معنی شرط را و اصل غفر ستر بود و مغفر را از اینجا مغفر گویند و آن خرقه که در زیر مقنع زنان بر سر افکنند آن را غفیره گویند و غفر نام ستاره است از منازل قمر و غفر نکس باشد در بیماری یعنی گناهان شما را باز پوشم و بران محاسبه و معاقبه نکنیم خَطَايَاكُمْ جمع خطیئه باشد و جمله گناهان را خطیه گویند اگرچه بعمد کرده باشند ابن درید گفت اسم خطا باشد مقصود و مصدر و خطئ الشئ آن باشد که قصد نکند آن چیز را باشد و اخطا آن باشد که خواهد بکند و لکن اصابه نبود و کرده نشود و بعضی اهل لغت گفتند خطی و خطا بیک معنی باشد اشتقاق او از تخطی باشد و هو تجاوز المراد والصواب وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ سین استقبال است و زاد هم لازم بود هم متعدی چون متعدی بود بدو مفعول بود کقوله فَزِدْنَاهُمْ هُدًى فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا و در آیه مفعول دوم محذوف است و تقدیر چنین است که سنزید المحسنین احساناً و ضد او مسیء فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا تبدیل و تغییر متقارب المعنی باشد و از میان ایشان فرقست تبدیل جعل الشئ مکان غیره باشد و تغییر گردانیدن شکل و هیئت او باشد الَّذِينَ ظَلَمُوا گفته مراد باین ظلم کفر است یعنی کافران آنها که ایشان را فرمودند بدل کردند قولاً و فعلاً ایشان را گفتند از آن در

سجده کنید

تنگ در شوی با پشت خم بگذرید ایشان بدل کردن بعضی بدرها بر نشستن رفتند و راه نکردند و بعضی که در های تنگ شدند بپشت باز کردند و به نشست در شدند و بجای آنکه ایشان را گفتند که گوی حطه بانبار گفتار کن بودند ایشان گفتند حطا فی شعیر بطریق استهزاء و قولی دیگر آنست که گفتند بلغه خود حطا سمقاثا یعنی حنطة حمرا بلغه ایشان گندم سرخ بود فَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ فرود فرستادیم برایشان عذابی از آسمان گفتند طاعون بود و این قول ابن زید است عبد الله عباس و قتاده گفتند نوعی عذاب بود تا بیک روایت بیست و چهار هزار مرد و بیک روایت هفتاد هزار مرد بیک ساعت هلاک شدند و بود مِنَ السَّمَاءِ قول دیگر آنست که آن عذاب از آسمان آمد و بعضی دیگر گفتند مراد آنست که من قضاء الله و بما کنایه کرد از آنکه گفتند من قبل الله و این کنایه کرد اند و گفته‌اند مراد اخبار از رفعت و علو است و حمل او بر حقیقت کردن اولی تر باشد اعنی آن بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بآن فسق کردند و اصل فسق خروج از چیزی و فاسق را برای آن گویند که از فرمان خدای تعالی خارج باشد و گفته‌اند مراد باین فسق کفر است برای آنکه آنجا روایت از آن حکایت کرد برای آن وجه از مؤمنان تبا شد و کافر و فاسق باشد و هر فاسق کافر نباشد

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا

عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ این آیه هم قصه و احوال ایشانست در تیه و چون از کار مانده و طعام فارغ شدند گفتند ای رسول الله ما را آب باید موسی ع از برای ایشان از خدای تعالی آب خواست و سین طلب راست چنانکه در غیره بنا استفعال بود استفهام و استخبار که طلب فهم و خبر باشد استسقا آب خواستن باشد و سقی آب دادن بود و سقی و اسقا گفته‌اند یک لغتست و گفته‌اند سقاه آن باشد که بدست آب دهد او را تا بخورد و اسقاه آن باشد که کشتش را آب دهد تعریف کند او را آب خوردن بیابانش فرود وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ و نیز وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً غَدَقًا و بر جمع قول اول شاعر گوید سقی قومی بنی مجد و اسقی نمیرا والقبائل من هلال خدای تعالی گفت ای موسی عصای خود بر سنگ زن و آن عصا بود که موسی ع از شعیب ستد چون او شبانی فرمود و گفته‌اند عصا از آدم بمیراث رسید و آن عصای از مورد که آدم ع چون از بهشت بزمین آمد با خود بیاورده بود و آن دو شعبه بود چون شب در آمدی از و چون مشعل نور تافتی و طول آن ده گز بود برابر طول موسی ع و نام آن عصا علیق بود و قوله الْحَجَرَ خلاف کرده‌اند در سنگ و ابن عباس گوید هر وقتی سنگی دیگر بودی چنانکه موسی ع بدو رسیدی بر سنگی که بودی عصا بر وی زدی دوازده چشمه روان شدی برای هر سبطی چشمه تا ایشان را هم خلاف نباشد ایشان گفتند اگر موسی عصا گم شود ما از تشنگی بمیریم خدای گفت بس زین عصا بر سنگ مزن با انگشت اشاره کن و بفرما تا بفرمان تو آب روان شود آنگه ایشان گفتند اگر وقتی بزمینی فرود آییم که در آنجا سنگ نباشد آب از کجا آریم موسی ع سنگی با خود برگرفت گفت اکنون ایمن باشید و قولی دیگر آنست که سنگی معین بود برای آن گفت الحجر الف و لام تعریف عهد عبد الله عباس گفت سنگی بود مربع خفیف بر شکل سر آدمی آن را با خود داشتی هرگه که بآن حاجت بودی عصا بر وی زدی تا دوازده چشمه از و بیرون آمدی الوردی گفت سنگی سست بود و بر روی دوازده رخنه بود از هر رخنه چشمه آب عذب بیرون آمدی چون مستغنی شدندی دیگر بار عصا بر وی زدی تا منقطع شدی بهر دوازده از آن سنگ شش هزار مرد آب و ادی خبر چهار پایان ایشان را در خبر می‌آید که موسی ع امیر رفت در بعضی راه سنگی دید بر آن راه افکنده آن سنگ موسی را آواز داد که مرا برگیر که ترا در من نشانی و کاری و معجزه‌ایست موسی ع سنگ برگرفت چون قوم آب خواستند خدای تعالی گفت اضْرِبْ

بعصاک

بِعَصَاكَ الْحَجَرَ یعنی آن سنگ معین فَانْفَجَرَتْ در آیه حذفی و اختصاری هست و تقدیره اینست که فَاضْرِبْ فَانْفَجَرَتْ بشکند برای دلالت کلام بر او و اصل انفجار انشقاق و اتساع بود و صبح را از اینجا فجر خوانند فجر را برین گویند لاتساعه چه آنچه مشروع است منبثق و محدود ابو مضیق و تحدید شروع انفجار بر و سیلان باشد از چشمه منه ای من الحجر از و یعنی از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه آب و عین را اسمای بسیار است عین چشم باشد و چشمه آب باشد و عین المیزان چشمه ترازو باشد و عین الرکبه سر زانو باشد و عین زر باشد و عین الشی ذاته و نفسه باشد و گفته‌اند تسمیه این جمله یک نام برای تقریر و تقویم است و تخصیص این عدد برای آن بود که ایشان دوازده سبط بودند دوازده فرزند یعقوب ع و عین مونث اللفظ است لذا اثنتا عشرة و عشرة تا در آورد و نصب او بر تمیز است و الف تثنیه علامت رفع بود چنانکه رسول گفت المؤمنون کنفس واحدة ایشان گفتند سمعاً و طاعة لامر الله تعالی سمیع و مطیع فرمان خدایرا و یا علامت نصب و جر در رفع در یغا و نصب فی تو وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا مفعول به هر سبطی از اسباط چشمه خود بشناختند بر آنات سبطی از اسباط یعنی کل سبط مشربهم شرب کل شرب باشد و بمعنی مصدر باشد چون مدخل و مخرج و مطلع كُلُوا وَاشْرَبُوا تقدیر چنانست وَقُلْنَا لَهُمُ از جمله مواضعیست که قول در و محذوف کردانست چون حال بر چه بود بر انست مر گفتیم كُلُوا وَاشْرَبُوا بخورید ازین من و سلوی و خورید ازین چشمه آب که من شما را روزی کرده‌ام و حصر روزی نکنیم و روزی را با خود حواله کرد از آنکه او آفریده و اسباب رسیدن از تمکین آلات او کند وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و در زمین فساد مکنی و العثو و العیث اشد الفساد و این از مقلوبات بانفاق اللغة یقال عثا یعثو عثوا و عاث یعیث عیثا و عثا یعثی عثا هم لغتیست و در بیت عدی من الرقاع لولا الحیا وان رأسی قد عثا فیه المشیب لزرت ام الحسم وقال رؤبة وعاث فینا مستحل عائث مصدق او تاخر مقاعث و برای آن گفت که مفسدین حال و اگر چه عثو خود فساد باشد تا در ابهام آن بیفکند که فعلی باشد که ظاهرش فساد بود در باطنش صلاح چنانکه فعل صاحب موسی ع خرق سفینه و قتل غلام یعنی فعلی مکنی که ظاهرش و باطن او فساد باشد تا مکرر نشود و محمول بود بر فایده نو وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ و نیز یاد کنید چون گفتید یا موسی که ما بر یک طعام

صبر نکنیم چون مدتی از آن من و سلوی بخوردند ایشان را از آن ملال آمد آرزوی تره و سیر و پیاز کردند حسن بصری گفت برای آنکه ایشان اهل سواد بودند و نشو و تربیت ایشان بر آن بود طبع ایشان با من و سلوی ساخته نبود و طبعشان باز آن حال گشت
گفتند یا موسی خدای را دعا کن تا این زمین را برای ما تره بکارند و برای ما بیرون آید از این زمین آنچه از زمین روید از تره
و تره را بقل خوانند که از زمین بر آید یقال بقل البقل اذا انبت و بقل وجه الغلام اذا اخلط وَقِثَّائِهَا
ورش و بقلم قاف خواندند و آن لغت تمیم است و قثا خیار باشد وَفُومِهَا عبد الله عباس فوم نان باشد یقول العرب
فوموا لنا ای اخبزوا و عطا و ابو مالک گفتند گندم باشد و این لغت قدمای عرب است قال الشاعر و قد کنت اجتنبی
کاغنی وجد قدم المدینة فی زراعة فوم نبئنی گفت جو حبوب را فوم خوانند و کلبی گفت و نضر بن شمیل
و کسائی و مورج گفت سیر باشد و مورخ این بیت حسان بیاورد وانتم اناس لئام الاصول طعامکم الفوم و
الحوصل یعنی سیر و پیاز و نضر شمیل این بیت بیاورد باستشهاد و از امیة بن الصلت کانت منازلهم اذ ذاک
ظاهرة فیها الفرادیس و الفومان و البصل و عرب از زبان تا و فا معاقبه کنند و جمیع عرب را معافیر و مغافیر
گویند و گور را جرف و جدث گویند و در مصحف عبد الله مسعود و فومها است ثنا و عدسها مرجو و در روایت
از علی بن موسی عم از پدر انش از امیر المومنین علی ع و او از رسول ص که گفت علیکم بالعدس
فانه مبارک مقدس و انه یرق القلب و یکثر الدمعة و انه بارک فیه سبعون نبیا آخرهم
عیسی بن مریم گفت بر شما باد که عدس بسیار خورید که آن مبارک و مقدس و پاکیزه است و دل را تنک کند و آب
چشم بسیار کند و هفتاد پیغمبر بر او دعا کرده اند به برکت آخر ایشان عیسی بن مریم و بصلها و پیاز ها و جمله این چیز ها گیاه
از زمین که از زمین تو رست و تانیث او بیاع و اینه موسی ایشان را گفت عند ذلک أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ
بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ گفت بدل میکنی آنچه کمتر و خسیس تر است با آنچه بهتر است ادنی من الدناءة و الخساسة
و در شاذ بهمزه خوانده اند و بعضی نحویان گفتند مراد او دون است و لکن قلب کردند چنانکه در شاذ دعائت گفتیم و دون تر
و فرود تر یعنی آنچه بهتر است از طعام رباتی که من و سلوی است و بتر آنچه خسیس تر است و روا بود که راجع بود با خسیس تر خدای را
ایشان برای خود اهْبِطُوا مِصْرًا بزمین نشیب فرو شدن باشد و نقیض او صعود بود و مراد بمصر شهری
از شهرهاست برای تنکیر و دخول تنوین در او اگر مصر معین خواستی تنوین در نبودی که از باب لا ینصرف است چنانکه گفت
ادخلوا مصر

ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ و این قول قتاده است و ضحاک میگوید مصر فرعون خواست ایشان
شهر مخصوص که از مصر میخواهند و روا بود که این اسم را و مثال این را که اعرف کنند و گاه نکنند برای
اسمی خفیف است بر سه حرف و وسط او ساکن و آن اسم که چنین باشد با تخییر باشد در صرف و ترک آن صرف نکنند
که دو سبب در او حاصل است و آن علمیت و تانیث و اگر صرف کند گوید چنو اسم معادل باشد یکی سبب را
بر یک سبب ترک صرف نکنند و ورش و حسن بصری و طلحة بن مصرف خوانند اهبطوا مصر بی تنوین و در
مصحف عبد الله مسعود چنین است و مانند این در دو نوعست در مونث و اسم اعجمی چون هند و دعد و نوح و لوط
و شاعر گفت لم تتلفع بفضل مئزرها دعد و لم تسق دعد فی العلب جمع کرد از میان هر دو وجه
در تازی حدود مصر و رایة الدار حدود و شاعر گفت و جاعل الشمس مصرا لا خفاء به بین النهار و بین اللیل
قد فصلا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ در مصر شوی یا در بهتر شهری که آنجه شما خواستی که بقول نبات زمین
آنجا باشد اگر از خطاب بمغایبه آمد گفت وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ بر عادت عرب
که ایشان چنین بسیار کنند قال الله حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ و شاعر گوید
فدی لک ناقتی و جمع اهلی و مالی انه منه اتانی و نکفت عنک انانی و کثیر میگوید اسیئی بنا او
احسنی لا ملولة لدنیا و لا مقلیة ان تقلت و اگر خطاب را ندی تعلیت گفتی الذلة و هوان و خواری
بر ایشان زدند تا هر کجا جهودی بینی الا ولیسل و مسکین باشد و گفته اند مراد باین ذلت جزیه است که خدای تعالی ایشان
شان را ذلت و صغار میکذارند چنانکه گفت حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ عطای ابن السایب
میگوید مراد غیار و زی جهودی و اهل ذمت که شرع بر ایشان فرمود تا ایشان را بغیار از مسلمانان جدا کند و
المسکنة درویشی و هو مفعلة من السکون برای آنکه درویش را حرکت نشاط نبود تا هر کجا جهودی
بینی او درویش شکل یا درویش حال باشد وَبَاءُوا بِغَضَبٍ ای رجعوا باز آمدند با خشم خدا و ابو عبیده میگوید
استحقوا مستحق خشم خدای شدند و اخفش میگوید اقروا به و احتملوه برگرفتند و بآن معترف شدند یقال
اذا اقر به و غضب خدا اراده او باشد عقاب را بمستحقش و معنی سخط اهم این باشد ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا
يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ این بآنست که ایشان بآیات خدای تعالی کافر میشوند یعنی نعت و صفت

محمد صلی الله علیه و سلم پنهان میکنند و آیه رجم در توریة و انجیل پنهان می کنند و تحریف آن میکنند وَيَقْتُلُونَ
النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ پیغامبران را بناحق میکشتند و قتل تخریب بنیه حیوة باشد بالتی که تعالب علاوه عندان تلف
حیوة بود و نافع تنها النبیین مهموز میخواند من النباء و هو الخبر و باقی قراء الا حمزه مینخوانند و از اسود و یحیی ابو
یکی آنکه معنی هم آن باشد که در مهموز بود و لکن تخفیف همزه کردند و وجه دوم من النباوة و هی رفعة یعنی بر این قول
بنی رفیع باشد و بنا علی المکان اذا ارتفع عنه قال الشاعر ان جنبی عن الفراش لناب کتجافی الاسیر فوق الظراب
و وجه سیم آنست که نبی طریق روشن باشد برای آنکه خلق با و مهتدی شوند چنانکه بر راه و این قول
کسائی است و برین حجت انگیخت بقول شاعر لاصبح رتما دقاق الحصی مکان النبی من الکاثب و بغیر الحق
و لیسل نکند برآنکه کشتن پیغامبران بوجهی بود که حق باشد مراد آنست که کشتن ایشان بناحق باشد چه این دلیل
الخطاب باشد و دلیل الخطاب بنزد اهل علم باطل است و این را امثله بسیار است بعضی گفته شد پیش از این و گفته اند مراد
آنست بقوله بغیر الحق یعنی بلا جرم بی گناهی و چیزی که بعلت توان کرد و پیغامبران را میکشتند در خبر می آید که جهودان
در یک روز هفتاد پیغمبر را بکشتند در بازار بامداد و نماز دیگر هم در آن بازار تره می فروختند ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا
ما و مصدریه است معنی آنست ذلک لعصیانهم و عصیان مخالفة امر با ارادة باشد وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
ای تجاوز حدود الله این بآنست ایشان برای آنست که ایشان فرمانها را مخالفت کردند و از حدها من تعدی کردند
و اعتدا اسراف و ظلم و تجاوز حد و قدر باشد واو در محل مصدر است عطف علی قوله بما عصوا
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ کلام در ایمان و حقیقت او در آیات
مقدم برفت قوله وَالَّذِينَ هَادُوا در معنی و اصل اشتقاق او خلاف کردند تا او جهود شدند الجیبد
گفت معنی هادوا ای تابوا من عبادة العجل از گوساله پرستیدن توبه کردند من قوله انا هدنا الیک ای تبنا
و انشد

و انشد انی امرؤ من مدحه هاید ای تایب بعضی دگر گفته اند که لانهم هادوا ای مالوا عن الاسلام ای مالوا
برای آنکه از ایمان بجنبیدند و میل کردند یقول العرب هاد یهود اذا ماله قال امرؤ القیس قد علمت
سلمی و جاراتها انی من الناس لها هاید ای لها مایل و ابو عمرو بن علا گفت لانهم نهودون
عند قراءة التوریة ای تتحرکون برای آنکه چون توریة خوانند بجنبند و گویند برای آن چنین میکنیم که چون خدای سبحانه توریة
بموسی فرستاد آسمان و زمین بجنبید و النَّصَارَىٰ علما خلاف کردند در سبب تسمیه ایشان باین نام زهری گفت
برای آنکه ترسایان را نصاری خوانند که حواریان ایشان گفتند نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ و مقاتل گفت ایشان را برای آن
نصاری خوانند که ایشان در دهی بودند که آن را ناصره خوانند نسبت کردند بآن خلیل احمد گفت نصاری جمع نصران
باشد که نونش و ندامی نشدا براه اذا دار العشی محنفا و یضحی لدیه و هو نصران شامس بس نزول
فرود آید چنانکه در تخیانی در تهای لکبر الجبه عظیم الرقبه و زجاج گفت شاید که نصاری جمع نصری بود چنانکه
بعیر مهری و ابل مهاری و این نسبتی باشد منسوب الی مهره و هی قبیلة همچنین ایشان منسوبند الی نصره قریة کان
عیسی عم بنزدیک آن دهی بود که عیسی ع آنجا فرود آمدی وَالصَّابِئِينَ اهل مدینه صابئین میخوانند بی همزه و باقی
قرا بهمزه خوانند و اصل او من صبا یصبوا اذا مال و خرج من دین الی دین و بهمزه هم این معنی دارد و اصبا الکوکب
قال الشاعر اذا اصابت هوادی الخیل عنها حسب بخرها شرق العبیر و علما خلاف کردند در ایشان که کی اند
و دین ایشان چه بود سدی گفت ایشان قومی اند از اهل کتاب و ذبایح ایشان اهل کتاب بوده عبد الله عباس
گفت ذبایح ایشان حلال نباشد و با ایشان مناکحه نشاید کردن و مجاهد گفت ایشان اهل کتاب نه اند بل
از ملت مذهب میان گبران و جهودان ایشان را دینی نیست و این مذهب ابو حنیفه است قتاده گفت و مقاتل قومی اند که
ملائکه را پرستند و زبور خوانند و نماز گذارند بجانب کعبه از همه چیزی گرفته اند کلبی گفت جماعتی اند میان
ترسایان و جهودان سر بتراشند و خود را خصی کنند ابن زید گفت قومی اند در جزیره موصل لا اله الا الله گویند و بر رسول
خدای ایمان ندارند برای این مشرکان عهد رسول ص و صحابه او را صابی خوانندی تشبیه بایشان و قومی دگر گفتند ایشان
ایشان را صابی خوانند که ایشان از دین جاهلیت بدین مسلمانی شدند و اصله من صبا یصبو اذا مال قول الشاعر
صبا قلبی و مال الیک میلا و ارقنی خیالک یا اسلا مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ سوال کردند و گفتند من آمن بالله

باز جهت ان الذین آمنوا یا با آنچه از پس اوست اگر راجع باول مومن چگونه ایمان آورد و اگر راجع بود باد کرانچه
از جهودان و ترسایان و صابیان یکی دلیل تخصیص است از ایشان بجواب گوئیم ایشان از دین جواب است که گوئیم
ان الذین آمنوا مومنانند و من آمن راجعست باد کراضافه چرا که منهم مضمر است اینجا با دو تخصیص فتقدیر
دهد و برای دلالت کلام کرده‌اند بر وجوب که در همین سوره گفت ومنهم اول کرد و نیز قوله الثلاث هست
من الغرات من آمن منهم بالله وجواب دیگر آنست که ان الذین آمنوا ای جهت است
که اظهروا الایمان بالسنتهم واضمروا الکفر فی قلوبهم چنانکه در دیگر آیت گفت من الذین قالوا آمنا بافواههم
ولم تؤمن قلوبهم وچنانکه در دیگر آیت گفت یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و معنی آنست که یا ایها
الذین اظهروا الایمان بالسنتکم آمنوا بقلوبکم جواب سوم آنست که مراد بمن آمن آنست که من ثبت علی
ایمانه واستقام علیه کما قال الله ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا یا بیان آنست که فواید وو کرده
است مرا جزا به که گفت فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون و در قرآن آمده است
تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا و من لفظش است صالح واحد و تثنیه را و جمع را و مذکر را
و مونث را آورده در قوله ومن یستمع الیک و در جمع ومنهم من یستمعون الیک و در
ومن یقنت منکن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین و در تثنیه فرزدق گفت
تعال فان عاهدتنی لا تخونني نکن مثل من یا ذئب یصطحبان و بنزدیک اصحاب عموم موضوعست عموم را
چون شرط باشد یا استفهام و بنزدیک صالح بود عموم را و خصوص را والیوم الآخر یعنی روز قیامت و آن این روز
باز پسین خواست که از پس آن دیگر شب نیاید و روزی دیگر بود از پس او و عمل صالح نیکو که ادای واجبات و سنن
واجتناب قبایح فلهم اجرهم عند ربهم تا برای جواب شرط آمد اگر گویند خبر از کی است و جزای شرط کدامست جواب
آنست که فلهم اجرهم جواب است از مبتدا و خبر در محل خبر ان هم در محل جزای شرط ومن آمن شرط مبتدا و دوم
او و ان این از کلام حسن بود ان الذین دخلوا ادرک و سلم علی قلوبهم برای شباهتی که مبتدا خبر را به شرط و جزا
جواب دو و بجا باز آمد و وجه شباهت آنست که هیچ دو مستقل نیست مبتدا بی خبر باشد و شرط بی جزا و این مسئله از این
منزلی برتر که نشده است ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون گفته اند معنی آنست که ترسی نیست بر ایشان در آنچه از پس

وصاداد

رسیدن است و نه اندوهی در آنچه باز گذاشته‌اند و قیل لا خوف علیهم من العذاب ولا هم یحزنون من قطعوا اهلک الحیاة و قیل
لا خوف علیهم فی الکبائر فانی اغفرها ولا هم یحزنون من الصغائر فانی اکفرها یا بسیار خوف نباشد از خفیف و بر اندوه چیزی نباشد ملکوتیم
و آن سه قوله تعالی

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا

مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ

فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ

الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ فَجَعَلْنَاهَا

نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ این چهار آیتست واذ اخذنا یاد
کنی چون ما عهد شما بستدیم و آن عهد خواست که بر جمله مکلفان گرفت یکی ما و او را پرستند و با او انباز نگیرند و رسولان
او را تصدیق کنند و کتب ایشان را کار بندند و امر او بر اهل حق شوند و از مناهی او تحرز باشند و میثاق مفعال باشد از وثق
و اما ایشان یا قرآن از وثاق مراد بدین میثاق آنست که ما گفتیم و حق تعالی در دیگر آیت شرح داد من قوله واذ اخذنا میثاق
بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله وبالوالدین احسانا الی آیت و بقوله واذ اخذ الله میثاق الذین
اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من
کتاب وحکمة الایة و آنچه ماننده این است از آیات متضمن ذکر عهد و میثاق بر او حمل بر عموم کردن اولی تر و رفعنا
فوقکم الطور و مجازی گرده باشد چنانکه عجاج گفت دانی حناجر من الطور فمن
یعضی لباری اد الساری کنی حیث که جریر گفت فان یری سلمی الجن لیتا نسوا بها
و ان یرسلمی صاحب الطور ینزل و گفته‌اند طور کوهی است معین که خدای تعالی بر وی با موسی سخن گفت

و گفته‌اند بلغت سریانی است کوه باشد و اگر چنین است اتفاق اللغتین باشد برای آنکه در قرآن چیز نازی نیست
مفسران گفتند چون خدای تعالی جل جلاله توریة بر بنی اسرائیل فرو فرستاد و دعا کی کرد خدای را بر سبیل
تهدید و وعید و اعذار و انذار لفرمود جبرئیل را تا کوهی بمقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض یک فرسخ در
یک فرسخ برکند از جایگاه بر بالای سر ایشان معلق بداشت بدان بمقدار قامت مردی عبد الله عباس گفت
از کوهها فلسطین بود حق تعالی فرمان داد تا جای برکنده شد و بر بالای سر ایشان چون سایه بانی با ایستاد و عطا روایت
هم از عبد الله عباس کرد خدای تعالی کوه بر بالای سر ایشان بداشت و آتشی عظیم از پیش روی در برابر ایشان پدید کرد
و از پس ایشان دریای شور بود و ایشان در میان بر زمین نهاده نیم روی و یک چشم بکود می نگریدند ای
خطر کی خطه این جمله بر وجهی بوده باشد که ایشان ملجی نشده باشند و الا کرمجا ملجی بودند حال ایشان گفته است نزاکه و
خلاف آن نگفتند دیگر که با مجاشات تکلیف نباشد خذوا ما آتیناکم بقوة و این از جمله آن جایگاهست که ما گفتیم
قول در وی حذف کرد و تقدیر آنست که و قلنا لهم خذوا ما آتیناکم بقوة و لابد این محذوف
تقدیر باید کردن تا معنی کلام مستقیم شود و معنی اخذ اینجا قبولست و آنچه عطا باشد یقال اتیته اذا اعطیته
و آنچه حجه بقوة ای بجد واجب و مواظبت و مداومت و این قول عبد الله عباس و قتاده است و مجاهد
و سدی و ابو العالیه و ربیع انس گفت بطاعت الله و فرمان برداری خدای مجاهد گفت بعمل کردن بآنچه در وی است
این جمله گفت مراد آنست که بالقبول ابو علی گفت که خدای تعالی شما را داده است و در آیه دلیل است بر آنکه قدره
قبل از فعل باشد برای آنکه امر متعلق نیست قبل فعل باشد خدای تعالی خبر داد که قدرت پیش از امر است پس قدرت
بر وجه پیش از فعل باشد واذکروا ما فیه یاد داری و فراموش نکنی و گفته اند مراد آنست
که تامل و تفکر کنی و تذکره و اعتبار با آنچه در وی است از وعد و وعید و وعظ او مثال آن لعلکم تتقون تا
شما حذری از معاصی و تذکر شما را لطف باشد مقرب طاعت و مبعد از معصیت بالصفه متقیان شوی ثم
تولیتم من بعد ذلک پس اعراض کردی و عدول نمودی و اصل کلمه من قولهم ولانی فلان
کذا فتولیته و تفعل مطاوع فعل باشد چنانکه قطعته فتقطع و حملته فتحمل و قلدته فتقلد و کلفته فتکلف
انکه این معنی از نجا بود که ولانی دبره چنانکه یولون الادبار و من قوله ومن یولهم یومئذ دبره

ومولیت کذا

و ولیت کذا و تولیته اذا فعلته بنفسک ولم تکله الی غیرک پس آن ماند اینجا که تقبل این فعل کارکسی دیگر است
و تولی فعل تو و تولی استدبار و اعراض بود چنانکه گفت وتولی وهم معرضون من بعد ذلک از پس آن
و این اشارتست الی قوله ما آتیناکم و اولیتر آنست که اشاره بود بجمله آنچه در آیه مقدم برشمرد از اخذ
میثاق و رفع طور بر بالای سر ایشان و انزال توریه و آیات او و گفتن او که خذوا ما آتیناکم بقوة و اذ
کروا ما فیه تا بآنچه مشتمل بود فلولا فضل الله علیکم ورحمته اگر نه فضل خدای تعالی
و رحمت او بودی بر شما با خطر آیات و حجتها شما در آن تامل کردی و گفته‌اند که اگر نه فضل او و بقبول توبه شما از نقض عهد
شما از جمله زیانکاران بودی و اصل خسران نقصان بود و گفته‌اند من الهالکین شما هلاک شده بودی اگر
خدای تعالی شما را بر یافتی بر جمله و ابو العالیه گفت مراد بفضل الله اسلامست و برحمته قرآن و این دلیل نکند بر آنکه ایشان
خاسر و هالک شدند فضل و رحمت خدا با ایشان نرسید چه این هر دو شامل جمله خلق است برای آنکه این دلیل خطاب باشد
و آن باطل است بنزدیک بیشتر اهل علم و روا بود که مراد بفضل و رحمت رفع عذاب بود از ایشان و امهال ایشان تا توبه کردند و حوشتن
برهانیدند از عذاب عاجل عند رفع الجبل فوقهم لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت در این آیه و جمله
آیات متقدم با اهل کتاب عهد رسول است صلوات الله علیه و مراد پدران ایشانند چنانکه برفت و در آیات که پیش از این
گفت دانسته حال آنان که اعتدا کردند و اعتدا و تعدا مجاوزة الحد باشد و عدو که بدلالت مجاوزة المشی و عدوی که اسم العدو
از نجا باشد و عداوه و خصومت هم از نجا فی السبت اصل کلمه قطع من الدهر باشد این زجاج و ابو عبیده گویند سبت
آن روز است که سبط فیه خلق کل شیء ای قطع پس بر این قول اصل سبت قطع بود و گفته‌اند سبت راحة باشد
و سکون و منه السبات النوم العلیل وجعلنا نومکم سباتا و مرد حفته را سبت گویند کسان ثبات
ادکه و حفته و قطع برای آن گفتند که خدای تعالی آغاز خلق اشیاء روز یکشنبه کرد تا روز آدینه تا دیگر تا مالی شش روز چنانکه
خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام که روز شنبه بود تمام کرده بود قطع کرد خلق را و جهودان
گفتند لما خلق الله الاشیاء فی ستة ایام آخرها یوم الجمعه تعب تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا چون شش روز
این همه چیزها بیافرید رنجور شد علی زعمهم علیهم لعاین الله فسبت یوم السبت ای استراح روز شنبه بیاسود از ین کار را
سنت بر روز آسایش دانستند و در وی روز هیچ کاری نکنند و این در عهد داود علیه السلام در زمینی که آنرا ایله گفتندی

خدای تعالی ماهی گرفتن بر ایشان حرام کرد در روز شنبه پس چون روز شنبه بودی هر ماهی که در دریا بودی بآن
بقعه آمدندی و سر از آب برون میکردندی و ایمن بودندی از ایشان از تعرض نیارستی کردن چون روز شنبه برفتی
از ایشان غایب شدندی و نیز کس از ایشان نه دیدی آنجا چنانکه حق گفت اذ تاتیهم حیتانهم یوم سبتهم
شرعا و یوم لا یسبتون لا تاتیهم گروهی بایستادند و بر امن دریا حوضها بکندند و از دریا در بکند راه آب
چون روز شنبه آن حوضها پر از ماهی شدی که روز آدینه آب در او افکنده بودی تا روز دیگر روز یکشنبه را ماهی بگرفتندی
تا ماهی بدریا نتوانستی شدن روز یکشنبه بگرفتندی پس گفتند ما روز آدینه می افکنیم در حوض و ماهی یکشنبه میگیریم
چیزی نکرده باشیم که خدای ما را از آن نهی کرد مدتی برین رفت و یکی از ایشان گفت که روز شنبه آنرا بیافکند
دام در دریا و حوضها و جایها که ماهی آنجا آمدندی در انداختندی و شنبه رها کردندی تا ماهی در دام شدی
روز یکشنبه دام از دریا برکشیدندی گفتندی ما در شنبه نهی کرده اند نه آدینه و یکشنبه در آن شهر هفتاد هزار مرد
بودند گروهی این میکردند و گروهی نهی میکردند آنان را که این میکردند و گروهی نه میکردند و آنانرا که
این میکردند نهی میکردند بر ایشان بود دوازده هزار مرد بودند چون مدتی با این برآمد این مردمان بر این کار
دلیر شدند و خدای تعالی ایشان را عقوبت نکرد شنبه نیز دست دراز کردند و ماهی گرفتند مدتی برین بماندند و مال
بسیار جمع کردند چون ناهیان منکر بسیار بگفتند و ایشان قبول نکردند گفتند ما در این شهر نباشیم که ما از عذاب خدا
ایمن نه ایم شهر را بدو نیم کردند و ایشان با یکجا بنشستند و جایی را باره کردند از میان خود و آن قوم
نیز با ایشان مخالطه و مواکله و مشاربه نکردند داود علیه السلام بر ایشان دعا کرد و خدای عذاب بر ایشان فرستاد و ایشان را
مسخ کرد و ما کجی کرد ایشان را گفتند از این مردمان مسخ که ایشان چه آمده بود هر چه خواستند از آن جای و بقعه ایشان هیچ آواز
نشنیدند و کسی از ایشان بیرون نه نیز در بگشادند کسی بدیدن بنا در ایشان بود از فرو رفتند و بر بامها ایشان فرو رفتند و دیدند
ایشان فرو رفتند ایشان را دیدند خدای تعالی مسخ کرده بود و بوزینه کرده بود ایشان شکر خدای بگزاردند و بیامدند و با خدای
دادند از عقوبت او و آن ممسوخان سه روز بماندند و هلاک شدند و هیچ ممسوخ بیشتر از سه روز نماند علی ما جاء فی الخبر
در قوله فقلنا لهم این قول اینجا مجاز است چنانکه در آیة دیگر گفت ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها
و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین و اینجا حقیقت نه از خدای قولی بود و نه از آسمان و زمین
و صار کما

چنانکه شاعر گفت امتلا الحوض و قال قطنی مهلا رویدا قد ملات بطنی و معلومست که حوض
خبری نگفت و قوله کونوا صیغه امر است و مراد کنایه از تسخیر چنانکه گفت انما قولنا لشیء اذا
اردناه ان نقول له کن فیکون قردة جمع قرد است خاسئین ای بعیدین و خسا بعد لا نهم
لازم باشد و هم متعدی تعالی خسا الکلب فخسا هو ای طردته فاطرد و ابعدته فبعد و در خبر دیگر آمده
آمده است تعالی خسانه فاخسا بر بن عباس قال الزاجر کالکلب ان قلت له خسا اخسا مجاهد گفت
معنی آنست اذلا صاغرین ذلیل و مهین و درین غلطی و عبرتی است آنانرا که در و تامل کنند فجعلناها
کردیم ایشانرا و روا بود که راجع بود با جامه و روا بود که راجع بود با عقوبت و روا بود که راجع بود با لفظ
قرده و خنازیر و این وجوه محتملست همه قریبست بصواب نکالا عبد الله عباس گفت عقوبه و دیگران گفتند عبرة
ینکل بها من راها عبرتی که هر آنکس که ببیند نکول کند و بگریزد و اقدام نیارد کردن بر مثل آن نکال از باب عبرت
کسی را برترسانیدن و نکل که قید باشد از اینجا است و لگام را نیز نکل گویند از آنجا که منع کند چون قید پس از اصل کلمه منع بود
و نکول آن باشد که او را بجای کند و نکول مانع باشد لما بین یدیها و ما خلفها شاید که موصول بود و شاید که
موصوف بود و از جهت ما با امه یا جماعت یا بقوی لما بین یدیها من القری او ابحاع او الامم و این قول
عبد الله عباس است سدی میگوید لما بین یدیها جهت با ذنوب یعنی نکال آن گناهان که کرده بودند و ما خلفها
یا امتی که از پس ایشان آیند مجاهد گفت لما بین یدیها گناهانی که از پیش کرده بودند و ما خلفها آن گناهان که در میان
آن بودند چون هلاک ایشان رسید معنی قول عبد الله عباس آنست که ما آنرا عبرتی و مثل کردیم برای امه که گذشته یعنی
امتی که پیش از هلاک ایشان بودند و گناهان کرده و ما خلفها و آنان که از پس ایشان باشند و معنی قول دیگر آنست که آن عقوبة
نه بگناهی بود که در بعضی از کرده بلکه بر گناهی بود که بر سر آن بودند و موعظة للمتقین پندی پرهیزکاران را و موعظه
لفظ مصدر است و کذلک الوعظ و العظة کالوعد و العدة و الموعد یقال وعظته و منه قول النبی علیه السلام
السعید من اتعظ بغیره للمتقین پرهیزکاران را و اگر چه آن موعظه بود جمله خلایق را چون متقیان بآن منتفع شدند
گفت موعظه ایشانست و تخصیص کرد ایشانرا بذکر چنانکه گفت هدی للمتقین و انما انت منذر من
یخشیها و برای آنکه گوینده قرآن هدی متقیانست و این آیه با عقوبه موعظه متقیانست دلیل کند که موعظه خبر متقیان است

برای آنکه این و سبیل الخطا بود و آن به نزدیک بیشتر اهل علم باطل است و بیان تقوی و حقیقت او و علامت متقیان در دیگر
جایگه گفته است و وجوه تکرار و اعاده کردن والله ولی التوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
هذا آخر الجلد الاولی و یتلوه فی الثانیة و اذ قال موسی لقومه ان الله یامرکم
ان تذبحوا بقرة

بسم الله الرحمن الرحیم

وَاِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهٖ اِنَّ اللّٰهَ یَاْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً
قَالُوا اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْجَاهِلِینَ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّکَ
یُبَیِّنْ لَنَا مَا هِیَ قَالَ اِنَّهُ یَقُولُ اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِکْرٌ عَوَانٌ
بَیْنَ ذٰلِکَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ اِنَّهُ یَقُولُ
اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِینَ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنَا
مَا هِیَ اِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَیْنَا وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ لَمُهْتَدُونَ قَالَ اِنَّهُ یَقُولُ
اِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِیرُ الْاَرْضَ وَلَا تَسْقِی الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِیَةَ فِیهَا
قَالُوا الْاٰنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا کَادُوا یَفْعَلُونَ وَاِذْ قَتَلْتُمْ
نَفْسًا فَادّٰارَاْتُمْ فِیهَا وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ مَا کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ
بِبَعْضِهَا کَذٰلِکَ یُحْیِی اللّٰهُ الْمَوْتٰی وَیُرِیکُمْ اٰیَاتِهٖ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ
قوله تعالی وَاِذْ قَالَ مُوسٰی لِقَوْمِهٖ الآیة

سبب این آن بود که در بنی اسرائیل کشته یافتند نام او عامیل و ندانستند که او را که کشته است و او وارث
نداشت و مفسران خلاف کرده اند در کشتن او و عطا و سدی گفتند مردی بود از بنی اسرائیل او را مالی بسیار
و پسر عمی وارث جز او وارثی نداشت این پسر عم میخواست که او بمیرد تا میراث بر او رود و او دراز عمر بود او را بکشت
تا میراث او بر او رود و بعضی دیگر گفتند این عامیل زنی داشت بجمال و پسر عم او میخواست تا او را بزنی کند او را بکشت
برای آن زن کلبی گفت عامیل دختری داشت بجمال این پسر عم او را میخواست با وی نداد او بکشت تا دختر او
افتد و آن مرد را بکشت از آن ده برگرفت و بده دیگر برد و بیفکند او را عکرمه گفت مسجدی بود بنی اسرائیل را دوازده در
داشت بعدد اسباط بنی اسرائیل این مرد را کشته یافتند از در سبطی در دیگر کشیدند و او را از میان دو سبط خصومت افتاد
نیز گفت این پسر عم او را بکشت و بر راه مردی برد و بیفکند و در شب آنگاه بامداد بیامد و طلب خون او میکرد از آن مرد
جان سبب میان اسباط بنی اسرائیل خصومت افتاد و به نزدیک موسی آمدند و گفتند ما را خبر ده حال این قتیل و این کار
بر ما پوشیده شده از خدای تعالی در خواه تا ما را معلوم کند که این مرد را که کشته است موسی گفت ان الله یامرکم ان تذبحوا
بقرة قالوا بیان کردیم که خدا مرا چون ارباب قول او و هو اقوله القائل فعل او بحری مجراه ان کان القائل فوق
المقول له فی لرتبه و کان مرید المامور به و امر هم در فعل ایم در قول حقیقت او چنانکه بیان کرده شود انشاء الله
و ذبح قطع حلقوم بود برای آنکه شکافتن حقیقت او در کار دو گوسفند باشد و آنچه در آن مانده دور حق مردم بر کار کردند
و اصل ذبح در لغت شکافتن بود و یقال ذبحت فارة المسک اذ شققتها و ذبح لسانکم و بقره اسم گاو
ماده باشد و نر را ثور گویند چنانکه ناقه و جمل و رجل و امره که مونث او نه از لفظ مذکر است و بقرة جنس بود و ها در
علامت تانیث است بل علامه واحد است من باب تمر و تمرة و یا تمره اسمی باشد بقرا چنانکه حاجل اسمی جمل را و اصل
از بقر است و بقر شکافتن بود و یقال بقرت بطنه ای شققته برای آنکه بقر خوانند که زمین شکافد بسرها و مانند الارض قال
و اثاروا الارض و عمروها موسی گفت خدای شما را میفرماید که گاوی بکشید تا شما را معلوم شود که این مرد را که کشته است
ایشان گفتند اتتخذنا هزوا بر ما افسوس میداری برای آنکه ایشان را مستبعد آمد چه نسبتی معقول بود
از میان این و آن و در هزوا سه قراءت است و همچنین در کفوا هزوا و کفوا بخفیف همزه و قراءت همزه و حذف او و هزوا
و کفوا بتقیل همزه قراءت ابو عمرو است و کسائی و اهل حجاز و اهل شام و هزوا و کفوا بتقیل بی همزه قراءت عاصم است

بروایت حفص و همه لغات فصیح و صحیح است و هزوا سخریه و لعب باشد و استهزا هم چنین تعالی حکایت بر قال
الزاجر بلد هزئت منی ام طیلة قالت اراه معدما لا شیء له موسی گفت اعوذ بالله ان اکون
من الجاهلین پناه با خدای میخواهم از آنکه من از جمله جاهلان باشم از برای آنکه در جواب کسی که
طالب رشد و صلاح کند سخریه و استهزا جهل باشد و جهل اعتقادی باشد که معتقد بخلاف آنچه معتقد بود
هرکه او را متعلق بود از جمله حیوانات گاو را برای آن تخصیص کرد که ایشان عبادت عجل کرده بودند تا آن
در چشم و دل ایشان موقعی داشت تا برای استخفاف باشد و مهین و ذلیل شود و [illegible] تا بدانند
که او صلاحیت عبادت ندارد و اکنون خلاف کردند اهل علم در آنکه خدای تعالی ایشان را ذبح بقره فرمود و حتم
باشد اگر مراجعه نکردندی تا ذبح بقره که موصوف باشد باین صفات بیشتر مفسران گفتند خدای تعالی ایشان را فرمود
که گاوی بکشند هر چه باشد اگر مراجعه نکردندی و گاوی بکشتندی هر گونه بودی مجزی بودی از ایشان و لیکن چون
بر خویشتن سخت بکردند خدای تعالی ایشان را گفت گاوی بکشی مطلق در آن بود که گاوی بکشتندی بر هر وجه
که بودی چون مراجعه بکردند گاوی بایست موصوف بصفات اول اگر بکردندی و مراجعه نکردندی مجزی بود و دیگر
باره مراجعت بکردند مطلق بکشتن گاوی بایست باین گونه مخصوص چون دیگر باره مراجعت بکردند گاوی
بایست جامع این جمله صفات را که دو سه آیه هست و این مذهب معتزلیان و اصحاب الحدیث است و بیشتر متکلمان
در اصول الفقه و مذهب مرتضی علم الهدی قدس الله روحه آن است که خدای تعالی باول ایشان را بکشتن گاوی فرمود
که جامع باشد جمله این صفات را و لیکن تاخیر بیان کرد از وقت خطاب بوقت حاجت و این را اخبار مسلسل باشد
بزرگ از اصول الفقه که تاخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد یا نبود و مذهب مشایخ معتزله آن است که روا نبود
و مذهب مرتضی رحمة الله علیه آن است که تاخیر البیان از وقت خطاب روا بود و از وقت حاجت روا نبود و دلیل
آنکه دلیلیست بر صحت این قول و اگر چه [illegible] آیه است که خدای تعالی ایشان را فرمود که گاوی بکشند و در وقتی [illegible]
در [illegible] اوقات از خطاب خطاب بکیفیت و احوال او و بیان تاخیر کرد تا بوقت حاجت [illegible] بود و دلیل بر آنکه
ایشان مامور نبودند الا بذبح بقره که جامع بود این جمله صفات را آن است که اگر مراد خدای تعالی ذبح بقره بودی ای بقرة
کانت چون مراجعه کردند و گفتند ما هی جواب آن بودی که مراد من بقره است هر چه باشد از بقره‌ای بقرة کانت چنانکه باشند
بادر سید

که بدانست آیه برای آنکه نتوان گفتن که هی و الفعل و جواب سؤال کنایه است از بقره و دیگر که در آن در آیه غیبت
لا بد باید که راجع باشد بقره اول باشد و چنین نباشد و با این جمله هیچ شبهه نماند در آنکه مراد خدای تعالی بگاوی جامع باشد
جامع جمله این صفات را و دیگر آنکه ما گفته‌ایم و دانیم چرا آنکه یکی از [illegible] که [illegible] نباید [illegible]
که چند دفعت تا تمام کنید و در وقت خطاب [illegible] بیان [illegible] خواندند [illegible]
و تفصیل نگوید و بیان کند و در حاجت کند ما دانیم که هر کس که در سخن این خلاف کند [illegible] جاری مجرای خطاب
بحق تکلیف باشد و [illegible] ضرورت شود و [illegible] و دیگر از مفسران گفتند این گاو که موصوف باین صفات بود در بنی
اسرائیل بنزدیک مردی بود که او را پسری نیکوکار بود و قصه از آن بود که او مردی بازرگان بود و جوهر فروختی بروزی
مردی آمد تا جوهر خرد از و [illegible] او را بدان بسیار سود خواست بودن چون بیامد تا جوهر بخرد کلید جوهر در صندوق
بود و قفل زده و کلید در زیر سر پدرش بود و پدر خفته پدر را بیدار نکرد و بیامد و مرد را جواب داد و گفت
اگر توقف کنید تا پدرم بیدار شود من از بهای این جوهر دو هزار درم کم بستانم مرد گفت مرا تعجیل است
اگر کار مرا ترویج کنی ده هزار درم بر آنچه قرار بهاست زیاده بدهم او گفت نکنم و روا ندارم که برای زیادت سیم
پدر را بیدار کنم و خواب بر وی بیاشوبم مرد رحیل کرد و طمع ببرید از آن سود چون بیدار شد پدر را خبر داد از این
حال پدر او را تحسین کرد و دعا کرد و گفت بدل آن مرا گاوی است نیکو بتو دادم و او را دعا کرد و برکت در آن گاو
جوان آن گاو بستد چون این حال افتاد خدای تعالی فرمود ایشان را که گاوی کشند که موصوف باین صفات در جمله
بنی اسرائیل الا بنزدیک او نیافتند از او بخواستند باحتیاط و استقصا تمام از او بخریدند [illegible]
پوستش برای زر باز کنند و باو دادند و عبد الله عباس و وهب منبه گفتند مردی صالح بود در بنی اسرائیل و او را
طفل بود و گوساله داشت چون اجلش بنزدیک رسید آن گوساله بیاورد و بیشه بود در آن بیشه کرد و گفت ای خدای
ابراهیم این عجل را بتو میسپارم تا این فرزند من بزرگ شود بدو دهی و برفت و در آن بیشه رها [illegible] از این حال خبر کرد
و حق خدای تعالی آن عجل در آن بیشه بزرگ شد و قوی گشت و دست هیچ کس بدو نرسید تا آن کودک بالغ شد هر روز
داشت هیزم گرد کردی و بیاوردی و بفروختی و نفقه خود کردی و مادر و رضای مادر عظیم نگاه داشتی یک روز مادرش او را
گفت پدر ترا در این بیشه گوساله‌ای است بخدای ابراهیم سپرده بوده است اگر بروی و آن را [illegible] بازخواهی که او [illegible]

و از [illegible] ودایع بر تو [illegible] ضایع نشود و غلام بیامد و به بیشه در آمد و گفت یا اله ابراهیم یا من لا یضیع الودایع
ای خدای که ودیعت تو ضایع نشود آن ودیعه پدرم بمن باز ده که نگاه کرد گاوی دید می آمد کأعظم ما یکون من البقر
و حسنه بزرگتر از آنچه ممکن باشد که گاوی بود و نیکوتر تا پیش او بایستاد و او بنام خدای آن گاو را [illegible]
کرد چون به بازار در آمد مردمان را بدان گاو بزرگ عجب آمد بجای آوردند و گفت مطلق آن است که این گاو را بفروشی
ده درم مایه گیری و بدان کالا کن و دیگر روز گاو را بیازار آورد و قیمت گاوی در آن روزگار سه درم بود [illegible] گفت
[illegible] این گاو گفت بقیمت سه درم است و لیکن [illegible] تا مرا خبر نکنی [illegible] چون گاو را به بازار برد
مردی در آمد و گفت این گاو بخرید فروشی گفت قیمت بازار سه درم است گفت سه درم از من بستان گفت تا مادرم را
خبر دهم گفت [illegible] شش درم از من بستان و مادر را خبر مکن گفت [illegible] دوازده درم [illegible]
بیگفت ممکن نیست تا من مادرم را خبر ندهم او همچنین می‌فزود تا بآنجا رسانید که پوست این گاو پر از زر بستانی مادر
رجوع کرد [illegible] گفت ممکن نیست مردم از آن بخندیدند گفتند [illegible] این [illegible] که این فرشته بود که
خدای تعالی او را فرستاده بود بامتحان تا ببیند که کودک [illegible] بطاعت خدای تعالی
در رضای مادر و پدر نگاه داشتن فرمان [illegible] خبر داد و مادر گفت صواب کردی و لیکن فردا
بر بازار شو و اگر آن مرد را به بینی با او مشورت کن بگو که با تو مشورت میکنم آنچه صلاح منست در حدیث این گاو مرا خبر ده
دیگر روز غلام به بازار آمد مرد را دید گفت ای بنده خدا با تو مشورت میکنم آنچه صلاح منست مرا بفرما گفت برو این گاو
نگاه دار که تا پس از چند سال بنی اسرائیل را حادثه افتد که ایشان را حاجت باشد باین گاو چون از تو خواهند کمتر از آن پوست او
پر زر بستان او برفت چون حادثه افتاد و در بنی اسرائیل گاوی بر این صفت [illegible] نیافتند الا بنزدیک این غلام او را بخریدند
[illegible] پوست آن گاو را پر زر کردند و عجب است این هر دو روایت در تفسیر آن است که ایشان میگفتند [illegible]
روا نبودی [illegible] این مناقض قول و مذهب ایشان است برای آنکه [illegible]
که خدای [illegible] این کار [illegible] این قول آن مذهب کند که سید رحمه الله علیه بیان اختیار کرد که گاو
نشایست که باشد الا جامع جمله این صفات را که در آیات مذکور است چه مراد خدای تعالی عز و جل آن بود [illegible]
دانست پس چون موسی علیه السلام ایشان را گفت بفرمایید [illegible] که گاوی بکشید و پاره از آن گاو بر این کشته زنید تا خدای تعالی او را زنده
کند تا او

کند تا او گوید که مرا که کشته است ایشان چون بدانستند که این خواست فرموده است گفتند یا موسی ادع لنا ربک
یبین لنا ما هی دعا کن که خدای تعالی بیان کند که این گاو چه گاوی است و دعا در خواستن فعلی باشد از غیر بر وجهی که
داعی مرتبه آن مدعو فروتر باشد و کذلک السؤال [illegible] دعا نزد بعضی بانگ زدن
باشد یقال دعاه اذا صاح و منه قوله لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا و دعا
بالخیر و علیه بالشر چون دعا بخیر کند گویند چون نفرین کند دعا علیه گویند و بیان روشن کردن باشد و اصل آن [illegible]
و خدای است که تفصیل دهد [illegible] جدا کند ماهی ما استفهامی است [illegible] باجماع کنایت است از بقره [illegible]
قوله ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة موسی علیه السلام جواب داد که خدای تعالی میفرماید انها بقرة لا فارض
و لا بکر این گاوی می‌باید نه بزرگ و نه کوچک یعنی بسال نه پیر بود نه جوان میانه [illegible]
فارض آن باشد که پیری بحد باشد که نزاید [illegible] فرضت تفرض فروضا قال الشاعر کمیت بهیم اللون
لیس بفارض ولا بعوان ذات لون مخصف و قال الراجز یارب ذی ضغن و ضب فارض
له قروء کقروء الحائض ای حقد قدیم و بکر جوانی بود که هنوز نزاده بود و [illegible] گفت بکر آن بود که
یکبار زاده بود [illegible] بکر خوانند قال [illegible] یا بکرین و یا خل الکبد اصبح منی کذراع
من عضد عوان نصف بود نه جوان و نه پیر میان هر دو و ذلک اشارت است بهر دو [illegible] گفت
عوان آن بود که زاده بود [illegible] و قوة او باشد قال الاخطل و ما بکم من سمط محاقد و ما
بینهما من عون و ابکار [illegible] و ارتفع فارض و بکر بر صفت و رفع بر خبر مبتدای محذوف [illegible]
صفت بود یعنی غیر فارض و لا بکر عوان فافعلوا ما تؤمرون بکنید آنچه شما را فرمایند [illegible] گفتند ای
موسی حدیث سال معلوم شد در خواه از خدای تعالی تا بیان کند ما را لون این گاو تا چه رنگ می‌باید لون عام
از صفره چه لون نوعست و صفره جنس و نوع واقع بود بر متماثل و مختلف [illegible] و جنس واقع بود [illegible] گفت
خدای تعالی میگوید این گاوی می‌باید زرد و سخت زرد و عبد الله عباس گفت فاقع شدید الصفرة قال عدی
وانی لاسقی الشرب صفراء فاقعا کان ذکی المسک فیها تفتق و قتاده گفت و ابو العالیه گفتند خالص
اللون باشد سعید جبیر گفت [illegible] و حسن بصری گفت [illegible] سیاهست چنانکه اعشی میگوید

تلك خيلي منه وتلك ركابي هن صفر اولادها كالزبيب واين قول درست نيست براى آنكه تأكيد سواد
بحلوك كنند يقال اسود حالك وابيض يقق واحمر قانى واخضر ناضر واصفر فاقع لونها تسر الناظرين
برنگى كه از او خرم گردند از صفاء لون واين لون بر گاو نكو باشد وچشم مولع بود بنگريدن باو وامير المؤمنين
على عليه السلام روايت كرده اند كه او گفت هر كه او نعلى زرد پوشد غمش نبود صفراء فاقع لونها تسر الناظرين
چون لون معلوم شد گفتند يا رسول از خداى درخواه تا با ما بگويد كه اين چه گاو است كه بر ما مشتبه است وتشابه
التبس واشتبه بمعنى واحد وا به متشابه براى آن گويند كه معنى او مشتبه باشد بر شنونده اگر گويند چرا گفت ان البقر تشابه
گفت گوييم از اين چند جواب يكى آنكه تذكير بر لفظ كرد چون جنس باشد تذكير اولى تر بود چنانكه خداى تعالى گفت
كانهم اعجاز نخل خاوية واعجاز نخل منقعر وسيبويه گفت سيبويه را از اين پرسيدند گفت اين هو
لفظى از الفاظ جمع كرده واحد ماند تا لفظ او از حروف جمع از حرف واحد كمتر بود واز او تذكير كنند چنانكه اعشى گفت
ودع هريرة ان الركب مرتحل ونگفت مرتحلة زجاج گفت معنى آن است جنس البقر تشابه علينا وانا ان شاء الله
لمهتدون اى المهتدون فيما امرنا واگر خداى خواهد ما راه يافته و موفق كرده ايم در اين امر كه ما را كرد بجواب
داد نيست تر گاوى جواب لا ذلول نه گاوى شكسته اى غير مذللة بالعمل تثير الارض كه زمين بپرورده باشد يقال رجل
ذليل بين الذل والذلة والمذلة ودابة ذلول بين الذل وذليل صفت باشد و صفت مرد ضعيف باشد قال الله اذلة
على المؤمنين اعزة على الكافرين و در صفت گاو دوم است اثار نثير الارض من اثره التراب باشد
چون خاك باز شيبانند وگاو را انجا نور نخواهند كه زمين شيبانده ما را البحع كرده الحرث شد وانزه من براكيتم و تار العل
كرده نز حجا آرد و كسى كه به قصد كسى برخيزد گويند ثار اليه واخذ اثار بوطل ثار را از انجا باشد كه كينه باز خواست داشتن
بالقيل ان باشد كه كشنده او را بازكند ولا تسقى الحرث وكشت را آب نداده باشد يعنى كه جاى كه آب روان
كشت را بجا ودر شتر آب دهند كه انجا همارگشت مسلمة يعنى برى از عيبها حسن بصرى گفت درست ولاشية
فيها يعنى كه در وى لكى باشد مخالف رنگ تن او اين قول محمد بن كعب است مجاهد گفت در روسواد و بياض نباشد قتاده گفت
در وى عيبى نباشد چون اين جمله بشنيدند گفتند الآن جئت بالحق اكنون حق آوردى يعنى جمله صفتها روشن كردى
چنانكه اشتباه نماند و زايل شد و اين دليل است براى آنكه ايشان مامور بودند بكشتن گاوى موصوف بصفتهاى
كه بيان

چون صفات تمام بشنيدند و بدانستند گفتند الآن جئت بالحق واگر مراد آن بودى كه گاوى كشتند هر گاوى كه با
بار اول كشتند كه ان تذبحوا بقرة گفتندى الآن جئت بالحق فذبحوها در ايه حذف واختصارى است
مقدر تا كلام مستقيم شود وآن آن است كه فطلبوها فوجدوها واشتروها باعلى ثمن فذبحوها گفت و نياز
ديگران نزديك بودند تا آنكه بكشتند گاو را وما كادوا يفعلون ونزديك بود كه نكنند لغلاء ثمنها از گرانى بهاى آن
سبب گفت و گفته پر زر بار كردند و ديگران گفتند پوستش پر از زر بار كردند و بهايش را بدادند واذ قتلتم نفسا
يعنى عاميل را واين آيه اول قصه است فادارءتم فيها اى تدارأتم و تدافعتم واصل تفاعلتم است براى قرب مخرج
تا بدال ادغام خواستند كردند تا را دال كردند و اسكان او كردند براى ادغام ابتدا الف وصل بيارند تا ابتدا كردن به الف
وصل بياوردند تا زبان برو اعتماد كند در گفتن اداركوا فيها اى تداركوا و تداركتم واصل تفاعلتم است براى
قرب مخرج وكذلك قوله اثاقلتم واطيرنا عبد الله عباس گفت تدافعتم واختلفتم مجاهد و ضحاك گفتند
اختصمتم عبد العزيز بن يحيى گفت شككتم واصل دروغ بود من قوله ويدرؤن بالحسنة السيئة وعند
قول انشاء و تكذيب عنهم درء الاعادى والله مخرج ما كنتم تكتمون وخداى بيرون آرنده است
آنچه شما پنهان ميكرديد فقلنا اضربوه ببعضها گفتيم اكنون چون اين گاو را بكشيد بعضى از اين گاو
بدين مرد كشته زنيد مفسران در آن بعضى خلاف كرده اند عبد الله گفت آن استخوان بود كه به نزديك غضروف باشد
وهو بعض الكتف وآن متصل بود ضحاك گفت زبانش بود سعيد جبير گفت دم غره بود مجاهد گفت دنبالش بود كلبى گفت
ران راستش بود سدى گفت آن پاره گوشت كه از ميان دو كتف بود و بعضى ديگر گفتند گوشش بود حسين بن
الفضل گفت از اين اقوال اين بهتر است زبانش بود براى آنكه او آلت كلام است و عوض آن بود كه او سخن گويد
ودر كلام حذفى و اختصارى است و تقدير او تا معنى مستقيم شود اين است فقلنا اضربوه ببعضها يحيه الله
فيذكر على من قتله فضربوه به فاحياه الله فذكر دل على قاتله گفتيم پاره از اين گاو بر او زنيد تا خداى او را زنده
كند تا بگويد كه مرا كه كشته است وانگاه بيفتاد و چنان كردند خداى تعالى او را زنده كرد تا بگفت كه مرا كه كشته است وانگاه
بيفتاد و بمرد آنگاه خداى تعالى بر سبيل تنبيه ايشان را از حشر باشد بعث و نشور را گفت كذلك يحيى الله الموتى
خداى تعالى مردگان را همچنين زنده كند كه عاميل را زنده كرد ويريكم آياته دلايلت و حجتها و دلالت

ومعجزات با شما مينمايد لعلكم تعقلون تا شما بدانى و عقل كار بندى و تفكر و تامل كنيد قوله تعالى

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً
وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ
مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ
مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ
إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ
بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

اين چهار آيت قديم جل جلاله گفت پس از آنكه اين همه الطاف كردم و حجت انگيختم و مرده زنده كردم و كشته را
پيدا كردم دلهاى شما سخت شد معنى قسوة ذهاب لين و رحمت بود از دل و حجر قاسى و جاسى اى كان
صلبا شديدا و جاسى و قاسى سخت و قسوه بليغ تر از جسوه باشد و عسو و قسو و جسو در يك معنى باشد خلاف
كرده اند در آنكه خطاب با كيست عبد الله عباس گفت خطاب با اولياء مقتول است و ذلك اشارت با حياء
كشته

كشته و بقول مفسران خطاب با جهودان بنى اسرائيل و ذلك اشارت بجمله آيات متقدم از فلق دريا و غرق آل فرعون
و نجات بنى اسرائيل و جز آن تشبيه كرد دلهاى ايشان بسختى بسنگ نه كنايه است راجعت با قلوب و اى خبر مرفوع
منفصل باشد ما بعد او كاف تشبيه در جر خبر او بود و تقدير اين است كه فهى كالحجارة فى القسوة آنكه سنگ را در و كمان است
در باب سختى سنگ او اشد قسوة و نصب قسوة بر تميز بود آنگه گفتند او در ختير شود و بعضى سنگ بود و خشك
خداى تعالى روا نيست گوييم از اين سوال چند جواب برفت فى قوله او كصيب من السماء فيه ظلمات واين
جواب ها جمله صالح است اينجا كه جواب اين سوال باشد و جوابى ديگر اينجا است كه او اينجا بمعنى بل است و بل اضراب را
باشد چنانكه در جاى ديگر گفت وارسلناه الى مائة الف او يزيدون ومعنى بل يزيدون و چنانكه شاعر گفت
بدت مثل قرن الشمس فى رونق الضحى وصورتها او انت فى العين املح معنى او بل است اينجا
و وجهى ديگر آن است كه او اينجا بمعنى واو است چنانكه گفت ولا تطع منهم آثما او كفورا معنى آن است
كه و كفورا و چنانكه شاعر گفت وقد زعمت ليلى بانى فاجر لنفسى تقاها او عليها فجورها معنى آن است
كه عليها فجورها و وجهى ديگر آن است كه در آيه او براى ابهام بر مخاطب گفت چنانكه عرب گويد اكلت اليوم
تمرا او قسبا امروز خرما يا بسرى خوردم و غرض ابهام آن بود بر مخاطب تا آنكه او شاك باشد و داند كه او خورده باشد
و در خبرى آيد كه ابو الاسود الدؤلى رحمه الله عليه در بنى قشير فرود آمد و ايشان مخير بودند و او را شيعه بود
او بر ديگر روز بيامد و ايشان او را ملامت كردند ايشان گفت ما رميناك بل الله رماك ما تو را سنگ انداختيم
خداى تعالى انداخت گفت لا تكذبون على الله فلو ان الله رمانى لما اخطانى گفت دروغ مگوييد
يعنى اگر خداى سنگ انداختى بمن خطا نكردى آنگه او را گفتند تا چنين از على و على خواهى گفتن و او مدح بنى هاشم
و اهل بيت بسيار كردى او بجواب گفت يقول الارذلون بنو قشير طوال الدهر لا تنسى عليا احب محمدا حبا
شديدا و عباسا و حمزة والوصيا فان يك حبهم رشدا اصبه ولست بمخطئ ان كان
غيا او را گفتند شك آوردى افترون ان الله شك حيث يقول وانا او اياكم لعلى هدى
او فى ضلال مبين خداى شك آن اينجا كه در يك ابهام او ميگويد و ابو الاسود معروف است بكار خواهى كه
نيز بر سبيل ابهام بر مخاطب ميگويد نه از شكى كه او را بود در دوستى ايشان آنكه بازنمود خداى تعالى كرد

چو از سنگ سخت تر باشد گفت وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ یا برشود و در سنگ
چندگونه خیرات که در دلهای ایشان از آن هیچ چیز نیست و من تبعیض را اینجا از سنگها بعضی است
لما یتفجر منه لام تاکید است و ما نکره موصوفست تقدیر اینست که ان من الحجارة لحجرا
چنانکه شاعر میگوید ربّ ما تکره النفوس من الامر له فرجة کحل العقال ای رب امر تکرهه النفوس
و ما در محل نصبست بان و حجاره مجرور در جای خبر اوست تفجر گشاده شدن و در شدن و تفجر خواندند و تفجر و انفجار
خروج آب باشد از منبع خود و انهار جمع نهر باشد و اصل در اتساع بود و منه الانهار لاتساع الضیافة
و مراد بجویهای آبست و لیکن اکتفا کردند که جوی از آب و بعضی از آن آنست که شکافته میشود و آب از و بیرون
می آید و این تکرار نیست برای آنکه باول آب خواست که از کارهای سنگ گشته و بیرون می آید تا جویها روان میشود و دوم
آب چشمها خواست که در کوهها است که آبها از و بیرون می آید و دوم سنگ موسی است که در تیه از وی آب می آمد
بحجر موسی ع و ان منها لما یهبط و آن سنگها بعضی آنست اینجا چند قول گفتند که از کوهها فرو می آید از ترس
خدای ع مغربی گفت مراد هم اینجا چنانکه یحفظونه من امر الله ای بامر الله و در معنی هبوط اینجا چند قول گفتند
قولی آنست که مراد سایه کوهها و سنگها که بر زمین افتد چنانکه گفت یتفیؤ ظلاله عن الیمین
والشمائل سجدا لله چنانکه آن سایه بر زمین افتاده برای آنجا ساجد خوانند بر توسع اینجا الهابط خواند
بر سبیل مجاز قول دوم آنست که مراد بدین سنگهای کوه است که پاره پاره شد عند تجلی چون سوال رویت کرد
و سیوم آنست که مراد آن سنگهاست که در عقوبه کفار از آسمان فرود آمد چنانکه بر قوم لوط و چنانکه گفت
فرود و أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ و وجه چهارم آنست که جاری مجری آن است
که گفت لَوْ أَنْزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ
و معنی آیه قرآن اینست که اگر ما این قرآن را بکوهی فرستادیم با صلابت و شدتش و او عاقل و سامع بود خاشع و ذلیل
شود و از ترس خدای تعالی شکافته گردد یعنی این سنگها بعضی آنست و شدت او اگر عقل دارد از ترس خدای تعالی
در جای نه باند و ازانکه بانشد نازل شود و فرود آید و قولی دیگر آنست مِنَ الْقُلُوبِ قلنا یهبط ای تخشع
وتخضع ویذل من خشیة الله و از دلها بهتری آنست که از ترس خدای تعالی دور نباشد بر جای نه باند و از جای
که با تبدیل

که با ثبات زایل نشود و نسر و آید و قول دیگر آنست که مشار الیه بالحجاره نه با کوهها یا قلوب و تقدیرها است
که و ان من القلوب قلنا یهبط ای تخشع و تخضع و یذل من خشیة الله و از دلها بهتری آنست که از ترس
خدای ع خاضع و خاشع شود و آن دل مؤمنانست و این وجه ضعیفست برای آنکه مخالف نظم اینست و وجهی
چند دیگر گفته اند ما برای آنکه ضعیف گفتیم وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ نفی راست یعنی لیس و در خبر
او گاه باشد و گاهی نیاید بقوله زید بمنطلق و منطلقا و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید ابن کثیر
تنها خواند بیا خبر از آنچه ایشان می کنند و جز او بتا خطاب خواندند افتطمعون الف استفهام است
و مراد انکار و مورد آیه قطع طمع رسول علیه السلام و جمع مؤمنان از ایمان ایشان گفت امید میدارید که
ایشان ایمان دارند و شما را باور دارند و جماعتی از ایشان آنانند که کلام خدای ع میشنوند و تحریف و تغییر میکردند
ایشان خلف آن سلف که تغییر کلام خدای تعالی کردند یعنی توراة مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ پس از آنکه فهم کرده و دانسته
بودند و معنی فهم کرده وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان می دانستند که آن کلام کلام خداست و قولی دیگر آنست که ایشان
می دانستند که ایشان را نیست که آن تغییر و تبدیل کنند و قوله يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ خلاف کردند
در آنکه این کلام از کجا میشنودند مجاهد گفت و قتاده و عکرمه و سدی گفت از موسی میشنیدند عبد الله عباس گفت
از خدای می شنیدند بطور سینا قول مراد بفریق منهم آن هفتاد مرد باشد که موسی ع ایشان را باخود بطور برد
تا کلام خدای تعالی شنوند و مقاتل گفت تحریف ایشان آن بود که چون باز آمدند گفتند ما شنیدیم کلام خدای تعالی در آخر
وقوای او و لیکن ما را مخیر کرد گفت اگر خواهی کنی و اگر خواهی نکنی که شما باکی نیست و در آیه دلیلست برای آنکه کلام خدای ع
از جنس صوت و حرفست برای آنکه حق گفت يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ و ادراک سمعی هیچ معنی از معانی تعلق نگیرد
جز بصورت و آنچه ایشان دعوی کردند از آنکه کلام معنی باشد قایم بذات متکلم و اگرچه از و چیزی نشنوند حدیثی نامعقول
و طریقی نیست با ثبات و دون اثبات خرط القتاد قهاب شوکة الید وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا چون
ایشان را ملاقات بود با مؤمنان یعنی چون بمؤمنان رسند و با هم افتند و معنی ملاقات و لقاء باستقبال گفت شد
گویند ما نیز مؤمنیم و چون بخلوت با یکدیگر افتند گویند أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ایشان را
می گوی و حدیث می کنی با ایشان و معنی فتح الله حکم الله است و از پی حاکم را فتاح خوانند و منه قوله تعالی

رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ و این قول کلبی است کسائی گفت معنی آنست
که بما بینه الله علیکم ایشان را خبر می دهی با حوالی که خدای ع بیان کرده است شما را ابلهی سرزنش
بامسلمانان میگوید و این بر سبیل ملامت گفتند و اقدی گفت بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ و این قریب است
با قول اول نظیرش لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ای انزلنا فتح بمعنی
انزالست درین آیه ابو عبیده و اخفش گفتند بِمَا مَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَأَعْطَاكُمْ یا از نیکوی آن نعمت
که خدای تعالی بر شما کرد و بعضی دیگر گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی مؤمنان چون خویشان و حلفای خود را
دیدندی از جهودان ایشان را گفتندی کار محمد چیست گویند ایشان گفتند ما برای خویشی و دوستی با شما میگوییم او پیغمبر است
و ذکر او در توریة هست ایشان بیامدندی و رؤسا و مهتران را گفتندی هم از شما میگویند که این خود پیغمبر است
و علامت ایشان شما ایشان را ملامت کردندی أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ای حکم
اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ تا با شما بدان محاجه و مخاصمه کنند فردا پیش
خدای تعالی عزوجل و مجاهد گفت سبب نزول آن بود که چون رسول ص از احزاب فارغ شد و از فتح برآمد
او در قصد قریظه و بنی النضیر کرد لشکر بیاید و بر ایشان حصن خیمه ها بردند و آمدند و امیرالمؤمنین
علی ع رایت رسول داشت رسول او را گفت سر علی برکة الله و ایقن بالنصر برو به برکه خدای تعالی
و بیقین دان که خدای ع ترا نصرت دهد و خدای ع مرا وعده داده است زمینهای ایشان و سرایهای ایشان
و آن خدای که ترا بر عمرو عبدود ظفر داد ترا مخذول نکند و خدای تعالی ترس من در دل ایشان افکند
امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت من آمدم بزیر حصن و در روایت رسول در زیر حصن بزدم رایت چون
مرا دیدند خوفی عظیم در ایشان افتاد یکی می گفت جاءکم قاتل عمرو یکی می گفت اقبل الیکم قاتل عمرو
یکی از کنار حصن آواز داد قتل علی عمروا صاد علی صقرا قصم علی ظهرا هتک علی سترا ابرم علی امرا
و مضطرب شدند من بدانستم که ایشان بترسیدند و خدای ع ایشان را مخذول کرد و چون ساعتی بود بکنار حصن
آمدند سفاهت میکردند و دشنام میدادند من خواستم که پیش رسول صلوة الله علیه وآله باز شوم و او را از
بر گردانم تا آن سخنها نشنود و من درین عزم بودم رسول ص فراز رسید آواز شنید آواز داد یا اخوة القردة
والخنازیر

والخنازیر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین گفت ای برادران بوزینگان و خوکان
ما چون بر این قوم فرود آییم بامداد ایشان بد باشد ایشان چون بشنیدند گفتند یا ابا القاسم ماکنت جهولا ولا
سبابا ای ابو القاسم تو هرگز جاهل نبودی رسول ص از خود شرم گرفت و فرج القهقری بیش باز شد
و بایستاد و ایشان با یکدیگر گفتند این حدیث محمد را که گفته باشد ما از شما خواست باشد أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ
اللَّهُ عَلَيْكُمْ چنین حدیثها میگوئید با ایشان تا بکار خدای ع بر شما کرد تا با شما حجت می رند و وقت محاجه
بر شما حجت کنند أَفَلَا تَعْقِلُونَ شما عقل ندارید که چنین سخنها با دشمنان و خصمان نقل می کنید اگر
حق تعالی بر ایشان رد کرد أَوَلَا يَعْلَمُونَ ایشان نمیدانند أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ
که خدای داند آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند قوله تعالی
وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ
إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ
بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا
فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ وَقَالُوا لَنْ
تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ
عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ
خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ قوله تعالی

وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ راست وکی رااتی کویند که چیزی نخوانند ونویسند ودر معنی او خلاف کرده اند عبدالله
عباس و قتاده کفتند غیر عارفین بالکتابت کتاب نداشتند و برخی از واقف نباشند از حفظ قرانی بود از برای ایشان
کلبی کفت قرائت وکتابت ندانند ودلیل برین قول رسول صم نحن امة امیة لا نکتب ولا نحسب کفت
ما اتیم ای منسوبیم وحساب نکنیم وشاعر کوید لداه صحیفة فی الزبور امیة هی خیر الامم اهل علم خلاف کرده
در انکه چرا اماتی را که کتاب نتوانند وچیزی نداشتند خوانند ابی خوانند بعضی کفتند منسوب بامند یعنی چون عامه
عامه قرائت وکتابت ندانند وبعضی دیکر کفتند منسوب باامه که خلقه باشد من قول الاعشی وان معوتر الاکرمین حسان
الوجوه طوال الامم ای الخلق بر اصل خلقت مانده اند چیزی نیاموخته اند وابی ایشان منسوب کرده اند چنانکه در بعضی بصره کویند
کویند بصری وکوفی ناسب بیباشد منسوب باشند با امه وبا اضافه وبعضی دیکر کفتند که منسوب باام که مادر باشد یا مادری اند
یعنی چنانکه از ولادت مادر مانده اند چیزی نیاموخته اند وبرای انکه کتابت از شان مردانست از شان زنان نیست
لَا یَعْلَمُونَ الْکِتَابَ إِلَّا أَمَانِیَّ کتاب ندانند ودرین امانی خلاف کرده اند ابوروق و ابوعبیده کفتند
الا تلاوة عن ظهر قلوبهم الا انچه از بر شنوده اند وتمنی تلاوت باشد من قوله تعالی اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته
ای اذا تلا القی فی تلاوته چون خواند شیطان القی کرد در میان شاعر کوید تمنی کتاب الله اول لیله وحمامه لاقی حمام
المقادر حسن کفت مراد بامانی تمنی است یعنی تمنی باطل می کنند من قولهم لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَیَّامًا
مَعْدُودَةً از انکه میکویند اتش دوزخ بما نرسد وما معذب نباشیم الا روزی چند شمرده واکه کفتند
نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ واکه کفتند لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ کَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى مجاهد
وقتاده کفتند الا کذبا واباطیلا ومراد بامانی دروغ است وآن آنست که خدای تعم از ایشان حکایت کرد قوله
وَقَالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِیحُ ابْنُ اللَّهِ واز این است حدیث عثمان بن عفان
ما تمنیت منذ اسلمت ای ما کذبت کفت تا اسلام آوردم دروغ نکفتم وبعضی اعراب ابن داب را کفت واو حدیثی
میکرد هذا شی رویته ام تمنیته این چیزی است که روایت می کنی یا چیزی است که قرار یافته بدروغ ودرین قول
حسن بصری الا استثنا منقطع باشد برای انکه مستثنی از جنس مستثنی منه نیست بر قول اول قریب تر است
که استثنا متصل باشد وَإِنْ هُمْ إِلَّا یَظُنُّونَ ان بمعنی نفی است هر انکه از پس والا باشد یعنی ما بمعنی نیستند وان هم

إِنِ الْکَافِرُونَ إِلَّا فِی غُرُورٍ وقوله إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِی ضَلَالٍ کَبِیرٍ وامثال این کفت
الا کمان می برند ویشان را وآنچه میکویند بیقین نیست چنانکه در دیکر آیه کفت مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ
ومجاهد وقتاده وربیع کفتند معنی آنست که الا دروغ می کویند فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ
ابوسعید خدری روایت می کند از رسول صم که کفت ویل نام وادیست در دوزخ که چون کافران را در وی افکنند
چهل سال میرود وهنوز بقعر نرسیده باشد سعید مسیب کفت وادی است در دوزخ که کوههای دنیا در وی افکنند
ابن زید کفت وادیست در دوزخ از خون وریم عبدالله عباس کفت از معنی عذاب ابن کیسان کفت ویل
کلمه است که هر متغیع مصیبت زده بکوید چنانکه میکوید ویله وویل له وویح له وویب له وویس له این جمله الفاظ
معنی لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ کتاب بدست خود بر می نویسند وفایده فقه بدون
کتابت بدست وتعلیق او کردن باین عضو وکتابت جز بدست نتوان نوشتن آنست که بازنمایه که این فعل ایشان
تولا کردند وکسی دیکر نکردند بل بر حقیقت فعل ایشان بود وباداره ومحل قدرة خود کردند چنانکه کفت ذَلِکَ
بِمَا قَدَّمَتْ یَدَاکَ وَبِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ وچنانکه در مثل کفته اند یداک اوکتا
وفوک نفخ ودر حق مردی که خیکی در دمیده بود از باد وسر بسته بر سینه بست وبدجله فرو شد چون بمیانه رسید
سر خیک کشاده شد وباد بیرون رفت او ودر آب فرو می شد فریاد میخواست وبانک میداشت یکی کفت
یداک اوکتا وفوک نفخ ودستهای تو کره زده ودهن تو باد دمیده فعل نوست فعل جز تو نیست کی
تر است تحسب تا لب بستی ای سبحان الله همه عاقلان می دانند که انکه کنند بدست خود از خیر وشر وحمد
وذم آن باو راجع باشد چون با خدای تعم رسد این قصه بکرد وفعل خیر در بنده خود کند ذم وحمد با بنده
راجع باشد این خلاف معقولست واین برای تاکید باشد ومبالغه در اضافه فعل با فاعلش چنانکه کویند مشیت
برجلی واخذت بیدی ورایت بعینی وسمعت باذنی بپای خود رفتم وبدست خود کرفتم وبچشم خود دیدم
وبکوش خود شنیدم چه معلومست بضرورة که بالت غیر فعل نتوان کردن پس قید وفعل بکار ته فایده تحقیق
اضافه فعل بود با فاعل ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ انکه کویند این از نزدیک خدای تعالی است
من ابتدای غایت المعنی هذا من عند الله سبب نزول آیه آن بود که جماعتی احبار علمای ایشان بر جهودان

مر سوی شدند که اکل ایشان بود وطعمه کر در سال بایشان رسید چون رسول صم بیامد وایشان بدانستند که او پیغمبر آخر
الزمانست ونعت وصفت او بدیدند موافق آن بود که در توریة نوشته بود وبدانکه مردی نیکو روی سیاه موی
وسیاه چشم جعد موی ودو لب را این ورق بکرفتند وبدل آن بازنوشتند که مردی باشد کوتاه بالا دهیم الوجه
ازرق چشم سرخ موی تنک موی چون رسول صم الهجرة کرد از مکه بمدینه آمد جهودان نعت وصفت او شنیده بودند
چون بدیدند او را کفتند همانا این آن پیغامبر است که نعت او در توریة نوشته است بنزدیک احبار وروسا
آمدند وایشان را کفتند این آن پیغامبر است که در آخر الزمان بخواهد آمدن ایشان کفتند حاشاک وکلا وتوریة
بیاوردند وآن سطرها ودر قها که نوشته بودند وتحریف کرده وبکردانیده عرضه کردند وبر ایشان تلبیس کردند وایشان را
از دین بشکیدند قدیم جل جلاله تهدید کرد ایشان را کفت فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ
هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِیلًا تا بخرند بان بهای اندک معنی آنست تا بکیرند بان
عوضی اندک ودنیا را اندک وصف کرد باشد برای انکه هر کی از بایع ومشتری انچه بنزدیک اوست میدید باعوض
اولیتر از انچه در دست صاحبش است واصل او در لغه اخراج باشد من قولهم شرب ا لعمل واشتریته واشتریته
او را استخرجته فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ ایشان را از انچه دستهای ایشان نبشته ومامصدریست
ومن بدل راست چنانکه لیلی من کذا کذا شاعر کوید فلیت لنا من ماء زمزم شربة مبردة باتت علی الطیان
وشاید که ابتدا وغایه بود وکقوله وَوَیْلٌ لَهُمْ من فلان یعنی از جهت او وجایز باشد این کلمه باب این عذاب
وشاید که تبیین وتخصیص را باشد یعنی الامن جهة ورواباشد که مامصدر بود والتقدیر من کتبة ایدیهم
وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا یَکْسِبُونَ وویل ایشان را از انچه کسب می کنند کسب در کلام عرب فعلی باشد
که با و جر منفعتی باشد از نبی مرغان حیده کنند جوارح کویند که ایشان بعید کردن جر منفعت کنند وبر جوارح
کویند ایشان را از انی جراحت کنند ولبید همی کوید غبس کواسب ما یمن طعامها ما کسی که میکوید
نا معقولست برای انکه لفظ تا زلست مراد او ازین لفظ نه این معنی است وچند انکه خواهد که او را تفسیر کوید
ممکنش نشود وچیزی عقل بدیر نتوان کفتن ودرنش ترجمه کسب را کفتند آنست کی کویند کسب فعلی باشد که تعلق ایست
محدث کنند ماکوئیم چه برای اینرو کفت کویند ودرین کشفی نیست برای انکه معلوم نیست که مراد ازان کیست

بقدرت محدث کنند وجیست شما مراد آنست که بقدرت محدث احداث کنند یا جنس کنند اکر مراد آنست
که بقدرت محدث احداث کنند این قول ماست واکر مراد آنست که بقدرت محدث کسبش کنند این تحدیدی
باشد مبغض او چنانست که او را از تفسیر کسب پرسیدند کفت کسب آن باشد که کسبش کنند دیکر انکه باد در عقل معلوم
نشده است که واسطه نیست میان محدث وقدیم برای انکه این قسمت مبنی مترددست از میان نفی واثبات
اکر وجودش را ابتدا نبود او را قدیم خوانند اکر وجودش را ابتدا بود او را محدث خوانند حال این کسب از دو بیرون
نیست یا قدیم است یا محدث اکر قدیم کویند با خدای تعالی قدما بسیار اثبات کرده باشند واکر کویند محدث است اورا
باید با محدثش خدای تعالی باشد یا بنده اکر خدای باشد بس خدای ما مکتسب باشد وقادر بقدرت محدث واکر محدث
او بنده است فعل او در حق او احداث باشد چیزیست که ما شرح دادیم ودین روشنست آنرا مل کند ابو مالک کفت آیه
در شان دو بیری آمد که پیغامبر را ابو رعد وانچه پیغامبر بر او دادی که بنویس بخلاف آن نوشتی بجای غفور رحیم
سمیع علیم وبجای سمیع علیم عزیز حکیم وما نند این عاقبت مرتد شد ودیگر آیت رسول صم بروی دعا کرد کفت
زمین او را اداره بود ابوطلحه روایت کرد وکوید که من حاضر بودم که بان زمین او را دفن کرده بودند او را دیدم بر
بالای زمین افتاده کفتم این مرد را چه او را دفن نمی کنند کفتند چند بار دفن کردیم و بر بالا افتاده ومن دانستم که دعای
پیغامبر است که در او رسید ایشان بکردند ونیز با خود تمنای محال کردند که لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَیَّامًا مَعْدُودَةً
کفتند دوزخ بما نرسد الا روزی چند شمرده انکه منقطع شود از ما مفسران در این ایام خلاف کردند عبدالله عباس
ومجاهد کفتند چون رسول صم بمدینه آمد جهودان حدیث کردند مدت عمر دنیا هفت هزار سال خواهد بود وبهر هزار سال
یک روز عذاب کنند ما را بمقام ما در دوزخ بیش هفت روز نباشد قتاده وعطا کفتند مراد بایام آن چهل روزاست
که ایشان کوساله را پرستش کردند وآن مدت غیبت موسی بود ایشان خدای تعم بر ایشان رد کرد بقوله قُلْ أَتَّخَذْتُمْ
عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا بکوای محمد الف الف استفهام است که مفتوح است وهمزه وصل بیفکندند واصل چنین بود
أَاتَّخَذْتُمْ دوم بیفکندند تا دو همزه مجتمع نشود که کران باشد ومعنی تقریر وتوبیخ است بکو که بنزدیک خدای تعم عهد وپیمان
کرفتید فَلَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ که خدای تعالی عهد وپیمانی خود را خلاف نکند عبدالله مسعود کفت مراد بعهد توحید است
یعنی عهد کرفته بتوحید چنانکه کفت إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا یعنی قال لا إله إلا الله مخلصا

ام معادل همزه استفهام است یقول القایل ازید عندک ام عمرو بر خدای چیزی میگوئی که نمیدانی بلی بمعنی بل آمده و دروی معنی استدراک بود چنانکه کسی گوید ما فعلت کذا او در جواب گوید بلی فعلت وقلت و بعضی نحویان گفته‌اند بلی دو معنی دارد یکی نفی خبر ماضی و اثبات خبر مستقبل و کسائی گفت فرق بلا و نعم است که بلی جواب استفهام است که بر سبیل جحد باشد و نعم جواب استفهام که در وجه جحد نبود مثال اول قوله الم یاتکم نذیر قالوا بلی الست بربکم قالوا بلی و مثال دوم قوله تعالی اانا لمبعوثون او اباؤنا الاولون قل نعم و اینجا جواب جحد است فی قوله لن تمسنا النار من کسب سیئة یعنی من عمل سیئة و جمع السیئة سیئات اصل او در نقع باشد پس کثرة استعمال گشتم در سیئة فعل اگرچه در اول صغیره باشد قتاده و ابن جریج گفتند مراد بسیئه اینجا شرک است و نیز قول عبدالله عباس است و مجاهد و ابو وائل و گفت مراد همه گناهان شرک و غیر شرک و قول اول درست است و قول دوم هم نیک باشد با انضمام شرک برای آنکه ما دون شرک عذاب دایم نباشد الا شرک با اضافه شرک دیگر گناهان اما آنکه حمل کنند بر فسق بی شرک لایق نباشد و علم خلود در دوزخ قوله یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و دیگر آنکه حمل سیئه بر شرک کنند و خطیه بر فسق تکرار نباشد و چون بر چنین کنند حمل او برفق کنند تکرار باشد و احاطت به خطیئته احاطه کرد در آمد بدو باشد و کذلک الاحداق والحفوق یقال احاط به کذا و احدق و حف بمعنی واحد و در معنی احاطه خلاف کرده‌اند عبدالله عباس و ضحاک و ابو وائل گفت مراد آنست که بر شرک بمیرد و ربیع بن خثیم گفت اصرار باشد بر کبایر و کلبی احاطه خطیئة آن باشد که کن... که او را هلاک برد من قوله الا ان یحاط بکم و قول حسن که گفت مراد آنست که گناه محیط شود بحسنات و آنرا احباط کند درست نیست برای آنکه احباط بنزدیک ما باطل است چنانکه بیان کرده شود و مجاهد گفت مراد باحاطه خطیه آنست که چون گناهی کند گویند سیاه بر دلش افتد و چون گناه دوم کند سیاه بیشتر شود و چندانکه گناه بیفزاید سیاهی بیفزاید تا جمله دلش سیاه شود و این معنی احاطه است و نافع و اهل مدینه خطیئاته بر جمع خوانند و باقی قرا خطیئته بر واحد فاولئک اصحاب النار ایشان ملازمان دوزخ باشند و اصل صحبت ملازمه بود و ملازم هرکاری را صاحب او گویند و منه اصحاب الصوف و اصحاب السلطان و اصحاب الرسول الله صلی الله علیه وآله و یار ملک نام تعریف دوزخ چون علم است دوزخ را از روی شرع و هم خلود است با نقل چنانکه شرح دادیم

فیها راجعت با دوزخ خالدون خالد مقیم باشد و گاه بر سبیل دوام باشد بیانش قوله تعالی اخلد الی الارض واتبع هواه و هم چنین قول لبید صما خوالد ما یبین کلامها در وصف سنگهائی که در جای مانده است و سنگی که گوید مراد بخوالد ثوابت چه معلوم است که آن دایم نباشد و در معنی وعید و ما نحن این اصحاب وعید را تمسک نباشد چه اگر معنی خلود جز دوام نبودی بایستی که در اوان وعده‌ها بانستی کردن تکلیف که نه در این معنی نیست قوله والذین امنوا آنگاه قدیم قبل جسلال برای آنکه وقت است که صلاح مکلفان متعلقست بانکه چون وعید کند ایشان را مقرون کند بوعدی و چون وعده کند مقرون کند بوعیدی تا مکلفان عند این بصلاح نزدیک باشد و از فساد دور شود تا یکدیگر بر ایشان و الطاف حاصل بود از فعل مقتضیات لطف فی الوعد والوعید والترغیب والترهیب اقتران الوعد والوعید و ذکر الجنة والنار بلیغ الوجوه بود تا اغرار و انذار و تحریض و منع بغایت رسانیده باشد اگر گویند در این آیه چگونه خلود را تفسیر بر دوام بایدداشت گوییم لازم است چنین باید کردن و لیکن نه برای ظاهر بل برای اجماع امت را و اگر ما را با ظاهر رها کنند حمل خلود بر دوام نکنیم چون معنی او در لغت چنین نیست که گفته شد و لیکن اینجا اجماع امت ما را حمل کرد برای آنکه خلود را بر دوام تفسیر کنیم و در اول آیه چنین است والله ولی التوفیق

وَاِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَ بَنِیْ اِسْرَاۤءِیْلَ لَا تَعْبُدُوْنَ اِلَّا اللّٰهَ وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا وَّذِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰکِیْنِ وَقُوْلُوْا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَّاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْکُمْ وَاَنْتُمْ مُّعْرِضُوْنَ وَاِذْ اَخَذْنَا مِیْثَاقَکُمْ لَا تَسْفِکُوْنَ دِمَاۤءَکُمْ وَلَا تُخْرِجُوْنَ اَنْفُسَکُمْ مِّنْ دِیَارِکُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ثُمَّ اَنْتُمْ

هٰۤؤُلَاۤءِ تَقْتُلُوْنَ اَنْفُسَکُمْ وَتُخْرِجُوْنَ فَرِیْقًا مِّنْکُمْ مِّنْ دِیَارِهِمْ تَظٰهَرُوْنَ عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاِنْ یَّاْتُوْکُمْ اُسٰرٰی تُفٰدُوْهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ اِخْرَاجُهُمْ اَفَتُؤْمِنُوْنَ بِبَعْضِ الْکِتٰبِ وَتَکْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاۤءُ مَنْ یَّفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّوْنَ اِلٰۤی اَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۞

قوله تعالی واذ اخذنا میثاق و یاد کن ای محمد برای آنکه اذ ظرف زمان ماضی را و ظرف معمول باشد و معمول را عامل باید و در زمان فعلی تقدیر باید کردن چون یاد گرفتیم پیمان بنی اسرائیل یعنی پسران یعقوب برای آنکه جز خدای نپرستند یعنی بر توحید خدای اند و برای آنکه خدا را یکی دانند و یکی گویند و با او همتا و انباز نگیرند عبدالله عباس گفت میثاق عهدی محکم باشد و وثیقه که استوار بود و از نجات واثق استوار بود لا تعبدون ابن کثیر و حمزه و کسائی بیا خوانند و باقی قرا بتا خوانند حمل کنند علی الخطاب آنکه مغایبه خوانند گویند ضمیر راجعست با بنی اسرائیل و آنکه بر خطاب خوانند برای آنکه در آیه بر خطابست من قوله وقولوا للناس حسنا واقیموا الصلوة تا با خر آیه و لعربان گفتند ان مضمر است اینجا هم چنین فی قوله لا تسفکون و کذلک فی قوله قل افغیر الله تامرونی اعبد و تقدیر آنست که ان لا تعبدوا وان لا تسفکوا وان لا تخرجوا و لیکن چون آن بیفکند نون فعل با حال رفع شد چنانکه طرفه گفت الا ایهذا اللائمی

اللائمی احضر الوغا وان اشهد اللذات هل انت مخلدی و تقدیر آنست که در معطوف آن بیاورد که وان اشهد اللذات و وجهی دیگر توان گفتن و آن آنست که در کلام محذوف باشد والتقدیر فی الخبر لا تعبدون الا الله چون یاد گرفتیم عهد بنی اسرائیل و ایشان را گفتیم که مپرستید جز خدای تعالی را و ابی کعب خواند و در مصحف او چنین است لا تعبدوا واخرما علی النهی معنی آنکه مپرستی جز خدای را و بالوالدین احسانا با تعلق دارد بمحذوف و تقدیر آنست که وصیناهم او امرناهم بایشان فرا وصیت کردیم یا ایشان را امر فرمودیم که با مادر و پدر نیکوئی کنند و مادر را هر دو بهم والدین خوانند با آنکه مادر والده باشد برای تغلیب مذکر بر مونث که عرب چون مذکر و مونث بهم جمع شوند در کلام و اگرچه مونث بعدد بیشتر باشد غلبه مذکر را دهد خدای عز و جل جلاله ازو تعظیم حق در وجه بر حق ایشان با حق خود مقرون کرد احسان با ایشان از پی توحید خود گفت و در خبر است که چون ابتدای اسلام بود و اول هجرت بود رسول علیه السلام از مکه بمدینه آمده بود در مسجد ستون بود که او را حنانه گویند و رسول بر آن ستون تکیه کردی و برای من به خطبه کردی بر پای ایستاده چون مسلمانان بیشتر شدند و عدد و عده بسیار شد دستوری خواستند و گفتند یا رسول الله خسته گشتی و تو بر پای ایستاده ما را خطبه میکنی دستوری باشد ما را تا برای تو منبری کنیم تا بر آنجا خطبه کنی او گفت روا باشد این منبر کردند امروز لب ... خشک رسول علیه السلام آن روز که در مسجد در آمد و آهنگ منبر کرد و بنزدیک حنانه رفت منبر سه پایه بود و پای مبارک بر پایه اول نهاد آن چوب که از آن ستون برداشته بود که رسول علیه السلام بر آن تکیه کردی ناله آغاز کرد تا چندان بنالید که آواز بنالید آواز بشنیدند رسول علیه السلام آنکه بر آن تکیه کردی از منبر بزیر آمد و ستون چوب در کنار گرفت و او را خاموش کرد چون مادری که کودکی را خاموش کند آنگه گفت بخدایی که مرا بحق بخلق فرستاد اگر خاموش نکردی تا قیامت بر فراق من بنالیدی گفتند یا رسول الله چون اندر در آمدی و بر پای منبر شدی بار دیگر گفت کس دعائی کرد گفت بلی جبرائیل دعا گفت و ندائی شنیدید چون پا بر پایه اول نهادم جبرئیل

گفت من ادرکت والدیه او واحد منهما ولم یغفر له ابعده الله گفت هر که مادر و پدر او در یابد
یا یکی از ایشان و او را بهشت نرسد ابعده الله خدای تعالی او را هلاک کند من گفتم آمین چون پا بر پایه دوم نهاد گفت
هر که ماه رمضان دریابد و او را نیامرزند ابعده الله خدای تعالی او را هلاک کند من گفتم آمین و چون پا بر پایه سیم نهادم
گفت هر که پیش او ذکر تو کنند و نام تو برند و بر تو صلوة نفرستد ابعده الله خدای تعالی او را هلاک کند
من گفتم آمین و رسول علیه السلام می گوید الجنة تحت اقدام الامهات بهشت در زیر پای مادرانست وذی
القربی و خداوند نزدیکی یعنی خویش و قربی قرابه باشد و او مصدر است کالرجعی والشوری قال طرفه
وقربة بالقربی وجدك انني متی یك امر للنکیثة اشهد و یتامی جمع یتیم بود چون نداعی
وندیم و یتیم طفلی باشد که او را در طفولیه پدر بمیرد اگر پس از بلوغ او باشد یتیمش نگویند لقوله علیه السلام لا یتم
بعد الحلم یعنی نباشد از پس خواب دیدن والمساکین جمع مسکین باشد و مسکین مفعیل
از سکون داده درویشی بود که او را چیزی بود که کفایتش نباشد وقولوا للناس حسنا
اینجا و تقدیر اینست که وقلنا لهم قولوا للناس حسنا و ما ایشان را گفتیم که مردمان را
نکو گوی اهل حجاز حسنا علی المصدر خوانند و حمزه و کسائی و خلف حسنا علی النعت بفتح الحاء
والسین ای قولا حسنا و عیسی ابن عمر در شاذ خواند حسنی بضم حاء و سین و این لغتیست در حسن
مثل عرو و عر و رعب و رعب و سحت و سحت و عاصم الجحدری خواند احسانا ای قولا [illegible]
لهم و معنی آنست که با ایشان خیر خواهی در گفتن و نیز خوانده اند حسنی ای کلمة حسنی مردمان را سخن نیکو گوی
و بعضی دگر گفتند معنی آنست قولوا للناس حسنا ای محمد حسنا رسول مرا محمد مصطفی را علیه السلام نکو گوی
یعنی نبوت او را اقرار دهی و نعت و صفت که در توریه دیده پنهان مکنید و تصدیق او کنید عبدالله عباس
و ابن جریج و سعید جبیر و مقاتل گفتند مراد آنست که رسول مرا براءت داری و لیسکن قوله تعالی الم یعدکم
ربکم وعدا حسنا ای صدقا و سفیان ثوری گفت مراد آنست که مردمان را امر معروف کنید و نهی
منکر و بعضی دگر گفتند عام است در جمله مردمان در جمله اقوال حسنه یعنی کس را بد مگوی از غیبت و بهتان و [illegible]
و منقصه والتهمه [illegible] این بود و حمل او بر عموم کردن اولیتر بود تا همه داخل بود و نکت آن ثم تولیتم خوف عطف
و معنی او

و معنی او و مهلت و تراخی بود و تولی اعراض و پشت بر کردن باشد پس پشت بر آن عهد و میثاق کردن یعنی
خلاف کردی آن را وفا نکردی بآن الا قلیلا منکم الا حرف استثنا است و استثنا اخراج
بعضی بود از جمله که اگر نه او باشد صحیح بود دخول او در آن و سیبویه در وطلب آنست و معنی او در تازی طلب [illegible]
کردن بود یعنی می خواهی که برگردانی مستثنی را از آنکه داخل بود در مستثنی منه و نصب او بر الاستثنا است [illegible]
تا با تو نماید که همه را این حکم نبود و همه را این بی عهدی نکردند جماعتی اندک بودند که خلاف آن کردند که جمهور قوم و سواد
اعظم بر آن بودند تا بدانی که قدیما مردان ممدوح اندک بوده اند از نیست الا قلیلا منکم اگر در قصه طالوت
فشربوا منه الا قلیلا منهم و اگر بر جوارت وقلیل من عبادی الشکور اگر در قصه داود
الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات وقلیل ما هم و اگر در حدیث داود و جالوتست کم من
فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و اگر در قصه نوح است وما آمن معه الا قلیل اگر شاعر است
که قوم او را باندک طعنه میزنند بجواب میگوید فقلت لها ان الکرام قلیل پس معلوم شد که همه اندک ممدوح بوده اند
و بسیار مذموم [illegible] کم ضمیر مجرور متصل است و انتم واو حالست و انتم ضمیر مرفوع
منفصل است بر ابتدا و اعراض عدول بود بر چیزی و نقیض او اقبال بود و برای آن جمع کرد از میان تولی و اعراض تا بدانی
هم بصورت هم بمعنی تارک از میثاق بودند و ناقض آن عهد قوله و اذ اخذنا یاد کن نیز چون ما گرفتیم از شما عهد
و میثاق و سوگند استوار بدان که لا تسفکون دماءکم ریزی خونهای یکدیگر
خون خود نریزید یعنی بعضی خون بعضی پس چون ایشان را همه یک نفس کرد گفت چون خون ایشان ریختن که از جنس
و قبیل و ملة دین شما باشند همچنان باشد که خون خود ریختن ولا تخرجون انفسکم من دیارکم
و خویشتن را از سرایهاتان بیرون مکنید هم این معنی دارد یعنی بعضی اخراج مکنید چون قوم همه از یک ملت و یک
جنس بودند همه را یکی خواند چنانکه رسول علیه السلام گفت المؤمنون کنفس واحدة یک معنی اینست و یک معنی آنکه کسی
که کسی را بکشد و شرع او را قصاص نهاده باشد که او را بقصاص باز باید کشتن یعنی چنانست که خود را کشته است چنانکه حق تعالی
گفت ولکم فی القصاص حیوة و جماعتی مفسران گفتند آیه در شان بنی قریظه و بنی النضیر آمد که خدای
ایشان را فرمود که یکدیگر را نکشند و قوی ضعیف را بر مال و ملک او غلبه نکند و سرای و ملک او بغصب نگیرند

اگر کسی از ایشان

اگر کسی از ایشان اسیری بگیرند فدیه کنند و باز خرند و او را بردگی رها نکنند و بیکی وفا کردند ثم اقررتم
وانتم تشهدون پس اقرار دادی و گواهی بدادی بر آن اقرار بر خود و گواهی بر دیگران و در حال انتم
و خلاف کرده اند در آنکه این حکم خاص با ایشان بود یا با اسلاف ایشان ابوالعالیه گفت این قصه اسلاف
ایشانست خدای تعالی حواله با ایشان کرد چنانکه در آیات مقدم برفت و عبدالله عباس گفت خطاب با ایشان
و مراد با ایشانند اعنی جهودان عهد رسول علیه السلام و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد تا فایده را شامل تر بود و جمع از
میان هر دو قول ثانی نیست قولی دیگر در وانتم تشهدون آنست که شما در باره خود مقری بر اسلاف
خود گواهی دهید ثم انتم هؤلاء والتقدیر یا هؤلاء و حرف ندا بیفکند للدلالة الکلام علیه
برای آنکه عرب حرف ندا بسیار بیفکند چون در کلام دلیل بر او بود کقوله تعالی یوسف اعرض
عن هذا ای یا یوسف و لقوله تعالی و اذ قال ابراهیم لابیه آزر در قراءه آنکس که برفتح خواند والمعنی ارید
تنبیه را باشد و او و لا کنایه باشد از جماعة معنی آنست که پس شما ای جهودان پس از آن اقرار دادی و گواهی دادی
و عهد و میثاق بر شما کرده شد تقتلون انفسکم خویشتن میکشی یعنی بعضی بعضی را کردهی را
هم خویشتن از سرایهاتان بیرون میکنید تظاهرون علیهم اهل کوفه بتشدید خوانند اینجا و
تحرم و اما آن بتشدید خوانند بر تقدیر تتظاهرون باشد یکی تا را قلب کنند و با ظاء ادغام کنند و باقی
قرا بتخفیف خوانند و محل او نصب بر حال تقدیر چنانست که متظاهرین علیهم ای متعاونین
برای آنکه یار را پشت خوانند که پشت صاحب پشت قوی دارند از نیجاست که در عبارت فرقی نبود میان آنکه گویند
یاری او بکنی و میان آنکه گویند پشتی او بکنی و تظاهر دن تعاون باشد تفاعل از میان دو
باشد یعنی پنداری جماعتی اند در معاونت پشت با هم داده اند و گفت تظاهرهم حجة مجمعة
علی اخلاکم دلتم فرأیت واحد و بعضی نحویان گفتند هؤلاء بدل انتم است و تاکید او و تقدیر
آن باشد ثم انتم القوم تقتلون انتم انفسکم و اعان علیه خلاف اعانه لو
اعانه یاری داد او را و اعان علیه یاری داد دشمن او را بر او و برای این گفت شاعر اعان
علی الدهر اذ حک برکه کفی الدهر لو وکلته بی کافیا و از نیجا قول خدای عز و جل و ان تظاهرا

ای تعاونا و قوله تعالی تظاهرا و ظهیر چون باشد فی قوله والملائکة بعد ذلک ظهیر شاعر گفت

یکثر من الاخوان ما استطعت انهم عماد اذا استنجدتهم وظهیر وما بکثیر الف خل وصاحب وان عدوا واحدا

لکثیر و این معنی است قول رسول علیه السلام المرء کثیر باخیه مرد بسیار باشد به برادرش یعنی به برادر عزیز و قوی باشد

یعنی بمعاونت و مظاهرت او بالاثم والعدوان و ظلم و تعدی و گفته اند اثم گناهی باشد

که از تو تعدی بکند و عدوان گناهی بود که از تو بدیگری شود و اثم جامعست جمله را با آن مستحق ذم باشند آنرا

اثم خوانند و عدوان مجاوزة الحق باشد وان یأتوکم اساری تفدوهم اساری

قراءة حمزه است علی وزن فعیل کقتیل و قتلی و جریح و جرحی تفدوهم قراءة حمزه است بی الف هر دو جا

و باقی قراء از نافع و عاصم و کسائی و یعقوب و ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر اساری تفادوهم خوانند هر دو جا

جمع جمع بود یقال اسیر و اسری و جمعها اساری والاسرا شد اسیر خیز باشد و اسیر فعیل باشد

بمعنی مفعول مفضل بن سلمه گفت که ابوعمرو بن العلا را پرسیدم که فرق چیست میان اسری و اساری

گفت اسری آنان باشند که در دست باشند و اگرچه بند نکرده باشند و اساری آنان که در بند باشند و قول اول محقق

تر است و فدیه آن مال باشد که بدهند تا اسیر را بآن باز خرند و بی الف از بنای ثلاثی باشد یعنی تفدوهم

یقال فدیته افدیه و با الف از بنای مفاعلة باشد یقال فادیته افادیه قال الشاعر ان وفتی فادی

اسیرک ان قومی قومك ما اری لهم اجتماعا وهو محرم علیکم اخراجهم

و اخراج ایشان بر شما حرام است عبدالله عباس و عکرمه و سدی گفتند که معنی آیت آنست که بنی قریظه حلفاء اوس

بودند و بنی النضیر حلفاء خزرج بودند و چون از میان اوس و خزرج قتال بود بنی قریظه و بنی النضیر یاری

خود آمدند و هر دو از یک قبیله جهودان بودند و یکدیگر را می کشتند چون اسیری را گرفتندی از جانبین فدیه کردندی

و باز خریدندی عرب ایشانرا عیب کردندی و گفتندی ایشانرا که روا میداری کشتن و اسیر رها کردن روا

نمیداری تا فدیه میکنید گفتندی اما فدیه ما را فرموده اند در توریت و قتل ایشان نا خوب است و خود هم عیب است

ولکنا حلفاء جمع حلیف باشد و حلفا با هم سوگند بوده خدای تعالی ایشانرا عیب کرد و در آن بکار کرد در میان ایشان

و بلفظ استفهام و معنی تقریع کرد ایشانرا گفت افتؤمنون ببعض الکتاب

وتکفرون ببعض ببعضی تورات ایمان میدارید و ببعضی کافر میشوید یعنی فدیه کردن ایمان

دارید و تحریم قتل کافر ید فما جزاء من یفعل ذلک منکم استفهام است جزا

آنکس که این کند که ذکر آن برفت از ایمان ببعضی کتاب و کفر ببعضی و ذلک اشاره است بجنس

منکم از شما که جهودانید الا خزی ای ذل و صغار جزی خزیه و مهانة باشد و خزا هلاک باشد

و عذاب و خزی خصلتی باشد که خزی منه ای استحیی که از روی شرم دارند مفسران در این خزی که در دنیا

بود ایشانرا خلاف کردند بعضی گفتند آن حکم بود که خدای عز و جل کرد که قاتل را قصاص کنند و از ظالم متعدی

انتقام کنند برای مظلوم و بعضی دیگر گفتند خزی این جزیه است که خدای عز و جل بر ایشان نهاد تا جزیه

میگذارند و ذلیل و مهین عن ید وهم صاغرون و بعضی دیگر گفتند مراد بخزی دنیا آنست که چون

رسول علیه السلام بر حصن بنی النضیر فرود آمد بیست و پنج روز ایشانرا حصار داد ایشان بزنهار آمدند و از رسول علیه السلام

درخواستند که سعد معاذ را حاکم کند تا بحکم او فرود آیند بر این قرار دادند و رسول علیه السلام سعد معاذ را استدعا

کرد و روان کرد تا از میان رسول و ایشان حکم کند سعد معاذ حکم کرد که مردان را بباید کشتن و زنانرا برده

بباید آورد و مال ایشان قسمت بباید کردن رسول علیه السلام گفت لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق

سبعة ارقعة ای سعد حکمی کردی که خدای تعالی آن حکم کرد از بالای هفت آسمان رسول علیه السلام بفرمود تا مردان را

فرود آوردند ایشانرا از حصار ایشانرا با مدینه آوردند و زنان و کودکان را برده آوردند و مالها قسمت

کردند و چون مردانرا بمدینه آوردند ایشانرا در سرای بنی نجار آوردند رسول علیه السلام بیامد آنجا که امروز بازار است

بفرمود تا خندق بکندند و امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر آمد و ایشانرا بیرون آوردند گروه گروه و علی را

بفرمود تا ایشانرا میزد و در آن خندق می انداخت و حیی اخطب و کعب اشرف در میان ایشان بودند و ایشان

رئیس بودند در میان قوم کعب اشرف را گفتند که یا بو چه خواهند کردن گفت فی کل موطن لا تعقلون اما

ترون الداعی لا ینزع و من ذهب منکم لا یرجع هو والله القتل گفت در هر جائی عقل بکار برید

اری نمی بینی که داعی باز نمی ایستد و هر که از ما میشود باز نمی آید قتل است و کشتن و حیی اخطب را بیاوردند دستها

برگردن بسته تا پیش رسول علیه السلام آوردند چون در رسول نگرید گفت والله ما لمت نفسی علی عداوتک و لکن من

یخذل

یخذل الله یخذل گفت خدای خود را بر کشتن ملامت نکردم ولیکن آن از خدای عز وجل که مخذول کند مخذول شود آنگه روی

بقوم کرد و گفت لا بد من امر الله کتاب وقدر وقلم کتبت علی بنی اسرائیل گفت کار خدای لا بد بباشد [illegible]

بود قضای و کار وزارت که بر بنی اسرائیل نوشته اند چون او را پیش امیر المؤمنین علیه السلام بردند تا گردن

بزند گفت قتله الشریف بید شریف گفتن شریف بدست شریفی [illegible] گفت این حدیث بگذار [illegible]

امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت [illegible] علی من ذلك آن خوارتر است بر من که گردن [illegible]

تا امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام رسید [illegible]

در راه جدی گفت گفت چون در آمی [illegible] در راه این [illegible] گفت لعمرك لام اخطب نفسه ولكنه من

يخذل الله يخذل فجاهد حتى يبلغ النفس جهدها وجادل يبغي العز كل مغلغل امير المؤمنين عم در جواب او

[illegible] لقد كان ذا جد وجد بكفره فصد الينا في المجامع يجبل فقلته بالسيف [illegible]

يحفظ فصار الى قعر الجحيم يكبل فذاك مات الكافرين [illegible] طليقا لامر الله في الخلد [illegible]

پس این خوی در دنیا [illegible] بر ایشان رفت [illegible] قتل مردان و سبی زنان و غنیمت اموال [illegible] یوم القیمة

[illegible] [illegible] [illegible]

خوانند [illegible] [illegible] بود [illegible] [illegible]

قیامت است [illegible] سخت تر عذاب [illegible] این لفظ [illegible] [illegible]

[illegible] فان تكن الايام احسن مرة الى فقد عادت لهن ذنوب [illegible]

وقتی با من [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] من عادة الايام والغالب عليها الاساءة

احسانكانها كانت لها ذنوب ثم احسان ثم عادت الى ما كانت منها الى اشد العذاب [illegible]

[illegible] سخت تر عذاب [illegible] عذاب اليم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عذاب کنند وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ خدای غافل نیست [illegible] [illegible] بس [illegible] عَمَّا

تَعْمَلُونَ ابن کثیر و ابو بکر و یعقوب بیا و خطاب خوانند و باقی قراء بتاء [illegible] [illegible]

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ

يُنْصَرُونَ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا

عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ

بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَقَالُوا قُلُوبُنَا

غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ

كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ

مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ

عَذَابٌ مُهِينٌ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا

وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ

أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ

ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ وَاِذْ

اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا

مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاُشْرِبُوا

فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ اِيمَانُكُمْ اِنْ

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قُلْ اِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللّٰهِ

خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

وَلَتَجِدَنَّهُمْ اَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ اَشْرَكُوا يَوَدُّ

اَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ اَنْ يُعَمَّرَ

وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

واین یازده آیتست قوله اولئك بگفتیم که اولئك نام اشارتست بجماعتی باشد از جماعتی و این جمع بی لفظ است از جنس واحد و واحد او ذلك است چنانکه واحد هؤلاء هذا است الذین این اسم موصول خوانند و ما بعد او را صله گویند اشتروا بدل کردند چنانکه بگفتیم الحیوة الدنیا نعتی است

اصل

اصل تفضیل است چنانکه اکبر و کبری و اعظم و عظمی و اقصی و قصوی و ادنا و دنیا بالآخرة برای بازپسین یعنی دنیا بستدند و آخرت را دست بدادند فلا یخفف عنهم العذاب سبک نکنند از ایشان عذاب خداوند جل جلاله درین آیة تهدید کرد آنکسانی را که اقبال کنند بر دنیا و برای طمع دنیا و حطام او دست از آخرت بردارند و عمل صالح و دین بدنیا بفروشند و حیوة باقی بحیوة فانی بدل کنند بعوض رحمت آنکه ایشان را عذاب می کرد تا کما مستقبلا یکون من العذاب پس آنکه از ایشان تخفیف کند و نه کس ایشان را یار و ناصر بود و یا شفاعت کند آیة خاص است در حق جهودان که ذکر ایشان در آیات متقدم برفت حق تعالی باز نمود که آنکه ایشان را بران حمل کرد که تحریف می کردند نعت حب دنیا بود و ازین گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حب الدنیا راس کل خطیئة و کفت انشتری الا اشتقاق منزلة دینه بدنیاه و اشقی منه من باع دینه بدنیا غیره گفت شقی ترین اشقیا آنست که دین خود بدنیا بفروشد و ازو شقی تر آنست که دین خود بدنیا غیری بفروشد ولقد آتینا موسی الکتاب ابدادیم موسی را کتاب یعنی توریة وقفینا من بعده بالرسل یعنی اتبعنا من القفا یقال قفاه یقفوه اذا اتبعه وقفاه غیره اذا اتبعه قال الله ولا تقف ما لیس به علم ای لا تتبع قال ابن القلت قالت له اخت قفه عن جنب وکیف تقفو ولا بهل ولا تحزن وآتینا عیسی بن مریم البینات و دادیم عیسی بن مریم را آیات و معجزات و دادیم از آنکه در سورة آل عمران و سورة المائدة میگوید از احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و خبر دادن ایشان را با آنچه خورده بودند و ذخیره کرده بودند و غیب از جانی و از برای آن گواه را بینه خوانند فی قوله علیه السلام البینة علی المدعی والیمین علی من انکر المدعی علیه که گواهی حق مدعا روشن شود چون پیغمبران علیهم السلام مدعی بودند آنچه معجزات ایشان را بینات خوانند و ایدناه قوی ساختیم او را وقوة دادیم من الأید وهو القوة ومنه قوله تعالی داود ذا الاید ای ذی الایید القوی و ایدناه قویناه بروح القدس ابن کثیر خواند بروح القدس بسکون الدال و باقی قراخواندند بضم الدال و مفسران خلاف کردند در روح القدس بیش اکثر گفتند مراد از روح روح عیسی است علیه السلام که در روح و قدس خدای جل جلاله من قوله الملك القدوس و برای تخصیص بخود اضافه کرد کبیت الله و ناقة الله و بعضی دیگر گفتند مراد بقدس پاکیزگی است

وقدس در لغت طهارت باشد و بری از عیب پاکی خوانند که مدنس نبود با صلاب مردان وارحام زنان حوا ورا از آب نطفه
آفریده نبود وخدای تعالی اورا از باد آفریده بود که جبرئیل در گریبان مریم دمید و مادر آبستن شد باتفاق بروایت سدی و ضحاک
ومجاهد گفتند مراد از روح القدس جبرئیلست و روح نامی از نامهای جبرئیلست و بعضی دیگر گفتند معنی قدس برکه است
و روح نام جبرئیل علیه السلام بود و معنی فرشته بابرکه و دلیل این تاویل قوله تعالی قل نزله روح القدس من ربک بالحق
عبد الله عباس وسعید جبیر و عبید عمیر گفتند مراد نام اعظم خدایست جل جلاله که او بدو برکت آن احیا موتی کردی خدای تعالی را
بآن نام بخواندی خدای تعالی دعوای او مستجاب کردی و اظهار معجزات کردی بدست او و ابن زید گفت مراد انجیل است چنانکه
انجیل روح او بود چنانکه قرآن روح محمد بود علیه السلام و روح در قرآن از معانی مختلف آمد روح روح آدمیان و جانوران است
کما تحرکه در وجود و بقا حیوة ان از جهت بقیه است فی قوله تعالی ویسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی
وآن نفس منزوی باشد از خلق که تا مرد آن بود حیوة بماند وچون نباشد حیوة نماند ومنه قول النبی صلعم الارواح جنود مجندة فما
تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف یعنی روحها [illegible] الارواح اندعلی حقا
المضاف واقامت المضاف الیه مقامه کقوله
واسئل القریة و روح ریح بود و این از باب فعل و فعل باتفاق معنی باشد امنی روح در این قسمت ریح بود
فرکی نادرست بود و ریح خوانند او را و حیوان بحیوانات [illegible] آن روح خوانند و روح بمعنی وحی آمد فی قوله تعالی جل جلاله
یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده و روح قرآنست فی قوله وکذلک اوحینا الیک
روحا من امرنا در این آیه علی احد الاقوال و روح جبرئیل است علیه السلام فی قوله تعالی قل نزله الروح
القدس من ربک و روح عیسی است فی قوله وکلمته القاها الی مریم و روح منه
و روح نام فرشته ایست که روز قیامت بیک صف بایستد و فرشتگان دیگر بیک صف فی قوله تعالی یوم
یقوم الروح والملائکة صفا و روح آمده بمعنی رحمت فی قوله تعالی وایدهم بروح منه افکلما جاءکم
رسول سبب نزول این آیه آن بود که چون قدیم جل جلاله قصه معجزات عیسی را رسول گفت رسول [illegible] جهودان
خواندند ایشان گفتند نه همی عیسی این کرده باشد و اگر کرده [illegible] همچنان نکنی تو نیستی و دعوی پیغمبری میکنی هم چنان
او خدای تعالی این آیه بفرستاد که هرگاه که پیغامبری خبری بشما آرد که دلهای شما آن نخواهد و نفس شما آن

نخواهد

ونفس شما ازان کاره باشد گروهی را تکذیب کنید چنانکه محمد را کنید و گروهی قتل کنید چنانکه ایشان کردند که جهودان
عدل شما بود که یحیی و زکریا را علیهما السلام بکشتند و دیگر پیغمبران که جهودان ایشان را بکشتند تقال هوی یهوی هوی
اذا اشتهی و هوی یهوی هویا اذا سقط واصل هردو یکیست فان من هوی شیئا یهوی قلبه الیه
[illegible] فرو شود بیاد قوله فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم و قول قائل الی حیث یهوی
القلب یهوی به الرجل و فریق فعیل است بمعنی فاعل چون کریم و ظریف و شاید که بمعنی مفارق بود چون اکیل
و ندیم و حجیج و رسیل لان کل واحد من الفریقین یفارق صاحبه وقالوا قلوبنا غلف گفتند یعنی
جهودان که دلهای ما غلف [illegible] بالسکون نام خوانند که ابن محیصن که او شاذ خواند غلف بضم اللام و غلف جمع
اغلف باشد و فعل در جمع افعل صفة قیاسی مطرد است کاحمر و حمر واصفر وصفر واخضر وخضر ای غلاف [illegible] در
نیام کرده را اغلف خوانند و مرد ختنه ناکرده را اغلف خوانند و قلف هم خوانند یعنی آنست که گفتند دلهای ما در پوشش است
ازانچه تو میگوئی نمیتوانیم دانست و سخن تو در دلها جای نگیرد پنداری از میان دلها و سخن تو حجابی هست و نظیر
این معنی قوله وقالوا قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه وفی آذاننا وقر ومن بیننا
وبینک حجاب و این قول مجاهد و قتاده است و قولی دیگر آنست که قلوبنا غلف اصل او غلف بود بضم لام
برای تخفیف تسکین لام کردند و جمع غلاف باشد و این را دو معنی دارد یکی آنکه دلهای ما ظروف
وغلاف علم است برای آنکه خداوند آن کتب [illegible] علم [illegible] خواهیم کردن ما را
حاجت نیست بعلم تو و این قول عبد الله عباس و عطا و کلبی است و معنی دیگر آنکه دلهای ما وعاء علم است
و محل [illegible] وقف علوم انبیا راست اگر تو این که میگوئی در آن چیزی بودی هم در دلها جا گرفتی و دلها
آن را یاد گرفتی بل لعنهم الله بکفرهم بل حروف اعراب باشد و معنی اضراب اعراض بود چون گوینده
ازان حدیث که در وی باشد عدول کند و با چیزی دیگر شود و بل آنجا استعمال کنند ما جاءنی زید بل عمرو و از جمله حروف
عطف باشد و اصل لعن طرد و ابعاد بود یقول العرب [illegible] والعین الی الحید قال الشماخ ذعرت به القطا ونفیت
عنه مقام الذئب کالرجل اللعین یعنی خدای تعالی ایشان را براند و دور کرد از رحمت و لفظ خبر است نشاید
که معنی دعا بود و شاید که خبر بود و دعا علیهم [illegible] بکفرهم [illegible] لعنت باشد و گردانید تا اگر کفر

بایشان اگر کفر فعل خدای بودی حواله بخدای جبر کرا اسناد فعل لعنت با و است دیگر آنکه باین بیان کرد
سبب استحقاق ایشان لعنت را آنست که کافر شدند دیگر آنکه در عقل نگونیاید که کفر از او باشد ولعنه بکفرهم
باشد فقلیلا ما یؤمنون ما زیادت است و روا باشد که مصدریه بود و تقدیر چنین باشد فقلیلا ایمانهم
الایمان و نصب قلیلا بر حال باشد و انجیه گفت نصب و نزع حرف جر است و معنی آنست که بقلیل
یؤمنون و با کثر کفر دارند یکبار ایمان دارند و بیشتر کافر چون حرف جر بیفکنند فعل بدو رسید و عمل کرد
چنانکه در قوله واختار موسی قومه سبعین رجلا و المعنی من قومه و اقدی گفت مراد
نفی ایمانست جمله قلیل و کثیر چنانکه یکی از ما گوید قل ما رایت مثله یعنی چون او کم دیدم و معنی آنست
که چون او ندیدم ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم
چون بایشان آید کتابی از نزدیک خدا مراد بکتاب قرآن است مصدق صفت کتابست یعنی
دارنده آنرا که بایشانست یعنی توریة را و ما موصول است وکانوا من قبل یعنی من قبل خروج
النبی ع او من قبل مجی الکتاب گویند این از غایت خوانند و گویند رفع او بر غایت بود و بعضی بان مبنی
بر ضم گویند بنای عارض و معنی این آن بود که مضاف الیه آن لفظ بیفکنند و در نیت دل بر جای باشد انرا
بنا کنند و کذلک جمیع الجهات من قبل و من بعد و من فوق و من خلف یستفتحون علی
الذین کفروا طلب فتح کردندی بر کافران و سبب نزول آیت آن بود که جهودان پیش
از آمدن رسول ع چون با مشرکان خصومت و مناظره کردندی گفتندی اگر پیغامبر آخر زمان که خدا
بیاید با ما باشد و برای ما گواهی دهد و پیغامبر ما ایمان دارد و بگوید که ما بحق اولی تریم از شما مشرکان
چون او داند که ما اهل کتابیم و کتاب ما حق است و پیغامبر ما موسی ع پیغامبری صادق بود
چنانکه خدای ع در دیگر آیه گفت ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح و چون رنجی
از مشرکان بایشان [illegible] رسیدی دعا کردندی که اللهم انصرنا بالنبی المبعوث فی آخر
الزمان که ما نعت و صفت او در توریة یابیم چون وقت آمدن رسول بود ع گفتند قد ظل زمان
نبی یخرج بتصدیق ما قلنا نزدیک امد روزگار پیغمبری که بیاید و بیان کند راستی آنرا که ما گفتیم فلما

جاءهم ما عرفوا کفروا به چون او بیامد و او را بشناختند و دانستند نعت و صفت او که در توریة
خوانده بودند کافر شدند بانکه دانستند یعنی حسد ولعنة الله علی الکافرین لعنت خدا
بر کافران باد بئس ما اشتروا به انفسهم بئس و نعم هر دو در اصل ماضی آیند خلاف دیگر
افعال هم بنا و هم سکون و در اصل نعم و بئس بوده است علی وزن فعل و از اینجا مدح و ذم
گویند و تعریف نه و شود و فاعل او اسمی بود که لام تعریف جنس در وی بود و با این گفت باشد بالخصوص بالمدح
یا بالذم باو بنا شد چنانکه نعم الرجل زید و بئس الغلام عمرو والرجل فاعل باشد و زید مخصوص باشد
بمدح یا بذم باشد که اسم فاعل اضمار کنند و اسم نکره منصوب بر تمیز بجای او بیارند چنانکه نعم رجلا
زید تقدیر این باشد که نعم الرجل زید و التقدیر انیست بئس الشی شیئا و ما نکره موصوفه است اشتروا
به انفسهم که بفروختند بان خود را ان یکفروا ان با فعل در جای مصدر است و
مخصوص بذم است و معنی آنست که بد چیزی است که ایشان خود را بان بفروختند کفرشان بانچه خدای
فرو فرستاد و از قرآن و مراد با شترا بیعت که شرا هم خریدن باشد هم فروختن و مراد آنست که
حظ و نصیب خود از ثواب بفروختند بعقاب کفر گفته اند معنی آنست که بد اختیاری کردند چون بدل
کردند حق بباطل و کفر بایمان و مراد بما انزل الله قرآن است بلا خلاف و ما موصوله است بغیا ای ظلما و نصب
او بر مفعول له است و اصل بغی فساد باشد من قولهم بغی الجرح اذا امد و فسد و بغی طلب بود و بوقت
مخصوص شده است بطلب نا حق و نا واجب بیار باشد و گفته اند بغی حسد باشد یعنی حسد بردند برای آنکه
خدای ع فرو فرستد از فضلش یعنی نبوة و کتاب علی من یشاء من عباده برای آنکه خواهد از
بندگانش یعنی محمد ع فباءو بغضب علی غضب باز آمدند بغضب علی غضب مفسران خلاف کردند در این
دو غضب بر چه بود عبدالله عباس گفت مراد بغضب اول خشم خداست بر ایشان بضایع کردن
ایشان توریة را و غضب دوم بکفرشان بمحمد ع و قتاده و ابو العالیه گفتند غضب اول بکفرشان
بانجیل و غضب دوم بکفرشان بمحمد ع سدی گفت غضب اول بگوساله پرستیدن و دوم بکفرشان بمحمد ع
و گفته اند علی بمعنی مع است چنانکه گویند اهو علی صلعه بقول الشعراء مع صلعه و للکافرین یعنی

جاحد ان نبوة محمد را عذابی مهین عذابی خوار بود ن خوار کننده که ایشان در ان مهان و مستذل باشند وَإِذَا
قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ چون گویند ایشان را که ایمان آرید بقران خدای تعالی جلاله که فروفرستاده است
بازمیگوید که چون ایمان بر ایشان عرض کردند گفتند و ایشان را دعوت کنند بایمان و بقران و محمد گویند ما ایمان
بآن آریم که برما فرو آمده و بانچه در تورات است و پس از ان است کافریم یعنی بجز آن است چنانکه گفت فَمَنِ ابْتَغَى
وَرَاءَ ذَلِكَ ای غیر ذلک و سواه و دیگر آیه وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ ای ما سواه
وَهُوَ الْحَقُّ و قران حق است و درست مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ براست دارنده آنرا که با ایشانست یعنی
تورات و نصب او بر حال است قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ بگوی ای محمد جواب ایشان باز ده
و بجواب حرف جر است که بر ما استفهامیه در شده است و الف از وی بیفکنده اند و خوف جاره چون در ما
استفهام شود الف از وی بیفتد و بعضی اکتفا کنند از وی جا بکم فیم و بیم و لم و عم و فی قوله بِمَ يَرْجِعُ
الْمُرْسَلُونَ و عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ و فِيمَ كُنْتُمْ اعنی لما ذا پیغمبران خدای را کشتید
مِنْ قَبْلُ از پیش ای من قبل هذا الزمان چنانکه بیان کرده شد در حذف مضاف الیه و لفظ ان کنتم مؤمنین
بالتوراة اگر بتوریة ایمان دارید چون در توریة نوشته است که کشتن پیغمبران حرام است وَلَقَدْ جَاءَكُمْ
واو حرف عطف است و لام تاکیدست و قد تحقیق را موسی بشما آورد بالبینات و دلالات روشن و حجتها ظاهر
و شما پس از آن گوساله را بمعبود خود گرفتید وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ واو حال راست و شما در ان حال ظالم و بیداد گر بودید
بر خود و بر ان تعب که ما داریم که حاوایم وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ و یاد کنید چون پیمان بستدیم و کوه طور بر بالای
سر شما بداشتیم و شما را گفتیم آنچه شما را دادیم بستانید بقوت و جد و حفظ نگاه دارید وَاسْمَعُوا بشنوید یعنی یاد کیرید
و گفته اند معنی آنست که طاعت دارید و طاعت را بمعنای آن سمع خواند که طاعت عند سماع امر باشد و بسبب او بود
و درین تفسیر است سمع الله لمن حمده ای اجاب الله لمن دعاه خدای اجابت کننده است آنرا که او را بخواند و ثنا گوید
میگوید دعوت الله حتی خفت الا یکون الله یسمع ما اقول ای یجیب و اگر در حجت سمع بر معنی خود حمل
کنند او را بر آن جواب داد و بگر سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا بشنیدیم و عاصی شدیم سمع و سماع ادراک بگوش سمع
و عصیان مخالف امر باشد با مخالفت اراده گفتند سمعنا قولک و عصینا امرک بشنیدیم

دفرمان

وفرمان تو نبردیم و بعضی اهل معانی گفتند ایشان این حدیث بر زبان نراندند ولیکن چون نشنیدند و امر فرمان
کردند حال گفت چنین گفتند چنانکه شاعر گفت امتلاء الحوض و قال قطنی مهلا رویدا قد ملأت بطنی
وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در خورد دل ایشان دادند دوستی گوساله یعنی بدارید ایشان را مطبوع
بکردند و در دل ایشان سرشته و شربت الماء و اشربته غیری یعنی آب بازخوردم و بخوردد دیگری
دادم و مراد حب العجل است و لیکن مضاف بیفکند و مضاف الیه بجای او نهاد چنانکه وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ و آنچه
گفت و کیف تواصل من اصبحت خلالته کابی مرحب ای خلالة و ابی مرحب میگوید چگونه پیوندی با کسی که
خلت او چون ابو مرحب باشد یعنی چون خصلت ابو مرحب باشد و دیگری میگوید حسبت بغام راحلتی
عناقا و ما هی ویب غیرک بالعناق او از شتر مرا او از بره پنداشتی بِكُفْرِهِمْ اکنون حق
چون اشربوا بر فعل ما لم یسم فاعله آورد وجه آن بازنمود تا کسی گمان نبرد که این فعل او بودست آن دوستی
عجل با دل ایشان مختلط شد و از کفرشان است اگر رسول را علم میگوید بگو بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بد میفرماید شما را یعنی ایمانتان باین یعنی دوستی عجل اگر شما مومنید بزعم خود
قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ سبب نزول آیه آن بود که جهودان علیهم لعائن الله دعوی
باطل کردند از آنکه گفتند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ پسران خدائیم و دوستان خدا و از آنکه گفتند لَنْ
يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى کس به بهشت نخواهد شدن الا کسی که جهود باشد یا
ترسا و از آنکه گفت لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً خدای تعالی این آیه رد کرد و گفت بگو
که سرای آخرت یعنی بهشت که در جوار خداست اگر شما را خواهد بودن خالص و هیچ کس را در ان نصیبی
نیست فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اکنون پس تمنای مرگ کنید اگر راست میگوئید برای آنکه کسی قاطع باشد
برای آنکه از اهل بهشت است بهر حال تمنا کند که از سرای تکلیف و محنت تحویل کند با بهشت و نیز کسی که دوست
خدا باشد همه تمنای او آن بود که با جوار خدا شود که دوست به نزدیک دوست بیارامد چنانکه امیرالمؤمنین
علی علیه السلام هرگز مبالات نکرد و می گفت والله لا ابالی وقع الموت علی ام وقعت علی الموت بخدای با
ندارم اگر من بر مرگ افتم و اگر مرگ بر من افتد و گاه گاه آرزوی مرگ کردی و هرکه که دلش تنگ گشتی از

تو دست بر کردی و محاسن مبارک خود را بدست بگرفتی و گفتی ما یلیت ظرا شیبها من خضبها من
خوفها بدم چه انتظار می کشد آن شقی بدین است که خضاب این محاسن سپید را از خون این سر و دست بر سر
نهادی و بر محاسن و چون ابن ملجم را بدیدی بگفتی اشدد حیازیمک للموت فان الموت لاقیک ولا تجزع
من الموت اذا حل بوادیک مانند این اخبار که از وی روایت کرده اند آنکه قدیم جل جلاله خبر داد از ایشان هرگز تمنای
مرگ نکنند بآن عمل که ایشان کرده اند لن نفی فعل مستقبل را باشد و تمنای قول الرجل لما کان لیته لم یکن اولما
لم یکن لیته کان تمنا آن باشد که کسی گوید چیزی را که باشد کاشکی نبودی یا آنچه نباشد کاشکی بودی بما قدمت
ایدیهم اضافه فعل با ایت کردن باکثر فعل از جوارح است برای آنست تا موکد کند که فعل ایشانست چنانکه بیان کردیم
عبد الله عباس گفت اگر تمنای مرگ کردندی بعض کل انسان منهم بریقه هر یکی را از ایشان آب دهن در گلو
بماندی تا بمردن تا بروی زمین هیچ جهود نماندی و این از جمله معجزات رسول بود که خبر داد از غیب تا بوده و ختم بر
وفق آنچه خبر بود و صدق بود و این خبر درست نیاید الا بوحی از عالم الغیب تبارک و تعالی والله علیم
بالظالمین وعید و تهدید است بظالمان تا بدانند که این خبر داد از علم داد و ایمن باشند که خبر بخلاف خبر نخواهد بودن
اگر باز عم و حق تعالی جل جلاله و عم نواله که بیرون از انکه تمنای مرگ نکنند در همه جهان از ایشان حریص تر بر زندگانی
نیابی ولتجدنهم گو نیابی گفت قسم آنجا مضمر است و لام و نون تاکید جواب او بان آمد تقدیر اینست که
والله لتجدنهم احرص الناس علی حیوة ومن الذین اشرکوا فراکفت تقدیر چنین است که
اگر احرص الناس علی حیوة من کل احد من الذین اشرکوا ایشانرا بر حیوة و زندگانی حریص تر یابی از همه جهان و نیز
از مشرکان انکه از ایشان خبر داد که از حرص بر حیوة انجا اندکی بود احدهم لو یعمر الف سنة خواهد و تمنا کند
یکی از ایشان که هزار سال بماند و گفت مثال از کلام چنان بود که یکی از ما گوید فلان اسخی الناس ومن حاتم فلان
سخی تر بین مردمان است و از حاتم برای انکه من در ناس مقصود باشد که و اسخی من حاتم و از حاتم تر سخی تر است
ووجهی دیگر آنست که علی حیوة جای وقف است و من الذین اشرکوا استیناف بود احدهم
و تقدیر آنکه من یود و معنی آن باشد که از مشرکان کسها اند که یکی از ایشان تمنای هزار سال حیوة کند بدین قول این تمنا
هزار سال زندگانی حوالة مشرکان باشد دون جهودان و نشان هد صحت این قول قول ذو الرمه است که گفت فظلوا

ومنهم

ومنهم سابق له واخر بوری دمعه العین بالهمل این سخن معنی دار نیست یا من تقدیر کند قوله ومنهم
من دفعه سابق له و از ایشان کسی بود که سابق بود او را و گفته اند مراد مشرکان ترجمه اینست که از
دور بود و نود از ایشان خشم سابق او را و دیگری میریخت آب چشم بسیلاب اندکی در عبادة ایشان
بسیار رود که هزار سال بزی الگه حق تعالی باز نمود که اگرچه ایشانرا عمر دراز دهند درازی عمر ایشانرا از عذاب
خدای برهاند وما هو بمزحزحه ما نفی است و هو مبتدا است و ان یعمر مع الفعل در تاویل مصدر است
و در تفسیر بدل هو است و تقدیر چنین است و ما تعمیره بمزحزحه من العذاب و روا بود که هو ضمیر شان و امر باشد
و خبر مقدم بر مبتدا است و تقدیر باشد که ما الشان والامر تعمیره بمزحزحه من العذاب وقول اول ظاهر تر است و زحزح
هم لازم است هم متعدی یقال زحزحته عن کذا فتزحزح هو ای ابعدته فبعد و دور کردم او را از آن کار و دور شد
و از لازم گوید در متعدی یا قابض الروح من نفسی اذا احتضرت و غافر الذنب زحزحنی عن النار ای
جان من از تن من چون حاضر آید آمرزنده گناه و دور کن مرا از آتش دوزخ و دیگری گوید در لازم خلیلی ما بال
الدجی لا یتزحزح و ما بال ضوء الصبح لا یتوضح ای دوست من چه بوده است تاریکی را که نمیرود و
و روشنائی صبح روشن نمیشود والله بصیر بما تعملون و خدا بیناست و داناست بآنچه ایشان کنند

قوله تعالی قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ مَنْ كَانَ عَدُوًّا
لِلْكَافِرِينَ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ
بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ
مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ
وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ قوله تعالی قل من كان عدوا لجبريل

عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که حبری از احبار جهودان نام او عبد الله صوریا بیامد
و با رسول مناظره کرد و او را از چند مسئله پرسید چون جواب بیافت و حجت بر وی متوجه شد گفت کدام

فرشته موذی می آید از آسمان رسول علیه السلام گفت آن فرشته که بجملهٔ پیغمبران می آید جبرئیل است گفتند او دشمن
ماست اگر بجای او میکائیل بودی ما ایمان آوردیم رسول علیه السلام گفت جبرئیل چرا دشمن شماست گفت او صاحب عذاب
و شدت و قتال است خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگو ایشان را هر که دشمن جبرئیل بود و جبرئیل آنست
که قرآن فرود می آرد بر دل تو بفرمان خدای تعالی گفت ایشان گفتند جبرئیل دشمن ماست که او را فرمودند که کتاب
با آن بتو آورد در جبرئیل هشت لغت است جبرئیل بفتح جیم و راء و همزه و اشباع و این قراءت حمزه و کسائی و ابوبکر
و خلف است و شاعر گفت شهدنا فما نلقی لنا من کتیبة مدا الدهر الا جبرئیل امامها جاهر آمدیم نیافتیم ما را در
لشکری الا همینه جبرئیل در پیش ایشان بود و جبرال بفتح جیم بی همزه و این قراءت ابن کثیر است و جبرئیل بکسر
جیم بی همزه و این قراءت بصریان و مدنیان و شاعر گوید وجبریل رسول الله فینا وروح القدس لیس به خفاء
و جبرئیل رسول خداست در ما و او روح القدس است نیست بر وی پوشیدگی و جبرائیل علی وزن جبراعیل و جبرال
علی وزن جبراعل و جبریل علی وزن جبرعل و جبرال علی وزن فعلال و این اسمیست اعجمی غیر منصرف و اسباب منع بود
از صرف علمیت و عجمه فانه نزله ها در فانه ضمیر جبرئیل است و در نزله قرآنست ضمیر قبل الذکر است چنانکه حق تعالی
گفت انا انزلناه فی لیلة القدر و تورات حتی توارت بالحجاب و در آیات ذکر قرآن و آفتاب
رفته است علی قلبک بر دل تو آن کمند بر دل تو که جبرئیل علیه السلام آن مقدار قرآن که آوردی بر رسول خواندی و رسول
یاد گرفتی و پس املا کردی از حفظ تا بنوشتندی چو او نوشتی و آن فرشته که او را خواندی مصدقا لما بین یدیه
از منقول لما بین یدیه پیش او برابر است و از رفتن آنکه از پیش او دست از کتب اول چون توریة و انجیل و زبور
و صحف و هر کتاب که خدای تعالی بر پیغمبران فرستاد و هدی و بعضی بیان است اینجا شاید که بمعنی لطف
بود و بشری و بشارت باد آن مصدر است کالقربی و الحسنی للمؤمنین و اگر چه قرآن هدیست جز مؤمنان را چون
ایشان منتفع و مهتدی شدند ذکر ایشان کرد شهر بن حوشب روایت می کند از عبدالله عباس که او گفت
سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از جهودان بیامدند و رسول را علیه السلام گفتند ما از تو چند مسئله خواهیم پرسیدن اگر ما را
خبر دهی و جواب بصواب باشد ایمان آریم رسول علیه السلام ایشان را سوگند داد و عهد و میثاق گرفت که اگر مسایل ما را
جواب بصواب یابی ایمان آرید سوگند خوردند و عهد کردند آنگه سوگند داد ایشان را که این مسائل که از من پرسید

چون بجواب

چون من بجواب و هم بحق و فضا دانی جواب آن حق شنودن گیرید و جحود نکنید سوگند خوردند و اقرار دادند بدین رسول علیه السلام
گفت اکنون بپرسید هر چه ایشان گفتند ما را خبر ده که فرزند که او در برابر است گاه با پدر ماند و خویشان پدر
اعمام و بنی اعمام و گاه با مادر ماند و خویشان مادر از اخوال و فرزندان او سبب چیست رسول علیه السلام گفت شما را
معلوم است که نطفه مردان سپید باشد و سطبر و نطفه زنان رقیق باشد و زرد و هر کدام که غالب آید از این دو آب
بر یکدیگر شبه او را باشد گفتند نیکو گفتی و درست گفتی مسئلهٔ دیگر گفتند ما را خبر ده تا پیغامبران آخر الزمان را
خواب چگونه باشد گفت بخدای بر شما در کتاب خود خوانده که پیغمبر آخر الزمان را نیم و دانا بگوئید که من هم
چشمانش بخسبد و دلش نخسبد گفتند اللهم نعم آری همچنین است مسئلهٔ دیگر آن بود که گفتند ما را خبر ده از آن
طعام که اسرائیل بر خود حرام کرد آن چه طعام بود گفت بخدای بر شما ندا انشدکم که آن طعامی بود
که او دوست تر داشتی و آن گوشت شتر و شیر شتر بود گفتند اللهم بلی همچنین است دیگر مسئله
آن بود که گفتند ما را خبر ده که فرزند از مادر و پدر حاصل آید از مرد است یا از زن رسول علیه السلام گفت استخوان
و رگها و عصب از مرد است و اما گوشت و خون و موی و ناخن از زن است گفتند نیکو گفتی و درست گفتی و لکن
ما را یک مسئله ماند که اگر ما را از آن خبر دهی ما بتو ایمان آریم بگو تا بگوئی گفتند آن فرشته که وحی بتو می آرد کیست
گفت جبرئیل است گفتند او دشمن ماست و او فرشته عذابست از آسمان بلا و صاعقه و عذاب و هلاک
او فرود آرد و میکائیل فرشته رحمت است رحمت و خصب و روزی و باران او فرود آرد از آسمان نه
صاعقه و عذاب اگر بدل جبرئیل میکائیل بتو فرود آمدی ما بتو ایمان آوردیمی رسول علیه السلام گفت دشمنی شما چیست
گفتند او با ما دشمنی بسیار کرد از جمله آنست که خدای تعالی در کتاب بر پیغمبر ما انزل کرد که بیت المقدس ویران شود
بدست مردی که او را بخت النصر گویند در فلان وقت ما مرد را فرستادیم تا بکشد بخت النصر را بیافت و ما
گفته بودیم چون یافته باشی او را بکش تا مسجد ما خراب نکند این مرد بیامد چون خواست که او را بکشد او غلامی بود
حقیر و ضعیف و درویش و بی قوة و بی لشکر جبرئیل بیامد و رها نکرد او را و گفت برو که این هلاک و خراب
بفرمان خدای تعالی خواهد بود از این مرد و از او نشنید و خواست تا او را بکشد جبرئیل او را گفت اگر خدا تقدیر کرده است این
مرد را بچه گناه میکشی این مرد گناهی نکرده است هنوز چگونه روا داری که او را بکشی آن مرد فرو ماند و او را بگذاشت و باز

آمد و مارا خبر داد تا موقعی پر آمد بخت‌نصر بزرگ شد و قوی گشت و پادشاه شد و مسلط گشت و بیت المقدس را
خراب کرد و از بنی اسرائیل خلایق را بکشت ما از این کار دشمن او شدیم سدی گفت سبب نزول این آیه آن بود
که عمر خطاب را زمینی بود بر در مدینه هر وقت آنجا شدی و در راه او مدرسه بود از آن جهودان و در آنجا احبار
و علمای جهودان بودند هر وقت در آنجا شدی مناظره با ایشان کردی چون گستاخ شدند و انس گرفتند با یکدیگر
و طریق احسن او را گفتند که ما از اصحاب رسول شما کس را چنان دوست نمیداریم که ترا گفت برای چه گفتند
برای آنکه ایشان ما را از نجا نیند و تو ما را از نجا نیندی و ما را از الفتی که با تو هست سخنی بگوییم با تو که با جز تو نگوییم
این محمد مردی با جرات عمر سوگند داد ایشان را بان خدای که توریة بکوه طور سینا بر موسی انزال کرد که هیچ دانسته
و شناخته که محمد رسول خداست و حق است و صادق است چون این سخن بشنیدند با هم نگریستند و هیچ سخن نگفتند
یکی از جمله ایشان گفت چرا نمی گویی آنچه او می پرسد پس از آن سوگندان گران داد و اگر شما نگویید من بگویم و آن
پیغمبر است که ما نعت او در توریة دیده‌ایم و خوانده‌ایم گفت پس چرا ایمان نمی آرید با او گفتند سبب آنست که آن
فرشته که با او می آید جبرئیل است و او دشمن ماست گفت چه عداوتست شما را با جبرائیل گفتند او صاحب عذاب
و خسف و مسخ است و اگر بدل او میکائیل بودی که صاحب رحمت و رافت و خصب و سعت ما ایمان آوردیمی
عمر گفت بخدای بر شما بگویید که مقام جبرئیل کجاست و مقام میکائیل کجاست گفتند مقام جبرائیل بر دست راست
و مقام میکائیل بر چپ و از میان ایشان عداوتست و فرشتگان دوست را دشمنان فرشتگان دیگر اند
عمر گفت دروغ میگوئی که از میان فرشتگان هیچ عداوتی نیست و برخاست و بیرون آمد تا رسول را خبر دهد
جبرئیل علیه السلام آمده بود و این آیه بر رسول آورده بود و او را خبر داده از آنچه میان ایشان رفت سوال کرده
که وجه اتصال و نظم چه رسول ع بر جهودان چیست درین آیه و این چه جواب است سخن ایشان را فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ
عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ جواب از این آنست که معنی چنانست که اگر معادات شما با جبرئیل از آنجاست که او از
آسمان بمن پیغامها آورد آن از خویشتن نمی آورد از نزدیک خدای تعالی می آورد بفرمان او پس این عداوت
با خداست شما را دیگر آنکه جبرئیل چنانکه بمن آمد بموسی آمد و آنچه بمن آورد جنس آن مانند آن بموسی آورد و اگر آمدن او
بمن منع می کند شما را از ایمان بمن چرا منع نکرد شما را از ایمان بموسی پس جبرئیل ع آنچه آورد از خدای تعالی آورد

باذن الله

بِإِذْنِ اللَّهِ در و دو قولست یکی بعلم الله و یکی بامر الله و بعلم و فرمان خدای تعالی بود و چون چنین باشد
عداوت با رسولان خدای تعالی جل جلاله پس عداوت با خدا باشد و هرکس که دشمن خدای بود مَنْ كَانَ عَدُوًّا
گفت هر که دشمن خدای ع بود وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان او وَرُسُلِهِ و پیغامبران او و جبرئیل و میکائیل
باشند اگرچه ایشان گفتند که ما دشمن جبرئیلیم و دوست میکائیل خدای ع ایشان را تکذیب کرد و گفت دروغ
میگویند که ایشان دشمن هر دو اند چه دشمن جبرئیل دوست میکائیل نباشد و لیکن بر سبیل تمثیل از آنکه ایمان
نمی آرند این بیان کرد و اما افراد جبرائیل و میکائیل بعد با آنکه داخل باشند فی قوله وَمَلَائِكَتِهِ این را
تخصیص الذکر خوانند برای تنبیه بر قدر ایشان و بر منزلت ایشان و عظم ایشان نزدیک خدای ع چنانکه گفت
وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ و میکائیل قراءت اهل کوفه و کرد و شام است و میکائیل علی وزن
میکاعیل قراءت اهل مدینه و میکال علی وزن مفعال قراءت اهل بصره است قال ابن حرشه شعر
و یوم البدر لقینا کرانا مالایقدر مع النصر جبرئیل و میکال و گفت عبد الصلیب کذبوا
بمحمد و بجبرئیل و کذبوا میکالا پرستنده صلیب دروغ داشتند محمد و جبرئیل و میکائیل را و نزد درست
آنست که این دو نام اعجمی است علم موضوع غیر مشتق و اگرچه دو وجهی روایت کرده‌اند از جماعتی که اهل علم‌اند
که جبرائیل و میکائیل معنی آنست که عبد الله و عبید الله و هر اسمی که در او ایل است این معنی دارد چه ایل
بزبان عبرانی الله باشد و این روایت عکرمه و سعید جبیر و عطا است از عبد الله عباس پس برین وجه سببی دیگر از
موانع صرف در او باشد و این ترکیب کمعدی کرب و اگر قایلی گوید این ترکیب نیست اضافت که عبد الله و
عبید الله رد او بود پس معتمد وجه اول است حق ع بیان کرد درین آیه که هر کس که دشمن جبرئیل است دشمن خدا و
جمله فرشتگان و رسولان و جبرئیل و میکائیل باشد و خدا دشمن او باشد برای آنکه عداوت ایشان کافر شود و خدا
دشمن کافران باشد و عداوت از ما اراده مضره باشد بغیری و از خدای ع جل جلاله اراده عقاب باشد
بمستحقش و عداوت در حق خدای ع محقق نشود و چون مضره با و نتوان رسانیدن و در حق جز خدای
محقق بود اما عداوت در حق خدای اهل تاویل چنین تاویل کنند که اگر روا باشد که ایشان نتوانند رسانیدن و لیکن چنین باشد
با این اعتقاد که مرید باشند آن را چه ایشان از این عظیم تر روا داشتند قوله ع حکایت عنهم وَقَالَتِ الْيَهُودُ

عن سبیل الله و دیگر می‌گوید اگر بر تمنا حمل کنند که چه بودی که معجزه ممکن بودی رسانیدن آنگاه اگر
عداوت خواند و اگر چه تمنا بود از آنکه ارادت خواند بر سبیل مجاز و معنی دیگر آنکه معادات با خدای عز و جل مراد معادات
با اولیاء خداست چنانکه یؤذون الله و رسوله قوله تعالی ولقد انزلنا الیک آیات بینات
سبب ... از عبد الله عباس ... روایت می‌کند که سبب نزول این آیه آن بود که جهودان بر مشرکان
عرب بر رسول ع احتجاج و استفتاح می‌کردند و می‌گفتند اگر او بیاید ما او را نصرت کنیم و بگوییم که ما جستیم و ترا بر اهل
چون رسول ع بیامد ایشان کافر شدند معاذ بن جبل و بشر بن البراء بن معرور گفتند سبحان الله جهودان ای(ن) ...
فرستاده ... شما تمنا می‌کردید و استفتاح می‌نمودید و ... او بر ما با حجت می‌آمدید و ما بر شرک بودیم اکنون ما
از شرک با اسلام آمدیم و با او ایمان آوردیم و شما از آنچه می‌گفتید باز آمدید و کافر شدید ایشان گفتند این محمد
آنچه نیاورد که ما را ایمان آوردن بدو واجب شود خدای تعالی این آیه فرستاد ولقد انزلنا الیک آیات بینات
گفت ... که من آیات فرستادم آیات ... و مفسران خلاف کردند در این آیات عبد الله عباس
گفت مراد بیان حلال و حرام است ضحاک گفت هم از عبد الله عباس که مراد آیات قرآنست که رسول علیه السلام
بر ایشان میخواند ... اصم گفت مراد علم توریة و انجیل است و اخبار غایبات و قصه امتان
گذشته و اشاره بآیاتی که ایشان تحریف کرده بودند ... تعالی کرده بود و ...
... اختلاف کرده ابو القاسم بلخی گفت مراد آیات قرآن معجزاتست که ایشان را عرب و عجم ...
بدان تحدی کرد ... آوردن مانند آن عاجز شدند بعضی دگر گفتند سایر معجزاتست از حدیث ... و تسبیح حصا و آب
... از میان انگشتان او ... درخت و قرآن معجزاتست ... بر عموم اولی‌تر باشد ... قوله
وما یکفر بها الا الفاسقون در این آیات کافر نشوند الا الفاسقون کفر باین
آیات از دو وجه بود یکی آنکه دانند و با علم جحود کنند دیگر آنکه جحود کنند و انکار ... و مراد بفاسق کافرست در
آیه برای آنکه کافر فاسق باشد ... فاسق کافر ... و اصل فسق خروج بود و فاسق خارج بود از فرمان خدای تعالی
... او کلما عاهدوا عهدا عبد الله عباس گفت مراد آنست که خدای تعالی ... در توریة بر زبان
موسی عهد بستد از جهودان که چون محمد ع بیاید با او ایمان آرند و نعت و صفت او ... رسول ع

مالک بن الصیف را گفت ... خدای تعالی از شما عهد بستده است که ایمان آرید و نعت و صفت مرا ... خدا را
... عهدی ... در توریة و معنی ... سوگند ... خدای تعالی ... کردند لیکن ایشان با ...
... و کار نبستند او کلما الف استفهام است و واو عطف کلما ظرف و ... خوانند عوهدوا
عهدا نبذه ای رماه و نبذ انداختن بود و منه قوله فنبذناه بالعراء و نبذ از ... بمعنی مفعول
و شاعر گفت نظرت الی عنوانه فنبذته کنبذک نعلا اخلقت من نعالکا فریق منهم گروهی از ایشان
و ... ایشان بودند منهم من الیهود بل اکثرهم لا یؤمنون بل اضراب را بود حق تعالی
برای قبول رسول ... ایشان ... ایمان ... ایشان ولما جاءهم چون آمد
بایشان مراد ایشان ... جهودان عصر رسول‌اند و اگر چه رسول ع مبعوث بود بایشان و ...
قرینه حال تخصیص کردیم بایشان ابو مسلم گفت روا بود که مراد رسالت بود ... کقوله فقد کذبت ...
... رسول ... پیغام ...
... فرستادم ... پیغامی و مراد ... شخص است مراد ... پیغامهای خدای تعالی ... رسالت
مراد بر رسول محمدست ع من عند الله از نزدیک خدای تعالی یعنی ... او ... و آیات او مصدق
لما معهم صفت رسولست ... تصدیق می‌کند کتاب ایشان را ... بر سبیل تحریض ...
رسول برای آنکه ... کتاب ... تصدیق کند ...
کند نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب فریق ای جماعت و من تبعیض است و مراد با ... کتاب اینجا
جهودانند کتاب الله گفتند مراد قرآنست که ایمان نیاوردند بدان و کار نبستند ... مراد
توریة است که در آنجا ذکر محمد بود و نعت و صفت او وراء ظهورهم باز پس پشتهای ایشان ...
کنایت است از آنکه ترک کلی کردند ... از وی ... کانهم لا
یعلمون پنداری خود ندانسته اند ... حال ... نشنیده باشد و ندانسته و این عبارت باشد از ...
قدر ... عرب کار ... را گوید جعلت ذلک خلف ظهری ... و ...
واتخذتموه وراءکم ظهریا ... الشاعر تمیم بن ... لا تکونن حاجتی

بظهر ولا بعا علیك جوابها ای تمیمی شد که حاجت من بآن با بپرسیت انداختند و نبودر مانند بر تو جواب
ان وشعبی گفت مراد آنست که بر آن نکردند معنی آنکه با بپرسیت انداختند است کانهم لا یعلمون
پنداری نمیدانند قوله تعالی وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ
وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ
السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ
مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا
مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُم بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ
إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ
اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا
يَعْلَمُونَ

اهل تفسیر گفته‌اند سبب نزول آیه آن بود که شیاطین سحر و نیرنجات بنوشتند بر زبان آصف بن برخیا
و بر پشت آن بنوشتند هذا ما علم آصف بن برخیا سلیمان الملک و پنهانی سلیمان در زیر سریر
او دفن کردند چون سلیمان فرمان یافت بیامدند و آن نوشته‌ها از زیر سریر او برون آوردند
و گفتند سلیمان بر مردمان و جنیان و خلایق بدین پادشاهی میکرد شما نیز بیاموزید تا هم چنان ملک یابید
اما علما و صلحا بنی اسرائیل گفتند معاذ الله این علم سلیمان باشد و از آن حدیث تبرا کردند اما سفله و جهال
چون این بدیدند نوشتن و آموختن گرفتند و تعاطی میکردند و حدیث سلیمان و گفتند او ساحر بود بر زبانی
ایشان روان شد تا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیه فرستاد در رد بر ایشان و دلیل بر براءت ساحت سلیمان

ای قول

این قول کلبی است سدی گفت سبب نزول آیه این آن بود که شیاطین در عهد پیشین توانستندی با
سما بر شدندی و جایها مقام کردن که حدیث فرشتگان شنیدندی کما قال الله تعالی وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا
مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا و در احداثی که در زمین افتادی و
خواستی بودن آنرا با خافیها دروغ بر بندی و با مردمان بگفتندی که تا مردم اعتقاد کردندی که شیاطین غیب
می دانند چون سلیمان به پیغامبری بنشست و خدای جل جلاله او را پادشاه کرد بر جن و انس و وحوش
و طیور و شیاطین را بگرفت و آن کتابها ایشان بستد و در زیر سریر خود دفن کرد تا شیاطین بر آن
راه نیابند چون سلیمان از دنیا برفت دیوی بیامد و بنی اسرائیل را گفت من شما را راه نمایم بر علم سلیمان
و آنکه سلیمان بآن مسخر کرد جن و انس را گفتند بنمای زیر سریرش بکاوید و در آنجا صندوقی بود خواهید
یافت پر از کتب آن کتابها برداریدند و کار بستند که آن علم سلیمانست همچنان کردند و آن کتابها که سلیمان
که از دیوان بستده بود سحر و جادوی بود و نیرنجات در آنجا نوشته بود و بر دو اسبند سحر بود از آنجا
از آنجا برون آوردند و در میان مردمان خبر فاش شد که سلیمان هم پادشاه ساحر بود و چون جهودان مر رسول الله
در حق سلیمان خصومت کردند و گفتند او ساحر بود و رسول علیه السلام ایشان را زجر کرد خدای تعالی جل جلاله تصدیق
آورد بر جهودان و براءت ساحت سلیمان این آیات فرستاد در موردهم وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ
عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ یقال تبعه واتبعه بمعنی واحد پس بدی کرد او را فعل و افتعل و افعل بیک معنی و ایشان
و افعل باین معنی قوله فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا واتبع نیز آن باشد که کسی
تبع کسی کرد اندر چیزی از پی چیزی ببرد کما قال الله تعالی وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً و این متعدی
باشد بدو مفعول واتبعوا یعنی جهودان پس روی کردند یعنی جهودان ما تتلوا الشیاطین ما
موصول است بمعنی الذی آنچه شیاطین میخواندند من التلاوة بمعنی قراءت یقال تلوت القرآن تلاوة
اذا قرأت و این قول عطا و ابو عبیده است و عبد الله عباس گفت آنچه شیاطین تبع کردند من قولهم تلوت
الرجل اذا تبعته و تبعت اثره یمان گفت معنی تتلو آنست که تروی و تکذیب آنچه ازو روایت میکردند
بدروغ و قوت این قول از نفذ علیه است یقول العرب قال فلان علی فلان ای کذب علیه فقال الله

وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وقال الله تعالى وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ الا تکذب وتحرص قال الشاعر

عرضت نصيحة مني ليحيى فقال غششتني والنصح مر وما اني ان اكون اعيب يحيى ويحيى طاهر الا

خلاق بر ولكن قد اتاني ان يحيى يقال عليه في نفقة شر اي يكذب عليه اگر چه لفظ مستقبل است

معنی ماضی است یعنی تتلوا تلت است و مستقبل بمعنی ماضی آمده است چنانکه شاعر گفته وادمرزة بقبرة ناعقرة

کوم الهجان وكل طرف سابح والنضح جوانب قبره بدمائها فلقد يكون اخادم ودمانح یعنی کان معنی آنست

که بخواندند حاضر وجهی دیگر درین آنست که کان اضمار کردند با حکایت حال اینست ای ماکانت تتلوا الشیاطین

از شیاطین شاد بودند بر سلیمان داشته بودند احواله سحر بود و دروغ نهاده بودند سلیمان ع و در تتلوا ایشان

تو آن گفت که برفت از دروغ و قراءت و متابعه علی ملک سلیمان بر پادشاهی سلیمان بعضی گفتند مراد آنست که

عهد سلیمان و عهد سلیمان یعنی روزگار سلیمان وما كفر سليمان اگاه حق تعالی براد ساحت سلیمان را بیان

کرد و گفت سلیمان کافر نبود یعنی ساحر نبود برای آنکه ساحر چون اعتقاد سحر کند کافر بود ولكن الشياطين

لیکن کافر و ساحر شیاطین بودند که سحر ایشان کردند و حواله بر سلیمان کردند کوفیان و شامیان خواندند ولكن

الشياطين بتخفيف نون لكن و برفع شیاطین و باقی قراء بتشدید نون لكن و بنصب شیاطین برای آنکه ان واکان لکن

چون نون تخفیف کنند عمل او باطل شود یعنی عمل نصب رفع او مشابه بحرفی شود که عمل نکند و اسم مرفوع ماند و مبتدا خبر يُعَلِّمُونَ

النَّاسَ السِّحْرَ مردمان را جادوی می آموختند بدانکه حیلتی باشد که وجه او پوشیده باشد جنس آن که مشعبدان کنند چنانکه

سحره فرعون کردند ایشان عصاها مجوف کردند و ریسمانها از ادیم بود ساختند مار پیکر و زیبق در آن کردند و زیر زمین مجوف

کردند و آتش بر او بکنند وقت چاشتگاه که آفتاب گرم شد گرمای آتش و گرمای آفتاب از زیر و بالا اثر کرد آن حبال

و عصی از آن جیوه یعنی زیبق بجنبید و در آمد چنان می نمود که بخواهد رفتن چنانکه حق تعالی گفت يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ

أَنَّهَا تَسْعَى این نوعی سحر است و نوعی دیگر هم از باب حیل باشد چنانکه گویند زنی بود و شوهری داشت آن شوهر زنی

و زنی دیگر در آن زن اول بیامد و پیرزنی را گفت که دعوی ساحری کرده که تدبیری توانی کردن که این شوهر این زن را

رها کند گفت تدبیری توانم کردن که او را بدست خویشتن بکشد اگر بر خواست و نزدیک این زن دوم آمد و او را گفت

چگونه می باشی شوهرت ترا دوست میدارد یا نی گفت آری گفت اگر خواهی چنان کنم که از تو کماعت نشکیبد گفت

رو آنرا شکنی است تا موئی از زیر محاسن این مرد بیاید گرفتن تا من بدو جادوئی کنم که او ترا دوست دارد که کیفیت از تو جدا

نشود و لیکن این موی که گیری تمام باید بریده شاید و این تمام نشود الا باستره گفت من از کجا آدم گفت ترا بدهم

واستره تیز کرده بدو داد گفت تا چون بخسپد تو با این استره این سه تا موی از زیر محاسن او باز کنی که کارت بکیر تا مقصود

حاصل شود آنگه برخواست بیامد و نزدیک شوهر آمد و برابر او بنشست و در وی می نگریست و می گریست مرد گفت ای عجوزه ترا

چه بوده است گفت مرا بر جوانی تو رحم می آید که ترا بیشتر از روزی چند زندگانی نمانده است گفت چگونه گفت این زن ترا که

بجان دوست میداری عزم کرده است که ترا بکشد امشب گفت چرا گفت ندانم چرا گفت از کجا دانی گفت آن است که استره

تیز کرده است چون قطره آب باین صفت دانی نشان داین راز با من گفته است تو امشب خویشتن را خفته ساز تا آنچه

من گفتم معاینه ببینی مرد بیامد بوقت خفتن خویشتن را خفته ساخت زن چون گمان برد که او خفته است برخواست و بیامد و محاسن او

برداشت تا موی باز گیرد مرد را حدیث عجوزه در پیش نظر بود برجست و دست او بگرفت و گفت این چه حال است و این استره

جیست زن فرو ماند و جوابی نداشت مرد گفت تو قصد جان من کرده آنگاه آن استره از دست او بستد و آن زن را بکشت

آن عجوزه بیامد و آن زن را گفت دیدی چگونه جادوئی کردم از این بلغ بستد و این حکایت برای آن آوردم تا بدانی

که سحری که آنرا اصلی بود چنین بود این کردن و کار بستن کفر نیست فسق است اما اعتقاد کردن که کسی بر حقیقت جادوی تواند

و برود و باد و هوا پرد این انواع مستحیلات است که عقل قبول آن نکند کفر است برای آنکه تجویز آن قدح کند در معجزات پیغامبران

و آنچه از باب تمویه و تلبیس باشد چنانکه گفتیم کردن و تعاطی آن فسق باشد و اصل کلام در لغت از پوشیدگی است و شش برای آنچه که

که پوشیده باشد در شکم و سحر را برای آن گویند که آخر شب که صبح برخواهد آمدن تاریکتر باشد و بیانی که بکردی رسد که در آن

حوانند چنان بیان کردن سحر خوانند برای آنکه وجه او پوشیده باشد و هر کس چنان نداند گفتن و از اینست حدیث رسول ع

که گفت ان من البيان لسحرا و شعرا نگویند السحر حلال خوانند کلام آن خواهند که سحر و جادوی حرامست و سحر بیان

حلال است و سحر بفتح سین مصدر باشد و بکسر سین اسم باشد و سحر نیز غذا من قول الشاعر ارانا موضعین لامر غیب

ونسحر بالطعام وبالشراب فان تسئلوا انا مم نحن فاننا عصافير من هذه الانام المسحر و گفته مراد در آنجا

المسحر و مسحور مخدوعست این قریب قراءت و لایق بمعنی ابیات و اصل لغت سحر آمده است بمعنی علم کاری پوشیده

می ذور يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ یعنی ای ها العالم و قوله إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ گفته از معنی آنست

که من المخلوقین المحتاجین الی الغذاء و اما انواع سحر و آنکه گفته‌اند قولی از آن باشد که مردم بکرد اندر صورتی به صورتی یا حیوانی
دیگر گشته و احداث الوان در اجسام و چیزها که در مقدور قادر به قدرت نباشد اعتقاد جواز آن کفر است برای آنکه قدح
کند در اختصاص قدیم جل جلاله به قادری بر اجسام و اعراض مخصوص و نیز قدح کند در معجزات انبیا علیهم السلام و آنچه گفته‌اند از خشم
و فساد و آنکه مردم در چیزی نماید بخلاف راستی این باطل است و روا نباید داشت برای آنکه مردی بود یا سقط و آنکه ما در بعد رکات
و مشاهدات و نائمه نباشد و اما از آنچه از ابواب حیل و تلبیس و تمویه باشد آن را اصلی نبود و عقل آن را نپذیرد و چون وجه آن شناخته
شود کردن و تعاطی آن فسق باشد و ما انزل علی الملکین در ما خلاف کردند بعضی گفتند ما موصول است بمعنی الذی
و روا باشد که عطف باشد بر ما عود سوم ما تتلوا الشیاطین معنی آن باشد که جهودان متابعت آن کردند که فرود آورده بر آن دو فرشته
و شاید که عطف بود فی قوله یعلمون الناس السحر و ما انزل یعنی شیاطین مردم را سحر می‌آموزند و آنچه بر آن
دو فرشته فرود آمده و قولی دیگر آنست ما نفی است و تقدیر کلام چنین باشد و ما کفر سلیمان و لا انزل الله
علی الملکین و این تاویل روایتی کرده‌اند در قراءت عبد الله عباس و حسن بصری ملکین بکسر لام یعنی دو پادشاه و عبد الله
عباس را ازین آیه پرسیدند گفت تیکان العلجین ملکین اما کان ملکین آن دو علج یعنی دو مرد که فرشته بودند ایشان دو
پادشاه بودند و قراءت عامه فتح لام است و معنی آنکه دو فرشته بودند قوله ببابل بعضی مفسران گفتند بابل زمینی است از عراق
و بر آن نسبت بابل خوانند که زبان ایشان بلبل است یعنی مضطرب و بعضی دیگر گفتند که بابل نام زمینی است که نمرود بر آن بود
از خوف زبانهای مردم تبلبل شد و این اسم اعجمی لا ینصرف است و سبب منع صرف او عجمه است و تانیث و علمیت و هاروت
و ماروت خلاف کردند و این هر دو اسم اعجمیت لا ینصرف و سبب منع صرف عجمه و علمیه است بعضی مفسران گفتند بدل ملکین است
نام آن دو فرشته بود و بعضی دیگر گفتند نام آن دو پادشاه بود و بعضی دیگر گفتند بدل شیاطین است بدل البعض من الکل بعضی دیگر
دیگر گفتند بدل ناس است فی قوله یعلمون الناس السحر هاروت و ماروت السحر و در ملکین نیز خلاف کردند
بعضی دیگر گفتند مراد جبرئیل و میکائیل است چون جهودان حواله سحر به سلیمان کردند جبرئیل و میکائیل فرود آوردند بر سلیمان
بعضی دیگر گفتند هاروت و ماروت بودند و ما یعلمان من احد این با خلاف ما نفی است این دو فرشته هیچ کس را
چیزی از این معنی نیاموختند و اعلام نکردند تا نگفتند که ما فتنه‌ایم یعنی امتحان و آزمایش مگر کافر شوی عبد الله عباس گفت
مفسران گفتند قصه آیت آنست که در عهد ادریس پیغامبر چون فرشتگان اعمال بنی آدم دیدند و آنچه از گناه

و معاصی

و معاصی ایشان با آسمان می‌بردند گفتند بارخدایا این قوم را در زمین نشاندی تا چندین فساد و معصیت می‌کنند
حق تعالی گفت اگر شما را شهوت که در ایشان مرکب است در شما بنهم و بجای ایشان شما باشید همان کنید گفتند بارخدایا تو منزهی ما را
زیب که در تو عاصی شویم و نه اینان آریم حق تعالی گفت دو فرشته را که نیکی تا من ایشان را به زمین فرستم تا چگونه حکم
کنند ایشان هاروت و ماروت را اختیار کردند حق تعالی ایشان را به زمین فرستاد و شهوانی که در بنی آدم است از شهوت
طعام و شراب و نکاح در ایشان مرکب کرد و ایشان را نهی کرد از کفر و شرک و شرب خمر و زنا و قتل و حق ایشان باید
و بروز بر مردمان حکم کردند و شب به آسمان می‌شدند و یاد کردند نام مهترین خدای عز و جل یکباره بزمین بر نیامد که زنی
از پارس با جمال تمام نام زهره بحکومت پیش ایشان آمد هر دو بر نیکوئی او فریفته شدند و او را مراوده کردند
و استدعا کردند او اجابت نکرد روزی دیگر باز آمد ایشان او را استدعا کردند گفت اجابت نکنم الا آنکه
بت را سجده کنی یا خمر خوری و یا کسی را بکشی اندیشه کردند که بت را سجده نباید کرد و قتل نفس
هم عظیم باشد مگر باده خمر خوریم بدین قصد بر داد و زن از نزد برفت و دیگر روز آمد و باز خمر با خود بیاورد و ایشان
از آن خمر باز خوردند تا مست شدند چون مست شدند بت را سجده کردند و کسی آنجا حاضر رسید او را کشتند و با آن
زن فعل کردند آخر روز بود که چهار معصیت از ایشان در وجود آمده بود و [illegible] کنند نماز نام خواستند که به آسمان شوند
نتوانستند و نام خدای فراموش کرده بودند و قوه [illegible] دانستند که این از شوم معصیت ایشانست بیامدند
و نزدیک ادریس پیغمبر آمدند و گفتند ای بنده صالح ما آن عبادت که از آن تو دیدیم که با آسمان می‌آوردند
از آن کس دیگر ندیدیم و دانیم که ترا نزدیک خدای منزلتی هست و قدری عظیم باشد ما را از خدای تعالی درخواه او درگذشت
بارخدایا که احوال ایشان بر تو پوشیده نیست حق تعالی گفت من ایشان را لامحال عذاب خواهم کرد ولیکن
ایشان را مخیر کن تا عذاب دنیا میخواهند یا عذاب آخرت ایشان عذاب دنیا اختیار کردند و علما در کیفیت عذاب ایشان
خلاف کردند عبد الله مسعود گفت ایشان را ابو سر آویخته‌اند تا بروز قیامت و قتاده گفت از کمرت تا بند پای در قید
عثمان بن سعید گفت بپای آویخته‌اند و به سلاطین آهن میزنند ایشان را بعضی دیگر گفتند ایشان را سرنگون آویخته‌اند از بالا
ای زبان ایشان بیرون افتاده است و از میان ایشان و آب چهار انگشت است و خدای تعالی جل جلاله
ایشان را به تشنگی آب عذاب میکند راوی خبر گوید کسی بزمین بابل رسید آنجا که ایشان بودند ایشان را بدید

بناه باخدا او دو گفت لا اله الا الله محمد رسول الله ایشان گفتند او را که تو از امت کیستی گفت از امت محمد ایشان شاد

شادند و گفتند عذاب ما اکنون سپری خواهد آمدن که محمد پیغمبر آخر الزمان است و دولت او بعد از قیامت پیوسته است اما

کلام در تاویل آیه از این وجه بود که سوال کنند که شاید که خدای تعالی سحر بر فرشتگان فرو فرستد و فرشتگان مردمان را سحر آموزند

گوییم از این چند جوابست یکی آنکه خدای تعالی از آسمان سحر فرو فرستاد و لیکن وصف سحر فرستاد و تا مردمان بدانند و بشناسند

و از آن احتراز کنند چه از عهد ادریس پیغمبر علیه السلام تا بروزگار سلیمان علیه السلام سحر در میان مردمان مستعمل شده بود و خدای تعالی

این فرشتگان را بفرستاد و بر زبان ایشان از سحر نهی فرمود و وعید و تهدید کرد بر آن و آنکه وصف سحر باز نمود و تا مردمان

بدانند و اجتناب کنند و غرض خدای تعالی و غرض ایشان از آن بود که تا مردم از سحر اجتناب کنند اگر تا استعمال کنند

و از جاری مجری اعلام و صیف و سایر فواحش باشد که خدای تعالی اعلام کرد تا مردم بدانند و اجتناب کنند نه اگر تا استعمال

کنند بیان این وجه آنست که خدای تعالی گفت وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا و این زیادتست اینجا چنانکه گوییم

ما جاءنی من احد گویی کس به من نیامد بگویند إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ و فتنه امتحان باشد و فتنه

و زر آن فتنه و از بیش خوانند این را که با امتحان مانند برای آنکه بر وجهی بود تعلیم ایشان که هم اجتناب بر الصالح بود و هم استعمال را

چون قدرت و سایر آلات که صالح بود خیر و شر را گفته ما شما را چیزی می آموزیم که ممکن است صالح و هم استعمال را

و هم اجتناب را اجتناب کنید تا نجات یابید و استعمال مکنید که پس هلاک شوی و ذلک قوله وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ

حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ و ما ترا فتنه و از بیش آزمایش کنیم تا کافر نشوی اگر چون مستعمل شوی

غرض از آن کار استعمال را بود نه اجتناب بر سبیل ذم و تعجب از ایشان باز گفت که وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ

وَلَا يَنْفَعُهُمْ و این وجهی است در تاویل آیه مطابق ظاهر و موافق او عقل و درین وجه ما بمعنی الذی بود و واو عطف بود

علی قوله السحر و محل نصب بود تقدیر چنین بود که يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ

و وجه دوم در آیه آنست که محل ما جر بود عطف علی سلیمان و تقدیر چنین بود که وَاتَّبَعَ الْيَهُودُ مَا كَذَبَ الشَّيَاطِينُ

عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَعَلَى مَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ و ممتنع نبود عطف ما بر ملک سلیمان تا آن که در میان ایشان

کلام دیگر فتاد برای آنکه در چیزی کردن با نظیر خود و آنچه بدو لایق باشد بر سبیل اولی تر بود و بلکه واجب بود و اگر چه کلامی

دیگر در میان آن منع نکند از عطف آن بر او چنانکه گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قَيِّمًا

السکه

یعنی آنکه انزل علی عبده الکتاب قیما ولم یجعل له عوجا و درین وجه قوله تعالی وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ

حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ما نفی است معنی این بود که ایشان کس را هیچ وجه سحر نیاموزند تا بدان

غایت که گویند ما فتنه و امتحان و اختبار تو ایم نگر تا کافر نشوی بطلب سحر و استعمال او و امثال این چنان بود که کسی

از ما گوید ما امرت فلانا بکذا و لقد بالغت فی نهیه حتی قلت له لو فعلت کذا لکان الله کذا و فرق میان این دو وجه

دو وجه اول آنست که در وجه اول تعلیم حاصل است بشرط و درین وجه تعلیم حاصل نیست بهیچ وجه و حتی یقولا

حرف نفی است و درین وجه مِنْهُمَا راجع باشد بهاروت و ماروت بل راجع باشد با سحر و کفر که مذکور شد در آیه قوله تعالی

وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ و تقدیر چنین بود که و یتعلمون من

الکفر و السحر ما یفرقون به بین المرء و زوجه و من درین وجه تجرید و تبدیل بود چنانکه روایت فلیت منه الا سد

و ممکن بود که من بدل بود فی قوله منهما و یتعلمون بدلا منهما و مما علمناهم من النهی عن السحر و الزجر عن

الکفر ما یفرقوا به بین المرء و زوجه چنانکه شاعر گفت جمعت من الخیرات وطبا و علبة و صرا لاخلاف المزممة

البزل و من کل اخلاق الکرام نمیمة و وجه سیم آنست که ما حرف نفی است فی قوله تعالی وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ

و تقدیر کلام چنین است که وما کفر سلیمان و لا انزل الله السحر علی الملکین ببابل هاروت و ماروت

برین وجه روا بود که هاروت و ماروت بدل الملکین باشد یا بدل ناس یا بدل شیاطین چنانکه ذکر کردیم اما قوله انما نحن فتنة

و درین وجه بر سبیل تخویف و تخالع استهزا باشد چنانکه یکی از ما بر سبیل استهزا و مجون گوید نگر تا مرا کتابی نخوانی و غرض

او آن باشد که میخواهی و لیکن این بر سبیل استهزا گوید و این تاویل روایت کرده اند از عبد الله عباس و اما بر قرائة

او حسن بصری که ملکین خوانند بکسر لام و گویند مراد بدو پادشاه بود تغییر انزال بران دو مملکه از شهرهای بلند و ملکانی

بلند بحر بابل دو پادشاه فرود آوردن از آسمان بر ایشان فرود آمد این وجهی است در تاویل آیه که آیت

از آن به برد که سوال گرید سایل و طعن و طاعن و از آن مجال بود اما قوله وما یعلمان من احد حتی

تقولا انما نحن فتنة با این خلاف نفی است و این زیادتست و حتی انتها و غایه است و انما برای اثبات

خبر بود و نفی ما سوا و معنی فتنه امتحان بود از قول عرب الذهب بالنار چنانکه دینار مفتون اما قوله تعالی

فیتعلمان منهما روا بود که راجع بود با ملکین و روا بود که راجع بود با کفر و سحر آنکه تعلیم می کنند مرد ماندن

ضمیر راجع است الی قوله تعالی یعلمون الناس السحر و ما نکره موصوله است و تقدیر چنین است که یتعلمون
منهما شیئا یفرقون به بین المرء وزوجه و در معنی او چند وجه گفته اند یکی آنکه از کفر و تمویه و تلبیس چیزها می آموزند
که بدان سعایه و نمیمه کنند بین المرء و زوجه از میان زن و شوهر تا مفارقه افکنند میان ایشان چنانکه گفت و دراز جای
وجهی دیگر آنست که او را دعوی کنند با کفر و شرک چون او کافر شد از زن او در تا شود بی طلاق وجهی دیگر آنست که در شرع سلیمان علیه السلام
چنان بود که هر سحر آموزد یا سحری کند زن از او در تا شود بی طلاق و ما هم بضارین به من احد ما نفی است بمعنی لیس
و ما هم ضمیر مرفوع منفصل است بمعنی و هر ما ولیس یک بار زیادت و یک بار زیادت نکند چنانکه ما زید منطلقا و ما زید بمنطلق و ما
در تاکید نفی بود و به ضمیر سحر است یعنی و در طاره در حجت باء من زایده است و معنی هم تاکید نفی است چنانکه ما جاءنی من احد
و ضرر و مضرت خلاف نفع و منفعت باشد یقال ضیر یضیر ضیرا و ضارة نصیر ضیر الا باذن الله در وی چند وجه گفته اند
یکی آنکه معنی آنست که بعلم الله من قولهم اذنت فلانا بکذا اذا اعلمته و در قصه فی اذنه و اذنت لکذا ای سمعت الیه و منه اذان
و بانگ نماز را از اینجا اذان گویند که اعلام باشد بنماز و گوش را از اینجا اذن گویند قال عدی فی سماع یاذن الشیخ له و حدیث
مثل ماذی مشار و وجهی دیگر آنست که الا ان باده بود چنانکه گوید یقیت فلانا ای اکرهته و معنی آن باشد که لقیته فاکرهته
چنانکه شاعر گفت و کل اخ مفارقه اخوه لعمر ابیک الا الفرقدان و معنی آنست که الا بعینه ینعدم الفرقدان الا
وجهی دیگر آنست که الا باذن الله یا بامر الله و این وجه بدان لایق بود که تفسیر تفریق بین المرء و زوجه بران وجه کرد که کافر شود تا زن
شود بکفر با سحر چنانکه شرح دادیم و این حکمی است شرعی الا بفرمان خدا باشد و وجه چهارم آنست که الا باذن الله تا الا بتخلیه الله
و توفیه و تمکنه و فایده آن بود تا متحقق برنیت که ایشان که سحری کنند و اظهار سحری کنند نه بروجه تمیه خدای میکنند و اگر خدای خواستی ایشان را
منع کردی بقهر و قدرت آنست که تکلیف مانع است از وجه پنجم آنست که باذن الله ای بفعله و خبرت بعادت و مراد آنست
مفره است که مسحور رسد عند تناول آن ادویه و اغذیه کر باو دهند تا بخورد که بران سحر کرده باشند از مفره و فعل خدای باشد
بعادت و ادویه و اغذیه فعلی کند و اثری باشد از اثر حجت و یتعلمون ما یضرهم ولا ینفعهم برای آنکه اختیار
بدلو دانست را دعوض ایشان آنست که کار بند و نه آنکه احتساب کنند از وجه زیانی دارد و ایشان را و سود ندارد
ولقد علموا لمن اشتراه ما له لام تاکید است هر دو می گردد اول اسمی با فعلی بود مفتوح برای تاکید بود و دیگر
در جای ابتداست و ما له فی الآخرة من خلاق در جای خبر است یعنی ایشان دانستند که آن کس که خریده او و گرفته او
او رسول

آنرا ببدل چیزها زخبیر که ایشان را در آخرت نصیبی نیست و ما در اشتراه ضمیر سحر است و گفته اند لام بجای آن
نهاده است برای آنکه معنی اراده تاکید است تقدیر چنین باشد و لقد علموا ان الذین اشتریه ما له فی الآخرة
من خلاق و خلاق نصیب باشد و حسن البصری گفت ما له من دین و لا وجه عند الله او را دین نبود و نزدیک خدای او را
هیچ روی نبود و نزدیک عبدالله بن عباس گفت من قوام او را زر استی نباشد و در اصلی دگر گفتند من خلاق یا
خلاص رستکاری نبود او را و قال امیه بن ابی الصلت یدعون بالویل فیها لا خلاق لهم الا سرابیل قطران و اغلال
ای لا خلاص من لهم ولبئس ما شروا به انفسهم ما نکره موصوفه است تقدیر چنین است و لبئس شیئا
شروا به انفسهم و بئس فعل ذم باشد و فاعل او مضمر است اینجا چنانکه بیان کردیم و لبئس الشیء
شیئا شروا به انفسهم ای باعوا حظ انفسهم بر خیر آنکه ایشان حظ و نصیب خویشتن از ثواب آخرت
بآن بفروختند لو کانوا یعلمون اگر دانستند که آنچه کردند نیک نیست از اختیار کفر و سحر بر ایمان و دین حق کردن را
کنند و گویند چگونه اثبات علم کرد در حق ایشان فی قوله و لقد علموا لمن اشتریه و نفی علم کرد بی بود لو کانوا
یعلمون گوییم از این چند وجه یکی آنکه ایشان دانستند قرآن خواندند و بدانستند ایشان که دانستند شیاطین اند
و با جنیان ایشان که کتاب برایشان افراختند فی قوله تعالی نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب
کتاب الله وراء ظهورهم بانزلت که گفت کانهم لا یعلمون ایشان که نه دانستند ایشان بودند
که سحر افروختند و دین بدنیا بفروختند جواب دیگر آنست که قوم یکی بودند و لیکن چیزی بدانستند و چیزی ندانستند
دانستند اینچه اگر بر حجوم ایشان بود که ما لهم فی الآخرة من خلاق و آنچه ندانستند آن بود که تفاصیل
انواع عقاب که ایشان خواهد بودن بر کفر و سحر و تعاطی او و استعمال آن از تعلیم و تعلم و قرآن ندانستند جواب
دیگر آنست که قوم بدانستند و دانستند و لیکن کار نبستند چون کار نبستند بهان انکار کردند هر که چیزی داند و کار نبندد
هم چنان بود که ندانسته باشد برای آنکه بعلم منتفع نباشد پس وجود و عدم علم بحد انتفاع باشد یکی بشمار و بیان این و شاهد
کعب بن زهیر است که وصف می کند کرکی را و کلاغی را که پی او صید ارزد تا چون او صید کند و از آن چیزی بشکند
نیابد کند آنرا بیسکوید اذ حضرانی قلت لو تعلمانه الم تعلما انی من الزاد مرمل و این بیت از آن جهت
برای آنکه لو تعلمانه نفی علم است و الم تعلما ان اثبات علم است و معنی بیت آنست که ایشان میدانند و لیکن تجاهل می کنند

نزدیک ما و آنست قوله ولو انهم آمنوا واتقوا از عقاب الله و معاصیه اگر گرویدندی که خدای جل جلاله و قرآن
او و از عقاب او بترسیدندی و از معاصی و مخالفت او اجتناب کردندی لمثوبة من عند الله خیر والعدیر
آنست که خیر لهم ثواب خدای تعالی ایشان را بهتر بودی از آنچه ایشان دانستند از گفتن سحر و بطمع حطام دنیا ثواب
آخرت رها کردند مثوبت مصدر است و ثواب همچنین و ثواب بمعنی اسم بکار دارند و اصل او من ثاب اذا رجع باشد
لو کانوا یعلمون اگر دانستندی که موقع ثواب خدای تعالی جل جلاله و اکرام و اجلال او مستحق ثواب را حکمت
باشد و در آیه دلیل است بر آنکه ثواب و عقاب باستحقاق باشد برآنکه لفظ ثواب و عقاب هم از روی وضع لغت
و هم از روی شرع و هم از جهة اشتقاق دلیل می کند که معلل باشد بسبب برای آنکه ثواب من ثاب باشد و معنی آن بود که
چون طاعت کند پاداشت نیک بود و چون کند احسان را پاداش چنانکه گفت للذین احسنوا الحسنی و چون بدی کند تعقب آن
عقاب بود و آنست جدی پس لفظ ثواب و عقاب دلیل می کند بر آنکه الا باستحقاق نباشد چنانکه اهل عدل است
والله ولی التوفیق قوله تعالی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا وَاسْمَعُوا
وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا
الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ
يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ
أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ أَلَمْ تَعْلَمْ
أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ
وَلَا نَصِيرٍ أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ
وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا
حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا
حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ قوله تعالی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَقُولُوا رَاعِنَا الآیه مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا

تا با قرآن بود که مسلمانان به نزدیک رسول آمدندی و گفتندی یا رسول الله راعنا ما را مراعات کن و ما را سماع کن و گوش با
حدیث ما دار و این لفظ بلغت جهودان دشنام بود چنانکه حق تعالی در دیگر جای گفت وراعنا لیا بالسنتهم وطعنا
فی الدین جهودان چون آن بشنیدند غنیمت شمردند و گفتند ما محمد را دشنام دادیم اکنون بعلانیت آوردیم که او را
آشکارا دشنام دهیم بیامدندی و می گفتندی راعنا یا محمد و میخندیدندی و استهزا میکردند و رسول علیه السلم از آن غافل بود
سعید معاذ این لفظ بشنید و این لفظ بشناخت و غرض ایشان در آن گفتن بدانست ایشان را گفت ای دشمنان خدای که
محمد را بحق بخلقان فرستاد که اگر کسی از شما این معنی بر زبان راند سر به تیغ با او خطاب کنم ایشان گفتند نه شما بر قوم او میگوئید
که ایشان نه خیر میگویند و بخواهند و شما [illegible] و دشنام حق تعالی این آیه فرستاد و گفت چون جهودان ما این کلمه تو بر بدی میکنند
و بگفتن شما تعلل میکنند شما نیز راعنا مگوئی و بدل آن آنکه گوئی انظرنا این قول عبدالله عباس است و جماعتی از مفسران
قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا بدانکه قدیم جل جلاله در این کتاب مجید بدین خطاب مؤمنان را ارشاد و حث بجا آورد و هر جایگاه
ندا کرد و عبدالله عباس میگوید هر کجا در قرآن یا ایها الناس است مکی است و هر کجا یا ایها الذین آمنوا است
مدنی است و [illegible] اوگوید رحمة الله علیه هر کجا در قرآن یا ایها الذین آمنوا است در توریة بود آن یا ایها المساکین است
ای مسکینان درویشان حق تعالی ایشان را بنام مسکنه برخواند و مسکنه و ذلت بر ایشان نهاد فی قوله وضربت علیهم
الذلة والمسکنة حق تعالی است محمد را چون ندا کرد بندا شرف و حرمت ندا کرد و گفت ای مؤمنان ای
گرویدگان ای باورداران و این اسم حرمت لغت و تشریف است و جهودان در عهد موسی خطاب مسکنه کرد و در رسول
بتازیانه مسکنه ادب کرد که وضربت علیهم الذلة والمسکنة ابن شان مسکنه بر سر [illegible] در حکایات
الصالحین میگوید که مردی بود نام او علی ابن زادان مجلس وعظ داشتی عجوزه بود نام او مسکنه الطفاوة
مجلس او را تکرر کردی یک دو نوبت بگذشت که حاضر نیامد واعظ گفت آن عجوزه کجاست گفتند بیمار است
چون فرود آمد گفت برویم و او را عیادت کنیم برفت و جماعتی با او چون به بالین او در آمد او را در حال خود یافت
یعنی در حال نزع بر بالین او ساعتی بنشست و میگریست او را دید که لب میجنبانید و چیزی میگفت

گوشش بنزدیک لب او برد او می گفت کار کردم لب آمد [illegible] بردم بیرآمد دست جنبید خبر آمد [illegible]
گفت عجوزه اکا است می داند تا کجا میرود و انکه دمی جنبید برآورد جان بداد عیسی ابن زاذان بکار او قیام کرد
و او را دفن کرد چون شب درآمد بخفت او را در خواب دید که می آمد تاج کرامت بر نهاده و حلهای بهشت پوشیده
گفت ای مسکینه این توئی گفت بلی ولیکن مگر تا مرا دگر مسکینه نخوانی که ذهبت المسکنة وجاءت الملکة مسکنه
و درویشی رفت و پادشاهی و ملک آمد و عبد الله عباس گوید رحمة الله علیه که خدای تعالی هیچ جایگاه در
قرآن نگفت یا ایها الذین امنوا الا که امیر المؤمنین علی علیه السلام رئیس و شریف آن بود در
آیات دیگر آنرا بتغییر کرده ذکر علی جز بخیر نکرد قوله لا تقولوا راعنا خلاف کرده اند در آنکه حق تعالی جل جلاله چرا منع کرد از این
سخن قول عبد الله عباس آنست که گفتیم در باب نزول [illegible] مجاهد گفتند برای آنکه جهودان این سوره را
می گفتند خدای تعالی نهی کرد مؤمنان را تا ایشان نیز بدیشان مسلمانان نگویند حسن و ابن زید گفتند برای آنکه این کلمه
که زیر دستی گوید زبردستی را [illegible] گفت ادب نگاه دارید در خطاب پیغمبر شناسی که چگونه باید کردن چنانکه در آیه
دیگر گفت ولا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا قول دیگر آنست که راعنا بزبان جهودان
این بود که اسمع لا سمعت بشنو که مشنوا و مسلمانان پنداشتند که کلمه تازیست و از مراعات نیز بگفتند بعضی اینکه
گفتند عرض ایشان آن بود که راعنا ای نشان این بود که [illegible] سدی گوید که مردی از قبیل قینقاع نام او رفاعه
بن زید بنزدیک رسول صلعم آمدی و با او حدیث کردی و در میانه می گفتی اسمع غیر مسمع مسلمانان آن بشنیدند
گمان بردند که معنی آنست که اسمع غیر صاغر ایشان نیز می گفتند و گفتی نیز راعنا و یاران رسول را اندیشه مراعات بود
و غرض او سب و مسلمانان پنداشتند که کلمه از مراعات می گفتند خدای تعالی نهی کرد قطرب گفت این کلمه متضمن معنی
وعید است اگر چه اشتقاق او از مراعات حق تعالی گفت این کلمه در حق رسول من چرا می گفتید [illegible]
حسن بصری خوانده است راعنًا بتنوین اگر وقف بر او کنی راعنا شود که منصوب منون را در حال وقف بیدل
تنوین الفی بباید چنانکه رایت زیدا در وصل و در وقف رایت زیدا اگر در معنی او خلاف کرده بعضی گفتند
[illegible]

معنی آنست که ولا تقولوا راعنا ای قولا ماشدا قبیحا قالوا والرعن الهوج القبیح من کلام و ممتنع نبود که
اشتقاق او من رعن الجبل باشد وهو الانف الجبل الخارج منه اگر معنی آن باشد سخنی خارج و خطائی لایق
میکنند با رسول و گفته اند اشتقاق او از رعونه باشد و از خفت و جهل و حمق باشد ای لا تقولوا ما یقولوا به جهلا و حمقا
مجاهد گفت خلاف ایمان گفت [illegible] و ان سخن زشت باشد و کتابی گفت [illegible] از این اقوال بمعنی مفارقت و هم برای
قرات می آید که منون خوانند فاما اصل کلمه مراعات است و راعنا از مفاعلت باشد اگر باشد از بنا مفاعله و رعایت نگاه
داشتن بود و در تجنیس [illegible] و چرانیدن باشد و اما قولهم یعنی سمعک و معنی او دیگر آنکه اجعل سمعک [illegible] و حفظنی
گوش را نگاه دار من گوش دار مشنو سخن من کن و قول دیگر آنکه گوشت بجز تو کنند کلام من کن [illegible]
[illegible] انتفاع گیر و تو از کلام من انتفاع گیری و قولوا انظرنا گفت بدل این لفظ بگوی که انظرنا گفتند [illegible] معنی
آنست انتظرنا برای آنکه نظر یعنی انتظار بود و معنی آن باشد که توقف فرما تا ما کلام تو بشنویم و تامل کنیم و بدانیم آنکه
دیگر گوید بعضی دیگر گفتند انظرنا معنی آنست که انظر الینا و بکن حرف جر بیفکند چنانکه فی قوله و اختار موسی قومه
والمعنی من قومه و شاعر گفت ظاهرات الجمال والحسن ینظرن کما ینظر الاراک الظباء و معنی آن
باشد که با گر تا ما خطاب تو نیک فهم کنیم که چون گوینده بعضی شنوندگان نگرد و از شمایل و حرکات و آثار
چیزها بیند که فهم کلام او بهتر تواند کردن از آنکه کلام او شنود و او را نبیند و در باب آن بعضی گفته [illegible]
دیگر گفتند انظرنا در جنب انظرنا استعمال کرد فعل و معنی فصل و در حرف الی [illegible] است و معنی آن
که ما را مهلت ده تا چون سخنی بگوی ما فهم آن بکنیم و در آن اندیشه کنیم پس از آن چیزی دیگر گوی چنانکه در انظرنا [illegible]
[illegible] قطرب گفت راعنا و انظرنا بمعنی یکی است جز آنکه در حرف [illegible] نیکوست [illegible] زشت بکی امر کرد و از یکی نهی
کرد و از جمله اقوال و وجوه آن بهتر است که نظر بمعنی انتظار باشد چه لفظ هر دو حال چون باشد و معنی بر جای خود باشد و نظر بمعنی
انتظار در قرآن و کلام عرب شایع و ظاهر است قال الله تعالی وانی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة
ای منتظرة قال امرؤ القیس فانکما ان تنظرانی ساعة من الدهر ینفعنی لدی ام جندب و مجاهد گفت معنی
آنست که فهمنا ما را مفهوم کن و ابن کیسان گفت بین لنا ما را بیان کن و اسمعوا بشنوید یعنی طاعت دارید برای آنکه فرض

از سمع طاعت است وگفته‌اند مراد آنست که بشنوی این آیات را که بر شما میخوانند وللکافرین عذاب
الیم و کافرانرا یعنی جهودانرا عذابی خواهد بود دردناک الیم مولم موجع فعیل است بمعنی مفعل
چنانکه شاعر گفت امن ریحانة الداعی السمیع یورقنی واصحابی هجوع و عیان کردیم عذاب استمرار الم بود و من
قولهم ما از عذاب قوله ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب سبب نزول این آیه آن بود که
مسلمانان حلفای خود را گفتند ایمان آرید از جمله جهودان ایشانرا گفتند در ایمان بمحمد خیری نیست و ما خواستمانی که
در آن خیری بودی تا بایستی چنان خبر برسیدی مانی وشما را نیز خیر بودی خدای جل جلاله باین آیه تکذیب ایشان کرد و باز نمود
که ایشان از اهل کتاب هرگز برای شما تمنای هیچ خیر نکنند و نیز نکنند کافران یقال وددت الشیء اذا تمنیته ووددت الرجل
اذا احببته ود اقد دادا وودا وموده ودرایه هر دو معنی محتمل که هرگز تمنای خیر نکنند برای شما و هرگز خیر نخواهند شما من
تبیین است ولا المشرکین در محل جر است عطفا علی اهل الکتاب یعنی عطفست علی الذین کفروا
و او در محل رفعست و نظیر این آیت در اعراب قوله سبحانه یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا
دینکم هزوا ولعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم والکفار اولیاء
جز که درین آیه هر دو خوانده‌اند هم جر و هم نصب و درین آیه جز جر نخوانده‌اند و اگر برفع خوانده بودندی در عربیه روا بودی لکن
آنست که قراءت موقوف بر سماع روایت باشد ان ینزل علیکم ان مع الفعل در تاویل مصدرست و محل او
از اعراب نصبست بوقوع التنزیل علیه و تقدیر چنین باشد که ما یود الکافرون من الیهود والنصاری
والمشرکین تنزیل خیر علیکم و من زیادتست و روا بود که تبیین بود و من ربکم این من ابتدا
غایتست و من اول برای تاکید نفی آورد والله یختص برحمته من یشاء و خدای تعالی تخصیص کند
برحمت خود آنرا که خواهد و اصل رحمت نعمت باشد چنانکه بیان کرده شده است و مراد اینجا برحمت نبوت است
یعنی خدای عز و جل پیغامبری و کتاب آن کس دهد که او خواهد برای آنکه این معنی تبع مصلحت باشد و مصلحت
اقتضای آن کرد که نبوت و رسالت بمحمد صلی الله علیه و آله و هو جواد و بهتر و فاضلتر خلق بود و صالحتر باد او رسالت و مشتغل تر
باعبای او و در برتر از منفرات و دوحق المجلس قدیم نعم نبوت او را رحمة خواند و او خود رحمة خواند فی قوله

وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و نبوة بمعنی رحمة است فی قوله تعالی اهم یقسمون
رحمة ربک در جواب آنکه گفتند لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم والله
ذو الفضل العظیم و خدای تعالی عز و جل خداوند فضل و احسان و نعمة عظیمست برای آنکه او را
بر بندگان بسیار است چندان نعمتست که حصر و عد آن نتوان کرد چنانکه گفت و ان تعدوا
نعمة الله لا تحصوها قوله تعالی ما ننسخ من آیة حق تعالی چون ذکر نبوت کرد و تعلیق آن کرد بمشیت او بر سبیل مصلحت
باز نمود که چنانکه نبوت تبع مصلحت است شرایع که با نبوت بیکجا رود هم تبع مصلحات است و از حق آنکه متعلق بمصلحت باشد
آنست که با وقات و اشخاص مختلف شود و وقتی مصلحت خلقان در آن باشد که کتاب ایشان توریة باشد که پیغامبر ایشان
موسی و وقتی مصلحت در آن باشد که پیغامبر ایشان عیسی بود و کتاب ایشان انجیل و وقتی مصلحت در آن و آنکه نبوة
و پیغامبری محمد را بود و کتاب او قرآن بود و این آیه رد بر جهودانست که ایشان منکر نسخ شرایع را حق جل جلاله باز نمود
چنانکه شرایع تبع مصالح بود نسخ و تبدیل او هم تبع مصالح بود که تا اگر درین کتب که ناسخ همه کتبهاست و این
شریعت که ناسخ همه شریعتهاست مصلحت نسخ پیدا شود و بعضی بعضی منسوخ کنم آیتی بآیتی و حکمی بحکمی چه مصالح
خلقان در تکالیف و عبادات ایشان جز من ندانم بعضی دیگر از مفسران گفته سبب نزول آیه آن بود که چون خدای تعالی
بعضی آیات و احکام را نسخ میکرد جهودان طعن میزدند و گفتند محمد را می بینی نیست که وقتی چیزی میاورد و آنگه نهی آن
شود و چیزی دیگر بخلاف آن میارد خدای تعالی جل جلاله رد کرد بر ایشان باین آیه فرو فرستاد تا با ایشان نماید که این کار
تعلق بمن دارد نه بمحمد گفت ما ننسخ من آیة ما در آیه جزای است حرف شرط که وی است ننسخ و محل او جزم بود
در شرط جزای آنست چنانکه گوئی بشرط آنکه هر دو مضارع باشد و ننسخ شرطست نات جزای اوست و هر دو با مجزومست
و ما درین باب اسم باشد و او اسم مبهم باشد معنی آنست که هر چه تو بخواهی کردن کاینا من نیز بکنم فی قولک
ما تصنع اصنع و محل او جزم بود و در شرط جزا و مضمر بود معنی او بیان و تقدیر چنین باشد معنی را که هر که فعلی از افعال
اگر تو بکنی من نیز بکنم و معنی در این آیه آنست که هر آن آیه منسوخ کنیم یا بیان کنیم که آیتی دیگر
بیاریم بهتر از آن یا مانند آن و معنی نسخ در کلام عرب تغییر و تبدیل باشد و مسخ هم چنین یقال مسخه الله قردا
و غیره و نسخ نیز تحویل باشد یقال نسخت الکتاب نسخا نسخه و نسخه را برای آن گویند که تحویل کرده باشد بجای دیگر نقله

باشد یعنی مفعول و منه قوله تعالی إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی نوشته‌ایم [illegible] از نسخه

اعمال تو بکنند و بر جا ماند [illegible] و عبد الله عباس را یک قول در نسخ آیه چنین است که گفت معنی آنکه هر چه نسخه

آن مسکنیم از لوح محفوظ او ننسها یا باز پس میداریم که نسخه نمی‌کنیم بدل آنچه از آن نسخ میکنیم و نمی آریم و

و ازاله میکنیم آیتی را یا حکمی می آریم به از آن یا مانند آن این یک قولست از عبد الله عباس در معنی آیه و قولی دیگر آنست

اما مراد از نسخ شرعی است نه ازاله و ابطال حکم من قول العرب نسخت الشمس الظل ای ذهبت و ابطلته و معنی ایراد

قول آن باشد که هیچ آیتی یا حکمی نباشد که ما برداریم و ازاله کنیم آن را و الا بدل آن یا به از آن بیاریم و حد نسخ بیان کردیم که ازاله

حکم ثابت باشد بدلیل شرعی متراخی مستقبل بوجهی که اگر آن دلیل نبودی ثابت بودی [illegible] و ازو ناسخ دلیل شرعی باشد که دلیل

بر ازاله و [illegible] آن حکم ثابت باشد [illegible] که گفتیم و منسوخ آن حکم بود که بردارند و ازاله کنند بدلیل ناسخ و حقیقت نسخ در دلیل

شود و ناسخ بر حقیقت دلیل باشد و حکم را بر تبع ناسخ و منسوخ خوانند و خدای جل جلاله ناسخ خوانند بر توسع برای آنکه نصب کننده

آن دلیل که نسخ بدو باشد او است و از احکام نسخ است که در احکام شرعی افتد و در اخبار افعال او و در عقل [illegible] که دلیل کند بر

زوال چیزی که آنرا ناسخ نخوانند چنانکه در اول کتاب شرح دادیم و نسخ در امر و نهی شود یا در خبری که متضمن بود معنی امر و نهی را اما

در خبر محض و دیگر اقسام کلام نباشد اما فرق از میان بداء و نسخ و تخصیص نسخ اینست که بیان کردیم و بداء در لغت ظهور باشد یقال بدا

له [illegible] بدا له باشد که بدید آید و این علم باشد یا ظن که پدید آید بر کاری و بداء چهار شرط است یکی آنکه فعل باشد

یعنی مامور بود و منهی عنه چنانکه [illegible] و هم از آن نهی کند و مکلف و وقت و وجه یکی باشد هرچه جامع بود این چهار شرط را

بداء بود مثال [illegible] گوید که نماز پیشین کن [illegible] از آنکه وقت در آید گوید مکن این بداء باشد و این بر خدای

جل جلاله روا نیست برای آنکه این کس که عالم نباشد بعواقب امور و عالم باشد بعلم محدث چون کاری بفرماید که گمان چنان بود

که آن مصلحت است آنگه پدید شود او را [illegible] که پدید آید او را که آن مصلحت نبود پشیمان شود و نهی کند از آن و برای آن

گفتیم در نسخ که ازاله مثل حکم باشد نگفتیم که ازاله حکم باشد تا فرق باشد میان نسخ و بداء و هر که از این چهار شرط یکی بداء باشد

بلکه نسخ باشد بر سر امری بعد نهی یا نهی بعد امری که جامع باشد این شرائط را بداء بود و اما تخصیص اخراج چیزی از حکم جمله بدلیل

و از میان مسلمانان خلافی نیست در جواز نسخ شرایع و اما خلاف در این باب جهودانراست و نسخ بر سه وجه بود نسخ لفظ

باشد و حکم معا و نسخ لفظ باشد بی حکم و نسخ حکم باشد بی لفظ اما نسخ الحکم دون لفظ باشد چون آیه تخفیف قتال

که خدای تعالی در اول فرموده بود که یک مسلمان با ده کافر قتال کند و اگر روی از ده بگرداند فاسق و عاصی بود فی قوله تعالی یَا أَيُّهَا

النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ وَإِن يَكُن

مِّنكُم مِّائَةٌ تَغْلِبُونَ أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا آنگاه این حکم منسوخ کرد بقوله تعالی الْآنَ

خَفَّفَ اللَّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا

مِائَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ تَغْلِبُونَ أَلْفَيْنِ حق تعالی گفت من این حکم منسوخ کردم یکی با

دو مرد باید تا مقاومت کند این حکم منسوخ کرد و تلاوت بر جا رها کرد و هم چنین آیه صدقه پیش نجوی صدقه آنکه منسوخ کرد

این حکم بقوله تعالی أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ چنانکه صدقه فرض بود بیاید

خود بود اما آنچه تلاوه منسوخ است [illegible] چنانست که در تفسیر آمده است که از جمله قرآن در سورة النور بود که الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ

إِذَا زَنَيَا فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ قَضَيَا الشَّهْوَةَ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و آنچه لفظ و حکم منسوخ است آنست که تغییر و خبر آمده است کان فیما انزل الله ان عشر رضعات یحرمن ثم

منسوخ شد بپانزده رضعه و تلاوة نیز منسوخ شد و این هر دو در اخبار آحاد است و بر و قطع نیست اما نسخ الشیء قبل فعله

روا باشد و لکن قبل وقت فعل روا نباشد و یک جماعتی از اصحاب ابو حنیفه و جماعتی متکلمان روا داشته‌اند و [illegible]

اصحاب شافعی روا باشد و نسخ الکتاب بالکتاب روا باشد و السنة بالسنة چنانکه گفتیم بلا خلاف و نسخ السنة بالکتاب

روا باشد بلا خلاف و نسخ الکتاب بالسنة روا باشد بشرط آنکه مقطوع علیها باشد و نسخ السنة بالسنة روا باشد باین

شرط که گفتیم که مقطوع بها باشد اما النسخ بعد اجماع بقیاس و فحوی الخطاب روا نباشد و این جمله مسایل اصول

الفقه است و ادله و بیان آن در کتب اصول الفقه مشروح باشد و در این جا احتمال نکند اما معنی آیه و اختلاف اقوال

در او اختلاف قراء و قرائت چند قرا خواندند ما ننسخ بفتح نون و سین مکر ابن عامر که او خواند ما ننسخ بضم نون و کسر سین من

الانساخ و بر این قراءت دو قول باشد یکی آنکه نسخ و نسخ بیک معنی باشد و یکی آنکه نسخت الکتاب اذا امرت بنسخه

یقال نسخت الکتاب فالنسخة غیری او جعلته ناسخا له چنانکه حضرت بها اذا حضرت او نسبا الی مال که

منسوبا خوانند من الانسان و فعال من النبات یا از یاد و نیز یم ان انزال ایتها و قوة این قول چنان است

[illegible]

که روایت کرده اند که سهل بن حنیف گفت یکروز مردی در مجلس رسول صلعم برپای خواست و گفت یا رسول الله
چند آیه قرآن دانستم که شب در نماز میخواندم دوش برخواستم در امشب کرده بودم چندانکه خواستم که یاد آرم [illegible]
یاد نیامد و دیگری برخواست و گفت مرا هم این افتاد و دیگری هم چنین رسول صلعم گفت خدای تعالی
خدای تعالی این آیتها منسوخ بکرد و چون آیتی منسوخ بکند از یادها ببرد و این یک قولست در معنی او ننسها
و وجهی دیگر آنست که او نترکها و درین وجه نسی و النسی بیک معنی باشد و نسیان در کلام عرب ترک بود منه قوله تعالی
نسوا الله فنسیهم ای ترکوا طاعة الله فترکهم من الثواب و کذلک قوله کذلک اتتک ایاتنا
فنسیتها و کذلک الیوم تنسی و وجه دیگر آنست ننسها ما نترکها بغرامیم تا رنگست چنانکه شاعر گفت
ان علی عقبة اقضیها لست بناسیها و لا منسیها ای مترکها و وجهی دیگر در ننسها آنست که معنی آن بود که بوخر بیاوریم
وارجع آنرا من انشاء الله و اجلها ای اخره یک معنی آن بود که تا خیر کنیم انزال آن تا نخود فرو فرستیم تا تاخیر کنیم از وقتی
بوقتی تا بحسب مصلحت فرو فرستیم اما قرائت ابو عمرو و ابن کثیر او ننسأها یک معنی این بود که بترکها من نسبت الشیء اذا [illegible]
و وجهی دیگر آنست ننسئها ای نخیرها من قولک نسات الابل اذا سقیتها و منه النساء للعصا برای آنکه شتر را بان [illegible]
و طرفه بن العبد گوید در وصف شترش امون کالواح الاران نساتها علی لاحب کانه ظهر برجد نات بخیر
نات مجزومست بجزای شرط و در معنی او دو قولست یکی نات بخیر منها ای از آن بیاریم یعنی خوارتر در سهلتر در باب تکالیف
و دیگر بخیر منها یا با اصلح منها بهتر از آن و نافع تر از آن در باب تکلیف او مثلها یا مانند آن و درین دو وجه از صلاح
و خفت الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر الف استفهام بمعنی تقریرست نی و الی یعنی میدانی
که خدای بر همه چیز قادرست و شیء درین آیه مخصوص است بمقدور دون موجود و برای آنکه آنچه در وجود آمد از مقدور بیرون
برفت و قدیر بر فعیل باشد بمعنی فاعل بنا مبالغه بود الم تعلم ان الله له ملک السموات و الارض یعنی نمیدانی
که ملک آسمان و زمین خدایراست و معنی ملک و ملک راجع بود با قادری و صف از ملک ملک باشد و از ملک مالک یعنی
قبضه قدرت او دست تا میگرداند چنانکه خواهد از عدم بوجود و از وجود بعدم و از حال بحال بحسب مصلحت چنانکه داند
و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر و ما نفی است و من در هر دو جایگاه زیادت است
و معنی آنست که ما لکم دون الله ولی و لا نصیر یعنی جز خدای عز و جل شما را یار و یاوری نبود و دون در آیه

بمعنی غیر است

بمعنی غیر است و ولی و نصیر هر دو فعیل است بمعنی فاعل بر وجه مبالغه و معنی ولی آن باشد که متولی امرهم کند و تولی
کار ایشان کند و ولی نصیر باشد و یاری نمود ایشان را که حاجت گیرند بر خدای تعالی ام تریدون ام معادله بود و
همزه استفهام را و آن بر دو ضرب بود متصل بود و منقطع مثال متصل چنان بود که ازید عندک ام عمرو و مثال منقطع
چنان بود که ازید عندک ام عندک عمرو و فرق از میان ایشان در معنی آن بود که در قول سایل را علم حاصل بود بوجود
یکی از زید و عمرو و لیکن عین نمی داند از عین سوال می کند و در دوم سوال سوال میکند از کون زید نزدیک او پس زید را [illegible]
می کند بجملگی و سوال باز میکرد از عمر یعنی زید را رها کردم و از عمر خبر ده مرا [illegible] و ام درین آیه معادل همزه
استفهام است فی قوله الم تعلم ان الله له ملک السموات و الارض و وجهی دیگر آنست که

درام

گفته میم زیادت است و معنی آنست که اتریدون ان تسئلوا و وجهی دیگر آنست که بمعنی بل است چنانکه شاعر گفت
ام انت فی العین املح و معنی آنکه بل انت فی العین املح ان تسئلوا رسولکم حق تعالی درین آیه ملامت
و تقریع کرد جهودان را و جواب ایشان را از آنکه بر رسول صلعم تحکم و تعنت کردند گفت شما میخواهی که از پیغامبرتان یعنی
محمد مصطفی صلعم آن خواهید که قوم موسی از موسی خواستند پیش ازین و آنچه ایشان از موسی صلعم خواستند آن بود که از
موسی گفتند خدایرا با ما نمای معاینه چنانکه خدای تعالی ایشان را حکایه کرد که لن نؤمن حتی نری الله جهرة و در دیگر آیه
از بنی اسرائیل گفت که یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا
موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة آنگه بیان کرد که مثل سوال ایشان کردن بدل کردن باشد کفر را با ایمان
اگر سوالش کفر باشد اما باعتقاد و شر ایمان نباشد و من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل
سواء السبیل اشارت بآنکه سوال کردن در حق خدای آنچه بر وی روا نباشد و بدو لایق نباشد باعتقاد جواز
از آن کفر باشد و هر که کافر شود و کفر با ایمان بدل کند یعنی ایمان رها کند و اختیار ایمان نکند و بدل آن کفر آرد
او راه راست گم کرده باشد و سواء السبیل میانه راه باشد یعنی جاده راه بمیانش فاطلع فراه فی سواء الجحیم
ای فی وسط الجحیم ود کثیر من اهل الکتاب این آیه در شان گروهی جهودان آمد و سبب
نزول آن بود که فنحاص بن عازورا و زید بن قیس عمار یاسر و حذیفه یمانی را گفتند بعون و اقعه احد [illegible]

مسلمانانرا اگر بفرمان شما برحق بودی این دین نقصانی شما را اندر کردی و بدین ما در امی این حسد باشد شما اعمال

یاسر گفت شما چگونه اید در نقض عهد گفتند عظیم است گفت ما با خدای شما عهد کرده ایم که هرگز بمحمد کافر نشویم نبی امی گفت

اما بد انقد صبا این مرد صابی شد عمار گفت اما انا فقد رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بعلی

اماما و بالقران کتابا و بالکعبة قبلة و بالمؤمنین اخوانا گفت من [illegible] خدا او ند

خدای باشد و اسلام دین من باشد و محمد پیغامبر باشد و امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام امام من باشد و قرآن کتابم باشد

و کعبه قبله ام باشد و مومنان برادرانم باشند اگر پیامبر و رسول را خبر [illegible] ایشان ثنا کرد و گفت

اصبتما الخیر و افلحتما بخیر رسیدی و فلاح یافتی و دوانت واد او بسیار کسان از اهل کتاب یعنی جهودان

میخواستند تمنا میکنند که شما را از ایمان بکفر برگردانند و کفارا منصوبست بر حال از مفعول و حسدا منصوبست بر

مفعول له و روا بود که مصدر فعلی محذوف بود یعنی حسدا و اصل حسد در لغت التمنی لیتمنی [illegible]

سوزن باشد چنانکه حرا شد و شود و از نجاسیل را حسد گویند که الحسد نخست ذکر او در حسد گویند بزیادت لام چنانکه

عبد الحسد گویند و در معنی قول شاعر از زیادت که گفت اصبر علی مضض الحسود فان صبرک قاتله کالنار

تاکل نفسها ان لم تجد ما تاکله گفت صبر کن بر خشم و حسد و حسد گفت ان الحسد لیاکل الحسنات کما تاکل النار

الحطب گفت حسد حسنات را چنان خورد که آتش هیزم را امیر المؤمنین علی علیه افضل التحیات گفت و سود الحسد

مغتاظ علی من لا ذنب له گفت حاسد خشناکست بر آنکس که او را گناهی نباشد و در مثل گفته اند که الحسود لا یسود

هرکز بسید نشود و هیچ نیست که زبان کار تر بود و سود مند تر از حسد یعنی حاسد جهود را اما حاسد جگر خورد و محسود را از

دهد دارای حاسد را کاشته اند تا آنکس را که مردمان بر او حسد برند ذکر کنند و نام او تازه میدارد و گفته

گفت ابو تمام طایی را ان بنتما اتیتمی واذا اراد الله نشر فضیلة طویت اتاح لها لسان حسود لولا اشتعال

النار فیما جاورت ما کان یعرف طیب عرف العود و دیگری میگوید بر حسد برده بودند از حسدات

فزاد الله فی حسدی لاعشت ساعة یوما غیر محسود لا یجد المرء الا من فضائله بالفضل او بالنعماء

و الجود و دیگری میگوید ان یحسدونی فانی غیر لائمهم قبلی من الناس اهل الفضل قد حسدوا

ندام لی

ندام لی ولهم مابی و مابهم و مات اکثرنا غیظا بما یجد و انا الذی یجدونی فی حلوقهم

لا ارتقی صدرا منها و لا ارد و از اینجا گفت قدم حبل جلال در حق امیر المومنین علی علیه السلام چون حاسدان

بر وی حسد بردند ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله الایه و از عایشه روایت کرده اند

که گفت روزی رسول علیه السلام در حجره من بود جماعتی از جهودان آمدند و دستوری خواستند من در حجاب شدم

و ایشان در آمدند و رسول را خطاب کردند گفتند السام علیک یا محمد رسول و السلام گفت و علیکم رسول صلی الله علیه و سلم اعتنا کرد و جواب

بر سیدند و برفتند مرا سخت آمد ملامت کردم که جواب ایشان چون ایشان برفتند جماعتی دیگر آمدند و همچنین

گفتند مرا صبر نماند من گفتم از پس پرده و علیکم السام و اللعنة و الغضب یا اعداء الله رسول مرا گفت خاموش باش

چون ایشان برفتند رسول مرا ملامت کرد و گفت چرا فحش گفتی گفتم یا رسول الله من بر خویشتن مالک نبودم

که جواب ایشان ندهم گفت نه آنی جهودان قومی اند حسود بسیار حسد و بر هیچ چیز حسد ایشان بیشتر نیست از خصال مسلمانان

از آنکه بر سلام حق تعالی تحیت ما کرده است و آن تحیه اهل بهشت و بر آمین گفتن بعقب عاء الکلیس هر که حسد کار بود جهودان

اند اکر وه یا شده من بعد ما تبین لهم الحق پس از آنکه حق بر ایشان روشن شد یعنی پس از آنکه بدانستند و

بشناختند که تو رسول خدای و نعت و صفت تو در توریة بخوانند اکر حق تعالی گفت رها کنید ایشان را فاعفوا و اصفحوا

ایشان را عفو کنید و صفح و عفو باشد و اصل او اعراض باشد حتی یبدو صفحه و جهک از و بکردید تا جانب دیگر

حتی یاتی الله بامره تا خدای تعالی کار خود و فرمان خود بیارد عبد الله عباس گفت بروایة ابی طلحه که این منسوخست بقوله

فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و این قول قتاده است و ربیع و سدی و انس و بعضی دیگر گفتند

منسوخست بقوله قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله

الامام محمد بن علی الباقر گفت خدای تعالی رسول را علیه السلام بقتال نفرمود تا این آیه آمد که اذن للذین یقاتلون بانهم

ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر جبرئیل بیامد و این آیه بیاورد و وقتی از آسمان بیاورد و در گردن رسول علیه السلام

افکند و هر آنکه که سلم و صلح بود و مدارا بود بدین آیه منسوخ کرد حتی یاتی الله بامره کلبی گفت از عبد الله عباس یا امره فی

القتل و القتال فرمان خدای تعالی بیاید در قتال اکر فرمان خدای تعالی بیاید در بنی قریظه و بنی النضیر و سبی قتل ایشان

بکشتند و زنان را آورده کردند و در بنی النضیر جلا و نفی تا الشام [illegible] خود بزمین شام رفتند و ابو مسلم گفت
حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ یعنی بانچه وعده داد از نصره و فتح و اظهار دین اسلام و علاء کلمه و جای دیگر گفت فتربصوا
حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ و بعضی گفتند حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ الموت والعقاب تا خدای تعالی ایشان را هلاک برآرد و او [illegible]
عقاب برد و بعضی گفتند معنی آنست تا بمیرند یا ایمان آرند بعضی دیگر گفتند تا مسلمانان را قوتی و عدد و عددی پیدا شود و [illegible]
برانند که فرمان خدای تعالی بیاید در حق اهل کتاب الا آنکه ایمان آرند یا قبول جزیه کنند و جزیه بدهند و ذلیل و صاغر شوند [illegible]
و مدارا و مراعات کنند و یا گفته اینان را [illegible] اگر گویند چگونه گفت فاعفوا و اصفحوا و عفو آنکس کند که او قادر باشد و مسلمانان
ضعیف و عاجز بودند جواب آنست که گوئیم حق تعالی گفت مسلمانان را در این [illegible] عفو و صفح کنید که ایشان می کنند و خدای
تعالی [illegible] تا اگر خدای تعالی فرمان دهد [illegible] إِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ خدای تعالی
بر همه چیز قادر است والله ولی التوفیق وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ
وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارٰى
تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلٰى مَنْ أَسْلَمَ
وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارٰى عَلٰى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارٰى لَيْسَتِ الْيَهُودُ
عَلٰى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ
قَوْلِهِمْ فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللّٰهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعٰى
فِي خَرَابِهَا أُولٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا
خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ قدیم جل جلاله چون صحابه رسول و مسلمانان را [illegible]
با اهل کتاب [illegible] بود در باب عفو و صفح [illegible] معاشرت با اهل کتاب [illegible]
خدای تعالی

خدای تعالی آنچه بجهت شما متعلق است از عبادات ابدان و اموال بسبیل [illegible] نماز و ادای
زکوة این وجه [illegible] آیت مقدم و کلام در اقامت نماز و ادای زکوة مستوفی برفت در آیات مقدم
بوده و ما تقدموا [illegible] و جزای او [illegible] دو فعل بجزم [illegible]
و گفت هر آنچه تقدیم کنید در پیش افکنید از نیکی برای خود باز یابید نزدیک خدای عز و جل و من [illegible]
مرا [illegible] و گفته اند مراد آنچه مال است [illegible] ان ترک خیرا [illegible] و گفته مراد عمل صالح
و لی [illegible] بود بر عموم [illegible] داخل باشد تحت او خدای تعالی باین آیه تحریض میکند بر عمل صالح و آنچه این [illegible]
نزدیک گرداند و [illegible] نزدیک خدای تعالی [illegible] است که یک خرما یا یک لقمه نان که
بنده بصدقه بدهد حق تعالی [illegible] می پروراند تا چندان شود که کوهی عظیم [illegible] و در کفه حسنات او نهد تا [illegible]
[illegible] قوله تعالی يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ و در خبر است که مردی یک روز
به نزدیک رسول صلعم آمد و گفت یا رسول الله [illegible] است که [illegible] گفت قدم
مالک [illegible] و [illegible] به نزدیک [illegible] بود و در خبر است که
رسول صلعم گفت [illegible] و يقول الناس ما خلف و يقول الملائكة
ما قدم [illegible] آن که گویند [illegible]
[illegible] روایت کند از انس مالک گفت چون فاطمه زهرا علیها السلام با جوار رحمت ایزدی شد امیر المؤمنین علی صلوات الله
و سلامه در مرثیه او دو بیت فرمود لكل اجتماع من خليلين فرقة وكل الذي دون الفراق قليل
وان افتقادي فاطما بعد احمد دليل على ان لا يدوم خليل [illegible] و گفت
السلام يا اهل القبور [illegible] قد قسمت و [illegible] و [illegible] فهذا خبرنا عندنا فما خبرنا
عندكم [illegible] و گفت [illegible] ایشان [illegible] و زنان شما [illegible]
[illegible] نزدیک است خبر آنچه به نزدیک ما است [illegible] ما اکلنا ربحنا و ما قدمنا وجدنا و ما خلفنا خسرنا
آنچه خوردیم سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه باز گذاشتیم زیان کردیم رسول صلعم چنین گفت [illegible]

لیس لك من مالك الا ما اكلت فافنیت او لبست فابلیت او تصدقت فامضیت گفت از مال تو ترا نصیب

نیست الا آنکه بخوردی و فانی کردی یا در پوشیدی و کهنه کردی یا بدادی و بگذرانیدی و چه راست گفت رسول علیه السلام

سو [illegible] در حجره عایشه بکشت درویشان مدینه خبر یافتند آمدند و قسمت شد و رسول علیه السلام [illegible] او چون

شب از آن گوسفند هیچ نمانده بود مگر گردنش عایشه را پرسید که از این و چه مانده گفت هیچ نماند مگر گردنش گفت نکو

همه مانده مگر گردنش اشاره باین فرمود که خدای گفت ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و نکو گفت شاعر

قدم لنفسك شیئا وانت مالك مالك من قبل ان یبلا شیئ و تون حالك حالك و دیگری گوید

افعل الخیر ما ادرکت فیها علم الغیب لایح فی الثریا انما انت مادمت حیا فاذا مت صرت تاویل رویا

پس عنیمت دار که ترا باز گذاشته اند و تو ممکنی و تو را خیر کردن ممکن است تا خیر و تقصیر مکن قدم جمیلا اذا اعانت

تفضلا و لا تؤخر یوما خیرا فات المیت یعلم ان الدهر ذخیرة للکارم و الاحسان اوقات ما کارت [illegible]

و بادت جهالت و هوا است صافیت و آب بجوی است پیش از آنکه آب برود و باد بنشیند و کارت [illegible]

رب ریح لاناس عصفت ثم ما ان لبثت ان سکنت و کذاک الدهر فی اطواره قدم زلت و اخری ثبت و کذا الایام

من عادتها انما سعدوا ما اصلحت هر چه کردی و خواهی کردن در آن عالم و بصیره هیچ بر من [illegible] و [illegible]

و برین فرو [illegible] قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری الله تعالی

حکایت موافقت جهودان و ترسایان می کند با یکدیگر با همه مخالفت و معادات که میان ایشان بود برای [illegible]

و معاونت یکدیگر بر رسول علیه السلام چون رسول [illegible] ایشان آمد چون دشمنی از خود قوی تر دیدند موافقت کردند

بر سبیل منافقت بر زبان نه بدل برای آنکه عبدالله ابن تذهب الاحقاد [illegible] [illegible] کار شد انجات کردند

ایشان با یکدیگر و مخالفت ایشان بر رسول خلل باید گفتند در بهشت نرسند نشود الا که جهود باشد یا ترسا این قول است قوم اکبر

آنست که حق تعالی در جمله تقدیر که از ایشان سوفت الوب [illegible] لفاقین [illegible] نقد منهایان [illegible]

بعضی کلامها موضع عرب و خبر مختلف بکرد و بعد چه در جندانند برای آنکه داند که دانش کرده [illegible]

بجای خود بنهد شناسنی بو جعل لکم اللیل والنهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من

فضله

فضله و معنی آنست که شب پدید آورد تا بیارامی و روز پدید آورد تا طلب فضل و روزی او کنی و لیکن در هم بخت

چه معلوم بود که سامع خدا داند کردن این ابهام چنین است و تقدیر معنی ابهامست که جهودان گفتند کس به بهشت

نرود مگر جهودان و ترسایان گفتند به بهشت نرود مگر آنکه ترسایان باشند آنگه در هم بخت و یکبار هر دو خبر داد از جهودان

و ترسایان و تقدیر آنکه وقالت الیهود لن یدخل الجنة الا من کان هودا و قالت النصاری

لن یدخل الجنة الا من کان نصرانیا آنگه خدای تعالی رد کرد بر ایشان و ایشان را جواب داد

بلطیف تر جوابی گفت این خبر از روی خود می پسندد و هود جمع هاید که عود و عاید و خوط و غایط من [illegible]

و بیان این برفت پیش از این بلفظ تلك امانیهم این از روی اینانست جمع امنیت و امر المؤمنین

علی علیه السلام میگوید کالات کلا المنی فانها بضایع النوکی گفت تکیه بر تمنا مکنی که آن بضاعت

احمقانست و از نیجاست که رسول علیه السلام فرموده که سر دان و نفسه و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه

هواها و تمنی علی الله زیرک آن کس باشد که حساب خود کند و برای قیامت عمل کند و عاجز آن بود که نفس را اثر چه

هوا برو تمنا کند و خدا بر محال باشد و لفظ تلك امانیهم های اکاذیبهم و اباطیلهم و اصل

کل من منی یمنی باشد اذا قدر قال الشاعر حتی تبین ما یمنی لك المانی ای ما یقدر لك المقدر و منه المنیه

للموت و این جمالت که در عبارت ما پارسیان آید چون چیزی چنین شنوند آنکه گفت میگوید ای ما یقدر لك [illegible]

دهو ای خود و نهمه آرزو می کند آنکه گفت این دعویست و دعوی را برهان و حجت باید قل هاتوا برهانکم

گو بیان کنید اصل [illegible] بود و ای خط آنکه همزه را ها کرد برای آنکه از یک مخرج بر [illegible] آید و آن حلق است که ها و همزه از

حروف حلق اند و جمع برهان و براهین باشد که قربان و قرابین و سلطان و سلاطین گفت اگر راست میگویی حجت باید

که دعوی بی حجت بنزد و من ادعی شیئا بلا شاهد فهو مبطل دعواه آنگه رد کرد بر ایشان و ایشان را تکذیب کرد و گفت

نه چنین است که شما گفتی بلکه استسلام کند و انقیاد و کند خدای [illegible] روی خود لیسا و فرو نهد خدا را اجل جلاله فله اجره

یعنی هر که مسلمان باشد نه جهود و ترسا به بهشت او رود و در این قول ابن عباس است و دیگر مفسران گفتند بلی آنکس که از جمله جهودان

و ترسایان رجوع کند از آن ملت و طریقه و بدین مسلمانی در آید فله اجره و اصم گفت معانی آیه آنست که جهودان و ترسایان

دینی دارند که چون دعوی آن دین کنند دعوی ایشان نیز حجه نباشد بلی آنکس که مسلمان باشد دینی دارد که چون دعوی آن کند

او را بر دعوی خود حجه و برهان باشد اینجا و انجا ثواب بهشت و این بعید است چه در وی تعسفی است اگر گویند بلی در جواب سخنی گویند

که متضمن نفی بود اینجا چه رفته است که مقتضی آن است گوییم نفی در کلام و لیسی بجای کند بر کلامی متضمن معنی نفی در او تقدیر

آنست که چون جهودان و ترسایان گفتند بهشت نشود الا آنکس که جهودان باشد یا ترسایان پنداری قایلی گفت خود هیچ

کس بهشت نشود جواب دادند که بلی من اسلم وجهه لله و اگر گویند این تخصیص چه فایده بود اگر گویند چه تخصیص کرد

یک جواب آنست که گفت لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری صواب باشد و این تعسف

چه حجت نبود اگر گویند چه تخصیص کرد وجه را گوییم که یک جواب از این آنست که روی شریف ترین اعضاست برای آنکه حواس

بر وست و نظر با اوست و عرفان و تمیز با او باشد چون روی که شریف ترین اعضاست سپرده باشد و مسلم باشد دیگر اعضا مسلم

نباشد جوابی دیگر آنست که وجه کنایت است و عبارت از همه اندام چنانکه گفت کل شیء هالک الا وجهه

المعنی الا هو و مورد الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ای ابتغاء ربه یعنی ثواب ربه و جهی دیگر آنست که سجده سر

عباده و غایه شکر است بر روی باشد برای آن وجه را تخصیص کرد و زید بن عمرو بن نفیل گوید در این معنی شعر و اسلمت وجهی

لمن اسلمت له المزن تحمل عذبا زلالا و اسلمت وجهی لمن اسلمت له الارض تحمل صخرا ثقالا و اسلام در لغت دو معنی دارد

باشد یقال اسلمت کذا او اسلام بسپاردن باشد و تسلیم کردن بود یقال اسلمت الیه کذا و اگر اسلام عرفی است

که مسلمانی باشد از قسمت اول بود که معنی او انقیاد باشد او را و هو محسن واو حال است و جمله از مبتدا و خبر

و خبر آید چنانکه جای زید و هو راکب و نیز فعل و فاعل آید چنانکه ضربت زیدا و قد جود نیکو کار باشد و در عمل نیکو کار

کار باشد و گفته اند که مراد آنست که و هو مخلص فی عمله فله اجره فا برای جواب شرط آمد برای آنکه هرکه جواب شرط

مبتدا و خبر آید لا باشد از فا و اجر و جبر مزد عمل باشد عند ربه نزدیک خدای تعالی نه بمعنی مکان بل بمعنی اختصاص

ثواب بعید بم ... و بمعنی دوری از فوت و ضیاع نا بدانند و ایمن باشند که انچه بنزدیک اوست بود ضایع نشود

ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون وجه خوف و حزن پیش از این برفت و نیز گویند لفظی

موحد اللفظ مجموع المعنی برای آن کنایت یکبار با لفظ برد که فله اجره عند ربه دیگبار با معنی که

ولاخوف علیهم ولا یحزنون برجع و آیت مثال بسیار دارد در قرآن منها قوله تعالی و منهم من

یستمع الیک حتی اذا خرجوا من عندک و قوله و منهم من یستمع الیک و جعلنا

علی قلوبهم اکنة قوله تعالی و قالت الیهود عبد الله عباس گوید سبب نزول آیه آن بود که چون ترسایان

نجران به نزدیک رسول آمدند احبار جهودان مدینه آمدند و با ایشان مناظره کردند مردی نام او رافع بن حرمله

ایشان را گفت ما انتم علی شیء شما بر هیچ نه اید انکار کرد عیسی را و نبوه او را و کتاب او را و یکی از ترسایان نجران

گفت بل شما که جهودان بر هیچ نه اید انکار کرد نبوه موسی را و کتاب او را خدای این معنی از ایشان باز حکایت

کرد و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء و این

مقوی قول آنکسیت که گفت در آیه متقدم که و قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری

هر یکی از ایشان ترکیه دین خود کردند و تقویه قول خود و جهودان گفتند لا دین الا الیهودیة و لا یدخل الجنة

الا من کان هودا او نصاری و ترسایان در حق خود همین دعوی کردند و در آثار آمد که چون سفیان

ثوری این آیه خواندی گفتی صدقوا والله هر دو گروه راست گفتند و هم یتلون الکتاب

واو حال راست یعنی این قول میگویند در حالی که ایشان کتاب خود میخوانند هم ایشان و در

که آیه لفظ لخبرین لفا و الرد مما رسا ای دکل واحد من الفریقین یتلو کتابه و تفصیل آن که جهودان کتاب خود

میخوانند و آن توریه است و در توریه حدیث عیسی و نبوت او و بشارت باوست و ترسایان کتاب

خود میخوانند که انجیل است و در و حدیث موسی است و صحت نبوه او و آنکه هر دو در هم بحث و تکذیب برای آنکه

بر سایر ملتی گواه است در ایشان کتاب میخوانند و میدانند که هر دو حق و صدقست و کلام خداست

کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم بعضی مفسران دیگر گفتند مراد بدان ایشان اند که

از جنس ایشان بودند پیغمبران خود را هم چنین گفتند مقاتل گفت مراد مشرکان عرب اند که محمد را همین گفتند که تو بر هیچ نه

ابن جریج گفت عطا را پرسیدم که ایشان که اند گفت امم الانبیاء السالفة چون نوح و لوط و هود و صالح و شعیب

هر امتی پیغمبر خود را تکذیب کردند و گفتند تو بر هیچ نه ای فالله یحکم بینهم یوم القیامة اگر حق

برسبیل تهدید و عید گفت چه هر یکی از ایشان در حق خود بر وفق خود تصویب و قول خطیه مذهب خصم می‌کنند و هر یکی را در

قول خود مدعیست و از میان دو مدعی است و از میان دو مدعی حاکمی باید خدای جل جلاله که احکم الحاکمین است فردای قیامت

میان ایشان حکم بکند در آنچه ایشان در آن خلاف می‌کنند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ الآیه سبب نزول

آیه آن بود که در قول قتاده و سدی که بخت‌نصر و قوم او برای کشتن یحیی زکریا بیامدند و بنی اسرائیل را بکشتند و فرزندان

ایشان را ببردند و بیت المقدس خراب کردند و بعضی دیگر گفتند آن که این کرد مردی بود نام او ططوس بن اسپیانوس بیامد و با

بنی اسرائیل کارزار کرد و بیت المقدس خراب کرد و آن را مزبله ساخت و جیف و سرگین در او افکند و آن حصین از آن

بود تا چون مسلمانی قوت گرفت مسلمانان آن را عمارت کردند و خدای تعالی بدین آیه ایشان را خواست و مساجد بیت المقدس خواست

و اضافت با خدای اضافت تخصیص است تشریفی که حق تعالی مساجد را بر دیگر بقاع أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ ان مع الفعل

در تأویل مصدر است و محل او از اعراب نصب است برای که دوم منع است چو او متعدی باشد بدو مفعول التقدیر منعه

کذا تقدیر چنین است وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ الذَّاكِرِينَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فِي الْمَسَاجِدِ و سعی فی خرابها

ظرف منع است و درین کتاب چند جای گفت که در این بحث سا که ظالم تر بستمکارتر بود از آنکس که منع کند بندگان را

در مساجد و خانه‌های خدا روند و ذکر او کنند و سعی کند در خراب و بیکاری و ویرانی آن و اصل سعی شتاب رفتن باشد

یقال سعی فی کذا و سعی الی کذا اذا اسرع فیه و از اینجاست السعی بین الصفا والمروة که آنجا هروله باشد بین المسلمین در

موضعی معلوم اگر شایع شد در تعاطی و اشتغال بهر کار را از سعی خوانند أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا

إِلَّا خَائِفِينَ ایشان آن نباشند که بایستند آن را که در آنجا شوند الا خایف و ترسناک عبدالله عباس گفت از آنکه

خدای تعالی این آیه فرستاد هیچ جهودی و ترسایی در بیت المقدس نشد الا خایف و ترسان و متنکر و بعضی دیگر

گفتند این لفظ خبر است و معنی نهیست چنانکه گفت حق تعالی لا تدخلوها الا خائفین و مَا كَانَ لَكُمْ

أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا و بلا خلاف معنی نهیست از ایذاء

رسول علیه السلام و از نکاح ازواج لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ خزی هوان و هلاک بود قتاده گفت خزی جزیه قتل بود

و خزی دمی جزیه بود و عبدالله عباس و مقاتل و کلبی گفتند خزی این قوم آن بود در دنیا که مسلمانان شهرهای ایشان

بستند

بستند و بکشتند از عموریه و قسطنطنیه و هم چنان که شبی غارت کردند ابو هریره روایت کند که پیغامبر صلی الله علیه و آله

گفت قیامت برنخیزد تا مدینه هرقل یعنی روم بگشایند و موذنان در و بانگ نماز نکنند و آن مالها جمع کرده جیرها

قسمت نکنند تا چندان غنیمت یابند که کسی چنان ندیده نیست ایشان درین باشند خبر آرند که دجال بیرون

آمد و خانهای شما بگرفت شما ایشان بشتابند و با دجال قتال کنند عطا و عبدالرحمن زید گفتند این آیه در شان

مشرکان مکه آمد که رسول را منع کردند از مسجد الحرام چنانکه گفت هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ

عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و سعی ایشان در خراب مسجد هم از جهت منع مسلمانان بود از آنجا و ذکر خدای آبادانی

دار است بود چنانکه مکه بگشادند و منادی رسول علیه السلام ندا کرد که از امروز در بنا مر ما هیچ مشرک گرد خانه خدا گرد د

و بر امن آن شود و هیچ کس برهنه گرد خانه طواف نکند چو اگر کند لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ ایشان را باشد

در دنیا خزی قتل و سبی و ذل و هوان و ایشان را در آخرت عذابی عظیم بود در دوزخ قوله تعالی

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ

عَلِيمٌ وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ

أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ

يُوقِنُونَ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ

الجحیم وَلَنْ تَرْضیٰ عَنْكَ الْیَهُودُ وَلَا النَّصاریٰ حَتّیٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ
قُلْ اِنَّ هُدَی اللّٰهِ هُوَ الْهُدیٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذی جاءَكَ
مِنَ الْعِلْمِ ما لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَلا نَصیرٍ و این سخن آیت
قوله وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مفسران خلاف کرده اند در سبب نزول آیه عبدالله عباس گفت جماعتی
از صحابه رسول علیه السلام بسفری رفتند پیش از آنکه قبله بیت المقدس بکعبه گردانیدند در بیابانی حاضر آمد و ابری و تاریکی
برآمد و قبله نتوانستند شناختن تحری کردند هر کسی بجانبی که ظنش بود نماز کردند چون روشن گشت و آفتاب برآمد
بعضی بجانب مشرق نماز کرده بودند و بعضی بجانب مغرب بدانستند که خطا کرده اند بیامدند و رسول را علیه السلام خبر دادند
خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عباس گفت بروایتی دیگر که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بسفری بودیم در شبی تاریک منزلی
فرود آمدیم هر کسی از ما برفت و سنگی چند بنهاد و مسجدی بساخت و روی بجانبی بکرد که گمانش بود چون روز روشن
شد روی بجهات مختلف کرده بودند گفتند یا رسول الله حکم ما چیست خدای تعالی این آیه فرستاد عبدالله عمر
گفت آیه در حق آن قران آمد که بر راحله نماز نوافل کنند چنانکه شتر میرود و روی فرا آنکرده کرده بود و چون
روی بتکبیر احرام قبله کرده باشد اگر قبله نشناسند عکرمه گفت آیه در تحویل قبله آمد چون خدای تعالی قبله بگردانید جهودان
طعنه زدند و عیب کردند مسلمانان را خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد که مشرق و مغرب او راست و مشرق موضع
شروق باشد و شروق برآمدن آفتاب بود و مغرب موضع غروب باشد و این فرو شدن آفتاب بود و مغرب موضع
غروب باشد اشراق تافتن روشنائی بود میگوید مشرق و مغرب خدای راست فَاَیْنَما تُوَلُّوا معنی آنست که
وجوهکم و لیکن مفعول بیفکند برای دلالة کلام برو و هر کجا روی فرا کنی فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ علی و قتاده
گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون نجاشی فرمان یافت جبرئیل آمد گفت خدای تعالی میفرماید که برادر زنان نجاشی
نماز کنی و نجاشی روی به بیت المقدس کردی در نماز گفتند چگونه بر کسی نماز کنیم که روی بقبله ما نکردی خدای تعالی
این آیه فرستاد مجاهد و حسن و ضحاک گفتند سبب آن بود که چون آیه آمد که ادعونی استجب لکم صحابه گفتند

این بدعوه کجاش خوانیم آیت آمد که وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ خلقاً وملکاً و مشرق و مغرب خدای راست
بملک و ملک برای که خلق او فریده است بدانکه هر کجا در قران ذکر وجه است مضاف با خدای تعالی تاویل او در
ایست و حز این آیه ان باشد که وجوه و معانی مختلف وجه در کلام عرب بر وجوه و معانی مختلف بسیاری آید یکی از آن
وجه للانسان وغیره روی و چهره او که حواس بروست از چشم و گوش و دهن و بینی و وجه الشی اوله و صدره باشد
کما قال الله تعالی آمِنُوا بِالَّذی اُنْزِلَ عَلَی الَّذینَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ دلیل این تاویل قرینه او که واکفروا
آخره قال ربیع بن زیاد من کان مسرورا بمقتل مالك فلیات نسوتنا بوجه نهار یعنی بابتداء و حرونی
و بعضی اهل لغت گفتند وجه نسا رو درین بیت نام جایگاهیست و وجه قصد باشد کقوله اِنَّما نُطْعِمُكُمْ
لِوَجْهِ اللّٰهِ و کقوله وَمَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ اِلَی اللّٰهِ ای قصده و عمله و عزمه و قوله اِنّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ
لِلَّذی فَطَرَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ ای قصدت بعبادت الله قال الفرزدق واسلمت وجهی حین
شدت رکائبی الی آل المروان بناة المکارم ای جعلت قصدی الیهم و قال الآخر استغفر الله
ذنبا لست محصیه رب العباد الیه الوجه والعمل القصد و وجه بمعنی اقبال بود عرب گویند
وجه هذا الامر ما الوجه فیه ای ما الحیلة فیه این کار را چه وجهست یعنی درین کار چه حیلتست و چه تدبیر و وجه جاه و
و وجه جهت و ناحیه باشد چنانکه حمزه بن بیض الحنفی گفت ای الوجوه انتجعت قلت لها لای وجه الا الی الحکم
متی یقل حاجبا سرادقه هذا ابن بیض بالباب یبتسم و وجه درین آیه بر این معنی حمل توان کردن و وجه قدر
و منزلت بود یقال لفلان وجه عریض و هو اوجه من فلان من الجاه و اوجه السلطان ای جعل قال امرء القیس
و نادیت فتیر فی ملکه فاوجهنی و رکبت للبرایة و وجه رئیس منظور باشد یقال فلان وجه القوم
و وجه عشیرته کما یقال راسهم و رئیسهم و وجه الشی ذاته و نفسه قال حبیب بن جذل
السعدی و نحن حفرنا الحوفزان بطعنة فانت منها وجهه عند الخد و از اینجا باشد که گویند
فعلت لك لوجهك ای لك این کار برای تو کردم یعنی برای تو کردم و یکی وجه از وجوه آنست که فَثَمَّ
وَجْهُ اللّٰهِ ای فثم الله خدای آنجاست نه بمعنی حضور بمکان و لکن بمعنی تصرف علم و تدبیر هم چنین قوله تعالی

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ يعنی الا هو و قوله ويبقى وجه ربك ای ذاته انچه در قرآن می آيد من قوله وجوه يومئذ ناضرة ووجوه يومئذ باسرة ووجوه يومئذ مسفرة ووجوه يومئذ ناعمة مراد باين وجوه درين موضع همه اصحاب وجوه‌اند برای آنکه انچه باوجوه اضافه کرده باحوال مضاف تواند بود و اما اين آيه در وجه گفته‌اند يکی آنکه فثم وجه الله صلة باشد و اين قول کلبی است و دوم آنکه ضمير ايشان وجه ديگر آنست که معنی آن بود فثم جهة الله ای جهة قبلته علی حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه و اضاف قبله با و اضافة تخصيص چنانکه بيت الله و ناقة الله و اين قول حسن و مجاهد و قتاده و مقاتل است و گفته‌اند مراد آنست که فثم رضا الله کی وجه بمعنی رضا آمده است فی قوله الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ای ابتغاء رضاه و قوله وما اوتيتم من زكوة تريدون وجه الله ان الله واسع عليم کلبی گفت واسع المغفرت فراخ مغفرت است ابوعبيده گفت الواسع الغنی معنی آن باشد که واسع العطايا گفت بيانش قوله لينفق ذو سعة من سعته ای غنا من غناه فرا گفت الواسع الجواد بيانه قوله رحمتی وسعت كل شیء و گفته‌اند واسع عالمی بود که تبع علمه كل شیء و بيانش وسع كرسيه السموات والارض يعنی علمه هرچه در آسمان و زمين است در علم او گنجد و عليم و بليغ تر باشد از عالم بعضی از صحابه گفت در راه بری رفتم وقت نماز بود و بيرانی را گفتم مرا راه نمای بر جای پاکيزه تا نماز کنم گفت طهر قلبک و صل حيث شئت دل پاک کن و هر جای خواهی نماز کن وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا و جهودان اندکه گفتند عزير پسر خداست و ترسايان مسيح پسر خداست و مشرکان عرب که گفتند فرشتگان دختران حق تعالی‌اند گفتار ايشان از ايشان حکايت کرد که ايشان گفتند خدای فرزند آن ند گرفت و ولد لفظ جنس است صالح بود يکی را و جماعتی را و از اينجا گويند فلان من فلان وله فلان ای فرزندان فلان است آنکه رد کرد بر ايشان و جواب داد که سبحانه تنزيه است او از آنکه فرزند گيرد بل له ما فی السموات والارض بل او را است هرچه در آسمان و زمين است و از آنکه ملک او است آسمانها و زمينها او را باشد چه حاجت بود او را بآنکه فرزند گيرد چون همه بنده او باشند و در ملک او باشند كل له قانتون در معنی کل خلاف کرده‌اند بعضی گفتند مراد آنست که از آنکه نسبت ايشان فرزند خواندی

از بعضی

از بعضی عزير است و فرشتگان همه خدا را قانت و مطيع‌اند و اين قول مقاتل و يمانست بعضی ديگر گفتند مراد اهل طاعت خدااند يعنی مطيعان خدای قانت‌اند و مطيع و اما نه آنکه عاصی‌اند و کافرند در شمار نيايد و رد گفت با ايشان اعتبار نيست و اين قول عبد الله عباس است و اختيار فرا بعضی ديگر گفتند مراد جمله بندگان خدااند مومن و کافر و مطيع و عاصی اگر چه در کافر و وطريق گفتند يکی آنکه اگر چه ايشان مطيع و عاصی‌اند همه خدا را آيت ايشان مر خدا را سجده می‌کنند قوله تعالی يتفيؤ ظلاله عن اليمين والشمائل سجدا لله و اين قول مجاهد است و در خبر آمده که چون کافر خدا را سجده کند سايه او برغم او خدا را سجده کند وجه دوم آنکه در قيامت مومن و کافر خدا را خاشع و خاضع باشند بيانش وعنت الوجوه للحی القيوم و در معنی قانت خلاف کرده‌اند مجاهد و عطا و سدی گفتند قنوت طاعت باشد و قانت و مطيع باشد دليلش قوله والقانتين والقانتات عکرمه و يمان و مقاتل گفتند مقرون بالعبوديه قانت آن باشد که به بندگی اقرار دهد ابن کيسان گفت قايمان باشند بشهادة ايستاده‌اند بگواهی دادن بخدای بر وحدانی او و اصل قنوت قيام باشد بيانش قول رسول چون از و پرسيدند که دام نماز فاضلتر بود گفت طول القنوت گفت هرچه قيامش دراز تر باشد و گويند مصلون نماز کنند کانند بيانش امن هو قانت اناء الليل و گفته‌اند دعا خواندن دعا کنند کان بيانش وقوموا لله قانتين بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای مبدعها و منشيها فعيل است بمعنی مفعل آفريدگار آسمانها و زمينها است بر سبيل ابتدا و ابتداع بی آنکه کسی را پيش از و مثالی نهاد و بيدی و بديع يکی باشد و بدايع و ابتدا و اين از باب ابدال بود چون سميع و سمع فَإِذَا قَضَى أَمْرًا قضی در قرآن بر وجوه است بمعنی خلق آمده فی قوله فقضيهن سبع سموات فی يومين و بمعنی امر بود قوله تعالی وقضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه و بمعنی حکم بود فی قوله والله يقضی بالحق و بمعنی اعلام بود فی قوله تعالی وقضينا الی بنی اسرائيل فی الکتاب و بمعنی گزاردن بود که قضا الدين وقضی الصلوة و منه قوله منهم من قضی نحبه اما قوله فی قصة موسی ع فوکزه موسی فقضی عليه گفته‌اند معنی آنست که فقتله اگر چه اينجا فايده اين ميدهد قضا بمعنی قتل نيامده است معنی آنست که عمر او بسر آورد و اصل او در لغت احکام و اتمام بود چنانکه

ابو ذویب گفت وعلیهما مسرودتان قضاهما داود او صنع السوابغ تبع دنیز بمعنی ایجاب والزام بود داین

اقسام عند تامل ازین دو بیرون نیست فانما یقول له کن فیکون این عبارتی باشد از سرعت

وجود و دفع امتناع آن عند ارادة خدای تعالی عزوجل از ابی تعذر و اگر انجا قولی باشد یا امری برای

اگر تو لا معدوم را و حکمت نکو نباشد این بر سبیل تشبیه است یعنی چنانکه یکی از ما چیزی خواهد که باشد

طریق آنست که گوید کن تا باشد در حق خدای قول و امر برین تشبیه باشد هم چنانکه در حق آسمان و زمین گفت

فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین اهل اشاره گفتند چنانستی که گفت

کار من بخلاف کار تو است چنانکه من بخلاف توم تو چون خواهی که تا کاری کنی ترا آلت باید و ساز باید و علت

و وقت و مهلت باید و من چون چیزی خواهم بیش از آن نبود که گویم کن کان نبود تو رسیده و هژده هزار عالم

آفریده باشم شاعر درین باب میگوید لا تخضعن لمخلوق علی طمع فان ذلک مضر منک بالدین واسترزق الله

مما فی خزاینه فان ذلک بین الکاف والنون وقال الذین لا یعلمون گفتند آنانکه عبدالله

عبدالله عباس گفت جهودانند و مجاهد گفت ترسایانند قتاده گفت مشرکان عرب اند لولا یکلمنا الله یعنی هلا

چرا تکلیم نا الله ای عیانا چرا خدای با ما سخن نگوید معاینه بی حجاب که تو رسول اوی او تاتینا آیة یا آیتی

با آیه یعنی علامتی و دلالتی که دلیل صدق تو کند که حق تعالی رد کرد بر ایشان گفت کذلک قال الذین من

قبلهم مثل قولهم گفت چنین کفتند آنانکه پیش ایشان بودند از کافران امتان گذشته تشابهت قلوبهم

دلهای ایشان با هم مانند در کفر و قسوه قد بینا الآیات ما آیات و بینات مفصل و مبین کردیم برای آنانکه

یقین دانند و یقین ضد شک بود ایقن ایقانا وتیقن تیقنا والاسم الیقین و یقین علمی باشد که پس از

شک حاصل اید برای آن خدای تعالی را متیقن نخوانند حق تعالی چون حکایت اقوال فاسد ایشان بکرد و تحکم

و تعنت ایشان باز گفت عقب آن بیان صحت رسالت رسول کرد علیه السلام فی قوله انا ارسلناک بالحق

ما فرستادیم ترا بحق یعنی براستی و راستی و حق اینجا صدق است چنانکه فلان محق فی دعواه ای صادق فلان محق

در دعوی یعنی راستگوست و شاید که مراد بحق قرآن و شرع باشد یعنی ما فرستادیم ترا بکتابی و دینی حق درست

مقاتل گفت

ما ارسلناک عبثا لغیر شیء بل بالحق ما ترا بباطل نفرستادیم چنانکه گفت قوله تعالی

وما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق و جای دیگر گفت وما بینهما باطلا و هو ضد الحق

عبدالله عباس گفت بالقرآن و کلبی گفت بل کذبوا بالحق لما جاءهم یعنی بالقرآن ابن کیسان

گفت بالاسلام و کلبی و هو قوله وقل جاء الحق وزهق الباطل بشیرا ای مبشرا فعیل بمعنی مفعل و نذیرا

و بشیر او لیا را و دوستان مرا بثواب دائم و بشارت بچیزی متضمن سرور که اثر آن بر بشره پیدا شود و حقیقت

او در خیر باشد و در شر و عذاب بر مجاز بود برای ظرف را من نحو قوله فبشرهم بعذاب الیم و نذیرا

ای منذرا فعیل باشد بمعنی مفعل ترسانند دشمنان مرا بعقاب و نصب هر دو بر حال بود از مفعول ولا

تسئل عن اصحاب الجحیم عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که یک روز رسول

گفت لیت شعری ما فعل الله بالکفار الذین ماتوا کاشکی تا من دانستمی که خدای تعالی بان کافران گذشته

چه کرد خدای تعالی این آیه فرستاد و مقاتل گفت سبب نزول آن بود که رسول علیه السلام گفت لو انزل الله باسه

بالیهود لآمنوا اگر عذاب فرستادی جهودان ایمان آوردندی این آیه آمد نافع و یعقوب و شیبه و ابو ایوب

بجزم خوانند ولا تسئل عن النهی می پرسش و باقی قرا برفع خواندند علی النفی من بنا مالم یسم فاعله ترا نپرسند

عبدالله مسعود و لن تسئل خواند ترا نخواهند پرسید از اصحاب الجحیم از اهل دوزخ و جحیم فعیل باشد

بمعنی مفعول من جحم النار و جحمها اذا عظمها و جحمت النار آتش برافروختیم و جحیم بکثرت استعمال عوام

علم شده است دوزخ را و بعضی از مفسران گفتند جحیم از جمله نامهای درکات است چون سقر و لظی و نا دیه

نعوذ بالله منها ولن ترضی عنک الیهود ولا النصاری عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود

که جهودان مدینه و ترسایان نجران امید داشتند که رسول علیه السلام موافقت ایشان کند در قبله چون خدای تعالی قبله

بگردانید و فرمود که روی بکعبه کن ایس شدند و آن اظهار میکردند که میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد و

بعضی دیگر مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از جهودان به نزدیک رسول علیه السلام آمدند و گفتند

ای محمد اگر با ما هدنه و صلحی کنید و با ما سبب زید ما بتو ایمان آوریم رسول علیه السلام حرصا علی ایمانهم با ایشان مدارا

او مقاربتی میکرد خدای تعالی این آیه را فرستاد و معنی آنکه اگر بسیار مساعدت کنی با ایشان از تو راضی نشوند تا متابعت ملت و دین ایشان نکنی ابو لبید گفت در حوالی معروف بود گروهی بنزدیک متوکل شد متوکل او را گفت چه گوئی در ابن مکرم و عباس بن رحیم گفت هم الخمر و المیسر و اثمهما اکبر من نفعهما گفت شنیدم که با ایشان دوستی میکنی گفت اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة گفت بشنید عبد الملک بر او بخندید گفت ان الذین اجرموا کانوا من الذین امنوا یضحکون گفت ابراهیم بن نوح النصرانی بر تو خشم میگیرد گفت ولن ترضی عنک الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم گفت پیش از آنکه تو آمدی حدیث تو میرفت همه حاضران عیب تو میکردند سخن تو میگفتند کرمن گفت اذا رضیت عنی کرام عشیرتی فلا زال غضبانا علی لئامها زجاج گفت ملت مشتق است از مله و مله خاکستر گرم بود که خمیر نان در میان آن کنند تا پخته شود تا بکه آن رسد که بتوان خوردن هم چنانکه مله بتدریج کار خداوندش بجائی رساند که بدنیا منتفع شود و با قوت از غذاب خلاص یابد و اشتقاق هر دو را آنست که از ملک و مالک بود برای آنکه بر هر دو صبر باید کردن و صبر ملال آرد قل ان هدی الله هو الهدی هدی اول دین است یعنی دین الله هو الاسلام دین خدای است که اسلام است هو الهدی راه حق و راه راست که طریق نجات آنست ولئن اتبعت خطاب رسول علیه السلام و مراد امت گفت و اگر چنانکه متابعت رای و هوا و مراد ایشان کنی پس از آنکه علم ترا آمد از نبوه و قرآن و ادله و بیان و دین اسلام و ما لک من الله من ولی ولا نصیر پس کس نباشد که ترا پناه گیرد از خدای تعالی و یاور و یار تو باشد و من اول تعلق دارد بمحذوف تقدیر چنین است مالک ولی ولا نصیر یحمیک و یمنعک من الله و من دوم زیادت است برای تاکید مثله قول الشاعر انی لکل امری من جاره جار ای مجیر مجیر و مجیب من جاره السوء و من دوم زیادت برای تاکید نفی آورد والله ولی التوفیق الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به ومن یکفر به فاولئک هم الخاسرون یا بنی اسرائیل

اذکروا

اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها عدل ولا تنفعها شفاعة ولا هم ینصرون واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین

این چهار آیت مفسران خلاف کردند در آن که آنان که خدای کتاب بایشان داد و ایشان را اهل کتاب خواند حق خواند عبد الله عباس گفت مراد اهل سفینه اند که با جعفر ابو طالب آمدند و ایشان چهل مرد بودند سی و دو از حبشه و هشت از جمله راهبات شام بحیرا و دیگران ضحاک گفت مراد مومنان جهودانند یعنی آنان از جهودان که برسول علیه السلام ایمان آوردند از عبد الله سلام و سعید بن عمرو و تمام بن یهودا و اسد و اسید پسران کعب و عبد الله صوریا قتاده و عکرمه گفتند مراد اصحاب رسولند و بعضی دیگر گفتند مراد جمله مومنانند و بر قول اول مراد بکتاب انجیل باشد و بر قول دوم مراد بکتاب توریة باشد و بر قول سیم و چهارم مراد بقرآن باشد یتلونه حق تلاوته بعضی مفسران گفتند مراد آن است که ایشان آنرا میخوانند بترتیل میخوانند با خشوع و خضوع و صفای اعتقاد چنانکه حق تعالی گفت الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم الایه کلبی گفت مراد آنست بصفت و نعت و صفت فلا یکتمون منه شیئا یعنی در آن کتابها که بخواندند صفت و نعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه هست میگویند و هیچ پنهان نمی کنند عبد الله مسعود گفت که آن علامه دیگر چون خوانند کما انزل خلاف کنند و حلالش حلال میدارند و حرامش حرام میدارند و تصحیف نمیکردند از آنکه هست حسن گفت بر محکمش کار کنند و بمتشابهش ایمان دارند و علم را باکسی واگذارند تا آنکس که بر او کور دانند بجاه

گفت بخود حق اتباعه متابعت او کنند حق متابعت اولئک یؤمنون به ایشان آنند که بایمان
دارند یعنی حقیقتی آن باشد که با وتلاوتی برین جمله باشد چنانکه در عقب آن آیه گفت اولئک هم
المؤمنون حقا ومن یکفر به و هر که بآن کفر آورد فاولئک هم الخاسرون
ایشانند زیانکاران برای آنکه هر کس که حظ خود از ثواب آخرت بعاجل دنیا بدل کند و بکتاب رسول
خدا کافر شود این بازرگانی بود با زیان و خداوندش زیانکار بود قوله تعالی یا بنی اسرائیل اذکروا
نعمتی التی انعمت علیکم تا بدو آیت الی قوله ولا هم ینصرون تکرار است مثل این هر دو آیه
از پیش برفت و آنچه تفسیر و شرح آنست گفته شد وجهی بخود اعاده آن از آنکه سخن باید گفتن بر سؤال سائل اگر گوید
چرا خدای جل جلاله تکرار کرد این دو آیه را با آنکه یکبار درین سوره بگفت باتفاق لفظ و معنی این از لغو باشد جواب
آنست که گوییم اما آیه اول متضمن است ذکر نعمتهای خدای که بر بنی اسرائیل کرد و این خطاب جهودان و ترسایان
عهد رسول است حق تعالی نعمتهای که با ایشان و با پدران ایشان داد تا ایشان شکر او بجا آرند و کفران نکنند و اما
آیت دوم متضمن است ذکر وعید و ترسانیدن از روز قیامت و آنکه آن روزی باشد که کس از کس غنا نکند و قبول
نباشد و شفاعت شافع در حق کفار نافع نباشد و این هر دو آنست که بتذکر این مکلف بصلاح نزدیک شود
و از فساد دور شود و آنکه این صورت دارد تکرار او و تذکار او مکلفان را لطف باشد پس وجه حسن تکرار این باشد
وجهی دیگر آنکه روا بود که مخاطب باین آیت جماعتی دیگر باشند چه معلومست که این هر دو آیه در دو موضع ازین سوره
بیکوقت فرو نیامد پس چون مخاطب مختلف شود تکرار نکو بود تا هر مخاطب بداند که او مخصوص است درین وقت
باین خطاب با داء و اجابت شکر از شکر نعمت و جزاء و اجتناب معصیت از کفران نعمت و قرآن [illegible] نیک
شود و این نیز وجهی باشد در حسن تکرار دیگر آنکه درست شده است که الفاظ قرآن باعیانها لطف و مصلحت بآن
متعلق است مثلا چنانکه خدای تعالی گفت الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین
اگر بدل آن گفتی هذه القرآن لا شک فیه بیان و دلالة للمؤمنین بمعنی همان بودی ولیکن با مراعات فصاحت
در عیان این الفاظ صلاحی شناخت از لطف مکلفان که در ذکر الفاظ آن لطف نبود و این جمله جهت آنکه در قرآن
هر جا لفظی است که جای او دیگر نشاید در باب مصلحت پس جواب سوم ازین سؤال این باشد که حق تعالی آنچه در تکرار الفاظ شناخت از لطف
مکلفان

مکلفان در رفع و نصب [illegible] شناخت برای آن تکرار کرد والله اعلم بمراده قوله و اذ ابتلی ابراهیم ربه
بکلمات در شاذ ابو الشعثا جابر بن یزید خواند و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات برفع ابراهیم و نصب ربه برآنکه ابراهیم
فاعل باشد و نام خدا مفعول باشد و برین قراءة معنی ابتلی دعا و سؤال باشد یعنی ابراهیم علیه السلم خدایرا امتحان کرد
بانکه او را بخواند و دعا کرد بکلمات ای بدعوات بدعا فاتمهن ای اجابه الیهن خدای تعالی تمام کرد آنرا یعنی اجابت کرد
او را بآن و قراءة جمله قرا بر عکس اینست بنصب ابراهیم و رفع ربه چنانکه فاعل خدای تعالی باشد جل جلاله و مفعول ابراهیم و
ابتلا امتحان و اختبار و آزمایش بود و حقیقت این بر خدای تعالی روا نباشد برکسی روا بود که چیزی نداند تا بداند ولکن
چون تکلیف صورة امتحان دارد در حق تعالی او را امتحان و ابتلا خوانند و مراد با بتلا درین آیه امر است یعنی امره بکلمات
و در ابراهیم چهار لغت است ابراهام بدو الف از میان را و ها ابرهم بی الف میان را و اثبات الف از میان ها و میم و این
قراءت عبدالله عباس و زبیر است و در شاذ ابو بکر خواند ابراهم با ثبات الف و زوال یا و زید بن عمرو گوید عذت بما
عاذ به ابراهیم اذ قال وجهی لک عان راغم و ابن عامر خواند براهام بدو الف و باقی قرا خواندند ابراهیم بالف و یاء و هو
ابراهیم بن تارح بن ناحور بن ساروغ بن ارغو بن عابر و هو هود النبی علیه السلام بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح و اهل سیر
خلاف کرده اند در مسکن ابراهیم بعضی گفتند بشوش بود از زمین اهواز و گفته اند بسوسیا بابل بود و گفته اند کوثی
گفته اند کسکر و گفته اند کوثی و گفته اند بحران بود ولیکن پدرش بزمین بابل در آورد او را و آن زمین نمرود کنعان بود
و علما خلاف کرده اند در کلمات بعضی گفتند کلماتی بود که خدای تعالی او را فرمود گفتند بر سبیل تسبیح و تهلیل و در اوقات
عبادات انس روایت کرد که رسول علیه السلم [illegible] گفت [illegible] که خدای تعالی ابراهیم الخلیل خود را گفت گفتند
یا رسول الله گفت برای آنکه او هر بامداد و شبانگاه گفتی سبحان الله حین تمسون وحین تصبحون
سدی و سعید جبیر گفتند کلمات آن بود که بجای خانه بکرد و گفت سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر چون تمام بکرد گفت ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم
القول انک انت العزیز الحکیم عبدالرحمن بن زید گفت کلمات این بود که او در آن گفت
بگو لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت ویحیی

وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

سبحان الله حین تمسون وحین تصبحون تا آنجا گفته اند از جنس اعمال بود خلاف کرده اند عبدالله عباس گفت بروایت ابوصالح از وی که آن ده سنت بود پنج در سر و پنج در تن اما پنج که در سر است مضمضه و استنشاق و سواک کردن و سبلت پیراستن و فرق سر را موی است و آن که بکسر موی دارد و آن پنج که در تن است استنجا است بسنگ و آب و ختنه کردن است و ناخن گرفتن است و موی بغل پاک کردن و موی زهار پاک کردن است و روایت دیگر عبدالله عباس آنست که آن کلمات سی خصلت است که خدای تعالی در این سه جایگاه ذکر کرده است در سوره الاحزاب ان المسلمین والمسلمات تا باخر آیه و ده در سوره التوبه فی قوله تعالی التائبون العابدون تا باخر آیه و ده در سوره المؤمنین فی قوله قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون الی قوله اولئک هم الوارثون قتاده و ربیع گفتند مناسک حج است از طواف و نماز و سعی میان صفا و مروه و ذبح حلق و وقوف بعرفات و حسن بصری گفت کلمات آنست که او را ابتلا کرد با ماه و آفتاب و ستاره و در بدایت حال که او در ایشان نظر کرد و تا بدانست که ایشان همه محدث و مخلوقند و علامت الحدث و از استحقاق عبادت دور بایشان امتحان کرد و کتان او بر همه صبر کرد و بیان کرد که محاجت او بود با قوم و محاجه قوم با او فی قوله و حاجه قومه قال اتحاجونی فی الله وقد هدان الی قوله و آنست که او حکایت کرد فانهم عدو لی الا رب العالمین الذی خلقنی فهو یهدین الی قوله الا من اتی الله بقلب سلیم بعضی دیگر گفتند آنست که او را امتحان کرد بآتش و در نفس و فرزند و مال و دل بمهمان داد و فرزند بقربان داد و تن بآتش داد و دل بخدای رحمان داد لاجرم چون از همه مجرد شد حق تعالی او را بخلیل خود گرفت بعضی دیگر گفتند شرایع اسلام بود از گفتن لا اله الا الله و نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد مجاهد گفت کلمات هم آیت که در او است معنی آنست که خدای تعالی گفت انی جاعلک للناس اماما تا با خر آیه گفت من ترا امام مردمان خواهم کردن و این قول از بهر آن اختیار کرده است برای آنکه در آیه است و سخن منقطع نیست و سیاق آیت بر او دلیل می کند اگر گویند چگونه گفت پیغمبر را که ترا امام خواهم کردن و در همه پیغمبران جمله امامت است و چون پیغمبر باشد خود امام باشد جواب گوییم معنی امامت در حق پیغمبر امام

بجهاد باشد که همه پیغمبران امام نباشند از پیغمبران امام آن باشند که مأمور باشند بامر جهاد حق تعالی گفت من ترا با دا رسالت جهاد خواهم فرمود فاتمهن تمام کرد آنرا قتاده گفت ادا هن ادا کرد آنرا ربیع گفت و فی لهن وفا کرد بآن ضحاک گفت قام بهن قیام کرد بآن و این قول متقارب المعنی است چون تمام کرد امامت بسر بری خلعت تمام بآن و تمام ساخت گفت چون بسر بری از تکلیف پیغمبری ترا امتحان کردم و فا کردی فرا بحد اکنون بسر بری از تکلیف پیغمبری امامت هم پیغمبری امام باشی قال انی جاعلک للناس اماما گفت من ترا امام مردمان خواهم کردن او آرزو کرد و حاجت خواست لابد باید که مشروط باشد و شرط در ضمن کلام و ضمیر گوینده باشد تقدیر این جمله که ومن ذریتی ان کان فیهم صالحین لذلک بار خدایا از فرزندان من یکی امام کن اگر صلاحیت دارند برای آنکه نشاید ابراهیم را طلاق دعا کند که ایمن نباشد که رد کنند او را خصوصا مجتهد قوی که پس مروی بود مانند او و امام فعال باشد بمعنی مفعول کالکتاب بمعنی المکتوب والحساب بمعنی المحسوب یعنی مقتدای امت بود و اصل او من امة اذا قصده باشد و وزن او وزن فعلة باشد من ذرأ الله الخلق ای خلقهم و قول آنکس که گفت اشتقاق او از ذرت درست نیست و در شاذ خوانده اند لا ینال عهدی الظالمین چنانکه ظالم فاعل باشد و عهد مفعول برای آنکه مال دا صاحب و ملتقی دارد که فعالیت که از هر دو طرف که اسناد کنی یعنی طرف فاعل و مفعول معنی بکرد و یکی باشد یعنی که اگر گویی نلت کذا و نالنی کذا معنی یکی باشد و کذا لک اصابنی کذا و اصبت کذا و تلقانی فلان و تلقیته و این است قراة آنکس که خوانده فتلقی آدم من ربه کلمات بنصب آدم و رفع کلمات و این فعلی چند مخصوص اند باین حکم دون سایر افعال و در عهد خلاف کردند ابوعلی گفت نبوت است و این قول سدی است و بعضی دیگر گفتند میثاق است یعنی عهدی که ظالمی کند تو بر ظلم و فا مکن و مجاهد گفت مراد بعهد امامت است و این قول صادق و باقر است علیهما السلم و قرینه آیه و دلیل عهد این می کند برای آنکه ابراهیم علیه السلم برای ذریه امامت خواست خدای تعالی نفی عهد کرد لابد باید که معنی عهد امامت بود تا کلام ملایم بود و الا جواب بر وفق سوال نبود و با کلام حکیم نماید چون او را از امامت پرسد از نبوت یا میثاق جواب دهد و در آیه دلیل است بر آنکه امامت بخدای تعالی تعلق دارد چون نبوت لقوله انی جاعلک للناس اماما ای محب ابراهیم باید که داند که نداد پیغمبری و خلق و آنکه از پیغمبر ما گذشته خدا او را از پیغمبری بهتر نبود تا خدا ایشان امام نکرد امام نشد ابراهیم علیه السلام این منزلت برای بعضی فرزندان خود تمنا کرد این پایه از خود

ثابت شد که هر کس چون پایه بلندتر باشد مرتبه دیگر در این آیه دلیل است بر آنکه امام معصوم باید بود وجه دلالت آنکه ابراهیم علیه السلام
خدای تعالی باز نمود که امامت بعهد من نیل نرسد چون حق سبحانه امامت کرد از آنکس که خدای [illegible] او را ظالم [illegible]
بر عموم ظالم بنفس خود و ظالم غیر و آنکس که بر خلاف این هر دو ظلم از او منتفی باشد معصوم باشد و نیز در آیه دلیل است بر آنکه درجه
امامت از درجه پیغمبری فرود است برای آنکه خدای تعالی ابراهیم را با آنکه پیغمبر بود تا امتحان نکرد امام نکرد پس باید که این درجه باشد
چون درجه پیغمبری قوله تعالی وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ
وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ أَنْ طَهِّرْ بَيْتِيَ
لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا
بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ
وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَإِذْ يَرْفَعُ
إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا
وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ
وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ
مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ
في الآخرة

فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ وإذ جعلنا البيت خلاف نیست در آنکه بیت کالمقامات والمقام
در این آیه خانه کعبه است مثابة ای مرجعا والمثابة والمثاب واحد کالمقامة والمقام واصل او من ثاب اذا رجع
باشد عبد الله عباس گفت معناه جایگاهی که باز گردند بجای هر گفت و سعید جبیر و ضحاک گفتند باز آیند از هر جانب
و حج او کنند و علال [illegible] نیز آنکس نباشد که از آنجا باز گردد و الا قصد کند که دیگر باره بآنجا شود و قتاده گفت مجمعا
یعنی مجمعا امن گاه و اما هر که آنجا باشد ایمن بود چنانکه گفت و من دخله کان آمنا و هر کس که بیرون حرم جنایتی کند
یا خونی و در حرم گریزد تا در حرم باشد او را نگیرند و قصاص نکنند و حد نزنند تا آنجا باشد جز آنست که با او بیع
و شرا نکنند و طعام و شراب بر او تنگ دارند تا بضرورت از حرم بیرون آید آنگاه حد بر او برانند و بجنایت او را
مواخذه کنند و اگر این کناه در حرم کند هم در حرم حد بر او برانند لا ستحلال حرمة الحرم برای آنکه او حرمت حرم نگاه نداشت
واتخذوا شیبه و نافع و ابن عامر بر خبر خوانند و اتخذوا بفتح خا و باقی قرا بکسر خا خوانند بر امر بگیرید
از مقام ابراهیم نمازگاهی و بر قرائة اول بگرفتند از مقام ابراهیم نمازگاهی در تفسیر آمد که یک روز رسول علیه السلام بمقام ابراهیم
بگذشت با یکی از جمله صحابه گفتند یا رسول الله این نه مقام پدر ماست گفت بلی گفت چرا در نماز روی بر وی نکنی گفت خدای تعالی
نفرموده مرا راوی خبر گوید که این روز بشب نیامد تا آن آیه آمد که واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و پیغمبر چون از
بیت المقدس روی بکعبه کرد طواف کرد و در مقام ابراهیم نماز گفت جمله حرم مقام ابراهیم است بیان گفت
جمله مسجد مقام ابراهیم است قتاده و مقاتل و سدی گفتند مقام ابراهیم آنجاست که امروز نماز می کنند یعنی دو رکعت
طواف که از پس طواف باید کردن بمقام ابراهیم و اینجا معروفست بمقام ابراهیم و بعضی دیگر گفتند مقام ابراهیم آن سنگست
که ابراهیم پای بر او نهاد و در وقت بنا بر او بایستاد و از آنجا باز آمد چون بزیارت اسمعیل شده بود و قصه او آنست که چون خدای تعالی
ابراهیم را فرمود که هاجر را و اسمعیل را از پیش ساره ببر که او در رشک می بود ابراهیم گفت بار خدایا ایشان را کجا برم
گفت بجائی که جبرئیل ترا اشارت نماید برخاست و ایشان را بر گرفت و می آورد و جبرئیل علیه السلام در پیش او می رفت اگر بجا
شهری آبادان و بقعه خوش و آبی روان و گیاهی بود گفتی ایشان را فرود آرم جبرئیل گفتی نه فرمان نیست تا برسید آنجا که امروز
بیت الحرام است بزمین حرم و آنجا نه آبی بود و نه گیاهی و نه آدمی جبرئیل گفت ایشان را فرود آر که خدای تعالی چنین

می فرماید و تو بر گرد گفت ای جبرائیل این چه جایست گفت این حرم است و خدای تعالی را اینجا خانه بود محرم و اینجا نشوا
آنجا خانه خدا شد و در بر گرد او روایت نیز آمده است که جبرئیل را کرد و هاجر را و اسمعیل را و طفلی را و عورتی را آنجا تسلیم کرد
چنانکه خدای تعالی ازو حکایت می کند رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ
و این قصه تمامی بیاید در آن آیه ان شاء الله و چون مدتی بیامد و اسمعیل بزرگ شد و هاجر فرمان یافت و جرهمیان آنجا فرود آمدند
و اسمعیل از ایشان زنی خواست و با خانه برد ابراهیم ع از ساره دستوری خواست تا بیاید و اسمعیل را ببیند ساره گفت
روا است برو بشرط آنکه از اسب فرو نیائی و او خواست که هاجر مرده است ابراهیم با شرط کرد و بیامد چون بیامد جای او بر
مردم ایران و قبیله بزرگ فرود آمده و اسمعیل را خوانت او حاضر نبود و بصید رفته بود و مردم قوم زن اسمعیل بیرون آمد
خیمه و گفت ترا چه می باید گفت اسمعیل را گفت حاضر نیست گفت هیچ طعامی و شرابی هست گفت نه ابراهیم گفت چون
اسمعیل باز آید بگوی که پیری ترا سلام می کند بدین نشان و می گوید آستانه در بگردانه که موافق نیست و برفت چون
اسمعیل ع باز آمد بوی ابراهیم بشنید گفت ای زن کسی غریب اینجا حاضر بود گفت بلی پیری بدین نشان و بدین صفت
کالمستخف بنا زچون کسی که استخفاف کند گفت چه گفت گفت ترا سلام کرد و گفت اسمعیل را بگو تا آستانه در
بگرداند که نیک نیست گفت طعام و شراب نخواست گفت خواست من ندادم گفت چیز که طاقت داوم برو در زن
دیگری کرد مدتی دیگر برآمد دیگر باره ابراهیم دستوری خواست از ساره دستوری داد و همان شرط ابراهیم ع
بیامد اتفاق چنان بود و اتفاق که اسمعیل حاضر نبود چون بر خیمه رسید زن بیرون دوید و گفت ای جوانمرد فرود آی که
اسمعیل بصید است هم این ساعت آید تو بیاسای تا آمدن او ابراهیم گفت فرو نتوانم آمد و لیکن چیزی تو هیچ طعامی داری
هست گفت بلی و بدوید و برای او گوشت آورد و شیر آورد ابراهیم ع بر پشت اسب از آن بخورد و دعا کرد ایشان را
به برکت و خیری ابد که اگر آن زن بپیش ابراهیم نان آوردی یا خرما و ابراهیم بران دعا کردی در آن زمین جای نخود و گندم
و خرما بیشتر بودی از آنکه مکه و لیکن چون دعا بر گوشت و شیر کرد چنان گوشت و شیر که مکه با هیچ جای نباشد آنکه زن گفت
پای فرو کن فرود آی تا سرت بشویم که گرد ناک شده است از گرد راه گفت فرو نیایم و لیکن سنگی بیار تا من یک پای بر آنجا
نهم و یک پای در رکاب بگذارم برفت و سنگی بزرگ بیاورد و در زیر پای ابراهیم نهاد ابراهیم علیه یک پای بر آن سنگ نهاد و
تا او یک

تا او یک جانب سرش بشست اثر پای ابراهیم در آن سنگ بماند پای دیگر بر سنگ نهاد تا او دیگر
جانب بشست اثر پایش در آن سنگ ظاهر شد آنکه بر نشست و او را گفت چون شوهرت باز آید
بگوی که پیری ترا سلام می کند و می گوید عتبه در سخت صالحست نگه دار و برفت چون اسمعیل باز آمد
پدر را اندر یافت گفت کسی اینجا بود گفت بلی پیری چنین بدین صفت نکوروی خوشبوی خوش خوی و ثنا
کرد گفت چه کردی گفت مهمانداری کردم او را و سرش بشستم و بسیار لابه کردم فرود نیامد گفت چه
پیغام داد گفت ترا سلام می کند و می گوید عتبه درگاه دار که مستقیمست و بدل مکن گفت دانی تا او که بود
او پدر منست ابراهیم خلیل خدای تعالی پس مقام ابراهیم این سنگست انس مالک روایت می کند که من دیدم
اثر انگشتان و پاشنه در آن اکنون از بس که مردم دست در و مالیدند اثر روشن نمانده عبدالله بن عمر
روایت کند که رکن و مقام دو یاقوت بود از یاقوتهای بهشت خدای عز و جل بزمین فرستاد و روشنائی
از ایشان بستد اگر هم چنان روشن بودندی در دنیا شب نبودی از نور و فروغ ایشان و همه زمین بنور ایشان
منور بودی وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ ما عهد کردیم با ابراهیم و اسمعیل گفته معنی آنست
که خانه مرا بر طهارت بنا کنید بیان گفت معنی آنست که در و بخور بسوزی و خلوق در و مالی و خوش بوی کنید
لِلطَّائِفِينَ برای آنکه که طواف کنند و از آفاق و اقطار جهان آنجا آیند وَالْعَاكِفِينَ
برای آنکه آنجا مقیم و مجاور باشند و ساکنان حرم باشند و عکوف و اعتکاف روی بکاری نهادن و بران
مقام کردن و رکع جمع راکع باشد و سجود جمع ساجد بود چنانکه شاهد جمع شهداء و شهود و این در بناء جمع
فاعل بود و او را جموع بسیار بود و عطا گفت چون طواف کنند از طایفان باشند و چون بنشینند از عاکفان
باشند و چون نماز کنند من الرکع السجود باشند و عطا روایت کند از عبدالله عباس از رسول ع که گفت خدای
در شبانه روزی صد و بیست رحمت بخانه کعبه فرستد شصت طواف کنان را باشد و چهل نماز کنان را و بیست
نظاره کنان را که در خبر است که النظر الی الکعبة عبادة در خانه کعبه نگریستن عبادتست و سعید بن المسیب گوید
که هر که در خانه نگرد ایمانا و احتسابا و تصدیقا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه یعنی از سر ایمان و احتساب و تصدیق

از کناه برون آید و سبحان چون کرد انساعت از مادر زاد و از عبدالله عباس پرسیدند که طواف افضل است یا نماز او گفت غربا را طواف و اما مقیمان را نماز و عطا بن کثیر روایه می کند که رسول گفت المقام بمکه سعادة والخروج منها شقاوة مقام کردن بمکه سعادتست و از مکه بیرون آمدن شقاوتست و مقاتل گفت هر که مجاورت کند بمکه یا بمدینه و نه از اهل این شهرها باشد برای مزد و احتساب فردای قیامت در شفاعت رسول بود و عبدالله عباس روایه کند از رسول که گفت هر که ماه رمضان بمکه دریابد چندانکه تواند مقام کند حق تعالی چندان ثواب دهد او را کی صدهزار ماه رمضان روزه داشته باشد بمکه و به هر روزی که روزه دارد ان چنان بود که بنده آزاد کرده باشد و هر شبی انجنین و به هر روزی و شبی اسبی در راه خدا بار بسته و رسول اهل حرم را اهل الله خواند اگرکه ایشان بخانه عامل مکه کرد و گفت ترا عامل کردم بر شهری که در آنجا اهل خدا اند و در خبار انجنین آمده است که مجاورت مکه و مدینه رسول مستحب است مردی بود او را حسین بن مکی گفتندی مردی مال دار بود بمکه رفت و مجاور نشست و پشت بر جهان و مال و املاک کرد و سالها بماند آنجا سالی آن شهریان او بحج بود و بغداد در کشتند تا هیچ آرزوی نمی خیزد ترا باز آن املاک و اسباب خود آری ای برو و گفت چه امید بازآمدنست و خاکستر را که او درحق با خویش بود آنگاه این بیت برخواند حب الحبیب من الحبیب بعلة ان الحب جابه مطروح گفت عاشق را همین بس که معشوق خویش بخواند که او را در سرای خویش اکنده است و افضل نماز در مسجد الحرام رسول گفت نمازی در مسجد من هزار نماز باشد در مسجدهای دیگر مگر مسجد الحرام که نمازی چنان باشد که صد نماز در مسجد من واذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا یاد کن ای محمد چون گفت ابراهیم که بار خدایا این شهر مکه را شهری ایمن کردان و این دعا ابراهیم آن کرد که خدای تعالی اعلام کرده بود او را که این شهر مقصد خلقان و بندگان خواهد بودن برای ادای مناسک حج و عمره و اعتکاف و عبادات که مختص است بدانجا تا در آن قوی باشند بحضور آنجایگاه و بفضیلت ها ساکن شوند بمقام و مجاوره در وی و دیگر آنکه اهل و فرزند خود در آنجا رها کرده بود و بیابانی بود و آنجا انیسی نبود و جای خوف بود گفت اینجایگاه شهری ایمن کردان و عرب جایها بیابانها را بلد خوانده اند اگرچه آبادانی و انیسی نباشد چنانکه شاعر گفت وبلدة لیس بها انیس الا الیعافیر والا العیس و خایه شترمرغ را که در کودر بیابانها در زرد است بلد خوانند و بیضة البلد گویند و این بمعنی ما مولت وهذا من باب لیل قائم ونهار صائم و عیش

رابع

رابع و صفقة خاسرة و منه قوله تعالی فما ربحت تجارتهم برای آنکه معنی آنست که شب کورا و روز کرد روز روزه دارند و بیعی که در سود کنند و دست رزقی که درو زیان کنند و معنی او آنست که فما ربحوا فی تجارتهم در بازارگانی سودی نکردند یا امن یعنی امن باشد امن جای و خداوند امن کما قال الله تعالی فی عیشة راضیة ای ذات رضا و امراه حائض و طاهر و طامث ای ذات حیض و طهر و طمث و هر دو وجه نیکوست وارزق اهله من الثمرات و اهلش را روزی کن از میوه ها و من تبیین است من امن منهم بالله والیوم الاخر من بدل بعض است از کل چنانکه اخذت المال ثلثه و ضربت القوم ناسا منهم و نظیر این قوله ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بعضی از مفسران گفتند ابراهیم علیه السلام بمثل این دعا کرد و مطلق اجابت خواهد که متعلق نبود من قوله و من ذریتی جواب این آمد که لا ینال عهدی الظالمین چون اینجا است تا سوال کند مومن شده و بود و سوال مقید کرد مومنان را و دعا کرد و کافران نکرد گفت من امن بالله والیوم الاخر و این حدیث مذکور آنست و اما آنچه تحقیق مذهب در این باب در آیه مقدم بیان کردیم فی قوله و من ذریتی حق تعالی گفت که و من کفر فامتعه قلیلا در آیه حذفی و اختصاری است و تقدیر چنین است که چنین است و عوک فمن آمن بالله والیوم الاخر فامن کفر فامتعه قلیلا و عای تو در حق مومنان مجابست و اما کافران من ایشان را برخوردار گردانم اندکی را در نصب او دو وجه گفته اند یکی آنکه صفت مصدری باشد محذوف و اما صفت ظرفی باشد محذوف متاعا قلیلا و زمانا قلیلا و در معنی او دو قول گفته اند یکی آنکه متاع دنیا خواست چون متاع دنیا را خود اندکی خواند فی قوله قل متاع الدنیا قلیل و باضافت با آنکه مومنان را در بهشت خواهد بودن اندکست و نیز باضافت بعذاب ایشان در دوزخ اندکست و قول دیگر آنست که ایشان را تمتع کنیم تا آمدن محمد صلی الله علیه اگر ایشان را تمتع او قهر کنیم تا بعضی را بکشند و بعضی را اسیر کنند ثم اضطره الی عذاب النار آنگه مضطر کنم او را بعذاب دوزخ یعنی الجاء او باضطرار او بدوزخ رسانم بی اختیار او وبئس المصیر و بد جایی بازگشتن است یقال صار الیه اذا رجع الیه و این بر سبیل تهدید و وعید گفت اما آنچه متعلق است بفقه این من قوله هذا بلدا آمنا وارزق اهله من الثمرات و آنکه حکم تو ما من گشته را مامول است و مردم باو راه یافته آنست که اهل سیر روایه کرده اند از محمد بن اسحق و وهب و غیره

و عبدالله عباس گوید چون هاجر بار بنهاد او را ساره با ابراهیم داده بود ساره را رشک آمد برای آنکه فرزندی
در پشتی ابراهیم بود فتال الله بوی با اسمعیل و ساره دانست که آن شرف از وی نیافت و ساره را کراهت می بود از
دیدن هاجر و اسمعیل چون هم گفت ابراهیم را که ایشان را از پیش ساره ببر چون او با تو مردی کرد تو نیز او را ببر و رنگ
شام ابراهیم گفت بار خدایا ایشان را کجا برم گفت بجا که من میخواهم آنگه جبرئیل آمد و برای ابراهیم براق آورد و او بر نشاند بود
تا ابراهیم برنشست و هاجر و اسمعیل را برچهارپای نشانده و برد چنانکه شرح داده شد چون بجای خانه کعبه رسید
بود از ریگ سرخ و پیرامن او درختی چند بود از بادیه و سمر جبرئیل اشاره کرد بجایی که رکن عراقیست امروز و جای
حجر الاسود است و ابراهیم را گفت که خدای تعالی گفت که ایشان را اینجا فرود آر گفت یا جبرئیل این چه جاییست گفت اینجا جای
عظمت و خدای را اینجا خانه بود که آن را بیت المعمور گفتند و آدم در آن خانه بود و آن طواف کاه آدم بود و خدای تعالی
از زمین برداشت تو آبادان خواهد بود ابراهیم هاجر و اسمعیل را آنجا فرود آورد و برای ایشان عریشی کرد تا در زیر آن نشستند
و قربه در مشک آب کی آب در آنجا مانده بود جبرئیل گفت خدای تعالی میفرماید که ایشان را آنجا رها کن و برو و ابراهیم بر گشت تا هاجر
گفت یا خلیل الله ما را بکه رها می کنی گفت با خدای که مرا فرمود که شما را اینجا آرم و رها کنم و باقی خدای کرد او را طعام
و شراب داده بود و برد و باقی خدای که مرا در آتش نگاه داشت هاجر چون بشنید گفت رضیت بقضاء الله و استسلمت
لامر الله بقضای خدای راضی شدم و فرمان خدای را منقاد شدم حسبی الله علیه توکلت ابراهیم برگردید و ایشان را
بخدای تسلیم کرد ساعتی که برآمد قدری آب که در قربه بود باز خوردند و دیگر آب نماند تشنه شد و پسرش منقطع گشت
از تشنگی و گرسنگی اسمعیل از ضعف بیفتاد و پای بر زمین میزد و هاجر در ماند برخاست در دو کوه و دید یکی صفا و یکی
مروه ساعتی بر صفا میدوید و ساعتی بر مروه میشد تا هیچ کس را بیند یا حسی و حرکتی بشنود یا استغاثتی بود کسی را بخود
باز نزدیک کودک آمد کودک را دید ضعیف یافت چنانکه گمان برد که بخواهد مردن گفت بروم تا باری مرگ جان کندن
او نبینم از پس آن هر دو کوه میرفت و میدوید و می آمد و چند گاه بر صفا و گاه بر مروه ابتدا بصفا کرده بود تا هفت بار بدوید
چون بار هفتم بر مروه بود در هر نوبتی بیامدی و اسمعیل را بدیدی چون او را زنده دیدی جوی دیگر باره امید افزای
که باشد که چاره یا چاره گری یابد کسی بار هفتم که بر مروه حاصل آمد خبر رسید نزدیک اسمعیل پاشنه

آب دید محمد بن اسحق گفت هاجر چون اول بار که بر کوه صفا آمد تا بنگرد تا هیچ آدمی یا حسی و آوازی بشنود از جانب کوه
مروه آوازی بشنید از آنجا بدوید و بکوه مروه آمد بنگریست هیچکس را ندید همچو باز از کوه صفا آمد با کوه صفا آمد هیچ کس را
ندید باری دیگر از کوه مروه می شنید بدوید با کوه مروه آمد کس را ندید آواز از صفا می آمد با صفا دوید همچنین تا هفت بار چون بار
هفتم مدهوش و متحیر شد آوازی داد و بار خدایا این آوازی را که تو کنی آواز تو شنودم و ترا نمی بینم بجای تو اگر بنزدیک تو
فرجی و فریادرسی هست بفریادم رس که هلاک مرا دریافت حق تعالی آن رفتن و دویدن ضعیفه را رکنی کرد از ارکان حج
تا هر که حج آن خانه کند موافقت با خدمت و سعی هاجر را سنت باشد از میان صفا و مروه سعی کند ابتدا بصفا و ختم بمروه و آنگاه آن
آواز استماع میبود و هاجر بر اثر آواز میرفت تا به نزدیک درخت رسید آواز هم از آنجا شنید که بر روی زمین میرفت
تعجب داشت بدوید تا نزدیک اسمعیل آمد آب دید و دست به کوه بماند گفتم هاجر چون آن شنید و بخت بمانده جبرئیل
و پای اسمعیل بگرفت و پاشنه او بر زمین میزد چشمه آب پیدا شد و هر ساعت بیشتر شد تا بر روی زمین روان گشت هاجر از
مروه نگاه کرد میان آب و لمعان آب دید عجب میداشت بدوید آب دید که از زیر پای اسمعیل بر دمیده و بر روی زمین میرفت
هاجر بیامد و پاره ریگ برداشت آب برگرد و چالی کرد که آب در وی استاد و آنگه قربه از آن آب پر کرد رسول علیه السلام گفت رحم
الله جدای بر ما و دین هاجر رحمت کناد اگر آن آب را منع نکردی همه با دیه بر رفتی آن آب هاجر از آن نگاه داد
که از آن بخورد و برای اسمعیل هاتفی آواز داد و گفت آب بخورید و مترسید که خدای تعالی این آب برای شما پیدا کرد و این
آب مشرب حجاج خانه او خواهد بودن و خدای تعالی بر دست شما اساس و قواعد این خانه پیدا خواهد کردن تا خانه را
عمارت کنید و خلایق از اقصای عالم بحج باینجا آیند هاجر را دل خوش گشت و ساکن شد و آب باز خوردن آن
آب هر روز زیاده شد و او بنده ازین جا و برگرفت تا آب روان گشت و بر روی زمین رفت و گیاه و سبزه پدید
پدید آمد و زمین سبز شد و آن درختان که آنجا بود تازه شد اتفاق چنان افتاد که جماعتی از قبیله جرهم
بازرگانی از شام بیمن میشدند و آنجا منزلی نبود و عادت گذشتن چون آنجا آبی و گیاهی نبود ایشان
بمنزلی که ایشان را بود فرود آمدند و از دور نگاه کردند مرغان را دیدند که پرواز میکردند بایکدیگر گفتند هر حال
آنجا باید تا آبست که مرغ بجای پرواز کند که آب بود و بجانب مرغان روی نهادند بیابانی بوادی مکه فرود

بیفتند ایشان گفتند علی کل حال اینجا باید بود تا آب باشد اگر دو مرد را اختیار کردند و گفتند برا ثر این
مرغان بروید و بنگرید تا کجا روند ایشان سراب و ار ندان دو مرد بیامدند و پی مرغان گرفتند تا بکه رسیدند
نگاه کردند هاجر را و اسمعیل را دیدند زنی و کودک طفلی تنها بی مردی و انیسی و آبی روان دیدند و گیاه زاری
عجب داشتند و بیامدند و او را پرسیدند که جنی یا انسی گفت ما انسیم گفتند این آب از کجا می آید که هرگز کس نگفت
اینجا آب بوده است و اگر کسی خواهد که چاه کند سیصد و چهارصد گز باید رفت تا آبی شور برآید این چه جا
هاجر قصه با ایشان بگفت و اکرام خدای ع ایشان را باز گفت گفتند ما را از این آب شربه ده که باز خوریم ایشان را
از آن آب بداد با ما زخوردند آن عذب و خوش بود گفتند این آب ملک کیست گفت مرا و فرزند مرا که خدای ع
برای ما پیدا کرد و انگاه برکوه رفتند و نگریستند همه زمین گیاه زار دیدند و درختان سبز شده و دیدند گفتند ترا درین
آب یکی مشارکی و مخاصمی یا مدعی هست گفت حاشا که اصل ملکیت این مرا است و فرزندان من ایشان نزد قوم شدند
و قوم را خبر دادند و ایشان مردمانی بودند خداوند چهارپای از گاو و گوسفند و شتر شادمان شدند برخواستند و بار
بر نهادند روی بآن جایگاه نهادند و پیرامن آن فرود آمدند و کس فرستادند بهاجر گفتند اگر ترا خواهد که ما
در جوار تو سایکی فرود آئیم که تو نیز اینجایگاه تنهای و هیچ یاری و کسی نیست که برای تو کاری کند و ترا و فرزند ترا
خدمتکاری کند ما اینجا فرود آئیم و در جوار تو باشیم و این جهت تا ترا بپروریم و خدمتی تو آن کنیم و تو ما را از این آب
نصیبی بدهی و گیاه هاجر گفت روا باشد ایشان آنجا فرود آمدند و آن جایگاه با ایشان معمول شد و نعمت بسیار پدید آمد
و ایشان برحمت افتادند و خدای تعالی ایشان را برکاتی بداد و ایشان خدمتی نیکو کردند هاجر را و اسمعیل را تا
اسمعیل بزرگ شد و ایشان اصحاب صید بودند او نیز صید وحشی بیاموختند و مردم خبر یافتند و روی بدانجا
نهادند و هر جنس متاع میوه و انواع نعمت آنجا می بردند این قصه آنست که چون مامن گشت من حیث الظاهر اما من حیث الحکم
خلاف کردند بعضی علما گفتند که حرم بود پیش از آنکه ابراهیم ع دعا کرد و از عهد آدم ع که بیت المعمور آنجا نهاده بود
برای آن او محترم شد و بعضی از آدم ع در بدایه خلق زمین که خدای تعالی اول بقعه که از زمین بیافرید مکه بود جای کعبه آنرا
حرم محترم کرد و خیرت منبر کرد از همه زمین و زمین از زیر آن بدر آورد و از اینجا مکه را ام القری خوانند که اصل همه زمینها
ازروست

ازروست بنا بر ضولد ایت از ثوبان آنکه گفت بمعجزه حرم بود آنست که در خبر آید که چون رسول ع مکه بگشاد در آنجا
هزیلی را بکشت پیغمبر ص خطبه کرد و در آن خطبه گفت بدانید که خدای تعالی مکه را حرم محترم کرد آن روز که آسمان و زمین آفرید
حلال نباشد کسی را که بخدای و قیامت ایمان دارد که آنجا خون ریزد یا درختی ببرد خدای تعالی هیچ کس را حلال نکرد
این حریم الا مرا یک ساعت و پس از آن حرام کرد تا روز قیامت الا و هر که حاضر است سخن من بشنوید و با آن کسی بگوید که غایب
برسانید و اگر کسی گوید تو پیغمبر آنجا خون ریخت بگوئید خدای تعالی او را حلال کرد یک ساعت باز حرام کرد تا روز قیامت
و روایت کرده اند از عبد الله عباس که گفت چون خانه خدای را ویران کردند چون با اساس رسیدند سنگی یافتند بر آن
نقش کرده کتابتی نه بلغت عرب راهبی را بخواندند و مردی را از اهل یمن تا آن بخواند نوشته بود انا الله ذو بکة حرمتها
یوم خلقت السموات والارض والشمس والقمر و یوم وضعت هذین الجبلین و حففتها بسبعة املاک حنفاء لا تزول
حتی یزول الجبلان مبارک لاهلها فی الماء واللبن و نوشته بود من خدای ام خداوند بکه حرام کردم این شهر را آن روز
که آسمان و زمین آفریدم و آفتاب و ماه و اختران کان این کوهها بنهادم اینجا و هفت فرشته با استقامت را موکل کردم
و این زایل نشود تا کوهها زایل نشود و برکت کردم اهل این شهر را در آب و شیر و مرا استدلال کردند برآنکه حرم بود پیش از
رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ و بعضی دیگر گفتند حلال بود پیش از
از ابراهیم و آنگاه بدعای ابراهیم حرام شد و استدلال کردند بخبری که روایت کردند از ابو هریره که رسول ع گفت ابراهیم
بنده خدای بود و خلیل او بود و او مکه را حرام کرد و من بنده خدایم و رسول خدایم من مدینه را حرام کردم از میان این
دو کوه و درختش را نبرند و صیدش را نرمانند و روا صلاح نگیرند و گیاهش نبرند الا برای علف ستور و قول اول
درست و ممکن است جمع کردن میان هر دو قول بر وجهی که مناقضه زایل بود و آن آنست که مکه و ما حولها حرم
بود از جهت آنکه ممنوع و مصون بود از حلول عقوبات چون مسخ و خسف و سطوات جباران ابراهیم ع در
خواست از خدای تعالی تا آن اثر را دوام کند و پیوسته بدارد و ممکن بود با این معنی که گفتیم و لیکن از روی حکم شرع
که محرم شد بدعای ابراهیم شد و حسین بن القسم روایت کند از بعضی اهل علم که چون آدم ع بزمین آمد ایمن نبود
از شیطان و گفت بار خدایا مرا پناه ده از او خدای تعالی جماعتی فرشتگان بفرستاد و گرد مکه در آمدند از چهار جانب حق تعالی
چنانکه فرشتگان ایستاده بودند گرد حرم و در خبر است که ابراهیم ع چون بنا خانه تمام کرد جبرئیل ع آمد ابراهیم را

مناسک حج و معالم و ارکان حج باز آموخت و او را حدود حرم باز نمود و جبرئیل در عهد آدم فرشته ایستاده بود و در حرم
تا علامتی نهاد و سنگی نصب کرد و بنا کرد استوار کرد بر امن او و اول کسی حدود حرم پیدا کرد ابراهیم بود پس
همچنان نابود کار وحی او تجدید کرد همچنان بود تا قریش در بعضی غزوات بعضی از آن علامات بشکستند رسول را
علیه السلام سخت آمد جبرئیل ع آمد و گفت دل مشغول مدار که هم ایشان آن اعلام باز جای نهند که [illegible] در قریش
تا اگر دو گفت حرم داری خدای تعالی را اکرام کرد بدین خانه و این حرم اکنون علامات رحمه و او باطل کردی اکنون حق
نهاد دلیل کنند در باب حرم گفتند راست میگوید پیامدند و آنچه از آن علامات قلع کرده بودند باز جای نهادند و استوار کردند
جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله آنچه ایشان [illegible] از حرم بود اعلام او قلع کرده بودند با جای خود بنهادند گفت آن نشان
که راست نهادند جبرئیل گفت هیچ کس از ایشان سنگی ننهاد مگر بر جای آن فرشته با او هم دست بود تا خطا نکند
و بجای خود بنهد چنانکه می بود تا عام الفتح تمیم بن اسد خزاعی تجدید کرد و حدود حرم چنانکه در اخبار آمد از اول سیر
بر راه مدینه از جانب تنعیم سه میل است و از راه یمن هفت میل است و از راه عراق هفت میل است و از راه جعرانه
نه میل است حدود حرم در شرع بباید شناختن تا احکامی شرعی که بآن تعلق دارد بجای آرند از تحریم صید
و قطع شجر و چیدن گیاه و اگر با حرم گریزد او را بیرون نکشند و بدین جز در حرم نشاید کشتن و آنکس که عمره آرد نشاید
که از حرم بدر شود پیش از حلق یا تقصیر علی خلاف بین الفقها اگر برود و تقصیر در حل کند بنزدیک ابو حنیفه و محمد
بن الحسن خونی لازم آید و او را بنزدیک ابو یوسف چیزی نباشد برو و احکام بسیار در باب حج و عمره
متعلق است بحرم در کتب فقه مشروح باشد و حد حرم بنزدیک اهل بیت علیهم السلام بریدی در بریدی و برید چهار فرسنگ بود
اما اجابت دعای ابراهیم در آن جایگاه عاجلا آن بود که آن قوم از قبیله جرهم آنجا آوردند چنانکه برفت و از جمله
مفاخر او آنست که مولد سید اولین و آخرین است و اخبار که رسول ع در ذکر حرم و فضل او و فضایل مکه
و فضایل خانه کعبه است از حصر بیرون است طرفی گفته شود عبدالرحمن بن سابط روایت کند که چون رسول ع
از مکه بمدینه آمد بیامد و طواف خانه کرد و استلام حجر و ارکان بکرد چون بمیان مسجد الحرام رسید و بخانه کعبه نگریست
و گفت من دانم که در همه روی زمین از تو فاضلتر جایی نیست و از تو دوست تر و محبوب تر بنزدیک خدای ع
و در جهان هیچ جای نیست که من دوستر دارم از اینجا و لیکن کافران مرا رها نمی کنند که اینجا مقام کنم آنگه گفت
ای بنی عبد

ای بنی عبد مناف حلال نباشد هیچکس را که منع کند کسی را که خواهد که نماز کند در این مسجد بشب و روز
و در خبر است که بعضی از زنان رسول گفت اگر نه هجرت بودی از مکه نرفتمانی هرگز که هیچ جای نیست
که آسمان نزدیکتر است از آنکه مکه و دل هیچ شهر چنان خوش نباشد که مکه و هشام بن عروه
روایت کند که رسول ع گفت چون مکه خوش است آن مدن گفت بار خدایا مدینه دوست [illegible] گردان
چنانکه مکه را خوش است و درست کن و در صاع و مدش برکت کن و تب این جا نقل فرمای با جحفه
و ابو مسلم روایت میکند که روز فتح مکه رسول ع بر حجون بایستاد و گفت ای مکه تو بهترین زمینهای که خدای
آفریده و محبوب ترین نزدیک خدای و اگر مرا بیرون نکردندی من هرگز مفارقت تو نکردمی و تو حرم محرم کس را
هرگز حلال نبوده است الا مرا و آن نیز یکساعت بیش روا نبود است تا بقیامت درختش نبرند و گیاهش
نچینند و کم شده وی که یابند برنگیرند مگر برای تعریف عباس گفت یا رسول الله الا اذخر که اذخر بکار زندگان
مرده و زنده رسول ع او را استثنا کرد و گفت الا الاذخر اما ایمنی او و از روی حکم و صورت آنست که حق تعالی
اهل او را و وحوش و طیور را در امن کرده است تا کس ایشان را نیازارد و نکشند و صید نکند و کسانی که آنجا تعدی کنند
به عذاب گرفتار شوند چنانکه گفته آمد در سوره حج فی قوله تعالی وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ
عَذَابٍ أَلِیمٍ اما امن وحوش و طیور در حکم شرع پیدا کردیم و اما از روی قدرت آنست که اگر شیر و کلاب و یوز در آهو
و خرگوش و سگ [illegible] هیچ یک [illegible] گزند نکنند و [illegible] و کبوتر و دیگر مرغان برسر دیوار حرم
می نشینند و کس نمیراند که بگیرد تا در خبر است که [illegible] و روایت کرده اند که چند کس که در حرم بودند و بی حرمتی کردند
بکبوتر و گرفتند و بکشتند و بخوردند همه از شکم [illegible] بمردند [illegible] و عبدالعزیز بن ابی رواد روایت
میکند که جماعتی [illegible] فرود آمدند آهوی [illegible] ایشان بگرفتند و احتراز می کرد یکی از ایشان پای آهو گرفت
گفت دست بدار ساعتی میداشت چندانکه آهو بول کرد چون بقیلوله بخفتند ماری بیامد و بر شکم این مرد بخفت چون
از خواب در آمدند او را گفتند [illegible] بانگ کردی چه چیزی آمد چندانکه خواستند که آن مار را دور کنند از
شکم او تا او حدث کرد از خوف او آنگاه فرود آمد و برفت مجاهد روایت میکند که در جاهلیت از بنی قصی

بن کلاب جاهلی بارکانان می آمدند و بوادی ذو طوی فرود آمدند و آنجا مقام میکردند و جوه میکرد مردی از ایشان کمان برداشت
و آهوی بزد و بیفکند و بکشت و پوست آهو بکندند و آتش بر کردند تا بپزند بعضی بر دیک کردند و بعضی بر آتش نهادند
و از آن آتش شرری بجست و در آن قوم افتاد و جمله بسوختند و جامهاشان و رختهاشان و متاعهاشان بسوخت و اما
اجابت دعای ابراهیم در ثمرات آنست که در خبر می آید از جبیر بن مطعم و از زهری و از محمد بن المنکدر که چون ابراهیم
این دعا کرد خدای تعالی جبرئیل فرستاد تا طایفی از زمینهای شام از جهة آنکه بسیار میوه و تره و نخل و میوه بر بود بر کند و بر گرفت
و بیاورد و گرد خانه بگردانید و بر زمین طایف بنهاد و تا از آنجا انواع نعمت می برند بمکه و سعید بن جبیر گوید دعای ابراهیم
که اهل مکه را گوشت و آب زیان نمی دارد و [illegible] جای دیگر که طعام ایشان گوشت و آب باشد درد شکم آرد عبد الله عباس
گفت ابراهیم دعا کرد بر اهل مکه ببرکت گوشت و شیر لاجرم در همه روی زمین جایی نباشد که گوشت و شیر بهتر بود از مکه والله
ولی التوفیق قوله تعالی اِذْ یَرْفَعُ اِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ یاد کن ای محمد چون برداشت ابراهیم
قواعد خانه را ابراهیم و اسمعیل خلاف کردند در آنکه قواعد خانه ابراهیم نهاد و یا خود مانده بود و ابراهیم برداشت
جاهد و عمرو بن دینار گفتند قواعد خانه خود ابراهیم نهاد و جای خانه پشته بود از ریک سرخ بشکل قبه و دیگر
از مفسران گفتند خانه اول آدم بنا کرد و بطوفان نوح ویران شد قواعد او ابراهیم بر آن قواعد بنا کرد و این قول عبد الله
عباس است و عطا محمد علی باقر علیه السلم گوید با پدرم بودم زین العابدین علیه السلم و او طواف خانه می کرد مردی بیامد و دست
بر پشت او نهاد و گفت یا ابن رسول الله من میخواهم تا مسئله بپرسم پدرم جواب نداد او را تا از طواف فارغ شد و بمقام
ابراهیم نماز کرد و اندر حجره آمد و بنشست و گفت کجاست این سایل مرد بر خواست و گفت یا ابن رسول الله سایل منم
گفت بیا تا چه میپرسی گفت مرا خبر ده از ابتدای طواف این خانه تا کی بود و چگونه بود پدرم او را گفت تو از
کجایی گفت از شامم گفت از کدام شهری گفت از بیت المقدس گفت کتابهای خدا خوانده یعنی توریة و انجیل گفت
آری گفت ای برادر اهل شام املا ابتدای طواف آن بود که خدای تعالی چون فرشتگان را گفت اِنّی جاعِلٌ فِی
الْاَرْضِ خَلِیفَةً ایشان گفتند اَتَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها حق تعالی گفت اِنّی اَعْلَمُ ما لا
تَعْلَمُونَ ایشان بترسیدند و گفتند بار خدایا ما بر خدای اعتراض کردیم بیامدند و از خدای تعالی تضرع کردند

وکرد عرش

دیکرد عرش طواف کردند گرفتند خدای تعالی بایشان نظر کرد و رحمت فرو فرستاد و آنگه در زیر عرش خانه بنهاد
بر چهار ستون از زبرجد سبز و ابر او را به ساخت از یاقوت سرخ و او را بیت الضراح نام نهاد و گفت فرشتگان را
گفت طواف عرش رها کنید و گرد این خانه طواف کنید و آن بیت المعمور است که خدای تعالی یاد کرد اندر قرآن هر روز
هفتاد هزار فرشته در آنجا شوند تا بروز قیامت نیز آنجا نرسند آنگه خدای تعالی جماعتی فرشتگان را بزمین فرستاد و گفت در
برابر این خانه و در زیر آن خانه کنید با این طول و عرض و ارتفاع تا چنانکه اهل سما طواف این خانه می کنند اهل زمین طواف
آن خانه کنند آن مرد گفت راست گفتی ای پسر رسول خدای همچنین بود و در خبر است که یکروز جبرئیل بنزدیک رسول آمد و عصابه
بر سر بسته گرد بر آن عصابه نشسته بود رسول گفت این گرد چیست گفت من بزیارت کعبه بودم جماعتی فرشتگان با من بودند
زحمت کردند بر یکدیگر و این گردهای ایشانست و لیث بن سعد روایت کند از رسول که او گفت این خانه یکیست از پانزده خانه
هفت در آسمان نهاد و هفت در زمین یکی از برابر یکدیگر و هر یکی را حرمیست چند حرم این خانه اگر بیفتد بعضی بر بعضی افتد هر خانه را
عمارت کنند دست ارزد آن خانه چنانکه این خانه را عمارت کنند و است از زایران و در خبر است که چون آدم بزمین آمد
طول او چندان بود که سر او در ابر می بود تا اصلاح شد و [illegible] زمین از [illegible] در خواست تا قرار او با قوام
بنشست گفت آورد و از وحشت زمین او از فرشتگان بشنیدی و با ایشان حدیث کردی چون بالای او بدین مقدار آمد
باز آورد خدای را و در زمین تنها ماند تنگ شد با خدای تعالی بنالید خدای تعالی برای او خانه فرستاد از بهشت
از یاقوت سرخ بر طول و عرض کعبه و در برابر کعبه و ده از زمرد سبز یکی بر مشرق و یکی بر مغرب و او را گفت گرد این خانه
طواف می کن و بنزدیک این خانه نماز کن چنانکه فرشتگان گرد عرش طواف کنند و نماز کنند و سنگی با او فرستاد یعنی
حجر الاسود تا بگرد او اشک بیان لبیز و آن از در سفید بود چون ناپاکان و مشرکان دست در او مالیدند سیاه شد و در خبر است
از رسول که گفت حجر الاسود یاقوتی بود از یاقوتهای بهشت اگر نه آن بودی که مشرکان پلید دست در او مالیدندی هیچ
خداوند عاقی دست بدو نبردی الا شفا یافتی آدم از زمین هند چهل بار پیاده بحج آمد و جبرئیل دلیل او بود
میکرد و [illegible] که اکنون چرا پیاده آمد بر مرکبی ننشست گفت کدام چهارپای او میتواند کشید و هر گام او
نهادی سه روزه راه بودی هر کجا پای نهادی آبادانی است و هر چه از میان خطوات او افتاد

امروز بنیا بالنست مکر امدہ جبرئیل او را مناسک بیاموخت و خدای بر آدم حج کرد چون فارغ شد از مناسکان او را تهنیت کردند گفتند حجک حجت بذیرفته باد ما این پیش از تو زیارت کرده ایم مردم هزار سال گفت در طواف چه گفتید گفتند

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر آدم علیه السلم این کلمات میگفت حوای تعالی گفت و بیفزای

دیگر لا حول ولا قوة الا بالله آدم گفت این کلمات چون با براهیم رسید گفت بیفزای العلی العظیم عبدالله

عباس گفت آدم چهل حج کرد از زمین هند بمکه پیاده آمد بدان خانه همچنین بود تا ایام طوفان نوح چون ایام طوفان خواست

بودن خدای تعالی ان خانه را برداشت و با سمان چهارم برد و بیک روایة باسمان هفتم و خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تا سنک سیاه را در کوه ابو قبیس

پنهان کرد و صیانت از آن غرق طوفان چون طوفان کنار شد خانه خالی بماند تا بروزکار ابراهیم علیه السلم چون خدای تعالی

ابراهیم و اسمعیل را فرمود که خانه مرا بکه بنا کنید ابراهیم ندانست که کجا بنا باید کردن گفت بار خدایا مرا بنمای تا کجا بنا باید کردن

این بار حسن بصری روایة کند از امیر المومنین علیه السلم که خدای تعالی بادی بفرستاد و نام آن باد سکینه بر صورت ماری

دو سر در پیش ابراهیم علیه السلم بایستاد و ماو را بمکه آورد و بیامد و بر جای خانه کعبه چنبر زد که اساس انست تحت چون طوقی ابراهیم

علیه السلم رسم بر زد و بران رسم بنا کرد عبدالله عباس گفت خدای تعالی ابری بفرستاد تا بر ابراهیم برفت چون بمکه رسید

بر بالای خانه کعبه بایستاد و سایه افکند حق تعالی گفت چندانکه سایه این ابر است بنا کن و بعضی دیگر از مفسران گفتند

حق تعالی دست بفرستاد تا اساس خانه برفت قولی دیگر انست که جبرئیل علیه السلم بیامد و رقم بزد تا ابراهیم بران

رقم بنا کرد فذلک قوله وَاِذْ بَوَّاْنَا لِاِبْرٰهِیْمَ مَکَانَ الْبَیْتِ الکه ابراهیم بنا میکرد و اسمعیل

سنک می آورد و در خبر می آید ابراهیم بسریانی میگفت و اسمعیل بتازی جواب میداد و هر یک از یشان زبان

صاحبش میدانست و لیکن جواب نتوانست داد و بنای کرده تا برآوردند فذلک قوله تعالی اِذْ یَرْفَعُ

اِبْرٰهِیْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَاِسْمٰعِیْلُ عبدالله عباس گفت اصوله التی کان قبل

ذلک علیها آن بنا که پیش از آن بود و کلبی گفت اساسه واحدتها قاعدة والکبیت

رایت عوالیها و قاعده مفسران گفتند از سنک پنج کوه انرا بنا کرد طور سینا و طور زیتا و لبنان و جودی

و حری با ساس و قاعده از کوه حری بود چون بجای سنک سیاه رسید هر سنک که بروی می نهاد جای

برگرفت

می گرفت و می افتاد اسمعیل برفت تا طلب سنگی کند در خور آن جایگاه تا او برفته بود جبرئیل علیه السلم بیامد و سنگ

جای خود نشاند و بیک روایة چون بجای سنگ رسید گفت برو سنگی نیکو بجوی و بیاکه در برابر روی مردمان خواهد بود

برفت و چند سنک بیاورد ابراهیم نپسندید از کوه ابو قبیس آواز آمد که یا ابراهیم ترا انجا یک من ودیعت

است ان ابراهیم بیامد و سنگ برگرفت بر وفق آن جایگاه بود نه کم و نه بیش بعضی دگر گفتند از مفسران خدای تعالی

هفت فرشته بفرستاد تا ابراهیم را یاری دادند در بنای خانه چون فارغ شدند گفتند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا و این از جمله

آن مواضعست که قول را حذف کردند تقدیر اینست یقولان ربنا و آن محذوف کردند در جای حال بود تقدیر چنین است

که اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت واسمعیل قایلین التقدیر یا ربنا و لیکن حرف ندا بیفکند

برای آنکه کلام برابو لیس کرد تقبل منا از ما بپذیر و ما را ثواب ارزانی دار برای آنکه انت السمیع العلیم

که تو شنوا و بینای و دانای سمیع لاقوالنا علیم بافعالنا قول ما می شنوی و فعل ما میدانی برانکه سمیع و بصیر

واهل علم در و خلاف کردند بعضی گفتند راجعست با عالمی یعنی عالم است بمسموعات و مبصرات در مذهب درست

آنست که مرجع او با حی است سمیع و بصیر حی باشد که آفت ازو دور باشد و خدای تعالی در ازل سمیع و بصیر بود برای آنکه

حی بود و آفت برو روا نبود و در لایزال وصف کردند او را بانک سامع و مبصرات و این هم حکایت دعای ایشانست

بار خدایا ما را مسلم و مستسلم و منقاد و فرمان تو کن یعنی الطاف کن ما بان مقیم شویم بر ایمان و آن ثبات باشد از ما جان

بکیرد و ابو الفتح الیمنی بکر اصعد نی گفتند معنی جعل در آیه حکم و تسمیت است یعنی بر ما باسلام حکم کن و ما را مسلمان نام کن چنانکه

گفت وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا و من ذریتنا امة مسلمة لک همان

دعاکه خود را کردند اما بدوام و ثبات و اما بزیارة الطاف و اما بحکم و تسمیه برای فرزندان خود بکردند و من تبعیض را

باشد و روا بود که تبعیض بود و ارنا مناسکنا و با ما نما یعنی اعلام کن ما را مناسک حج بیان التحکم

بین الناس بارا کن الله ای علمک الله و ابن کثیر در روایة خواند ارنا بسکون را چنانکه شاعر گفت ارنا اداوة

عند الله نطوحها من ماء زمزم ان القوم قد ظمئوا ابو عمرو باختلاس خواند بین الحرکة والسکون و باقی قرا بکسر صریح

خواندند انرا مفسران در مناسک خلاف کردند عبدالله عباس و حسن و قتاده گفتند معالم الحج مراد بمناسک معالم

دارکان و افعال حج است مجاهد و عطا گفتند مناسک مذابح و النسیکة گوسفند ذبیحة را یعنی آن گوسفند که او را

بکنند اصم گفت موضع عبادت است و نسک عبادت بود و ناسک عابد بود و نسک تعبد بود چنانکه شاعر گفت وقد کنت
ستورا کفرانسک فهذا النصاری ولید سولی نسکا و گفته اند اصل او در لغت غسل و در شرع اسم عبادت
عبادت را و منه قوله ان صلوتی ونسکی ای عبادتی برای آنکه در عبادت غسل کنند از آن بود که تشبیه بغسل الثوب ابن
عازب گفت رسول صلعم روز عید اضحی بیرون آمد و گفت اول نسکنا فی یومنا هذا الصلوة ثم الذبح نماز و ذبح را نسک
خواند و جمله مناسک حج مناسک باشد قال تعالی ففدیة من صیام او صدقة او نسک چون ابراهیم
این دعا بکرد جبرئیل عم او را مناسک حج بیاموخت و عبد الله عمر روایت میکند از رسول صلعم که او گفت جبرئیل عم بیامد و دست
ابراهیم گرفت و او را بمنا برد و آنجا نماز پیشین و دیگر و شام و خفتن و بامداد بکرد آنگه او را بعرفات برد و آورد چون نماز پیشین و دیگر
بکرد بگه بموقف بداشت او را تا شب در آمد آنگه او را بمزدلفه آورد و آنجا نماز شام و خفتن بکرد و بگه و شب آنجا بود و بامداد
او را بمشعر الحرام آورد و نماز بامداد آنجا بکرد و بموقف بایستاد آنگاه او را بمنا آورد و رمی بکرد یعنی سنگ بینداخت و گوسفند بکشت
و بنمود تا ابراهیم مناسک را بیاموخت آنگه از منا بیامد خدای تعالی وحی کرد برسولش که ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا
محمد بن اسحق گفت عبد الله زبیر پرسید از عبید عمیر لیثی که ابراهیم چگونه مردم را بحج خواند گفت ببام خانه برآمد و روی بیمن کرد
مردم را با خدای و حج خانه خدای خواند جوابش دادند که لبیک لبیک آنگه روی بمشرق کرد و همچنین دعوت کرد جواب شنید
که لبیک لبیک و روی بمغرب کرد و همچنین بخواند و جواب شنید و روی بشام کرد و بخواند جواب یافت آنگه اسمعیل را
و قبیله جرهم را بحج فرمود و مناسک بیاموخت و ایشان مصاهران اسمعیل بودند و اهل حرم بودند نماز پیشین و دیگر
و شام و خفتن بمنا کرد و شب بمنا مقام کرد چون روز شد نماز بامداد بکرد و آنجا مقام کرد قیلوله کرد و آنگه بعرفات
آمد و نماز پیشین و دیگر آنجا بکرد در مسجد ابراهیم بحج آنگه بموقف آمد و بایستاد تا آفتاب فرو شد آنگه از آنجا بمزدلفه
رجع کرد میان شام و خفتن آنجا آنگاه بامداد بمشعر الحرام آمد بموقف بایستاد و بمنا آمد و سنگ بینداخت و مناسک تمام کرد
و باز گفت و اسمعیل [illegible] چون تمام شد و آنجا و فات ایشان بود آنگه دعا کرد که وتب علینا بار خدایا توبه ما
بپذیر و بیان کردیم که توبه چیز است بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع با خدای بود و غرض تحصیل ثواب چه ایشان
نبود که توبه ساقط شود محمد بن جریر گفت اصل توبه رجوع باشد من مکروه الی المحبوب از بنی بود و توبه بنده با خدا معاصی و توبه خدای
بر بنده آن بود که رجوع کند با او از عذاب بر رحمت و اصم گفت ممکن باشد که توبه را جوع با او ذریه او که ایشان معصوم نبودند

و در آیه دیگر

و در آیه دیگر فرزندان رفت ومن ذریتنا امة مسلمة لک و این وجه ذریت آنکه بشمار خدا گفت انک انت
التواب الرحیم تو خداوندی که قبول توبه کنی از بندگان و بر ایشان رحمت کنی و در آیه دلیلست برآنکه خدای تعالی متفضل است
بقبول توبه برای آن رحیم با تواب مقرون بکرد چه اگر واجب بودی بخلاف این بودی که فاعل واجب را نگویند رحمت میکند و نگویند
واجب و نیز در دعا گفتند ربنا وابعث فیهم رسولا منهم این دعا خواستند ایشان را بفرستادن رسول
و این آنست که رسول صلعم گفت انا دعوة ابی ابراهیم وبشری عیسی در روایت خالد بن معدان الکلاعی آمد که جماعتی از
صحابه رسول را صلعم گفتند اخبرنا عن نفسک فقال انا دعوة ابی ابراهیم وبشری عیسی عم عرباض بن ساریة السلمی گفت
از رسول صلعم شنیدم که میگفت انی عبد الله وخاتم النبیین وان آدم لمنجدل فی طینته وسانبئکم بتاویل ذلک
تا دعوت خلق خود و بگاه کنود و شما را خبر دهم بتاویل آن دعای پدرم ابراهیم و بشارت عیسی و خواب مادرم که در خواب دید
که نوری از و جدا شد که قصور شام بآن روشن شد و دلیل برآنکه مراد بابن پیغمبر رسول ما است صلعم آنست که دعا در مکه رفت و مراد
بفیهم عرب است و منهم همچنین خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد پیغمبری ما بفرستاد از عرب از صوف تر قبیله از میان
ایشان زاده و پرورده که او را بشناختند و نسب و حسب او دانستند تا بقبول قول نزدیکتر باشند یتلوا علیهم
آیاتک آیات تو بر ایشان خواند یعنی از قرآن و ایشان را حکمت آموزد یعنی شریعه و گفته اند تاویل متشابه آموزد
ایشان را و گفته اند مراد بحکمت نبوت است ابن زید گفت علم الدین و این اقوال متقارب المعنی است ویزکیهم
و ایشان را تزکیه کند یعنی استدعا کند ایشان را باکارها که بآن مزکی و مطهر شوند و گفته اند معنی آنست که ایشان را از رعا
جواری کند که از نسل اسمعیل باشند آنگه در آخر دعا گفت بر خدای عز وجل گفت انک انت العزیز
الحکیم که خداوندی قادر برآنچه خواهی ممتنع از هر چه نقص باشد و اصل عزه در لغت شده یقال ارض عزاز
[illegible]
تبارک ای هو سامها و محل این افعال من قوله یتلوا علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم
نصب است لکونها صفات المرسول فی قوله رسولا منهم و حکیم و عالم و حاکم کار و درست کردار و بیان
این برفت از پس این والله ولی التوفیق ومن یرغب عن ملة ابراهیم رغب فیه خدای تعالی باشد

که رغب عنه رغب فیه خواست و رغب عنه نخواست [illegible] از میکو[illegible] که رغبت کند از دین ابراهیم
در دل کند از او نا خواست الا من سفه نفسه ای الا من جهل قدر نفسه الا خویشتن نشناسی و آنکس که قدر خود نشناسد
غیر خود را چگونه شناسد اصم گفت معنی آنست که الا کافری برای آنکه چون خود را شناسد خدا را بشناسد من قول من عرف نفسه فقد
عرف ربه و قوله اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه ابو علی گفت معنی آنست که آنان که راغب بوده اند از دین ابراهیم راغب
بوده اند از دین ابراهیم و محمد علیهما السلام که ادلیت شرف و اعلاء کلمه و رفع منزلت ایشان آمد آنکس که از این روی بگردانند و دور شوند الا سفیهی
نباشد ابو عبیده گفت معنی آنست که الا من هلك نفسه و اوبقها الا آنکه خویشتن را کند بدست خود هلاک شود از عبید
عبید کذا روایت کرده اند که الا من خسر نفسه الا آنکه خود را زیان کند و قطرب گفت معنی آنست که الا من کان سفیها فی نفسه
الا آنکه او خویشتن در سفه باشد قوله و لقد اصطفیناه فی الدنیا و ما ابراهیم را در دنیا گزیدیم برای [illegible] رسول
بسیاری پیغمبران و او در آخرت از جمله صالحان باشد یعنی با او به منزل صالحان دارد در استحقاق منازل و
درجات و غرفات و گفته اند اجابت دعای ابراهیم است آنجا که گفت رب هب لی حکما
و الحقنی بالصالحین گفت بار خدایا مرا به صالحان در رسان خدای تعالی گفت او را در آخرت نزدیک
من از جمله صالحان باید اند که دعای او با اجابت مقرون شد قوله تعالی

اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَوَصّٰى بِهَا اِبْرٰهِيمُ
بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا
وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ
لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ اِلٰهَكَ وَاِلٰهَ آبَائِكَ اِبْرٰهِيمَ
وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالُوا
كُونُوا هُودًا اَوْ نَصَارٰى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَمَا اُنْزِلَ اِلٰى اِبْرٰهِيمَ
وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطِ وَمَا اُوتِيَ مُوسٰى وَعِيسٰى
وَمَا اُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ فَاِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا
هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ صِبْغَةَ اللّٰهِ
وَمَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ قُلْ اَتُحَاجُّونَنَا فِي اللّٰهِ
وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا اَعْمَالُنَا وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ
اَمْ تَقُولُونَ اِنَّ اِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَسْبَاطَ كَانُوا
هُودًا اَوْ نَصَارٰى قُلْ ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ اَمِ اللّٰهُ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً

عنده من الله وما الله بغافل عما تعملون تلك امة قد خلت لها ما كسبت

ولكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون بقوله اذ قال له ربه اسلم

قدیم جل جلاله درین آیه بیان کرد که سبب آنکه او را برگزید در دنیا و آخرت از جمله صالحان کرد آن بود که او را گفت

ای ابراهیم اسلام آر و تن بده و گردن بنه عبد الله عباس گفت حق تعالی این امر او را کرد آنگاه که از غار بیرون آمد

او در نگریست ماه و آفتاب و ستاره را دید نظر کرد در دو علمش حاصل شد بحدوث او و احتیاج او بمحدث

گفت اسلمت لرب العالمین چنانکه گفت وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض

حنیفا مسلما وما انا من المشرکین بعضی دیگر گفتند این امر او را پس از آن کرد که او اسلام

آورده بود و مسلمان بود او را گفت استقامت کن و بر دین که داری ثابت باش و این قول عطا و کلبی و ابن کیسان گفتند مراد

آنست که دین خالص کن خدای تعالی را بتوحید عطا گفت که معنی آنست که خود را بخدای خالص کن و اسلام تسلیم کن

بعضی دیگر گفتند خاشع باش خدای را و منقاد و فرمان او را و این اختیار کرد ابو علی گفت کردن نهادم و منقاد

شدم خدای جهانیان را که قدیم جل جلاله باز نمود که ابراهیم علیه السلام تا زنده بود خلق را دعوت میکرد چون وفات

[illegible] او نزدیک شد فرزندان را بآن وصیت کرد و این ضمیر که راجع است عبد الله عباس گفت

مراد کلمه اخلاص است لا اله الا الله و این ضمیر قبل از ذکر باشد چنانکه گفت انا انزلناه و حتی توارت

بالحجاب و قول او آتقی را و ذکر رفته نیست و چنانکه شاعر گفت علی مثلها امضی اذا قال صاحبی الا لیتنی

افدیک منها وافتدی منها ای من اعداء و ابتدا ذکر غیب آنهم گفت راجعست با آنکه او گفت و قوله

اسلمت لرب العالمین ابو عبیده گفت کنایت راجع است با ملت ابراهیم و گفته اند راجعست با وصیت ای

وصی بوصیه و مفضل گفت راجعست با طاعت و ابن عامر و نافع خوانند بالف اوصی و الباقون وصی و در صحف

عثمان بالف است و اوصی و وصی بیک معنی باشد و گفته اند اوصی یکبار گفتن باشد و وصی تکثیر فعل بود یعنی مرة

بعد اخری یکبار پس دیگر وصایت کرد و فعل و تفعیل و افعال بیک معنی بسیار است قال الله تعالی فمهل الکافرین

ابیهم ... و یعقوب بنیه پسران را وان هشت پسر بودند اسمعیل و مادرش هاجر بود و اسحق و مادرش ساره بود

و مدین و مداین و معشان و زمران و نشق و شوح و مادر ایشان قطورا بنت یقطن الکنعانیه بود و ابراهیم او را بزنی

[illegible] وفات ساره بزنی کرد و مهترین فرزندان اسمعیل بود و اکبر اسحق اکبر ایشان بودند قوله و یعقوب و تقدیر آنست

که و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب نیز پسران خود را این وصیت کرد عبد الله عباس گفت یعقوب را

برای آن یعقوب خواندند که مادر او بیعقوب و العیص بود و برادرش اسحق را این دو فرزند بود یکی عیص دیگر

یعقوب و برادر آنست که یعنی یعقوب و عیص ام سکم بودند مادر او عیص را بزاد و یعقوب برانس او چنان

علی عقب بیشتر او در دست گرفته بود و گفتند یعقوبش برای آن خواندند که عقیبش بسیار بود و او را دوازده پسر بود

روبیل از فرزندان مهتر بود و شمعون و لاوی و یهودا و زبالون و یسجر و دان و نفتالی و جاد و اشیر و یوسف

و ابن یامین یا بنی و اینجا نیز قال مضمر است قال یا بنی یا آن تقدیر چنانست ان یا بنی و در مصحف عبد الله مسعود

ان نیز هست و گفتند ان مضمر است فی قوله یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل

حظ الانثیین و کذا فی قوله وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة ای

لهم مغفرة ... [illegible] سبحان بنجد و یعجل لی [illegible]

[illegible] کان ان اصطفی ان الله اصطفی ان برای تقدیر قولست چنانکه بیان کردیم چه از پس قول آید

باشد و اکنون که بجای قال ان تقدیر کند که و معنی قول باشد یعنی صورت ای اختار لکم الدین خدای تعالی

برای شما این دین مسلمانی اختیار کرد فلا تموتن الا و انتم مسلمون در ظاهر نهی تعلق برگ دارد و مرگ از

فعل و اختیار ایشان نباشد و لیکن معنی نهی از مخالفت اسلام است برای آنکه الا اینجا معنی اثبات بعد نفی و در

حال راست یعنی چنان که مرگ بشما آید و حال و صفت شما جز مسلمانی نبود یعنی مادام باید مسلمان باشید تا چون

مرگ بشما رسد بر هر حال از احوال شما در مسلمانی باید و این از جمله کلام فصیح است مسلمون قیل موحدون و قیل

مخلصون و قیل مفوضون کار خود با خدا افکنده قوله ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت

در روایت کرده اند که یعقوب را اجل نزدیک رسید فرزندان ببالین حاضر آمدند یعقوب یوسف را گفت ای یوسف

تو دانی منشر از خود و دل من و من از برای تو چه غم دارند و دیدام و خدای تعالی آن غم برآورد و لب در بدل کرد و امروز روز فراق
و جدای منست از تو و من با جوار رحمت خدای میشوم و روح من با نزدیک ارواح انبیا آن در و لبراست را آوردم تا
جنس من آنرا باشد نیز اختصاص کنم بفضلی که بعد از ایشان نیز ایشان را مفاخر کرد یعقوب گفت من نثار از جمله اسباط کردم دارا
فرزندان یعقوب بودند یعنی من شمار از آنکه فرزند زاده و بشارت به فرزند کردم اما در منشر اما دمیراث آنکه گفت یا یوسف دست
بیاور در پهلوهای من مرا در بر گیر که من با پدرم همچنین کرده ام و پدرم اسحق با پدرش ابراهیم همچنین کرد یوسف
همچنان کرد آنگه گفت چون مرا دفن کرده باشی مرا انشا درو در تا کن آنگه مرا بر گیر از اینجا و با نزدیک پدرم و جدم در کن
کور ند و مرا نیز در آنجا نه تا از ایشان جدا نباشم آنگه فرزندان را گفت و خویشان که بسلامت بروید و مرا با یوسف رها کنید تا
وصیتی که هست با او بگویم ایشان برفتند و او یوسف را وصیت کرد بوصیتی که دانست و گفت برادران را گو دار
دار گرچه ایشان با تو زشتی کردند و یوسف وصیت او بجای آورد و یعقوب با پیش خدای شد و یوسف او را
دفن کرد و چون سال انشا در در زیر آمد بجز مومیا او را بر گرفتند و با زمین کنعان بردند با نزدیک پدر و جدش
اسحق و ابراهیم علیهم السلام سبب نزول این آیه آن بود که جهودان دعوی کردند که یعقوب آنروز که او را وفات رسید فرزندان را
بجهودی وصیت کرد حق تعالی دروغ بر ایشان گفت ام كنتم شهداء شما حاضر بودی که یعقوب را
اجل حاضر آمد کلبی گفت سبب وصیت یعقوب آن بود که او در مصر شد اهل مصر بعضی بت پرست بودند و بعضی آتش
پرست گفت بنادا که فرزندان او بدان میل کنند نزدیک بمرگ ایشان را حاضر کرد و گفت ما تعبدون من
بعدی عطا گفت خدای تعالی یعقوب را مخیر کرد از میان مرگ و زندگانی و با همه پیغمبران همچنین کند یعقوب اختیار
مرگ کرد و گفت چندان مهلت میخواهم که با وصیت کنم آنکه بیامد و فرزندان را جمع کرد و گفت ما تعبدون من بعدی
ام بیان کردیم که متاول همزه استفهام بود اگر گویند اینجا چه معادل بیکند جواب آنست که گوییم یک وجه آنست
که بیان کردیم پیش ازین که بهم صلاتست و معنی آنست که ام كنتم شهداء و وجهی دیگر آنست که معادل استفهامات
در مضمر و محذوف و تقدیر اینست که افلق ذالک تحرصا و انکار ام کنتم شهداء [illegible] این دروغ است که
که میگوید شما حاضر بودید که یعقوب را مرگ حاضر آمد و وصیت کرد و ما استفهام جهت من بعدی ای بعد

موتی و برقول

موتی و برقول اول خطاب با جهودانست و بر قول دیگران خطاب با حق رسولست ایشان جواب دادند که نعبد
الهك ما خدای ترا پرستیم واله آبائك و خدای پدران ترا و این اضافه اختصاص بود از دو وجه یکی آنکه خدای
که ترا و ایشان را بپیغمبری برگزیده است و پس ازین وجه اختصاص بود با ایشان دون دیگران و وجه دیگر آنکه خدای تو و پدران
تو او را پرستیدند و خلقان بر ضلال عبادت اصنام و جز آن از تو غایب بود خدا آنکه در عیب تفصیل داد که پدران
ابراهیم را و اسمعیل و اسحق ابراهیم و اسمعیل عم او بود و عم بود در عرب عم را پدر خوانند از آنکه عوض پدر داشت بجای
پدر بود و ازینجا گفت رسول روز بدر عباس را که ردوا علی ابی پدرم را با نزدیک من آرید یعنی عم عباس را و نیز
خاله را مادر خوانند چنانکه در قصه یوسف گفت ورفع ابويه على العرش پدرش را خواست و خاله اش را
باجماع مفسران چو یوسف در خانه بود و در آن وقت این آیه چه باشد و پدر ابراهیم که خدای گفت و اذ قال
ابراهيم لابيه آزر مراد عمش بود برای آنکه نشاید پدر پیغمبران کافر باشد و او کافر بود و برای آنکه نفرت افکند
در حق او غایت نفرت چنانکه بجای خود بیاید انشا الله الها واحدا النصب او بر حال از نعبد ونحن له
مسلمون ای مخلصون و در آیه دلیلست بر استحباب و ترغیب در وصیت آنکه خدای تعالی بر پیغمبران ثنا کرد بکار
بستن وصیت و خلاف کردن به او [illegible] پیغمبران خواستند و [illegible] علمای تاریخ با آنچه [illegible]
خلل کردن در وصیت رسول که ختم و آخر پیغمبران بود و از پس او دیگر پیغمبر نخواهد بود کی روا باشد که خلل کند بوصیت تلك
امة عبد الله عباس گفت جماعت امت بر وجوه مختلف آمد بعضی بمعنی امام و مقتدی باشد فی قوله ان ابراهيم
كان امة و بمعنی دین آمد فی قوله انا وجدنا اباءنا على امة ای على دين و بمعنی حين آمد فی قوله وادكر
بعد امة و بمعنی جماعت فی قوله وجد عليه امة من الناس يسقون [illegible]
يقال فلان حسن الامة ای القامة و فی قول الشاعر [illegible] الا كرمين حسان الوجوه طوال الامم ای القامة
قد خلت که گذشتند یعنی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان ایشان لها ما كسبت ایشان راست
[illegible]
کار ایشان ایشان راست و کار شما شما را [illegible] ازیشان نپرسند [illegible]

جز نفس ونه چنانکه گفت كل نفس بما كسبت رهينة ولا تزر وازرة وزر اخرى
ومثال این آیه که خدای تعالی بیان عدل خود کرد وفرمود بدین معنی ودو وجه اتصال این آیه بایه مقدم گفته‌اند یکی آن حق
تعالی از جهودان حکایت کرد که ایشان برابراهیم حواله جهودی کردند و ترسایان حواله ترسائی کردند حق تعالی خود در آیه مقدم
جواب ایشان باز داد و رد کرد بر ایشان بقوله ام كنتم شهداء الآیه گفت احتجاج چنین است شما را
از عمل ایشان پرسند واو را از عمل شما و این وجه نیکوست وقالوا كونوا هودا او نصارى تهتدوا
واین حکایت است از جهودان و ترسایان در هم آمیخته چنانکه بیانش در آیات مقدم برفت یعنی جهودان گفتند جهود باشید
و ترسایان گفتند ترسا باشید اگر در آخرت بهشت تان باید اما این و آنان یعنی اگر از ایشان بشنوید جمع جهودی گویند و اگر
از ایشان بشنوید جمع ترسائی گویند برای این لفظ او گفت قوله تهتدوا مجزوم است بجواب امر برای آنک
کلام متضمن معنی شرط و جزاست والتقدير چنين است فانكم ان تكونوا كذلك تهتدوا و او که
گفت حق تعالی رسول را بیاموخت که جواب جهودان و ترسایان چگونه دهید قل بل ملة ابراهيم و نصب او
بر فعلی مقدر بود و معنی آنکه بل نتبع ملة ابراهيم ونعتقد ملة ابراهيم حنيفا نصب او بر حالت و در معنی او خلاف
کردند بعضی اهل لغت گفتند حنیف مایل باشد و او را احنف گویند که انگشتان پای او بجانب وحشی میل دارد و معنی آنکه ابراهیم
عدول کرده از دینی که جز دین مسلمانی است و بعضی دیگر گفتند که حنیف مستقیم باشد و از اینجا احنف گویند آنرا که قدم او
راست بود یعنی همه پای او بر زمین نشیند در رفتن ایشان یعنی بر استقامت این مسلمانیم و ابوعلی جمع کرد میان
هر دو قول گفت اصل حنیف استقامت باشد و کژی را برسبیل تفال حنیف خوانند چنانک اعمی را بصیر خوانند و بیابانرا
که هلاک باشد مفازه و مار گزیده را که بیم هلاک بود سلیم چنانکه شاعر گفت یعنی [illegible] در ضعف [illegible] دقت الجبود
تنعى خلالا [illegible] ما سمى اللديغ سليما عبدالله عباس گفت حنيفا [illegible] ابراهیم [illegible] بکرد [illegible] حج
طواف خانه و سعی ارکان و استلام حجر و وقوف بالموقفين و رمي جمار که ابراهيم [illegible] آن [illegible] بوده
کار بستند قتاده گفت حنیفه تحریم نکاح محرمات باشد و ختنه کردن مقاتل گفت حنیفا مخلصا و مجاهد گفت متبعا وما كان
من المشركين و ابراهيم از جمله مشرکان نبود و جهودان و ترسایان مشرک‌اند بانکه خدای را [illegible] حکایت
کرد که

کرد که وقالت اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله [illegible] لقد كفر
الذين قالوا ان الله ثالث ثلثة آنگاه گفت جواب جهودان دهید و بگوئید که امنا بالله بخدای تعالی
ایمان داریم وما انزل الینا و آنچه بما آورده‌اند یعنی قرآن وما انزل الى ابراهيم یعنی صحف ابراهیم و آن
ده صحیفه بود که بر ابراهیم فرود آمد و کتاب اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط ایمان بود و اگر چه ایجاب ترتیب نکند حق تعالی
در آیه ترتیب نگاه داشت اسمعیل را از پس ابراهیم برای آن تقدیم کرد که او فرزند مهتر بود و پس از او اسحق را و پس از او
یعقوب را که فرزند اسحق بود پس از ایشان اسباط را که فرزندان یعقوب بودند محمد بن اسحق گوید یعقوب دختر خال خود را
لیا بنت لیان بزنی کرد و از او شش پسر داشت و چون لیا فرمان یافت یعقوب خواهر او را راحیل بزنی کرد و از او
یوسف و بنیامین را داشت و دو سریه شده داشت چهار پسر از راحیل دوازده سبط بودند و بروایه دیگر [illegible] بوده
فرزندان مادری بود [illegible] والله اعلم و اسباط در بنی یعقوب چنان باشد که قبایل در بنی اسمعیل بنام مختلف اند تا فرق باشد
میان فرزندان ایشان و سبط در لغه نوزاده بود یعنی فرزندزاده و از اینجا حسن و حسین را اسباط رسول الله گویند و
و اصل او در لغت درختی بود [illegible] خرما [illegible] ذکره ابوسعید [illegible] اگر [illegible]
و این ایشان [illegible] و کتاب [illegible] ایشان [illegible] که جهودان و ترسایان را بایشان اختصاص بود [illegible]
مصطفی [illegible] ایشان ایمان دارد [illegible] عصبیه [illegible] بیان [illegible] دارد که [illegible] ایشان [illegible]
درست شده است که ایشان پیغمبران خدا بودند [illegible] ایشان حق بود و اوتی اعطی [illegible]
بانچه ایشان را دادند یعنی موسی و عیسی را تورية و انجيل است وما اوتي النبيون من ربهم و آنچه
دادند خدای ایشان از کتب [illegible] لا نفرق بين احد منهم ما از ایشان فرق نکنیم در باب
پیغمبری و راست گوئی و هر آنچه از خدای تعالی آوردند [illegible] که تفضیل [illegible] بعضی [illegible] مراد آنست که در باب
ایمان فرق نکنیم چنانکه شما جهودان کردید [illegible] نؤمن ببعض ونكفر ببعض ونحن له مسلمون و ما او را مستسلم
و منقادیم یعنی خدای را عز وجل [illegible] ابوسلم گفت روا باشد که ضمیر عاید باشد بانچه در مقدم رفت [illegible] را برای آن
[illegible] گفت [illegible] مردی [illegible] مسلمان باشند گفت [illegible]

[illegible]

بگو بر امنا بالله و ما انزل الینا الی قوله و نحن له مسلمون و ما او ... مسلم و این آیه بر خو
فان امنوا بمثل ما امنتم به فقد اهتدوا سبب نزول این آیه آن بود که چون رسول علیه السلام
بر جهودان خواند چون بذکر عیسی رسید جهودان از خشم ... و ترسایان را نیز گفت حکم عیسی و گفت
او پیغمبر بود چون دیگر پیغمبران ... خدای بود و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا خدای تعالی این ... دو
اگر جهودان و ترسایان ایمان آرند بمانند آنکه شما ایمان دارید مهتدی اند و راه راست یافته اند عبد الله عباس
گفت مثل زیادتست و در قراءت او چنین است فان امنوا بما امنتم به و گفت ایمان بجد است و خدایرا
مثل نیست و گفت مانند این آنست که گفت لیس کمثله شیء و المعنی لیس کهو و مانند این قول
شاعرست یا عاذلی دعنی من عذلکا مثلی لا یقبل من مثلکا ای لا اقبل منک و بعضی گرفتند این زیادت
نیست فان امنوا بمثل ما امنتم و ما مصدری باشد یعنی مثل ایمانکم تشبیه ایمان شده باشد ...
ایمان ... و این وجه ملیح است و وجه اول ... و معنی آیه بر یکی از این دو وجه مستقیم شود و ان
تولوا اگر برگردند و اعراض کنند و ایمان بدین وجه نیارند فانما هم فی شقاق عبد الله عباس گفت
و عطا و اخفش گفتند فی خلاف یقال شاق فلان فلانا مشاقة و شقاقا اذا اخذ فی شق خلاف شق صاحبه
و له لا یجرمنکم شقاقی ای خلافی ... و سدی گفتند فی عداوة در دشمنی ...
... صاحبه ... هر یکی از ایشان بر طرفی اند ... دلیلش قوله الا بشق الانفس
ای مشقتها و قوله ذلک بانهم شاقوا الله ای عادوه و عصوه و قال ...
و انتم بغاة ما حییتنا فی شقاق ای فی عداوة مقاتل و ابو عبیده گفتند فی ضلال و ... خلاف کما قال ...
الی کم یقبل ... بالنفاق و بالنفاق ای بالضلال کسائی گفت فی خلع الطاعة و معنی راجع بود با
مخالفت فسیکفیکهم الله اگر ... رسول ... گفت ... ایشان ...
که خدای تعالی تو را کار ایشان کفایت کند یعنی جهودان و ترسایان و سین استقبال راست که فعل خالص بکند
بمستقبل و کفی متعدی بدو مفعول باشد کاف مفعول اول است و هم مفعول دوم ... گفته الهم منهم ... کرد

کار جهودان

کار جهودان بنی قریظه کفایت کرد بقتل و بسی کار ترسایان نجران کفایت کرد بجزیه و ذلت و هو السمیع ا
لاقوالهم العلیم باحوالهم صبغة الله ای ... گفت دین الله مجاهد گفت اسلام است عبد الله عباس
گفت ترسایان چون فرزندی آمدی روز هفتم او را بآبی بردندی که آن را معمودیه گویند و او را بآن آب
بشستندی و گفتندی صبغناه به ما او را بدین آب بشستیم تا دین دیگر بگیرد جز ترسائی و این ... خواستند
خدای تعالی بر ایشان رد کرد و عیب آن بر ایشان گفت آن دین که خدای رنگ کرده است بهتر است بعضی دیگر از مفسران
گفتند جهودان را عادت بودی که چون ایشان را مولودی آمدی رنگی فرو مالیدندی و ترسایان رنگی نیز بخلاف رنگ
جهودان در مولود مالیدندی و آن چون شعاری بودی ایشان را حق تعالی گفت شعار مسلمانی که بر رنگ اصل خلقه باشد
که خدای آفریدست آن بهتر باشد بعضی دیگر از علما گفتند حق تعالی دین را بآن صبغه خواند که دین را اثری و علامتی بود
چنان که رنگ را ابن کیسان گفت صبغة الله ای قبلة الله بعضی دیگر گفتند حجة الله زجاج و ابو عبیده گفتند خلقة الله
و معنی آنست که خدای تعالی خلق را بر فطره اسلام آفرید بیانش فطرة الله التی فطر الناس علیها و بدین معنی است
قول رسول کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه گفت هر مولودی که زاید بر فطره اسلام زاید مادر و پدر
او را جهود و یا ترسا کنند و بعضی دیگر گفتند سنة الله و گفته اند ... است برای آنکه ... اکنون رنگ کنند و ...
اقوال را معنی راجع با دین است و خدای تعالی دین را بنامهای مختلف برخواند و با خود اضافه کرد فطرتش خواند
فی قوله فطرة الله صبغتش خواند فی قوله صبغة الله کلمتش خواند فی قوله و کلمة الله هی العلیا دینش خواند فی قوله
یدخلون فی دین الله صراطش خواند فی قوله صراط الله الذی هدایتش خواند فی قوله ذلک هدی الله نورش خواند
فی قوله یریدون ان یطفئوا نور الله حبلش خواند فی قوله و اعتصموا بحبل الله سبیلش خواند فی قوله ادع الی
سبیل ربک عبد الله عباس روایت کند که بنی اسرائیل از موسی پرسیدند که ایصبغ ربک خدای رنگ زن بود
موسی گفت اتقوا الله ان کنتم مؤمنین از خدای بترسید اگر مؤمنید خدای تعالی موسی را وحی کرد که از
تو می پرسند که من رنگ زنم بگو که همه رنگها من ریزم ... رنگ ... جهودان بران منکر شدند
خدای تعالی این آیه فرستاد در ایشان و در جهودان عصر رسول ... و خلاف کردند بعضی گفتند نصب در اعراب
یعنی اتبعوا و الزموا صبغة الله اخفش گفت بدل ملة ابراهیم است و من احسن من الله صبغة ای دینا

وخلفا ونصب او بر تمیز است ونحن له عابدون ای مطیعان مذللون قل اتحاجوننا فی الله همزه استفهام را است
ومعنی تقریع و انکار ومحاجه ومجادله ومخاصمت باشد از تفاعل از حجت یقال حاججته فحججته ای غلبته بالحجة خلاف کرده‌اند
در آنکه این محاجه ومخاصمه با که بود برچه وجه بود اصم گفت با مشرکان بود که ایشان بخدای و صفات خدای مقر نبودند و جز
خدای را عبادت میکردند میگوید با ما در خدای خصومت می‌کنید وما بشما مقریم که او آفریدگار ما است بعضی دیگر گفتند خطاب
با جهودان بود آنگاه گفتند ما بحق اولیتریم که خداوند کتابیم و علم اول نزدیک ماست ونحن ابناء الله واحباؤه
واین قول ابو علی است وابو القاسم بلخی وبعضی دیگر گفتند خصومت با جهودان و ترسایان است آنگه جهودان گفتند عزیر ابن الله
ترسایان گفتند المسیح ابن الله آنگه گفتند ما بحق اولیتریم و بر خلاف این روایت بر جهودان که خلاف حق گفتند و در حق خدای
کردند ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم واین عبارت وخبر از عدل خدای عزوجل دارد که او جزاء عمل هر کسی بدو دهد چنانکه گفت
ونحن له مخلصون وما عمل باخلاص می‌کنیم او را یعنی در عبادت او شرک نمی‌آریم فصل در اخلاص علما ومشایخ
خذیفه یمان گفت از رسول علیه السلام پرسیدم که اخلاص چه باشد رسول علیه السلام گفت من از جبرئیل پرسیدم جبرئیل گفت من
از خدای عزوجل پرسیدم مرا گفت اخلاص سر من سری استودعته قلب من احببته من عبادی گفت سری است
از سرهای من در دل آن بنده نهم کش دوست دارم ابوذر غفاری گفت که رسول گفت ان لکل حق حقیقة
وما بلغ عبد حقیقة الاخلاص حتی لا یحب ان یحمد علی شیء من عمل الله گفت هر حقی را حقیقتی هست وبنده
بحقیقت اخلاص نرسد تا چشم از آن بیفکند که او را مدح کنند بر کاری که برای خدا کند سعید جبیر گفت اخلاص
آن باشد که مرد دین وعمل خویش را اخلاص کند در دین با خدای شرک نیاورد و در عمل با خلقان ریا نکند فضیل عیاض گفت
ترک عمل برای مردمان ریا باشد وعمل برای مردمان شرک باشد واخلاص آن بود که از این هر دو سلم باشی جنید گفت
هو تخلیص العمل من العیب والذم کتمییز اللبن من بین الفرث والدم گفت اخلاص آن باشد که عمل خالص دارد از عیب
و ذم چنانکه شیر ممیز است از میان سرگین وخون ابو الحسن بوشنجی گفت اخلاص آن بود که لا یکتبه الملکان ولا
یفسده الشیطان ولا یطلع علیه الانسان ولا یعلم غیر الرحمن گفت اخلاص آن بود که فرشته را
بنوشتن راه نبود وشیطان را تباه کردن وآدمی بر او مطلع نباشد وجز خدای عزوجل کس نداند رویم گفت
اخلاص آن بود که آنچه کنی بر بینی وکفته انه ما یراد به الحق و یقصد به الصدق وقیل هو ما لا یشوبه الآفات ولا

یتبعه رخص التاویلات آن بود که آنرا نوب نکند و حظ را در دل جز بنا آن نباشد وقیل ما هو استتر عن
الخلایق واستصفی من العلایق آنچه از خلق آن پوشیده باشد واز علایق صافی باشد خذیفه مرعشی گفت
اخلاص آن بود که بنده را ستر وعلانیه راست بود ابو یعقوب مکفوف گفت آن بود که حسنات هم چنان پوشیده دارد
که سیئات ابو سلیمان گفت مرائی را سه علامت بود در خلوت کسلان بود و در میان مردم با نشاط بود و در عمل
وچون مدحش کنند در عمل بیفزاید قوله ام یقولون ابن عامر وحمزه وکسائی کنند وحفص بتا خوانند علی الخطاب
وباقی قرا بیا علی الخبر عن الغایب ام یقولون یا می‌گویند یعنی جهودان و ترسایان بقراءت بیا خوانند وآنکس
که بتا خواند خطاب هم با ایشان است یا میگوید که ابراهیم واسمعیل و یعقوب و فرزندان یعقوب جهود بودند یا ترسا
وهم چنانکه بیان کردیم خبر از هر دو کرده در هم جمله است وتفصیل آنکه جهودان گفتند ایشان جهود بودند و ترسا بودند ام
معادلت همزه استفهام را باشد قل اتحاجوننا فی الله ام یقولون تو جواب ده یا محمد قل ءانتم
اعلم ام الله بگو شما دانا ترید باحوال وادیان ایشان یا خدای اکر خبر است که قول در حق ایشان از احوال جهودان
و ترسای برایشان در سنت خدای چنان دانسته باشد واگر مسکوتند گواهی بخبر آن کرده باشید واگر گواهی کرد آنرا
پنهان کنند از ظالم تر که باشد یعنی کس نباشد ظالم تر ومن اظلم استفهام است افعل تفضیل است و در اینه دلیلست
بر آنکه قبیح از قدیم تعالی قبیح تر باشد چون عالمی واستغنا در حق او بلیغ تر است خلاف اگر مجبران گفتند قبیح از ما
قبیح باشد از خدای تعالی قبیح نباشد برای آنکه مورد آیه آنست که آنکس که گواهی را اندر پنهان کند ظالم باشد
واگر خدای تعالی کند ظالم تر باشد تعالی عن ذلک علوا کبیرا وما الله بغافل این با در خبر باشد و در خبر لیس بود
برای تاکید نفی را نقوما زید بمنطلق و مرجع غفلت با نفی علم باشد عما تعملون بتا و یا خوانده اند علی ما یقولون
دراول آیه قوله تعالی تلک امة قد خلت الایه تفسیر این رفت در آیتی که مثل اینست لفظا ومعنی اگر گویند چرا تکرار
کرد این آیه را با قرب عهد با او گوییم مراد بآیه اول انبیا اند که ذکر ایشان در آیتی که پیشی از آن بود رفت و مراد
باین آیه اسلاف جهودانند که اعقاب ایشان گفتند از ایشان که پیغمبران جهودان و ترسایان وچون مراد مختلف است
وچون چنین باشد تکرار نبود وجه دیگر آنست که هر یک مستقل بود بفایده خود و وجه دیگر آنست که مخاطبان مختلف بودند وچون مخاطبان
مختلف باشد تکرار را فایده باشد وجه دیگر آنکه وقت مختلف بود وآیه وارد در مورد وعظ وزجر است ودر این تکریر باشد

بعد خدا و تحذیر بود از عذاب او و این معنی بر جنبه متنبه باشد فقعش عاشر باشد و فایده آن ظاهر شود والله اعلم

بمراد من کلامه تعالی سبحانه سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ

الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ عَلَى

إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ

عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي

كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ

لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ

بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ

قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا

وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ

مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ

ولئن

وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ

الظَّالِمِينَ

قوله سيقول السفهاء وجه اتصال این آیه باید مقدم آنست که چون محاجت با کافران و جهودان و ترسایان
کرده شد خدای تعالی رسول را خبر داد که ایشان با تو خصومت کرده اند و تو نیز ایشان را سخن گفته اند و اعتراض
بخواهند کرد ایشان در باب قبله چون من قبله بگردانم و حق ۳ این برای چند وجه گفت یکی برای آنکه تا رسول ۴
توطین نفس کند و دل برآن نهد که ایشان این خواهند گفتن چون بگویند سخنش نباید بر دل اگر او بی خبر بوده باشد
دیگر تا رسول ع کرد بقول سیقول سفهاء گفت سفیهان اند از سفه سخنی خواهند گفتن تا دل از آن
خوش داری وجه دیگر آنکه تا معجزه باشد رسول را ع چون خبر دهند از غیبی که در مستقبل بایم خواهد بودن و بخبر دوتی
خبر آید این معجز باشد دلیل صدق او کند و در آنچه گوید گوید و سفه ضد حلیم باشد و سفه خفه بود در لغت مرد
سبکسار را سفیه گویند مفسران خلاف کردند در آنکه سفیهان که بودند عبدالله عباس گفت مشرکان بودند
که چون حق ع قبله بگردانید ایشان گفتند محمد متردد گشت کاه روی به بیت المقدس می کند و کاه روی بکعبه می کند
چون سرگشته شده است در کار خود این کافران مکه گفتند و مانند این روایتست از حسن بصری قول دیگر آنست
که این سفیهان جهودان بودند که چون رسول ع روی از بیت المقدس بحرم مکه آورد طعن زدند و ایشان از خوش
نیامد و گفتند محمد چرا روی بگردانید و این قبله پیغمبران مقدم است و اگر برین قبله ماندی ما او را بیغمبر آخر زمان
بودی که ما صفت او در توریه و انجیل یافته ایم و این قول مجاهد و قتاده است و سفیهان است دیگر روایت از عبدالله
عباس است که گفت مراد منافقانند جهودان مکه چون رسول ع روی از بیت المقدس با مسجد الحرام کرد طعن
زدند و گفتند اشتیاق الرجل الی بلده و مولده محمد را یاد آمد مکه می باشد که شهر و مولد اوست برای آن روی در خانه کرد
جهودان این بر وجه تالم گفتند که ایشان امید موافقت رسول میداشتند در بعضی چیزها که ایشان چنان بود که روی
به بیت المقدس کردن و طریق ساخت و مسابلت می گفتند امید است که با دین ما آید که در قبله با ما متفقست
می کند سیقول السین استقبال راست یعنی خواهند گفتن این سفیهان بی خردان سبکساران ما ولاهم

جه بر گردانید ایشان را استفهامی است ای ما صرفهم تقال و... من کرد قبولی ... حق تعالی گوید بگو
ای محمد که خدا راست مشرق و مغرب بحسب مصلحت بندگان ایشان را بفرماید که روی بکجانب ... کنند
... آن که خواهد برد براه راست بلطاف و زیادات الطاف و گفته اند که این هدایت بمعنی طلب است
یعنی الطافی کند که بآن الطاف ایشان ثبات کنند بر راه راست و قوله وکذلک ... اهل علم خلاف کرده اند
در آنکه این کاف تشبیه بچه تعلق دارد بیشتر مفسران گفتند تعلق بچیزی دارد که یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم بر او دلیل است و تقدیر این است که کما هدیناکم الی صراط مستقیم کذلک جعلناکم امة وسطا و
ابو مسلم بحر گفت وجه تشبیه آنست که کما جعلنا کم قبلتکم وسطا وهی الکعبة لانها وسط الدنیا کذلک جعلناکم
امة وسطا چنانکه قبله تان وسط کردیم و آن کعبه است که میان عالم است شما را نیز امتی میانه کردیم و این وجهی
لطیف است و بعضی دیگر گفتند کاف تشبیه است بحال ابراهیم ع در آیه متقدم ذکر او رفت و این عطف است
علی قوله و لقد اصطفیناه فی الدنیا کذلک جعلناکم و این وجه ضعیف و بعید است
و جعل روا بود که بمعنی تصییر بود و تاویل بر الطاف و توفیق توان کردن یعنی ما کردیم بالطاف که این امتی وسط شدند
و شاید که جعل بمعنی حکم و تسمیه باشد چنانکه گفت وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا و گفت
وجعلوا لله اندادا امة ای جماعة وسطا ابو سعید خدری و ابو هریره از رسول ع روایت کردند وسطا ای عدلا
و این قول عبدالله عباس است و مجاهد و قتاده و ربیع و ابن زید است و برای آنکه عدل را وسط خوانند که عدل ... است
باشد و آنکه راست باشد که جای او میانه باشد و بالقاع او بر وجه میانه باشد نه اسراف و نه تقصیر و این قول عرب است
که گویند فلان وسط الوادی ای خیر موضع فیه و موضع فلان من قومه موضع الوسط من القلادة و در وصف رسول ع
آمده است ... وسط قریش نسبا ای خیرهم و اعدلهم و مثل از اینجاست که خیر الامور اوسطها و قال زهیر هم وسط یرضی
الانام بحکمهم اذا نزلت احدی اللیالی بمعظم کلبی گفت امة وسطا ای اهل دین وسط بین الغلو و
التقصیر برای آنکه هر دو مذموم است هم اسراف و هم تقصیر آنچه از میان این هر دو باشد پسندیده آنست نه بینی که حق تعالی
چگونه گفت رسولش را ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط ...

ولا تجهر

ولا تجهر بصلوتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا ... والذین اذا انفقوا
لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما سبب نزول آیه آن بود که جماعتی جهودان
مرحب و ربیع و ... ذکر با معاذ جبل گفتند ما ... و قبله ما قبله پیغمبران است و محمد ...
... و ... گفتند که بگوید معاذ گفت دین ما حق است و ما ... خدای ... ایشان
... آیه مخصوص است بائمه معصوم علیهم السلام برای آنکه در آیه ... است یکی آنکه حق گفت
... حکم کردیم بعدالت ... جعلناکم امة وسطا و آنکه خدای ... بعدالت او حکم کند الا معصوم باشد
برای آنکه قاضی که حاکم وقت باشد بعدالت هیچ کس حکم نکند الا ... بعدالت خوانند اگر ... باطن
... حکم نکردی ... باطن و عدل ... چون خدای جل جلاله عالمست بظاهر و باطن خلق حکم کند
بعدالت کسی الا ... عادل باشد ظاهرا و باطنا ... جز معصوم نبود و دیگر آنکه گفت لتکونوا
شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا گفت تا گواهان باشید بر
مردمان و رسول ع گواه باشد بر شما پس آنکس که در برابر رسول ع گواهی دهد ... برابر او نباشد بعد از ...
... برابر او باشد و ... نباشد الا معصوم باشد ... جمله امت ... تخصیص کنیم
... و ... قرآن که در آیه ... دیگر آنکه امت بمعنی بعضی جماعت در قرآن بسیار است منها قوله
ومن قوم موسی امة یهدون بالحق ... قوله ومن ذریتنا امة مسلمة لک و منها
قوله تلک امة قد خلت من قبلها الرسل و منها قوله منهم امة مقتصدة الی ... کثیره
... و سط ... بر آن خواندند ... که قول ایشان در ... چون قول ...
... و ... تفسیر است چون قول جهودان آنکه بیان کرده که من تعدیل ایشان برای گردم ... گواه باشند
بر مردمان خلاف کردند که این چه گواهی است و چگونه گواهی دهند عبدالله عباس و مجاهد و ربیع گفتند
گواه ... باشند در قیامت بر تبلیغ رسالت خدای عزوجل و این قول روایت میکند جابر انصاری از رسول

از رسول علیه السلام که گفت من دانستم فردای قیامت بر نشسته بلند باشیم چنانکه اهل عرصات فرود ما باشند
و هیچ امتی نباشد و الا انشا کنند که از ما باشد و هیچ پیغمبر نبود که امت او را تکذیب کنند الا ما برای او
گواهی دهیم ایشان گویند شما این گواهی چگونه میدهید و شما در عصر ما نبودی گویند ما از پیغمبران خود
شنیدیم و او را باور داشتیم و بعضی دیگر گفته‌اند که آن باشند در دنیا در دین حق برای آنکه حق
با جماع ایشان حجه کردم و این قول نیز دلیلست بر آنکه مراد معصومانند برای آنکه اجماع حجت در هر عصری
که قول معصوم از آن خارج نیست چنانکه در جای خود بیاید بتفصیل ان شا الله تعالی قول دیگر آنست که گواهان
هم در دنیا و هم در آخرت و این ظاهر است حمل بر این کردن اولیتر بود و بعضی دیگر اختیار اتفاق
کردند و گفتند باب میراث و مفصل درست یراحم و آنچه ما گفتیم اولیترست برای آنکه علی الناس
گفت اگر للناس گفتی آن معنی دادی دیگر تقریر آنکه گفت ویکون الرسول علیکم
شهیدا او شاهد علیه نقیض شاهد له باشد و از این عدد خواسته باشد که قول ایشان را ...
بنا بحکم باشد بر ایشان همچنانکه قول رسول علیه السلام لازم است ایشان را عمل کردن با جماع چنانکه بقول رسول علیه السلام لیس
ابنا علی گفت فی الموضعین جمیعا یعنی بر حق امتی رسول و این جماعت اهل محمد و لیس ... برآنکه آیه مخصوص است
بمعصومان و اجماع برای قول ایشان حجت است و نیز این خبر که ابی کعب روایت کند که روزی رسول علیه السلام نشسته بود
جنازه بگذرانیدند گفتند جنازه فلانست حاضران گفتند نعم الرجل و ثنا گفتند رسول علیه السلام گفت وجبت و آن
دیگری برآوردند گفتند جنازه فلانست حاضران گفتند بئس الرجل مردی بود این رسول گفت وجبت ...
یا رسول الله چه معنی دارد دو بار گفتی وجبت چه واجب شد گفت تو نخوانده لتکونوا شهداء علی الناس
و معنی آن دو وجه برون آید از یکی آنکه وجبت الشهادة و ثبتت موقعها گواهی بجای خود داشت و
یکی دیگر آنکه وجبت له بعد الجنة و للآخر النار یکی را بهشت واجب شد و یکی را دوزخ بگواهی شما گفت
این نیز دلیل است برآنکه گواهی در دنیا باشد و در آن بود امیرالمؤمنین علی و حسن و حسین علیهم السلام

و در آن جا

و در آن مجادله بوده باشد تا رسول علیه السلام این حکم بر قول ایشان کرده باشد و در خبر می‌آید که روزی امیرالمؤمنین علی نشسته بود در
مسجد کوفه عبدالله فضل التیمی بگذشت درع طلحه پوشیده بود درع امیرالمؤمنین بشناخت گفت هذه درع طلحه اخذت غلولا یوم البصرة گفت
ای عبدالله این درع طلحه است که روز کارزار بصره تو غنیمت برگرفته از لشکر خدا گفت بیا تا پیش قاضی شوم که تو ...
حکومت نصب کرده بود شریح بحکومت پیش شریح رفتند امیرالمؤمنین دعوی کرد عبدالله انکار کرد حاکم گواه
خواست امیرالمؤمنین علی امام حسن را بیاورد تا گواهی داد شریح گفت بیک گواه حکم نکنم قنبر را بیاورد تا گواهی
داد گفت بگواهی بنده حکم نکنم امیرالمؤمنین علی گفت ثکلتک امک یا شریح لقد جرت فی حکمک ثلاث مرات گفت
حکم بسه بار جور کردی گفت چگونه گفت خدای که از امام گواه خواهند که امام در دین خدای مامون باشد و قول
او در دین حجت باشد بیشتر از این دیگر گفتی که بگواهی حسن حکم نکنم و بقول من و رسول گفت ... خدای
هر دو ... اهل الجنه باشند و ترا ... داد ... گواهی
داد هم بگواهی من ... حکم کرد گفت گواهی ... باشد و گواهی من ...
و دیگر گفتی که بگواهی بنده حکم نکنم این قدر ندانی که گواهی ... و لا یقبل علیه برای ... مقبول باشد ...
نباشد بس از آن ... حکم نکنی تا ... این خبر باقر علیه السلام روایت کرد و ... علیهم السلام ...
گر آنکه رسول ... خطبه کرد ... گفت نزدیک است که اهل بهشت را از اهل دوزخ بشناسی ... از ...
گفتند یا رسول الله گفت بثنا نیکو و ثنا بد انتم شهداء الله بعضکم علی بعض
شما که خدا ... بعضی بر بعضی ویکون الرسول علیکم شهیدا و رسول که ... بر شما گواه باشد
... شرح آن بیاید فی ... وجئنا بك علی هؤلاء شهیدا ان شاء الله قوله وما جعلنا
القبلة التی کنت علیها ... گفت معنی آنست که ... القبلة التی کنت علیها
... نگردیم تحویل ... که تو بر آن بودی یعنی بیت المقدس برای آنکه رسول علیه السلام اول روی
به بیت المقدس کرد ... منسوخ شد ... روی بکعبه کرد و بعضی دیگر گفتند که ... است

ایدست و معنی آنست که وما جعلنا القبلة التی کنت علیها یعنی کعبه که آنگاه که آیه آمد رسول ع
بران بود و معنی جعل فرض و بیان باشد نحو قوله جعلت لک کذا ای فرضت و بینت یعنی ما نکردیم
و نفرمودیم و بیان نکردیم این قبله که تو اکنون بر آنی یعنی کعبه و ممکن است تغییر آیه گفتن بر وجهی که حذفی
نباشد و زیاده و انچنان بود در اخبار آورده اند که چون رسول ع بمکه بود روی بکعبه کردی و اختیار
بران متقاضی فرموده است بعضی علما گفتند روی بکعبه کردی از ان جهت که برابر بیت المقدس بود و روی بکعبه بود
هم بیت المقدس این ممکن باشد بمکه و بعضی دیگر گفتند خدای تعالی رسول را علیه السلام مخیر کرده بود در
قبله تا هر کجا که خواستی روی فرا آن کردی و بر وجهی نبود بقوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله پس
وقتی روی بکعبه کردی و وقتی روی به بیت المقدس و این در بدایه اسلام بود بمکه و بعضی دیگر گفتند این تخییر
و تعیین بمدینه فرمود پس بران قول که روی بکعبه کردی در این تقدیر نبود بحذفی و نه به تقدیر زیادتی و ما
نکردیم آن قبله تو بران بودی در مکه یعنی کعبه ای ما پیشا و عینا و این قول قریبست بصواب ع ابو مظاهر خود
باشدی و خلاف نیست که چون رسول ع بمدینه آمد روی به بیت المقدس کرد نماز و خلاف در مدت در اخبار
چنین آمده که پیش از هجرت انصاریان دو سال در مدینه روی به بیت المقدس نماز میکردند چون بمدینه آمد شانزده ماه
روی به بیت المقدس میکرد بروایه براء بن عازب و بروایه عبد الله عباس هفده ماه و بروایه [illegible] هجده ماه
و بروایه انس نوزده ماه و بروایه معاذ جبل سیزده ماه چون رسول ع در مدینه [illegible] روی به بیت
المقدس میکرد در نماز و پیش از ان بمکه روی بکعبه کردی جهودان بان شادمان بودند و [illegible]
[illegible] می گفتند بر رسول علیه السلام تقربی میکردند و رسول ع طمع با یمان ایشان و نیت خدای ع
تحویل کرد [illegible] تا رسول ع و صحابه بدانستند که آن موافقت جهودان نه از ان بود که خیری [illegible]
چون قبله با کعبه افتاد جهودان که تقرب میکردند برگشتند و دشمنی و نیز آشکارا کردند خدای تعالی
برای این گفت که الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه و این تحویل [illegible]

در عرض

در غرض خدای تعالی در قبله بگردانیدند و این وجهی متعدد است و علما بر قرائت [illegible] بعضی دیگر
می گفتند که محمد بدین ما نزدیکست [illegible] که روی بقبله ما کند ممکن هست که با دین ما اجابت کنند [illegible] حق تعالی
بگردانید تا طمع ایشان منقطع شد و نیز ابهام کنند بر عوام بعضی دیگر گفتند رسول ع در مدینه روی به بیت المقدس میکرد
دوست داشت [illegible] که روی بکعبه کند که قبله پدرش بود ابراهیم ع برای این گفت قد نری تقلب وجهک [illegible] فلنولینک
قبلة ترضاها برضای رضای او و شرط آنکه رضای او موافق مصلحت شرعی بود قبله بگردانید و این وجه هم قریبست
چه قرآن بان ناطق است و اگر این اسباب جمع باشد روا بود و برای آنکه [illegible] جهال
ایشان [illegible] در آیه آنست که ما قبله بروی این بگردانیدیم تا بدانیم که کیست که تبع تو خواهد بود [illegible] جواب گفتند
یعنی تا فرق بدانیم میان دوست و دشمن و منافق و موافق و این بر عالم الذات [illegible] جواب این آنست که
این آیه جاری و مجرای باقیست که متضمن است لفظ ابتلاء و امتحان مثل قوله تعالی الذی خلق الموت و الحیوة
لیبلوکم ایکم احسن عملا و قوله تعالی و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین
صدقوا و لیعلمن الکاذبین و در سوره الکهف لنبلوهم ایهم احسن عملا و هم درین سوره ثم
بعثناهم لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا امدا و مثال این آیه بسیار است و جواب از همه یکی
بود و آن آنست که خدای تعالی صورة تکلیف صورة امتحان و آزمایش نهاد و با مکلفان معاملت آن کرد که کسی را
آزماید که چیزی نداند تا بیان آزمایش [illegible] صورت آن بود اگرچه نه این معنی بود حق تعالی درین بود و بدین
لفظ بیاورد و این جنبیت وجهی دیگر آنست که مراد بلفظ علم اخبار و امتحان است [illegible]
در [illegible] سبب علم بسیار است و عنوان علم [illegible] سبیل توسع [illegible] و وجهی
راجح بود [illegible] تحقیق با جواب اول وجهی دیگر آنست که الا لنعلم [illegible] که کیست که متابعت
رسول ع کند [illegible] که کیست که از ان منافق باشد [illegible]
[illegible] قبله سبب [illegible]

فلم تقتلون انبياء الله و للمن تم قتلتم انبيا الله براى كه جهد رسول شما ان بود و ند كه جهود ان

ايت نزا كشتند و چنانكه گفتيم از قول شاعر و لقد يكون اخادم دذ بايح و جنى و كران كه كلا

تفعلانت و صحابك اگر علم ايشان را علم خوانند براى اختصاص ايشان چنانكه گفت ان

الذين يوذون الله اى اوليا الله و چنانكه گفت فلما اسفونا اى اغضبوا اى غضبو رسولنا

و اوليا ما پس قديم تا تحويل قبله سبب ظهور نفاق جماعتى منافقان گردد چنانكه آن آيت كه قوم طالوت

سبب امتحان كردن نهر ان الله مبتليكم بنهر الاية تا منافقان كه در دل نفاق دارند از

مومنان مخلص جدا شوند و مصالح بسيار در تكليف اين تعلق دارد چنانكه گفت ما كان الله ليذر

المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب قوله وان كانت لكبيرة

ان مخففه است از ثقيله و تقدير اينست وانها كانت لكبيرة و اين لام لازم باشد تا اين حرف

و حرف نافيه فرق باشد ميان ايشان و دو ان نافيه كه اكنون خلاف كردند در آنكه اين تاء تانيث راجع با كيست

و بعضى گفتند با نماز است كه قبله اول كرده بودند و اين قول ابن زيد است و بعضى ديگر گفتند راجع با لفظ توليه

من قوله فلنولينك قبلة ترضاها قتاده گفت و مجاهد كه راجع است با تحويله القبله

و ان يكبار ديگر دانيدن باشد و وجهى هست در كلام عرب كه تحويل را تحويله نيز توان گفت و ايشان چون

مضاف اليه مؤنث بود و اگرچه مضاف مذكر بود و بسيار است تانيث گفته اند چنانكه شاعر گويد شرقت صدر القناة من الدم

فعل مسند را باسم و علامت تانيث در او آورد براى آنكه مضاف است به مؤنث و ان مخففه است قوله وان

كانت لكبيرة الا على الذين هدى الله و اين قبله كعبه است با توليه و اين وجوه كه گفتيم

بزرگ بود و عظيم يعنى دشوار الا بر كسانى كه خداى تعالى با او الطاف كند كه آن الطاف او را ثابت كند

بر هدايت و ايمان شعبى گويد ما بالبصره اهليم نزديك حجاج و جماعت از قراى مدينه و از قراء شام و از فرزندان صحابه

و انصار هر كسى كه بر مرتبه خود و نشستند حسن بصرى در آمد بنشست و حجاج با وى ادب بسيار ورزيد و در پهلوى خود نشاند

مرحبا و بسط و او حسن را بر كرسى نشاند آنكه روى با ديگر كرد و از كرام تمام گرفت و سبب حديث امير المؤمنين

على عليه السلام در ميان آورد و بر او طعن گرفت و ما نيز از خوف او مساعدت و تقصيريت ما را او مى گوييم مگر حسن بصرى

كه خاموش گشت و هيچ سخن نمى گفت حجاج روى با او كرد و گفت يا ابا سعيد در حق على چه گويى گفت خواست

تا گويم گفت راى او چيست گفت خداى تعالى مى گويد وما جعلنا القبلة التى كنت

عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه وان كانت لكبيرة الا

على الذين هدى الله فعلى ممن هدى الله من اهل الايمان فهو ابن عم رسول الله و ختنه على ابنته و حبيب

الناس اليه و صاحب سوابق مباركات سبقت له من الله لا تستطيع انت و لا احد من الناس ان يحظرها

عنه و ان يحول بينه و بينه چون خداى تعالى امتحان كرد خلق را بتحويل قبله آنكه برجاى بماند و از جاى نشود او را از آنان

شمرد و ايمان كسى كه پسر عم رسول بود و داماد او و پيشرو بود و پيشترين خلقان بود و او را خداى تعالى در حق او سوابق

نقل كرده بود كه تو و هيچ كس از مردمان او را از ان نتوان كردن قوله وما كان الله ليضيع ايمانكم

ايمانكم سبب نزول اين آيه آن بود كه چون خداى تعالى قبله را بگردانيد جماعتى گفتند چون قبله را بگردانيد

نماز كرده بوده اند چون اسعد بن زراره و البراء بن معرور و از و بيان رفته بود كسانى از ايشان بيامدند و گفتند يا رسول

ان نماز كه ما و ايشان بدان قبله كرديم حكم آن چه باشد و خداى تعالى چون قبله بگردانيد اين آيه فرستاد كه

وما كان الله ليضيع ايمانكم اى صلاتكم الى بيت المقدس خداى تعالى آن نمازهاى شما را باطل

و ضايع نكند كه در بيت المقدس كرديد اين قول قتاده و عكرمه و ربيع است و بعضى ديگر گفتند

كه براى خود پرسيدند كه نمازى ما كرديم و بعضى ديگر گفتند كه اين جهودان پرسيدند گفتند شما امروز ما را كافر خوانيد

تا كردى با بيت المقدس كرده ايد و شما سالها نماز كرده بدان قبله حال آن نمازها چيست خداى تعالى

آيه فرستاد و ما كان الله ليضيع ايمانكم خلافى نيست ميان مفسران در آنكه مراد

با ايمان نماز است اينجا خداى تعالى نماز را ايمان خواند در اين آيه براى تعظيم شان نماز و موقع او و از او باشد

اول رکنی ... اباحت جنانکه رسول گفت الدین النصیحة لعظم موقعها من الدین عبدالله
عباس گفت میگوید اول نسخی که در قرآن بود حدیث قبله بود و حق تعالی این حکم منسوخ کرد یعنی توجه بیت المقدس
در نماز بتوجه مسجد الحرام زهری گفت اول منسوخی در سوره البقره حدیث قبله است اگر گویند که ام این
باین آیه در قرآن منسوخ جای نیست حدیث توجه بیت المقدس تا گویند این آیات ناسخ آنست گوییم اگر چه مفصل نیست
مجمل هست فی قوله ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله دیگر آنکه بیان کرده ایم [illegible]
که اگر در عادة نباشد و در حکم منسوخ باشد شاید که منسوخ شود [illegible]
بودند که با رسول در جهت بیت المقدس نماز کرده بودند [illegible]
آن بود که نماز در جهت بیت المقدس [illegible] اتفاق و اجماع امت [illegible]
نماز کردند با رسول [illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام بود [illegible]
که ایشان مخالف [illegible] ان الله بالناس لرءوف رحیم در رءوف دو قرائت رؤف علی فعول
نافع و ابن عامر و حفص است [illegible]
و رؤف علی فعل [illegible] قرائت ابو جعفر است رؤف علی فعل [illegible] باقی قرائت و حجة ایشان نیز قول
شاعر است تری للمسلمین علیک حقا کفعل الواحد الرؤف الرحیم [illegible]
قد نری تقلب وجهک فی السماء سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی جهودان طعنه زدند و گفتند اگر محمد دین ما را
[illegible] خلاف ما را عیب می کند چرا روی بقبله ما می کند اگر او در شریعت بودی چرا او را قبله نبودی [illegible]
آرزوی کعبه و مسجد الحرام بود که قبله پدرش ابراهیم بود جبرئیل را گفت این دشمنان مرا طعنه میزنند [illegible]
که روی من بقبله پدرم ابراهیم [illegible] جبرئیل گفت من بنده ام [illegible] از خدای تعالی درخواه اگر مصلحت باشد قبله بگرداند رسول
[illegible]
[illegible] قد نری تقلب وجهک فی السماء

قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضاها فول وجهک شطر المسجد الحرام

در رسول [illegible] روی بکعبه کردن [illegible]
[illegible] فلنولینک الی قبلة [illegible]
[illegible]
و اصحاب [illegible] رسول را علیه السلام [illegible]
تا قبله بگرداند [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] جهودان زبان طعن باز [illegible]
باز کرده حق تعالی گفت الکنون [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] فلنولینک قبلة ترضاها فول وجهک شطر المسجد الحرام
[illegible] رسول [illegible] گفت [illegible]
المقدس منسوخ کردم [illegible] نماز [illegible] روی بکعبه کن چون وقت نماز [illegible] رسول [illegible]
[illegible] انتظار الوحی تا وحی بیاید [illegible] فول وجهک
شطر المسجد الحرام [illegible] الخطاب [illegible] الحاجة [illegible]
[illegible] حسن بصری [illegible] معتزلیان [illegible] الخطاب
[illegible]
[illegible]
[illegible] فول وجهک
شطر المسجد الحرام [illegible] قبلة ترضاها [illegible]

صلاح او در کار ایشان بود در تکلیف حق تعالی اجابت کرد و تو ترجیح مراعات رضای او کرده اختیار مصلحت خود و صلاح قوم
حاجت داشت بدین کردن او چنانکه گفته اند رسول علیه السلام دوست داشت با اعتبار صلاح چون قبله کرد و اهل
عرب با ایمان و اجابت رسول نزدیکتر باشند برای این سبیل کعبه گرداند و این بیز ظاهر است اما مصلحت آن
بیان کرد رفت حاجت که قوله جل جلاله شطر المسجد الحرام ای گردان با جانب مسجد الحرام
اگرچه در روی کرد مراد جملهٔ او بود ولیکن روی بدین باب اختصاص دارد که توجه از جانب وجه است
همه اند ام بر سبیل تبع با این جانب بود پس تخصیص روی بدین سبب کرد اما شطر عبد الله عباس گفته
و قتاده گفتند ای نحوه یعنی جانب مسجد الحرام و شطر ناحیه و جانب باشد قال الشاعر الا من مبلغ عمرا رسولا
و ما تغنی الرسالة شطر عمرو ای نحوه و نصب او بر ظرف است و اول کسی که گفت شطر بمعنی نحو و گفت
شطر روی بجانب مسجد کن شطر الشیء نصفه باشد شطر نیمه بود و چون بکعبه بایستی نیمه ای از روی او
بایستی روی بدان باشد و اگرچه این ترا روی دیگر آرد این چون حشو باشد و دیگر آنکه اتفاق است
که اگر روی بجانبی کند از جوانب کعبه و بطرف او کند از گناه نماز روا است و اکنون بدان تعیین نیز مختلف است
با خلاف احوال حاضران کعبه قبله آنکس است که در مسجد حرام باشد و مسجد قبله آنکس است که بیرون مسجد بود
و حرم قبلهٔ آن است که در بیرون بود از حرم از جهار جانب و اهل عراق روی برکن عراقی کنند و اهل شام روی
برکن شامی کنند و اهل عرب برکن عربی کنند و این مذهب است و جمله فقیهان فتوا کنند و او و اصحاب
شافعی رحمه الله است در آنکه روی بعین کعبه باید یا بجهة کعبه بعضی گفتند که اصحاب او در این مذهب که روی با عین کعبه
باید کردن و بعضی مذهب آنست که روی بجهة کعبه باید کردن و این مذهب ابو حنیفه است و اصحاب او در آن
تا اهل عراق را تیاسر باید کردن و هیچ فقیه را این مذهب نیست مگر که ابو یوسف در کتاب الزوال
بیاورد که حماد بن زید را مذهب آنست که اهل بصره را تیاسر باید کردن قوله و حیث ما کنتم فولوا
وجوهکم شطره و هر کجا باشید روی بجانب او کنید الفراء الکسائی گوید این قبله امد بار دوم تکرار

المقدس نشستیم و در رکوع بودیم رسول علیه السلام برگردید و ما نیز برگردیدیم و روی بکعبه کردیم و از این خبر گویند و نماز بودیم
مردی بر آمد و گفت ای قوم روی بکعبه آرید که رسول علیه السلام فرمود که روی از بیت المقدس بگردانید و روی بکعبه کنید
چون این بشنیدیم در نماز برگردیدیم و روی بکعبه کردیم و آن نماز را از آن گرفتیم و پس از آن نماز را با رسول علیه السلام در مدینه خواندیم
اما اهل مدینه مردان و زنان بشنیدند و روی بکعبه آوردند و آنکه حق تعالی گفت این حکم مخصوص نیست بر هر شهر اگر که
باشند روی بجانب مسجد آرند قوله إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ
سبب نزول آیه آنست که جهودان گفتند اگر این محمد پیغامبر است او از آن بودی با قبلهٔ ما در قوم پیغامبر خواندیم
اگر بدانستی که روی به بیت المقدس بنهاده است خدای تعالی این آیه فرستاد و ما را معلوم کرد ایشان بدانند
که او حق است و از قبل خدا است و در این خلاف کردند که این ضمیر راجع است بعضی گفتند با رسول الله
که جهودان میدانند که محمد حق است و مبعوث است از قبل خدای جل جلاله و بعضی دیگر گفتند که ایشان میدانند
که کار قبله حق است و تحویل او و این امر صادر است از رضای جل جلاله و لیکن بحسد و حب الشهوه و طمع و ریاست در حطام
دنیا پنهان میکنند و ما را این اعتقاد واجب است که اصحاب رسول چندین سال در خدمت رسول بودند و از
حکم او بشنیدند و ایشان را راه خدا و رسول نگفتند امانت و دیانت خواندند و یک تن بود از ایشان
و حق را بباطل بفروختند و دم بدم با شارات النبوی علیه السلام و امر و نهی مشرف شدند و در غیبت رسول علیه السلام ایشان
منافقان بشنیدند برادران شدند و عالم و جاهل انگیختند بسبب حطام دنیای فانی سعادت جاودانی را
بر باد دادند و دین بدنیا بفروختند و دنیا با ایشان نماند و با آخرت و ثواب آن نرسیدند و سیعلم
الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ آنگاه برای تأکید و زجر ایشان آورد و گوییا آن که ایشان جواب قسم
مضمر است پس بر سبیل تهدید گفت خدای تعالی غافل نیست از آنچه ایشان میکنند قوله و لئن
أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ سبب نزول آیه آن بود که جهودان گفتند
اگر این محمد آیتی و معجزه آوردی ما را چنانکه پیغامبران متقدم را بود ما بدو ایمان آوردیم حق تعالی

باین آیه کویب ایشان کرد و گفت ای محمد اگر هر آیه که در مقدور توست بیاری بایشان بر حق بودن

ایمان نیارند و متابعت قبله تو نکنند و اگر ایشان از تو توقع می‌کنند که بر تو متابعت قبله ایشان کنی تا

طمع ندارند که تو نیز ایشان کنی و هیچ کس از ایشان که مسلمان نیند و اهل کتاب‌اند جهودان و ترسایان متابعت دیگر نکنند

چون قبله مسلمانان کعبه است و قبله جهودان بیت المقدس و قبله ترسایان مشرق و لئن اتبعت

اهواءهم گفتند سبب نزولش آن بود که جهودان بر سبیل مکر و خدعه گفتند اگر محمد در بعضی امور مسامحه

کردی و با ما ساختی ما با او ایمان آوردیمی رسول صلی الله علیه و سلم برای طمع ایمان ایشان تمنا کرد که کاشکی خدای تعالی

دستوری دادی در بعضی مساعدت و ملاطفت حق تعالی این فرستاد و تکذیب ایشان در سول را خبر داد از خبث

سریرت ایشان این سخن را از سر مکر و خدعه می‌گوید گفت تو متابعت ایشان کنی پس از آنکه علم وحی به تو

و کتاب به تو آمد و تحقیق این خود بطلان دین و قول ایشان شناختی پس تو از جمله ظالمان باشی بعضی

دیگر گفتند خطاب با رسول است و مراد امت چنانکه گفت يا أيها النبي إذا طلقتم النساء و بعضی

دیگر گفتند این شرطی است که خدای تعالی داند که در وجود نیاید چنانکه گفت لئن أشركت ليحبطن

عملك و زجاج و اخفش گفتند که لام در این دو جایگاه لئن و لئن اتبعت جواب قسمی مضمر است

و اذا جواب جزا بود و در این حالت بود حال عمال و حالت الغی و در این جایگاه است مراد که در بیان مجدد

و خبر افتاد و قوله عز و علا

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا

يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا

مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ

مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ

مِنَ الْمُمْتَرِينَ وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا

الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا

يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ

فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ

عَمَّا تَعْمَلُونَ وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا

كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا

الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ

تَهْتَدُونَ قوله الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ احبار جهود اند و علما

ترسایان مفسران خلاف کرده‌اند که ها یعرفونه این ضمیر راجعست با که قتاده و ربیع

و ابن زید گفتند راجع است با امر قبله یا با مسجد الحرام یعنی ایشان میدانند که مسجد الحرام قبله انبیا بوده است

پیش از تو و دیگر مفسران گفتند ضمیر راجعست با محمد صلی الله علیه و این اختیار اصم است و ابو علی و ابو مسلم بحکم

کما قال الله تعالی يجدونه مكتوبا عندهم في التوراة والإنجيل گفت ایشان که اهل کتاب‌اند علما ایشان محمد

چنان شناسند که فرزندان خود را اکنون خلاف کرده‌اند بعضی گفتند مراد اعیان ایشان یعنی بعین و صفت و انکه گفت بر

اقوال زبان چنان شناسند که اعیان فرزندان خود این قول اظهر است برای آنکه ظاهر روایت و فحوای آن

آنست که کسی از جمله صحابه روایت می‌کند که من می‌خواستم که مصداق این آیه بدانم عبد الله سلام را گفتم که شما در کتاب

خود این پیغمبر را می‌شناسید گفت و الله که من او را بهتر شناسم بهتر از آنکه پسر خود را که در میان کودکان

بازی می‌کند من عجب داشتم از موافقت تشبیه او با تشبیهی که خدای تعالی کرد در آیه در باب معرفت

رسول صلعم بعضی دیگر آنست که ما او را بپیغمبری شناسیم چنانکه پسران خود را بصورت شناسیم و گفته‌اند
قوت این گفتست که عبدالله سلام آگفت که والله این قدر المعرفة کنت او را بمهر شناسم که پسر خود را
آنکه از شناختن او منکی نیست اما لکن در پسر خود قاطع نباشم والعین از آنکه کار زنان ندانم چگونه باشد و
و کنیم که قول اول درست تر است میرانی که آیت برای آنکه حق تعالی این تشبیه بر سبیل مبالغه کرده است و انکه
انجا معرفت حاصل باشد و انجا معرفت علم حاصل نباشد انگه گفت وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ ما گروهی از ایشان حق میدانند و پنهان می‌کنند و این جماعتی رؤسا و ائمه ایشان بودند طمع
ریاست و ملوک که ایشان را بود از غلبه این پنهان داشتند و جماعتی اندک بوده چون بر جماعتی بسیار
سوا بود و گمان آنچه دانند مفسران در حق خلاف کرده‌اند که مراد چیست بحق بعضی گفتند مراد قبله است و این
قول ربیع است و جماعتی مفسران و قولی دیگر آنست که محمد صلعم است و این قول عبدالله عباس است و
مجاهد و قتاده و ابو روق روایت کرده‌اند که عبدالله بن بکر انصاری از صفیه بنت حیی بن اخطب گفت که عم
حیی بن اخطب و عمم ابو یاسر بن اخطب چون رسول عم بمدینه آمد حدیث رسول می‌کردند و می‌گفتند این آن پیغمبر است
که ما نعت او در توریة خوانده‌ایم یا باشد در رسول عم تقاضا آمده بود و گفتند فردا برویم او را ببینیم و حدیث
او بشنویم و علامتی که یافته‌ایم در توریة بنگریم انگاه بامداد برخواستند و برفتند تا نماز شام باز آمدند و دل
تنگ گرفته من پیش ایشان برفتم با من نگریستند تا آنگه مرا نجات داده است شنیدم که عمم با پدرم می‌گفت
او هست پدرم گفت آری بان خدای که توریة بر موسی انزل کرد عمم گفت در دل خود چگونه یابی او را گفت
عداوه تا بقیت دشمنی او در دل دارم تا زنده باشم من بدانستم که حدیث رسول عم می‌گفتند عبدالله بن
فرامز بن عمر روایت کند که چون رسول عم بمدینه آمد پدرم گفت بیا تا برویم و این مرد را ببینیم و سخن
او بشنویم بیامدیم و او را یافتیم با جماعتی جهودان حاضران آمده بودند و بعدی را در پیش با رسول بود
در جمله جهودان رسول عم روی بایشان کرد و گفت بان خدای که توریة بر موسی انزل کرد که در نعت توریة
نعت وصفت

نعت وصفت و خروج من می‌یابی جهودان همه جهودان توریة باز کرد و میخواندند پسر جوانی که با او بود چون بذکر نعت محمد
رسید برخواست تا بنهان کنند ان پسر گفت اینست نعت وصفت تو که در توریة او و پنهان میکنند
انا اشهد ان لا اله الا الله وانك محمد رسول الله من گواهی میدهم که خدا یکیست و تو رسول
رسول او و این بگفت و باشش خدای شد رسول عم صحابه را گفت ولوا اخاکم که برادرتان کسی بعنی تجهیز
دوفن او را کنید حق عز جل جلاله زیاده بیان را بر سبیل نهی فرمود گفت الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ
رسول
مِنَ الْمُمْتَرِينَ گفت حق از خدای تو پدید است و بدید آمده او در شک مکنند خطاب با رسول عم است و مراد
دیگر رسول عم و نهی خدای تعالی از منهیات و اوامر او و مامورات را شامل است رسول عم را او را اگر
امر را و نه هرچه نهی کند کسی را از ان او کرده باشد یا خواهد کردن مانند آن که ولا تمش في الارض
مرحا و لا تقف ما ليس لك به علم لئن اشركت ليحبطن عملك این همه نهی است رسول را
و اتهام را با آنکه در معلوم حق تعالی بود که رسول عم آن نکرد و نیز نخواهد کردن چون با نهی مصطفی تعلق دارد
مکلفان را و نیز رسول عم در آن لطف باشد و دوامی بکردن واجب و اجتناب کردن از قبایح الثالث
كذالك المرية وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ حسن بصری گفت معنی آنست که لکل امة دین تدین بها برا
دین باشد که بر آن دین عبادت کنند و گفت چنانست که در دیگر آیه گفت لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ
شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا و دیگر مفسران گفتند وجهة ای قبلة یعنی اهل هر دینی را قبله‌ای باشد هُوَ مُوَلِّيهَا گفتند
مراد هو خداست جل جلاله ای هو موجّه لیها الیها او فرموده باشد انکس که روی بان قبله کند چون حسن
جوابی ترجیح کند و می‌گوید مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا این قول بعضی مفسران است
قول دیگر آنست که هو کنایتست از لفظ کل یعنی هو مولی وجهه الیها ای مستقبل الیها یعنی هر کسی را قبله
باشد که روی بانجا کند در عبادت یقال ولیته و ولیت الیه اذا اقبلت الیه و ولیت عنه اذا ادبرت
عنه واصل او من ولیته الیه اذا اقربه منه و انتصب بذنبین منه‌ای تولی ها و کاقال اقال فتح ولیتم

مدبرین و معنی آنست که ثم تولیتم مدبرین ورد ابود که مفعول از کلام بیفکنند
و چه مفعول در کلام ثقیل باشد بسیار بیفکنند و تقدیر این باشد ثم ولیتموهم ادبارکم
مدبرین و این درست است که کلام با او برنظام خود بماند و تقدیر چنین باشد که هو
مولیها وجهه ای یجعل وجهه علمها برای آنکه تولی متعدی باشد بیک مفعول و ولی بدو مفعول
قال الله تعالی و من یولهم یومئذ دبره و ابن عامر خوانده است هو مولاها ای مصروف
الیها و در مصحف ابی است و لکل قبلة هو مولیها وجهه ای یجعل وجهه و در مصحف
عبدالله مسعود و لکل جعلنا قبلة هو مولیها فاستبقوا الخیرات فبادروا
بالطاعات یعنی بشتابید و یکدیگر سبق برید بخیرات و طاعات و تقدیر چنانست که فاستبقوا
الی الخیرات ای لیسبق بعضکم بعضا الیها یعنی بعضی بعضی را سبق برید بخیرات و طاعات
و حرف جر بیفکنند چنانکه راعی گفت ثنائی علیکم یا بنی حرب و من یمل سواکم فانی مهتد غیر مائل
ای و من یمل الی سواکم اینما تکونوا انتم و اهل الکتاب هر کجا باشید شما که مسلمانید و اهل
کتابید یات بکم الله یوم القیمة هر کجا باشید در مواضع متفرق خدای تعالی شما را با هم آورد و جمع کند
روز قیامت برای حساب و جزا که او بر همه چیزی قادر است و من حیث خرجت حیث ظرف مکان
بود و مبنی است بر ضم و در شاذ خوانده حیث بفتح [illegible] گفت وجه این لغت و قراءت آن
باشد که اصل در مبنی سکون است چون آخرش ساکن بود و ما قبل ساکن جمع ساکنین بود و علی غیر حده حرف
صحیح متحرک کردند بفتح برای آنکه اخف الحرکاتست چون لیت و کیف و این و حرب اللغت
و این قراءت عبدالله [illegible] است و بشاذ [illegible] عبدالله [illegible] چون
کند گفت [illegible] گفت هر کجا [illegible] کجا [illegible] ما کنتم هر کجا
باشند [illegible] که حکم مسافر حکم حاضر است در وجوب توجه بقبله چون متمکن باشد و چون

مشکل باشد تحری کند و در حال ضیق و در حال سعت بکار دارد جانب [illegible] چهار رکعت کان نماز که
در حال مسافر فرض است حال حاضر را چنانکه در شرع بعضی احکام مختلف است مسافر را با حاضر
و ما در حیث ما نافیه است بخلاف آنکه در اینما و حیثما که اینجا زیادت است و از بهر آنکه ما کافه است
هم چنین و معنی آنست که منع کند این ما این دو اسم را از آنکه اضافه کنند او را الی جمله تا جمله فعلی
شود بفعلیه و مستعد جزم شود که جزم از خصایص فعل است و اضافه از خصایص اسما اگر این ما نباشد حیث
و از جزم نکنند یا برای این علت که گفتیم و اما این و معنی چون ما در رو باشد و بنا شد جزم کنند برای آنکه ما
زیادتست در انجا و انه للحق من ربک و آن از خدای حق است و درست یعنی تحویل قبله و این را
دو معنی باشد یکی آنکه حق است و از خدای تعالی صادر است و عدول کردن بدو واجب است و دوم آنکه ثابت
و مستقر است و منسوخ نخواهد شدن بقبله دیگر چنانکه بیت المقدس بکعبه منسوخ شد و ما الله
بغافل عما تعملون و خدای تعالی بیخبر نیست از آنچه شما میکنید یعنی شما که مسلمانانید و [illegible]
و وعید است تا مکلفان بطاعت نزدیک باشند و از معصیت دور و ابو عمرو تنها بیا خواند یعنی
غافل نیست از آنچه جهودان میکنند از عناد و کتمان حق و قوله و من حیث خرجت اهل علم در تکرار این
آیه سخن گفتند ابوعلی میگوید فایده مختلف است و موضع مختلف مراد به آیه اول آنست که هر کجا که
شوی بنواحی و اقطار روی که در [illegible] روی به بیت المقدس کردی اکنون چون آنجا روی بکعبه کنی در
هر دو حال و مراد به آیه دوم آنست که چون سفرهای دور کنی که از میان تو و کعبه مسافت بعید باشد بعد مسافت
مانع بود ترا از آنکه روی بکعبه کنی در هر دو حال و در هر دو جهت روی بکعبه آرد و چون چنین باشد فایده
موضع مختلف بود و تکرار نباشد و ابو مسلم میگوید چون غرض مختلف بود و تکرار نباشد و معنی تکرار آیه اول
بیان فرمود که یعنی روی این قبله کردن هر کجا باشی حق است و از فرمان خداست و در آیه دوم گفت
این حق کرد و در آیه اول مورد شد هر کجا باشی بجای آر تا کسی را بر تو حجتی نباشد چون مورد و مقصد

نا یده مختلف شود و تکرار نباشد و این هر دو وجه نیکوست و اصم گفت مراد با یه اول آنست که هر کجا باشی از
بیرون شوی در سفر مراد با یه دوم آنست که هر کجا باشی از مدینه در هر بقعه و هر سرای و مسجدی و این نیز وجه نیکوست
وقوله لئلا یکون للناس علیکم حجة تا مردمان را بر شما حجتی نباشد اقتضای آن می کند که
بجا حجتی بوده باشد حسن گفت مراد آنست که هر کجا باشی روی بکعبه کنی تا کسی را بر تو طعنه نرسد چنانکه مشرکان
عرب چون روی به بیت المقدس می کردی گفتند رغب عن قبلة ابیه از قبله پدرش ابراهیم رغبت
می نماید و بر می گردد و چون روی بکعبه کرد گفتند پشیمان شد که گفتند اشتاق الرجل الی قبلة ابیه والی مولده
وسقط راسه و ابو علی می گوید مراد آنست که هیچگونه از کعبه روی نتابی تا هیچ کس را از مشرکان
وجهودان و منافقان را بر تو زبانی نباشد نگوید این نه از فرمان خدا کرد چه اگر از فرمان خدا بودی بر
وزان و قوله لئلا تقدیر آنست لان لام کی است و محل ان برای کسر لام را بجای الف یای مفتوحه
نوشتند و نون در لام ادغام کرده خوا قلب کردند با لام و پس ادغام کردند و حجة فعلة من الحج و هو
الی البیان و الانفصاح و از بهر این ره دوستی را حجه گویند و محاجه و محاجی و لیله را ازینجا گویند که هر که از تنها
قصد خصمی کند با بطال حجه او الا الذین ظلموا منهم علی خلاف کردند در نظم آیه و معنی
الا را گروهی استثنا گفتند و این ظالمان که اینجا بر و عطا و قتاده و سدی گفتند مراد بناس جهودانند تا
جهودانرا بر تو حجت نباشد و اگر گفتند اگر هدایت ما نبودی او قبله نشناختی و مثال این چیزها از آنکه
بگفتندی جز این و الا الذین ظلموا منهم مشرکان عرب اند یعنی جهودانرا بر تو حجت نماند اما محالات و
طعنها که زنند مگر مشرکان عرب را که ایشان را حجه یعنی شبهت و شبه را حجه خوانند برای مشابهت
با حجت و خود برای آنکه شبه خوانند که با حجه مانند بحجه تلبیس توان کردن و شبه عرب این باشد که گفتند
رغب عن قبلة ابیه ثم رجع الیه از قبله ابراهیم بگردید و باز آمد و عنقریب پس بر دین ما آید که باز بدین
ما آید و مشرکان را گفت منهم از ایشان نه یعنی از جهودان برای آنکه کفر یجمعهم قد جمعهم و قولی دیگر آنست

ودر حق

و درین وجه که حجه بمعنی خصومت باشد چنانکه حق تعالی گفت لا حجة بیننا و بینکم ای لا خصومة
و کذا قوله و من حاجک و اتحاجوننا ولیحاجوکم همه بمعنی جادل و خاصم است و وجهی
دیگر آنکه در آیه آنست که ما قبله تو بگردانیدیم از بیت المقدس بکعبه روی بدانجا دار بدست تا
هیچ آدمی را بر تو حجت نباشد و ناس درین وجه عام بود جهودی و مشرکان و جز ایشان مگر آنانرا
که ظلم کنند یعنی جحود و انکار و عناد کنند و پس از آنکه حق روشن شود و مقر شوند و عناد و رد
ظلم باشد و تخصیص معنی آنست که کس را بر تو حجت نماند مگر عناد و جحود بر سبیل ظلم در حجت و این قول
اختیار مفضل ضبی است غیر ما مخصنا و بعد التخصیص وجهی دیگر آنست که استثنا منقطع است
و در وجه چند متصل بود و معنی او درین وجه ممکن باشد و تقدیر کلام چنین بود که لئلا یکون للنا
س علیکم حجة الا الظالمین یعنی المحاجین العاندین و این چنان بود که یکی مرد را
گوید ترا بر من حقی نیست الا که ظلم کنی و ترا حقی نیست بر من الا مزدی که در وقت و او لا ظلم
حق نبود و هم در حجت نبود پس استثنا منقطع بود و استثناء منقطع آن بود که مستثنی نه از جنس
مستثنی منه باشد کقوله ما بالدار احد الا وتد و کقول الشاعر و بلدة لیس بها انیس الا الیعافیر
والا العیس و این قول قراء و مورخ است قولی دیگر آنکه لئلا یکون للناس علیکم
حجة یعنی الیهود تا جهودانرا بر تو حجت نباشد بان معنی که ایشان در توریه یافتند که پیغمبر آخر الزمان را قبله
گردانند از بیت المقدس بکعبه و این علامت را توقع می کردند فیما بینهم چون رسول الله علیه السلام
نماز می کرد گفتند و دیدی که نه رسول خدا است که قبله او دیگر گردانند تا آنگاه که تحویل قبله آمد و خدای
جل جلاله قبله بگردانید ایشان را یقین حاصل شد پس از آن جحود و عناد کردند و مساواه ایشان
ایشان حق تعالی جل جلاله استثنا کرد و مجادلان رؤسا ایشان را ظالم خواند
و این جهد لطیف است و قولی دیگر ابو عبیده گفت الا بمعنی واو عطف است و تقدیر آیه و معنی

او چنین بود لئلا یکون للناس ای الیهود علیکم حجة و الا الذین ظلموا یعنی کفار قریش را

با شما جهودان و با ایشان که اینها بر تو حجتی نباشد و کنانت شاهد این قول وجه او قول نماء است

یعنی در الا یعنی و او عطف ما یا المد بنند دار غیر وجه داراخلیقة کلا دار مردان

یعنی او از مردان و قال الاخر وکل اخ مفارقه اخوه لعمر ابیک الا الفرقدان ای غیر الفرقدان

انشدها المفضل دانشد الاخفش دار لها و ایام یا عوره لسید ان لم یدرس لها رسم الا

رماد و ما هاد او قت عنه الریاح خوالد سحیم یعنی درماد و ما هذا ما مستقیم شود و بیان این قول

روایت مجاهد است که گفت و در شاذ خوانده اند الی الذین ظلموا برانکه الی فی حرف جر بود و بمعنی مع چنانکه

هذا الی ذلک و کنوز من انصاری الی الله و المعنی مع الله اکنز معنی آیه چنان بود که

لئلا یکون للناس ای الیهود حجة مع الذین ظلموا من کفار قریش یعنی با هیچ در گروه را

بر تو حجتی نباشد از جهودان و کفار قریش و این جمله وجوهی است محتمل با شواهد و اشعار و قرآن

کلام عرب و الله ولی التوفیق و محل الذین نصب گفته اند جر بود تقدیر لام یعنی الا الذین ظلموا

بدل از ناس بود و بعضی دیگر گفته اند محل او نصب است بر استثنا فلا تخشوهم و اخشونی

از ایشان مترسید در ردی کعبه کردن و از من بترسید در ترک او امر و نواهی

من ولاتم نعمتی علیکم عطف است علی قوله لئلا یکون للناس علیکم حجة

و لاتم و تا تمام کنم نعمت خود بر شما تمام کنم حیدایه شما بقبله ابراهیم و در خبری از امیر المومنین علیه السلام

روایت است که آن حضرت فرمود تمام النعمة الموت علی الاسلام تمام نعمت خدای برآن بنده بود

که بر اسلام بمیرد و هم از آنحضرت روایت است که گفت نعمت اسلام و قرآن و محمد

و ستر و عافیت و استغنا از آنچه در دست مردمان باشد و از تمام نعمت خدای عز و جل بر مکلفان

ولایت امیر المومنین علی علیه السلام است فی قوله الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت

علیکم

علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا لعلکم در لعلکم تهتدون

علی الفعل و لعل و عل و رعن لغات و معنی او بر شش وجه بود و از خدای تعالی واجب بود علی قول

اکثر المفسرین و از ما بر وجوه مختلف یکی بر اصل خود و او در معنی ترجی بود چنانکه لعل زیدا منطلق

یعنی امید چنان است که زید برفته باشد و بمعنی استفهام و بمعنی ظن بود چنانکه کسی گوید قدم فلان فلان

آمده است بر وجه سوال تو گوئی لعل چاء و اما است یعنی کار چنین است و بمعنی ایجاب آمد چنانکه گوئی

در وقت نماز واجب شد تو گوئی لعل یعنی اجل قد وجب و قرا درین وجه این بیت بیاورد لعل الملائکة

یا مر مسعود و آخر عهد الناس بن حدید و بمعنی عسی و کما قال الله تعالی لعلی ابلغ الاسباب

ای عسی ان ابلغها و بمعنی کی بود و در معنی خبر او آنچه در قرآن آید بیشتر برین معنی بود اینجا دیگر جایها

قال الله تعالی انظر کیف نصرف الایات لعلهم یفقهون ای لکی یفقهوا و در اینجا هم

چنین است ای لکی تهتدوا و اصل در و ترجی بود و این معانی را بیشتر مرجع با او بود چنانکه شاعر گفت

لعلی فی هدی امری و جوری و اقطع التوقد و خالی سیوفک ان یبیح الکریم بنا لک

باللیل قبل السوال ای لکی تهتدوا من الضلال یعنی در آیات مقدم رفت از تحویل قبله قطع

حجت و خصومت کافران از شما و اتمام نعمت بر شما برای آن کردم تا مهتدی در راه یافته شوید بدین چو دجال

کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم ایاتنا

و یزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمة

و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون فاذکرونی اذکرکم

و اشکروا لی و لا تکفرون یا ایها الذین امنوا

استعینوا بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین ولا تقولوا

لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون و

لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس

والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله

وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک

هم المهتدون

و دوم کما ارسلنا این کاف تشبیه است و خلاف کرده اند اهل علم در انکه تعلق بچه دارد بعضی
کفته تعلق دارد بانکه پیش از انست من قوله ولاتم نعمتی علیکم کما ارسلنا فیکم تا تمام کنم
نعمت خود بر شما چنانکه فرستادم بر شما پیغمبری هم از شما برای انکه در جمله نعمتهای خدای یکی بعثت
انبیاست قولی دیگر آنست که تعلق دارد بقوله ولعلکم تهتدون و معنی انست که ولعلکم تهتدون
بهدایتی کما ارسلنا ای کما اهتدیتم بارسالی فیکم رسولا منکم یعنی باشما مهتدی شوید بهدایتی چنانکه
مهتدی شدید به پیغمبر فرستادن من قولی دیگر انست که تعلق دارد بما بعد از این من قوله فاذکرونی
واذکروا و اشکروا مرا یاد کنی و نام من شما را یاد کنم چنانکه فرستادم میان شما رسولی هم از شما یعنی بعد
از جمله یاد کردن شما را بر جمله آنست که رسول فرستادم برحمة محمد علیه ۳ که ابراهیم ۴ دعا
کرد که انکه ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا امة مسلمة لک و یکی دیگر ربنا وابعث

فیهم

فیهم رسولا منهم حق تعالی هر دو دعا اجابه کرد و اول دعا بقوله ولاتم نعمتی علیکم
و دوم کما ارسلنا فیکم رسولا منکم ابو مسلم کفت محمول علی قوله تعالی و
کذلک جعلناکم امة وسطا کما ارسلنا فیکم و خطاب بقیکم و منکم با عرب
و مراد برسول محمد است ۴ و اصحاب برای ان او را فرستاد تا او را واشناسند و گفتند که او من اکرمهم
نسبا وانورهم جیبا واطهرهم نفسا وابعدهم من الله والحسن چه اگر او را نشناختندی نفس این
سکن نبودی مقبول قول او گفتند ما خود چه دانیم که این کیست اعیب یا نسبی دارد پاک نفست
یا نیست دیگر انکه رسول ۴ در میان ایشان زاد و نشو و نما و تربیت او در میان ایشان بود و ایشان
بر احوال او مطلع بودند هرگز چیزی نخواند و ننوشت و به نزدیک استاد نشد چون از خدای آن نعمت
که از کسی چیزی نیاموزد و آن جمل سال ببود که تا این قرآن بیاورد تا ایشان را هیچ شک نشد
که این کتاب از قبیل خدا است نه از نزدیک او چنانکه گفت حق ۳ وما کنت تتلوا من قبله
من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون قوله یتلوا علیکم ایاتنا و
یزکیکم ویعلمکم الکتاب والحکمة جواب درجای صفة رسول است ۴ ای رسولا
تالیا علیکم ایاتنا و مزکیا لکم و معلما لکم الکتاب والحکمة و معلما لکم ما لم تکونوا تعلمون این
رسول که آمده است چه میکند شما را با اخلاق و افعالی که بان زکی و پارسا باشید و وجهی دیگر آنست
که گواهی میدهد بر زکا و طهارت شما چون تکالیف او بجای آورید ۴ تا میخ و منها ابو
مسلم کفت شما را جیع می کنند و عدد شما بسیار می کند بدعوة در لغت وازوی والطهارت کردن
من زکاه الزرع اذا نما و شما را کتاب و حکمت و نیز در احکام می آموزد و نیز حکمت سنت و انست
و شما را می آموزد چیزی که شما نمی دانستید برای انکه او در جاهلیت آمد بر فترت پیغمبران کتابی نبود ایشان را
و ایشان انجیل و شرع عیسی فراموش کرده بودند و مندرس کرده بود و انچه در دست ایشان بود مذکر نیست

بر عرب و عجم فرستاد ان رسولی موصوف باین صفات و در آیه دلیل است بر بطلان
قول آنانکه گفتند خدای ابدع و انشاء و بعقول جنبه برای خدای تعالی باز نمود و گفتن رسول را برای آن
فرستاد تا شما را بیاموزد آنچه شمار ندانستید یعنی از شرعیات که بعقل تنها بدانستن آن راه نیست و اما آنچه در
عقل مقرر است بانظر در ادله استخراج توان کردن و دانستن ایم از جمله آنکه عقل بازند نظری از تعلیم
معلم و نیز دلیل است بر بطلان قول متقیان قیاس که حق تعالی گفت رسول شما را سنه و شرایع آموزد
در این صفت نهاد دریا اگر قیاس طریقه معرفت شرعیات بودی این منت نبودی چه خود قیاس کنندی
دانستی بی تعلیم رسول علیه السلام فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ این قول مجزوم است بجواب
امر علی تضمین معنی شرط و جزاء و در معنی آیه مفسران و علما بسیار سخن گفتند عبد الله عباس گفت اذکرونی
بطاعتی اذکرکم بمعونتی سر الطاعة یاد دارید مرا تا بمعونت یاد دارم شما را نسن و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا سعید جبیر گفت اذکرونی بطاعتی اذکرکم بمغفرتی سر الطاعة یاد دارید مرا تا بآمرزش یاد دارم
شما را نسن قوله عز و جل و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون فضیل عیاض گفت
اذکرونی بطاعتی اذکرکم بثوابی بیانش ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات انا
لا نضیع اجر من احسن عملا اولئک لهم جنات عدن و نیز قول رسول علیه السلام که گفت من اطاع
فقد ذکر الله وان قلت صلاته و سلامه و صیامه و تلاوة القرآن و من عصانی فقد نسی الله وان کثرت صلوته
و صیامه و تلاوة القرآن گفت هر که فرمان خدای یاد داشته بود و اگر چه نماز کم کند و روزه کم دارد
و قرآن کم خواند و هر کس که خدا را فراموش کند و اگر چه نماز بسیار کند و روزه بسیار دارد و قرآن بسیار خواند
و بعضی دیگر گفتند اذکرونی بالتوحید و الایمان اذکرکم بالدرجات العلی بیانش قوله و بشر الذین
آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار ابن کیسان گفت
اذکرونی بالشکر اذکرکم بالکرم زیاده بیانش قوله لئن شکرتم لازیدنکم و گفته اند

اذکرونی

اذکرونی علی ظهر الارض اذکرکم فی بطنها اصمعی گفت اعرابی را دیدم بر عرفات ایستاده میگفت الهی عجت
الیک الاصوات بضروب اللغات یسئلونک الحاجات و حاجتی ان تذکرنی علی طول البلی اذا نسینی اهل
اهل الدنیا میگفت خدایا آوازها بلند شد بزبانهای مختلف مختلف از حاجتها خواهند و حاجت من است
که چون من در آن منزل و حده و غربت فرود آیند و خلقان مرا فراموش کنند تو مرا یاد داری بعضی دیگر
گفتند اذکرونی بالطاعات اذکرکم بالمعافات بیانه قوله من عمل صالحا من ذکر او انثی
و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة و قیل اذکرونی فی الخلاء اذکرکم فی الملاء مرا یاد دارید
در خلوة تا شما را یاد دارم در جمعیت بیانش روایه کرده اند که خدای تعالی در بعضی کتب اول انزل کرد
انا عند ظن عبدی فلیظن بی ما شاء و انا مع عبدی اذا ذکرنی حتی ذکرنی
فی نفسه ذکرته فی نفسی و من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه و من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و من
اتانی مشیا اتیته هرولة و من اتانی بقراب الارض خطیئة اتیته بمثلها مغفرة ما لم یشرک
بی شیئا گفت من نزدیک گمان بنده ام بمن هر چه خواهد بمن گمان برد من با بنده ام چون مرا یاد کند
او را در نفس خود یاد کنم و اگر مرا در جمعی یاد کند او را در جمعی به از آن یاد کنم و چون یک بدست نزدیک شود
ارشی بدو نزدیک شوم و چون ارشی بمن نزدیک شود من دو چندان بدو نزدیک شوم و هر که در
من آید در رفتن با شوم بتاختن و هر که بمن آید چندانی گناه که در همه گردان زمین بگنجد من هم چندان
مغفرت بدو آورم مادام تا بامن شرک نیاورد و گفته اند اذکرونی فی النعمة و الرخاء اذکرکم
فی الشدة و البلاء بیانه قوله فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم
یبعثون نیز قول رسول علیه السلام تعرف الی الله فی الرخاء یعرفك فی الشدة در رخا با خدای آشنائی کن
و در حق او تا ترا بشناسد در سختی سلمان فارسی گفت چون بنده در دنیا درگاه آشنا باشد او را بلائی رسید
فرشتگان بشفیع او بایستند که خداوندا بار خدایا خادم حضرت توست و بنده درگاه توست او را بلائی رسید
بار خدایا اگر مصلحت دانی او را خلاصی ده و از و کفایت کن و چون بنده درگاه ناشناس بود و بلائیش برسد

انگاه بدرگاه آید گوید الان بیانش فرعون الان قد عصیت قبل و قیل اذکرونی بالثناء اذکرکم
بالجزاء اذکرونی بالاغفلة واذکرکم بلا مهلة اذکرونی بالندم واذکرکم بالکرم اذکرونی
بالمعذرة اذکرکم بالمغفرة اذکرونی بالارادة اذکرکم بالافادة اذکرونی بالتنصل
اذکرکم بالتفضل اذکرونی بالاخلاص اذکرکم بالخلاص اذکرونی بالقلوب اذکرکم
بکشف الکروب اذکرونی بالایمان اذکرکم بالامان اذکرونی بالاسلام
اذکرکم بالاکرام عبد الله مبارک گفت سالی از سالها بحج خانه خدای شدم در راه مرا قطع افتاد
از قافله باز ماندم بر توکل بشتر می راندم کودکی را دیدم مراهق از کناره بیابان برآمد تنها جامه مختصر پوشیده
نه زادی و نه راحله نه [illegible] گفتم ای جوان مرا با خویشتن زنهار خورده اگر چنین آمده در بادیه
با چون من منقطع شده گفت منقطع نشده ام خود آمده ام گفتم زاد و راحله و طعام و شراب کجاست
اشاره سوی آسمان کرد خواستم تا او را امتحان کنم گفتم مرا باری تشنه است شربتی آب سرد ده
من این بگفتم او دست در هوا کرد و قدحی آب برگرفت از هوا مشتغلا با ثلج برف در وا انگنده
و بجنباید و پیش من داشت من عجب ماندم گفتم یا هذا این آب از کجا یافتی گفت اذکره فی الخلوات
یذکرنی فی الفلوات [illegible] گفت ان الله ذاکر من ذکره و زاید من شکره
ومعذب من کفره گفت خدای یاد کند آنرا که او را یاد کند و زیاده دهد آنرا که شکر او کند و عذاب
کند آنرا که کفران نعمت او کند سفیان عیینه گفت در اخبار چنین خوانده ام که خدای عز و جل گفت من
بندگان خود را آن دادم که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی حق ایشان گذارده بودمی بقول فاذکرونی
اذکرکم موسی عمران وحی کرد که یا موسی دشمنان مرا بگوی تا از من یاد نکنند که چون
ایشان مرا یاد کنند من ایشان را یاد کنم و یاد کردن من ایشان را لعنت بود [illegible] ذکر
ذکر است [illegible] گونه بود [illegible] بزبان و بجوارح و ارکان اما ذکر [illegible] گونه بود یکی [illegible] تفکر باشد و آن [illegible] واجل
عبادات [illegible] الا بذکر الله
تطمئن القلوب و این آن وقت بود که بنده از همه جهات خالی بود در وقتی [illegible]

خالی

خالی شود یعنی نظر را جز حسین فرمود [illegible] تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة و وجه دوم
آنست که تفکر کند در وعد و وعید و ثواب و عقاب تا [illegible] را با فعل [illegible] و صارف باشد
از معصیت و توبه [illegible] و درین جمله برای آنکه هم از فعل [illegible] از پشیمانی [illegible] گذشته و عزم بر آینده
اما ذکر زبان مشتغل باشد بر تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید اما ذکر بجوارح سایر طاعات باشد از نماز
و روزه و حج و عبادات برای این کار خدای تعالی نماز آدینه را ذکر خواند بقوله تعالی فاسعوا
الی ذکر الله وذروا البیع [illegible] افضل الذکر الدعاء و بعضی گفته اند ذکر
سه است ذکر الآلاء و ذکر الاسماء و ذکر رب الارض والسماء اما ذکر الآلاء فقوله اذکروا
نعمتی [illegible] واذکروا نعمة الله علیکم و ذکر الاسماء واذکروا الله ذکرا
کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا چون ذکر او کنی بسیار کن که بسیار ذکر تو در جنب
ذاکران اندک باشد نه بینی که فرشتگان چه فرمود یسبحون اللیل والنهار لا یفترون
ابو سعید خدری گفت که چون این آیة آمد که اذکروا الله ذکرا کثیرا رسول خدای [illegible]
گفتند دیوانه است [illegible] و گفت عارف را سه حالت بود حالت افتخار و حالت افتقار و حالت
استغفار چون خدا را یاد کند مفتخر بود و فخر آرد و چون خود را یاد کند مفتقر بود [illegible] و محتاج چون گناه
خود را یاد کند مستغفر بود و عذر خواهنده و هم او گفت اگر خدای تعالی را بر بنده هم این [illegible] بودی که
خواهد ذکر او کند و منع نه و هر که یاد کند او شنود [illegible] حجاب نه کفایه بودی هم او گفت [illegible]
[illegible] خدای عز و جل [illegible] حق تعالی
[illegible] فاقیموا الصلوة لذکری قوله تعالی
واذکرونی اذکرکم [illegible] ذکر خدای [illegible] حق فرماید
[illegible] بر زبان [illegible] بر زبان فرشتگان در ملاء اعلی [illegible] ثواب

ابد و کرامه و رضا حسن بصری گفت شکر خدای چگونه گذارم اگر بار دیگر ذکر من کنی در مواضع مختلفه
تا من ذکر شما کنم اگر جان و مال بدل بایستی کردن تا انجا رسند و وجب بودی تکلیف که چگونه بنده
من هر حالی از حالات که باشی اذکروا الله قیاما وقعودا و علی جنوبکم اگر ایستاده
باشید و اگر نشسته باشد و اگر بر پهلوی خفته باشید کعب الاحبار گفت موسی گفت یارب تو بمن نزدیکی
خود نزدیکی تا با تو راز گویم یا دوری تا ترا باواز بلند خوانم حق تعالی گفت انا جلیس من ذکرنی من هم نشین
آنم که ذکر من می کند موسی گفت یارب خدایا من بر حالتی باشم که کراهیت دارم که در آن حال ذکر تو کنم یعنی حال
جنابه و حالت قضاء حاجت حق تعالی گفت اذکرنی علی کل حال اما تاویل این خبر سوال
ممتنع نبود که از زبان قوم باشد چنانکه ارنی انظر الیک و تفسیر جلیس من ذکرنی مبالغه باشد با حوال بندگان از خیر
هست که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران گفت یا موسی چون ذکر من کنی باید اندامهای تو از خوف من
لرزان باشند و دلت از عقاب ترسان باشد و مخوف من نماند سکون و طمأنینه باشد و چون
مرا خوانی دلت باید تا نفس روز بانت بود و رای دلت باشد و چون از پیش من بایستی مقامات بابی
تا مقام ذلیلان و اسیران و حقیران باشد و اگر بنده ملامت با خویشتن کردی که بملامت تو اولیتر
و چون با من مناجات کنی بدلی حزین موافق زبانی راستگو حاذق مناجات کن قوله واشکروا لی
حد شکر بیان کردیم که اعتراف باشد بنعمت منعم با ضربی تعظیم او و این اعتراف هم بدل باشد
و بزبان و بجوارح و اصل اعتراف بدلست برای آنکه اگر بزبان و جوارح معترف بود و بدل
نبود منافق باشد و اگر بدل بود معترف از زبان و جوارح مجزی باشد و اما اعتراف بزبان برای نعمة مخلوق
باید تا او براند که شاکرست و نیز در نعمه خدای تعالی تا مردمان اقتدا کنند اما بجوارح بانواع عبادت
باشد و این غایت شکر بود و این بر نعمتی هیچ منعم نباشد مگر بر نعمه خدای تعالی جل جلاله که او اصول
نعم باشد از حیوة و قدرة و شهوة و نفره و کمال عقل و استقصاء کلام درین باب در نوع کرامات

بیایه

بیایه ان شاء الله اگر موکد کرد بقوله و لا تکفرون یعنی در سایر اوقات خالی مباشید از شکر نعمت من و
ان برخویشتن و احتراز کردن از سبب ناداشتن آن که در خبر چنین است که من ذکره و شکره
و من کفره فقد کفره قوله تعالی یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر والصلوة حق تعالی
چون مومنان خود را بذکر و شکر خود امر کرد و وعده داد ایشان را بذکر خود بذکری که ایشان کنند
او را اگر کسی چیزی انچه خوان ایشان باشد از ایشان دریغ نداشت برای آنکه آنچه تو را بفعل آن امر کرد
شود توفیق باشد گفت برین او امر کردم شما را استعانت کنید و یاری خواهید از من بالصبر والصلوة یعنی
مفسران گفتند اراد بالصوم والصلوة مراد بصبر روزه است برای قرینه نماز نسبت دارد باو گفتند خدای
چنانکه روزه را صبر خوانده فی قوله سلام علیکم بما صبرتم ای بما صمتم و فی قوله انما
بما صبروا ای بما صاموا و بعضی دیگر بر عموم حمل کردند و گفتند صبر از سه گونه باشد صبر بر طاعت و صبر بر معصیت
و صبر بر مصیبت و صبر بر معصیت و حمل آیه بر عموم اولیتر بود برای کثرت فایده را و وجوه و اقسام او در دیگر آیه بیاید
ان شاء الله ان الله مع الصابرین که خدای با صابرانست بمعنی نصرت و معاونت و لطف و توفیق
و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات عبد الله بن عباس گفت مراد کشتگان بدرند و سبب
نزول ایشان بود که مردمان که چون ذکر ایشان رفتی گفتندی فلان مرد و فلان حق تعالی ایشان را از آن
نهی کرد ایشان را ازین گفت که آن شهدا را مرده مگوئید که ایشان زنده اند و ایشان چهارده تن بودند
شش تن از مهاجر بودند و هشت تن از انصار اما مهاجران عبیده حارث و عبد المطلب بود و عمیر بن
ابی وقاص و ذو الشمالین بن عمرو بن نضله و عاقل بن بکیر و مهجع بن عبد الله و صفوان و از انصار سعد بن خیثمه
و قیس بن عبد المنذر و زید بن الحارث و تمیم بن حزام و رافع بن المعلی و حارثه بن سراقه و معوذ
و عوف بن عفرا علما در تفسیر آیه و احوال شهدا خلاف کردند عبد الله عباس و حسن بصری گفتند
ایشان زنده اند با روحهم و اجسادهم با جوار خدا نگاه روزی بایشان میرسد و ایشان خرسند باشند بالها

بایشان جهد چنانکه در ذکر آیه فرمود فرحین بما آتاهم الله من فضله
و بعضی دیگر گفتند ارواح ایشان زنده نشود تا روز قیامت و روزی برایشان عرض می کنند بامداد و شبانگاه
چنانکه بر ارواح آل فرعون آتش عرض می کنند قوله النار یعرضون علیها غدوا و عشیا
و علما و محققان بیشتر بر قول اول رفته اند و اما در اخبار لفظ ارواح آمده چنانکه روایت کرد عبد الله عباس که رسول ص
در ذکر شهدا گفت ارواحهم فی اجواف طیر خضر ترد انهار الجنة و تأکل من ثمارها
تأوی الی قنادیل من ذهب فی ظل العرش گفت ارواح ایشان در حوصله مرغان سبز باشد
که از جویهای بهشت آب خورند و از میوه های بهشت خورند و با قندیلها شوند از زر آویخته در سایه عرش
و الفاظ اخبار درین معنی مختلف است در خبر از مجاهد چنین است که بوی بهشت یابند و در بهشت نباشند
و قتاده میگوید ساکنیم ... جای ایشان سدرة المنتهی و اما ابو القاسم بلخی گفت معنی آنکه خدای گفت
بل احیاء آنست که ایشان زنده خواهند شدن بنجات در حشر گفت
و بعضی دیگر گفتند مراد بحیوة ایشان آنست که ذکر ایشان و نام ایشان در دنیا باقی بماند ایشان
باشند چنانکه شاعر گفت ذکر الفتی عمره الثانی و لذته ما فاته و فضول العیش اشغال
دلیل قول اول می کند که حق تعالی گفت بل احیاء و معنی آنست بل هم احیاء و دیگر آیه تصریح کرد
بآنکه روزی میخورند و شادمانند بآنچه خدای تعالی بایشان میدهد و این لایق نباشد بروح بی جسم
و در خبرست از رسول ص که خدای تعالی عز و جل شهید را شش خصلت بدهد یکی آنکه اول قطره از
خون او بر زمین افتد جمله گناهانش عفو کند و جای او در بهشت باو نماید و جفتی از حور العین بدو دهد
و از فزع اکبر ایمن گرداند و از عذاب گور ایمن باشد و حلیه ایمانش بیارایند و در زیر سر دیگر
خصلتست و تاج وقار بر سر نهند و آن تاجی بود از یاقوت سرخ و هفتاد و دو جفت از حور
او را از حور العین بدو دهد و شفاعتش قبول کنند تا هفتاد کس از خویشانش و در وادی خبر هفتاد
حایت

حالیست از رسول ص که او گفت زمین از خون شهید خشک نشده باشد تا دو حور العین از بهشت بیایند
مانند دو مرغ که بچه ایشان بر زمین افتاده باشد هر یکی حله ای از حله های بهشت که بهای آن بهتر
از هر متاعی که در دنیاست و هم ابو هریره روایت کند که فضل مجاهد مثل نماز کن و روزه دار است
آنکه همیشه صایم و قایم بود و تسبیح بنده بود که او را خروج کنند در سبیل خدا و الا فردای قیامت
می آید خون آلود رنگ رنگ خون باشد و بوی بوی مشک و خدای عز و جل او را امتحان کرده بود
یکی بوی بهشت یابد که ما خانه خود با غنیمه و اخبار درین معنی بسیارست قوله و لنبلونکم بشیء
من الخوف و الجوع خطاب با مؤمنانست خدای تعالی جل جلاله میگوید و ما امتحان می کنیم و بیازمائیم شما را
بچیزی یعنی نوعی از گرسنگی عبد الله عباس گفت خدای ... خبر داد که دنیا سرای بلاست و مکلفان
... گفت مراد باین مهاجرانند ... مراد با بلا و ابتلا تشدید تکلیف
بر ایشان تا عند آن مستحق ثواب عظیم شوند و معنی ابتلا پیش ازین شرح داده ایم حق ... گفت به پنج
چیز امتحان کردم شما را الخوف عبد الله عباس گفت ترس از دشمن و الجوع یعنی قحط و نقص من الاموال
و الانفس نقصان مال یعنی زیان در تجارة و هلاک مواشی و الانفس یعنی مرگ ... و گفته اند بیماری
پیری و ابن علی گفت خوف بر آنکه با خدای نسبت کرد که جهاد باشد و آن با مر خدا بود و بعضی دیگر از
مفسران تعبیر خوف بحرب کردند و خوف در کلام ایشان کنایه باشد از حرب و هم چنین شاعر
و قیع نه چنین که شعر ایشان چند لکه یوم الروع گفتند یوم الحرب خواستند قال الشاعر انا الخفض
یوم الروع الفنا و لو نام بها فی الامن اعلینا و مال الله مقادیم و صالون فی الروع
خطوهم بکل رقیق الشفرتین یمان و مال ابن فریعة یوم الروع عنکم و ان کانت مسلة
الفضال و این راه دوست مراد حرب است یعنی جهاد و کفر و این خوف بر ظاهر خود باشد تا ...
... شافعی گفت بشیء من الخوف یعنی خوف و الجوع صیام شهر رمضان گفت بخوف

بترس خدای و بترسید و بگرسنگی روزه ماه رمضان و بنقصان مال و صدقات و بنقصان نفس مرگ و بیماریها
و بنقصان ثمرات و میوه‌های مرگ فرزندان و نبیره زادگان برای آنکه فرزند قطعه میوه دل و جگر باشد
عبدالله عباس گفت از ابوسلمه روایت از پیغمبران که او گفت مرا فرزندی فرمان یافت نام او سنان که
گرم و بار گفت ... کرده بودم او را دفن کردم ابو طلحة الخولانی حاضر بود مرا گفت یا سنان ترا بشارت دهم گفتم
بلی گفت حدثنی ضحاک و ابن عبدالرحمن عن ابو موسی الاشعری گفت مرا ضحاک حدیث کرد از ابو موسی اشعری
که رسول علیه السلام گفت چون بنده مؤمن را فرزندی بمیرد خدای تعالی فرشتگان را گوید بنده مرا فرزند از وی
و میوه دل او جدا کردی گویند بلی خدای گوید بنده من آن حال چه گفت گویند بار خدایا ترا حمد کرد و استرجاع کرد گوید برای
بنده من در بهشت خانه بنا کنید و آن را بیت الحمد نام نهید برای او در بهشت خانه بنا کنند و بیت الحمد نام نهند
قوله تعالی وبشر الصابرین بشارت ده صابران را آنان که بر این مصایب و بلیات صبر کنند و جزع نکنند و گفتیم
صبر حبس النفس علی المکروه الذین اذا اصابتهم مصیبة آنان که چون ایشان را مصیبتی رسد استرجاع
کنند و با خدای گریزند گویند انا لله و انا الیه راجعون ما خدای راییم بنده ویم و ما الیه راجعون یعنی الی الله
امروز ملک اوییم و فردا ورا خواهیم رجوع با دست ابوبکر وراق گفت انا لله اقرار له بالملک و انا الیه راجعون
اقرار علی النفس بالهلک گفت درین کلمه دو اقرارست یکی اقرارست او را بملک و یکی اقرارست بر خویشتن
بهلاک اقرار کند که مالک وی ما بالکیم بیمیرانی ان بنده ما گفتند النبه لام الله و باقی قرا تعظیم خواندند
عکرمه گفت شبی رسول را علیه السلام چراغ بمرد گفت انا لله و انا الیه راجعون گفتند یا رسول الله این هم مصیبت است
گفت بلی هرچه مردم را برنجاند مصیبت باشد سعید جبیر گفت امت را در مصیبت آن عزا ندادند که این امت را
یعنی کلمات استرجاع نه بینی که یعقوب را چون آن مصیبت رسید گفت یا اسفی علی یوسف و اگر این کلمات او را
بودی این جزع بر این کردی رسول علیه السلام گفت من استرجع عند المصیبة جبر الله مصیبته و احسن عقباه و جعل له
خلفا صالحا گفت هر کس که نزد مصیبت استرجاع کند خدای تعالی جبر مصیبت او کند و عاقبت او را بخیر کند
و او را خلفی

نقل صالح در پیش بیند و او را رسول علیه السلام فرموده است هر که او را مصیبتی رسید و با هر گاه که آن مصیبت یاد کند
یا دعتش باید عقد آن استرجاع کند خدای تعالی چندان مزد بخشد که روز که آن مصیبت رسیده او را داده
اگرچه روزگار دراز بر آمده بود و عبدالله عباس گفت چهار خصلت است که هر که آن خصلت ها او را بود آن بنده در بهشت
و بنده که گفتش لا اله الا الله است و چون گناهی کند استغفار کند و چون نعمتی بود شکر کند و چون
مصیبتی رسد او را استرجاع کند بگوید انا لله و انا الیه راجعون عبدالله عباس گفت چون مؤمن عقد آن که
او را مصیبتی رسد رضا بود و تسلیم و استرجاع خدای تعالی عز و جل او را سه چیز بود صلوات او و از قبل او و رحمت او
از حق ام سلمه گوید از رسول علیه السلام شنیدم که گفت هیچ بنده مسلمان نباشد که او را مصیبتی رسید و او گفت آنکه
مصیبت آنچه خدای عز و جل فرموده است بگوید که آن کلمه استرجاع است یعنی گفتن انا لله و انا الیه راجعون
و اگر بگوید اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها و الا خدای تعالی عوض آن بهتر از آن بازدهد
انگه گفت چون ابوسلمه بمرد من گفتم در میان مسلمانان بهتر از ابوسلمه کی باشد اول جماعت بود
تا رسول علیه السلام حاطب ابن ابی بلتعه را فرستاد و مرا بخواست من گفتم من دختری دارم و من زنی غیورم
گفت اما دخترش را خدای کفایت کند و اما غیرتش را من دعا کنم تا ببرد و برود این دیگر گفتم و مرا اولیا
من هیچکس حاضر نیست رسول علیه السلام گفت هیچ ولی تو حاضر و غایب نباشد الا بدان رضا دهد گرن و اما وی با شیم روایت است از وهب
که گفت یک روز موسی علیه السلام در مناجات با خدای گفت الهی از منازل بهشت کدام بر تو نزدیکترست
یعنی کدام گفت حظیرة قدس گفت بار خدایا ساکنان حظیرة قدس که باشند گفت اهل مصیبت موسی گفت بار
خدایا صفت ایشان مرا بگو گفت یا موسی آن باشند که چون ایشان را ابتلا کنم بمصیبتی صبر کنند و چون ایشان را
نعمتی کنم شکر کنند و چون مصیبتی بدیشان رسد گویند انا لله و انا الیه راجعون ایشان اهل حظیرة قدس
باشند عقبه بن نیر روایت کند که در دل شعل رسول علیه السلام بمرد رسول علیه السلام استرجاع کرد و گفت انا
لله و انا الیه راجعون ما گفتیم یا رسول الله این نیز مصیبتی باشد گفت بلی هر که هر چه مرد را رنجاند مصیبت

و ابوهریره روایت کند که رسول علیه السلام گفت چون دوال نعال یکی از شما بگسلد باید استرجاع کند و از خدای
خویش بخواهد که اگر خدای تعالی خیر کند خیر شود و اگر بی برکت باشد [illegible] انس مالک گوید که رسول
زنی را دید که بر گوری میگریست او را گفت اتقی الله واصبری و از خدای بترس و صبر کن
زن گفت مصیبت من ترا نرسیده رسول علیه السلام بگذاشت او را گفتند این [illegible] گفت نه
گفتند این رسول خدا است برابر او بدوید و تضرع کرد و توبه کرد گفت یا رسول الله نشناختم ترا
اکنون فرمان بردارم صبر کنم و احتساب کنم رسول گفت الصبر عند الصدمة الاولی گفت صبر در نخست
زخم اول باید کردن بیان کرد که هر چه مصیبت سخت تر باشد صبر کردن بر وی مزد بیشتر باشد ذو النون مصری
گوید بگورستان بگذشتم زنی را دیدم با جمال گوری چند و پیش خود گرفته میگریست و این چند بیت میگفت
صبرت وکان الصبر خیر مغبة وهل جزع تجدی علی فاجزع صبرت علی ما لو تحمل بعضه جبال ثبیر
اصبحت تتصدع ملکت دموع العین ثم رددتها الی ناظری فالعین فی القلب تدمع [illegible] او را
چه مصیبت رسیده ترا گفت مصیبتی از مصیبتی دو پسر داشتم که [illegible] مثل ایشان نبود [illegible]
ایشان روزی گوسفندی بکشت و کارد [illegible] و برفت و من مشغول شدم پسر مهترین کهترین را
گفت بیا تا من ترا بگویم که پدرم گوسفند را چگونه کشت [illegible] دست و پای بست و کارد بر گلوی
او نهاد [illegible] چون من خبر یافتم بانگ بر آوردم [illegible] برگرفت و بر کوه شد [illegible] چنین حالتی
افتاد [illegible] بسیار کردم [illegible] او را شیر [illegible] ساعتی [illegible]
[illegible] گرفت او را باز آوردم [illegible] برآمد [illegible]
پسرک [illegible] طفل و من [illegible] مشغول شدم بکار ایشان [illegible]
ریخت [illegible] اکنون من تنها ماندم [illegible] گفتم چگونه صبر [illegible]
گفت اندیشه کردم که اگر صبر و جزع [illegible] الکافی
یقینا [illegible]

بشنا انشا کرد الی الله کل الامر فی الخلق کله ولیس الی المخلوق شیء من الامر تعودت مس الصبر حتی الفته
واسلمنی طول البلاء الی الصبر ووسع قلبی للاذی کثرة الاذی وقد کنت احیانا یضیق به صدری واذا انا لم اتبع من الدهر
کل ما کرهت منه طال التبسی من الدهر و امیر المؤمنین علیه السلام گفت ان صبرت جرت علیک المقادیر وانت مأجور
وان جزعت جرت علیک المقادیر وانت مأزور گفت اگر صبر کنی قضا بر تو برود و تو با مزد باشی و اگر جزع کنی
قضا بر تو برود و تو با بزه باشی انس بن مالک روایت میکند که مردی از جمله صحابه بود مادام پیش رسول بودی پسرکی از
فراق یافت روزی چند بمسجد نمی آمد رسول علیه السلام گفت فلان چرا بمسجد نمی آید گفتند یا رسول الله او پسرکی داشت فرمان
یافته است برای آن نمی آید گفت بخوانیدش او را بخواندند او را گفت یا فلان بهشت را هشت درست و دوزخ را
هفت در تو راضی نباشی که بهر در فراز شوی از درهای بهشت و ایستاده باشد بیکی در پسرت را بیاورد برگیری تو در بهشت
نخواهم رفتن آن مرد دل خوش گشت صحابه گفتند یا رسول الله این او راست خاص یا دیگران را هم این حکم است
گفت لا بل جمله مسلمانان را چون صبر و احتساب کنند ثابت بنانی گوید این مرد عثمان مظعون بود حسن بصری روایت کند
که ثواب صابران چندان است که وصف آن را توان کرد و قوله تعالی انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب هم انس روایت کند که در صحابه رسول علیه السلام مردی بود کنیت او ابوطلحه پسری داشت سخت نیکو و زنی
داشت صالحه و عاقله نام او ام سلیم این پسر بیمار بود و ضعیف شد شبی از شبها ابوطلحه بمسجد رفت بنماز پسر وفات
یافت مادر برخاست و کودک را در خانه برد و بنهاد و برخاست و دیگ طعام راست کرد مرد او را
گفت بیمار چون است گفت از شبهای دیگر هیچ شب ساکن تر نبود انگه طعام پیش آورد و نان بخوردند و جامه خواب بیاورد
و بخفتند و مرد خلوه ساخت با زن چون آخر شب بود مرد خواست تا بیرون شود زن گفت یا طلحه فلان را
عاریه داد کسی [illegible] و مدتی بود داشته اند و بعد تمتع کرده اند و مدتی بوده است اند اکنون چون خداوندش باز خواهد
خشم می آید ایشان را و اظهار کراهیت و جزع می کنند گفت بخرد مردمان و بی انصاف اکنون گفت بدانکه پسری تو
عاریه بود از خدای تعالی بداده بود تا اکنون باز ستد از حق ما است که رضا و تسلیم کار بندیم مرد گفت بنگر تا

انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله بعد از پیش رسول علیه السلام رفت رسول او را گفت بارک الله لکما خدای تعالی
شب دوشینه مبارک گرداند خدای تعالی او را پسر دیگر داد و نقلست از روایت روز احد زنی می آمد که گفت
شتری بسته بیفکند بگذشت رسول او را گفت که اینان چه کسند گفت برادرم و پسرم و شوهرم یا رسول الله اگر
صبر کنم مرا چه باشد گفت اگر صبر کنی بهشت ترا باشد گفت فلا ابالی بعد هذا این بگفت یعنی بس باک ندارم مردی را
بسری فرمان یافت عبدالله بن مراحم بتعزیت او آمد و او را تعزیت داد گفت انا نعزیک لا انا علی ثقة من الخلود
ولکن سنة الدین فما المعزی بباق بعد صاحبه ولا المعزی عاش الی حین عمر بن خطاب رضی الله عنه
اعرابی دید گفت از کجا می آیی ای از تربت یکی و دیعه که مرا نهاده است در زمین گفت آن چیست گفت
پسری داشتم که روزگار بحل او بر من تنگ داشتم از غش بر بودند در زمین کردم ونقش کردم بنال کنت
هر روز یکبار ربیایم و زیارتش کنم گفت در حق او چیزی گفتی در مرثیه گفت بلی گفت بیان کن گفت
یا غایبا ما یؤوب من سفره عاجله موته علی صغره یا قرة العین کنت لی انسا فی طول لیلی نعم
فی سحره ما تقع العین کلما وقعت فی الحی منی الا علی اثره شربت کاسا ابوک شاربها لا بد یوما
منها علی کبره یشربها والانام کلهم من کان فی بدوه وفی حضره فالحمد لله لا شریک له فی علمه کان
فارقی قدره عمر بکریست حارث بن شریح گفت تا دانستم چون است که مارا مصیبتی رسید بنداریم که
هرگز دل خوش نخواهیم شد اگر بس برنیاید که دل خوش شویم گفت بی شیخ می بینی بار رسانیدند
گرچند اگر مرده در گور میریزند وکهن میشود ما او بر دل دوستان کهن میشود اگر گفت وکان تبلی
وجوه فی الثری فکذا یبلی علیهن الحزن وقال اخر مقیم الی ان یبعث الله خلقه
لقاؤک لا یرجی وانت قریب یزید بلی فی کل یوم ولیلة وتنسی کما تبلی وانت
حبیب اخبار واشعار درین معانی بسیار است وکفایت اینجا اینقدر او لئک علیهم
صلوات من ربهم ایشان آنانند که برایشان صلوات است از خدای ایشان عبدالرحمن
گفت ای منفرد

گفت ای منفرد مراد بصلوة مغفرت این کیسان گفت صلوات اینجا ثناست دیگران گفتند
صلوة اینجا از خدا رحمة وتکرار برای اختلاف لفظین انشاد حطیئه گفت الا وحبذا ارض بها هند
وهند اتی من دونها النأی والبعد و برای آن صلوة جمع گفت که صلوات خواست بعد صلوات
ورحمة وبخشایش واولئک هم المهتدون وایشان راه یافتگانند یعنی برحمة و ثواب و گفته اند
الی الحق والصواب وگفته بجای استرجاع وبعضی صحابه چون این آیه بخواندی گفتی نعم العدلان
ونعم العلاوة گفتی نیک دو نیک است یعنی صلوة ورحمة ونیک سرباریست یعنی هدایه برسری در تفسیر اهل
البیت آمده که این آیات در حق اهل بیت است از صادق علیه السلام روایتست که او گفت سبب نزول این
آیه آن بود که چون خدای جل جلاله این آیه فرستاد که واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن
رسول علیه السلام گفت نعم الخلیل ابراهیم ابتلی فصبر واعطی فشکر ولولا انی اخاف علی عترتی فنالت الله لهم
الامامة وما لهم والدنیا فانهم خلقوا للاخرة وخلقت الدنیا لهم که نیک خلیلی بود خدای را ابراهیم ابتلا کردش
او صبر کرد وبداد او را شکر کرد واگر نه آنستی که من بر عترت خود میترسم از خدای جل جلاله در
خواستمی تا ایشانرا امامت دادی ولیکن ایشانرا با دنیا چه کار که ایشانرا برای آخرت آفریده
و دنیا برای ایشان آفریده اصل آمد این آیه و لنبلونکم بشیء من الخوف رسول علیه السلام
علی را بخواند و این آیه را بر او خواند و او را گفت هذه کلماتک وکلمات ابراهیم ابتلی بالشمس والقمر
تو و ابراهیم را به کلمات اختبار ابتلی به آفتاب وماه بود ولقد سبقت اجابة الله مسئلتی واجابه خدای تعالی سبق برد سؤال را
یعنی این کلمات تست که ترا بآن امتحان کرد چنانکه ابراهیم را بآفتاب وماه وزهره فلما جن
علیه اللیل رأی کوکبا الایة الی قوله انی وجهت وجهی للذی او وفا کرد او را امامت داد و ترا نیز
ابتلا کرد باین چیزها معلوم از حق ... اگر تو نیز وفا کنی ترا نیز امامت داد و من ناخواسته اجابت دعای مرا
دعای مرا اکنون کلمات تو چیست بشیء من الخوف بچیزی از خوف یعنی خوف و رعب عداوت کنند از

بتخویف و ترغیب جنگ بیان کرده شد و نهایت بستنها کرده شد و امتحان که امر او بود بدین معنی از همه جهات کس
بجنگ ایشان همه اهل کوه و بیچاره ایشان کنار کسری ذکر بیان کرد از آن تیغ او بیش عمر سر از حکم مخالف و مولف
سر ازیشان نکند و اینجا و دیگر کسی بعنی الخیف و مراد روزه است نظیر حال الا ما خشاد شده بود و نشنیدی آن گاه ما اطلاع
بر کرده ایشان سبب کرد و بالجوع گفت نفس جنس من الطعام ما یقیم ظهورها و لا یمنع عن عبادت ربی مراد از طعام آن
است ایشان را که نفس بر است زیرا که غیر راه خدا ای جمیع حلال بخشند و در پیش عاد بوشیدن علی انفسهم
و لو کان بهم خصاصة و انما نطعمکم لوجه الله و آنچه در دست از جهت خود بپا بد انفقنا الله و نقص
من الاموال و الانفس اداء به البیدل و العطل بذل و عطا خواست بیان حال الیسر ابن آمد
الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة بعضی عرایضه و نقص من الاموال ان
نقصان مال منع ایشان از مال است تا زودا علیه السلم میکوید بکانت لنا فدک من جمیع ما اظله
السماء فشحت بها نفوس قوم و سخت بها نفوس قوم اخرین بعضی دیگر گفتند ترک غنیمت است لاشتغال
بالقتال یعنی از قتال باز ماند بر همه آن کثر بود و جهت جانه و نفوس ابطال بود نه بغایت
اموال و مراد بیان بوده تا ایمان کرانی بود آن الاسود و سود الغایب هشام یوم الکریمة فی السلب
لا السلب نمی کرد چون عمر علی علیه در دار بای جنگ خواست تا ترکش بر و او دو گفت ای امیر ترا ان
مر او تو کی جست گفت آن حیث گفت لیلا یکشف سرطاء بن تمک لا لا تسلب حلیة اکرم
عوره من نکتی و سلاح و جامه من تمکنی گفت ذاک الهون علی ام گفت از بهم حضر انا ترکت
بر من لقا خود بیاد روزان تنیبا ات کرد اعلی تقحم الفوارس هکذا عنی وعنهم اخبر و اصحابی
المو یعنی القراح خیطی و مصیب فی الهام لیس بیا و صلدت حین ترکته متجدلا کالجلع
بین دکادک ورد الی وعففت عن اثوابه و لو اننی کنت المقطر بزنی اثوابی عبد الجبار ذو
سقاه برابه و عبدت رب محمد بصوابی لا تحسبن الله خاذل دینه و نبیه یا معشر الاحزاب

اخرجه

تا عمر بن خطاب شد و گفت یا علی چرا درع او را نگیری که در همه عرب کسی درع چنان ندارد گفت شرم داشتم
کشف عورة پسر عم خود کردن و این برای آن گفت که عمرو عبد و قریشی بود و بعضی دیگر گفتند مراد از نقص ثمرات
برایشان ما قضی است علیه السلام پرسیدند از سبب تحریم صدقات برایشان گفت ان الله حرم علی
عباده اموال الناس خدای تعالی مال را پاک داشت از دست سور مال مردمان بعضی از بزرگان در حق
ایشان گفت عرضوا الدنیا علیهم لیبلوها و اعطوها فلم یقبلوها گفت دنیا را بر ایشان عرض داشتند
ایشان نه خواستند و چون بدادند ایشان قبول نکردند و الا انفس گفتند مراد خبر است که او را
داوند بقتل او چنانکه و قوع آن پر خبر و بیرون خبر می گفت ما اعجب انقتاعا ان یخضبها من فوقها
بدم و دست اشاره می کرد بمحاسن و سر چه منع می کند آن شقی ترین مردمان که بیاید و این محاسن سفید را
از خون این سر خضاب دهد و الثمرات خبر اولاد رسول الله و در کشتن حسن بزهر و حسین بتیغ حق تعالی
ایشان را ثمرات خواند برای آنکه میوه دل رسول و قرة عین او بوده اند تا در خبر است که یکی را از پسران شاه بر
دیگری بر آن ران و گاه و بوسه بر بین میداد و گاه بر او از امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسیدند که دوستشان
الثمرات احب الینا من الشجر گفت چرا میوه دوست تر از درخت میدارم یعنی فرزند زاده را از فرزند
دوست تر میدارم جواب داد او را که فرزندان دشمنان ما اند لقوله تعالی ان من ازواجکم و اولادکم
عدوا لکم فرزندان ایشان دشمنان ایشان اند بل ایشان دشمنان ایشان اند ... ا ...
و هر کسی دشمن دشمن دوست میدارد و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة الآیة
صادق علیه السلام گفت این در حق او آمد چون خبر برادرش جعفر آوردند از موت او بشنید گفت انا لله و انا الیه
راجعون گفتند کسی که گفته چنان و حق تو گفت من بسنده کردم تا از پس او هر مصیبت رسیده باد اقتدا
کند در گفتن اولئک علیهم صلوة من ربهم و رحمة اگر آیه بر قول اول حمل کنند که مراد عام
است از حق هم گفت چون کسی را مصیبتی رسد او این کلمات گوید صلوات حق بر او تا دارای سبحان الله

تو در حق او صلوة روا نداری در حق خود روا داری اگر تو بنوعی مصیبت رسیده او با نواع مصیبت رسیده است
تنها را بجا یکی اگر چون رغبت داری که آنچه در حق خود از خدا روا داری در حق او از خود روا نداری اگر تو در
سنی مصیبت او یاری ابطلبی نیز تو مصالبت اگر آیه خاص است خود صلوة خاص است مستحق او است
مستحق این لفظ خواد زن شیرنش کس نیست چه شاعر در حق ایشان میگوید مطهرون نقیات ثیابهم
تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا من لم یکن علویا حین تنسبه فما له فی قدیم الدهر مفتخر الله لما
خلقا و اتقنه صفاکم و اصطفاکم ایها البشر فانتم الملأ الاعلی و عندکم علم الکتاب و ما جاءت
به السور ابیات حسن بن هانی راست در حق علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام چنین ابیات و ما [illegible]
در دولت بنی امیه و بنی عباس می گشتند و کس را نیز نبود [illegible]
و اولئک هم المهتدون [illegible] انا هدیناه السبیل [illegible]
[illegible] انما انت منذر و لکل قوم هاد [illegible] رسول الله [illegible] و علی ابن ابی طالب
علیه [illegible] علیهم الصلوة و السلام [illegible] ان الصفا و المروة من شعائر الله
فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما و من تطوع خیرا
فان الله شاکر علیم ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات
و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله
و یلعنهم اللاعنون الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب
علیهم و انا التواب الرحیم ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار
اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین خالدین فیها

لا یخفف

لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون این نیز آیه است قوله ان الصفا و المروة
صفا جمع صفاة [illegible] آن سنگی نرم باشد قال امرؤ القیس [illegible]
صفاة [illegible] مثل [illegible] و قطاة و قطا [illegible] و صفا واحد است [illegible] صفوان [illegible]
و صفوان [illegible] گرها [illegible] قال الراجز کان متنیه من النقی
مواقع الطیر علی الصفا و مروه سنگی [illegible] گوهک [illegible] قال ابو ذویب حتی کانی للحوادث مروة بصفا
المشرق کل یوم تقرع و جمع [illegible] مروات بود و جمع [illegible] مرو بود [illegible]
جل جلاله آن دو کوه معروف خواست که در مکه است و [illegible] الف لام تعریف [illegible] من شعائر الله
جمع شعیره و هی المنسک [illegible] الاشعار [illegible] اعلام [illegible] اعلام حج کرده [illegible]
[illegible] قال الکمیت [illegible] شعایر قربان [illegible]
[illegible] و اصل [illegible] و آن علم بود و تقدیر آیه چنین است که ان الطواف بالصفا
و المروة من شعائر الله مضاف حذف کرد و مضاف الیه بجای او بنهاد [illegible] و اسئل القریة
حسن بصری گوید [illegible] من دین الله [illegible] طواف [illegible] از میان دو کوه [illegible]
[illegible] ذلک و من یعظم شعائر الله [illegible] عبد الله عباس گفت من المناسک از جمله [illegible]
مجاهد گفت من الخبر الذی اخبرکم الله [illegible] که خدای [illegible] و اصح [illegible] شعائر اعلام
[illegible] تقدیر [illegible] یعنی [illegible] دو کوه از جمله مواضع عبادت خدا است جل جلاله [illegible]
که گفتیم تقدیر حذف مضاف [illegible] کردن تا معنی مستقیم شود اکنون مفسران در سبب نزول آیه خلاف کردند عبد الله
عباس گفت سبب نزول این آن بود که در جاهلیت دو بت بود یکی را نام اساف و یکی را نام نائله یکی بر صورت مردی
و یکی بر صورت زنی اساف بر صفا و نائله بر مروه بود [illegible] آن مردی و زنی بود [illegible] خانه کعبه زنا کردند [illegible]
[illegible] ایشان را سنگ گردانید [illegible]

مشرکان نهاده داشتند که آن را عبادت و نصب کردند چون سعی کردندی از میان صفا و مروه دست بر ایشان
مالیدندی و تقرب کردندی چون اسلام آمد و خانه کعبه از بتان پاک کردند بتان را بشکستند پس مسلمانان
از میان صفا و مروه سعی نمیکردند که کافران برده‌اند که آن سنت جاهلیت است و نوعی از شرک چون چنین بود حق تعالی
آیه فرستاد ان الصفا والمروة من شعائر الله سدی گفت سبب نزول این آیه آن بود که در جاهلیه
اهل مکه اوثان و اصنام نهاده بودند از میان صفا و مروه پس کس طواف نکردی آنجا چون اسلام آمد رسول علیه السلام
سعی میکرد آنجا گفتند یا رسول الله ما هرگز سعی نمیکردیم اینجا که این جای دیو پرست و محل بت پرستان است
خدای تعالی جل جلاله آیه فرستاد و بیان کرد که سعی کردن اینجا از جمله عبادات و ارکان حج است قتاده گفت اهل
از میان عرب آنجا سعی نکردندی خدای تعالی آیه فرستاد مقاتل بن حیان گفت کس از عرب آنجا طواف نکردی
الا حمس و ایشان قریش بودند و کنانه و خزاعه و عامر و صعصعه ایشان فرا برای خود سنتی نهادند ایشان
بیامدند و رسول را گفتند یا رسول الله ان شعائر الله هذا این که ما می‌کنیم از مناسک است حق تعالی این
آیه فرستاد و اکنون فقها خلاف کرده‌اند فی السعی بین الصفا والمروة مذهب شافعی و مالک و احمد و اسحق آنست
که سعی از میان صفا و مروه از فرایض حج است و حج الا آن درست نباشد اگر کسی نکند تعدی او از وی بر نخیزد
فرا گیرد قضا کند هم بعینه و اگر از شهر بیرون شده باشد باز آید و قضا کند هم چنانکه طواف خانه مذهب ابوحنیفه و سفیان ثوری
و ابو یوسف و محمد چنان است که اگر باز آید و قضا کند نیکو باشد و اگر نکند و فدیه کند گوسپندی بکشد مجزی باشد از او
انس و مالک و عبدالله زبیر و عطا و مجاهد گویند سعی از میان صفا و مروه سنت است اگر کسی نکند بر او حج لازم نیاید
و گفتند در قراءت عبدالله عباس و شهر بن حوشب و عبدالله مسعود چنین است که فلا جناح علیهما
ان لا یطوف بهما و مذهب اهل بیت چنانست که سعی میان صفا و مروه رکنی از ارکان حج است هر که نکند
حجش درست نباشد و کیفیت او آنست که هفت بار سعی کند از میان صفا و مروه ابتدا به صفا کند و ختم به مروه و
مذهب فقها هم چنین است الا اصحاب ظاهر از داود و اصحاب او و ابن جریر و ابوبکر الصیرفی من اصحاب الشافعی

کنند

و حقیقت در سعی این صفا بس بود که در میان این دو کوه برود اگر بر کوه نشود باکی نبود و مذهب فقها هم چنین است
الا عبدالله بن الوکیل من اصحاب الشافعی که او گوید صعود واجب است و دلیل بر صحت مذهب ما در این مسئله
طریقه احتیاط و طریقه قراءات و معهودات و قول رسول است که گفت یا ایها الناس کتب علیکم السعی فاسعوا
و معنی کتب فرض باشد و گفت جابر روایت کرد که رسول علیه السلام چون حج کرد به صفا و مروه رسید و سعی کرد و گفت ان
الصفا والمروة من شعائر الله ابدءوا بما بدأ الله پس بر صفا شد و در خبر آمده است از عبدالله عباس
روایت است که حاجیان را دید که سعی میکردند گفت هذا ما ورثکموه امکم ام اسمعیل این آن است که مادر تان
بمیراث نهاد شما را گردانید و ام اسمعیل چون تشنه شد بر کوه صفا دوید و در وادی نگریست تا کسی را بیند از آنجا
فرود آمد و بدوید و بر مروه شد بنگرید تا کسی را بیند تا هفت بار هم چنین کرد خدای تعالی آن را مناسک حج و واجب کرد
سوال کنند اگر چون بطن الوادی رسید سنت آن است که به هروله برود و گوید رب اغفر وارحم و تجاوز عما
تعلم انک انت الاعز الاکرم اهل اشارت گفتند اشارت در سعی آنست که سائل محتاج چون بدر خانه
مخدوم و مقصود رسید باری هجوم کردن و یکبار فرا نشستن متردد باشد و آمد شد می‌کند تا [illegible]
دستوری را حاجی هم چنین کند پیش از آنکه در خانه شود تا تشبه کرده باشد به سائل محتاج که بر در سرای پادشاه
دولت می‌گردد تا که باشد که بار یابد است فمن حج البیت ای قصد الکعبه هر که او حج خانه کند یعنی قصد
کعبه کند و حج در لغت قصد باشد و در شرع نیز قصد باشد جز که قصدی مخصوص بود و وقتی مخصوص مخصوص که یکی
برای ادا مناسکی مخصوص و این از اسما مخصوص باشد از آن اسمائی چون صوم و نماز گفت [illegible]
بحج بیت المقدس ذی حجه و [illegible] محمد جبیر گفت حج کرد و اختلاف با جماعت ما قال [illegible]
السعدی و اشهد من عوف حلولا کثیره یحجون سب الزبرقان المزعفرا چون مردم را بسیار بخانه
کعبه باید شدن یکبار برای طواف زیارت و یکی برای طواف عمره و یکبار برای طواف [illegible] و یکبار برای
وداع النساء و یکبار برای الوداع [illegible] او اعتمر من العمره و هی زیارة قال الشاعر لقد سما ابن معمر

حین اعتمر معه ابن مسعود و صبره اصل عمره در لغت زیارت بود و جایی برای عمارت و در شرع عبارت
بود یکی عمره متمتع که اول لبیک بعمره زند چون از آن حلال شود لبیک بحج زند و آن فرض آنان باشد که نه از حاضران
مسجد الحرام باشند و حد منزل ایشان بود که از مکه دوازده میل بیشتر باشد و آنان که از حاضری المسجد الحرام
باشند فرض ایشان قران یا افراد بود و دیگر عمره مبتوله و آن عمره مفرده باشد و آن همه وقت شاید کردن و فاضلتر
در ماه رجب باشد فلا جناح علیه ای لا حرج علیه و لا اثم فرو نباشد او را و اصل الجناح من جنح اذا مال قال الله تعالی
و ان جنحوا للسلم فاجنح لها ان یطوف بهما و تقدیر چنانست که یتطوف بهما تا زایل کرده اند برای قرب
و اکثر علما او عام کرده اند و ظاهر این لفظ در اباحه و در طلب استعمال کنند و اگرچه واجب و ندب که شعار که باشند
درین حکم و ازین جا خطا افتاد آنانرا که پنداشتند که ذنب و این خطاست یعنی ظن ایشان برای آنکه
اگر ظاهر موضوع حمل کنند اباحه فایده ندهد و این محالست در باب عبادات دگر آنکه واجب و سنت در این
باب مشارکت او را یعنی آنکه رفع الجناح علیه و لا حرج [illegible] باین لفظ نه و برای آنکه قومی اعتقاد کرده بودند که در آن
جناح و حرجست برای آنکه پنداشتند که آن دو بجای بتان و بت پرستان چنانکه در سبب نزول گفته شد
آنکه در وجوب سعی خلاف کرده منقرض شد اکنون اجماعست بر وجوبش خلاف در آنست که رکنست یا نه
نیست و شرط است در صحت حج یا نیست و دلیل بر وجوبش خبر ابو موسی که گفت در آمدم در رسول الله
[illegible] مرا گفت چه لبیک زدی گفتم بر وفق لبیک تو گفت نیک کردی آنگه گفت طف بالبیت و بالصفا و المروة
ثم احل اکنون طواف خانه بکن و سعی از میان صفا و مروه و آنگه حلال شو و این امر رسول بر وجوب باشد
و قوله فمن تطوع خیرا حمزه و کسائی خوانده اند فمن یطوع خیرا بیا و تشدید طا و واو و اصل او یتطوع بوده است
همچنان کرده که گفتیم فی قوله ان یطوف بهما [illegible] عام و معنی آن در معنی او خلاف کرده اند مجاهد
زید و عطا که صاحب [illegible] ایشان تعلق کرده اند باین آیه در جواب اندر رفت و آنان که وجوب گفته
این منفصل از سعی حسن بصری گفت مراد آنست که هر که تطوع و سنتی کند از سایر ابواب شرعیات از
نماز

نماز و روزه و قرآن مقاتل و کلبی گفتند فمن زاد علی الواجب فی الطواف یعنی هر که طواف بیش کند بعضی دگر گفتند
مراد آنست که هر که عمره سنت کند فان الله شاکر علیم خدای سبحانه شکور کند و مراد بشکر از
خدای تعالی مجازات و مکافات و مقابله بخیر باشد و [illegible] شکر خواند از آنا لطیف تر لفظی گفتند [illegible] تا تکلف
رفته شود و طاعات و دوانست با آنکه تو کنی بر او بسیج اندک و بسیار و پنهان و آشکار نماند تا بداند تکلف
که رنج او در آنچه کند و شنیده و گفتند معنی شاکر در خدای عز و جل آنست باشد که یقبل الیسیر و یعطی الکثیر از
آنکه اندک پذیرد و بسیار بدهد من قول العرب دابة شکور چون فربهی او بیشتر از علف خوردنش باشد
و علیم یعنی عالم است باخلاص مخلصان و نفاق منافقان و ریای مرایان ان الذین یکتمون ما
انزلنا من البینات آنان که پنهان می کنند یعنی رؤسا و احبار جهود آن آنچه ما فرستادیم از
توریة و احکام حلال و حرام او و حدود و فرایض او و الهدی یعنی نبوت رسول الله ص کلبی گفت از عبد الله عباس
که آیه در شأن کعب اشرف و کعب اسد و عبد الله صوریا آمد که ایشان احکام توریة پنهان کردند طمع حطام
دنیا را عکرمه گفت از عبد الله عباس که سعد معاذ و معاذ جبل جماعتی احبار را گفتند شما هیچ ذکر این محمد
در توریة یافتی گفتند خدای تعالی این آیه در حق ایشان فرستاد و اگر حمل کنند بر عموم اولی باشد و اگر درست
شود که آیه در حق بعضی آمد منع نکند که حکم او متعدی باشد بدیگران و لکن دلیل عطا گوید ابو هریره گفت لولا آیة فی
کتاب الله لما اخبرتکم بشیء ابدا و در بعضی لولا آیة فی کتاب الله فی سورة البقرة لما حدثتکم بشیء ابدا گفت
اگر نه این آیه است در کتاب خدا در سورة البقرة من هیچ حدیثی نکردمی شما را و گفتند آن آیه کدامست این
آیه بر خواند و عروه روایت کرد از حمران که او گفت یکی از مردمان صحابه وضو ساز کرد و آنگه گفت اگر آیتی نیست
در کتاب خدای عز و جل من حدیث نکردمی شما را خبری از اخبار رسول رسول ص گفت هر که وضو نیک بسازد
کند و نماز بکند و تا بدیگر نماز رسد همچنین کند خدای عز و جل آن گناه که او کند از آن نماز تا این نماز بیامرزد
گفتند آیه کدامست این آیه بر خواند و چند صحابه روایت کردند این حدیث چون انس جابر و ابو هریره و عبد الله مسعود و که

رسول ع گفت من علم علما فکتمه الجم یوم القیمة بلجام من النار و بدیگر روایة من کتم علما الجمه الله یوم القیمة بلجام من النار

و بدیگر روایة لقی الله یوم القیمة ملجما بلجام من النار بر جمله معنی آنکه هر کس که علمی داند و او را از آن پرسند

پنهان کند فردای قیامت او را بیارند لجامی از آتش بر دهن او کرده و عبد الله عباس روایت کند از رسول ع

که او گفت علما این امت دو مردند یکی آنکه خدای عز و جل او را علمی داده باشد او بر مردمان بذل کند و بخل نکند بآن

و بران طمعی نبسته باشد و بهای اندک نفروخته باشد که برای او ماهیان دریا و مرغان هوا و دواب زمین

استغفار کنند و کرام الکاتبین او چنین در باطن خدا شده سید و شریف و دیگر مردی باشد که خدای تعالی او را علمی

داده او بان علم بخل کند بر بندگان خدای تعالی بران طمعی بسته باشد و آن بهای اندک بفروخته فردای قیامت او را بیارند لگامی

از آتش بر سر او کنند بر جمیع قیامة فرشته بر وی ندا کنند که این فلان است فلان خدای عز و جل او را علمی

داده در دنیا او بر بندگان خدای بان بخل کرد و بران طمع کرفت و بها از وی خواست او در ادام چنین عذاب میکند

تا خدای تعالی عز و جل از حساب خلقان فارغ شود و این خبر دلیل میکند که آیه بر عموم است و هر کس خبری از علم دین

پنهان کند داخل است تحت این آیه و آیاتی که مثل این در این سوره و سوره آل عمران در کتمان و ترک اظهار حق لازم

باشد یا حاجت بان قوله البینات در عموم او داخل باشد هر چه خدای تعالی فرستاد از کتابها و وحی پیغمبران

بیرون کتاب و قوله والهدی هر چه او دلیل است از ادله عقلی و شرعی داخل باشد در آن و این از جمله فروض کفایات است

یعنی این بیان کردن و تمهید و تقریر این و ادله کردن بحسب حاجت چون بعضی بان عمل قیام کنند از باقی ساقط شود

من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب پس از آنکه ما بیان کردیم برای مردمان در کتاب یعنی پس

از آنکه ما بیان کردیم کسی حلال نباشد که پنهان کند چه آن در گفتن علم پوشیده نباشد و مردمان بآن منتفع شوند

چون حال چنین باشد کتمانش حرام بود هر که چنین کند اولئک یلعنهم الله ایشان باشند که خدای تعالی

بر ایشان لعنت کند و لعنت کند کان در اصل بمعنی طرد و ابعاد باشد چنانکه بیان کردیم من قول الشماخ وصفا

ذعرت به القطا و نفیت عنه مقام الذئب کالرجل اللعین ای المطرود المبعد و در شرع مراد بان ابعاد باشد

از رحمه

از رحمه و ثواب و تعالی و یلعنهم اللاعنون قتاده گفت فرشتگان خواست و پیغمبران و مؤمنان

عطا گفت جن و انس اند مجاهد گفت هوام زمین اند حتی العقارب و الخنافس عبد الله عباس گفت همه جانوران

مگر جن و انس ضحاک گفت چون کافر را در گور نهند فرشتگان سوال بیایند او را گویند من ربک و من

نبیک ما دینک خدایت کیست و دینت چیست و پیغمبرت کیست گوید ندانم مطرقه از آتش بر سر او زند

او در زمین زنند بانگ او همه خلایق بشنوند مگر جن و انس هیچ چیز نباشد که آواز نشنود و الا او را لعنت کنند فذا

قوله اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون منکر و نکیر را گویند لا دریت کذلک فی الدنیا هذا

که در دنیا هم چنین نادان بودی عبد الله مسعود گفت هر آن دو کس که یکدیگر را لعنت کنند لعنت بر آسمان شود

و پس فرود آید آنرا که لعنت کرده باشد او را سزا مستحق نیابد بر جهودان کرده و ذلک بود و یلعنهم الله و یلعنهم

اللاعنون مجاهد گفت بهایم اند که عصاة بنی آدم را لعنت کنند چون قحطی پدید آید بشوم گناه و نحاست گناه

از ما باز گرفتند قوله الا الذین تابوا مگر آنها را که ایمان آوردند و توبه کنند حق را چون وعید بشنیدند

و پنهان کنند کار را خواست تا یکبارگی توبه کنند و بدانند که ایشان را طریقی هست بخلاص خود و تمکن

در سرای تکلیف از آنکه خویشتن بر هانند گفت این اهل است مگر آنها را که توبه کنند از کتمان و معلوم یعنی کتمان

صفت رسول ع و جملش کردن بر عموم از کفر و جمله گناهان اولی باشد و بیان کردیم که توبه پشیمانی باشد بر گذشته

و عزم در آینده بر آنکه مثل آن نکند و اصلحوا و عمل خود را باز کنند فیما بینهم و بین ربهم کاستی از میان

ایشان و خدای باشد باصلاح آرند و هم گفت آن خواست که اصلاح کنند علم آنچه فساد کرده باشند بجهل

و بینوا و بیان کنند آنچه کتمان کرده باشند از صفت رسول ع و آیه رجم و محمد حرم گفت بینوا یعنی توبه اظهار کنند

باخلاص عمل تا آنکه ایشان را بکفر و عمل باطل دیده باشند ایشان را بایمان و عمل صالح بینند فاولئک اتوب علیهم

من توبه ایشان قبول کنم یقال تاب العبد الی الله و تاب الله علی العبد و انا التواب الرحیم بیان این

آیه گذشت پیش ازین اکنون گفت که اصرار کنند و توبه نکنند ان الذین کفروا و ماتوا و هم

واو اول عطف است و دوم حال گفت آنکه بر کفر مقام کنند تا بمیرند اولئک علیهم لعنة الله ایشان آنانند
که لعنة خدای تعالی بر ایشان باشد و لعنت فرشتگان و لعنت مردمان جملة و گفت و رنج بیالش خوشنامرا
خواست ابو العالیه گفت روز قیامت باشد که کافر را بدارند اول خدا ایشان لعنة کند و پس فرشتگان
و اگر مومنان شدی گفت هیچ ... نباشند که یکدیگر را لعنت کنند الا لعنت ایشان با کافران
بگفتم الا لعنة الله على الظالمين برای آنکه کافر سر همه ظالمانست و لعنت از خدا تعالی هم بقول ... بقول اگر
بقول باشد بر سبیل نفرین باشد که گوید و ان علیك لعنتی و گفت الا لعنة الله على الظالمين و اگر بقول
بود ابعاد ... لعنت باشد از رحمت و ثواب بهشت چنانکه بیان کردیم و اما از ما چو بقول نباشد بر وجه نفرین که
خالدين فيها نصب او بر حال بود و ای مقیمین انجا موبد و مخلد باشند ببقاء خدای تعالی تخفیف عذاب نکند ایشانرا
و در فیها خلاف کرده اند بعضی گفتند ضمیر عاید است با لعنة و بعضی گفتند با دوزخ نه ایشان بدر آیند و نه عذاب
بر ایشان سبکتر آید و نه بمیرند تا باز رهند و نه عذاب ایشان را انقطاع و فتوری باشد ولا هم ينظرون بعضی گفتند از نظرات
و نظر رحمت باشد ای نه بر ایشان رحمت کند خدای تعالی و بعضی گفتند از انظار است و آن امهال باشد و نه ایشانرا مهلت
دهند و باز گذارند تا توبه کنند و اصلاح کنند و چند معنی بر آنند که انظار راست بمعنی امهال و در آیه دلیل است
بر آنکه تکلیف نباشد و توبه نباشد خلاف آنکه مجاز گفت و ایمان سود ندارد و توبه قبول نکنند برای آنکه بر وجه ...
واقع نبود و خلایق الجا ملجا باشند ... عظیم ... و قبول
نباشد برای الجا نبود تو والهكم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم ان في
خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار والفلك التي تجري في البحر
بما ينفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحيا به الارض بعد
موتها وبث فيها من كل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر بين السماء
والارض

والارض لآيات لقوم يعقلون ومن الناس من يتخذ من دون
الله اندادا يحبونهم كحب الله والذين آمنوا اشد حبا لله ولو
يرى الذين ظلموا اذ يرون العذاب ان القوة لله جميعا وان الله
شديد العذاب اذ تبرأ الذين اتبعوا ورأوا العذاب وتقطعت بهم
الاسباب وقال الذين اتبعوا لو ان لنا كرة فنتبرأ منهم كما
تبرؤوا منا كذلك يريهم الله اعمالهم حسرات عليهم وما هم بخارجين
من النار تو والهكم اله واحد اسماء بنت یزید روایت کند از رسول
رسول علیه السلام که گفت نام بزرگترین خدای تعالی در سوره البقره است این آیه است و
والهكم اله واحد و در فاتحه آل عمران و مغیره بن سبیع العجلی روایت کند که هر کس که ده
آیه در سوره البقره بخواند چون بخواهد خفتن هرگز قرآن فراموش نکند چهار آیه از اول سوره و دو
آیه تو والهكم اله واحد و آیة الکرسی و سه آیه از آخر سوره حق تعالی درین دو آیه ذکر
فرمود وحدانیت خود کرد در آیه اول توحید خود گفت و در آیه دوم ادله آن گفت تو والهكم اله
فعال باشد بمعنی مفعول کالکتاب والحساب بمعنی معبود شما یعنی مستحق عبادت و در لغت به لفظ مشتق از
الاله است و آن عبادت بود چنانکه بیان کردیم فی آیه التسمیه و خطاب بدین آیه با جمله مکلفانست حق گفت
معبود شما خدای شما که مستحق عبادت وارد بخلق اصول نعم از حیوة و قدرة و شهوة و نفرة و کمال
عقل یکی است که هیچ ذات با او مشارکت ندارد و قدرة بر این لیس و درین سخن ...

و معنی آنکه ما گوییم خدا یکی است بر چهار وجه بود یکی آنکه مثل و نظیری و کفوی ندارد چنانکه
گویند فلان فرید عصر و وحید دهر است که کسی را در فن خود بی نظیر باشد دوم آنکه منفرد بود بالهیه
و استحقاق عبادت سیم آنکه تجزی و تبعیض بر وی روا نبود چهارم آنکه در صفات و این جمله
چون تحقیق کنند مرجع با یک معنی بود و آن آنست که منفرد است بصفت ذات و منفرد آن صفتی است
که هیچ ذات از ذوات او را مشارکت نکرد اندر آن و آن ما هو فی ذاته است که مؤثرات
در مخالفت ایشان بر ذات وهم او اثر کردی و ضد چنانکه اگر مثلی بودی مماثل هم بان کردی تعالی علوا کبیرا
و هم چنین مضاد اگر ضدی بودی او را بدین صفت کردی پس لی ن بهیچ وقت و احوال است و این
و تحقیق در توحید آنست که او ذاتی است که در صفت ذات و الهیت بدین معنی که گفتیم مشارکی ندارد پس این
دو فایده بود یکی اثبات او و دیگر نفی امثال و اشکال از وی تا آیه دلیل بود بر بطلان قول ملحدان
و ثنویان و ترسایان و طایفه مشبهان که لا اله الا هو لا نفی جنس است برای آن اسم را انکار کرد
با او بر آنکه معنی آنست که هر چه اثبات کردند از ارباب معبود آن همه منفی است و صلاحیة الهیه ندارد و استحقاق
عبادت مگر خدای عز و جل که موصوف است بدین صفت این کلمه کلمه اخلاص است و سبب خلاص است و تمسک
بدین تمسک بعروه وثقی کرده باشد کقوله تعالی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد
استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و این کلمه تقوی است کقوله و الزمهم کلمة التقوی
و این کلید بهشت است کقوله علیه السلام مفتاح الجنة لا اله الا الله و این حصن حصین است از آتش دوزخ
کقوله عز و علا لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی گفت لا اله الا الله حصن منست هر که در حصن
من شد از عذاب من ایمن باشد و اخبار در فضایل این کلمه بی اندازه است در موضعی که این کلمه بی اندازه
در مواضعی که این کلمه آیه گفته شد از قرآن جل جلاله که حق تعالی دو اسم را با این کلمه پیوست که معنی است از رحمه
خدای عز و جل بر بندگان نشان از رحمت او بر خلقان وهو الرحمن الرحیم و تفسیر این رفت در اول تسمیه قدیم

جل جلاله

جل جلاله چون ذکر صفت وحدانیت خود بکرد مشرکان گفتند کیف تسع الناس اله واحد یعنی همه مردمان را
یک خدای چگونه بسنده باشد حق تعالی این آیه فرستاد ان فی خلق السموات و الارض گفت که خلق او
کفایت بود و حاجت خلق نداشت جاری در شب و روز و در نگاه داشتن آفرینش و در عنایت همه حاجت ندارد و او غنی است و قول
آیه سعید جبیر گفت جهودان رسول را گفتند آیتی با ما نمای چنانکه پیغمبران دیگر را بود و دیگر روایت مشرکان عرب
جهودان را گفتند آیات موسی چه بود ایشان گفتند دست بیضا و فلق دریا و قلب عصا و مانند این
ترسایان را گفتند آیات عیسی چه بود گفتند احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص که رسول را گفتند تو نیز از خدا
درخواه تا کوه صفا را زر کند تا در کار خود صرف کنیم گفت بار خدایا دانی چه میخواهند از من خدای
گفت من کرد این آنچه میخواهند بکنم و لیکن اگر ایمان نیارند بدان عذابی کنم که کس را عذابی چنان نکرده باشم
رسول گفت من نخواهم بار خدایا رها کن تا من ایشان را دعوت کنم یکبار و روز دیگر خدای جل اسمه این آیه
فرستاد ان فی خلق السموات و الارض گفت در خلق آسمان و زمین و آنچه از پس آن است
ایشان را از پس آیاتی هست روشن تر و نافع تر از کوه صفا که زر کنیم اگر گویند ایشان از وی دلیل
نخواستند بر وحدانیت خدا و دلیل خواستند بر صدق نبوت و این جواب مطابق سوال نیست جواب آنست
که گویم رسول ایشان را دعوه کرد تا معرفت و عبادت خدای که قادر باشد بر این جمله و این فعل او باشد
و چون ایشان نظر کنند بدانند که این جمله از فعل خداست و کس برین قادر نیست مگر او و ایشان را
علم بصدق او حاصل آید چون علم بصدق او حاصل شد علم به نبوت او حاصل باشد قوله ان فی
خلق السموات و الارض خدای تعالی جل جلاله در این آیه هشت دلیل ذکر کرد بر وحدانیت خود
اول خلق آسمان و زمین دوم اختلاف شب و روز سیم کشتی در دریا چهارم باران از زمین زنده کند پنجم
انواع جانوران در زمین ششم گردانیدن بادها هفتم ابر مسخر از میان آسمان و زمین و در هر یکی
دلیل ها که دلیل است بر وجود و وحدانیت قدیم جل جلاله زمین بر بساطت و فراش و بستر و قرارگاه

دخفتن گاه و مسکن گاه و آرامشگاه ما کرد چنانکه گفت جل جلاله جعل لکم الارض
قرارا و جعل لکم الارض بساطا و جعل لکم الارض مهادا
و جعل لکم الارض کفاتا احیاء و امواتا و آسمان را مسقف ما کرد و ابرها و آفتاب
و ستارگان [illegible] که جوشش [illegible] سوختی از فرط حراره و شعاعش
[illegible] حراره او [illegible] منتفع می شویم [illegible] سال و ماه پیدا کنیم
انتفاع
بر [illegible] منافع دینی و دنیایی و ستارگان بسیار [illegible] برج [illegible] برای [illegible]
و آن دیگران برای زینت چنانکه فرمود انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و بعضی را رجوم
شیاطین کرد چنانکه گفت وجعلناها رجوما للشیاطین اگر بر وجه دلالت نظر کنیم در اختلاف احوال
روز و شب [illegible] بر حدوث او و حدوث [illegible] و دلالت کند بر احتیاج او بمحدثی قادر [illegible]
[illegible] عالم [illegible] احکام [illegible] احوال [illegible] احکام این افعال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مختلف الالوان [illegible] الطعم و الریح و الطبع [illegible]
[illegible] اختلاف اللیل و النهار [illegible]
گشتن و گردیدن شب و روز شب از پس روز می آید و روز از پس شب و این اختلاف [illegible]
[illegible] اختلافست [illegible] مخالف [illegible] برای [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] خلاف [illegible] و جعل اللیل و النهار خلفة
ای کل واحد منهما یخلف صاحبه هر یکی از ایشان خلیفه و قایم مقام صاحب خویش است چون او برود خلف او این در آید
[illegible]

بمنزله خلیفه او باشد و این قول [illegible] است [illegible] که گفتند [illegible] اختلاف شب و روز
مخالفت [illegible] است [illegible] و ظلام و طول و قصر و لیل جمع لیله باشد [illegible]
این [illegible] جمع لیل است [illegible] بر قول بعضی [illegible]
من قول الشاعر لولا الثرید ان هلکنا بالضمر ثرید بالیل و ثرید بالنهار
قول راست لیل و نهار [illegible] در لیل [illegible] نهار [illegible] از لفظ او [illegible]
لفظی بجای [illegible] یوم بود و تقدیم شب بر روز برای آنکه خدای تعالی شب [illegible] روز
[illegible] و آیة لهم اللیل نسلخ منه النهار حق تعالی [illegible]
[illegible] بعضی دیگر گفتند این تقدیم و تاخیر [illegible] تفضیل [illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible] مساجد [illegible]
[illegible] لفظ تقدیم کرد [illegible] شب برای راحت [illegible]
و روز برای تصرف معاش چنانکه گفت و جعلنا اللیل لباسا و جعلنا النهار معاشا و [illegible]
[illegible] اختلاف
شب و روز [illegible] اللیل لتسکنوا فیه
و منه [illegible] والفلک التی تجری فی البحر [illegible]
یکسان بود [illegible] فی قوله [illegible] الفلک المشحون [illegible]
و بعضی [illegible] گفت التی تجری فی البحر [illegible] فلان متبحر فی العلم [illegible]
[illegible]
چنان ساختیم که کشتی [illegible] ساختیم که اگر چه [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] و ما انزل الله من السماء [illegible] باران [illegible] است

[illegible]

کی تفصیل توان داد این حق تعالی خود مبالغه تمام فرمود و چون گفت که زمین مرده با آب زنده کنیم دانکه خدای
فرود آرد آب از آسمان بعضی گفته‌اند مراد ابر است لانه یظلک بر بالای هست که ما را سایه می کند
و اولی آنست که بر آسمان حمل کنند تا حقیقت باشد خدای تعالی جل جلاله آب سبب حیوة همه چیزها ساخته است
قال الله تعالی وجعلنا من الماء کل شیء حی آنگاه از آن نطفه فرود آورد تا اگر نیز بسیار بارد قطره‌ها
آمیخته شود و بیرون آید همچنین باشد آنگاه بحسب مصلحت در قلت و کثرت و زودی و دیری چنانکه سعید آن
میراند اکه در میان ابر همچنانچه جاری ساخته است چون جسمی مفرد و در سوراخها جمله قطرات باران
تا در آب ایستاده که اگر یکبار بر زمین آید زمین را ویران کند آنگاه بر زمین مرده آید و از او فراید نبات و زنده
کند اصناف انواع نبات بیرون آید برابر اطوار مختلف و شکل مختلف و بو مختلف و طعم مختلف و طبع مختلف
با آنکه آب یکی است و زمین یکی و هوا یکی تا بدانند که این نه بطبع است چه بوده است که فعل بیان است بل باختیار فاعل مختار
و خداوند جبار است وبث فیها من کل دابة ضمیر راجعست با زمین و پیدا کند در زمین جانوران از هر جنسی
و ایشان را چیزها که بدان روزی یابد و بعضی مرکوب است و اکول بعضی برای زینت بعضی برای منفعت و بعضی برای
ظاهر منفعت و بعضی منفعت باطنی طعام تو باشد و بعضی ادام تو باشد و بعضی تجارت کنی و بعضی را صید کنی و بر بعضی
سوار کنی قال الله تعالی والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة الآیه وتصریف الریاح و گردانیدن
بادها گاهی شمال گاهی جنوب گاهی صبا گاهی دبور گاهی نکبا برای آن تعریف فرمود و گفت گاهی نسیم باشد گاهی عقیم باشد
گاهی لواقح بود و گاهی ابر آرد و گاهی ابر برد و گاهی باران آورد و گاهی ببرد و گاهی درخت بار دار کند و گاهی برگ از
ببرد و گاهی رحمت بود و گاهی عذاب بود در خبر می آید که گفت موسی کلیم در مناجات با خدای کریم گفت الهی ارنی
تا سرای حکمت باز نمودی باز نمود از اسرار حکمت چیزی بمن نمای گفت این کوه فرو شو و بیراه درخت مانیجا برو
و در آنجا چهار در سرای چنین برابر یکدیگر آن در را باز کن و در آن سرا نگر موسی که ایشان کجا اند و چه صفت کنند و چون
کار ایشان ز اموسی ع از آنجا فرود آمد و چون بدرآن ده رسید در رفت و آن سرایها دید برابر یکدیگر
بدر سرا

بدر سرای فراز شد و در بزد و گفت ای مردمان این سرای شما چه فرمایی و کار شما چیست و حاجت شما
بخدای چیست ایشان گفتند ما مردمان دهقانیم و کار ما کشت و برزگری است و حاجت ما بخدای باران است که امسال
باران آید و ما غنی شویم و تخم بسیار کاشته‌ایم و از آنجا برفت بدر سرای دیگر رسید گفتند ما مردمانیم که
کله گردنیم و سفال بسیار کرده‌ایم اگر امسال آفتاب بسیار باشد و باران کم بود ما مستغنی شویم بدیگری
رفت و گفت چه مردمانی شما گفتند ما مردمانیم که غله خورد کرده‌ایم بر خرمن نهاده اگر امسال باد بسیار باشد غله
پاک کنیم و ما را چیزها تمام باشد بدر سرای دیگری آمد و گفت چه مردمانی شما گفتند ما خداوندان رزانیم و درختستانیم
و در خزان میوه بسیار دارد اگر امسال باد کم بود ما غنی شویم موسی ع از آنجا برگشت متعجب گفت بار خدایا
باران میخواهد و آفتاب میخواهد یکی باد میخواهد و یکی هوا ساکن حق تعالی جاجات و مرادات ایشان مختلف است و درجات
ایشان تو مطلق هر یکی بر وفق مصلحت خود کنی و در روایات ابن شیبانی حمزه و کسائی و خلف خوانند بر واحد و باقی
قرا بر جمع خوانند ریاح عبدالله عباس گفت در رحمت ریاح گویند و در عذاب ریح نه بینی حق تعالی چگونه گفت
ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته ای مطره و گفت وارسلنا علیهم الریح العقیم وما تذر من شیء
اتت علیه الا جعلته کالرمیم و از اینجا است که رسول ع گفتی در دعا که اللهم اجعلها ریاحا ولا تجعلها
ریحا بار خدایا ریاح گردان تا رحمت بود و ریح مگردان تا عقوبت باشد والسحاب المسخر و ابر مذلل فرمان
بردار میان آسمان و زمین برای آنکه سحاب خوانند که خود را از هوا می کشد و اشتقاق از سحب باشد و آن
بود مسخر و مذلل و فرمانبردار از میان آسمان و زمین ای عجب اگر در حدوث آسمان شکیبت تر او که
یکساعت از ابر آسمان را باز در حدوث آن چیزها که شک کند که با این همه دلالات جای
شک لآیات و دلالات و علامات هست این همه افعال محکم و متقن است دلیل عالی فعال
دلیل حی و موحد کنند و وقوع این افعال بر این وجوه دلیل بر وجود وی دلیل بر عالم بودن و کار می کند
واکی او بهی است و آیات براهین و حجت و این اشیا مدرک است دلیل مدرکی کند و اکثر این افعال

که قادر بقدرت نتوانند کردن چه اجسام و الوان و طعوم دلیل آن کند که فاعلش مخالف ایشانست
حاصل است بر صفة الهیه که بدان مخالف ذوات را بس علم بذات و صفات او بنظر در این آیه
کند و رسول علیه السلام گفت ویل لمن قرأ هذه الآیة و لم یتفکر فیها وای آنکس که این آیه بخواند و چیزی از آنرا
در بیت نظر نکرده بود قوله و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا وجه اتصال این
آیه با ما قبل آیه معلوم است که حق تعالی جل جلاله چون ذکر توحید داد و بگرد و باز نمود در این آیاتی دلالات است
آنرا عقل کار بست و بگفت که در مردمان کسانی هستند که عقل کار نبستند و با خدای عز و جل انداد و امثال
نهادند و آنرا هیچ انداد نبود و ند هم مثل باشد و هم ضد چنانکه بیان کردیم پیش از این قتاده و مجاهد و ربیع
و ابن زید گفتند معنا آنست که ایشان را بدون خدای می پرستند و سدی گفت مراد سادات کبرا
ایشانند یحبونهم کحب الله ای یطیعونهم فی معصیة الله کطاعة الله طاعت ایشان میدارند در معصیت
خدای چنانکه طاعت خداوند دارند مراد آنست که چنانکه طاعت خدا دارند ایشان که ایشان کافرند
طاعت خدا ندارند مراد آنست که یحبونهم کحب الله المؤمنین و فاعل را حذف کرده است و اضافه
مصدر کرده با مفعول چنانکه گویند عجبت من بیع غلامک ای کبیعک غلامک کما قال الله تعالی جل جلاله لقد
ظلمک بسوال نعجتک و المعنی بسوال نعجتک قال الشاعر و لست مسلما ما دمت حیا علی زید
بتسلیم الامیر ای بتسلیم علی الامیر و جماعتی از مفسران گفتند معنی آنست که یحبونهم کحبهم الله ایشان بتان را
چنان دوست میدارند که خدا را و بسیاری ایشان طاعت میدارند که خدا را ممکن است برای آنکه
ایشان بخدای معترفند و خالق و آفریدگار خدا را میدانند و لئن سألتهم من خلق السموات
و الارض لیقولن الله و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله و عبادت اصنام را
تقرب بخدای کردند لیقربونا الی الله زلفی و برای شفاعت که هؤلاء شفعاؤنا عند الله
و این اختیار اصم و ابو علی و ابو مسلم محمد بن بحر است و گفتند و دلیل بر آنکه ایشان از نجات عذاب
کنند چه

کنند و قول ایشان حکایت کرد خدا را باری ملت که گفت و الذین آمنوا اشد حبا لله و اگر ایشان
خدا را دوست نداشتندی حق تعالی نگفتی که مؤمنان خدا را دوست تر دارند که این لفظ جای گویند
که در اصل اشتراک باشد الا که یکی بر دیگری مزیتی بود قوله تعالی و الذین آمنوا اشد حبا لله عبد الله بن عباس گفت
ابدت داد و ادوم برای آنکه منکر کافران چون بتی پرستیدندی مدتی پس از آنکه یکی نیکوتر دیدندی آنرا رها کردندی
و آنرا پرستیدندی و بر خدای بدل نگیرند ازین کار که گفت اشد حبا لله یعنی دایم تر و ثابت تر قتاده
گفت برای آنکه کافر چون بلای بیند روی از معبود خود بر تابد و تضرع و زاری بخدای کند و فزع با او
کند چون واقعه بیند عقل که از آن معبود چیزی نیابد و مؤمن در هیچ حالی [illegible] که او رفت بنا بر عبادت خدا [illegible]
باشد بیانش و اذا مسکم الضر فالیه تجأرون و قوله و اذا مسکم الضر فی البحر
ضل من تدعون الا ایاه مؤمن در ستر او ضرا از خدا نگردد و حسن بصری گفت برای آنکه بت
که کافر خدا را بواسطه اصنام پرستند توجیه عبادت بصنم کند که لیقربونا الی الله زلفی و مؤمن
عبادت خدای بی واسطه کند و برای این گفت اشد حبا لله بعضی دیگر گفتند برای آنکه دوستی کافر
منقسم بود بر بسیار و قسمت پذیرد و دوستی مؤمن خالص خدا را برای آنکه قسمت نباشد بر آن چه خود که بود [illegible]
قسمت نباشد سعید جبیر گفت فردای قیامت خدای تعالی بفرماید تا مؤمنان و کافران را جمع کنند آنگه کافران را گوید
شما در دنیا دعوی دوستی این بتان کردی و ایشان دعوی دوستی من کردند شما بر دوستی معبودان خود [illegible]
آتش [illegible] شوند ایشان اختیار نکنند مؤمنان گویند بار خدایا اگر بار ... در دوستی تو ... قدم
منادی کند و الذین آمنوا اشد حبا لله و گفته اند برای آنکه دوستی کافران ایشان را هوا باشد و
دوستی مؤمنان خدا را عقلی باشد و گفته اند برای آنکه دوستی کافر بت را به تقلید بود و دوستی مؤمنان
خدا را بدلیل و گفته اند برای آنکه ایشان بتان را مصنوع دانستند و ایشان خدا را صانع دانند
برای آنکه ایشان از بتان منافع و محبت نبینند و ایشان از خدای تعالی [illegible] محبت خود ...

فی وره یحبهم و یحبونه دوستی بندهٔ آنست که فرمان او برد و از فرمان خود دور کند اثر که فرا دوست

ندارد و ابو رجا العطاردی و غیره میان آنکه مومن را محبت بخوف طبع بود در ثواب جنانکه گفت

یدعون ربهم خوفا و طمعا و دوستی کافر معبود خود را بی غرض بود و اگر بغرض بود نه چنان بود و گفته

مرای آنکه مومن در هر وقتی چیزی از عنایت او بر خود بیند و غیر خود می بیند و کافر معبود خود بر خود اثر

نمی بیند پس دوستی معبود خود را ست بود و دوستی مومن خدای را بر شکر بود و ذو النون

مصری گفت بکبرا الحق ازجمله عارفان که ابتدای محبت تو جون افتاد بدین درکاه اذا اقبلت قربتنی وادنا

و اذا ادبرت اطرحتنی و ادانی اذا و حقت بصر عینی و مسانی و اذ اعملت بطاعته انا بحی و عطائی

و اذ اعملت معصیت سترنی و وادانی فمن اکرم من مولای تولیت عنه فالانی و دربت و عطانی

یحبونهم بفتح الیاء و بکیاء من حب یحب فهو محبوب و انشد الفراء و قد جمع بین اللغتین

احب بحبها السودان حتی حببت بحبها سود الکلاب و لو یری الذین ظلموا نافع و ابن

کثیر و ابن عامر بتا خوانده علی الخطاب و باقی بیا علی الخبر من الغایب و اکثر بتا خوانده خطاب بسید الرسل

و اکثر بیا خوانده فعل مستقبل بمعنی ماضی بود و ابن عامر خوانده اذ یرون العذاب و معنی آنکه جون عذاب

با ایشان نماید و باقی قرا بفتح یا خوانده و معنی آنکه جون ایشان عذاب بینند و ببینند و قوله بعد یعنی تا و یا

جواب لو محذوفست بود و جواب لو بسیار حذف کنند جون در کلام دلیل بود بر او جنانکه قوله تعالی

و لو ان قرآنا سیرت به الجبال الآیه و کقول انت عزیز فقلنا لو کان امر سواه العنی لنعلم ما

و تقدیر جواب در آیه جنین بود و لو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا

لرا او امر عظیما او یعلموا ما اصاروا الیه او یعلمون ان القوة لله جمیعا

جنانکه تقدیر آید و کم جنین است و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض

او کلم به الموتی لکان هذا القرآن و معنی آیه جنین بود بر قرات آنان که بتا خوانند که اکر تو بینی

باله

نادمی تا خداوند ظلم کردند یعنی کافر را از آنکه محل کنند بر عموم اولی بود بعضی کافر را و طالم را که ایشان را عذاب

بینند یعنی آنکه ایشان عذاب ببینند و عذاب خدای رسند و دریابند و جد انست تا آنکه عذاب ایشان را بینند

بر قرات ابن عامر علی ان القوة لله جمیعا یعنی همه قدره و قوه مر ایشان خدای راست و ان معبود ان

ایشان را ازین هیچ عنایتی و دفعی نتوانند کردن و بر قراهٔ آنکس که بیا خواند معنی آن باشد که اکر ببینند ظالمان

آنکه عذاب بینند یعنی روز قیامت یعنی روید اعلم باشد و روید بر دوم وجدان و حصول بود اکر ببینند ظالمان

وقت رسیدن ایشان بعذاب خدای که همه قدره و قوه خدای راست مر ایشان و ایشان را معبود ایشان

هیچ قوه و دفعی نیست لمرا و امرا منکرا و یعلمون علما یقینا لا یعتریه شک و لا یعترضه شبهه کار ای

بینکر بینند آن روز با علم ضروری حاصل آید ایشان را و این جواب لو است که کفتیم محذوفست و ابو

جعفر و درشا حسن و قتاده و سید و سلام خوانند ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید

العذاب فی الموضعین بکسر همزه و باقی قرا بفتح الف خوانند آنان که این خوانند بکسر گویند تقدیر کلام جنین است

که و لو تری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا من قرا بالیا و جعل رویت

که آنکه در جواب که محذوفست علم تقدیر کردی اکنون قول تقدیر باید کردن که یا علموا ان او یا قولوا ان

حسب کوید علمت ان زیدا منطلق و قلت ان زیدا منطلق عطا گفت معنی آیه آنست که اگر ظالمان ببینند

بروز قیامت آنکه کوه درخ از با نقد مثال او باستقبال ایشان آید و ایشان را ستحیان بر جینند که مرغ و دانه را

بدانند قدره و قوه ملکوت و جبروت خدای راست و عزت خدای مختص تو لد اذ تبرا الذین ا

تبعوا من الذین اتبعوا یاد کن ای محمد آن روز متبوعان را تا بعان تبرا کنند و بیزار شوند مراد

بمتبوعان روسا و اصل المستند و بتابعان عوام و سفله اند مجاهد بر عکس خواند اذ تبرا الذین اتبعوا

من الذین اتبعوا یعنی تابعان از متبوعان تبرا کنند و بیزاری نمایند و این قرات شاذست

پس از آنکه طول عمر تو را کرده باشم در هواخواهی و فرمان برداری نموده باشند بر تقلید و عی چون
کشف حجاب کنند و پرده از روی کار برداشته شود و پیدا شود که ایشان را غرض فاسد بوده است
و برای ریاست و حطام دنیا استخدام ایشان کرده‌اند تبرا کنند و بیزاری نمایند گویند
یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین
فبئس القرین در قراءة عاصم قرا امتی آنست که امروز که متبوعان ضلالت از
اتباع عوره و در خوردن ما از شما شکر بپذیریم و ما را خود چندان اعتقاد است که شما از مو شما بیزار
امروز پادشاه لشکر باز دور شما بتباع و مقتدی تقصیر ان چون کشف کار کنند و تهتک استار
کنند حق از باطل پیدا شود تو ببینی و بدانی ستری اذا انجلی الغبار افرس تحتک ام
حمار تو بخواب اندری و نمیدانی فاذا انتبهت شد [illegible] شاعر گوید تو در زیر گردی نمیدانی
که بر اسپی یا خری چون گرد باز شود بدانی که در زیر بار تو خرست یا اسپ این عجب بیت غرایب
که چون گرد باز شود تو بدانی که در زیر امر خر بوده یا در زیر حکم ستری از روی جهل در زیر امر خری و از دی
بی احلی در زیر امر مخلوقی شرم نداری که دعوی انسانیت کنی و در زیر امر خری بر حکم ستری شوی
کم من جار اجواد و من جواد بلا حمار [illegible] من ادیم مرا کرای [illegible]
اینجا حیرت باشد که ترا خواهد بود [illegible] که هر [illegible] بکلی بسته باشی [illegible]
انکه از پایه ادرا باری [illegible] تو بوقت و رماندگی [illegible]
کز پای در آمدم دستم گیر او گوید مرا پای بر جای نیست دست تو چگونه گیرم اول ثبات قدم باید
چون امروز قدم بر جای ندارد و فردا جای قدم ندارد چون امروز پای قدم دارد فردا جای قدم
کجا دارد گوید کسی باید مرا دست گیرد دست از من بدار قوله تعالی اذ تبرا الذین اتبعوا

جوارد

الذین اتبعوا این قول عباس و قتاده و عطاست و سدی گفت مراد شیاطین‌اند
تبرا کنند از آنان که ایشان را پیروی کرده باشند و [illegible] شده [illegible]
شما را اگراه کردی امروز از عهده بیرون آمدی ایشان گویند ما از شما بیزاریم حق تعالی این هر دو قوم
را مناظره کردن حکایت کرد ما حدیث [illegible] یرجع بعضهم الی بعض القول یقول
الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا انتم لکنا مؤمنین الی قوله واسروا
الندامة لما راوا العذاب و در سوره [illegible] و یوم القیمة یکفرون بشرککم و در سوره
یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا و حدیث شیاطین
در سوره کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک
انی اخاف الله رب العالمین و در سوره و قال الشیطان لما قضی الامر ان الله
وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم الی قوله بما اشرکتمون من
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و تقطعت بهم الاسباب [illegible]
[illegible]

منازل مراتب شریفست که ایشان را بوده باشد از فخر و مال خود جهلا

دوزخی شبیست سدی گفت مراد عمل های ایشان در دنیا یعنی عمل های ایشان

لها عید است و آن مستوفی دوال شرف این امیر فرد امیر را از امارت و امارت جدایی

حاصل بود و او زیرا که مولا زود جدا ماند و عهدی بماند و مستوفی مستوفی الحقوق خود

مشرف شریف بود برجا که هر دست آویزی و تمسکی در دنیا بدست آورده بودند فردا از دست ایشان

برود و دست ایشان از آن گسسته شود فذلک قوله عز و جل وقطعت بهم الاسباب و اصل سبب بارد

رسن بود که در سر رسن بندند تا بآب رسد اگر هر چیزی را که بدو بچیزی رسند از آن سبب خوانند و هر

دوستی است اسباب الدنیا بسلو و زوال اسباب الدنیا سلم و اسباب اسمانی در ما اسمانی بود کوه در دیدار

آنکه چون اتباع از متبوعان خود تبرا کنند تمنا رجوع با دنیا کنند تا از ایشان مقابله کنند گویند لو ان لنا کرة

اگر ما را رجعتی بودی با دنیا فنتبرأ منهم کما تبرءوا منا تا ما نیز از ایشان تبرا کنیم چنانکه

ایشان از ما تبرا کردند فردا اگر گویند جواب لو لام بایست که آید نه فا و که نصب فعل از بس فا برای چه کرده است

جواب آنست که گوییم در لفظ اگر چه لو آورد و مراد لیت است برای آنکه کلام متضمن معنی تمنا است چه لو بعنی که

آنکه تمنا بجواب لیت آورد و فا در جواب شش چیز عمل نصب کند امر و نهی و استفهام و نفی و عرض و تمنی

و چون لو در لیت متقارب المعنی اند لو بجای لیت بنهاد و در او بود و چون کلام مراد و معنی تمنی است فا بیاورد

و آنکه تمام کلام و فا بود در تقدیر جواب لو بود چنانکه لو ان لنا کرة فنتبرأ منهم کما

تبرءوا منا لکان امرا جیدا اگر حق تعالی باز نمود که من روز کار ایشان و رنج ایشان را بحکم ایشان را که

کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم باز نماید جدای اعمال ایشان بر ایشان حسرت بعضی مفسران گفتند

مراد از اعمال صالح است که ایشان ضایع کرده باشند یعنی عملها کرده که چرا نکردند برایشان حسرت شود سدی

گفت مراد آنست که روز قیامت درجات منازل بهشت با ایشان نمایند و گویند این منازل شما بودی اگر

بودن اگر

بودن اگر ایمان داشتی و عمل صالح کردی ایشان عند آن حسرت خورند ربیع گفت مراد اعمال قبیح

ایشانست که بر آن حسرت خورند که چرا کردند و بدل آن طاعت نکردند ابن کیسان گفت مراد آن است

که ایشان در معبودان خود بسته باشند بشفاعت که هولاء شفعاؤنا عند الله چون کار بر خلاف مراد

چنان عمل بر ایشان حسرت شود و بعضی دیگر گفتند اعمالی که ایشان کرده باشند و امید داران بسته که آن

بوده آن طاعت و قربت و عبادتست چون ذبایح که برای اصنام کنند و مانند این حق تعالی برای آنکه نه بر

امر و شرع بوده باشد حالی گفت وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا و حسرات

جمع حسرة بود چون تمرة و تمرات و شهوة و شهوات چون اسم باشد تحریک عین الفعل کنند در جمع و چون صفت باشد

ساکن کنند چون ضخمة و ضخمات و عبلة و عبلات وما هم بخارجین من النار و ایشان از دوزخ بیرون نیایند چنانکه در دار

دنیا بر کفر اصرار کردند و از کفر بیرون نیامدند قوله تعالی

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ

الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ

وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ

قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا

وَلَا يَهْتَدُونَ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا

دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا

مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّا

تعبدون انما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير

وما اهل به لغير الله فمن اضطر غير باغ ولا عاد فلا اثم

عليه ان الله غفور رحيم ان الذين يكتمون ما

انزل الله من الكتاب ويشترون به ثمنا قليلا

اولئك ما ياكلون في بطونهم الا النار ولا يكلمهم الله يوم

القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم اولئك الذين اشتروا

الضلالة بالهدى والعذاب بالمغفرة فما اصبرهم على النار

ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق وان الذين اختلفوا

في الكتاب لفي شقاق بعيد

سفران کفتند این آیه در شان قبیله ثقیف و عامر و بنی مدلج آمد بعضی حرث و انعام بر خود

حرام کردند و بحیره و سایبه و وصیله و حام حرم کردند بر ایشان کفت کلوا مما في الارض حلالا طيبا

خطاب به یا ایها الناس عام است و اولی حلالا طیبا بر عموم و من تبعیض است برای آنکه در زمین حلالی

خوردنی ندارد با حرام است حلال بیس الحرام از آن حلال باکست حق به اطلاق کرد و نصب حلالا طیبا

بر حالت از مفعول آیه ولا تتبعوا خطوات الشیطان شبه و نافع و عاصم و حمزه و ابن کثیر

خواندند خطوات در جمه قرآن بسکون طا و کسای و ابن عامر و ابو جعفر خواندند بضم خا و طا

وحمزه

وحمزه ز ریس طا و جون بهمزه خواندند خطاء و باشد من الخطاء والخطیه و آنکس که خطوات بواو خواند جمع

خطوات باشد و خطوه فرجه ما بین القدمین باشد و خطوه مصدر باشد من خطوت یعنی از پس خطاهای شیطان

مروی بر قرات آنکس که بهمزه خواند تا بر آن کاهها که شیطان مروی عبد الله عباس کفت مراد بخطوات

اعمال اوست یعنی اقتدا الشیطان مکنید مجاهد و قتاده و ضحاک کفتند مراد خطایاء شیطانست سدی

کفت معصیتی مراد طاعه الشیطانست سوح کفت مراد آثار شیطانست عبد الله عباس کفت سوکند

و نذر حال خشم از جمله خطوات شیطانست انه لكم عدو مبين که او شما را دشمن آشکار است

و دشمنی شیطان با آدمی قدیم است و موروث از عهد آدم وقلنا اهبطوا بعضكم

لبعض عدو هر کجا ذکر شیطان کرد او را بدشمنی نام برد ان الشیطان لكم عدو مبين

و ابان هم لازم و متعدی باشد و هم متعدی یقال ابان الشی اذا تبین و ابان اذا اظهر و در آیه هر دو محتمل

عدو مبین اینجا بر وفق سنن ظهر بیان او انما یامركم انما برای برای اثبات چیزی باشد و نفی ما سواه برای تاکید

تاکید کلام را بود و یا چون حرف باشد اصل او نفی بود و این ما را اینجا کافه خوانند یامرکم میفرماید شما را یعنی

شیطان بالسوء ای بالاثم و اصل سوء چیزی باشد در هم بکند آدمی را یقال ساءه یسوءه مساءة اذا احزنه و سوته

و سوء نهی ای حزنته فحزن قال الشاعر ان يك هذا الدهر قد ساءني فطالما قد سرني كالامر عند بهما

لذا الصبر ولذا شكر والفحشاء قبیح از آنکه گفته اند زنا است و این قول سدیست و گفته اند هر معصیتی

که ظلم و قباحت باشد از فحشاء است و گفته اند سوء آن گناه است که از و حدود حسب بناید و فحش آنست که بر وجه

واجب باشد و روا بود که مقصود را بکالبیاب و ایلاء و گفته اند فعلای است که واز افعل جنسیت کالصدراء

قال الحمیم بن زید کلا یضیر الفحشاء تخت بنایه حلو شمائله عفیف المئزر مقاتل گفت هر جا در قرآن فحشاء است

مراد آن زنا است الا قوله الشیطان یعدكم الفقر ويامركم بالفحشاء که آنجا بخل و منع

زکوه وان تقولوا على الله ما لا تعلمون و آنکه بر خدای آن گوئی که ندانی از دعوی باطل و تحریم

و حرث و انعام و بحیره و سایبه و وصیله و حام اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله عبد الله عباس
و بعضی گفتند مراد مشرکان عرب‌اند چون گویند ایشان را که متابعت آن کنی که خدای تعالی فرود فرستاد و
گویند نه بل متابعت آن کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم از عبادت اصنام بعضی دیگر گفتند که مراد آنست خدای جل جلاله
گفت متابعت فرمان خدای کنی در باب حلال و حرام ایشان گفتند ما متابعت آن کنیم که پدران خود را بر آن
یافتیم از تحریم حرث و انعام و بحیره و سایبه بعضی دیگر گفتند مراد جهود اند و لهم کنایه باشد عن غیر المذکورین و کسائی
لام هل و بل ادغام کنند در [illegible] حرف [illegible] تا و [illegible] و نون و [illegible] ثوبت و سین
بل سولت و زای [illegible] بل زین و ضاد [illegible] ضلوا عنهم و ظا [illegible] بل ظننتم و لی
[illegible] بل طبع الله و نون [illegible] بل نتبع و تخصیص لام هل و بل برای آنست و سکون او لازم
بود و سکون دیگر لام‌ها [illegible] که برای علتی باشد چون علت زایل شود سکون زایل شود و الفینا ای وجدنا الفینا
وجدنا [illegible] انهم الفوا اباءهم ضالین ای وجدوا و لو کان اباؤهم الف استفهام است
بمعنی تقریع و واو عطف و معنی آنست که اتبعونهم و ان کانوا [illegible] متابعت پدران خواهند کرد
اگر چه ایشان جاهل بودند لا یعقلون شیئا من التوحید و العدل در باب توحید و عدل که اصول
معقولات چیزی ندانسته شد و لا یهتدون الی شیء من الشرایع و راه یافته نبودند هیچ چیز از باب
شرعیات [illegible] تشبیه کرد [illegible] کافران [illegible] که [illegible] تشبیه از کیست کافران را
بصایح و ناعق [illegible] چند [illegible] یکی آنکه در کلام مضاف محذوفست و مضاف الیه بر جای او
نهاده است و معنی آنست که مثل واعظ الذین کفروا و داعیهم الی الایمان کمثل ا
الذی ینعق بما لا یسمع و این تشبیه صاحب [illegible] برای آنکه گوسپند [illegible] نشنود و معنی
چنین [illegible] کافران [illegible] حدیث [illegible]
نکردند [illegible] مثل الذین کفروا فی قلة الفهم و العقل و المحسن کمثل

الذی ینعق به اگر چه در تفسیر در لفظ ناعق است مراد منعوق است [illegible] و طریق [illegible]
است معروف [illegible] الطریق [illegible] ادخلت الخف فی رجلی [illegible]
ادخلت رجلی فی الخف برای آنکه پا در موزه کنند [illegible] معروف [illegible]
چه [illegible] کلام ایشان در باب مقلوب [illegible] طلعت الشعری [illegible]
العود علی الحربا و معنی آنست که انتصب الحربا علی العود [illegible] ایستد [illegible]
لفظ مقلوب [illegible] لوضوح المعنی و زوال اللبس [illegible] کانت فریضة ما یقول کما کان الزنا فریضة
الرجم و معنی آنست که کما کان الرجم فریضة الزنا دیگری گفت [illegible] حتی ما یزید مخافتی علی وعل فی ذی المطارة
عاقل و معنی آنست که کما [illegible] مخافة [illegible] علی مخافتی [illegible] کفت [illegible]
الجواد [illegible] و قال ابن [illegible] و لا [illegible] المراة [illegible] بالشمس [illegible]
[illegible] گفت [illegible] و معنی آنست [illegible] بیایان [illegible]
آنست که و مثل الذین کفروا [illegible] محمد [illegible] مثل [illegible] اکتفا [illegible]
[illegible] ینعق [illegible] و [illegible] ولکن اکتفا کرد [illegible] ذکر [illegible]
عصیت الیها القلب انی لامرها مطیع فما ادری ارشد طلابها و معنی آنکه ارشد طلابها ام غی و لکن
اکتفا کرد بذکر رشد و از ذکر غی [illegible] مثل [illegible] محمد [illegible] کافران [illegible] چون کسی است
که [illegible] گوسفند [illegible] بخواند و منتفع نشود و جواب چهارم [illegible] آنست که مثل کافران در دعا [illegible]
و عبادتشان اصنام را چون ناعق [illegible] که هیچ نداند و جواب ندهد و دعا [illegible] ناعق [illegible] خود را
[illegible] جواب [illegible] کرد [illegible] گفت هم القوم الا جیب [illegible] فیهم و [illegible]
[illegible] القوم [illegible] بدعا [illegible] منصوب بود [illegible] مفعول [illegible] و التقدیر
ینعق بما لا یسمع دعاء و نداء ای لا یقبل و یسمع بمعنی یجیب [illegible] سمع الله لمن حمده ای اجاب الله

ونعق بالغنم اذا صاح بها نعق آواز شبانان باشد که بر گوسفند زنند چاحی و بعضی دیگر
گفتند عام است هم بهایم را و قول اول ظاهرتر است قال الاخطل فانعق بضانك يا جرير
فانما منتك نفسك في الخلاء ضلالا و نعیق آواز کلاغ بود یعنی اگر او کردن بکشد و چون کردن
بکشند او در نعیب گویند اگر حق تعالی بر سبیل ذمت کفار را گفت صم بكم عمي ای ایشان
کرانند گنگانند نشنوند که ایشان را سود دارد و اگر می شنوند اجابت نمی کنند و فهم
نمی کنند و کار نمی بندند و چون چنین است همان انکار که نمی شنوند چنانکه شاعر گفت
اصم عما ساءه سميع میگوید کرست از آنچه او را از آن تنگ کند چنانکه گویند القاضي
لا يسمع ما يكره لا لانه از گفتن خبر خیری نمیگویند که ایشان را در آن خیر بود و گنگ گویند از آنچه
ور راست نمی بینند و اگر می بینند متابعت نمی کنند همان انکار که نمی بینند چون منتفع نشوند بآن
فهم لا يعقلون و ایشان خود عاقل نیند یعنی استعمال عقل نمی کنند و خود کار نمی بندند
و انهم چنانست که حق تعالی جل جلاله ایشان را یکبار تشبیه کرد بچهارپای بقوله اولئك كالانعام
و یکبار بمردگان بقوله انك لا تسمع الموتى و چنانکه شاعر گفت لقد اسمعت لو ناديت
حيا ولكن لا حياة لمن تنادي و دیگری میگوید علي نحت القوافي من مقاطعها وما علي
اذا لم تفهم البقر قوله تعالى جل جلاله يا ايها الذين آمنوا كلوا من
الطيبات ما رزقناكم این لفظ امر است و مراد اباحت چه قدیم جل جلاله رخصت
میدهد مؤمنان را و اباحت می کند ایشان را بخوردن از خوشها و چیزهای لذیذ که من شما را روزی کردم
و گفته اند مراد بطیبات حلالست و قول اول بهتر است برای آنکه سیاق لفظ است و دوم اگر بر حلال حمل
حمل کنند در کلام تکرار بود برای آنکه لفظ رزق مستغنی بکند از قید اذن بحلال چه روزی نباشد
الا حلال ابو هریره روایت کند رسول ع گفت ان الله طيب لا يقبل الا الطيب و ان الله
امر المؤ

امر المؤمنين بما امر به المرسلين بايها الرسل كلوا من الطيبات
و قال يا ايها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم گفت خدای تعالی جل جلاله
پاکست الا پاک قبول نکند هم از قربت و هم از عمل یعنی خوردن حلال آنگه گفت مرد بی بود که سفرهای
دراز کند و اشعث و اغبر و گرد آلوده شود و دست بآسمان دارد و میگوید یا رب یا رب و
مطعمه حرام و شرابه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام فانی یستجاب لذلك ابو سعید خدری
روایت کند که رسول ع گفت خدای پاک است ... گرفت کرم و دست ... برد
جواد است ... و چنان که ... که ...
سرای ... سرای جمع کرده باشند واشكروا لله ان كنتم اياه تعبدون
و شکر خدای تعالی کنید اگر او را خواهی پرستید در خبر است که رسول ع گفت که خدای جل جلاله گفت
مرا با جن و انس کار عظیم افتاد اخلق و يعبد غيري وارزق و يشكر غيري من آفریدم جن و انس
و غیر مرا پرستند روزی من دهم و شکر دیگری کنند آنگه چون خلقان را تحریص کرد بر طلب حلال
در کرومات کرد تا ایشان را از آن اجتناب کنند گفت انما حرم عليكم الميتة در شاذ خواند
كه انما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير چنانکه مرفوع بود بفاعلیه و ابو جعفر خواند انما
حرم عليكم الميتة بر فعل مجهول و ما لم يسم فاعله یعنی حرام کرده شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک
و ابراهیم بن ابی عبله چنان خواند که ما موصول بود بکافه و معنی آن بود که ان الذي حرم الله عليكم
الميتة والدم ولحم الخنزير بر این وجه که ما موصوله باشد بمعنی الذی مفصوله از ان و ابو جعفر میته
خواند بتشدید یا در این و در لغو باشد یقال میت و میت و سید و سید و هین و هین و لین و لین
قال الشاعر جمع بين اللغتين ليس من مات فاستراح بميت انما الميت ميت الاحيا
و مراد بمیته هر جانوریست که آن را بی آنکه ذکات کنند بکشند تا بمرد خوردن و تعرض کردن بیاکه

وجوه انتفاع بآن حرامست پس بدانکه مردار شود یکی آنکه بمرگ خود بمیرد دوم آنکه بوجهی از وجوه
مرده شود از فعل آدمی چنانکه بکشند نه بروجه شرع از آنکه گلوش فرو گیرد یا در خانه کنند و آب یا علف
خورد یا بمیرد یا بچوب و سنگ و مانند این بکشند این جمله مردار باشد و این حکم شامل جمله حیوانست مگر ماهی را
که اخراج او از آب تذکیتش بود و اگر در آب بمیرد یا آب از وی باز شود پس بمیرد مردار باشد و حلال نبود الا
که زنده از آب بدر آرند پس بمیرد و مذهب مالک آنست که بباید کشتن و سرش ببرند تا حلال آید و اگر در
آب بمیرد یا گرم شود و از سردی و گرمی آب بمیرد نشاید خوردن و مذهب ابو حنیفه هم چنین است از
حیوان آبی جز ماهی حلال نیست و نیز مذهب ابو حنیفه هم چنین است و مذهب شافعی خلاف اینست
و مذهب ابن ابی لیلی و بطانی خلاف نیست فقط روا آن بود که در آب بمیرد و بر سر آب آید و اگر
دام در دریا افکنند یک شبانه روز و اگر بر آرد بعضی مرده باشد و بعضی زنده اگر تمیز تواند کردن بباید کردن
و اگر طریق نباشد تمیز آن همه حلال آید اما جنین شتر و گاو و گوسفند چون تمام خلقت باشد و موی بر او
بود چون شکم مادر بشکافند او را مرده یابند روا بود زیرا که کشتن مادر کشتن اوست و این مذهب شافعی است
مگر ابو حنیفه که او گوید باید که از شکم مادر زنده بیرون آید و اگر بکشند او را تا حلال باشد و از فقها کس نشنیدی
تمام خلقت نکرد مگر مالک که درین مسئله موافق ماست اما انتفاع بروغن مردار نشاید و حرامست و از رسول الله
که در کشتی نشاید مالیدن نهی کرد اما پوست مردار هم نزد مالک حلال نبود و پلید باشد و چون دباغت کنند پاک شود و نزدیک
فقهای اهل مدینه بدباغت پاک شود و دیگر مردار پاک بود و حلال باشد انتفاع بر او و پشم است و موی و …
ببرند و بیفکنند و استخوانست و دندان و سم و شاخ و پر است و شیر و خایه چون پوست بالا …
باشد و چون نباشد نشاید و نزدیک ابو حنیفه پوست خوک بدباغت پاک شود و نزدیک شافعی پوست
سگ و خوک و به نزدیک مالک انتفاع و تصرف در چنین پوستها روا باشد مگر آنکه نشاید کردن بر او
و مذهب لیث آنست که چنین از وی باقی نشاید فروختن چون بگوید مردار است و مالک گفت استخوان مرده
پاک نباشد

پاک نباشد و انتفاع بآن روا نباشد و پشم روا باشد و مذهب لیث سر و سم پاک باقی نه و شافعی استخوان
و موی … مرده را روا دارد و انتفاع و پاک نگوید و ابو حنیفه شیر و انفحه حلال گوید و سفیان ثوری و ابو
یوسف و محمد … گویند برای آنکه ظرفش پلید است و نیز در پشم همین گویند اگر مایع باشد و اگر جامد بود
روا دارند و مالک و شافعی شیر روا ندارند و لیث خایه روا ندارد اما موش چون در جای بمیرد اگر جامد
بود پیرامن او را بباید افکند چنانکه جای سخت باشد باید و باقی پاک بود و اگر مایع بود پلید بود همه و اگر روغن بود
در زیر سقف نشاید سوختن و به نزدیک ابو حنیفه … روا بود و به نزدیک شافعی پلید روا نباشد
و اگر مردار در دیگی افتد سواء اگر در حال غلیان باشد یا سکون آنچه روان باشد از مایعات بباید ریخت
و گوشت با آب بباید شستن تا پاک شود و اصحاب ابو حنیفه هم چنین گفتند و از ایشان هم موافق این نیز گفت
چند بار بباید شستن پس بر آتش بجوشانیدن و ابو حنیفه فرق کرد از میان آنکه در غلیان باشد یا ساکن اگر ساکن
بود گوشت روا بود خوردن پس از آنکه بباید شسته باشد و اگر در حال جوشیدن بود همه بباید ریختن اما خون هم
در آیه خون مطلق آمده چه لام استغراق جنس را بود همه خونها حرام و پلید بود خبر را این آیه مخصوص است
بقوله تعالی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا
و فقها برای این روا داشتند گوشت و جگر که در او خون باشد چه آن خون مسفوح نیست و خونها بر
سه مرتبت ضربی آنست که قلیل و کثیرش پلید است و تا از او نکشند نماز روا نبود و آنهم از جامه و هم از
اندام و آن سه خونست خون حیض و استحاضه و نفاس و ضرب دوم خونیست که ازاله قلیل و کثیرش
واجب نیست از جامه و اندام و آن کیک و شپش و مانند آن از آنچه اثر خون روان نباشد
و نیز خون ماهی و خون جراحتی و ریشی که بوی گنده از او خون آید و ضرب سیم خونی که چون بمقدار درمی
باشد ازالتش واجب بود و چون کمتر باشد واجب نبود و آن باقی خونهاست و از جمله خونها
خون بینی و خون فصد و حجامت … و مالک در خون کیک و ماهی خلاف کرد و گفت آن بود

نشستن در خون برا بغث کفت چون بسیار بود واجب باشد ازالتش و شافعی این فرق نکند
میان این خفیف و بسیار اگر خون بود مختلط الاطلاق نام خون نکنند براو بلی بعرف اثرا که خوانند
و از اطلاق این اسم خون نشاید کفتن اما تحریم سیم که در آیه کفت کوشت خوک است و اگرچه در آیه ذکر لحم کرد
اجماع امت بر تحریم همه ولی و پوست او نیز در نجاست او خلاف نکردند و خلاف در جواز او انتفاع کرده
بموی او و ابو حنیفه و محمد بن الحسن کفتند روا باشد با دجود کنند و ابو یوسف کفت مکروه است و مذهب اوزاعی
پاک نیست و مذهب ما و شافعی روا نباشد و نزدیک ما فرق نباشد میان خوک آبی و خوک خشکی در
باب تحریم و به نزدیک اصحاب ابو حنیفه هم چنین است و نزدیک مالک و شافعی و اوزاعی و ابن ابی
لیلی حلال حلال کویند کوشت هرچه در دریا بود و بعضی اصحاب شافعی آنرا اعتبار اکا خوانند و خوک آبی
کوشتش حلال دانند و مذهب لیث است که مردم آبی و خوک آبی حرامست و حکم خوک و سک در پلیدی
یکسانست اگر تری به باز آید بیاید شستن و اگر خشک باشد آب برو باید زدن و موشش و ازنب و روباه
خرکوش را حکم ایشت نزدیک ما واختلاف فقها کفته شود اما تحریم چهارم است که ذبیحه کشته
باشند نه بنام خدای و اهل ای صیت و اهلال رفع صوت بود و هلال از اینجاست برای آنکه
عند رویه او آواز بردارند بتکبیر و دعا و منه اهلال المعمر و استهلال الولد و اهلال و ذابح رفع الصوت با
لتلبیه و قال ابن احمر یهل بالفرقد قد رکبانها کما یهل الراکب المعتمر عبد الله عباس کفت آن
ذبایح باشد که برای اصنام کشند و در روایتی دیگر هم از وی آن باشد که مشرکان کشند پس عند ذبح
نام خدا نبرند نام طواغیت برند و هو قوله تعالی وما ذبح علی النصب برای آنکه قربان آنچه
برای اصنام کشند برآن نام خدای نبرند و این قول سعید جبیر است و قتاده و مجاهد و بعضی دیگر
کفتند که مراد ذبیحه است که بر او نام خدا نبرند و این قول ربیع و حسن بصری است و نزدیک اهل لغت
با ذبیح حقت از اصناف کفار از مشرکان و عبدة الاوثان و جهودان و ترسایان و کبران نشاید خوردن
هاکر

چه اگر ایشان نیز نام خدا برند برآن که خدا را نشناسند نه نام خدای موصوف بصفات کمال کفته
باشند و ذبیحه ایشان حلال نبود و به نزدیک فقها ذبایح اهل کتاب حلال باشد چون نام خدای برند
برآن و چون نام مسیح برند ترسایان حلال نباشد و این قول مالک و شافعی و ابو حنیفه و اصحاب
او است و ما بیان کردیم که در این اعتبار ذبیحه ایشان نیست چه اعتبار باعتقاد است و دیگر آنکه ایشان
وجوب تسمیه را معتقد نباشند و اعتبار در این باب باعتقاد است نه بلفظ و نه بینی که اگر مشرک قولی
ذبح کند و نام خدای برد باجماع ذبیحه او حرامست و اگر مرد مومن لال باشد و باعتقاد دانسته باشد
وجوب تسمیه و اگرچه تسمیه نکوید ذبیحه او حلال باشد و نیز ظاهر آیه دلیل صحت قول ما می کند قوله ولا تاکلوا
مما لم یذکر اسم الله علیه و ان الذین نیز اعتقاد کردند که عزیر یا مسیح که پسران
او بود و او الله نباشد پس ایشان بر حقیقه نام جز خدای برده باشند در عموم این آیه داخل باشد وما
اهل به لغیر الله و ذبیحه ترسایان بران نام مسیح کفته باشند جماعتی حلال میدارند و آن مذهب
عطا است و مکحول و حسن بصری و شعبی و سعید بن المسیب و اوزاعی لیث بن سعد اکه حق تعالی چون بیان حلال
و حرام بکرد و محرمات برشمرد اکنون رخصت میفرماید تا حجر نکرده باشد و تخفیف کرده باشد در تکلیف بفضل
و کرم میکوید فمن اضطر حمزه و عاصم و یعقوب و ابو عمرو خوانند فمن اضطر بکسر نون و هم چنین
در اخوات او ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم برای آنکه مجزوم را تحریک
بکسر کنند آنکه ساکن را عند التقا ساکنین تشبیه کردند بمجزوم و باقی قرا خوانند فمن اضطر
بضم نون و ضمه برای اتباع ما بعد را و ابن محیصن ادغام کند ضاد در طا فمن اطر کرده بای تو
چه اصل او اضطرر بوده است بر وزن افتعل من الضرورة و معنی آنست که احتیاج و الجی هر که را بخوردن
آن بود ضرورت و را حمل کند بران که بدانجا برسد که نخواهد مردن آنکه او تناول این چیز باشد که بکند بمقدار
آنکه سد رمق کند این مذهب اهل البیت است و احد قول اختیار المزنی و قول دیگر شافعی را است

کر شاید چندان بخورد که سیر شود مقاتل بن حیان گفت چیزی از سد رمق نخورد و نشاید خوردن مجاهد گفت
معنی اضطرار اکراه بود یعنی هر که او را دشمنی یا ظالمی اکراه کند ملجا کردد بتناول چیزی از این
محرمات باکراه بی اختیار تناول کند او را بزه نباشد و مالک و سروق گفتند چندانکه خواهد بخورد و حکم
خوردن باب حکم این چیزها است که با اختیار حرامست تناول اندک و بسیار یکسان و با خطر از مقدار
آنکه سد رمق کند روا بود و مالک و شافعی خلاف کردند و گفتند مضطر هم نشاید بهیچ وجه الا قوله
غیر باغ نصب بر حال باشد و روا بود که بر استثنا بود و اصل بغی در لغت طلب باشد و در عرف مخصوص
شده است بطلب و قصد فساد و یقال بغی الجرح اذا ترامی الی الفساد و زنا را [illegible] قال الله تعالی
ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء و زانیه را بغی گویند و ما کانت امک بغیا ولا عاد
اصل عدوان ظلم بود و مجاوزه الحد یقال عدا یعدو عدوا و عدوانا اذا ظلم و تعدی الحد
مفسران در معنیش خلاف کردند مجاهد و سعید جبیر و ضحاک بیان کنند غیر باغ قاطع للطریق خارج علی
امام المسلمین نه برای زدن بیرون آمده باشد یا نه بر امام مسلمانان خروج کرده باشد عاد ظالم [illegible]
من غریم او عبد ابق من سیده او مفسد فی الارض مردی باشند که از وام دار گریخته باشد یا بنده
از خداوند گریخته بود یا بطلب فسادی بود در زمین یا سفرش معصیت بود [illegible] باشد ایشان را حلال
نباشد اندک و بسیار تناول کردن و این مذهب اهل البیت است و مذهب شافعی و بعضی گفتند از مفسران
گفتند معنی آنست غیر باغ یعنی نه آنکه طلب این محرمات کند بقصد ولا عاد تعدی نکند از سد رمق
بگذرد تا سیر شود و این قول حسن و قتاده است و ربیع و مذهب ابوحنیفه است چون چنین باشد فلا اثم
علیه بزه و حرج نباشد در خوردنش فان الله غفور رحیم خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است
یعنی آمرزنده است اگر این تناول کند اگرچه در حال اختیار حرام است و رحیمست بر بندگان
و بندگان خود که ایشانرا رخصه داد در خوردن مرده و تناول این چیزها کند تا تلف نشوند و چیزی

گفته

گفت معنی آنست که اگر پیش اسلام خلاف این کرده باشد چون امروز توبه کردی از آن خدای تعالی گذرنده و آمرزنده
و بخشنده و رحم کند و این وجه نیکو است قوله تعالی ان الذین یکتمون ما انزل الله من
الکتاب عبدالله عباس گفت این آیه در کعب اشرف و کعب اسد و مالک بن الصیف و حیی
بن اخطب آمد سبب نزول آیه آن بود که پیش از بعثت رسول ایشان گفتند عوام و سفله را
که نزدیکست که خدای تعالی پیغامبری بفرستد در مکه او از عرب خیزد و نام او را بیان کنند نام او محمد چون خدای
رسول را علیه السلام بفرستاد ایشان گفتند دوستان خود را که جانا که آن پیغامبر است که شما گفتی ایشان گفتند
این نه آن پیغامبر است و وقت بعثت او در نیامده هنوز و او مردی باشد کوتاه ازرق چشم اشقر و صفات رسول
بگردانیدند بخلاف راستی بعوام خود طمع در حطام دنیا خدای تعالی این را بشنید که ایشان پنهان کنند که خدای
فرستاده است از نعت و صفت رسول خود محمد صلی الله علیه و آله من الکتاب از توریة و یشترون به
ثمنا قلیلا و بدل گیرند بآن بهاء اندک برای آنکه اشترا اگر چه در اصل در معنی معاوضه است که مشتری
بهائی بدهد و متاع بستاند برای آنکه گفت و یشترون به ثمنا و اگر تفسیر چنین کنند معنی کلام مستقیم نبود
برای آنکه کسی بها بخرد و متاع خرید و لیکن معنی آنست که بها بعوض متاع میستانند یعنی کتاب خدای
و آن و دلالت از بیان نعت و صفت رسول پنهان میکنند بطمع حطام اندک [illegible] باز میگیرند
میکنند و بجای بستانند پس ایشان کسی باشند که متاع بدهد [illegible] اگر این نکنند آن نستانند
که اگر بها نه چه متاع بستانند برای آن قلیل خواند [illegible] که با اضافه با ثواب خدای تعالی قلیل باشد که اگرچه
بسیار بود و خورده بود بر سبیل حقیقت [illegible] که باشد بعد از آنکه طمع کرده [illegible] اندک باشد
جزای ایشان چه بود اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار ایشان آنانند که فردای قیامت
آنکه امروز خورده اند از این طعمه آتش بود در دوزخ بخورند این قول است معنی و دیگر آنست که ایشان این که
میخورند حرام سبب آن که ایشانرا در دوزخ برد چون مال و عاقبه با آتش خواهد رسانیدن بهان اثر که آتش میخورند

در قولی دیگر حال مستقبل باشد و بر قول اول فعل حال باشد و لفظ یاکلون مضارع است صالح بود حال را و استقبال را و اکثر اهل علم از روی تهدید و وعید گفت فردا در قیامت خدای تعالی با ایشان

سخن نگوید و این استعارت باشد یعنی اگر ایشان را باید و خواهند که آن بود که با ایشان سخن گوید

تا ایشان قیاده باشد از حساب قدر ایشان و وضع قدر ایشان معنی دیگر آنکه سخن نگوید با ایشان سخنی

که ایشان را در آن خیری و بشره باشد یعنی خوش حالی چنانکه با دیگران خود گوید و معنی نعیم آنست که با ایشان

لم و کیف و تقریر حساب نکنند بل بگویند تا ایشان را راست به دوزخ برند و قولی دیگر چهارم آنست

کهم این کنایت بود از سخط و غضب چنانکه یکی از ما بر غلام و زیردست خود خشم گیرد با او سخن نگوید و لا یزکیهم

ایشان را تزکیه نکند یعنی بر ایشان ثنای نیکو نگوید و ایشان را وصف نکوید با آنکه ایشان اهل تزکیه

و ثنا نباشند و ابو مسلم گفت معنی آنست که ایشان را مطهر نکنند از گناه معنی آنکه ایشان را عفو نکنند و ولی

دیگر نه آنست که ایشان را پاک کنند یعنی نه بر ایشان ... از دوزخ و ایشان را عذابی الیم باشد یعنی مولم فعیل بمعنی

مفعل است چنانکه ذکر کرده شد اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی الآیه ایشان

ایشان آنانند که گمراهی بدل کردند به راه راست یعنی هوی بداده اند و ضلالت ستده اند و معنی آنکه

مسلمانی رها کرده اند و جهودی اختیار کرده اند و این قول عبد الله عباس است و ابو مسلم گفت رویت

بهشت اند و راه دوزخ گرفته اند و قول اول بهتر است یا چون نکری ... ... والعذاب بالمغفرة

چهارم این معنی دارد که بر سبیل تعجب فما اصبرهم علی النار چنانکه ما احسن زیدا

معنی آنست که سخت نیکو است زید و چیزیست که زید را نیکو کرده است چنانکه آن چیز را نمید انند که چنین

یعنی اگر کار را دیا بند تا این غیاده بود از غایت حسن او مبالغه در این معنی ام اذا آید چیزیست که او را ثمرا

صابر کرده است بر آتش دوزخ که کسی تاب آن ندانستن که آن چیست از چیزی که این کار کرده است و این

قول معنی است از آنکه ایشان میدانند و جحود میکنند و دل بر آتش دوزخ نهاده اند و قولی دیگر

در آن است که ما استفهام است یعنی چیست که ایشان را چنین صابر کرده است بر آتش

دوزخ و معنی همان باشد که ایشان دل بر این نهاده اند بعضی از مفسران گفتند معنی آنست که ما اجراهم

علی عمل اهل النار چه دلیر شده اند بر عمل اهل دوزخ این قول حسن و قتاده و ربیع است فرا گفت اهل

الیمن گفت که گفت از کسایی شنیدم که گفت نزد قاضی یمن حاضر بودم او یکی را سوگند میفرمود که

خصم او می گفت ما اصبرک علی الله یعنی گفتیم چه می گوید گفتند می گوید ما اجراک علی الله چه دلیری

بر خدای تعالی کفت ما اصبرهم علی عمل اهل النار ای ما ادومهم علیه یعنی مصر بودند ایشان بر معصیت

و صبر را معنی ثبات و حبس نفس باشد و این قول بهتر است از قول فرا مجاهد گفت ما اعملهم باعمال

اهل النار چه نیک برداشت داده اند عمل دوزخیان بعضی دیگر گفتند ما ابقاهم علی النار چه باقی و

مانی اند در دوزخ چنانکه گویند ما اصبر فلانا علی البلاء و الحبس و الضرب و این جاری مجرای

مثل است چنانکه ما گوییم جان سخت دارد یعنی سخت جان است ذلک بان الله نزل الکتاب ذلک العذاب

عذاب بر ایشان برای آنست که من کتاب بحق و راستی فرو فرستادم ایشان خلاف کردند در آن نگاه

این اختلاف که گفتیم ... برای آنکه ذکر اختلاف خواست آمد در عقب او که وان الذین اختلفوا

فی الکتاب و بعضی دیگر گفتند ذلک این عذاب برای آنست که کتاب فرستادم تا

دلائل ایشان پنهان باز کردند و لیکن این لفظ فکتموه نیفکند اعتماد برآنکه از پیش گفته بود

ان الذین یکتمون ما انزل الله قولی دیگر آنست که این کفر و این کفر بر ایشان

برای آنست پس ذلک و نشاید که ذلک ایشان را و ابتدا است و خبر او محذوف و تقدیر آنکه ذلک

حاصل لهم یعنی دیگر گفتند ذلک بان الله نزل الکتاب ای انی اکتب بانهم لا یؤمنون

و یموتون علی کفرهم این بیان است که خدای تعالی خبر داد که ایشان ایمان نیارند و خبر خدای را علم بود

و علم تبع معلوم باشد علی ما بیننا و این نیز وجهی لطیف است کفت از آن که در کتاب سعی و فور...

خلاف می کنند لفی شقاق بعید گفته‌اند یعنی فرقه بایشان در فرقتی جدای اند و در محنتی
عظیم و گفته‌اند یعنی اختلاف ایشان در اختلافی دراز افتاده‌اند و گفته‌اند مراد و کتاب قرآنست
ذا مان که می لفند اند و در اختلافی اند و اقوال ایشان یکی می گوید شعرست و یکی می گوید کهانتست
یکی می گوید سحرست که می آموزند و دیگری می گوید اساطیر اولینست ابو مسلم گفت و ان الذین
اختلفوا فیه ای اختلفوا یعنی توارثوا خلفا عن سلف آنان که بوراثت میراث برگرفته‌اند
خلف از سلف کما قال الله تعالی ان فی اختلاف اللیل والنهار و درین وجه تعسفی است
برای لفظ قول یکرانست ان الذین اختلفوا جهودان و ترسایانند فی الکتاب
ای فی التوریة والانجیل ای خالف کل واحد منهما صاحبه فی کتابه هر یکی از ایشان در کتاب صاحبش را
خلاف کرد جهودان گفتند انجیل چیزی نیست و ترسایان گفتند توریة چیزی نیست کما قال الله تعالی
وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود
علی شیء و قاضی گفت روا بود که معنی که آنست از تو بخلاف ما انزل الله چیزی گفتند خلاف انکه
خدای گفت اما در تفسیر اما در تاویل برای طلب فتنه   قوله تعالی

لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن
بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال
علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل
والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون
بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین

البأس

البأس اولئك الذين صدقوا واولئك هم المتقون يا ايها الذين
آمنوا كتب عليكم القصاص في القتلى الحر بالحر والعبد
بالعبد والانثى بالانثى فمن عفي له من اخيه شيء فاتباع بالمعروف
واداء اليه باحسان ذلك تخفيف من ربكم ورحمة فمن
اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم ولكم في القصاص
حيوة يا اولي الالباب لعلكم تتقون كتب عليكم اذا حضر احدكم
الموت ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف حقا
على المتقين فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه
ان الله سميع عليم فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بينهم
فلا اثم عليه ان الله غفور رحيم

اهل تاویل در سبب نزول
نزول این آیه خلاف کردند حسن بصری و قتاده و ربیع گفتند سبب نزول آیه آن بود که جهودان در نماز روی
بمغرب کردندی و ترسایان بمشرق و گفتند نیکوی اینست که ما برانیم خدای تعالی برای تکذیب ایشان
آیه فرستاد و باز نمود که این نیکی نیست برای آنکه این منسوخست بتوجه بکعبه قتاده و عبد الله عباس گفتند

آیه مشتمل است بر ایجاب فرایض آنچه تقیید بدو کرد شرع از نماز و زکوة و روزه و در عهد اسلام مراد را
این قدر بار بودی که بخدای و رسول ایمان آوردی چون خدای تعالی و احکام شرع بنهاد گفت
برین جمله نیست در سابق بر آنکه حدود و احکام شرع بجای آرد و از آنچه در آیه
بشرع واقع است واجب و مستحق و یا بشند حمزه و حفص خواندند لیس البر بنصب بر آنکه خبر لیس باشد
و ان تولوا اسم لیس باشد و باقی قرا خواندند لیس البر برفع بر آنکه اسم باشد و ان تولوا
در جای خبر و مانند قراءة حمزه قوله تعالی ما کان حجتهم الا ان قالوا و قوله تعالی عز و جل
فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها در باب تقدیم خبر بر اسم مجاهد و
ضحاک و عطا و سفیان گفتند سبب نزول آیه بود که مردی بیامد در رسول علیه السلام گفت یا رسول الله
ما البر چه باشد خدای جل جلاله این آیه فرستاد و اوّل این آیه آن بود که قبله بنوز قرار نگرفته بود و مردم
هر کجا خواستندی روی فراز کردندی کقوله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله باز نمود که این قدر
عبادت کردن تمامی نیست که ای متوجه بمشرق و گاهی بمغرب در باب بر کفایت نیست گفت لیس
البر ان تولوا وجوهکم ان مع الفعل در تاویل مصدر است و بر لام تعریف بود آنک
مصدر با اضافه با ضمیر و چون دو معرفه در کلام جمع شود تو مخیر باشی هر کدام خواهی خبر برای آن این دو قراءة
بر عکس یکدیگر روایت و قبل منصوب بر ظرف و مشرق جای آفتاب بر آمدن باشد و مغرب
جای فرو شدن و بر اسمیت شما جمله طاعات باشد و در احسان بیشتر بکار دارند و یقول العرب
بر فی علیه اذا صدق و بر بوالدیه اذا احسن الیهما و حج بر ای قبول و حج مبرور ای مقبول
و رجل بار و بر چون گفت مرد نیکوکار و بیشتر آن باشد که سوی آن جهات کنند و لکن البر
من آمن بالله اگر گویند بر اسم المعانی است و من از اسماء اشخاص است چگونه روا باشد که این را
خبر آن کند و مبتدا و خبر هر دو یکی باید گوییم از این چند جواب گفته اند یکی آنکه اسم را بر طریقه حذف مضاف

عطا گوید

چنانکه گویند انما البر الذی یصل رحمه و معنی آنست که انما البر الذی یصل رحمه معنی آنست
وصل رحم و این قول قراء و مفضل و سلمه است و انشد الفراء الحرث یا الفتیان ان قتلت
اللحی و لکنما الفتیان کل فتی ندی و معنی آنست که ما الفتوه نبات اللحی و قول دوم آنست
که مضاف از کلام بیفکند و مضاف الیه بجای او بنهد و تقدیر این است و لکن البر من آمن بالله
چنانکه گفت و سئل القریة و جاء ربک قال الله تعالی جل جلاله ما خلقکم و لا
بعثکم الا کنفس واحدة ای الا کخلق نفس واحدة و قال الشاعر کان عذیرهم بجنوب
شعل عذیر نعام نافر فی بلد قفار ای کان عذیرهم عذیر نعام و قال النابغة الجعدی و کیف
تواصل من اصبحت خلالته کابی مرحب ای کخلالة ابی مرحب و هم از این باب قولهم السخا
حاتم و الشجاعة عمرو یعنی سخا سخای حاتم است و شجاعت شجاعت عمرو و این قول قطرب و جاحب و وجهی
دیگر آنست که بر گفت و مراد بار است برای آنکه عرب چون خواهند مبالغه کنند اسم فعل بر فاعل نهند چنانکه
گویند رجل صوم و عدل و زور و فطر ای صایم و عادل و زایر و مفطر و این برای مبالغه کنند تا پیش
نماید که او خود بکلی از فعلت و وجهی دیگر آنست که بر گفت و مراد ذو البر است چنانکه گفت خنسا در وصف
کاو که بچه او را صیاد بگرفته است ترتع ما رتعت حتی اذا ادکرت فانما هی اقبال و ادبار ای
ذات اقبال و ادبار من آمن بالله نیکوکار آنکس بود که ایمان آرد بخدای جل جلاله و صفات او
و در لفظ ایمان داخل باشد ایمان بخدای تعالی و پیغمبران و قیامت و بعث و نشر و کتابها و فرشتگان و در
آیه دلیلست بر بطلان قول آنان که گویند عمل از جمله ایمانست برای آنکه حق تعالی جل جلاله ایمان از عمل جدا کرد اول
ایمان یاد کرد و جهت که تصدیق کنند آنگه بگفت من قوله و الیوم الآخر و الملائکة و الکتاب
و النبیین آنگه ذکر عمل صالح کرد و واو عطف و خبر بر نفس خود عطف نکنند بلکه باید معطوف دیگر باشد
و معطوف علیه دیگر و دیگر آنکه اگر چنان بودی که ایشان گفتندی بمنزله آن بودی که گفتی من آمن

بالله و امن بالله آمن بالله چون هر یکی از نماز و روزه و زکوة و صدقات و اعمال صالح
هر یکی ایمان باشند و بعضی معطوف بهر یکی یکبار تکرار ایمان باشد و این ظاهر الفاظ است و بخاری
که درین باب روایت کردند مجهول بود بر کمال ایمان آنکه حق تعالی پس از ایمان بخدا بعث کرد ایمان
دار و بقا به از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب برای آنکه این همه الطاف بود که او را
بطاعت نزدیک کند و از معصیت دور کند والملائکة لام استغراق جنس است
بجمله فرشتگان ایمان دارند که ایشان بندگان خدااند بندگان گرامی چنانکه گفت بل عباد
مکرمون خلاف آنکه مشرکان گفتند ایشان دختران خدااند و خلاف آنکه جهودان گفتند
که او دشمن جبرئیل و با او ایمان نداریم تا ایمان بفرشتگان که رسولانند در میان باشد و تصدیق آنچه
ایشان آورده‌اند والکتاب گفته‌اند لام استغراق است مراد جمله کتابها و گفته‌اند لام
تعریف عهد است مراد قرآن است که ناسخ جمله کتابهاست والنبیین لام تعریف جنس است
بجمله پیغمبران آنکه ذکر عمل صالح کرد و عبادات و احوال ایمان گفت وآتی المال مال بدهد علی حبه بر دو وجه گفته‌اند
خلاف کرده‌اند و آنکه ضمیر راجع با کیست بعضی راجع با مال است و علی بمعنی مع است چنانکه گویند فلان علی
جلالته یقول الشعر ای مع جلالته مال بدهد با آنکه مال دوست دارد و قول دیگر آنست که ضمیر راجع است با نام
خدای جل جلاله ای علی حب الله و این هر دو وجه گفته‌اند در سوره ویطعمون الطعام علی حبه
مسکینا علی حب الله او حب الطعام و وجه دیگر در آیه آنست علی حبه ذوی القربی ای علی
حب المعطی ذوی القربی و معنی این آن بود که مال دهد برای محبت ایشان تا این معنی بود بر عطا دادن رحم
بعید رحم و برین وجه ذوی القربی مفعول حب باشد مفعول ایتا باشد و قول اول قریب‌تر است و وجهی
دیگر آنست علی حب الایتاء مال دهد با آنکه دادن دوست دارد و قول چهارم مفسران از عبدالله عباس و عبدالله
مسعود و ربیع و سدی آنست که راجع است با مال و بیان آنکه عبدالله مسعود روایت کرد که رسول ع

گفت چون

(حاشیه: [illegible])

گفت چون او را پرسید که ای الصدقة افضل قال ان تصدق و انت صحیح شحیح تامل العیش
و تخشی الفقر فلا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا و لفلان کذا یکی پرسید یا رسول الله کدام
صدقه فاضلتر است گفت آنکه بدهی و تو تن درست باشی و بخیل امید زندگانی داری و از درویشی
ترسی و مگذار تا جان بحلقوم رسد آنگه گویی که این فلان را و آن فلان را چه در حال آن مال از آن [illegible]
بیوه و ... را تردد و روایت ابوذر آنست که رسول علیه السلام گفت آنکس که بوقت مرگ صدقه دهد مثل
کسی بود که چیزی بهدیه دهد پس از آنکه سیر شده باشد حق تعالی ... کس را ذکر کرد که مال باشان
دهد اول خویشان را چه صدقه بر ایشان هم صدقه باشد و هم صله رحم چنانکه گفت رسول الصدقة علی
القرابة صدقة و صلة و زینب زن عبدالله مسعود مالی داشت بر خویشان خرج میکرد از رسول ع
پرسید که مرا درین ثواب هست گفت لک اجران اجر القرابة و اجر الصدقة گفت ترا دو مزد است
مزد خویشی و مزد صدقه و فاطمه بنت قیس بیامد و گفت یا رسول الله مقدار دو دینار زر دارم کجا خرج کنم گفت احفظها
تا آنکه گفت بر خویشان خرج کن والیتامی و بعضی یتمان و هر دو یتیم آن باشد که در خورد
پدرش بمیرد و اگر در بزرگی آید و ... که مال ایشان و هر معنی آنست که بول ایشان و هر دو آنکس که کار ایشان
قیام کند الا آنکه مراد یتیم بود در درویشی کار باشد و بعضی صلاح باشد و رسول گفت خیر بیوتکم بیت فیه یتیم
یحسن الیه و شر بیوتکم بیت فیه یتیم یساء الیه گفت بهترین خانهای شما خانه بود که در وی یتیمی باشد که با او احسان کنند
و بدترین خانهای شما خانه ایست که در وی یتیمی باشد که با او اسائت و بدی کنند و روایت آنکه گفت انا کافل
الیتیم کهاتین فی الجنة و اشار باصبعیه من تکفل کند یتیم در بهشت هم چنین باشیم و هر دو
انگشت اشاره کرد بسبابه و وسطی او و مالک روایت کرد که رسول ع گفت من ضم یتیما الی طعامه و شرابه
حتی یستغنی عنه وجبت له الجنة گفت هر که یتیمی را با خود گیرد و بطعام و شراب تا چنان شود که از او مستغنی
شود بهشت او را واجب شود و یعقوب را گفتند در مصر مردی است که مسکین را طعام و یتیم را

اگر ازکم کفت یا هم از اهل بیت باشد چون بیوند یوسف بود والمساکین جمع مسکین و هو مفعل
من السکون و مسکین آن بود که از فقر بیود و از ضعف عال باشد او را یا بود از طیش و کفایتش نبود و گفته اند
مسکین آن باشد که اگر چه محتاج بود از مردم چیزی نخواهد و در خبر است که رسول ؑ گفت لیس المسکین بالطواف
ولا بالذی ترده التمرة والتمرتان واللقمة واللقمتان انما المسکین الضعیف الذی لا یتعفف ولا یتصدق
علیه گفت مسکین نه این درویش گردیده باشد که او را باز گردانند بیک خرما یا دو و یک لقمه یا دو و اما
مسکین ضعیفی باشد که از مردمان چیزی نخواهد و نداند خواستن و نشناسد او را مردم اگر گفت اگر خواهی این
آیه بخوان یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسالون الناس
الحافا و از نیجاست که رسول ؑ از خدا فقر نخواست مسکنت خواست فی قوله اللهم احینی
مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین یکی از جمله زنانش گفت یا رسول الله چرا چنین
می گوئی گفت برای آنکه ایشان پیش از توانگران به بهشت شوند بچهل سال آنگه گفت نگر تا مسکین را از در
نکنی و اگر چیزی خواهد ردش نکنی و اگر چه نیم خرما باشد مسکین را دوست داری و بخویشتن نزدیک
داری تا خدای برحمه خویشتن نزدیک کند و عبدالله عمر روایت کند از رسول ؑ که او گفت روز قیامت
منادی از رب العزت ندا کند که کجا اند آنان که فقرا و مساکین را اکرام کرده اند در دنیا به بهشت روند
امروز بر شما خوفی نیست کجا اند آنان که بیمار پرستی و درویش داری کرده اند در دنیا ایشان را بنو
بر منبرها نورنشانند و مردمان در حساب باشند وابن السبیل مفسران در او خلاف کرده اند عبدالله
عباس و قتاده گفتند مهمان است عبدالله عباس گفت او سه روز مهمان باشد چه حق ضیافت سه روز است
آنچه بالا آن بود از باب مروت و مروة فی صدقة بود و رسول ؑ گفت من کان یومن بالله والیوم
الآخر فلیکرم ضیفه رسول ؑ گفت مهمان چون در آید با روزی خود آید و چون رود گناهان خانه بر دارد
یعنی خدای تعالی آن طعام را که او خورد باشد کفارت گناه میزبانش کند مجاهد و ربیع گفتند

مراد درها

مراد هو ره گذریست مرد مسافر و برای آنش ابن السبیل خوانند که ملازم راه بود چنانکه مرغ آبی را
ابن الما خوانند و مرد معمر ابن دنیا گویند و قال ذو الرمة و درحت اعتا ما والرکا نهاطل قعد الرأس
ابن ما یخلق و گفته اند منقطع بود برای خوانده که ره زدن باشند برادر درویش بروی والسائلین
خواهندگان و درویشان که بحال سوال باشند رسول ؑ گفت للسائل حق وان جاء علی فرس
سایل را حقست و اگر چه بر اسب آید و در خبر است که سایلی بکرد رسول ؑ بسکرد حسین علی علیه السلام
گفت ای ابا چه بیک و گفتند یا ابن رسول الله گفت بیکو ید من رسول ترا از شما ام اگر چیزی بدهید کریم
از شما و ابخابرم و الا دست تهی انجا روم و رسول ؑ گفت لا ترد السائل ولو بظلف محرق
گفت سایل را رد مکنید و اگر بسم گوسفند سوخته باشد و رسول ؑ گفت لولا السؤال یکذبون
ما قدس رد هم گفت اگر نه آنستی که سایلان دروغ میگویند توفیق نیافتی هر که ایشان را رد
کردی و اگر سایل لا اسمع حقی نیست جز آنکه کشف حال خود کند پیش تو و آب روی خود بریزد و در
ذلت بایستد خود کفایه بودی در خبر است که یکروز اعرابی امیرالمومنین ؑ سوال کرد
امیرالمومنین گفت با اعرابی چیزی توانی نوشتن گفت اکتب حاجتک علی الارض فانی اری ذل
السوال فی وجهک حاجه خود بر زمین بنویس بچیزی دو سوال مکن تا مراد ذل سوال در روی تو بیاید
و یعنی و نیز عطا که از پس سوال بود بهای آن برای سایل بر نیاید چنانکه شاعر گوید ما اعتاض
باذل وجهه بسواله عوضا ولو نال الغنی بسؤال واذا السؤال مع النوال وزنته
رجح السؤال وخف کل نوال واذا ابتلیت ببذل وجهک سائلا فابذله للمتکرم المفضال
ان الکریم اذا حباک بوعد اعطاک سلما بغیر مطال وفی الرقاب مفسران خلاف کرده اند
بعضی گفتند مراد بنده کاتب که در رنج و سختی باشند کسی ایشان را تجرد و آزاد کنند و این قول سعید جبیر و نخعی
و در خبر است که رسول ؑ گفت هر که او بنده آزاد کند خدای تعالی بهر عضوی از او عضوی از آن او

از آتش دوزخ آزاد کنند و قول پیغمبران بر آنست که مراد مکاتبانند که خویشتن باز خریده باشند و جمله ادا ننموده و یا تمام نداده ایشان را باری باید داد بر ایشان کمک کردن تا از بندگی وا زکوة نیز
نصیبی بایشان باید داد چنانکه در آیه زکوة است عبد الرحمن بن سهل بن حنیف روایت کند از رسول علیه السلام
که گفت هر که او مکاتبی را یاری دهد برآنکه گردن خود را آزاد کند یا غازی را در آتش یا مجاهدی را
در سبیل خدای تعالی یاری کند او را در سایه بس آورند که سایه نباشد الا سایه او و براء ابن عازب روایت
کند که اعرابی نزدیک آمد رسول را علیه السلام گفت یا رسول الله مرا عملی آموز که مرا به بهشت رساند رسول گفت خطبه
کوتاه کردی و لیکن سوال بزرگ کردی گفت اعتق النسمة و فك الرقبة گفت عتق نسمه و فك رقبه کار یکی
گفت یا رسول الله هر دو یکی باشد گفت نه عتق نسمه آن بود که برده آزاد کنی و فك رقبه آن بود که یاری کنی
کسی را که گردن خود آزاد کند از بندگی اکنون خلاف کردند مال بایشان دادن که در آیه فرمود زکوة یا بیرون
زکوة سدی گفتند بیرون زکوة نیست برای آنکه ذکر زکوة هم درین آیه هست فی قوله و اقاموا
الصلوة و اتی الزکوة اگر این بر زکوة حمل کنند تکرار باشد و این وجهی نیکست ما بر آن وجه که جماعتی گفتند
که بیرون الزکوة است و این هم واجب این خلاف اجماع باشد و در آیه جز از زینت که و لکن البر
من امن بالله الی قوله و اتی المال علی حبه این ایتا مال از جمله بر شمرد و بر هم بر واجب آید و هم بر
حسنه و حمل بر سنت کردن اولی بود و حسن بصری گفت مراد بابن زکوة فریضه است برای آنکه بعضی
ازین مذکوران مستحقان زکوة اند انما الصدقات للفقراء و المساکین الایه این وجه
ضعیفست برای سه وجه یکی آنکه در آیه مطابق نیستند دیگر آنکه تکرار باشد سیم آنکه ممتنع نبود که در آیه
زکوة بر وجوب باشد باجماع درین آیه بر ندب باشد هم برا جماع و آنکه روایت کردند که فی المال حق سوی الزکوة
قال رسول الله صلعم و تلا و هذه الایه و آنکه گفت و نیز بیرون زکوة حقی هست چون از آن پرسیدند گفت اطراق
فحلها و اعارة دلوها و منیحة سمینها گفت آنکه فحلش را به برای گشنی و کسی عاریه بخواهد بر نشستن و به

دشنه دارد

دشنه شیر دارد و به روز ان چنبند تا در روغن منتفع شود این دلیل وجوب نکند چه لفظ حق اعم از آنکه
واجب و هم در سنت بکار دارند و دیگر این خبر که روایت کردند که رسول علیه السلام گفت نسخت الزکوة کل صدقه
معنی آنست که وجوب زکوة وجوب صدقاتی که پیش از زکوة بود منسوخ کرد و اجماع امت که زکوة
استحباب نه این صدقه را منسوخ نکرد پس جمله دلیلست برآنکه این دادن بیرون زکوة است و واجب نیست
اما کان ان چند است که هر چه در آیه هست واجب این کان باشد الی هجه در دعوی بی بینه برای آنکه اجماع است
که بیرون زکوة کسی را بنده خریدن و آزاد کردن و مکاتب را معاونت کردن و چیزی بفقیر و مسکین
دادن نه بر وجه زکوة و مهمان داری کردن این هیچ واجب نیست پس این دعوی بی حجتی بود و اقام الصلوة
و ادای زکوة مشتمل بود برآنکه واجب بود و مشتمل بود بر مندوب بود و اسم صلوة واجب بود و متناول بود
هم فریضه را و هم سنت را اما زکوة اگرچه لام در وی تعریف جنس است بر جوانکه در صلوة هست و لیکن اسم
زکوة در شرع جز فریضه نگفتند و تفسیر آن در جای خود رفت انگه حق تعالی گفت و الموفون بعهدهم
مدح کرد آنها را که بعهد وفا کنند و رفع و الموفون عطف است علی قوله من امن و اگرچه آن موحد است لفظ من صالح
است واحد و جمع را یکبار از و کنایه بواحد کنند و یکبار بجمع چنانکه قدیم تعالی گفت و منهم من
يستمع اليك و جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه و قول کریمان کنند رفع
علی المدح است و جهی اولو تقدیرش چنینست که و لكن البر هم المؤمنون بالله و الموفون
بعهدهم اذا عاهدوا یقال وفی و اوفی لغتان و لغت اهل حجاز اوفی است و در قرآن بیشتر آمده این معنی
اوفوا بالعقود و اوفوا بعهد الله یوفون بالنذر و وجه با تمام عهد کردن اینجا
مراد عقدهاست و میثاق و نذر و سوگند آنکه در شرع واجبست باشد وفا کردن یا مستحب مسنون
برآنکه مورد آیه بر سبیل مدحست و مدح بر فعل واجب و مندوب باشد و عهود میثاق رسول که خدا
درین باب داخل بود و حق تعالی تنها چنانکه مدح کرد وفا کنندگان را ذم کرد آنها را که عهد بشکنند

بعهد الله

و بعهد وفا کنند فی قوله الذین ینقضون من بعد میثاقه و فی قوله و منهم من عاهد الله الآیه ای توله ثم تولوا و هم معرضون اکر کفت من تر اعهد نخواهم رسید فی قوله ان العهد کان مسئولا یعنی ز شود که فردا سوری بوفا عهد فی قوله و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم اکر کفت بعهد من وفا کن تا منا بعهد تو وفا کنم فی قوله اوفوا بعهدی اوف بعهدکم اکر باز شود که مراد مردانی است که عهد مرا وفا کنند قوله من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه اکر کفت از من وفادار تر کر باشد قوله و من اوفی بعهده من الله اکر خلیل خود را بوفا و عهد بستود و قوله ابراهیم الذی وفی و اکر امیر المؤمنین علی را بوفا و عهد بستود قوله یوفون بالنذر اکر مومنان که بعهد وفا کنند بستود و قوله بلی من اوفی بعهده و اتقی اکر تخصیص کرد جاهلی را که موصوفند بصفات کمال ایمان و از حلاوت وفا بعهد و عده کنند بجای آرند و چون سوکند خورند براست کنند و چون نذر کنند بجای آرند و چون کویند راست کویند و چون امانت بایشان دهند ادا کنند خیانت نکنند و انس روایت کند از رسول که او کفت ایمان نباشد آنرا که امانت او نداشته باشد و لا دین لمن لا عهد له و دین نباشد آنرا که او را عهد نباشد و ابو هریره روایت کند از رسول که او کفت خدای تعالی کفت سه کس اند که من خصم ایشانم و هر کس را که من خصم او باشم مقهور بود مردی که با من عهد کند پس غدر کند بان عهد و مردی که آزاد را بفروشد و بهای او بخورد و مردی که مزدوری را بکرد و از او تمام کار بستاند و مزد او ندهد ... و الصابرین و اوصلت در نصب اوجند و جه کفته اند نصب بر مدح است و تحقیق آن بود که نصب او باضمار فعلی باشد کانه قال یعنی باطلت و ما وصفت الصابرین و ابو عبیده این ابیات آورد درین باب لا یبعدن قوم الذین هم

العراء

العبد و ... واف اعوذ النار لمن بكل معزل والطین معاقد الارض و عرب چنانکه نصب بر مدح کنند نصب بر ذم کنند کما قال الله تعالی ملعونین اینما ثقفوا اخذوا و چنانکه احمر حمالة الحطب فی قراءة من نصب و قال عروة بن الورد سقونی الخمر ثم تکنفونی عداة الله من کذب و زور و از جهت نصب مدح بر قول البیدات بحر بحی ام العسن الا بعد الصابرین الهام بحب المضعف و قول ابو بکر عمر بن هبیره اصحاب الحمل و کسائی کفت منعول اوم واتی المال و او عطف بر ذوی القربی کانه قال و اتی المال هولاء المذکورین و الصابرین و این وجهیست برانکه آیه در مدح ... آمده در مدح ستانیدکان اکر حق تعالی صبر بر شد ایسه نوع نهاد و کفت انانکه صبر کنند فی البأساء ای فی الفقر و الجوع و سوء الحال یعنی درویشی و تنک دستی و کرسنکی و الضراء یعنی مرض و انواع السقم و البلیات بر شمار است انواع ابتلا بلا و حین البأس یعنی وقت الحرب این دو نوع صبر ضرورتست و آن یکی اختیاری اکه بران بود که نا صبر نکند دست او جز بجزع نرسد و جزع سود ندارد او را و اکر برین صبر نکند ان باشد که زیان و بکرد و عبد الله عباس کفت فی البأساء فی الشده و الفقر الزمان کفت باساء و پس نشده است و ضراء ز مانه یعنی بر جا مانده ار ... اما صبر بر فقر کم از جهاد است که جهاد با نفس و جهاد با شیطان را نفس مطالبه کند او را شهوات و شیطان امر کند او را صحوا باید چون دست بر بود اشتاقند جهاد کرده باشد و در حکایات الفضیل است که فتح موصلی شبی در خانه آمد تر بان بود و نه آب و نه چراغ نان نکذارد و سر بر زمین نهاد و در سجده دیگر و کریستن کرفت و می کفت بار خدایا مرا به ای الجمعه مبتلا کردی و ندارم کی که چراغ نبود و نشاندی بار خدایا من این درجه بکدام کدام عمل یافتم و من خویشتن را این پایه نمی دانم که شاید که تو با من این کنی که این پایه اولیاست و من این پایه ندارم رحم این جا باز آوار امیر المؤمنین علی علیه السلام کرفته باشد که او روزی بکذشت جاهلی را دید ذکی در دست و در کوشه مسجدی نشسته

هر یکی پوستین مسلمانی پیش گرفته اند باز گفت شما چه مردمانید گفتند نحن المتوکل گفتند ما
متوکلانیم گفت لا بل انتم المتاکلون شما جماعتی بسیار خوارانید پس اگر شما متوکلید حقیقت توکل شما کجا
رسید ایشان گفتند اذا وجدنا اکلنا و اذا فقدنا صبرنا چون یابیم خوریم و چون نیابیم صبر کنیم گفت هکذا
تفعل کلابنا گفت سگان محله ما هم چنین کنند گفتند چون باید کرد گفت چنانکه ما کنیم گفتند چگونه کنی
گفت اذا وجدنا بذلنا و اذا فقدنا شکرنا چون بیابیم بخشیم و چون نیابیم شکر کنیم عبد الله عباس
روایت کند که رسول ع گفت فردای قیامت که خلایق را در عرصه قیامت حاضر کنند منادی از قبل رب العزة
ندا کند که کجااند درویشان از امت محمد درویشان تحمل جواب دهند حق تعالی گوید ایشان را نزدیک
تر آرید ایشان را بیارند تا بجایی آرند که در آن حجاب الا مقربان نروند آنگه حق تعالی بخودی خود با ایشان
خطاب کند گوید بندگان من در دنیا دنیا را از شما منع کردم صبر کردید گویند بار خدایا تو عالم تری حنین با
بود و اکنون چون کسی که از کسی عذر خواهد از ایشان عذر خواهد بندگان من برای کرامت شما کردم نه هوان شما اکنون
امروز بروید در میان قیامت هر کس که شما را لقمه داد یا شربتی داد دست او بگیرید و او را با خود به بهشت
برید که شفاعت شما در حق ایشان قبولست ایشان بیایند و خلق عظیم را دست دهند و به بهشت برند و در خبرست
که اذا رأیت الغنی مقبلا علیک فقل ذنبا عجلت عقوبته و اذا رأیت الفقیر مقبلا علیک فقل مرحبا بشعار
الصالحین چون توانگری بینی که روی بتو نهد بگو گناهی کردم که عقوبت آن تعجیل کردند و چون درویشی بینی
که روی بتو دارد بگو مرحبا بشعار صالحان و خبر بسیار کرده اند در تفضیل الفقر علی الغنی منها ذلک
ان الفقر خیر من الغنی و ان قلیل المال خیر من الفقر لو فرقنا و ک انما اعطی الله
الغنی فی الغنی ولو ترانا ما عصی الله فی الفقر ولا یا الحناهد بل ان الفقیر یرجی له
و ان الغنی یخشی علیه من الفقر الذی نزل الحجر نفعا و [illegible] علی جبانه لدهر والاخرة
سطاه الی جانب الغنی لو کانت العلیا فی جانب الفقر [illegible] موسی [illegible] ان الله اتخذ
علی الصبر

علی الصبر ترا الدهر منها لی لوار فروه من امال غنی الناس عنی عن امری و انی علی فقری لاملا عمر لها
مسالک بین الجن والنس در خبرست که یکروز امیر المؤمنین علیه السلام و خضر پیغمبر ع بهم رسیدند امیر
المؤمنین او را گفت کلمتی بگو تا از تو یادگیرم خضر ع گفت ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء رغبة فی ثواب الله تعالی
چه نیکوست تواضع توانگران مر درویشان را از بهر قربت بخدا امیر المؤمنین گفت خواهی از این نیکوتر بشنوی
گفت بیار گفت احسن من ذلک تیه الفقیر علی الاغنیاء ثقة بالله از این نیکوتر تکبر درویشان بود بر توانگران
استواری بخدای از توانگران و درویشی در اندکی و بسیاری مال نیست توانگری توانگری دلست
رسول ع می گوید لیس الغنی من کثرة العرض انما الغنی غنی النفس مرد بتبع [illegible] توانگر باشد
و بغیر نفس و علامت شریف [illegible] چنانکه در سلف بوده اند و از ایشان بازگفته اند و ایشان از
خود گفته اند و لقد احسن من قال و هذه الغنیة تنعت بالقوت من زمانی و صنت تعففی عن الهوانی
ان یقول القوم فضل فلان علی فلان فان ترانی تمم امداعی الی الشعر والی الصحان و لا اجوب الفلات
لزرخی من رزق ما کفانی من کیف [illegible] الذی یراانی [illegible] و اقطع
البراری جعانی [illegible] علی المکان و کرامو حذرت منها لکنت من ذلک فی [illegible]
فلو رایت الدون حلت باکثر الخلق [illegible] یا جاهلا بالزمان [illegible] انظر الی الدهر [illegible] فانها
صاحبه ابلغ من کلام ذی لسان [illegible]
مصادم [illegible] ولو ادنا الجمیع [illegible] بدل المال [illegible] این ابیات اگرچه [illegible]
چون نیکو بود [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] الناس [illegible] و ابو عبد الله
[illegible] الناس [illegible]
التراب [illegible] والفقراء [illegible]

الضرر والسقم در خبر است که فردای قیامت که اصحاب بلا و اسقام را در آورند آرزو آن
اعراض ای اعراضه چنین شدند برای ایشان معد کرده باشند گویند کاشکی که ما در دنیا زندگانی و کسانی
تنها در پست بودمی و در خبر است که ایوب علیه السلام خدای تعالی او را امتحان کرد به رنجهای عظیم از دردها
و بیماریها مردم از قصاص عالم خدا خوان امراض و اسقام می آمدند و دعا میخواستند او دعا نمی کرد
و خدا تعالی عافیت میداد او را ای گفتند چرا برای خود دعا نمی کنی گفت شرم دارم از خدای تعالی که
چهل سال بر نعمت صحه بودم که هر چه برآید دنیا مرا امروز چون مرا ببلا ابتلا کرد تا چهل سال بر بلا بودم دعا
نکنم تا چهل سال بگذشت کار به نهایت رسید و رنج به نهایت رسید و دعا کرد چون
نهایت رسید گفتند اگر تو دعا نکنی ما رحمت فرستیم که کار چون به نهایت رسید وقت زوال باشد
اگر نعمت بود [illegible] اگر شدت [illegible] ادره تنفرجی و در این معنی شاعر
گوید اذا الحادثات بلغن المدی وکادت تذوب لهن المهج وحل البلاء وقل العزاء فعند التناهی
یکون الفرج قوله وحین البأس ای وقت الحرب البأس والبؤس کنایتان عن الحرب
یعنی در جهاد کردن با کافران صابر باشند و [illegible] کنند [illegible] وقت کارزار کرار باشند فرار نباشند
در حق ایشان ثبات کنند و بر جای بایستند اینست که والصابرین فی البأساء والضراء و
حین البأس تشبیه باینست که کانهم بنیان مرصوص از کتاب القدم را
این رسد آنرا که قدمش از جا فرو نه ایستد چه نصیب باشد او را آنرا که قدم از جا فرو
نه ایستد چه نصیب باشد او را آنرا که قدم از جا فرو ایستد دیگر این رسد که اولئک علیهم
صلوات من ربهم ورحمة آنرا که قدم فرو نه ایستد از چیزی رسد نصیب او چیست و
یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال الی آخر فقد باء بغضب من الله ومأواه
جهنم وبئس المصیر بر ستاره که در فلک هست یا ثابت یا سیار آنکه ثابت
از وسیر

از وسیر نباشد و آنکه سیار است در وی ثبات نباشد او ستاره بود در فلک حرب که وقت ثبات
سیر نسازد و وقت سیر ثبات نکرد و وقت سیر نیش وقت حمله بود باشد با دو حمله بر بود بوقت ثبات
چون کوه بود در پیش حمله دشمن و دشمن چون کاه بود در پیش حمله او هر دو چون باد بود و بر بگیرد گر کوه نکنی باد
با کوه چه تواند کردن و که در پیش باد که باشد کوهی در حق او شاعر گفت زبا دو کوه بداند شناس در
مصاف بدانکه چو باد حمله برست و چو کوه حمله پذیر والکلام فی هذا یطول رسول علیه السلام گفت
افضل الاعمال الایمان بالله والجهاد فی سبیل الله گفت فاضلترین اعمال ایمان بخدا است
و جهاد در سبیل خدای و هم چنین گفت خیر الناس رجل ممسك بعنان فرسه
فی سبیل الله کلما سمع هیعة طار الیها بهترین مردمان مردی باشد که عنان اسب بدست
گرفته باشد در سبیل خدای عز و جل هر که آوازی بشنود آنجا شتابد بدانکه حق علیه السلام چون صفات این
ابرار بگفت گفت اولئک الذین صدقوا ایشان راست گویان اند ای فی ایمانهم
والیافهم ومقالهم وحالهم ومصالحهم واقوالهم واعمالهم وعهودهم وعقودهم
تا مصداق این آیه بود که من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه ز عبد الله عمر
روایت چنین کرده چون آیه فرو آمد گفت این صفت پیغمبر است و کیست که طاقت این دارد دیگر سنمری
یا بنمر سیرتی آ یا خلق چه در سیرت بفرمان حق اقتدا کرد خلقان نیز فرمود تا در سیرت بود اقتدا
کنند اگر چنین سیرت را اقتدا باید کردن صدق سیرت را سجده باید کردن اگر اینجا پای در خط باید
نهادن آنجا سر در خط باید نهادن نه بینی که در حق آدم علیه السلام ظاهر نشد که بود جز انبئونی که فرشتگان
با وی اقتدا کردندی ولیکن چه در باطنش سر بری بود با حق بقدس آن حضرت را گفتند اسجدوا
لآدم چرا چنین باید از درگاه منشوری دارد به توقیع ان الله اصطفی آدم بر توقیع خطاب
گر از بهر آن باشد که سر در خط فرمان ننهند تا پای در خط ننهند اگر آدم را بان الله اصطفی [illegible]

که سرهای ملائکه ملکوت بحب فرمان در آورد و چنین [illegible] انقیاد بر نهاد و آل ابراهیم

که آدم در حلقه طفیل ایشان بود بر سر که با من تو بدام [illegible] در آرند و اولئک هم

المتقون ای عقاب الله باتقائهم معاصی الله ایشان آنانند که خود را در حمایت تقوی اورند

از عذاب خدا العصمتی که خدای ایشان را فدا کرد از معاصی او اگر چه ایشان باین مکلفند و لیکن [illegible]

اندکی علم است [illegible] الزام [illegible] مکلف آمدند این تکلیف را و دانسته که اولئک هم

المؤمنون حقا چنانکه در آیه است اولئک الذین صدقوا بهر حال شکر کردن از [illegible] کردن

آسان تر است اگرچه [illegible] کم بر آیند که وقلیل من عبادی الشکور چه بر آن که [illegible]

که شکر بر نعمه آسان تر است از صبر بر محنت پس آیه با صفات معصومان جمع شد والله اعلم بمراده

[illegible] یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی مفسران خلاف

کرده‌اند شعبی و کلبی و مقاتل و مجاهد گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از جهودان در جاهلیت

پیش از اسلام بر روزگاری اندک از میان کارزاری افتاد و کشتگان و مجروحان اند هر دو گروه

[illegible] آمد چون رسول علیه السلام آمد حکومت پیش او آمدند تا چه باید کردن خدای تعالی این آیه فرستاد

سعید جبیر گفت سبب نزول آیه آن بود که دو قبیله بودند یکی اوس و یکی خزرج از میان

قتال افتاد و یکی از یکی قوی تر بود او را [illegible] که به بنده آزادی را بکشیم و بزنی مردی را

و بمردی دو مرد را خدای تعالی این فرستاد و کتب علیکم القصاص خلاف نیست

میان مفسران در آنکه مراد کتب فرض است [illegible] علیکم که این [illegible] بود از وجوب در آیه

نمازهای فریضه مکتوب خوانند و بعضی مفسران گفتند معنی آنست که کتب فی لوح المحفوظ عبدالله عباس

گفت فرض علیکم [illegible] و در توریة [illegible] کتب علیکم فی

حکم الله الذی حکم علیکم خدای [illegible] واجب کرد در آن حکمی که [illegible] بر شما کرد اگر گویند وجوب چگونه

ممکن بود

ممکن بود و از واجب عدول نشاید کردن و ولی خون مخیر باشد که عفو کند یا دیه خواهد و قصاص

کند پس چگونه شاید گفتن که قصاص را واجب کرد خدای گوییم از این چند جوابست یکی آنکه خدای تعالی

قصاص را واجب کرد بر قاتل [illegible] چون ولی دم طالب قصاص باشد بر حکم و امام نائب

او را احکام و دولت واجبست دست او قوی داشتن تا او قصاص کند نه چنانکه گفت

وقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا جوابی دیگر آنست که

چنین است که بر قاتل واجب کرد که تسلیم نفس کند تا قصاص کنند اگر خواهند پس حق [illegible] که این حق از ایشان

التزام باید کردن بخلاف حقوق [illegible] چون زنا و شرب خمر که او را نشاید [illegible] و بعضی احوال اگر توبه کند

و در زنا [illegible] حد ساقط شود و قتل [illegible] چنین است که [illegible]

بهر حال تسلیم نفس باید کردن واجب و وجهی دیگر آنست که خدای گفت من قصاص را [illegible] مقتول را

کردم نفس بنفس یعنی تعدی نکنند از نفسی بنفسی [illegible] و از عضوی بعضوی مراد نه آنست که عفو نشاید کردن

مراد و فایده آنست که ظلم نشاید عدل باید عدل قصاص است اگر عفو کند فضل باشد و فضل به بود و ان تعفوا

اقرب للتقوی [illegible] علی القصاص [illegible] دون غیره [illegible]

و اشتقاق قصاص من قص اثره اذا اتبعه [illegible] و قالت لاخته قصیه ای اتبعی اثره و منه

القصه از بهر آنست که تتبع آثار و حدیث رفته کند و قصه از بهر آن گویند [illegible] برای آنکه بعضی در [illegible] بعضی

[illegible] ولی مقتول متابعه آن می کند تا [illegible] و آیه مجملست محتاج است

بیانی و ظاهر آیه چون بر عموم حمل کنند اقتضا کند که هر کشته قصاص واجب باشد جز که شرع آید را تخصیص کرد

که بعضی کشتگان و دون بعضی برای آنکه قتل بر سه وجه بود عمد محض و خطا و شبیه عمد اما محض آن بود

که مردی عاقل بالغ یا زنی عاقله بالغه اگر آزاد بود و اگر بنده و اگر کافر بود و اگر مسلمان قصد کند بکشتن

کسی با آهن و یا غیر آهن [illegible] و زهری و [illegible] و آنچه [illegible]

عنداً ن قتل حاصل شود و عرض قتل او و چون حال برین جمله بود قصاص لازم بود مگر آنکه
قاتل دیه بدهد و اولیای مقتول راضی شوند یا عفو کنند قصاص نباید اما خطای محض
آن بود که کشنده عاقل نباشد یا کودک بود یا ناقص عقل بود اگر چه قصد کند و صورة عمد
دارد در حکم خطا و نیز اگر مردی تیری بصیدی اندازد یا دشمنی ناگاه بر کسی دیگر آید بی قصد او
و او کشته شود و اگر سنگی اندازد و هم چنین باشد این جمله خطای محض اینجا دیه لازم آید بر
عاقله اما خطائی که شبیه عمد باشد آن باشد که مردی قصد تادیب کند آنرا که در شرع تادیب او
بود و غرض او ادب باشد و قتل حاصل شود اما قصد کردن کسی را یا داروی دهد کسی را او غرض او صلاح
باشد پس مردی بود با تلف این کس اینجا دیه مغلظه لازم آید بر خاص و بیان این کرده شود بجای خود
تعالی قوله وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ و اما نزدیک ابو حنیفه چون
قتل بمثقل باشد چون سنگی و آهنی که نه سلاح بود و چوبی و سنگی بزرگ باشد این قصاص واجب
نشود الا که آهن عمودی باشد گران یا او را در آتش افکند اما بجز این قصاص واجب نشود از غرق و هدم و از
جای بیفکندن و مانند این حسن بصری و شعبی و نخعی هم این گفتند و در غیره و آتش خلاف کردند ابو حنیفه
قصاص او واجب نکرد و مذهب اهل بیت علیهم السلام و مالک بن ابی لیلی و شافعی و ابو یوسف و محمد
آنست که هر چه در غالب عاده بآن قتل حاصل شود و قصاص واجب بود و دلیل بر صحه مذهب صحیح قوله
ومن قتل مظلوما وهذا قتل مظلوما فدل علی سلطان ولیه بطلب القصاص اما قصاص
جز بآهن نشاید کردن از تیغ و کارد و آنچه بدان ماند و اگر چه آن کشته را بچیزی دیگر کشته باشند
و به نزدیک ما و بیشتر فقها لقوله لا قود الا بحدیده و مالک گفت هم بآن چیز قصاص باید کردن
که او را بآن کشته است از آلة و هم بآن نوع از تغریق و تحریق اگر نمیرد مکرر می کنند بروی تا آنکه
بمیرد و شافعی گفت مانند این جز آنکه گفت اگر نمیرد بشمشیر بکشند او را و اگر این کس را با ز

و آن نیز

در شتر [illegible] بیتی طعام و شراب نداده تا بمیرد و به نزدیک ما جمیع قصاص باید کرد و شافعی
گفت مانند این بنده او را باز باید داشتن تا بمیرد و گرسنه و تشنه بماند و به نزدیک ما
باز دارند تا بمیرد و اگر چه پیش از آن مرده باشد و هم چنین در غرق و حرق اما قصاص بر سبیل [illegible]
قاتل را او تشفی اولیای مقتول را و زجر و عظ دیگران را باقتل آنچنان کنند چنانکه گفت ولکم
في القصاص حيوة [illegible] باشد که [illegible] زجری و صریح و [illegible] و در بعضی مرضی و
دعوی [illegible] دیگر تفصیل آن جمله کرده و آنرا بیان کرد الحر بالحر والعبد بالعبد
والانثى بالانثى فرموده آزاد را به آزاد و بنده را به بنده و زن را بزن یعنی قصاص کنند و مذهب
بعضی فقها چنانست که قصاص جز برین وجه نشاید کردن آزاد با آزاد و بنده را به بنده و زن بزن تا مرد را
با زن و مرد را بزن و زن را بمرد قصاص [illegible] بنا این دلیل اغطاب کرده است و دلیل
به نزدیک بیشتر اهل علم باطلست [illegible] خلافی نیست در و قتل الحر بالحر خلافی نیست که روا بود
و قتل الحر بالعبد روا نبود خواه بنده او بود و خواه اگر بنده دیگری اگر بنده خود را بکشد مستحق
تعزیر و تادیب بود و تعزیر از امام و اگر بنده کسی دیگر را بکشد لازم آید برو مادام تا بهایش
بها دیه مرد مسلمان آزاد نرسد از هزار دینار و ده هزار درم و مرسل گفتند بران و مذهب
شافعی و نخعی هم چنین است و مذهب ابو حنیفه آنست که به بنده خود باز کشند او را به بنده
دیگر اتنی باز کشند دلیل بر صحه مذهب درست قوله تعالی الحر بالحر والعبد بالعبد
و هذا الحر قتل بالعبد و هم چنین قول رسول ص لا یقتل الحر بالعبد و این بر عموم است و مذهب شافعی
آنست که در بنده جنایت بود بالغا ما بلغ و مذهب ابو حنیفه [illegible] موافق مذهب ماست و نه
چون جنایتی کرد ارش جنایت بر گردن بنده بود خواهد ارش بخرید و اگر خواهد بنده را تسلیم
کند با بستاند [illegible] ارش جنایت [illegible] بنده و شافعی را دو قولست یکی چنین که ما گفتیم دوم

آنکه فدیه کند با قتل الا مرین از قیمه و جنایه اگر بنده و یا بنده را بکشد بر خواجه جز آن نیست
که تا بنده را با ایشان دهد یا قیمه جمله را بدهد بلا خلاف و اگر بنده بنده را بکشد
خواجه او را بود که هر دو را باز کشد هر که که فضل قیمه با خود او نوان دهد و شافعی گفت
او را بود که هر دو را بالقصاص بنده خود باز کشد و چیزی ندهد و بنا و این مسئله بر مسئله از اول بود
و آن آنست که مرد یا بیشتر مردی را بکشند همه باز باید کشتن یا نه نزد ما آنست که همه را
شاید کشتن به سه شرط یکی آنکه هر یکی از این قاتلان موازی و مکافی او باشند در چون اگر تنها
بودی و معنی آنست که باید که در آن میان مسلمانی نباشد مشارک با کافران در قتل کافر
و یا آزادی نباشد مشارک با بندگان در قتل بنده و یا پدر نبود مشارک با اجنبیان در قتل فرزند
دوم شرط آنست که جنایه هر یک چنان باشد که اگر تنها بودی قتل حاصل آمدی سیم آنکه
لزم ان
اولیای این مقتول دیه باز برد هند و این مذهب علی است و عمر و مغیره و شعبه و عبد الله عباس
از جمله صحابه و در تابعین سعید مسیب و حسن بصری و عطا و در فقها مالک و اوزاعی و ثوری و ابو حنیفه
و اصحابش و شافعی و احمد و اسحق جز که ایشان نگویند که چیزی باید دادن و اگر ولی مقتول خواهد
یکی را باز کشد بکشته خود و تتمه بحساب دیه بر این تکان قسمت کند بر اولیای مقتول دوم …
و فقها هم چنین گفتند جز که بحساب دیه نبستدند و نگرفتند و این دو از فقها ربیعه و داود
و اصحاب ظاهر موافقت کردند دلیل بر صحه مذهب صحیح قوله و لکم فی القصاص
حیوة و نیز عموم النفس بالنفس و پدر را بفرزند باز نکشند سواء اگر بکارد کشته باشد او را یا تیغ
و در صحابه این مذهب عمر است و در فقها ربیعه و ابو حنیفه و اصحابش و شافعی و احمد و اسحق و مالک
گفتند هم چنین است الا که او را ذبح کند یا شکمش بشکافد که آنگاه قصاص باید کردن اما مادر را
بفرزند باز کشند و مادر و مادر پدر او اعنی اما جد جاری و مجری پدر باشد و هم چنین اجداد و جدات

قتل الاب

قتل الاب و ان علوا برای آنکه نام پدری متناول است ایشان را و شافعی در مادر همان گفت که ما گفتیم
در پدر و اجداد و مادر زن اما که ما گفتیم در اجداد پدری فرق نکرد و گفت هیچ حال قصاص نبود چون
فرزند را بکشند زن از جمله اولیای مقتول نباشد او را در قصاص نصیب نباشد و شافعی گفت باشد
اگر دیه فزارد هند نصیب و نیز باشد و اگر بعضی اولیای مقتول عفو کنند نصیب دیگران
ساقط نشود از قصاص و نزدیک فقها ساقط شود با دیه انتقال برای آنکه القصاص لا یتجزی و لا یتبعض
و الانثی بالانثی و خلاف نیست که زن را بزن باز کشند چون مکافی او باشد و زن را بمرد باز
کشند و چیزی نباید دادن و مرد را بزن باز کشتن نیمه دیه را باز پس دهد و مسایل قصاص بسیار است
و اختلاف فقها در آن کتابهای فقه مذکور است و اینجا طرفی گذشت فمن عفی له من اخیه شیء
یعنی اگر از جمله اگر خون بان ساقط شود یکی عفو است چه طلب قصاص در قتل عمد و دیه در قتل خطا با اولیاء مقتول
و حق ایشان است اگر جمله جمع شوند و اتفاق کنند بر عفو سواء اگر قتل عمد باشد و اگر خطا قصاص یا دیه ساقط
شود و اگر بعضی عفو کنند و بعضی نکنند حکم آنست که گفتیم که نصیب ایشان ساقط شود و نصیب دیگران بماند
مفسران و اهل معنی در معنی آیه خلاف کردند قول بیشتر مفسران آنست فمن عفی له من اخیه شیء
ای ترک و اصل عفو ترک باشد و منه قوله احفوا الشوارب و اعفوا اللحی و یقال عفا النبت اذا کثر
از آنجا باشد برای آنکه چون رها کنند اگر چون نه و در و بسیار شود و عفا الرسم اذا درس هم
از آنجا باشد برای آنکه تا متروک نبود مندرس نشود و من اخیه شیء از برادرش گفته اند از برادر مقتول
و آنکه معفو است قاتل است که مطالب بقصاص یا دیه پس معنی آنست که هر کرا عفو کنند از جمله قاتلان از خون
برادر مقتولش یا برادر ولی خون با آنکه او را قصاص واجب بود از دیه قناعت کند و راضی شود
فاتباع بالمعروف او که طالبست و اخذ دیه طلب بمعروف کند یعنی بر وجه نیکو بقاعده …
و بی حکم … زیاده و اداء الیه باحسان این امر است آن را که دیه می دهد که این نیز

او را باحسان کند و اورا میفرماید که آنچه خواهد واو بقاعده نیکو دهد واین قول حسن و مجاهد و قتاده و شعبی و ربیع و عطاست آنکه خلاف کردند در آنکه ولی مقتول را باشد که دیه خواهد در قتل عمد جز قصاص

خواهد و دیه موقوف باشد برضای قاتل و مذهب شافعی آنست که ولی دم مخیرست از میان سه چیز قصاص و دیه و عفو و دلیل برصحت مذهب درست فمن عفی له من اخیه شیء گفتند بعضی مفسران

دیگر قول بن سفیان چون عفو خواهد بود که از قصاص با دیه عدول کند بطریق عفو اگر مخیر بودی لفظ عفو نیکو نبودی آنکه اگر بر دیه قرار افتد دیه در مال قاتل باشد در قتل عمد و بر عاقله چیزی نباشد

لقوله ع لا تعقل العاقلة عمدا ولا عبدا ولا اعترافا ولا صلحا و قوله من اخیه شیء بعضی مفسران گفتند برای آنکه برادر قاتل خوانند که قتلی فسق است از آن جنسند که برادر او باشد برای آنکه از آن نه

بشنوند که مومن باشد و مومنان برادرانند و گفتند انما اخوة نسب خواست و گفتند تخصیص کنیم تا باب و گفتند این حکمیت که خدای تعالی گفت جنس او وقوع قتلی محقق واین هر ناویلی و عدول از ظاهر حقیقه

تا فاسق را بعضی از ایمان بیرون ؟ و خدای تعالی در کتاب الله الا ان یکون اخاه فی الایمان و قول دیگر آنست که فمن عفی له من اخیه معنی ضمیر در له راجع باشد با ولی خون و من اخیه شیء ضمیر او راجع با تن

و برادر قاتل است و معنی عفو آنست درین قول که جاء الامر عفوا صفوا یعنی من غیر الزیر اخذ دیه مقتول له عفوا وصفوا ای رنجی باید تا حکم نکند و آن دهنده نیز تقاعد بد هد و درین وجه ؟ است

برای آنکه از ظاهر این آیه معلوم شود و وجهی دیگر آنست که انجا دیه واجب باشد ام مخلظ یا مخفف کند عفو کرده باشد قوله فاتباع بالمعروف یعنی تشدید نکند و مسامحه و مساهلت نه و مهلت دهد و تعجیل نکند

و مانند این و دهنده را فرمود که او نیز باحسان دهد تعلل نکند و عشوه ندهد و دعوی عسار و عدم نکند و ستاننده زیاده نخواهد بیانش حدیث رسول است ع گفت من یعتبط فی بالذبا ب و خیر الطبها

فمن اجرانجاهلیة گفت هر که یک شتر بیفزاید در باب دفرایض او از کار جاهلیان باشد آنکه

ذلک دال

ذلک دال آن اشارتست بکلا آنچه رفت از بیان قصاص و حدیث عفو و اداء دهنده و تبیین شده این جمله از خدای ع تخفیف و رحمت تخفیف تکلیف و نظر رحمت در حق بندگانش عبدالله عباس میگوید

برای آنکه چنین گفت که اهل توریة را قصاص بود و عفو نبود و اهل انجیل را عفو بود و دیه و قود نبود و حق ع

این درست داد و تفضیل داد باین سه چیز و از هر سه عفو نیکوتر باشد ای عجب اگر مخدوم مخلوق نیکو باشد

خدای تعالی نکوتر باشد انس روایت کند که در عهد رسول ع مردی مردی را بکشت او را پیش رسول ع آوردند

رسول ع او را با ولی مقتول داد او گفت هیچ ممکن نباشد که عفو کنی گفت از وی دیت خواهید

گفت درویشان گفت نه جز قصاص نکنم رسول ع گفت پس تو مثل او باشی مرد گفت یا رسول الله

عفوش کردم و اهل علم این را تاویل کردند بر دو معنی یکی آنکه تو مثل او باشی و دیگری آنکه تو چون او قاتل باشی نه آنکه چون او قوم باشی چه قصاص حق او بود و وجهی دیگر آنکه چون قصاص کنی ترا بر وی فضل نبود پس نفی

فضل مردی تو چون او باشی قوله فمن اعتدی بعد ذلک هر که تعدی کند بیازرین یعنی بیش از آن قاتل را بکشد یا زیاده خواهد یا بعد از عفو بر مطالبه نشوند واین جمله وجوه محتملست و در لفظ اعتدا

امثال حسن بصری گفت سبب آن بود که در جاهلیت چون کسی کسی را بکشتی بجای قتیل بیش کشتندی ایشان دیه بود دری ایشان را آن مراد بود که قبول دیه چون ایمن شدی از آن بیامدی او را بکشتندی و دیه

چنانکه خدای تعالی برای تهدید کرد قوله دیگر ابو مسلم بن بحر گفت مراد آنست که هر که تو به نکند پس از آنکه خدای تعالی او را بریا خیده باشد از قتل اما بعفو اولیا مقتول اما بقبول دیه و پس آن نیز هم

قتل شود فله عذاب الیم او را عذابی سخت بود و هر دو وجه نیکوست و در عذاب الیم خلاف کردند که در دنیا بود یا در آخرة عامه مفسران بر آنند که در آخره او را عذاب بود و سعید جبیر گفت

مراد آنست که هر کس که پس عفو یا قبول دیه قاتل را باز کشد و از بازکشتن بر وجهی که او را عفو نشاید

کردن این وجهی قریبست و حسن بصری روایت کند که رسول ع گفت عفو نکنم آن را که پس از آنکه دیه قتل

کند اگرچه حق تعالی باز نمود در قصاص چه مصلحت شرعی و چه منفعت دینی است گفت ولکم فی
القصاص حیوة گفت شما را در قصاص حیوة و زندگانی است معنی آنست که من قصاص شما را شرع نهادم و در
تا زاجر مانع باشد که آنکس که خواهد که کسی را بناحق بکشد چون از قصاص اندیشه کند بترسد
و منزجر شود و این قول عامه مفسرانست و سدی گفت مراد آنست که در قصاص حیوتست یعنی
پیش از اسلام بیک مرده ده مرد را بکشتند بگزاف من قصاص نهادم بسویه تا نفسی عوض از نفسی بکشند
پس این قصه موجب آن بود که در قصاص حیوة باشد و در عموم لفظ قصاص هم قصاص نفس و هم قصاص جراحات
داخل باشد و صاحب تحت الاله هر مسئله که در قصاص دعوی کنند از مسایل فقه ما و او هم دلیلی از آن استخراج
کند مخصص را اگر کار را باز ایستد کند و از عواقب امور قتل و جراح بترسد تا مانع گشته است ای شما
درج بخلاف آنانکه عقل ندارند و بعواقب نمی‌نگرند لعلکم تتقون عبد الله عباس گفت
و حسن بصری تا بپرهیزی از قتل از خوف قصاص و دیگر مفسران گفتند تا خاص و عام است در مصالح و انبیا
و لیست برای آنکه ابقای صاحب لطف بشر و بسیار کارها از ادای واجبات و اجتناب مستقبحات
و در شأن ابو الجوزا گفته اند و لکم فی القصاص حیوة یعنی فی القرآن و این آیه از آیات مشارکه البیان
در فصاحت برای آنکه تضمین این بیان و در الفاظ حسن بر وجه عذب بر وجه کتا چنانکه ظاهر بر عکس آن
از مراد باشد جامع انواع فصاحت را و آنکه بر هر وجه که این معنی گفتند حکما بر طریق مثل من قولهم القتل
اولی القتل و نفی للقتل و قتل البعض احیاء للجمیع و اکثروا القتل لیقل القتل آنکه حروف بیش از آنست که لفظ
قرآن را از عدد به دو حرف زیاده برابرند که و لکم فی القصاص حیوة دیگر آنکه قصاص معنی با
از قتل حق بود بجهت آنکه ظلم نباشد و در الفاظ ظلم و عدل در و داخل است و تکرار در آنجا تکرار لفظ
قتل است و دیگر در آنکه اثبات قلت و در آیه نظر از روی معنی نفی قتل و نیز در ظاهر لفظ برای آنکه
معنی آیت که و لکم فی ایجاب القصاص و فی العلم و التأمل فیه و اینجا قتل و مهر و حاصل است

من کل

من کل ما یجانسه و الله اعلم و احکم بما اتی به فی کتابه من الالفاظ الفصیحة و المعانی البدیعة قوله
کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت جماعتی تمسک کردند باین آیه در وجوب وصیت و
گفتند وصیت واجب است برای لفظ علیکم کتب چنانکه صیام و قصاص واجب است
برای لفظ کتب و نزدیک ما چنان است که وصیت سنتی موکد است مندوب الیها مرغب فیها را بجواب
از لفظ کتب و لفظ حقا که گفتند دلیل وجوب گیرند آنست که معنی کتب در لغه فرض باشد و حمل این لفظ
برای معنی بدلیلی شرعی شاید کردن و آنجا که در صیام و قصاص حکم کردیم بوجوب بادله شرعی کردیم
و اینجا دو دلیل شرعی از اجماع اهل البیت و اخبار ایشان و اجماع فرقه محقه که قول معصوم با ایشانست دلیل می کند که
این لفظ اینجا بمعنی ندب و استحباب است و کذلک القول فی قوله حقا برای آنکه معنی حق درست باشد در برابر باطل
که نادرست باشد و الدلیل علیه قوله لیحق الحق و این معنی مشترک بود میان واجب و الندب فلا یقطع علی الوجوب
الا بدلیل و آیه دلیل است بر آنکه وصیت درست باشد وارث را خلاف قول جمله فقها برای آنکه حق تعالی تصریح کرد در
آیه که الوصیة للوالدین و الاقربین و ایشان وارثند باتفاق فی جمیع الاحوال اگر گویند این آیه
منسوخست بقوله علیه السلام لا وصیة لوارث گوییم نسخ قرآن بخبری واحد درست نباشد و بعضی
اصحاب ما را مذهب آنست که بخبر متواتر نشاید و قول او درست است و اگر گویند ما حمل کنیم آیه را علی الوالدین
و الاقربین اذا کانوا کفارا غیر الوارثین گوییم این تخصیص عموم باشد بی دلیلی و او نه خرط القتاد و مذهب جمله فقها
و عامه مفسران موافق مذهب ماست و وجوب مذهب زهری است و ضحاک و داود و محمد جریر طبری پس معنی
اینجا امر و میان جمع امر و میان مشترک بود بر واجب و مندوب و در آیه محمول بر ندب برای ادله که گفتیم قوله
اذا حضر احدکم الموت معنی آنست که اذا قارب برای آنکه ممکن نیست حمل کردن بر حقیقت چه آنگه که مرگ باشد
حاضر شود و تکلیف از او زایل شود و روا و خطاب نبود با معنی آن بود که حضرت امارات الموت و آن بیماری مخوف بود
و آنکه موقف بود مرگ گویند حضره الموت قوله ان ترک خیرا الوصیة ای مالا لقوله تعالی

انه لحب الخیر لشدید و قوله انی احببت حب الخیر ای المال و قوله رب انی لما انزلت
الیّ من خیر فقیر زهری گفت وصیت بمال باید کردن اندک و اگر اندک و اگر بسیار و عامه فقها
و اهل علم بر آنند که وصیت آنرا مستحب است که مالی تمام دارد که فرزندان و وارثان او را چیزی باشد اگر
نخعی ازان مال وصیت کند خلاف کرده اند در مقدار آن مال که آنرا وصیه باید کردن نخعی گفت هفتصد درم تا هزار
و از امیر المومنین علی ع روایه کرده اند که او در بالین یکی از بنی اعمام خود شد او گفت وصیت کنم گفت چه قدر
قدر مالست ترا گفت زیرا هزار است از هفتصد درم یا نهصد درم باشد گفت نه تو عیال داری و علم ترک خیرا
و خیر را مالی کثیر یعنی مال بسیار و مع ذلک قلیل که مالست برای فرزندانت رها کن و از عایشه روایت کرده
که زنی از بنی تمیم خواست تا وصیت کند کس فرستاد از وی پرسید گفت فرزند چند داری و مال چند گفت فرزند
چهار دارم و مال سه هزار گفت رها کن که در مال تو فضولی نیست از دو ارثان و خبر رسول ع با سعد که در بالین او شد و او
بیمار بود گفت یا رسول الله من مال بسیار دارم و وارث دختری دارم چه مال را وصیت کنم گفت نه گفت دو بهری گفت نه
گفت نیمه گفت نه گفت سه یکی گفت الثلث و الثلث کثیر گفت هم بسیار باشد انک ان تذر ورثتک اغنیاء خیر
من ان تذرهم عالة یتکففون الناس گفت هنوز که فرزندان خود را توانگر رها کنی به از آن باشی که ایشان را درویش رها کنی
درویش تا کفاف خود از مردمان خواهند برای این وصیت بر ثلث قرار گرفت و اگر کمتر از ثلث باشد به بود لقوله
علیه السلم والثلث کثیر و آنچه بالا ثلث وصیت کند باطل آید و از عبد الله عباس روایه کرده اند که او گفت هر چه
کم باشد بهتر و وصیت نیست و از امیر المومنین علی ع روایه کرده اند که شش صد درم یا چهار صد دینار رها کرد و وصیت نکرد
او را گفتند او گفت خدای گفت ان ترک خیرا او بس خیر رها نکرده و اخبار بسیار آمده در باب وصیت و ترغیب بر آن
و حث بر آن و از رسول ع روایت که گفت من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة گفت هر کس که او
بی وصیت میرد مردن او مردن جاهلان باشد و هم از رسول ع روایت که او گفت لا ینبغی لاحد که له مال
وصیة تحت راسه نباید که هیچ کس از شما بخسبد الا که وصیت او در زیر سر او باشد و صادق ع
گفت الوصیة

گفت الوصیة حق علی کل مسلم و رسول گفت الوصیة تمام ما نقص من الزکاة گفت وصیت جبران باشد
که از زکوة فایت شده باشد و صادق علیه السلم گفت هیچ بیماری نباشد که بوقت مرگ رسد الا خدای تعالی عقل و سمع
و بصر با او دهد و در مرگ رسد الا خدای تعالی عقل و سمع و بصر با او دهد و در مرگ برای وصیت و از ابو
روایت هر که بمیرد و هم او نیکو به هر که خواهد وصیت نکند نقص کند خدا علیه عقله و رسول ع گفت من لم یحسن
وصیته عند الموت کان ذلک نقصا فی مروته و عقله هر که او نزدیک مرگ وصیت نیکو نکند نقصان بود در عقل و مروت
و اصل وصیت وصل باشد اذا وصل الخیر الیه للوالدین یقال اوصیت لفلان الی فلان موصی الیه و موصی باشد
و موصی له آن باشد که در حق او وصیت کرده باشد بعضی مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که ایشان وصیت
کردندی در حق بیگانگان برای نام و آوازه و اقربا را محروم کردندی حق تعالی این آیه فرستاد تا ایشان از این عادت
رها کنند و بعضی دیگر گفتند خدای تعالی این آنگاه فرستاد که مادر و پدر را و بهری خویشان را نصیبی مفروض نبود
چون آیه مواریث آمد این متروک شد و این قول اکثر است که آیه منسوخ است بآیه مواریث و این روایت
کرده اند از عکرمه از عبد الله عباس و حکایت کرده اند از قتاده و مجاهد که ایشان گفتند این آیه سوره النساء آیه سوره البقره
منسوخ کرد یعنی قوله تعالی للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان
والاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا و عجب از آن کس است که این حکایت کرد از ایشان چه ایشان را
اندکی معرفه بود نگوید که این منسوخ تواند بودن بآیه سورة النساء برای آنکه متوفی موروث رو با در و در این آیه وارث
با موصی له با در رد و در بین الانثیین بعضی فقها که این محال گفتند رد او گفتند این آیه بخبر منسوخ است
که لا وصیة لوارث و جواب این برفت و اما گفته بگفت اگر هر یکی را چه مقدار تعیین کند نیز و یک با تعیین است
را علی حسب اراده چنانکه معلق دانند و در استنباط با ادام تا از ثلث بیش باشد یا از ثلث و جماعتی فقها گفتند وصیة
در حق دو قرابتی که وارث نباشند ثابت است و در حق وارثان منسوخ است و بعضی دیگر گفتند در حق همه منسوخ است
و آنچه درست است از آن بیان کردیم اگر حق تعالی بیان کرد که آن وصیت نیز بروجه اسراف و اضرار

نباید بل معروف باید یعنی بقاعده و معروف خلاف منکر باشد یعنی چنانکه در وی شططی و میلی و حیفی
نباشد و معروف در انجا هم این معنی دارد که در خبر فرموده علیه السلام کان امره بمعروف فلیکن امره ذلک
بمعروف گفت هر کس که او امر معروف کند نیز بمعروف کند یعنی بقاعده و مراعات مصلحت و گفته اند
مراد آنست که بالثلث او [illegible] باثلث نه بیشتر که آنچه بالای ثلث است خود منهی است و در
شرع روا نیست چه رسول علیه السلام ثلث را اینکه میگوید الثلث کثیر و حقاً نصب او بر مصدر بود از فعل محذوف
و روا بود که نصب او بر حال بود و قوله علی المتقین منع نکند از آنکه جز متقیان در آیه داخل باشند
ولیکن ایشان را ذکر تخصیص کرد چون انتفاع ایشان را بود باین چنانکه گفت در حق قرآن و هدی
للمتقین و این حدیث نسخ [illegible] وحق آن بود که صحت او معلوم شده باشد سوا او اگر فعل باشد و اگر قول اعتقاد
و متقی در اینجا معنی آنست که از عقاب پرهیزد باجتناب معاصی و امتثال اوامر و قوله فمن بدله
بعد ما سمعه هر که بدل کند او را پس از آنکه شنیده باشد تا راجعست با وصیت و تذکیر او در آن
گفته اند آن کرد که وصیه مؤنث است که حمل کلام [illegible] بر معنی کرد و هو الایصاء که این مصدر است و وصیه اسم
معنی وصیت خواه آن و قول مذکر است و مثال این قوله تعالی فمن جاءه موعظة من ربه ای وعظ
و چنانکه امرؤ القیس گفت [illegible] برای آن شجر خواست
تا [illegible] و انما اثمه بزه آن یعنی بزه تبدیل و با راجعست با تبدیل و جریر گفت تا راجعست فی قوله
فمن بدله یا فعل موصی تبدیل و تغییر چیزی باشد از راستی او بدل چیزی باشد از راستی او بدل چیزی با
که قائم تواند بودن مقام چیزی دیگر و بزه و حرج در آن کس باشد که تبدیل وصیت او مرده وصیت کننده بر جای خود بود
نزدیک خدای تعالی جز آنکه وصیت کننده بخلاف شرع وصیتی کرده باشد که آنگه روا بود وصی را که آن بگرداند
چنانکه در آیه دیگر بیاید و در آیه دلیل است بر آنکه خدا گناه کسی دیگر را نگیرد ان الله سمیع علیم یقول
خدای تعالی شنواست شنود قول وصیت کننده را که بدل کند از حیف و اثبات باآنکه وصیه وصی کند

در حمل

از تبدیل و خلاف و تبدیل او وصیه بجای آورد و قول موصی کار بستن و در آیه زجر است و تهدید از تبدیل
و تغییر وصیت و نیز قوله سمیع العلیم در روست بورد تهدید و وعید تا مکلف داعی بود بفعل واجب
و صارف بود از فعل قبیح قوله فمن خاف من موص جنفاً ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و حفص عن عاصم
خوانده اند من موصٍ بتخفیف من اوصی یوصی ایصاء و باقی قرّاء خواندند من موصٍّ بتشدید صاد من وصّی یوصّی توصیه
و گفته اند اوصی و وصّی یکی باشد و گفته اند وصّی بلیغ تر باشد از اوصی آنکه قدیم جل جلاله [illegible] که این تبدیل بر سبیل
عموم منهی نیست بل روا بود که از موصی میلی و شططی رفته باشد چون حال چنین باشد روا باشد وصی را که تغییر
و تبدیل کند گفت هر که ترسد که موصی جنفی و میلی کرده باشد او تبدیل کند بر سبیل اصلاح فلا اثم علیه بزه و حرجی
و بزه نباشد در برابر آن که گفت فانما اثمه و این بنا بتخصیص عمومی است تا اخراج بعضی از جمله برای آنکه
تقدیر چنین است و انما اثمه یعنی اثم تبدیل علی الذین یبدلونه الا من بدل جنفا او اثما علی سبیل
الاصلاح فانه لا اثم علیه اگر گویند چگونه گفت خاف من موص جنفا و خوف بما وصی تعلق ندارد و آنچه موصی
کرده باشد گذشته گوییم از این دو جواب است یکی آنکه خوف اینجا بمعنی ظن باشد چه اصل او مرجع آن با ظن است
چنانکه الا ان یخافا ان لا یقیما حدود الله المعنی الا ان یظنا و مانند این بسیار است و ظن بماضی و مستقبل
چه اصل و مرجع او با ظن است او تعلق دارد چنانکه ظن انه فعل کذا و جواب دوم آنست که خوف در اینجا
بماضی تعلق دارد و بمعنی مستقبل برای آنکه اگرچه متعلق خوف در ظاهر حیف و میلست از موصی بمعنی ما
و فی عاقبت حیف است آنچه او موصی بود با آن مستقبلست و گفته اند خوف اینجا بمعنی علم است قوله
الا ان یخافا چنانکه شاعر گوید ولا تدفننی بالفلاة فانی اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها ای اعلم و علم
بمعنی ماضی و مستقبل تعلق دارد این وجهی باشد سیم الا آنکه طریق یکی است این را وجه اول جنفا جورا و میلا
عن الحق قال الشاعر هم المولی وان جنفوا علینا وانا من لقائهم لزور و منه قوله غیر متجانف لاثم ای متمایل
و در حال جنف موصی باشد که تجانس از یک جانب میل و گفته دارد و معنی آنست که چون جنفی و او وصی کرده

وجهی روایت کرده با قوام و جماعه آورده و این مرویست از عطا و قول حسن و قتاده و طاوس است و بعضی دیگر گفته‌اند معنی آنست که اگر وصی بیند که موصی در حال وصایه حیفی و میلی و ظلمی کند و وصیت برای خویش بنهد و اقرار با کند بوارثان بر او اثم نباشد اگر او را تنبیه کند و ارشاد و صلاح باز نماید تا از میان موصی لهم و از میان ورثه کفت کوی نباشد و نیز بر موصی وبال نباشد و برین قول خوف بامری ترقب متعلق بود و از ضرر خلاف و فساد یکی که حاصل شود از میان ورثه و موصی لهم و قول اول ظاهرتر است در روایات و دیگر آنکه بظاهر آیه لایق تر است برای آنکه میگوید فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ و در جای خصومت و نشوزی که میان ایشان در جای فصل حسب از امر معروف و نهی منکر چنین بود باشد و اکتفی فلا ثم ای لا حرج کذا و کذا [illegible] فلا اثم علیه بی بن قرینه لایق آن حال است که او قول موصی را کرده باشد و بظاهر چنان نماید که داخل است در آیه اول حق تعالی باز نمود این چنین است و روایت کرده اند که امرأ علی عهد خزیمه حیفا با جماعه و این و معنی آن باشد ای ظلما و نقضا یا میل الغیره [illegible] فاصلح بینهم گفته اند کنایه است الی الوالدین و الاقربین و این حمل باشد که در کلام عرب بسیار بوده است و قرآن میگوید راجعیت با مرصی لهم و آنان که با ایشان منازعه کنند از ورثه و حذف کرد آنرا که از کلام ادلال المعنی علیه و مثال این حیات عرب کسی دارد میگوید عمی اذا جاد لی خرجت حتی توارت عاربی اکحد و ضم عکان مبنها منحقی ولا انکار و قس چنین یعنی از میان او چنین بر شین و در حیث ذکر شدن او هر شیت و اکر شاعر گفت نیز مثال اینست و ما ادری اذا یممت وجها ارید الخیر ایهما یلینی الخیر الذی انا ابتغیه ام الشر الذی هو یبتغینی و در حیث اول گفت ایهما و در حیث دوم ذکر خیر و در شیت و لکن چون او خیر خواست از کلام [illegible] که معنی بر رو دلیل می‌کند اکر در حیث دوم که ارتس ماده فلا اثم علیه ضمیر راجعست با وصی بر قول حسن و بر قول دیگر آن راجع با من کرد بر آن اول گفت فمن خاف و این بهتر است و مفسران گفته‌اند در وصیه این باشد که بیشتر ثلث وصیت نکند ابو بکر و بعضی دیگر گفته‌اند آن باشد که بجمیع وصیت کند اما آنکه برای فرزند زاده وصیت کند و او را فرزندان باشد و یا برای خویشان دور و او خویشان نزدیک

باشد

باشد نزدیک وصیت او مقبول بود و صحیح و در دخت حسن بصری و طاوس درین خلاف کرده‌اند اما قوله إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اینجا برای آن آورد تا بدانند که آمرزیده معصیت آنکه معصیت شد اول بیاید عزوجل وجهی دیگر آنست که چون در آیه اول ذکر اثم بود درخور نفی اثم بود که من این حکم از رحمت و کرم خود بیان کردم تا هر کسی بر مکلفان و این از من رحمتی باشد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝ أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝

بدانکه ظاهر آیه متوجهست خطابش بر مومنان و اما کافران و امثلند درین عبادت بدلیلی دیگر غیر ظاهر آیه و مرجع این بآن بود که کفار مخاطبند بشرایع با نه و در جای خود بیان بر آن رفته و تقریر کرده میشود و بنزدیک فقها مخاطب نه اند اما در آیه دلیل است بر آنکه کفار مخاطب نه اند بشرایع برآنکه دخول مومنان در خطاب بدلیلی منع نکند دخول مومنان آنکه کافران در آن خطاب بدلیل

دیگر در این قول دلیل الخطاب بشر و دلیل الخطاب حال است به نزدیک جمعی از اهل علم کتب

حق آنست اینجا تعبیر مفسران صیام مقصد و صائم با شد چنانکه قیام مصدر قائم و صوم هم این معنی دارد

و معنی او در لغت امساک بود و این در بدگفت هرچه متحرک باشد ساکن شود او را گویند صام یقال صام الشمس

اذا قامت فوق فی وسط السماء و قبیل زوالها قال الراجز حتی اذا صام النهار و عتدل و سال

للشمس لعاب و نزل و صام الفرس آن باشد که از سیر ایستاده بود و علف نخورد قال النابغة خیل الصیام

و خیل غیر صایمة تحت العجاج و اخری تعلک اللجما و در شرع عبارت بود از امساکی مخصوص در وقتی مخصوص

بر وجهی مخصوص و از اسماء مخصوص است حق سبحانه خطاب می کند با مؤمنان و خطاب با جمله مکلفان است ولیکن

مؤمنان صلاحیت این خطاب دارند ایشان را تخصیص کردند چنانکه کسی دعوی کند و جماعتی را بدعوت خود

خواند قومی بیایند آنان که آمده باشند بخطاب او خلق تشریف و ایشان را ازین تشریف و حق عنایت

رعایت بیابد و اگرچه ایشان نیز مدعو باشند حق تعالی به بدایت کار بخطاب عام گفت یا ایها الناس بار گفت

یا معشر الجن و الانس یا جنی و انسی و مؤمن و کافر و سیاه و سفید و نیک و بد همه در ده داخل باشند آنگه گفت

اعبدوا ربکم خدای را پرستید و اول عبادة الله معرفته و سر همه عبادت و فاتحه آن شناخت اوست

آنگه با این حلقه در آمدند و پای در این خطاب نهادند و اختیار کردند ایمان ایشان را اختیار کرد و بخطاب تشریف و عد

با ایشان سخن گفت که یا ایها الذین آمنوا ای آمدگان در آمدید تا آمده را گویند در آی که با معنی

اول آمده را گفت بیائید فاعبدوا ربکم آنگه آمده کافر را گفت در آی تا حرم چنانکه اجابت

کردند و قدم در حجره تکلیف نهادند فردا ایشان را گویند ازین تنگ خانه برای و بدین سرای فراخ مهیج در آی

وجنة عرضها کعرض السماء و الارض آنگه علامت بود برای و بسرای سلامت در آی که

ادخلوها بسلام آمنین از راه اسلام بسرای سلام و بر حجره ایمان بجای امان خوانند کان بعض

خوانده او در بهره و بسرای و در سرای تکلیف بعوده رسول بیرون آمدند که ادع الی سبیل ربک و دار

اهل آن باشند که موعوث و ای من در آمدند که و الله یدعوا الی دار السلام آنگه دعوة من اجابت کرد

اینجا پیش برانم که ملعونین اینما ثقفوا اخذوا ای ظفروا بهم و اللقی الظفر چنانکه بیان کرده شد است

هر کجا یابی ایشان را بگیری چه یابی و خط من در نهاده اعنی خط قرآن و سر بر خط من ننهاده اعنی خط فرمان دست بگیر

بگیرشان هر کجا باشند و قتلوا تقتیلا تا بدانند که هر که ازین امر گشت خویشتن را بکشت و درین سرای بماند

لعنت الله و در آن سرای رانده قطیعت که اخسئوا فیها و لا تکلمون برای اینجا نیز اجابت که سکان را اخسئوا

اگرچه بنی آدم باشند چنان رانم که بکلب را و این عبارت اخسئوا سگ را گویند چنانکه فرمان من را در ایمان

مخالفت کنند تا چه سگ بچه باشد و سگ بچه اینجا چه سگ بچه که مثله کمثل الکلب اینجا خود سگ بچه که اخسئوا فیها

قوله یا ایها الذین آمنوا اهل اللسان گفتند ساهم باسمه و رسمهم برسمه فشرفهم حین عرفهم و وصفهم ثم کلفهم بالصیام

خود بخواندشان که آمنوا ایشان را بنام خود رقم زد که عبادی تشریف خود و تشریف داد و تلطیف خود و تکلیف کرد اول

تشریف آمد آنگه معرفت آمد آنگه معرفت که تکلیف مهالک السبیل و در وضع لک لیل خاشاک و زرهت و در

کرد و در و تامل بر سر و رهت بر انداخت حق تعالی از غایت کرم و نهایت لطف چون ترا تکلیفی خواست کردن

که مشقتی بود چندین عذر خواست چند لطف کرد اول ترا ابتدای تشریف و بجهت ندا کرد یا ایها

الذین آمنوا اذهب جماعتی مفتضا آنست که گفتی از تفنن تفنن بهم داد کنایات حق که سید بنده را بنام

آزادان بر خواند اگر گوید یا فلان و نام آزادان بود حق تعالی ترا بنام خود بر خواند امید است که علامت آزادی بهم

از عذاب دوزخ عذر دیگر آنست که گفت کتب بلفظ مجهول آمد و نگفت حواله بخود نکرد برای آنکه در روزی

رحمت و در رحمت حواله بخود کرد که کتب ربکم علی نفسه الرحمة و او که رنج زحمت ازلی

بخود حواله نکرد و شرم بداری آنچه نقص نوشت از صحبت بود حواله کنی ذکر عذر دیگر کما کتب علی الذین

من قبلکم تا بدانی که این کار که ترا نیست و بیش از تو دیگران افتاد عذر دیگر لعلکم

تتقون تا بدانی که برای تو گفتیم نه برای خود عذر دیگر ایاما معدودات بعضی کاری کند بر تو بارت

در کار روزه آورد و بزی عذر و بکر فمن کان منکم مریضا او علی سفر عذر دیگر آنکه در آخر آیات
یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ای عجب بیک تکلیف که صلاح تو است
از تو نخست عذر خواست هر روز [illegible] ار خطا بکنی که فساد کار تو است و یک عذر نخواهی کتب علیکم
الصیام [illegible] مثال دیگر آنکه این را در حق بیگانگان بود از شراب طهور گفت وسقوا ماء
حمیما آنکه در حق دوستان بود گفت آن کاس خاص منست که وسقاهم ربهم شرابا طهورا اجابت که
خواهی گفت بنده من کار تو بتو برنیاید ای معاذ من از آن بهری بر تو نوشتم و آنچه اصلحت بر خود نوشتم
کتب ربکم علی نفسه الرحمة روزه خاص مرا است که الصوم لی وانا اجزی به و رحمت خاص ترا است
ورحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون آنچه خاص من است بر تو نوشتم و آنچه خاص ترا است
بر خود نوشتم کتب علی نفسه الرحمة آنچه بر تو نوشتم از روزه ترا [illegible] ضعیف کند آنچه من بر خود
بر خود نوشتم مرا نقصان نکند تو با ضعف حاجت بخود و فاقتی من بی نیازم و قدرتم بجای خود [illegible]
چهار نوعی قلم است که نون والقلم دوم سفره انه فی صحف مکرمة الی قوله بایدی سفرة سیم حفظه انه
وان علیکم لحافظین الایه چهارم رحمت جل جلاله کتب ربکم علی نفسه الرحمة قلم احوال تو نوشت سفره
ارزاق تو نوشت حفظه اعمال تو نوشت رحمه بر تو چهار تو نوشت چنانست که ملک تعالی گفت آنچه قلم نوشت محو کنم
یمحوا الله ما یشاء و آنچه سفره نوشتند بدل کنم واذا بدلنا آیة مکان آیة و آنچه حفظه نوشتند
مبدل کنم فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات آنچه من بر خود نوشتم کس محو نکند و بدل نکند
ما یبدل القول لدی لا مبدل لکلماته قوله کما کتب علی الذین من قبلکم
در این سه قول است قول اول آنکه وجه تشبیه آنست که ایامی بر شما نوشتند چنانکه ایامی بر ایشان نوشتند و محل
کاف نصب و التقدیر کتب علیکم مثل ما کتب علیهم و ما مصدریه والمعنی مثل
کتابته قول دوم حسن بصری و شعبی گفتند ماه رمضان بر شما نوشتند چنانکه بر امم پیشین نوشتند از ترسایان
همین گاه

همین گاه بود [illegible] بر ایشان [illegible] که وقت [illegible] پس وجه تشبیه وقت و مقدار
چنانکه این گاه است آن گاه بود سوم ربیع و سدی گفتند مراد آنست که حق تعالی
از نماز خفتن تا نماز شام فرموده بود چنانکه پس از نماز خفتن هیچ مفطرات تناول نشایستی کردن
شرع و این بر بنی اسرائیل بود پس حق تعالی منسوخ کرد چنانکه گفته شود علی الذین من قبلکم
[illegible] بود گفتند مراد اهل کتاب [illegible] وجه تشبیه از جهت وجوب بود چنانکه بر شما واجب کردم
بر ایشان واجب کردم و مورد علی الذین من قبلکم بر عموم گرفتن اولی بود و مورد آیت تسلی
و دلخوشی تو است تا تو بدانی که اول خطاب این خطاب نه اول تکلیف این تکلیف نه توئی [illegible]
تکلیف بر دیگران بوده است تا ترا دلی باشد بکردن و بر تو سهل آید دل خوش باشی و این معنی لطف بر تو
دیگر لطف [illegible] مرتب بود از عهد آدم تا عهد تو که محمدی مرا بامکلفان این خطابست و راوی [illegible]
عبد الملک بن هارون بن عنتره عن ابیه عن جده از امیر المؤمنین او گفت یکروز بگرما گاه به نزدیک رسول
شدم چون بنشستم مرا گفت یا علی هذا جبرئیل یقرئک السلام جبرئیل حاضرست و ترا سلام می کند من
علیک وعلیه السلام یا رسول الله سلام خدا بر تو باد و بر او گفت جبرئیل آنجا من به نزدیک رسول شدم
گفت جبرئیل می گوید ترا که از هر ماهی سه روز روزه دار تا خدا بر تو ثواب ده هزار ساله روزه بنویسد
دوم سی هزار ساله و بروز سیم صد هزار ساله من گفتم یا رسول الله بر [illegible] تا خودرا باشد خاص یا همه مردم را
عام گفت یا علی این ترا است و هر که مثل عمل تو کند از پس تو من گفتم یا رسول الله آن ایام کدام است گفت ایام
البیض از هر ماهی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنتره گفت من امیر المؤمنین را گفتم برای چه این ایام را
ایام البیض خوانند گفت برای آنکه چون آدم از بهشت بزمین آمد در زیر ستیغ دلی او بنوشتن خواست
و بخورد آفتاب [illegible] اندام آدم اثر کرد و اندام او بسوخت سیاه کرد آدم [illegible] با اندام خود [illegible] کرد الی
تا الیه جبرئیل آمد و گفت یا آدم خواهی که با بر انداخت [illegible] گفت آری گفت رسانی سه روز روزه دار

سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم آدم علیه السلام چون یک روز روزه داشت ثلثی از اندامش سفید شد چون دو روز روزه
داشت دو بهره از اندامش سفید شد چون سه روز روزه داشت همه اندامش سفید شد پس این را ایام البیض از
برای آن خوانند بعضی دیگر از مفسران گفتند خدای تعالی در ابتدای شرع روزه عاشورا و روزه ایام البیض
فریضه کرده بود چون روزه رمضان فرود آمد منسوخ کرد و آن بر داشت حسن بصری و جماعتی دیگر گفتند
خدای تعالی ترسایان را بفرمود روزه ماه رمضان داشتن ایشان را سخت می آمد در گرمای گرم روزه داشتن
علمای ایشان جمع شدند و رای زدند و روزه بفصل ربیع افکندند و ده روز بیفزودند در پس از آن پادشاه
ایشان بیمار شد نذر کرد که اگر شفا یابد هفت روز بیفزاید و روزه ایشان چهل و هفت روز گشت پس از آن پادشاهی دیگر
بیامد گفت این روزه را تمام باید کردن سه روز دیگر بیفزود و پنجاه شد اکنون هنوز روزه ترسایان پنجاه روز است
مجاهد گفت سالی ایشان را وبا رسید ایشان بتقرب در روزه ده روز بیفزودند پیش از ماه رمضان و ده
پس از ماه رمضان تا روزه ایشان بچهل گشت شعبی گفت خدای تعالی ترسایان را بر سی روز روزه فرمود ولی
کرد ایشان آمدند روزه زیاده کردند یک روز پیش از ماه و یکی روز پس از ماه هم چنین هر قرنی در روزه
میفزودند تا تمام پنجاه گشت قوله تعالی کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ
یعنی آنست تا متقی شوی بفضل روزه چه چیزی از معاصی روزه شما منع شود منع لطف نه منع جبر اما که
فعل طاعت لطف بشر مکلف است در اجتناب معاصی الا تری الی قوله إِنَّ الصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ
الْفَحْشَآءِ وَالْمُنکَرِ و حکایت حق تعالی گفت بنده من ترا دو سرا در پیش است دو سرای در بهشت
یکی آراسته بانواع نعمت از حور و قصور و انهار و اشجار و ولدان و غلمان الی ما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر بار خدایا این سرای که رسد و این سرایت کرا باشد گفت متقیان را فی قوله تلک الجنة
التی نورث من عبادنا من کان تقیا و سرای دیگر بنا کردم با آتش سوزنده و در وی انواع عذاب برپای کردم از
عقارب و مار و نکال و سلاسل و اغلال و زقوم و حمیم و ضریع و شراب و غسلین بار خدایا این جای چنین که خلاص
کی میتوان

گفت متقیان را از آن برهانم ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا بار خدایا اگر بهشت متقیان راست و اگر نجات
از دوزخ است متقیان راست بار خدایا چه کنیم تا متقی شویم بروی چنین روزه دار که بروزه متقی
شوی لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ بنده من هر طاعتی را که بنده من کند مزد باندازه است مگر روزه دار را که این
گفتم که الصوم لی و انا اجزی به که صوم صبر است فی قوله وَاسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ
ای بالصوم و الصلوة و مزد صبر گفت وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا ای بما صاموا و جزای صبر بی اندازه بود که إِنَّمَا یُوَفَّی
الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَابٍ گفتند هر طاعت برای خدا است و جزا برای خدای بدهد روزه را
چرا تخصیص کرد گفتند برای آنکه هیچ طاعت نیست الا ریا را ممکن بود که در و مجال بود جز روزه را پس از آن
وجه گفتیم هو الکاریست که خاص مراست کس مقدار جزای آن نداند مگر انا اجزی به من جزای آن دادن
باز آید و یکی از بزرگان گفتست در روزه چه حکمت گفت فی الصوم جوع و فی الجوع رجوع در روزه
جوع است و در جوع رجوع است نه بینی که موسی علیه السلام چون گرسنه شد بدرگاه آمد که رب انی لما انزلت
الی من خیر فقیر و در خبر چنین است که در بن دعا دو نان جوین خواست از خدا بسبب گرسنگی خواست
موسی نان خواست و عیسی خوان خواست أَنزِلْ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ و مصطفی صلی الله علیه و آله
غفران خواست غُفْرَانَکَ رَبَّنَا ایشان را اجابت آمد و باقی رسول را زبرای ایشان در شیع ترکان برهانید
که دعای او جامع بود دیگری را گفت حکمت در روزه چیست گفت تا توانگران گرسنه شوند گرسنگی درویشان
بدانند بر ایشان رحمت کنند تا خدای بر ایشان رحمت کند و در خبر است که من رحم و لو علی عصفور رحمه الله یوم القیمة
اگر خواهی که تو چنین کار و حضور روزه کار کنند بر تو گفت أَیَّامًا مَّعْدُودَاتٍ روزها شب شمرده درست
اوائل که این عبارتست از روزگار اندک برای آنکه انکه در عدد آید اندک باشد و عکس آن که بسیار گردد
قوله تعالی وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا الفرش ایشان حکایت کرد از جهودان که ایشان این سبیل
تحقیر و تقلیل کنند لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَیَّامًا مَّعْدُودَاتٍ و گفته فرمان الی اجل مسمی

هم کی جست ازین معنی و عکس این والله یرزق من یشاء بغیر حساب و روی از عبدالله عباس و عطا
و قتاده که گفت که مراد بدین ایام سه روز است از هر ماهی و تقدیر چنین است که کما کتب علی الذین
من قبلکم ایاما معدودات یعنی این ایام که پیش از وجوب ماه رمضان واجب بود و منسوخ شد
دیگر از عبدالله عباس و عائشه روایت که مراد ماه رمضان است و آن گاه بیست و نه بود و گاه سی روز و گاه
از بیست و نه روز عبدالله عمر روایت کند از رسول علیه السلام که او گفت نحن امة امیة لا نکتب ولا نحسب
الشهر هکذا و هکذا و عقد بیده گفت امتی امی ایم کتابت نویسیم و حساب نکنیم ماه را چنین و چنین
و انگشت یکبار بسی عقد کرد و یکبار بیست و نه و نصب ایام بر ظرف است الحج و کن که مفعول است
نیست قوله گفت چند دون روزکی چند برای من دیگی بر خوردند اعلم قلیلا توجروا جزیلا اعملوا یسیرا
توجروا کثیرا اندکی عمل کنید بسیاری ثواب ستانید بشمار چند روزی که از میان نه ساعت
یا پانزده ساعت رنج برید ثواب هم فی کل یوم کان مقداره خمسین الف سنة فمن کان منکم مریضا
او علی سفر فعدة من ایام اخر اندکی که گرم دست گفت من درد و رنج بر تو برداریم هم رنج سفر و هم رنج
اگر مسافری روزه بگشای و اگر بیماری روزه بگشای بیماری که با آن روزه نتوانی داشت اگر روزه داری
بیماری زیاده شود نزدیک چه بیماری که با آن افطار نکنی باید کردن و خبت و حد آن سفر که با آن افطار باید کردن
هشت فرسنگ است دو روزه بود و جهت چهار میل بود و این را از طرح اند و مذهب اوزاعی هم اینست
و شافعی گفته دو مرحله باید شانزده فرسنگ چهل و هشت میل و این مذهب مالک است و لیث و احمد و اسحق
و ابوحنیفه و اصحابش و ثوری گفتند سه مرحله و هجده فرسنگ ... و دو میل ... و ده فرسنگ ...
سفر در ... آنگاه در سفر که در او افطار باید کردن و نماز در او قصر باید کردن اما روزه در سفر و روزه
نزدیک ما چنانست که مسافر را که سفر او این مقدار باشد روزه نشاید داشتن و اگر داشت نباید
و قضاش واجب بود و این در صحابه مذهب عمر است و عبدالله عباس و عبدالله عمر و ابو هریره و جماعتی

عوف

عوف و عروة بن الزبیر و جماعتی و در حنیفه افطار فی السفر عزیمة است و مذهب داود نیست
گروهی گفته اند که مسافر را اختیار است اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد افطار کند و واجب بود و روا بود وجوب قضا
با بودن خلافت کرد و در وجوب قضا خلاف است ابوحنیفه و شافعی و مالک قضا گفت و آن کس که
روزه دارد در قضا علیه نیست آن کس که قضا کند در سفر دلیل بر مذهب صحیح آنست که خدای تعالی
گفت فعدة من ایام اخر و بر حال اول تعالی دراین جمله فی قضا بر افطار ... نا مستقیم شود و از
محذوف طرف تقدیم باید برای آنکه بسنده ... کرده است خطاب جنین که فافطر فعلیه عدة من ایام اخر
بر حقیقت سفر ... قضا واجب کرد و قضا واجب ... افطار واجب بود و ... اخبار بسیار است با ...
یکی آن که جابر روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت لیس من البر الصیام فی السفر و از عبدالله عمر
روایت که روزه در سفر ... اگر کسی صدقه کند بر تو و تو آن را رد کنی و این صدقه ایست که خدای تعالی
کرد بر ما رد صدقه او نشاید کردن و عبدالرحمن عوف روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت الصائم فی السفر
کالمفطر فی الحضر و جابر روایت کرد که رسول علیه السلام گفت که جماعتی در سفر روزه میداشتند گفت اولئک
العصاة ایشان عاصیانند و ابوجعفر باقر گفت ... در سفر روزه داشتی و نهی کردی از آن و ابوهریره
گفت ... که با ما در سفری روزه داشته است و ابوهریره ... گفت لا ... که ...
... و عروة بن الزبیر هم این ... و در آن که در سفر روزه داشته بود و اخبار در این معنی بسیار است اگر
گویند که ... چنین است فمن کان منکم مریضا او علی سفر فافطر فعلیه عدة من
ایام اخر گوییم در کلام ... نکنند تا مذهب بر آن راست
روا باشد ... گفتند معنی آنست که هر کس که در سفر روزه بگشاید در سفر قضا بر او واجب بود تا قضا
بود ... سفر گوییم عدول ... از ظاهر بی دلیل و حمل قرآن باشد ... و بر عکس این باید کردن
بر قرآن حمل باید کردن نه قرآن را بر مذهب و حمل سفر کنف بود ... المرة و النقة ...

عن وجهها فهی سافرة واسفر الصبح اذا اضاء ومنه قوله تعالی وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة

مستبشرة و سفرت الریح اذا کشفت حال الحجاج سفر السماء کشف الریح المرمر حال ای سحاب الرقیق وسفر

برای این گویند که عیب الخبر مرد را پیدا کند و سفره طعام مسافر بود و برین وجه از پوست بود ا سفره گویند که طعام

درو نهند و جاروب را مسفره گویند برای آنکه انجا که رود کشف کند و سفیر آن باشد که سعی کند میان قوم

بصلاح برای آنکه دوای کشف علوم باشد و سفر کتبه باشند جمع سافره ای ذو سفره کتاب و لابن و شرط مسافر که

تا روزه بگشاید آنست که سفر او طاعت باشد یا مباح و معصیت نبود و قصید و لهو و بطر نباشد و اگر سفر او تجارت

باشد برای زیاده مال تمام باید کردن و روزه باید گشادن و سفر هشت فرسنگ باشد یا بالای آن

و اگر چهار فرسنگ باشد در میم و در روز باز گردد و او مخیر است میان وا افطار و اگر در همان روز باز گردد افطار کند

برای آنکه همان هشت فرسنگ بود و کسی که اثنا عشر در سفر روزه داشتن واجب بود و نماز تمام کردن

آنکه سفر او معصیت باشد و آنکه سفر او کمتر از هشت فرسنگ باشد و آنکه سفر او صید و لهو باشد و بطر باشد و آنکه سفر او

بیشتر از حضر باشد و حد نش آن بود که در پنج شهر ده روز مقام نکند و مکاری و ملاح و شبان و آنکه در

امارت خود گرد و شهری بشهری و آنکس که در تجارت گردد از بازاری ببازاری و مقام ده روز در شهر باشد

و بدوی که در بادیه سیر کرد و این ده کس را در سفر روزه باید داشتن و نیز از شرط افطار که روزه بگشاید که از خانه

سفر آن شب کرده باشد اگر سفر در روز خیش آید آن روز روزه دارد و نماز تمام کند و بر دیگر روز افطار و تقصیر

نکند تا جایی که برود از شهر که نبیند دیوارها و بناهای شهر نبیند و بانگ نماز شهر نشنود و چون در شهری شود

که آنجا مقام باشد روز نماز تمام کند و روزه دارد و اگر مقام کمتر از ده روز باشد تقصیر و افطار کند و مسائل فقه

درین باب بسیار است ذکر آن در کتب فقه بود و عدة عدد باشد و در نصب خوانند و تقدیر فلیصم

عدة من ایام اخر و اخر لا ینصرف و سبب منع صرف او صفت است و عدول که معدول است عن الاخر

و الحسن عمر و زفر و قرء علی الذین یطیقونه در شاذ عبد الله عباس و عطا و مجاهد خوانند یطوقونه

یکلفونه

یعنی یکلفونه و یکلفونه ای که برایشان نهند و تکلیف کنند ایشان را و عکرمه خواند عن مجاهد یطوقونه

علی تقدیر یتطوقونه ای یکلفونه در زبان که بر خود نهند و تحمل کنند یقال طاق الشیء والطاق والطیق

یعنی واحد و اهل مدینه و اهل شام خوانند فدیة طعام مساکین باضافه و جمع و باقی فدیة طعام مسکین

برفع و تنوین دو جدا و فدیه بالطعام اضافه کردند اهل مدینه و اگر چه هر دو یکی باشند لاختلاف اللفظین چنانکه

مسجد الجامع و نفول و حب الحصید و لفول الشاعر حدیس الظلم حمزه و کسائی خوانند فمن یطوع

بتشدید طا و واو و جزم عین بتقدیر یتطوع بای تطوع بر فعل ماضی علی وزن تفعل و انکه علما در تاویل آیه

خلاف کردند گروهی گفتند این در ابتداء شرع بود چون حق تعالی مکلفان را تکلیف روزه کرد ایشان را عادة نبود

دشوار آمد بر ایشان حق تعالی درین تکلیف مخیر کرد ایشان را بین الصیام والاطعام گفت هر کس که خواهد روزه دارد

و هر که خواهد فدیه کند بطعام انگه مخیر منسوخ کرد تضییق را و ازال فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و این قول

معاذ جبل است و انس مالک و سلمة اکوع و عبد الله عمر و علقمه و عکرمه و شعبی و زهری و نخعی و ضحاک و مکرر است از

از عبد الله عباس و بعضی دیگر گفتند آیه خاص است با الشیخ الکبیر والعجوز الکبیرة که ایشان باشند که طاقت دارند روزه داشتن

ولیکن دشخوار باشد حق تعالی ایشان را رخصت داد که روزه بگشایند و بطعام فدیه کنند هر روزی را طعام مسکین آنگه این

نیز منسوخ است گروه بقول فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و این قول قتاده و ربیع است و روایة سعید جبیر

از عبد الله عباس و حسن بصری گفت مراد به آیه بیمار است که او را مخیر کردند اگر تواند روزه دارد و اگر نه فدا کند

انگه منسوخ کرد این حکم را بقول فمن شهد منکم الشهر فلیصمه بر ین اقوال آیه منسوخ باشد اما قول

بعضی دیگر و آن سدی است و سعید بن مسیب و یک روایت از عبد الله عباس و روایة از صادق علیه السلام

آنست که آیه منسوخ نیست و حکم بر جای خود است و آیه مخصوص است بالعاجز عن الصیام و آن چند کس است مرد پیر

و زنی پیر و زن آبستن و زن شیر دهنده و کسی که او را علت عطاش باشد انگه ایشان بر دو قسم اند یکی آنکه فدا کنند

و قضا باز دارد و زن آبستن است و زن شیر دهنده و آنکه او را علت عطاش بود که از و زایل نشود و ایشان آنست

بود و اگر طاقت عذر روزه گشادن بود فدا کند روزه را بطعام و چون منع زایل شود قضاء روزه باز دارد
و آنکه فدا کند و قضا شود بود دیگر که هر چیز در زن پیر و آن راکه علت عطاشش بود و امید بهی نبود و در ژانی
فدا کنند و قضا نیست بر ایشان برای آنکه منع ایشان زایل نگردد و این شان بر جوان نشود و این علت چون بازگشاید
بر نشود و اکنون برین قاعده تا معنی آیه مستقیم شود در وجه دیگر گفته اند یکی تقدیر کان کرده و گفته تقدیر این
که کانوا یطیقونه طاقت داشتند اکنون از آن اند که یطیقونه باشند و عرب حذف کان کرده و علی
الذین یطیقونه و این بسیار حذف کرده اند چنانکه حق تعالی گفت واتبعوا ما تتلوا الشیاطین
و معنی آنست که ما کانت تتلوا الشیاطین در وجه دیگر آنست که لا تقدیر کرده اند و علی الذین لا
یطیقونه و لا نیز بسیار حذف کنند کاملا الا تالله تفتؤا تذکر یوسف ای لا تفتؤا
و شاعر گوید فقلت یمین الله ابرح قاعدا ای لا ابرح و این قول آنکس است که او گفته تا رخصت باصوم و بیشتر
مفسران برآنند که باصوم رخصت و جماعتی دیگر گفته اند راجع با فدا آنان که فدا تو جیه کردن و طوق و طاقت
بیک معنی باشد در مثال طاق و یطوق طوقا و طاقة و الطاقة یطیق اطاقة و طوق آن بود که در گردن کنند و طاق
آن خاص و قسمت و طاقه من الریحان شاخی ازو و الجمع طاقات و نام او درس انبیر طاقات الکنجیه
و اصل باب قوت باشد اما فدیه که چند باید در وخلاف کرده اند نزدیک ما اگر تواند دو مد و اگر نتواند یک مد و نزدیک
شافعی مد علی کل حال و به نزدیک ابوحنیفه و اهل عراق دو مد علی کل حال و آن نیم صاع بود و اگر تواند و اگر نتواند
اعتبار نکرده اند فدیه خوان و بدل باشد فدیه بدا فدا که این را الفدا ای آن کردم یعنی در عوض آن نهادم تا آن فرج
شود این جا نه و فدیه یک روز باشد از فعل فدا و این در زبان مردمان هست که فدیتک یعنی در عوض تو ساده ام ترا
بلا ای مه بدل تو بر دوم و اسیر که مال بد بود خود را باز خرد او را فدیه خوانند فمن تطوع خیرا تطوع و ناظر شدن بطیب
معنی باشد هر که تطوع کند بچیزی عبدالله عباس گفت معنی آنست که او را در فدا یک درویش را گفتند طعام دهد آن وقت
اگر دو درویش را طعام دهد یا بیشتر تطوع کرده باشد و این قول حسن البصری است و قول دیگر آنست که طعام زیادت کند

برای مقدار

برای مقدار که واجبست از دو مد دیگر قولی دیگر آنست که جمع کند که از تطوع کند مراد این وجه او را
بهتر باشد و ان تصوموا ان مع الفعل در تاویل مصدر بخبر و تقدیر آنست والصیام خیر
لکم روزه بهتر باشد شمارا اگر دانی اکنون بدانکه انواع روزه بجهت فریضه است و سنت و قبیح و روزه
دستوری و روزه ادب و آنچه فریضه است در وقت نزدیک نوع است روزه ماه رمضان است و قضای ماه
رمضان است آنرا که گشاده بود بعذری یا بیعذری و روزه نذر است و روزه کفاره ماه رمضان است
و روزه کفاره قتل خطاست و روزه کفاره ظهار است و روزه کفاره سوگند است و روزه کفاره آن
که در حج پیش از قضاء مناسک سر بتراشد برای رنج و روزه جزاء صید است و روزه بعض خون متمتع اعنی بدل
هدی و کفاره آن کس است که روزی از قضای ماه رمضان بگشاید بعد از زوال و روزه اعتکاف و این ده
بر دو ضرب است یکی واجبست بی سببی و یکی مقید بسببی آنچه مطلق است روزه ماه رمضان است پس آنچه مقید است
بسبب باقی اقسام است و منقسم شود این قسم دوم بر سه قسم مضیق و مخیر و مرتب مضیق سه است روزه نذر
و روزه اعتکاف و قضاء ماه رمضان این سه آنست که هیچ بجای او نشاید و مخیر چهار است روزه اذا
حلق الراس و کفاره ماه رمضان با خلافی که هست از میان اصحاب ما در آنکه مخیر است یا مرتب و کفاره آنکس که
روزی از ماه رمضان قضا کند بعد الزوال و روزه جزاء صید و مرتب چهار است روزه کفاره سوگند و کفاره
قتل خطا و کفاره ظهار و روزه بدل هدی متمتع اما کیفیت تخیر و ترتیب در موضع خود بیاید اگر خدای
جمله اقسام بر دو قسمه دیگر شود ضربی آنکه در او ف راه و متعدی باشد فرو زتی قضا کند و کفاره لازم آید و ضربی آنکه لازم
نیاید و این قسم اول چهار جنس است روزه ماه رمضان و روزه نذر معین و قضاء ماه رمضان چون افطار پس از
زوال باشد و روزه اعتکاف و قسم دوم باقی اجناس است که گفته است و این جمله اقسام باز منقسم شود
بر دو قسم و دیگر قسم اول تتابع مراعات کنند و قسم دوم را تتابع مراعات نکنند اما آنرا که تتابع مراعات
نکنند چهار است از هفت روزه که از جمله ده روزه که لازم المتمتع باشد فی قوله و سبعة اذا رجعتم

ثلاث عشرة کما سلف روزه نذر چون تتابع شرط نکرده باشد و روزه جزاء صید و روزه جزاء صید و روزه
قضاء ماه رمضان و آنرا که مراعات تتابع کنند باقی اقسام است اما روزه سنت روزه
روزه چهار سال باشد الا ایامی که مستثنات است از آن تحریم چو آنست که بعضی از آن موکدتر
و فاضلتر است و آن اربعاء بین الخمیسین است از هر ماهی پنجشنبه اول و چهارشنبه اوسط و
و پنجشنبه آخرین ماه و روز غدیر و روز مبعث و آن روز بیست و هفتم رجب بود
و روز مولد رسول علیه السلام و آن هفدهم ربیع الاول بود و روز دحو الارض از زیر کعبه بیست و پنجم ذو القعده بود
و روز عاشورا بر وجه حزن و مصیبت و روز عرفه و اول روز از ذو الحجه و اول روز از رجب و جمله ماه رجب
و روزه ماه شعبان و ایام البیض از هر ماهی و روزه قبیح که حرام است داشتن از آن جمله هشت است عید فطر
و روزه عید اضحی و ایام التشریق آنرا که بمنا بود و روز شک بنیت ماه رمضان و روزه نذر معصیت و صوم
الصمت و صوم الوصال و صوم الدهر چنانکه عیدین و تشریق در آن میان بود و باشد و روزه بی دستوری
سنت است زن سنت ندارد مگر بدستوری شوهر و بنده بی دستوری خداوندش و مهمان جز بدستوری
میزبانش و روزه ادب چون مسافر که از سفر در آید و افطار کرده بود بقیه روز امساک کند بر سبیل آن
و حایض چون در میانه روز پاکیزه شود و بیماری که در روز به شود و کافر که اسلام آرد و کودک که بالغ
شود و اما آنچه روزه تباه کند و اقسام و ضروب آن و احکام آن که قضا تنها کجا بود و قضا و کفاره
کجا و آن در کتاب فقه مشروح است از آنجا که توقف باید بر آن و قوله شهر رمضان الذی انزل فیه
القرآن نحویان در رفع ها خلاف کردند بعضی گفتند فاعل فعلی محذوفست المعنی آتاکم شهر رمضان
و قرا اخفش گفتند ولکم ادای علی معنی تلک الایام شهر رمضان کسائی گفت بدل است از صیام
من قوله کتب علیکم الصیام و آن بدل اشتمال بود و بعضی دیگر گفتند مبتدا است و ما بعده خبر
و در شاذ حسن بصری و مجاهد خواندند شهر رمضان بالنصب علی تقدیر صوموا شهر رمضان این قول اخفش

اخفش گفت نصب علی الظرف است بدل ایاماً معدودات و ابو عبید گفت نصب علی الاغراء
و ابو عمرو ادغام کرد راء در راء چنانکه مذهب اوست در ادغام متجانسین و متقاربین و ماه را برای آن
مشهوری و معروفی شهر خوانند و زجاج گفت اشتقاق او من الشهرة بشهر بهی البیاض و منه
الشهرت الصیف اذا اسلسه و اما رمضان در او خلاف کردند بعضی گفتند رمضان نامی از
نامهای خدا است از اینجا مطلق نگویند رمضان تا شهر با وی ضم نکنند پس معنی شهر رمضان شهر الله
ماه خدا باشد بیانش قول صادق علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن رسول الله صلی الله علیه و آله
که گفت شهر رمضان شهر الله ماه رمضان ماه خدا است و انس مالک روایت کند که رسول گفت
رمضان نگوی مطلق و لیکن نسبت کن چنانکه خدای تعالی کرد اصمعی گفت از ابو عمرو که برای آن این ماه را
رمضان خواندند ... بعضی دیگر گفتند برای آنکه در میان سنگها تافته شدی
در رمضان سنگها تافته باشد و گفته اند برای آنکه رمضان خواندند لانه یرمض الذنوب یرمض فیه ای یحرق
و در آن گناهان بسوزد و گفته اند برای آنکه دلها در او نصیب گیرد از موعظه و تقوی چنانکه سنگها از حرارت
آفتاب نصیب گیرد و دلها در او تافته شود از ترس خدای چنانکه سنگها تافته شود از گرمای آفتاب
خلیل احمد گفت اشتقاق او از رمض است و آن باران خریف بود که عالم را از گرد تابستان
بشوید و هم چنین این ماه کسانی را از گناه و کارها بشوید چه بزرگوار ماهیست این ماه شهر القرآن شهر الاحسان
و شهر الرضوان و شهر تفتح فیه ابواب الجنان و تغلق فیه ابواب النیران و تصفد فیه مردة الشیاطین
و شهر الاعمال و الایمان شهر تقبل فیه النفقات و تکثر فیه الصدقات و تنزل فیه البرکات و تتوقع فیه
الشفاعات شهر تفتح فیه الابواب و یرفع فیه الثواب و یرفع فیه الحجاب شهر تزهر فیه القنادیل
و یتلی فیه التنزیل و یذکر فیه الله الجلیل و یعطی فیه الجزیل و یغفر فیه الکثیر و القلیل و یسامح فیه الساقم
و العلیل شهر رمضان فی الشهور مثل القلوب فی الجسد و شهر رمضان الصیام فی الایام مثل الانبیاء

فی ذمام و رمضان چیست فضل است و دو حرمت و دو عصمت و دو نعمت و دو رحمت و دو
دو کرامت و دو بشارت و دو برکت و دو شب و دو عید است و دو فرحت
اما دو حرمت حرمت ماه رمضان و حرمت قرآن شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن اما دو عصمت
عصمتی از شیطان و عصمتی از نیران هر یکی از جهت آنکه شیاطین را در او بند کنند و تصفد فیه مردة
الشیاطین و عصمت نیران و تغلق فیه ابواب النیران اما دو نعمت فتح الجنان و روح الجنان درهای بهشت
بگشایند و دلها را راحت دهند اما دو رخصت رخصت فطار در حق مسافر و بیمار اما دو کرامت اضافة
الصوم الیه و فی قوله الصوم لی و طیب خلوف فم که اگر روزه دار خواب کند که روزه [illegible]
دهن خوار هم آن و کرامه دوم آنکه رسول صلعم گفت بوی دهن روزه دار بنزدیک خدای تعالی از بوی مشک خوشتر است
اما دو بشارت [illegible] یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر اما
دو برکت برکه روز برکت سحور [illegible] تسحروا فان فی السحور برکة اما دو شب شب بدر و شب قدر اما
دو عید یکی آنکه در آن حال که خفته باشد عبادتش می نویسند دوم آنکه خاموشی ویرا تسبیح [illegible] و هو قوله علیه السلام نوم
الصایم عبادة و صمته تسبیح و عمله مضاعف و دعاؤه مستجاب اما دو فرحت یکی بنزدیک لقاء
ملک جبار و هو قوله علیه السلام الصایم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة عند لقاء ربه گفت روزه دار
دو خوشی بود یکی آنجا که روزه بگشاید و دیگر آنجا که پیش خدای شود [illegible] در خبر است که بهشت را دری است
که آن را ریان خوانند و روزه داران [illegible] چون روزه داران در شوند [illegible] تا کسی در او
نشود در خبر است که چون شب اول ماه رمضان باشد حق تعالی فرمان دهد تا بادی از زیر عرش بجهد که آن را
[illegible] خوانند بر درختان بهشت آید [illegible]
آوازی [illegible]
[illegible] الا هل من خاطب الی الله کسی هست که ما را [illegible]

بخواهد

بخواهد که رضوان را گویند این بهشت را [illegible] کن که [illegible] ماه رمضان است
برای امت محمد صلی الله علیه و سلم تا درهای بهشت بگشایند و درهای دوزخ در بستند و جبرئیل را بفرمود تا مرده
شیاطین را بند بر نهاد و در دریا افکند تا روزه امت محمد بر ایشان تباه نکنند [illegible]
گوید سلمان فارسی روایت کرد که رسول صلعم در آدینه از ماه شعبان ما را خطبه کرد اول حمد و ثنا و گفت
ایها الناس قد اظلکم شهر عظیم شهر مبارک شهر فیه لیلة هی خیر من الف شهر
ای مردمان ماهی بزرگ سایه افکند عظیم ماهی مبارک ماهی که در وی شبی است بهتر از هزار ماه ماهی که خدای
روزه روزش فرض کرد و قیام شبش سنت کرد هر که در وی [illegible] تقرب کند بخدای تعالی بخصلتی از خیر چنان باشد
که فریضه گزارده و این ماه صبر است و صبر را ثواب بهشت بود و ماه مواسات است و ماهی است
که روزی مومن در وی بیفزاید ماهی است اولش رحمت است و میانش مغفرت و آخرش آزادی از آتش
دوزخ است هر کس روزه داری را روزه بگشاید گناهانش بیامرزد خدای تعالی و گردنش از آتش دوزخ آزاد
کند و هم چندان مزد که روزه دار را بود او را بود گفتند یا رسول الله هر کس از ما این قوت ندارد که روزه
داری را روزه گشاید رسول صلعم گفت خدای تعالی این ثواب بدو آن کس دهد که [illegible] شربتی آب
[illegible] هر کس که روزه داری را سیر کند خدای تعالی او را از حوض کوثر سیراب کند شربتی [illegible] تشنه نبود تا در
بهشت شود و چنان باشد که بنده آزاد کرده باشد و هر کسی که از زیر دستان خود [illegible] تخفیف کند خدای تعالی
او را بیامرزد و از آتش دوزخ آزاد کند چهار خصلت [illegible] بسیار کنید [illegible] خدای را بآن [illegible]
[illegible] شهادة ان لا اله الا الله و الاستغفار و دو خصلت [illegible] که شما را از آن گزیر نیست و آن آنست
که از خدای تعالی بهشت خواهی و از دوزخ پناه بدو برید ابو سعید خدری روایت کند که رسول صلعم
گفت که چون شب اول ماه رمضان باشد خدای تعالی بفرماید تا درهای بهشت بگشایند و هیچ در [illegible]
تا آخر ماه رمضان و درهای آسمان بگشایند [illegible]

گر در شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند الا که خدای تعالی او را بهر سجده هزار و پانصد حسنه
بنویسد و برای او در بهشت خانه بنا کند از یاقوت سرخ که آنرا هفتاد هزار در بود از زر مرصع بیاقوت
و چون یک روز روزه بدارد خدای تعالی هر گناه که کرده باشد بیامرزد و کفارت کند تا مثل آن تا دیگر ماه رمضان
و هر روزی که روزه دارد کوشکی در بهشت بدهد که هر کوشکی را هزار در بود و از نماز و برای او هزار
فرشته از بامداد تا شبانگاه استغفار کنند و بهر سجده که بکند اگر در شب باشد و اگر در روز درختی
بدهد او را در بهشت که سواری در سایه آن درخت صد سال [illegible] انس بن مالک روایت کند که رسول علیه السلام
گفت چون شب اول ماه رمضان باشد خدای تعالی رضوان را گوید درهای بهشت را بگشای و بهشت را بیارای که روزه
داران امت محمد علیه السلام و مالک را گوید درهای دوزخ را ببند تا آخر ماه و جبرئیل را گوید به زمین رو و شیاطین را
ببند تا روزه داران امت محمد [illegible] تباه نکنند و خدای تعالی را در این ماه هر بامداد و شبانگاه آزاد کردگان
از آتش دوزخ از جمله بندگان و پرستاران و در هر آسمانی فرشته از خواص فرشتگان او ندا کند
الا خواهنده هست تا او را اجابت کنند الا مظلومی هست تا یاری کنند او را الا آمرزش خواهی هست
تائبی [illegible] خواهنده هست تا [illegible] حق تعالی در این ماه ندا کند بندگان و پرستاران من [illegible]
[illegible] بشارت باد شما را [illegible] که بس نمانده تا سختی و رنج از شما بردارم و به رحمت و کرامت
من آیید چون شب قدر باشد جبرئیل از آسمان فرود آید با جماعتی فرشتگان صلوات می دهند بر هر قائمی و قاعدی
که به ذکر خدای مشغول باشند انس بن مالک روایت کند از رسول علیه السلام که گفت اگر خدای تعالی آسمان و زمین را دستوری
دادی در سخن گفتن روزه داران ماه رمضان را بشارت دادندی به بهشت کعب الاحبار گوید خدای تعالی
وحی کرد به موسی علیه السلام که روزه ماه رمضان را بر بندگان خود فریضه کردم هر که او پیش من آید و در صحیفه او ده روزه
ده ماه رمضان باشد او از جمله ابرار بود و هر که آید و در صحیفه او بیست روز ماه رمضان بود پایه او نزد من از پایه
شهیدان برتر بود ای موسی چون ماه رمضان درآید من حمله عرش و حمله الکرسی را فرمایم تا از عبادت خود باز ایستند

وگوش بدعا

گوش بدعای روزه داران دارند تا هر که از ایشان دعا کند ایشان بر دعای او آمین گویند که من سوگند
یاد کرده ام که دعای ایشان رد نکنم موسی گفت بار خدایا من در الواح امتی یافتم که در ماه رمضان برای تو
عبادت کنند و گناهان گذشته او بیامرزی ایشان را حق تعالی گفت ایشان امت محمدند موسی گفت
بار خدایا ایشان را [illegible] همچنین کن حق تعالی گفت این ماه امت محمد است علیه السلام من برای خود برگزیدم و تحفه ایشان کردم [illegible]
در این ماه از فضل و خیر آنچه هیچ امت را نیست و اخبار در این باب بسیار است و در کتابها مذکور کرده اند قوله
الذی نزل فیه القرآن و عطیه بن اسود گفت عبد الله را که خدای تعالی می گوید شهر رمضان الذی فیه
القرآن چون قرآن به ماه رمضان فرود آمد [illegible] ابن عباس گفت خدای تعالی قرآن در ماه رمضان در شب قدر
از لوح المحفوظ به آسمان دنیا فرستاد و به بیت العزه آنگه جبرئیل علیه السلام از آنجا نجم نجم می آورد بحسب حاجت و مصلحت
در بیست و سه سال لذلک قوله تعالی فلا اقسم بمواقع النجوم داود بن ابی هند گفت شعبی را پرسیدم
سوال کرد [illegible] قرآن به اوقات متفرق آمد چگونه جبرئیل علیه السلام هر ماه رمضانی آنچه در جمله سال آورده بود با
رسول علیه السلام عرضه کردی آنچه خدای تعالی خواستی محو کردی و آنچه خواستی اثبات کردی فذلک قوله تعالی یمحو الله
ما یشاء و یثبت و ابوذر غفاری روایت کند از رسول علیه السلام که گفت خدای تعالی صحف ابراهیم در ماه رمضان
فرستاد سه روز گذشته و توریة موسی فرستاد شش روز گذشته و انجیل عیسی فرستاد [illegible] در این ماه
سیزده روز گذشته و زبور داود در ماه رمضان هژده روز گذشته و قرآن در ماه رمضان [illegible]
بیست و چهار روز گذشته و وجهی دیگر آنست که انزل فیه القرآن را معنی آنست که ابتدا با نزول [illegible]
ابتدای [illegible] در ماه رمضان بود چنانکه یکی از ما بگوید فردا به حج می روم که هنوز به آنجا نرسیده و لکن
معنی آن باشد که فردا ابتدا می کنم شدن به حج [illegible] گفتند در ماه رمضان فرستاد یعنی ابتدا در ماه رمضان
کرد و اگر قرآن وصف کرد [illegible] بیانست گفتن [illegible] گفتند معنی [illegible] دلالت فیه

هدًى للناس من الضلالة رهنمای مردمانست از ضلالت کانه قال فیه الادلة علی البطلان الضلال
فیه هُدًى مانع من الردی و محتمل است این لفظ را و لفظ بیان را دلالت را و در بیان حلال و حرام
و شرایع و احکام و بینات جمع بینه بود و آن حجت باشد و برای آنکه بیّن پیدا کننده باشد و ازینجا گواه را بینه گویند
و الفرقان و شرح جمله بیشتر فرقان را برفتی و تفسیر او رفته است و نیز وجوه وی و معانی او گفته شده است
پیش ازین معنی خواهد باز گفتن از جمله مناقب و فضایل ماه رمضان آنست که خدای تعالی قرآن در وی فرستاد که طریق
شرع است و بیان کننده حلال و حرامست قوله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه بکسر لام و باقی قرا
بتخفیف التسکین لام خوانند و چون منفصل بود و لام متحرک نشاید بکسر چنانکه شاعر گوید لبجع جماعة ما فرقت من الناس
من بعد اغلالها چون پیش از وی باشد ساکن روا باشد و آن کسر بود و سکون و آنچه در پیش او باشد
بود یا واو ثم چنانکه ثمّ لیقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم و لیطوفوا بالبیت العتیق و الله
فلیعبدوا ربّ هذا البیت و این لام امر است غایب را باشد امر کنند و از جمله حروف
جزمست و عمل جزم کند و معنی فلیصمه نیز آن باشد که بگوید بدو را تا این کار بکند و بعضی از جهت او باید تا
چنین کند حق تعالی گفت هر که در ماه رمضان حاضر آید یعنی اگر ماه رمضان بیاید و در آید بگو تا روزه دارد و ایرا
او آنست که روزه دارد علی خلاف کرده اند در معنی آیه بعضی گفتند مراد آنست که هر که این ماه بیند و در آید و او عاقل
و بالغ و تن درست و مقیم باشد روزه دارد و این قول بیشتر علما است فقها از اهل البیت و مذهب ابی
حنیفه و شافعی است و اصحاب ایشان و بعضی دیگر گفتند هر که در اول ماه رمضان مقیم باشد و ...
و آنجا برود که ماه تمام بر او روزه دارد سوا اگر در میان سفر کند و اگر در میانه ماه او را سفر پیش آید
او را در سفر روزه باید داشتن و این قول علی و سدی و قتاده است و مذهب ابن سیرین است
و عبیده السلمانی و از امیر المؤمنین علی علیه السلام درین روایتی آورده اند مذهب ما قول اولست و علما

علی کراه
علی و مفسران و اهل سیر بر این مذهب اند و از ظاهر قرآن تو را فمن شهد منکم الشهر و این لام تعریف عهد است
از شهر ماه رمضان که بیان چنان می باید که معنی آنست که من شهد منکم اول الشهر فلیصمه کله و این عدول است
از ظاهر و دیگر آنکه اگر چنان بود که در اول بر او واجب شود تا آخر بقدر سفر او و روزه بباید گشادن باید که آنکس را
در اول او تن درست بود و در میانه بیمار شود باید او روزه نشاید گشادن و جملا علی المسافر و این خلاف
اجماع است دیگر آنکه حق تعالی این عموم فمن شهد منکم الشهر را تخصیص کرده بقوله و من کان
منکم مریضًا او علی سفر فعدة من ایام اخر و الا این تکرار فایده نبود و دیگر آنکه حق تعالی مریض
و مسافر را یکسان نهاد گفت هر یک بیمار باشد یا مسافر جمع کرد میان ایشان در وجوب افطار و در
افطار علی خلاف بین الفقها تفریق کردن میان ایشان در بعضی احکام بی دلیل وجهی ندارد دیگر آنکه
عبد الله عباس روایت کرد که رسول علیه السلام عام الفتح در ماه رمضان از مدینه بیرون آمد چون بکدید رسید روزه بگشاد
دیگر یک روایت کرد از ابو سعید که ابو هریره در ماه رمضان بیرون آمد چون به پل رسید آب بخواست
و باز خورد و گفت و شیعی در ماه رمضان سفر کرد و ابا بکر روزه بگشاد و اگر حق تعالی حدیث بیمار و مسافر تکرار کرد
تخصیص عموم من شهد کرده بیشتر این قول از آنست که گفتند فمن شهد منکم الشهر ناسخ نیست
بر آیه و این حکم را که و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین چنانکه بیان کردیم از تخییر و
آنکه گفتند این ناسخ است آن آیه را و این حکم را گفتند این تکرار برای آن کرد تا کسی گمان نبرد که این آیه
چنانکه ناسخ است حکم تخییر و تجویز و حامل و مرضع را باید ناسخ باشد حکم بیمار و مسافر بیش این تکرار برای
آن کرد که بدانند که حکم بر جای خود است در حق بیمار و مسافر بیان کردیم که خدای تعالی چنانکه بر فرض افطار را
بفرمود چنین کرد برای آنکه بنفس سفر ایجاب قضا کرد و لا قضا الا بعد الافطار و ایجاب القضا ایجاب
الافطار اگر گویند در آیه محذوفی هست تقدیر آنکه فافطر فعلیه عدة گوییم این زیادتی باشد در ظاهر قرآن بی خبر و دلیل
اگر گویند در آیه دیگر آنجا که گفت فمن کان منکم مریضًا او به اذًى من ... گوییم

بی چنین است و لکن اکحالیت و آن اجماع است و بی دلیل نیست فاو فرق جمیع الامران عقلا
کردند و در حد آن بیماری که بدان افطار باید کردن بعضی گفتند هر بیماری باشد اگرچه بسیار و حسن بصری و ابراهیم
نخعی گفتند هر بیماری که بدان نماز نتواند کردن بر پای ایجا افطار باید کردن و چون نماز تواند کردن بر پای افطار
نشاید کردن عطا گفت بنزدیک ابن سیرین شدم در ماه رمضان نان میخورد گفتم چرا گفت انگشتم درد
میکند و مذهب و مشافعی آنست که هر که بیماری داشته باشد و داند که اگر روزه دارد بیماری او زیادت
شود افطار باید کردن از هر نوع که باشد اگرچه در تن باشد و اگرچه اطراف است اگرچه درد چشم و دندان باشد و اختیار
این است که گفته شد و ان کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر و حکم مسافر و روزه و افطار و اختلاف فقها در آن
گفته شد فلا وجه لاعادته و قوله یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ابو جعفر یزید بن القعقاع
همه قرآن عسر و یسر خواند بتحریک سین و ابو بکر و دیگران خواندند و لتکملوا العدة بتشدید میم من التکمیل و باقی
قرا خواندند بتخفیف میم من الاکمال خدای جل جلاله ذکر فضل و نعمه خود کرد بر بندگان و آنکه او با ایشان نیکوئی است
از آنکه ایشان نخواهد و آنکه او با ایشان خیر خواهد از آنکه ایشان نکنند چه گوید که من شما را آسانی و راحت
خواهم رنج و دشواری نخواهم ای عجب در سرای دشواری تو خواری خواهست در سرای خواری چگونه دشواری خواهد
ساخت او بتو نیست گفت پس این آیه دلیل ظاهر است بر بطلان مذهب جبر و آنکه خدای تعالی بر بنده کفر و ایمان
و عقاب و سفره خواهد اگرچه بنده او را مالک الملک آن کند که او خواهد بجای دیگر مالک الملک آن کند که او خواهد
و لیکن مالک الملک حکیم است و مالک الملک سفیه است آن کند که او خواهد و لیکن آن خواهد که در برار و نیکو
در تو باید سبب نیست زیرا که حسن بصری در نزد یکی را دید که جدی میکرد و از وی پرسید که در سید او
او را گفت را ابو جعفر گفت چنانم که ای سید او گفت چون است میدار گفت چنانکه او میخواهد گفت چنانکه داد
براز و گفت مسلم بر دار و در حق آن سبک و از آنکه ترا ابراز و دلایق و هم تو در حق آن آن آن نکس
از وی که در و براز و آنچه در حق تو نکو نبود براهست ترا مو افقت باید بر در و در حق آن مکوی چون در سفر و دنیا
کرتو

کر تو آسانی ساخت و در شریعت کرسب تراحت بنوکی دشواری جز او بخلاف عقل بود و در جبا و مخالفه
عدل کی کرد مخالفه عدل مخالف عقل است و من خالف عقل فقد خان نفسه هر که چنین کند با خود خیانه
کرده باشد انصاف خود با خود بده بنگر حق تعالی چگونه میگوید که من چه خواهم و چه نخواهم میکفت یرید الله
لیبین لکم ویهدیکم سنن الذین من قبلکم ویتوب علیکم والله
علیم حکیم والله یرید ان یتوب علیکم ویرید الذین یتبعون الشهوات
ان تمیلوا میلا عظیما یرید الله ان یخفف عنکم انما یرید الله لیذهب
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا الی لا یحصی من الآیات او حرکت و از او
نفی کردن اگر تو خواستی و بر او حواله کردی بنگر از بن رست منها تو یریدون لیطفئوا نور الله
بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره این ابات الله در حق او که نقیض خوان کردن در حقیقه
مرباز روی و کردن بنشان اشباع کردن این کنایات در حق او محقق گشتی در حق منصور نشو جز
بکراهت تفسیر نتوان دادن علی احد القولین و تو در حق او کراهت اثبات بکنی و او در حق خود گوید
ولکن کره الله ثم چه اگر مرید الذات بیکی اگر مرید باراده قدیم اثبات
کار من صورت نبندد و علی اصولکم اگر گفت یریدون ان یتحاکموا الی الطا
غوت وقد امروا ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا
بعیدا انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء
فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلاة فهل انتم منتهون هر چه او
حواله کرد تو باراده او حواله کردی و هر چه بخود حواله کرد تو از وی نفی کردی قلب و قد احببت بر کردن تا عجب
باشی فان الجزبقلب قلبت واذا قلبت فقد اصبت چه اگر جبر بکنی تا عجب باشی ترسم مصاب باشی چه
عجب مردی نخست باید رخوه شکر ره کنی و هم طالب صواب باشی بس نبا تو چنان باشی که شاعر گفت حمار

سخاه لیس بحادث [illegible] لیس بدم ومنهل ما قد ترکنا [illegible]

[illegible] علیهم [illegible] بالتطفیل [illegible]

[illegible] والله یدعوا الی دار السلام [illegible]

[illegible] این احوال چنین است [illegible]

ولتکملوا العدة والله [illegible]

[illegible] لتکملوا العدة

[illegible]

[illegible] وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من

الموقنین [illegible] ولیکون من الموقنین [illegible]

[illegible] یرید الله بکم الیسر ولا

یرید بکم العسر [illegible] ولتکملوا

العدة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولتکبروا الله علی ما هدیکم [illegible]

[illegible]

ماه رمضان

ماه رمضان [illegible]

[illegible] الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد

علی ما هدانا وله الشکر علی ما اولانا [illegible] شافعی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شافعی [illegible]

[illegible]

شافعی [illegible] ابوحنیفه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بار کنند اعنی سه علل و مرضع و مالک و در عامل گفت که بر ونفساست و بس و مرضع گفت قضا باز دارد و بدرروز عوض طعام بر هند و شافعی گفت هر روز را قضا بود و فدیه بجوش طعام روزی ایشم صاع بدیه بنزدیک اهل عراق و این موافق مذهب است و شافعی گفت هر روز را مدی دهد و این موافق مذهب است چون از ثم عالموت و مالک گفت افطار کند و لا شیء علیه وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي

قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ

يَرْشُدُونَ أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ

أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا

مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَ

بْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ

وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ

آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ

وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ

تَعْلَمُونَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَ

لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ

أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و این چهار آیت مدنی است وَإِذَا

سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي تفسیر عبد الله بن عباس رضی گفت سبب نزول آن آن بود که جهودان گفتند

یا محمد خدای تو دعای ما چگونه شنود و تو میگوئی که از اینجا تا آسمان پانصد ساله راهست و گفتند و آسمان پانصد

ساله راهست و هم چنین گفت آسمان است خدای تعالی آیه فرستاد حسن بصری گفت سبب نزول آیه

آن بود

آن بود که مردی بیامد و رسول را گفت یا رسول الله اقریب ربنا فنناجیه ام بعید فنناديه خدای ما

نزدیکست تا با او نهان حاجت کنیم یا دورست تا با او از جهد بلند آواز خوانیم خدای تعالی این آیه فرستاد و خدای

گفت یا محمد چون بندگان من از تو پرسند در آیه خدای و افتقار راست نقل الحسن که بگوی ایشان را

که من نزدیکم نه بجای ولیکن بعلم و قدرت آنچه از من دور پنداری از روی عالمی من آن نزدیک چنانکه

اینکه که نزدیک بیشتر و آنکه از من بگریزد و دور شود و گمان برد که از من دورست در قبضه قدرت منست چنانکه

از شما یکی از دست او بیش او نزدیک و قرب مسافت که از صفات اجسامست بخالق اجسام

روا نبود و خالق مکانست و خالق مکان در مکان نباشد کان ولا مکان فخلق المکان و لم یتغیر

عما کان در خبر آمد که در عهد بعضی صحابه جهودی از احبار جهودان آمد و از او پرسید که اخبرنی عن الله این هو

گفت مرا خبر ده تا کجاست خدا و گفت فی السماء علی العرش برآسمانست بر عرش جهود گفت فاین

خالقه هذه پس زمین از و خالی باشد و او در مکانی دون مکانی باشد گفت این کلام زنادقست و او را نشوار نخست

و الا بقتلتم ما کردمی جهود از انجا برآمد بر اسلام استهزا میکرد امیر المؤمنین علی علیه السلام از پس او

برانداز گفت یا اخا الیهود من از سؤال تو پرسیدی و آنچه جواب شنیدی از من بشنو گفت بگوی گفت نیک

جبار باشد از مکان و کان الله و لا مکان و خدا بود و مکان نبود پس فلا یحل فی مکان مکان کرد او در مکانی

حل آن نحو به مکانی دون مکانی بغیر مماسه ولا مجاوره یحیط علما بما فیها ولا یخلو شیء منها من تدبیره او

در آن بنشانیدت که در مکان باشد و هیچ از و خالی نیست نه بمماسه و مجاوره بل بمعنی علم و من خبر دادم ترا

بانکه در کتاب شماست اگر برای که من راست بگویم ایمان آوری گفت بلی نه در توریه چنین است که روزی

موسی نشسته بود چهار فرشته پیش او در آمدند موسی از یکی پرسید که من این اقبلتم گفت از

زمین هفتم پیش من عند الله و یکی گفت از قصای مغارب زمین آمدم من عند الله و یکی گفت از آسمان هفتم آمدم

من عند الله یکی گفت از زمین هفتم آمدم من عند الله موسی گفت سبحان من لا یخلو منه مکان و لا یخلق داو قرب

منه المکان ولا یکون الی مکان اقرب منه الی المکان چنانکه گفت گواهی دهم که حق است که روز
و نوبجای پیغمبری او علائی نزدیکان قرب در حق خدای تعالی باین معنی خبر قوله اجیب دعوة الداع
اذا دعان دعای دعاکننده را اجابت کنم چون مرا خواند اگر چه در ظاهر کلام شرط معلق نیست بود لیکن
در ضمن کلام بمصلحت مشروط باشد اگر چه صلاح دانم تا سوال سایل را [illegible] منقطع نشود که بسیار کس را
می بینیم که دعا کنند و اجابت نیست دعای ایشان را گوئیم برای آنکه این دعا مطلق نیست بل مشروطست
بانتفاء المفسده و اگر گویند چون دعا را اجابت مطلق بود آیت را فایده چه بود گوئیم تحت و تحریض شرط وجود
اللهم افعل فی کذا و کذا ان کان فیه صلاح لی و برای این دعوات ائمه علیهم السلام مشروطست باین
شرط و لا حاجة من حوائج الدنیا و الآخرة لک فیه رضی و لنا فیها صلاح الا قضیتها و اگر بلفظ نگوید باید که
در دل نیت بود و اگر گویند اگر مصلحت با آن تعلق دارد لا به خدای تعالی خود آن بکند چه فایده باشد در دعا کردن
گوئیم ازین دو جوابست یکی آنکه دعا عبادتی از جمله عبادات است من قوله علیه السلام الدعاء عبادة
و از جمله آن دعوات قوله تعالی قال رب احکم بالحق بار خدایا حکم بحق کن و اگر ما گوئیم و اگر نگوئیم او
حکم بجز حق نکند و لیکن ما را این گفتن عبادتست و باین متعبدیم تا مستحق ثواب شویم و جواب دوم آنکه
بسیار خیر باشد که خدای تعالی مصلحت در آن داند که بنده دعا دهد و اگر دعا نکند مصلحت نشود پس دعا شرط باشد
در جنس صلاح و اگر گویند خدای تعالی دعای کافر را اجابت کند گوئیم جماعتی اهل علم روا نداشتند و گفتند برای
آنکس که او مجاب الدعوه باشد در دین مسلمانی مستحق مدح باشد و این اختیار ابو علی الجبائی است و ابو هاشم گفت
روا بود که خدای تعالی اجابت دعای کافر کند بر وجه استصلاح چنانکه روا بود که رسول علیه السلام اجابت کند بعضی
کفار را چون از وی چیزی التماس کند که قبیح نباشد برای استصلاح و این وجه نیکوست و در دعا بزرگترین چیزی
بود که بجز ثنای خدای تعالی چنانکه یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا رب یا الله ربنا لک
الحمد لا اله الا انت و بگوید دیگر اللهم افعل بی کذا و کذا و در معنی قریب دو گفتند
اینکه

یخاطب الله قریب الاجابة یعنی سریع الاجابة و دوم آنکه سمیع الدعاء کما سمیع القریب اما اهل
جواب اجابه من الجوب یعنی و هو القطع یقال فلان جواب الآفاق و قال الراجز جواب بیداء بها عزوف
لا یاکل البقل و لا یریف و منه قوله و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد ای قطعوا
و اجابت الظلام اذا قطعه و انجاب السحاب اذا انقطع برای آنکه جواب سوال سایل منقطع شود و گفته اند
برای آنکه طمع سایل منقطع شود اما بنجاح اما بیاس و دعا خواهان باشد که یا فلان و طلب فعل است چنانکه
گفتیم فلیستجیبوا لی [illegible] لام امر است و ساکن تر از تحریکش [illegible]
استجاب و اجاب بمعنی واحد و انشد الکعب بن سعد الغنوی و داع دعا یا من یجیب الی الندی
فلم یستجبه عند ذاک مجیب و مبرد فرق کرد و گفت استجابت او را عطا و کردن بر وی هست و در اجابت
ازین کار را اجابت ماخذ از لفظ استجابت که استجیبوا لله و للرسول و لعل بمعنی کی است تا مهتدی شوند
شوی و معنی رجا و طمع بود و لکن نه از خدای بل که از مکلف و الرشد اصله اصابة الخیر و هو ضد الغی و قال
رشد و فلان لغیة ای لزنیة و الرشاد اصابة الرشد و الرشد لغة فی الرشد و بعضی مفسران گفتند مراد
به دعا در آیه طاعت و مراد با جابت ثوابست و معنی آنست که هر که طاعت من دارد ثوابش دهم و ابو سعید خدری
روایت کند که رسول علیه السلام گفت هیچ مسلمانی نباشد که خدای را بخواند به دعائی که در او قطیعه رحمی نبود و بزه نبود الا
خدای تعالی آن سه خصلت یکی بدو دهد اما تعجیل اجابت و اما ذخیره آخرت و اما آنکه از او صرف کند سوء و بدی
مانند آن چیز که او خواسته باشد گروهی دیگر گفتند هیچ دعا نبود الا که آن را از خدای تعالی اجابت بود یعنی پاسخ
خدای جواب باز دهد حسب مصلحت بنعم او بلا اما انجاح مطلوب و اما تبع مصالح بود و این نیز دعا باشد در آیه
عبدالله عمر روایت کند که رسول علیه السلام گفت من فتح له باب من الدعاء فتحت له ابواب الاجابة هر که در
دعا بر وی گشایند در اجابت بر وی گشاده بود و خدای تعالی وحی کرد به داود که یا داود قل للظالمین تا دعا نکنند که من سوگند
که من بر خود واجب کردم که هر که مرا بخواند اجابتش کنم و اجابت ظالمان لعنت کنم و این خبر مستوی این آیه است که گفتیم

و جهی دیگر آن است که خدای تعالی گفت که من در حال اجابت کنم اجابت بشنوم و لکن متراخی از دعا برای آنکه بنده بود
که خدای تعالی آواز او بر درگاه خود دوست دارد چنانکه محمد بن المنکدر روایت کند از جابر بن عبد الله انصاری که رسول صلعم
گفت که بنده ای که خدای تعالی را بخواند و خدای او دوست دارد جبرئیل را گوید خدای تعالی یا جبرئیل حاجت او روا کن و لکن
بده مده تا فلان وقت که من می خواهم تا آواز او بر درگاه من می شنوم و بنده باشد که از خدای تعالی حاجتی خواهد حق تعالی
گوید جبرئیل را که حاجت او روا کن تعجیل ده زود ده تا برود و نیز نخواند مرا که من آواز او دوست نمیدارم و نقصی
دیگر گفته دعا را شرایطی است هر که دعا بشرط خود خواهد کند آن دعا با اجابت مقرون بود و هر که شرایط آن بجای نیارد
آن دعا را اجابت نکند و شرط دعا آن است که دعا کننده اول حمد و ثنای خدا گوید آنگه صلوة محمد و آل محمد که رسول گفت
مامن دعاء الا بینه و بین السماء حجاب هیچ دعای نیست و الا از میان آن دعا و آسمان حجابی هست چون بنده دعا
کند در مقدمه دعا بر من صلوة فرستد و آنگه دعا بخواهد آن حجاب بر دو در برگردد و چون در مقدمه دعا بر من
صلوة نفرستد آن صلوة بر من میرود و حجاب بجای در رود و آسمانها می برد و دعا بر او رد بر می رود تا بزیر عرش آنگه
توقیع اجابت بدو آید و امیر المومنین علی گفت هیچ دعای مکنید تا در اول نگوئی صل علی محمد و آله و افعل
بی کذا و کذا و او هم چنین کردی گفتند چرا یا امیر المومنین گفت برای آنکه دعاء که صلوات هست لا محاله
مقرون بود و خدای تعالی شرم دارد و شرم از کرم آمده بود که بنده از دو حاجت خواهد یکی اجابت کند و یکی نکند
و در خبر می آید که چون بنده خود را دعا کند و مسلمانان را با خود در دعا اضافه کند خدای تعالی گوید فرشتگان را
من بنده من می پندارد که سوال از بخیلی می کند چون حاجت خود را کند و در دعا مسلمانان را نگیرد فرشتگان
گویند یا الله یک خدای تعالی بنده این خبر [illegible] پس او آنکه دعای فرشتگان برای تو بود که دعای آن
نزدیک تر بود با ابراهیم ادهم را گفتند و ما [illegible] جواب چرا ما دعا می کنیم اجابت نمی آید گفت برای آنکه
شما خدای را شناختید و طاعتش نگه نداشتید و پیغمبر را شناختید و متابعت او نکردید و قرآن بخواندید و بدان کار نکردید
و نعمت خدای را میخورید و شکر نمی گذارید و بهشت را دانستید و طلب نکردید و دوزخ را شناختید و از و حذر نکردید
و شیطان

و شیطان را شناختی و مخالفتش نکردی و مرگ را شناختی و ساز او نکردی و مرده را بر دو دیدی و عبرت نگرفتی
و عیب خود رها کردی و بعیب دیگر مردم مشغول شدی دعای شما را اجابت کنند قوله احل لکم لیلة
الصیام الرفث الی نسائکم مفسران گفتند سبب نزول آیة آن بود که در ابتدای فرض صیام
حرج بر جان مردم بود که چون روزه داران بخفتندی طعام و شراب و جماع ایشان روا بودی تا اول نماز خفتن
بگزاردندی چون از آن وقت بگذشتی حرام شدی تا دیگر شب تا نماز شام و اگر بخفتی پیش از آنکه افطار کردی
و آن وقت نماز خفتن بگذشتی هم چنین روا نبودی و در آن حقی تا دیگر شب یکی از شبهای ماه رمضان
بعضی صحابه نماز خفتن با رسول الله صلعم بگزاردند گفتند عمر خطاب بود و با خانه شد نفس او در او مطالبه کرد
بخلوت حلال خود و [illegible] رفته بود او خلوت کرد چون فارغ شد غسل کرد و پشیمان سخت او در او [illegible] بامداد
برخواست به نزدیک رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله شکایت این نفس خاطیه پیش تو آورده ام
رسول صلعم گفت ای خطاب خطا کردی چه حاجت و گریه و خواست و گفت یا رسول الله با رحمین حادثه افتاد
و لیکن پشیمان شدم و دانستم که این حدیث در مجلس تو بگویم هیچ رخصتی هست یا رسول رسول علیه السلام گفت نخست
برسان تا ببینیم خدای تعالی از کرمش این حکم را از ایشان برگرفت و آیة فرستاد و مباح کرد ایشان را
مقاربت کردن با حلال خود در شبهای ماه رمضان گفت حلال کرده شما را شب روزه و نصب او بر
الرفث ای فی لیلة الصیام و کوفیان گفتند لیلة نصب بر ظرف منصوب الرفث الی نسائکم و رفث
کنایت است از جماع عبد الله عباس گفت ان الله حی کریم خدای عز و جل شرم کن است کریمست
لفظ صریح نگفت بکنایت گفت هر کجا گفت یکجا مباشرت گفت و یکجا ملامست و یکجا افضا و یکجا دخول
و یکجا رفث و بکر جوزیت تا تو ادب آموزی تا این لفظ بر زبان نرانی چه در عرف مستهجن است و گر آنکه
عرب این کنایت گفتند و قرآن بلغت ایشان فرود آمد و این هم کنایت است از جماع قال الشاعر
فظلنا بنعمة و اتکانا [illegible] الا الرفث ای غیر جماع [illegible] گفت رفث الفحش و تصریح باسم و ذکر

انکه کنایه باید کردن [illegible] از ذکر نکاح و مس و دخول [illegible] در کلام [illegible] و قال الزجاج
[illegible] کلمة جامعة لکل ما یرید الرجل من المرأة [illegible]
مراد [illegible] از زنان [illegible] هن لباس لکم و انتم لباس لهن [illegible] الرجال
[illegible] عبد الله مسعود [illegible] هن لباس لکم و انتم لباس لهن [illegible]
از کلمات [illegible] است کفت ایشان لباس شما اند و شما لباس ایشان [illegible]
کما [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
چون وقت خواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اذا ما الضجیع ثنی جیدها تثنت فکانت علیه لباسا [illegible] [illegible]
[illegible] و جعلنا اللیل لباسا [illegible] [illegible] [illegible]
و جعل منها زوجها لیسکن الیها [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بالصفة الاخری [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] علم الله انکم
کنتم تختانون انفسکم خدای دانست شما [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible] فتاب علیکم و عفا عنکم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] فالآن باشروهن [illegible]
[illegible] [illegible] و اذا حللتم فاصطادوا [illegible] فاذا قضیت
[illegible] فانتشروا فی الارض [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و ابتغوا ما کتب الله لکم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ما احل الله لکم من الجماع [illegible] ما خص الله لکم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة
بالسقط [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
یا رسول الله [illegible] [illegible] [illegible]

کفت بود و طعام او وازو فرمان او بر کفت یا رسول الله [illegible] کنم و لکن مرا درین چه مزد باشد یا رسول الله

کفت هیچ زنی نباشد که در خانه شوهر چیزی کار کند [illegible] اصلاح [illegible] و الا خدای تعالی حسنه بنویسد

و سیئه محو کند و درجه ترفیع کند و هیچ زنی نباشد که از شوهر بار کیرد و الا او را چندان مزد [illegible] روزه دار و نماز

کن [illegible] و هیچ زنی نباشد که او در زادن [illegible] بکیرد و الا او را [illegible]

او را [illegible] که بنده آزاد کرده بود و هر بار [illegible] چنان بود که بنده آزاد کرده بود و چون کودک

از شیر باز کیرد منادی از آسمان ندا کند که ای زن ترا آنچه کفایه کردند در کذشته عمل از سر کیر [illegible] عایشه کفت

خبر [illegible] بود او نبود که مرا [illegible] رسول الله کفته بود کفت هیچ مردی نباشد که دست زنش کیرد [illegible]

و الا او را حسنه بنویسند و اکر دست در کردن کند ده حسنه و اکر بوسه زند بیست حسنه و اکر با وی نزدیکی کند خدای تعالی

ثوابش دهد که از هر دنیا بود و چون برخیزد که غسل کند آب بر هیچ موی او نکذرد و الا که سیئه [illegible] و درجه [illegible]

و الا [illegible] بهتر از دنیا [illegible] ملایکه

من نکری [illegible] سرد [illegible] برای من غسل می کند کواه کردم شما را که او را بیامرزیدم [illegible]

در مردی انصاری آمد و در نامش خلاف کردند معاذ جبل کفت نامش ابو صرمه بود و البراء بن عازب کفت قیس بن صرمه

بن مالک [illegible] روز کار کرده بود [illegible] در زمینی که او را بود در ماه رمضان نماز شام آمد و [illegible]

زن طعامی ناساخته بود تا زن بان مشغول شد که طعام سازد او را خواب غالب شد و بخفت نماز خفتن [illegible]

کشاد و طعام نخورد [illegible] و ابتدای شرع چنان بود که [illegible] پس از نماز خفتن طعام و شراب و نکاح حرام بودی تا افطار

رفته بود برخواست کرسنه و دیکر روز [illegible] طعام نیارست کردن از بیم خدای عز و جل و دیکر روز روزه داشت

ضعف [illegible] شد و [illegible] رسول الله او را دید کفت یا ابا قیس ترا چه بود قصه خود کفت رسول الله

[illegible] این آیت [illegible] تخفیف [illegible] کفت این حکم [illegible]

[illegible] طعام و شراب خوردن تا آنکه صبح صادق برآید و این [illegible] کناید کرد

از شب

از شب برشتۀ سیاه و از صبح برشتۀ سپید و شاعر کفت الخیط الابیض وقت الصبح منصدع والخیط الاسود

لون اللیل مرکوم از ان تشبیه کرد [illegible] رشته [illegible] چون رشته [illegible] ابو دؤاد [illegible] الصبح [illegible]

[illegible] من الصبح خیط انارا [illegible] در تفسیر آورده اند [illegible] عدی بن حاتم کوید رسول الله مرا نماز و روزه بیاموخت

و در باب روزه کفت چون آفتاب فرو شود روزه بکشای و ترا مباحست طعام و شراب خوردن تا آنکاه که رشتۀ سپید

از رشتۀ سیاه جدا شود [illegible] شب [illegible] دو رشته [illegible] پیش خود نهادم و در نکریدم [illegible]

و کاهی [illegible] رسول الله [illegible] بخندید [illegible] کفت یا ابن حاتم [illegible] مراد سپیدی صبح است

از سیاهی شب سهل بن سعد کفت [illegible] من الفجر [illegible] صحابه رسول [illegible]

و [illegible] خدای تعالی برای بیان [illegible] من الفجر [illegible]

[illegible] از زمین [illegible]

شود [illegible] صبح [illegible] صبح دو است یکی کاذب و یکی صادق صبح اول را

کاذب کویند و آن روشنایی بود مستطیل [illegible] دنبال کرک [illegible] تاریک شود [illegible]

نیست در شرع [illegible] نماز [illegible] و طعام و شراب خوردن حرام نشود [illegible] کاذب

خوانند که [illegible] صورت [illegible] حقیقت [illegible]

دروغ [illegible] دوم صبح صادق باشد و آن روشنایی مستطیر بود [illegible] پراکنده شود

در شرع حکم [illegible] نماز بامداد واجب شود و روزه [illegible] چیزی کردن که روزه تباه کند

حرام شود سمرة بن جندب روایت کرد که رسول الله کفت لا یمنعکم من السحور اذان بلال ولا الصبح

المستطیل ولکن الصبح المستطیر کفت نباید که بانک نماز بلال شما را منع کند از سحور خوردن و این

صبح [illegible] ولیکن مانع این صبح مستطیر [illegible]

[illegible] نباید کردن [illegible] الصلوة [illegible] وقت بیان افطار کرد کفت ثم اتموا الصیام

الى الليل پس روزه تمام بدارى تا شب واى در برابر من تهجد فى غايه درازى گفته قال من الطلوع
الفجر الى غروب الشمس از آنگاه كه صبح صادق برآيد تا آنگاه كه آفتاب فرو شود مرا گفت اصبح لى
براى من شب بر كن من گفتم يا رسول الله لو امسيت اگر توقف كنى تا شب درآيد رسول ص ديگر باره گفت
اصبح لى من گفتم يا رسول الله ان علينا نهارا همچنين روز است رسول عليه السلام بار ديگر گفت من اين گفتم فروده بكردم
مرا گفت چون شب از اينجا درآيد و روز از آن جانب بشود و آفتاب فرو شود وقت روزه گشادن باشد
و شب عبارتست من غروب الشمس الى طلوع الفجر الثانى وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ
مجاهد گفت فى المسجد درشبه و عكوف و اعتكاف مقام بر كارى بنا عكف على كذا و اعتكف و عكف بالمكان
اذا اقام قال الله تعالى فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ و قال الفرزدق نصف القداح
ترى حولهن المعتفين كانهم على صنم فى الجاهلية عكف و قال آخر فباتت بنات الليل حولى عكفا
عكوف البواكى بينهن صريع و در شرع مقام بود در بعضى مساجد و به نزديك ما درست نباشد الا به شرط
يكى آنكه اعتكاف در مسجدى بود از چهار مسجد مسجد الحرام يا مسجد رسول ص بمدينه يا مسجد كوفه يا مسجد بصره چه مسجدهاست
كه پيغمبر يا امام در او نماز آدينه كرده باشد يكى بجاعت دوم آنكه روزه دارد كه اعتكاف بى روزه درست نباشد سيم كه سه روز
نيت كند يا بيشتر كه اعتكاف كمتر از سه روز نباشد و واجب باشد معتكف را كه اجتناب كند از هر چه محرم
اجتناب كند از زنان و طيب و تجارت و جدال و در اعتكاف جهت عجز و ديگر چيزها كه در احرام صاحب شرع
نكند و از مسجد بيرون نيايد الا عند الضروره و در زير سايه فرو نيايد تا در مسجد نشيند چون آن مسجد
و نماز نكند در مسجدى ديگر الا جائى كه هر جا كه خواهد نماز كند و هر كه بروز جماع كند دو كفارتش لازم آيد يكى براى
اعتكاف و يكى براى روزه و اگر شب كند يك كفاره دهد و كفاره او مثل كفاره افطار روزه ماه رمضان باشد
چون معتكف بيمار شود و يا زن را حيض افتد از مسجد بيرون آيد و چون نيك شود باز گردد اگر اعتكاف
واجب باشد و اگر دو روز بجا كرده و شرح آن در كتب فقه مسطور است علما خلاف كرده اند در آنچه
معتكف

كه معتكف را از آن نهى كردند قومى گفتند مراد مجامعت است و اين قول عباس و ضحاك و ربيع است
قتاده و مقاتل و كلبى گفتند اين آيه در حق آن كس آمد كه ايشان اعتكاف كردندى چون ايشان را حاجتى بودى
بيامدندى با زنان مباشرت كردندى و غسل كردندى و با مسجد شدندى خداى تعالى اين آيه فرستاد و ايشان را نهى كرد از اين
و اين آيه گفت مراد بمباشرت جماع است و ما دون الجماع از لمس و قبله و انواع تلذذ را جماع تا جماع
اعتكاف را تباه كند عند اكثر الفقهاء و به نزديك مالك تباه كند اما بنا بر قول ما بدون الجماع
اغراض تلذذ باشد آنچه غرض تلذذ بود مكروهست عند ما و عند الشافعى و اعتكاف را تباه نكند عند الفقهاء
و به نزديك مالك تباه كند ابن جريج گفت عطا را پرسيدم از اين گفت جماع تباه كند اعتكاف را و ما
دون الجماع مكروهست و آنچه قصد او تلذذ است مباشرت سعيد جبير روايت كند از عبد الله عباس كه رسول ص
گفت معتكف از گناه معتكف است با معتكف باشد او را ثواب همه حسنات مى نويسند على بن الحسين
عليهما السلام روايت كند از پدرش كه رسول ص گفت هر كه او در عشر ماه رمضان اعتكاف كند همچنان
بود كه دو حج و عمره كرده و گفتيم شرط صحت اعتكاف روزه است و اين مذهب اهل البيت است و مالك
بن انس و ابو حنيفه گفت بى روزه درست نباشد شافعى گفت اگر روزه شرط كند واجب شود و اگر شرط
نكند واجب نبود و به نزديك ما كمتر از سه روز نباشد و اهل مدينه همچنين گفتند و اهل عراق گفتند در مسجدها
كه در او نماز جمعه كنند اعتكاف درست باشد و مالك گفت در هر مسجدى او را نشايد و اهل عراق گفتند
زن در مسجد خانه خود نشايد با اعتكاف كند و مالك گفت در مسجدى كه نماز جماعت كنند تا نشايد
زن و چند روز هر كجا خواهند اعتكاف كنند و مالك گفت كمتر از روزى نشايد و اهل عراق گفتند
كمتر از روزى نشايد تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يعنى احكام كه گفتيم در باب روزه و اعتكاف حدهاى خداست
سدى گفت حد شروط الله ضحاك گفت معصيت الله
و حدود در لغت بر معانى آمد حد منع بود

ازو ابعض خدای تعالی وحد حدود ان شی وحد او وحد شمشیر تیزی نای او بود وحد در حق حد باشد و حدوی
باشد میان دو چیز وحد غایت چیزی هم و حد شرابخوار حدش و احد او المرة سوگ داشتن زن بود
شوهرش و احداد تیز کردن کارد و شمشیر باشد و احداد منظر تیز نگریستن باشد و محاده مخالفت و عصیان
باشد من قوله ان الذین یحادون الله ورسوله وحدید آهن بود وحداد آهنگر بود و دربان
بان و منه المثل تفضل الملائکة بالحدادین واصل این همه حبست منع مال الاعمی نفعنا ولما فصیح
دکنا الحجر عند حداده ای حجبها الذی یحفظها وقال نابغه الا سلیمان اذ قال الجلیل
له قم فی البریة فاحددها عن الفسد ای امنعها و حدود و کلمات که مشکل ان نهند از بهر آنست و برای آن
بکنند که تا جامع و مانع بود و شامل کامل و مطرد و منعکس و حدود الله از بهر آنست که خدای تعالی در شرع
بزد تا ازان تعدی نکند و تشبیه کرد و سرای فلا تقربوها گرد آن مگردید و پیرامن او مشوی یقال
قربت الشئ اقربه قربانا و قربت منه اقربه قربا و کذلک یبین الله آیاته للناس خدای
جل جلاله چنین بیان کند آیاتش برای مردمان و مراد بآیات ادله است که در شرع نصب کرد
بر احکام از حلال و حرام که امر و نهی بآن متعلق است لعلهم یتقون تا متقی شوند و اجتناب
کنند از تعدی آن حدود ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل
الایه مقاتل حیان گفت این آیه و ابن السایب در امرء القیس بن عابس الکندی آمده و فی عبدان بن اشوع
و آن بود که ایشان بخصومت پیش رسول علیه السلام شدند در زمینی چون بوقت سوگند رسید امرء القیس خواست که
دست برانجیت و اجتناب سوگند خوردن بکرد خدای تعالی آیه فرستاد و در معنی آیه دو قول گفتند یکی آنکه
خدای تعالی ما را میفرماید از خوردن مال بباطل بخوردن از خیانت و رشوه و سرقه یعنی مال یکدیگر خیانتک گفت ولا
تلمزوا انفسکم ولا تقتلوا انفسکم ای بعضکم بعضا خود را عیب مکنی و خود
مکشی یعنی یکدیگر را برای آنکه شما همه در یک ملت بحکم یک شخصی لقوله المومن کنفس واحده
وتدلوا بها

قولی دیگر آنکه مال خود را بباطل مخوری یعنی تلف مکنی بنا واجب در شرب خمر و مسارقت و ازدواج
و آنچه بدین ماند و با قرینه بالباطل ای بالیمین الکاذب سوگند دروغ و این قول مطابق قول اولست
و صادق علیه السلام گفت خدای تعالی دانست که درین امت حاکمان باشند که حکم بناحق کنند بندگان را نهی کرد
از آنکه محاکمه نزد ایشان شوند و اصل باطل ذهب و زایل است یقال بطل الشئ یبطل بطولا و بطلا و بطلانا
وتدلوا بها الى الحكام واصل ادلا در رسن بود که بچاه فرو هلی یقال ادلیت
الدلو اذا ارسلتها البلاها فادلی دلوه و اصل ادلا از دلو است و دلا او را چنانکه
انگاه هرانکه قولی و فعلی ازو اوا کنند و آن اگر حجت خود عرض کند گویند ادلی بحجته برای آنکه حجت او وسیله
دشمن او باشد بنا بر رسن و قال الشاعر و قد جعلت اذا ما حاجتی نزلت بباب دارك ادلوها باقوام یقال
دلا برکاب یدلوها اذا ساقها سوقا رفیقا قال الراجز یا من تدلوا السطح لو تسیح ای یعنی
الرفاد الحلو ای یعنی شما نتوانی بیرون مخورون از ان مردمان برهان حاکمان با رشوت دعوی باز نکشی
و کوی ان در محل این خلاف کردند بعضی گفتند واو عطف است و محل جمله نصب جزم است عطف علی قوله
تاکلوا چنانکه گوئی لا تاکل السمك وتشرب اللبن نهی بر هر دو و بعضی دیگر گفتند محل او نصب است با تقدیر ان
واین را اجماع خوانند چنانکه گوی لا تاکل السمك وتشرب معنی آنست که جمع مکن میان هر دو و با این گفت و آن
ما خذ این قول شاعر است لا تنه عن خلق وتاتی مثله عار علیك اذا فعلت عظیم معنی آنست در مال
مردمان بباطل مخور و بدانکه بر سر آنکه بتوانی بدان حاکم باز نبی یعنی جمع مکن برین قول میان این دو
خصلت تا در ختانی بود که آن مثل الحج والعمرة کفره قدری لتاكلوا فريقا من اموال الناس
ای قطعه و فریق فعیل بود بمعنی مفعول یعنی آن پاره از مال جدا کنند و لفظ فریق و طایفه در مال استعمال کرد
برای آنست که مال عرب بیشتر گوسفند و چارپایان فرق و طوایف و قطیع بود بیان قوله علیه السلام لو کان
لابن ادم وادیان من مال لابتغی الیهما ثالثا ولا یملا جوف ابن ادم الا التراب ویتوب الله

علی بن ثابت که آدمی را دو وادی مال باشد طلب سیم کند و این معنی مقصور نبود الا در چهارپایان که
گفتیم بالاثم اصل اثم در لغت تقصیر است یعنی گفت و در صفت شتری حالیه تقصلی بالترادف
اذا کذب الاثمات الهجیر ای المقصرات انکه تقصیر را در فرمان خدای تعالی و در نواهی او اثم خوانند
وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ و شما دانی یعنی شما دانی که مبطل عبدالله عباس رضی الله عنه گفت این در حق مردی
بود که بر وی مالی بود و صاحب مال حجت ندارد یا حاضر نبود او بیاید بنزدیک حاکم تا سوگند خورد و مال او ببرد
ببرد و داند که حرام میخورد و مجاهد گفت معنی آنست که خصومت میکند بباطل و ظلم میکنی کلبی گفت معنی آنست که او
در دروغ جاره و مال نیست نه شما دانی گفت معنی آنست که بحکم حاکم حلال نشود حرام چنانکه سرای تو مال حرام حلال اگر
تو دانی آن حرامست و حکم حاکم حرام حلال نکند و نفریج قاضی را چون نهی حاصل شدی مردی گفتی
ما هذا کان من حیث بیّنت که تو ظالمی و از شرع مرا راه و دادی من حکم نکردمی برای تو کشتی فرو گذار
مرا و حکم من حرام بر تو حلال نکند ابوسلمه روایت کرد از ابوهریره از رسول صلعم که او گفت انما انا بشر
لعل بعضکم ان یکون الحن بحجته من بعض فاقضی له فمن قضیت له بشئ من حق اخیه فانما
اقطع له قطعة من النار گفت من آدمیم و باشد که بعضی از شما حجت خود بهتر عرض تواند کردن هر کسی که من
برای او حکم کنم بچیزی از مال برادرش پاره آتشست که برای او بازی برم بود یَسْــَٔلُوْنَكَ
عَنِ الْاَهِلَّةِ مفسران گفتند آیه در معاذ جبل آمد و ثعلبة بن غنم الانصاری از رسول صلعم پرسیدند
که یا رسول الله هلال را و نور چرا آید باریک و ضعیف بود آنگه میفزاید تا تمام شود باز دیگر باره میکاهد تا باز
این حیث عزّ آنکه در سستاد یا محمد ترا می پرسند از هلال و اهله جمع هلال بود گلکا و و اکسیه و رداء و اردیه
و هلال فعالست بمعنی مفعول کالکتاب و الکتاب و اصل او از هلال بود و آن رفع صوت بود یعنی چنانکه
او پدید آید مردم آواز بر دارند بتسبیح و تهلیل یقال اهل الهلال و استهل ماه نو شد و همچنین گفت که
عند طلوع او مردم آواز بر دارند و اهلال الصبی و آن کودک بود عند الولادة و اهلال او از محرم بود
بیک
بیک برج و عمره قال الشاعر یصل بالفرقد کما یهل الراکب المعتمر و ماه را در شب اول و دوم
هلال خوانند و بعضی گفتند تا سه شب و بعضی گفتند آنکه طوق دارد و بعضی دیگر گفتند تا نور سپید شود
خوانند او بود و چون تمام شود شب چهاردهم ماه سیزدهم از آن بر خوانند و در هر دو تا نه خوانند
تا بدر خوانند و مانند او در آسمان خوانند و حدیث و از هر چه خوانند که انسان هر ننشاند آن شستند و
و هر که بود و بر قال ای ازنا ماه قُلْ هِیَ مَوَاقِیْتُ لِلنَّاسِ تو جواب ده ای محمد
دیگر که مواقیت جمع میقات باشد یعنی زمان کار و مضروب باشد لِلنَّاسِ برای مردمان تا بدان وقت
عبادات کنند از حج و عمره و روزه و افطار و محل دیون و عده زنان و شما هر و مزد و زوال و مدت حمل
و مدت حمل ایشان و غیر این از آنکه تعلق بسال و ماه دارد بخلاف حال آفتاب که بر یک حالت باشد و فایده نقصان
و زیادت آن نبودی وَلَیْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَاْتُوا الْبُیُوْتَ مِنْ ظُهُوْرِهَا مفسران گفتند در جاهلیت
مردم چون احرام گرفتی بحج یا عمره در سرای و خانه و خیمه در نرفتی اگر از اهل مدر بودی یعنی
خطیره سرای و در دیوار سرای کردی از پشت سرای بر دیوار بنهادی و بر بام راه کردی و اگر
از اهل وبر بودی یعنی بدوی از پس خیمه گذر کردی و این حکم احرام ایشان بودی در جاهلیت
و گان بردند که این از جمله بر است الا آنان که حمس بودند و ایشان قریش بودند و کنانه و خزاعه
و ثقیف و خیثم و بنو عامر بن صعصعه و بنو نضر بن معونه و برای آن ایشان حمس خوانند که در دین خود
سخت بودند و نیز روزی پیغمبر و سلم در نخلستان بود چون باحرام گرد آمدم این قاعده بود تا یک روز
رسول صلعم در سرای بعضی انصاریان شد بدری سرای مردی از جمله ایشان برابر رسول صلعم در سرای
پیغمبر صلعم آمد گفت نه تو میگوئی که نیست الحمس گفت چرا اینست در آمدی گفت بتو اقتدا کردم رسول صلعم
گفت من از حمسم مرا روا باشد گفت من از حمسم دین یکیست و من بحال اقتدا بتو کنم و کار تو دین خدای تعالی
این قرمت است و گفت بر تو آنست که خانه در از پشت در شوند حمزه و کسای و عاصم و ابوبکر

بر در ایشان بودن و در حد قرآن بیوت خوانند بکسر با برای مجاورت یا ربانی قرا بضم با خوانند بر اصل ولکن البر من اتقی ان وجوه که ذکر کرده شده است فی نوعها ولکن البر من آمن بالله اینجا محذوف است و حق شما را اعاده کردن واتوا البیوت من ابوابها یعنی فی حال الاحرام عبدالله عباس رضی الله عنه و براین عادت و قتاده و عطا گفته اند که این مثل است که خدای تعالی بر وجهی زده است که ابواب بر را بشناسی و وجوه آن را از آن وجوه قصد آن کنی و این کنایت و استعاره و حقیقت و جایز روایه کرد از باقر علیه السلام که او گفت مراد آنست که تاتی الامر من وجهه کار را از روی بشناسی تا از روی کار در شوی نه از پشتش و ابو الجارود هم از باقر این روایه کرد از ایشان و بعضی دیگر گفته اند بیوت کنایت از زنان برای آنکه ایشان از خانه خوانند برای آنکه ملازم خانه باشند و معنی آنست مقاربه ایشان از آن روی کنی که خدای تعالی فرموده است فاتوهن من حیث امرکم الله یعنی در موافقت قصد از ایشان نکنی بل من ابوابها ای من قبل ولادت واتقوا الله و از خدای بترسی و از معاصی او اجتناب کنی با خویشتن تا نباد گرفته آیی
لعلکم تفلحون تا فلاح یابی و فلاح ظفر باشد و بقا و رستگاری

وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم

ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین واقتلوهم حیث ثقفتموهم

واخرجوهم من حیث اخرجوکم والفتنة اشد من القتل

ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان

قاتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین فان انتهوا

فان الله غفور رحیم وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون

الدین لله فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین الشهر الحرام با

لشهر الحرام والحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا

علیه بمثل ما اعتدی علیکم واتقوا الله واعلموا ان الله

مع المتقین وانفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة

واحسنوا ان الله یحب المحسنین

ربیع بن انس و عبدالرحمن بن زید گفتند اول آیتی که در قتال فرود آمد این آیه بود با آنان که با و قتال کردندی و با کردن آنان که با او قتال نکردندی تا آنکه این آیه آمد که وقاتلوا المشرکین کافة این آیه منسوخ شد بآن و معنی ولا تعتدوا بر این قول آنست که ابتدا مکنی بقتال آنکس که با شما قتال نکند و نکاو پس ایشان مشرکی پیش از آنکه ایشان را با اسلام دعوه کنی و بعضی دیگر از مفسران گفتند آیه محکمست از احکام او منسوخ نیست و آنکه خدای در این آیه گوید کارزار کنید با آنان که با شما کارزار کنند و منع نکند از وجوب قتال آنان که با شما قتال نکنند برای آنکه این دلیل خطاب باشد و آن حجت نیست

مالکم

چنانکه بیان کردیم اما قوله و لا تعتدوا این قول آنست که تعدی مکنید از آنچه شرع رخصت
در باب جهاد داده از زنان و کودکان و پیران و کسی که دست بصلح فرا دهد و دست [illegible] باز
نکشد اگر چنین کسی تعدی کرده باشی و این قول عبد الله عباس است و مجاهد یحیی بن عامر گفت بعمر بن
عبد العزیز نوشتم و سوال کردم او را ازین آیه او بنوشت در جواب که این آیه در زنان و کودکان است
و آنان که حرب نکنند با مسلمانان از جمله کافران و حسن بصری گفت مراد نهیست از جمله منهیات
و قبایح و بعضی گفتند اعتدا ترک قتال است یعنی قتال کنی که اگر نکنی معتدی و ظالم باشی [illegible]
اسلمی روایت کند که رسول هر سریه که بفرستادی بر ایشان امیری کردی و او را وصیت کردی
بتقوی و رستگاری و در حق نفس خود و در حق دوستان خود و گفتی غزا کنی بنام خدای در راه خدا
و کارزار کنی با کافران بخدا و غلو مکنی و از حد شرع مگذری و غدر مکنی و مثله مکنی و کودکان
مکشی و عطاء ابن ابی رباح روایت کند که چون ابو بکر یزید بن ابی سفیان را بجنگ شام فرستاد بتشییع
او بیرون آمد یزید سوار بود و ابو بکر پیاده میبود با او میرفت و او را وصایا میکرد یزید گفت یا خلیفه رسول الله
یا برنشین یا من نیز پیاده شوم گفت من بر ننشینم و تو پیاده نشوی من این گامها در سبیل خدا [illegible]
ترا وصیت میکنم بوصایای باید که نگاه داری درین راه که مردی چند صومعهات و جماعت در آنجا خود را
محبوس کرده دعوی میکنند که برای خدا میکنیم ایشان را رها کن با آنچه در آن اند و از ایشان بگذری
جماعتی را بینی میان سرهاشان تراشیده و موهای دراز باز گذاشته با ایشان شمشیر زن بر آنجا که از سر
باز تراشیده و موها را دراز باز گذاشته با ایشان شمشیر زنی بر آنجا که تراشیده اند انکه [illegible]
و کودک را و پیر ضعیف را مکشی و هیچ درخت بری و هیچ درخت خرما [illegible] مکنی و نسوزی
و هیچ گاو و گوسفند نکشی مگر برای خوردن و هیچ آبادانی را ویران مکنی و کلبی روایت
کند از ابو صالح از عبد الله عباس که گفت این آیه در صلح حدیبیه آمد و آن آن بود

که چون

که رسول از مدینه بیرون آمد بعمره و با او هزار و چهار صد مرد بودند که بحدیبیه رسیدند مشرکان بیامدند و رسول را
منع کردند و راه نگذاشتند که در مکه رود و رسول بحدیبیه [illegible] آنجا که گفت این سال صلح کردند و صلح نامه نوشتند
بخط علی علیه السلام چنانکه معروفست و قرار دادند که آن سال باز گردد و دیگر سال قریش مکه بپردازند و بیرون شوند
که رسول را باشد تا در آید و سه روز آنجا باشد و آنچه خواهد بجای آرد و باز گردد چون سال دیگر آمد رسول با جماعت
اصحاب و لشکر تا بمکه رود و اندیشه میکرد که نباید که وفا نکنند قریش بعهدی که کرده اند و با ایشان
قتال باید کردن و رسول قتال ایشان را کاره می بود در ماه حرام و در زمین حرم خدای تعالی
این آیه فرستاد و رخصت داد که در ماه حرام قتال کنند با آنان که با ایشان قتال کنند اگر چه محرم
باشد آنگه گفت و لا تعتدوا شما اعتدا مکنی یعنی ابتدا مکنی بقتال
تا اگر ایشان ابتدا کنند شما قتال کنی و قتل [illegible] معنی ان مقاتله مجاهده
و مقاسات غیری باشد برای طلب قتل او و مراد بسبیل خدا دین خداست و گفته اند مراد
جهاد است و اعتدا مجاوزت حد باشد [illegible] امتثال بود من حد اطوره [illegible] الحق
مراد او و نفع و ثواب باشد [illegible] اجتماع او با کراهه محال است [illegible] که در محبت [illegible] است
که مضاف از مفعول [illegible] و مضاف الیه [illegible] و در اراده این استمرار نیست بقول
احب زیدا و لا یقول ارید زیدا انما یقول ارید [illegible] و امر [illegible] قوله تعالی واقتلوهم
حیث ثقفتموهم ای وجدتموهم بکشی ایشانرا هر کجا یابی و اصل کلمه [illegible] و [illegible] بکار در
یقال رجل ثقف لقف اذا کان تام الحرب بصیرا بمواضعها [illegible] چون کارزار و علم آن
[illegible] و مقاتل دشمن [illegible] و حقیقتی که [illegible] آنست که هر کجا [illegible] مقاتل آن
راه بری و گفته اند الثقف الظفر بالعدو کما قال تعالی فاما تثقفنهم فی الحرب ای ان
تظفرن بهم و ثقاف گویند آن آهنی را که کمانها بدو راست کنند و ثقاف گویند [illegible]

کزنده را راست کند و هم چنین مثقف بر سبیل تشبیه بود به آن مثقف که چند برای آنکه
بی ادب کژی کند مودب او را راست کند واخرجوهم من حیث اخرجوکم ایشان را
بیرون کنی از آنجا که ایشان را بیرون کردند از آنجا یعنی مکه و فتنه در آیه مراد شرک و کفر گفت کفر نیز سخت
تر از قتلست اگر ایشان در زمین حرم و در ماه حرام بر کفر اصرار کنند و ایشان محرم از شما [illegible]
که ایشان را بکشی در ماه حرام و در زمین حرم و شما را محرم کسائی گفت فتنه اینجا عذابست و ایشان را عادت
بودی که چون مسلمانان بگرفتندی عذاب کردندی او را خدای تعالی گفت آن عذابی که ایشان می کنند بترست
از قتل ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم
جمله قراء درین هر سه موضع بالف خوانند مگر حمزه و کسائی که ایشان بی الف خوانند از قتل و اول
از مقاتله بود و در شاذ طلحه بن مصرف و یحیی بن وثاب و اعمش بن عمرو موافق حمزه و کسائی باشند و بعضی مفسران
گفتند این لفظ در نهی است از قتال ایشان به نزدیک مسجد الحرام پس از آنکه ایشان ابتدا کنند گفت
منسوخ بشود وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة این قول قتاده و ربیع است و مقاتل حیان
گفت و اقتلوهم حیث ثقفتموهم فی الحل والحرم این منسوخ بقوله ولا تقاتلوهم
عند المسجد الحرام انگه این نیز منسوخ شد بآیه سوره براءة اقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم و بعضی دیگر از مفسران گفتند این آیه محکم است و معنی محکم بر جای خودست
و نشاید ابتدا کردن بقتال در حرم و نه در ماه حرام الا عند الضرورة و ضرورت آن بود که ایشان ابتدا
کنند چون آغاز کردند واجب شد قتال ایشان کذلک جزاء الکافرین پاداشت
کافران چنین بود فان انتهوا اگر ایشان از قتل و قتال باز ایستند خدای غفور و رحیم است
[illegible] که از ایشان [illegible] چون ایمان آورده باشند و توبه کرده و انتها مطاوع نهی باشد
یقال نهیته فانتهی کما یقال زجرته فانزجر و انفعال مطاوع باشد یقال فعلته فانفعل قیاسی مطرد

وحضو

و غفور بنا بر مبالغت و هر بنا که معدول بود از اصل وضع قیاسی بر آن مبالغه بود وقاتلوهم
حتی لا تکون فتنة و کارزار کنی با ایشان تا فتنه نباشد که کافران تا مه است یعنی کفر در جهان نماند
و مراد فتنه کفرست و آیه در مشرکان است و از شرک باز نگردند الا باسلام یا قتل چه حکم او بخلاف
اهل ذمت که از ایشان جزیه قبول کنند مفضل بن سلمه گفت حکم درین آیت که اهل کتاب کتابی منزل
دارند از خدای عز و جل که ایشان را صحف داده که ایشان نظر کنند بکتاب خود رجوع کنند و انصاف
بدهند و ایمان آرند و اما در حق مشرک [illegible] این است پس از امهال ایشان را حاصلی نشود [illegible] الا قتل
و کان چون [illegible] وجه [illegible] لا یوجد کفر ویکون الدین لله و این قول ابن
عباس است و مجاهد و ربیع و ابن زید [illegible] و اصل فتنه اختبار بود یقال فتنه بکذا [illegible]
[illegible] اگر کفر [illegible] [illegible] و دین خدای را باشد و درین دو قول
گفتند یکی [illegible] طریقه اسلام [illegible] ان الدین عند الله الاسلام و یکی [illegible]
[illegible] حق [illegible] [illegible] هو کان الرباب [illegible] الذی [illegible] و اقسام [illegible] معانی
و [illegible] تمامی [illegible] است فی قوله مالک یوم الدین فان انتهوا رسول [illegible] کنت لا تبقی علی
ظهر الارض بیت مدر ولا وبر الا ادخله الله کلمة الاسلام بعز عزیز او بذل ذلیل گفت
[illegible] زمین خانه [illegible] الا خدای کلمه اسلام در [illegible] بعز عزیز او بذل ذلیل [illegible]
آرد [illegible] ایشان [illegible] اظهار ایمان کنند برغم و ذلت فان انتهوا اگر باز ایستند از
[illegible] کفر و عناد فلا عدوان الا علی الظالمین [illegible] این قول [illegible] ابن عباس است نظیره قوله تعالی ذلک
بینی و بینک ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی ای لا سبیل علی و قیل [illegible]
علی و اصل عدوان ظلم بود چنانکه گفتیم [illegible] ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان
و مراد در آیه قتل است و آن قتل بر ایشان [illegible] عدوان و ظلم ایشان بود انکه جزا را بلفظ مجری [illegible]

و برای ازدواج لفظ چنانکه طریقه ایشانست قال عمرو بن شاس الاسدی جزینا ذوی
العدوان بالامس قرضهم قصاصا سواء حذو النعل بالنعل و مراد بظلم کافرانست
این جایگاه پس معنی آیه آنست که گفتیم نه آنکه امر کرد بظلم یا باحق کرد ظلم را قوله الشهر الحرام
بالشهر الحرام ماه حرام در سالی چهار است چنانکه حق تعالی گفت منها اربعة حرم واحد فرد
و هو رجب و ثلاثه سرد ای متتابع یکی فرد است و آن رجب است و سه متتابع و آن ذو القعده و ذو الحجه
و محرم است و برای آنش حرام خوانند که حرام بود بر ایشان درین ماه قتال کردن تا اگر مرد قاتل پدر و برادر
و پسر را بدیدی تعرض نرسانیدی او را پس برای حرمت ماه را حرام خوانند و مراد باین ماه درین آیه ذو القعده است
که رسول ع را عام حدیبیه ذو القعده باز گردانیدند و این ماه برای آن ذو القعده خوانند لقعودهم فیه
عن القتال ایشان درین ماه از کارزار فرو نشستندی اما معنی آیه در وجه قول گفته اند یکی آنکه چون رسول ع عام
الحدیبیه باز گردید و دیگر بار [illegible] و صلح رفت میان ایشان و قراری کردند رسول ع که در سال آینده بیاید و ایشان از مکه
بروند و جای بر رسول و صحابه بگذارند با سلاح و خیام و [illegible] چون سال دیگر آمد رسول ع عمره خواست و در مکه رفت
و طواف کرد و ارکان حج بگزارد و آن ذو القعده بود که بوقت آمد از مدینه [illegible] و آن سال که او را منع کردند
هم ذو القعده بود [illegible] از عمره خدای تعالی آیه فرستاد و گفت این ماه دخول بدل آن ماه منع است
و هر دو ماه محرم بود و قول دیگر آنست در معنی آیه که قال الشهر الحرام بالشهر الحرام
یعنی این قتال کفار الحال که با ایشان باید کردن بعوض آن قتال است که ایشان با شما کنند اگر
ایشان حلال می دارند [illegible] ماه محرم با شما قتال کنند شما نیز روا دارید که الشر بالشر
والبادی اظلم والحدید بالحدید یفلح معنی [illegible] این قول باشد [illegible] و وجه [illegible]
مضاف محذوف بود و المضاف الیه بجای او [illegible] در قول اول تقدیر این باشد که دخول الشهر
بمنع الشهر یعنی تقدیره دخولکم فی الشهر الحرام بمنعکم ایاکم عن دخولها فی الشهر الحرام و در وجه دوم تقدیر این باشد
که قتال الشهر

قتال الشهر الحرام ای قتالکم ایاهم فی الشهر الحرام بقتالهم ایاکم فی الشهر الحرام تا معنی آیه مستقیم
شود یعنی دخول بدل آن منع و این قتال در برابر آن قتال والحرمات جمع حرمه باشد کظلمه و ظلمات
و حجره و حجرات و برای آن بجمع گفت که سه حرمت و اقل جمع بر مذهب ایشان سه بود یکی حرمه ماه
و یکی حرمه حرم و یکی حرمه احرام و قصاص مقاصه یعنی مساوات مقابله بود و اصل آن اتباع اثر بود
یعنی دنبال آن داری که تا آن کنی که او کرده باشد فمن اعتدی علیکم هر که بر شما ظلم کند
فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم بر وی همچنان ظلم که او کرده باشد بکنید و ظاهر
چنان می نماید که در آیه امر است بظلم و لکن مراد مقابله و مجازاتست و آنچه دوم باشد و بر سبیل جزا او را
ظلم نخوانند مگر بر سبیل مجاز و ازدواج و مانند این در قرآن و کلام عرب بسیار است قال الله تعالی
و جزاء سیئة سیئة مثلها و دوم سیئه نباشد چه جزاء بدی بد نباشد و کقوله تعالی و ان
عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و آنچه اول ایشان کرده باشند عقاب نباشد عقاب آن
فعلی باشد که ایشان بجزاء آن کرده باشند و لکن بر سبیل ازدواج با کلام جنس شود و چنانکه عمرو بن کلثوم
گفت الا لا یجهلن احد علینا فنجهل فوق جهل الجاهلینا یعنی جزاء جهل هم برای آنکه هیچ عاقل
بجهل فخر نکند واتقوا الله ان الله مع المتقین و از خدا بترسید و بدانید که خدا با متقیانست
و معنی نصرت و معنی مع صاحبه باشد یعنی بنصرت خدا با متقیانست یکی وانفقوا فی سبیل الله
امر است از خدای تعالی مکلفان را با نفاق مال و در عموم این داخل باشد زکوة و صدقه و انواع بر
نفقه اهل که نفقه اهل بر دو واجب باشد و سبیل خدای طریق خداوندست از باب حج و جهاد و در عموم آن
داخل بود هر چه از باب خیر بود از عمارت مسجد و پل و رباط و اصلاح راهها و عمارت مساکن و [illegible]
و انفاق در لغت اخراج الشیء عن الملک باشد و این را شرح داده ایم ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة
القاء افکندن چیزی باشد با جسم ثقل چنانکه طرح یقال القی علیه [illegible] کما یقال طرح علیه [illegible] در معنی و چند قول

ابن عباس و حسن و [illegible] علی ابو طالب علیه السلام روایت کند و ابو درداء و ابو هریره و ابو امامه و عبدالله
عباس و جابر و عبدالله انصاری رضی الله عنه و عمران بن الحصین از رسول علیه السلام که گفت آنکس که درمی
نفقه کند در سبیل خدای خرج کند یعنی حج و جهاد هر درمی را هفتصد ثواب بیابد و آنکس که بنفس خود بیرون شود
و مال خود خرج کند در هر درمی هفتصد هزار درم ثواب بیابد و آنگه این آیت برخواند والله یضاعف لمن یشاء
عکرمه گفت معنی ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة آنست که ولا تیمموا الخبیث
منه تنفقون یعنی نفقه از مال حلال کن زید بن اسلم گفت این در جماعتی آمد که ایشان بجهاد [illegible]
بی برگی و سازی [illegible] و راه منقطع شدی و بار بر دیگران و بال شدی خدای تعالی ایشان را
از آن نهی کرد و گفت چون مال نداری که نفقه کنی خویشتن را در هلاک میفکنی بعضی دیگر گفتند خود را
در هلاک میفکنی باسراف در نفقه و [illegible] عبدالله گفت اگر مردی همه دارد در سبیل [illegible] در صدقه نفقه خرج
کند او محسن و موافق بیان قوله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و بعضی دیگر از مفسران
گفتند مراد آنست که خویشتن را در هلاک میفکنی بترک جهاد برای آنکه چون ترک جهاد کنند
کفار مستولی شوند و چون مستولی شوند مسلمانان را هلاک کنند هم چنان باشد که ایشان هلاک ایشان
بسر خود آورده باشند بدست خود اسلم بن عمران گوید که بغزای قسطنطنیه بودیم و امیر اهل مصر عقبة
بن عامر الجهنی بود صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر اهل شام فضالة بن عبید بود صاحب
رسول هم و امیر لشکر عبدالرحمن بن خالد ولید بود و رومیان جمع شدند و مصاف برکشیدند [illegible]
و جمله روم [illegible] و مسلمانان در برابر ایشان دو صف برکشیدند سواری از لشکر مسلمانان
بیرون آمد و بر لشکر روم حمله کرد و صف ایشان بر درید [illegible] مردمان گفتند
سبحان الله القی بیده الی التهلکة ابو ایوب انصاری رحمه الله گفت فینا نزلت این آیه
چنین تاویل مکنی مر او را که حمله [illegible] برد و قتال [illegible] کرد و طلب شهادة کرد [illegible]

گفته اند بعضی گفتند معنی آنست که [illegible] و هر کس که او ابتدا کند
بکاری [illegible] فیه چنانکه لبید گفت حتی اذا القت یدا فی کافر و اجن عورات الثغور
ظلامها ای بدأت فی المغیب و مبرد گفت [illegible] کنایه کرد [illegible] که بعضی از جمله است [illegible]
ابدست معنی آنست که ولا تلقوا انفسکم خود را در هلاک میفکنی چنانکه گفت ما قدمت یداک و بما
کسبت ایدیکم [illegible] و بمثال آیه آورد و هو قوله تنبت بالدهن و قول شاعر لقد علمت
علی نصیب جلده [illegible] و گفت عرب این لفظ [illegible] بکار دارند
وجهی دیگر آنست که [illegible] برای آنکه [illegible] افعال [illegible] از قتل و ضرب و قطع [illegible]
[illegible] برای آنکه معنی [illegible] الضرب والقطع والقتل وجهی دیگر [illegible] آنست
که مفعول الیه [illegible]
که ولا تلقوا انفسکم بایدیکم الی التهلکة [illegible] بعضی گفتند [illegible]
خویشتن را بهلاک مکنی [illegible] برای آنکه در مقدمه ذکر نفقه مال رفته است [illegible]
هلاکت در دین و دنیا اما در دین منع زکوة و حج و جهاد و نفقات [illegible]
بخیل [illegible] دشمن باشند [illegible] اللوم [illegible] لا یفلحون
[illegible] ابدا [illegible] طعام دشمنان [illegible] باشند [illegible] قتل ایشان و این قول [illegible]
حسن و قتاده و عکرمه و عطا و ضحاک و ابن کیسان است عبدالله عباس و سدی گفتند معنی آنست
که مگو که مرا چیزی نیست [illegible] مجاهد گفت معنی آنست که امساک مکنی از نفقه
ترسی [illegible] امساک [illegible]
[illegible] ابو صالح گفت از عبدالله عباس که آیه [illegible] قومی که رسول الله
[illegible] ایشان گفتند ما چیزی نداریم که [illegible] کس را نفقه نکند خدای تعالی

ای لم

در هلاک افکند ما بر دانیم تفسیر این آیه که این آیه در ما فرود آمد که انصار بودیم چون خدای تعالی دین
مسلمانی عزیز کرد و رسول را علیه السلام نصرت داد با یکدیگر گفتیم در سر تا چند از این جهاد و مشقه خواهیم دیدن
اسباب ما مختل شد و مصلحت [illegible] که روزی چند با سر املاک و اسباب شویم و عمارتی
کنیم املاک را خدای تعالی این آیه فرستاد ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة یعنی [illegible] والانفاق
فی سبیل الله ابو عمران گفت لاجرم ابو ایوب چندان جهاد کرد [illegible] او را آنجا
در قسطنطنیه دفن کردند [illegible] عبد الله عباس رضی الله عنه گفت [illegible]
که معنی آنست که خویشتن را در عذاب خدا میفکنید به ترک جهاد [illegible] الا تنفروا
یعذبکم عذابا الیما انس مالک روایت کند از رسول صلعم که گفت [illegible] ایمان است
[illegible] لا اله الا الله و تکفیر او ناکردن [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] دجال [illegible] ابو هریره روایت کند که رسول
گفت هر که بمیرد و غزا نکند و با خود تدبیر و اندیشه غزا نکند مات علی شعبة من النفاق [illegible]
[illegible] ابو هریره و سفیان [illegible] محمد بن سیرین و عبیدة السلمانی گفتند
مراد نومیدی است از رحمت خدای ابو قلابه گفت مردی [illegible] که گناهی کند [illegible]
[illegible] فضیل بن [illegible]
[illegible] الی التهلکة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پس گناه من [illegible] عفو خدای [illegible]
[illegible] گفت و احسنوا
الظن بالله ان الله یحب المحسنین الظن [illegible] اسمعیل بن علی برادرزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انس بن مالک عن النبی صلعم انه قال [illegible]
شفاعتی لاهل الکبائر من امتی [illegible] گفت [illegible] شفاعت خود برای اهل کبائر
[illegible] حسنا بالله [illegible]
رسول گفت لا یموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احسنوا الظن فی الخلف والعوض گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

واتقیراست ... وانعام ... وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا اَوْ بِهِ اَذًى مِنْ رَاْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ اَوْ صَدَقَةٍ اَوْ نُسُكٍ فَاِذَا اَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ اَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى وَاتَّقُونِ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَاِذَا اَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ

المشعر الحرام

الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدٰيكُمْ وَاِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ ثُمَّ اَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ فَاِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ اٰبَاءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ اُولٰئِكَ لَهُمْ مِمَّا كَسَبُوا وَاللّٰهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِي اَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

ابن چند آیه است اتموا الحج والعمرة لله ...

بازنهند و بازمانند از آنکه افعال حج بجای آرند ...

مذهب شافعی برقول جدید او و مذهب سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و احمد و اسحق
و عطا و قتاده و انس و جماعت و در صحابه مذهب علی است و عبد الله عباس و زید بن ثابت
و قومی گفته اند سنت است آن مذهب اهل عراق است و مالک بن انس و ابوثور و یک قول شافعی در قدیم
بیل ازان باز آمد و ایشان بر قرات شعبی کردند که برفع خواند دلیل بر صحت مذهب ما قراءت عامه است
و اتموا الحج و العمرة لله امر کرد به عمره چنانک به حج و امر از خدای تعالی دلیل وجوب کند تا دلیل بر
خلاف آن کی مراد ندب است دلیل دیگر اجماع اهل البیت و نیز اجماع صحابه که گفت برایشان که گفتیم
سگ زنیت دیگر خبر جابر که گفت از رسول الله پرسیدند حدیث عمر که گفت یا رسول الله ای
شیخ کبیر مدرم بخت بیرا است حج و عمره نتواند کردن گفت حج عنه و اعتمر تو از وی حج و عمره بکن یعنی نیابة
و ابو المنتفق گوید نزدیک رسول آمدم جبرئیل را گفتم مرا عملی آموز که از آن از عذاب برهیم گفت نماز
کنت نماز فریضه بجای آر و زکوة مال بده و حج و عمره بکن و ماه رمضان روزه بدار عمره را در میان فرایض
برشمرد و شقیق بن عبد الله روایت کند که رسول گفت تا به کی از میان حج و عمره که از درویشی و گناه
چنان ببرد که کوره خبث از آهن و زر و سیم و حج مبرور را هیچ ثوابی نبود بجز بهشت و عبد الله عباس گفت
و الله عمره مقارن حج است در کتاب خدای و این آیه بخواند و عبد الله عمر گفت هیچ کس از خلقان
نیست که نه بر وی حج و عمره واجب است گفت همانا در کتاب نماز فرمود و زکوة و حج و عمره [illegible] از
حج بمنزله زکوة است از ایشان مردی از شعبی پرسید که عمره فریضه است یا سنت گفت فریضه است
مردی گفت شعبی میگوید که عمره سنت است گفت شعبی دروغ می گوید و این آیه بر خواند و اخبار درین معنی
بسیار است در اتمام حج و عمره مفسران خلاف کردند عبد الله عباس و علقمه و ابراهیم و مجاهد گفتند اتمام
آن است که جمله ارکان و فرایض و مناسک ادا بجای آرد بشرایط و حقوقش از فرایض و سنن [illegible] سعید جبیر
گفت چون شروع کرد در وی اتمام واجب است ازانکه شروع ملزم بود به نزدیک بعضی فقها طاوس گفت اتمام

ایشان

ایشان افراد بود یک از یک جدا و مردی به نزدیک امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت چه معنی دارد
و اتموا الحج و العمرة لله گفت آنکه احرام از خانهای خود گیری و جای این مرد را خانه از کوفه بوده
برای آنکه به نزدیک اهل البیت پیش از میقات احرام شاید گرفتن و اگر کسی در جایی بود چون بمیقات رسد
رسید احرام باید گرفتن قتاده گفت تمام عمره آن بود که نه در ماههای حج آری اگر چه در ماه حج آرد خود
تمتع بود و او را هدی واجب باشد و این مذهب ماست چنانکه بعضی داوند چه اگر حج نه که نوع است تمتع
و افراد و قران اما تمتع فرض آنکس باشد که از حاضران مسجد الحرام نباشد و حد او آن بود که از خانه او مسجد الحرام
بیشتر از دوازده میل باشد از چهار جانب اما حج علی اختلاف انواعه مشتمل است بر فریضه و سنت و فریضه
بر دو ضرب است رکن است و غیر رکن است اما ارکان متمتع نیت است و احرام از میقات خود و [illegible]
خود و طواف عمره و سعی بین الصفا و المروه برای عمره و نیت حج و احرام حج و وقوف بعرفات و وقوف
بمشعر و طواف زیارت یعنی طواف حج و سعی برای حج و آنچه نه رکن است جز این است تلبیه چهارگانه است
با نگیس و دو رکعت نماز طواف عمره است و تقصیر است پس از سعی عمره و تلبیه نزدیک احرام حج تا آنچه
قادر بشد مقام آن و هدی است تا آنچه قایم بود مقام آن از روزه چون عاجز بود و دو رکعت طواف حج
و طواف النساء و دو رکعت آن و فرق میان قارن و مفرد آنست که قارن هدی با خود آرد و مفرد ندارد و آنچه
سنت است او در برداشتن تلبیه و استلام ارکان است و پیاده رفتن و سنگ انداختن [illegible]
یا تقصیر کردن و قربان کردن آنرا که متمتع نباشد چه اگر متمتع بود هدیش واجب بود و عمره در لغت زیارت باشد
و در شرع هم چنین الا آنست که زیارت خانه کعبه است برای ادای مناسک مخصوص و وجوبات عمره
آنست که گفتیم و مفرد گفتند افراد آن بود که حج بکند و فارغ شود و آنگه عمره بکند یعنی مرد مستانف بیارد
و قران آن بود که جمع کند میان حج و عمره این مذهب ابوحنیفه و اصحاب او و افراد مذهب شافعی است
قوله فان احصرتم علما در معنی احصار خلاف کردند بعضی گفتند احصار آن باشد که مانعی از راه

یعنی تا آنکه هدی کشته شود و بانجا رسد که صلاحیت هدی اکل انتفاع دارد و کوشتش خاکرد رسول الله

کفت وی کوشتی که بصدقه بریده داد و از آن نخورد بریده کفت یا رسول الله این مرا هست اکنون

کفت آری کفت اکنون هدیه پیش تو آوردم رسول کفت قبول دهند بلغ محله ای بلغ موضعا

یحل له اکله یعنی بجای رسید که مرا کشاید خوردن هدیه کفت پس از آنکه صدقه بود و این قول اکثر است

که کفت احصار منع دشمن باشد و چون چنین باشد جوکه در جای خود ایستاده باشد بشاید کشتن خوف

دشمن بود مانع باشد از آنکه بمکه برند و رسول با مشرکان قریش صلح کرد بحدیبیه صلح و صلح نامه

بنوشتند رسول الله اصحاب را کفت بر خیزید و قربانی که دارید از بهر یکی بکشید و سرها بتراشید کفت والله که هیچکس

بر نخاست تا رسول الله صلعم سه بار کفت و کس فرمان نبرد رسول علیه السلام دل تنک بخواست و در خیمه ام سلمه شد و کفت

یا ام سلمه دیدی که اینان چه کردند سه بار زدیم که هدی بکشید و سرها بتراشید فرمان نبردند ام سلمه کفت یا رسول الله

تو بروان بر هدی خود بکش و حلاق خود را بخوان تا سر تو را بتراشد و با ایشان هیچ مکو رسول از خیمه در آمد و با کس

سخن نکفت هدی خود را بکشت و حلاق را بخواند و سر مبارک بتراشید او چون بدیدند اصحاب

آن دیدند در افتادند هر کس که هدی بود داشت بکشت و بعضی بر بعضی تراشیدند و دل تنک و غمناک

بودند از آنکه در فرمان رسول علیه السلام توقف کرده بودند بعضی دیکر کفتند محل هدی حرم باشد اما اکر حج بود

و اما که اکر عمره بود و این قول آنکس بود که کوید مرد ممنوع بیماری و عذری جز دشمن او معذور باشد فمن

کان منکم مریضا حق تعالی کفت آنکه ممنوع باشد و چون که سر نتراشد الا آنکه هدی او بجای خود

رسد با اکر عذری از بیماری یا جراحتی در سر پدید آید یا صداعی اکر بیمار بود سر تراشد و آنرا فدیه کند بروزه

یا صدقه یا نسیکه کعب بن عجره کفت آیه در حق من آمد که رسول علیه السلام بر من بکذشت و مرا موی بسیار بر سر بود

و شپش در وی افتاده بود و بر روی من فرو می آمد و من از آن رنجور بودم و من دیک می پختم رسول کفت همانا رنجوری از این

چند کفتم نهایت یا رسول الله آیه فرو آمد یا رسول کفت سر تراش که فدای آن روزه یا صدقه دهی و قربانی کن

بروزه و نزدیک ما روزه فدای حلق سه روز است و طعام شش درویش است و بر روایتی ده درویش را

هر درویشی نیم من و نسک کوسفندی است و نزدیک شافعی همچنین است و این قول

مجاهد است و علقمه و ابراهیم نخعی اختیار جبائی و در روایتی از کعب بن عجره و حسن و

عکرمه که کفتند روزه ده روز با طعام ده درویش هر درویشی نیم صاع باشد نسک جمع

نسیکه که صحیفه و صحف جمع علی قیاس و خلاف کردند در آنکه بجای کشتن و طعام کجا

بعضی کفتند هر دو بمکه باید و درست آنست که هر جا که خواهد این روزه دارد و این صدقه بدهد

و این کوسفند بکشد فاذا امنتم چون شما ایمن شدید و حکم خایف حکم ایمن نیز کفت چون ایمن شوی

از دشمن یا از بیماری فمن تمتع بالعمرة الی الحج در این خلاف کردند بعضی کفتند

آنکس را کفت ممنوع باشد و چندان مدت که حج از وفایت شود آن حج را عمره کنند و حلال شود پس

تمتع کند بان عمره بحج سال آینده و این قول عبدالله زبیر است قولی دیکر آنست که انس مالک

روایت کند که رسول لبیک زد بحج و عمره و آنرا قارن نام نهاد و قولی دیکر آنست که جابر عبدالله

انصاری و ابو سعید الخدری روایت کردند که سالی صحابه با رسول الله صلعم بحج بودند لبیک زدند

بحج رسول کفت نیات با عمره کردانید و حلال شوید پس احرام بحج باز کیرید و این مانند آنست که ما کوییم

قولی دیکر آنست که عبدالله عباس و عبدالله عمر و سعید بن مسیب و عطا کفتند که آن باشد که در ماهها

احرام بحج کیرد بعمره آنکه حلال شود پس احرام بحج کیرد و این جمله خبر است در متعه حج که وی خبر کویند

که از سالی که رسول الله بحج وداع شد امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بیمن فرستاد تا خمس معادن آنجا

بستاند و آن قسمی است که ترسایان نجران داده بودند بر آن صلح کرده و آن دو هزار حله بود از حله های

اوانی هر حله ای قیمت چهل درم بود برفت تا آن بستد و رسول چون این هر دو کار تمام کرد و باز کشت براه

مکه بیامد که مرا آنکه بینی که امسال عمره و حج دارم او برفت و آن هر دو هم تمام کرد و رسول بمعونه تا در حلال

و قبایل عرب ندا کردند که رسول صلعم بحج وداع میرود و بسیاری مساعده کثیر خلقی عظیم شدند
و رسول صلعم از مدینه بدر آمد بجهت پنجم ذوالقعده و امیر المومنین علی علیه السلام را اعلام نکرده بود
که چه نوع حج می باید کردن رسول صلعم هدی با خود داشت و حج قران میکرد و بر ذو الحلیفه احرام گرفت
از آنجا احرام گرفت یک منزل از آنجا بکراع الغمیم آمد و مردم بعضی سوار بودند و بعضی پیاده که ان
بر یخ افتادند و پیاده شدند شکایه با رسول صلعم کردند رسول صلعم گفت من چاره ندارم که شما را برنشانم اما
بروی میان تمام سخت و بربندی و در میل قبل آمیخته کنی تا آسوده شوی و این دو نوع رفتن بر ایشان
هم چنان کردند و پیاده سوده شدند و امیر المومنین علیه السلام از راه یمن روی بمکه نهاده و ان قلعه
بسته بود از برای نجران در تنگنا نهاده و بسنو تکرار و چون رسول صلعم بنزدیک مکه رسید
از مدینه علی هم نیز بنزدیک رسید از راه یمن خواست تا از پیش بیرود رسول صلعم چند و احوالی بیاید
بر لشکر خود خلیفه کرد و او پیاده در رسول صلعم بدید و برسید و از آنکه کرده بود او خبر داد و رسول صلعم
شادمان شد بدیدار آنحضرت و ترویج آن کار را که او فرموده بود آنگاه گفت یا علی بم اهللت احرام
بچه نیت گرفتی گفت یا رسول الله تو مرا نگفتی که چه نوع حج اختیار کن خواستم که من نیت در
در نیت تو بستم گفتم اللهم اهلالا کاهلال نبیک بار خدایا لبیک میگویم چنانکه رسول تو زد و نیت در نیت او
بستم گفت [illegible] هدی رانده گفت [illegible] یا رسول الله [illegible] رسول علیه السلام گفت الله اکبر
من شصت و شش [illegible] احرام [illegible] فی حجی و مناسکی و هدی [illegible] بر احرام باش
نزد لشکر برو و لشکر را برگیر و با مکه آی که موعد است انشاء الله تعالی امیر المومنین علی علیه
با لشکر شد لشکر را دید آن تنگها را [illegible] و حلها در پوشیده گفت چرا چنین کردی گفتند
خواستیم تا خود را بیارائیم آنرا که خلیفه کرده بود گفت [illegible] این حلها باشان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] گفت [illegible] و گفت

هنوز

هنوز علمای رسول [illegible] شاد [illegible] و صید [illegible] کردی [illegible] دل [illegible]
چون بمکه آمد [illegible] زبان [illegible] کردند [illegible] شکایتی می کردند نزد رسول صلعم [illegible] و مردم
جمع شدند [illegible] خطبه [illegible] گفت ارفعوا السنتکم عن علی ابن ابی طالب فانه خشن فی ذات الله
غیر مداهن فی دینه زبان از علی بردارید که مردی درشت است در حق خدا [illegible] مردم [illegible]
[illegible] رسول [illegible] رسول علیه السلام و امیر المومنین بر احرام بودند و بیشتر مردمان
که با رسول صلعم بودند هدی [illegible] خدای تعالی این آیه فرستاد و اتموا الحج و العمرة لله تا آخر
رسول صلعم صحابه را جمع نمود و آیه بر ایشان خواند و گفت هر کدام هدی رانده بر احرام باشی و هر کدام هدی
نرانده حلال شوید خدای تعالی این آیه فرستاد و دخلت العمرة فی الحج و عمره [illegible]
[illegible] بر هم انگشتان [illegible] گفت لو استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت الهدی
اگر این که اکنون میدانم پیش از این دانستمی هدی نراندمی [illegible] کردن [illegible] که
رسول خدای [illegible] نرانده است باید که تا حلال شود و مردم بعضی حلال شدند و بعضی بر احرام
[illegible] خلاف فرمان رسول کردند و گفتند رسول الله اشعث [illegible] نلبس الثیاب
و نقرب النساء [illegible] رسول [illegible] کا [illegible] آمد [illegible] و با زنان
نزدیکی کنیم و غسل کنیم و روغن بر سر کنیم [illegible] حلال شویم بعضی دیگر گفتند [illegible]
[illegible] رسول خدای [illegible] آید و گفت [illegible] کردند رسول صلعم [illegible]
و گفت من برای آن حلال نمیشوم که هدی رانده‌ام اگر نه هدی بودی من نیز حلال شده می‌بایستی
گروهی حلال شدند و گروهی اصرار کردند [illegible] و بعضی [illegible] گرده
کردن [illegible] رسول صلعم [illegible] یکی از ایشان [illegible] گفت [illegible]
حلال [illegible] گفت [illegible] که من هرگز حلال نشوم [illegible] رسول [illegible] گفت انک لن تؤمن بهذا ابدا

تو هرگز با من ایمان نیاوردی سبب نزول آیه و وقت نزولش و سبب تمتع حج این بود و اهل
آن زمان که تمتع حج کردند جماعتی صحابه و تابعین اند که نام ایشان گفته شد پیش ازین گفت آن کس که حج
تمتع کند آنچه میسر شود از هدی و مادر محل رفت چنانکه رفت پیش ازین علی تقدیر ما استیسر
من الهدی و بعضی گفتند آن تمتع را که هدی واجب بود محتاج بود بچهار شرط یکی آنکه احرام عمره
در ماه حج آرد دوم آنکه حلال شود هم در ماه حج و سیم آنکه احرام حج کرد هم در ماه حج و در احرام حج با میقات نرود
و این تعبیه بغیر سنت چو ما ختم کویم و بعضی گویند و قدیست آنست که هر که به حاضری مسجد الحرام باشد ازین
او تمتع است و صفت او آن بود که چون بمیقات اهل رسد احرام گیرد بعمره اولا و لبیک بگوید و لبیک تمتع
بعمره الی الحج و هم چنین می رود لبیک زنان میشود اگر خانه را ببیند چون خانه را بدید لبیک را بکند
و چون در مکه شود باید که بر غسل باشد و اولی آن بود که غسل از چاه میمون یا چاه فخ کند و از بالای مکه در شهر شود
و چون بیرون آید از زیر بیرون آید مستحب است که در مکه پای برهنه رود و بر غسل در مسجد رود و از در بنی شیبه در
شود و با خرقه کند و دعائی که در کتب عبادات مشروح است بر هر یکی میخواند آنگاه آهنگ حجر اسود کند و از آنجا
آهنگ طواف کند و آنرا استلام کند و اول و بوسه برد هر بار و اگر درماند با اشاره کند بعد تحکن
آنکه هفت بار گرد خانه طواف کند و در هر شوطی استلام ارکان بکند و دعوات بخواند و چون از طواف
فارغ شود بمقام ابراهیم دو رکعتی نماز بکند آنرا رکعتی الطواف خوانند آنگه بیاید میان صفا و مروه سعی کند
هفت بار و ابتدا بصفا کند و ختم بمروه و بر صفا بایستد و روی بکعبه کند و دعا بخواند و در هر نوبتی آنچه مرویست
بین المیلین کم سنت است چون فارغ شود تقصیر بکند اعنی پاره از موی کم کند و پاره موی محاسن و حلال شود
از احرام کرده است الا از زنان و طیب و صید برای حرم حج و مستحب آنست که جامه دوخته نپوشد تا آنگاه که احرام
بحرمان آنگه چنان باشد تا روز ترویه غسل بکند و باید وقت زوال بود آنگه نماز پیشین و دیگر بکند و عقیب آن
احرام گیرد بحج پس از آنکه نماز احرام بکند شش رکعت یا دو رکعت و در دعا ذکر عمره نکند که عمره تمام شد او را

در حج

ذکر حج کند پس اگر پیاده بود هم از آنجا که احرام گرفته باشد آغاز لبیک زدن کند و اگر سوار باشد آنگه که راحله
بر خیزد و چون بابطح رسد آواز بلند کند و طواف خانه بکند رای بمنا شود و شب آنجا بود
و بامداد بعرفات آید و روز آنجا باشد چون وقت زوال بود غسل کند و نماز پیشین و دیگر جمع بکند و در موقف
بایستد و بر کوه نشود و در عقب الفرائض چند دعا که از بطن عرفه دور است باشد به یا عمره ما بدی الحال رای تا بت
و دعای موقف خواندن گیرد تا آفتاب فرو شود چون آفتاب فرو شود از عرفات بیرون آید تا نماز شام و خفتن
آرد و اگر آن شب در مشعر شده باشد به و نماز جمع کند و مزدلفه مشعر الحرام است و حد مشعر الحرام از میان مازمین
تا حیاض تا بوادی محسر موقف شود در میانه باشد تا باشد چون صبح بر آید نماز بامداد بکند و بر موقف بایستد
بمشعر الحرام و تا آفتاب برنیاید از وادی محسر نگذرد از آنجا بمنا آید و هفت سنگ چند از دو بجمره العقبه که
جمره العقبه گویند از جمله هفتاد سنگ که دارد بر گرفته از مزدلفه تا بمنا و باقی دارد تا تمامی ایام تشریق هر
روز بیست و یک چند از دو آنگه حاجی در منا که آید و طواف زیارت بکند و نماز بمقام ابراهیم بکند و سعی صفا و
مروه بکند چنانکه اول بار کرد و چون این کرده باشد از همه چیز حلال شود الا از زنان آنگه باز آید و طواف النسا
بکند چون کرده باشد زن برای او حلال شود آنگه با منا آید و هر روزی در ایام تشریق هر یکی هفت سنگ چند از دو بجمره
الاولی الوسطی و العقبه و آن سه روز بود بعد یوم النحر از پس روز نحر و این ایام را لیالی که بمنا مقام
کند و اگر خواهد که بمکه آید و طواف خانه می کند چون ایام تشریق گذشته باشد با مکه آید و طواف خانه کند و طواف
الوداع و وداع بکند و اگر ضرورت باشد و حج نکرده بود باید چاره سازد که در خانه کعبه شود و نماز کند آنگاه چون
طواف وداع بکند برگردد و در ری فرا نگرد و برود پشت ازین ناگاه در خلق باشد که افتاده بود و این جمله است
تحمل از سباد حج متمتع فمن لم یجد اگر کسی خانه را بیابد ندارد فصیام ثلثة ایام فصیام
گفته بباید فی الحج و جهد کند تا هدی بگیرد اگر نیابد بنشیند نزدیک صدیقی تا گفته تا بگیرد و نیابد او بکند اول
ذی الحجه اگر نیابد و کسی گفته اند که این تحلیف کند تا بما ندارد آنگه عوض آن ده روز روزه دارد و سه روز در

حج و آن روزی باشد پیش از روز ترویه و روز ترویه و روز عرفه و این سه روز پیوسته باید و اگر این ایام فوت شود
روا نکنند تا ایام التشریق برود و اگر این روز بدارد و آنگه روز ترویه با خانه آید بدارد و عبد الله گفت
و مجاهد گفت آن سه روزه اگر احرام گیرد تا ایام تمام شدن هر که خواهد بدارد و تا ایام تشریق روزه
خواست به نزدیک ما و این قول جماعتی مفسران است تلک عشرة کاملة آن ده روز تمام باشد
این سه روز و آن هفت چون جمع کنند ده تمام باشد و ذکر کامله برای تاکید آورد چنانکه گویند نفسه والقوم کلهم
اجمعین چنانکه اعشی گوید ثلثة بالغداة فهن حسبی و ستة حین یدرکنی العشاء فذلک تسعة فی الیوم ریّی
و شرب الماء فوق الری داء و ابیات الفرزدق ثلث و اثنتان فهن خمس و سادسة تمیل الی الشمام
و بعضی گفتند کاملة بالهدی و این قول بعضی است روایه از باقر ع و قولی دیگر آنست که کامله بالثواب و قیل
کاملة بجزء و با ثواب البدل و بعضی دیگر گفتند کامله برای آن گفت تا ایهام نیفکند که واو بمعنی او است چنانکه
هست در قوله فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع ذلک لمن لم یکن اهله
تمتع از آن است یعنی فرض آنکس است که اهل حاضران مسجد الحرام نباشد و حد آن است که از خانه
تا یکی دوازده میل باشد از هر جانبی و عبد الله عباس و مجاهد گفتند حاضران مسجد اهل حرم باشند و مکحول و عطا گفتند
آنکه از میان مکه خانه دارند و زهری و مالک گفتند آنانکه خانهای ایشان در عرفه و عرنه بود
چنین باشند فرض ایشان قران یا افراد باشد و آنان که ورای این باشند فرض ایشان تمتع بود و اتقوا الله
از خدای بترسید در مراعات و محافظت حدود و احکام و فرایض حج و اعلموا ان الله شدید
العقاب و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت است آنانرا که حدود و احکام او را کار نبندند و آنان که
تعدی کنند و فرق از میان عذاب و عقاب آنست که عذاب شاید که ابتدا بود یا بسببی و لکن عقاب
باستحقاق باشد عقیب فعلی بود و فعل که موجب آن بود الحج اشهر معلومات حج مرفوع است بابتدا
و اشهر معلومات خبر اوست و خبر باید که مبتدا بود و اینجا چنین نیست برای آنکه حج ماه نباشد پس لابد بود
از تقدیر

از تقدیر محذوفی و این از باب سئل القریه و جاء ربک باشد علی تقدیر حذف المضاف و اقامة المضاف
مقامه و تقدیر این باشد وقت الحج اشهر معلومات چنانکه گویند الحر شهران و البرد شهران یعنی
وقت الحر و وقت البرد و کسائی گفت عرب گوید البرد شهران و الطیلسان ثلثة اشهر یعنی زمان
البرد و ان الطیلسان این قول کسائی است و زجاج گفت اشهر الحج و اشهر معلومات و
شهرهاست و آن شوال است و ذو القعده و ده روز از ذی الحجه علی قول بعض المفسرین این قول عبد الله
عباس است و عبد الله عمر و ابراهیم و شعبی و مجاهد و حسن و مذهب ماست و در روایت محمد بن علی الباقر
و بر قول بعضی دیگر و آن ربیع و عطا و طاوس و ابن شهاب است نه روز از ذی الحجه ...
و وقوف بعرفات واجب بشعر واجب نیست حج درست بود الی نزدیک و وقوف ...
و آن جمله را کامل است و حق هم عبارت کرد از دو ماه و ده روز با شهرها ... جمع قلیل است و اقل جمع بر قول
درست سه باشد آن ده روز را یکماه برخواند برای آنکه فعلی در بعضی از دو افتد و چون فعل در بعضی روز
یا ماه واقع باشد عرب نسبت فعل با جمله ماه یا روز کند گوید خرجنا یوم الجمعه و فی اوایل الشهر و فی النصف الاول
منه و شهر کذا و قصد آنکه یوم الجمعه اگرچه این خروج در بعضی از ماه بوده باشد و اما شوال اگرچه بسیاری مردم
باشند که در این ماه در راه حج باشند در میان واجب و نیز حج باشد برای آنکه شوال ماه حج خوانند و آنان که از بعضی بلاد
ایشان خود در راه باشند و آن از جمله افعال حج بود برای آنکه قضای مناسک بی قطع مسافت نباشد برای آن
معلومات گفت و این جمع باشد که هر یکی از دو اصناف موقت باشد و اینجا چنین است بل که شهور مذکور است
بایست تا گفتی ولکن چون شهر منتفی باشد علی ایام و لیال بروزها و شبها و آن جمع بود و جمع مونث هر های از آن
معنی برقضیه موتی منتفی شد و چون جمع کرد ماه جمع مونث کرد از این وجه که بیان کردیم و بعضی دیگر گفت مراد دو ماه
تمام است برای آنکه تمامی حج در تمامی ذو الحجه بسر شده است چنانکه متمتع چون هدی نیابد بعایش روا کنند
بگذرد روزها او بکشد بنا در طول ذی الحجه پس از این وجه یکبار از جمله ماههای حج باشد و این وجهی قریب است

گفت جدال آن بود که در حج وداع رسول ع فرمود صحابه را هر که هدی نرانده است حلال شود و حج عمره کند
گروهی مخالفت کردند و گفتند ما نکنیم که ما احرام حج گرفته ایم و در این گفتگو کردند چنانکه بیان کردیم و قول
جدال هم و مجاهد گفت جدال آن بود که گروهی حج در ذی الحجه کردندی و گروهی تاخیر کردندی تا دیگر ماه و دیگر
و ذلک النسی الذی ذکره الله فی قوله انما النسی زیادة فی الکفر گروهی گفتند این روا است و گروهی گفتند روا
نیست فذلک جدالهم در اخبار اصحاب ما آمد که جدال قول لا والله و بلی والله صادقا او کاذبا گفتن باشد و اتقیا
باشد بر راست یا بر دروغ و اهل معانی گفتند صورت نفی است و معنی نهی ای لا ترفثوا و لا تفسقوا و لا تجادلوا
یعنی رفث و فسوق و جدال مکنید اگر خبر بودی دروغ بودی چنانکه رسول ع گفت لا حلف فی الاسلام و لا شغار
فی الاسلام یعنی لا تحلفوا و لا تنکحوا ابو هریره روایت کند از رسول ع گفت هر کس که او حج خدای کند و رفث و فسوق
نکند از گناه بیرون آید چنانکه آن روز که از مادر بزاد و هیب بن الورد گوید با جماعتی در شبی طواف خانه میکردم در زیر ناودان
برفتم و من در حجر شدم و نماز میکردم و سر بسجده می نهادم آوازی شنیدم که از میان استار کعبه می آمد
و می گفت یا جبرئیل اشکو الی الله ثم الیک ما تفعل هؤلاء الطائفون حولی من تفکههم فی الحدیث و لغطهم و سهوهم
و هیب گفت من تاویل چنان کردم که خانه با جبرئیل شکایه می کند گفت شکایه کنم با خدای پس با تو ای جبرئیل
از آنکه این طواف کنندگان میکنند از مزاح و گفتگوی در پیرامن من و ترک حرمت کردن و اصل جدال و جدل
و مجادله از جدالست و هو الارض و آن بر زمین باشد یقال جدله تجدیلا ای صارعه فصرعه علی الارض فتجدل
خیر یعلمه الله و آنچه کنی از خیر خدای داند آیه در آورد است بر سبیل ترغیب یعنی آنچه کنی عالم باشد از خیر
من قوله خیر و ما و اتق یا شبها آنکه بر تو خیر شود و بر تو فوت شود تا بفضل آن عالم است و بر آن جزا دهد و آن
که عالم الذات بود آنچه عالم بود بجمیع معلومات بر هر وجهی که صحیح بود که معلوم باشد آنکه ترغیب کرد خلق را بعمل خیر
بر نیکوکاری گفت تزودوا زاد برگیرید فان خیر الزاد التقوی که بهترین زاد تقوی و پرهیزکاری است
مفسران گفتند آیه در آورده است در باب قومی که ایشان از یمن بحج آمدندی بی زاد گفتندی نحن وفد الله
او ترا الا

او ترا الا یطعمنا او خدا ... ما را طعام دهد و بعضی گفتند نحن متوکلون علی الله و حاج بیت الله
لا یطعمنا ابخل من ان نضیعهم و حاج خانه او نم کان بریار ما را طعام نرهو انکه در راه سوال کردند و اضعف سلب خدا
اختیار ای کرد از آنکه بی زاد به حج رفتند تا ایشان در راه بیفزودند و با سوال کردند تا دل عمال ایشان بر مردمان گران
گشت زاد حاج کلک و زیت و خرما و لبنیت ... این بود و در این باب حدیثی است هر کس از شما
گرسنه گشت ... بر گرد و ... گفت جماعتی بود و حج شد زیاد ... چون او امعه کرد آن
آن زاد خسته شدی و زاد او تلف کردی ... و آوری که به رسد ... گفت
خدای تعالی گفت تزودوا مراد آنکه زادی که داری نگهداری و هیچ یعنی آنکه گفت این زاد و دیگری
یکی برای راه حج یکی برای سفر قیامت این زاد ... ما بود و آن زاد عمل صالح و تقوی بود
گروهی گفتند مراد بهر دو یک زاد حج است یعنی زادی که بدان مستغنی باشی از مردمان و زادی از
تقوی که تو امتنع کند از غصب و سلب و قطع طریق تا زاد ظاهر مانع بود و نماز سوال و زاد باطن مانع
بود از معاصی و اهل اشارت گفتند خدای تعالی چون ذکر سفر حج کرد مکلفان را بسفر قیامت باز آورد و
گفت برای این راه زادی ساخته ... که بیک دو ماه بروی برای سفری که بروی تا آنجا مانی و باز نیایی
اگر در این راه گران بار تر بیش باشی که تو از آسمان ترود و آنجا برخیزند سبک بار تر باشی تر باشد برای آنکه
آنجا بر پشت اشتر باشد و آنجا بار بر گردن تو برای آنکه آنجا زاد بر جمله باشد و آنجا زاد خود در جمله است
بود آنجا اگر راحلت خود زاد دست نبود زاد تقوی زادی ساز و از پای خود در جمله بار آن گرت
رحل نبود و نعلی قناعت کن چنانکه گفت و صبر من خوش الرکاب ... و زاد شرف فقد و فعت
النفس را کب و اگر هیچ توانی که از تو کلزاری سازی و از هوای نفس را حله آن زاد توکل کردن
اضطرار نبی ... قهر بر پشت هوای نفس ... بر دار ... گرد و ... آنگاه که راه بروی هر چند
را حلت در زیر تو ضعیف ... زاد اجل ... حق بر سری ... را ... که هر چه ... ای

کردن رفث این ماهها الزام کند و احرام درست شد حج و آن بر اهل مکه باشد چنانکه کسی که در خانهٔ خود شود پیش از
وقت در آن نماز او را فاضل تر باشد و این قول عطا و طاوس و مجاهد است و مذهب اوزاعی و شافعی
مالک و ثوری و ابو حنیفه و محمد کراهت که حج پیش کند اگر کند روا باشد و بعضی از ایشان است که احرام بستن حج
حج و رسیدن او بمیقات الحج درست باشد و دلیل او قوله الحج اشهر معلومات والمعنی وقت الحج و اوان
الحج چون تخصیص کرد حج را بدین ماهها بایستی مخصوص باشد و الا تخصیص را فایده نبود چون نماز پیش که چون تخصیص کرد
از او جدا نیست هر یکی مختص بوقتی چون پیش از وقت کند درست نباشد کذلک الاحرام بالحج فمن فرض فیهن
الحج قبل بستن و قدر هر کس او در این ماهها با خویشتن نقد بر نفس با کار دروغ و کسی شروع کند از احرام و بکسی از این
و آنچه از اهل حج بود فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج ابن کثیر و ابو عمرو و یعقوب خوانند فلا رفث
ولا فسوق ولا جدال فی الحج ابن برفع و این قول با رسیدن بفتح چنانکه امیه گفت فلا لغو ولا تأثیم
فیها وما فاهوا به مقیم و ابو رجا العطاردی و رشاد بعکس این خوانند فلا رفث ولا فسوق ولا جدال
با رسیدن برفع و دو کلاه نصب بفتح چنانکه شاعر گفت و حقیقت و لید ذاکر و جد کم الصغار بعینه لا ام لی
ان کان ذلک ولا اب و ابو جعفر بر سه تنوین و رفع خواند و باقی ائمه بفتح خوانند و بر عکس قرائت ابو جعفر چون
بفتح خوانند معنی نفی جنس بود چنانکه لا رجل فی الدار ولا فی امرأة و چون برفع و تنوین خوانند معنی نفی جنس نکرده جمله
جنس چنانکه لا رجل فی الدار ولا امرأة در این و جملهٔ شایسته که دو مرد در سرای باشند با مجامعی برای انکار نفی کی کرد
بر افراد اول پس هیچ کس از جنس مردان یکی که و دو جماعت نفی او باشد براهو الفرق من القراءتین من حیث المعنی
اکنون معنی آن خلاف کردند در معنی آیه عبد الله مسعود و عبد الله عباس و عبد الله عمر و حسن بصری و عمرو بن دینار
و مجاهد و قتاده و ابراهیم و ربیع و زهری و سدی و عکرمه و ضحاک گفتند مراد برفث جماعت است این است که
در عکس این بود اما گفتند مراد تعریض بجماع است و ذکر آن کردن پیش زنان و عطا گفت مراد و عده
زنان باحد الوطال است از کلام حصین بن قیس گفت با عبد الله عباس بودم در راه حج و فرود آمدیم او بیامد

ی کرده در میانه و حال اشتر بدست گرفت و می بخت چنانکه عادت رجال باشد و می گفت و هو یمشین بنا
ان صدق الطیر ننک لمیسا او را گفتم این رفث و قت محرم بر زبان گوئی و تو محرمی گفت انما الرفث
ما قیل عند النساء و این رفث آنگاه باشد که پیش زنان بگوید اشارت باشد که کرا الرفث ذکر
الجماع عند النساء و علی بن طلحه روایت کرد از عبد الله عباس که گفت رفث جماع بود و قبل و لمس فرقی کرد
مرجماع را اصل و قول بعضی دگر گفتند رفث کلام فحش بود و سخن زشت کما قال العجاج عن اللغا و رفث التکلم
ولا فسوق عبد الله عباس و حسن و طاوس و سعید جبیر و قتاده و ربیع و زهری و قرظی گفتند و مجاهد
باشد و این مصدر است و الاسم الفسق چنانکه گفت یکدیگر را بلقب خوانند و نیز من قوله تعالی و لا تنابزوا
بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان ابن زید گفت الذبح الاصنام گفت برای اصنام
کشتن باشد و عدول رسول او بن منقطع شد که خدای تعالی آیه فرستاد و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله
علیه و انه لفسق و هر چه نه بنام خدای کشته بود خدای حرام کرد و گفت آن فسق است و نیز فرمود او
فسقا اهل لغیر الله به ابراهیم و عطا گفتند هو السباب یکدیگر را دشنام دادن باشد لقوله سباب
المسلم فسق و قتاله کفر عبد الله عمر گفت هر چه محرم را از آن نهی کردند در حال احرام از قتل صید و ناخن چیدن
و موی کردن و آنچه مانند این است در اخبار آمده است الفسوق الکذب دروغ باشد و جدال عبد الله مسعود
و عبد الله عباس و عمرو بن دینار و سعید جبیر و عکرمه و ضحاک و زهری و عطاء بن یسار و عطاء بن ریاح و قتاده
گفتند جدال مجادله و مخاصمه بود عبد الله عمر گفت دشنام دادن و مخاصمه نمودن بود و قرظی گفت جدال آن بود
که قریش چون در حج بگردند با هم مخاصمه و مفاخره کردندی این گفتی حج ما تمام تر است و آن
هم این گفتندی و باهم در این باب خصومت کردندی القسم بن محمد گفت آن بود که قومی گفتندی حج الیوم
و گروهی گفتندی حج غدا یکی گفتی حج امروز است و یکی فردا است در این باب خصومت کردندی ابن زید گفت آن
بودی که هر یکی موقفی بایستادی آنگه هر گروهی دعوی کردندی که موقف ابراهیم آنست که ما ایستاده ایم

ایمن تر باشند و چون سستی کنند ایشان بترسند و خایف شوند خطر ایشان در ضعف راه
باشد و خطر تو در قوه دست بر افلاک اجمی من انحاج بیرو اعلم انت اجمی او استعملت ایج اگر
عقل داری تو را این بست که راه حج بسپرد و زاد و راحله حاضر باید و تو چون راه حق بسپری آن زاد این راه
نیستی نباشد ترا اگر همین راه حق جوئی اول طلب کرد باید سبیل الرشادی پس از نیستی زاد آن راه
سازی کجا بهتر از نیستی زادی پیش از آن نبود که چون از هستی زادی سازی نیست شوی و هیچ هستی جمع
تحت این نیستی است و هر وجود در ضمن آن عدم و همه ثبات در میان انتفا لاجرم چون چنین
کنی هم حاجی باشی و هم غازی باید جهاد و چنین زیارت حج است اگر کشتنی روانی باشی که با وجهاد کنی تا
کشته او شوی یکی با خود کرد و با خود جهاد کن و در جهاد اکبر جهاد کنی که هیچ دشمن تر از نفس نیست اعدا عدو لک
پس چنینک تا کشته خود شوی به دست خود تا قاتل و مقتول تو باشی بقاتل درجه مجاهدان و بمقتولی پایه
شهیدان صلاح تو در کشتن تست و اگر صلاحیت این مقیم اندر فسادی جنین که پروانه شمع هر کز
بالطبع خیره بگردد و دوری نگردد از خویش در صدق دعوی کند خویشتن چون رها دی الکن
تو از آن دو روایت ترا در دو منزل تو را کرد اختیار چنین چیزها کنی بر خود کشته هوای چگونه کسی را
کشتی تو خود اسیر مرادی کسی را چگونه اسیر کنی گفتیم تو هوا را کشتی هوا تو را کشت گفتیم تو مراد قهر کنی مرا
تو قهر کرد گفتیم قهرمانی قاهر باشی قهرمانی قهر مانده و مقهور شدی همه عمر در بند آرزو کامروز باشی
برآید صد هزار جان عزیز برآید و آن برنیاید صد هزار عمر چون عمر تو برسد و آن نرسد عمر تو برآید و چرا که
نشت بر تو نباید قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا تو یک نفس از نفس اکنون نبری
دیگر چه چیز نیست ابا مانده بر تو جب هر مرادی شب و روز در محنت حسابی نه در حق خود مرتزا
از نتاجی نه در حق خود مر ترا انقیادی تو چه باید هوس باشی مصحف ... هر نفس بی اعتنی این هوس
هر هوس مانده از عقل دیوانه و از شرع بیگانه   چه دیوانگان اندر این فکر   که گوی مرا

جون براید

برآید و مراد او   این همه رنج بر منزل رسیدن گنج ابد بر ما کرد و رنج ابد اختیار کرده   زاهد در ره
مقام مجازی   به یکو نه کرده ذات الکمال   هما نخواب اندر آن تا بوانی کمال خبر نیست مگر مجازی
این نه جای سعادت است جای وقت معاد است فیوم القیمة معاد و امروز روز عهد است فردا روز وعد
الیوم عهدکم فاین الموعد هیهات لیس الیوم وعد کم غد   ترا امید و عید در است پس ترا اعداد آن
می باید برای آنکه آن معاد تا آنروز که معاد شوی آن برای تو معد باشد از جهت زاد و توشه است و تزودوا
فان خیر الزاد التقوی   ای خواجه تو بر جناح سفری و مسافر را از زاد و چاره نیست از آن بیاموز اگر چه
این حدیث تلخ است و از فواید تلخ است مراد المراد علی زنی فقلت له اسلک سبیلک لا حوالیح فماری
فقام منهم خطیب فوق منبر ان علی سفر لا بد من زادی زاد تو تقوی می باید تو بزاد از زاد و حاجی آن در ره
باش زاد راه تو آنی بر بدی این زاد برسد و توشه منزل رسانند   وزاد قلیل ما اراه مبلغی الا
ابکی ام لطول مسافتی   ترا زاد یا در حاجی زاد یاد است یا دوستی آن از زیارت احسنت از زیادتها
مرگ سازی کن ترا آن زاد است حقیقت آن که ترا از دوستی بر تو و زیاده پس زیاده جاه باشد و اکر است از حق
زیادتی بشر این زیاده هم نقصان است و این کار رنج می شناسی عین لعب خسران است   زیادة المرء
فی دنیاه نقصان   و ربحه غیر محض الخسران   زاد عقبی تقوی باید که آن راه بر آن نفت به ای
باید و آن راه رفتن رهایت بر خار خاناک یکی را از بزرگان گفتند که تقوی چه چیز گفت اهل سلک خار
و اشوک نعال انم گفت هرگز در هیچ راه خارستان رفته گفت بلی گفت چگونه گذر کردی گفت حذرت
گفت بر حذر و هشیار و دامان چاک زده گفت تقوی آنست که در راه دین هم چنان روی شاعر نظم کرده
معنی از گفت خل الذنوب صغیرها وکبیرها فهو التقی واصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر
ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی   مردان آن بودند که در راه هم تقوی زاد کردند تا
مرادی رسیدند عبد الله مبارک گوید سالی از سالها حج خانه خدای می شدم در راه منقطع شدم مردی کل

برفتم از کناره بیابان کودکی را دیدم برآمده لطفه سیاه پیدا و تماشا کنان چنان بردم که هفت ساله باشد
جامه کرباس پوشیده و ازاری در سر بسته نعلین در پا کرده و قضیبی خیزران بدست گرفته بی‌زاد و بی‌زادی و راحله
و یاری گفتم سبحان الله مادر بدین خوف خواری و کودکی بدین خوردی او را گفتم یا صبی از کجا می آئی گفت من الله
گفتم کجا میروی گفت الی الله گفتم چه میجوئی گفت رضی الله گفتم زاد و توشه کجاست گفت زادی تقوی و
راحلتی رجلای و مرادی مولای گفت زاد من تقوی است و راحله من پایهای منست و مراد من خدای است
عجب داشتم گفتم اینست زهد و اینست توکل گفتم خبر ده من اینست خبر ده تا توکیستی گفت تا چه خواهی این همه
ربانی از تحت روزگار را چه خواهی گفتم علی کل حال گفت نحن قوم مظلومون ما مردمان ستم رسیدگانیم
گفتم زیادتی کن در بیان گفت نحن قوم مقهورون گفتم روشن تر بگوی گفت نحن قوم مطرودون ما گروهی
راندگان بازماندگان درماندگانیم گفتم نمی دانم گفت لنحن علی الحوض رواده یذود ویسعد وراده
وما فاز من فاز الا بنا وما خاب من حاد اوده ومن سرنا نال منا السرور ومن ساءنا ساء میلاده
ومن کان غاصبا حقنا فان القیمه میعاده این بگفت و برفت چنانکه من بگرد او نرسیدم و در سوال
از افتادم تا این کودک چه کس است گفت دیگر خود بودم او را تا میان رکن و مقام رسیدم او را دیدم
خلایق بر وی جمع شده او را از حلال و حرام و مسایل و احکام می پرسیدند و او جواب میداد من گفتم این کودک
کیست گفتند نمیدانی این زین العابدین علی بن الحسین است من گفتم سبحان الله اینست زهد و توکل و
اینست علم و بیان ان الله اعلم حیث یجعل رسالاته ازین چه عجب داری خاندان ایشان تر جولان
عدت خانه ایشان حقیقی بود برگ ایشان اعقاب برسید تا در حق ایشان جنس این بود که مالک دینار
گوید سالی از سالها بحج میشدم آنجا که ... را دیدم بر چهارپای ضعیف نشسته و مردم گرد او در آمده
و می گفتند برگرد که خدای بر تو رحمت کند و راه صعب است و تو بس ضعیف و چهارپایت نیک ضعیف او می گفت
چنان احرام که برکردم من نیز بگفتم برگرد که صعب است ترا بی ساز و بی راه رفتن مرا نیز همین جواب داد

بینان دیده

بیابان بادیه رسید آن چهارپای که او بر وی بود ضعیف باز ماند مردم بگذشتند و او را گذاشتند و من نیز بمانده بودم با گرام
این خبرم یاد آمد که رسول گفت المؤمن اخو المؤمن من ابیه وامه ان جاع اطعمه وان عری کساه
وان خاف امنه وان مرض عاده وان مات شیع جنازته بازایستادم و او را گفتم ترا می گفتم چهارپای که ترا
ضعیف و چهارپای ضعیف گوش با من کرد کس سوی آسمان کرد و گفت الهی فی تخیّی ترکتنی ولا الی غیرک
خلقتنی و عزتک و جلالک لو علمتنی بعد لاغیرک لما شکوته الا الیک بار خداوندا در خانه خود مرا گردی و بر جای
خودم رسانی بزودی جلال تو که اگر این با من جز کرده گله از پیش تو کردمی هنوز این سخن تمام نکرده بود که شخصی را
دیدم از گوشه بیابان بزودی آمد زمام ناقه بستد و دست گرفته و ناقه را فرود خوابانید او را برنشاند و جهد کرد
از پیش من بجست و از پیش من برفت تا بعرفات گاه رسیدم او را دیدم گفتم بدان خدای که با تو آن کرامت
کرد که مرا بگوی تا تو کیستی گفت بدان ای آنا شنیده چیست که گفت فقد فاد من فاطمه دختر زاده فاطمه زهرا ام		نقد فاد مه
منم از قحت این نسب نیست لیه ماندا قضای حق که خدا و لطیف با من ضعیف آن کند که تو دیدی آن زاد
تو نیست دانی زاد توکل چارده جنس از بر دو در حضر حاجتی از زاد توکل قرض بیکی و در سفر زاد تقوی با نفاده
زرهی توسل بیکی وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى درین سفر هیچ زاد صالح چنین که زاد
تقوی چه در منزل که فرود آیی و اول منزل آخرت گور است تر از این زاد مغربا درسد الموقت لحی
موجه غالب تذهب حیله انایح لا یصحب الانسان فی قبره غیر التقی والعمل الصالح
راوی خبر گوید که امیر المؤمنین چون بگورستان در آمدی گفتی السلام علیک یا اهل القبور اما الدور
فقد سکنت واما الاموال فقد قسمت واما الازواج فقد نکحت هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم سلام بر باد
ای اهل گورستان اما سراهای شما دیگران نشستند و اما مالهای شما قسمت کردند و اما زنان شما شوهران
بازکردند این از خبرهاست که نزد ماست نزد یک شما چه خبرهاست آنگه گفت اگر ایشان را دستوری بودی
ما جواب دادندی خیر این که تفندی تزودوا فان خیر الزاد التقوی و اینکه بر آنست

کردند درین جایگاه بهم رسیدند در روز عرفه یکدیگر را بشناختند بدروز ان عرفه نام نهادند و جایگاه را
عرفات سدی گفت برای آن عرفات خوانند این جایگاه را که چون هاجر با اسمعیل بنهاد و ساره را
از آن رشک آمد گفت او را برخیز و از بر من ببر و او برخاست و اسمعیل او را ببرد گرفت و بدین جایگاه آمد
چون ابراهیم باز آمد ساره گفت ایشان برفتند ابراهیم در طلب ایشان می گشت تا باینجا رسید و روز عرفه
بود ایشان را دید بشناخت روز را عرفه نام نهادند و جایگاه را عرفات عبد الرحمن بن عوف روایت
کرد از رسول که او گفت که چون هاجر و اسمعیل بیامدند از پس چندی ابراهیم خواست تا بدیدن
ایشان برود ساره گفت با من عهد کن که فرو نیایی ابراهیم عهد کرد چون آنجا رسید اسمعیل حاضر نبود
برگشت دیگر نوبت آمد تا او را ببیند شب بود راه ندانست چون صبح برآمد آنجا رسیده
بود علامت دیده و جای باز شناخت در روز عرفه نام بر جای نهاد و عطا گفت برای آنست
که چون ابراهیم از بنای خانه فارغ شد جبرئیل بیامد و ارکان حج باو نمود و او را می گفت عرفت عرفت
شناختی او می گفت نعم روز را عرفه خوانند و جایگاه عرفات و این روایت کردند از ابن عباس
علی و عبدالله بن عباس و سدی گفت چون خدای جبرئیل را فرستاد و ابراهیم را ارکان حج بیاموخت
ابراهیم بیامد و آن بجای می آورد ابلیس بیامد تا او را وسواس آرد جبرئیل ابراهیم گفت سنگی باو انداخت
سنگی تکبیری کرد از آنجا بیرون بر جمره دوم افتاد از آنجا نیز هفت سنگ انداختن گرفت با هر سنگی تکبیری کرد
از آنجا ببرد بر جمره سوم افتاد آنجا نیز هفت سنگ انداخت تکبیری گفت بنزد المجاز آمد ابراهیم
او را بنزد المجاز بدید بشناخت او را از دو مجاز کرد آنجا ذو المجاز خوانند چون بعرفات رسید
آنجا نیز بدید بشناخت او را آنجای را عرفات خوانند چون از آنجا بیامد بمز
ازدلفه جمع شد مزدلفه خوانند چون آنجا نزدیک شد عبدالله عباس گفت روز ترویه را
برای آن ترویه خوانند که آن شب ابراهیم در خواب دید که اسمعیل را همی کشتی از روز

باکه از

آن روز همه اندیشه میکرد در آن و ترویه اندیشه باشد چون شب عرفه بود دیگر باره در خواب دید فوق صحیح ساخت
دانستی خواب برای آن این دو روز را عرفه خوانند و جای را عرفات خوانند بعضی دیگر گفتند برای اکرام
حوا درین جایگاه بگناه اعتراف دادند و گفتند ربنا ظلمنا انفسنا بعضی دیگر گفتند اشتقاق او از
عرفست و آن بوی خوش بود قال الله تعالی عرفها لهم ای طیبها لهم چون ذبح بنیا کند و بوی خون آنجا
خون فرث و سنط ذبایح حاصل آید آنجا پاک بود آنجا ازین معنی چیزی باشند این جای را عرفات
خوانند لطیبها من العرف وهو الرائحة الطیبة و بعضی دیگر گفتند لان الناس یتعارفون بها بعضی
دیگر گفتند اصل کلمه از صبر است من قولهم رجل عارف اذا کان صابرا خاشعا شاعر گفت فصبرت
عارفة لذلک حرة ترسو اذا نفس الجبان تطلع ای نفسا صابره عارفه حرة ثابتة وقال
ذو الرمة عروف لما خطت علیه المقادر یعنی برای تذلل و خضوع حاج و صبر ایشان بر وقوف
درین روز باین موقف این نام بر روز و بر جای نهادند فاذکروا الله عند المشعر الحرام
اشتقاق مشعر از شعار است و شعار علامه بود برانکه مشعر خوانند که معلمی از معالم حج است و وقوف بجا
از جمله ارکان حج است و بعضی دیگر گفتند برانکه مشعر خوانند که اشعار کردند مردمان بر حرمت او
و حکم و حرام و احرام جمله منع بود من حرمت و عطاء الی منعه و حرمان منع باشد و محروم ضد مرزوق باشد
برای آنکه ممنوع بود از روزی و این امر بر سبیل وجوب اعنی قوله فاذکروا الله
مراد وقوف مشعر است و دعا خواندن آنجا وحد المشعر ما بین المارین الی الحیاض الی وادی محسر
برای حرمت او او را مشعر خوانند چنانکه مسجد الحرام و بلد الحرام گویند والبیت الحرام کعبه را و اصل او
او سخت چنانکه گفتیم قال زهیر وان اتاه خلیل یوم مسئلة یقول لا غائب مالی ولا حرم ای ممنوع
که ورد است ان لا راجع برای آن گویند که بازگشتن و رجوع باید کردن و افاضه از عرفات پیش
از آنکه آفتاب فرو شود نشاید هرکه از عرفات بیاید پیش آفتاب فرو شدن بر وی خون باشد

تزاد من الشفق والتعرث بعد الموت من قدر وفت على ان لا يكون كفر ذاكت لم ترحد كمان
ازمنه مالك شنار كويد يكى از جوز زهاد بصره وزهاد يافت جنازه او بر گرفتند خلقى عظيم حاضر
شدند چون بگورستان رسيدند او را دفن كردند حدود مجنون دلوان عقلا مى گفت
بود بر بالا رفت واواز برداشت وادا يا عسكر الاحيا هذا عسكر الموتى اجابوا دعوة الصغرى واهم
منتظر والكبرى يحبسون على زاد زاده وا التقوى يقولون كم حرد افتدوا قوا الدنيا وتقولون ما اولى
الالباب از من بترسيد اى خداوندان عقلها يعنى از عقاب من بترسيد واز معاصى حذر كنيد تا در
عقاب من نيفتى ولَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ سبب نزول آن
آن بود كه جاهلى از عرب چون بحج رفتند روا نداشتندى كه بحج تجارتى كردند در ايام عشر از تجارت كراهيت
داشتندى و آنرا كه در ايام حج تجارت كردى او را داج گفتندى خواندندى خداى آيه فرستاد و
ايشان را رخصت تجارت داد و گفت نيست بر شما بزه ان تبتغوا فضلا من ربكم كه از خداى
فضلى جوئى و مراد بفضل روزى است عبد الله عباس گفت عرب را سه بازار بود عكاظ و مجنة
و ذو المجاز و ايشان در وقت موسم آنجا تجارت كردندى و وجه معاش ايشان از آنجا بودى چون اسلام
درآمد تحرج كردند از اين خداى تعالى آيه فرستاد و رخصت داد ايشان را در تجارت كردن در اين ايام
ابو امامه تيمى گفت عبد الله عمر را گفتم ما جاعتى ايم كه كشتر كرا دهيم بحاج و مردمان ميگويند شما را حج
نيست اكنون بگوى تا مرا حج باشد يا نه گفت شما احرام گيرى چون حاجيان گفتم آرى گفت طواف
كنى و سعى كنى و سنگ اندازى من گفتم آرى گفت شما را حج بود آنگه گفت مردى بنزديك رسول الله آمد و او را
ازين بپرسيد رسول عم ندانست تا جواب دهد جبرئيل آمد و اين آيه آورد و رخصت از خداى
و عبد الله عباس چنين خواند لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ
فى مواسم الحج ابو هريره روايت كند كه رسول عم گفت چون روز عرفه باشد خداى تعالى حاجيان را بنازد

درين

چون شب مزدلفه باشد بازار كانان را بيامرزد و چون روز منا باشد جمالان را بيامرزد و چون وقت سنگ
انداختن جمرة العقبه باشد سائلان را بيامرزد و هيچ كس نماند از كويند لا اله الا الله الا خداى تعالى او را بيامرزد فَإِذَا
أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ يعنى چون بجمع از عرفات باز آئيد يقال افاض القوم فى الحديث اذا اندفعوا
واكثروا التصرف فيه قال الشاعر فما افضنا فى الحديث واسمحت اخناعيون بالنظر
نظر ويقال افاض البعير بجرته اى دفع بها فى كرشه قال الراعى نعقلا بل
ما فض بعد كظوم من جرته من ذا الابارق اذ رعين حبيلات لعالس لواخر الرجل بالقداح
اذا ضربت بها لا يضع منفردات قال ابو ذويب نعف الحمار ولانت وكانهن ربابه وكانه يسر
يفيض على القداح ويصدع واصل كلمه من افاض الماء وافضته انا آب ريخته شد و من بريختم و اين مجاز
مبالغه بكار دارند براى آنكه چنانكه آب در جاى جمع كرده باشند اگر مجموع آن بريزند آن بدفع دفعه ريخته شود
هم چنين اينجا پندارى لشكرى بوده است اينجا سيل مى شود و افاضه را باين فاع و اسراع تعبير داده
و اصل اينست كه گفته شد اما عرفات جمع عرفه است مثل درجه و درجات و ركوه و ركوات اگر اين اسم جمع ا
بگرفتند و در موضعى نهادند چنانكه گفتند ثوب اخلاق و اسمال و ارض سباسب اين اسما واحد اند را
بلفظ جمع وصف كردن و براى آن صرف كردند او را باآنكه دو سبب دارد حاصل كه تعريفست از علميت و تانيث
و اگر چند سبب است يكى ديگر جمعيت و آنست كه نه جمع و تانيث هيچ دو نه آنست كه منع صرف كند
براى آنكه آن جمع مفاعيل و مفاعل چون مصابيح و مساجد و تانيث و علميت چون قمر او ضرا وحمره و طلحه
اما چون اسم راجع كند چون مسلمات و مسلمون اين بنا منع صرف نكند پس پندارى كه بر اصل
خود بمانده است و شبيه آنكه پيش از آنكه برين عقد نهاديم چون چنين شد اسم باشد يك سبب ديگر
منع صرف نكند مفسران خلاف كرده اند در آنكه اين جايگاه عرفات خوانند و اين روز را عرفه
خواندند گفت براى آنكه چون آدم را بزمين فرستادند آدم عم بزمين هند فرود آمد و حوا بجده

خون نشتری اگر ندارد بهو خون آن باید تا هر ده روز روزه دارد وَاذْكُرُوهُ
كَمَا هَدَاكُمْ المعنی لدینه و مناسک حجه وجه تشبیه آنست که شکر واجب بود قدر
نعمت بود حق تعالی گفت شکر کنی مرا موازی هدایه من بجای آورید وَاِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ
لَمِنَ الضَّالِّينَ ان مخففه است از مثقله برای آنکه لام در خبر او آورد و این لام ملازم
بود در خبر تا فرق باشد از میان این حرف چنین مخففه بود و از میان او چون مجازات بر چون
مخففه کنند او را عمل باطل شود و کان از پس این حرف آید چنانکه درین آیت
و چنانکه گفت وَاِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً اِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللّٰهُ کوفیان
گفتند که ان نافیه است و لام بمعنی الا است تقدیر چنین است که وما کنتم من قبله
الا من الضالین و مثله وان نظنك لمن الکاذبین ای ما نظنك الا من
الكاذبين و مثاله ان و تخلف املا ان تل لمسلما احل علیك عقوبة الرحمن المعلی
فلك لا مسلما این قول کوفیان است و بصریان گفتند تقدیر اینست و انه علی معنی الامر و انسان
کونکم ضالین قبل هدایة الله ایاکم قوله تعالی ثُمَّ اَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ
عامه مفسران گفتند قریش و خلفا و قریش از جمله حمس از حرم بیرون نرفتندی بعرفات و وقوف
بمزدلفه کردندی و گفتندی نحن اهل الله و قطان حرمه لا نخرج من الحرم و لا نخلو عنه کسایر الناس
ما اهل حرم خداییم و ساکنان حرم ما از حرم بیرون نشویم که ما چون دیگر مردمان نباییم بر سبیل تعظیم یعنی
ما از دیگران کمتر نکنیم مراد ایشان تعظیم و تمییز خود بود گفتندی اگر کار حرم و حرمت او آسان
فرو گیریم دیگران حرمت حرم ندارند چون مردمان از عرفات بیامدندی ایشان از مزدلفه برفتندی
حق تعالی این آیت فرستاد و ایشان را گفت شما را نیز آن باید کردن که دیگر مردمان می کنند آنجا موقف باید
کردن بعرفات و از آنجا باز آمدن که فرمان خدای تعالی چنین است و سنت ابراهیم خلیل است و بعضی گفتند
گفته‌اند

گفتند مخاطب باین آیه جمله مومنانند مراد بقوله من حیث افاض الناس مزدلفه است
الی منی یعنی از مزدلفه و جمع بمنا آیید و این قول ترتیب برای آنکه افاضه از عرفات برفت فی قوله
فاذا افضتم من عرفات و جمهور مفسران برین قولند که اول گفتیم و مراد بناس در این آیه جمله مردمانند
مگر حمس که ایشان مامور نباشند اگر این مردمانی که بیرون شوند و نشاید مطلق کاری کنند
کلبی گفت مراد اهل یمن اند ضحاک گفت مراد بناس ابراهیم است تنها و روا بود که این لفظ گویند
یک کس را برای آنکه حق تعالی گفت الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ و مراد نعیم مسعود است اِنَّ النَّاسَ
قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ ابو سفیان است و این چنین ای جماعتی را گویند که بسان القوم باشد پنداری که
او مردی است که او را ابسته در جمیع نصادها اند زهری گفت مراد بناس این جایگاه آدم است یعنی بر
آدم و حوا بندا در مناسک و دلیل این قول قراءة سعید جبیر است من حیث افاض الناسی
یعنی آدم لقوله فنسی اسماعیل عبد الله عباس گفت رسول (ص) از عرفات بیامد با سکینه و وقار و اسامه
بن زید ردیف او بود و مردم را گفت ایها الناس علیکم بالسکینه بر شما باد که بسکون و آهستگی روی
و آن گفت فان البر لیس بایجاف الخیل و الابل که بر و نیکو کاری نه در تاختن اسب و شتر است و شتر رسول (ص)
ندیدم که برو بیز تا بمز برفت تا بجمع رسیدم تا م مزدلفه و ابو صالح روایت کرد از عبد الله عباس که رسول (ص)
یکی را آنجا بمی بر باید حاج کرد و او را فرمود تا مردمان را از عرفات بر و آنجا موقف بادارد و از آنجا بیامد آفتاب فرو
شده بود بمزدلفه آمد و آنجا باشد چون صبح برآمد از آنجا مشعر الحرام آمد و آنجا موقف بایستد چون
قریش و حمس را آنجا دید آنجا ایست و چون خواست تا ایشان نیز بگذارد از آنجا بایستادند و گفتند ما
مشغول باشیم این موقف و بخشکاه بر ایشان است ما ازینجا نرویم او برفت و جماعت حاج با او برفتند
از اهل ربیعه تا بعرفات آمدند و ایشان را امان بود که خدای تعالی ایشان را خواست بقوله من حیث
افاض الناس آنجا موقف کردند تا آفتاب فرو شد از آنجا بجمع آمدند و آنجا موقف کردند چون آفتاب

بر آمد لیکن اما قوله و استغفروا الله انه غفور رحیم فرمان است واز خدای آمرزش خواهی یعنی بر خلاف ان الله غفور

رحیم خدای تعالی آمرزگار و بخشاینده است ابوهریره روایت کند از رسول که گفت الحاج والعمار وفد الله

ان دعوه اجابهم وان استغفروه غفرلهم گفت حاجیان و معتمران وفد و زایران خدایند که خدا را

خوانند و اجابت کند ایشان را و اگر آمرزش خواهند بیامرزد ایشان را مجاهد روایت کند از رسول که گفت

اللهم اغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج گفت بار خدایا حاجیان را بیامرز و آنان را که ایشان

استغفار کنند علی بن عبد العزیز گفت سالی از سالها علی الولید القسم بن سلام بودم چون نزدیک

رسیدم ابوالولید گفت برو یاره خود و کره برای من ابو عبید و آمد که نفقه انجا را کرده ام بیاوره قبالی بگاه

کرد کیسه فراموش کرده بودم ما بجا نهاده بود بر گرفتم و در میان بستم و از انجا روی بقافله نهادم و از ان

وادی نگاه کردم همه وادی پر از قرده و خنازیر بود بترسیدم و از ان حال بیامدم و پیش شیخ بقافله رسیدم

و ایشان بر جای بودند مرا گفت کجا بودی قصه باز گفتم و حدیث قرده و خنازیر بگفتم تعجب مرا گفت ان

این بود گفتم نه گفت آن گناه بنی آدمست که انجا رها کرده اند و بیامده فاذا قضیتم مناسککم

چون قضای مناسک کرده باشید یعنی از گذاردن حج فارغ شده باشید و ذبایح کشته باشید و هو جمع منسک

یقال منسک انسک نسکا و نسکه و منسکا والمنسک الموضع کالمشرق والمغرب و نسک اذا تعبد و

الناسک العابد و ابو عمرو کاف را در کاف ادغام کند بر عادت او در جمله قرآن مراد ساکن اند چنانکه

گویند و لو شاء لاتی عندک بعد عابشکا و الذی اصبح عندی نعم فاذکروا الله

کذکرکم آباءکم یعنی معتمران و در این آیه گفتند که عرب را عادت بودی که چون از حج

بگذاردندی بیامدندی و نزدیک کعبه بایستادندی و مفاخرت پدران خود می کفتند که کان ابی یقری الضیف

الضیف و یضرب بالسیف و یطعم الطعام و ینحر الجزور و یفک العانی و یحمل الدیات و مانند این

و امثال این معانی چنین کردی و چنین رزی و در دشت نزد طعام چنین دادی و شتران کشتی و اسیران آزاد

کردی

را بکرادی و موییهای بشانی به برید و این علامت آزاد کردن اسیران بودی و انجه دین

حق گفت بدل اکرامی محاولات نیکوی ذکر من گنید چه خانه خانه منست و نعمت نعمت

و نعمت ذکر من شما را و پدران شما ممکن شد پس شکر و ذکر من باید کردن شما را نه ذکر پدران

سدی گفت عرب را عادت بودی چون حج گذاردی بنا کفتندی اللهم ان ابی کان عظیم

الجفنه عظیم القبه کثیر المال فاعطنی مثلما اعطیته بار خدایا پدر من بزرگ جفنه بزرگ قبه

بسیار مال بود بار خدایا چندانکه او را دادی مرا ده خدای تعالی گفت این ثنا که بر پدران نیکوی بر من

کنی عبد الله عباس و عطاء و ربیع و ضحاک گفتند که معنی آنست که فاذکروا الله کذکرکم

الصبیان الصغار الآباء یا مرا خوانی و یاد من کنی و تضرع با من کنی و بیاری مراد در خواهی

هم چنانکه کودک خورد چون بترسد یاد مادر کند و نیز بابا مادر و پدر کند ابوالجوزا گفت عبد الله عباس را

پرسیدم ازین آیه گفتم چه معنی دارد این که خدای تعالی گفت خدای چنان یاد کنی که پدران را یاد

بعضی از ما که سالیان برود بگذرد که پدر او یاد نکند گفت نه چنانست که گمان بردی مراد انست که برای خدای

خشم چنان باید گرفتن چون چیزی که در رضای خدای عاصی شوند که خشم گیری برای پدرت چون بشنوی که او را دشنام

داده اند و ذکرا گفت یا ان قناعت مکنی که ذکر من چنان کنی که ذکر پدران بلکه من چنین و بیشتر و به

و عنایه بحث تر و نصب ذکر بر تمیز است و نصب اشد بر تقدیر فعل المعنی اذکروه ذکرا اشد و کلمه

او بمعنی واو است و گفتند بمعنی بل است و زجاج گفت اشد در محل جر است عطفا علی قوله کذکرکم الا انه

که منصوب کردند برای آنکه لا ینصرف فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا و منهم من یقول ربنا آتنا

چنانکه شاعر گفت رب من انضجت غیظا صدره ای رب انسان ربنا و التقدیر یا ربنا و لکن حرف

حرف ندا کرد و لدلالة الکلام علیه و نصب ربنا برای آنست که منادی مضاف است آتنا فی الدنیا

به ما را در دنیا و ما له فی الآخرة من خلاق و او را در آخرت نصیبی نیست انس مالک گفت این

الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ابن جریج گفت چنین رسید بمن که قومی از اهل موقف که بتر دعای ایشان

این بودی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ابن جریج گفت چنین رسید بمن

که خدای جلّ جلاله گفت اولئک لهم نصیب مما کسبوا ایشان آنان باشند که ایشان از نصیبی بوده باشد از انچه کرده باشند مغفرت

گفتند من الجزاء الدعاء و من الثواب الجزاء ایشان از خدای خیر دنیا و آخرت خواسته اند بعطای ایشان نرا

خیر دنیا بر بنده دعای صالح ایشان را جزا و ثواب بدهد چنین روایت کند ضحاک از عبد الله عباس که گفت

سبب نزول آیه آن بود که مردی به نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله پدرم از دنیا برفت از دنیا برفت

و او حج خانه خدا نکرده بود اگر من برای او حج بکنم مجزی باشد از او گفت ای مرد اگر بر پدر او وام بودی تو

قضا کنی او را مجزی نباشد از او گفت آری یا رسول الله گفت وام خدای اولی که بگذارند گفت یا رسول الله

پس مرا هیچ مزدی باشد خدای این آیه فرستاد اولئک لهم نصیب مما کسبوا

یعنی من حج عن میت کان الاجر له و للمیت مثله فضل عباس روایت کند که روزی من ردیف رسول بودم

مردی بیامد و گفت یا رسول الله مادری پیر دارم و بر راحله نتواند نشستن و اگر او را در جهازم ترسم که او

نه و حج نکرده است رسول گفت اگر برود و او این نتواند و قضا کنی گفت بلی گفت برو از وی حج بکن

انس روایت کند که رسول گفت مردی یک حج وصیتی کند سه حاجی بنویسند یکی وصایه نامه بنویسد یکی

انکه وصایه او بجای آرد و از پس او ببرد و یکی او را که بگیرد و دیگری آنکه در آن بوده باشد سعید جبیر گوید

مردی به نزدیک عبد الله عباس آمد گفت مرد جمال شتر بکرایه دادم و شرط کرده که من حج بکنم

مجزی باشد گفت تو از آنانی که خدای تعالی گفت اولئک لهم نصیب مما کسبوا والله سریع الحساب

و خدای تعالی زود شمارست اگر گوید چه معنی دارد و در حج چه موجب بود که زود شمار بود گوییم این دو معنی است

یکی انکه خدای تعالی جل جلاله حساب همه خلقان برنانی اندک برآرد چنانکه حساب یکی او را منع نکند از حساب دیگری

و دیگری چنانکه یکی را از ما که و عالم برو بجمله سهو هات او بر حسب علم نفس باشد او را احتیاج نبود بعقد

و ضبط

ونه ضبط شمار و علم بعضی ازو بعضی که خدای جل جلاله عالم است بجمیع معلومات علی کل وجه

یصح ان یعلم علیه و جسم نیست که منع کند او را از اقبال او بیکی از اقبال بر دیگر با یکی از یکی بازماند و در خبر است

که خدای تعالی حساب خلایق برآورد بمقدار آنکه یکی از ما گوسفندی بدوشد و متکلم است نه بآله از جهت

و در خطاب کند اصوات بحل به مختلف و منع نکند او را خطاب بعضی از خطاب دیگری چنانکه

متکلمان بالة و این و همی است و حکما گفته اند که متعذر است و در این غایت مدح باشد و وجه دوم آنست

آنست که سریع الحساب است و معنی آنکه سریع الجزاست و حساب در آیه خدا را شنود و این جایگاه گفت

در کلام عرب معنی که گویند تا وقت حساب بر سند تا من حساب تو برآرم و بخواند این الفاظ داده و از بیست

بود و این لمکلفین چنانکه گفت و ما امر الساعة الا کلمح البصر و هو اقرب و برای آن بود که لفظ حساب

که خداوندگان عقب حساب ایشان باشد و برو فق عمل ایشان باشد و میان این هر دو جزا و عطا

حسابا ای کافیا و معنی حساب از خدای اعلام او باشد خلقان را بمقدار استحقاق ایشان از ثواب و عقاب بر اعمال ایشان

و موافق آن ایشان را برای آنکه تا بدانند که ایشان را هر گروه مستحق کرده اند آنکه خدای تعالی عفو کند ایشان را

دانند که از چه عفو کرده است و کرا کند با ایشان رحمت کرده است بر فضل او دانند و از چه کرد از رحمت چون ثواب دهد ایشان را

مرا القوه و متاهند مواهب رحمن این ایشان را و بر این وقت کردن رحمت ایشان لطف است این معنی و غرض

حسابست و حساب بمعنی محاسبه است که قال الله تعالی و اذکروا الله فی ایام معدودات

مراد ذکر خدای تعالی درین ایام تشریق تکبیر است که باید کردن عقب نماز بار بار بگوید یکی در عقب نماز فریضه

عقب یازده نماز و در شهر او عقب دو نماز و این قول عبد الله عباس است و حسن بصری و ایام معلومات عشر ذی الحجه است

و این قول زجاجست و مذهب مالک و شافعی و جمهور علما برین اند و ایام حج است و قول عکس گفت ایام

معدودات عشر ذی الحجه است و ایام معلومات ایام تشریق است و این مذهب ابو حنیفه است و دلیل بر صحت

درست آنست که او را بود از قول وسه روز که بیشتر و دیگر آنکه خدای تعالی گفت فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه

عادت بودی که گرد خانه طواف میکردند برهنه و دعای ایشان این بود اللهم اسقنا المطر
و اعطنا على عدونا الظفر وردنا صالحين ار خدایا ما را باران ده و بر دشمن ظفر ده و ما را
بسلامت بخانه خود رسان و ایشان بسلامت قتاده گفت این در حق کسانی است که همت
ایشان دنیا بود و اگر عملی کنند برای دنیا بود و اگر دنیا خواهند ایشان مردمان دون همت باشند
و بی منزلت که آن خیرات دینی و اخروی بدنیا ضایع کرده باشند و قال الله ان [illegible]
بجمع غرور هم ایشان از آنانند که وفرحوا بالحيوة الدنيا همه شادی ایشان ازین
باشد که از دنیا چیزی بدست آرند که وصف دنیا اینست که تیره و [illegible] و مکر و [illegible] چند
باز کند و سر در آغوش [illegible] اگر روزی بهره بکند و سال [illegible]
شکری چنانچه دیگر دست [illegible] بود و من عادة الایام ان
صروفها اذا اسر منها جانب ساء جانب [illegible] قدامه بن نوح را گفت [illegible]
که جاست و صفت دنیا [illegible] و عیشها رنق و کدر [illegible] ول
عجب چیزیست کار دنیا با این همه [illegible] عجب [illegible] است که با این همه جفا دوستی او از
دل ارباب [illegible] الدنيا لنا [illegible] والحمد لله على [illegible] اجتمع الناس على
[illegible] الدنيا [illegible]
[illegible] و [illegible] ومنهم من يقول ربنا آتنا
في الدنيا حسنة [illegible] خدا [illegible] کردی [illegible]
[illegible] که مردم [illegible] اگر دنیا [illegible] و [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] وهو القدير [illegible] خیر [illegible] و نصیب آخرت [illegible]
[illegible] اهل [illegible] طلب میکنند [illegible]

حال

حال و آن برای آل عمران خلاف کرده اند در معنی این حسنه که حسنه دنیا چیست و حسنه آخرت چیست از
امیر المؤمنین علی [illegible] گفت حسنه دنیا زن صالحه است و حسنه آخرت حور العین است و قنا عذاب
النار مراد بازن [illegible] عذاب دوزخ زن بد است حسن بصری گفت حسنه دنیا علم و عبادت است و حسنه آخرت بهشت [illegible]
مقاتل [illegible] گفت حسنه دنیا روزی فراخ است و حلال و حسنه آخرت آمرزش و ثوابست عطیه گفت حسنه دنیا علم
و عمل است و حسنه آخرت [illegible] و ثواب [illegible] و گفته اند حسنه دنیا توفیق [illegible] و حسنه عقبی [illegible]
رحمت است و گفته اند حسنه دنیا [illegible] و حسنه آخرت [illegible] و صالحان است و گفته اند در دنیا
[illegible] و در آخرت [illegible] نجات از دوزخ و رسیدن به بهشت و گفته اند در دنیا اخلاص است و در آخرت
[illegible] حسنه دنیا و آخرت عافیت است انس مالک روایت کند که در خدمت رسول [illegible] در بیماری [illegible]
سخت [illegible] رسول [illegible] گفت یا رسول الله
دعا [illegible] که مرا در قیامت خواهی کرد [illegible] در دنیا [illegible] عذاب دوزخ [illegible] رسول گفت
[illegible] برای خود [illegible] اللهم ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار [illegible]
ما را در دنیا نیکی ده و در آخرت نیکی ده و ما را از عذاب دوزخ نگهدار آن مرد این دعا بکرد خدای تعالی او را [illegible]
مسعود [illegible] گفت هر که خدای تعالی او را اسلام و قرآن داده [illegible] و [illegible] حسنه در دنیا [illegible]
[illegible] که [illegible] انس مالک [illegible] گفت اللهم ربنا
آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار [illegible]
[illegible] دعا [illegible] دنیا و آخرت [illegible] رسول [illegible]
[illegible] عباس [illegible] ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار [illegible]
روایت کند از عبد الله عباس [illegible] که گفت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي

و مراد تقریب از منا با اتفاق و این در ایام تشریق باشد دون عشر ذی الحجه [illegible] الیوم الثالث و این

لایق نیست الا باین ایام و آیه دلیل می‌کند بر وجوب تکبیر در این ایام عقیب صلوات که گفتیم [illegible]

من یوم النحر و آخر [illegible] انقضای این عدد [illegible] و این قول عبدالله عباس است [illegible]

عمر و زید بن ثابت [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] تکبیر گفتن در این ایام [illegible]

[illegible] ایام التشریق [illegible] و مذهب [illegible]

موافق مذهب ماست و این قول عطاست [illegible]

بود که حاجیان [illegible] ایام التشریق [illegible]

بود که [illegible] مذهب اهل بیت و شافعی [illegible]

[illegible]

الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد [illegible]

الحمد لله علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا و رزقنا من بهیمة الانعام [illegible]

[illegible]

عال که باشی و بر سر وجه که باشی و اعلموا انکم الیه تحشرون و بدانی که حشر شما و جمع
فردا با خدای تعالی است و آیه وارد است در وعید و اگر کسی از روی عمل خود او را
ثواب و عقاب فردا است   وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ

يُشْهِدُ اللّٰهَ عَلٰى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ اَلَدُّ الْخِصَامِ وَاِذَا تَوَلّٰى سَعٰى فِي الْاَرْضِ لِيُفْسِدَ

فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ وَاِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ

اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي

نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ا

دْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ

مُبِينٌ فَاِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ يَاْتِيَهُمُ اللّٰهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلٰائِكَةُ

وَقُضِيَ الْاَمْرُ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ   قوله و من الناس من يعجبک الآیه کلبی و سدی و عطا

وعطا

وعطا گفتند این آیه در اخنس بن شریق فرود آمد و حلیف بنی زهره بود و نام او ابی بود و او را اخنس
خواندند که روز بدر با سیصد مرد از قتال رسول الله باز پس نشست و ایشان نجنگیدند و او آمده بود تا قوم را باز گرداند
زیرا که محمد خواهرزاده شماست اگر پیغمبر است موافقت اولی و اگر کسانی که تصدیق و منابعت او کنند و اگر دروغ زن است
برای او چنین اولی آنست که بعد از وی برگردید او کار را کفایت کند و اگر کسی دیگر او را کشت از برای
ما مانیم و چون شادی برآمد که لشکر هیچ کس را بکار زار بر شد خنس بود مصاحبت اخنس باز
پس نشست او را برای آن اخنس خوانند و او مردی شیرین سخن و نیکو دیدار بود هر وقت نزدیک پیغمبر آمدی
نشستی و سخن گفتی و اظهار ایمان کردی و سوگند خوردی که تو را دوست دارم و منافق بود و رسول او را
نفاق و باطن او خبر نبود رسول او را بمجلس خود نزدیک کردی و بر وی اقبال کردی و نمیدانست که او را
خوانده است پس از میان او و ثقیف خصومتی افتاد شبیخون بر دو چهار پایان ایشان بکشت و کشتها
ایشان را بسوخت و چون گفت بر عکس زبان مسلمانان بگذشت و چهار پایان را بکشت و زرع بسوخت و نقل کرد
و در او زر عی مالی بود در طایف برفت که آن مال بستاند و همی که از آن برود و بسوخت
خدای تعالی در وی این آیه فرستاد و عبد الله عباس و ضحاک گفتند این آیه در سریه رجیع آمد و آن که فارغ
گشتند و اسلام آوردیم جماعتی علما اصحاب را با بفرست تا ما را دین بیاموزند و ازین مکر بود که رسول
خبیب بن عدی الانصاری را و مرثد بن ابی مرثد الغنوی و خالد بن بکیر و عبد الله بن طارق و زید بن الدثنه را
انجا فرستاد و عاصم بن ثابت را بر ایشان امیر کرد ایشان روی بمکه نهادند و جایی فرود آمدند که آن را مقام
بطن الرجیع گویند از میان مکه و مدینه و ایشان خرمای مدینه داشتند و آن خرما میخوردند و استخوان آنجا بیفکندند
عجوزی آنجا گوسفند داشت و آن استخوان بدید و دانست که استخوان خرمای مدینه است و آن جنس خرما مدینه بود پیش قوم خود را
گفت قومی از اهل مدینه که گذشتند از مکه خرما چه دانی گفت استخوان خرما دیدم و آن خرما مدینه باشد قوم او
بر خواستند و سلاح برگرفتند و بدان راه از پی ایشان برفتند تا ایشان را دریافتند و با ایشان قتال کردند و ...

از آن سبب نمیکنند چون بر زمین افتاد زبیر پس فرو برد او را جمیع الارض خواندند آنگاه زبیر آواز داد و گفت برادر من
کجای من زبیر بن العوام و مادرم صفیه بنت عبد المطلب و این که یافت مقداد بن اسود است و گفت زبیر
اگر خواهی به تیغ کارزار کنیم و اگر خواهی فرود آئیم و پیاده کارزار کنیم و اگر خواهی بروم گفت بر من هر که خواهی
با تو که زبیر کشته بود و ایشان پیش رسول آمدند جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله درین سخن تعجب نمود از حالت ایشان
و حال منافقان چون ایشان بر نشستند عجیب و اصحاب پیش آن کار رفتند او ایشان را کشتند و میان ایشان
زبانی کار بودند خود را هلاک کردند و چون رسول این خبر یافت گفت از ایشان و ایشان خبر یافتند که رسول الله
خبر کرد آمدند جدال آن سخنها چگونه گفتند سوگندان یکبار خوردند که در دل ایشان نفاق نیست حدای این آیه فرستاد
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا سخن تعجب است بلا خلاف و این گروه موصوف است از وصف آن
کس هست که تعجب می آورد ترا کار او که سخن گوید و در فن خود حسن خود بنماید و آن از امر عجب این که بیند در این گونه
اعجبنی حسن تو در این آیه صفت تزویق زبان منافقان گفت که ایشان بر زبان چگونه چابکی و چاپلوسی می کنند
تا کلام حق چگونه بر وجوه میگویند تا ترا بگفت زبان تعجب می آورد کافر با مؤمن حسن بشر المؤمن فی وجهه والفاجر
حب اللئیم پس چنین با ایمان کرم باید صفت کرم است ان الکریم او خادم اخدعاکم و چون مؤمن فریفته شود
یعنی کریم است سهل جانب باشد زود به آن آید از آنکه کریم باشد و دیر از دوست شود از آنکه حلیم باشد چون بگوید باور
دارد و چون سوگند خورد راست پندارد و همه خلق را حساب خود انگارد و سلیم باشد هر کس گمان سلامت جانب او
و منافق همه تزویق و تزویر زبان باشد ظاهری آراسته با ایشان دارد و باطنی خراب پس ان منافق باید فتنه قادر
سر دو با طعنها خورد چون گوهری که ظاهرش مذهب باشد و شمار و بیش و در اندرون معذب باشد در سیره او نگری کما
المصلی
کرکس هست حسن سیره و بینی دارد و خبث سیرت خبر داری صلی فاعجبنی و صام فراقنی بح العلوس
الصائم وقال الآخر ابد تراه ساجدا او راکعا العمر مثله اما به و داد الفناء به اگر چه سبیل ما بان
یا در حق شخص معین باشد چون کسان دیگر در آن معنی مشارک باشند تناول کند ایشان را پس آیه شان
ولا منافقان
بحال منافقان را که در ظاهر چنان گویند که در باطن و در ضد ظاهر با خلق نیست و باطن با حق است و دعوی ظاهر و باطن
سهر و باطن با خود جدا کرد و آنک الظاهر و الله یتولی السرایر سخن او نزد ایشان کسی از عجب آید تو در دنیا از دوستی سخن نمودن
من از وجد او نیست سخن قبول کنم آنکه با آن رنگ کند که سخن او پس گوید با این سخن در دو سوگند خورد پس سوگند کند خدای را گواه
خود ساخته بود و سوگند سلاح خود ساخته اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً من منفعة آن کنند و دفع مضرت با
کنند گاهی تغیش بود گاهی پرسش منافق اگر دروغ زن باشد که سوگند خورد و الکذب یا بکون ابو الفضل ازال الیمینا
بالطلاق اگر در سوگند بخدای دروغ زن بود گفت زبیر او زن من به بیالی طلاق گفت سیالی بالطلاق گاهی بکعبه گاهی سوگند خورد
و گاهی برسول و گاهی بکعبه و گاهی بقرآن و حلف الف یمین غیر صادقه مطرود و الکعوب الادیم فی نسق خدای او دروغ را
گواهی خواند خدای گواه است بر دل من و خدای بر خدای گند خدای داند و گواه است گواه او نیست گواه بر نیست وَاللَّهُ
شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ این گواهی خواست
نهاد و تا اگر خصم او باشد و گواه او و حاکم او و فیک الخصام و انت الخصم و الحکم مشکل بود کار آنکس که حاکم گواه خصم
بود اگر تو بگفت چون خصم بود آنگه با این رنگ ستیزه روی و لجاج پیشه گیرد و در حجاج لجاج کند و در جدال جدال
کند و در جواب خصام کند و این همه برای این حطام کند که فی الحیوة الدنیا و الجاب عظیم الشتی فی الخیر و عجب عظیم
الشتی فی الشر و از نیکان بگذر عجب گوید که بر خود متعلم باشد و اصل عجب آن بود که بنشست آن که بود عالم المفضل
این مجلس در خانه خواند و یشهد الله تبیح باد و دروغ با الله برانگه گواهی خدا او بود و معنی و دیر دلبود او بیشکر بود خدای
گواهی است که دروغ بگوید پس باشد وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ و در مصحف ابی
هست و یستشهد الله و این موافق قراءت عامه است در معنی و خدا را گواهی میدهد خواهد تا رجا با تو گواه بنشیند
بر آنچه در دل نیست اگر چه بگفت بر آنکه گواهی به خدا بر او گواهی بخواند دروغ خدای گواه باشد بر او است که او دروغ بگوید و الله يشهد
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ و او سخت خصومت تقال لد و یا صدا و انت بالدود لداد

چون در لجاج خصم را غلبه کند گویند لدّه لدّه لدّا رجل الدّ وامرأة لدّاء ورجال ونساء لُدّ قال الله تعالی وتنذر به قوما لُدًّا
لدًّا و رسول علیه السلام گفت ان ابغض الرجال الی الله الالدّ الخصم دشمن ترکسی بنزدیک خدای تعالی مردی سخت خصومت ستیزه
کر باشد قال الراجز [illegible] وقال الشاعر ان تحت الاحجار حزما وعزما وخصیما الدّ ذا مغلاق زجاج گفت اشتقاق
او من لدیدی العنق ای جانبیه [illegible] بنی زجاج [illegible] خصم [illegible]
[illegible] خصام [illegible] زجاج گفت خصام جمع خصیم [illegible] کرام [illegible]
[illegible] وقیل جمع خصم [illegible] خصومه [illegible] و بدین وجه [illegible]
[illegible] کرام الرجال [illegible] زجاج گفت [illegible]
[illegible] گفت الدّ الخصام [illegible] خصم [illegible]
[illegible] گفت الدّ [illegible] حسن بصری گفت [illegible]
[illegible] و گفت [illegible] در باطل [illegible] عالم زبان جاهل [illegible] حکمت گوید
خطبه کند بزبان خاطب بود و عمل [illegible] بزبان خطیب [illegible] واذا تولی او برو اعرض
چون برگردد و پشت برکند این قول حکم راست و قول آنکه گفتند آیه در حق اخنس بن شریق آمد که پیش رسول علیه السلام
[illegible] گفت و پس [illegible] منافق این بود که [illegible] دو زبان باشد و دو روی [illegible] یکی [illegible] خصم
زبان دارد [illegible] دشمن [illegible] من شر الناس ذو الوجهین [illegible] بوجه [illegible]
بوجه رسول علیه السلام گفت [illegible] باشد [illegible] الاخیر [illegible]
القیمة [illegible] علی صاحب [illegible] لسانان ووجهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] بگوید [illegible] زبانش [illegible] جون کاغذ [illegible] من کان له ظاهر
و [illegible] فهو [illegible] الطرس [illegible] بالسیف کالا
قلم [illegible] هرکه چون کاغذ [illegible] دو زبان و دو روی [illegible] سخن [illegible] همچو کاغذ [illegible] چون
قلم [illegible] پس قول [illegible] اذا تولی ای اعرض چون روی برگرداند [illegible]
[illegible] چون پشت برکند [illegible] حسن بصری گفت [illegible]
[illegible] و دو زبان [illegible]
[illegible] آنست که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جابر [illegible] ویهلک الحرث والنسل حسن بصری و [illegible]
[illegible] ویهلک الحرث والنسل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کردند [illegible]
[illegible]

پس چه بایدگردن گفت [illegible] علی [illegible] بخوابی [illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] گفت یا اخی [illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible] علی ما جاء فی الاخبار [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
هر یکی از ایشان خاک [illegible] وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا
فاغشیناهم فهم لا یبصرون و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ایشان [illegible]
[illegible] خاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
بنفسی خیر من وطی الحصی واکرم خلق طاف بالبیت والحجر [illegible]
[illegible] وبات رسول الله فی الغار [illegible]
فی حفظ الاله [illegible] الشیخ [illegible] ابو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسین النیشابوری [illegible]
[illegible] حدثنا السید ابو محمد زید بن علی الحسنی [illegible] قال حدثنا [illegible] بن علی بن جعفر [illegible]
الحسین النیشابوری [illegible]
[illegible]
[illegible] الفرع ولا الاصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی الدنیا والآخرة [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible]

زرع و نسل را هلاک کرد و الله لا یحب الفساد که خدای تعالی فساد دوست ندارد و این آیه دلیل است بر بطلان
مذهب مجبره برآنکه [illegible] و دلیل می‌کند بر آنکه خدای تعالی هیچ معصیت را
نخواهد برآنکه فساد [illegible] و لام استغراق جنس است [illegible] روایت کرده‌اند [illegible]
تمام [illegible] رسول علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] گفت ان الله لا یحب الفساد [illegible] رسول [illegible] خدای [illegible]
[illegible] بخلاف شرع [illegible] حق [illegible] و تعطیل [illegible]
فساد دوست ندارد [illegible] احوال [illegible]
[illegible] از خلق و فعل و احداث [illegible] و قضا و قدر [illegible] اراده تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
واذا قیل له اتق الله [illegible] حال این کافر منافق [illegible] در زمین فسادی کند
او را [illegible] و [illegible] کنند [illegible] بترس اخذته العزة بالاثم
[illegible] بر آن غره [illegible] که در دل [illegible] بر آنکه [illegible] گناه [illegible]
[illegible] اخذته العزة بالاثم ای للاثم الذی فی قلبه [illegible]
حتی الاثم [illegible] فحسبه جهنم او را دوزخ بس است [illegible] و
لبئس المهاد ای الفراش و [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن مهاد [illegible]
[illegible] از [illegible] عبد الله مسعود گفت [illegible]
[illegible] کسی را [illegible] اتق الله از خدای بترس [illegible] علیک [illegible] خود [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] آیه [illegible] گفت اقتتل الرجلان [illegible] عبد الله عباس [illegible]
[illegible] رسول علیه السلام [illegible] گفت [illegible]
[illegible] قال [illegible] گفت [illegible] که [illegible] رضای خدا [illegible]
[illegible]

[illegible] امر معروف و نهی منکر [illegible] امر معروف [illegible] کس [illegible] منافق [illegible]
[illegible] اتق الله [illegible] اخذته العزة بالاثم [illegible]
[illegible] بارک الله علیک [illegible]
[illegible] و من الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله [illegible] کسانی [illegible] مرضات الله [illegible]
[illegible] مفسران خلاف کرده‌اند در سبب نزول آیه [illegible] ضحاک گفت آیه [illegible]
فرود آمد چون [illegible] حبیب [illegible] دیگر مفسران گفتند آیه در
[illegible] قریش [illegible]
[illegible] فرود آمد [illegible]
[illegible] تیر [illegible]
[illegible] خدای تعالی این آیه [illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] نفس [illegible] رضای خدا [illegible] و بعضی دیگر گفتند [illegible]
امر معروف و نهی منکر [illegible] حکایت کرده‌اند از عبد الله عباس [illegible] ابو امامه [illegible]
که رسول علیه السلام گفت افضل الجهاد کلمة حق عند امام جائر گفت فاضل‌ترین جهادی کلمه حق بود [illegible]
[illegible] عبد الله انصاری [illegible] که رسول علیه السلام گفت سید الشهداء [illegible] حمزه عبد المطلب [illegible]
[illegible] امر معروف و نهی منکر [illegible] عبد الله عباس گفت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] رسول علیه السلام [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] رسول [illegible]

و چنانکه گفته‌اند که مقام او [illegible] بسته بود و در شب [illegible] در روز [illegible] مقام [illegible]
[illegible] و این در [illegible] ایشان [illegible]
گفت [illegible] شب [illegible]
ناعالمان [illegible] علم [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] محراب [illegible] محراب [illegible]
والزیتون الطیب الطیب [illegible]
فالطیب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
هر پاکی [illegible] الله [illegible]
بعضا [illegible] الله [illegible]
[illegible] یا ایها الذین آمنوا
ادخلوا فی السلم کافة [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
سلام [illegible] یا رسول الله
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
[illegible]

[illegible] فی الدین [illegible] احکام الاسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] الدین [illegible]
[illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] درخت [illegible] درخت [illegible]
[illegible] درخت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولا تتبعوا خطوات الشیطان [illegible]
[illegible] انه لکم عدو مبین [illegible]
[illegible] عمر خطاب
رسول الله [illegible]
[illegible]

[illegible] من زلتم من بعد ما جاءتکم البینات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاعلموا ان الله
عزیز حکیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible] والملائکة
[illegible] الملائکة [illegible]
[illegible] هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یاتیهم الله فی ظلل [illegible]

[illegible] علی خلاف المصاف [illegible]
[illegible] یاتیهم الله [illegible]
[illegible] فاتی الله بنیانهم من القواعد
[illegible] فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وقضی الامر [illegible]

بحالت است برای آنکه ... تکلیف ... مکلف ... ابن جریر قوله والی الله
ترجع الامور در مرجع و بازگشت کارها بخداوند جل جلاله که اتفاق است که این کلمه ...
[illegible] ... والله ولی التوفیق

قوله تعالی سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ

وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ

وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا

فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ

فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي

مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا

يأتكم

يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا

حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ

وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ

عَلِيمٌ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا

وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

قوله تعالی سل بنی اسرائیل بپرس ای محمد از فرزندان یعقوب ... کم آتیناهم ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... ومن یبدل نعمة الله ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... زین للذین کفروا الحیوة الدنیا ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... بغیر حساب ... [illegible]
[illegible] ... زین للذین کفروا الحیوة الدنیا ... [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] ... والذین اتقوا فوقهم یوم القیمة ... [illegible]
[illegible]

مردی ضعیف حال را دیدم خلقانی پوشیده گفتم ای یا رسول الله این مرد در چشم من حقیر آمد رسول ع گفت
والذی نفسی بیده لهذا عند الله یوم القیمة افضل من قراب الارض من هذا ای بآن خدای که جان من در قبضه
قدرت اوست که این مرد حقیر که در چشم تو می آید نزدیک خدای بهتر و فاضل ترست از جهان این مرد بسیار کرده
والله یرزق من یشاء بغیر حساب و خدای تعالی روزی دهد آن را که خواهد بی حد و اندازه و بسیار و شمار است
[illegible] اگر هر چه در حساب شود اندک بود یعنی از بسیاری که یابد او که شمار او محیط نبود و این قول عیدی [illegible]
برین قول نفی حساب از نفی تضییق و تقتیر باشد و عرب عطای نیک را محسوب خوانند چنانکه قیس بن الحطیم
انی حبیب وکنت غیر حساب و تقرب الاحلام غیر قریب و ما تنفع نقل فقد تجده فی الیوم غیر مضر مجتنب
وجهی دیگر از معنی آیه آنست که بغیر حساب ای بغیر احتساب وظن و تقدیر المرزوق یعنی از آنجا که گمان نبرد چنانکه گفت
ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب و این وصف است روزی را بنا بر طلب و راه
چه روزی که ما خوشان باشیم و خشانتر بود آن چنان باشد که غایل که بود لهذا بعد اوجا بی الی طیبی و نقد دیها
ونعیما احب واحبسته فی نفسی عبدالله عباس گوید درین آیه که مراد اموال بنی قریظه والنضیر است که خدای تعالی
آن غنیمه را به مومنان رسول الله و مسلمانان داد و وجهی دیگر در معنی آیه آنست که کسی نه طلب مکافات و مرافقه بر آن اگر کسی که
عطا بر آن مکافات دهد عرب از حق او گوید فلان یکاسب الناس علی حساب و فلان حسیب [illegible]
او نفی طمع مقابله و مکافات و وجهی دیگر در معنی آیه آنست بغیر حساب ولا تبعه لدنی الدنیا و لا اخره و خدای تعالی
روزی دهد آن را که خواهد بی تبعتی و در دنیا و آخرت او را بدان مواخذت نبود و خود موصوف بود بدان صفت که خود است
ره یابی در این باب بر آن خواهد و برای حساب و تبعه رو ندارد و وجهی دیگر گفته مراد آنست که خدای تعالی روزی دهد آنکه
خواهد کسی را برای او اعتراض نکند و کس را نگوید که چون چرا که او در این باب چه درست شده است که افعال حق
همه حکمت و صواب است و نفی حساب عبارت بود از نفی اعتراض از فعل او جل جلاله و وجهی دیگر آنست که مراد آنست
که به صاحب نعمت بیش از اندازه استحقاق او دهد اگر بر وفق عمل او مثلا باستحقاق او دهد آن آنست اندک است
ما در [illegible]

بادو [illegible] خورد و را چیزی داد ولیکن به سبیل تفضل بود از افزون از اندازه نگاه ندارد و برای آنکه او را
خوشی می آید که برسد که برسد این وجوه است که اهل علم درین آیه گفته اند و وجهی دیگر است که ما را باید
اجل [illegible] که خدای تعالی ایشان را روزی دهد و از حساب بیرون چه بهر خاص آید و احوال ایشان را نیک [illegible]
ایشان باشند و ایشان بر سانند مرای آنکه انقطاع نبود در بسیار ای فرود کان الناس امة واحدة
حسن بصری و عطا گفتند مردمان از عهد آدم تا روزگار نوح همه بر یک دین و طریق بودند و قتاده و عکرمه گفتند
از عهد آدم تا وقت بعثت نوح ده قرن بودند همه بر یک شریعه بودند اختلاف چون که پیدا شد در عهد نوح
پدید آمد پس خدای تعالی نوح را بفرستاد و کلبی و واقدی گفتند مراد عباس اهل سفینه نوح اند آن عصا و مردم که
در بن نوح بودند با او ایمان آوردند که با او در کشتی بودند پس آنان مختلف شدند عبدالله عباس گفت پیش از ابراهیم
مردمان یک ملت بودند کلو خدای تعالی ابراهیم را بفرستاد و بعضی دیگر از مفسران گفتند مردمان یک دین و یک طریقه
بودند در آن معنی که ایشان تکلیف نبود و ضد آن معنی که ایشان تکلیف و امر و نهی خدای تعالی تکلیف کرد و [illegible] انزال
بفرستاد و مراد ایشان و باره آیه بود است چنانکه گفت انا وجدنا اباءنا علی ملة امة ای علی ملة و طریقة
وامة در قرآن و کلام عرب بر وجوه است امة بمعنی ملت چنانکه گفتیم و امة بمعنی امام فی قوله ان ابراهیم
کان امة و امة بمعنی حین و روزگار فی قوله و ادکر بعد امة و امة مردمان باشد بعضی فوق بعض اهل
و آن دین مشارک ایشان بود و امة بمعنی جماعت فی قوله وجد علیه امة من الناس
یسقون و امة بر امام امر ما و با شد یقول هذه امة فلان ای امه چنانکه رسول ع گفت یبعث زید
بن عمرو بن نفیل امة وحده یوم القیمة و امة بمعنی قامه آید یقال فلان حسن الامة ای القامة قال الشاعر
وان معون لا کرمین حسان الوجوه طوال الامم ای القامات و اصل همه از ام است و آن قصد بود
وجه قول خارج نیست از بسط قول آنکه اگر مردم همه بر یک دین بودند از کفر و اتفقوا علی خلاف امة واحدة
واحده و یکی اگر بر یک دین بودند از ستایش و خرد ما شناسی در میان ایشان خلاف نبود در دین و علوم [illegible]

از پی تکلیف نبعث الله النبیین خدای بفرستاد پیغامبران و جمله ایشان صد و بیست
و چهار هزار پیغامبر بودند علی ما جاء فی الاخبار از ایشان سیصد و سیزده رسول بودند و پنجشنبه ذکر ایشان در
قرآن با اسماء اعلام و پنج از ایشان اولوالعزم بودند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام بشیرین بشارت
دهنده مومنان را بطبعات و ثواب و منذرین ترسانندگان کافران و عاصیان را بعقاب ابوهریره روایت
کند که رسول گفت صلوا علی انبیاء الله و رسله فان الله بعثهم کما بعثنی گفت صلوات و رحمت
بر پیغامبران خدای که ایشان نیز فرستادگان خدای تعالی اند چنانکه مرا فرستاد اگر گویند قاعده آنست که در میان
نشاید که از حق خالی باشد پس چگونه بود که خلقان مجتمع باشند بر کفر و واحده و جواب آن گوییم بر قول آنان
که گفتند که بر ایمان مجتمع بودند تا بر پی تکلیف این سوال نیاید و بر قول آنان که اجماع بر کفر گفتند جواب ایشان
ایشان آنست که حجت خدای تعالی در میان ایشان مقهور و مقهور بود و قوه قهر و غلبه ایشان را بنیان نگه
خدای تعالی دیگر او در زمان ایشان نکرد و قاضی القضاه و ابو مسلم بن بحر گفتند مراد آنست که مردم یک ملت بودند با
معنی که پیش از بعثت انبیاء بر تکلیف عقل بودند چون خدای تعالی خواست تا تکلیف شرعی کند پیغامبران بفرستاد
با کتب با و انزل معهم الکتاب بالحق کتاب گفت و پیغامبران که خداوند کتاب که پیش ایشان از این چه جواب
گفتند یکی آنکه چون لام جنس در آورد چنین صالح باشد یکی را و جمیع را و جواب دیگر آنست الا آنکه
نبی که با هم بنزول کتابی چنانکه گفت فاجلدوهم ثمانین جلدة وسی اگر فاجلدوا کل واحد
منهم و مانند این بسیار است ابو ذر غفاری رحمه الله علیه روایت کند که من از رسول ع پرسیدم که خدای تعالی
از آسمان چند کتاب فرستاد گفت خدای تعالی از آسمان یکصد صحیفه و چهار کتاب فرستاد و شیث و آدم بود
و بر نوح سی صحیفه انزال کرد و بر ابراهیم ده صحیفه اگر توریه بر موسی انزل کرد و انجیل بر عیسی گفتم یا رسول الله در صحف
ابراهیم چه بود گفت همه امثال و توریه موسی همه عبر بود و مانند آنکه عجبا لمن ایقن بالموت کیف یفرح
وعجبا لمن ایقن بالنار کیف یضحک وعجبا لمن رای الدنیا وتقلبها باهلها کیف اطمان الیها عجب از آن
[illegible]

و کی یقین داند جگونه شاد شود و عجب از آنکه دوزخ به یقین داند جگونه بازخندد و عجب از آنکه دنیا بیند و تقلب او با اهل جگونه
ساکن شود با او بنا بر این ایجاب آن کند که درین کتابها هیچ او امر و نواهی و احکام نباشد و خبر آورده اند که انجیل همه
و عظ است و خبر دیگر آورده است که زبور همه حکمت و در خبر آمده است که در توریه هزار حکم بیشتر از احکام شرع
بیشتر در سوره بقره بیان کرد لیحکم بین الناس تا بیان کند احکامی را که در آن خلاف می کنند پس اضافه حکم
تا اضافه الله کتاب ب درست نشد و قولی دیگر آنست که حکم صاحب کتاب کند ولیکن برای آنکه حکم کند اگر کتاب
نبودی او را حکم نبودی و حاکم از کتاب حکم کند بر وفق آنکه در کتاب باشد برای این حکم را اضافه کرد بکتاب بجای مرا
نوده چنانکه گفت هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق کتاب سخن نگوید بنا بر کتاب سخن گوید
و این چنان است که خارجیان امیرالمومنین علی را گفتند ما برای آن حکم کردیم از تو که تو مردانی را در دین خدای حکم کردی
گفت ما حکمنا الرجال ولکن حکمنا کتاب الله گفت من مردمانی را حکم نکردم من کتاب خدا را حاکم کردم ولیکن کتاب
سخن نگوید مردم از کتاب سخن گویند و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه و خلاف نکردند در کتاب الا آنکه کتاب
با ایشان دادند از جهودان و ترسایان من بعد ما جاءتهم البینات پس از آنکه حجت با ایشان آمد یعنی احکام
توریه و انجیل گفته اند مراد بینات ادله عقلیت و تورات و ما اختلف فیه این با شناخت تا آنکه کتاب بود و اما کتب ایشان
اما کتاب الهی قرآن شناخت که راجع بود با حق و شناخت راجع بود با محمد و لیکن الا الذین اوتوه این هم ممکن است
که راجع باشد با کتاب اختلاف ایشان در کتاب مختلف بود و جهی یکی آنکه بعضی از کتاب بعضی [illegible]
خلاف از ایشان حکایت کرد و اذا قیل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نومن بما انزل علینا ویکفرون بما وراءه
و گفتند نومن ببعض ونکفر ببعض و وجهی دیگر آنکه کتاب را تحریف و تبدیل کردند گفت یحرفون الکلم
عن مواضعه و بغیا بینهم ای ظلما و حسدا و نصب او بر مفعول له باشد برای آن بغی و ظلم و حسد را اختلاف
کردند پس از آنکه حق ظاهر شد و دلالت را دید فهدی الله الذین امنوا گفته اند لام بمعنی الی است یعنی الی
اختلفوا و هر دو مستعمل است یقال هدیته لکذا و الی کذا مثاله الحمد لله الذی هدانا لهذا

خدای تعالی هدایه داد مومنانرا باثبات داد از حق از آنچه ایشان درو خلاف کردند این که ایشان در
نماز خلاف کردند و بعضی روی بمشرق کردند و بعضی روی بمغرب کردند و بعضی روی به بیت المقدس کردند خدای تعالی
مومنانرا بکعبه هدایت کرد و در روزه خلاف کردند بعضی بشب روزه داشتند و بعضی نیم روز و بعضی از روز چیزی
داشتند و در اوقات مختلف خدای تعالی مومنانرا هدایت کرد بماه رمضان و در بعضی ایام خلاف کردند جهودان گفتند شنبه
و ترسایان گفتند یکشنبه خدای تعالی مومنانرا هدایت کرد بروز آدینه و درین هم خلاف کردند جهودان گفتند جهود بود و ترسایان
گفتند ترسا بود خدای تعالی بیان کرد مومنانرا که ماکان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا
مسلما در عیسی خلاف کردند جهودان گفتند پیغمبر نیست ترسایان گفتند او پسر خداست خدای تعالی بیان کرد
مومنانرا الحجة حقیقت آن را ان فی قوله ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه
صدیقة کانا یاکلان الطعام و ابوهریره روایت کند از رسول ع که گفت نحن الآخرون السابقون
ما آخریم و سابقیم بروزگار آخریم و بفضیلت سابقیم روز قیامت و در دنیا آخریم و در قیامت سابقیم اول کس
در بهشت شویم ما با ایشان بیش از آن نیست که ایشان سلف ما اند کتاب پیش از ما داده اند ما را از پس ایشان
کتاب دادند خدای تعالی ما را هدایه کرد با آنچه ایشان در آن خلاف کردند و از جمله آنکه خدای ما را هدایه کرد این روز آدینه
روز آدینه جهودان را فردا باشد و ترسایان را پس فردا خدای تعالی داد نابه آنرا که خواهد براه راست و درین حجت مجبره را
برای آنکه آنچه هدایت است که نسق کجای او در جمله از الطاف توفیق و اقدار و تمکین و ازاحه علت و نصب ادله
و ارسال رسل و انزال کتب این فعل خداست و بجز خدای تعالی کرده و هر چه فعل خدای باشد لا محال خدای تعالی
که اله خلق را هدایه کند براه راست و خود کرده است آنگه ایشان مهتدی نشده اند و دلیل کند که برای آنست که
خدای تعالی هدایه کرد و هدایه عامست و مهتدی بعضی از جهانکه امر و نهی عامست و لیکن مطیع و مهتدی اند که او
ام حسبتم خدای تعالی این آیه خطاب کرد با مومنان امه محمد ع که بعضی از بعد ایشان فهدی الله
الذین امنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه تعالی و در سدی گفته آیه در غزای خندق آمد که
مسلمانرا

مسلمانانرا از آن خوف رسید و جهد و مشقت که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد و اذ زاغت
الابصار و بلغت القلوب الحناجر و گفته اند در کارزار احد آمد که عبد الله ابی سلول منافق
رسول را گفت خانه خویشتن در تلف نهی و عشیرت و خویشان را [illegible] خویشتن [illegible] ایشان
گفتند هر که از ما قتیل بود مجاهد و غازی بود و هر که مقتول بود شهید بود و ایشان گفتند اهل نفاق باطل است اگر
محمد رسول حق بودی خدا او دشمن را بر او ظفر ندادی و قتل و اسیر بر اصحاب او مسلط نکردی خدای تعالی این آیه فرستاد
و گفت می پندارید که آسان به بهشت شما رسید چنان که [illegible] ابتلا نکنند
که آنانرا که پیش شما بودند کردند این تسلیت [illegible] سبب نزول آیه آن بود که چون رسول ع با اصحاب
از مکه بمدینه آمد ایشان را سختی رسید که ایشان رست نی آمده بودند و جان و مال رها کرده و جهودان بعداوت
برخواستند و منافقان زبان طعن دراز کردند خدای تعالی از جهت تسلی ایشان این آیه فرستاد ام حسبتم بیان
کردیم که ام معادل همزه استفهام بود اینجا در کلام استفهام ظاهر است فراگفت همزه بمعنی استفهام است
و بیم [illegible] معنی آنست که احسبتم و زجاج گفت بمعنی بل است چنانکه شاعر گفت بدت مثل
قرن الشمس فی رونق الضحی و صورتها ام انت فی العین املح ای بل انت و خطاب کرد با مومنان
گفت پنداشتی که به بهشت خواهی شد و مانند آنکه [illegible] پیش از شما بودند ولما یأتکم
[illegible] مانند [illegible] حتی زلزلوا [illegible] کان قد
لم تزل [illegible] [illegible] تا قطع طمع منتظر [illegible]
کس [illegible] منتظر رکوب امیر باشد گوید لما یرکب الامیر [illegible] انتظار کن
که [illegible] [illegible] تا قطع طمع کنند [illegible] این منتظر رفتن رکب
الامیر یعنی انتظار کن که امیر برنشسته این معنی [illegible] اینجا یا کلام برظاهر [illegible]
آن گروه و با ایشان [illegible] آن نرفته که با ایشان [illegible] و مثل [illegible] خلوا من قبلکم

ای مثل آنانکه گذشتند پیش شما آنکه میان کرد از آنکه بایشان رسید مستهم الباساء والضراء
سختی و گرسنگی و درویشی الباساء الشدة والفقر [illegible] الجوع وضیق المعیشة [illegible]
جاری و بعضی این ابتداست که الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا
یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم و گفته اند مراد باساء درویشی است [illegible]
و زلزلوا اینان را بجنبانیدند و مضطرب کردند و بترسانیدند و دل مشغول کردند حتی یقول
الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله تا کار بجای رسید که رسول خدای و مومنان
استبطای نصرة کردند و گفتند آخر این نصرة خدای کی خواهد بودن خدای تعالی ایشانرا الا ان
نصر الله قریب گفت نصره خدای نزدیکست بعد ازین خلاف بود در اعراب یقول نافع خواند [illegible]
بعضی و دیگران حتی یقول الرسول برفع لام و دیگران بنصب خواندند اما فرق از معانی [illegible]
آنست که حتی نصب فعل مضارع باضمار ان کند و آن موذن باستقبال معنی آن بود الی ان یقول یعنی آن
اضطراب می بود تا آنکه رسول این گفت متی نصر الله گفت رسول غایه آن بود اگر برفع خواند که قول
رسول بران حال بود و گوینده گفتند چون حتی در فعل شود [illegible] بود عمل نکند و تقدیر آنست یقول [illegible]
بالرفع ای حتی [illegible] چون بمعنی مستقبل باشد نصب با دیگران [illegible] طایفه [illegible]
[illegible] سبب [illegible] ایشان [illegible] و سختی بود [illegible] در بعضی کتابها [illegible] خوانده ام که چون خدای در بلا [illegible]
بگشاید شادمان شو برای آنکه سبیل انبیا و رسل است و چون در نعمت [illegible] بگشاید برو گریه کن [illegible]
آنکه با تو خلاف آن کرد که با پیغمبران کرد مصعب بن سعد گوید پدرم از رسول ع پرسید که ای الناس اشد البلاء
کدام مردمان بیشتر مبتلا شوند گفت پیغمبران ثم الامثل فالامثل من الناس پس آنکه نیکو مرد باشد و امثل اشبه
یعنی هر کس [illegible] با ایشان مانند آنکه مرد [illegible] خدای تعالی [illegible] ابتلا کند آنگه گفت فلا یبرح البلاء عن العبد
بعد یمشی علی الارض ولیس علیه خطیئة و بلا با مرد ملازم باشد [illegible] رها نکند [illegible] در [illegible]

نباشد و در خبر آمد که عیسی ع [illegible] بود [illegible] گفت بار خدایا [illegible]
[illegible] بود [illegible] اسرائیل [illegible] مسلط کردی تا او را بخورد خدای تعالی [illegible]
[illegible] خویشتن [illegible] نرسد [illegible] تا بدین منزلت برسید [illegible]
[illegible] برای آنکه [illegible] توان کرد [illegible] تعظیم و تجلیل [illegible] کرد
که [illegible] تعظیم کردن [illegible] به بهشت و [illegible] رسید [illegible]
مکاره و مشاق و [illegible] قول النبی ع حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات و در خبر است که چون
خدای تعالی بهشت بیافرید جبرئیل را گفت در بهشت نگر و [illegible] جبرئیل در بهشت نگرید [illegible] گفت بار خدایا
[illegible] درینجا نیاید [illegible] حفت الجنة بالمکاره چون [illegible] و تکالیف شاق
[illegible] جبرئیل [illegible] گفت بار خدایا [illegible] که کس [illegible] تحمل این مشاق نکند [illegible]
بیافرید و گفت یا جبرئیل برو [illegible] گفت بار خدایا کس نباشد که اختیار این کند و [illegible]
شود [illegible] شهوات [illegible] گفت بار خدایا [illegible] که کس [illegible] که درینجا آید [illegible]
گفت یا بنی اتق الله تعالی یجرب العبد الصالح بالمحن والبلا کما یجرب الذهب بالنار گفت خدای تعالی [illegible]
[illegible] ابتلا کند [illegible] و حسین بن [illegible] علی [illegible] اول [illegible]
که [illegible] و اصحاب [illegible] گفتند خدای [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]
اگر [illegible] خدای [illegible] است [illegible]
[illegible] خدای [illegible] صلاح [illegible]
گفتند [illegible] کاری [illegible] می گفتی یا الهی کیف شیئا فانک
قد رضیت بالرضا [illegible] فی عذابک لی [illegible] ولا [illegible] لن تعونا یسئلونک
ما ینفقون ظاهر آیه چنانست که سوال از نفقه است که [illegible] نفقه کنیم و جواب دلیل آن می کند

که سوال از آنهاست که نفقه بایشان صرف شود و خدای تعالی از هر دو جواب داد و ممکن باشد که سوال از هر دو افتاده
و لیکن حق تعالی برای بیان از آنچه پرسیده‌اند جواب کرد آنگاه از اینجا گفت وما تفعلوا من خیر
فان الله به علیم و بعضی مفسران گفتند آیه در عمرو بن الجموح آمد او مردی پیر بود و مال بسیار داشت از
رسول علیه السلام پرسید چه نفقه کنم خدای تعالی این آیه فرستاد و جواب این آمد قل یعنی بگو ای محمد ما انفقتم من
خیر یعنی از هر چه بر خیر بال است بلا خلاف برای قرینه انفاق از خیر یعنی از مال فللوالدین والاقربین
بر مادر و پدر باید کردن و خویشان که نزدیکتر باشند عبدالله مسعود روایت کرد که رسول علیه السلام گفت الید
العلیا خیر من ید السفلی ابدأ بمن تعول امک واباک واختک واخاک وادناک
فادناک گفت دست زبرین به باشد از دست زیرین و ابتدا بآنکس کن که عیال تو باشد یا مادر و پدرت
و خواهرت و برادرت پس از آن که نزدیکتر باشند پس نزدیکتر ابوهریره روایت کند که مردی نزدیک
رسول آمد و گفت یا رسول الله من دیناری دارم گفت برو بر خود نفقه کن گفت دیگری دارم گفت برو بر
و بر اهلت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت برو بر فرزندانت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت برو بر
دوستانت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت تو دانی هر کجا خواهی صرف کن و رسول علیه السلام گفت صدقه تو
بر درویش صدقه باشد و بر خویشان تو دو صدقه باشد یکی صدقه باشد و هم صله رحم باشد و حق تعالی گفت الیتامی
ترا باشد از [illegible] نفقات ابتدا با مادر و پدر کن آنگه با آنان که نزدیکتر باشند هرکه قرابه او نزدیکتر باشد
ولایه او اولی او را بود آنگه گفت الیتامی [illegible] برای آنکه بی پدر باشند و ایشان را کسی نبود که
زوال کار ایشان کند و ایشان طفل باشند آنگه گفت مساکین که ایشان چیزی ندارند با کفاف بود آنگه
آنگه گفت وابن السبیل و ره گذری که غریب باشد و چیزی ندارد جماعتی مفسران گفتند سدی و جز او که این
منسوخ است بآیه زکوة و این درست نیست برای آنکه در آیه قلت و کثرت نیست و اما در آیه که انما [illegible] که نفقه
برایشان باید کردن و نفقه برایشان منع نکند از وجوب زکوة و جمع از میان هر دو ممکن است کردن آنکه گفتند

منسوخست

منسوخست از وجهی دیگر باید مواریث و این هم درست نیست که وجوب نفقه برایشان که زکوة و اگر [illegible]
و دیگران منع نکند از وجوب زکوة از آنکه چون مرده باشد زکوة ایشان را استحقاقی نباشد از [illegible]
که خدای تعالی بوده باشد پس این منع نیست از آنکه قرآن منسوخ نیست بدین وجه از میان ایشان ممکن است
محمل بود که خدای تعالی خواسته باشد نوبت استحباب خواست گفت هرکس که خواهد که طرفی از مال خود در وجوه
بر صرف کند مصارف اینست که ذکر کرد و حسن بصری گفت مراد باید زکوة است ولیکن پدر و مادر را و من یجب
علیه نفقته من الاقربین از اینجا بیرون برده بدلیلی خارج و باقی روا باشد و برین وجه [illegible] نسخ صورت نبندد
قوله کتب علیکم القتال ای فرض چنانکه در آیه صیام بیان کردیم و آیه دلیل فرض جهاد
میکند و امت خلاف نکردند در آنکه فریضه است خلاف در آنست که فرض بر کفایه است یا فرض اعیان و مذهب
درست آنست که فرض بر کفایه است از اعیان [illegible] فی قیامه منا عن الباقین سقط عنهم چون
جماعت که در قیام ایشان عنا باشد بآن قیام کنند از دیگران بیفتد و آیه مجملست و محتاج بیان نیست اگر
جهاد باید کردن و با که باید کردن چنانکه آیه نماز و روزه و زکوة و حج هم مجملست و تفصیل آن از بیان رسول علیه السلام خواهند
و وجه اتصال آیه بما تقدم آنست که خدای در آیه پیشین بیان کرد که بهشت نرسند الا تحمل مشاق و از جمله مشاق
که در شرع است تحمل باید کردن جهاد است و از عطا روایت کرده‌اند ابن جریج که از او پرسیدم و جواب داد گفت [illegible] بر ایشان
واجب بود یعنی صحابه رسول بر ما واجب نیست همانا مراد آن بود باشد که بر ما واجب نیست برای آنکه شرایط
لیکن حاصل نیست از جمله شرایط وجوب او وجود امامی عادل بود یا آنکه امام او را نصب کند برای جهاد و واجب شود الا
اگر کافران بر مسلمانان غلبه کنند [illegible] علی بیضة الاسلام واجب باشد آن از باب وجوب
دفع مضرت بود که دفع مضرت واجبست انس روایت کند از رسول علیه السلام که گفت ثلث من اصل الایمان الکف عمن
قال لا اله الا الله [illegible] جزو از اصل ایمانست باز ایستادن از آنکه گوید لا اله الا الله یا شد لا تکفره بذنب ولا تخرجه من الاسلام
بعمل [illegible] الجهاد ماض منذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی

الدجال لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل و دوم جهاد از آنکه خدای تعالی مرا بفرستاد تا با آخر زمان که آخر است من بدجال
کارزار کنند و دو کار خود را سبیل آن باطل نکند و الایمان بالاقدار و ایمان داشتن بقضا و قدر خدای تعالی [illegible]
[illegible] که رسول علیه السلام گفت هر که بمیرد و غزا نکند [illegible] على شعبة من النفاق [illegible]
[illegible] خدای تعالی جهاد بر مردمان نوشته است اگر کنند و اگر نکنند و هر که از ایشان غزا
کند [illegible] و هر که [illegible] بغیر [illegible] اگر [illegible] اگر
بر انگیزد و اگر [illegible] این موافق مذهب ماست اگر جهاد فرض است بر کفایه
شافعی [illegible] قوله تعالی وفضل الله المجاهدين باموالهم و
انفسهم على القاعدين درجة وكلا وعد الله الحسنى و اگر [illegible] قاعد بودی
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بالحسنى [illegible] بالسوء [illegible]
پس [illegible] معلوم شد که جهاد فرض بر کفایت و قتال مصدری [illegible]
[illegible] من قولهم [illegible]
[illegible] باید کردن [illegible]
زنان و کودکان و پیران ضعیف و دیوانگان و بیماران [illegible] ممکن نباشد
[illegible] جهاد واجب [illegible]
[illegible] جهاد [illegible]
[illegible] با کسی که [illegible] واجب بود
[illegible] جهاد [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] اسلام چنانکه بیان کردیم [illegible] واجب [illegible]
از کفار

از کفار جهاد باید کردن و با کرام [illegible] کردن [illegible]
کره لکم [illegible]
[illegible] کاف [illegible]
[illegible] کالصنف و الضعف و الاضعف
[illegible] بیان کردیم [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] المعانی [illegible]
[illegible] بیان کرد [illegible]
وعسى ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله بن عباس [illegible]
[illegible] رسول [illegible] ابن عباس رضی الله عنه [illegible] خلاف هواك [illegible]
[illegible] در کتاب خداست [illegible] رسول الله
[illegible] وعسى ان تكرهوا شيئا
وهو خير لكم وعسى ان تحبوا شيئا وهو شر لكم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الكره [illegible]
[illegible] فتقتل

عبد الله و خالد بن [illegible] نامه نوشت برای امیر ایشان عبد الله بن جحش [illegible] بسم الله
[illegible] بنام خدای و [illegible] نامه [illegible] باز کن [illegible] نامه باز کن و [illegible] اصحاب خود [illegible]
[illegible] نامه [illegible] اصحاب [illegible]
چون [illegible] نامه [illegible] باز کرد و [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد [illegible]
[illegible]
[illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] رسول خدای [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] عبد الله بن جحش [illegible]
[illegible]
[illegible] طایف [illegible] عمرو بن [illegible] عثمان بن عبد الله
بن المغیره و نوفل بن عبد الله [illegible] اصحاب رسول [illegible] عبد الله بن جحش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] در اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
ای حیان

ای حیان [illegible] ماه حرام [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] ابن [illegible]
رسید عبد الله بن جحش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] در اسلام [illegible]
[illegible] در اسلام [illegible]
رسول [illegible]
[illegible] رسول [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] عثمان بن عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
يسئلونك عن الشهر الحرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الرجب [illegible]

شکرها الله فی درج الحوادث کما منه محمد بن اللیث گفت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] محمد بن الفرغانی [illegible]
[illegible] الخیر [illegible]
من حیث اتی المکاره قال الله تعالی یسئلونك عن الشهر الحرام قتال

فیه کبیر وصد عن سبیل الله وکفر به والمسجد الحرام واخراج اهله منه

اکبر عند الله والفتنة اکبر من القتل ولا یزالون یقاتلونکم حتی

یردوکم عن دینکم ان استطاعوا ومن یرتدد منکم عن دینه

فیمت وهو کافر فاولئك حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة واولئك اصحاب

النار هم فیها خالدون ان الذین آمنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله

اولئك یرجون رحمة الله والله غفور رحیم یسئلونك عن الخمر والمیسر قل

فیهما اثم

فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما و

ویسئلونك ماذا ینفقون قل العفو کذلك یبین الله لکم الآیات لعلکم

تتفکرون فی الدنیا والآخرة ویسئلونك عن الیتامی قل اصلاح لهم

خیر وان تخالطوهم فاخوانکم والله یعلم المفسد من المصلح ولو

شاء الله لاعنتکم ان الله عزیز حکیم ولا تنکحوا المشرکات حتی

یؤمن ولامة مؤمنة خیر من مشرکة ولو اعجبتکم ولا تنکحوا المشرکین

حتی یؤمنوا ولعبد مؤمن خیر من مشرك ولو اعجبکم اولئك یدعون

الی النار والله یدعو الی الجنة والمغفرة باذنه ویبین آیاته للناس لعلهم

یتذکرون قوله تعالی یسئلونك [illegible]

گفتند نزول آیه آن بود که رسول عبد الله بن جحش را [illegible]
[illegible] عکاشة
بن محصن الاسدی و عتبة بن غزوان السلمی و ابو حذیفة بن عتبة بن ربیعة و سهیل بن بیضا و عامر بن ربیعة و واقد

و سمیتم امیر یوم الشقیقه رجب و رجبی بود که از بسیاری بانگ که شاخ از ... دعا از ... بر رشد

و این ماه را اصم خوانند برای آنکه در وی قعقعه سلاح شنیده نشدی و این از باب لیله نایم و نهاره صایم است

و این ماه را اصب خوانند لان الرحمه تصب فیه رحمة علی العباد و درین ماه خدای تعالی رحمت خود بر بندگان بریزد

و این ماه را نیز رجم خوانند برای آنکه خدای تعالی شیاطین را درین ماه رجم فرماید و در جاهلیت عظیم اکرم بود و چون

اسلام آمد همچو عظیم تر شد و در نفس او حرمتی بیفزود و در فضل او کتابها کرده اند اما قوله قتال فیه مجرور است

بر بدل و این را بدل اشتمال گویند و بدل اشتمال آن باشد که از میان بدل و مبدل منه ملابستی بود چنانکه سلب

زید ثوبه و اعجبنی زید علمه و بدل بر چهار نوع است و هر یکی در جای خود چون پیش آید گفته شود و مگر بدل الغلط

که آن در قرآن نیست و اصل بدل آن بود که چون او را اضافه کنی با مبدل منه معنی مستقیم بود چنانکه سلب زید

ثوبه معنی آنست که سلب ثوب زید و کذلک ههنا معنی آنست که یسئلونک عن القتال الشهر

الحرام یعنی عن القتال فی الشهر الحرام و این در ظرف متسع گویند چنانکه یا سارق اللیلة اهل الدار المعنی فی

اللیلة و در قرائه عبد الله مسعود چنین است عن الشهر الحرام عن قتال فیه قل یا محمد بگوی ای محمد قتال

فیه کبیر کارزار در ماه حرام کبیر است و گناهی بزرگست و از جمله کبایر است وصد عن سبیل الله صد منع

و مصدر و ممنوع بوده و لا هم الذین کفروا و صدوکم و مراد منع ایشانست رسول را از مکه عام

الحدیبیه و صد مرفوع است بابتدا و ما بعد معطوف بر وی الی قوله اکبر و اکبر مرفوع است بر خبر این قول زجاج است

و ابو علی الفارسی و معنی آن بود که منع کردن رسول خدای را و صحابه و مسلمین را از خانه خدای و نیز کافر شدن بحق و نیز

اهل حرام را و مکه را از مکه بیرون کردن این جمله اگر کردی با رسول خدا و صحابه او نیز و نزدیک خدای بزرگتر است از

قتال در ماه حرام و قوله والمسجد الحرام معطوف علی قوله عن الشهر الحرام و عن المسجد الحرام

گفت بیان این از روی معنی و نظیره در قرآن الذین کفروا و یصدون عن سبیل الله و

المسجد الحرام و ابو علی قول فرا رد کرد و گفت سؤال از قتال ماه حرام است و از قتال در مسجد الحرام اکبر

نزولست

نزولست از قصه عبد الله جحش و دلیل بر این می کند که ذکر طول الکلام و اکثر سابق نشود با آنکه عطف مسجد الشهر

باشد و اما قول الکسی که گفت عطف است بر ضمیر مجرور در فیه ... الا که حرف جر باز آرند لا یقال

مررت به و زید تا بقال مررت به و بزید برای آنکه جار و مجرور بمنزله اسم واحدند و العطف علی بعض الاسم لا یصح

و اما قول الکسی که گفت و صد و کفر مشکلست معطوف بر کبیر قول او فاسد است برای فساد معنی و آن آنست

که اگر گوید قتال ماه حرام کبیر است و صد است و معلوم است که صد نیست اگر گوید سبب صد است گوییم

حاصل بود و این سبب که قتالست نبوده و اگر گوید کفر و اگر عطف باشد بر کبیر باید تا کفر بود و این خلاف اجماعست

دیگر آنکه خدای آیه فرستاد و ما حجت بود مسلمانان را بر کافران و حجت آنگه باشد که چنین بود که ما گفتیم و اگر چنان باشد که حجه

کافران را بود بر مسلمانان چون قتال کبیره باشد و صد منع باشد و کفر باشد این همه که کافران بود و آیه برای ایشان

آمده باشد و مخالف بود سبب نزول را پس نظم آیه چنین است یسئلونک عن الشهر الحرام

ای قتال الشهر الحرام قل قتال کبیر و الصد عن سبیل الله و عن المسجد الحرام و الکفر به ای بالله و اخراج اهله

اهل المسجد الحرام اکبر عند الله ای هذه الاشیاء باجمعها اکبر عند الله یعنی که شما کردید بزرگتر است و تشنیع نزدیک

کبیره از قتال از ماه حرام این همچه کردی با این تمسک کردی و این کبایر و کفر خود را فراموش کردی و اگر گوید

چگونه شاید که صد و کفر مبتدا باشند و این هر دو نکره است و مبتدا باید که معرفه باشد گوییم روا باشد که نکره

چون موصوف باشد یا مخصوص کقولهم رجل من بنی تمیم فارس و غلام کریم النسب ... و اینجا

مخصوص است بقوله عن سبیل الله و کفر به نیز بقوله ای بالله پس بدین وجه روا باشد قوله و الفتنة

اکبر من القتل این جمله دیگرست مستانف هم در آن معنی یعنی فتنه کفر است و شرک که گناه عظیم تر است از

کشتن ابن حضرمی چون آیه آمد عبد الله بن جحش نامه نوشت بمسلمانان مکه و گفت چون کافران شما را تعییر کنند

بآنکه من کردم شما نیز ایشانرا تعییر کنید بکفر و منع رسول و اخراج او و آنکه خدای برای من نشر کافران جواب داد

آنکه گفت ولا یزالون یقاتلونکم گفت اگر این کافران ممکن باشند و توانند پیوسته

با شما کارزار کنند تا شما را از دین خود برگردانند اگر توانند قتاده گفت قتال در ماه حرام و در حرم منسوخ است
بقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و بقوله وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و عطا این قول
اختیار کرد و عطا و دیگر مفسران گفتند او بر حکم است و مذهب ما آنست که هر کس که این ماه و این جای را
حرمت دارد و قتال نکند با او قتال نکنند و ابتدا نکنند با او و کسی که این ماه را حرمت ندارد با او قتال کنند و رسول صلعم
چون فتح مکه کرد خطبه کرد و گفت ان الله احلها لی فی هذه الساعة ولا یحلها لاحد بعدی الی یوم القیامه
قوله ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر هر که از شما مؤمن نزدیک ما درست نبود زیرا
که اجماعست که ایمان استحقاق ثواب ابد بود و کفر استحقاق عقاب ابد بود و جمع از میان ایشان در حق
یک شخص نشود بود برای آنکه صحت استحقاق نیز صحت وصولست و چون وصول صحیح نبود منصور خود دیگر که احباط
گوییم که کفر و ایمانش را محیط کرد یا عقاب کفرش ثواب را محیط کرد و چون احباط در شریعت بنا کردن
بر او درست نبود پس آنچه گفتند از مسلمانان که مرتد شود یا ایمانش درست نبوده باشد یا الحال کفر و ارتداد که
کند بر سبیل تقیه و یا غرضی دیگر بود و برای این دلیل که گفتیم و تا دلیل ارتداد در آیه بر کردن باشد و اظهار
اسلام نه از اجابت چه این دلیل ... فیمت وهو کافر بجواب شرط مجزومست واو حالست
فاولئک حبطت اعمالهم ایشانند که عملهای ایشان باطل شد ... و مراد با حبط در آیه بر آنکه باشد نفی
قبول و موقع بود در اول ... چون با اول صورت واقع دارد ... احباط
خدای تعالی از محیط خوانده ... حبوط آن بود ... و از آن ... باطلان و بلا کرد حبوط
گوید احبط اعمال ایشان در دنیا آن بود که خدای تعالی اطلاع کند خلق را بر سر و نفاق ایشان تا آن مدح که ایشان
کرده باشند مذموم باشد ... و در آخرت ... اگر آن عمل با اخلاص کرده بودی
آن ایمان با حقیقت بودی آن ثنا و کلام در بطلان ... در دیگر جایگاه بیان ... واولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون و ایشان اهل دوزخ باشند و در دوزخ مخلد باشند برای کفر ایشان

چون رسول علیه السلام از قتل مشرکان رنجور و دل شد و در حق این مردمان و غنیمتی که آورده بودند توقیف کرد خدای تعالی این آیه
فرستاد و رسول علیه السلام غنیمت قسمت کرد گفتند یا رسول الله ما را بدین غزا اجر دهد و این رنج بردیم ... مزدی و ثوابی خواهیم بود
خدای تعالی این آیه فرستاد ان الذین آمنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله آمنوا
صدقوا ایمان و تصدیق و هجرت کنند و خانه و مسکن فرو گذاشتند از جهت رضای خدای تعالی جهاد کنند اولئک یرجون
رحمت الله ایشان امید رحمت خدای دارند از جهت ... ایشان فرستاد تا هر کس ... امید برخوردند والله
غفور رحیم خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد گناه کاران ... یسئلونک عن الخمر
والمیسر جماعتی مفسران گفتند سبب نزول این آیه آن بود که جماعتی صحابه رسول پیش رسول آمدند و گفتند یا رسول الله
افتنا فی الخمر والمیسر ... فانهما فی الخمر والمیسر مذهبة العقل مسلبة للمال ... خمر و قمار که این هر دو عقل بر نده و مال ببرنده ... بسئلونک عن الخمر
می پرسند ترا از خمر جماعت مفسران روایت کردند که خدای تعالی در خمر چهار آیه فرستاد یکی این آیه فرود آمد ومن ثمرات
النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ای سکرا علی احد القولین و آنگه حلال بود و چون معاذ
جبل و جماعتی از صحابه با رسول علیه السلام درین باب مراجعت کردند خدای تعالی این آیه فرستاد یسئلونک عن الخمر
والمیسر جماعتی دست بداشتند و جماعتی دست نبداشتند برای منافعی که در او بود تا روزی عبد الرحمن
عوف مهمانی کرد و طعامی بساخت و جماعتی را حاضر کرد چون طعام بخوردند ایشان را خمر آورد و ایشان خمر خوردند و آن
آنگاه بود که خمر هنوز حلال بود و نماز شام در آمد و ایشان مست شده بودند یکی پیش ایستاد و نماز کرد با ایشان الحمد برخواند
و قل یا ایها الکافرون ... اعبد ما تعبدون ... تا آخر که حرف نفی است خدای تعالی
آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون
چون این آیه آمد قومی دیگر دست بداشتند و گفتند چیزی نباشد در چیزی که ما را از نماز باز دارد ...
و قومی دیگر ... که نه از وقت نماز بودی ... تا روزی یکی از جمله مسلمانان خمر خورد و مست شد

که بر چه بسیار از وی مستی کند اندکش حرام باشد و مذهب ما اینست و مذهب اهل عراق خلافست گفتند
آنچه از آن مستی کند از شربه باز پسین حرام است اما نبیذ التمر که در وی خلاف ... روایت کردند که تمره طیبة وماء
طهور آنست که رسول علیه السلام در اسفار ... فرود آمدی آبهای شور ... نبودی روزی ... نقیعی
منازل فرود آمد آب شور و ناخوش بود ... خرمای چند در مطهره آب افکندند و رسول علیه السلام
بفرمود و آنگه برخواست و از آن آب وضو کرد گفتند یا رسول الله روا باشد گفت چرا روا نباشد تمره طیبة
طهور خرما پاک و آب پاکیزه است معنی آنکه گویند آن رسول الله توضا بنبیذ التمر برای آنکه نبیذ
یعنی ما نبیذ فیه التمر ... که خرمای چند در او افکنده باشند نه خمری که از خرما کرده باشند و این را نقیع خوانند
که خرما یا مویز در آب افکنند تا طعم آن گیرد برای آنکه ... در افکنند و برای ... افکنند چیزی
از گوهر یا کشمش ... و هر او که چندانی در روز ... که در شغلی و سود ... تا آنگه
آب را بر وی مستی کند و اگر چنین بود مسکر باشد و مسکر حرام بود و هر مسکری که باشد ... سوا ... و اگر
از خرما یا مویز یا جو یا ارزن اندک و بسیارش در باب تحریم یکی باشد نزدیک و نزدیک ...
و احمد ... هر چه این چنین بود خمر بود برای آنکه اشتقاق خمر از خمر است ...
و خمر آن کرد ... گفتند و خمار گویند ... و در ... است
... پس خمر برای آن گویند که عقل بپوشد و خمیر هم برای این خمیر گویند چون لفظ قرآن بر خمر
و هر چه خمار عقل بود اسم خمر خوانند پس ظاهر آیه لابد آید حرام بود و از اجماع است و اخبار درین باب از رسول
و صحابه و تابعین بیرون از حد است و اجماع حاصلست برای کل مسکر حرام و در کیفیت او خلاف کردند و
قول رسول علیه السلام اشارت به جنس نه بعین تکلیف که یک قطره از جمله عین شراب ... بر سبیل اعتبار ...
آمد لفظ این که ما اسکر کثیره فقلیله حرام هر چه بسیارش مستی کند اندکش حرام باشد از انواع خمر ...
کند از رسول علیه السلام که ما اسکر الفرق فمل الکف منه حرام گفت آنچه فرق از وی مستی کند از کفش چند آنکه ...
کند از و

کند از و حرام باشد و فرق ... و کسی که ... رطل ... و نقل کرد از رسول علیه السلام انه کل مسکر حرام
و در آخر رسول علیه السلام گفت ان من التمر خمرا ومن العنب خمرا ومن الزبیب خمرا وان من العسل خمرا
وان من الحنطة خمرا وان من الشعیر خمرا وان من الذرة خمرا گفت از انگور خمر بود و از خرما خمر بود و از
مویز و انگبین و گندم و جو و ارزن و قال علیه السلام کل شراب عاقبته کعاقبة الخمر فهو حرام گفت
شرابی که از عاقبتی بود چون عاقبت خمر یعنی مستی او حرامست و اما اخبار ... در وعید و عقاب
شارب الخمر را حدی نیست اما خبری جامع ... حرب روایت کند از ابو عبد الله که گفت روزی
جماعتی از اهل شام بنزدیک عبد الله عمر آمدند و گفتند یا ابن عمر ما را خبر ده تا از رسول علیه السلام چه شنیده در شراب
مسکر گفت از رسول علیه السلام شنیدم که او گفت والذی بعثنی بالحق بآن خدای که مرا بخلق فرستاد
بحق که هر که او یک قطره باز خورد از شراب مسکر خدای تعالی چهل روز نماز او نپذیرد اگر توبه کند مقبول بود
توبه او و اگر دیگر باره باز خورد خدای تعالی بحق آن خدای که مرا بخلق فرستاد که هر کس که او شربه مسکر باز
خورد خدای تعالی صد و بیست روز نماز او نپذیرد و واجب باشد بر خدای که او را رد غة الخبال ... کنند
ردغة الخبال چه باشد خون و ریم اهل دوزخ که از شکم ایشان بیرون آمده باشد و آن رود وادی باشد
از دوزخ چندانکه از مشرق تا مغرب در آنجا موج میزند ... و از بهر ... اهل شام ...
اهل شام رسول علیه السلام گفت والذی بعثنی بالحق بآن خدای که مرا بحق بفرستاد که شارب خمر
فردای قیامت ... روی ... چشم ... و آب از ...
هر که او در چیزی از ... و از بهر کم با اهل الشام رسول علیه السلام گفت شارب الخمر تشنه بمیرد و در گور
تشنه باشد و روز قیامت تشنه برخیزد و هزار سال بانگ میدارد که وا عطشاه پس از هزار سال آن گاه
در دوزخ ... که بر وی ... بر روی ... کند ...
بروی آید ... چون خورده باشد ... و از بهر کم با اهل الشام رسول گفت

او را کشتند کان چو باز آمد بر ایشان بگریست و نوحه کرد و در نوحه و مرثیه ایشان چنین گفت یحیی بالسلامة
ام بکر و هل لک بعد قومک من سلام   و ربّی الصطبح بکر ان ان رجت الموت بیدل هشام و ود بنو المغیرة لو فدوه
بالف من الرجال و سوام   و کاین بالطوی طوی بدر من الشیزی تکلل بالسنام   و کاین بالطوی طوی بدر من القینات و
الحلل الکرام   و این حدیث برسول رسید بر خواست بیامد و چیزی در دست داشت خواست تا بروی زند
او زنهار خواست و عذر خواست و توبه کرد و پناه با خدای داد از خشم خدای و پیغمبر   و زهری روایت کرد از زین
العابدین علی بن الحسین علیهما السلام از پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام که او گفت مرا شتری بود از غنیمت بدر و شتری
دیگر رسول علیه السلام مرا داده بود غنیمت آن هر دو شتر را بیاوردم و یکی را عقال کردم تا بروم و باره هیزم بیاورم شتر را
نزدیک مردی انصاری بستم و من رفتم تا رسن و جوال و آلت جمع کنم که باز آمدم شتر از کشته یافتم و کوهان بریده
مراهنت آمد تا آنکه نزدیک بود که آب از چشم من روان گردد و گفتم این که کرد گفتند حمزه کرد و حمزه گفتم او کجا
گفتند مست بود با جماعتی زنگی چیست اگر در میان ایشان بود و این بیت گفت و ایشان گرسنه بودند او بیامد
و بنشین کرد الا یا حمزه للشرف النواء و هن معقلات بالسکین فی البنات منها فضرجهن حمزه
بالدما و عجل من شرابها کتا با   علوجه علو الضلا   و اصلح من اطایبها طبیخا   لشربک من قدید
او مسبوا ثاقبت ابا عامر المرجی   لکشف الضر عنا و البلا   امیرالمؤمنین علیه گفت من بیامدم و شکایه با رسول
کردم و او در حجره ام سلمه بود و زید بود مولای رسول آنجا بود رسول علیه برخواست نعلین در پای کرد و بیامد و ما در پی او
چون در سرای رسید که ایشان در آنجا بودند سلام کرد و آنگه خشم از و برگرفت و گفت نه شما بندگان پدر منید
بودی رسول علیه علی گفت عمت گفت من مست است و باز پس آمد و گفت خواست اشتران برفت
بر دیگر روز حمزه برخواست و در دست پای رسول افتاد و عذر خواست رسول علیه گفت من برای تو
استغفار کردم و از خدای درخواستم تا تو را عفو کرد پس از آن عتبان بن مالک طعامی ساخت و شتری
بریان کرد و جماعتی را حاضر کرد و سعد بن ابی وقاص آنجا بود و چون مست شدند در شعر خواندن و مفاخرت آمدند
سعد و

سعد و در میانه قصیده بنا کرد و خواند که در آن هجای انصار بود و فخر قوم او مردی انصاری برخاست و آن استخوان
برگرفت و بر سر سعد زد و سر او بشکست و او شکایه به رسول آمد یکی از صحابه گفت اللهم بیّن لنا بیانا شافیا فی الخمر
بار خدایا ما را بیانی شافی کن در باب خمر خدای تعالی این آیه سوره مایده فرستاد و یا ایها الذین امنوا انما
الخمر و المیسر الایة خمر حرام شد این قول بیشتر مفسران است و قول بعضی مفسران آنست که اول حرام بود
و این اخبار را قبول نکنند خلاف کرده اند در آنکه این آیه دلیل تحریم خمر می کند از آنجا که خدای گفت فیهما اثم کبیر
و لفظ اثم و حرج و مانند این دلیل تحریم کردی یعنی اثم من تو ... قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر
منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق تکلیف کرد وصف می کند اثم بکبیر قل فیهما اثم کبیر و گفت
در باب خمر اول به نماز آمد و لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری و این دلیل تحریم نکرد پس از آن نیست
که در او نهی است از نماز کردن در حال مستی که نواهی که بگوید پس از آن این آیه آمد قل فیهما اثم کبیر
و این دلیل تحریم کرد چنانکه گفتیم و پس از آن تاکید کرد بدین آیه سوره المایده انما الخمر و المیسر و ا
لانصاب رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه و قتاده و جماعتی دیگر گفتند این آیه یعنی سوره البقره
دلیل تحریم نمی کند این آیه سوره المایده دلیل تحریم می کند و تغییر او اثم را برکت و گوید خصوصیتی که ممکن باشد
کرانجا رود و قول حسن بصری درست تر است اما خمر اسم است عصیر انگور را چون بجوشد و سخت شود
یعنی از سر مست کردن نزد بیشتر مفسران و ابوحنیفه و سفیان ثوری و ابو یوسف گفتند هرچه از انگور
و خرما کنند و بجوشد نه بر آتش از آن خمر گویند اگر در مطبوخ خلاف کردند و مذهب ما آنست که هر عصیری
که بجوشد خواه بر زمین باشد و خواه بر آتش حرام بود و حد جوشیدن او آن بود که زیر او زبر شود
و حلال نشود پس از آنکه حرام شد اگر خمر سرکه شده باشد اما چون بر آتش بجوشد حرام شود مگر آنکه
چندانی بجوشانند که دو جزو از آن بشود و سه یکی بماند که حلال بود و این در عصیر بود و در خرما نبود و مذهب
ابوحنیفه و ابو یوسف و اهل عراق آنست که در خمر و عصیر حکم یکی باشد و مذهب فقهای اهل مدینه آنست

شارب الخمر کی بود روز قیامت خدای تعالی او را بگیرد [illegible] و بهزار زنجیر بسته روی با [illegible] کنند و در دوزخ اندازد
او را بروی می کشند در زنجیرها عذاب آتش آید با سلاسل و اغلال بر روی آتش بنهند تا او
دهن باز کند طعامی در دهان او نهند کاندرون شیاطین چون [illegible] های دیوان آن گلوش فرو
فرو نشود کرم از انجا برون می آید و در دهان و کام و شکم او می افتد و چون [illegible] در بیابان می رود و از دیدگم یا اهل
الشام رسول گفت در شرب خمر شارب از بادها همه گناهان او [illegible] و چنانکه درختی بلند از بالای درختان
برود و از دیدگم یا اهل الشام هر که در روز [illegible] خمر [illegible] خدای تعالی او را از شراب غسلین بچشاند و آن دوزخ
هم چنان باشد که آب بر آتش و از دیدگم یا اهل الشام رسول گفت شارب الخمر روز قیامت از تشنگی
سر بر زمین می زند و [illegible] و از دیدگم یا اهل الشام رسول گفت هر که در نفسی از آیتی باشد
از کتاب خدای و او خمر فرو برد انجا بود حسرتی که در ان آیه بود نوشته بیاید و [illegible] او را اوزرد
تا او را بجنس خدای آرد تا قران با او خصومت کند و هر کرا قرآن خصم باشد او مقهور و مغلوب بود و از دیدگم
با اهل الشام خدای تعالی هم بدان لفظ که نهی می کند از عبادت اصنام نهی می کند از خمر و در حق اصنام می گوید
فاجتنبوا الرجس من الاوثان و در باب خمر می گوید فاجتنبوه و بقول اکثر مراد برجس نزد [illegible]
یعنی پلیدی از جهت اوثان علی تقدیر الرجس الصادر من جهة الاوثان و برین قول من ابتداء غایت باشد
و از دیدگم یا اهل الشام رسول در باب خمر چند کس را لعنت کرد خمر را لعنت کرد و انکه فشارد و انکه فرماید
فشارند و ساقی و شاربش را و حاملش را و [illegible] ان تاب تاب الله علیه
و اگر توبه کنند خدای تعالی توبه ایشان را قبول کند و بپذیرد لقوله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
توابان آن باشند که از گناه توبه کنند و متطهران آن باشند که خود نگاه دارند و خویشتن ازان پاک دارند
و الخمر اجماع الاثم و ام الخبائث و مفتاح الشر [illegible] بزه است و مادر پلیدیها است و کلید همه شرهاست
و در جمله صفت [illegible] و المیسر یعنی القمار و مراد بمیسر قمارست عبد الله عباس گفت در جاهلیت مرد

اهل

با اهل و مال و فرزند قمار باختی چون باختی [illegible] می شدی از [illegible] برون آمدی و مبادلی دادی و اصل [illegible]
یسر الشیء اذا وجب [illegible] میسر [illegible] و یاسر وجب [illegible] که قمار را میسر خواندند و [illegible]
خواندند برای انکه اعتقاد وجوب آن کرده بودند و مقامر را یاسر خوانند و بسیره [illegible] قال النابغة فی
الیاسر او یاسر ذهب القداح بوفره اسف ماکل الصدیق مخلع قال الاخر فی المیسر نصب
کاسی [illegible] تقلب [illegible] اخلع القداحا [illegible] گفت برای آن قمار را میسر خوانند که قمار [illegible]
گوید تیسر لی ما قمرت [illegible] و اصل آن که عرب [illegible] بر شتر بودی شتر بکشیدی و [illegible]
[illegible] کشتندی [illegible] پاره بکردندی و در سیارهای او خلاف کردندی ابو عبیده گفت و ابو عمرو [illegible]
و اصمعی گفت [illegible] پاره بودی [illegible] تیرها را ازلام و قداح خواندندی ازان
ده نصیب و سه را نصیب نبودی و نام این تیرها [illegible] الفذ و او را یک نصیب باشد و التوام و او را
دو نصیب باشد و رقیب او را سه نصیب باشد و حلس و او را چهار نصیب باشد و نافس او را پنج نصیب باشد
و مسبل او را شش نصیب باشد و معلی و او را هفت نصیب باشد و آن سه که ایشان را نصیب نبود [illegible] منیح و سفیح
و وغد خوانند انکه تیر او در خریطه کنند و [illegible] خوانند [illegible] و کان [illegible]
تقبض علی القداح [illegible] که [illegible] ایشان بودی [illegible]
[illegible] خوانند مشتق است [illegible] یک بیرون می آورد بنام هر [illegible]
هرکدام مرد را که نام او برون آمده باشد آن نصیب که برو نوشته باشد [illegible] از انجا [illegible]
که نصیب بران نوشته باشد و تیری [illegible] بود [illegible] اگر ازان تیرهای بی نصیب بنام کسی برآید [illegible]
[illegible] هیچ نصیب نکردی و بهای شتر جمله غرامت کشند و [illegible]
غرامت کشیدندی [illegible] دیگر [illegible] بنام او برآید دیگری [illegible]
دهند برای این کار ایشان بقمار [illegible] فخر آوردندی که [illegible] خیری بر درویشان [illegible] و از انکه مشغول [illegible]

از آنکه گویند و نوم کنند و او را بنبازی نرد خوانند مالک تمیم بن نویره الا تری [illegible]

نرد و الشطرنج [illegible] انقضعا عبد الله مسعود روایت کرد که شطرنج حرامست و نرد حرامست [illegible]

حرامست قمار است و در حرمت نابازی کردن بگوز و کعب و ابو صالح روایت کرد از عبد الله عباس گفت

میسر قمارست و کعاب و نرد و حرمت روایت کرد [illegible] که عبد الله مسعود بگروهی بگذشت که شطرنج می باختند و ما هذه

التماثیل التی انتم لها عاکفون و رسول گفت من لعب بالنرد فقد عصی الله و رسوله هر که نرد بازی کند در [illegible]

و [illegible] عبد الله بن عمر گفت خواندم در بعضی کتب که [illegible] هر که او شطرنج بازد در سبیل [illegible] خیانت

بود و گویی گوشت سگ خوک خورده هر که بازد نرد بقمار هم چنان باشد که خویشتن بروغن او [illegible] حرامست

که امیر المؤمنین علی [illegible] بقومی بگذشت که شطرنج می باختند گفت ما هذه التماثیل التی

انتم لها عاکفون و پاره خاک برگرفت و در آن میان ریخت چنین گفتند تا آنکه تعالی آن کار کنند

که هر که این شطرنج بازد کنند در میان خاک و در آن میان باشد عبد الله عباس روایت کند که رسول گفت من

لعب بالاشریق یعنی شطرنج و النرد [illegible] فکانما غمس یده فی لحم الخنزیر گفت ملعونست آنکس که شطرنج بازد و آنکس که در آنها

نگرد چنانست که گوشت خوک میخورد و رسول گفت من لعب بالنرد شیر فکانما غمس یده فی لحم الخنزیر

و دمه گفت هر که او نرد بازد هم چنان بود که دست در گوشت و خون خوک نهاده و در اخبار [illegible]

بسیارست و اگرچه میسر در عرب قمار بدین وجه بود و آیه متضمن نهی است از جمله انواع قمار و روایت از

رسول هم که گفت ایاکم و هاتین الکعبتین الموشومتین فانهما من میسر العجم گفت و در باختن از [illegible]

نگاشته که آن از قمار عجم است و صادق گفت از [illegible] که نرد و شطرنج از جمله میسر است

قل فیهما اثم کبیر بگوی ای محمد که در آن خمر و میسر یعنی خمر و میسر بزه عظیم است

و فساد بسیار تعلق بآن دارد از مخاصمه و مشاتمه و کلام فحش و دروغ و ضرب [illegible] ترک صلاة

و زوال عقل و انواع آنچه تعلق دارد بآن و از جمله [illegible] اهل کوفه خوانند که [illegible] بثا و [illegible] اکبر

بایها

بایها و منافع للناس و در آن منفعتهاست مر مردمان را بعضی گفتند مراد منفعت تن است از آنکه

که خمر با طبع ایشان موافق بود و قوتی بآن متعلق و منافع تجارتی که بآن کردندی چنانکه اعشی گفت [illegible]

صحاحا [illegible] کانه و ذکری [illegible] اذا [illegible] و عند [illegible] و ما اکثر عنده

نشوانها [illegible] و اذا شربت فاننی رب الخورنق والسدیر و اذا صحوت فاننی رب الشویهة والبعیر

یکی از جمله شاعران گفت [illegible] شرب الخمر [illegible] که او [illegible] و [illegible] گفت

چنین است ولیکن [illegible] و در آن میانه حالتی هست که با ملک برابر کنم

گفت [illegible] گفت چون مست شوم [illegible] ملک [illegible] باشد [illegible] چون هشیار

شوی [illegible] گفت [illegible] اسکر [illegible] بعضی گفتند [illegible] منافع خمر [illegible]

بود و منافع میسر آن مالی که از آن جمع کنند [illegible] و اثمهما اکبر من نفعهما گفت بزه او بزرگتر است

از سود ایشان [illegible] اثم خمر [illegible] بود که چون مست شود مردم را [illegible] و اثم قمار آن بود که مال مردمان

بناحق ببرد [illegible] منافع [illegible] بود و اثم [illegible] عقوبه [illegible]

بر [illegible] سود و [illegible] زیان [illegible] سود [illegible] و اگر [illegible] زبان [illegible]

عقل [illegible] ابیات [illegible] العدوی گوید ابیات [illegible]

[illegible] سالت عن السکر [illegible] عقله [illegible]

[illegible] السکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] السکر [illegible]

رایت [illegible]

بالقبيل كل سائل وان لم يكن في الناس خلا موصلا و دیگری گوید این معنی احادیهم مادرات كانی منهم
فان عنيت عنهم ساعة تديم وكلهم يلقاك بالتركاذبا وكلهم رث الوصال سوو محر فقدا
تناى لجرائد الجهال ولكنني لفاسقين عليهم رهم و این معنی گفت ترکت النبيذ وشرابه وصرت حديثا
لمن عابه شراب يضل سبيل الهدى ويفتح للشر ابوابه و دیگری گوید ترکت النبيذ لشرابه وابليت
واشربه عذبا نفاخا سرات النبيين والمرسلين ومن لا يريد الشراب الطباخا رأيت
النبيذ بذل العزيز ويزداد فيه غنى وانتفاخا ويوهن شرابه سوء وكل النقى التقى اناخا
وسنول القلب نبراجلا كما تولد الراعون السباخا فان كان ذا جابر الشباب فما العذر
فيه اذا المرء شاخا ومنها ايضا شربنا من لذاذ حتى كانما ملوك حوت ما بين حبت الى المصر علما على
الشكر عنا رايتنا تحلى الغنى عنا وعقدا الى الفقر ومنها على تقد اصحاب النبيذ فانهم اذا فقد
الصهبا عهد ولا عقد مودتهم مادامت الكاس بحبسيان عاق عنهم عايق بطل الود نوله
ويسئلونك ماذا ينفقون سبب نزولش آن بود که رسول علیه السلام بر صدقه تحریض کردی گفتند یا
رسول الله ما را بیان کن تا چه دهیم و چند دهیم و بکه دهیم خدای تعالی این آیه فرستاد و پرسیدند ترا یا محمد که چه نفقه
ماذا استفهام است قل العفو ابو عمرو حسن بصری و قتاده و ابن ابی اسحق برفع خوانند علی معنی
الذی ینفقونه هو العفو و مثال این قرائت واذا قیل لهم ما انزل ربکم قالوا اساطیر
الاولین رفع او هر دو جایگاه بر خبر است مبتدا محذوف و دیگران بنصب خوانند بر تقدیر قل
انفقوا العفو و مثالش نیز واذا قیل لهم ما انزل ربکم قالوا خیرا مفسران در معنی عفو خلاف
کرده اند ... عبد الله بن عمر و محمد بن کعب و قتاده و سدی و ابن ابی لیلی گفتند ما
فضل من المال عن العیال گفته از قوت او و عیالش فاضل بود و حسن بصری گفت عفو آن بود که مرد بآن
برجای مانده بود و درویش نشود عبد الله بن عباس گفت آنچه به پدید نیاید بر مال تو و گفت صدقه باشد از ... توانگری

... ابی

عمرو بن دینار و عطا گفتند صدقه وسط باشد از میان اسراف و تقتیر ضحاک گفت مقداری تو بود و قولی
روایت کردند از عبد الله بن عباس العفو مراد آنست که هر چه باشد از قلیل و کثیر عطا خراسانی گفت ما عفو لیس
سهل و آسان بود من قولهم آتاه الامر عفوا صفوا ربیع گفت طیب و پاک باشد یعنی از آنچه پاک تر و حلال
تر و نکوتر باشد بصدقه باید دادن و معنی متقارب است و اصل عفو در لغت زیادت باشد و کثرت قال الله تعالی
حتی عفوا ای کثروا و قال علیه السلام احفوا الشوارب و اعفوا اللحی ای کثروها گفت یا رب نیکی کن با
نیکی و محاسن ره کنی تا بسیار شود قال الشاعر ولكنها بعض السيف سيفا باسوقها ايانا اللحم كوم
ای کثرات اللحم و عفو نیز کاری بود آسان که گفتیم و عرب گوید خذ ما عفاک ای ما آتاک سهلا جابر روایت کند
که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله بیضه ذهب اصبتها من بعد المعادن فلا املک غیرها از مع
ان اجعلها صدقة مرد از شکل خایه مرغ زرین بیاورد و پیش رسول علیه السلام گفت یا رسول الله بجز این هیچ ملک
بجز این ندارم و میخواهم تا این صدقه کنم برای خدا رسول علیه السلام روی از وی بگردانید تا دیگر جانب درآمد و این بگفت رسول
رسول علیه السلام روی از وی بگردانید و دیگر جانب آمد و این سخن بگفت رسول علیه السلام روی از وی بگردانید رسول علیه السلام از وی
خشم آمد او دست او بستد و بینداخت چنانکه اگر بروی آمدی عضوی تباه کردی و گفت یکی از شما همی گوید که همین دارم صدقه
چه خواهی کردن و آنگه گفت یکی از شما بیاید و جمله مال صدقه می کند آنگه برود و سوال کند مردمان افضل الصدقة
ما کان عن ظهر غنی و ابدأ بمن تعول گفت فاضل تر صدقه آن بود که از سر توانگری بود و یکی از شما باید که ابتدا بعیال خود
کند کلبی گفت بعد از نزول این آیه کسی نتوانستی که چون کسی را چیزی بودی خواستی تا از آن صدقه کند قوت خود و قوت
عیال خود و نیز بر داشتی و اگر فضل بودی صدقه کردی و اگر مرد اهل حرفه بودی یک روزه نفقه بر داشتی از آنجا
و باقی صرف کردی چون آیه زکوة بیامد این آیه منسوخ شد اعنی حکمش علی قول الکلبی و اولی آن بود که گویند که این منسوخ نیست
برای آنکه جمع در میان این آیه و میان آیه زکوة ممکن است کذلک یبین الله زجاج گفت برای آنکه
گفت و خطاب با جماعتی است که معنی جماعه قبیل باشد و ان موحد اللفظ و مذکر است در معنی دیگر گفتند

براى آن مى گويد كه گفت كه خطاب با رسول است عم و در او و در كه يك خطابا او لكم خطاب
با او و امت او است هم چنين خداى تعالى بيان كند براى شما ايتها را لعلكم تتفكرون
في الدنيا والآخرة يعنى لعلكم تتفكرون في امر الدنيا والآخرة في باب النفقة تا شما در باب نفقه مال
در كار دنيا و آخرة انديشه كنى آنچه قوت بود و عيال تو در بايست دنيا راست كنى و آنچه فاضل باشد
براى خداى تعالى و براى آخرت صدقه كنى تا ذخيره باشد شما را و در آيت معانى ديگر است اهل معانى و ديگران
ديگر گفتند مراد آنست كه لعلكم تتفكرون في الدنيا في فنائها و زوالها و ما لها تا در دنيا انديشه كنى
براى آن كه فانى است و زايل است و مال دنيا در بقا و زوال است و در آخرت انديشه كنى كه سراى بقا و دوام است
تا چون انديشه كنى شما را داعى بود بر صدقه و نفقه كردن و صارف بود از حرص و بخل بر حطام دنيا و جمع كردن
در محل مشغول باشد نه در جاى طوف تا كسى كه آن چيز كه در دنيا است تكليف نظر و تفكر باشد ويسئلونك
عن اليتامى الايه عبد الله عباس روايت كرد عطيه و ضحاك و سدى گفتند سبب نزول آيت آن بود كه عرب را
در جاهليت كار يتيم عظيم دشخوار بودى و مال او از مال خود جدا داشتندى و با او مخالطت و مواكلت نكردندى
و اگر او را چهارپائى بودى كسى بر آن ننشستى و اگر خدمت كارى بودى كس او را خدمت نفرمودى و چيزهايشان
جدا بودى از آن چون اسلام آمد از رسول عليه السلام بپرسيدند حديث يتيمان خداى تعالى اين آيت فرستاد
ويسئلونك عن اليتامى مى پرسند تو را از يتيمان قل اصلاح لهم خير بگو
اصلاح كار ايشان بحسب مصلحت بهتر است شما را قتاده و ربيع و سعيد جبير از عبد الله عباس گفتند چون خداى تعالى
در باب يتيمان و مال ايشان بر ايشان آيات فرستاد من قوله ولا تقربوا مال اليتيم و قوله
ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلما مردم بترسيدند يتيمان از خويشتن دور كردند و مال
ايشان را از مال خود دور داشتند و طعام ايشان را از طعام خود جدا كردند و با ايشان اختلاط نكردند تا اگر از
طعام يتيم كه روز را ساخته بودند چيزى بماندى كسى نخوردى و بر نگرفتى تا فاسد شدى اين كار بر ايشان
سخت شد

خ

سخت شد بر نزديك رسول آمدند و از وى پرسيدند خداى تعالى اين آيت فرستاد در رسول و در خورد كه بگو كه اصلاح
لهم خير اگر شما براى خيرى كنى اصلاح كار ايشان شما را بهتر بود در اصلاح مال ايشان از طمع و تعدى
و خيانت و اخذ عوض مرو خير باشد شما را و اگر مصلحت در آن بود با ايشان اختلاط كنى روا بود كه ايشان
برادران شمااند در دين در طعام و شراب و دوام و مواشى و اسباب بيكجا كه اگر مصلحت دانى و اگر مال ايشان
به حفظ و تجارت و عمارت بردن آرى و از آن عوض اجرة مثل بردارى هم روا بود فاخوانكم اى
فهم اخوانكم ايشان برادران شمااند و در شما ذو به عليم خوانند فاخوانكم نصب على تقدير فاخوانكم
تخالطون يعنى ايشان را اجارى و مجرى برادران دارى و اگر با مال برادر كنى از وجه صلاح و مال ايشان
كنى ابو عبيده گفت اين آيت دليل است كه مسافران را چون هم سفره باشند ايشان را روا بود كه طعام فرا هم
ايشان بيكجا كنى باشد از زياده و نقصان كه آنجا بود به طيبة النفس پاكى نخورد از آن براى آنكه چون مرد حق يتيم خداى تعالى
رخصت داد در حق يتيم با اتفاق اولى كه رخصت باشد اليكفت والله يعلم المفسد من المصلح خداى تعالى
مفسد را از مصلح باز داند كه كيست كه غرض او در آن مخالطه اصلاح است و كيست كه غرض فساد است با
كه آنكس كه مخالطه كند او فساد و تلف مال ايشان كند باشد كه آنكس كه مخالطه كند غرض او صلاح باشد تا مال ايشان
محفوظ باشد و بر ايشان تباه نشود ولو شاء الله لاعنتكم و اگر خداى تعالى خواستى كار
بر شما سخت كردى و شما را رخصت ندادى در مخالطه ايشان عبد الله عباس گفت معنى آنست كه حكم تا شما
و حرج شما تصرف در مال ايشان حاصل عنت سختى بود و منه قيل عقبة عنوة اى شاقة اگر ده را
گفت عنت آن بود كه پاى شتر شكسته شود چنانكه نتواند رفتن قطامى گفت غلام صالحوا بين عنتى
و اكرم كرد اخيرا ابن الذى فعلوا ان الله عزيز حكيم كه خداى تعالى عزيز است كه
زبر دستى او تمام است و در او تقصيرى حجرى تكليفى شاق كند و حكيم است اگر اين كند و اگر خلاف اين كند حكم
ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن الايه در شأن مرثد بن ابى مرثد آمد و مقاتل گفت با ابو مرثد الغنوى

ناشی بن عطا گفت جواب مرثد بن کناز ابن الحصین و امردی بود شجاع و قوی رسول او را بمکه فرستاد
با جماعتی مسلمانان که آنجا بودند ایشان را بیاورد مرثد پنهان چون بمکه آمد زنی مشرکه نام او عناق در جاهلیت
دوست او بود شنید که او آمده است برخاست و به نزدیک او آمد و گفت یا مرثد بیا تا ساعتی بخلوت
بنشینیم مرثد گفت ویحک یا عناق ان الاسلام قد حال بیننا و بین ذلک اسلام آمد و منع کرد این بیش
چیز را گفت پس ممکن باشد که مرا بزنی کنی گفت بلی و لیکن پیش از آن که دستوری با رسول الله بروم و در او را
با هم گوداشت که رسول خدا دستوری نه بود بر او تشنیع کرد و مشرکان را خبر داد و آورد تا او را بزدند و او از دست ایشان
بجست و پنهان شد چون فرصت یافت کاری که داشت بگذارد و باز نزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله
زنی مشرکه میخواهم تا زنی شود روا بود یا نه خدای تعالی این آیت فرستاد و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن با مشرکات
مناکحه مکنی تا اگر ایمان آرند مفضل گفت اصل نکاح جماع بود و بسیار که استعمال در عقد نیز استعمال
کردند و گفت از اسماء منقول است که نقل کردند از جماع الی العقد کالغایط و غیر ذلک و درست آنست که آن
اسماء مشترکست کالجون والقرء والشفق و در هر دو معنی حقیقت برای آنکه در هر دو مستعمل است بر یک جهت
و ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند الا که مانعی باشد و دلیل بر آنکه چنین است دینست و اجماع است بر آنکه
نکاح با مشرکان حرامست عقدا و وطیا و لامة مؤمنة خیر من مشرکة لاحده ولو
اعجبتکم گفت پرستاری مومن بهتر بود از زنی آزاد مشرکه و اگر چه عجب آرد
شما را بجمال و مال یعنی جمال و مال او ... بحد تعجب شد و بعضی مفسران گفتند این در شان خنسا
او کنیزکی سیاه بود از آن حذیفه یمان گفت یا خنسا ذکرت فی ملأ اعلی مع سوادک و دمامتک خدای تعالی
ترا با سیاهی و زشت روی یاد کرد در ملأ اعلی و در شان تو آیتی فرستاد و پس حذیفه او را آزاد کرد
و بزنی کرد سدی گفت در عبدالله رواحه آمد که او پرستاری سیاه داشت بر او خشم گرفت و او را
طپانچه بزد و بیرون کرد آنگه بترسید و پشیمان شد بیامد و رسول را خبر داد و رسول گفت چگونه کنیزکیست

این پرستار

این پرستار گفت شهادتین و نماز میکند و روزه میدارد و وضو و آب دست بجای می آرد
رسول گفت هی مومنة این کنیزک مؤمنه است عبدالله رواحه گفت بآن خدای که ترا بحق بفرستاد
که آزادش کنم و بزنی کنم او را و آنچه گفت بکرد جماعتی مردمان طعنه بردند و گفتند پرستاری سیاه
بزنی کرده و زنی آزاد مشرکه برای او رها کرده و ایشان رغبت کردندی در نکاح مشرکات برای
آنکه تا باشد که ایمان آورند خدای تعالی این آیه فرستاد و نکاح مشرکات حرام کرد و لا
تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و دختر بمرد مشرک مدهی تا آنگه ایمان آرد او هر دو طرف
حرام کرد خواستن و هم دادن بر جمله که با ایشان حرامست و لعبد مؤمن خیر من مشرک
بنده مومن به باشد از آزادی مشرک و اگر چه شما را عجب آید در مال و جمال و حسن حال حسن بصری
و قتاده روایت کردند از انس مالک که یک روز رسول نشسته بود اعرابی در آمد و سلام کرد و گفت
یا رسول الله أیمنعنی سوادی و دمامة وجهی من دخول الجنة گفت سیاهی من و زشت روی ام مرا منع کند
از آنکه به بهشت روم گفت نه مادام تا از خدای بترسی و برو رسول ایمان داری گفت یا رسول الله بآن خدای
که ترا بشرف نبوت داد که من به شهادت پیش از این ایمان آورده ام و اقرار داده که خدای یکیست و تو
رسول وی گفت انت من القوم لک ما لهم و علیک ما علیهم گفت تو از ایشانی آنچه ایشان را بود ترا بود
تو بود گفت پس برای چیست که من خطبه کردم با هر یک از ایشان که حاضرند کس اجابت نکرد مرا و هیچ منع نکرد
جز دمامة الوجه و سواد اللون الامن در میان قوم ... و ارم از بنی سلیم و یقال من ... و لکن غلبنی
سواد اخوالی الا آنکه غلبه کرده است سواد خالی بر من رسول گفت عمرو بن وهب حاضر هست و او مردی بود
از ثقیف و در وصول خاتمی و اقرب بود گفتند نه یا رسول الله اعرابی را گفت تو خانه او دانی گفت دانم گفت
برو بخانه او و در بزن بر رفق و چون در سرای شوی سلام کن بگوی که رسول خدا دختر ترا بمن داد و او دختری
داشت و ازنه الجمال و عقل و عفاف و حیا و در بزد و در بگشاد و چون سواد و زشت او را بدید نکاره شد و انکار کرد

کردند او گفت رسول را خشنود [illegible] و او خود کرده و دکر [illegible] و برخواست و بیرون آمد و خبر

گفت یا پدر [illegible] این حال اگر پیغمبر مرا باو داده است من راضی ام آنچه رسول خدای کرده و برادر او

برادر آمد تا پیش رسول آمد گفت یا نبی الله تو [illegible] رسول مرا [illegible] گفت یا رسول الله کردم و بکردم و اما استغفر

برای آنکه مرد عرب بود گمان بردم که مرد دروغ می گوید اکنون ای رسول الله حکم [illegible] و فرزندان ما با ماست

من [illegible] با خدای [illegible] از خشم خدای و خشم رسول خدای رسول گفت [illegible] که من دختر او را بتو دادم و [illegible]

شو رو و گفت یا رسول الله من مرد فقیرم و دست تنگم و شرم دارم دست تهی بخانه زن رفتن رسول گفت برو کس از

اصحاب من رو و آنچه ترا باید از [illegible] بستان [illegible] علی [illegible] و [illegible] عثمان و عبد الرحمن عوف او [illegible]

درهم داد [illegible] عثمان و عبد الرحمن عوف دو درم بستد و به بازار آمد تا جامه و چیزی که او را بکار آید بخرد

و بخانه زن شود [illegible] رسول [illegible] دید که [illegible] و ندا کرد یا خیل الله ارکبی [illegible] بر نشینی و بشارت باد شما را [illegible]

سر سوی آسمان کرد گفت بار خدایا تو خداوند آسمان و زمینی [illegible] و محمد [illegible] با [illegible]

که در [illegible] تو و جهاد و دشمنان تو [illegible] رسول [illegible] آنچه جامه [illegible] و [illegible]

[illegible] و تیغ و نیزه و سپر [illegible] برگرفت و [illegible] گفت [illegible] و جامه برداریست و سلاح

بپوشید و بر اسپ نشست و [illegible] و [illegible] در میان [illegible] هر کس [illegible]

این [illegible] کس او را [illegible] گفتند [illegible] از [illegible] اکنون [illegible]

کنند چون رسول [illegible] گفت این سوار کیست گفتند یا رسول الله ما نمیدانیم [illegible] بر [illegible]

او [illegible] بس [illegible] تیغ [illegible] و [illegible] و رسول [illegible] سوار او [illegible]

او [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible] تن و جان من فدای تو باد گفت [illegible] آنکه [illegible] کرد

[illegible] تیغ و نیزه تا آنگه کس [illegible] رسول را گفتند یا رسول الله سعد را [illegible] رسول [illegible] او آمد و سر او [illegible]

گرفت [illegible] و گفت [illegible] و [illegible] ای [illegible]

[illegible]

بی تو و چه نیکوست روی تو و چه دوست دارد خدای تعالی ترا و بگریست آنگاه بخندید و روی بگردانید

و گفت [illegible] رب الکعبه [illegible] ابو امامه گفت یا رسول الله حوض چیست گفت حوضی است

که خدای مرا داده است عرض او از میان صنعا الی بصری کنار [illegible] یاقوت [illegible]

آسمان بر کنار او آبهاست از شیر سفیدتر است و از انگبین شیرین تر هرکه از او شربتی بازخورد هرگز تشنه نشود

صحابه گفتند یا رسول الله چرا [illegible] و پس [illegible] و پس روی بگردانیدی گفت بلی اما گریه [illegible]

مفارقت سعد بود [illegible] از [illegible] از فضل خدای تعالی و کرامت او بر خدای

و اما آنکه روی بگردانیدم برای آن بود که حور العین را [illegible] جامها از ساق برگرفته می شتافتند یکی

هریکی می [illegible] روی بگردانیدم از شرم ایشان آنگاه [illegible]

و سلاح او برگرفتند تا بخانه زن او آوردند و گفت [illegible] خدای تعالی او را [illegible]

به مال تو [illegible] آنگه بنده مؤمن [illegible] مشرک [illegible] برای آنکه اینجا بنده است [illegible]

آنجا [illegible] اولئک یدعون الی النار ایشان [illegible]

با دوزخ دعوت می کنند یعنی مشرکان برای آنکه ایشان [illegible] عمل اهل دوزخ می کنند [illegible]

[illegible] والله یدعوا الی الجنة والمغفرة باذنه و خدای تعالی شما را با بهشت و مغفرت [illegible]

ویبین آیاته للناس و بیان می کند آیات خود [illegible] احکام حلال و حرام [illegible]

برای مردمان لعلهم یتذکرون تا ایشان [illegible] پند گیرند [illegible]

یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ اَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ

وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللَّهُ اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ

انّیٰ شئتم وقدّموا لانفسکم واتّقوا الله واعلموا انّکم ملاقوه و

بشّر المؤمنین ولا تجعلوا الله عرضةً لایمانکم ان تبرّوا وتتّقوا

وتصلحوا بین النّاس والله سمیعٌ علیمٌ لا یؤاخذکم الله باللّغو فی

ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم والله غفورٌ

حلیمٌ للّذین یؤلون من نسائهم تربّص اربعة اشهرٍ فان فاۤءو

فانّ الله غفورٌ رحیمٌ وان عزموا الطّلاق فانّ الله سمیعٌ علیمٌ

والمطلّقات یتربّصن بانفسهنّ ثلثة قروءٍ ولا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما

ما خلق الله فی ارحامهنّ ان کنّ یؤمنّ بالله والیوم الاخر وبعولتهنّ احقّ

۴ بردّهنّ فی ذلک ان ارادوا اصلاحًا ولهنّ مثل الّذی علیهنّ بالمعروف

وللرّجال علیهنّ درجةٌ والله عزیزٌ حکیمٌ الاٰ سعید جبیر گوید از عبد الله عبّاس که

او گفت ما رایت قوما خیرا من صحاب

رسول الله ما سئلوه الا عن ثلث عشرة مسئلة حتّی قبض کلّهنّ فی القران گفت هیچ قوم را ندیدم بهتر از اصحاب

رسول صلعم و اله علم او را جز از سیزده مسئله نپرسیدم هر سیزده در قران هست یسئلونک

عن الاهلّة

عن الاهلّة یسئلونک عن الشّهر الحرام یسئلونک ماذا ینفقون یسئلونک

عن الخمر والمیسر یسئلونک عن الیتامی یسئلونک عن المحیض یسئلونک

عن السّاعة ایّان مرسٰها واذا سالک عبادی عنّی یسئلونک عن الانفال یسئلونک

عن الرّوح ویسئلونک عن ذی القرنین یسئلونک عن الجبال مفسّران گفتند

عرب در جاهلیت عادت چنان بودی که چون زن را حیض بودی از او اجتناب کلی کردندی

در خانه تنها بنشاندندی و با او ... و ... و مشارکت نکردندی ... ابو الدحداح از رسول علیه السلام پرسید

گفت یا رسول الله ما یصنع بالنّساء ... زنان چون ایشان را حیض بود ... خدای تعالی

این آیت فرستاد ویسئلونک عن المحیض والمحیض مصدر بود بقول حاضت المرأة تحیض حیضا ومحیضا کالمسیر

والمسیر والعیش والمعیش واصل حیض الفیض ... عرب گوید حاضت المرأة این بود که چیزی از وی بیاید ... خون و ... آن

اینجا ... زنت بود ... قل هو اذی بگو آن ... یعنی ... وابن ... قتاده ... قبل ... طبید است

الا اذی ... دیگر ... آن را اذی گویند فاعتزلوا النّساء فی المحیض ...

از زنان در حال حیض اعتزال ... بود ... حکایت از ابراهیم واعتزلکم وما تدعون من دون

الله و این جماعت را برای آن معتزله خوانند که قتاده و عمرو بن عبید و شاگردان حسن بصری بود و مذهب حسن در

فاسق آن بود که منافق بود پس از وفات حسن ... واصل عطا را با عمرو بن عبید در این مسئله واصل ابطال

این مذهب کرد و منزلة بین المنزلتین اظهار کرد و اول کس در معتزله که ... منزلة بین المنزلتین کرد عطا بود چون

پس حجت بر عمرو بن عبید ... الرجوع الی الحق خیر من التمادی الی الباطل با حق آمدن بهتر از آن که

باطل ایستادن ... مذهب حسن باز آمد پس ایشان را که از برای آن اعتزال کردند ... از مذهب

ایشان را معتزلی خوانند ... گفتند ... قتاده ... چون ... گفت ...

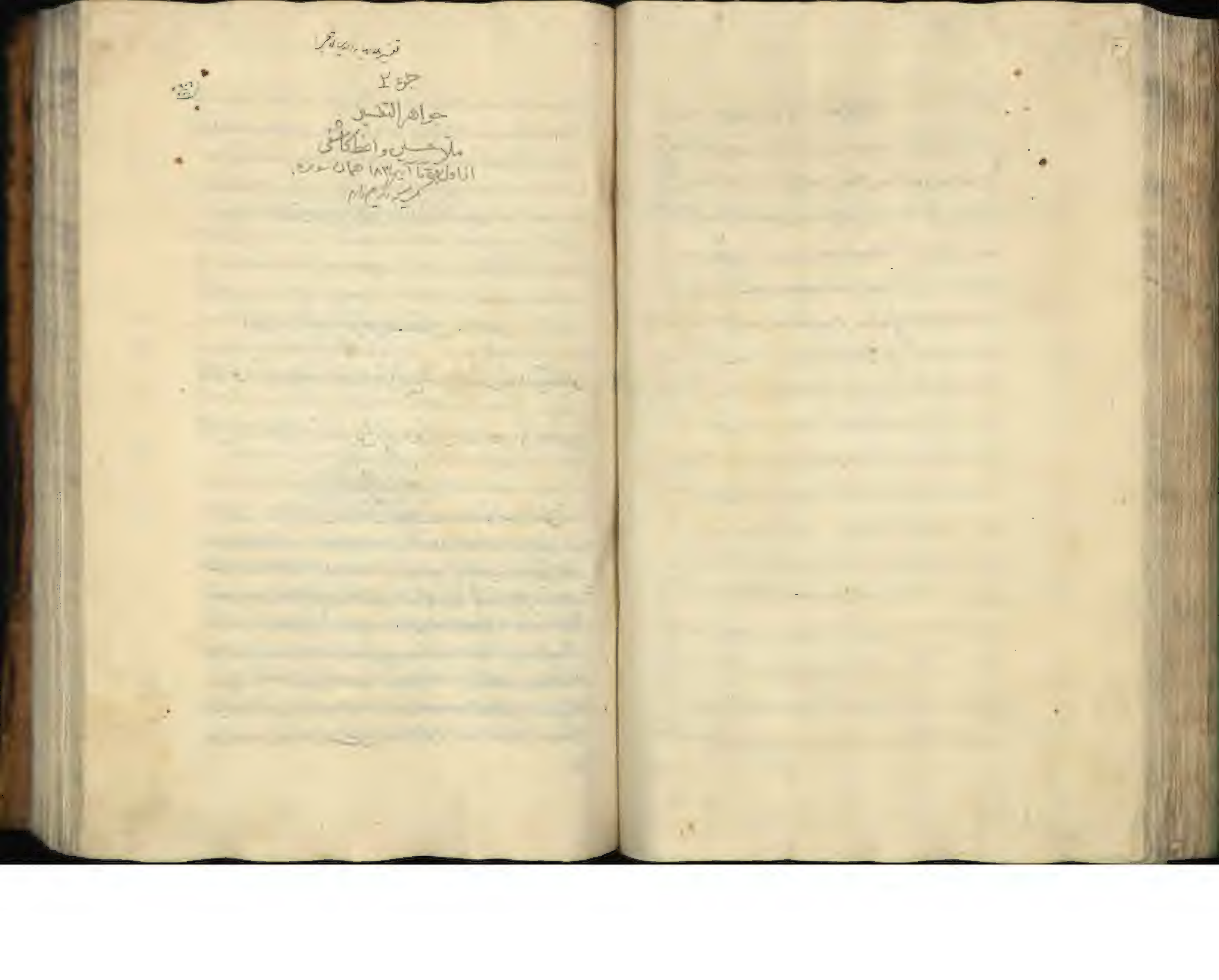
المعتزلة ... اکنون ... حیض خون ... و ... گرم ... و ... جدا ... خونی ... سرد ...

بی فرقت زردی ظاهر و در بعضی ایام دیگر باشد که کننده شود و مستحاضه بحکم آن بر باشد جز که شرط آن یکی آید
و جنب حکم بحیض متعلق و از بعضی واجب و بعضی حرام و بعضی مکروه آنچه حرامست دو جایست نمازش آنکه
نبود یا درست نیاید و روزه گرفتنش درست نباشد و در مسجد شدن او حرام بود و اعتکافش درست نباشد
و طوافش درست نباشد و قراءة قرآنش حرام باشد و دست بر نوشته قرآن نهادنش حرام باشد و شوهرش
مقاربت کردن با او حرام باشد و اگر کند بقصد کفارتش واجب بود و در اول حالی دیناری و در میانه
در آخرش و [illegible] نیم دینار بود و واجب باشد و غسل و وضو او درست نباشد و در ایام حیض بر وجه
رفع حدث و چون خون منقطع شود غسلش واجب بود و طلاقش درست نباشد و قضای نمازش
واجب نبود و مکروهات قرآن خواندن آنچه جز واجبست مگر [illegible] بود و از مصحف برگرفتن و دست بر
حواشی نهادن و خضاب کردن و اقل ایام حیض سه روز باشد و بیشترش ده روز و آنچه میانه این تا بحسب عادت
و حایض بر دو ضرب باشد یا مبتدا بود یا مستمره اگر مبتدا بود او را چهار حالت بود اول آنکه تمیز تواند
و فرق از میان این خونها که حیض و استحاضه بود بران کار باید کردن دوم آنکه تمیز نتواند و سرشته نبرد
بازگردد بعادت زنان که خویشان او باشند کار کنند سیم آنکه خویش ندارد بعادت کسانی که هم سن او باشند کار
کند چهارم آنکه خویشان [illegible] باشد او را هم سالان از ماه اول سه روز رها کند و از ماه دوم ده روز [illegible]
[illegible] از هر ماه [illegible] روز نماز درست [illegible] مخیر است از میان [illegible] و اگر مستمره باشد او را چهار
حال است یکی آنکه او را عادتی باشد بی تمییز بران کار کند دوم آنکه او را عادت باشد و تمیز باشد بر عادت کار کند چهارم
آنکه او را عادت و تمیز نباشد از هر ماه هفت روز نماز نکند این جمله مذهب ماست و مذهب ابو حنیفه و اهل عراق در
اقل و اکثر ایام حیض موافق مذهب ماست و اما مذهب حسن بصری آنست [illegible] و مذهب شافعی و اهل مدینه
که اول حیض یک شبانروزی بود و بیشترش پانزده روز و بعضی فقها را مذهب آنست که [illegible]
تا خون چند حایض باشد نماز نکند و اقل طهر ده روز بود و جمله فقها خلاف کرده‌اند پانزده روز باشد و [illegible]

در هیچ حال

بین وقت زردی ظاهر و مرتبتی انکار باشد که کسته شود و مستحاضه بحکم طاهر باشد هر که فرض ان یکی ما
و جهت حکم حیض متعلق دار بعضی واجب و بعضی حرام و بعضی کروه و انچه حرمت دو اجیاست نمازش آنچه
نبود یا درست نیاید و روزه اش درست نباشد و در مسجد شدن او حرام بود و اعتکافش درست نباشد
و طوافش درست نباشد و قران خواندنش حرام باشد و دست بر نبشته قران نهادنش حرام باشد و شوهر را
مباشرت کردن با او حرام باشد و اگر کند بقصد کفارتش واجب بود در اول حال دیناری و در میانه
در آخرش دانکی نیم و تعزیر بود و واجب باشد و غسل و وضوء او درست نباشد و در ایام حیض بر وجه
رفع حدث و چون خون منقطع شود غسلش واجب بود و طلاقش درست نباشد و قضای نمازش
واجب نبود و مکروهات قران خواندن آنچه خواندنیست مکروه بود و اوراق مصحف برگرفتن و دست بر
حواشی نهادن و خضاب کردن و اقل ایام حیض سه روز باشد و بیشترش ده روز و انچه میانه این تا مکتب عادت
و حایض بر دو ضرب باشد یا مبتدا بود یا مستدامه بود اگر مبتدا بود او را چهار حالت بود اگر تمیز تواند
و فرق از میان این خون بکند که حیض و استحاضه بود بر آن کار باید کردن دوم انکه تمیز نتواند داشت بر
برادر بر عادت زنان که خویشان او باشند کار کند سیم انکه خویش ندارد بر عادت کسانی که هم سن او باشند کار
کند چهارم آنکه خویشان نباشند او را نه هم سالان و نداند اول سه روز نماز نکند و از ماه دوم ده روز از این اکثر
وان اقل و باقی از بهر احتیاط روز نماز درست بود و تمیز است از میان هر دو و اگر مستدامه باشد او را نیز چهار
حال است یکی انکه او عادتی داشته باشد تمیز بر آن کار کند دوم انکه او را عادت باشد و تمیز باشد بر عادت کار کند چهارم
انکه او را عادت و تمیز نباشد از هر ماهی شش روز نماز نکند این جمله مذهب ماست و مذهب ابوحنیفه و اهل عراق در
اقل و اکثر ایام حیض موافق مذهب ماست و ایام بیشتر مذهب حسن بصری است و مذهب شافعی و اهل حجاز است
که اول حیض یکشبانروزی بود و بیشترش پانزده روز و حیض نفسا در مذهب آنست که اکثر مدت او محدود و نیست لازم
تا خون چند حایض باشد نماز نکند و اقل طهر ده روز بود و جمله فقها خلاف کردند با پانزده روز باشد و در ان حکمت بکانه

و در خبر صال


جزو ۲
جواهر التفسیر
ملا حسین واعظ کاشفی

توکلت علی الحی الذی لا ینام ولا یموت

اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم

ربّ یسّر لی الهدی فی جمیع الاعصار وعلی جمیع المسلمین بحرمة سید المرسلین

محمد سید الاولین والآخرین وآله الطیبین الطاهرین الامجدین

بسم الله الرحمن الرحیم

این سوره را در قرآن بکثرت عدد آیات نظیر نیست و در وی است آیة مداینه که اطول آیات است بحروف وکلمات و در این سوره پانزده مثل است وقریب نصد حکم از احکام شرعیه و بقول ایمه کوفه دویست و هشتاد و شش است و تمامی بمدینه نازل شده بغیر آیه وَاتَّقُوا یَوْمًا تُرْجَعُونَ فِیهِ اِلَی اللّهِ ثُمَّ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ مَا کَسَبَتْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ که در مکه عشا فرود آمد او را چهار نامست اول سورة بقره بجهت ذکر بقره در وی و جمعی از علما مکروه داشته اضافت سوره را بالفاظ چون بقره و نمل و عنکبوت و امثال آن بلکه برین وجه میگوینده که السورة التی یذکر فیها کذا وکذا و جمعی دیگر اضافت سوره آن الفاظ را سوا روا داشته اند چنانکه کسی گوید بقره را خواندم یا نمل را حفظ کردم و مانند این و اصح آنست که برین هر دو نوع توان گفت چه در احادیث صحاح بر هر دو نمط ورود یافته قال صلی الله علیه وآله اقرءوا سورة البقرة فان اخذها برکة

وترکها حسرة ولا تستطیعها البطلة این حدیث در صحیح امام مسلم مذکور است و در سوره بلفظ اضافه یافته و در فضایل القرآن از بریده می آرد که قال رسول الله صلوات الله علیه وآله تعلموا البقرة وآل عمران فانهما الزهراوان و درین حدیث لفظ بقره بی سوره واقع شده

دوم

فسطاط در فردوس الاخبار بروایت ابی سعید خدری نقل میکند که حضرت صلوات الله علیه فرموده که سورة البقرة فسطاط القرآن قرطبی گوید که این سوره فسطاط گویند از بزرگی و شرف و بسیاری احکام و مواعظ که او راهست و فسطاط در اصل لغت خانه باشد از شعر و امام یافعی گفته که فسطاط مجتمع اهل بلده بود و هر مدینه جامعه که باشد آنرا فسطاط خوانند و اهل ایکی از نامهای شهر مصر فسطاط است پس این سوره نیز خیمه جامع مر احکام و حقایق و دقایق معانی را که هر چه جویند از و یابند

بیت

سالکان که راه دین بوینند زو یابند هر چه میجویند

سیم

سنام و آن در اصل لغت بلندی هر چیزی را گویند و از این است که کوهان شتر را که ارفع اجزای بدن اوست بدین نام خوانند و این سوره چون ارفع سور است و اعلی از همه در مرتبه حصول ثواب تالی جهت کثرة حروف لاجرم زبان نبوت او را بدین نام مسمی کردانید چنانکه در فردوس الاخبار آورده بروایت ابی هریره و سهل بن سعد که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه فرموده که ان لکل شیء سناما وان سنام القرآن سورة البقرة

چهارم

زهرا یعنی درخشنده و روشن چنانچه در حدیث اقرءوا الزهراوین البقرة وآل عمران آمده و بدین واسطه محققان او را مصباح السور گویند چه چراغ غیبت روشن در میان سورها

بیت

چراغ روشن آن نور خدائی جهان را داده از ظلمت رهائی

در تفسیر امام ثعلبی آمده که جمعی از حضرت رسالت صلوات الله علیه عرض کردند که امشب در خانه ثابت بن قیس مصابیح بسیار بود و خانه روشن بود و سبب آن معلوم نشد که چه بوده است حضرت فرمودند که آن چراغ نبوده بلکه او سورة البقرة خواند که او سورهٔ بقره میخوانده و انوار آن سوره بوده که خانه ظاهر او را کاشانه باطن او را نورانی ساخته بود از آنکه آن جماعت از ثابت سوال کردند که شب چه میکردی گفت که من سوره بقره میخواندم

بیت

آری نور این سوره هم ظاهر را فرا رسد و هم باطن را احاطه کند

چه دلیری که ندانم که بر توی حسنت فراگرفته تمام درون و برون

و از فضایل این سوره یکی آنست که گریزاننده شیطانست چنانچه در حدیث صحیح وارد شده که در هر خانه که سوره

بقره را بر غیر او در احادیث آمده که آن حضرت صلوات الله علیه لشکری ترتیب نموده بجای میفرستاد و هر یک را از غزات پرسید که از قرآن چه میدانید و هر کس آنچه دانسته و خوانده بود عرض میکرد تا آخر نوبت بجوانی نورسیده رسید و حضرت صلوات الله علیه بهمان سؤال از سؤال فرمود جوان گفت یا رسول الله فلان سوره و فلان آیه خوانده ام و سورهٔ بقره نیز میدانم حضرت رسالت صلوات الله علیه فرموده اند امیری را که این جوان را امیر شما باشد گفتند یا رسول الله این جوان از ما بسال خورد تر است خواجه عالم صلوات الله وسلامه علیه فرمود که سورهٔ البقره چنانچه فضایل این سوره بی پایان است خواص و منافعش نیز بی وجهی که در کتب خواص قرآن نوشته اند یکی آن است از جمله آنکه نوشته او را با خود داشتن حزیل اوجاع و آلام باشد و بر صبیان تعلیق کردن دافع الم انظام بود و بر محموم سبب زائل حمی است و بر محتاج واسعت رزق و غنی و در رسالة الختامات للبوفی مذکور است که برای دفع صرع و غم و حمی جن هفت بار بخوانند و بر آنکس دمند و آنکه نوشته بر مصروع و مجنون ببندند فایدهٔ بسیار مشاهده رود و اینست نمونه از خواص تمام سوره و خاصیتهای بعض آیات در ذیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وجه نظم این سوره با فاتحه آنست که چنانچه اول سوره که بمکه فرود آمده فاتحة الکتاب اول سوره که در مدینه نازل گشته بقره است گفته اند چنانچه اول از فاتحه ثنا است و آخر دعا اول سوره بقره نیز حروف مقطوعه است که اکثر علما اوراست ره باسما و صفات الهی دانسته اند چنانچه تعدد اسماء حسنی و صفتها کالبته مخفی ثنا است و آخر او دعای است مقرون باجابت چنانچه مذکور خواهد شد و در احقاف آورده است که فاتحة الکتاب جامع مقاصد است از روی ایجاز و اختصار و این سوره تفصیل مجملات فاتحة الکتاب است صاحب تیسیر فرموده که افعال مذکوره در فاتحه پنج است حمد و عبادت و استعانت و اهتدا و ضلالت حمد بر نعمتها باشد و درین سوره تعدید نعمت و عبادت بر انواع بود و از بقره مفصل آن عیانست استعانت بر امور باشد و درین سوره تبیین برکت دوا و اهتدا بمثوبات رسند و بقره آن را محل تقریر و تبیان است و بر ضلالت عقوبات کشند و درین سوره از ذکر آن گذشت ای عزیز چون فاتحة الکتاب که مفتاح خطاب بود افتتاح ابواب کلام قدیم روی نمود و آئینه روح مشتاقان بصیقل ثنا او روشن گشته ابواب فیض و فتوح بر روی دل اینان گشود و مرآت دل صاف قابل انعکاس انوار کلام

شد پس ابتدا کردند بذکر کتاب عزیز که الم ذلک الکتاب و آنچه در سوره فاتحه بوجه مختصر یاد کرده بود درین سوره اندر روی تفصیل و تبیین باز نمود مجملا نمودار این معنی رقم ذکری باید بدانکه سورهٔ ام القرآن مشتملست بر اثبات الوهیت و ربوبیت و رحمت و مالکیت و عبادت و استعانت و هدایت و صفت اولیا و اعدا و تفاصیل این جمل بر وجهی که مشیت الهی اقتضا کرده در سوره بقره مذکور است اولا صفت الوهیت و وحدانیت که از الحمد لله مستفاد شده در بیست آیه البقره آمده است ثانیا صفت ربوبیت و دلایل صنع او از آفرینش آسمان و زمین و خلقت آدم و غیره آن که رب العالمین از آن خبر میدهد در یازده ثالث صفت رحمت که رحمن و رحیم مخبر از آنست در سه آیه رابعا شان روز جزا که ظهور عظمت مالک یوم الدین در آنست در سه آیه خامسا عبادت که از فحوی ایاک نعبد مفهوم شده سه نوبت بدنی و مالی و مشترک بینهما آنچه بدنیست یکی نماز است و در آن باب چنانکه از قرایتی او است دوازده آیه درین سوره مذکور است دیگری روزه و ما یتعلق بها از افطار و اعتکاف در آن چهار آیه مسطور است دیگری جهاد و در بیان شهادت و ثواب شهدا و در آن هفده آیت است و آنچه مالیست ذکر نفقات و صدقه و النفقة و در بیان آنها نوزده آیه است و آنچه مال و بدن در آن مشترکست وار حج است و در ذکر مناسک عمره و شعایر حج و صفت خانه و بنا آن چهارده آیه است سادسا استعانت که از مضمون ایاک نستعین حاصل میگردد و یا بر قول باشد یا بر فعل اما قولی دعا و سوال در دو یکی بیشتر وارد نیست اما فعلی و آن عبارت است از افعال بندگان مکلف شده الله وعلی که تعلق بافعال مکلفین دارد و فقه است و او بر چهار رکن اشتمال دارد اول عبادت و ایاک نعبد شامل آنست کما ذکر و سه رکن باقی یکی مناکحات در بیان نکاح و طلاق و عده و ایلا و رضاع و آنچه بدان منسوب بود و درین سوره نوزده آیت است ذکر معاملات است از مداینه و ربوا و رهن و مانند آن کیفیت اینها هفت آیت است ذکر حدود جنایات است و منع از اکل حرام و شرب خمر و در کتابت میسر و قصاص و وصایا و درین باب یازده آیت است سابعا هدایت که در ضمن اهدنا الصراط المستقیم اندراج یافته نمودن راه راست است و راه راست بقول بعضی از علما کتاب الله است و در باب کتاب درین سوره چهار آیت نازل شده ثامنا منعم دوستان که صراط الذین انعمت

علیهم متکفل ایشانست و آن نیز انبیا آند و اولیا و مؤمنان و درین سوره سی و یک آیه در صفت
ایشانست هفت در شان انبیا و چهارده در وصف اولیا و اهل ایمان و ده دیگر در شان
که غیر المغضوب علیهم و لا الضالین مشتمل بر آنست و ایشان چهار طایفه اند مشرکان و منا
فقان و یهود و نصاری و درین سوره صد و شانزده که در باره ایشانست چهارده در مذمت
اهل شرک و شانزده در منقصت ارباب نفاق و هشتاد و یک در نکوهش جهودان و پنج
در باب ترسایان و چون دویست و هشتاد و شش آیه بنظم تفصیل معانی هفت آیه فاتحه
است لاجرم در ترتیب قرآن بعد از و مسطور شد و هذا نموده والله اعلم بحقایق الامور

الم

و این حروف با سایر اصوات و اسماء آند و مسمیات ایشان حروفیست که کلمات از آن
ترکیب می یابد و آن را باصطلاح علما حروف تهجی میگویند و آنچه حرف اول است آن را بینات
مینامند و اسم هر حرفی مجموع زبر و بینات اوست و با آنکه هر یک از اینها اسمیست بصورت
حرف مینویسند جهت متابعت خط امام و این حروف را مقطعات میگویند بسبب انقطاع
ایشان از سایر اصوات و اختصاص یافتن بذکر یا منقطع بودن از صفت ترکیب در محلی
که واقعند و غواصان دریای معانی کتاب آسمانی را درین حروف مقطعات که ظروف برکات
و دفینه رموز اشارات کنوز بشارات اند سخن بسیار است و ملخص این اقوال یاد کرده می آید بر
سبیل اجمال والتوفیق من عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال بدانکه علما را در حروف مقطوعه

اول

قول است اول آنکه معرفت این حروف سریست محجوب و رمزیست مستور که غواص عقل ما درین دریا
سیاحت نمیتواند کرد و ملاح فهم ما سفینه فکر از گرداب حیرت بیرون نمیتواند آورد و در بحر
مراد که ره بجای نبرد و هر آینه نشان پی نبرد کسی از بادیه تاملی درین حروف بجانب
کعبه معانی او راه نتوان یافت و در بیدای ناپیدای اسرار شئ جز بقدم دهشت نتوان شتافت
و چون مراد بر وجه القطع معلوم نیست پس بظاهر او ایمان باید داشت و نظر بر در باب حقیقت
او نباید گماشت ... اتفاق آورده که حروف مقطوعه باضافه با اصطلاح وضعی که در فی مفهوم المراد است
پس سر مکتوم باشد و در کشف الاسرار فرموده که این حروف از متشابهات قرآنست و ما یعلم تاویله
الا الله حق سبحانه و تعالی بدانستن آن منفرد است و عقول خلق از دریافت آن بعجز و قصور مستند

بیت

عقل کار آموز اینجا ابتر است کین کمال از حد دانش برتر است در ینابیع آورده که فاروق

از بعضی این حروف پرسید تو گفت اگر در پی سخن گویم متکلف باشم و خدای تعالی به پیغمبر خود فرموده که بگو و ما
انا من المتکلفین و از ذی النورین نیز روایت کرده اند که الحروف المقطعة من المکتوم الذی لا یفسر و شعبی را
از این حروف سوال کردند گفت سر الله فلا تطلبوه این سر خداوند تعالی است در پی راه پای طلب در دامن عجز کشید
و سر تفکر بر زانوی ترتیب که اینجا نه دست هوس بگریبان مراد خواهد رسید و نه نظر امید بر چهره مقصود خواهد
افتاد شعر هیهات نا رسیده بدانجا کسی رسید کانجا رسید آنکه لعل بدان هم نمی رسد و اگر کسی از این طایفه
متقطعا ترا مفهوم المراد عند الله سوال کند که چون قرآن برای کشف حقایق و ایضاح مشکلات فرود آمده
پس فایده نزول چنین مشکل که پای فهم صد هزار عاقل در ان در بند است و بکمال عجز در مانده چه چنین توانند بود

جواب

گویم که حق تعالی در انزال این حروف حکمتها است اول امتحان عباد در ایمان بدان با وجود عدم
علم بآنچه امتحان بافعال واقع میشود یا باقوال نیز می باشد مثلا افعالی که بندگان برای تکلیف شده
اند دو نوع است اول آنکه وجه حکمت آن فی الجمله معلوم شده چون نماز که سرش بیان و تضرع است و متصف
شدن بصفت خضوع و تواضع و زکوة که حقیقتش سعی است در تمهید اساس شفقت بر خلق و دفع ...
احتیاج از ارباب فقر و مسکنت و صوم که قایل اشتی کسر شهوت و معتاد شدن نفس بصبر بر محنت و علی هذا
دوم آنست که مطلقا وجه حکمت آن ادراک عقول در نیابد چون افعال حج از رمی جمار و وقوف بر عرفات
و سعی میان صفا و مروه و امثال این و محققان متفقند بر آنکه آنچه از حکیم علی الاطلاق بتکلیف میآید
بندگان را بنوع اول فرمودن آنچنان زیبا نمیاید که بنوع دوم نیز تکلیف نمودن جهت آنکه ارتکاب نوع
اول از افعال دلالت بر انقیاد کامل نزد امر ندارد و احتمال است که مامور چون وجه حکمت او داند انرا باشد
مصلحتی در ضمن آن حاصل است نظر بر آن حکمت و مصلحت متصدی عمل گردد و اما در اشتغال بنوع ثانی
کمال انقیاد و نهایت تسلیم ظاهر است چرا که عقل او را در آن کار نظر بر هیچ مصلحتی نیفتاده و جهت
حکمتی در مباشرت آن او را روی ننموده همین بمجرد فرمان بردار است و تعظیم امر حضرت باری پس
در اقوال نیز چنین تصور باید کرد که حق سبحانه کلامی به بندگان فرستاده که بر معانی بعضی از آن وقوف
دارند و بر حقایق آن بعضی مطلع نیستند و مقصود از انزال قسم ثانی ظهور انقیاد و تسلیم مامور باشد
در افسان عین المعانی فرموده که سلاطین در اطلاق فرمان خود بر رعایا علامتها میکنند که کسی از رعیت
نکند او نمیرسد و صد و بر توقیعات و الخطوط منقش هیچ ... که اصلا در فهم نمیشود و این صورت
امتحانیست مر رعیت را بتعظیم و انقیاد آن چه که در مقام اطاعت نیستند بسبب اطلاع بر مضمون آن نقش

برا ختلاف تعلیم مبنا نیند و بعضی که بطمع و قرب ان بردار مجرد نفسی توقیع بی وقوف بر حقیقت آن طریق انقیاد
رعایت میفرمایند — ازین اشارت رسیدن — و زبنده بذوق سر دو بدن و مولانا حق
ابیات
است آنکه در شرح تاویلات ماتریدی آورده که این حروف ابتلا است مر تصدیق مؤمن و تکذیب کافر را خدای
را است که او هر چه خواهد بندگان را امتحان کند — دیگر نکته کفا در این قول ابو یوسف و قطربست
نکتة
میگویند که بدایت اسلام قرآن در همه نمازها جهری بود پس هر که حضرت رسالت در نماز قرآن خواندی کفار از
ازدی لهو و لغو آغاز صفیر زدن کردندی و جهة تغلیط آنحضرت دست بر دست زدندی و ما کان صلاتهم
عند البیت الا مکاء و تصدیة خداوند تعالی این حروف فرستاد تا چون کفار آن استماع کردند تحیر
و تفکر گشته تباطی و را او رد نمودند تغلیط آنحضرت باز ایستادند و قریب بدین قولست آنکه در کنز الفوائد
آورده که چون این حروف چند الفاظی شنوده شنیدند کافت هنجار در آن آیه فرموده که ضرب مثل فاستمعوا
له مثلی آورده میشود استماع کنید کفار ان هم گوش نهادند که مثل چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی بصریح
ذکر نفرموده بلکه بعد از میل ایشان باستماع بیان معایب آلهه ایشان کرد آنجا نیز حرفی چند غیر مفهوم
المراد نزول کرده چند و چند توجه ایشان باستماع آن صفت قرآن و ثنا فرستنده آن مذکور
ساخته بدان تا بر تعجب و جدال ایشان منطقی و ضلال عبادت اصنام که بر عدم استحقاق
حکمت
ایشان مر پرستش را وقوف یافتند منتفی گردد — دیگر تنبیه کفار باستماع قرآن هم در وقتیکه حضرت
رسالت خواستی که ایشان قرآن بشنوانند با هم گفتندی لا تسمعوا لهذا القرآن یکدیگرا وصیت
میکردند با عراض از استماع قرآن خداوند تعالی خواست که ایشان کلام خود بشنواند تا استماع خود
با استماع کرده این حروف منزل کرده و چنانکه مردم از شنیدن قرآن باز میداشتند این حروف
شنیده برسبیل تعجب مر دیگران را میگفتند هلموا و اسمعوا ما یجیء به محمد بیایید و بشنوید ان محمد صلعم
آورده است ایشان گوش میکنند و بوسیله آن حرف بعضی آیات و سور میشنیدند و چون بوده که
بواسطه این اصغا بدولت اهتدا میرسیدند و دیگر بنی سنجیده است آنکه در تفسیر زاد المسیر
آورده که آن حروف بسبیل ابلاغ بوده یعنی حق سبحانه در اوائل خطاب بندگان به چیزی که معنی آن فهم
نمیکردند تا بر استماع آن اقبال عظیم در استنباط معانی از آن جهد تمام تقدیم میرسانیدند هم نفوس را میلی
حکمت
عظیم پیدا شد باستخراج معانی خفیه و چون اقبال نفوس باستماع آن بر وجه کمال دیده خطاب فرمود با ایشان بحرفی
که مضمون آن فهم کردندی پس این حروف سبب شد مر رسیدن قرآن را بایشان — دیگر دلالت بر
اختتام کلامی

براختتام کلامی و افتتاح در میان سخنی دیگر چنانچه در لباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حق
حکمت
لا ابتدا آن کلام و دلائل بر آن کلام — دیگر حفظ قرآن امام یافعی آورده که حق سبحانه این حروف را سبب
محافظت قرآن گردانیده از زیادة و نقصان و سر مثال الیه در آیه و انا له لحافظون این حروف
است — دیگر لطف دعوت یعنی چون حضرت رسالت صلعم مامور شد به دعوت خلایق بوجه احسن
کما قال تعالی و جادلهم بالتی هی احسن حق سبحانه این حروف را موری منزل گردانید و بدین واسطه
عنان عزم بندگان بوجه استماع قرآن منعطف شد و ذکر چیزی که جذب استماع کند بسوی خود از
حکمت
لطایف صنعت و اهانی دعوت است — دیگر انزد بار ضیقی یکی از کبری گوید که چون هم سوره مصدر
است بچیزی که خالی از غرابتی نیست مستمع مثل آن کلامی نشنوده بهمگی متوجه شد بفهم آن و القاء سمع
بدان و بدین وسیله در سلک طائفه ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید
حکمت
منخرط گشته اند لطائف انتظام یافت — دیگر تعجیز خلق جمع محققان برآنند که حق سبحانه تعجیز گردانید عقول
خلق را در ابتداء خطاب مستطاب با آنکه جمیع فهم آنجا است تا دانند که سر الحقایق کتاب راه نیست عقل
بیت
هیچ کامل از کنه معرفت کلام آگاه نه — چه داریا بی تعجز اندر کل هر دو سنه عاجزی جو دل و چون بدین در سط
ع جدید
بعجز خود معترف شوند از عجز تجرد ادراک به العجز عن درک الادراک ادراک معترف گردانید — تا
قوله
بجای رسید دانشی حق که ما الذی ام کونه نادانم — ثانی آنکه این حروف سر اند قرآنست بلکه خلاصه و زبده
آن و قول صدیق که لکل کتاب سر و سر القرآن فی اوائل السور و کلام امیر المؤمنین علی علم که ان لکل کتاب
صفوة و صفوة هذا الکتاب حروف التهجی بر این قول دو گواه عادل اند و چون معلوم شد که خلاصه
قرآن این حروف است پس باید که معرفت او خاص باشد هر که سری دارد جز با محرم در میان نیارد
و نامحرم لایق اطلاع بر آن نه و محرم اسرار حروف قرآن همانحضرت است که در خلوت خانه فاوحی الی عبده
ما اوحی بکشف غطا از وجوه حقوق اشیا اختصاص یافت — قصه بشنید میانجی گوشی گفته
نظم
در یافته چو کالاه هوش الحی کف و شنید شد بلوی نبرد هیچ کس بدانجا پی دانستی سر این
حروف خاص باشد بحضرت رسالت صلعم در ینابیع آورده که در هر حرفی از این حروف سری است از سرائر
غیب که حضرت عزت در شب معراج با حبیب خود صلوات الله علیه در میان نهاد و پس از آن جبرئیل
علیه السلام برسانیدن این حروف فرستاد و ظهرای و رسول کسی ابرینی وقوف نبود اگرچه جبرئیل صورت
ادا فرمودی آورد از معنی او خبر نداشت صاحب بحر الحقایق فرموده که حق سبحانه این سر را بر بنی

خود صلعم ظاهر میکرد در وقتی که لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل ان رب الف لام میم که هر
بر زبان جبرئیل با حضرت میفرستاد اما جبرئیل نیز بران اسرار و حقایق مطلع نبود همچنانکه در اخبار
آمده که در وقت نزول کهیعص چون جبرئیل گفت کاف حضرت فرمود که دانستم جبرئیل گفت
ای سید علمت ما لم اعلم بود دانستی آنچه من ندانستم آری سری که میان دو دوست باشد
از دیگری مخفی است از این حرف ولا اصحاب اسرار خفیه در امثال این آمده است که لا یطلع الرقیب
علی سر الحبیب ز دوست سوی دل آید پیامهای نهان تراکه دل نبود ذوق این پیام چه
سود اند هزار جان عزیز فدای آن پیغامها باد و لذت این پیغام وقتی دریافته شود که هم از لب
یار بگوش او شنوی یعنی جان و هوش بوی سپرده خود برطرف رود آنجا گفته است ذوق
شنو حسن امتزاج باشد که از لب دگوش او شنوی یار خوش با تو درمیان آید او هم ترا
از میان ببری در صحیفه محبت خطیست که جز عاشقان نخوانند در کارخانه دوستی ماریست
که جز دوستان ندانند در گلزار عشق از هر یکی نکهتیست که جز والهان بی دین نشنوند
در گلستان انس بر شاخ شجره قدس میوه ایست که جز متحیران بی سر و پا نچشند از خسی این
بحر گوهر که برد هر کسی زین جام باده که خورد باده او در خور هر هوش نیست حلقه او سخره هر
گوش نیست در لطایف این هیثم آورده که خطاب متران با کفران بر سه وجه است اول خطاب
قهر و سیاست دور و نزدیک و دوست و دشمن دران برابر باشند چنانکه گوید خطابه بسم الله کنید
سکه بر نام ما زنید مثل این خطاب از حضرت رب الارباب است که یا ایها الناس اعبدوا
ربکم و ایای فارهبون دویم خطاب لطف و کرامت چنانکه یکی گوید تو نایب باش ولی
خاص بعضی از نزدیکان و ملازمان باشند و مثل این فرمان از حضرت حکمت ما انیست که
آتوا الزکوة و اقرضوا الله سیم خطاب بعض درات رات و اسرار اختصاص جز مقربان حضرت
نباشد و مثل این حروف مقطعه قرآنست که مخصوص خاتم پیغمبرانست و جز آن حضرت صلعم
هیچکس را از آن وقوف نداده و دری اطلاع بر حقیقت آن نفتح نکشاده پیغمبر ما هیچ آفریده
مگر آن خاصه خاتم است و شرف نطق بدان از خصایص سید ولد آدم این قبابیست که بر قامت او
دوخته اند ثالث اکثر این حروف مشتمل است بر معنی که فهم را آنجا مجال نیست ولیکن نکته این که مخصوص
بکسی بود که حق سبحانه پیغمبر ما را صلعم فرمود که ما قرآن را بر تو فرستادیم تا جمله را کن کان من الکون من المنذرین
ملتبسا

ع
مس
نظم
نظم
ع
قول

بلسانی عربی مبین پس اگر فرستاده مفهوم نباشد انزال بر وی فایده نبود و دیگر آنکه حق تعالی امر فرموده است بتدبر
در آیات قرآنی لیدبروا آیاته و جمعی را که در آن تدبر ننمایند تعییر میکند ام علی قلوب اقفالها اندریش عوده که
چون غیر مفهوم باشد امر بتدبر درو راست نباید و در احادیث نبوی صلعم از اقرا علی موجود هاوار دشده که
اگر تمسک بقرآن کنید گمراه نشوید و تمسک بچیزی نامعلوم نمودن محال باشد و عقل سلیم نیز حکم میکند بانکه
مراد از کلام افهام مخاطب است پس مخاطبه بنامعلوم عبث باشد و دیگر آنکه تحدی بقرآن شده و با عدم علم بمعجز
تحدی نبود و روا نبود و بدین مقدمات معلوم شد که این حروف را معانی هست که فهم در آید عنایت
آنکه مراد از وی چه باشد پس بر ما پیداست که طالبان حقایق مقطعات بحکم بغوص البحر طلب اللآلی غواص
وار از سر قدم ساخته اند و جهد کرده تحقیق خود را در قعر این بحر عمیق انداخته تا جوهر اصداف بکنه بدست
آورده اند و جواهر زواهر اسرار آن بر آورده غوص کن در بحر تا گوهر بری تا مکاری بحر کی بر دبر گوهر
علم عراهی چند و جهدی بایدت تا بعقیب مقصود راه نمایدت و باز این طایفه را که قایلند باستنباط معانی
از مقطعات مقالات متنوع است و از آنها یازده نوع اینجا اندکی میکرد اول آنکه این حروف اسماء الله باشد
ابعاض اسما و انجا چهار وجه گفته اند اول آنکه اسماء سور اند عبد الرحمن بن زید بن قتاده تفسیر کرده سوره
این قول را ترجیح کرده اند و علم الهدی رحمه الله فرموده که حق تعالی نام بر ان سوره را بدین حروف چنانچه تسمیه
کرده کتب منزله را با آنچه خواسته و نام نهادن بدین حروف عادت عرب که قرآن بلغت ایشان نازل شده چنانچه
چنانچه سحاب را عین گویند و حبل را قاف و ماهی را نون و نحاس را صاد و دینار را عین و بالله الحمد
طاق را لام نام بوده و علی هذا دلیل بر آنکه این حروف اسماء سور اند حدیث حسن بصری است که
ان الله تعالی قرأ طه و یس الحدیث و اسحق میان اهل ملک و انشر فرد ادمثل کسی گوید خوانم
یا المص نی وقد کردم مثلا اذهن سامع متبادر میشود بدین سوره در انعام آمده که وجه دیگر
سوره بدین حروف اشعار است بانکه کلمات این سوره از حرفیات این الفاظ و امثال آن مرکبست پس اگر قرآن
نبودی قدرت خصم از معارضه آن ساقط نشدی و اکو سوال کنند که قرآن بلسان عرب است و ایشان در تسمیه
از دو اسم زیاده هیچ نکنند چون بعلبک و حضرموت اینجا که بسه اسم یا چهار یا پنج تسمیه کرده خارج شد از قانون
کلام عرب جواب گوئیم که اگر زیاده از اسمی یا اسم واحد ساخته بر طریق ترکیب جایز نباشد اما اگر
مرکب چند اگر بالحد شاید و سیبویه نفی که سه جواز تسمیه بجمله ها این از جملوا و معالم التنزیل از
قتاده روایت نقل میکند و موید این سخن است آنکه این حروف را از اسماء قرآن و کتاب

ع
مثنوی
اول
اول

دوم — انکه اسماء الحسنی است از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت است که در بعضی ادعیه دعا میفرموده یا کهیعص
یا حمعسق و بعضی بر آنند که اسم اعظم در میان این حروف پنهان است چنانچه منقول است [illegible] از ابن مسعود
روایت کرده که اینها اسماء عظام الهیه و سبط النبی حسین بن علی علیهما السلام [illegible] بعضی بیرون
از معنی کهیعص فرموده که [illegible] بیان کنم برای شما [illegible] و این [illegible] که فرموده اند
[illegible] خاصیتها که اسم اعظم است

سیم — انکه این حروف ابعاض اسماء الهیه یعنی اسماء حسنی از اینها ترکیب
یافته ابن جبیر فرموده که اگر خلق تالیف مقطعات را دانستندی بر اسم اعظم وقوف کردندی و چند [illegible]
از اسماء حسنی از این حروف مؤلف است چنانچه الر و حم و ن مجموع اینها اسم الرحمن است اما هرکس اقتدار
بر کیفیت ترکیب باقی ندارد

چهارم — انکه الحروف مختصراتند از کلمات که دلالت بر ثنای الهی میکند
و ابو الجوزا از ابن عباس نقل کرده که این حروف [illegible] اشارت بمعنی است و عادت عرب چنین بوده
که از کلمه اختصار کنند بحرفی چنانچه قلت لها قفی فقالت قاف ای وقفت پس بنا بر این بعضی [illegible]
مختص اسمیت چون حم که حا از حمید است و میم از مجید و دلالت ایشان بر صفات است چون الر که الف
از الوهیت و لام از لطف و را از ربوبیت و گروهی گویند بعضی از حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال
چون الکمص یعنی انا الله افضل و غیر از این ترکیب [illegible] هر یک بجای خود ذکر خواهد شد

نوع دهم — انکه این حروف مقسم به اند و مراد بعضی حروف مجموع اینهاست و در لغت عرب و ابیات [illegible] تعبیر
کنند از جمله بعضی [illegible] الی الکعبة [illegible] مع المصلین [illegible] از تمام ارکان نماز یکی
اکتفا کرده و [illegible] و عادت [illegible] که گویند فلان کودک الف [illegible]
است یعنی [illegible] قل هو الله [illegible] مقصود جمیع سوره بود [illegible]
یاد میکنند جهت شرف [illegible] ایشان [illegible] اسماء الله [illegible] کتب منزله [illegible]
[illegible] کلام [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] و سبیل [illegible] مخفی ماند این [illegible] بیان [illegible]
[illegible] کلام [illegible]

بیت — [illegible] خواهد بود [illegible] جوهری [illegible]

بیت — وجلوه گاه معانی کلام ربانی [illegible] صافیات [illegible]
که [illegible] و از همین نکته معلوم توان کرد که [illegible] جلیل القدر عظیم الشان

در خلال آن گوش [illegible] وجواب کسی که گوید اگر مقسم به بودی بایستی که [illegible] قسم اقتران داشتی
[illegible] بودن مقسم به [illegible] لازم نیست بلکه این حروف قسم [illegible] فی [illegible]
چون الله بکسر ها یعنی [illegible] کویند این صورت [illegible] الله است [illegible] خواص مقطعات [illegible]

نوع سیم — انکه این حروف دلالت بر اعداد دارد [illegible] حساب جمل [illegible] که در این حروف [illegible]
[illegible] این امت [illegible] بعضی [illegible] شده اند و تمام این [illegible]
سوره آل عمران [illegible] ذکر در [illegible] و از ابو العالیه منقول است که این حروف اشارت با عمار قوم و آجال
جمعیت [illegible] و مدت [illegible] اسلام [illegible]
وحق تعالی [illegible] خواهد [illegible] خواهد درج کند

نوع چهارم — انکه این حروف اشارت [illegible]
است [illegible] عبد الله بن عباس نقل میکند که [illegible] در تفسیر
ثعلبی [illegible] که چون [illegible] آمد [illegible] حضرت سید المرسلین صلعم [illegible]
[illegible] کرم اخبر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] و علمهای [illegible]
[illegible] و خروج دجال

نوع پنجم — انکه این حروف [illegible] و اعلام است [illegible] سماع آن [illegible]
[illegible] تعلبی در لغت امام [illegible]
[illegible] کرده [illegible] حروف [illegible]

نوع ششم — انکه مقطعات [illegible]
مجمل و مفصل [illegible] امام ابو اللیث [illegible] حکیم نقل [illegible] جمیع احکام و
قصص که در سور [illegible] حروف [illegible] جمع کرده [illegible]
و لایت [illegible] سوره است [illegible]

نوع هفتم — انکه این حروف برای
[illegible] و تفصیل منثور است [illegible] امام علم الهدی آورده که این حروف [illegible]
نظم [illegible] نظم [illegible] و مثل این حروف [illegible]
این حروف [illegible] این کلام منثور است [illegible]
[illegible]

نوع هشتم — انکه الحروف [illegible] مقدمات [illegible] است
[illegible] و مفرده [illegible]
[illegible] آن [illegible] مفردات [illegible]

بعضی ذهن با حروف تهجی کرده کتابت تعلیم دهند و این وجه را وقت صحیح توان دانست که این حروف در مبادی وحی نازل شده باشد

نوع نهم

دیگر ایراد این حروف جهت احتجاج کفار است برای آنکه ایشان درباره قرآن میگفتند ان هذا الا افک افتریه این قرآن سخنیست که محمد صلعم از خود فرا میباید و از ذات خود بیان میکند لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر ما خواهیم مثل این سخن بگوییم پس تعالی بدین حروف اشارت کرد که این کتاب از همین حروف تهجی است که مدار لغت و اصول کلام شما بر آن دور است پس اگر میتوانید مثل این سوره بیارید فاتوا بسورة من مثله و اختیار برده اکثر اهل تحقیق این قول است و از این وجه اعجاز قرآن نیز ثابت میشود یعنی چون این تحقیق اسرار عجیبه و معنی مرتفع و بیع را که همان حروف که اصل سخن ایشان بود بر ایشان فرستاد و از ایشان طلب کرد تا سوره که مثل آن باشند عجز و عجز فصحا و بلغای عرب در مقابله آن معلوم شد پس ثابت باشد که این کتاب آسمانی و نامه سبحانی است و تفریق آن بر سور متعدده نیز جهت اعاده تنبیه است بر آنکه محقق بر مؤلف است از ان و تکرار جهت تقریر است در اسماع و قلوب

نوع دهم

اگر این حروف دلیل است بر صحت نبوت آنکه وحی بر حضرت رسالت صلعم زیرا که هر چند نطق به مسمای حروف برابر بود خواه امی و خواه اهل کتاب و اما نطق باسامی حروف که اختصاص دارند به اهل کتابت و تحصیل صنوف کتابت و توقف بر ممارست تلاوت و جریان الفاظ با معلم و تعلیم از وی متصور نیست پس ازاینکه هر چه قرآن میرساند که هرگز بدرس و صحیفه التفات ننموده و با هیچ کاتبه قاری مخالطه و آمد شد نفرموده نطق او باسامی حروف و اعتبار باشد از غیب و آن جز بوحی حاصل نشده باشد

نکته

مکارنی که علمای بزرگ خط نوشته بنده محلا مسند آن نون صور می‌رسند وبالاخره صور او [illegible] تمامی امانت [illegible] صلعم ظاهر گشته و نبوده صورت چند در ایراد این مقطعات مرعیست که بیان بی‌ادبیات که در فن خود فایق و براکنا و امثال متفوق باشد در ایشان مثل آن جز بعجز و قصور اعتراف نموده نجات جست

نوع یازدهم

از جمله آنکه صورت گرچه نقش رخت گرچه به زبان ذو الجلال تحیر چونش اقرار کرد

نصف اسامی حروف معجم در فواتح سور مذکور است که چهارده باشد و در اوایل بیست و نه سوره واقع شده که عدد تمام حروف است بقولی که لام الف را در آن داخل دارند و دیگر آنکه از هر یک از انواع حروف معجم نصف مذکور شده از مهموسه و مجهوره و رخوه و مطبقه و منفتحه و مستعلیه و منخفضه و لینه نصف تمام و از قلقله بواسطه قلت و از منفعله بواسطه ثقل آن نصف اقل و از حروف ناتمه و حلقیه بجهت کثرت وقوع آن در کلام

آن در کلام عرب ثلثانی ورد یافته مفرد و ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی آمده تا اکثر مؤلف باشد

و دیگر

بانکه محتوی بر مرکبست از کلماتی که اصول آن مفردات است چون کبا نشی از اغلبی تا محقق و اکثر مفرد بر سر سوره واقع است ص ق ن اعلام می‌نماید بانکه مفردات اصول اند و قسمی از اقسام اسم و فعل و حرف واکثر ثنائی بیان چهار نوع طه طس یس حم جهة آنست که کلمات ثنائی چهار نوع یافت شود در حرف بی حذف چون بل و در فعل بحذف چون قل و در اسم بی حذف دو نوع با حذف چون دم و بی حذف چون من واکثر ثنائی که بر سر سوره ده موضع یافته اشارتست بانکه ثنائیات در هر یک از اقسام ثلثه در حرف و در اسم چون ذو و من واذ و در افعال چون قل و خف و بع و در حروف چون قد وان و من واکثر ثلاثیات سه الم الر طسم اشارتست بانکه کلمات ثنائی در هر سه قسم اسم و فعل و حرف بجهت حروف علی و در اکثر بر سر سیزده سوره واقع تنبیه است بر آنکه اصول ابنیه مستعمله سیزده است ده تعلق باسماء دارد و سه بافعال و در اکثر باعیانه در دو ماقل المص المر اشارتست بانکه رباعی را اصلیت چون جعفر و ملحق چون قردد و اکثر خماسیات نیز دو آمده کهیعص حمعسق اشارتست با صل خماسی چون سفرجل و ملحق او چون جحنفل این سخنان علمای ظاهر است و ارباب تحقیق را این سخنها هست یکی آنکه مقطعات عربی که مکرر ادعاء رده اند بی نفی تکرار بترتیب الم ص ک ه ی ع ح ط س ق ن طرفی او هم بدون افتاده که صراط محقق است علیه در کسی که صیغه اثبات تست یعنی تحقیق الحق میطلبی در آورده با خود مطلوب عز عظمت تحقیقات او شرح در بیان المجاز القرآن آورده که این حروف نظام چهارده است در تلفظ بر دو چهار حرف دیگر ظاهر میکنند الف و فا و دال و واو و مجموع هجاء بر هیکل وهر یکی جامع اسرار هجده هزار عالم واقف میشوند حضرت شیخ در فتوحات فرموده که حروف مقطعه در اوایل سور هر یکی از ایشان ده هزار نشانه می‌نمایند و حقیقت آن بضع واقع شده که در حدیث آمده که الایمان بضع و سبعون و عدد سبعون بجای خود است بیشتر از اسرار ایمان و هیچ یک رسد که بحقایق الحروف در هر سوره عالم شود و اگر کسی گوید بضع عدد مجهول است و بعضی از ما فوق واحد تا نه پس قطع آن به تمامی از کجا معلوم کردی گوییم از طریق کشف و آن نیست معتمد علیه که استناد جمیع علوم بر آنست و کفار ادهم چه در اغلب از نور اعظم او و ضعف طبایع بعقول نیر و دشنی داده آفتاب بدین جهت و حقیقت طالع کشته و روی با جمع حق نهاده ظلمات صفات خلقیه و کدورات سماویه عالم آن را زیر نور ظهور باز کرده [illegible] و او جای معرفت درجات شد [illegible] آن که در خط است

عروس معنی قرآن نقاب اکنون برانداز که دار الملک ابجد از غوغا وحقیقت آنست که حالت
صفت الحروف در تحت مقالت بنحو دکه در انیست ورا برواز عبارت نسخه سخن خود در بیان مقام
تامل در ابجاد شرح کلاله و یا رد گذشت ومن بر بیان فهم و سایه فطنی بر سرادقات عزو جلال او
نو اندکشت مشنو که در هزار مجلد نتوان نوشت یک حرف از صحیفه مجد و کمال او اکرچه سخن
تحفه خاک دستوفیان دفتر خانه افلاک بر درر ایام ذکر در شهور و اعوام تا نفخ صور و زمان
نشو رستیفای معانی و دقایق آن قیام نمایند از عهده یکی از هزار در اندکی از بسیار بیرون
نیایند و الحق از زمان نوشته امروز اد لطایف اسرار و ظرایف آثار بر ضوابط کاشفان اسرار
گذشته و متون صحایف و اوراق رسایل ثبت و مسطور گشته آنچه از حقایق و ظرایف او
در خزانه غیب مکنون و مستور است نسبت شرار به بشر به چراغ مهر و مثال قطره به دریا
عرصه میدان سپهر هرچه گفتند در اوصاف کمالیست او همچنان هیچ نگفتند که صد چندانست
ای خواص الحروف انوریات که بیندار امام زهرا منقولست که جهت حفظ جان و تنی از اموال
و متاع و ذریه و ضیاع این چهارده حروف نورانی و نوشته را میان آن جای تنها دی تا
از جمیع آفات و عاهات مصون و مامون شوی امام حجة الاسلام از بعضی اکابر نقل میفرماید
که من دانستم که در مقطعات قرانی اسرار خفیه بسیار است از آن رو که هاتف در عالم سرای
حلیت دحد رسالت ساختم مهم بکفایت رسید و در بساط حق عالم و در رهی روزی بر هم
کسی دهد و هم از امام حجة الاسلام منقولست که شیخی را دیدم در موصل که مقطعات را ترتیب
نوشته با خود نگاه میداشت چون سبب آن استفسار نمودم در جواب فرمود که از آنها فایده
بسیار دیدم چون در حاجتی ایشان را نزد حق سبحانه و تعالی شفیع آرم در حال روای شود و در خطا
بدین ایشان را کریم بر ندی صعود ستدفع آرش اعدا و اسراق و جمی معاوقت در حیات
دامنهای آن بحوکت ایشان ایمنم و در امن آباد عافیت غنیامی ملازمت بر تلاوت ایشان
ساکن شیخ برغشتی میفرمود که توسل ببدان اسما حسنی که از حروف مقطعه تالیف یافته
موجب حصول مرادات و قضاء حاجات است علی الفور بی تاخیر و مهلت و آن اسما این است
الله الرحمن الرحیم المالک الملک السلام المومن المهیمن القهار المانع السمیع العلیم الحکیم
العلی الکریم الحکم الحلیم الحق المحصی الحی الحنان المنان المقسط المحسن المنعم الملیک و بعض

اربع عشر

از اعزه بتحریر کرده اند و بعد از رسیدن واقله منتهی الهاد اینجا از مباحث مقطعات بر سبیل اجمال در سر کلمه
تفکر رقم اشارتی یافت و در بعدا هر سوره آن الحروف خاصه الحروف باشد شروع بآن نموده حوا صدا عند علما عرفا
در هر حرفی که مفتح این سوره واقع شده بیست و پنج وجه گفته اند الف این حروف مفتاح این سوره اند و نظیر
حاصل این حاصل نقل میکنند که این حروفها کلید بست و هر کت بیتی این سورها الف نام این سوره است
الف اسم قرآنست ربیع بن انس گوید هر حرف مفتاح اسمیست از اسماء الله الف مفتاح الله ولام
دال لطیف وآخر است ولام مفتاح لطیف و میم مفتاح ملک و مومن و مهیمن و مجید در حقایق التفسیر
الم یعنی انا الله الحلیم الحکیم الحروف از اول و وسط و آخر این کلمات اعتبار کرده ابی بن کعب گوید هر
حرفی اشارت بصفتیست از صفات الهی الف الوحدت لام لطف میم ملک یعنی ملازمت الوحدت و شمول
لطف احاطه کرده ببود و نزدیک و ملازمت ملک و بهر را منم مالک و ملیک کفته اند الف آلاء و میم او ست ولام
لقای کریم او و میم مجد قدیم او ود و در جهان و در جهان اخص خواص را حاصل در لطایف التفسیر
آورده که الف آلاء او ست در ابتدا ولام لقای او در انتها و میم ملک او هم در انتها و تبارک و معانی
بنده را غرض حاصل شود بود رجاء علی ابن عباس میفرماید که الف انا است ولام الله و میم اعلم
و مجموع او ایکم انا الله اعلم و معنی این سخن را ابو نصر حدادی بوده چرا آورده یکی انکه من که الله ام دانم
حاله بنده کان خود را گاهم و انتقام کرد حبیب من را از وصیت بخیری را دهم انکه کافران طعنه میزدند که
چرا قرآن بفلان وفلان نفرستاد لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه فرمود که من بهتر
دانم که بکی باید فرستاد والله اعلم حیث یجعل رسالته مهبط وحی بجز محمد را سزاوار نیست که حکمت
حکم نشاید برتوی علمی از نور داد و لوا و شی کافتاد و حی را که چه دارد انای او نیست در کشف
المذکور آورده که الف اشارتیست بانا ولام بالله و میم بعالم انا الله العالم بما کان و بما یکون در تاویلات
ماتریدی آورده که تفسیر الحروف آنست که بعد از وحی آیه الدلالت کتابی که در وی ریبی نیست در انوار آمده
که الف از اقصای حلق است و آن اول مخارج باشد ولام از طرف لسان و آن وسط مخارج بود و میم از شفه که
آخر مخرج هاست و این صورت اشارتست یعنی که بنده باید که هر حال خواه در اول احوال و خواه در
اواسط او و خواه در اواخر آن بذکر حق مشغول قیام نماید یعنی در هیچ وقت از ذکر حق سبحانه غافل
نباشد و گوید که نظر کنند در الف اول وجوه از وی یافته و در وسط تو بیند از وی یابد و در آخر باز گشت
باو خواهد داشت هر آینه در عبادی و او اسط و خواتیم اقوال و اعمال خود جز بذکر او مستانس نخواهد بود

اول
دوم
چهارم
پنجم
ششم
هفتم
هشتم
نهم

چو نزدیک دوستانش رسد یاد کردن دوستانش   ای بجان تو نزد جانی هم ذکر تو مونس جانی هم ای الحبیبی
در اتفاق بوده که صبای [illegible] یاد کردن زنده است که هرگز نمیرد و اگرچه زنده شد [illegible] بود و لا تقولوا
لمن یقتل فی سبیل الله اموات   کشتگان شمشیر عشق زنده جاوید است قاضی ماوردی در تفسیر خود آورده که
الم اشارتست بالم که فعل ماضی است از المام و آن در لغت زیارت است و معنی او اینجا نزول و تقدیر چنین که الم بکم
ذلک الکتاب ای نزل و مراد آنست که نزل جبرئیل [illegible] در تفسیر کبیر [illegible] وجه سطور [illegible]
عین المعانی فرموده که الم تنبیه است از صورت او که الم [illegible] هر جا که لفظ الم در قرآن واقع شده یا بود از [illegible]
می آید چون الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم یا بیکی از دلایل قدرت [illegible] چون الم تر ان الفلک
تجری یا بذکر عذاب اعدای حبیب خود را تسلی میفرماید چون الم تر کیف فعل ربک بعاد یا بالحق [illegible]
می دهد چون الم [illegible] ربک و الم نشرح لک صدرک یا از عجایب خلقت انسان خبر میدهد چون الم
نخلقکم من ماء مهین و علی هذا در بسیاری از تفاسیر آمده که هر حرفی اشارتست بفعلی الف کنایتست
از الف بودن [illegible] که فعل ماضی است از الفت که پیوند صحبت است یعنی الفت گرفت محمد صلعم بطاعت و عبادت
حق و لام اشارتست بلام بودن [illegible] که هم فعل ماضی باشد از لوم که ملامت کردنست یعنی ملامت کرد اهل
ناشناسی ناسپاسی او را بر آن الفت و میم ایما است بمیم بودن [illegible] که فعل ماضی مجهول است از [illegible] و مجاهد
آورده که الم [illegible] و [illegible] صاحب [illegible] خود [illegible] دارد
اینجا معنی آنست که [illegible] گشته [illegible] و [illegible] در تفسیر آورده
که الف کنایتست از انا و لام از [illegible] و میم از [illegible] و جمیع اسما [illegible] صفات [illegible]
الله و [illegible] انا [illegible] انا الله انا الرحمن انا الرحیم تا آخر
اسما حسنی [illegible] الملک [illegible] العظمة [illegible] صفات [illegible] و منتهی [illegible] و منتهی الغفران
[illegible] الامتنان و باقی [illegible] ظاهره و باطنه [illegible] اهل اشارت [illegible] آورده که
انا الله لطف کل شیء و منتهی کل شیء   و در تفسیر [illegible] مذکور است که الف [illegible] قیام در حال نماز و لام
بهیات رکوع و میم [illegible] سجود [illegible] که [illegible] قیام [illegible] الف ظاهر و باطن
خود را راست کن [illegible] رکوع چون لام [illegible] ظاهر [illegible] باطن [illegible] کرده در سجود
چون میم [illegible] که روشنی دیده [illegible] در نماز
بود و جعلت قرة عینی فی الصلوة [illegible] که هر یک اشارت بهیات یکی از ارکان صلوتست [illegible]

شده [illegible] از علم [illegible] ذوق [illegible] از نطق بحروف دال [illegible] تخصیص [illegible]
[illegible] جلوه [illegible] العبادت [illegible] میفرموده در آیینه قول [illegible]
شهود [illegible] قولا و فعلا مستغرق آن عبادت [illegible] کنم
آنست متتبع و محظوظ میکرده [illegible] را دوست [illegible] خواهد [illegible]
او مشغول بود   خلا [illegible] دیگر [illegible] خالیست   کاملا [illegible] عشق تو
صادقیم   [illegible] ذاکر [illegible] ذکر تو [illegible] که ناطقیم   در [illegible] الحقایق گفته
که الف [illegible] از [illegible] نفس خود را [illegible] باعتقاد اعراض و لام [illegible]
ده [illegible] خود را [illegible] منقاد کردن در عبادت [illegible] ملالت اعراض و ملاحظه
اغراض و میم [illegible] صفات خود را [illegible] انواع [illegible] حکم [illegible]
در حقایق القرآن آورده که الف کنایتست از الله و لام از [illegible] و میم از [illegible]
میکند بذات خود [illegible] یعنی محمد صلی الله علیه و سلم و آنجا [illegible] در حدیث
آمده است که انا من الله و المؤمنون منی و جواب قسم آنست که ذلک الکتاب لا ریب فیه
[illegible] که کلام خداوند [illegible] حضرت [illegible] صلعم   در حقایق [illegible] فرموده
که الف [illegible] وحدانیت است و لام لطف [illegible] و میم ملک جاودانی [illegible]
هر که [illegible] گواهی دهد و با سقاط ما سوی از توحید خالص بهره مند گردد لطف
[illegible] با وی داور [illegible] عبودیت ملک عظیم [illegible] آن ملکیست [illegible]
[illegible] ملک [illegible] ملک بکبریت [illegible] حضرت مالک الملک   [illegible]
آن [illegible] امام قشیری میفرماید که [illegible] صادق که وصف این
[illegible] بتجوید [illegible] بالف افراد [illegible] حق [illegible] سوای حق [illegible]
تلاوت [illegible] ادای سنت و واجب احکام [illegible] قدیم [illegible] فرموده
[illegible] تکلیف [illegible] احکام شریعت [illegible] آداب طریقت
گفته اند الف [illegible] استقامت [illegible] یعنی رعایت
شریعت ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و لام [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] طریق [illegible] عبارتست از حفظ [illegible] طریقت و الذین جاهدوا

نبیا المعنی بتحو سبقنا و هم کما ینبت ازلی که رسیده در نهایت کار یعنی اتمام دایره محبت در جمیع
نهایت بدایت و جمیع بابی در چه میسر نشود الا بفنا فی الله و این علامت بسیار است عقل حقیقی
قل اللهم ذرهم در کنز المکنون آورده که مبادی اسماء حسنی الهیه مثل الله الرحمن و [illegible]
اسما که ملایکه اغلب ایشان مستوجب جبرئیل و میکائیل و غیرها اسماء اکثرانها و اولوا العزم هم است یا در آدم چون
آدم و ابراهیم و ادریس و عیسی و موسی و محمد صلعم نبی الله خود از اسماء الهیت علام از ما نهایی
ملایکه و هم از اسماء اولوا العزم گویا قسم یاد میکند بجمیع صفات خود و بتمام ملایکه و انبیاء بزرگوار
که این کتاب یعنی قرآن تحت تصرف فرستاده از نزد حق است و [illegible] حقو رسید انکه گفتم انزل الله عبارت
از الله است و هم از جبرئیل و هم از محمد صلعم و معنی سخنی انزل الله که بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد
صلعم و در حقایق [illegible] اداء میکند که الا لکن [illegible] ذات واجبیه اول هم
او است و هم اشارت است بعقل اعظم که مسمی بجبرئیل است و واسطه واقع شده میان حق و محمد
او در استفاضه از مبدا و افاضه [illegible] و هم عبارت است از محمد صلعم که نقطه احدی دایره ابداعست
و مدار حرکات ایجاد بود و اتمام شد بوجود با وجود او آخر دایره با او است و یکی از اسباب تمکین
او همین نقطه می تواند بود دانجا وجود که الا ان الزمان قد استدار   مرکز جود دایره [illegible]
بر نقطه وجود تو شد خاتمه تمام   حضرت بر تو کنز توحید ازان سبب   ذات تو شد محیط ابداع
تمام صاحب [illegible] که الف اشارت است بذات و لام بصفات و هم با آثار [illegible]
جز انفصال [illegible] و لام که واسطه است [illegible] و از کلام حضرت
شیخ حسینی مفهوم میشود که موجودات را که آثار قدرت کامله [illegible] ادراک [illegible] و وسایط
یعنی اسامی و صفات میسر نیست و عقل و علم هیچ یک بکنه [illegible] عدم احاطه بود ذاتی
بپای عقل [illegible] این راه [illegible] آگاه در این ره [illegible] نیست عجب
حیرت کسی را حاصل نیست   هم آنحضرت در فتوحات آورده که [illegible] اعلاست و [illegible]
ادر عالم اوسط و هم از عالم اسفل [illegible] ربط و حقیقت را شامل
[illegible] عالمین غیب و شهادت باشد و از واسطه عالم مثال که برزخ است و از حقیقت تعین اول
که حقیقة الحقایق است و حقیقت محمدیه که صورت جمعیت جمیع حقایق [illegible] و کمال توحید
ذاتی مختصت بمقام آنحضرت و هیچ یک از انبیاء و مرسلین را آن مرتبه دست نداده که [illegible]

ابن الفارض

اسم [illegible]

نظم

ابن الفارض   ودونک بحر [illegible] الآلی فیا حبذا [illegible] الوضع [illegible]
حقیقت محمد [illegible] ادا میکند [illegible] الکریم هذا
نور [illegible] از مشرق وجود عینی [illegible] فی الجملة مظهر [illegible] اسماء است
ذات حق بل اسم اعظم [illegible] و مقصود [illegible] است که سبب [illegible]
کمال اسماء و صفات بوده چنانچه در محل [illegible] خواهد شد   اشارت است باکه بر آن وجه که اسم قرآن
داشت یعنی قرآن   نازل است کامل در جمیع علوم و حکم را شامل سزاوار باکه اورا کتاب گویند هم [illegible]
ولیس [illegible] اشاره غائب و بعید است و [illegible] ظاهر و قریب اما چون [illegible] بدان کلمه واقع شده و [illegible]
[illegible]
غیب و بعید بر [illegible] کرد یا چون [illegible] که [illegible] وجود [illegible] دست واصل شد
[illegible] که ختم دایره وجود بود است [illegible] رسیده باشد [illegible]
و این نقطه آخر [illegible] کفته اند
قرآن منطوی بر حقایق [illegible] که قوت بشری از ادراک آن و اطلاع بر آن عاجز
است پس اگر چه قرآن [illegible] صورت حاضر باشد اما نظر بحقیقت آن عقول [illegible]
غایب است   ای غایب از نظر [illegible]
[illegible]
خود میبینم [illegible] و قال الله تعالی فذلکن الذی لمتننی فیه در حقایق
آورده که ذلک [illegible] اشارت بغایب است   اما [illegible] حاضر [illegible]
[illegible] ذلک [illegible] الذی [illegible]
[illegible]
[illegible] بغایب [illegible] کلام او صفت او است
یا مراد حاضر باشد یعنی هذا الکتاب یا [illegible] غایب بود آن کتاب
باشد که در توریة و انجیل وعده کرده بود که بر پیغمبر آخر الزمان [illegible]
[illegible] آن کتاب که در اوایل مبعث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] سنلقی
علیک قولا ثقیلا وعده فرموده بود که بر او فرستند و آن حضرت [illegible]

ذلک الکتاب

ح

داده یا اوران سورها باشد که قبل از نزول سورهٔ بقره در مکه نازل شده بود کافران آنرا
تکذیب کرده بودند و کافران بعضی از قرآن بوده اما حقد ازین قرآن کتاب توان گفت چنانکه
از جنیان حکایت میکنند که انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی و حال آنکه قدر بعضی از قرآن
استماع کرده بودند یا آنکه خدا وند تعالی خبر داده بود که قرآن در لوح محفوظ است و آنرا
ام الکتاب است ایشانرا دانسته بودند پس ذلک اشارت بدانست که آن ثبت است
در لوح محفوظ صاحب بحر الحقایق فرموده که ذلک اشارت بکتاب عهد الست که در روز میثاق
از بندگان گرفت با قرار ایشان بربوبیت و بعبودیت و لفظ الم دلالت بر آن میکند
چه الف و لام دو حرف اند از اول کلمات الست بربکم و میم از حرفی از اخر بلی سه حرف
عهد الست یاد بندگان میدهد که آن کتابست در روحها ثبت پس عهد عبودیت
که بر خود گرفته اید بوفا رسانید و عنان همت از میل ما سوا الله بر گردانید
با دوست وفا کن که بود دام الست ترسم که بغیری دهی دام عاقبت
منتهی افتاده لفظ الدر باین صورت در آیهٔ الم اعهد الیکم یا بنی آدم در لطایف قشیری
آمده که آن کتابیست سابق حکم ازل و قضاء لم یزل منتهی که آنرا بسعادت داده و بعضی
ختم کار بر شقاوت نهاده و آن نباشد که در حیچ کار بچاره بتناظی تغییر و تبدیل راه
نقد یوم الخزاین قضا جری و کتاب سبق تغیر یا حکام قضا راه نیابد خواهی
از یک چشم گی خواه رضا ده در حقایق سلمی آورده که این کتابیست بر صحایف قلوب دوستان
نوشته از اسرار محبت و معرفت و رضا بجوار بقضا قال الله کتب فی قلوبهم الایمان
در کشف الاسرار میگوید که آن کتاب بشارت است که اکنون الله تعالی بخود نوشته
از بهر امت محمد صلی الله علیه و آله که ان رحمتی سبقت غضبی از ان حضرت بن عباس
خبر داد که کتب ربکم علی نفسه الرحمة پس زبان لطف بر سبیل اشارت میگوید ای
بنده در لوح نوشتم و بر نفس خود نوشتم که بر تو رحمت کنم الحکم بر لوح نوشتم از ذنوب
و معصیت تغییر می یابد الحکم بر خود نوشته ام از رحمت و مغفرت چگونه تغییر یابد
ای عاصی دولت و بی کردار و حرفت نیست رحمت نیکو کاری صفت من توان حرفت
خود را دست با نیاز داری و من صفت خود چگونه باز گذارم از تو همه آید تو آنی

لاریب فیه درین کرم آید ما زانیم در بی کاری آری تو آنی در غفاری ما آنیم هیچ شک و شبهت
درین کتاب نفی ریب کرده بر سبیل استغراق و اگر چه کافران را در وی ریب بوده ولی
برای آنکه از وضوح دلالت و سطوع برهان بجاییست که هر که در وی تامل کند
از ریب باز ایستد و داند که شبهه را در وی مجال و سبیل را در وی محل دخل نیست پس معنی
سخن آنست که او متعلق ریب نتواند بود و نیز خود مثل این هرگاه کسی را در وی شک و
ریب نباشد و گفته صورت این کلام نفی است و معنیش نهی لا ترتابوا فیه در وی شک
مکنید و شبهه بهوا جس خاطر جای حل بید که از شان او آنست که در وی شک نباید و اگر کسی
از ان ادیان عیب بین و بان کرد د ای بوید و با وان حق و هان کو کمنه نفسی سوماه
آسمان تف بر وی شی باز گرد د بکسی تف سوی گردون نیابد مسکی هر که بر شمع خدا
از دید او شمع کی میرد بسوزد دیو ناد جمی بر آنند که مخلصت که نفی ریب را
راجع باشد یعنی شک نیست در وی کسی که حق تعالی او را پاک گردانیده و دل او را
بنور اطلاع بر لطایف معانی قرآن روشن ساخته این طایفه از صاحب نور یقین
باقی هم و طغت دا همند گمان این قرآن دلالت کننده است بر نیکو راه و دلالت
او از روی بیان و تبلیغ عامست مر مسلم و کافر را قال الله هدی للناس اما از راه حصول
نفع مخصوص خاصست مر پرهیزگاران را از ایشان بدان دلالت منتفع شده و پرهیزگار کسی
است که از موجبات عذاب حذر کند و خود را شایسته نظرات رحمت گرداند حسن بصری فرموده
که متقی آنست که هر که را بیند بهتر از خود داند و از جنید منقولست که متقی آن بود که حال مردم را
به از حال خود خواهد و در محی حکیم نقل کرده اند متقی کسیست در دو جهان یک صفیم باشد
و بعضی تقوی را بر معرفت حمل کرده اند و گفته اند هدی للمتقین ای کشف لاهل المعرفت قران مفتاح
کشفهای غیبست مر عارفان را و عرفان ثمره تقوی و طاعتست سهل بن عبدالله فرموده
که قرآن هدایت مر کسی را که تبرا کرده باشد از حول و قوت خود و از جنید منقولست که قرآن سبب
رسیدن بوصالست مر کسی را که از اغیار منقطع شده باشد پس برین قول او تقوی انقطاع
بود از ما سوای حق سبحانه لا یصل الی الحق الا من انقطع عن الکل نه بندست ره نه خلوت یار
تا ز غوغای غیر او نرهی امام قشیری گفته که حقیقت تقوی کسی که صفت که از رؤیت تقوی

هر چیز کند یعنی تکیه بر تقوی خود مکنند و نجات جز از فضل مولای خود ندانند مدد از لطف ازلی جوی کرد
راه سلوک تکیه بر طاعت بر تقوی خود نتوان کرد و در جواب آنکه گوید متقیان خود مهتدی بند
الی هدی للضالین مناسبست تر می گفته اند مراد ثبات بر هدایت و دوام آنست چنانچه وارد شد
کذلک اکذابک را متقی گفته باعتبار مآل که چون مهتدی شوند متقی باشند با آنکه مقصود آنست
اول زهرا دین و مبدا آنست چون روی گرد و دست از ترسیدید که متقیان شدند از غیر چون ذات
که از هدایت قرآن جز متقیان بهره نبرد و جز خود دار میسر شد تقوی دست کسی تا قرآن ترا در راه
هدایت بجای دهد بر رده هدایت خود دار ودد ان اکرمکم عند الله اتقیکم فردای قیامت هم برین
شوند و اقرب تقوی بسی هر که امروز زیب تقوی ست گفت فردا در جواب بود این خواهد بود فاش و
عظم کعب الاحبار گفته از تقوی با من سخن گوی گفت یا ابا حفص هیچ بار بخارستان گذر کرده و بر راهی که
که در وی خار دراز بسیار باشد برو رفته گفت آری فرمود آنجا چه میکردی و در رفتن چه عمل بجای آوردی گفت
باحتیاط تمام دامن برمیچیدم و بتامل بسیار قدم نهاده از زخم خار پرهیز میکردم کعب گفت هی التقوی
اینست الخ تو بر رسیدی یعنی متقی باید که از مواقع هلاک و مواضع خطر بیرون رود حذر نماید و پرهیز کند
و جهد کند تا خار شبهه در دامن دلبستگی بنا در وی نبرد گفته اند که تقوی آرایش باطنست
چنانکه حلی و زینت ظاهر بکار میبرند برای خلق در آرایش باطن جز اخلاص نباشد و جمعی بر آنند
که صفت متقیان آنست که بعد از ذکر آیت نمی آید و آن اینست الذین
میگروند بنا دیده و پوشیده ایمان در لغت گرویدنست و گردن نهادن
و باور کردن و در شرع تصدیق پیغمبرست بدل و این قول ائمه حنفیه و علما و فقها است هر چیز که
از نزد حق تعالی بدو فرود آمده و اقرار کردن بدو و بزبان باور داشتن و نزد محقق محققان
تصدیقست و اقرار شرط اجرا احکام شرعیست بر مصدق چه تصدیق امریست باطنی
و علامتی و قوع آن امر اقرار است بزبان و بعضی گرا اقرار است و لیس الخ [illegible]
که تصدیق بدل و عمل با ارکان و غیب چیزی باشد که چشم از دریافت آن فرو ماند و جز بنور بصیرت
بدان نتوان رسید چون وحدانیت الله تعالی و راستی پیغمبران و درستی وحی غیب اینجا صفت
جمیع مغیبات است که بدان باید ایمان آورد چون ملائکه و کتب و رسل و روز قیامت و متعلقات
آن از حساب و کتاب و بهشت و دوزخ و غیر آن قرطبی گوید که غیب قضا و قدرست و هیچکس غیب نداند

کنقاش حکم

کنقاش حکم بر صفحات قضا بنقش انگیخته و رنگ آمیز صنع با نیرنگ قدر چون آمیخته کسی را
بسی پرده قضا راه نشد و بر سر قدر اسیر آگاه نشد و بعضی غیب بر وحی حمل کرده اند چنانکه
علی بن عبید احمد این وجه و آنرا که بوحی ایمان آورده اند بعد مؤمن بوکر از حق ثابت شده ایمان
دارند و علوم الهدی و رتبه ادلات فرموده که ایمان دارند بغیب القرآن یعنی بانکه قرآن خبر از آن
از وعد و وعید و امر و نهی و هم اربابان فرموده اند که یؤمنون بالغیب الخ ایمان دارند بخدا و نه دیده
او را ندیده نه چون دیگران که میگفتند ارنا الله جهرة اخفی گوید غیب عبارتست از انکه غایب باشد
از ادراک او از جمله بهات قرآن یعنی دارند بدان و مشغول نشوند بدریافت حقیقت
آن قال تعالی در تفسیر خود آورده که ایمان تصدیقست و تصدیق خبر را باشد و خبر از غیبست نه
از حس بوده وجهی برآنند که مراد آنست که در خفیه و غیبت ایمان دارند چنانکه در حضور و این
تعریفست مر منافقان را که موافق بودند در ظاهر و مخالف بودند در باطن و مؤید این سخن آنست که
در انوار گفته که غیب قلبست یعنی ایمان آورده اند بدل نه بزبان و لیس ملک دل را بزبان و زبان را
بدل یکی ساخته اند ای من علام الخ ولیس بازبان یکیست در تیسیر گوید ایمان آورده اند
با دلهای غایب از زبانها نه چون منافقان که بر عکس این بوده اند و در تفسیر امام جعفر مذکورست که
اقرب غیب دانرد غیب پس پیغمبر بود که مطلع گردانیده غیب را باعث ایمان آورد و غیب هم
در معالم التنزیل میگوید که ایمان می آرند بظهر الغیب یعنی در وقتی که غایب اند از حضرت پیغمبر صلعم
او را نادیده مستوار رسید از او رسالت از وی قبول میکنند تا بظهور دیده ترا اهل کرام
تو شنید دل ما فرد لوتر و مهر تو گزید آورده اند که جمعی از تابعین با طایفه از صحابه چون عبدالله
ابن مسعود وغیره میگفتند خوشا شما را که جانها کمال حضرت مصطفی را صلعم دیدید و جمال آن
آنحضرت را قوت جان و قوت جنان بود و شنیده ما در باد هجر از شعله شوق جگر سوخته و شما
در مجلس انس رخسار ایت چون شمع برافروخته شما در بوستان وصل عیش بوده با کلگل هم
بخارستان غم ما مانده بسی محروم و ناکام ابن مسعود گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بس روشن و هویدا بود در خطبه دلائل بسی میدیدند و کلام جانفزایش می شنیدند علامات
نبوت و معجزات رسالت مشاهده میکردند بعد از آنها هم بدان حضرت ایمان آوردند
سوگند بدان خدای که جز او هیچ خدای نیست که هیچکس ایمان بنا در وفا ضلتر از ایمان بغیب

انکه این آیه بر خواندکه ان الذین یؤمنون بالغیب در مو خوا ابو الفتوح آورده که حاکم این خبر
را صحیح میداند و من میکویم که مراد ازین فاضلتر عجیبتر است یعنی کمان نبرد که ایمان او فاضلتر
از ایمان صحابه والکه در روایتی لفظ عجب وارد شده مؤید این سخن است و آن روایت
چنانست که ابن عباس نقل میکند که رسول صلی الله علیه و آله از بعضی یاران پرسید که ایمان کدام
طایفه عجیبتر است گفتند از آن ملایکه خواجه گفت که چگونه فرشتگان ایمان نیارند و ایشان
می بینند الخ می بینند صحابه گفتند ایمان انبیا حضرت گفت انبیا چگونه نکروند و ملایکه بر
ایشان فرو می آیند و با ایشان سخن می کویند گفتند یا رسول الله پس ایمان کدام قوم عجیب تر
است جواب داد که ایمان آن قوم که بیایند بعد از شما و بمن ایمان آرند نادیده و سخنان مرا
از الفاظ من نا شنیده
بصفت عاشق جمال من اند بخبر فتنه خیال من اند
بیت
حضرت حالی و اسم هاندکان مرحله آخر الزمان که قافله اخبار رسید صفات کمال سید اخیار را
صلوات الله از دروازه سمع بشهرستان دل در آورده اند و متاع محبتش بجود آوازه
بنقد جان خریداری کرده
والاذن تعشق قبل العین احیانا ای نور دیده کرده جمالت
ع
نظر بیده ایم از کلشن صفات بوی شنیده ایم دل عشاق اگر چه هم دولت اتحاد نظر غیب و حرم
خلوت سرای افاضات لاریب است با الحضرت یا ذیه فاتی رف منها ایتلف علاقه ثابت
شده که با منت دیده بر بسته از خیال جمال او بر خوردارند
من غایبانه عاشق آن ماه روی
بیت
مهوشم با منت نظر بخیالی از دخوشم حافظ ابو حاتم بستی در صحیح خود آورده از ابو هریره
که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که طوبی کسی را که مرا دیده و ایمان بمن آورده و هفت بار طوبی
کسی را که بمن ایمان آورده و مرا ندیده در کشف الاسرار گوید که این طایفه که حضرت پیغمبر صلعم ایشان را
برادر خوانده داشتاقاه الی لقاء اخوانی در تفسیر کبیر میگوید که بعضی از شیعه بر آنند که مراد بغیب
امام مهدی منتظر است که وعده نصرت او از قرآن بآیه لیستخلفنهم فی الارض ثابت است از اخبار
بحدیث لو لم یبق من الدنیا الا یوما واحدا التحقیق است لیکن این معنی باید که تخصیص مطلق
را به دلیلی اعتبار نیست محققان گفته اند بالغیب یعنی بنور الغیب ایشان ایمان آورده
اند بسبب نوری که حق تعالی از غیب بدل ایشان فرستاده تا چون نظر بجمال محمدی کردند بدان
نور صدق قول او را باور آورده اند سر آن صداقت که المؤمن ینظر بنور الله سلطان العارفین گوید که ایمان

بنیاز و بغیب

نیاز و بغیب هر کسی که با او بشد چراغ غیب یعنی نور حقیقت و بصیرت ایمان بغیب حقیقی
روی نماید که بغیب قرآن ترا معاینه هستند و بغیب غیب معاینه ازان معنی نماید که بر ایشان
مطلوب و رجیع اوقات پس بان اطلاع از شهود ما سوی غایب شده بحق قایم کرد ایمان
بغیب اینست و انکه گفته اند غیب مشاهده کلست یعنی حق است ره بهمین است ای عزیز سر
این سخن جز اهل غیب که با حق حاضر و از خلق غایبند کسی دیگر نتواند رسید و سخنی که تعلق با ارباب
حال دارد و گوشش سرگشتگان بیابان قال و قیل نتواند شنید باده در مرکب او میکند
مثنوی
باده او هم لب او میچشد تا نباشد محرم اسرار او کی شناسد نکته گفتار او صفت دیگر
ویقیمون الصلوة
متقیان روا نیست وبه های عبادتی و ادای میکنند نماز را و احکام ادبا رعایت آداب
و لوازم آن مراد نماز پنج گانه است و اقامت صلوة اتمام رکوع و سجود و آنست با مداومت با
رعایت حدود ظاهره و حقوق باطنه از ارکان آداب بدان و غیبت از شهود ان بعضی
گفته اند یعنی یقیمون الصلوة آنست اقامت بر ان میکنند نماز بر صدق دعوی خود را در
در ایمان بغیب و نزد ارباب عرفان اقامت صلوة حفظ حدود اوست با محافظت دل و سر
از جلیان غیر حق و دران چه اگر دل و سر در وقت نماز بغیر مشغول باشد غایب است و نماز
بحضوری ملت نیست که لا صلوة الا بحضور القلب بگذار از خیار از صدر صدور
مثنوی
لا صلوة تم الا بالحضور در تفسیر خواجه آمده که صلوة در لغت موضوعست بازای دعا و
در شریعت وضع کرده اند بازاء مجموع ارکان و هیاتی چند قلبی و قالبی قولی و فعلی و حقیقت دعا
بر وضعی که اتم و اکمل است آنست که بنده بجمیع اجزاء خود قولا و فعلا و حالا بسید خود را جل ذکره از
تضرع و ابتهال نماید چنانکه هیچ ذره از ذرات وجود او ظاهرا و باطنا از دعا مختلف نبود و بعضی
گفته اند اشتقاق صلوة از صلی است که در آتش رفتن بود یعنی وجود مصلی در صلوة بقبول
انوار تجلیات صفات از غایت خضوع و خشوع و رقت و ذوق بان گویا در عین آتش
است و علامت ظهور آن تجلی خضوع قلبست ان الله تعالی اذا تجلی لشئ خضع له و علامت
خضوع قلب خشوع قالب است که رستگاری وابسته بدانست قد افلح الذین هم فی صلوتهم
عبیته
خاشعون بیت صلوة الکهنی بخضوع و ذوی ارکان رکوع و سجود در قوت
القلوب آورده اند که نماز برای ان صلوة میگویند که صلت است میان بنده و حق سبحانه و

مواصلت بنده بلطف خداوند در تعریف ار سید الطایفه نقل میکنند که قصد تو در نماز اقامت آن جا بد
و لیکن باید مقصد تو فرح و سرور بشد باتصال بدانکه وسیله تست بدو الا بدو مقصد حقیقی
آنست که در حالی صلوة قبله تو رب تو و معبود جل ذکره و تعالی الملک بر سوم و جهه از خلق منفصل و با حق
متصل بشد و فی خود اعلت اتصال نرسند و سید میان بنده و حق ام حق ارتست عز و علا و بنده
را کمال این معنی در راسخ عبادت بیاید طلب در نماز و از ینست که نماز معراج مومن خوانند
جبل میتین کرامت محتاج یافت   از ذروهٔ این کنگره معراج یافت   بیت دو تا کرده باین کن
درست   کیمی صدق و لیکن بعراج یافت   صفت دیگر پرهیزکاران است
بعضی از آنچه بدیشان عطا کردیم و ایشان را بدان بهره مند کردانیده ایم   نفقه میکنند در
راه وفا ما و از مال خود اخراج نموده صرف میفرمایند جهة حصول رضای ما و گفته نفقه اهل و عیال
مراد است و خویشان و همه یکان و دوستان از مال خود حفظ ذاکر فتح قرطبی آورده که چون
در قران لفظ زکوة اید مخصوص است بفرض و چون بغیر آن اید مثل صدقه احتمال فرض و تطوع دارد
و چون بلفظ انفاق مذکور شود جز تطوع نباید و حمل نظر بلفظ صلوة حمل بر زکوة کنند که
قرینه اوست و در اغلب یکدیگر مذکور میشوند چون اقیموا الصلوة واتوا الزکوة ویقیمون الصلوة
ویوتون الزکوة و امثال آن و تخصیص این دو عمل مجمل از سایر عبادات جهة تفضیل و ترجیح
ایشانست بر ما عدا و صلوة عماد دین است و خانه دین باستون نماز دیران باشد
دین تو را نیست ستون جز نماز   بهر قیامش دو ستون سرفراز   نیست تو آنم که طاعت دو دست
از بدان خیمه ستون غیبت راست   و زکوة قنطرهٔ اسلامست و از اهل سبیل دجله ضلالت جز بدان
قنطره امان نتوان یافت   صد امان هست ز تسلیم زکوة   زر و درم کس سپر مهلکات
پس هر جا که این عبادت روی مینماید جز ادای اعمال جزو در پرده توقف نخواهد ماند و در تیسیر آورده
که از طائف آنست که مراد این لفظ زکوة باشد و زکوة هر چیزی از جنس اوست زکوة مال حسنات بود
هر روی شان حق زکوة عز و جاه تواضع و احسان زکوة دولت و شرف نصرت ضعیفان زکوة
فرزند خود و خلق بنهان زکوة خانه آوردن مهمان زکوة اختیار دستگیری درماندگان زکوة علم تعلیم
دیگران زکوة صحت پرهیز نمودن از گناهان زکوة قوت جهاد کردن با کافران زکوة اواز خوش
خواندن قران زکوة کوش ناشنیدن غیبت و لغو و امثال آن زکوة زبان ناگفتن دروغ و

بهتان زکوة

بهتان زکوة چشم نا نگریستن بر یکی ظاهر زکوة اسلام فی الغت سلطان زکوة حضرت بودن
با رکان زکوة زهد و دور بودن از دو ر سلطان زکوة فقر استغنا از غیر حضرت ملک منان زکوة
دل منظر اسلام واعیان زکوة سر مراقبت امر ور دل و جان زکوة زندگان خدا کردن جان در راه
رضای رحمن   آنکه درم دادن سخی را لایق است   دادن جان خود سخای عاشق است
آنکه حق دادت برای حق بده   خویش را دریاز تا یابا فره   محققان معنی این کلمات برین وجه گفته اند
که از ان قوتها بایشان ارزانی داشتیم در و نفقه ها ایشان باستعمال جوارح و اعضا خرج میکنند
در راه طاعت و بر شتی ما یا از آنچه عطا کرده ایم ایشان را از دانستن قران انرا میخوانند و فیض آن
باستماع مومنان میرسانند آنچه ایشانرا آموخته ایم دیگران را از آخر استحقاق می آموزند امام زاهد
فرموده که از ان چیزها که ایشان را خاص کردانیده ایم بدان از انوار معرفت افاضه میکنند بر دیگران هم از
راه صورت و هم از راه معنی ناصح که بر از دوستان و دوستان و مخالفان غلوب اسمعیل حقی
از حاضر سر بر ند بصدقه ایشانست و فی بکلفه انوار دلها چون آفتاب عالمتاب همه جهان منور ایشان
روشن است اگر کسی هست و اگر کسی هست بعث تخفیف را از انوار جمال ایشان در ازکوة فضیلت
اگر منکر خفاش صفت ایشان را شبه جوم باصره ضعیف او درکست   بجرم کورته اعتبار دوری آفتد
خنا بچشم حق بیند بده خفاش   امام حدادی در تفسیر کبیر آورده که حق سبحانه بنده مومن را
سه چیز داده دل و تن و مال و در آیه سه چیز فرمان فرموده با یمان و نماز و صدقه ایمان کار دل
است و نماز خدمت بدن و صدقه متعلق بمال از روی اشارت میگوید ای بنده دل وادهٔ یک ان
شناختن من از هر دو کون مجرد ساز و تن عطا کرده در طاعت کشید ریاضت بکمال وعل را
ورزانه داشتست در راه رضای من در باز که هر چه دهی بهتر از آن بیابا   حاکی ثنیرعن ی
ورزی می ستان   سیکند بدو اکر میستان   این ایه که گذشت بقول صاحب نیابیع و رسان
موضوع مثال دیگران رسول است صلعم و یهود و بعد از استماع این اد و آیه گفتند این صفت ماست
ما بدین صفت اموصوفیم رد قول ایشان را فرموده ام در صفت مومنان فرواند
آنگه ذکر   ایمان اورده ند دیگر به غیر   بدان چیزی که فرستاده شده است
بسوی تو از قران اگرچه تمام منزل شده بود اما چون بعضی آورده کانند که بهم ایمان دارند یا که
مترقب التنزول حکم نازل دارد و ما قیل که منزل و از غیر منزل انجا اضافه انوال حضرت رسالت

والذین یومنون بما انزل الیک

صلعم کو و در آیتی دیگر جمع امت اینعوا ما انزل الیکم اضافه باست بران که کی خطاب شده اضافه انزل

بحضرت صلعم انکه جمع ضمیر بوی اوست و بعضی ما انزل را عام گرفته از قرآن متلو و وحی نامتلو چون

اعداد رکعات و تعیین نصاب زکوة و حدود و جنایات چه از سنت آنحضرت هرچه گفت بتلقین جبرئیل

و وحی ملک جلیل بود و ما ینطق عن الهوی پس معنی این باشد که ایمان آورند بهرچه فرود آمده بود

وما انزل من قبلک

بتو از قرآن و غیران و بدانچه فرستاده شده پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون توریة

و انجیل و سایر کتب آسمانی و اگر گویند بجمیع کتب با تنافی احکام آن چگونه راست آید جواب آنست

که ایمان بران وجه باید داشت که جملهٔ عند الله است یا ایمان بدانچه اصول آن کتب بوده از توحید

و نبوت و سایر اعتقادات قلبیه دون احکام منسوخه و ایراد انزل بر صیغهٔ مجهول جهت تعظیم

فاعلست و ارباب تعظیم چون خلفا و ملوک یکی از چهار وجه خطاب کنند یا بلفظ غایب چنانچه

سلطان شما را بدین میفرماید که حق سبحانه و تعالی الله انزل احسن الحدیث یا بلفظ واحد متکلم چنانچه

امر کردم شما را بدین حق سبحانه میگوید و آمنوا بما انزلت یا بلفظ جمع متکلم چنانچه چنین میفرمایم

ایزد تعالی برین وجه فرموده انا انزلناه یا بفعل ما لم یسم فاعله چنانچه بر شما حکم کرده شده

وبالآخرة هم یوقنون

وازین قبیل است انزل الیک و سرای دیگر که دار الجزاست یا نشاه آخری یعنی

حالت باز پسین که قیامت است ایشان بیگمان باشند و دانند و از آنچه

بود نیست و خواهد بود ایقان علمیست از روی استدلال و ازان جهت حق سبحانه را موقن نگویند

که علم او را یقین نخوانند در تفسیر ابن عباس آورده که مراد از آخرت درین آیه جنت است

چنانچه در سورهٔ ممتحنه که قد یئسوا من الآخرة ای من الجنة و این تفسیر انجیل بی صواب نیست زیرا

که درین آیه تعریض مر یهود را ایشان بقران و نعیم بهشت ایمان نداشته اند قرآن را بافته و ستیز

محمد صلعم میگفتند و اعتقاد ایشان به بهشت آن بود که تلذذ بطعام و شراب و مناکح بر وجه که

متعارفست نخواهد بود و اکل و شرب جهت دفع غایت و نکاح برای توالد و تناسل و اهل جنت از آن

مستغنی اند پس التذاذ ایشان به بهشت مگر بنسایم لطیفه و بادهای خوشبوی و سماع لذیذ و فرح و

سرور و مثال آن و در دوام و انقطاع بر خلاف آن میکردند پس حق تعالی مومنان را با ایمان و ایقان

در باب بهشت در قرآن بستود و تقدیم وبالآخرة دلالت بر اختصاص مومنان میکند با یقان

در امور آخرت و آن سرای را آخرت گویند جهت تاخر او از دنیا و جهت تسمیه دنیا دنو است

با خرت این

با خرت این سرای بدان سرا قیامت نزدیکست اما غافلان که نفیحت حیات دنیای را سرمایهٔ

امید ساخته اند ایشان را چنان می نماید که بس راه دور پیش دارند و حال آنکه وجود بر راه آخرت

علی

قنطره ایست که عبور بر او ضروریست و خیال سکون در و محض جهل و غفلت و دنیا

پلیست که گذار و ورود بر آن مقام بالای پل محل سکون و قرار نیست و فقرا بو طلب کرده

خانهٔ جهان سر منزل خوش نیست ولی پایدار نیست عرفا گفته اند مراد ازین مومنان موقنان

اصحاب قلوب اند چه ایقان با امور آخرت از حساب و کتاب و بهشت و دوزخ و صراط و غیر آن

و امثال آن درین جهان جز بنور دست نداده و این نوع هدایت بصیرت میباشد

اولئک

که دیده دلست نه بصر پس صاحب یقین جز اهل دل نبود ان فی ذلک لذکری لمن کان له

قلب این حقایق خاصه صاحب دلست بدلالت فهم آنها مشکل است آن

علی هدی من ربهم

گروهی که موصوفند بدین صفات و موصوف بدین سمات بر راه راست ایشان

و رسته اند از پروردگار ایشان یعنی مدد و توفیق او بطریق صواب یافته اند و

بجانب رشد و بصیرت و یقین و حقیقت شتافته و نزدیک صوفیان این هدا کشف و

تحقیق است در مقام تجلی انوار ربانیه بعد از وضوح لمعات اسرار صفاتیه و تنکیر هدا اشارت

است بدانکه بکنه او نتوان رسید و از غایت او خبر نتوان داد و استعلا کرد از کلمهٔ علی فهم میشود

مشعلست بر تمکن ایشان از هدایت و قرار و سکون ایشان بران چنانچه شخصی که او را اعتلا

واولئک هم المفلحون

حاصل شود بر چیزی از مرکوب و غیر آن و بتحت تسخیر او در آید وان گروهی که یاد کرده

شد ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب است

اند درین رسته رستگار بوده و غیران رسته رستگار شده فلاح بمعنی بقا آید

یا چنده بودن و باز رستن و بکام رسیدن پس ایشانند دایم در ثواب ابدی و نعیم سرمدی

و باز رسته از اهوال روز نشور و عذاب [illegible] نیران و پل در نشور و رسیده بمقاصد و مآرب

و فایز گشته به بر آمدن حاجات و مطالب و محققان گفته جمیع وعدهای قرآن در تحت فلاح

داخل اند و مطلوب انکه برسند بدانچه امیدوار اند و برهند از هرچه که خوف دارند تکرار اولئک

تنبیه است برانکه اتصاف ایشان بدین صفات مقتضای هر یک ازین دو آیه که هدایت و فلاح

است باشد و هر یک ازین دو کافیست در تمیز ایشان از ما سوای و توسط عاطفه جهت اختلاف

مضمون جلیلی است و ایراد کلام دلالت بر اختصاص فلاح میکند بدینان یعنی این طایفه بنعمتها
مذکوره منعوت و موصوف اند رستگاری خاص ایشانست   ده جگر مردان رهای بوالهوس
ره رستگاری همین است و بس   قول مشهور آنست که این دو آیه نیز در شان مومنانست این
امت و نزد بعضی از مفسران در شان مومنان اهل کتابست چون ابن سلام و اصحاب او هم
بتوراة و انجیل کتب متقدمه ایمان داشتند و هم لوای ایمان بقرآن در عرصه ایقان برافراشته
اند به نعیم بهشتی مترف شده با اهل ملت خود مخالفت نمودند در ینابیع آورده که چون دولت
اول مخصوص متابعان ملت اسلام و سایران منهج متابعت سید انام علیه شرایف الصلوة
فرود آمد عبد الله ابن سلام با جمعی بود در آمدگان بدایره اسلام در حضرت نبوت موقف
عرض رسانیدند که یا رسول الله مومنان و اجبا را از زمرهٔ مهاجران و فرقه انصار بتشریف کرامت
این صفتها نوازش یافتند ما را که مدتها بر طریق موسی علیه السلام علم نموده باحکام توراة
متمسک بودیم حالا بسلوک منهاج متابعت حضرت مشغول شده بوده و تقی شریعت غراء ملت
حنیفیه بیضا اعتصام داریم از بن خان فضل نواز شرف خود بهره رسیده باشد این دو آیه در شان
ایشان نازل شد از اول سوره تا اینجا پنج آیتست اگر اول روز پنجشنبه برا مداد طاهر غیر مستعمل
نویسد بمشک و زعفران و با آب چاه شیرین محو کرده سه شب بیاشامد و روز روزه دارد
در قوت حافظه بفزاید و نفس را در طلب علم قوت دهد و ثبات دل در علم و معرفت حاصل آید
والله اعلم بالحقایق کلها و بعد از آنکه حق سبحانه مآثر و مناقب مومنان از امتی و اهل کتاب در راه
عبودیت بیان فرموده نعمتهای که از لطایف ربوبیت بدیشان ارزانی داشته بود در ضمن
چهار آیه باز نمود در دو آیت دیگر معایب خصال و مثالب احوال و مساوی اقوال و افعال
مشرکان و کفار بیان میکند و بعد از تقدیم ذکر اولیا و بندگان خالص که اهلیت مقام قرب
دارند و عنایت توفیق و تایید شامل حال ایشان شده و بهدایت مشفع شده اند بحال اعدا
ایشان از اهل شرک و کفر که ایشان را بآیت قرآن نفع میکند و در وجود و عدم کتاب
و انذار رسول الله صلعم و سکوت از آن پیش ایشان یکسانست پس رنا صفر باید
بدرستی آنکه نکه پوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک و کفر در لغت پوشیدن است
شب تیره را بواسطه پوشیده شدن اشیا بتاریکی او کافر گویند کافر نیز پوشیده است حق را با کبائر

و چنانچه دانسته

و چنانچه دانسته شد که ایمان عبارتست از تصدیق آن چیزی که حضرت پیغمبر صلعم فرود آورده از نزدیک
خدای تعالی او را کنند دانسته شود که کفر تکذیب آنست و کفر چهار نوع باشد   کفر انکار که حق را بدل نشناسد   اول
و بزبان نیز اعتراف نکند   کفر جحود که بدل شناسند اما بزبان اعتراف نکنند   کفر عناد که بدل شناسد هم   دوم   سوم
و بزبان اقرار کنند اما متدین بدان نشوند   کفر نفاق که بزبان مقر باشند اما بدل منکر و در معالم التنزیل   چهارم
آورده که هر که بایکی از این انواع آید او را و عدواعراض میشت   ان الله لا یغفر ان یشرک به
اغلب مفسران برآنند که مراد درین کفر انکارست حق سبحانه میگوید آنها پوشیدند حق را باطل و
بوصدانیت الله اقرار نکردند و پیغمبر صلعم باور نداشتند و فرمان شرع بردن ننهادند چون ابوجهل و
بعضی او درین روایتی جلی از ابن عباس کفر جحود است یعنی آنها که حق دانستند و پوشیده داشتند
و مراسم اقرار و اعتراف فرو گذاشتند چون حی ابن اخطب و اصحاب او از یهود مدینه که بهواء
در حبال و عناد سید عالم صلوات الله علیه و آله میکوشیدند و اخبار نعت و صفت او در توراة
مید انستند از روی حسد می پوشیدند   یکسانست بر ایشان و مساویست نزدیک   سواء علیهم
ایشان   اگر ایشان را هم کنی و آگاه نمای از عقاب خدای   یا تخویف نکنی و از   أأنذرتهم أم لم تنذرهم
عذاب الهی و ندی انذار اخباریست با خوف و هیبت چنانچه بشیر خبر کردنیست بامسرت و بهجت
و اقتصار درین آیه بر یم و دون بشارت جهت آنست که تاثیر او در نفوس بیشتر باشد و طبایع را
اهتمام بدفع ضرر از جر نفع زیاده بود لیس برای که انذار ایشان را فایده نیست بسبب رشت باطنی
او در ابل معاذ گوید ظاهر کلام استفهام است و معنی این اخبار و عدول از مصدر بفعل جهت ملاحظه معنی تجدد
یعنی اگر هر لحظه بیم کنی و اگر نکنی   ایمان نمی آرند و منکر و منافکیند قول اسباب آیت که حضرت   لا یؤمنون
رسالت صلعم قطع طمع کند از ایمان ایشان و دل مبارکش از اندوه و تفرقه فارغ شود و حرص آنحضرت
بر ایمان خلایق تا غایتی بود که حق تعالی فرمود که ای محمد خود را از اندوه این مردمان هلاک خواهی کرد
فلعلک باخع نفسک ایس بحکم الیس اهدی التراجینی او را از ان اندیشه فراغت داد و کلفت خاطر
از حرکات او زان آسوده و آرد دل از جهد انموده ایشان بیرون آرکه مرد ازل رقم شقاوت بر ایشان
کشیده ایم و سابقی بخذلان در جان ایشان حکم فرموده چهره حال ایشان ضچنان تیره است که بر
شعله انوار روشن گرده و لباس بخت ایشان ضچنان تیره است سیاه که بابر دعوت سفید نشود   ـــ
با آب زمزم کوثر سفید نتوان کرد   گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه   محققان ازین آیه استدلال برعرف

حال حضرت میکنند زیرا که آنجا که حق سبحانه و تعالی بعد از نهصد و پنجاه سال با نوح پیغمبر علیه السلام گفت
الن یؤمن من قومک الا من قد آمن در بدایت حال با آنحضرت گفت لا یؤمنون تا خاطر عاطرش فارغ
و مطمئن گردد و دیگر اثبات اعجاز قرآن نیز هست که از غیب خبر داد که با وجود انذار و عدم آن
دولت علاوه‌ات متابعت حضرت تو نخواهند یافت و روی از عبادت اصنام باطله خود بر
نخواهند داشت و تا فقه تاهر چند وظایف لطایف قرآن بدیشان رسانی و آیات وعد و وعید
هم و اخوانی بر ایشان خوانی از احکام مخوف تو والدوست باز نداشته تمسک بحبل المتین شرع نبی
فرو گذارند و جواب کسی که گوید حکمت در دعوت کردن چون امتناع از حق و اصرار بر باطل
و عناد خود میدانستند و عناد و خبر از ایشان متوقع نباشد این گفته اند که درین دعوت فایده‌ها است
یکی آنکه حجت بر ایشان قایم شود و ایشان را مجال عذری نباشد و فردا نگویند پیغمبر کجا یا مدد
فرمان از حق بما رسید که اگر رسولی بما فرستادی و از حقیقت احوال ما را خبر دادندی متابعت
میکردیم لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک دوم آنکه پیغمبر را صیع ثواب ابلاغ و انذار
باشد و برکات جهاد با ایشان و صبر بر جفا و عناد ایشان او را ذخیره عاقبت دارین سبب
سواء علیهم گفته‌اند که آنحضرت را بدین دعوت فضل انذار ثابت است سیم آنکه تا بعثت
پیغمبر صلی الله علیه و آله عموم باشد و فرمان عالیشان وی بر همه کس متوجه گردد و اگر دعوت
خاص باشد و بعضی که منتفع میشوند بدان پس بعثت عام نبود حال آنکه آنحضرت مبعوث بهمه
و ما ارسلناک الا کافة للناس و جواب جمعی که گویند خدای تعالی خبر داد از عدم ایمان
کفار و دعا منهم که بعضی کافران ایمان می آورند آنست که اگرچه ظاهر آیه اقتضای عموم میکند اما
معنی او خاص است بجمعی چنانچه در اسباب نزول آمده که این آیه در شان ابوجهل و پنج تن از ایشان
اوست یا در باره یهود مدینه چنانچه سبق ذکر یافت و گفته اند در شان کشتگان بدر است از کفار
حق سبحانه این آیه را قبل از قتل ایشان در مدینه فرو فرستاده و خبر داد که ایشان کافران کشته
خواهند شد و در تبیان آورده که در حق کسی نیست که حق تعالی میداند که بر کفر خواهند مرد و در
ایشان عین المعانی فرموده که احتیاج به تخصیص نیست زیرا که هر که ایمان آورده و خواهد آورد در
یؤمنون بالغیب داخل الذین باقی ماندند که آنها که هرگز ایمان نیاورند و در لباب میگوید که لا
یؤمنون دعا است نه خبر یعنی الله هرگز ایشان را ایمان مده صاحب بحر الحقایق معنی آیه را

ازطرق

از طریق حقیقت برین وجه بیان میفرماید که آنها که کافر شده‌اند یعنی اقرار عهد الست را که گذشته
و حسن استعداد فطری باکتساب صفات سبعی و بهیمی و شیطانی پوشیده‌اند ایشان را استماع عبارات
وعد و خندوات و عید یکسانست چه روزنه دل ایشان که جام غیب راه داشت بعلایق
حب دنیا مسدود است و در دشمنای آشنای متلاقی و زمان تلاقی از ایشان مفقود و در دیوان
ازل بانقطاع ایشان حکم فرموده‌اند و ابواب ادبار و انکار بر روی جان ایشان گشوده

نظم

هر که با ادبار دوام اقرار از آغاز کار ترک او گیر بر او مقبل نگردد جهد سوسن از آزاده چون نطق
محروم آمده است گرچه دارد ده زبان قابل نمیگردد بچند امام قشیری فرموده که هر که در ظلمات دعوی
مانده و حرف از صحیفه حقیقی نخوانده نصیحت مرشدان کامل و ترغیب مقلدان باطل نزد او یکسانست
زیرا که باز مانده از در مرتبه دعوی صفت غیر از او سلب کرده و ملک معرفت و میزان اعتبار از
دست او بیرون برده لاجرم حسن از قبیح و فاسد از صحیح نشناسد

نظم

ترا ز درک نداری بس ترا
ذره ره زند هر کس یکی قلبی بیا رید تو پنداری که زر دارد قلب او انده او گر چه خالص دارد
اما چون محک صیرا شرعیه را ندیده مانده

نظم

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی
شود هر که در او غش باشد و بعد از آن حق سبحانه اعلام فرمود که این گروه ایمان نیارند تعقیب نمود که زیرا
بجهتی که جاری مجرای سبب باشد عدم ایمان ایشان را پس گفت

ختم الله قلوبهم

مهر نهاد خدای
بر دلهای ایشان یعنی این کافران و پوشیده است تا بحال حق فهم نکنند و خبر درست در ست
در دنیا بند داکر آیه در شان یهود است معنی این باشد که پوشیده کرده بند دلهای ایشان را بجزای
انکه در قبول حق و تصدیق پیغمبر بحق سرکشی کردند جهودان لاف فتح میزدند که ما فتح الله علیکم حق
سبحانه در مقابل آن فتح ایشان را بختم تکوینی کرد و باز نمود که دلهای ایشان تیره و مهجور است
و نور باطن ایشان بظلمات انکار و تکذیب پوشیده و مستور

بیت

زنگ انکار بر آیینه هر دل
که نشسته اثر تیرگیش بر همه کس روشن گشت و شاه برآنند که ختم عبارتست از قرار داد هر
است در قلوب کفار و معتزله گویند علامتی است در دل کافران که ملایکه بدان علامت بدانند
دانند که صاحب او از آن آمرزش نیست برای وی استغفار ننمایند بلکه دعا و لعنت بفرستند وی را
و این قول که گفته که ختم احداث اثر است بر دل وان داغ هجرانست و این برده که بداغ هجران مبتلا
گرد و دریغ از جان بی وصال جانان بدر برسد

نظم

از فراق تیغ میگویم سخنی هر چه خواهی

کس ولیکن آن کسی که زیج ترا از فرقت تو تسبیح نیست در فراق غیر جانا هیچ نیست علما را درین گفت
و شنود بسیار است اهل حق برآنند که این ختم عقوبت نیست از حق تعالی که منع بنده میکند از
ایمان بطریق جبر داده را بر کفر عنید و دادن روی کرده بلکه زیادتی عذاب او ست جزای عنادی بر
کفر و مخالفت اصرار بر باطل در معالم گفته که ختم بمعنی حکم است یعنی حکم کرد خدای بر ایشان بکفر در
ازل و دانسته بود که ایشان در دایره ایمان راه نیست در عین المعانی گوید دعا است چنانکه قاتلهم
الله و گفته اند سرشتی اعمال ایشان مهر دلهای ایشان کرده اند کما قال بل طبع الله علیها بکفرهم
مهر جا مهر نهند از برای آن باشد که مانع گردد از دخول چیزی در وی و خروج چیزی از وی پس قلوب کفار را
مختوم گردانیدند تا روشنائی آشنائی در آن نرود و تاریکی بیگانگی بیرون نیاید و دلهای ایشان مهر
کرده تا برهان صفت کراهت باقی ماند و روز قیامت بنظر ایشان در آرند تا چون جزای سر ایشان
رسند دانند که مستوجب آنند محققان گویند که دل کافر را حق مهر کرده است و دل مؤمن را محل مهر آنچه که
مهر است میگوید ختم الله علی قلوبهم اینجا مهر است میگوید و زین فی قلوبکم یعنی مهر جانکه بر دل نهادند
تا در کوره سرگردان یکی را مهر جانکه در دل افکندند تا در بادیه شوق جویای جانان شدند آن بواسطه
مهر حکمت در شعله قهر سوزان و این بواسطه مهر معرفت در مجلس لطف نازان — آن یکی خوش دل
که یارم در بر است — وین دگر حیران که چشمم بر در است — و مهر نهاد بر گوشهای ایشان تا
سخن حق نشنوند مراد موضع سمعست قلوب را جمع آورد و سمع را واحد صاحب کشاف معنای را
تقدیر میکند که و علی حواس سمعهم و گویند سمع مصدر است او را تثنیه و جمع نکنند یا آنکه سمع هر یک
مراد است در موضح آورده که دلها را جمع کرد جهت آنکه کفار را هم و مقاصد متفرقه هر یک را دل مقصدی
و مقصود دیگر داشته و سمع را یکی آوردند زیرا که در استماع سخن حق بر وجه انکار و استهزا متحد بودند
و بر یک گونه میشنودند — بر دیدهای ایشان — پوششی است نه چنانچه بر توان
دانست تا چشم پوشیده باشند در راه حق نبینند ابصار جمع بصر است و آن ادراک عینی باشد بجا زبر وقت
با جره اطلاق کنند ادوات داشلی دلست و سمع و بصر بمنع موقوف است و علم یا سمعیست
که مدرک آن گوش باشد یا اعتباری که مطلع بر آن چشم باشد و این هر سه را بختم و تغطیه مبتلا کردانیده
مخالفت ایشان را در حقیقت مهر و پوشش نیست بلکه تمثیل میکند دل و گوش و چشم را که بدان در
اغراض دینیه انتفاع نگیرند بجزای نفس بسیار نفع از مهر کنند و پوشیده تا کسی از آن فایده

نگیرد

بیت

و علی سمعهم

و علی ابصارهم غشاوة

نگیرد و تخصیص ختم بسمع و قلب برای آنست که جهت ادراک آن متعدد نیست یعنی فعل خاصه دل
در یافتن است و آن از گوش شنیدن و این فهم و سماع بیک جهت اختصاص ندارد بلکه هم
جهتها در آن مساوی اند لاجرم در منع دل و سمع از فعل خاص ایشان لفظی بایست که از همه جهت مانع
شده مخصوص بجای نبود و آن ختم است که منع دخول میکند در مختوم علی الجمیع جوانب اما ادراک
مقابلی بصر از جهت مقابل باشد و لیس پس در منع او از فعل خاص او غشاوه کافیست و تقدیم قلب
که معدن ادراکست بر سمع و بصر که جاسوسان و کارگزاران ویند وضوحی دارد و سمع نیز بواسطه
آنکه از بصر اشرفست مقدم بر و مذکور شده و اشرف او آنست که سمع شرط نبوت باشد بخلاف بصر
چه بعضی انبیا علیهم السلام معدوم این قوت مبتلا بوده اند چون شعیب علیه السلام و دیگر آنکه نطق
بر سمع مترتب است و هر که در اصل از شرف سمع محروم باشد البته از حلیه نطق عاری خواهد بود چنانکه
در کور مادر زاد دست داده میبرود و درین معنی گفته اند — بد نشنو تا نگردی منفعل وقت جواب
گنگ باشد آنکه او در اول خلقت کر است — و مر ایشان راست این لام استحقاق را ایجاب
گویند یعنی حق ایشان است از روی عمل — عذابی بزرگ عذاب آنرا گویند که ایشان را
رنج افزاید و آن راحت باز دارد و صفت عذاب بعظمت جهت آنکه عذاب ایشان هم در
دنیا بوده و بقتل و اسر و غارت و هم در آخرت خواهد بود بانواع عقوبت و شکنجه و گفته اند
عظمت او آنست که چون هیچ معین نبود و اعضا و اجزا از آن متالم گردد و حقیقت آنست
که آن عذاب را از سه وجه عظیم میتوان گفت یکی آنکه جاوید باشد در ایشان و از ایشان قطع نگردد
و ما هم بخارجین من النار دویم آنکه تخفیف نیابد و فرجه و رحمت پدید نیاید لا یفتر عنهم العذاب
سیم آنکه زمان بزمان زیاده شود و لحظه بلحظه افزون گردد و زدناهم عذابا فوق العذاب در
احقاق آورده که عذاب بزرگ دوریست از لذت ذکر حق در دنیا و محروم بودن از دولت لقای او
در عقبی و نزد محققان نیز عذاب بزرگ عبارت از فراق است و محجوب بودن از سعادت تلاق
و از لیست که وصال دوام و فراق با هست — دیگر از واعظ حدیث جنت و دوزخ مپرس
دوزخ ما هجر یار است و وصالش جنت است — و من الناس و بعضی از مردم منافقان که موافق
حق اند در ظاهر و باطل در ... مشرکان که مخالف حقند بصورت و معنی باز بود و جدا از ذکر حق
میکنند که مترددند میان قسمین که موافقت دارند با طایفه اول بظاهر بوده و ناچار باطن با ایشان

بیت

و لهم عذاب عظیم

بیت

منافقانند و بعضی از علما منافق را ازکافر اصلا قبیح داشته اند جهة آنکه منافق قصد تلبیس و فریب
دارد و کافر از آن بر طرفست و منافق دروغ میکوید و کافر باعتقاد خود براستی نیست و منافق کفر خود
را بستهزا ضم کرده است و کافر اصلا آن نمیکند لاجرم جای ایشان در دوزخ فروترین درکها خواهد بود
ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و با آنکه در اول سوره بقره در باره کافران دو آیه
نازلست در جانب ایشان نیز دو آیه فرود آمده و جهت اشتباه امر و تردد حالی و خبث
اعتقاد ایشان سخن دراز کشیده و در آن باب ضرب الامثال وقوع یافته و این آیات از
صفات ذمیمه ایشان چهارده صفت دلالت دارد دعوی باطل و فریفتن و جهل و عاری دل و
دروغ و فساد و سفاهت و طغیان و استهزا و خسارت و زیان کاری و کری و گنگی و کوری و

ومن الناس

اینجمله دعاوی باطل ایشان را فرا پیش داشته میکوید […] از آدمیان ناس لفظیست
موضوع از برای جمع و واحد او انسانست بغیر قیاس و ناس را از نوس گرفته اند یعنی حرکت
و بوت هر دو آمده است و هر یک ازین دو حالت در جبلت حیث پیدا از انسان که پدر ایشان
آدم علیه السلام وصیت حق را در باب اکل شجره فراموش کرد فنسی ولم نجد له عزما با ایشان **ع**
که در قسم نسیان بر جریده عهد کشیدند و تحیت انسانا لانک ناسی و گفته اند انسان از انس
مشتق است یعنی کرده است هر یکی بر استانس باشند و بعضی کویند ماخوذ از انیاس است که بمعنی دیدن
باشد و در جبلت ایشان ظهور و در دیدن است بخلاف جن که از ابصار پوشیده اند و لفظ

من یقول

جن را از جنان گرفته اند که بمعنی پوشیدن است پس میفرماید از کروه ایشان […] کسانند که کویند
آمنا بالله […] بگرویدیم ما […] بخدای […] و بروز باز پسین یعنی قیامت و آن روزیست که
وباليوم الآخر ازان شب نباشد یا آخر اوقات محدود است که وقت را بعد از آن حدی نبود و این کویندگان
از مومن باول و آخر یاد کردند که مقصد اعظمست یا دعوای آنکه احاطه کرده اند با یمان از جانب
جلی و کنار و حرف با است باآنکه هر یک را ایمانی بر صفت صحت و راستی نیست حق سبحانه

وما هم

نفی سخن ایشان میفرماید […] و نیستند ایشان که این سخن میکویند
بمؤمنين کرویدگان و راست کویان ایمان خود در بخدای و روز قیامت معتقد کردند و حق تعالی بر اطلاق
فرمود که ایشان مومن نیستند یعنی مطلقا ایمان ندارند نه بخدای و نه بروز آخر و نه بغیر این و در
اثبات ایمان ایشان جمله فعلیه مذکور شده که دلالت بر تجدد و حدوث میکند و در نفی ایمان

ازیشان جمله

ازیشان جمله اسمیه وقوع یافته که دلیل دوام و ثباتست تا ابلغ باشد در انتفاء ایمان ازیشان و بدین
آیه استدلال کرده اند بر آنکه ایمان بمجرد قول زبان بی تصدیق دل ایمان نباشد و هم بدین آیه اعجاز
قرآن ثابت میشود چه منافقان اظهار ایمان و اخفا کفر میکردند و این آیه خبر داد از اخفا در دلهای
ایشان نهان بود و اخبار از غیب معجزست و دلیل رسالت حضرت پیغمبر نیز هست که مخصوص شده
باطلاع بر غیب و حق تعالی میفرماید فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول و بباید دانست
که اکثر علما تفسیر برآنند که این آیه و ما بعد او تا یا ایها الناس اعبدوا در شان منافقانست چون
عبدالله بن ابی و جد بن قیس و اتباع ایشان و در تفسیر امام سهیلی و حسب طبی از ابن عباس
نقل میکنند که در شان یهود نازل گشته پس نفی ایمان از منافقان ظاهر است که بزبان
اقرار داشته و بدل باور نداشتند و نفی ایمان مبالغه کرد از یهود و زیرا که در مرتبه تشبیه
بود ند و عزیر را علیه السلام پسر خدا میگفتند و ایمان ایشان بروز قیامت نیز درست نبود چه بهشت
را خاصه خود میدانستند و بدوام عذاب دوزخ قایل نبودند والله اعلم و باتفاق علما وقف بر
مومنین لازمست چه اگر وصل کنند توهم معنی باشد که غیر ایشان موُمنان که خداع کنند با خدای
و رسول و برین تقدیر صفت و موصوف هر دو مخفی کردند و مراد نفی ایمان و اثبات خداعست پس
این جمله دیگر است که حق سبحانه میفرماید که […] مکر میکنند و فریب میدهند برغم خود خدای

يخادعون الله

والذين آمنوا

را […] و آنکسانی را که ایمان آورده اند از مهاجر و انصار و خفی گفته دلیری میکنند
بر خدای و خدای ایشان را مهلت میدهد لاجرم گمان میبرند که با خدای خداع کرده اند و بعضی
میکویند ظاهر میکنند بخلاف آنچه در دل پوشیده دارند و خداع در اصل پوشیدنست و خزانه
را که نفایس در و مخزون باشد مخدع کویند و خداع ایشان آن بود که بزبان کلمه توحید میگفتند و جان
و مال از قتل و غارت نگاه میداشتند و در ضمن آن غرضهای دیگر نیز مندرج بود چون شرکت در غنایم
و اطلاع بر اسرار مومنان و امثال آن و چنان پنداشتند که خدای و مومنان نمی‌دانند قول دیگر
آنست که چون با رسول خداع میکنند چنانست که با خدای میکنند و نزد بعضی این سخن بر وجه
استفهامست ایخادعون ایا فریب میدهند و میتوانند داد حرف استفهام را حذف کرده اند
چنانچه در آیه که هذا ربی و در جواب آنکه کویند خداع از حق اغنی می باشد و خداع از صفات
الهی نیست پس یخادعون چون راست آید گفته این قاعده کلی نیست بلکه اغلبست

کو هیچ اثنینی باشد وی باشد که دراینجات فعل از یک جانب بود چون عاقبت القرب فرفلان قال
الله تعالی وی سمعها اینجا نیز هالست — دعی فرهیند و ما یخادعون که در قراءت مشهوره
آمده همین جنس است و در فتح الغیب فرموده که اهل لغت میگویند خادع فلان وقتی که در خداع مراد
خود نرسد و گویند خدع وقتی که اورا کار کرد آید اینجا چون خداع ایشان تا فرو نیامد و در قصدی که داشتند
مقصود حاصل نشد از انجا دعم کفتند چون ضرر فریب ایشان باز ایشان رسید پس دو حق نفس
ایشان خدع باشد یعنی بحقیقت فریب نمیدهند ایشان — مگر نفسهای خود را چه وبال
مکر و فریب ایشان هم بدیشان بازگشت حق سبحانه حضرت پیغمبر صلعم و مومنان را بر نفاق ایشان
مطلع کردانید تا در دنیا رسوا شوند و در عقبی مستوجب عقوبت گشتند و مراد از نفس ذات ایشان
است یا روح یا دل چه نفس برانها اطلاق میکنند — و نمیدانند که ضرر چون
تو انستد که بودا نشد در دانستن مغرور نیست انرا یا نمیدانند که فریب آنست که ایشان در
آمند یعنی استدراج آلهی یا بنفی شعور ایشان کرد از ایشان و فرود آورد ایشان را در مرتبه
جماد حسی و درک نداند و گفته اند معنی آنست که نمیدانند که خدای را نتوان فریفت
دهر که در مقام خداع باشد با کسی که از سر باطن او آگاه است خود را فریب داده باشد خلق چون
بر اسرار یکدیگر اطلاع ندارند ممکن دارد که همرا فریب تواند داد اما اگر پنهان دل هر کسی
او را فریفتن چون تواند — کرم کز برق خلق در فریبی — با او چکنی که یک یک میداند
نبرد که فرموده که ای اکثر عزم گناه در دولت مخفیست اگر دل آفریده میداند که در وی چیست
لیک رنگ پیشی تا دامرکسی پوششی اکثر پوشیده دانی با او چکنی مگر اگر از غرمت از دل بر دان کنی
نکند رو فکر بر که نجات آن خیال — در دل نهان خلا را زان کو دل آفرید معنی
لا یشعرون و بران فرود آورده آنکه نفع مکر بند ... جهت علتی که در دل ایشان است
انبیا که ینده و در دل علتیست — کرا زان در حق شناسی آفتیست — فی قلوبهم یعنی خبر میدهد
در دلهای منافقان — بیماریست زان شکست دینی چنانکه آنست جانکه خرقی
بدن را ضعیف میسازد شک نیز موجب ضعف دین میشود و با آنکه شک حالتیست میان قبول و
رد چنانچه بیماری حالتی باشد میان موت و حیات در لطایف آورده که حق سبحانه کافر
را مرده خوانده جهت آنکه از حیات حقیقی که عبارت از شناخت الحق نکرده

ومایخادعون — الا انفسهم — ومایشعرون — بیت — مثنوی — فی قلوبهم مرض

اکثر

اکثر لا یمتی الموت و مومنان را زنده بواسطه آنکه بحیات ابدی رسیده اند احیاء عند ربهم
و منافقان را به بیماری وصف کرده که متردد است میان زنده و مرده و گفته اند مرض دل پوشیده
داشتن بدیها است و گویند بیمار که و تاریکی است مرض قولهم لیلة مریضة ای مظلمة و بقول این جماعت
که مراد از آیه یهود اند بیماری دل ایشان غم و ملال بود بسبب ظهور اسلام و نصرت مومنان
و رونق شریعت صاحب کشاف گوید استعمال مرض در قلب شاید که حقیقت باشد چنانچه کویند
صرف کردن سلامت را و نقیض اینها مثلا کویند فلو جوهر مرض ای الم که با زبود چون غل و حسد و اخلاق
آن چنانچه استعاره کند صحت و سلامت را در نقیض اینها مثلا گویند فلان سلیم القلب
یعنی دل درست دارد و دروی غل و کینه نیست پس مراد اینجا حقد و حسد است که ایشان را
بر حضرت رسالت و بر صحابان او بوده و مرض حسد بدترین امراض است چه تا صاحب خود
را نکشد دست از و باز ندارد چون آتشی که جدا از فقدان هیزم خود را میسوزد و منجو را تاج
نمانند — بمیر تا برهی ای حسود این رنجیست — که از مشقت ان بجز بمرگ نتوان رست
و در موج آورده چنانچه مریض غذا از لذت نمی یابد ذائقه دل منافق نیز حلاوت ایمان درک
نمی کند — حس هر ذایقه که یابد خلل — چه شناسد که چیست طعم عسل
پس زیاد کرد خدای تعالی ایشان را بیماری ایشان — بیماری ریب و نفاق و زیادتی
چنان بود که هر چند آیت قرآن فرود میآمد شک و شبهه ایشان میافزود و گفته مرض
ایشان با نزول وحی و فرایض زیاده شد چه منافق را حکم بحکم مشاهدت صعب بود و این
که وظایف عبادات و عقوبت جنایات بران زیاده شد اضطراب و تردد و ارتیاب
ایشان افزون گشت و نزد بعضی این کلمه بر وجه دعاست یعنی زیاده کناد خدای تعالی
در دل ایشان تاریکی شک و تیرگی نفاق و دعای بد کردن در اغلب از عجز است مثلا
کسی که بانتقام از کسی قادر نیست او در نفرین میکند اما اینجا بر عجز حمل کردن نشاید که
تنبیهیست بر مومنان تا بدانند که دعای بد و نفرین بر منافقان روا است — ولهم
ایشان راست یعنی منافقان یا یهود را — عذاب دردناک که الم آن بر ایشان فقع
در جمیع آن بدلهای ایشان که محل شبهه است برسد و این عذاب بجهت چه چیز باشد
بدانچه بودند — او به تشدید ... معنی این باشد که تکذیب کردند خدای

بیت — بیت فزادهم الله مرضا — ولهم — عذاب الیم — بما کانوا یکذبون

ودر دل او در باره رنجوری شد سلمی گوید مرض دل خالی بودنست از عصمت وعفت و دور ماندن
از مدد و توفیق و عنایت از امام جعفر علیه السلام نقل کرده اند که آن مرض جاهلیت که با وجود
آن حال قادر نیست بر ایمان آوردن و گفته در دل ایشان جاریست یعنی محبت دنیا که
سرچشمه گناهانست و جمیع عنایات فانی آن و اعراض از نعیم جاوید لاجرم خدای تعالی گرد مرض
ایشان را ایشان زیادت و آکاونست و هموم و غموم و علایق و عوایق برایشان گماشت تا
حدی که فرصت اهتمام بامور دین ندارند و ایشان عذاب الیمست اگر یابند عیوب مشغول
شده اند و از باقی مرغوب غافل مانده

نظم

وای آن دو دست طلب کو [illegible]
در دنیا نوب مقصد و مقصود او دنیاست بس درره دین برنیاید دیگری نفس صاحب
حقایق التاویل آورده که در دلهای ایشان حجابیست حجب رذایل نفس و حجب شیطانی که
بواسطه آن محجوب مانده از تجلیات صفات حقانی در بحر الحقایق آورده که مرض دل ایشان
التفاتست بغیر حق و اگر دل ایشان ازین علت پاک بودی هر آینه بما سوا الله ملتفت نگشتندی
و جمال حق مشهود ایشان شده مستغرق دریای محبت بودندی بر وجهی که محبت [illegible] در
ساحت دل ایشان نماندی پس چون مرض التفات بغیر برمرض ضایع و دعوی [illegible] ایشان
زیاده شد بعذاب الیم حرمان از وصول و هجران از وصال مبتلا شدند اینست جاری
که آنرا کران نیست و اینست دردی که آنرا درمان نیست هر طریقت فرموده که زار تر از
منافق کسی نیست که از ازل تا ابد بهیچ جای زیست امروز [illegible] فردا حسرت جاوید آشنا

رباعی

امروز [illegible] را در بازار رسوای و فردا [illegible] در حجاب ادبار جدای
[illegible] خواری نه [illegible] از مستی جهل [illegible] وز رفتن آن
خبر داری نه

واذا قیل لهم

و چون گفته شود مر منافقانرا یعنی گوید مومنان ایشان
را [illegible] [illegible] تباهی مکنید در زمین بکفر و معصیت و فریب

لا تفسدوا في الارض

مومنان و میل بکافران گویند [illegible] جز این نیست که ما مصلحانیم
که ایشان را در مجامعت و خیر خویشند [illegible] منافقان [illegible] که وب
فی و [illegible] [illegible] لبیلها [illegible] مراعات [illegible] و حفظ [illegible] ابن
عباس گوید چون گویند [illegible] [illegible] و مکنید [illegible] [illegible] منافقان از منافقت
[illegible]

از مبشر دین محمدی صلی الله علیه و آله و برانگیختن کافران بر قتال با اهل ایمان گویند که ما مصلحانیم والحمد
میکنیم حق میکنیم و از حکم تورات بر دین او ونیایم ودنیا جمع و دیگر افساد نقل میکنند که در حق اهل آخر الزمان
است که با وجود فساد و دوات دخود را صالح و مصلح دانسته از سلمان فارسی مرویست که این آیه
در شان قومی آمده که هنوز نیامده اند و ایشان کردهی باشند که چون ایشانرا گویند فساد
میکنند در زمین باظهار معصیت و تغیر سنت گویند ما مصلحانیم و در ون طاعت و نگاه داشت
علت امام راغب فرموده که معنی قول سلمان اینست که بعد ازین جمعی بیایند که حال ایشان
شبیه بحال این جمع باشند نه آنکه مطلقا این آیه در شان ایشان نازل شده در امثال سخن
جا قبل پس ظاهرست و خدای تعالی از حال منافقان خبر میدهد که گفتند انما نحن مصلحون اگاه
کلمه حصرست و چون ازینجا بتعریض حاصل میشود که غیر ما اصلاح بر ما لیست و غیر ما یعنی مومنان
مفسدانند حق تعالی جواب میگوید از جانب مومنان و ثابت میکند افساد برمنافقان میفرماید

الا انهم هم

بلا ریب ای شنوندگان کلمه تنبیه است بدرستی که ایشان یعنی اهل نفاق

المفسدون

ایشانند تباه کاران و تعریف دارند کان خود را تکرار ضمیر جهت تاکید است و قصر
فساد برایشان و از جهت مضمون آیه اقتضا دارد ان که میکند که غیر منافقان کسی دیگر تباه کار
نباشند و حال آنکه مفسدان برانواع عند مراد آنست که در مقابله فساد منافقان که دشمنی
نمایند فساد دیگران هیچ بر نیاید جهت آنکه از شر دشمنی ظاهر العداوة حذر توان کرد و
دشمنی دوست و منافقان احتراز نتوان نمود زیرا که سر رشته کار را و بدست نیاید مطلقا هر
دوست نماید و آن دوستی را اعتماد و نشاید و بباطن دشمنست و این کاملی از هیچ دشمنی

بیت

روی نماید حکیم گفت از آن کس حذر نمای که او نه یار یک جهت است نه دشمنی یکرو

ولکن لا یشعرون

سلمی گوید اف و این تا فرمانی ناصحانست و قبول ناکردن ایشان
ولیکن نمیدانند که ایشان مفسدانند ر مد غفلت بنوعی چشم بصیرت ایشانرا پوشیده
است که یکی از بد و صلاح از فساد و تمیز نشناسند و زین له سوء عمله فراه حسنا نمیدانند

واذا قیل لهم آمنوا

که بدین اقوال و افعال مستحق چه نوع عذاب و نکال اند و چون گفته شود
مر منافقانرا که بگروید بدلها و بستر را با علانیه راست دارید همچنانکه گرویده اند مهاجر

کما آمن الناس

و انصار یعنی بر دو ما طبع یا یهود را گویند که ایمان آرید بمحمد صلعم چنانکه ایمان آوردند ابن سلام

قالوا أنؤمن كما آمن السفهاء

واصحاب او   گویند منافقان با خود در میان قوم خود و یهود بر سبیل ملامت
آیا ما ایمان آریم استفهامست بر وجه نفی یعنی نیاریم   همچنانکه ایمان آورده اند
جاهلان و بیخردان سفیه سبک رای و ناقص عقل باشد یا جاهل بمصالح امور یا تامل ناکننده در عواقب
کار و اهل نفاق بالکل مؤمنان را سفیه گفتند که مؤمنان عقلای زمانند ایشان را سفیه گفتند جهت آنکه خود
را از ایشان احق و اعلم اعتقاد کرده بودند یا آنکه جاه و مالی داشتند و صحابه را اکثر درویش و
محتاج میدیدند چه ایشان برگزیدت دنیا دیده بصیرت ایشان را چنان پوشیده تا فقرا را که پادشاهان
بهشت ایشان خوار شمرده بودند بدیده حقارت میدیدند و از روی حقارت بدین نام خواندند
واز یمن جحفه غافل   پس کسی برای خلقان گلیم اندکه حشمت گدای امده   بپلی دانا بر جهان
حضر وارست   و بقول ابن عباس یهود بر سبیل تجلد و شماتت مر ابن سلام را و اصحاب او را سفها گفتند
واین قصه بر وجهی که در جامع اخبار وارد شده چنانست که در سالی که هجرت عبدالله ابن سلام
که یکی از احبار یهود بود و داوت و علما ایشان بود پیش سید انام آمد و سؤالی چند که جز زبان
نبوت جواب آن ادا نتواند کرد بعرض رسانید و جواب بر وجهی که موافق سفر توریه بود
استماع نمود فی الحال طوق اسلام در گردن انقیاد و اهتمام افکند پس گفت یا رسول الله یهود
قومی بهتان و قوم دروغ گوینده اند که چون خبر اسلام من بدیشان رسد بی آنکه اندیشه
در حق من بهتان گویند پیش از آنکه اسلام من ایشان را معلوم شود حال من از ایشان استفسار
فرمای رسول الله روزی یهود را بخواند و عبدالله را در خانه پنهان ساخت پس از ایشان را
گفت عبدالله در میان شما چه کسی است گفتند امام ما و پسر امام ما بهتر و بهتر و پسر در علمای ما و
اعلم ما بیهودیت بکتاب توریت و بزرگ و رئیس بشریعت موسی علیه السلام از او داناتر کسی نیست
حضرت رسول فرمود که اگر وی ایمان آرد و اسلام چه کنید گفتند او چنین نکند هر چند حضرت درین باب
مبالغه نمودند آنجماعت بر ایشان خاطر در انکار افزودند و گفتند ممکن نیست ابن سلام اسلام
قبول کند حضرت گفت ای عبدالله از خانه بیرون آی و مکنون ضمیر خود اظهار کن ابن سلام بیرون
آمد یهودان گفتند ای پیشوای ما تو چه میگویی و بر کدام طریقی میروی عبدالله گفت یا اعدای الله از
راستی چگونه توان گذشت و این آن پیغمبر است که در توریه نعت او مجبوریم موضع میخوانید
و این آن محمد است که وصیت موسی مبالغه در باب گرویدن بدو میداشتند گواهی میدهم که خدا

یکیست

یکیست و محمد پیغمبر اوست یهودان یکبار فریاد برآوردند که تو اهل این بودی که ما بر تو نشناختیم
گفتیم تو بدترین و پسر بدترین مایی و دروغ گوی تر و جاهل تر از همه سفها این آمد که چون
گویند یهود را که ایمان آرید چنانچه عبدالله سلام آورده گویند آیا ایمان خواهیم چنانچه سفیهان
و جاهلان آوردند یعنی ابن سلام و اشیاع یهود و از روی عناد و حسد ایشان را سفها خواندند
با آنکه سفاهت میدانستند از ایشان دور است پس حق سبحانه سفاهت را با ایشان رد
کرد و فرمود   بدانید ای مؤمنان   براستی که منافقان با یهودان
ایشانند بیخردان و نادانان که نظر بر عاقبت افکنند و دنیا که منفعت آخرت خود کنند
ولیکن نمیدانند سزاوار نام سفیه ایشانند یا نمیدانند که هیچ نمیدانند
مبالغه است در جهل ایشان چه آنکس که نداند و بنادانی خود داناست جهالت او تمام و
ضلالت او اعظم نیست و مثال این جهل را جهل مرکب گویند   آنکس که نداند و نداند که نداند
در جهل مرکب ابدالدهر بماند   و درین آیه رعایت ادب در شان حضرت رسالت باید
استدلال توان کرد چه کفار قوم هود هرا در سفیه خواندند انا لنریک فی سفاهة حضرت هود
جواب ایشان داد و یا قوم لیس بی سفاهة و منافقان نیز در زمان خجسته دولت خاتم النبیین
را سفاهت نسبت کردند حضرت عزت بخود جواب ایشان فرمود و سفاهت را بتاکید تمام
بدان کرده شقاوت فرجام منسوب ساخت دیگر درین آیه تنبیهست اهل خبرت را که اگر
بی خبران زبان طعن برایشان گشاده طرح و قبیح و غیبت اندازند و منحرف شدند که آئینه صافی احوال
ایشان را بغبار طعن و بدگویی تیره سازند بدان حکم نباید شد و آثار ملال و کلال
بخود راه نباید داد که تاریک دلان را دیده نفاق و کفر روشن رایان صدر ایمان را بسفاهت
نسبت میدارند و زبان جفا از غرض و ناموس ایشان در میکشیدند   کس از دست جور
زبانها نرست   دار خود نیست و ر خود پرست   بیان الحق رحمة الله علیه گفته است که هیچ کس خود را
گفت کوی مردمان نگاه نتواند داشت همین مقدار باید که افعال تو گواه قول بدگویان نباشد
تو نیکو روش باش تا بدسگال   بنقص تو گفتن نیابد مجال   چون منافقان
رو در روی با مؤمنان ملاقات کنند   گفتندی را ایمان آورده از اکابر صحابه
گویند از روی نفاق   ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما و در ترجمه اسباب نزول آورده که

الا انهم هم السفهاء

ولكن لا يعلمون

واذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا

دوری مهتر منافقان عبدالله ابن ابی کرسرکشی ان تیره خذلان در ربقه طوع طاعت او بودند

با طایفه‌ای در غفلت که ده اتفاق رضوت لشیمان را دیده صد رونفاق بر سر راه نشسته بود

رو از عاظم صحابه امیرالمؤمنین صدیق و فاروق از دور نمودار شدند ابن ابی یاران خود گفت که

نظاره کنید که من چگونه با فسون و فسانه این قوم را از راه صرم و بفسون و سالوس ایشان را دور

برده ناموس نگاه میدارم آن مخذولان منتظر وکر درکیش چه رود نفاق با او اتفاق و راست شد

طامات او در قبول کرده او ان شکون بر او فراشد دراز مبالغه بر استهزاء و سخریه با اکابر دین و

خلفاء راشدین دقیقه فرو نگذاشتند و آن مؤید ادبار برایشان اجلال نموده بطریق استقبال

پیش آمد دست یار غار ربوده حضرت بوسه داده گفت مرحبا بصدیق اکبر و از هم بنی تیم بهتر اوزو

حضرت فی الجلال و فدا کنند نفس و مال برگزیده رحمتی قرة العین رفیق مصطفی ثانی اثنین

آفرید که رعام غزای کرد ار تو بخیر کنا دلپس روی بعمر آورد و گفت آفرین بر سر بنی عدی که در

هم شکنند قاعده جور و بدی محبت ولایت شریعت مظهر دین ناصر ملت حق پسی زنا دقات

ترار رهنمای است دارد و بار روی بعلی علیه السلام کرد ای هست دین بجکین تو قوی شده

وجو مبارز اسلام از شمشیر تیغ و آبدار تو تازه گشته ابن عم حضرت رسالت پناه و سید بنی هاشم

با خلاد رسول الله سوار دین سر عشم تهمتن شجاع و شرح صاحب حوض کوثر بنیاد احکام

اسلام بعجاری اهتمام تو آباد باد مرتضی علی گفت ای عبدالله از خدا بترس و بنای نفاق را در دام

نشگی که منافق بدترین خلق خدای اند ابن ابی گفت یا ابا الحسن چنین مگوی و نفاق را با نسبت مکن

که ما همچون شما مؤمن و مصدقیم سخن برین محل ختم شد و صحابه روی بمسجد نبوت آوردند و عبدالله

را صحاب را گفت دیدید که ایشان را چگونه بفسون در بستم از زبان بندی کردم و بفریب رنگین و کلمات

شیرین و در بند ناموس افکندم منافقان دیگر سر تحسین می جنبانیدند و بگفتار خبیث و دعوی

نادرست او ثنا میکردند و از مکر ان بیزرگ سازد و فکران و ما بار مینمودند حاضر

داد و هنوز صحابه نزدیک آن حضرت نارسیده این آیه فرستاد که ایشان یعنی منافقان

چون حسند مؤمنان گویند داریم مثل ایمان شما و چون با ز گردند و خلوت کنند

با دیوان خود یعنی پیشوایان و پیران و سرکشان دل آزار و در صحیح بخاری از

صحابه نقل میکنند که مراد اصحاب ایشانند از منافقان و مشرکان ایشان را بنام شیاطین

بیت

بیت

واذا خلوا

الی شیاطینهم

میخوانند که اسماء مذمومه که در تفسیر قلوب ایشان هست چه از مجرد نام دیو که سکلی زشت و فعلی

ناخوش بهم نوان کرد و بقول از ابن عباس شیاطین ایشان کاهنین بودند و در آن زمان

با هر یک از کاهنان دیو بودی که او را از اخبار و احوال اطلاع دادی و کاهنان ایشان پنج تن

بودند در قریظه کعب ابن اشرف و در بنی اسلم ابو برده و در بنی جهنه عبدالدار و در بنی اسد عوف

بن عامر و در شام ابن السواد و بر هر تقدیر چون خلوت کنند این جماعت با رؤسای کار

پنهان خود گویند از صدق دل با با شمائیم یعنی بر دین شما و موافق آئین شما

و چون از ایشان پرسند که پس چرا در مسجد ایشان میروید و با ایشان ملاقات مینمائید

جز این نیست که ما فسوس داریم و سخریه و استهزاء کنندگانیم بایشان

باظهار موافقت و موالات در ظاهر و اظهار مخالفت و معاودت در باطن چون ایشان سخن

استهزاء در میان آوردند غیرت ربانی جهت دفع ملال مؤمنان از جزا دادن جزاء داد

خداوند جزا داده شده جزای سخریت و استهزای ایشان بدلیل آن رسانیدیم

جزا باسم فعل بر سبیل جزاء چه دفت لحاظ بشر چنانچه دیگر و مکر الله امام علم الهدی آورده که بعضی

از علما جایز داشته اند اضافه استهزاء بحضرت خداوند چه بعضی صفتها است که خلق را شاید و

خالق بنکو آید چنانچه متکبر مثلا خلق را ذمت و حق را مدح پس استهزاء نیز استحقاقست وحق

را که اشکال و امثال یکدیگرند روا نبود که با یکدیگر استخفاف نمایند و چون حق تعالی از شکل و مثل

منزه است استهزاء روا و جایز باشد و او هر چه کند و با هر که کند چنان باید و چرا ان نشاید

هر چه خواهد کند عین حکمت است کس را مجال نیست که گوید چرا چون و جزاء استهزای ایشان

آنست که هر چند گناه بیشتر کنند نعمت زیاده سازد تا مشغول بدان نعمت ایشان را از دوریه

منع دور اندازد یا اسباب تنعم ایشان مهیا کرده تا بدان مغرور شوند و ناگهان عذاب الهی

ایشان را فرو گیرد و حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة این خود دردنیا است و در عقبی

یک در از بهشت برایشان بکشایند و غرف و قصور و غلمان و حور و حدایق و انهار

دار القرار بدیشان نمایند منادی کوید بیایید و درآمدن تعلل ننمایید ایشان بر ضعف تمام

راه آتش را به بهشت و بشفقت بجانب ان از حقیقی دوزخ بر آیند چون نزدیک در بهشت

رسند در حال آن در بر روی ایشان در بندند و باز ایشان را در قعر جهنم افکنند و تعبیر

قالوا انا معکم

انما نحن مستهزؤن

الله

یستهزئ بهم

بیت

مجوانرا

دلیلی آورده که روز قیامت مؤمنان را برای جواز بر صراط بقدر عمل ایشان نور بخشند و منافقان را
نیز بر عادت قدری که اظهار ایمان کرده اند بعضی از نور بدهند و چون باتفاق قدم بر صراط نهند نور
نور مؤمن باو بماند تا بجنت عدن او بر صراط عبور کردن تواند و نور منافقان منطفی شده و الحالی
در دوزخ در افتند اینست استهزا که ایشان را چیزی دهند که تمام بجا نشود و از ان نفع نگیرند
و در استهزای ایشان جمله فعلیه آورده که دلالت بر دوام آن فعل دارد و از ایشان در جزای آن
فعلیه کرده که دلیل تجدد و حدوث است تا مقابله باشد بدان که کفایت استهزاء ملاقات آن زمان
بدیشان خواهد رسید و فعل مستقبل نیز مؤکد آنست **ویمدهم** و مهلت میدهد و فرو گذارد در زمان
دراز ایشان را **فی طغیانهم** در گذار از اسراف و سرکشی و جهل و تکبر و از حد در گذشتن ایشان
تا در آن حالها **یعمهون** متحیر باشند محققان گفته اند سبب طغیان نفس حرص بر دنیاست
و طلب زیادتی از اندازه ضرورت و چون زیادتی موجب استغنا است و هر چند استغنا بیشتر بود
طغیان و عصیان زیاده گردد ان الانسان لیطغی ان راه استغنی **هست** هر کجا سرکشی بود بلا [illegible]
غالبا از توانگری زاید **اولئک** آنها که اهل این صفت اند مسند الیه است و اشاره بدیشان جهت
تنبیه بر آنکه این طائفه بدین اوصاف ذمیمه متمیزند از ماعدای خود **الذین** آنکسانند که
بخریدند و بدل بگرفتند و اختیار نمودند استعاره کرده است اشترا را برای استبدال چه اشترا
اعطاء بدل است و اخذ دیگری و این لفظ از اضداد است یعنی خریدن و فروختن هر دو آید و هر
حرف با بر و داخل کردند و دیگری متمکن ایشان را خریده اند **الضلالة بالهدی** گمراهی را
براه یافتگی یا کفر را بایمان یا شک را بیقین یا جهل را بعلم یا سنت را به بدعت یا فرقت
را بجماعت یا دعوت انبیا بنجات یا دوزخ را به بهشت یا امن را بخوف یا نفاق را باخلاص
یا دنیا را باخرت یا هلاک را به نجات یا دعوت انبیا و ورثه و اولیا را بعو[illegible] نقض متابعت
هوا یا استعداد فطری را بابطال و تضییع آن یا شناخت پیغمبر را بانکار و تغیر نعت او و این قول
خاصه یهود است **فما ربحت تجارتهم** پس سود نکرد و نفع نرسانید بازرگانی ایشان را اسناد
ربح بتجارت اسناد مجازیست یعنی سود نکردند ایشان در بازرگانی خود و دیگر بباید دانست که
اشترا استعاره است و اراده آن بذکر ربح و تجارت ترشیح استعاره چه ترشیح استعاره مرشح آنرا
گویند که چیزی ملایم مستعار منه مذکور کرده و در این اشترا یعنی استبدال و اختیار است و ذکر

المستعار

استعاره و ذکر ربح و تجارت ملایم مستعار منه یعنی خریدن و فروختن **وما کانوا** و این گروه نبودند
مهتدین راه یافتگان بطریق تجارت و سود کردن در آنجا بسیار بازرگان باشند [illegible] بود
که اگر سود نکنند باری راه معامله دانند و ایشان نه سود کردند و نه راه سود کردن یافتند بلکه مقصود
از تجارت حفظ راس المال است و زیادتی بران فرع و اینها مفقود است نه سرمایه و نه سود و عاقل [illegible]
باید که رو سود نیاید است **بیت** عین زیانست که دین از دست — و در هوا بایه ذوقی در ربود
بخرید [illegible] و سود حق [illegible] بعد از ذکر بعضی صفات و بیهوده منافقان تعقیب فرمود
امثال جهت زیادتی کشف و تبیین و تخییل غایب در صورت حاضر و تصویر معانی معقوله و تجلیه بصور محسوسه
و تحقیق پس فرمود که **مثلهم** مانند ایشان یا صفت ایشان **کمثل الذی** مانند یا صفت کسی
است که **استوقد نارا** در افروزد در بیابان در شب تاریک میغ ناک آتشی جهت خود و فرا داده [illegible]
تا جای قرار خود بشناسد و از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود و کلمه الذی بمعنی الذین
است چنانکه فرمود کالذی خاضوا یعنی جمع یا واحد باشد و بعضی بر آنند که اگر الذی بابهام که
کرده و [illegible] جمع است اما چون تشبیه حالیست بحالتی واحد و جمع در وی یکسان [illegible] تقدیر
قوم یا فوج کرده اند **فلما اضاءت** پس آن هنگام که روشن گردانید آن آتش **ما حوله** گرداگرد آتش
افروزنده را و حیث بر که فعل لازم باشد یعنی آن وقت که روشن شود اماکن و مواضع که بر حوالی
مستوقد است **ذهب الله بنورهم** ببرد خدای نور آتش ایشان را آتش نور است و حرارت و چون روشنی
برود همی سوزش بماند پس در غرابت آمده که نور جمع نار است چون دود و دار و گفته اند ببرد نور
بصر ایشان تا نابینا باشند و در آنحال بنور آتش منتفع نباشند و ایشان را خواب غفلت نیز بگرفت
وترکهم و فرو گذارد ایشان را **فی ظلمات** در تاریکیها یعنی در تاریکی شب و تیرگی ظلمت
لا یبصرون نه بینند [illegible] بانکه هیچ نمی بینند چه بعضی جانوران [illegible] در تاریکی
[illegible] بینند ایشان [illegible] نیز باشند و این مثل منافقانست که [illegible] بود [illegible]
و بر زن و فرزند [illegible] گرفتی و بر مال [illegible] غنیمت بردن پس در شب تیره ضلالت [illegible]
[illegible] آتش کلمه شهادت بر افروختند و بران [illegible] روشنی آتش [illegible]
اهل اسلام [illegible] منقطع گردد و نور روشن [illegible]
بدیشان بماند امروز در تاریکی قبر و فردا در تاریکی قیامت یا ظلمت کفر و نفاق یا ظلمت سخط

صم
بکم
عمی
فهم لا یرجعون

و عقوبت آلهی درمانده‌اند راه بهشت ندانستند و از خوفی بلایا ایشان رسید همه نمایند باشیلی بوده
است که قبل از بعثت مصطفی محبت آنحضرت در دل داشتند و بر ثنای آنحضرت عمر می‌گذرانیدند
و از هجرت آنحضرت بعد به انکار نموده بوی کافر شدند و روشنی ایشان فرو مرده در ظلمت کفر و انکار
بازماندند ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمی‌کنند و در عرف کسی را که سخن
قبول نکند گویند سخن نمی‌شنود گنگانند از گفتن حق چون سخن بخلاف ما فی الضمیر می‌گویند دل
و زبان ایشان موافق نیست گویا سخن نمی‌گویند و چنان سخنی نزد عقلا معتبر نیست یا گنگانند از گفتن
نعت پیغمبر و صفت رسالت بر وجهی که در توریة خوانده بودند کورانند یعنی بصیرت ندارند که چشم
نگاه او را از داشتن بصیرت چه فایده ترا که فهم نداری نظر چه سود کند بصیر نه که بیند بصر چه سود کند
تشبیه کرد آن گروه را بکران و گنگان و کوران که ایشان از ذوات فهم محروم‌اند و این ابلغ انواع
تشبیه است چه حرف تشبیه و وجه شبه مذکور نیست و مشبه نیز اگرچه در حکم منطوق است اما بظاهر
گفته نمی‌شود پس ایشان باز نگردند از صفت کری و گنگی و کوری یعنی چنانکه
در دنیا بدین صفت موصوف بودند در عقبی نیز بدین عقوبت مبتلا خواهند بود و نحشرهم یوم
القیمة علی وجوههم عمیا و بکما و صما چون امروز سخن حق نگفتند و نشنودند و بآیات قدرت
حق نظر نکردند فردا سخن خدای نشنوند و نه با خدای سخن گویند و نه دیدار خدای ببینند و گفته‌اند رجوع
نکنند بهدایت پس از آنکه بفروختند و باز نگردند از ضلالت بعد از آنکه بخریدند و در حقایق السلمی
آورده که چون دل غافلان از نور عقل فرقانی در حجاب است لاجرم گوش دل ایشان سخن حق
نشنود و زبان دل ایشان سخن حق نگوید و دیده دل ایشان جمال حق مشرف نگردد
دیگر امروز نابینا است فردا که روشنی بیند و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و بعضی
محققان گفته‌اند که گوش هوش ایشان از دعوت حق بسبب غفلت کر شده است و زبان اسرار ایشان
بجز سوال وابس محروم از مناجات پروردگار رسیده و بصایر ایشان و چو از محقاد رنابینایی آمده
لاجرم از بادیه تمادی برجوع نا نموده راه جفا و لجام دغا بر تابند سرکشیدگان بادیه غفلت
غرور از قافله باز آمده و از ره فتاده دور در کشف الاسرار فرموده که این مثل کسی است که براه حج
بیگوفته درآید و در ناسپردن که عمر میگذارد تن در خدمت نگذاشته و دل با حرمت نهاده روزی چند
در پیمودن آن رفته و از این روشنایی بهره گرفته ناگاه دست قدر از کمین گاه غیب در آید و او را

از خلوت خانه

او

کصیب من السماء

فیه

ظلمات

و رعد

و برق

از خلوت خانه زهد و عبادت دور اندازد روشنی قناعت بظلمت حرص مبدل کرده طبع جاذب بر جای
شرع صادق نشیند روزی در طلب حطام دنیا بسر برده آلوده خطرات و شبهات شده مال
از حلال و حرام جمع کند چون اسباب معیشت دست در هم زندان مسکین و دل بدین خوش
کند ناگاه موکل اجل برسد که هین رخت بردار که وقت گسستن است خیره دوری بکی
ایام را از پس دامن فلکی این دام را ای بیچاره آه سرد از دل پر درد بر می‌آرد و اشک
گرم از دیده غمدیده فرو میبارد و بزبان حسرت بر روزگار خود این نوحه میکند گلها که من
از باغ وصالت چیدم در آرزوی او زنوش لبت ورزیدم آن گل همه خار گشت و در سینه
من وآن در هم از دیده فرو باریدم آنگاه حق سبحانه جهة منافقان مثلی دیگر ایراد فرموده
بلیغ‌تر از مثل سابق بر سبیل تدرج که از اول با حول روند چه دوم مثل ناظر احوال حیرت و دهشت
و حیرت ایشان است و تبیین مثل کشفت بجهة کشف و افضاح از اول افضاح و در ورود یا مثل
ایشان در این جا برای تردید است یعنی قصه منافقان بامعقول این دو قصه مناسب است
و بهر کدام مثلی زنند روا باشد و گویند بمعنی واو است یعنی مثل ایشان چون آتشی افروزنده است
و مانند اصحاب باران بزرگ قطره که بنهیب تمام فرو آید از آسمان و گفته
اند عرب سحاب را آسمان میگویند و بعضی گویند صیب ابر است و قید من السماء جهة آنکه تعریف
افاده اطلاق سحاب کند در آن فی را در آن باران یعنی در انتشار او و بدان باد را فرود
تخیص جایز میدارد با سبیل کنایت غیر مذکور را صحیح دانسته که در آن ابر تاریکها باشد از
تراکم او و تیرگی شب و آواز صیب که شنوده شود از آن نزد حکما حدوث آن علاوه
اضطراب اجرام ابر ها و اصطکاک آنست بر یکدیگر و علماء شریعت گویند ملکیست که ابر را
میراند چنانچه حادی شتر خود را میراند و هرجا که خواهد و گفته رعد فرشته ایست در خود عقدار
علی سر و حق سبحانه بقدرت کامله چنین آواز عظیم بدان جسد حقیر در زانده داشته
روشنی که از و لامع شود برق باصطلاح اهل حکمت آتشی است که در وقت اصطکاک اجرام
از میان ایشان بیرون جهد و نزد متشرعه تازیانه ایست از آتش که ابر را بدان در رفتار
روشنی روی آن فرشته که راننده ابر است و در تیسیر از علی بن نقل میکند که برق فرشته
با چهار روی یکی چهره روی انسان دیگر شبیه شیر و یکی مانند کرکس و یکی مثل گاو و هر گاه

یجعلون

با امداد خود را حرکت و سوای آن برق در درخشند که ظاهر کرد و در ماهی آن بد اهل این باران
از هم دور شق در این جمله مستانفه است گویا کسی سوال میکند که چگونه است حال این مردمان با چنین

اصابعهم

ابر و باران میگوید برین نوع که مینهند انگشتان خود را مراد سر انگشتان است ذکر کل کرده
و اراده جزو چنانچه فاقطعوا ایدیهما و ذکر اصابع بجای انامل غایت مبالغه است در احتیاط در احتراز

فی آذانهم

یعنی چنان میترسند که گویا تمام انگشتان خود در مینهند در گوشهای خود

من الصواعق

از هم صدای صاعقها که بدیشان رسد صاعقه آوازیست هائل که با آتشی باشد لطیف
با السحاب و دخان که هرجا برسد بسوزد و گفته اند اجزای لطیفه ارضیه که متصاعد شود از دخان
گویند و اجزای لطیفه مائیه را که متصاعد شود بخار و از امتزاج این هر دو با یکدیگر جرمی ثقیل کوفته
شود در غایت حدت و حرارت در فرود آید در نهایت تندی و تیزی و بر هر چه کند بسوزد و
سوراخ کند و بزمین فرو رود تا آنجا که باب رسد و انطفا یافته توقف پذیرد و گویند جوهر غار صینی است
و نزد اهل شرع از عذابی که از آسمان نازل گردد صاعقه خوانند خواه آتش باشد چنانچه در قصه بنی اسرائیل
فاخذتهم الصاعقة و خواه باد صرصر چنانچه در قصه عاد و مثل صاعقة عاد و خواه صیحه چنانچه در قصه
ثمود فاخذتهم صاعقة العذاب و مشهور چنانست که بر ملکی که راننده سحاب است چون غضب
استعاد و باد بر سر ره آتشی از دهن او متطایر گردد صاعقه آنست بر هر تقدیر این مردمان که

حذر الموت

انگشتان در گوش کنند برای تحرز و تحاشی از شنیدن آن و از خوف هلاک و مرگ

والله محیط بالکافرین

و خداوند تعالی بعلم احاطه کننده است بکافران و بدکاران و احوال و اقوال ایشان
بر وی پوشیده نیست و آئینه مجازات و مکافات ایشان بر وجهی که باید بدیشان رساند یا آنکه
عاقبت اسرار ایشان آشکار بر پیغمبر و بر مؤمنان ظاهر گرداند تا در دنیا رسوا شوند احاطه هم
از روی علم باشد و هم از جهت قدرت و در کشف آورده که احاطه حق سبحانه و تعالی بر کافران
مجازیست و مراد عدم فوت ایشان باشد از حق یعنی چنانچه محاط از محیط فوت نمیتواند شد
ایشان نیز حقیقت از حق فوت نمیتوانند شد چه هیچ کافر از ضبط تصرف حق بیرون رفتن
محالست هر جا روند در عرصه ملک اویند و در قبضه ملک او بی رو هم که ز دستش گریز کجا دارم
و آنچه در صحیح بخاری بمجاهد نقل میکند که الله جامعهم و گفته این تولست اکفته اند احاطه یعنی هلاک
کردنست قال الله تعالی و احیط بثمره و قال عز و جل الا ان یحاط بکم یعنی الا ان باشند که از شما

هلاک کنند

هلاک شده یا قرآن جاری دیگرست نظر ناکور میشود و در جواب اگر پرسد که حال این مردمان با صاعقها

یکاد البرق یخطف ابصارهم

و هولها چون میکند رو میگوید بر سبیل نزدیک است که روشنائی برق
بر باید شعاع بینائی ایشان را باز چه پرسند که ایشان در وقت ظهور چنین برقی میکنند میفرماید که

کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم

هر گاه بدرخشید برق و روشن شود یا درخشیدن وی روشن کند راه را برای ایشان
بروند ایشان در آن روشنی و چون تاریک گردد راه برایشان
بواسطه خفا نور برق هم آنجا بایستند و متحیر مانند اگر خواستی خدای ببردی
شنوای ایشان را بآواز برق رعد یعنی آواز رعد زیاده کردی و بیندی ناکر شوند یا ببردی دیدهای
ایشان را بدرخشیدن برق یعنی در نور آن افزودی تا نابینا کردند جواب از تحذف است تقدیرش آنکه

ان الله علی کل شیء قدیر

هر آینه ببردی که خدای تعالی بر همه چیزها یا بر هر چیزی که هست تواناست و

نظم

قدرت او از شایبه عجز و ضعف منزه و مبرا قدرتی را که لایزال بود صفتی عاجزی محال بود
آنچه بودست بود خواهد بود قدرتش آرد از عدم بوجود حق تعالی درین مثل تشبیه میکند منافقان را بگروهی
مردمان که در شب تاریک در بیابان مهلک باران سخت دایم متراکم ایشان را فرو گیرد و در آن شب بواسطه
ان ابرها یکبارگی تاریکی با یک گونه بآن در جنب امکان خارج افتد و از غریدن رعد و درخشیدن برقها
در ورطه بیم افتاده و از هول آن صاعقه انگشتان بگوش نهاده خود را نگه میدارند و حذر از هلاک خطر
مرگ چون آیت رعایت وعید اکر آن باشند که دران ظلمات فرو مانده جاده برایشان پوشیده شود
گاه راه از درخشیدن برق هویدا شود و قدمی چند بروند و بازکه نور برق در گذشته تاریکی روی نماید
متوقف و سرگردان بمانند ابتدای اسلام را بباران تشبیه کرد زیرا که باران سبب زندگی [illegible]
زمین است و اسلام واسطه زندگی دلهای اهل یقین و ظلمات اسلام شبهات قرآنست مراد از شب
نفاق چون تکالیف صوم و زکوة و ترک ریاست و جهاد با قرباء خود و دست باز داشتن از دنیا
قرعه و رعد که زخی رسانید را که پیش آید و برق غنیمتها و فتح و ظفر که رو در مه منافقان که بظاهر اسلام
قبول کرده اند چون ذکر حدود و قصاص و غیره نازل شود و خوف جان ایشان مستولی گشته که مبادا
بکلی پرده از روی کار برداشته شود و کرده و حکم بقتل یا جلای ایشان فرمایند از آن صعوبتها بر
گوش از استماع قران بربندند و گاهی نزدیک باشد که برق دلائل اسلام بصر ایشان را بربایند
خود کشیده تا نظر بر قول آن افکنند اما سابقه شقاوت ازلیه و ابدی که بانجام نحوست فرجام ایشان

ایشان زنگ شده از آن منافع دنیا بهره گاه که برق کثرت مال و حسن حال و یافت غنیمت و حصول
عافیت برایشان درخشان بخود دین اسلام را پسندند و توقیف حضرت رسالت کرده همین
متابعت و برکت موافقت او نشرح میدهند و چون تاریکی محنت و بلیت و ذهاب مال و آفت
پدید آید در دین متوقف شده طریق اسلام را باز گذارند و تطیر منسوب بصاحب [illegible]
خوشحالان در هر روزگار برین وجه بوده و هست که در زمان نعمت دوست و مدح گوی و در وقت
محنت عیب جوی و دشمن باشند ابن و عن دوستان که شبه مگس شهد که وشیرینی [illegible]
کار خدای تعالی خواهد ببرد سمع و ابصار ظاهر ایشان را چنانچه استماع و ابصار باطن ایشان را برده است و اگر
ممکن برای نبود باشد بسیار اقوال است که باران که در مثل وارد شده اشارت بقرآن است باران
از آسمان فرود آید و حیات تنها در رابطه است قرآن از آسمان نازل شده و زندگی جانها را واسطه
است و ظلمات و ذکر متشابهات و مشکلات در و یا شرح کفر و شرک و بیان فتن و اهوال و آنچه وعید
باز کرده و چون اوامر و نواهی و تخویفات در وصف دوزخ و عقوبات آنکه برعد مانند که دلها را از جا ببرد
و آنچه بوعدهای مدحون و دلایل و نور و کشف و هدای [illegible] و صفت بهشت و نعیم آن منسوب ببرق
است که [illegible] امید را روشن کند و موعظه قرآنی که هلاک صفات ذمیمه ایشان در استماع آن
صاعقه است که در هر جا افتند از نار استیصال بسوزد و هر گاه که خوشخوان قرآن مجید [illegible] گوشها
گرفته اصغا میکردند و از مرگ میترسیدند که بخشاید دلهای ایشان میل کنند [illegible] آن معنی [illegible]
شود بایمان محمد صلی الله علیه و نزد ایشان ایمان بآنحضرت کفر بود و کفر مرگ است قال الله تعالی أو من
كان ميتا بالكفر بشنودن قرآن رغبت نمودند جهت آنکه جراحت ایشان فرو آمده از لعنت
و سخط نشنوند و گفتند در این صورت کنایت از تقیه است و [illegible] بود که برق بیان اسرار نهانی [illegible]
را تجلی ظاهر گرداند [illegible] نور بارقه حکایات قرآن برساحت ادراک ایشان [illegible]
قصد کردندی با که ایمان آرند و چون متشابهات روی نمود و ظلمت شبهه متحیر گشتندی [illegible]
رسول الله صلی الله علیه بر کافران نصرت بودی چنانچه در غزوه بدر بود اعتقاد کردندی و گفتندی که و آن این
آن پیغمبر است که موسی علیه السلام ما را بشارت داده و چون هزیمتی در [illegible] واقع شدی چنانچه در جنگ احد
واقع شد متزلزل شده در دین شک مبادرت نمودندی و گفتندی این نه آن پیغمبر است موعود و لیکن حق سبحانه
تهدید میکند که اگر خواهد ببرد خدای استماع و ابصار ایشان را چنانچه منافع آن ایشان را سلب کند تا چنانکه

سخن قرآن نشنوند [illegible]
[illegible] آن گوشی کز جز حق بشنود کر بود اولی و آن دیده حق نگرد کور [illegible]
حق سبحانه تعالی از میان احوال فرق ثلثه بطریق التفات که موجب مزید اصغا است خطاب با گروه
آدمی خطاب میکند و [illegible] بخود [illegible] و دلایل توحید
و نبوت و معاد و [illegible] علیه اقامت نماید و

یا ایها الناس

میگوید ای مردمان از ابن مسعود نقل کرده اند یا ایها الناس در قرآن هر جا آید خطاب
با اهل مکه است و یا ایها الذین آمنوا با ارباب مدینه چه در آن زمان مکه دار الشرک و مدینه
دار الاسلام و الایمان و ابن عباس میفرماید اینجا عامست و شامل آنها که بالغ باشند و
عاقل از اهل کفر و ایمان و در تیسیر گوید خطاب به سه گروه مذکورست یعنی مؤمن و کافر و منافق

اعبدوا ربکم

[illegible] میگوید بپرستید پروردگار خود را که [illegible] پروردگار و خداوند خود را که مستحق
پرستش است امر بعبادت در حق مؤمنان طلب نجات و دوام آنست اینها را تلقین میکنند
بر فرمان برداری و طاعت ثابت بوده قدم بر جاده اسلام و سنت استوار دارند و در
باره کافران توحید و انقیاد است این گروه را دعوت میکنند که [illegible] اقرار کرده او را
او را فرمان بردار باشند و در شان منافقان اخلاص و اعتقاد است این طایفه را تنبیه
میفرماید که در عمل اخلاص ورزیده ظاهر و باطن باهم راست دارند لفظ رب ایمائی میکند بانکه
[illegible] عبادت آفرینش و پرورش او است چه پرستش آنکه بیافریند بقدرت و پرورد
بنعمت لازم است و چون مشرکان بتان را بربوبیت معتقد و ارباب نام می نهادند حق سبحانه
دفع آن ابهام صفت موضحه ممیزه رب حقیقی [illegible] دلایل قدرت او بیان می فرماید که
عبادت امر کرد و عبادت موقوف بر معرفت وجود معبود و علم بر وجود معبود استدلالیست
لاجرم به پنج دلیل اثبات وجود او میکند دو انفسی و دو آفاقی اما انفسی یکی آفریدن ایشان [illegible]

الذی خلقکم

آفرینش پدران و متقدمان بر ایشان چنانچه میگوید ای آفریدگاری که بیافرید
شما را [illegible] خلق انفس ایشان را تقدیم کرده بر دلایل دیگر جهت آنکه هر کسی میداند
بضرورت که او پیش ازین موجود نبوده و هر که از اتصاف بعدم متصف بوجود گردد او را از موجد
چاره نیست آورده اند که بعضی از زنادقه امام جعفر صادق علیه السلام را پرسیدند که دلیل

بحسب راستی جانچ فرمود و دلش ترین و لیکن پرستی صانع اینست که هستی من از وست یا از غیر
من اگر از وست حال او دو بیرون نباشد یا من آن زمان خود را هست کرده که هست بوده ام و
و این محالست زیرا که تحصیل حاصل لازم می آید یا آنگاه هست کرده ام که نیست بوده ام و این نیز
محالست که نیست چیزی را هست کرد از غیر پس محقق شد که هستی من از دیگریست و از هستی که
نیستی را بدو راه نباشد   هست طبیعت را نگار و نگفت   کوی خبر تراشی بود گفت

والذین من قبلکم

و بیافرید آنکسانرا که بودند   پیش از شما و ذکر متقدمان سه فایده ظاهر است
اول
تحول حکم قدرت تا دانسته شود که قادر علی الاطلاق نه همین ایشانرا آفریده و بس بلکه پیشینیان را
نیز بقدرت کامله از عدم بوجود آورده ۲ تکرار نعمت یعنی چنانکه بر شما انعام فرموده ولی نعمت
پدران شما نیز هست که گفته اند خلق اصول نعمت بر فروع ۳ تنبیه از خواب غفلت تا تامل
نمایند در انقضای اعمار و انتهای ادوار و دانسته شود که چنانکه آفریننده است میراننده است
و بر وجهی که آفریننده است برنده است شاید که بعد از تامل بترسند از آنکه جبار ... که آنانرا برای
کفر و تکذیب کتاب و رسول هلاک کرد اینانرا نیز در ورطه هلاکت افکند و نابود کرد و ... آنکه بتحقیق
امر بیان میفرماید شما را بعبادت فرمودم   تا باشند که شما   به پرهیزید از خشم و

لعلکم تتقون

عذاب من و نگر که شما   به پرهیز بیدار خشم و عذاب من و در سلک متقیان داخل شوید
و عدان از عذاب ... زاهد و در بین کلمات اشارت است باینکه عبادت حق بنده را بمرتبه
تقوی میرساند تقوی پرهیز کردنست چون کسی از دنیا پرهیز کند زاهد باشد و چون به نعیم
عقبی نیز ملتفت نگردد عارف بود و درجه تقوی وقتی بکمال رسد که از ما سوی الله ... هستی
وجود خود نیز پرهیزد و از خویش بیگانه گردد تا با حق آشنا تواند شد   آشنای حضرتش
دو لاکیست   زین جهان و زان جهان بیگانه   بعد از ذکر دلایل انفسی ذکر دلایل آفاقی میکند
دلایل سه قسمت علوی و سفلی و مشترک بینهما و ابتدا بسفلی میفرماید زیرا که هر کس بحال زمین داناتر
نزدیکتر است از احوال آسمان و در باب زمین میگوید   آن خداوندی که   گردانید بقدرت

الذی جعل لکم الارض فراشا

خود   از برای نفع و فایده شما   زمین را   بساطی بازگسترده جهت آرام و قرار
و حرکت بر وی یکی از دلایل قدرت آنست که زمین را متوسط آفرید میان سختی و نرمی که اگر
بغایت سخت بودی چون سنگ الرخام درشتی بر موجب مشقت دائم گشتی و اگر بغایت نرمی مائل بودی چون

ابکرداوان

ریگ روان خواب و قرار بر وی دشوار بودی دیگر آنکه طبع خاک آنست که در آب غایص باشد
او را بر خلاف طبع بر بالای آب بداشت و با آنکه مکان طبع او بود او را جزیره بر آب ساکن گردانید
تا سکون جانوران بر وی میسر شود و دیگر او را کثیف و تیره ساخت تا نور شمس و ستارگان قبول
و از رشحه این انعام کرد که اگر لطیف و شفاف بودی از نور آفتاب و سایر کواکب متاثر
نشدی و هوای ان تقدیر از سخونت بی بهره افتاده افسرده گشتی و قرار حیوان بر و محال بودی ای
عزیز چه نسبتی نه زمین را فراش گفت و فراش مطیه خواب غفلت است و در وقت عرفان اصحاب
می افتند خفته عیب میکند بر آنکه حاجات خود را ... و سرگردان بازیچه و بطالت و کسی بر این فراش آرام
گرفته سر از بالین غفلت بر نمیدارد ندای بیداران عرصه محبت و قوی ترجمان میدان معرفت
شهباز را از فراش زمین ... بر می آید و از گوشه زندان سفلی بتماشای بوستان علوی
متوجه گردید   خواهی که جان بسلطان دست قرین بری   بگریز از این جزیره تحت سرای خاک
خوشا رابت حاصل این متابعی چیست   ای تنگ حوصله کنی تنگنای خاک   در انوار
فرموده که این آیه دلیل میشود بر آنکه مسطح نکردی چرا که آیت آنچه بشکل آن با عظم حجم و الته حجوم
صانع افتراش بر آنست و ... امر نیست مقرر که مواضع مرتفع که در زمین هر مغیست از کوه و
بلندیها مانع کرویت او نمیکند زیرا که نسبت اعظم جبال در سیکار ارتفاع او دو فرسخ و ثلث
فرسخ یافته اند با کره ارض ده هزار و پانصد و چهل و پنج فرسخ قطر او است تقریبا نسبت حجم هفت
یک عرض شعیرست با کره که قطر او ذرعی باشد یعنی هیچ و چهار رنبع برای متاخران دارای مسئله
بتاملها در تحقیقش صرف نموده و الله اعلم پس بعد از ذکر زمین متعرض بیان آسمان گفته شده

والسماء بناء

و گردانید آسمان را   سقفی برافراشته و بقدرت بی علاقه و ستون
نگاه داشته و بمصابیح و قنادیل نور افزای نگاشته و ذکر آسمان نیز تقدیم فرموده بر مشترک چرا که
مانند چیزیست متولد شده از آسمان و زمین و اثر از مؤثر متاخر باشد و آن مشترک اینست

وانزل من السماء ماء

و فرو فرستاد   از آسمان یا از ابر   آبی که آن را باران گویند قطرات او متواتر
و نزول او متوالی هر قطره در شکل و حجم بقطره دیگر نزدیک شد و در وقت فرود آمدن بهم ممتزج گردند
نه با وجود سرعت در سیر هبوط از یکدیگر دور افتند ذلک تقدیر العزیز العلیم و جماعه دانسته
و بعضی از مفسران بر آنند که باران از آسمان فرود آید بدلیل این آیه که انزل من السماء ماء

وسحاب را واسطه ساخته میان آسمان و زمین چنانچه بروایت وهب بن منبه از ابن عباس
نقل میکنند که در زیر عرش دریاییست که روزی حیوانات از وی پیدا میشود هرگاه که خدای خواهد
آن بحر را فرمان دهد تا آب خود را آن مقدار که اراده ربانی بدان تعلق گرفته بهار از آسمان تا
باسمانی تا باسمان دنیا فرو ریزد پس از آن باد را فرمان آید تا آن آب را در جوف سحاب گرد
سازد و سحاب را حکم فرماید که قطره قطره بزمین فرو ریزد تا حیوانات و انعام از آن آب بخورند
و نباتات نیز بتدریج آب خورند و اگر آن آب یکبار از آسمان فرود آید طوفان شود چنانچه
در زمان نوح بود و ایزد تعالی از آن خبر داد ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر پس نزد این طایفه
سما بمعنی خود است و حکما گویند اجزاء رطبه یعنی بخارات از اعماق زمین بجانب آسمان تصاعد
میکنند و نزدیک کره زمهریر که شعاع آفتاب از آن منقطع گردد منعقد گشته سحاب
میشوند و از اینجا [illegible] باران بترشح کرده قطره قطره فرود آید و پیش این طایفه سما بمعنی
سحابست چنانچه در لغت آمده و از علم معنی خود دارند [illegible] نقل من جانب
السماء [illegible] آورده که حق تعالی اسباب السقی [illegible] بحکم اسباب سماوی که [illegible]
واخطار [illegible] متصاعد گشته ابر شود و بدان نوع که تقریر شد باران باره
پس برون آورد بسبب آن باران حق تعالی قادر است بر آنکه [illegible]
و مواد چنانچه در ابداع اسباب و مواد بوده اما در آن بر سبیل تدریج و تعاقب از حالی بحالی حکمتهاست
که اهل عبرت و خداوندان فکرت بر بعضی از آنها اطلاع یافته اند خلقت طفل از رحم [illegible]
ماهست [illegible] این است خلقت آدم چرا چل صبح بود [illegible]
میفزود [illegible] صد زمین [illegible] آرد از عدم [illegible] منافع سما را [illegible]
منتقل کرد [illegible] با وجود [illegible] میان ایشان [illegible] رابطه الاتصال بینهما مستحکم
ساخت که هیچ گیاه از زمین برون نیاید مگر بسبب آبی که از آسمان فرود آید [illegible]
آسمان در زمین [illegible] آسمان چنانچه [illegible] بودن [illegible] زمین دیگر
اسباب منافع ارزاق [illegible] آسمان [illegible] زمین است
که برون میآورد بسبب آن آب آمیخته گشت از انواع [illegible]
ثمره [illegible] جاری میان [illegible] جامع

فأخرج به

من الثمرات

مثنوی

ومنعقد کرده

ومنعقد کرده بنیانی مخصوص از شکل مستدیره و مستطیله و غیر آن [illegible] بیکدیگر پیوسته
از الوان مختلف منصبغ ساخته بطعم خاصی از طعوم اشد اختصاص میدهد و منافع کلیه از غذا و دوا
بدان متعلق گردانیده [illegible] حبه یکی مشتمل بر روغن [illegible] دیگری [illegible]
که وجود رطوبات کثیره که در قشر ثمره است [illegible] رطوبت در قوت احتمال آتش
واین هر دو یک آب میخورند و از غذای واحد پرورش می یابند اینجا از سر تربیت وحدت و قشر کثرت
لطیفه است که جز اهل معرفت در نیابند عاشقان دانند رمز عاشقان [illegible] فرمود که برون
آورد و از بعضی میوه روزی [illegible] برای شما [illegible] لطیفه
میگوید من این همه برای شما کردم شما برای من چه کردید [illegible] سوال در جواب [illegible] جواب توان
گفت شیخ روزی بوعظ مشغول بود و شور سخنش در مستمعان اثر کرده آب از دیده [illegible]
روی حسرت [illegible] تمام [illegible] الحسین
نوری [illegible] رسید [illegible] سخن گویان [illegible] نالان و گریان [illegible]
از گوشه فریاد کنان نوری گفت ای شیخ این همه [illegible] در سخن چیست [illegible]
نخواهد گفت خطاب می آید که من شما را بودم شما که را بودید [illegible]
یکی زن و فرزند [illegible] خویش [illegible]
تو مرا بودی [illegible]
[illegible] باید سوخته
صاحب حال فارغ شده ز اندیشه هجران وصال نه رسم نه آیین نه حقیقت نه مجاز نه
فکر نه معرفت [illegible] کشف نه کمال پس چون دانسته که آفریده و پرورده روزی ده
اوست پس مگیرید مر خدای را همتایان را انبازان در ملک الهی
که نه آنان آفرینش توانند ونه با فرینده [illegible] پرستش [illegible] میکردند
[illegible] چون [illegible] سفلی [illegible] از اجزای الارض [illegible]
منقسم [illegible] جمادی چون نبات [illegible]
[illegible] پس حق تعالی [illegible] آیه فرمود [illegible]
[illegible] آفریده [illegible] علوی و سفلی [illegible] از عدم بوجود آورده [illegible]

رزقا لکم

فلا تجعلوا لله اندادا

دائم
تعلمون

ایشان را که ملوک میخوانند خدای میگیرند و من که مالک ایشانم پرستش غیر خود روا نمیدارند حالی اگر شما
میدانید که مرا مثل نیست و شک میکنید یا میدانید که اشتغال ورزیدن او غیر او الله است نه مخلوق
ایشان امام قشیری میگوید که میدانید انداد شما محتاج چند شمارند نیز احتیاج لازم است و الفقیر محتاج
محتاج و عاشق ضعیف تضعیف نه نفع رسانند و نه ضرر باز دارند در حقایق سلمی مذکور است که حق
سبحانه درین آیه سلوک راه قرب الهی می آموزد و میفرماید که زمین شما را فراشی ساخته و آسمان
سقف ساخت و آب طیب و ثمرات هنگ دانیا و رسته جهت خوردن کفایت پس شما میگیرید
مرخدای را یعنی دیگری را برای دین چیز پرستید و تخلف از بار خدمت مخلوق بکردن میگیرید
بر در مخلوق بودن عمر ضایع کردانند لی ما مرد آن را و بدرگاه ضرورت آورد است صاحب بحر الحقایق
آورده که فرود فرستاده از آسمان عزت آب مبارک قرآن برای رحب قلوب مستعدان و بر دین آورد
بسبب عبرات بها دقیقه و نور و برکت و علم و سعادت و موعظه و حکمت و حلم و علم و شفاء و دل پس
میگیرید فرستنده قرآن را همتای که در محبت با و شریک باشد بلکه آینه دوستی حق را از زنگار
میل با غیار صافی دارید تا در وادی شرک در بادیه خذلان سرگردان نگردید در محبت طرح
شرکت نیست دوست می باید یکی چون دل یکیست در محبت غالب آیکیان زمان رفت بر
بنده و جسم زان میان چون محبت فارغ از ما و منست هر که او در روست وارد دشمنست
چون آیتی که در اثبات توحید حجت بود بر اهل قرآن مذکور شد آیتی دیگر که در اثبات نبوت دلیل رقم
دکری باید و اگر هستید شما در شک و گمان با آنکه ریب معاندان محقق بود و حکم
آن که حرف شرط است موجب تردد ایراد فرمود بر خلاف ظاهر جهت وضوح دلایل اعجاز قرآن و بودن
آن در فصاحت و جزالت بحیثیتی که ریب را در و مجال نیست الا بر سبیل فرض محال گفته اند آن
معنی اذ است چنانچه و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین یعنی چون هستید شما در گمان
از آن چیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج از آیات و سور قرآن فایده اختیار تنزیل بر انزال
آنست که موقع ریب ایشان آن بود که این کلام بطریق سخن بلغا و شعرا متفرق فرود آید کلام
حق سبحانه بودی بایستی که بخلاف عادت یکبار نازل شدی و قال الذین کفروا لولا نزل
علیه القرآن جملة واحدة حق تعالی فرمود که اگر شک دارید در آنکه ما سوره سوره و آیه آیه فرو میفرستیم
بر بنده ما که محمد است صلوات الله علیه لفظ عبدنا یا اعبدوا مناسب افتاده شعر بر آنکه آنکه

حرف ازلان

فاتوا بسورة
من مثله
[illegible]
وادعوا شهداءکم
من دون الله
ان کنتم

حضرت از دیگران بکمال عبادت و طاعت اختصاص دارد و درین اضافه تخصیص آنحضرت بلیغ
و دیگران شما ولیست بلکه او بنده است و بنده واختیار نصرف در کلام مولی باشد بهر نوع که بر وی
نازل کرد و بر شما خواند و ار شما از روی شک گویید که قرآن نه سخن حقست بلکه سخن فرموده
وعنه اوست پس بیارید شما نیز که اهل براعت و فصاحتید مقدار سخنی که در
بلاغت و جزالت دانشا راز امور غیبیه باشد مانند قرآن من زایده است و برای
تاکید باشد قرآن در مثل اثبات میکنند بزعم ایشان واکرنه او در مثل مانند نیست کی مثل
تو در دیده خیال آید چه در جهان مثلی در انجا مثلی و گفته ضمیر عاید بعبد است و مثلی انکه بیارید سوره
از مثل بنده من محمد است صلی الله علیه و سلم اعتقاد شما آنست که قرآن از خود میسازد پس بیارید کسی
که در صدق و امانت و حسن معاش و دیانت مانند او باشد خواننده و نویسنده از شیخ
کتاب از استادی سبق نگرفته و هیچ قصه از قصص گذشتگان از راوی استماع نکرده و در میان
جهل در میان قومی نشو و نما یافته ما کنت تعلمها انت ولا قومک تا همچنین سوره بیاورد
و این ابلغست در قطع حجت ایشان و نکته دیگر آنست که ضمیر عاید بشما هم باتفاق بیارید
آنچه یکیکس آورده و بخوانید و آواز دهید و از بجهد توانای آوردن ندارید
حاضران مجلس خود را از خطبا و شعرا و گویند مراد تبان ایشان که میگویید بخوانید
آلهه خود را بمدد کاری در ایراد سوره مثل قرآن جز خدای اشارت است با آنکه
قادر نیست که بیارد مثل این سوره جز خدای حق دادم استمداد و استظهار بجا دارد که سخنی
توان گفت در معارضه قرآن که معجز است بر سبیل تهکم و تحقیت ایشان توانند بود و اصنام را
شهدا گفت چون زعم بت پرستان آن که فردا عند الله گواهی خواهند داد که پرستندگان
بر حق بوده اند و گفته اند بیارید گواهان من دون الله یعنی بدون اولیاء الله کرده از اجانی جنس خود
آورید نه از خصمان تا گواهی دهند که شما مثل قرآن آورده اید و این سخن از قبیل ارخاء عنانست
و استدراج یعنی در میان شما نیز کسی نیست از معاندان و جاهلان که نفس و دانش
او را مانع شود از آنکه چنین گواهی تواند داد و در بعضی تفاسیر شهدا را بمعنی معاون گرفته اند هر گواه
معاون موعیت دراینجات مرعاس میگوید که در معارضه قرآن بعد آیید هر که را بعد داعیه معاونت
دارید از جن و انس و استعانت کنید از ماثل و افاضل خود بر آوردن مثل این سوره

ان کنتم صادقین راست گویان در آنکه این کلام بشر است جمعی بر آنند که این خطاب با یهود است
که در قرآن شک میکردند و میگفتند تورات بر موسی علیه السلام یکبار فرود آمد اگر قرآن نیز کلام
حق بودی بایستی که یکمرتبه نازل شدی پس معلوم شد که سخن محمد است حق تعالی فرمود که اگر شک
دارید درین قرآن که سخن من است بیارید سوره از تورات که در باب توحید و نبوت موازنه کنید
با قرآن تا موافقت هر دو کتاب بدانید و احبار و رهبان که گواهان شما اند و علما و بزرگان این
کار بخوانید تا گواهی دهند که قرآن مخالف تورات است و حال آنکه موافق و مصدق اوست
پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل قرآن سوره نیاوردید پیش ازین گفته
شد که این آیه در اثبات نبوت است و نبوت بمعجزه ثابت میشود و اظهر معجزات که تا دامن قیامت
دست خلفا از گریبان ظهور او کوتاه کرده است قرآن است که بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
منجم بود نزول فرقان بحسب حق و بر وفق قرآن اگر او را دوام خود نبودی عقلا العلم
معارضه و مقابله بخوردندی در خوف اگر معاندان معارض شوند و نیست دعوی او لیکن معارضه در هم
شکستند و دیگر آن زمان زمان فصاحت بود و جمیع عقلا در جزیره عرب العقد از فصحا و بلغا جمیع
بودند که در زمان بعثت آن حضرت هم در آن وقت از خطبا قس بن ساعده ایادی
و اکثم بن صیفی بودند که در فصاحت علم تفوق برافراشته و گوی بلاغت از میدان بربوده
بوده و منت بلیغ ایشان در بعضی از تواریخ و سیر مذکور است و از شعرای مشهور
امرؤ القیس و طرفه و لبید و زهیر و اعشی که خود حبر ابیات اشعار ایشان بر صحایف ایام باقی
مانده مستشهد ارباب عربیت و اصحاب لغت است و عرب خود قومی باشند در حمیت و ناموس
از همه طوایف در پیش و در عزت و ناموس و بی دل از اصناف خلایق در پیش خصوصا شجاعت و حس
که بدین ذکا و حدس و فطانت در میان عرب مشتهر گشته اند با این همه چون عاجز شدند
از تصدی جواب قرآن بعد از وقوع تحدی بدان معلوم شد که قرآن معجز است باهر و پس
صدق حضرت رسالت در دعوی نبوت گواهی ظاهر و حجتی دیگر اعجاز قرآن اخبار از غیب
ایشان در دعوی قرآن چنان فرموده و هرگز نخواهند معارضه کرد یعنی چنانچه در
زمان ماضی قادر نبودید بر اتیان مثل اقصر سوره از قرآن در زمان آینده نیز شما و
هیچ کسی دیگر از هیچ زمان و مکان در این صورت قدرت نخواهد بود و این جمله اعتراض الکلام

صادقین

فان لم تفعلوا

ولن تفعلوا

قبل التمام

قبل التمام است این صنعت نزد عقول طباع سلیمه و ادراک شمرده اند و فایده او
اینکه تردد که از آن سر علیه فهم میشود جمله معترضه قطع آن نموده ایشان ظاهر کرده که چون از
معارضه عاجز شدید و هرگز بر آن قادر نخواهید بود پس از روی معاندت تکذیب پیغمبر من
منمایید و کلام مرا باور کرده متابعت لازم دانید تا مستحق عقوبت نشوید و از آتش
بدفرجامی این کلام است پس بپرهیزید بوسیله ایمان بخدا و رسول و قرآن از آتش
دوزخ بعد از اثبات نبوت و تحقیق آن شروع کرد در باب معاد و ذکر امور معادی حصول
ثواب و عقاب که محل آن بهشت و دوزخ خواهد بود و از اینجا ابتدا کرد بذکر دوزخ که موجب
هیبت و خوف است زیرا که ترهیب در حق غافلان انفع و ابلغ است از ترغیب و ذکر نار را تتمه
اثبات نبوت ساخت تا ایمانی باشد با آنکه مخالف صاحب نبوت و مکذب پیغمبر را
استحقاق آتش ثابت است از آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بآنکه
از آتش انگیزان مردمانند یعنی کافران انس و سنگها که برای کفار جن نیز آتشی باشد
غیر ازین که ایشان وقود آن باشند اینجا باری میگوید حطب آن آتش مردمانند
و سنگ کبریت که حرارت آن صعب‌تر و تیزتر است و بوی آن ناخوش‌تر و غم
انگیزتر و در قبول آتش از سنگهای دیگر شتابنده‌تر است و در اجزا چسبنده‌تر و در آتش پاینده
تر این قول اکثر مفسران است ابن مسعود گوید حق سبحانه سنگها آفریده است در آسمان دنیا
که هیمه دوزخ را شاید در روز قیامت بفرماید تا آنها بگردن دوزخیان بندند تا آتش در آن
گرفته آثار حرارت بسر و روی ایشان میرسد و بدان معذب می‌باشند و گفته اند که بتهای
دنیا است که خود را در گردن کافران در آویزند تا هر چند آتش ایشان تیزتر باشد ثقل آن
سنگها ایشان را زبر و زبر برد و بعضی بر آنند که این سنگها آن بتانند که از سنگ تراشیده
و میپرستیدند در روز حشر آن بتان و بت پرستان همه در دوزخ باشند انکم وما تعبدون من
دون الله حصب جهنم حسرت دیدن ایشان باشد که معبود خود را در عذاب و مبتلا بینند و ادخال
اصنام در دوزخ برای عذاب نیست بلکه برای تعذیب پرستندگان است چه ایشان را
در دنیا امیدوار بودند بواسطه بتان از عذاب خلاص یابند این زمان خود آن بتان را ابزار
عذاب میکنند بر وجه که ایشان را هیزم دوزخ سازند و بدان عنوان که آتش و نیز هیزم

فاتقوا النار

التی وقودها

الناس

والحجارة

تیز تر شود آتش دوزخ و نیز بدان سنگها التهاب زیاده گردد و عذاب اهل آن مضاعف شود چنانچه
مال بخیلان را بآتش فرو آرند و گرم کرده پیشانی و پهلوی ایشان را بدان داغ کنند
یوم یحمی علیها فی نار جهنم الآیه تا الحزن بسبب رحمت خود تقصیر میکردند موجب رنج و مشقت گرده
گفتم گر تو در حق ما جای خود را رنج می توپادی در لباب آورده که حجاره کنوز ذهب و فضه است
که جهة عذاب بخیلان بدوزخ برند زر و نقره در سنگ گفت باعتبار آنکه اصل ایشان یا حجر بود یعنی
ایشان سنگ است [illegible] آتشی که درین سنگ بند و سنگ از برای شکستن بت زیباست و از
بت سنگ خلق و پرستیدن نارواست ای درویش سر همت بکوه آورده فرو میاور این سنگ
فرو بشده را از راه بردار ببین در هر درد از راه و لشکری پیش آر که کوه را صد از این سنگ پاره
در کوه است و بعضی گفته اند که چون اهل دوزخ از تشنگی و حرارت بطاقت آمده فریاد و زاری در گرفته
از حضرت عزت جل کرده دفع عطش درخواست نمایند مقارن دعای ایشان ابری سیاه
در هوای دوزخ پدید آید و ایشان بفرح و سرور امیدوار گشته تصور کنند که آب بر آتش ایشان
خواهد زد هر سر بالا کرده متوجه آن ابر شوند فی الحال از آن ابر بر ایشان سنگها باران کرده و چون
سنگ سیاه [illegible] شده در دوزخ [illegible] زدناهم عذابا فوق العذاب
محققان بر آنند که ذکر حجاره جهة تعظیم شدت آتش است یعنی آتش دوزخ چنان آتشی نیست که در سنگ
اثر میکند چنانچه آتش دنیا در چوب خشک و این چنین آتشی اعدت آماده کرده شده است
للکافرین برای کافران دیگران دگر از عذاب آن را از فاسقان و مستحقان عقوبت که کافر نباشند
عذاب خواهد اما چنین آتشی نصیب کافران و خاصه مشرکان بود و فاسقان اهل ایمان را
عقوبت بر وجهی دیگر باشد و مؤمنان صالح را خود بجای عذاب بشارت ثواب است پیغمبر
فرموده و بشر و بشارت ده ای مامور بدین بشارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عام
در تفسیر گفته اند هر که صلاحیت خطاب دارد مینویسد که خطاب بشر بدین امر [illegible] است
با آنکه عظمت این امر و فخامت و علو قدر شان وی اقتضا میکند که هر که را قدرت رسانیدن
بشارت باشد باید که مژده دهد الذین آمنوا آنان را که بگرویدند بقرآن و بر نفس سخن
پیغمبر صلی الله علیه و عملوا الصالحات و بجای آوردند کارهای نیکو از اداء فرایض و اجتناب
محارم جمهور محققان عمل صالح آن را دانند که در چهار چیز باشد علم و نیت و صبر و اخلاص [illegible]

فوجوه دل

ز بود که عمل صالح آنست موافق سنت باشد اعمال مبتدعان در مرتبه صلاح داخل نیست مضمون این بشارت
جنت آنکه بدرستی که هست مر ایشان را ان لهم جنات بوستانها که در هر نوع میوه
بود و به پارسی جنان باغی را گویند مشتمل بر انواع ثمرات باشد بهشت خوانند و هر چند باغ تر
و خرم در نظر آید تا در وی آب روان نبود ناظر را سرور وافر و بهجت کامل دست نیرهد [illegible]
با آب روان هم به بهشت [illegible] و دوران داد و لهی اکثر جایها که در قرآن ذکر جنات
می آید از جریان آب در و خبر میدهد همچنین درینجا میرود تجری من تحتها از زیر درختان یا تحت
غرفها و منزلهای آن الانهار جویهای آب پاک و شیر خالص و می بی غش و انگبین مصفا اسناد
جری با نهار از قبیل اسناد مجاز است چون طریق سائر و گفته اند من تحتها ای من تحت امرها
یعنی دیدهای بهشتیان از بلندی بر آن انهار [illegible] افتد و آب را برین وجه دیدن بغایت
خوش آینده است و جمعی بر آنند که تحت یعنی امر است چنانچه و هذه الانهار تجری من تحتی یعنی
این باشد که جویها میرود بامر اهل بهشت هر جا که بهشتی باشد جویهای آب نزد او حاضر است
بلکه بر روان باشد هر جا که میرود بر بام کوشکها و منظرها و بالا غرفها و ایوانها
کلما رزقوا هر گاه که روزی داده شود بهشتیان یعنی طعام دهند ایشان را منها من ثمرة از درختان
میوه رزقا قالوا روزی ساخته و طعامی پرداخته گویند این روزی داده شدگان
هذا الذی رزقنا من قبل این آن میوه ایست که داده و خورده شده بود ما را پیش ازین در دنیا
یعنی مثل آنست و عدم ذکر جهة استحکام [illegible] ایشان گویا ذات این ذات آن است
چنانچه گویند فلان مرد حاتم است و فلان رستم [illegible] از حذف حرف تشبیه مبالغه
در وجه شبه بیشتر مفهوم گردد پس چون میوه های بهشت بغایت شبیه باشد به ثمرات دنیا
بهشتیان گویند این مانند آن میوه بود که ما در دنیا میخوردیم [illegible] تقدیر کنند یعنی [illegible]
که این آنست که در [illegible] داده بودند و [illegible] بر زبان [illegible] که این میوه در بهشت بما خواهند داد رزقنا
از آن گفت که وعده صدق محقق [illegible] رزق معقول است و گفته اند چون بهشتی را بامداد از آن میوه بدهند
گویند این بود شبانگاه بما داده بودند در شام گویند که این همین بود که بامداد تناول کردیم اگرچه
در بهشت روز و شب نخواهد بود اما علامتی که بدان مقدار بامداد و شبانگاه معلوم گردد هست و لهم
رزقهم فیها بکرة و عشیا واتوا به متشابها بیارند پیش مؤمنان از میوه بهشت مانند میوه که پیش از آن

کرایی ازان آورده بود بنده جمهور بر آنند که باشند میوه دنیا بسیار نزدیک نام باهم یکی صورت اما
بطعم مختلف و آنکه موافقت در نام بیش نیست زیرا که میوه بهشت بزرگ تر است از میوه‌ها
دنیا و درکشاف از ابن مسعود نقل کرده است که خوشه انگور بهشت دوازده ذراع است و در
تیسیر آورده که اعرابی حضرت رسالت را گفت از خوشه انگور بهشت پرسید آن حضرت در
جواب فرمود که از اعرابی بر یک خوشه انگور بهشت مجمع شوند را سیر کند از بسیار بزرگی است
کمان نیم میوه‌ها به میوه دنیا باشد بصورت اما در معنی متفاوت بود زیرا که میوه بهشت
از درخت رسیده بیرون آید و هر طعمی خوشی و بوی دلکشی که خواهند در و موجود باشد در کشف
الاسرار فرموده که بهشتی سیبی از درخت بچینند برنگ سیب دنیا و شکل آن بود اما چون تناول
فرماید مزه همه میوه‌ها از وی یابد دیگر در چیدن آن هیچ تکلیف نیست قطوفها دانیة از درخت
خود سر فرو می‌آرد تا هر چه میوه بچینند در حال میوه دیگر از درخت باز کنند و لطافت و حالی آن دیگری
بیرون آید و انکه میوه بهشت را شبیه به میوه دنیا نزد مومنان آرند برای آنست که ایشان را
با آن الفت و معهود خود انسی بیشتر دارد و طبع از خبری که هرگز ندیده تنفر می‌یابد و دیگر آنکه خبری را که بیشتر
دیده و چشیده و حالا مثل آن می‌بینند و می‌چشند و در میان تفاوت کلی می‌بینند و می‌یابد
موجب ازدیاد لذت و وفور سرور و بهجت است از خود این مزیت و تفاوت عظیمت
اگر حق تعالی فرمود که هر گاه ایشان را میوه بدهند همین سخن می‌گویند که هذا الذی رزقنا
این همانست که پیشتر می‌خوردیم و این جا شنیدیم از خود رعنا فهم و آن جمع که می‌گوید بدان مثل هر میوه
بهشت می‌کنند می‌گویند عرات بهشت همه به یکدیگر مانند به نیکوی و پاکی و هیچ عیبی و هیچ
کدام را برای دیگری تفاضل نیست بخلاف میوه‌ها که بد و نیک می‌باشند و بعضی گفته‌اند میوه‌های
جنت متشابه‌اند یعنی در همه اوقات بشیه یکدیگرند بخلاف میوه‌های دنیا که وقتی خام باشد و وقتی
پخته هم در بهشت زمستان نیست که برسر با اعتدال امزاج او در متوسلی است زود باشد که در آن
طراوت و لطافت نماند و نیز نه در نشو برد آفتاب که گرم نضج میوه بر حرارت است و تموج است
با نخاب ننه که ببرد از رنگ و مزه و شعاع او متعلق است   بهالی در طراوت جاودانی
مهار لیکن این ارباب خرد را   ز باغ حسن تازه جمال عقل فرمند   هوالیس معتدل چون مهر فرزند
ملک اینکه هر کنار جوانی   کلی نیست آب ازان زندگانی   ای دردی کلی اصل میوه این

جهان ازان

جهان ازان جهانست اما عفونت هوای دنیا او را از منبع صفای اصلی معوق است فقد بجم الذی عجم
لشقی و در حجة التجلی آورده که چون آدم علیه السلام فرمود آمد خدای تعالی او را هم چیز ها را آموخت
و از میوه بهشت او را توشه بر خست و این میوه‌های شما از میوه‌های بهشت است الا آنکه میوه بهشت
تغییر نیابد و این میوه در آتشیب تبدیل و زوال در پذیرد و حضرت مولوی در مثنوی الهی که نسیم انهار
از بهشت حکیمند ایشان چشمه را باز نمایید که از چهار جوی اصل که در بهشت جاری است نمونها درین
عالم پدید آورده آنرا انها پاکست و مطلق را انها آلوده دمعند   چو ظاهر خاک تیره را بخشند
زان چنان و فتنه انگیخته‌اند   نا بجویند اصل آنرا این خسان   خود بدین قانع شدند این ناکسان
چون معلوم شد که میوه‌ای دنیا همان میوه‌ای جنت است که بواسطه هوای غم افزای دنیا
از بخارات متغیره و رطوبات متبدل و ضعیف گشته پس به تنوع آلوده فانی و مقید شده طلب اصل
پاکیزه باقی باید کرد که این ثمرات بواسطه آب در ریاض قدس ایشان اختلاف اوقات و صرف آفات
نیست همیشه بر یک منوال بصفت کمال فراهمست از جهت عیب و زوال محروست   یعنی
اهل بهشت را   در بوستانهای بهشت   زنانند از صوری دانسی و جنی زنان انکل و
از بدر از صور خواهد بود و چه اگر جمال حور عطای است و جمال مومنان هم عطای و هم جزای و بدین آیه
استدلال کرده که هیچ کس در بهشت عزب نباشد و هر یک از بهشتیان را جفتی باشد
پاکیزه یعنی جوهر ها ذات نیکوست منظری بدگویی پاکیزه که زنان بهشت چنان باشند که اگر قطره از
عرق ایشان بدنیا رسد همه اطراف جهان معطر گردد و اگر پرتو از جمال زیبای ایشان بدین عالم
افتد افاق و اقطار منور شود   بشیرین از گل شکر بوشی تر   بنرمی از گل نازک آغوش‌تر
بچهره چو آتش بتابش چو آب   فروزان تر از ماه از آفتاب   بدیدن همایون به بالا بلند
با بروی کمان نشین چو کمند   لبی از نار و انه دل آویز تر   زبان از دهن روشن تر شکر
خوانده زلفت چون شکر   لطیف و فرسی نغز شیرین دهن گفته‌اند پاک باشند از عیبها در نقصها
که زنان دنیا را درویست چون حیض و نفاس و حمل و زادن و بول و غائط و فضلات و تیره و خبث و کثافت
و قبیح بسیار و هر نقصی و قصوری یاد کرده و گویند مراد پاکیزه گی اخلاق است یعنی از جنگ
و جدل و بانگ و فریاد و اعراض و اعتراض و نشوز و بی زر و سخت گوی و بدخوی و مکر و کید و رشک
و حسد و حقد و دلتنگی و فلتی و بد معاشی و مانند آن که اغلب زنان دنیا بدان موصوفند و این چنان

زنان انسی را فرا بود که ازین اوصاف ایشان را پاکیزه باشند و لفظ مطهره نیز بدین دلالت
میکند و اگر وصف حور بودی طاهره ادل بودی و آنکه در تفسیر معالم از حسن بصری نقل میفرماید
که اینها پیرزنان شما بودند از قاذورات دنیا پاک شده و شاید این قولست و بعضی گفته‌اند
که مراد حورانند و مطهره صفت ابدان ایشانست یعنی در اصل خلقت ایشان را از مسلک
و عنبر و کافور بهشت آفریده پس تن ایشان ازین خیر پاکست   پای تا سر جمله لطفی
کوی استاد ازل حلیت آیت زجان و دل نه از آب و گل سرشت   و در معالم حدیثی آورده
بروایت مرتضی علی علیه السلام که در بهشت بازاریست که در آنجا بیع و شری نیست بلکه صور بهشتیان
بسیار است از صور زنان و مردان هرکس آرزوی صورتی باشد فی الحال بدان در آید و مثل
آن برآید و این بازار مجمع حور العین است و ایشان آوازی که هیچ کسی زیباتر از آن نشنوده
باشد خود را ستایش میکنند و میگویند ما زندگانیم هرگز نمیریم و نازکانیم که تغیر نپذیریم و خشنود
شده کانیم که خشم نگیریم خوشا حال کسی که ما را باشد و ما او را باشیم و ترمذی این حدیث
را غریب گفته است و بعضی از مفسران گویند که ضمیر فیها راجع بثمره است یعنی بهشتیان را آنست
در آن میوه زنان پاکیزه چنانچه در روایت آمده که دانه انگور بهشت مثل درست انار و گوهر
درخشنده است چون از درخت برون آید فی الحال بشکافد و حوری از آن جلوه نماید که نور
روی او بر آفتاب غلبه کند و در بعضی اخبار وارد شده که بهشتی در قصری از قصور بهشت بر
سر تخت دولت ابدی تکیه زده باشد و با حوری در مقام و ملاعبه آمده ناگاه فرشته از نزد
حق سبحانه میوه مثل سیب یا آبی بر سبیل تحفه پیش وی آورد تا مؤمن آنرا بر دست گیرد و بدو نیم
شکافته گردد و از آن حوری نهایت زیبا برون آید و رقعه‌ای در دست گرفته بر آن نوشته که عبدی
عبدی انشغلت بالحور و القصور و نسیت الملک الغفور مبرده می تمامت ای قصور بهشت و تفرج
حوران پاکیزه سرشت مشغول شدی و از تقاضای وصال جمال ملک غفور فراموشی کردی نظر همت
نه اینست رسم عاشقان زحمتی هرکه را شوق شهود جمال یار است گلهای عالم در نظر او خار است
چه نیکو میگوید   با یاد رخت فراغتم ز چمن دهی   برگل نظری فکندم از بیخبری   و دلدار بمن گفت
که شرمت نامد   رخسار من اینجا و تو در گل نگری   و بهشتیان   در آن بوستان
جاوید باشند که جاوید بودن برای آنست که نعمت دنیا تمام باشد که انقطاع و زوال بود

را نهایت غیر زائل میفرمود که نعمت‌ها به زوال پیوسته بر کمال باشند و دیگر آنکه اگر این نعمتهای عظیم
را از مسکن طیبه و مطاعم لذیذه و مناکح پاکیزه مقترن بدوام و خلود نکنند خوفی پیوسته
بهشتیان را از بیم زوال در اندرون بایستی بود و در بهشت ترس و اندوه نیست لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون محققان در تحقیق این آیت آورده‌اند که مضمون این مشتمل بر بشارت و وعده و
وعید است اندراج یافته بترغیب عوام ابنعیم موجل که در ریاض جنانست و مژده است
خواص را بنعمت معجل که در حلقه اهل جنانست آن بهشت مثوبت است و این روضه قربت
آن مجمع نزهت و این گلشن زلفت آن حدیقه اقبالست و این حقیقت وصال آنجا لطف
و عطاست و اینجا کشف غطا آنجا رفع درجاتست و اینجا روح مناجات ثمره آن لطف ملاحظه
نوال افضالست و نتیجه این کشف مشاهده انوار جمال است از سلطان العارفین نقل کرده‌اند
که در دو عین بهشت الیست که هر که بدو در آید مشتاق بهشت آخرت نشود و آن بهشت و جنت
معرفت که حق را شناخت بغیر او کی ملتفت گردد و در روح الارواح از ابو علی دقاق روایت
میکند که بهشت و دوزخ در باب ما کار نیست زیرا که در دل ما جز شغل بحضرت پروردگار نیست
و سر در باطن ما جز محبت او نیست   هرکه شیرین دیدار یارم چشید کی دل از بهشت
چون شد یا جوی شیر کی کار نیست   در بحر الحقائق میفرماید که خواص را بهشتیهاست آرزو بیاگار
توکل و یقین و از بار رضا و تفویض ثمره آن مشاهده و مکاشفه و معاینه ذات است و بهشت ارواح
و اسرار از انوار و جمالست آن از فوارح عنایت پروردگار ثمره آن میوه دیگر از نهال احوال
ایشان بیرون آید و در هر آنی نه از حالتی دیگر روی دهد و هر چند حال لاحق از راه صورت شبیه به
حال سابق بود از روی معنی بر وجهی دیگر خواهد بود لا تتجلی الله فی صورة مرتین و این
نهایت خاص را و سرا پرده اختصاص از ازواج چند از اهل رغبت پاکیزه از ملاحظه غیر اغیار
لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان معنی معانی و حقایق بر ایشان فایض است از زبان زده دیگری
نه بیان کرده این و آن بلکه عین کرم و موهبت الهی از حضرت عزت بی واسطه ملک و بشری
بدیشان رسیده و در فتوحات از ابو یزید بسطامی نقل میکند که شما علم خود فرا میگیرید مرده
از مرده و ما دانش خود را فرا میگیریم از زنده پاینده و در حدیث آمده است که علمی پوشیده
هست که عنیدانند آنرا جز علما بالله و چون بدان ناطق گردند اهل حکمت آنرا الا مغروری دور از

مرتبه‌ایست و این علیست که آنرا مرتبه‌ای نه و جمعی گویند و چون از رد بی‌بهره و عیان بدان رسید
آنرا ذوقی و کشفی خوانند کرکسی خدمت بخواند که کست علمهای نادره یابد و رجب
شنند غیب آن کهف مرسی ضوف ... کان فرعون آمد زمان ... همچو موسی نورکه یابد رجب
... اسناد ورث کرد کتب ... بیاد کر ... از موضعی بوده ... از قضا و قدر و شعرا از
ضلال فهدایت ... جیفه ... اعتراض که جاهل کفره بر قرآن نموده بودند الخنان بعد
که چون موافق و عید ... کراتش الخیز دوزخ خواهند بود و ... عده موسنان که درجات
بهشت خواهند یافت آیه آمده که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره
و ذره ... خورد باشد ... کفتند ... مرحقیر لایق عظمت الهی ... و این
... آیه نازل شد که ان الله لا یستحیی خدای تعالی
فرو نگذارد و ... نوع مثلها زدن و گفته اند چون حق ... مثلی در باب منافقان چنانچه در
اول سوره گذشت ... زدند این سخن ... بزرگوار حضرت باری تعالی ازین
... بستن و ... نزول ... خدای تعالی این آیه فرستاد و گویند سبب
نزول آن بود که یهود و قرآن ذکر مکس و عنکبوت شنیده خنده زدن با یکدیگر میگفتند این سخنها
بکلام خدای ماند و حق تعالی ذکر عنکبوت مکس ... از خوار ... حاجت ... و دوری
... این آیه فرود آمد ... آیه رد یهود است با منافقان ... فران در تفسیر کبیر آورده
که ... هر سه طایفه ... انکه این هر سه قوم در اول سوره مذکور شدند
دیگر انکه ایمان با تفاق در ... ابتدای سید انام علیه السلام بودند و هر تقدیر این سخن ...
روی عناد گفتند ... یقین دانسته بودند که ضرب المثل در میان عرب ... عظمت ... از ...
مثلها ... و حشرات هوام واقع شده بود چون ... ذباب ...
و اضعف ... و مانند این چنانچه در کتب ... ذکر کرده اند و ... از ...
... مستند ... حقیقت آن زیرا که تمثیل امریست مستدعی حال ممثل له
در عظمت و حقارت ... عظیم باشد ... مثل او با ... و لله المثل الاعلی چون
خدای ... اوو مثل اعلا ... آنچه باطل ... زیرا مثل ... بود و بدین سبب
... بتان ... و ... ضعف خانه عنکبوت تشبیه کرده و ان اوهن

البیوت

البیوت لبیت العنکبوت بیان ... از ... ضعف و سستی ... خوار ... و ان
یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه بیان فرموده که چون این مثلها حقیقت لیس
بدارستی خداوند تعالی ترک نکند حیا، و حیا ... که ... از ... و از خوف
آنچه بدان عیب و مذمتی بدو باز گردد و بدان سبب ... باز دارد و خدای تعالی از عجز
و ترس و ذم ... حال ... صفت ... از صفات او چنانچه در حدیث آمده ان
الله حی کریم پس توجیه این سخن ... توان بود که مثال این صفتها را و حیا وی و غایات ...
و وصف الهی محمول بر نهایات ... چنانچه در صفت رحمت و غضب گذشت اینجا نیز حیا را مبدا
که آن تغیر است از خوف ... بر ... آن و غایتی که ترک آن قبحست مراد ... ترک
آن فعل است از حق و گفته اند حیا صفتیست مر حق را که کیفیت آن معلوم نیست و بنده باید که
در طلب ... آن ... وراء ادراک ... صفات ...
حق ... وصف خود ... نتواند گفت ...
علیه ... کاشته ... ذات قدیم ... آورده که ...
طباق جواب سوالست چه در کلام کفره ... آمده بود که اما ... محمد ان ...
هکذا پس جواب مطابق سوال بران لفظ نازل شد که لا یستحیی ...
... کما قال الله تعالی ...
ان یضرب المثل ... حقیقت ... اطلاق ... بر حق تعالی استعاره است مرتب ...
و ... خدای ... ندارد ... بیان کنند ...
و ... ضرب ... بیان ... ضرب المثل روشن ...
حق تعالی مثلها بیان میکند برای ...
... مثل ... برای تاکید ... با وجود ضعف ...
ضعیفانند ... قدرت ... فطرت ... آفریدن ضعفا ...
... صورت فیل آفریده شده است با وجود بزرگی ... خلقت ...
زیرا که ... و ... ظاهر ... اعضاء ...
... والات ... تنفس و حواس ... بصر ... فیل ... ساوت

ودوداو باد بران اصحیح طیران داده وامید داران جنبه علو دست استدلال کرده اند از غنیه براکه خداوندی
کرانته ضعیف نهاده واهمال اعضا واجزا که مرسل قوی کرده است از اوانی داشته فاوراست
که فضلی اندک عمل را فضل اعمال عطا دهد که زاهر بسبب عمل را امید بود واینجا نظر بر عمل بکسر سابقه
لطف از لست کرمایه داران بازار رفعت را طالعان انوار عمل کامل از ظلمت وحشت بیرون آرد
شاید که زیان زدگان بسر کوچه غفلت را نیز فیضان آثار فضل شامل ورستگاری در وحشت نماید
نگذارد   بزرگان که نظر بر عمل دارند فقیر بسم بفضل امید دارند   از این نکته کرانته ضعیف را
بر فعل قوی مسلط کرده اند تا دلیر دارد در غنا خداوند و دوبار غنیه از دولت ملکی که حطام را
در آخر کار بر ظالم آن دست خواهد داد معلوم توان کرد یوم اعظلوم علی الظالم اشد   ناگزار
ضعیفان نخفهم بانک بلاست   فقیهای انسه بالمثال اورده است   ربیع بن انس گوید که ضرب
المثل البعوضه عبرتیست مراهل دنیا را که پشه مادام که گرسنه باشد زنده است وچون سیر شود بمیرد
همچنین مردم تا کسی بکفاف معیشت قانعست از حیات طیبه برخوردار دارد وچون اسباب
غنا ومستغنا مهیا شد در مهلکه طغیان وطغی افتد ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی
نفس طاغی شود از کثرت مال کند تباه عاقبت با مال نیست کسی از مال فتنه خیز حاصل
غیر وصف قارونی تحجیه را در سینه که اگر طنین است پس هر جز از حکمت خالی نیست در افریدن پشه و
عنکبوت حکمت جواب داد که چنین ذلیل که عزود یاغی را از پشه هلاک کرد حضرت مصطفی صلی الله
الله علیه در پرده عنکبوت از نظر دشمن پوشیده پس معلوم شد که جانوران خرد را فواید بزرگ است
ودر آینه بداندن مثل زدن به نقص منتهی بر حکمتهای کلی خواهد بود لهذا در سوره الامثال که در انجیل
هست بر نام پروضه و نحال واتواع حقارت مثل زده از جمله میفرماید که ایشان معارضه میکنید که آن
مانند شود این سوراخ زنبور است ودیگر میگوید که چون آرد نیز مباشید که آرد با کیزه را بیرون کند
نگاه دارد وروشنان نیز بالهم حکمت میگوید عمل وغش ودل خیره مشبهید وامثال این بسیار است در
قران نیز میفرماید که مثل هی آدم ایشان را   وانکه فرازتر ازان باشد یا فرد تراز آن بکلم فوق
از اوضاع اوست بزرگتر و خرد تر را ست مل بود وحقیقت آنست که فوق حسی است غالبا در زاید
بر حیقی الا آن زیادت گاه در جنبه نقصی باشد وگاه در در جانب کمال واینجا هر دو وجه متصور است اول
انکه ضرب المثل به پشه واقع شود وبالای آن یعنی بزرگتر ازان در جثه چون مگس وعنکبوت وامثال اینها دوم انکه

ما هود انسته

بهود باشند که طرح میکردند در تمثیل بدین هر دو دوم انکه به پشه مثل زنند وچیزی کمتر ازان در قلت وحقارت
چنانچه گویند فلان در زول وخسی موه عالیست وبالاتر ازان یعنی در رذالت وخست ولی بر سبیل
مبالغه بود وبعضی جانب صعود را نسبت داشته اند بجهت انکه مقصد آنست که حق سبحانه استحیا میکند از
بجزای حقیر پس اولی آن باشد که مذکور نماند را صعود در زمان کلام موکد کرده ودیگر انکه هر چند صورت خردتر
بود اطلاع بر اسرار صنعت تر باشد وآن که در نهایت خرد افتد جز علم الهی بدان احاطه نکند پس تمثیل بدان
اولی بود ودر دلالت بر کمال حکمت از تمثیل بچیزی که بزرگتر باشد ودر جواب کسی که گوید چگونه خردتر
از پشه مثل توان ورد نیست در صنوابی گفته اند که جناح او ازو قلت وحقارت رسالت فیلیع
بدو مثل زده ودر آن حدیث که اگر دنیا نزدیک خدای مقدار پر پشه وزن بودی هیچ کافر را از دو شربتی
آب بچشانیدی   اما الذین   گرویده اند بخدای ورسول دو دانسته اند که قرآن کلام
حقست معیار حکمت باعتبار تمام فرستاده   از نزد پروردگار ایشان
آنها که پوشیده حق را   پس میگویند از روی عناد وجدال یا از روی طنز وافسوس
چه چیز را   خواسته است خدای   بدین که گفت   از روی مثل اینجا وقف لازمست
چه ما بعد او صفت او نیست بلکه اخباریست مر خدا تعالی را در جواب ایشان که گفتند که خدای تعالی چه
خواست بدین مثل حق سبحانه میگوید آن خواست که   گمراه کرداند   بدان مثل   بسیار
کسانرا از کافران ومنافقان تا در آن تامل نکنند وحکمت آن را در نیابند ولجاج عناد وجهالت
مبتلا گشته   از راه هدایت وغیرای رسد   وراه نماید   بدان مثل
بسیاری را از مومنان که بسبب آن در تفکر فرمایند وبدان سبب راه یابند که این مثل ازو بعینه است
ای عزیز در اکثر مواضع قرآن مومنان ورده یافتگان را بقلت وصف کرده چنانچه فرمود وقلیل ما هم
وقلیل من عبادی الشکور واینجا ایشانرا بکثیر گفته جهت انکه اهل هدی فی نفس الامر بسیار رند وانچه کرانها را
بقلت وصف کرده قیاس با اهل ضلالت است که جنس ایشان بیشتر میباشند یا انکه اندک مومنان
در صورت بسیارند در حقیقت چه هر یک از ارباب هدایت عالمی اند از فضل ودرایت   ای آنکه
معدل الف   تو یکی نه بصورت یک عالمی بلطف   بلکه جهان عالمی و دیگران تفشنه وجواب
انکه گوید چون مردم دو بهره فرقه کنند یکی از ایشان را بکثرت موصوف سازند لاجرم فرقه ثانیه
اندک خواهند بود واینجا هر دو فرقه را کثیر گفت بجهت نکته تواند بود وهر یک با عتبار کثیر خوانده تا گمراهان

وانا الذین آمنوا
من ربهم وانا الذین
کفرو فیقولون ماذا
اراد الله بهذا مثلا
یضل به کثیرا
ویهدی به کثیرا

نظم

فاغفرولی

از جهت عدد و راه یافتگان از ایشان را ذکر فرمود ما قیل اذا عدوا و اکثر اذا [illegible]

بصورت اند که اکثر ایشان که در دل شده‌اند به این بدیده معنی که از ایشان [illegible] گمراه [illegible]

وما یضل به الا الفاسقین

خدای تعالی بدان مثل زده مگر بیرون رفتگان از فرمان پروردگاری فسق در لغت خروج است

و فاسق در شرع آن است که از دایرهٔ طاعت داوری بیرون رود این فاسقان آنانند که

الذین ینقضون

این نقض کنندگان آنانند که [illegible] عهد خدای را بعد از

من بعد میثاقه

استواری آن پیمان با استوار کردن حق آن عهد را که مخصوص [illegible]

مراد از این عهد آنست که [illegible] قبل از بعثت [illegible] اهل کتاب [illegible]

[illegible] ابن [illegible] آمد [illegible] و اقسموا بالله

جهد ایمانهم لئن جاءهم نذیر لیکونن اهدی چون حضرت رسالت صلعم [illegible]

کردند و آیت دعوت [illegible] فلاک [illegible] بسط [illegible] و ضلالت [illegible]

نقض و [illegible] عهد [illegible] فلما جاءهم نذیر ما زادهم الا نفورا [illegible]

منافقانست نقض عهد ایشان احتیاج [illegible] ندارد [illegible] هر که اسلام قبول کرده [illegible]

عهد خدای را [illegible] توحید و عبادت و امر و نهی [illegible] پس منافقان که اظهار اسلام [illegible]

قیام [illegible] عهد اسلام [illegible] مراد یهود [illegible] عهد آنست که در تورات [illegible]

بسته بودند که چون پیغمبر آخر الزمان علیه السلام رسالت [illegible] خلق را [illegible] دعوت کند [illegible] تصدیق

کرده با او [illegible] عهد [illegible] آن عهد را

بت

[illegible] گفتی [illegible] ای عهد [illegible] وفا [illegible]

این آن میثاق است که حق سبحانه خبر میدهد و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل ان لا تعبدون الا

الله الآیه [illegible] فرزندان آدم [illegible] اقرار بربوبیت [illegible]

[illegible] آن عهد [illegible] و اذ اخذ ربک من بنی آدم [illegible]

[illegible] این عهد [illegible] که حق تعالی

[illegible] نقض [illegible]

بالیست [illegible] استعداد [illegible]

یقطعون

[illegible] و این [illegible]

[illegible]

می‌بریدند [illegible] آنچه خدای فرموده است بدان چیز [illegible] ما امر الله به ان یوصل

[illegible] قرآن [illegible] پیغمبر [illegible] عرب [illegible] صلی الله علیه

و آله [illegible] و یهود [illegible] قطع رحم [illegible] آنحضرت صلعم [illegible]

اسمعیل بود [illegible] اسحق [illegible] علیهما السلام [illegible]

[illegible] منقطع گشته [illegible]

[illegible] و بعضی بر آنند که مقصود [illegible]

اهل کتاب [illegible] یهود و نصاری [illegible] تصدیق پیغمبران [illegible]

[illegible] تکذیب [illegible] تصدیق [illegible]

[illegible] مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible]

انبیا علیهم السلام [illegible] حقیقت [illegible] نفس واحد المؤمنین که

نفس واحده [illegible] در میان [illegible] حقیقت [illegible] حق

مثنوی

صفت [illegible] چنانچه در مثنوی معنوی میفرماید ده چراغ ار حاضر آید در مکان هر یکی باشد

بصورت غیر آن فرق نتوان کرد نور هر یکی چون بنورش روی آری بی شکی گر تو صد سیب و صد آبی

بشمری صد نماید یک بود چون بفشری تفرقه در روح حیوانی بود نفس واحد روح انسانی بود

جان گرگان و سگان هر یک جداست متحد جانهای شیران خداست جمع گفتم جانهاشان من

باسم کان یکی جان صد بود نسبت بجسم همچو آن یک نور خورشید سما صد بود نسبت بصحن

خانها لیک یک باشد [illegible] صفتی دیگر از صفات [illegible]

ویفسدون فی الارض

فاسقان آنست [illegible] در زمین [illegible]

[illegible] کسی [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] صفت پیغمبر را

[illegible]

[illegible] صورت

[illegible]

ضلالت افکنند نعوذ بالله من الغوایة بعد الهدایة دو رباعی برآورده که خانون (؟) مسیح شریعتی برهم زده شوند
وابلیس مسیح جلّته (؟) روی با نهدام نهنها دیگر وقتی که افعال علما ایشان بسبب جاه پرستی وطلب

نظم

افسونه و متابعت هوای نفس خلاف افعال بر خلق ظاهر گشت   علما ره غای راه حق شدند
شهوار زیر ملک دل شفقند تا بود قول و فعل شان یکسان   میتوان رفت در دل ایشان
در سوی قف و حیل کند   دهنها بسته راه زنند   دغا چون فتند ذره ناگاه   دیگران را هم آن

اولیک الهم

غاید راه   دی کرده که بدین صفتها موصوف شدند   ایشان   زبان زدگان (؟)
دردین و عقیده چه دغا را بنقض بفروختند و وصل را بقطع بدل کردند ف و را بر صلاح اختیار
نمودند علمای بیان گویند توسط کلام اسم مقتضی آلت که خبران حیثی مقصود بر این ونت
زبان لی فران خود ظاهر است برای آنکه کفر همه اعمال را نابود میکرد بنا بآنکه اعتراز ایشان هم
کفر جهت آن بود که لذات عاجل از ایشان فوت نشود و فدای تمام اعتبر خود در حیله الثام کرد
بجهاد تا بث ی جوة ایشان در سم شکست و از مقصود باز ماندند یا بوکه از مسلمانیت
دور افتادند حرزبان منافقان آنکه بنظاهر اعمال مومنان بجای میآوردند و بواسطه نفاق
از صواب جزای عمل محروم و مهجور ماندند و زیان یهود آنکه شریعت خاتم الانبیا ناسخ شرع
ایشان بود و ایشان دست از آن نداشتند و بر عمل اجری و ثواب مترتب نشد و الا بسیار
هیچ مزدی نه بعد از تکلم در دلایل توحید و نبوت و معاد و غیر آن بیان نعمتها میکند که هم
مکلفانرا علی العموم شاملست و آن سه نعمت عام ولی جلیل نعمت حیات و تقدیم او بجهت
آنست که انتفاع بسیار نعمتها متفرع بر وست پس او اعظم نعم باشد و بواسطه آنکه هر چند
نعمت عظیم تر بود عقوبت نافرمانی منعم بیشتر باشد حق سبحانه بر سبیل تعجب و تعنیف

کیف تکفرون

میفرماید   چگونه لی فرشتوند که در صلاح فرقه یشند   بخدای و سی یکتائی و بلا
دانائی و توانائی او   و حال آنکه شما بودید   مردگان یعنی اجسامی از اجسام بودید

وکنتم امواتا

چون عناصر و اغذیه و اخلاط و نطفه و علقه و مضغه   پس زنده گردانید شما را یا

فاحیاکم

بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ان   پس برای دیگر   بمیرانند شما را در وقت نه

ثم یمیتکم

انقضای اجل شما   پس دیگر باره   زنده کردانند شما را در قبر بجهت سوال منکر و نکیر

ثم یحییکم

یا بنفخ ثانیه شما را زنده سازد برای نشور   پس بسوی او که جزای   بازگردانیده شوید

ثم الیه ترجعون

شوید از قبرها یا بعد از حشر برای مجازات اعمال بقرانی که ترجعون در ضیغه معلوم خوانده‌اند یعنی آن باشد
که شما باز خواهید گشت بدو و رجوع شما بحق خواهد بود و درین آیه دو موت و دو حیات ذکر
میکند و در تفسیر کبیر آورده که این خطاب با عامه است بر سبیل تغلیب و اکثر بعضی مرده‌اند و هر کس
را حیات است چون عزیر را مثلا چنانکه حق سبحانه خبر میدهد فاماته الله مائة عام ثم بعثه و در
ارث وابوالحکم گفته که خطاب یهود است فاماته چه ایشان نزد در وقت صعقه بمیرانند و زنده کرد ثم
کما قال ثم بعثناکم بعد موتکم و در تفسیر قرطبی میگوید که بعضی گفته‌اند فرزندان آدم پنج موت و پنج حیات
است اول آنکه پیش از خلق آدم مرده بودند ایشان را چون همه موجود گردانید دوم باز بمیرانیدو در
صلب آدم جای داد و باز از ظهر آدم جهت اخذ میثاق بیرون آورد و زنده گردانید سیم نوبت بمیرانید
و باز بصلب آدم برد پس نطفه‌ها را زنده میگردانند و بدنیا می آرند و کرت چهارم در دنیا بمیرانند و در قبر
زنده کردانند پنجم بار در قبر بمیرانند و در قیامت زنده میکردانند این پنج موت و حیات هر ابنا آدم
است و عاصیان امت محمد را موت و حیات دیگر است چنانکه در صحیح مسلم بروایت ابی سعید خدری
مذکور است که حضرت رسالت فرمود جماعتی که اهل دوزخ باشند و مستحق آن بعضی از کفار و منافقان
در دوزخ نه موت باشد و نه حیات اما مردمان آنکه بواسطه گناه که بدوزخ آورده باشند بعضی از
عصات اهل ایمان از امت محمد حق تعالی ایشان را بمیراند بمیرانیدنی تا هنگام که چون انگشت شوند
پس در باره ایشان دستوری شفاعت صادر شود و در برون آرند ایشانرا از آتش بر کنار انهار
بهشت پراکنده بنهند و فرمان رسد که اهل بهشت آب بر ایشان ریزند از آب آن جویها تا
بروید چون رویدن دانه که در حمیل السیل بروید و این کنایت است از زنده کردن ایشان
بسرعت چه حمیل السیل جای دانه است که بر کنار مجرای سیل جمع شود و چون دانه در آن موضع
افتد زودی بروید محققان این موت را حمل بر حقیقت کرده‌اند و در حدیث تاکید اماته بمصدر واقع
شده و این جهت کراهت مغفرت است صلوات الله و بعضی گویند اماته عبارت است از غایب ساختن
ایشان از الم عذاب نه حقیقه موت است والله اعلم بالحقایق و گفته‌اند این خطاب با مومنانست
و منکر کفر بر مشیران یعنی چگونه میوشید نعمت خدای را و حال آنکه شما مردگان بودید یعنی بی نام
نشان مرتبت را یابی حمل و ذکر استعمال میکنند و حیات باز از شهرت یعنی شما در میان مردم
مذکور نبود و کس شما را نمیدانست پس شما را زنده کرد و خبر یعنی مشهور ساخت به برکت این پیغمبر

کریست اکنون که نشسته اید و کوشش میکنید محققان گفته اند مرده بودند یعنی بی جهل
بالاختلاف شما را زنده کرد یعنی با ایمان یا بعقل یا علم یا بخلاف سلف فرموده که مرده بجهت خویش
یا به احیا و قلوب بر ارسال منقول که مرده بودید یا دشمنان را زنده کرد یعنی بجود اعلام شریعت
آورده که مرده بودید بجهل خود شما را زنده ساخت بشناخت خود پس میراند شما را از جهت
شما را زنده سازد بجود انکه رجوع برود بحفظ احکام شریع و مراعات حقایق و گفته رجوع شما باو
باشد تا شما با شید در هر او باشد جمله را رجوع بوی اوست ملک ملک اوست ملک
او را وجمله ملک ملک اوست او خود مالک است غیر او نیست کل شیء هالک و در لطایف
آورده که خطاب تهدید است مر کافران را و مژده است مر مومنان را و خصوص تشریف مر انبیا و اولیا
را اختصاص تهدید کفار آنکه بیان کرده شد از دو موت و دو حیات و مژده مومنان آنکه
شما مرده بودید یعنی ذرات قرار گرفته در صلب آدم شما را در روز میثاق زنده کرد و خطاب
الست شنوانید پس میراند شما را برجوع با اصلاب پدران و بار دیگر بعالم طبیعت انسانیت
پس زنده کرد بر بعثت رسل و انزال کتب و قبول دعوت حق پس رجوع شما بحضرت اوست
تا بدلالت ادیان راه دین برسید بدرجات علیین اما تشریف انبیا و اولیا آنکه شما
مرده بودید یعنی در کتم عدم زنده کرد وجود بخشید در عالم ارواح بار دیگر میراند بغرقت
از شهود نور جمال و انتقال بمعجزه حسی و خیال پس زنده کرد انبیا را بنور وحی کما قال تعالی
حیناً بوحیٰ و اولیا را بنور ایمان کما قال ایده بروح منه پس بازگشت همه بدو خواهد بود انبیا
را بعروج تا مقام قرب اسیا و اولیا را برجوع تا مرتبه رضا و لقا و روح و ریحان که ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة صدای ارجعی چون آواز طبل سلطنت اگر بگوش باز رسد هر جا باشد مقصد سلطنت
کرده   بشنیدم از صدای تو آواز طبل باز   باز آمدم که ساعد سلطان غم آرزوست   آب محیط
کشتی جو فنا موج ما ی نهنگم دعا نیم آرزوست   بعد از بیان نعمت اول که حیات بود ذکر نعمت
ثانی که اسباب معیشت و زندگانی است میفرماید و میگوید   واو آن خدایست   بیافرید از کتم
عدم بوجود آورد   برای نفع گرفتن شما ای فرزندان آدم   آنچه را که در زمین است
همه آنچه از کوه و دریا و هر چه در آنست از جواهر و معادن و نباتات و حیوان پس
زمین بشما رسید طبیعت است و جویها و دریا و دشت بمنفعت در یافتن و جواهر ظاهر بهجت
دکل و ریحان طیب مجالس عشرت و کشتیهای مراکب تجارت و بعضی حیوانات از برای رکوب و زینت
و ثیاب نفیسه طالب عزت و جواهر و لالی برای حلیت و زر و نقره سرمایه معاملت و لحوم طیبه
رکن مواید عشرت و حبوب و ثمار روزی با منفعت و عقاقیر شفا و فواید اعشاب و حشرات
شواهد عبرت و بوادر ارضیات دلایل قدرت و همه چیزها که در زمین آفریده برای آدمی است
و آفریدن آدمی برای حصول مرتبه عرفانست حق سبحانه تعالی میفرماید که شما را آفریدم برای آنچه در زمین
است یعنی هر چه در زمین است برای شما آفریدم تا همه در کار باشند و تو از روز باشی
او را و بی غافل مشو از آنکه ترا از برای او مشغول میباش بدانچه ترا است یعنی بروایت نعمت او
و مستند بنعمت مجوب مشو که هر که منعم را دارد همه نعمتها طفیل اوست   چو ترا دارم همه دارم
وکرم هیچ نباید دارا که هیچ کو بد در زمین چیزی است مشتمل بر مضرت بسیار هم سموم و حشرات
موذیه و مطلقاً آدمی را بدان انتفاع ممکن نیست و حق تعالی میگوید همه را برای شما آفریدم فایده
آفریدن آنها چیست جواب آنکه هر یکی از آن اشیا که ظاهرا ایشان ضرری است انواع
خاصیتها دارند که در ان اثر منفعت یا ضرری دارد که ایشان را بدان منتفع شود چون مرغ
کوهی مثلاً بخوردن حیات و جانوران زهر دار و بادزهر حاصل می آید که اثر فایده بیشتر
دور را نبود در آورده که انتفاع بهمه در زمین است بواسطه و بغیر واسطه باشد هر چه حیوانات
دویدن اند بواسطه ایشان نفع می توان گرفت چون لفعی مثلا بجهت تریاق فاروق و عقرب
در معجون و عقربه و مانند آن دارو میخورده را نیز که در آن بسیستی است بواسطه ترکیب آن
با مصلحات موجب نفع حقیقت و در احقاق گفته که جانوران زنده و کزنده و دلیل و مهیب برای
عبرت اندهم و هول و هیبت ایشان از عقوبت دوزخ یاد میدهد و حقیقت آنست که آنچه در
زمین آفریده شده بعضی که منفعت دارد بدان منتفع بشد و باقی در نظر اعتبار دیده از آن
بر وحدانیت و قدرت آفریننده است دلیل یابد و هیچ ذره از ذرات عالم نیست که آن را
بر قدرت حق دلیل نتوان ساخت   هر که را هست عقل کر آن را قدرت حق چون آفتابی هم
ذرات روشنست   یک ذره نیست در همه کون و مکان که آن   بر هستی خدا و دلیل معینست   بعضی
علما حوالی آیه را حمل بر اطلاق و اباحت کرده و گویند خدای همه را برای همه آفریده پس هیچ احدی را
اختصاص بچیزی روا نیست و بعضی این قول خرده گیرند که در زمان نبا و بدر یونسی دران بیرون آمده

ثم استوی

الی السماء

فسویهن

بکل شیء علیم

واذ قال ربک

میکفت بالا دوست هر کسی بر او کی حلال است مباح است ان بر امنابعت همین مذهب کرده این میگویند
و بدین آیه استدلال میکنند و حالی آنکه دلالت میکند بر آنکه همه برای همه است هر یکی برای هر یکی چه مقابله کل بکل
مقتضی مقابله فرد است بفردی چنانکه جعلوا اصابعهم فی آذانهم پس اختصاص بعضی از آنچه در زمین است
ببعضی جهت وجود اسباب شرعیه میتواند بود پس از آنکه زمین و آنچه در وی بوده بیافرید قصد کرد
در معنی استوی سخن بسیار گفته اند و در هر محل سخنی که ذکرش خواهد یافت درینجا جمع آورده که استوا
از مخلوق دون آورده است بجبری و از خالق آفرین حدادی گوید استوی یعنی بالا رفت فرمان او قول
مشهور آنست که این لفظ بالی و علی تعدیه میکند چون متعدی بعلی باشد معنی او استعلاست و چون بالی
تعدیه کند مفهوم او قصد است چنانچه الی میگوید قصد کرده با اراده است سوی آفرینش آسمان
چه در آن وقت آسمان نبود پس راست نهاد آنها را هفت آسمان و چون آسمها
جمع سماء و یا سماوه است جهت آن ضمیر جمع آورده و تسویه آسمان تعدیل خلق او است و خالی بودن از
فطور و عوجاج از این آیه چنان فهم میشود که آفرینش زمین پیش از آسمان بوده باشد و از آیه دیگر والارض
بعد ذلک دحیها چنان معلوم میشود که زمین در پس از آفرینش آسمان گسترانیده صاحب تیسیر در دفع
این شبه بدین وجه میکند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمان بود و گستردن آن بعد از این
و او است یعنی خدای تعالی بهمه چیزها دانا یعنی داند که هر چه را آفرید و سبب ساختن او را
گردانید و تسویه آسمان و زمین چرا کرد و مصلحت درین اوضاع چه بود و مشیت و اقتضای لیهنا چرا کرد
با آنکه بان عظمت از آن در نشر زمین بیافرید بر وجهی که نخست بدو آسمانرا راست نهاد بنوعی که باید
گردون هر چه در جهان ساخته آنچنان نشنی کی بایستی کارساز یکی کارساز نه هیچکس زاید وان راز نه
چون ملاحت انواع صنایع و تعبیه اسباب معاش تعیین نعمت اول و ثانی بر نظار ارباب بصیرت جلوه داد
از نعمت سیم نعمت سیم که خلق آدم صفی و اکرام و احترام او است و تفضیل او بر ساکنان ممالک ملکوت
از روی جامعیت و مسجود ساختن مراد در جهت تعظیم و خلافت ... علیهم عارض شده ... در نعمت
که نفی الامر فی ... عام بر جمیع اولاد ابو البشر علیه السلام خبر برین و هم میدهد یاد کن
ای محمد چون گفت پروردگار تو و درین اضافه تشریف مضاف الیه است مر تمام للملائکة
فرشتگان را این قول جمهور است که گویند حق سبحانه جمیع فرشتگان آسمان و زمین در دار الملک
عظمت جمع کرده خطبه ... فرمود ... خلافت ... نسبت ... ایشان ... خوانند

انی جاعل

و بعضی گفته اند خطاب با ابلیس بود و جمعی فرشتگان که ساکنان عرصه زمین بودند بعد از قتل و اجلای
بنی الجان و خلاصه این قصه چنانست که پیش از آنکه ذریت خلافت آدم و ذریه او عالم برافراختند ساکنان
زمین را بدین طایفه ... ساختند حکومت خطه ارض تعلق بطایفه داشت که ایشان را جن گفتندی
و از فرزندان جان بودند و جان اسم پدر جن است چنانچه آدم نام پدر انس است و گویند نام او شوما
بوده و لقب جان است و ... از آتش بی دود آفریده بود و خلق الجان من مارج من نار از
کعب الاحبار در روایتی چنین نقل میکنند که ایشان قبیله بودند از فرشتگان که ملک خلافت ایشان را سلطنت
و حکومت زمین فرستاد و ... و قبیله ... در روزگار ... مدتی
هفتاد هزار ... مطیع و فرمان بردار ... در میان خدمت ... امتثال اوامر الهی و
... گذشته سال و ... غایت ... آمده مشغول پرستش کردن
روی بتعبد ... و ... تعبد ... دراز گشته و چون مدت سکون ایشان در تنگنای زندان دنیا دراز
کشیده ... طول امل ... و آتش حرص ... از جهت ضلال آغاز
در زمین ... در ... کرد و ... ایشان در حرکت آمد و اتفاق ... یکی ... قوم
... میگذاشت ... گیاه ... تر و تازه ... زمین رسته ... ابداع ... نقطرات
شبنم ... نهالیست ... تر و تازه ... سر ... جلوه آن در نظر او
زیب ... و ... بی تکلف ... احوال آن گیاه ... موضع آمد نهال ... قوت
نامیه بالا کشیده و ... اطراف و جوانب ... خوشه های انگور چون لعل ... در سلک
انتظام یافته ... جواهر ... و لیکن ... آب ... کردید ... دانه از آن ... و در دهان
نهاد و چون دید که ذوق حلاوتش ذایقه ... تمام داد ... شیره شیرین این
میوه ... علامت ... برسیدن ... قدری از آن
... و ... در نظر ... موضعی ... بگذاشت و برفت ... فرشتی بهوای ...
لذیذ ... شیره ... آب ... با آتش ... آمده دید
حیرت ... خود اندیشه ... که ... این احوال حکمتی خواهد بود آخر این ...
خوردنی ... و ... عاقبت ... دیگر باره معاودت نموده ... خوش ...
آمده ... گشته قدری ... کشیده ... آن ... مبدل شده ... گشت

این حال نشسته شراب در داشکرده مقداری دیگر تناول کرد مست شده همچنین ملعاد روزی دیگر
از ذوق مستی جوی آب نزد خود داده بانگ زد فتی برسم آبی خوردن در آمیختن ایشان فاسد شد
سلطان الجبار و ایشان را سه قصه از زن و فرشته مکبر کردند که از خود دعا بقتل از زنا این عید
مجاورت صوفی علامت میکند معطل شده بجای غلغله مناجات زمزمه خرابات پدید آمد
الکور صوفی تسبیح از کف نهادن   در خرابات مغان جن قدح باده بدست آورد اما مرد بواسطه شرب خمر از خود
و خدای بخبر شد و سر انجام مهام دیشان بکفر و هلاک کشیده   بخبر آن شخص کو جزئی حاصل بدکی قلم
انجم بر در کشیده ابلیس که در آن وقت حارث نام داشت در میان ایشان دیقول اغلب علما از ساکنان
جن دیگر قوم جن از بدو عبادت گشته فی جسر کردن شده اند کرده از بیت نزد طلبید و گفت احوال این
جمع پریشان که در ورطه شقاوت افتاده اند خذ ده معنی بیدار عتاب عتت حلول عذاب نزول بلا
اصحاب را امتوحشت من بعد بودن ما بای طایفه مناسب نمی نماید   زین میان کرجوان بد کفتاری
کیرند الحقیقه از آن حق از ایشان عزلت گرفته بوظایف عبادت قیام نمود تا رنیس از بسیاری
شب دلی الجان بخداوند تعالی بنالید و گفت الهی این قوم ناپاک را هلاک کن که تو بیت نه لیرزد و بهند
ملک تعالی گفت ای رئیس تو یکی از صفات من حلیمی مغفرت عاصیان شتاب کنیم تا دعی گمر
ایشان حجت بگیرم پس اگر بصلاح آیند و دیار توبه و انابت کنند بپذیرم والاحجت را ان
بکیرم پس بجارث وحی کرد که از قوم خود رسولی نزد جن فرست تا ایشان را الی دعوت کنند و مغفرت
بی امید و از نه قهر او عقوبت من برسان باشد که از فسق باز ایستاده حکم شده کان براه
وکرجنگ ان بود که را آید حارث یکی را از ان هزار که نام او ملوث بن علاد بود نزدیک این جن
فرستاد تا ان کم راهان را براه راست باز خوانند و بشرط تحذیر و تبشیر بدیشان رسانید اعاظم جن
بر مضمون قضیه اطلاع حاصل شد فی الحال او را بقتل رسانیدند حارث بفرمان الهی دیگری را فرستاد
او را نیز همین شربت چشانیدند العقه از ایشان هشتصد و بود و شرح را شهید کردند و روی دیگر
او فرستاد و در تکلم در آورده نام او یوسف بن یاسف از جمله نقل کرده اند اسحق نام داشت گزاردیم در
دیگر روعی بکریشت نیز دروز میان دیکر باره بفریاد آمد وحی آسمانی از آسمان دین گروهی فرشتگان
فرستاد تا با ایشان مقاتله کنند ابلیس بهتر آن لشکر کرد و به ملائکه با جنی محاربه نموده اغلب ایشان
را بکشتند و جمعی را که جان بر بوده بودند از کرجه ثنی گرده بشعاب جبل قاف و حاشیه جزایر بحر محیط

الکفنه

الکفنه ند و فرمان در رسید که ابلیس را ابن ملائکه بجای سکنی مینوشند و در بعضی اخبار چنین در جه آمده که ابلیس
در عنفوان صبح خود سالی بود چون ملائکه بر ایشان ظفر یافتند او را اسیر گرفته بجا ای خود بردند و در
خیل مقربان پرورش یافت و بهر تقدیر قدمی در رسوخ داشت در عبادت و طاعت مصروف کرده بر
رغبت تجاهد هفت هزار سال خدا را در زمین عبادت کرد تا از بسیاری طاعت او در شکستن
آسمان دنیا از حق تعالی در خواست شد تا او را بآسمان دنیا بردند آنجا نیز با قصور فتور برستش مشغول
شد تا حدی که فرشتگان آسمان دوم مشتاق دیدار او گشتند و ملک تعالی او را بآسمان دوم بردند
و همچنین تا بر آسمان هفتم بگذشت در هر آسمانی او را نامی میخواندند در آسمان اول عابد بود و دوم زاهد
و در سیم عارف و در چهارم صبیب و در پنجم خاشع و در ششم شاکر و در هفتم مطیع پس حق تعالی او را در بهشت
رسانید و اهل بهشت او را عزازیل گفتندی یعنی عزیز کرده خدای دیگر از آنها دعوت آن بود که خازن
بهشتش کردانیدند در معالم آورده که ملک تعالی ابلیس را ملک ارض و سما و خزانه بهشت عطا
کرده بود و گاهی در زمینهای زمین سبحده عبادت میکرد و زمانی در پیش طاق آسمان
قندیل طاعت می افروخت و وقتی در بهشت مراسم خدمت بجای می آورد و احیانا در
زیر سرادقات عرش پرستش میکرد با خود عجبی در وی پدید آمد و با خود اندیشه کرد که من اکرم
و افضل ایشانم که مرا چه میکویند ملکی را روز ازل در سرشته اند و لوای علای من در عرصه ممالک علوی
و سفلی برافراشته عاقبت شراره آتش عجب در مشاع دانش و کوشش او افتاده هر چه در
مدت العمر حاصل کرده بود بباد داد و بر باد بی نیازی بر داد شیخ شیخ ابوسعید خراز فرموده که ابلیس عتق
بدان نرسد که یک لحظت از خود برون آی کم خود پرستی با خدا پرستی جمع نیاید   هر که خود
دید بت پرستیش خوان   هر که او نیست کشت هستیش دان   خویشتن بین بت پرستی کیست
بیخبر زان جهان مست یکیست   آورده اند که روزی بدر بهشت بلائکه به حلقه ذو رشته
دید که در او بسته باشد از جمله مقربان دولت و نور ضحال حضرت جلیل بیدا قرار در بهشت
در صدا از آب و جنس خود همت زنا غر لشی کاری فرمایم و در ان تقصیر کند در شرایط امتثال فرمان
برداری بجای نیارد من که ضار و ندم بران عاصی غضب کرده از درگاه خود برانم و بر خود های
طاغیش را بباد بی نیازی بر داده برو لعنت کنم ابلیس گفت خداوندا مرا بنمای و بسوزی ده
تا بر و لعنت کنم پس اجازت خواست و هزار سال لعنت میکرد بر آن کس که پای از حد فرمان

بیرون شدند و عنان نفس بدست عصیان باز دهد بیچاره نیست که تا خود آن لباس تجمل و دیبای [illegible] بپوشند
و آن لباس خذلان و حرمان بدو پوشانیدند و حالتی که هرگز پیرامن خیال او نگشته بود ظاهر ساختند
و رخت نور و سرور او را در کرده در آب خواری و سرگردانی انداختند مؤدّی پس پرده هزار رشت
می شمارد که در کشف چیزی است چون پرده اش کنار رود پردازند بیند که بجز باد ندارد در دست
در روایتی آمده است که اسرافیل روزی در لوح محفوظ می نگریست بیان قصه بنظر وی در آمد زار زار
بگریست فرشتگان آسمانها به نزدیک وی آمده پرسیدند که ای صاحب صور و محرم لوح مسطور ترا
چه رسید که بدین زاری گریه کردی و ما را در گرداب این حوادث و اندوه ناک ساختی اسرافیل گفت
ناگهان از آن بود که بر سری از اسرار الهی مطلع شدم و نقصان آن مقرب درگاه قدس و نور خفته بارگاه انس
که با خود دیدم خوف بر من غالب شد بیاید که باتفاق نزد عزازیل رویم که امروز از همه ملایکه معظم و بر تمام مقربان
مقدم است خود را بوی رسانیم تا دعای در کار ما کند و به برکت دعای او ازین بلا ایمن باشیم پس جمیع فرشتگان
باتفاق نزد عزازیل آمده شرح حال باز نمودند التماس دعا کردند ابلیس از سر نخوت دست جرات بر
آورد و گفت خداوندا این فرشتگان را از فضیلت ایمن گردان همه را دعا گفت و از خود غافل بود
خود را در دعا فرو گذاشت خدای تعالی دعای وی را در باره ایشان مستجاب کرد و [illegible]
بر صحیفه روزگار [illegible] کشیده و در باب [illegible] گفته اند ای انکه دولت ز علم
برخوردار است با علم تو ز بود عمل اسم یا رب [illegible] پرده غیب اسرار عجایب
قضا پیدا است از حسن بصری مرویست که ابلیس نهصد و هفتاد و پنج هزار سال خدا را پرستید
در آسمانها و در زمین [illegible] آورده که ابلیس نه از بنی الجان بوده بلکه از جمله فرشتگان بوده که ایشان را
جن گفتندی و از طایفه اند که ملایکه ایشان [illegible] ملایکه را [illegible] خزینه بهشت [illegible]
باشند و ابلیس از ایشان بکثرت طاعت گذاری و فرمانبرداری ممتاز بود تا حدی که از حضیض
مرکز زمین تا اوج قبه [illegible] موضعی نبود که وی خدای را طاعت نکرده [illegible]
او را بر کرسی کرامت نشاندند و ملایکه را [illegible] عبادت تعلیم میداد و سلطان فرشتگان
آسمان بود چون [illegible] آغاز کردند و فرمان آمد تا ابلیس [illegible]
زمین آمده بر هر [illegible] فرشته [illegible] را از روی زمین نیست کرد و اندر فرمان آنکه
در رسید که در زمین [illegible] روی زمین نیز با جمیع [illegible] شد اهل عالم علوی
منقاد گشتند

٤

متیقن گشتند که بهترین مخلوقات عزازیل است و زبان قضای الهی منادی میزند هیهات کو
بترکی نیست چون سی هزار سال بدین حال بگذشت و ملایکه را بودن در ساحت زمین خوش آمد
و عبادت بر ایشان آسان تر شده بود آرام گرفتند فرمان رسید که چون دل بر دنیا
نهادید وقت رحلت است چه بندی دل درین کاخ دلاویز که ما جا کرم کردی [illegible] گفت برخیز کسی
کو دل درین گلزار بندد چه گل زان بیشتر گرید که خندد پس بدین خوش با ایشان خطاب کرد
بدرستی که من آفریده ایم در زمین [illegible] که مطلق [illegible] باشد

انی جاعل فی الارض خلیفة

بدل از قوم بنی الجان باشی که در عبادت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه [illegible]
و در اطاعت حق [illegible] خلیفه [illegible] این سخن با ملایکه [illegible] آنکه گفت [illegible]
[illegible] اسباب صعود بر آسمان نمایند و این برقولیست که مراد از ملایکه سکان زمین باشند
[illegible] عموم فرشتگان است در ضمن این کلام [illegible] راحت [illegible]
[illegible] اقدام بران با وجود استغنای حق [illegible] اکنون [illegible]
و در جواب آن حکمت استخلاف [illegible] برای زیادتی عجایب که در خلقت این خلیفه
بود تا بنگ [illegible] ملک و ملکوت [illegible]
انکه چون رب العزت آدم و بنی اولاد او در [illegible] تفضیل [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] شرف اعلام [illegible] قبل الوقوع [illegible]
تا چون [illegible] آید با خود [illegible] آدم [illegible] خلیفه
از ضحت [illegible] بهشت [illegible] آرام [illegible] این نوبت [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] علم و حکمت و وقوف بر کنه اسرار قدرت او ظاهر کرد [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] تعظیم [illegible] ارتفاع مکان [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] شرف خلد [illegible] علیین [illegible]
و گفت انی خالق [illegible] جنات النعیم [illegible]
[illegible] انی خالق [illegible] وجود آورد و گفت
انی خالق [illegible] سموات [illegible]
[illegible] کلام [illegible] انی خالق [illegible] اقدام [illegible]

مملکت وجود کرد و در بدایت نفرمود که انی خالق ابرضا و بعد از دو نیز تهیه دارد که بر عالم عناصر و حوالی او خاتم
انوار تجلیات مشعل نور در شمع جلیس سر در کرد دانسته و بعد کلام متکلم شد انی خالق بشرا من طین فقرا ناکه
بیاده از سر صد جا بان علم بعدی لیس منزل وجود نهاد که در خلعت صفت خلیفه و تشریع خلعت دو مهر
رحمت و لطیفه از عشق دو در دمیدی و حرفت ای بان [illegible] میدان المسیح و بتقلیلی این نوع طرح در
صورت که انی جاعل فی الارض خلیفة یحیی بن معاذ چون این بشنید فریاد کرد که خدایا دانستم که چه کنی
او را گفتند ای یحیی چه دانستی گفت چون معنی آدم گفت بصورت حضر بود و بمعنی خلیفه الواقب سر سید
که فعل او کی معلوم کردی جواب داد که از این که [illegible] فرملایک گفت یعنی رسولان و فرشتگان هم لفظ ملک
که در اصل مالک بوده از او که گرفته اند که بمعنی رسالت است و آدم را خلیفه خواندند و آن از خلافت است که نیابت
او را باشد در تنفیذ امور رسول آن باشد که پیام ملک بجای برد و خلیفه نایب ملک بود در بجای او حکم
راند از بنی فضل آدم بر ملایکه روشن شد و معلوم کرد که تو بر نه هر کیست صحبت   دانند کی ای او خبر دارد است
که از پی تا آن جا مقدار است   و دیگر آنکه [illegible] این کس را چرا فرموده خلیفه گفت اثبات فضل و شرف اوست
خلیفه در لغت آنرا گویند که از پس دیگری آید و قایم مقام وی باشد و اصل او خلیف بود هاء برای مبالغه بود چون
علامه و نسب و جمع او نظرا اصل خلفا باشد چون عظیم و عظما باعتبار لفظ خلایف چون لطیفه و لطایف
امام راغب گوید لفظ خلیفه هم بر واحد اطلاق میشود و هم بر جمع و اینجا جمع مراد است و هم معضود این خلیفه
اوست و اولاد اوی و او و دو خبر آورده که خلیفه اولاد آدم است مراد جهت آنکه ایشان از پس آدم
آمدند و بعضی بعضی از ایشان بعضی را گفته اند مراد او آدم است و فرزندان او اما آنکه بذکر آدم مستغنی شد
از ذکر اولاد چنانچه بذکر ابا از ذکر قبیله گفتند کسی [illegible] هاشم و مضر [illegible] و بر آن رفته که خلیفه
آدم است بخصوصه و خلاصه معنی آنکه اوست خلیفه من یعنی قایم بفرمان من و بفرمان خلیفه خدا باشد در زمین
کما قال یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض و تخصیص خلیفه بر زمین جهت آنست که محل ظلم و
فساد زمین است پس اینجا کسی باید که مانع ظالم و مفسد باشد و از [illegible] اعمال نالایق و [illegible]
فرموده که اگر گویند خلیفه کسی را باید که غایب یا عاجز باشد و این هر دو صفت بر حق تعالی
محالست جواب آن باشد که [illegible] حق خبر از فقدان غایب نیست اما کاربا [illegible] ایشان از غیب است و بنده
بر آن اطلاع ندارند پس انبیا را خلفاست فرستاد و اسرار غیب که بوحی بر ایشان ظاهر کرده به بندگان
او رسانند و حق را عجز نیست اما عباد از معرفت حقوق [illegible] رها [illegible] لاجرم خلیفه باید که بیان

کنند وبعضی

کنند و بعضی بر آنند که اضافه خلیفه بجهت اضافه تشریف است چون ناقة الله و بیت الله نه اضافه حقیقی چه
آن موهبت بحضرتی که لایق عظمت و کبریای الهی نیست و محققان در باره خلافت انبیا لطایف
و حقایق بسیار است از جمله پنج بیت مثنوی مناسب این مقام افتاده   مثنوی
چونکه شد از پیش دیده وصل یار   نایبی باید از آن مانای یادگار
چونکه شد خورشید ما را کرد داغ   چاره نبود در مقامش جز چراغ
چونکه گل بگذشت و گلشن شد خراب   بوی گل را از که جوییم از گلاب
چون خدا اندر نیاید در عیان   نایب حقند این پیغمبران
نه غلط گفتم که نایب با منوب   گر دو پنداری قبیح آید نه خوب
نه دو باشد تا توی صورت پرست   پیش او یک گشت کز صورت برست
ای درویش حق آنست که انسان کامل یعنی متصف بصفات الهی و متخلق باخلاق الهی
خلیفه خداست در زمین یعنی واسطه است میان خدا و بندگان ناقص تا ایشان را بکمال
رساند و مدد رسانی کرده پس او از مشرق انوار الهی فرا میگیرد و بقدر استحقاق و قبول
بر آنها افاضه میکند در بحر الحقایق آورده که چهار یکی [illegible] این اسرار قدم و لغو سرایان گذار حکم در
اطلاق اسم خلیفه بحضرت آدم دو معنی گفته اند یکی آنکه این مجموعه هر چه جبروت و مجموعه هر چه
ملک ملکوت مجمع غرایب و منبع رغایب غیب و شهادت است و خلاصه آنچه در عالم روحانی
و جسمانی و سماوی و ارضی و دنیوی و دینی است اوست و جامع حقایق همه
آدمی است برزخی جامع   صورت خلق و حق در وی واقع
متصل با دقایق جبروت   مشتمل بر حقایق ملکوت
صورت یکی و بدو گشته درد   سیرت [illegible] وجود در سر گشته درد   چون خلیفه آنچنانی باشد که خلعت
از جمیع موجودات و همه مکنونات با جمیع خلفاء [illegible] قابلیت مظهریت
اسما و صفات جز در پیش طاق صفه صفوت او [illegible] خلعت جامعیت رقایق علوی
و دقایق سفلی جز بر بالای والای او ندوخته
لباسی فضل که خیاط صنع ابدی آدراست   جز [illegible] قامت [illegible] توآمد راست
و دوم آنکه خلیفه الله است صورةً و معنی اما در وی صورت
وجود او دلیل بر وحدانیت موجد اوست چنانکه بنا دلیل وجود بانی ذات محکی علامت ذات
واجب است و صفات محدث او صفات قدیم حقیقت و حدانیت [illegible] خلق و حدانیت
حق و آن وصفها چون حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام بدین قیاس کن از
انفاس حضر که سلطان دل است حق تعالی چون آدمی بیافریند قابلیت آن اثر داد که او در نشاند

پس از هر صفت با بیان خود انکس نتوان که در رو نعیم غرور نالازان انکس آن بسیار رو بانهایت
را تواند فهم کردن چنانچه زرشتی گندم انباری را در کوزه آب جوی را جای داد و تا معلوم شود که هیچ
چیز بیرون نیست همچنین مستوای گویایی و توانایی الی ما لا نهایة له   خلق آدم علی صورته
صورت انسان برست از رحمت   اندر بیان نهاد کوه او   از صفات قدیم علم زکی تا تو در خود
صفات او ببین   در صفتهاش ذات او ببین   همچو عطار کوزه آب رو آورده در دکان و در بازار
انکه آورد نسبت را دو هم را نادر دیگ را بر کرد طلب بود انکس   عاقلی زین بداند آنکه
هست کمال حق در انسان   اندر وی نشین صفات الرحمن   پس تو در خود ببین صفات خدا
که گر انکس بود بدان ز ضعفا کو هست آن صفات جز   سیر کن زین قلیل سوی کثیر   ملک ابد
هر دو توقفی زین صفات قلیل رو سوی اصل و صاحب سلسلة الذهب غلامت چنانچه در آن اشارت
بر نفی میفرماید   یک صفت نیست از صفات خدا که نه در ذات او بود پیدا   هم علیم است هم
سمیع و بصیر متکلم مرید و حی و قدیر   همچنین از حقایق عالم   هر چه در وجود مدغم   پس آدمی خلیفه
حق باشد از روی صورت و صفت اما آنکه عینی خلیفه است بدان جهت تواند بود که در عالم
هیچ مصباحی از انوار آن مستغنی باشد از انوار صفات عظموت و جبروت مظاهر و بواطن
عکس پذیر کردند نیست مگر مصباح [illegible] که مستعد قبول فیض حدانیت مصباح [illegible] با فتیله
خفی در زجاجه قلب و زجاجه قلبش با زیت روح در مشکوة صدر یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه
نار   ای چراغ خدا از این مشکوة ظلمت سر بر آر   تا ببینی نور علی نور کدام است نار
و حقیقت این کلام بر وجهی که لایق افهام بشر آنست که در نقد النصوص فرموده که حق سبحانه و تعالی
در آیینه دل انسان کامل که خلیفه اوست تجلی میکند و عکس انوار تجلیات از آیینه دل بر عالم فائض
میگردد و بوصول این فیض باقی میماند تا این کامل در عالم است استمداد میکند از حق تعالی تجلیات
ذاتیه و رحمت رحمانیه و رحیمیه بواسطه اسمای و صفات که این موجودات مظاهر آن است و مستوای آن شدند
پس عالم بدین استمداد و فیضان تجلیات محفوظ میماند مادام که این انسان کامل در وی است پس
هیچ معنی از معانی باطن ظاهر نگردد [illegible] ظاهر [illegible]
وارد این کامل در عالم غیب است [illegible] از دیگران [illegible]   خدا نفس خلیفه که در
جهان گنج [illegible]   ای عزیز این خلیفه در صورت [illegible]

بجسم از عالم خلقت و بروح از عالم امر که جسم و دو جهتی باشد   باطن [illegible] محیط و صورت غرق
ظاهر شکی خشک لب حق فرق   پس بحیثیت روحانیت از حق سبحانه فیض میگیرد و انچه رعایای مملکت
عالم را باید و بجهت جسمانیت بدیشان میرساند و بدین دو جهت امر خلافت انسان است اتمام میپذیرد
و نیز هر فردی از افراد انسان را از این خلافت نصیبی هست که بدان نصیب به تدبیر آنچه بدو متعلق است
قیام مینماید چون تدبیر سلطان در مملکت و تدبیر صاحب منزل در منزل و امثال آن تدبیر شخص
است در بدن خویش و این نصیب فرزندان آدم را بطریق وراثت از والد اکبر حاصلست و خلافت
عظمی انسان کامل راست   [illegible] ملک [illegible] باشد
[illegible] گرفته   [illegible] باشد و بعد از آنکه مراد حق
سبحانه از آفریدن این خلیفه اظهار اسما و صفات خود بود در آیینه ظهور [illegible]
گناه کاری باید ملایک ادراک این معنی نموده زبان طعن بر آدمیان گشادند [illegible]
[illegible]   گفتند چون [illegible]
[illegible] ابلیس بوده باشد [illegible] ظلمت نقود [illegible]
[illegible]
[illegible]
یا انکه ریاست و حکومت محبوبست بالطبع و عمل از هر عمل که باشد [illegible] چون ذکر خلیفه شنیدند
گفتند   أتجعل فیها   من یفسد فیها   و یسفک الدماء
[illegible]
[illegible] ملایکه از خیانتهای آدمیان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خیانت بود [illegible]
دو خیانت بزرگتر [illegible] ملایکه در مقام طعن آدمیان [illegible]
[illegible] که بعضی گفته اند [illegible] قول [illegible]
[illegible]
[illegible]
معصوم و پاکیزه اند [illegible]

فقالوا

أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء

باشند چنانچه قول جمهور است بوجه ظنی رجم بغیب و غیب بوده نه اعتراض بر حکم کرده باشند و نه اعتراض بر حکمت
بلکه از روی استکشاف و استعلام بوده یعنی خواسته که وجه خلافت این نوع کسان بر ایشان منکشف گردد
یا بر سبیل تعجب که استخلاف برای عمارت ارض و صلاح آن باید و چون مفسد باشند از ایشان صلاح را چه
نماید یا متعجب بودند از استخلاف اهل معصیت بجای اهل طاعت که گفته اللهم ... [illegible]
اتجعل فیها کذا و لذا ام لا تجعل خلیفه بدین صفت می آفرینی یا نه برین وجه خلق بکنی در حقیقت این
سوال از ملایکه طلب حکمت خلافت بود و سوال حکمت جایز است چنانچه از داود علیه السلام نقل کرده اند که
لم خلقت الخلق و حق تعالی نه از ضعفای صحابه ... گفته لم کتبت علینا القتال نه بر وجه اعتراض
میگفتند که خدایا چرا بر ما نوشتی که قتال کنیم طلب رفع حجاب از چهره حکمت جهاد و فواید آن میکردند
نیز این سؤال فرشتگان از مشکلی بود و از مراد حکیم مطلق بر سبیل استعلام سؤال کردند غیر از آنکس حل کند
مشکل ما را وقال نسوا آدمیان این مراد از لفظ خلیفه معلوم شد و نصب خلیفه برای سیاست باشد و
سیاست برای دفع اختلاف احوال رعیت و منع اختلاف ایشان است یا قیاس بر حال خود میکردند
که ... زمین ... [illegible] ... باشند که این فرزند ... حاصلی
... [illegible] ... باشند بدین صفت موصوف بود ... ملایکه
... لوح محفوظ مطالعه کرده بودند و با دیگران گفت و اصح اقوال آنست که ملایکه از حق تعالی پرسیده
بودند که این خلیفه را ذریتی خواهد بود یا نه خطاب رسید ایشان را که آدمی را اولاد باشند و بعضی از ایشان
فساد کنند و حسد و حقد در زمین بر یکدیگر ... آنگاه گفتند اتجعل فیها ... و در بعضی ... آورده
که چون ایزد تعالی آتش را بیافرید فرشتگان از آن ... رسید ... سبحانه ایشان را ... گفت ... آتش ... در زمین که ایشان ... باشند
... [illegible] ... موعوده از این
سخن ایشان ... کرده ... [illegible] ... تحقیق شود که این
صفات ... [illegible] ... سخن ... گویند و
... [illegible] ... اولیاء ... شوند
... [illegible] ... خلافت ... حق ... کنند
یا آنکه چون معلوم کردند که این شخص مرکب خواهد بود از عناصر متضاده و مواد مختلفه دانستند که ... [illegible]

ولی الله ...

محالفت چرا اختلاف احوال باشد و از آن اختلاف غیر او صاف ... نمایند ... صفت
نکوهیده ازو ... و در صف ... و صفت ... ترکیه نفس
بکنیم بر سبیل تحدیث نعمت که از مقولات شکرانه است عرض حال ... و نقدس لک ... بنیم

ما که یاد میکنیم ترا ... با مر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است یا فارسی ... ارسم
سوره حمد که فاتحة الکتاب است یا آواز بر میداریم بذکر تو و کلمه سبحان الله و بحمده بر زبان میرانیم
ذکر میکنیم ... [illegible] ... لام زاید
است ... [illegible]

... [illegible] ... گفت خدای تعالی با این ملایکه ... میدانم
میدانم در آفرینش و حکمتها و مصلحتها ... [illegible]
... ملایکه طالب آن بودند ... حال ... بیان ... در حقیقت ...
... [illegible] ... در میان ... ملکی ... مصالح مملکت
... [illegible] ... ملایکه ... بودند و آدمیان
دوستان ... در میان آرند ... ای آدمی ... تشریف ...
... [illegible] ... گفته اند ... ای تسبیح ... عالم قدس
... [illegible] ... آموخته ... بیان علم الاسما چه داند ... حاجت
... حدیث آدم ... عالم است ... اکبر ...
... [illegible] ...
اعلم مستقبل است ... میدانم ... اعلم ...
... میدانم از آدم ... ابلیس ... میدانم که مصلحت ... ملایکه
آنست که ... میدانم که در میان ایشان
... انبیا و اولیا ... صدیقان ...
... [illegible] ... میدانم که در میان ...
... [illegible] ... شرع ... استحکام ...
... انبیا یا میدانم ... اعلام ... علم ... افضل ... علم با عمل

بکار آید و عمل با علم بهیچ کار در نیاید و در تفسیر انوار التنزیل آورده که ملائکه دانستند
که مدار کار این خلیفه بر سه قوت است که بدان حرکت [illegible] و تمیز دارد و مبادی افعال
و آثار نیکی قوت ادراک معقولات و تمیز میان مصالح و مفاسد اعمال که آنرا قوت عقلی و قوت
نطقی نیز گویند دیگر قوت شهوانی که مبدأ جذب منافع و طلب ملایم از ماکل و مشرب و مناکح و غیر
آن است سیم قوت غضبی که مبدأ دفع مضار است و اقدام بر اهوال و شوق بر تسلط و ترفع
پس هرکب دو [illegible] علی سبیل الانفراد نظر کردند و گفتند خدایا وجه حکمت در استخلاف این کس
چیست و حال آنکه باعتبار قوت شهوانی و غضبی که صفات بهیمی و سبعی که فساد و سفک دما از آثار
آنست ازو تولد کند [illegible] مقتضای حکمت نیست تا باستخلاف چه رسد و باعتبار قوت عقلی اگر
ادراک [illegible] است ما باقامت آن [illegible] از آن قوت چون معرفت و طاعت مشغولیم و ما را آن
قوت از معارضه آن دو قوت دیگر سالمست حق تعالی فرمود که من میدانم آنچه شما بدان راه نبرید یعنی
غافلید از فضیلت مرکب از این قوتها [illegible] بفرمان عقل درآیند چون غضب و شهوت
مر نفس بهیمی و سبعی را ذلیل سازند که ترکیب [illegible] و اصناف عبادات [illegible]
کائنات از قوت بفعل مقصود از استخلاف [illegible] باشد و شما از [illegible] و استبعاد
و هر حق نه — حفظت شیئاً و غابت عنک اشیاء — جمعی از ارباب تذکیر گفته اند معنی انی اعلم آنست
که من میدانم [illegible] یا میدانم شما را طاعت است و [illegible] عبادات
و اوقات روایت [illegible] معصیت [illegible] عجز و انکسار [illegible] معصیت با عذر بهتر از طاعت
با فخر یا میدانم که از میان شما یکی بیرون آید چون ابلیس و از میان ایشان یکی پیدا شود مصطفی صورت
ابلیس سر در [illegible] محمد صلعم سلطان عالم عنایت [illegible]
[illegible] ابلیس [illegible] خجالت [illegible] که از میان شما [illegible]
گمراهی بیرون آید وای زمینیان [illegible] محمد مصطفی [illegible]

خوش ملکی که سلطانش تو باشی — خوش جای که جانانش تو باشی — خوش سوی که در روی تو باشد — خوش [illegible] تو باشی

یا میدانم که طاعتهای شما [illegible]
ایشان گناه [illegible] زیرا که شما [illegible]
[illegible]

باوجودی

باوجود این عوایق فرمان برداری [illegible] می آیند [illegible]
که با چنین [illegible] میدانم که در تسبیح
و تقدیس شما اظهار [illegible] شما است و در عفو از معاصی زلات ایشان اظهار کرم
و عنایت من سرادق عظمت الوهیت از هدیه طاعت مطیعان استغنا دارد و تسبیح
استحقاق مدح شما ظاهر گردد و در مغفرت و رحمت ما استحقاق محامد ما ثابت شود یا میدانم
که ذریت آدم دو طایفه اند مطیعان و عاصیان و مرا دو خزانه است فضل و عدل [illegible]
که با مطیعان مجازات کنم تا عدل من [illegible] و عاصیان [illegible] کرم تا فضل
اظهار کرده یا میدانم که شما [illegible] ایشان عصیان [illegible]
[illegible] عاصی باشند [illegible] مطیع بود [illegible] میدانم
[illegible] دل شفیع [illegible]
[illegible] — [illegible] — اگر از
[illegible] گناه [illegible] یا میدانم [illegible]
[illegible] طاعت [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] یا میدانم [illegible] طاعت [illegible] مغفرت
[illegible] مغفرت [illegible] یا میدانم [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
گفته اند که سر انی اعلم آنست که میدانم که صفای [illegible] در عالم [illegible]
[illegible] در حفظ عهد و مودت [illegible] بواطن [illegible] معصیت
آلوده باشند [illegible] زیرا که چون [illegible] دل ایشان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] فرزند [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]

جنهای ظاهری می‌بینید با صفات باطنی بنگرید مشتمل بر مخالفت اعتقاد و بدیع منکرید بعلاوه بوفقت قلوب
و جوارح می‌بینم شما دیده بر کدورت بشریت است ما در نظر بر لطف روحانیت شما الا لبس
صورت نظاره میکنید ما آرایش معنی شمائیم آب و گل می‌بینید ما جلوه جان و دل شما را ابلیس
طاعت پرست بینم ما ایمن نیز از کوه رحمت شما در یافتی عبادت میخواهید ایمان در صدق
غایت سعادت در عصمت دید این جنگ در رحمت ما زند عصمت شما را چه حفظ از قول
ما بدان بپوشد و معصیت ایشان را چه عز چون عفو ما و انتقام در شد و شما ایشان را [illegible]
من صالح میکنیم بر تبها عبادی الصالحون شما بخوان رلحتی توصیف کردید من پاک را لحق
تعریف کنم و رغبتهم تفیض من الدمع از این معانی عنایت ربانی با این مشتی خاک پاک معلوم
توان کرد در کار عنایت وارد   عنایت کی دعا را بجا دعا مگذارد کی را هم موقوف عنایت
است   ای درویش در مضمون انی اعلم ما لا تعلمون مبشران بر بشارت مر اولاد آدم را که
دانسته که استعداد امری عظیم در استحقاق رتبه جسیم در ضمیر ایشان مستتری هست که ملایکه
را ادراک آن نداده اند و آن سر علقت که لفراق و در حوصله ملایکه در نگنجد   جلوه کرد شرایش
دید ملک عشق نداشت   عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد بزرگی در تحقیق این آیه فرموده
که درامت کریم عشق را در دمی بایست در فرشته نبود لاجرم چون شعله عشق از مقدمه اشراقات انوار
تجلیات محبوب ازلی ظاهر شد در جان سوخته آدم و آدمی که در روح [illegible]
آتش عشق تو در خانه [illegible] هم مرا سوزد که صد بار دیگر سوخته ام   حقیقت انی اعلم آنست که می
میدانم که آدمی جام جهان نمای حقیقی است و در ضمن کسی مطلع انوار خلافت روشن بد
جام گیتی نمای او مائیم که [illegible] پیدا شد هنوز جان آدمیان در تتق غیب خلوتگاه
عکس انوار جلال و جمال بر مرآت احوال ایشان می تافت   روزی پیش که جان در تتق غیب
نهان بود عکس رخ دلدار در آئینه جان بود   بعد از جواب ملایکه قدرت الهی طلبید آدم
تعلق گرفت و بعد قرعه اختیار [illegible] ترکیبش بر خاک پاک افتاد   که جز خاک نیست مظهر کل
خاک است که بروید گل اول جبرئیل را فرمود که از جمیع اجزای زمین یک قبضه خاک جمیع کن تا ما
قالب آدم از آن خواهد بود جبرئیل امین از فرمان آسمان در آمد خطه زمین [illegible]
تا مشتی خاک بردارد زمین [illegible] از کیفیت حال واقف شد [illegible] و گفت انی اعوذ

ابنا زمینی

ربانی و سر جبل مقربان روحانی مدهوش شده که ما سپر حادثات و لگدکوب آفات گشته ایم هزار نسبت
بین ظلمی و واقعه حادث شده و [illegible] گشته هیچ دانسته که مهندس تقدیر ازین
تو هر چه مقصود است جبرئیل گفت بار خدایا در سرشت این گل سر رشته از دست رفته اما این قدر میدانم
که از عالم فطرت [illegible] خواهد رسید که بر آن صوامع قدس را [illegible] باید شد و از مشیمه [illegible] طفلی
در وجود خواهد آمد که [illegible] را متقید طفیلی او باید بود و وجود با جود کس هر مجمع لطایف
شرایف باشد هر علامات تکلیف چنان مینمود که ماده ترکیب و سرمایه ترتیب خواهی بود تو از خوی
بود زمین استغاثه نمود گفت ای جبرئیل رو [illegible] که از من کسی افرینند که مرجع [illegible] عقاب و شاید
سهام تکلیف خطاب بود و از وهب بن منبه منقولست که زمین از جهت تکلیف بگریه در آمد و از آن
روز باز این چشمهای آب روان چشمهای گریان اوست و عارفان [illegible] که این گریه از غایت فرح
و مسرت بوده نه از روی ملال و نفرت و گفته اند زمین جبرئیل را سوگند داد که مرا [illegible] که طاقت قرب ندارم
و تاب هیبت جلال و شعله جمال ندارم من نهایت از آن اختیار کرده ام تا از سطوت قهر الوهیت ایمن
توانم بود که مرتبه قرب را خطره بسیار است   و قرب البحر محذور العواقب   نزدیکان را بیش بود حیرانی
چون جبرئیل [illegible] اسم الهی [illegible] روی از و بر تافته بحضرت باز گشت و گفت خداوندا تو دانائی
که خاک چه [illegible] و در عقبه میکائیل را امر شد که تو برو او نیز رفت و زمین با نواع عزت
و اصناف لطافت او را باز گردانید اسرافیل را نیز فرستادند و زمین با او همان معامله در پیش آورد
و چون نوبت بعزرائیل رسید حکم شد تا قبضه از خاک بیارد و بار [illegible] عزرائیل فرود آمد و زمین حرمت
که عربده آغاز [illegible] قابض ارواح بانگ برو زد که زبان دراز مکن که من [illegible]
خداوند که مرا بدین جای حکم او [illegible] پس از روی قهر قبضه از جمله روی زمین
برگرفت و [illegible] که هر جزو از اجزا از هر محل که بر داشته باشد بهتر و زیباتر از آن باشد منها
خلقناکم و فیها نعیدکم و [illegible] در روایت آمده که بر آن قبضه مقدار چهل [illegible] خاک از تمامی روی زمین
بر داشته میان مکه و طایف [illegible] و قول آنست که [illegible] در فضای که [illegible] بود
[illegible] اول تشریفی که خاک آدم را بهم رسید که [illegible] رسول بزرگوار [illegible] و او نماز میکرد ملایکه
انگشت تعجب در دهان تحیر مانده که الهی این چه سر است که خاک ذلیل را از روی اعزاز [illegible]
نماز بدر گاه کبریا [illegible] و این افتاده راه بتوجه [illegible] این همه عز و دلال میکند   تا ترتیب راز گل

ناز جهان ترا رسد حسن ملک ترا بود ناز دگر کرا رسد. زبان حکمت ربوبیت بسر ملایکه فرو
میخواند که شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک چه کارها و بازارها در پیش است شما را بدان معذور
که شما را سر و کار گرم روان خرابات عشق چه خبر سلامتیان سلیم خوی از ذوق حالت ملامتیان بلا چه
چاشنی ... درد دل خسته دردمندان دانند نه خوش منشان خیره ضحان دانند
اسرار قلندری چه دانند زهاد سریست این سخن که رندان دانند روزی چند صبر کنید تا من بر این
مشتی خاک دستکاری قدرت بنمایم و زنگار ظلمت خلقت از چهره آیینه فطرت او بزدایم
چون نقشها در آن آیینه پدید شود شما ببینید که در چه کار بید و رتبه او را بشناسید که چه مقدار است
باش تا پرده از این سر نهان بردارند القصه چون از نقطه دایره خلافت که نقطه جبل قضا بود در
قرار مکین بطن نعمان بسر کشید مسبح بازوال و صانع بر کمال قطعه سحاب کرم بر بالا آن
قبضه خاک بگذشت و چنان تعیینی فرمود که چهل روز بر آن خاک ببارید و بهیچ نوع سحاب باران بر
آن بر نبارید پس آن ابر بفرمان ایزدی سی و نه صباح بگریانید و وقت دیگر ز راز ... دی
و طرب آب بر آن بسته بر آن خاک ببارید گرفته غموم و هموم و ... طرب دی بدین سبب
است با حکمی غریب حدیث عجب نیست شادی یکی ان و غم جاویدان ما و بران
قول که آن خاک در بر بستان و سر ابستان بهشت بخشند در عالم آورده که هفتاد هزار سال
وادی ... تا از چشمه رحیق و سلسبیل و منبع تسنیم و زنجبیل آب می آوردند و بران خاک می
ریختند و در مرصاد مذکورست که درین مدت ابر کرم باران محبت بر خاک آدم میبارید تا آن
خاک را بآب محبت گل کرده دست قدرت در آن گل دل پدید آورد از شبنم عشق آب آدم گل
شد صد فتنه و شور در جهان حاصل شد صد نشتر عشق بر رگ روح زدند یک قطره از و چکید نامش
دل شد پس حضرت جمال لطف رحمت بجود و جود طینت آدم را تخمیر فرمود و این صباح که عبارت
از چهل هزار سالست معنوق کرم و فضل و الوف علم و حکم آن خاک را می سرشت و لام موقوف ...
محبت و آن آب گل میگشت ور نه عارفان که بر عشق صید بند آن خشکها که بر گل آدم است ...
تفسیر یعنی دیگر خاک آدم را این بود که حضرت طینت آدم بید چهل هزار سال بخداوندی خویش بر آن
آب گل کار میکرد چه معلوم کرد آن ای جه عجب ها سبب حسن شد و دران خاک گنجها مینهاد و مرد بزرگان گفته اند
در هر ذره گل دل پنهان میکرد و آن را بنظر عنایت می پرورد و از حقایق تجلیست که چهل هزار سال بآب ... گل
... ...
ادم را کمال حکمت و دستکاری قدرت معرفت و مبدان صنع بر برون دو در ون آنجا بس صفات
آن آیینها صانع میساخت هر یک مظهر صفتی روست بر التقدیر میکرد تا هر یک آیینه موافق
هزار و یک صفات بجا و لیست و در هر آیینه که در نهاد آدم می نهادند در آن آیینه جمال ها دیده
جمال بی مثل جمیع میساخت تا چون او در آن آیینه هزار و یک صفات خود را بیند آدم نیز هزار
یک دیده او در رحمت یاد کند ور من نگری هم نغز دل کرده در تو نگرم اندرو ما دیده نگوم و حالی
الا مر که هر جوهری لطیف و گوهری شریف که در خزاین غیب معهود ان ... بود ... آب گل او
دفین کردند و چون نوبت بدل رسید گل دل را از ملاط جنت آوردند و بآب حیات ابدی بسرشتند
و بتاب آفتاب عنایت پرورش داده منظور نظر عنایت کردانیدند چون آن گل دل از ... کمال
رسید گوهری از نفایس مخزونات غیب که از نظر خازنان کنجهای ملکوت و کنجوران خزائن دقایق
جبروت پنهان داشته بود و خود بخداوندی خود خزانه داری آن بود در خزانه دل و دیعت نهاد و
آن چه بود گوهر محبت که در صدف معرفت با مانت بتقیه نموده بر ملک و ملکوت عرض یافته و از هیچ
کس استحقاق خزانگی و خزانه داری آن ظهور نکرده امروز در صندوق دل آدم محفوظ ساخته از این کلاه
صدرگاه عالی قدر او در ادبخشند چون تن آدم ز گل اراسته شد غالب از مهر دل او آراسته شد
حقه دل ام بدان گوهر است کز صدف کون و مکان برترست عجبا ضمن هزار سال ملاطفات
عنایت در عالم غیب و شهادت با آب و گل و دل آدم میرفت و هیچ یک از مقربان
بارگاه عزت را در آن محرم غیب نساختند و ایشان نیز بر حب ادم را نشناختند یک
یک بر قالب آدم گذشته میگفتند آیا این چه نقش عجب است که می نگارند و این چه صورت
غریب که از پرده حکمت برون می آورند و زبان حال آدم آن میگفت که اگر شما مرا نمی
شناسید من شما را می شناسم باشید تا سر از بالین خواب بردارم اسامی شما را یکی
یکی بر شما رم القصه صورت بدن آدم ترتیب یافت در تفسیر قرطبی از ابی الیاس امام
... نقل کرده است که عبدالسلام از حضرت رسالت کیفیت خلق آدم پرسید حضرت
خاتم جواب داد که روی آدم از خاک کعبه آفریدند و سر و ظهر را از زمین بیت المقدس
و رخهای وی از زمین ... و دست راست از خاک
مشرق و دست چپ از زمین مغرب و پایها از خاک کنعان و عورت از زمین بابل و در

نیز از ابن عباس نقل فرموده که سر آدم از خاک بیت المقدس بود و پیشانی سر و روی از خاک بهشت
و جگر کان ... از تربت حوض کوثر و در ... و از زمین ... افزود و سر
از خاک ... از زمین طایف ... از اجزای استخوان از جبال چون خاک
مختلف الوان ... و احوال خاک موجب تفاوت اطوار و طبایع و امزجه و رنگها و ... اولاد
آدم ... هر جزوی مخالف جزوی دیگر افتاده
در رنگ و طعم و ... مخالفات ... در صور طبایع بشر ... داختلاف
و اختلاف السنتکم و الوانکم ... کیفیات ... ماهیات ... احوال ... نوع نوع
ظاهر میکرد و ... آن عاجز آید   این طرفه ... و این
نادره که ... آورده اند که هنوز کالبد آدم تمام ناشده روزی ابلیس ... و حشم
خود بر آن ... ان کالبد ... در دل خود بازیافت ... و نقش کل
آن شخص از نهاد او ... و حرکت آمد هر جا میرسید نقش آدم میگفت ... مکرر
می دید ... از جبرئیل ... که استخراج این گنج از کدام کنج
افتاده است جبرئیل ... اجزای قالب آدم ... بود و عدو ابلیس ... قصد
آن ... کرد ... که ... معلوم کند ... از آن ... نسبت
... حقیقت ... هر جا که رسید ... تسبیح و تمجید و ... تهلیل
... عالم ملکوت ... ابلیس ... گفت ... عجب ...
نهاده اند ... قانون ... اجزا ... صورت حال ... ابدا ...
این که جمع ... تمام ... خواهد ... کرد و آن کالبد ... تا
زمان که ... ابلیس ... مشغول شود ...
امتحان ... کالبد ... و حقیقت ...
آن ... گفت ... خلق ...
حق ... آن کعبه مقصود ... طالب ...
بود ... گفت این مشکل ... باشید ...
او ... ملکت ... آدم ... عجایب ... نقود

بالفرض ...

یافت بانواع غرایب آراسته گویا نمونه شهرستان علیین است یا نه نزهتگاه خلد برین
شهری ... چون باغ ارم ... تازه روی ... و غیب ... و ملک
و ملکوت ... خلق و ذخایر ... کرده بود و در اینجا جمع ... کرد ... جوارح و اعضا
بقدم حیرت ... دیده عبرت نظر میکرد ... صدر رسید ...
میدانی وسیع دید بر کناره میدان کوشکی رفیع ساخته و منظری بدیع برافراخته روی بدروازه ...
... آتش ... دید که ... سر آن ... چون انگشت
... دل رسید چون انگشت ... پای فرو ماند ... تا قدمی ...
مرتبه ... گفت ... دیدم سهل بود مشکلی که هست اینجاست اگر ... این
کس ... این موضع ... از حق ... قالب ... بانقبه
وارد ... پس ... دل ... که
آدم ... گفته اند که ... دل ...
از تمام ... افتاد   تو چه کسی که ... در دل مردم ... نظر که ... تاوان
... هزار بار ... چون ... دون
صورت ... سوال کرد ... دیدی گفت ...
خواهد بود ...
در ... بسته ... حقیقت ...
... آن خزانه ... کسی ... خواهد بود ...
... نهاد ... زند ... بجای آدم
ابلیس ... گفت ... کنم ...
حکم ... قایم ... من آن ... فلک ...
تسویه جسد آدم ... آن صورت نفخ روح ... کرده که چون
روح ... به بدن آدم در آید روح از عالم نور رسیده بود ... آن موضع
... چهارم فلک ... برون آمد ...
... آدم

ظاهر مظهر نمیبود و روح نور دهنده از منزل دران منزل ظلمانی می رسید فروغ شمع شمع نور محمدی صلعم دلکی متصفا
آدم جز فروغ فت تا زوایای مسکن به پرتوی آن نور روشن شد و فی الحال روح بر اجزای بدن منتشر شد و از طرف
فوق در آمد به بطون دماغ از تاثیر روح الهی یافت چون بچشم رسید دیدگان گوشه مردم برقی کرد چشم بگشود
نظرش بر ساق عرش افتاد کلمات تامات لا اله الا الله محمد رسول الله علیه و آله و سلم بر آن نوشته دید پس
مرغان روح بسر منزل گوش فرود آمد حرکت سامعه ظهور نمود بجانب انف گذر کرد راه عطسه از طریق بینی
گشاده شد در وقت عطسه اثر روح بزبان رسید توجهی شکر خالق مطلق بزمزمه شکر گویا شده و رد الحمد
لله رب العالمین بپای آورده تا عنایت حضرت احدیت درباره او بر همه کس ظاهر گردد و جواب یرحمک ربک
ولذلک خلقک صدور یافت ای آدم رحمت ما بر غضب پیشی دارد کرم ما کمتر از کرم تو نیست تو خفت عذر خود ده
ر گفتی الحمد لله که گناه ناکرده را گفتیم یرحمک ربک تو هدیه شکر بحضرت ما فرستادی نقد رحمت ما نیز
بتحفه رحمت نزد تو فرستادیم بعضی گویند میان سر علی هذا نور روح جمیع اطراف و جوانب ظاهر و باطن آدم
را فرو گرفت پنج حس و چهار رکن در تن او محبت جنبش شد از حرارت روح مفاصل هفت اندام
را در حرکت آورد آدم برخواست بانواع عزت بسر در رواج کرامت در بر پس حق تعالی هفتاد هزار فرشته را بفرمود
فرستاد با سریر از بهشت که آن را هفتاد هزار قایمه بود از زر و آدم را با جمله اکرام تمام بر آن سریر نشانده و ملایکه
بایهای سریر بر دوش نهاده باسمان بردند و او چراغ این مجلس شد دیگر بود جز آدم را تاج نسبی نه و موهبت
گرامی او را مخفی بر ملایکه جلوه داد که ایشان از مقابله آن عاجز آمدند به نور عقل بحار است و او که در خزینه قدرت
جوهر بلند علم شریف تر بحر آراسته این خلیفه بزرگوار بران فرمودی و گفته ملایکه در وقت خطاب انی
جاعل فی الارض خلیفة گفته بودند هر خلیفه که حق تعالی خواهد آفرید از ما داناتر نخواهد بود و حق تعالی برای رد
دعوی ایشان آدم در مکتب ربی نشاند و دبستان حکمت تعلیم اسماء و انالکم در شد خبر فرموده بجانوشت
حق تعالی مر آدم را در وقتی که جمع بین آدم شد و اشتقاق آدم از ادیم الارض که از خاک ادیم زمین آفریده شد کرده اند اسم
است بر وزن افعل و جمع آن اوادم است و ادیم زمین یعنی روی ظاهر او خلق کرده اند آدم نام نهادند بعضی گفته اند
اشتقاق او از ادمت است بمعنی جمع و خلط و آن اجتماع طبایع مختلف و صفات متفاوت بسته و دیگری گفته عشق
از ادمه است و آن رنگ گندم گون باشد دیگری گفته بمعنی ادمه است و آدم وسیله اجتماع قبیله گفته
اند مشتق از الفت است یعنی متعلق که در میان وی و حق با جمع کرده میان وی کرامات و عطیات
و در تفسیر آدم بمعنی اب است و این وجه نزد علما درست تر است اما وجه دیگر کنیت آدم ابو البشر است فرطبی

در تفسیر نقل کرده که کنیت او در زمین ابو البشر بود و در بهشت ابو محمد چون معرف و مظهر او تمت بود
و وقوف بر مراتب استعدادات و قدر حقوق و سایر امور که مصالح استخلاف بران منوط بسته و بعنوان
ببرد و انستن اسماء و کشف حقیقت مسمیات است فرمود که الذات کرد و بیند آدم را دنیا موخت و اساء نهان حلقان
را که تا قیامت بیاید با نامهای فرشتگان مرا بوی آموخت و هیچ فرشته پیش از آن نام خود نداشت بود تا
اسماء ذریه او با جمع لغات مختلف که فرزندان او بدان متکلم شوند از عربی و فارسی و ترکی و هندی و آنچه تاقیام
صور بدان سخن خواهند گفت با حرفها و شها در کشف الاسرار از عطیه بن بشر نقل کرده که حق سبحانه
آدم را از هر چیزه وا آموخت داخل آنست که لفظ اسم را حمل کنند بر اسم ماکان و مایکون جز ال
حق تعالی که در امور دین نامها را در قرآن یعنی نام هر چیزی که نام دارد از جمادات و نباتات و حیوانات کلها
علوی و سفلی و جسمانی و روحانی و در تفسیر دیلمی فرموده که آدم بعین تعلیم حق نامها را دانسته و این مسمیات
وضع شریعت بود زیرا که تا کسی نام چیزی را نداند حکم حلال و حرام و خبائث و طیبات که متعلق بدان باشد
نشناسد موجب اسباب که مبدأ تعلیم عادت بر حقایق اشیا و خواص افعال و اسماء الله را برای آنکه هر چه
نام دارد و تعلیم بحسن آن و تعلیم صنعت معلوم شد زیرا که اسمی چند دانند و مسمیات آنها را نشناسند که
کرامت نیز امری بدان عارف نخواهد بود و معرفت مجرد آن اسم او را مسمی نخواهد نمود دیگر آنکه
فضیلت و معرفت حقایق اشیا زیادت است از معرفت اسماء پس تعلیم الهی مر آدم را یعنی بر اظهار فضل
او است و موجب مزید فضل دانستن اشیا و معرفت و خواص آن بشر نه عین مجرد معرفت اسماء ما کان یسمه
لیدبیا موخت آدم را از اسماء و محو نه خود را آدم بر دانستن آن هم اسامی را دانست و تعلیم داد این
قول اکثر در فتوحات میفرماید که مراد ازین اسماء الهی اند که ارکان ازان موجود شده اند و
ملایکه ازین اسماء خبر نداشتند و حقیقت آنست که هم اسماء خالق بوی آموخت و هم نامهای
خلایق پس اسماء خلق اسماء مخلوقات از ملایکه متمیز شد و معرفت اسماء خالق سترش بود
میان وی و خدای تعالی که فرشتگان را بدان اطلاع نیافتند شعر اسرار آن اسامی و این ابیات سامی
مذکور است اسم حق پیش صاحب عرفان بیت الاحقایق اعیان علم آدم الاسماء
کلها ای حقایق الاشیاء داد اسما تمام تعلیمش کرد او صاف ذات تفهیمش یعنی او را جامع
جمیع اسماء الهیه و مشتمل بر تمامی صفات و نسبت ایجاب کرد و تمیز فناء او در میان قلوب مشهور از ان
مرقوم شد اما وجه تعلیم آن گفته اند که خداوند تعالی مر او را الهام داد و در دل افکند که هر چیزی چه نام دارد

وجه تشریف آدم بود از وجه آنکه ... علم المدی فرمود ما که تعلیم ... با رسالی بکنی بوده ... غیر از آنها که ... را

در معرض امتحان حضور ایشان آورد پس از آن آدم را اسماء مسمیات در آموخت عرضهم

کرده آن مسمیات را بر فرشتگان که قابل تجلی بودند پس گفت ایشان را از روی فقال

تکلیف نکند بطریق تنبیه بر عجز ملایکه فرمود که خبر دهید بنامهای اینها که در معرض شده

ان کنتم صادقین انبئونی باسماء هؤلاء اگر هستید شما راست گویان در آن دعوی که از ما داناتر نخواهد آفرید یا در طعن

در استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست یا در اظهار فضل بر آدم بتسبیح و تقدیس

و میبایست که افضل بود از ایشان نیست زیرا که ذرات موجودات پیوسته بتسبیح و تحمید کبریا ناطقند و ان

من شیء الا یسبح بحمده بلکه فضیلت بعلم است زیرا که طاعت صفت خلق است و علم صفت حق داد و هم ...

و هم عالم ... طاعت دو دیده علم پس آنکه او در صفت حق و خلق هر دو جمع است افضل است از آنکه بود

موصوف بصفت خلق بود و بس و این یکی از اسرار خلافت است که شما ندانید این ندای ... با علم حاجت ...

با عدا ... هرکسی را ... نه ... فرشتگان ... عجز ... دانستند

قالوا سبحانک گفتند بزبان اعتذار الهی تنزیه میکنیم ترا از هر عیبها و نقصها تنزیه کردنی و در ... گفته

که این نزاهت ... ای پاک تو پاکتر از هر پاکی اسم علم ... لا علم لنا نیست

الا ما علمتنا مگر آنچه تو را آموختی ما را در ... آدم ... الحلیل ... دانم الحکیم

دانستن ملایکه را دانستن ... تعلیم حق بود و آنکه ... که ... دانا ... انک انت

دانا بی ... ان ... علی ... یکی از علما ... آمده وعظ میفرمود او را

مسئله پرسیدند ... جواب گفت جمع ... گفتند ... که این ... که هر ... گفت

اگر ... از ... ندانم ... ملایک ... ندانم

که ... ملایکه کرام ... گفتند لا علم لنا الا ما علمتنا ...

... ملایکه ... گفتند ...

جمع کردند پس حق ... علم و حکمت ... ثنا ... کردند ... بدرستی که تویی تو الدانی العلیم

... ثنا ... خلافت ... حکمت ... الحکیم

... حصول ... استحکام وجود ... نیست که

حکمت ... علم ... هر دو ... جمع کردن علم ... بقدم ...

بامعرده ...

صفت ... فضل ... بمیان ... خبر ... کرده ... علم

و حکمت ... بر حق ... امر و نهی ... آنچه نازل التقدیر

فرموده آنکه چون فرشتگان اظهار عجز نموده ... معذرت کردند حق تعالی فرمود ... از نور

آوردند و آدم را ... تعظیم ... فرشتگان ... منبر ... است ... پس آن آن

ملک سبحانه گفت بی واسطه ای خلیفه ... علم و حکم خبر ده این ... را

... سوال از ملایک ... مقام ... بود گفت ... خبر ... آنجا که ... است

و ... که ... نامهای این کرده که حاضرند پس آن هنگام

خبر داد آدم ملایکه را بنامهای منافع و خواص موجودات که این فلان است و فلان

خبر ... این فلان است و بفلان کار آید گفت حق سبحانه با ملایکه بر سبیل عتاب

ای نگفتم ... نفی ... اثبات ... آن ... گفتم

مر شما را ای فرشتگان بدرستی که من میدانم آنچه پوشیده

است از اوهام شما ... امام قشیری فرموده که میدانم حقایق

خلق آسمان و زمین و میدانم ... و آنچه ...

... از ... زمین ... انکار ... از

طاعت و فرمان ... آدم ... ابلیس ... پرسید ...

... ملایکه ... ابلیس ... آدم ...

... ابلیس ... فرشتگان ...

طینت ... امتحان ... آدم ... گفت

و یاد کن ای محمد چون گفتیم ما ... عظمت مر جمیع فرشتگان را

که سجده کنید مر آدم را ... سجده عبادت ... سجده ... کفر است

پس گفته اند این سجود عبادت ... زمین ...

... سجده ... آدم ...

... سجده ...

... عبادت ... تعظیم ...

بکم انا النفس بیکون بنی آدم لیکن الا دکو شیر ... تعظیم ... بر شیر قسمان ... شده
الیس اولی من صلی القبلتکم وجهی دیگر آن گفته اند در قبله بودن آدم فضل او بر ملایکه معلوم نشود وجهی دیگر
تفصیل آورده اند که گفته اند که حضرت رسالت پناه جانب کعبه نماز میکرد و کعبه از و افضل نبود و قول صحیح
که اگر آدم قبله بود ابلیس را سجده او ابا نمودی و بهانه دا الیس لمن خلقت طینا پیش نیاوردی و
قول نیز اقتدا نمودن با آدم و ابا ان و آدم هم خدا را سجده کرد ضعیف زیرا که غرض ازین فضل
و شرف آدم است به مجرد امامت فضیلت او ثابت نشود پس معلوم شد که سجده مر آدم را بوده بر وجه
تعظیم و تحیت چنانچه تحیت بعضی از امم سالفه سجده بوده است ممکن که تحیت آدم نیز بر یک وجه جای آورده باشند
حتی قال الله در حق برادران یوسف که خروا له سجدا و حالا در شریعت مطهر این عمل منسوخ است
سجده مر غیر حق را حرام و گفته اند ان دو طرف داشته طرف عبادت مر حق را و طرف تحیت مر آدم را
چنانچه نماز جنازه را نیز دو جهت است جهت شفاعت و دعای مرده را و جهت عبادت مر زنده را
و در تفسیر گوید امر به سجده جهان استغنا بوده از عبادت ملایکه که گفتند نحن نسبح پس فرمود که مرا حاجت
بعبادت و طاعت شما نیست اینک خدمت کنید سجده بنده را از جمله ... ابوالقاسم
فرموده که ملایکه چنین دانسته بودند که علت قربت اقرب خدمت است و سبب حرمان دوری از مخالفت
ازین گفتند که ما خطیئة ایشان ... کرامت و نوازش ما را باید چون سجده بدیشان
که نوازش حالت و نفس ما است نه سبب طاعت و دوام عبادت و ازین بود که تو انکار ملکیت
طهارت و اکثر سرمایه طاعت داشتند حکم شد تا آدم را که مختص است سجده کنند تا آنها را آدمی
بزرگی و سببی منطلقه حاجت بر مبادی ... نمود تا اثبات بزرگی ورود با آدم آوردند و ...
خدمت گوی در دوری امید قرب داشتند که سجده بود امر کرد تا پس آدم بر ... نزد ایشان
بنظر ایشان در می آورد که با عزازی شما از غیر نفس اعظم و اقبال شما بجانب آدم ملک ...
نفقه و مالکیت شما ... زمانی ترسید تا هم خلق عالم یکبار از عبادت ما دوری نگردانند
ما همان خداوندیم دار حبیب موجود است روی پرستش بخود آنرا او همان ببینند
که جمله لی نیات ... دنیا ... کبریائی نفس کنید کرد و در بحر الحقایق آورده که چرا ملایکه را
سجده میکرد ... الطبیع ... بود تا این زمان سجده کنند آدم را بخلاف طبیعت
بلکه بحکم انقیاد فرمان حضرت عزت و هم اینجا گوید سجده ما آدم برای آدم سجده کنند یعنی ...
سجده فرمود

سجده خود را نشان داد ... و این معنی موافقت ... آیه ... یستغفرون للذین آمنوا الی ملایکه
استغفار است برای مومنان پس اینجا نیز امر شد که سجده کنید برای آدم و ثواب سجده بو ...
هدیه بوی برسید که در علم الاسما معلم بوده و هدیه دادن حکم است و هم از فضائل حکمت است که آدم را
سجده کنید جهت تعظیم شان خلافت و تکریم فضیلت بحضور بوی که آن معنی مرآتیست که بنفی تجلی حق
و آیینه جامعیت را بجمیع صفات کمال وارث رب بدیع گفته
سیر وجود تشی بلطافت رسید
دو در کمال بخلافت رسید
کشور اسما و آن کرفت
مملکت ما شئت کرفت
هر چه او برزن و بر مرد نافت
هر که از و هر چه طلب کرد یافت
آیینه شد که بر رخ عکس
چون نظر افکند خدا و بدلیس
ملکه بود از ول ظلمت زدای
است بود مشهود در و جز خدای
و برین تقدیر هر که او را سجده کند حق را
سجده کرده باشد ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله در صفات سلمی آورده که چون تجلی انوار
آدم صفات قدم ظاهر گردانید تا خضوع مردم را موجب قرب بود بحق و استکبار را موجب بعد باشد
از حق و بیان حقیقت این سجده و حقیقت آدم و حکمت خلافت درین چند بیت از مثنوی باز توان
یافت
چون مراد و حکم یزدان غفور
بود در قدمت تجلی و ظهور
جز بضدی ضد را نتوان نمود
وآن شه بیمثل را ضدی نبود
پس خلیفه ساخت صاحب سینه
تا بود شاهیش را آیینه
خلق را چون آب
دان صاف و زلال
واندر آن تابان صفات ذو الجلال
علمشان و عدلشان و لطفشان
چون ستاره چرخ در آب روان
جمله تصویرات عکس آب جوست
چون بمالی چشم خود را
جمله اوست
عکس ماه در ماه این عکسی نیست
در مثال عکس حق خود نیست
هست بنده صوفیت را دو
چون بود خاک مسجود ملایک چون بود
چشم دل را هین گذاره کن ز طین
این یکی قبله است
دو قبله مبین
دو مگو و دو مجو و دو مخوان
بنده را در خواجه خود محو دان
چون امیر دانی
سجده ملایک را صدارت یافت
پس سجده کردند همه ایشان اول کسی که سجده مبادرت
نمود جبرئیل امین بود و بحکم این معنی تخصیص یافت با نزال وحی بر انبیا و بعضی گفتند اول سجده
کننده ای اسرافیل بود و چون سر بر داشت برکت قناعت در امتثال فرمان الهی تمام قرآن
در لوح پیشانی او مکتوب بود حاصل الامر که جمیع ملایکه شرف سجده آدم در یافتند
مگر عزازیل استثنا متصل است بقول جمعی که او را از ملایکه میشمرند و آنکه گوید از جن بوده استثنا را منقطع
شمارند صاحب کشاف فرموده که هر چند ابلیس از جن است مستثنی را متصل باید دانست چه یکی

از جن میان صد هزار فرشته معبود بود و پیشرو هیچ سبب غضب که ده اند ملایکه را بر ابلیس [illegible] نام فرمانی
نام عزازیل را که مشتمل بر عزت بود از وی خلع کرده ابلیس لقب دادند و معنی ابلیس نیست کرده و رانده و نومید
شده از رحمت خدای عزوجل گویند ملایکه از آدم صفت دیدند سجده کردند ابلیس که صورت دید
سر باز زده از سجده آدم   تکبر و تعظیم کرد و [illegible] عبادات عمود با اصل طینت
خود مایل شود و از آن بزرگ تر شمرد که او در خدمت غیر او باید   وجود ابلیس در علم خدای
از جمله [illegible] سال و تا کر دیگران و از نیز گفته اند که او کافر بود و از روی نفاق اظهار ایمان
و طاعت مینمود چنانچه مذکور است که در دفع آدم و هلاکت او جد و جهد می نمود و دیگر [illegible] بعداوت او
فرمود و بعضی گمان را بعضی صادر دانسته اند یعنی بعد از این استکبار از کافران گشت و سبب کفر او قبول ناکردن
امر بود نه همین مجرد ترک فعل و اخبار آمده است که ملایکه صد سال و بروایتی پانصد سال در سجده آدم بودند
و ابلیس ایستاده در ایشان می نگریست و از امتناع نادم نشد تا چون سر برآوردند ابلیس را دیدند در
مقام تکبر است و در فرمان ربانی پای بنیاد [illegible] اما رخذلان در ناصیه او دیدند که عصیان بر جان حال
او هویداست سعادت از [illegible] در گردن او افکنده و تاج کرامت بکلاه ادبار و ملامت مبدل
شده صورتش مسخ و عقوبتش فسخ گشته چون [illegible] از ورود این صورت ترسان و هراسان
بودند شکرانه آنرا که [illegible] این بلا شد دیگر باره بسجده در افتادند سجده را عجب حالتیست
که عابد مطیع را [illegible] از اوج دولت بحضیض نکبت و لعنت می افکند و بعبارت دیگر [illegible]
سال عمر بباد داده را از [illegible] سعادت [illegible] سعادت میرساند و در ینابیع مذکور است
که بجا آوردن یک سجده کیفیت طاعت هم عمر ابلیس بباد و منثور گشت و عجب که بهفتاد سال سجده
طاعت [illegible] محفوظ و مغفور کرد و در حدیث صحیح آمده که چون آدمی آیه سجده بخواند و [illegible]
تمام حضرت ملک علام سجده کند شیطان با کنار رفته میگرید و میگوید پسر آدم را بسجده فرمودند
فرمان بجای آورد و بهشت جای او شد و مرا بسجده امر کردند نافرمانی کردم دوزخ ماوای من گشت
آورده اند که چون نوح نبی در وقت ظهور طوفان بر مرکب سفینه بود ابلیس را دید بر دنباله کشتی جای
گرفته گفت ای ملعون [illegible] این همه کفار [illegible] متابعت تو در گرداب طوفان هلاکت
افتاده است و تو اینجا ایمن نشسته ای [illegible] گفت ای شیخ المرسلین مرا [illegible] فرمای تا فرمان تو
بجای آورم نوح گفت که [illegible] توبه [illegible] ثابت و بازگشت بحضرت عزت در آری

نمی یابم سبب از اغوا و اضلال آدمیان مرطرف شده توبه نمایم پس آورده اند که استغفار بجای خود
رسیده از کسی باشد که بحکم [illegible] من التوبة [illegible] باز آید   توبه کن تا رضای حق یابی که به
از توبه نیست هیچ شفیع   ابلیس گفت اول معلوم کن که مرا توبه هست یا نه نوح از حق [illegible] درخواست
تا از توبه ابلیس خبر دهد خطاب آمد که توبه او آنست که قبر آدم را سجده کند ابلیس بخندید و گفت
هیهات هیهات آن زمان که آدم خلعت حیات پوشیده داشت من او را سجده نکردم این زمان که
[illegible] صورت نخواهم کرد نوح گفت الهی این [illegible] همچنان در مقام
عناد [illegible] در لطایف حکایت آمده که عارفی از ابلیس سوال کرد
که چرا آدم را سجده نکردی گفت زیرا که من از و بهتر بودم [illegible] عارف گفت هم عجب
کسی که [illegible] از آنکه دو کس را [illegible] جمع میکنی و میان ایشان تا روز قیامت [illegible] سجده
[illegible] قدرت خود [illegible] طینت او کرده [illegible] آدم را سجده کنی [illegible] تو نقصان [illegible]
و تو از تکبر خود [illegible]   بود [illegible] حضرت [illegible] اگر ابلیس [illegible]
درجه باقی بود   [illegible] فرشته مسجود [illegible] سجود فرشتگان [illegible]
اختلاف کرده اند [illegible] آدم [illegible] خلافت [illegible] و در آفرینش حوا نیز خلافست بقول کعب الاحبار [illegible]
آفریده شد و میان مکه و طایف و با آدم [illegible] کرامات [illegible]
بر در بهشت مخلوق شد و ابن مسعود و ابن عباس بر آنند که این صورت [illegible]
بود که چون آدم [illegible] بهشت در آمد هوای خوش و فضای دلکش یافت [illegible] لطیف [illegible]
آماده دید اما بحکم آنکه   [illegible]
از جنس خود [illegible]
کسی با او در میان نهد   [illegible]
[illegible] چون [illegible] فراهم [illegible]
از استخوان پهلوی چپ او حوا را خلق کردند و در تفسیر [illegible] آورده که آدم میان خواب و بیداری بود
زیرا که در حالت خواب [illegible] حکمت [illegible] حال بین النوم و الیقظه [illegible] آن بود که اگر
آدم بیدار بودی [illegible]
[illegible] آدم [illegible] جمال

نازنینی حورعین افتاد و از آن حسن بر کمال متعجب شده حیران لطافت و طراوت اوشان بماند قدرت
تا بدان از نقش تنقیش او حوا را در زیبای رنگ گلرخساران باغ بهشت پدید آورده است بهشت را که
ای آدم هم معشوق تو هم یار است تر از نغز و در عالم وجود خود بباید که جمله مقاصد تو خود حاصل داری
اندر سلک نیاید ذوق نسبت عشق این حکایت هم از لب اوان خویش جوی مقصود هر دو عالم
مطلوب هر دو کون را ز آن این مجوی اسم از جان خویش جوی القصه آدم سر بر داشت حوا را در
بالین خود دید بادی آراسته و مویی پیراسته روی که ماه چهارده عبد او اقتباس از لوامع جمالش کند شب
تیره روز روشن کرده زبندی موی که جوی بنفشه تربیت التماس از نفایح و صالش اطراف چمن را در جوش
تراز طلبه عطار ساختی رخش بر بنفشه گل انداخته بنفشه نگهبان گل ساخته قدی چون سرو سهی
دلبرانی و خدی چون گل برگ تری جان فزای و ابد فطرت او را بجلوه حسن لعبت آرایش داده و شعله
رخسار تابناکش داغ حسرت بر دل نازنینان منزل نهاده رشک جنت شده آن خلد را برکنار
آب کوثر سوخته چون آدم مرات دیده آن جمال و کمال و معطوف آن منظر غنج و دلال دست داد زبان حال
بمضمون این کلام ناطق گشت گوی که عکز زفرق صدا سرتا قدمت در قالب آرزوی ما ریخته اند
حاصل که چون تماشای آن دلارام بود دل مبارک آدم باد آرام گرفت مقتضای شهوت طبیعت جلوه
در شهوت بجنبانید گفت کیستی از شرم حیا بر چهره حوا پدید آمد جبرئیل در رسید که ای آدم این دُر که
بحسن طاق سرمی بی جفت گشت و برای آن آفریده اند تا مونس و یار و محرم و مشکار تو باشد
آدم قصد او کرد جبرئیل فرمود که اکنون بندی حوای از قید بند نکاح در آی و تو مرکابین کن که از خود بخواهد
محرم مهر بامسد و مهر بر خوردن داشت و وصل سبک روحان پاک ابیین گران نتوان یافت آدم گفت ای
برادر و صمید الا که هنوز از ولایت عدم می آیم بکدام نقد او را عقد توانم آورد در سلک ملکوت است
که جبرئیل ای آدم هم آفریدگان کابین زنان از درم و دینار دهند تو از دم و ده فرزند ارجمند تر آخر
آخر الزمان شرف اختصاص بخشیدن از زبان خود رسیم فرموده ده بار بر روح صلوات فرست تا حوا
بر تو حلال شود آن درویش چنانکه ببرکت صلوات محمدی نعمت بهشت بر آدم حلال شد اگر غنیت
در و دان حضرت آتش دوزخ بر آدمی حرام گردد عجب نیست مگو درود و ختم رسالت که آن درود
سرمایه حصول السعادت است سرمدست گو لقمه ز خوان درود بیت نبوی آنرا که آرزوی نعیم مخلد است
پس خواجه ملائکه ملکوت و صدر نشینان ارایک جبروت را در مجلس انس حاضر کردند بند

الخوزه از

حضرت عزت بولایت الوهیت که الله ولی الذین آمنوا حوا را با آدم داد و بکمال عنایت خداوند خطبه نکاح
ایشان را سماع سکان زوایای قرب رسید و عقد ازدواج و رابطه امتزاج میان ایشان
استحکام پذیرفت اکنون در دو است بگوی و بهشت امر کرد به بعونه که سخن یا آدم که منتظر نظر — و قلنا یا آدم
کرم ساکن شو تو و جفت تو در بهشت گفته اند اسکن دلیل بر آن — اسکن انت و زوجک الجنة
آمد نست از بهشت هرگز ملک ایشان نشد بلکه دلیل عاریت بود مثلا اگر کسی گوید دار ای تک که شکنی
آن اعاریت باشد نه تملیک منفعت و در بهشت که سکونت آن مامور شد نزاختلاف بعضی
بر آنند که در زمین بوده بارض فلسطین یا میان فارس و کرمان و در ارشاد الکرام گوید جنتی
بود در هندوستان مشتمل بر نقل و عود و صندل و مانند آن و بقول این جماعت مهبوط که بعد از این
ذکر آن بیاید انتقالست از بقعه به بقعه و دلیل ایشان آنست که هر که به بهشت آن سرای در
آید بیرون آمدن نیست قال الله تعالی و ما هم منها بمخرجین و جمهور علما اهل سنت بر آنند که بهشت
مذکور دار الثواب است که بالای آسمانها جای اوست و آنکه گفته از آن بیرون نیاید دو قسمت
که برای جزا داخل شده باشد و آنکه خازنان بهشت درون میروند و بیرون می آیند و شب
معراج حضرت رسالت صلی الله علیه نیز به جنت بوی در آمده و باز تشریف بیرون آورده
چون ثابت گردد بستان بهشت رو بر پیش آوردت البرکات و چون آدم و حوا در
بهشت ساکن شدند دیگر باره فرمان رسید که ای آدم و حوا بخورید و تناول فرمایید — و کلا منها
از بهشت یعنی از میوه های آن خوردن بسیار با سعت و رفاهیت که دل شما بدان خوش شود — رغدا
و گفته اند خوردنی حلال که از حساب آن پاک نباشد هر جا که خواهید کرد از درخت — حیث شئتما
ببر شیمه و از هر لون طعام نوشید و نزدیک مگردید این درخت را تعلق نهی — و لا تقربا هذه الشجرة
بقرب که از مقدمات تناول است غایت مبالغه باشد و در اجتناب از اکل چنانکه و لا تقربوا
الزنا از مع رست تحریم آن فعلست بر او وجوه دو قسمی شجره منهیه نزد علم الهدی درخت جان او
لازم بهشت اما اغلب علما درین سخن گفته اند که بقول درخت الخیر بود و العلم ازخلای — لوازم
بدان قسم یاد میکنند با آنکه چنانکه آدم را در فتنه انداخت اولاد او را نیز مفتون دارد و
در تفسیر علی علیه السلام شجره کافور منقولست و بعضی حنظل گفته اند و بروایتی شجره خلد که فرشتگان
از آن خورند یا درختی که خوردن آن موجب حدث بوده یا شجره علم در وسط فردوس که جامع انواع

لطیف و طعام طیبه بودی دهر که از و بخوردی حکمت و به بلاستی و بالجمله اقوال شجره گندم است و این جهت اولاد او ببلای نان مبتلا شده اند پس حق سبحانه حکم کرد که گرد درخت گندم مگردید و از برای **شجره مزدیک مشوید** پس باشید **ستمکاران** بر نفسهای خود یا نقصان کنندگان بهرهای خویش از راحت و لذت و در حکم گوید درخت گندم از همه بستی زیبا تر خود و در هر که میوهای بهشت در آن مشتمل در و موجود بود هر جا که آدم و حوا می نشستند و الحال در نظر ایشان آن درخت سبز و سیراب و از آن روی بطرف دیگر میکردند و آن نیز از زمین میرست و بزبان حال میگفت

ملکی و دیعت بنم سرز نش بخوردی چنانچه پرورشم میدهند میدهیم القصه آدم و حوا بهر نوع که توانستند در ضمانت ایشان متعرض نشدند و ابلیس که تفرقه در میان جمعیت آدم و حوا اندازد و چون بشرح خواند دار الجنت فتقی بود و چنانچه داخل بهشت او در میتوانست شد که برخوان بهشت حکایت و ایشان را گشاید آن حال آدم شنفته و خود و خبر یافت که آدم از خوردن گندم ممنوعست ابلیس را دستی و حیلتی بدست و بار رفت و لیس تحت قدرتم که او بسته شده در ست کرده و در دخول جنت از ایشان استمداد نمود و بهرای آن دو رفیق طارق و در آمدن بهشت بار یافت خزنه جنت از دخول او دلی داده به بیرون کردن بدان جانب ستافتند فرمان رسید که دست از و بدارید که در ضمن این کار و بار اسرار بالشی هست و در قصه مار و طاووس علما و تفسیر و اخبار حکایات بسیار دارند و صورت این حکایت درست و درست است و خود را در صفت اکثر این هر دو درست است مختف و شهرت که شیطان علیه اللعنه بر آدم بیان دست می یابد و حکیم سنائی بدین معنی اشارت فرموده آنجا که گفته

علم شهرت مار و طاووس در ترکیب دیو را این بای مرد و نفس ان رتبت

القصه چون ابلیس و از فرا اخراج جست شد که آدم میگفت و وسوسه را بهانه ساخت و دقیقی که آدم بر گشت و الت نشسته بود چو در در عقل کرد و گرد در بی ترک لشه انهار و اشجار و در مرتبه فرمان بر داری از رق و رفتن ان مثل نعمات موزون در مقام خنیا کری نالهها برزبان آدم گذشت که اطیب ما چه خوشی موضعیست بهشت و چه پاکیزه جاییست این منزل اگر بر سبیل دوام خالد ایم و قسم خلد بر جمله ایر ساکنان مملکت اکشیده بودی و آفت زوال از خود را نمیدانیم برکاتش در رسیدی بر سید ابلیس این سخن بشنید و دانسته کسیکه مجبول بر ستر راه آدم اسد و در زیر درختی نوحه کنان و فریاد زنان بنشست آدم در وقت مرور نظر بران سجع و زاری افتاد و پرسید که ای کسی نوحه چرا میکنی ابلیس گفت

ازرده کرده بنام دهر حال زوال است زه میکنم که تا چیستم و اکنیسید درست این متفاوت و دولت و حشمت

شما و در نور سنیده اید و کار و در آن قدر چرا یک طاری و کار و کار کردای شما و در هم کشید افتاب کمال اقبال

شما غروب زوال رسیده و این ملک مستبع و در خوانع از شما بدیگری انتقال یابد برکت ما از این

جای بارگاری حیف دیگر ابلاو و مطی ساخته اند آدم از استماع کلمات حشمت اکثیر تقریب سید در

نکرده و در از افتادن که چون ابلیس دید دریک ادکار آمده بطریق نصیحت گفت علی اولک علی

شجرة الخلد چون می بینی که دلالت کنم ترا بر درختی جاویدی که چون ازو میوه آن تناول فرمائی تخته دولت

ابدی بنام نو نوشته سرمدی یا بر و جاودان در این مسکن و مکث ای در منزل راحت افزای جانی آدم

سخن باخوا در میان نهاد و هر دو در حیرت گشتند باتفاق نزد ابلیس آمدند را او دیگر باره بقسم تاکید نموده

وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین ایشان نام حق سبحانه شنودند و بحسن ظن بخک خواهی او قبول کرده

و سید که چو درسته دل برایتاع سخن او نهاد و خدا ابلیس گفت ای آدم اگر خواهی که در این دولت غایب نی

و صاحب ملک جاودان گردی از درخت گندم دانه چند تناول کن آدم خاموش ماند و حوا نیز

شیطان هر دو چند و چون از مقدمه طول امل چنانچه غفلت غیر ایدوار صفت غفلت [illegible]

نمی آید نسیان بر آدم غلبه کرده از نهی غافل شد اعتقاد صحیح آنست که انبیا را معصوم دارند

و قصه آدم را حمل بر نسیان نمایند کما قال الله تعالی فنسی و لم نجد له عزما از زمان نهی از اقتراب

تا اکل شجره پانصد سال بوده و اگر در این مدت چیزی فراموش شود عجب نباشد یا آدم نهی را نهی تحقیق

دانسته بود نهی تحریم یا نهی را راجع بشجره معینه میدانست و بدان اختصاص میداد نه علی العموم بر جنس آن

حمل میکرد و بر هر تقدیر چون ابلیس بخوردن آدم معلوم کرد و حوا بر بسیار نمود چند دانه از آن تناول

کرد و در حال قرب لباس الذی ایره آدم و از زیب عصی جلادت آن خوشه او نیز بر افت قوا در

دانه بخورد و حقیقت آن از میان... بخوردیده ایشان جدا آدم و حوا آن

سر برکشیده فرمان سجود رها نمود و از رحمت و رضوان... از بهشت و گفته اند از طاعت کنایه غیر

... و کو شعر برکنده ولت و ایشان فرار از شجره یعنی بسبب سجود عن عیشه یا اید قاله

الله فی ایدها فعلته عن امری و الکه از لها منحدر اند ایه تحیر را عاید کند... سیطان است مرا

زانی بهشت دور کرده از جنت و بر این ان زوال آورد آخر... پس بیرون کرد ایشان را

آنچه از اخراج شیطان تجاوز است چه پیروی کنیده ابر آیات و چون سبب اخراج شیطان بود

فازلهما الشیطان عنها

فاخرجهما

میگویه بدر آورد آدم و حوا از نخل بود نزد ایشان دران ضرر اگر رحمت و لطف ایجابست
برده قسطلم نیشا الخوابث نوامیس بود از بهشت او از نخل بیت که در وصف آمد آدم سلطان دار الملک
بهشت بود متتوج بتاج عزت متلبس بلباس کرامت غلمان و ولدان در مقام خدمت رضوان و حوران در باره
ملازمت حکم ایشان بر نشستند روان بود بعد از خوردن آن دانه ز فرقش تاج کرامت از فرق عزت ایشان
در افتاد و حلی و حلل بهشت و از تن ایشان بر نخت برهنه شده کال خود در کنج بنشستند بلانزه درخت کری
سنگ قطعه از ایشان دور شد و از تسبیح برگ نوائی غمناک شنید آدم از خجالت بر بلخی هر طرف گریزان میرفت
ناگاه خطاب رب الارباب رسید که فرار منا از ما میگریزی آدم در جواب گفت بل حیاءً منک یا رب
گر تحقیق از حضرت تو کی میرفت کجا روم که نمیرازم توبت نه فرادم خواستم نه لطفت گریزی را ندارم
اتفاق افتاد [illegible] موجب فرقت [illegible] برگ انجیر خود را پوشید بند و فرمان
مطاع در رسید که از بهشت بیرون روید آدم دست حوا را گرفته از دروازه بهشت روی به بیرون نهاد و [illegible]
بدر بهشت رسید کلام بسم الله الرحمن الرحیم بر زبانش جاری شد جبرئیل گفت ای آدم [illegible]
[illegible] از افق غیب لمعه صبح صلاح ظاهر شود خطاب آمد ای جبرئیل بگذار تا برود جبرئیل گفت آلهی [illegible]
خواهد شد که روی رحمت [illegible] گفت [illegible] رحمت کم [illegible] و از رحمت کردن اندوه [illegible]
[illegible] رحمت کنم [illegible] رحمت کرده باشم [illegible] آدم روی به بهشت نهد [illegible]
از فرزندان وی [illegible] رحمت کنم [illegible] رحمت [illegible] گفته اند
نکته در اخراج آدم از بهشت [illegible] آدم و ترتیب حوا [illegible]
بود [illegible] جای پاکست [illegible]
[illegible] جای پاک برای پاکان [illegible]
[illegible] وجود صفوت و صفت خلافت [illegible] از بهشت [illegible] حال ما [illegible]
[illegible] اعتذار گناه [illegible] ملامت [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
بهشت [illegible] جنانچه در روح الارواح آورده که از وجود دست
[illegible] آدم بود که قیمت بهشت بر کف او نهاد [illegible] دانه گندم [illegible]
[illegible] از بهشت روی [illegible]

دانه گندم

دانه گندم [illegible] آدم بهشت را
بدو گندم [illegible] در کشف [illegible] فرموده که آدم [illegible] از بهشت
[illegible] عشق در آن بهشت و عشق در دار السلام بابد نه دار السلام عشق [illegible] ملامت است
[illegible] ای مرد ره عشق [illegible] ملامت [illegible] سلامت
و حقیقت این سخن آنست که آن شجره که آدم ممنوع شد از نزدیک شدن آن شجره محبت بود و
[illegible] الامر [illegible] آدم [illegible] محبوب [illegible] که
[illegible] طلب [illegible] الناس حریص علی ما منع [illegible]
[illegible] آدم [illegible] آن [illegible] محبت [illegible]
روحانیت [illegible] حکم [illegible] آدم [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] محبت [illegible] محنت و محبت [illegible] و بلا و ولا
البلاء للولاء کاللهب للذهب دوستی چون زر بلا چون آتش است [illegible] در دل آتش
[illegible] که حب [illegible] منقولست
که [illegible] آدم عشق و محبت [illegible] محبت [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
سلطان عزت [illegible] عشق [illegible] آدم [illegible]
[illegible] عشق [illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] آدم [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible] عشق
[illegible]

آمده‌ایم پس آن سخن که حکم شد بهبوط آدم و آنها که در قصه او مدخل داشتند خداوند تعالی این حکم بخودی خود

وقلنا اهبطوا منها فرمود چنانکه گوید و گفتیم ما فرود آیید از بهشت [illegible] در آن محل آدم دست حوا

گرفته گفت بیا تا برویم که [illegible] آمد [illegible] رسید جبرئیل

گفت ای آدم دست از حوا بدار که هر یک را بجای می باید رفت آدم دست حوا بگذاشت

و هر یک روی بطرفی آورد [illegible] آدم میگریست و [illegible] حوا فریاد میکرد که [illegible] ملایکه بتعجب

ایستاده میگریستند در وقت [illegible] آدم میگریست و ابلیس و مار و طاووس را نیز بهبوط

حکم شد آدم بسراندیب فرود آمد بر کوهی که نود نام داشت و حوا بجده افتاد که نزدیک مکه مبارکه است

و طاووس [illegible] مرج الهند و مار بخطه اصفهان یا سجستان و در منزل شیطان اختلافست

گویا مکه بود یا [illegible] نزدیک بصره اند و در تفسیر قرطبی گوید که بسمنان فرود آمد از حدود ری

و محققان گویند تعیین مسکن جهت ابلیس چندان جهتی ندارد زیرا که [illegible] از جمیع

اطراف جهان احاطه کرده [illegible] و جواب آیت فرود آمدید

بعضکم لبعض گفت برخی از شما مر برخی را دشمن [illegible] این عداوت اولاد آدمست عدو

با ابلیس [illegible] و مار نیز دشمن اولاد آدمست و در کشف الاسرار آورده که

حضرت صلوات الله فرمود در باب حیات که [illegible] صلح نکرده ایم

با ماران از آنگاه که با ایشان حرب کرده ایم [illegible] ابلیس بهشت دیگر فرمود

ولکم فی الارض مر شما راست و ذریت شما را ای آدم و حوا در زمین موضع قرار و آرام مستقر

[illegible] مستقر قبورست [illegible]

[illegible] و دیگر شما راست در زمین [illegible] متاع

الی حین [illegible] تا هنگام سپری شدن اعمار و انقضای آجال و در کشاف

فرموده که تا روز قیامت آورده اند که چون آدم [illegible] یاد میکرد و

میگریست و از ابن عباس منقولست که هرگاه آدم یاد بهشت کردی بیهوش شدی و بحقیقت این گریه

و ناله نه از بهر بهشت بود بلکه از شوق خداوند بهشت بود [illegible] در هوای جمال

یار بود [illegible] ای یار و دیارم چو بگذرد بخیال شود منازل از آب دیده مالامال عاقبت مدد

فتلقی آدم عنایت او را دریافت پس فرا گرفت آدم تلقی فراگرفتن از روی فهم و فطانت یعنی قبول کرد

از خداوند خویش [illegible] سخنی چند و بر تقدیری که نصب آدم و رفع کلمات خوانند یعنی کلمات

دریافت [illegible] آدم را [illegible] و آن بقول اشهر اینست که ربنا ظلمنا

انفسنا الآیه ابن مسعود گوید [illegible] کلمات [illegible] گفت و توبه او بدان قبول شد و آن اینست

سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک لا اله الا انت ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر

الذنوب الا انت و ابن عباس گوید کلمات [illegible] آدم گفت یا رب نه بدست خود

آفریدی جواب آمد بلی گفت خدایا نه [illegible] از روح خود بر من دمیدی خطاب رسید که بلی گفت الهی نه

[illegible] رحمت بر غضب [illegible] حکم کردی بسکون من در جنت و

بهشت [illegible] خدایا اگر توبه کنم [illegible] آدم

مرا باز به بهشت میبری خطاب آمد که نعم و جمعی دیگر گفته اند [illegible] هرکه مرتکب صغیره یا کبیره

شود [illegible] اعتذار [illegible] عزم جزم کند [illegible] آن کار نکند [illegible] توبه او قبول

کنم این کلمات [illegible] فراگرفت [illegible] از ابن عباس [illegible]

فرمود که خدای تعالی خانه فرستاد [illegible] از یاقوت سرخ [illegible] بجای خانه کعبه که حالا است [illegible]

کردند و آدم را امر کرد تا بطواف خانه رود و چون آدم بنزدیک خانه رسید [illegible] جبرئیل

مناسک حج و آداب عمره بدیشان آموخت و بعد از آن مراسم حج باتمام رسید خدای تعالی وحی

کرد که توبه شما پذیرفتم [illegible] توبه آدم [illegible] قبول یافت [illegible]

بروی غالب بود [illegible] سیصد سال آدم سر بالا نکرد [illegible] شرم

[illegible] در اخبار آمده که اگر جمع کنند گریه تمام اهل دنیا [illegible] داود

علیه السلام [illegible] نوح علیه السلام

[illegible] آدم از همه بیشتر [illegible]

آدم [illegible] بقول صحیح دویست سال میگریست چندان باران حسرت از ابر دیده بر زمین

[illegible] مرغان هوا از

آب دیده آدم میخوردند [illegible] آب نخورده ایم آدم

[illegible] مرغان [illegible] سخن [illegible]

[illegible] گفت [illegible] مرغان هوا با آب دیده من [illegible]

آخر آب چشم کنه کاران چه مزه خواهد بود خطاب آمد که ای صفی دل خوش دار مرغان درست میگوید هیچ
جوهری لطیفتر از آب دیده نیافریده ایم ٭ گوهر لباس گران بها ز اشک ٭ سبب آبروی عاشقست
گریه می گران بخر بابه ٭ اشک ابر لکن کهر بابه ٭ ابر تا گریه در چمن نکند ٭ غنچه لب خنده بر سمن نکند
اما دعا او آن بود که تشفع کرد بحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله گفت یا رب بحق محمد که ما را بیامرزی
وحی رسید که آدم محمد را چگونه شناختی گفت آنگاه که نام او بر ساق عرش با نام تو دیدم
دانستم که گرامیترین خلق تو او تواند بود پس چون آدم بحضرت خاتم استشفاع نمود توبه او محل قبول رسید
چو آدم کرد روی دل بسوی او ٭ شفیع آدم آمد آن دلیلی که اول دسته بند گلشنی بود ٭ در آخر
جان خوش بود ٭ در حقایق آورده که آدم فرا گرفت از حق تعالی معارف و علوم و معانی که سبب تقرب او
شد بحضرت عزت و حقیقت آنست آن کلمات را بر اجمال بگذارند چنانچه حق سبحانه آنرا مستتر گفت
و بتفصیل نیاورد تا اسرار دوستی پنهان بماند اهل اشارت گفته اند هر چند زبان بتفسیر بدین بگشاید
عینست اما احتمال دارد که حبال الوداد و قال الغیبه باشد چه دوستان بوقت وداع گویند زنهار ما را بکلی از دست
و صالی بانخوشی در نیاورید عهد محبت ما جان مورد ... افراموش مکنید ٭ فراموشی نه شرط دوستانست
خود فتوحات آورده که کلمات اعتراف بود از آدم بگناه خود در مقابل سخن ابلیس که گفت انا خیر منه
و خدای ما را شناس کرد و نیز بدعوی ابلیس مقابل او تا از شکل او بر حذر باشیم و خضوع و حصار توبه ما ...
رفیعت با وقت هجوم خوف و جرائم در دی گریزیم دار این بود که چون آدم اعتراف نمود
پس خدای تعالی از جود قبول کرد و بر رحمت توبه او را و خوا در کتب توبه آدم مذکورست چه زنان در ذکر
امور تابع مردان باشند و دیگر آنکه خبر احوال ایشان بر سترست پس سکوت از ذکر ایشان اولی باشد و
از جهت در بیشتر جای از قرآن و حدیث ذکر زنان مطوی است ٭ بدرستی که خدای تعالی ٭ او ست
توبه دهنده مبتلایان و بقبول بفضل بر ایشان التواب اسمی مشترکست میان خدا و بنده
اگر صفت بنده باشد معنی آنست که رجوع کننده بحق چه معنی اصل التوب بازگشتن و رجوعست
و هر عاصی که گناه کند وقت توبه باز آید پس بنده هرگاه که دلدار خدای را بدان صفت کنند معنی این بود که در
امر بنده که با او باز گردد بقبول کننده عذر مجرمان و نوازنده عاصیان توبه کاران در تفسیر ... فرموده
که التواب صیغه مبالغه است کسی که بار بار نه بر ذات آزرده باشی گویند و چون پیشه کسی این باشد ... بنده
بصفت حضرت او باشد که اراده با او و پند بگناهی بازگردد و باز توبه کند او ایزد تعالی برحمت با او بازگرداند

توبه او بپذیرد ٭ دادرست مهربان و رحیمست بعفو بسیار که فته عارفان گویند هبوط آدم را سبب
صعود و ترقی حال او ساختند و دور کرد ابلیس را از بهشت بسبب قرب او رفت ٭ ساطلب بعد الدار عنکم
لتقربوا نار حبیش را در عین غضب ساکنند چه ج من الوصفین وعده ایست عتاب را ...
عفو و چون هبوط آدم برحمت بود از تاکید امر بدان خبر داد ٭ گفتیم ما دیگر باره ٭ فرو روید
از بهشت ٭ عارفان گفته اند که هبوط از بهشت است بآسمان اول و دیگر از آنجا بزمین و در آن
عین اعیان گفته هبوط اول از منزل مطاعست به از طلال و منزل دو هبوط ثانی از آسمان بزمین صاحب
فتوحات آورده فرستید از علینا ابواب عنایه که هبوط آدم و حوا برای کرامت بود و هبوط ابلیس بجهت
عقوبت چه اهباط آدم بنا بر صدق وعده انی جاعل فی الارض خلیفه و قوع یافت و حوا برای تناسل
فرود آمد اما هبوط برای عقوبت بوده و آن موجب خذلان و عقوبتست ٭ پس اگر بیاید بشما
از نزدیک من ٭ دلالتی و هدایتی و بیانی و رسولی و کتابی و بیانی که کننده راه با حرف شک آورده و
اتیان هدی با شک ممکن است آن گفته اند که فی نفسه محققست و عقلا عقوبت و واجب ولا کرهی در شک ...
دیگران مشکل بود و نزد محققان آورده که در بین آیه بشارتست مر آدم را اگر چه از بهشت دور افتاده
اما الهام و وحی من لا ینقطع تو خواهد رسید و از ذریه تو بسیار انبیا و اصفیا بهر کت پیام و هدایت
الهام من انقطاع نخواهد داشت و در آینه آدم بدین اشارت و بشارت در گوشه زندان وحشت
بود ٭ بیعون لطف بخشی تو جانم زنده است ورنه ٭ کسی را جان کجا ماندی دریغ دوری و تنهائی
پس آنانکه متابعت کنند و از پی روند ٭ دلالت و بیان مرا و در انوار آورده که تکرار لفظ هدی
و عدم اضمار جهت آن باشد که نا ام است از اول چه آن خبر است که بر نهج شرع و مقتضای عقل باشد و اول
متابع صرفا باشند ٭ پس هیچ ترسی نیست ٭ بر ایشان از نقل حلول مکاره بدیشان
و نه ایشان اندوهگین شوند از تحقق فوت مراد از نفی ان در این کلمات نفی
عقاب و اثبات ثوابست مومنان را و آنچه از وعده ایشان و عده بیدیهی که فرا در جیکویند
آنکسان که ٭ پوشیده حق را در ادای مراسم بدین تعالی نگاه نیند ٭ و تکذیب کنند ٭ بدلایل و آیات
ما یا به در تکذیب کننده قرآنند و تکذیب نا بینه معجزات انبیا اشعار بکفر حال باشد و تکذیب به زبان ٭ آن گروه
یعنی اهل کفر و تکذیب ٭ اهل آتش اند و ملازم دوزخ بسبب ایشان با صحبت و تحقیق در بهشت
جه ایشان مراد در آخرت فرد در دوزخ معقد خواهد بود پس گویا که مالک صاحب اند ٭ ایشان اندر آن جاویدانند

و ایای فاتقون ـــ چاره بود ما که شد که چاره بود ان برای زیادت نعمت بود و نعمت ــــ دوزخ فیها و قطع
طمع از ملک و ملکوت و نومیدی از انقطاع عذاب حاوتنا الرحمن شد اتاب سورة الحجب انه هو الکریم الوهاب
بعد از ذکر ایمان اهدی و متابعت آن که دعوت عام بود ابتدا کرد به دعوت خاص و خطاب متوجه ساخت با اهل
کتاب که ایشان حضرت رسالت را میشناختند یادگار انعامات عام و مغلوب کرد به ذکر نعم خاصه که
اسلاف یهود در ان روزها داشته بودند تا شاید که جنبانی ایشان نعمتها از لجاج و عناد باز آیند در بین قول
خطاب یهود را از اولاد یعقوب علیه السلام که در زمان حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم در نواحی ان بودند میگوید
ای فرزندان یعقوب اسرائیل لقب یعقوب است و معنی او بلغت ایشان برگزیده خدا یا
بنده او و یعقوب را دوازده پسر بوده هر کس شعبه شده و ایشان را مجموع اسباط بنی اسرائیل و
بعضی از نصاری و تمام یهود ازیشان بودند و اینجا خطاب با یهود است ایشان را میفرماید یاد کنید به زبان
و بدل بگذرانید نعمتهای مرا لفظی واحد است و معنی جمیع چنانکه و ان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها ذکر نعمت شکر است فرود و قیام بشکر او و تأمل در ان برای تعظیم و اعتداد بدان
آن نعمتها که انعام کردم بدان بر پدران شما که فرزندان ایشان شمایید از فرستادن موسی و
توراة به هدایت ایشان و انزال من و سلوی برای ایشان و نیکوییهای چندان میکویم بشما که فرزندان
زیرا که منفعت آن و فخر و مباهات بدان ایشان نیز حاصلست و گفته اند یاد کنید نعمتی که بشما ارزانی
داشتم وان در یافتن زمان سعادت نشان محمد است صلی الله علیه که در تورات بوجود و ظهور او شما
را بشارت داده بود پس برای نعمت رغبت شما رسید فرصت ملازمت او را غنیمت دارید و امعان
گذشته را بیاد کردن نعمت فرمود و این اشارت است بدانکه منعم را کرد که فاذکرونی نیز زیرا که دیگران به نعمت
بازمانده در این حالت احسان مرکب [illegible] نعم بعیدان معرفت منعم رسیدند ایشان را گفت نعمت مرا
فراموش مکنید ایشان را گفت فراموش مکنید ایشان را بعد نعمت داده به نعمت از خود یاد کرد اینها را
محبت داد و شرط محبت با خود گفت کدام نعمت در مقابل محبت آید کدام انعام در موازنه شهود ملک
علام شاید ــ در هر عالم که آگاهی از او ــ زو چه به دل اگر آن خواهی از او ــ و وفا کنید
به پیمان من و ان چنانست که در وقت فرستادن نقبا اثنی عشر نقیب بر فرزندان بنی اسرائیل بسته
بودند و لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا با ان میثاق لا تعبدون الا
الله و بالوالدین احسانا و ازین جز عهد دیگر آنست که عهدی بود که در تورات با ایشان بسته بود از

حاشیه: یا بنی اسرائیل — اذکروا — نعمتی — التی — انعمت — علیکم — میگوید — یاد کنید به زبان — واوفوا

بستن پیغمبر امی که از نسل اسمعیل علیه السلام بیرون آید و نصرت و متابعت او برایشان لازم گردانیده
و در فصل تاسع از سفر اول توریة و یازدهم و بیستم از سفر خامس و در بیست و دوم از کتاب اشعیای نعیم
ری بشارت داده پس معنی آیه از روی حقیقت این باشد که وفا کنید بعهد من در اتباع محمد مصطفی
الله علیه و آله ـ تا وفا کنم ـ بعهد شما یعنی جزا دهم شما را که شما را رستگار و اغلال و اصار یعنی
تکالیف که در توریة مقرر کرده بود از شما بردارم و یا وفا کنید با اوامر و ترک نواهی تا وفا کنم
باعطای مغفرت و ثواب تا شما را با استقامت در زیر بر صراط مستقیم تا برسانم شما را به نعیم مقیم
و بزبان اشارت وفا بعهد الست است میگوید وفا کنید بعهد روز میثاق تا وفا کنم بر الجزیل [illegible]
از بشارت ولی است یوم التلاق و هر ایرا با بنده عهدی از اولست در روز عهدیکه بنده را وفای
است از جهت سبحانه در برابر آن عطا ایست پس تاویل آیه بدین وجه روان کرد که فرمان من بجای
آرید در پرستش تا برامید شما وفا کنم در آمرزش تا بحث بیدار روی بنقش خویش در های بهشت
مفتوح کردم بر دلهای شما ابواب شد به دریاهای اخلاص سر تا بجا دارم شما را با صلاح ظواهر با
قیام نمایید بخدمت تا قبول کنم عبث یا پیش آید بصدق محبت تا برسانم شما را به پیشگاه قرب
و وصلت یا توکل کنید بر من تا تفضل کنم یا بسند است عرفان ورزید تا اوراست مجلس جانان [illegible]
رعایت کنید باداب طریقت تا هدایت یا جهد با اسرار حقیقت یا با خلاص گویید ربنا تا از کرم
اصغا می گویم عبدی عبدی یا آن کنید که من گویم تا من آن کنم که شما گویید در فردوس المواعظ
آورده که سلطان ابراهیم ادهم بر کنار دجله وضو تجدید طهارت میکرد ناگاه مردی از بالای جسر در
افتاد ابراهیم گفت خدایا نگهدارش مرد در هوا معلق بماند تا مردمان بیامدند و او را بگرفتند
گفت ای ابراهیم چه کردی که دوست سخن بدین زودی شنید جواب داد که هرچه او گفت
چنان کردم لاجرم هرچه من میگویم او چنان میکند من کان لله کان الله له ـــ هر کس که از روی صدق با او
باشد باشند از روی لطف او را باشیم ـــ و ایای فارهبون ـــ و از من بترسید در نقض عهد
و شکستن میثاق من رهبت ترس باشد و ترس در قرآن بر شش وجه آمده خوف ان تغیب
غایبانست و حصه رایان سلاح مومنانست یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الابصار و
وجل آن بهره عابدانست ایشان از غفلت ریا و [illegible] اخلاص برایشان [illegible] اذا ذکر الله
وجلت قلوبهم و رهبت صفت زاهدانست لذت [illegible] از خلق [illegible] غنیا

حاشیه: اوف بعهدکم — وایای فارهبون

دو چیز ترسی بسبب خشیت عالمانست که از کردار خود و جنایت نفس و از روزگار خود و عظمت حضرت اعلى
یخشى الله من عباده العلماء و اشفاق از آن عارفانست ترسی کشنده و بهلاکت کننده بسبب و
ندای لا تخافوا و لا تحزنوا از سر او ام [illegible] جز خشیت [illegible] مشغول هیبت نصیب صدیقان است این
ترسی از غیبت [illegible] چون برق هیبت بر دل تابد [illegible] قوت و نه جان را
طاقت ماند [illegible] چون بر افروز دان هیبت [illegible] آن
کباب شد و [illegible] امام ابو منصور [illegible]
رهبت را بر سر [illegible] آورده رهبت ظاهر آن بود از علم بوعید شرع روی نماید و رهبت باطن و آن
متفرع بر معرفت [illegible] قلب بود و رهبت غیب و آن از تحقیق سبق ازلی حکم قضا و قدر تولد
کند و چون عهد و پیمان و مقصود از وفای عهد و وجود آیا لست بود از سبالغه در باب وفا میگوید

وآمنوا
بگروید ای اسرائیلیان [illegible] فرو فرستاده ام از قرآن بر محمد صلى الله علیه
بما انزلت
در حالتیکه آن فرو فرستاده تصدیق کننده است مصدقا [illegible] آن چیزی را که با شما است یعنی توریة
قید کرد منزل را بانکه مصدق کتاب ایشانست یعنی بران وجه نازل شده که در توریة منقولست
و موصوف بوده یا مطابق آنست که در قصص و مواعید و دعوت بندگان بتوحید و امر بعبادت
و عدالت و نهی از فحش و ظلم و معصیت و اگر مخالفتی است در جزئیات احکام بسبب تفاوت زمانست
مصدقا
و حی قطع مصلحت بندگان [illegible] کتاب بگروید و مباشید اول کسی که کافر شود
به
از اهل کتاب بقرآن و سزاوار آن بود که اول مؤمنان باشید که محمد و قرآن را شناسید زیرا که
ایشان شناسایی حاصل بود و دیگران از نعمت ایشان غافل بودند یا مباشید مثل اول کرده
کافران بود یعنی مشرکان عرب که مشهور مقدم بر قرآن از جماعت خود و سرور مشرکان هر توریة را
ولا تشتروا
چه کافران می باشند با آنکه مصدق است آنکتب هم کافر بود و مدل مکنید بآیتهای من
ثمنا قلیلا
کتاب من که توریة است بهای اندک را خطاب با علماء یهود است که عوام ایشان را از تحصولات
و هدایا و غلات خود وظیفه میدادند بر جهت تخفیف ... رعایت [illegible] می پوشیدند و در
چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب مرایشان را از هدایا و صلات محروم ساختند تا آیات
توریة که تحریف و تبدیل نموده امر محمد صلى الله علیه می پوشیدند و غرض آنکه ریاست و بزرگی قوم بر ایشان
مقرر ماند [illegible] احبار را [illegible] میکنند که کتاب من را بمیفروشید بابهای اندک چیزی و حظ

وبنا اگر

و بنا اگر چه بسیار است اما رفعت باپهرای آخرت که ارزش با قوت بیشوی نعمت اندکست آورده اند
که روزی کعب بن اشرف از جمع احبار پرسید که چه میگویید در کار این مرد یعنی دعوت و نبوت
نبینه یعنی محمد صلى الله علیه جواب داد و گفت که ما را معلوم است که او پیغمبر موعود است کعب از روی
حسد گفت اگر چنین می گفتید بسیار از خود منع صلات و هدایا آماده ببود و آن قسمت طعام دوان همت
فوت ظاهر و در کوشش آن که گفتند ما این سخن از روی فکر و روایت نگفتیم و قول حکمی را که گفتند اند
سخن را اندیشه و آنکه بگوی لا زینیم اگر مهلت دهی بتوریة رجوع نموده از حقیقت این
کار ترا خبر دهیم روزی دیگر بطمع هدیه باز آمدند و نعت سید عالم را بنعت دجال تبدیل داده
گفتند ما غلط کرده بودیم این نه آن کس است که ما در توریة حدود آن است وادوان و بر صفات
او میثاق فراگرفته کعب این سخن را بشنید و هدایا صفا نمود و هر یک از ایشان را صلات جود بهار
کرد کالبس داد و وایشان کتاب جلیل را بمتاع قلیل فروختند سود ایشان خلاف جلیل از
کالای حقیقی بسیار را باندک انداک فروختند نسبت تمام دنیا بدین آن کالای باشد
بعیر متناهی و هدایای یهود احبار را نسبت بآن چه در غایت قلت بود پس خواهد بیایند میفرماید که
وایای
فقره اینست شریف بزرگ بدین چیز را که کلام حق است باندکی از اندکی وازمن که خدایم
فاتقون
بترسید از حطام و دوام از هم پرهیزید و لطف معنای این آیه برین فرود آورده اند که ستاینده بر ختم
آیات بتقوی و بند دنیا و در توریة ابتدا از خرت نعیم نهی کرده بوده و فرموده که بیامرزید مردم دادار بیمان
ولا تلبسوا الحق
حیا ظاهر امو فقده بند را پیمان و میامیزید سخن راست و درست را که بر شما فرستاده ام از
بالباطل
صفات محمد صلى الله علیه بناحق که شما برست خود می نویسید از وصف دجال یا یهودیت و تخفیف
که حق است بتکذیب قرآن که با طلست تباه میکنید دعوی آنست که نبی از یهود میگفتند این محمد
پیغمبر است بحق فرستاده اما نه بنی اسرائیل بلکه بعرب یعنی بنی اسمعیل است و هر یکی که بوی ایمان
آریم خوانند که گفت اول سخن ایشان حق است و آخر باطل آن حق را بآن باطل میامیزید و تفسیر آورده
که اگر چه آیه خاصست در صورت اما عامست در معنی و برهان است است هم علما را میگوید حق را
بصورت باطل میامیزید یا باطل را در صورت حق جلوه مدهید سهل تستری فرموده که میامیزید دین
را با هم عقلی که هر که چنین کنند ایشان دارو دان این شرک و بتگری را دین خدا دهد آن چه از ایشان
ناپسند است دهد ای دوری علاء الدوله گفته است حفظ النفس علاء الدوله ما هم قوت امسا ... که بایکدیگر نیامیزند

صاحب دل وابسته بدوای حق شده است و صاحب نفس مشغول باستغنا ، حظ هوا بلکه بدر رسند و بیا خسیسی
در حقیقت نفس با بلکه بکرسی از کار نکنند خود پرستی و خدا پرستی ضدان اند در یک جا مجتمع نشوند

بیت
باید دوست کزین کمال یا جان یک خانه دو مهمان نگنجد
و بپوشید حق را و میت داخل تخت ـ

الحق
حق را که صفت مصطفی است لکها میدانید که او پیغمبر بحقست یا میدانید
کهپوشید آن زشت تر است از آنکه کسی نداند هم جاهل را از ان جهله عذری هست با دانش از
راه نفهمد عجب نیست و دانستن در راه فنا دان عجب تر است صاحب بحر الحقایق فرموده که نفس خود
را از طریق وصول بحق باز ندارید و جاهل که تعلق دلست بغیر حق و مپوشید حق را بالتفات ما سوی الله و بشما

علم
و دانستید که غیر حق را وجود حقیقی نیست غیر او همه سراب اند و عنوی دارند بود او میطلبی اوست که

واقیموا الصلوة
کرده بیان خود است بیای دارید نماز مسلمانان یعنی بیان وجهی که ایشان میگزارند

الزکوة
و بدهید زکوة مال در شرایط ان بهمان نوع که مسلمانان میدهند بعید رو از جمله ارکان شرع
هر دو اصل بزرگست و عبرت کرده یکی اعظم عبادت بدنیه که نماز است یکی دیگر اعظم عبادت مالیه که زکوة است
و زکوة در لغت بهم فرو رنام دارد و بیند و هم پاکی را و هر دو معنی راستست هم زکوة مال را از آلایش پاکیزه
گرداند و دل را از وسمت بخل و امساک نگه دارد و زکوة سبب افزونی فضیلت است یا زیاده شدن
مال زکوة مال بده از که نیست فضله رز را چه باغبان ببرد بیشتر دهد انگور و نماز گذارید
مراد از رکوع صلاة نماز است تسمیه کل باسم جزو یا آنکه در نماز یهود رکوع نبوده این فرمان مخصوص کرده شد

مع الراکعین
با آنکه رکوع کنید با رکوع کنندگان در نماز یعنی مسلمانان و میباید که نماز میگزارده باشند
حکم شد تا با جماعت مومنان اقتدا کنند و نماز جماعت را بحکم حدیث صحیح فضل بر نماز تنها بیست
هفت درجه و در تتظاهر نفوس و تعاون قلوب است و در انجا زا لبیان فایده جماعت برین وجه بیان
میکنند که در جماعت کسی هست که تلاوت و صلوة او تمام باشد و ملکیست و در آئینه چنین نماز مقبول
حضرت معبود فوایدست و برکت آن طاعت هر یکی از آن جمیع بدرساند و نقصان بشرف قبول خواهد
رسید زیرا که آن جزو طاعت است از اجزای صورت نامه علیه بذیرفته و قسمی بلا اجزا منی به هر جزوی
تحقیقی یکی از اهل جماعت یعنی آن جزوی مل بحکم کمال خود شفاعت کند در تابع اجزاء حقیقی که مستحق
قبول نبود و در سرایت فایده برکت مقبول در غیر مقبول همچون سرایت اکسیر واجب و ناقص که
ایشان را تغیر داده بدرجه کمال میرساند فاکه که هم صحبت کمل کند غالیه در دامن سنبل کند
نماز

در لطایف قشیری یعنی برین وجه مذکور است که اقتدا کنید با ما در سلف بزرگوار زور هر کردار و گفتار و آن
حقیقت افزاو در سبیلا و اجتناب نمایید که در طریق سلوک جمع بودن سلامت و قرب است
همچو بیگر از کجا یاری بر آتش زانکه اینجا جسم کاروان رهزنان را بشکند نیک و پشتان

اتامرون الناس بالبر
را یا میفرمایید مردم را بخیر و نیکی یعنی چگونه امر میکنید
و فراموش میکنید و دست باز میدارید از خود دلنشیا منسیای خود را
دیگر یکی مکر ابد یا امر میکنید بر است گفتن و در روغ میگویید یا بصدقه میفرمایید و در وقت
تصدق بخل مینمایید یا قوم خود را بتمسک و اعتصام باحکام تورات وصیت میکنید و خود تغییر و تحریف
با آیات آن راه میدهید و در اسباب آورده که یهود مدینه بعضی از یاران و خویشان را که پیش ان
سبقت گرفته و در ربقه اسلام آمده انقیاد احکام شریعت مصطفویه علی واضعها افضل الصلوة
می نمودند ره راه و بیدی برین وجه وصیت کردندی که بران دین مبین و شرع متین که اختیار کرده اید
ثابت قدم و صادق دم باشید که ذخیره سعادت شما در عالم آخرت همان خواهد بود و هر چه محمد میگوید
متابعت او لازم دارید که اقوال او مقترن بصدق و افعال او مخفی بر دو ضرر است حضرت عزت

وانتم تتلون الکتاب
بدینگونه بزبان تصدیق میکردند و از پیروی احکام شرع تحاشی مینمودند نکوهش میکند و میگوید دیگران را
بر استقامت در طریق محمد تحریض میکنید و از غرور و ترددی خویش غافلید و حال آنکه
شما میخوانید تورات متابعت ایشان میکنید یعنی میخوانید و میدانید که در وعیدات

افلا تعقلون
بر عناد و کلکونه و ترک نکوکاری یا بر تکذیب محمد صلی الله علیه آیا چرا عقل خود را کار
نمی فرمایید و از روی اندیشه با نفس خود رجوع نمی نمایید که این صورت روز قیامت بر شما
حجت شود که حق را دانسته متابعت نکردید و دیگران را بر نیکوکاری فرمودید و خود از ارتکاب آن بر طرف
بودید و درین آیه تهدید عظیمست کسی را که دیگری را دوستند کند و نفس او پند نپذیرد از حضرت عیسی علی
نبینا و علیه السلام منقولست که یا واعظ عظ نفسک ای انکه دیگر از ابشربن نصیحت میکنی نخست
اول نفس بیمار خود را علاج کن اگر بشریت نوصحت یابد دیگرا نیز را بعلاج مشغول شو و الا انفرادی کرم
دار ای دل که جهد را کردن توکرم کرم کی خود ره دارحق دارستم ای زبان که جهد از تاصیح
بدی تو به تو کت از چه تن زدی علما با عمل شبیه چراغی که خود میسوزد و جلیس را می افروزد و
در احادیث آمده که شب معراج بملک شتم جمعی که کسی از ایشان با تو از قیچهای آتشین لبهای ایشان می بریدند

۸۱۸

از فعال ایشان جبرئیل را پرسیدم جواب داد که جمیع خطبا امت تو اند که دیگرانرا باعمال خیر امر مینمایند و خود بدان اشتغال نمایند ای طرز مرد آنست که بگوید و بکند و اگر بگوید و نکند خود از مردی نصیب ندارد
بایدت اول ادب آموختن پس دگرانرا ادب آموختن چون سبب طاعت بود پای
به عملانرا بعمل رهنمای علی یکی کس کاری نزدیکتر از قول هزار کس و از اینجا گفته اند که هر که موعظه سخن گوید کلام حسن را ضایع کرده و هر که بعمل بند و هر سهامش بهدف مراد رسد و انوار را سوده که مراد از این آیه
حث و اعظان است بر تزکیه نفس و اقبال بر آن مکمل او تا چون قایم باشد دیگرانرا اقامت تواند کرد نه
منع او از وعظ و نصیحت زیرا که هم عمل مامور به است و هم وعظ و اخلال با حد امرین که مامور بها باشد
موجب اخلال بدیگری نیست و بعضی خواهند اکثر علما التفسیر بر آنند که خطاب با اهل کتاب است
و اگر چه مولفانرا نیز در ضمن آن تعلیم آفات بسیار حاصل میفرماید که استعانت جویید و در تحصیل ثواب و
دگر مقبول گردن تا متنادل باشند هر چیزی را که در آن استعانت باید جست و گفته اند یاری جویید از حق
تعالی در تکمیل دین و نجات بعقاب [illegible] شکیبائی کردن در ادای طاعت یا صبر بودن از ذکر نبی حصیت
یا روزه داشتن صوم را صبر گفته که حبس نفس است از مالوفات و لهذا رمضانرا شهر صبر خوانند
و دیگر یاری جویید بگذاردن فرایض [illegible] یا دعا کردن و رغبت بر آنند که مراد
نماز است و با آنکه با عتیق [illegible] قامت صلوة فرموده و دیگر باره ذکر آن جهة تاکید باشد و گفته اند که ذکر
نماز جهة آنست که از ارکان اسلام مستلزم اکثر عبادات است چه ستر عورت و اطهار اسباب طهارت
خود میسر حال وجود بگیرد و آن مناسب زکوة است و نماز خود از [illegible] یک حال بود و آن جاری بحج جهت
دو بر نماز از ما سوی الله کل اوست به قول و آن ایمای روزه و در دفع لشکر وساوس نفس و دیو جهاد یا جنود
خیالات [illegible] مشابه جهاد است و مسالک در حال مخصوص بنسبه اعتکاف است و ذکر خدای و رسول
در تشهد خود شهادت نفی است با وجود وجوب قرائت در رکوع و سجود و غیر آن و نماز است
او در ستون دین و مسند ایمان خوانده اند در تفسیر خدادی گوید که در خبر چنین آمده است که ملک
الموت در اوقات نیکی نماز مردم نگرد هر کرا در مسجد حاضر بیند و بنماز مشغول بوقت قبض روح با نفس
فرشته او را به تلقین کلمه لا اله الا الله تلقین کند و از این آیه استدلال نموده اند که در وقت هجوم بلاد محنا
التجا بنماز و نیاز کردن نهایت مفید است و حضرت صلی الله علیه و آله چون کار صعب پیش آمدی شتاب
بنماز بردی و حق تعالی درین آیه از جمله عبادت به ذکر نماز و روزه اقتصار کرد و زیرا که مانع ایمان و منتظران

و ادل نشاط و پس

واستعینوا

بالصبر

والصلوة

ورزیدن و بیهوده شهرت و کبر بود حتی که در طلب زیادتی و کیل شهرت است رضا غلبه او کرده است
از دشوت و هدیه برگشته و در رعونت نفس در خود بینی خلیفه ابلیس است در فی غلبه مکر حق را کردن
نهادند لاجرم ایشانرا بروزه فرموده که روزه در شهوت را بند و از حرص نقاعت فرمایند و نماز
امر کرد که ماده کبر را قطع کند و از دست رعونت خلاص دهد و هم نماز کرد اند از دیث بعز کشت گذشت
و شهوت و صلوة را نسبت زد تا قوت او زودی تواضع و مسکینی دوری از صفت عجب و خود بینی
و ترک آن دو عادت نکوهیده جز بدین دو عبادت پسندیده ممکن نبود و نماز گزاردن یا انجم گسته
با استعانت نماز و صدقه یا مراد هر دو باشد و تخصیص صلوة بر توضیح عود از برای تعظیم شان او با جهت
عموم او که قال الله تعالی الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها گفته اند ضمیر راجعست بجمیع آنچه امر بدان
و نهی از آن در این آیات وارد و یافته و ان لفظ امر و نهی است بیکبیدان جمله که بدان فرمودیم و از آن
نهی نمودیم بزرگ و دشوار و گرانست مگر بر ترسکاران و آرام گرفتگان
بطاعت که مولفان ستند و حمل آن بر ایشان گران نیست که نفسهای ایشان بعبادت مرتاض شده و دیگر
در مقابل ز باخلاقات عزها از فاقات حق جنت بدرجه حق قیاس کرده اند که عبقر خاتیابت میزا سیار را
مستقیمان در برابر اندکی از آن کرامات عزیزی میفرمودند که هر که در مزد مترد و باشد کار بر دل استانست
چه کن مانند تو رحمت انشود تا مسلک عزت آسان شود کودکانرا بهر حاکت بزرد
ز آن که مستانه خود بدچشم کرد چون شود واقف عکب هر دو حالش از رفتن شکفته شود چه کن
تامزد طاعت در رسد هر مطیعان الکت آید حسد و ذوق در دور کس در طاعت لاجرم ناشکیب
از دوری ساعتی از لذت قرة عینی فی الصلوة و به انجمنی روشنی تواند دید و مرا کراحنا یا بلال ازغائب
ابن الحسن بوی توان یافت و عبادت طاعت جهت دیدن مزد خاصه خاشعانست الذین
یظنون میدانند انهم ملاقوا ربهم که ایشان رسند گانند بجزای پروردگار خویش یا بیتقین بنظر ن
برویت الله و گویند ملاقات رب مجازیست از موت که سبب اوست و این از قبیل اطلاق سبب
باشد بر سبب پس خاشعان هر لحظه بر وجود موت متیقنند و هر که چنین باشند کرانش خشوع بنشد و پیوسته بروی
اقبال غالب و بنیت اسباب سفر آخرت آماده و همیشه مشغول گردد تا هر وقت حکم عالم نفاذ باید مرد و
تو انبرا زنی و هیچ حیله باز نمانند چنان رخت ساخته آرام زده که گر کوی بشنود کردی روانه
و آن بنزد عید انند که ایشان بسوی پروردگار خود بازگشت و دشمن کرفتن

وانها

لکبیرة الا علی الخاشعین

الذین

انهم ملاقوا ربهم

نظم

وانهم الیه راجعون

به ... درین آیه تحریف بوده است که اکراه ایشان از ملاقات ابرجوع بحضرت خالق ابر ...

کردند اما ابر تا چون اوریک بر بیان برست اند نقض بودی بتحریف توریه و تکذیب سید کاینات صلی الله علیه وآله وسلم اشتغال نکردی ای پسران یعقوب یاد کنید نیکو یهای مرا آن نعمتی که ارزانی داشتم بران انعام کردم بر پدران و جدان شما گذارین خالی از برای تاکید است یا دال و ذکر نعمتی بوده که بایشان ارزانی داشته بود و این زمان ذکر نعمتهای میکنند که برای اسلاف ایشان واقع شده وا مرا نیز یاد کنید تفضیل دادم اجداد شما را و فضل نهادم بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند امام قشیری فرموده که فضل بنی اسرائیل را بریشان شمرد که و انی فضلتکم و فضل حضرت خود را بر محمد و این امت رحمت قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا محققان برآنند که محمد و ارد فرستاد ارکسی که بفضل نفس خود در کند با کثرت بتو فضل بر ور دل رخود نماید بنده و فضل خود در میکند ار ... الکل فضل رب را ایشد و مرتبه قرب دانی بیت تو درین جام باده بنی ... می درو عکس چراغ و بترسید و بپرهیزید از عذاب روزی که و وان روز حق گذاری نکند و نتواند کرد هیچ نفسی مؤمنه از نفسی کافره اندک چیزی را از جزاء طاعات یا کفایت کنند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب یعنی هیچ شخصی از دفع عذاب شخصی دیگر قادر نبود و نپذیرند و ... از نفسی کافره شفیعی برای او خواه شفیعی دار خواسته برای تقدیر که شفیعی بیارد برای خود و فراگرفته نشود از نفسی کافره فدیه که عوض خود بدهد برای گشتن عذاب و باشند ایشان یعنی کافران که در آن روز یاری داده شوند بیاری و رسته کرد ند از عذاب خدای هم اسباب خلاص دانفی کرده است از ایشان هم نیست در ماندگان یا شفاعت شفیع باشد یا بقبول فدایا بنصرت اولیا و اینجا چون اسباب مسدود شد نومیدی کلی حاصل آید کافرازاد مؤمنان درین آیه داخل نیستند بنصرت ایشان موعودست انا لننصر رسلنا والذین آمنوا و شفیع ایشان صاحب مقام محمود و شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و فدای هر مؤمنی کافر ابدورخ فرستد چنانچه در اخبار درواهست و ذکر رفع شفاعت درین آیه رد قول یهود است که میگفتند پدران ما را ... شفاعت خواهند کرد پس حق از ذکر نعم اجمالی بیان تفصیل آن میکند تا ابلغ باشد در تذکیر و اعظم بود از روی حجت اول از نعمتها اینست که میفرماید و یاد کنید چون برهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را از محنت بر فرزندان بود که حصول اولاد بسبب آن باشد از اتباع و متعلقان فرعون آل هر کس ... باشند رجوع بدو ... درین دال فرعون کردن که هم دال سافل و هم درکیش باطل بود است

درالشنه ...

در کشند و فرعون لقب ملکیت از عمالقه که ایشان با قوم عاد بودند نام او ولید بن مصعب بن ریان و پادشاه عمالقه را فرعون گویند چنانچه پادشاه عجم را کسری و سلطان روم را قیصر و حاکم چین را خاقان و والی یمن را تبع و وهب بن منبه گوید اهل کتاب برانند که نام فرعون قابوس بوده و گفته اند او فرعون یوسف است و اصح آن باشد که فرعون یوسف ریان بن ولید است و در میان این دو فرعون چهار صد سال بوده و ملازمان فرعون موسی قبطیان بودند از اولاد قبط که پسر حام بن نوح بود و ایشان با فرزندان یوسف و برادر زادگان او که بنی اسرائیل اند نشنه بجهت حکومت یوسف علیه السلام در مصر و سبب اختیار ایشان در زمان دولت او کینه عظیم در دل داشتند لاجرم درین چند وقت مجال استیلا یافته بتعذیب و تضعیف ایشان مشغول میشدند چنانچه میفرماید عذاب میکردند اهل عذاب شما را آل فرعون یا میچشانیدند سخت ترین و بدترین عذاب چون خدمت ستوران و پاک کردن مزابل و غرس و زراعت و بنا و عمارت و مانند این صد سال این نوع محنتها میکشیدند و گفته بیان عذاب اینست که ایشان میکشتند پسران شما را در طفولیت و زنده میگذاشتند دختران شما را برای خدمت یا پرده میکردند و آن برای کشتن پسران بود و مشقت شما که بنده اشتغال بنات ... بر آنها خدمت بود ذبح ابنا و در ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران محنتی دار عایش بود شما را از پروردگار شما بزرگ و بی نهایت و گفته اند در رهانیدن شما از آل فرعون نعمتی بزرگ و بی نهایت و گفته اند در رهانیدن از آل فرعون نعمتی بزرگ بود شما را و لفظ بلا از اضداد است متناول نعمت و محنت پس محققان گفته اند بلا از ما ... است و آن هم در نعمت و هم در محنت و در حال ستر و ضراکه هر مردم پدید آید چنانچه گفته ای برادر دولت و محنت محک مردست جوهر اصل ایشان زین محک پیدا شود کر عیار آن باشد کش ... نزد خلق و رغشی دارد میان مردمان رسوا شود امام قشیری فرموده که هرچه در ظاهر محنت نماید در حقیقت عاد فا ز نعمت دکرامت است زیرا که ایشان نظر بر مبتلا دارند نه بر بلا هر بلا کز دوست آید نعمت است و آن بلا را رنا ولم صد منت است هر بلا کز ... آید عطا است آن خوری جانا که در خورد بلاست و سبب کشتن فرعون فرزندان بنی اسرائیل آن بود که و قنی علما و حکما او را حکایت میکردند که خدای تعالی ابراهیم را که وعده داد بود ...

یا بنی اسرائیل
اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم
وانی فضلتکم علی العالمین
واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون
واذ نجیناکم من آل فرعون
یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم

وعده داده است که از نسل او پیغمبران و پادشاهان بیرون آیند فرعون از استماع این سخن
اندیشه‌مند شد که مبادا از اولاد ابراهیم او را منازعی پدید آید و میدانست که بنی اسرائیل
پیغمبران ابراهیم‌اند و درین باب با وزرا و ارکان دولت مشورت نمود و رای همه
بران قرار گرفت که هر زن حامله که از بنی اسرائیل پسر زاید بکشند و دختر را که استحقاق نبوت و
سلطنت نیست بگذارند گفته‌اند شبی فرعون بخواب دید که آتشی از جانب بیت المقدس
پیدا شد و [illegible] در افتاده از آنجا بنواحی مصر سرایت کرد و هر خانه که در مملکت او بود
تمام سوخته شد و [illegible] قبطیان تمام هلاک شدند و بنی اسرائیل را از آن آتش هیچ
آفتی نرسید از هول آن خواب بیدار شده و [illegible] اضطراب [illegible] و بامداد صورت واقعه
با کاهنان و معبران تقریر نمود [illegible] چنین تعبیر کردند که از قوم بنی اسرائیل کسی بیرون
آید هلاک قبط و خرابی ملک تو بر دست وی باشد و گویند [illegible] از آسمان آوازی شنید که
ای فرعون [illegible] که [illegible] ظهور کند که هلاک تو و قوم تو
بر دست او بود و ملک و دولت از تو انتزاع کرده به بنی اسرائیل دهد و بدین سبب فرعون بکشتن
پسران بنی اسرائیل حکم کرد چون مدتی برآمد امرای قبط با فرعون گفتند عجب حالتیست که صغار این
قوم را میکشید و کبار ایشان میمیرند زود باشد که ازین مردان نماند و ما [illegible] حکم
شد که یک سال بکشند و یک سال باقی گذارند و در آن سال که نمیکشتند هارون متولد شد و آن
سال که نوبت کشتن بود موسی [illegible] حکایت ولادت موسی در سوره قصص بیاید بتفصیل
ان شاء الله تعالی و ببرکت موسی در ولادت او که منجمان گفتند آن پسر که عدو ملکت است
متولد شد فایده کشتن اطفال [illegible]
[illegible] و یاد کنید ای [illegible] واذ فرقنا
[illegible] بکم
[illegible] البحر فانجینا
[illegible] واغرقنا آل فرعون
[illegible]
[illegible] چنانچه از حسن بصری نقل

اورا نیز

وانتم تنظرون

کرده‌اند که در صفت اللهم صل علی محمد و علی آل محمد [illegible] فرعون و دیگر
اتباع او [illegible] حاصل شد و حال آنکه شما مینگریستید [illegible]
[illegible] مینگریستید [illegible]
[illegible]
[illegible]
او را [illegible] دعوت کرده معجز عصا و ید بیضا بدو نمود فرعون و [illegible]
تکلیفهایی که بنی اسرائیل میکرد مضاعف گردانید قبطیان هر روز [illegible] سخت
[illegible] حق تعالی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل از قبطیان
[illegible]
[illegible] دریای قلزم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل مضطرب [illegible]
[illegible] موسی گفت [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible]

ودر بسیطهای راه میرفتند بسیطی دیگر را ندیدند گفتند ای موسی ترسیم که فرعون هلاک شده باشند و عاقبت هم موسی دیگر باره عصا را بر دریا زد در و زنها و شکافها پیدا شده تا سبط یکدیگر را می دیدند مقدمه لشکر موسی بیرون بود و از آن طرف دریا سر بر کرد مقدمه سپاه فرعون که ها بود و این جانب رسید توقف نمود تا فرعون با خواص و اعیان بیامد هنگامیکه فرعون دریا بدان صفت دید روی به بزرگان قوم کرد و گفت که می بینید که دریا از هیبت من چگونه شکافته است بنده ایشان را فریب داده بنزدیک لب دریا باز کرد و اما چون وعده هلاک رسیده بود و تقدیر با قضا و تقدیر بر بنا مد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته از پیش فرعون گذشت و بدریا در رفت اسب فرعون بوی مادیان شنیده و سرد رکشیده و بدریا در آمد و هر چند که فرعون خواست که عنان بر تابد میسر نشد تو بس خود شد ز آنچنان کش نتوان باز کشید عنان القدر جبرئیل میرفت و میکائیل از عقب لشکر فرعون را میراند تا چون تمام لشکر بدریا در آمدند فرمان رسید که دریا بگیر ایشان را و کشتی غرقاب را بگرداب اجل در کشتی خود کشتی از دو روز بار تاحد ایشان متصل شد و جمیع ایشان غرق شدند در بحر الحقایق مذکور است میفرماید این قصه را با حوال سالک و میگوید چون موسی دل و قوم او که صفات حمیده اند قصد افقی حقیقتی شدند گذارایشان بر بحر دنیا افتاد فرعون نفس اماره و متابعان او که ذمایم اخلاق اند جهت منع ساختن دل در طلب او کنار دریا رسیدند موسی دل عصای ثعبان نمای کلمه لا اله الا الله بر دریا زد و نفی لا اله بحر را بشکافت و حمایت الا الله موسی دل را با اهل او از دریا گذرانید و فرعون نفس و اتباع او در گرداب بحر دنیا که لذات و شهوات آنست مستغرق گشتند و دل با ساحل نجات رسیده منتظر نظر کبریا شد در این وقت بدینمعنی فرموده است فبما اشکا فی دیه یا او که موسی موزمانی... قبان مدارا که نور مصطفی ی و بعد از غرقه شدن اهل ضلال بنی اسرائیل خوشدل و فارغبال گشته گفتند ای موسی چه باشد که خدای تعالی بر ما کتابی فرستد که ما را با مر و نهی خود ممتاز گرداند تا شکرانه خلاصی از فرعونیان خدمت او در میان در بندیم موسی در این باب با رب الارباب مناجات کرد و حکم شد که چهل روز روزه دار و در میقات طور حاضر شو تا الواح تورات را بر تو دادیم وخلق طالع ایشان را به بنی اسرائیل میدهد یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بعد دادن کتاب و موسی وعده داد با بنی اسرائیل ... طور رفته می گوید انقضای امر بود

وازین قبول ما بلفظ مواعده گفت که وعده باشد و دست فرا داد دستان و بمعنی وعدنا بالف آنست که چهل شبانه روز یعنی بعد از انقضای آن میقات بلیل ها خبر آنست
اربعین لیلة
چهل شبانه و عده دادیم موسی را
کرد شهور سبحو قسم است در ابتدای آن از شب باشد و در کشف الاسرار فرموده که موسی را در این چهل روز روزه وصال فرمودند چنانکه در شب افطار نکند و کرار این بر آنکه حقیقت روزه معروف است آن مفهوم شد یعنی است که روز و افطار شب در بحر الحقایق آورده که ذکر لیالی بجهت آنست که موسی که آن بود که اما مواعده میعاد در روز پس مطلق معهود شب اند برای آنکه سالکی و سلوک موسی را از افتتاح لیل بود کرد معلوم شد که تنبیه شاخت لیل دلالت ...ن گفته اند و نیز با موسی وعده بود و میعاد دوستان بیشتر شب باشد که وقت خلوت عاشقانست در زمان صحبت ایشان بالذات لیالی پرده و دوند تا گر در اوست روز باشد که شب روحها واصل شود و مقصود حاصل شود چون روز روشن دل شود مدار او بسلوک است
دکر از شب المکاشفه وهم در بحر الحقایق فرموده که گفته اند در عدد چهل آنست که اهل حساب مراتب اعداد در چهار نوع داده اند احاد و عشرات و مات والوف و عددی که در قرآن بکمال متصف شده عشرت است قال الله تعالی تلک عشرة کامله و ده را که در چهار ضرب کنند چهل حاصل آید که کمال کمالات ایام تحقیق ظلمت بعین عدد بوده و در احادیث صحاح بروایت ابن مسعود وارد شده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده اند که ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین یوما جمع شدن خلقت هر یکی از شما در مرتبه نطفه در شکم مادر چهل روز است و در علقه و مضغه نیز همین عدد ذکر کرد پس هر که ... نطفه و طلسم حسن تا ... بیخ روحانی خصوص بعدد اربعین بوده الخلال ان خیر بعین عدد اختصاص ای عزیز حضرت ... با موسی در چهل طلوع لوایح الواح چهل شب وعده داده و قرار مقام عالم منظور حیثیت حکمت و از اول مرتبه با اختصاص اربعین صباحا مقرر فرموده و در عدد اربعین عجب سری است پرده آب و گل بر روی جان دل آدم چهل روز پوشیده بود لاجرم است کرامت حضرت آنرا مدار عالم در وجود هر و حوادث ... بدین عدد مذکور گشته اند تا ... در جمیع لحظات نبوی و احادیث مصطفوی علیه ... افضل الصلوة بدین عدد مواظبت نموده اند حتی که باوقات ترتیب مریدان و مستفیدان در زوایای خلوت بهمین عدد فرموده اند عدد ... تا بچهل نرسد نرسد آدمی بحد کمال اگر چهل روز دست غیب نهاد در گل آدم از بر ما تعال بچهل صبح منکشف کرد دل عارفان صاحب حال و در تفسیر ... آورده که موسی بنی اسرائیل را گفته بود که چون از مصر بیرون رویم شما را کتابی آرم از نزدیک خداوند تعالی

که بواسطه دین ستمکار و بی بهره بود [illegible]

و خطاب موسی را علیه السلام گفت چهل شبان روز روزه دار تمام ذی القعده و ده از ذی الحجه [illegible]

[illegible]

ثم اتخذتم العجل من بعده

ثم عفونا عنکم

[illegible]

لعلکم تشکرون

پس اگر چنین شکر [illegible] آن بود

خزرد [illegible]

[illegible]

واذ آتینا موسی الکتاب والفرقان

لعلکم

واذ قال موسی لقومه

یا قوم انکم ظلمتم

انفسکم

باتخاذکم العجل

فتوبوا الی بارئکم

فاقتلوا انفسکم

ذلکم خیر لکم عند بارئکم

[illegible]

کرفتند و کلمات با بدر بانی اسرائیل چون نشسته گویند بصحرا بیرون شدند و برانو درآمده سرها در پیش افکنده
و تا روز هم دوازده هزار مرد شمشیر کشیده حاضر شدند و منادی ندا کرد که الحکم فلان آمد با تیغی برهنه
از خدای خبر رسید و شکیبائی پیش گیرید در پس زانو صبر نشسته کسی نگاه مکنید و هرکه از جای برخیزد چشم
بر قاتل اندازد و یا دست دهان کشنده خود را از خود دفع کند در لعنت خدای باد و کفتند آمین و دیدها
فرو بسته دل بر قتل نهادند و گفتند ما سر تسلیم نهاده ایم تا تقدیر چیست پس کاردان با اتباع خود بقتل
عبده عجل مشغول شدند از اول روز تا وقت [illegible] که موسی زاری و نیازی بدست کرد که کار را
[illegible] پدر و برادر و فرزند خود [illegible] تا هفتاد هزار از ایشان بقتل رسید موسی را بعد
از مشاهده آن حالت طاقت طاق شد بکریه درآمد و زاری کنان گفت خدایا فرزندان یعقوب
هلاک شدند البقیه البقیه خداوند تعالی دعای موسی را مستجاب کرد و رسیده فرمان داد تا از قتل باز
ایستادند موسی [illegible] بود خطاب آمد که ای موسی راضی نیستی که هم قاتل و
هم مقتول را به بهشت برم کشتگان نزد در درجه شهدا رد هم و از باقی ماندگان عفو فرمایم انیست که رب
العزت کفت
چون فرمان حق قبول کردید پس توبه شما بپذیرفت بدرستی که او است
هو التواب او نه غیر او پذیرنده توبه از خاصیان یا آنها که کناه کرده‌اند مهربان و بخشاینده
بر توبه کاران [illegible] یا آنها که کشته شدند ای عزیز توبه بنی اسرائیل بقتل بود و توبه این امت بقولست
پاینداست ایشان بقتل راضی شدند تا مغفرت یابند تو هم در قول ندم تقصیر مکن تا کرامت یابد
در نظم آورده که قومی بکوساله [illegible] توجه کردند از غیب دست حکمت تعالی بار ماندند ایشان از جان
در سر آن کار شدند قومی در بزر سیم نازان شده اعبودیت حق [illegible] سرکشی میکنند هم
است که ایمان در سر آن کار رود و در لطایف قشیری آمده است که توبه بقتل نفوس منسوخ نیست
الا آنست که توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند بشمشیر و توبه خواص این امت آنست
که نفس را بکشند [illegible] کشتن یکبار کشیده بار رستند و اینان هزار در هر وقت بلا
هر لحظه فلسفت [illegible] است که قتل نفس در ظاهر هم مؤمن تواند و هم کافر اما قتل نفس در
باطن جز بتوفیق ربانی تیسیر نپذیرد و کشتن نفس بقطع آرزوها و مراد ها باشد از دنیا بترک او را ز
حول و قوت خود [illegible] تبری و خروج از ظلمات دعوی [illegible] نفس خود را کش
جانا زنده کن خواجه [illegible] او را بنده کن تو طمع داری که او را [illegible] بسته داری در و دفتار

ور دوفا بر جسد را این غنا کار رسد موسی با یک از در کشد دیا دلستید آن را که جدا
کفتند یعنی مضادت از راه رحم ستم کفتند یا موسی ما تصدیق نکنیم در سخن تو
نداریم [illegible] تا ببینیم خدای را آشکارا [illegible] حضرت
موسی از بزرگان بنی اسرائیل هفتاد تن برگزید و با ایشان [illegible] تجلی با خود بکوه طور برده
تا بیان بنی اسرائیل بر تفت عرض کنند [illegible] کلام حق در باب انعام و اکرام قوم خود استماع کنند
چون بپای آن کوه رسیدند موسی ایشان را بگذاشت و بالای طور آمده مناجات کرد که خدا
این جماعت میخواهند که کلام تو بشنوند خدای تعالی دستوری داد تا بکوه برآمدند و حجاب غمام میان
موسی و ایشان درآمد کسی را نمیدیدند اما این سخن شنیدند که انی انا الله لا اله الا انا من خداوندم
کلام [illegible] که بیرون آوردم شما را از زمین مصر بقوت تمام پس چرا پرستید غیر را عبادت
مکنید بعد از آنکه [illegible] موسی نزد ایشان آمد و گفت شنودید کفتند سخنی شنیدیم اما ندید
ایم که کوینده آن که بود [illegible] تصدیق کنیم که بعیان حق را ببینیم گمان بردند که رؤیت
[illegible] در جهت و حیز است که مقابل رائی باشد و ندانستند که از رؤیت منزه است از کیفیت
[illegible] صاحب بصر فرموده که ندیم و سبب آن که ممکن
حجاب [illegible] مکشوف یا دیدن محجوب بوده باشد [illegible] حجاب [illegible]
محجوب نیست [illegible] در حجاب اند قوم موسی دیدار خواستند و ندانستند که حق تعالی در حجاب
است التماس کردند که حجاب برداردتا ببینیم از این جهت مستوجب عقوبت شدند یا آنکه عقوبت ایشان
را بدان رسید که تصدیق موسی را تعلیق کردند بدیدن حق سبحانه و تعالی رؤیت
عقوبت آنست که میفرماید پس فرا کرفت شما را بسبب این گستاخی که کردند
آتشی از آسمان فرود آمده و شما مینگرید [illegible] آن مردم [illegible] بدان آتش
و گفته‌اند صاعقه حرکت [illegible] سبب [illegible] و گویند صاعقه آوازی بود که از آسمان
شنیدند همان بود و مردند [illegible] و موسی [illegible] و در شکایت
عاقبت گفت خدایا تو بنی اسرائیل را [illegible] اخلاق رویه دو ملامت کنند [illegible]
[illegible] قوم را هلاک کردی [illegible] خدایا ایشان را زنده کردان
موسی با جماعت [illegible] قدرت [illegible] زنده کرد [illegible]

وإذ قلتم
یا موسی لن نؤمن
حتی نری الله جهرة

فاخذتکم الصاعقة
وانتم تنظرون

فتاب علیکم
انه هو التواب

بود نبود که قضا هر پس از آن دیگر باره مکلف شدند و بعد از آن زنده کرد حق سبحانه و تعالی بر ایشان

پس برانگیختیم شما را و زنده کردیم   پس از آنکه مرده بودید بصاعقه   تا باشد که شما   سپاس داری کنید مر حق را در زنده کردن شما چه حیات [illegible]

نعمت عظمی که سرمایهٔ حصول سعادت ابدی بسبب یاد تا عبادت ای عزیز بود و از سرمایهٔ حیات کسی رسیده که اوقات زندگانی صرف عبادت ربانی نموده و الا آن تا جواهر عمر از ایام [illegible] نقد عمر خرج نا بدار رها و هوس کرده باشد چون در گذرد از سودای خود خوزیان هر دو جهان حاصلی ندارد خسر الدنیا والآخره   عمر که سرمایه بود رفت   مایه شد و سود و نیامد بدست   غیر ازین هیچ کسی را هست   مایه ما بشد از سود رفت   دیگر بار ذکر بعضی از نعمتها که بر ایشان ارزانی داشته بود میفرماید و گماشتیم سایه ابر بر ایشان و آن چنان بود که چون قوم موسی از دریا خلاص یافتند و بسلامت بگذشتند دو شهر ایشان خاک ربا دو جای ایشان از راه آب بآتش و رنج رسیده بود فرمان آمد که بنی اسرائیل بایدکه بارض مقدس روند از ولایت شام که اردن و فلسطین و ازیاست ایشان گفتند ای موسی ما از مصر بگریختیم تا دو آنجا بردن آمده ایم نه خیمه داریم نه سایه بان نه آب همراه داریم و در آن بیابان چگونه طی توان کردن و با ایشان بهر که بیابانی نرسیده حق آمد که ایشان را بگو که من تحقیق شما را نزد ابرها تا بر ایشان بر گسترانیم تا بر ایشان سلوی بباره سنگ را بگو و ظلم کنیم از ایشان آب و هوا ابر را فرمان رسید تا بر سر ایشان سایه با کنند بنی اسرائیل روز بروز آن روز و شب دیگر از شکر آفتاب ارتفاع یافت و از حرارت او ظاهر شد بیابان ابر بر فضای ایشان پدید آمد   و سایه بان ساختیم   بر سر شما   ابر را از حرارت آفتاب منتظر کند تا بدو اندر ابر برو سفید باندازه لشکرگاه و بقول اصح مسافت معسکر بنی اسرائیل دوازده میل بود و ایشان در سایه ابر میرفتند و لشکرها عمودی از نور فرود آمدی در روشنی آن از زمین تا آسمان میبوده تا در شعاع آن سیر میکردند   و فرو فرستادیم   بر شما   ترانجبین و آن از آسمان می باره چون برف سفید بود و شیرین از صبح تا وقت طلوع آفتاب و هر یک صاعی از آن تصرف میکردند و گفته اند غرق در خفی بود همچون فرج صاع و بامداد که در وقت سحرگاه بر ان درخت پدید آید با حتی چون سفید معتدل تقویت با انجبین بوده و نان سنگ تبرک بسته محققان بر آنند که سپس آن خبریست از روزی که خدای تعالی برایشان منت نهاده و بی رنجی و مشقتی بر ایشان فرو فرستاد و   دیگر فرستادیم مرغ بریان کرده لطیف اسماء و ایشان طایر [illegible] باشند

در کنجک بزرگ تر از کبوتر خوردتر بود و رنگ وی سپیدی آید ایشان ترای آورد و کشت بعد از کفایت میکردند دیگر چیزی نشد و در کشف الاسرار آورده که ابر ها بر آسمان دار آن ابر مرغان التقاط رنگ بارید ان گوشت چندانکه ایشان را بایستی و در تفسیر آمده که گوید آن مرغان بریان شده نشدندی و او را گوشت بر داشتندی آنکه باد بر ایشان وزیدی و پر از ایشان بر گنجیدی پس بنی اسرائیل بر داشتندی مرغ بوده بگیرند هر یکی از تر ک تا پاره گوشت دانستند و مرغ بران بر انگیختندی و پخورد ندی و گویند سلوی بجنت گفتند عسلت اهل تحقیق گویند سلوی از تسلی بشد یعنی فرستادیم بر ایشان چیزی که موجب تسلی دل ایشان گردد و بدان از غیر آن فرو بسته باشد و هم از جانبی آن حیران دل تو را کردم   تقدیر بود ذو فرستادیم من و سلوی گفتیم   بخورید   شاید وکویند طیب حلالست و لذیذ نیز گویند دیا انکه این نعمتها بر ایشان دادیم و گفتیم بقدر حاجت بردارید و بخورید و برای فردا ذخیره منهید و در اسبوع روزی خصم در روز جمعه برداریدالا آدینه که حمد شنبه نیز بردارید ایشان فرمان خلاف کرده برای فردا ذخیره میکردند لاجرم هم متعفن میشد و در حدیث آمده که اگر بنی اسرائیل نبودند طعام تبـاه نشدی و لحم نیز نگشتی   و ظلم نکردند بر ما بدین نافرمانی و ظلم کرد ایشان حق او ایشان   ولیکن بودند که او را در روی نادانی   بر نفسهای خود   ستم میکردند که بر رزق اعتماد ناغموده با دخار میکوشیدند و چه شهوت بعضی از کسانی که پرستان حکمت ال حرص کی اصلیت صبح البقره در مانده و بودن از مرغزار توکل است مدل او نرسیده بحکایت ان البقره ببینیه که هر روزه و جزیره اخضر میچرید علف آن چراکاه تر می بالا و برد و شب گرم دیگر هر بار جزیره تازه بمنزل خود می آمد و ندین اندیشه که فردا هم خوردم هر شب میکاهید ولاغر و زار میکرد و دیگر روز جزیره می سبز دخرم ازاسباب رکیای تر و تازه میدید ارم از نو ز بیشتر منزل از شب تا سیر خورده فربه کرده و لیکن دیگر بیشتر تنگ شسته از اندیشه قوة فردا لاغر گشت حاصل هر روز روزی میخورد و هر شب غم روزی میخورد و باو خود اگه نبود کرده که رزق هر روز میرسد و شب از شکر خانه میشت ودر مثنوی معنوی این سخن را باز مینماید نفس آن گاو است آن دشت این جهان   او همی لاغر شود از بیم آن   که چه خواهم خورد فردا از عجب   قوت خوردم در وزگار ام طلب   هیچ نندیشید که چندین سال من   میخورم زین سبزه زار و زین جمن   هیچ روزی کم نیامد روزیم   چیست این ترس و غم دل سوزیم   سالها خوردی و کم نامد ز خور   ترک مستقبل کن و ماضی نگر   در تفسیر امام جعفر صادق علیه السلام آمده که این است از نعم این آیه بهره تست طعام انس است با ذکر ملک العلام و منی است ثبت شوق لقای ذو الجلال و سلوی لذت مناجات با بوده و طیب [illegible]

وصولت بر شهر قریب و ظلم [illegible] حضرت رب اکر بنی اسرائیل را در سایه ابر جای داد و [illegible]
لطف خود در آورده و [illegible] شیرین ساخت کام دل ما را بحلاوت تلاوت
آیت [illegible] ذوق داده [illegible] دل سوخته [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] روح
[illegible]

ادخلوا

[illegible] درآیید [illegible] این ده را [illegible] بیت المقدس است یا اریحا که قریه [illegible]
یا بلقا از ولایت شام [illegible] صادر شد که چهل سال در تیه
[illegible] میان فلسطین و ایله [illegible] عرض آن چون مدت [illegible]
ایشان در بیابان [illegible] موسی و هارون بجوار رحمت الهی پیوستند خدای تعالی وحی کرد به
یوشع بن نون از سبط یوسف علیه السلام که پیغمبر وقت و خلیفه موسی که بنی اسرائیل را بکوه درآید [illegible]

فکلوا منها

پس بخورید [illegible] هر جا که خواهید [illegible]

رغدا

[illegible] درآیید [illegible]
[illegible] در مسجد [illegible] کفش [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] حکم [illegible]

سجدا

درآیید سجده کنان [illegible] مراد از سجده خضوع و تواضع بود

وقولوا حطة

و بگوئید این لفظ [illegible] معنی کنا [illegible]
[illegible] توحید [illegible] لا اله
الا الله و گفته بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] ابن عباس نقل میکند که استغفر الله [illegible] گفتند

نغفر لکم خطایاکم

[illegible] گناهان شما را [illegible]

وسنزید المحسنین

[illegible] نیکوکاران [illegible]
[illegible]
[illegible]

مقام [illegible] مرتبه [illegible] بوده [illegible]

فبدل الذین ظلموا

پس بگردانیدند آنکسانی که ستم کردند [illegible]

قولا غیر الذی قیل لهم

آن [illegible] گفته شد بود [illegible] حطه [illegible]
[illegible] تبدیل
کردند [illegible]

فانزلنا علی الذین ظلموا

پس ما فرو فرستادیم [illegible]
بر آنان که [illegible]

رجزا من السماء

عذابی [illegible] از آسمان [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]

بما کانوا یفسقون

[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] در صحیح بخاری مذکور است که حضرت صلعم فرمود که بنی اسرائیل گفتند [illegible]
[illegible] سجده کنان [illegible]
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

واذ استسقی موسی لقومه

و یاد کنید [illegible] که چون موسی آب خواست از ما برای قوم خود [illegible]
از خوردن من و سلوی تشنه شده آب طلبیدند

فقلنا اضرب بعصاک الحجر

پس گفتیم ما [illegible] ای موسی
بزن عصای خود [illegible] در سوره طه [illegible]
[illegible] عصا که موسی [illegible] موافق قد موسی بوده
[illegible]
[illegible]

که انرا بر دارد و موسی بفرمان الهی سبحانه انرا در توبره نهاده با خود میبرد و فی التفسیر انرا از بهشت آورده
بود موسی در روز میقات بر بالای طور قدم بدو گذاشته با سنگی که جامهای موسی را برداشته بود و موسی
بر عقب او میدوید تا بمیان بنی اسرائیل درآمد و این وقتی بود که جهال قوم آنحضرت را بعیبی منسوب
میکردند و خدای تعالی میخواست که براءت او روشن کند و که موسی از آن پاکیزه است و جبرائیل گفت این سنگ را
از خواب بردار که در وی عجایب است و کسانی گفتند که عصا بر هر سنگ میزد آب میداد و بنی اسرائیل گفتند
که اگر سنگ را گم کنیم در بیابان با سنگی دیگر از تشنگی هلاک شویم موسی سنگی برداشت مکعب یعنی چهار
سو و گویند از رخام بود گزی در گزی و چون عصا بر وی زد — پس شکافته شد — و از آن سنگ
پس شکافته — از آن سنگ — دوازده چشمه بعدد دوازده سبط که همراه بودند
هر سبطی از نسل یکی از اولاد یعقوب و سبط در بنی اسرائیل همچنان است که قبیله در عرب و خانواده در عجم
و هر چشمه تا نزد جویی بود از سنگ پس آن چشمه در جوی بشد تا میان سبط در آمدی — بدرستی که دانستند
هر یک از ایشان یعنی از اسباط بنی اسرائیل — آبخورگاه خود را و چون میان ایشان
منازعت بود و هیچ یکی از چشمه دیگری آب نخوردی و بعد از انزال من و سلوی در آن صحرا گفتیم
ایشانرا — بخورید از من و سلوی — و بیاشامید — از روزی خدای تعالی یعنی بی رنج
و از فضل و مکنت — و در زمین — در حالتی که شما تباه کار یعنی تعدی میکنید
در اسراف و مبالغه — بدانکه در آن آورده اند که جمعی از بنی اسرائیل گفتند که اگر موسی گم شود آب از
سنگ چگونه بیرون آید حق تعالی بجهت تکذیب سنگ را بی عصا زدن و با او سخن گوی تا تر شود فرمان بر دو موسی گفت
ای سنگ از آب ده از هر پهلوی سه چشمه روان شد صاحب تفسیر مستقصی در فصول آورده که از سنگ
آب بیرون آمدن زمین و سنگ را بیرون میداد و در شاهی گوید چون میبینی که درخت از زمین آب میخورد
کشیده و از شاخ او بیرون آید و هر که آب از زمین آب کشد و ایشان نبی چه بود
بیرون دهد برای معجزه موسی علیه السلام در انوار فرموده که انکار امثال این معجزات از غایت نادانیست
و غفلت تدبر در غرایب صنع ربانی و گواه که خدای تعالی آفریده که جاذب حدید است چون مقناطیس چرا نشاید
که سنگی آفریده جاذب آب از زیر زمین و حقیقت آنست که این صورت را معجزت کرد و نزدیکان
معجزه بر خرق عادت است اگر نه خرق عادت بودی آمدن آب از سنگ چندان عجیب نیست و در فیضان
آب از میان انگشتان پیغمبر در یکی از سید اصفیا و خاتم انبیا تامل کن تا عجایب ببینی جابر بن عبدالله روایت

کنند که در یکی از غزوات از فرجه انگشتان خلاصه موجودات چندان آب بیرون آمد که هزار و چهارصد کس
سیراب گشتند و اگر صد هزار میبودند همه را کفایت بودی و این فرموده است — که کرم موج زن اینست
تو — هم مقیم از فرجه انگشت تو — گرسنه و تشنه چندان هزار کشته از آن چو جو بس لقمه خوار
محققان گویند که حق سبحانه و تعالی قدرت بر وجود جو بی شمار و دوازده چشمه و اشارتی که آب
حیات است از آن منفجر گردد و حواس عشره و قوت نظری و عملی هر یکی از عشرها خاص و ذوق مخصوص
است سالک باید که مشرب هر کس از آنجاست که رابط او در رزق و آورده او را یا نفس است او جز سرچشمه
مکدر و بی بهره دل و دولت مشرب او جز تو بدو سر او علی نزد او سر عشرت ربست
و رابط روح از مشرب سلسبیل چشید و جان را بدو حق باشد مشرب و خرقه خرج قرب نهاد
بود و مستقیم تا باهم سرا با طهور را — بیا بمیکده با کرشاقی بخویید و هر شراب طهور است
زیرا که — یاد کنید آنرا که گفتید ای موسی — ما هرگز صبر نخواهیم کرد
بر طعام یکی یعنی نیکی نداریم بر خوردن یک نوع هر چند طعام دو بود اما هر روز را
در هم دارشتند و تبدیل انرا که میگفتند و گفته اند در وقت سلوی فرود آمد نیست
مخالفت ایشان و بقول دیگر مادر صیرنیت که کمال با نیم دو خوردن از کمید اوان و کسی را از ما
یکی حاجت بباشد مادر که در زمین یعنی که مزارع باشد تقوی حاصل آید برای آنکه زرع نداره
— پس بخوان — از برای ما — پروردگار خود را و درخواه از وی تا بقدرت خود — بیرون
آورد و اپیدا کند — از آنچه — میرویاند زمین نسبت انبات بزمین
مجازیست چه روینده بحقیقت جز حق نیست — از سبزیها و تره و خود — و خیار
و بادرنگ او — و گندم و گفته اند سیر است — و سیر او — و عدس او — و پیاز او
عزیزان ببین که مختلف است قوم موسی آب و تره طلب میکنند من بقلها و قثائها امت عیسی خوان از
آسمان ینزل علینا مائدة من السماء اوین امت که وفورد نبوت موافقت کردند و خوار
صلی الله علیه و آله حکم شد که برای ایشان از رزق طلب و استغفر لذنبک و للمؤمنین و چون خدای
تعالی آن دو پیغمبر را در آنچه قوم طلبیده بودند و از ایشان در خواسته اجابت کرد سوال پیغمبر
ما صلعم که پادشاه است هر آینه باجابت اولی خواهد بود — ای ترا دربارگاه اصطفا هم سخنی
مقبول وهم حاجت روا — جرم ما بیچارگان در خواست کن — کار ما هیچ کدایان راست کن — و چرا اگر

قال — اهبطوا مصرا — فان لکم ما سألتم — وضربت علیهم الذلة والمسکنة — وباءو بغضب — ذلک — کانوا یکفرون — ویقتلون — النبیین — بغیر الحق

دلیل آنکه بنی اسرائیل از روی دنائت همت و رکاکت طبیعت چیزی [illegible] بود به چیزهای نفیس
چیزهای دیگر خسیس و حقیر است گفت خدای تعالی و گویند موسی فرمود ایا بدل میکنید
[illegible] که آن ادنی است از روی ملالت و سر [illegible] میکنید اعراض میکنید آن چیزها که بهتر [illegible]
[illegible] آن چیزی که [illegible] الامر اوست [illegible]
است [illegible] فرود روید در شهری از شهرها [illegible]
ارض مقدسه یا دران که جای فرعون بود پس بدرستی که دران شهر شما را است
[illegible] از بقول [illegible] این نوع چیزها در بیابان معهود نیست [illegible] لفظ هبوط [illegible] آنست که
[illegible] از [illegible] میل کردند پس گویا از درجه عالی بدرکه سافل فرود آمدند
و زده شد یعنی لازم شد برایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت
خواری و فرومایگی بجزیه دادن و گفته اند ذلت جهودان بود که از نظر انبیا که مظاهر عزت بودند [illegible]
دیگر برایشان وضع کرده شد و درویشی و بیچارگی که هرچند توانگر باشند خود را درویش [illegible]
[illegible] و گفته اند ذل الخلت [illegible] عقده [illegible] و مسکنت [illegible]
[illegible] موسوم دارد و بازگشتند از بیابان بخشم بزرگ از خدای [illegible]
[illegible] خدا بر ایشان بجهت عدم رضا [illegible] و طلب بقل و قثا [illegible]
[illegible] حلاوت و لطافت [illegible] قوت عقلی دارد [illegible]
[illegible] قوای روحانی است [illegible]
[illegible] قوتهای عقلی [illegible] مستحق غضب الهی باشد
[illegible] آن خواری [illegible] ذلک [illegible]
[illegible] آن خواری [illegible] خشم خدای بر ایشان [illegible] بسبب آن بود که ایشان
بودند که از جهل [illegible] بآیات تورات [illegible]
که یکی از انبیا [illegible] ظاهر شد [illegible] پیغمبران را چون زکریا و یحیی علیهما السلام
[illegible] اگر چه قتل [illegible] بغیر حق [illegible]
که انبیا مستحق قتل نیستند [illegible] از انبیا [illegible]
[illegible]

ذلک — بما عصوا — وکانوا یعتدون — ان الذین — والذین هادوا — والنصاری — والصابئین — من آمن — والیوم الآخر — فلهم اجرهم — ولا خوف علیهم — ولا هم یحزنون

ازین بود که چیز [illegible] بر [illegible] شده باشد آن کفر و قتل ایشان
بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای و بودند که از روی عناد [illegible]
در میگذشتند و از دایره اعتدال و انصاف قدم بیرون می نهادند و از اینجا معلوم میشود که [illegible]
عصیان [illegible] از حد فرمان [illegible] و هتک حرمت انبیا هر چند معصیت [illegible]
قدم نفس در وادیه هوا و بادیه هوا بیشتر رود [illegible]
[illegible] نفس [illegible] زیادت [illegible]
[illegible] حکایت احوال ایشان [illegible]
[illegible] والکلام والملکات [illegible]
[illegible] وتحصیل آن [illegible] میگوید
بدرستی که آنکسانی که [illegible] نفاق [illegible] بزبان اقرار کردند [illegible] منافقان
زمان پیغمبر صلعم با آنکه ایمان آورده بودند به انبیای گذشته و حضرت مصطفی صلعم را تصدیق نکردند
وآنانکه به یهودیت در آمدند [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
اسباط او بوده [illegible] و ترسایان [illegible]
بودند و آن [illegible] مریم و عیسی علیه السلام بود [illegible]
قومی بودند از اهل کتاب [illegible] یهودی و ترسایان [illegible]
[illegible]
[illegible]
شده اند [illegible] ازین طایفه هر که ایمان
آورد باخلاص تمام بخدای و صفات سلبی و ثبوتی او [illegible] و روز قیامت و متعلقات
آن [illegible] عمل شایسته پس مر ایشان راست مزد کردار ایشان
نزد پروردگار ایشان [illegible] برایشان [illegible]
[illegible] از عقوبت [illegible]

اخرد کمین کردند در وقت نماز امام واحدی در اسباب نزول آورده که چون سلمان فارسی بحضرت
نبوت آمده خلعت ایمان پوشید و حلقه الفیا و ادا مرو نواهی قرآن در گوش رضا کشید روزی بحضور
حضرت رسالت پناه از یاران و اصحاب دیر و دیانت مراسم خبر ایشان حکایت باز میگفت
عبادت و آن طریق رسانید که یا رسول الله در طلب ملازمت اهل دیر بسیار کردم در کسبها و روزها ایشان
بسر برده ... پس ... میکنند و روزه با عقاید درست میداشتند و مرا برسالت تصدیق مینمودند
و ملازمان ... رسالت را با وصاف ... میستودند چون سلمان از صفت آن جماعت ...
حال ایشان فارغ شد فرمود که هم ... اهل نار ... سلمان ... بکلی ... و کشف ... رنگ ...
و ... ای سید اگر ایشان در خدمت ... بدیدندی ... قدم در طریق متابعت نهادندی
... حال جبرئیل آمد و این آیه فرود آورد و خبر داد که آنها که با انبیاء گذشته گرویده اند ... بآن حضرت رسالت
قبل از بعث ایمان آورده اند چون قس بن ساعده و بحیرا راهب و ورقه بن نوفل و امثال آن مومنان
که از طریق تورات الخرافه ... بآن ... قدم بوده ... بیان که ... و
... که از ... ایمان ... نزدیک ... مزد ... ابن عباس
... تفسیر منسوخ میدانند ... این آیه ... که عمل صالح از یهود و نصاری ... منقولست
و ... موعود ... چون آیه و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه فرود آمد این منسوخ شد
و حکم او ... در تفسیر اول که گفته شد آیه محکم است آنرا که گذارکنیم و هیچ از و منسوخ نیست
و دیگر ... بر سر قصه یهود آمده میگوید یاد کنید آنرا که ما فرا گرفتیم ... شما
... شما ... وقتی ... بحکام تورات این قصه در زمان موسی بوده و نسبتی ... اولاد قریه
... ذکر میکند ... مراد ازین سخنان ... و ... برایشان ... مراد ... قصه ...
... آن و این صورت چنان بود که یهود ... تورات ... گفتند ... احکام این کلام ...
... ما ... میداریم که ... حقیقت ... این ... جدا ...
... که ... کوه ... فلسطین ... آورده که ...
... بر ... لشکرگاه ... روی ایشان ...
... آمده ... ایشان ... رسید که اگر بیعت موسی و احکام تورات قبول

بلیه

تکیه کنند کوه را بر سر شما فرود آوریم ... آتش ... غضب ... بسوزیم و اگر
... جهات ... در عرق ... ایشان ... از غلبت ...
بر روی در افتاده ... روی بر زمین نهاده ... بر سر ایشان فرود
آید و از خشیت که ایشان ... کشته ... احکام تورات قبول ... کفتند
... طاعت کردیم ... و خوف ... آتش ... فرمان ...

از سنگ گر فتیم | و بر و دستیم | جز بر سر ما | کو ... بسته ... کفتیم
فرا گیرید و بنویسید | ... از معالم شرع | ... بجهد تمام | و یاد کنید بقوه
و ... بر سر ... متوسل ... یاد کنید ... | آن خبر ... در دست از ... عقاب
... | ... در لطایف ... آمده که طور ... از ... آن ... منطق
... حقیقت ... بنظر ... در ... انقیات ... حیثیت
که ... داد ... | ... | پس از میثاق و عهدی که ...
... | پس اکنون | فضل خدای ... بوجودی | بر شما
... از نبست شما | ... می ... | از جمله زیان زدگان و ...
... اکنون که اعراض ... از حکم | ... شما ... آگاه
را که ایشان | ... فرمان ... | در حکم ... از ...
در ... این قصه ... که خدای حکم کرد ... در روز شنبه ... ایشان ...
دین ... در روز ... قریه بود در زمان داود علیه السلام
... بودند ... ایشان ... چون شنبه در آمدی ماهیان هجوم کرده ... آمدندی ...
روز ... ماهیان ... شنبه ... تا روز
شنبه که ... ماهیان ... و ... شنبه
... ایشان مشغول میشدند ... این قصه ... اعراف ...
کردند ... آنچه ... | پس گفتیم ما | ... و ...
... بودند | ... | ... | خوار ...
... ایشان ... مسخ ... ایشان ...

چنانچه در جای دیگر فرموده که عمل اظهار خلاف ظاهر است و مسخ ابطال قلب شکل صورت سیده دود ما ان
حضرت رسالت بیهود را بدین نوع خطاب کردند یا اخوان القردة و الخنازیر و تحویل صورت
از نوعی بنوعی مستلزم تراست از انک داان عنصر که صورت بدان طاری شده پس هر که با
بتوابع خواهر و اختراع عناصر اعیان دارد و انقلاب صورت و تبدیل اعراض را مسلم خواهد
داشت ای عزیز مسخ قلوب درین امت بیشتر است از مسخ ظاهر عقوبت بود و اخوان ما نیز را
عذاب در مسخ باطن است در کشف الاسرار فرموده که مسلمانان این منشند در باطن آنکه هر که سید
کو رب العالمین بر ایشان دیگر که خشم میگرفت صورت ایشان را مسخ میکرد و چون برای امت
مصطفی خشم گیرد سیرت ایشان را بگرداند که صورت کلی ایشان را تباه میکرد و صفحه دل ایشان را سیاه
کردانید و از زین حقوارد و مثنوی مذکور است نقض عهد و توبه اصحاب سبت موجب مسخ آمده
اهلاک امت پس خدا آن قوم را بوزینه کرد چونکه عهد حق شکستند از نبرد اندرین امت
نبد مسخ بدن لیک مسخ دل بود ای ذوالفطن مسخ ظاهر بود اهل سبت را تا ببیند خلق ظاهر
کبت را از ره سر صد هزاران دیگر کشته از توبه شکستی خوک و خر پس ما کردانیدیم
آن عقوبت در سوای را بافرده با جماعت معتدیانی را بایله که محل این جماعت بود عذاب و
عبرت کند رسند و باز دارنده اهل احتیاط را از اقدام بر مثل این افعال دنیا بسبب آن صورت
عبرت بود مرانکس را که پیش ایشان بودند یعنی دران موضع حاضر شده و شنیدند
و دیدند و آنها که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند و گفته اند و ما بین یدیها
و ما خلفها است از ولایت شام که از پیش آن دیه بودند و ما خلفها موضعها از یمن که از پس آن دیه
بودند یعنی اهل ایله محل اعتبار اصحاب این سالی را دکر در دیدیم از نور نصیحتی و پندی
از برای پرهیزگاران قوم ایشان را با هر شیخ که بشنود و یا متقیان از امت محمد صلی الله علیه و آله تا طالب
سیاست باقی بر یاد باشد و واعظی سیاست از زمین قهر برای اشرار است و اشرار الحال گفت و از وی
وعظ و نصیحت حظ ابرار است و ابرار موعظه خوانند و ابرار امت محمد که منشور سعادت بر نام ایشان
توقیع یافته و السعید من وعظ بغیره بگفت تخت ایست آنکه بدل شنی الخیر گیلی در دست
بهتر برد دیگران زره پند داده شود دو دان پند بهره برگیرد و یاد کنید آنرا که
موسی گفت مر گروه خود را بدرستی که خدای میفرماید شما را
بکشد

بسمل کشید و سبب آن امر آن بود که مردی از بنی اسرائیل که او را عامیل گفتندی مال بسیار داشت
و دو جوان در حبالهٔ او بود و در سن عم و درویش برادر زادگان که وارث بودند ایشان الحال را داشت
قصد مال وی کرده و او را بهانه مالی بیرون برده بقتل رسانیدند و جنبیه که اهلش ایشان را گفت
میان دو دیه که آنرا او دعوی نکرده و گفتند کشتند دیگر روز پیش موسی آمدند برای طلب
و توقع دیت بر مردم آن دو دیه دعوی خون کردند موسی فرمود تا زمین را بجویدند و یک دیه نزدیک
تر آمد اهل آن دیه پنجاه سوگند ایشان را دادند که ما کشته ایم و قاتل او را ندانیم و دیت بر ایشان
لازم کردانید و ستادن دیت و قسامه در شریعت موسی همچنان بود که در شریعت ما هست ایشان
گفتند یا نبی الله ما دیت میدهیم و از خدای تعالی التماس کن تا از خدای در خواهی تا برما ظاهر کرداند که او را که کشته است
آن بود که حضرت موسی فرمود حکم خدا آنست بقره بکشید گفتند با موسی آیا میگیری ما را
اهل افسوس و قاتل معنی است یا المفعول یا مارا نقش افسوس میگیری از فرط استهزا
ببین سخن استهزا میکردند و استخفاف میفرمودند که از تو می پرسیم عامیل را که کشته است و تو میگوئی
گاوی بکشید این سخریت است که با ما میکنی گفت موسی پناه میگیرم بخدای
از آنکه باشم از نادان از افسوس کنندگان چه جهل را دو معنیست یکی نقیض علم
که نادانی از جاهل گویند یکی نقیض حکمت که با خود در جهل نسبت دهد و هر که مجیب السائل جواب نداند
گفت نادان باشد و هر که جواب نه وجواب دانند و گوید با خود بود و افسوس و سخریت نتیجه جهل است
تا چون خدا و ند سخریت میل کنند بدانند بر آن مرد و بجهل و هزل و سخنان و سخنان بیهوده گرایند
و این مرد و نادانیست و پیغمبران از آن پاک باشند پس چون بنی اسرائیل دانستند که این کار
جد است و اشتغال آن باید کرد بتفتیش احوال آن بقره مشغول شدند و چنان مهماتی نزد ایشان تحقیر
کرفتند لاجرم خدای نیز بر ایشان دشوار کرفت گفتند مر موسی را بخوان و سوال کن
برای ما از بهر ما پروردگار خود را تا بیان کند مر ما را کدام است
گران کاو را صفت چیست و حال او چگونه و سال او چند است سوال بماهیت جهت آنست که هر گز
چنین جنسی ندیده و نشنیده بودند که از جنس بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جای
نجران چیزها داشته کو یا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست و لفظ الاّ مرند سوال از ماهیت
بود لاجرم در جواب ایشان بعضی از صفات مذکور شد که از جست از ان ماهیت چنانچه فرماید

قال انه یقول گفت موسی بدرستی که میگوید خدای ان گاو که شما طلب میکنید گاویست

لا فارض نه پیر از کار افتاده که زادن و شیر دادن نتواند **ولا بکر** و نه جوان که هنوز گشنی بدان نرسیده

عوان میانه است **بین ذلک** میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی **فافعلوا ما تؤمرون** پس آنکه بکنید آنچه فرمان داده شد

قالوا ادع لنا گفتند باری دیگر **ربک** بخوان از برای ما آفریدگار خود را

یبین لنا ما لونها تا پیدا کند و هویدا سازد برای ما که چیست رنگ آن گاو موسی گفت خدای میگوید **انها**

بقرة صفراء فاقع لونها آن گاو گاویست زرد در غایت زردی رنگ او [illegible] میگوید

چون کسی آن گاو را بدیدی خیال بستی که شعاع آفتاب از پشت او ظاهر میشود و از اینجا منقولست که سم

و شاخ او از زر بوده یعنی برنگ زر مینمود [illegible] زرد و صافی و در معالم آورده که آن بقره را [illegible] یعنی

زرد اندرون از زردی در غایت رنگ او **تسر** شاد میکرد آن گاو را از رنگ خود و شگفت می آورد

الناظرین نظر کنندگان را بدین رنگ شگفت آورده که مرتضی علی علیه السلام ازین آیه استنباط کرده که آنکه نعلین

زرد پوشد غم و ملال او اندک باشد **قالوا ادع لنا ربک** دیگر باره گفتند بخوان از بهر ما خداوند خود را

یبین لنا ما هی تا آشکار گرداند برای ما که آنچه گاویست کشتنی [illegible] **ان البقر** بدرستی

که گاوان **تشابه علینا** در صفت یعنی [illegible] سال و زرد رنگ بسیار اند و بدین جهة مشتبه شده اند

بر ما و هر یک بدیگری و ما نمیدانیم که کدام را بسمل کنیم **وانا** و بدرستی که ما **ان شاء الله** اگر خواهد خدای

لمهتدون از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از جهت ذبح یا بر قاتل عامیل بر ما مخفی نماند در خبر است

صلوات الله علیه نقل کرده اند که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی

قال انه یقول گفت موسی در جواب ایشان بدرستی که خدای من میگوید **انها بقرة** آن گاویست **لا ذلول** نه رام

تثیر الارض کرده و نرم شده که بشوراند زمین را و شیار کند جهة کشت **ولا تسقی الحرث** و نه گاویست که آب کشد

برای زراعت **مسلمة** [illegible] **لا شیة فیها** دست باز داشته شده است

از همه کارها و بسر خود چرا میکند [illegible] تمام خلقت نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زرد باشد

قالوا الآن و اول چون بنی اسرائیل این بشنیدند گفتند اکنون که صفت او بیان کردی

جئت بالحق آوردی براستی [illegible] صفت تمام روشن باشد [illegible] طلب چنین گاو [illegible]

و از نزد جوان صالح نیکوکار یافتند آورده اند که یکی از نیک مردان بنی اسرائیل را طفلی نارسیده

و از متاع دنیا گوساله داشت چون اجلش نزدیک آمد گوساله را ببرد و در مرغزاری رها کرد و گفت الهی [illegible]

سراز

ست بشره و فرزندکان روی بخاک نهاده سینه [illegible] را امید [illegible] شد سبزه سینه

ریخته و خوان امید را کام و آمده ایام [illegible] روح مرا [illegible] رحلت شد دست

اجل نوبت رحلت زده تو بحال من از من داناتری و بر من طفل از من مهربان تر میراث من پسر را [illegible]

گوساله است او را بامانت بتو دادم تا چون پسر من بزرگ شود بوی رسانی آن گوساله در آن مرغزار

بحمایت آفریدگار پرورش می یافت [illegible] کردی پرورد [illegible] بود چون

مدتها بر آمد و آن کودک برسید جوانی نیکو معیشت پاکیزه سیرت هر روز بصحرا رفتی و پشته

هیزم آورده بفروختی و ثلثی از بهای آن [illegible] بصدقه دادی و ثلث دیگر بمادر نفقه کردی و ثلث [illegible]

سه جا [illegible] نهادی آن پسر [illegible] یعنی از شب ثلثی تسبیح و تهلیل گفتی و ثلثی [illegible]

و ثلثی خواب کردی روزی این جوان منادی شنید در بنی اسرائیل که ماده گاوی بدین صفت [illegible] بهای

که باشد بخریم پس بخانه آمد و آن حکایت بر مادر باز گفت مادر گفت ترا از پدر گوساله بدین صفت که

میخوانند میراث مانده است و در فلان مرغزار [illegible] از خدای نصیب [illegible] باشد [illegible]

جوان بفرمان مادر بدان مرغزار رفت و آواز داد که [illegible] ترا میخوانم بنام خدای ابراهیم و اسمعیل و

اسحق و یعقوب گاو چون آواز شنید شتابان [illegible] بایستاد جوان گردن او گرفته

میکشید در معالم التنزیل آورده که آن بقره بقدرت الهی در سخن آمد و گفت ای جوان مرا سوار شو

تا بازگشتن تو آسانتر باشد جوان گفت مادر مرا بدین نفرموده و گفت گردن او در گیر و پیاده [illegible]

گفت بخدای بنی اسرائیل که اگر بر من سوار شدی [illegible] هرگز دست [illegible]

میگویند که ابلیس بصورت [illegible] بر وی ظاهر شد و گفت ای جوان من [illegible] و گاوان [illegible]

امروز بدیدن کسان خود آرزومند شدم [illegible] و متاع [illegible]

در این راه [illegible] باز مانده [illegible] گاو و متاع من [illegible] غرامت

[illegible] نفس خود [illegible] بقره صفت

[illegible] و گفت من از نزد خود [illegible]

تو قدم [illegible] در راه [illegible] برگشت [illegible]

[illegible]

بقره را از پیش [illegible]

و خدای را بدین مناجات میکرد و میگریست ناگاه بقره بیامد و گفت ای جوان این شخص ابلیس بود و جوان
مرا در ربود و حکم از نزد حق سبحانه بیامد و مرا از دست خلاص داد [illegible] چون او در خدمت مادر آورد
مادر گفت ای جوان آن شخص ابلیس بود به بازار بر و به سه دینار بفروش بشرط رضای من آن زمان قیمت
چنان گاوی همین مقدار بود روز دیگر جوان بقره را در بازار آورد و خدای [illegible] از روی امتحان بصورت
مردی فرستاد تا نیکوکاری و دعا [illegible] او با مادر بر خلق ظاهر کرد و آن فرشته گفت این بقره را بچند
میفروشی گفت به سه دینار بشرط رضای مادر من فرشته گفت شش دینار بستان و با مادر مشورت مکن
جوان گفت اگر هم سنگ زر بمن دهی بی رضای مادر نفروشم القصه برفت و صورت حال با مادر باز
نمود مادرش گفت شش دینار بفروش بشرط رضای من جوان باز آمد چون با ملک تقریر کرد ملک گفت دوازده
دینار بستان احتیاج بمراجعه مادر نیست جوان نشنود و باز نزد مادر آمد و قصه باز گفت مادرش دانست
که صورت حال چیست گفت ای پسر آن فرشته است برای امتحان ما آمده برو و با او بگوی که ما را اجازه
بیع [illegible] جوان باز گشت و این سخن با ملک بگفت جواب داد که برو و با مادر بگو که نگاه دارد این
بقره را [illegible] عمران فروشی و بهای آن آن باشد که پوست او پر زر کنند القصه چون بنی اسرائیل این
گاو را [illegible] گفت [illegible] پوست او پر زر کنند بخریدند پس بکشتند او را [illegible]
[illegible] کشتن بقره آن بود که ایشان گوساله پرستیده بودند و دوستی بقره در دل ایشان متمکن بود [illegible]
[illegible] این نوع حیوان [illegible] کشند که ایشان قابل ذبحند [illegible]
که ایشان [illegible] بکشتند آن گاو را [illegible]
روایت آمده که چهل سال بدین صفت گاوی طلب کردند تا یافتند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اول این قصه است که میفرماید [illegible]
یکی [illegible] عامیل بود [illegible] است که این دو آیه اول قصه است [illegible]
و این چنین بود که [illegible] حضرت رسالت [illegible]
فرستاد [illegible] بنی اسرائیل [illegible] موسی [illegible]
[illegible]
[illegible] بقره [illegible] این آیه آمد [illegible]
[illegible] پس اختلاف کردید [illegible] مقتول [illegible] کشتن او [illegible]

ازبسط خود دفع نموده فوائد بسیطی دیگر نمودند [illegible] زنده آورده است [illegible]
آن خبر را که [illegible] و پنهان [illegible]
[illegible] پس گفتیم [illegible] آن کشته را [illegible]
[illegible] عامیل زنند [illegible]
آن [illegible] زنده [illegible]
[illegible] کردن [illegible] پس گفت [illegible] کشته [illegible]
همچنان که این مرده را زنده کرد [illegible] زنده گرداند خدای [illegible] مردگان را [illegible]
[illegible] دلایل قدرت خود در زنده کردن [illegible] قیامت خطاب [illegible]
حاضر بودند [illegible] حضرت رسالت [illegible]
دلایل قدرت خود را در زنده کردن [illegible] روز قیامت واضح آنست که بنی اسرائیل را گفته
[illegible] علامات [illegible]
که کسی قدرت [illegible] بر زنده کردن [illegible] احیا [illegible] آورده
که [illegible] آن قتیل [illegible] و بقره [illegible] زنده کرد [illegible]
[illegible] ذبح باید کردن [illegible] زنده [illegible]
[illegible] مقتول [illegible]
[illegible] وقت طلوع آفتاب [illegible]
[illegible] زخم [illegible]
[illegible] پس سخن گفت [illegible]
زنده [illegible] عامیل [illegible] انکار کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] عامیل [illegible]
[illegible]
[illegible] پس از [illegible]
[illegible] سخت [illegible]

یعنی هر که حال چنین دل بشنود اگر خواهد که در رشته کند بکند اگر خواهد بهت در چنین که از سنگ سخت
بسته اهل معنا گویند قسوت استعاره است در وصف قلب جهت عدم تأثر از مواعظ و نصایح و گفته اند
قسوت دل آن است که از رحمت و رقت تهی باشد و باعمال خیر و کارهای پسندیده مایل نشود و بر چنین دل
سنگ خاره را تفضیل داده و بتفصیل بیان فرموده که   چه درستی از چنین سنگهاست که
از کثرت میگردد لاجرم تأکید است یعنی هر آینه روان میگردد   از او   جویهای بزرگ چون دجله نیل
و فرات و سیحون و جیحون که منابع همه ایشان کوههاست و گویند مراد آن سنگ که موسی عصا بر زد
و جویها از آن روان شد   چه درستی که از سنگهاست   انچه هر آینه بشکافد
پس برون آید   از وی آب و اگر چه جوی بزرگ نباشد مانند چشمهها و جداول و نزد بعضی این سنگ
آن سنگ است بدان که هم که بداود و در کریه و ناد و انفاق کرد   و بتحقیق که هست از وی انچه
فرود آید از بلندی بر پستی گرایید و از جای خود منقطع شده همچون افتد   از ترس خدا از ذر
یعنی مراد طور است که در وقت تجلی پاره پاره شد و جمعی گویند این خشیت بشرط آن است که
خدای ادراک و فهم داده از الهام آن و در ادراک دارد و خایف گردد و گفته اند طبیعت برای رحم
خلق نموده که بحکم او دارد و خلاف است مقهور نیست پس خاشیه مجاز است از انقیاد و حکم خدای
را یعنی از هر چه خدای سبحانه میخواهد سنگ امتناع نمی نماید و دلهای سنگین مطیع است و فرمان نمی
برد و در جواب تخییر منتها و ثالث را عاید قلوب می دارد یعنی اگر چه بعضی دلها سخت است دلها
نیز باشد که با بط شود یعنی متواضع و ساکن و مطمئن گردد بذکر خدای و آن قلوب مؤمن است و
در تفسیر کبیر گوید وصف هبوط لایق است بحجاره نه قلوب پس هر دو را قبول کرد و تأویل هبوط
اولی نیست از تأویل   ای عزیز حجاره را صفت خشیت یعنی این آیه ثابت شده ایمان برای حجر ثابت
است و چون که آنرا دانستی لازم نیست چه در بیان تسبیح و صلوة و طاعات نفوس و روایات
وارد شده در نطق و فهم ایشان را جنانکه روایات صادر گشته در مقام از صحیح مسلم حدیثی
آورده که حضرت صلعم فرمودند که من سنگی را می شناسم در مکه که سلام بر من از بعثت بر اسلام میگفت
و حالا نیز او را میدانم و این حدیث نزد علما ثابت است و در کشف الاسرار آورده که یکی از انبیا
بسیر میگذشت سنگی کوچک را آب بزرگ از آن روان شده دید بشد و تعجب در وی نگریست
که آب بدین بزرگی نه حد سنگست بدین کوچکی حق سبحانه آن سنگ را با وی بسخن آورد تا گفت
بانی الله

باقی الله در آن وقت بار که وارسته ام که آتش الحجر و وزغ در سنگ خواهد بود من از خشیت او تا کنون
آن سنگ بچشم زاری میگریم و این آب روان اشک من است آن پیغمبر دل بران سنگ بسوخت
و از حق تعالی درخواست تا وی را از آتش ایمن گرداند وحی آمد که بوی ایمان دادم آن پیغمبر
در گذشت و بعد از مدتی دیگر بران سنگ بگذشت همچنان گریه و زاری او بر قرار یافت تعجب کنان
توقف نمود و دیگر باره سنگ با او بسخن در آمد که یا نبی الله موجب این گریه ترس از آتش بود بر
شگفت میدار که گریه اول از اندوه و حسرت بود و این گریه بشادی و شکر نعمت است سیر طریقت
گفت آنهی در سر سودای گریستن و درد دارم غرامت از حسرت کریم یا از غم یا دین بهر حال گریه می باید
که نعمت بسط بود بعد از سطوت قبض آید ای عزیز دل سنگ از ترس خدا میگرید و میزارد و مرد سنگ
دل این گریه و زاری ندارد   ز سنگ گریه همی خواهی بر سختی   ز کوه ناله چون عنبر دار
لکن صدرت آنجه حق سبحانه از تفجر و انشقاق و هبوط حجاره درین آیه ذکر فرموده دلیل است
که جمادات را تأثر و انفعال هست و دلهای کفار را نه مر تحقیق آن در جواب کسی که میگوید حق سبحانه
دلهای ایشان را سخت تر از سنگ گفته بحقیقت نه چنین است آن گفته اند که این سختی با عتبار
استعداد حیوانست یعنی خداوند تعالی هر نوعی را از موجودات مزاج خاصی و استعداد خاصی که برای
متوجه بکمال خاصی مخصوص گردانیده تا از آن نوع دست کس هر که از وسط حال بدین نوع در گذشت
متوجه غیریت آن نوع و بجانب کمال حقیقت شده باشد و هر که از آن کم آید بطرف هبوط باز گشته
و این چنین کسی را اگر چه بحسب افضل و اکمل بوده از نفس اندرم ناقص تر خواهد بود و از آن دیگری که
بتر قی دارد و هست نیست که کمال حجاره منحصر است در آنکه منفصل باشند با جزاء ارض و شکل
بود بشکل مطبوع و فعل مرغوب پس هرگاه که حسک نهر عذاب و منبع آب و واقع شود هر آینه
منجز باشد از وسط احوال نوع خود بطرف ترقی اما انسان که از شأن او آنست که مجمع
علم و منبع خیر باشد چون بخفیفی دنائت همت که مقتضی جهل و شر است در افتد و مکدر گشت
به سبب او بازماند و بر نتیجه از خواب غفلت به بیداری حکمت نگراید و به موعظه از ارتکاب
معصیت باز نیاید هر آینه از میانه بنی نوع مرذالت و انقص موسوم شده باشد و ح تواند گفت
که دل ایشان سخت تر است از دل حجاره بلکه الفقی ازان و آن عزیز باره عبارت این معنی
سنگ و گیاهی که در وی خاصیت است   از آدمی به که در وی منفعت نیست پس آن سخت دلان را

وما الله بغافل

شنیدند چونکه ... غیبت خدای ... از آنکه شما میکنید و از آنکه میشنوند درستی
با مؤمنان بگفتند و قدح و طعن در جهودان ... با مؤمنان میگوید که خدای تعالی غیبت از آنکه جهودان
میکنند بعد این آیات گذشته و از بعضی فضایح اقوال و افعال اسلاف جهودان خبر داد و بعد از این از
قبایح اخلاق اخلاف جهود که در زمان خاتم پیغمبران در مدینه و حوالی آن بودند خبر ذکر میکند اول
تحریف و تغییر کلام خدای در این صورت را مقدم با مؤمنان میسازد و از ایمان ایشان و میفرماید که

افتطمعون

آیا طمع بسته‌اید ای مؤمنان و امید میدارید از جهود اگر تصدیق کنند دستور را در دین

لکم

یا اجابت کنند مر شما را در آنچه میگویید و بعد از ایشان را رقت و قلب بدان ...
بوده که دانسته‌اید و اول لسترا ... آورده‌اند که چون حضرت رسالت علیه التحیة تشریف فرمود جهود را
با اسلام دعوت نموده ... آن حضرت آن بود که ایشان خبر اسلام در آینده حاجتی از انصار
نیز که با ایشان نسبت ... با نسبت رضاعی داشتند طمع در اسلام ایشان بسته بودند و برای ...
و تصدیق ایشان مر رسالت ... را بر جد ... رب العزت این آیه فرستاد که طمع
از ایمان ایشان قطع کنید که از غلبه ایشان تصدیق ایشان ... و حال آنکه بودند

منهم یسمعون

گروهی از اسلاف ایشان که بواسطه شنیدند سخن خدای را و آن هفتاد
تن اند که موسی با خود بطور برده بود و ایشان کلام از دای حق بی ... شنیدند
پس بگردیدند آن سخن را چون بمیان قوم آمدند و گفتند آری ما سخن حق شنیدیم و امر و نهی
استماع کردیم اما خدای با ما در آن سخن گفت که اگر این کار را که فرموده‌ایم توانید کرد بکنید و اگر بر ادای آن
قادر نباشید مکنید و باکی ندارید و در ... آورده که ترمذی صاحب نوادر و آن محمد بن حکیمست
این قول را انکار نموده میگوید خصوص به تشریف استماع کلام الهی همین موسی بوده و لیس ... اولی
آن باشد که گویند مراد از این فریق اصحاب زمان سید انبیا است که تحریف کردند حکم رجم را و برای آنکه خاطر
اغنیای ایشان خوش باشد تغییر دادند نعت پیغمبر را از ترس آنکه رشوت بدیشان نرسد و
سماع ایشان مر کلام خدای ... یعنی تورات را بواسطه باشد یعنی تورات را شنیدند و تحریف کردند

من بعد ما عقلوه

از پس آنکه دانسته بودند از روی فهم بودند و ایشان را در آن شکی نماند یعنی این
عمل نه بعلاوه ... صادر شد بلکه ... بوده

وهم یعلمون

و ایشان میدانستند که افترا مینمایند
و بلکه میکنند ... سخن خدای چون ... را ... برایشان را در این حال بوده از ...

ایمان هم طمع توان داشت و رای ... آمده است که ... ایشان ... بواسطه شنیدند
تحریف و تبدیل نموده خیانت در آن روا داشتند این زمان که بواسطه رسول بدیشان میرسد
چگونه شنوند و بدان ایمان آرند با بصیرتی که بعد از اعیان بر آن معرفت جهل ... بودند ...

وإذا لقوا الذين — جمع

یکی ... تصدیق ... کرد ... روشن ... خبری ...
قوم از قبایح ایشان نفاقست ... آنکه ... و چون ببینند جهود ...

آمنا

ایمان آورده‌اند از اصحاب رسول گویند ما نیز گرویدیم و با شما در ایمان متفقیم

خلوا

بعضهم الى بعض

و چون خلوت کنند برخی از ایشان به برخی دیگر چون

اتحدثونهم

کعب بن اشرف و ... گویند آن گروه ... ایا شما حدیث میکنید

بما فتح الله

و خبر میدهید مر اصحاب محمد را ... بدانچه گشوده است خدای ... بر شما ...
بر ... حکم ... از تورات ... و ... آورده که ... حضرت پیغمبر فرمود ...
در مدینه ... از ... ایشان ...
در مدینه و ... حضرت رسالت ...
است چون ... روز ... صورت حال ...
سرزنش میشود ... از ... تورات خبر میدهید تا ...

ليحاجوكم

عند ربكم

... نزد پروردگار شما روز قیامت ...

افلا تعقلون

... آیا چرا در عقل ... این مقدار ...
... حال این طایفه ... ایشان تعجب نمی‌نماید ...
برده‌اند ...
حجت باشد ... آیا نمیدانند ...

اولا يعلمون

بتحقیق خدای تعالی میداند آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول و اصحاب او

يسرون

و آنچه آشکار میدارند از دوستی پیغمبر صلعم و ... نفاق یا پنهان میدارند از اعتقاد

يعلنون

و آشکار میکنند از اقرار ...
بر نهانیها مطلع و اسرار ...
باطن را از ... خانه دل پاک ...

آینه از جنبه روشن تر شود و جلوه صورت در وی بهتر و چون فرمود که برای کسالت اندیشیم و با فعال ظاهر و ظاهر
افعال بسیار ایشان نیز در ظاهر با خلق حوالی راستی بجای آورد و [illegible] در قسم نفاق که اکثر مردم آنرا عقل
معیشت گویند از لوح خاطر محو کردند و از بی کیفیتی ابد ستر [illegible] ماست و دوام عرفت [illegible] میان بنده
و حق در مرتبه ما بیچون صدق معامله [illegible] است با خلق و در حالتی [illegible] آمده که [illegible]
کراهت [illegible] و سر ضرورتی و وصلت هر که بظاهر بالشریعت رسته [illegible] ذکر رحمت با [illegible] و اکثر اهل
حقیقت بیاری در خلوتگاه وصلت در قرب حرم اسرار کرده و ان عزیز که مضمون این آیه در نظر دارد آنرا
رازهم به صورت [illegible] نشایسته بشد درگذرد و در بعضی از کتب منزله [illegible] اسرار آدم از غفلت
که قرار هم خود در ایمان تو فضل هست و ذکر حیات [illegible] و [illegible] نظر کنند کان میدانند
[illegible] هر چند در نظر [illegible] دار [illegible] اندیشه [illegible] الدیلمان الله [illegible]
صاحب روح الله [illegible] و ترشیح اسم از حیث آورده که چون بنده دانست که حق جل جلاله نگهبان
او هست باید که لباس مراقبت در پوشد و در حفظ افعال و اقوال خود در کوشد و ان علیکم لحافظین
[illegible] روزی [illegible] زد و حکایت [illegible] نقش [illegible] حمد کرده [illegible] آورده [illegible] زنی بود
[illegible] صورت دلپذیر و سخن در دل جای [illegible] شرط [illegible] که [illegible]
[illegible] خود را [illegible] و [illegible]
صبر کن تا وقت مقام [illegible] با سخن [illegible] مقام آمد [illegible] آغاز
[illegible] در این مقام [illegible]
کسی جای دیگر [illegible] سبحان الله [illegible] کار چگونه توان کرد [illegible] گفت
ای غافل از [illegible] که [illegible] احتراز [illegible]
سخن [illegible] در دل [illegible] رسید [illegible] و چون [illegible]
آمد توبه کرد و یکی از مقبولان درگاه شد [illegible] هو [illegible] چه مقرا
و [illegible] که از [illegible] که چون مردان [illegible]
[illegible] جامی [illegible] نوشته [illegible] دانست [illegible]
[illegible] مرتب [illegible] نکرده [illegible] نموده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کتابت [illegible]

واکثر کتابت ننوشته منسوب با هست یا منسوبند بام که اصل است یعنی خلقت چنانچه آن باشد که
ایشان بر خلقت مادر [illegible] روز ولادت بوده و تعلیم [illegible] اند ابو عبیده گوید امی
امیون خوانده کان که منسوب به کتاب ای عرب امی بودن [illegible] بود باد [illegible] یاد کرد امی بودن حضرت
رسالت را که النبی الامی الذی یجدونه [illegible] و حقیقت معنی امی در سوره اعراف [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] ذکر توریت [illegible] مذکور شد [illegible]
[illegible] و [illegible] کرده [illegible] از روی [illegible] توریة و [illegible]
مگر آرزوی [illegible] از توریة [illegible] که موافق هوا های ایشان [illegible]
[illegible] که علمای خود [illegible] که [illegible] فواید بود [illegible]
ایشان [illegible] و [illegible] آن [illegible] ندانستند [illegible]
دینی که در آنست دانستن آن بر ایشان لازم است [illegible] و [illegible] با وصف [illegible]
چندان مناسبتی نیست [illegible] قول ابو عبیده [illegible] ان [illegible] مگر آنکه
گمان می برند و الا افواه [illegible] موصوف [illegible] یعنی ایشان نه چنان [illegible]
اندر [illegible] تصدیق [illegible]
[illegible] در قرآن [illegible] تقلید [illegible]
اهل تقلید [illegible] ارباب تحریف بیان [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible]
در جهنم [illegible] از آتش [illegible]
که او [illegible] در دوزخ [illegible]
[illegible] در [illegible] جای آماده است
مر انانرا که ایشان [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] کتابت [illegible]
باشد [illegible] خود [illegible]
از نزدیک خداست [illegible] تا استبدال کنند [illegible]

لا یعلمون الکتاب الا امانی

وان هم الا یظنون

فویل

یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا [illegible] لیشتروا به [illegible]

ومنهم امیون

ثمنا قليلا

نوشتند بهای اندک از علما یهود و از سبط اخذ رشوت صفت مصطفی را که در توریه
برنوجه بوده که مردی میانه روی و جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند برین نوع
که شخصی دراز قد ازرق چشم سفید رست فرو هشته موی بیک حاکم و این صفت دجالست
پس ارازل قوم را که از حقایق توریه غافل بودند بدین قول باطل از حلیه هدایت عاطل ساخته در بادیه
غوایت سرگردان کردند و گفتند دراوصاف این مرد منظر انصاف بنگرید تا هیچ صفت او
بدان ماند که خدای تعالی در کتاب شما یاد کرده است عوام بیچاره چون در آن جا لجست و جوی صفت
دجال است بدیدند منکر وی شدند و پیغمبری آن سرور موجود نیست و چون این انکار ظاهر شد خشنی بر علماء یهود
است به سایه ثابت شد و نصیب ایشان بود دیگر باره حیفی باید پس وای مر ایشان را — ازانچه
نوشتند و تغییر دادند — دستهای ایشان بخلاف نفس توریه — و دیگر باره وای مر ایشان را

ویل لهم

مما یکسبون

ازان چیزی که کسب میکنند از رشوت ها که حرام گفته دراکثر کتب وارد است صبغه منتقلی
واردست نه آنست که هرکس از آن وقت تا قیامت بر نهاد و سنت ایشان رود و تغییر و تبدیل
سخن حق و رزد وبال آن هم بایشان باز گردد و لفظ کسب مل افعال ایشانست لحظه بلحظه
رعایت میکنند و ابکر و بیل ایشانرا جستم است حالا فی الا و در تیسیر فرموده که در حق تحریف توریه سه ویل فرموده
و در کرده ور یاده بی نمازان ویل فرموده فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون چه اینجا تضییع حق محمد است
و آنجا تضییع حق خدای و حق شخص و دیرباب ایشان حقوق عباد مبالغه بیشتر است و دیگر انکه شرف
حضرت رسالت اینجا مفهوم میکرده و گفته اند این سه ویل یکی در دنیاست یعنی اخذ جزیه و ذلت سیوم
دوم در قبر و آن ضغطه لحد است و هول منکر و نکیر سیم در دوزخ وان وادی مذکور خواهدست حاصل انکه
دشمنان سید آخر الزمان پیوسته در عذاب جسد در دنیا بخواری و در عقبی بگوناگون سار و دیو
جهان باعتقت ونومیدی و در آن سرا بعقوبت جاودانی — د هر دو کون محکمها اعتبار رق حواری بیش
یعنی رفتار و زار دنیاست — اینچ ببنده عقد ور ان مقید است — وآنجا سوز آتش جاوید ببند است
نوع ثالث از قبایح و قباحت ایشان در وجهت بر بد الالباب که میگفتند ما را عذاب نخواهد کرد و الا کند

وقالوا

موتبد وعلد نخواهد بود — گفتندی یهود بزعم خود — لن تمسنا النار و مس نمیکند — الا ما ورخ لی عا

الا ایاما معدودة

مگر عقید از روزی چند — شمرده شده چون خدای جمود را به ذریت گوساله کرد جهاد به
نیز ایشان را با تشی دوزخ تهدید کرد و دادند جواب بر نوجه گفتند که ما را هم عذاب خداوند نخواهد

باد آیا که

بوده و سبب نزول آورده روایت ضحاک از ابن عباس که یهود گفتند ما در توریه یافته ایم که
کرانه شفیر جهنم تا وادی سقیر مقدار چهل روز راهست و اگر کسی از ما بخلاف مذهب اسلاف
از تمایب کشان در عذاب حیرت سپرشی نخواهد بود و در زمان یعنی فرموده که جهود ان مغفورت کنان
میگفتند ما دانسته ایم که مسیره ما بین الطرفین دوزخ چهل سالست و ما میره هر سال را در روزی
قطع خواهیم کرد و از دوزخ بیرون خواهیم آمد و قول دیگر آنست که سخن ایشان این بود که مدت عمر دنیا هفت
هزار سالست و ما در بجای هر هزار سال یک روز عذاب خواهیم کرد پس مدت عذاب هفت
روز خواهد بود جهود در باب تغییر برانند که ایشان میگفتند که ما مقدار چهل روز که گوساله
پرستیده ایم عذاب خواهد بود و پس از آن نیز کلمه قسم است که خدای تعالی سوگند یاد کرده که ایشان را
عذاب کند چون این مدت بگذرد و سوگند وی راست شود ما از دوزخ بیرون آییم و جمعی دیگر پاینده گشتند
و بشارت با عجاب مزاوار کردند حضرت رسالت صلعم فرمود که لا بل انتم خالدون نه چنین است
که شما میگویید بلکه ابد الآبدین در عذاب خواهید بود و تصریح کرد عقوبت شما به پایان نخواهد رسید
و درین قول این آیه فرود آمد که — بگوای محمد مرایشان را — که آیا فرا گرفته اید

قل اتخذتم عند الله

از نزدیک خدای عهدی یا دیدن مجرای خبر و وعده است چه خبر حق سبحانه را از عهد می کند چه بقسم که از
بندگان صدور یابد بر تاکید بیشتر است و گفته اند عهدی از خدای فرا گرفته حکایه کالکلمه که لا اله الا الله
لا اله الا الله محمد رسول الله ایشان را عذاب نکنند علم الهدا فرموده که تصحیح عمل صالح دارید که
شما را بدان بهشت وعده کرده باشد و اگر چنین وعده هست — پس خلاف

فلن یخلف الله

نکند خدای — وعده خود را و بدان وفا نماید و چنین نیست که شما گمان برده اید

ام تقولون

بلکه میگویید و افترا — بر خدای — آنچه نمیدانید و از خدا را عهد است که

علی الله ما لا تعلمون

جهود از جد دوزخ درارند که روز یا چهل روز که معدای ایشان بوده بگذرد و ملایکه گویند ای دشمنان
خدای انقضی الحدود بقی الابد عددی که مقرر کرده بودید بگذشت و عذاب ابدی باقی ماند

بلی

پاسخ ایشانکه گفته بود بد بر نداد وان آرزو که داشتی آخر وقا نشد — رد ما قبل است و
اثبات ما بعد یعنی نه چنانست که ایشان میگویند که عذاب انقطاع خواهد داشت بلکه

من کسب سیئة واحاطت به خطیئته

هر که بیرون کند یعنی شرک آرد — و فرا گیرد و دار کردار او — گناه او

فاولئک

یعنی بر و مستولی شود تا در کفر و شرک بمیرد و خطایا که شوند هیچ خطیه است — پس آن گروه

مشرکان اصحاب دوزخ و سوختگان آتشند ایشان در آتش جاوید مانند

که شنیدن چنان که ان بی‌بهره از پرتو زمان است و درصحایف حجب آورده که هرکه گناهی کند نقطه سیاه بر دل او زنک پدید آید پس اگر بصیقل توبه آن را صاف زند فبها و اگر دیگر باره گناه کند آن زنگار می افزاید تا وقتی که تمام آیینه دل تیره گردد و نور ایمان و روشنی طاعت در او نماند و خوبهای عمل صالح او بجا و بنیان فنا شده خطایا و جرایم بدو احاطه کند و بر این تقدیر در آتش حرمت و مذلت جاوید بماند و نزد شیخ ابو عبدالرحمن سلمی سیئه رویت افعال است و احاطه خطیئه ملاحظه آنکه نجات و قرب بواسطه عمل بدو است می آید و هرکه از سالکان بدین صفت مبتلا گردد در دوزخ حجاب ماند و از اهل یقین دور شد که واسطه تقرب نه مراسم علت بلکه موهبت فضل

فضل خداست که نه بنوبه عمل رسد چه ابر بودکه رشحی تا بکی رسد پس بعد از ذکر عذاب و عقوبت کافران و اهل درکات بیان نام و نعمت مومنان میکند و درجات جنان تا قاریه قرآن و سامع مبین در آید از صفت خوف در جایحه مندرج گرددند و در غرور رجا نکاهد از خشم الهی بر ایمان تعلق همت و دل بعمل بر افروخته از عذاب دوزخ بخوان جنت بر بندد و از رحمت یکتاییان در رضای خدا

از نیستان رایت انس در حجره صدر تقدیر برافروخته و بعد از آن در خورشید ان جنانکه منقولست از صهیب رومی که او همه شب بخواب بودی تا از بیداری اثر ضعف چهاری بر روی ظاهر گشت و او در درم خریده زنی بود آن زن گفت ای صهیب اف صرت علی نفسک تو تن خویش بر نج بردی و از خدمت میباز مانی اف میکرد که بسیار بیم ابراری صهیب جواب داد که شب و قت عزت عت فت چون طلوع نکاه شب در می آیم کاهی خیال جمال بهشت پیش می آید و زمانی هول دوزخ روی می نماید اذا ذکرت الجنة طال الشوق و اذا ذکرت النار طار النوم ذکر جنت شوق می افزاید و فکر دوزخ خواب مرا می ربایدم زمانی چشمم قرار و خواب کی آید و سالکی بر ترس غم و ترسا از آن خواب غفلت بس توسر بر بالش غفلت در زمین داری که بار ترسی کسی کو ترتی بود ترسان کسی بالین کجا بند

والذین آمنو و عملوا الصالحات انانکه بدل و زبان گرویدند بخدای واحد از فرزند و آنچه را است میکو و پاکیزه بجای آوردند اولیک آن فرقه ناجیه مستحقان بهشت برین مجاوران ریاض علیین اصحاب الجنة هم فیها خالدون ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاوید بمانند کان بنده اهل عرفان گفته اند

احتیاج است بشمار کمال ایمان دست شده آن که در اول مومنان و عملوا الصالحات عبارت است

الذین

رز شب داغ عصیان در شود دلهای آن اصحاب الجنة که نعیت از نغمه شاخ اخلاص در شکوفه شعبه ایقان و نزد محققان عمل صالح رویت صالح اعمالست چه بر ایشان از روی دلیل و برهان بکمه بجست که تعین ظاهر گشته که هم عابدان در حقیقت بعبد بمقصود مرحوم مقصود و از ادراک سر معبود که برسم عبادت و عبودیت حاصل آید معبود محروم ما عبدناک حق عبادتک سبحانک بهاین و مولویا این مقال آنکه دم از نعبدالیک زنند در حسن عمل خیم بر افلاک زنند شرط ره بندگی بجز این نیست تا نعره نحن ما عبدناک زنند بعد از ذکر جنت و نار اهل اعتبار را بر نظام اخلاق کمر فلاح و صول جنان شد تحریص میفرماید و از زوال آن که بسبب خلود نیران شده بجز منع میفرماید هم در میان قصص بنی اسرائیل ان بصورت عهد و پیمان ایشان باز مینماید و یاد کنید آنرا که ورا کرفتیم یعنی در توریة عهد و پیمان بنی اسرائیل را و کفتیم خبر است یعنی لا تعبدون الا الله نپرستید مکر خدای را که او دوست سزاوار پرستش است و در معنی نهی و این ابلغ باشد از نهی صریح چه در ایراد امر و نهی بلفظ خبر غایت اعتنا و اهتمام ظاهر است و در تحریض بر طلب و ترغیب او مبادرت و مبادرت در امتثال و انتها پس گویا مخاطب شتاب نموده باز نهی بر اجتناب امر و نواهی در از ان خبر میکند و چنیکه ما خواننده اند معنی برین نمود آورده که ایشان با ما عهد کردند که نپرستند جز خدای را و دیگر چنان ستدیم از ایشان که نیکویی کنند نسبت بمادر و پدر نیکویی کردنی یا وصیت کردیم ایشان را در باب پدر و مادر و بهم بیاد فرمان برداری حق سبحانه و تعالی احسان الوالدین را بعبادت خود اقتران داد و در رضای خود را بر رضای ایشان باز بست که رضا الله فی رضا الوالدین و در تفسیر کبیر آورده که حق سبحانه موثر است در وجود فرزند بحقیقت و والدین موثر بحسب عرف و ظاهر پس بعد از ذکر موثر حقیقی موثر مجازی را یاد میکند و نیکویی بنده مر اورا با بیازم پرستش نمای اما با مادر و پدر که نیاز مند و محتاج هستند نیکویی کی کنند دیگر آنکه نعمت خدای بر بنده بسیار است و بعد از نعم الهی نعمت والدین بر فرزند بسیار است که ایشان سبب ظاهر اند در بودن مولود و چنانچه حق سبحانه بر انعام بنده عوض نمی طلبد بلکه محض موهبت است والدین نیز بر تربیت فرزند طالب مکافات نیستند بلکه ان مقتضای طبیعت و ابوت است مثل فیض و از نعمت دادن بنده هرچند که در وجود والدین نیز اثر انعام از فرزند و اعتبار شد و اگر چه بدل را باشد لا جرم بلوازم عبادت حکم فرموده با ایشان بابا لطف و قرب و شکران لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا ابن عباس

فرموده که از نیکویی با والدین آنست که بجهت ایشان طعام نخورد تا که ایشان نخورند و دعا برای
ایشان بسیار کند هرگاه نیز پیش ایشان [illegible] و والدین [illegible] طریق چنان باید که با ایشان عرض [illegible] باشد و قول
جامع درین باب آنست والذین یرفعون جهت دلخواه و عبادت از ایشان حقوق
باشد و از ارادهٔ حق تعالی بر تن دارد و دو زبان و دو بدل و دو بال اما آنچه حق تعالی چنین دارد
خدمت کردن و در حرمت داشتن در همه فرمایشها و بر وجه ادب آنچه در ایشان کنند باید کرد
و دعا برای ایشان بسیار کنند و در آمدن ایشان استقبال کردن و در رفتن ایشان مشایعت
نمودن و چون بجوار شود زیارت ایشان رفتن و در رفتن ملاقات ایشان بتقصیر و تاخیر نمودن
نا راضی بودن اما آنچه حق تعالی بزبانست با ایشان بلطف سخن گفتن و آواز بالای آواز ایشان
بلند کردن و گستاخ وار با ایشان تکلم ناکردن و ایشان را بنام نا خواندن و بکنیه خطاب
نمودن و سخن ایشان قطع ناکردن و بر گفتهٔ ایشان اعتراض نکردن و با مردمان ایشان
سخن نا گفتن و از سر دوستی محترز بودن و در روی ایشان اف ناکردن اما آنچه حق تعالی بدل
دارد دانست که با ایشان محبت بدل داشته باشد و دوست دارد و بدیدن ایشان شاد شود و بغم
ایشان غمناک گردد و با ایشان در مقام بود و از سبب گفتن ایشان بسخن [illegible] گفتن ایشان
خشمگین نشود و از آزار ایشان بترسد و [illegible] کند که خلاف قول و فعل ایشان در روضه در شود و هر
چند پیر و فرتوت و ضعیف باشند از ملال ایشان دور خواهد اما آنچه حق تعالی بمال بود آنست که طعام
ایشان به از طعام خود خواهد و طعام بهتر ایشان را بیشتر از طعام خود بخرد و در وقت طعام خوردن آنچه
بهتر باشد پیش ایشان نهد و آنچه آرزوی ایشان باشد تا تواند سرانجام نماید و آنچه زینت ایشان
ضروری بود با قامت آن اشتغال کند با ایشان بمال و متاع دنیا مضایقه نکند و دست تصرف
ایشان بمال خود گشاده دارد و اما آنچه ایشان تکلف نمود و بعوتهای پاکیزه سازد و زیارت
دوستان ایشان را مهمانی و غرفه کند و چون بجوار شوند صدقه دهد و بدیدن صحبت ایشان طلب دو
هرکه از نیز حقوق جهل کافی فرزند است تا بداند که او در بارهٔ ایشان تمام نباشند
اگر هفت پارهٔ از جانت بود است قطرهٔ از چشمهٔ حیوان اوست خدمت او کن که بجای رسی
برکت و صدق تا به تو [illegible] دیگر آنست از فرموده [illegible] دیگر ایشان
و بر دوستان بدیشان ای عزیز [illegible] از جنایات است در عمر نیفزاید و روزی را فراخ

گرداند

گرداند و در حدیث قدسی آمده که من رحمانم و اشتقاق رحم از اسم منست هرکه او را پیوند کند من او را
برحمت خود واصل سازم و هرکه او را بُرد از رحمت خویش منقطع گردانم وحی کرد خداوند تعالی بموسی
که با اقربای خود نیکویی کن موسی گفت الهی من چکنم که موافق رضای تو باشد خطاب آمد که احسان
[illegible] و حافران [illegible] وعظ و ذکر توانگر بزیارت و ستایش [illegible]
وصلت خویش [illegible] دیگر نوع حقوق یتیمان یتیم از آدمیان آنرا گویند
که پدر ندارد و در هیچ یتیم تا زمان بلوغ بر دار اطلاق کنند و نوازش یتیمان و مهربانی با او نمودن
دل ایشان بسبب بیات موجب رفع درجات در اخبار آمده که عرش عظیم از گریهٔ یتیم در اهتزاز
آید چو بینی یتیمی سر افکنده پیش مده بوسه بر روی فرزند خویش مبادا که گرید که عرش عظیم
بلرزد همی چون بگرید یتیم و نیکویی بیاران و دوستان که زالجار ضدی در ربط محاسن
[illegible] کفایت [illegible] و دیگر اینست بزرگ [illegible]
خاصه مؤمنان در مخاطبه و مفاوضه سخنی که او را بگوید [illegible] با نفس حسن بود این جمیل
مبالغه است و بعضی که بر تعلیم چادسی فرمودند معنی آن سخنی نیکو باشد و آن امر معروف و نهی منکر است
سلمان فارسی گوید اف لی سلامت و گویند قول حسن سخنی راست باشد چنین باید که ما گفتیم
[illegible] سخنی راست بگویید [illegible] آنچه در کتب [illegible] از وصف حضرت رسالت
دانست و حقیقت آنست که [illegible] و در روایت آورده از امام محمد باقر علیه السلام نقلست
که با مردم چنان سخن گوید که دوست دارد برای ایشان گفته که این خطاب بصورت خاص و معنی
عامست هر مرد مرا بنیکو گفتاری [illegible] قول حسن در قبول دلها اثر عظیم دارد [illegible]
لقمان آمده که ای پسر با مردمان سخنی نیکو گوی و تازه روی و خوش خوی [illegible]
تا دوست تر باشی از آن که زر و سیم بدیشان دهد و دادن آن منت بر ایشان [illegible]
سخن خوش بنزد مردم حکیم بهتر آمد از بخشش زر و سیم در اخبار آمده است که مال بخشیدن
با هم خلقان دنیا [illegible] دل ها ممکن است که از بخشش محتاج گردد اما مقال نیکو هر
کسی فرا میرسد و گوینده سخن خوش را از گفتن مشقت نبود از خوشی سخن [illegible]
[illegible] شود تا جوهر سخن او [illegible] کلام گوینده از آن [illegible]
کرم بود در دوستی [illegible] در حقایق آورده که قول حسن دوا [illegible] نافع [illegible]

و عداوت از قلوب ایشان دور کنید و بر باطن ایشان از فیض و نفس خود ما سخنی بگوئید که در خدمت انکس گوید

لطایف سخن از سینه کینه ببرد زبان لطف از ابروی خشم چین ببرد و امام قدس سره

در مفاتیح الغیب فرموده که ازین کلام آداب دینی و دنیوی مستفاد میشود که سخن با مردمان باید گفت در امور دینی

با بسیار باید در مهمات دینی و دنیوی اگر در کار دعوت باید دعوت کفار بود با ایمان در ان لطف قول و لین

کلام بکار آید فقولا له قولا لینا یا ترغیب فاسق باشد بطاعت در ان سخن ملایم باید ادع

الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة در کارهای ضروری خود بالضروره محتاجست که در وصل با

عوارض و مقاصد چرب زبانی و خوش سخنی را فایده بیشتر باشد لذوقت فهم و ذکرت گوی

بشیرین زبانی و لطف و خوش سخنی توانی که فیل بموی کشی دیگر از وصایا این بود

نماز و ادا [illegible] آن و شرایط و حقوق ان بجای آرید چنانچه فرموده ام

و بدهید زکوة را بر وجهی که در توریة حکم کرده ام پس بطریق التفات از غیبت بخطاب میگوید با آن

جماعت یهود که در زمان حضرت رسالت بودند از یهود که پس روی گردانیدید

و عهد را [illegible] از وفا و درین ثبات نمودند مگر اندکی

از شما مراد اسلاف ایشان که بر شریعت توریة استقامت داشتند قبل از نسخ آن یا

ان عده سلیم که عبودیت بجای آوردند و حال آنکه شما اعراض کنندگان [illegible]

[illegible] که حکم توریة [illegible] و فرمان او که [illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] بود که

[illegible] مضمون این عهد و میثاق که مذکور شد و درو حکم که مظهر اسرار [illegible] الخلق صلی الله علیه

و آله فرموده [illegible] التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله فرمان خدای را تعظیم فرمودن و بر خلق

خدای شفقت نمودن [illegible] عبودیت [illegible] با حق و رفق با خلق و درین آیت [illegible] بود در

اخلاق [illegible] و درین آیه [illegible] اوصاف [illegible] دران باب میثاق گرفته

[illegible] نیز یاد کرد [illegible] و آنرا نیز یاد آورید که گرفتیم پیمان

[illegible] از شما [illegible] عهدی [illegible] که [illegible] خونهای یکدیگر را بهم و [illegible]

خویشی را [illegible] ازخانمان خویش [illegible]

پس اقرار کردید [illegible] شما [illegible] اقرار کردید که این عهد حق

گواهی میدهید [illegible] که [illegible] اقرار [illegible] گواهی [illegible]

[illegible]

در حالی که آنرا [illegible] عهد قبول نموده اند [illegible] شما [illegible]

[illegible] میثاق [illegible] از ایشان [illegible] پس قتل [illegible]

[illegible] کردن مردم [illegible] ظالمان بودن [illegible] مخالفت [illegible] بیرون

دیگر [illegible] بود اسیران بنی اسرائیل را باز خریدن و آزاد کردن ایشان [illegible]

میکردند و از منهیات احتراز نمی نمودند [illegible] میکشید هم دیگر را

[illegible] بیرون میکنید گروهی را از قوم خود از سرایهای

[illegible] در کتاب [illegible] آورده که [illegible] جامع [illegible]

[illegible] کنندگان [illegible] هم پشت شده [illegible]

[illegible] بران قوم مغلوب شده [illegible] بر ضرر و هلاک بود بلکه

[illegible] بدان چیزی که در ان اثم [illegible] و دشمنی است

[illegible] اهل قریظه با اوس [illegible] و بنی نضیر [illegible]

[illegible] مدینه [illegible] قبل از هجرت حضرت [illegible] اوس و خزرج

[illegible] میان [illegible] بنی قریظه با اوس [illegible] بنی نضیر با خزرج

[illegible] میان اوس و خزرج [illegible] قایم [illegible] شدند

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] اسیران [illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible] فرق [illegible]

آن اسیر [illegible]

[illegible] اسیر [illegible]

[illegible] حرام کرده

[illegible] بر شما [illegible] میثاق [illegible] بیرون کردن ایشان [illegible]

[illegible] اسیران [illegible]

[illegible] تقریب [illegible]

علیه السلام کردند [illegible] صلی الله علیه [illegible] مامور بودند [illegible]

تقتلون انفسکم

وتخرجون فریقا منکم من دیارهم

تظاهرون

بالاثم والعدوان

وان یاتوکم اساری

تفادوهم

افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض

فما جزاء من یفعل — پس نیست مکافات و پاداش آن کس — را مقرر نمود برین گروه عقوبات موئمنند و مقرری دیگر کافر
ذلک منکم — که بکند — این چنین نافرمانی — از گروه شما — مگر خواری و رسوائی — در زندگانی الدنیا
ای اسرائیلیان یعنی جزای عملهای این جهان خواریست و جزیه دادن و گفته اند این خواری که در زمان پیغمبر بود ایشان را
قریظه را قتل کرده و زنان و فرزندان ایشان را برده کردند و بنی نضیر را از خان و مان آواره ساختند و
زر جزیه دادن ایشان از ذلت تمام فرستادند و علما نیز از دو بار را احوال ایشان مخبر نموده در آخر
یوم القیامة — این خود علاوه بادنی است — و در روز رستخیز — باز گردانیده شوند از حیرت و محشر — یردون
الی اشد العذاب — بسوی سخت ترین عذاب که جهنمست و یکی از علامات شدت دوم آنست پس تاکید وعید را
میگوید — و ما الله بغافل — و خدای تعالی غافل نیست از عهد شکنان و تغییر و تبدیل ایشان و قول
یا برای تاکید نفی است یعنی البته خدای بیخبر نیست — عما تعملون — از آنچه ایشان میکنند و کار خطاب
خواسته معنی آنست که حق تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید در نهان و آشکار از نیک و بد هر چند
در روی ظاهر خطاب خاصست اما اراده معنی وعید عامست ای ظالم ستم ملکی که خدای آگاه است
از فاسق جرات مکن که حق سبحانه دیدن پرستانی مرا ای اخلاص پیش آر که خدای غافل نیست صد
تجسس صفتها خبرت اما کوشش چند بدیر با یدتا در و نیفت کار کار آید ع چو کوشش ای کس نباشد سخن
چه سود کند — اولئک الذین — این گروه آنانند که از به خریدند — اشتروا — خریده اند و بدل کرده اند
الحیوة الدنیا — زندگانی حقیر این سرا را — بالآخرة — به نعمت جاویدی آن سرای یعنی دار الغرور را بر سرای سرور
احیت دکر دانیده و منزلت رفیع منزل و فسیح عرضی ساخته و ازین معدود چرزهای بخزانه بود و لقمان حکیم پسر را
گفت ای نور دیده آخرت را بدنیا مفروش هر دو را بدین بگیر ع دین را به آخرت بفروش که هر دو سود کند
دین پاکیزه بدنیای حکیر مفروش — اگرت دیده بینا و دل داناست — مال دنیا بده
دولت عقبی بستان — کر بسی سود کرانمایه درین سوداست — و بواسطه این سودای بیحاصل که آن ناپاک
زندگان غافل کرده اند — فلا یخفف — پس سبک کرده نشود — عنهم العذاب — از ایشان عذاب خدای نه
در دنیا به نقصان جزیه دنه در آخرت بخروج از آتش محققان گفته اند چون ایشان دین بدنیا
فروختند امروز در دنیا بواسطه جمع مال و حرص بران و طلب جاه و زیادتی آن عذاب میکردند و حرص
و آن مر ایشان را پایان نیست تا از آن عذاب خلقی پدید آید — حریصان درین طلب روز و شب
اسیر اند و در دام زیر تب — ولا هم ینصرون — و در آن حال سودای سیم و زر است — بهر دو عالم در دل از فرزند ایشان ترست

ولقد آتینا موسی الکتاب
و یاری کنند ایشان را — که یاری دهد ایشان و در محشر برفع عذاب ایشان را یا دور گرداند عذاب
حال ممنوع شوند از آفات و عقاب بیت جبار که با وقت مرگ میگویند ما اغنی عنی مالیه و ستم کار
مال و جاه اسیرم ای عزیز نیز خود تعالی بنی اسرائیل را وعده پیغمبر کرده بود و کتاب از معاملات ایشان
در حق کتاب خود را که تحریف کردند و میثاق که در آن ایشان بود نمایان نبا و رفتند پس معامله ایشان
با انبیا بیان میکند — و لقد آتینا موسی الکتاب — و هر آینه بدرستی که ما عطا کردیم موسی را
توریة یکبار فرستاده با هر آیتی فرشته نازل کرده و بر داری تو فرو کرد ملائکه بر گرفتن آن قادر نبودند پس حق تعالی
فرشته فرو کرد و هم بردارشتن نتوانستند موسی را امر کرد و توفیق داد که بتنهایی بر داشت
و قفینا — و از پی او در آوردیم — من بعده بالرسل — از پس موسی به پیغمبران دیگر در پی یکدیگر که میان موسی
و عیسی عليهما السلام هزار پیغمبر بودند بر صحیح روایات چهار هزار و هزار بر سبیل روایتی است و اشمویل و داود
و سلیمان و شعیا و ارمیا و عزیر و حزقیل و الیاس و الیسع و یونس و زکریا و یحیی علیهم السلام — و آتینا — و عطا کردیم
عیسی ابن مریم — عیسی را که پسر مریم است و نام او بسریانی ایشوع است یعنی مبارک و بعضی ایشان
یعنی زنده و معنی مریم خادمه است که در بیت المقدس خدمت کرده و ذکر مریم بتصریح با آنکه در قرآن نام هیچ زن را صریح نمیگوید جهت
رد قول نصاری است که او را صاحبه حق سبحانه میدانستند تا نقل کنند که اگر صاحبه بودی در هیچ جا نام
او هویدا نکردی بلکه او کنیزک خدای بود و پسر او بنده خدای پیغمبر است — البینات — که دادیم او را
روشن معجزات هویدا چون ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی و اخبار از غیب و مانند آن و در یک
از خیاء و دلایل بینات تو شیخ خواهد یافت — و ایدناه — و قوی کردیم او را — بروح القدس — و قوت دادیم
بپاکیزه دان روحی بود که از خزانه غیب در مریم دمیده شد و عیسی بدان زنده شد و در
کشف الاسرار آورده که قدس خدا است عز و جل و روح عیسی بخود اضافه کرده از جهت تخصیص
و تکریم که قال فنفخنا فیه من روحنا و گویند روح القدس جبرئیل است علیه السلام او را همدم و قرین عیسی بودن
چه در سفر و چه در حضر هر جا که میرفت با او بودی و از این معتبر منقولست که در وقت تعقیب رساندی جبرئیل
از غیب منفرق شده که در وقت قتل از نزد او کسی را از جهودان ببوم قتل او جمع شده بودند جبرئیل او را از سوراخ
ایشان بر بالای و در آسمان برد و بقولی روح القدس اسم اعظم است که حق تعالی بدو آموخته
بود که آن مردگان را زنده کردی و غرایب معجزات بظهور آوردی و این زیر گویند روح القدس انجیلست
و قرآن را که انجیل را روح خواند چه آن بمنزله حیات از روح خوانند چه حیات دلها و روح که جان است

نام ونیش کلام اوست دل ما که از سماع آن گشت وارد و جان ما که از حسن کلامت دارد
چون یهود ذکر عیسی شنیدند گفتند ای محمد اگر راست میگوئی یکی از معجزات عیسی بیا باری
(افکلما)
گفت همزه توبیخ میان فا و متعلق او متوسط شده یعنی این که ما دادیم پیغمبران سلف را
(جاءکم) (رسول)
آنچه دادیم پس هر گاه که آمد بنزد شما فرستاده بدان چیزی که آرزو
دوست ندارد نفسهای شما یعنی چون پیغمبری آمد سخن او بر وفق مدعا و حسب خواهش شما
(استکبرتم) (ففریقا)
نبود تعظم کردید و بر گردن نهادید پس گروهی از ایشان را تکذیب
چون محمد و عیسی علیهم السلام و کردید گروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی و امثال ایشان
(وفریقا)
در خبر است که یهود یک روز سیصد پیغمبر را شربت شهادت چشانیدند و از بامداد تا روز
تا شبانگاه بازار تیره فروشی ایشان قایم بود یعنی هیچ باک نداشتند از قتل انبیا و کلمه در آنکه
حکایت گذشته بلفظ مستقبل آورده استحضار آنست در نفوس چه امری بغایت شنیع و بسیار
قبیح است مراعات فواصل یا دلالت بر آنکه هنوز در صدد قتل انبیا هستند چه آنحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله دست می یابند قایل بقتل او می شتابند و لهذا یهود بنی نضیر قصد کردند که
(وقالوا)
سنگ آسیا بر سر آنحضرت افکنند و جهودی در خیبر طعام زهر آلود بوی دادند و گفتند
دلهای ما را غلاف است یعنی پوشیده و بازداشته شده از قبول آنچه تو میگوئی در معنی با هم بیان سخن
حضرت پیغمبر صلعم نا امید گشته میگفتند از ایمان خود و اگر غلف را تخفیف غلف بخوانند ... معنی این
باشد که دلهای ما ظرفهای حکمت و علم و درست مارا بدان رسیده از علم تو ما را هیچ احتیاج نیست و کسی دیگر و این
سخن تو در علم ما وارد نیست که یقین است و دوستی را رستگی نیست الا باستیکه در باقی
(بل لعنهم الله)
یا دلهای ما پرشده از علم توریت و در و چیزی دیگر که نگنجد خدای تعالی رد سخن ایشان میکند که نیست
کار ایشان مجبور رشد و دلهای ایشان بدان مثابه است که در خیال بر و فهم نکنند بحسب خلقت و فطرت
بلکه خدای ایشان را رانده است و فروگذاشته از مدد لطف از رحمت خود دور داشته
(بکفرهم)
بسبب ناگرویدن ایشان پس اندکی از ایشان میگروند و است وار میداوند (فقلیلا ما)
چون ابن سلام و اصحاب او یا اندک که میگروند از توریه و اکثر را در و میکنند و معنی دیگر آنست که
ایمان نمی آورند الا کمی و اندکی و آن بسبب رفع چهارم از قبول یهود انکار است بعد از اقرار و این معنی
(ولما جاءهم)
بعد میشنید و ذکر آن در سه آیه می آید و آن هنگام که بدیشان آمد نامه در نوشته
بنزد قرآن

(مصدق لما معهم) (کتاب)
یعنی قرآن از نزدیک خدای راستگوی و در او راه گواه و موافق
که با ایشان است و موافقی تمام در اصول دین از توحید و اثبات نبوت و حشر و نشر و قضا و قدر و دیگر
اخبار و قصص انبیا و ام سالفه جواب این شرط محذوفست تقدیر آنکه کتاب را قبول نکردند و عمل بدو
(وکانوا من قبل)
فرو گذاشتند و حال آنکه بودند این گروه پیش از نزول وحی و این کتاب که در وقت
(یستفتحون)
اضطرار در فرو ماندگی طلب فتح و نصرت میکردند بدین کتاب و بحقیقه این کتاب بود فرود
(علی الذین کفروا)
آمده یعنی محمد صلی الله علیه بر آنانکه کافر بودند از مشرکان عرب در اسباب نزول او
روایت که یهود خیبر را در سالی و بعد با غطفان و ال تیم بزرگ از عرب کارزار بودی و هر گاه در
اثنای حرب ضعیف ایشان یعنی یهود شدی نصرت غطفان را خواهان بودحضرت رسالت را شفیع آوردندی
و ببرکت آن استشفاع از استیلای غطفان و بلای ایشان برخی امان یافتندی در کشف الاسرار آورده
که هر گاه که کفار عرب جنگ با یهود کردندی ... بودند غنیمت ... ایشان در پیش قتال
محکم و حصار استوار که داشتند رایت مقابله و مقاتله افراشتندی و کارزار ایشان به تنگ
آمدی ... تقاضا داوندی و چون عرب محاصره کرده حال ایشان اهلاکت نزدیک شدی
دستها برداشته گفتندی بار خدایا نصرت ده بحق آن پیغمبر که از تو خواهیم که رسول آخر الزمانست و ببرکت آن
تشفیع ظفر یافتندی و این نیز گمان بود که این آفتاب عالمتاب از افق بنی اسرائیل طالع
(فلما جاءهم ما عرفوا)
خواهد شد پس آن هنگام آمد بدیشان آنکس را که شناخته بودند و دانسته
(کفروا به) (فلعنة الله)
که ... ظهور و پیغمبری است پس انکار کردند و نشناختند پس لعنت خدای یعنی
(علی الکافرین)
راندن او و فرو گذاشتن از رحمت بر ناگرویدگان که در نسل عرب ... بجای آن بدانکه
است یا کلمه لعنت ایشان برای کفر ایشانست و معنی در زیده در بیان قسم پیغمبران سلطنه کرام
جلد اول بود در روایت میکند که یهودی در حجرهای خانه داشت و بامداد و شبانگاه فروخواست میکردم
روزی گفت ... زمان بنی الخزم ... و در آن هنگام پیغمبر آخر الزمان در آید و وقت بیرون آمدن
نزدیک رسید آب ... و چیزی که ... رسید ... بهار ... رسید
(ست)
نزدیک است که از جور و بطف ... پیغمبری ظهور کند که جمال او
خورشید نور گیرد ... پس قدری از اوصاف و اخلاق بیان کرد و مرا گفت
ای سلیمی تو او را دریابی اندک فرصتی ... خورشید جمالی از افق یثرب برآمد و بیان شان که از یهود

شنیده بودم حضرت رسالت را نشناخته بود ایمان آوردم قضا را روزی آن یهود را دیدم گفتم
اگر خلق جمالش نگران شده است واگر شهری بخلق جامه دران شده است واگر از خود
خوبان جمالست بجبین جاکران اش هم صاحب نظران شده است چه گفت آری همینست که
من گفتم اما من دو نوبتی جهودی دست بر نخواستم ودانست ای عزیز کار عنایت ازلی دارد آری که
بعدو عنایت هم جان عنایت علم دور است جهود را معرفت دادن سلی بود چون فیض ازلی آن را
فرا نگرفت آن علم و دانائی وبال و سبب عقوبت و نکال شد ودر دیبای ساده دل از ضیاء
نیکان در سر بیحقیقه روی براه شرح آوردند چون لطف ازل همراه بودکی را بیان بکای رسید
که رسول خدای بدایشان فتح و نصرت از خدای میخواست و قال صلی الله علیه یستفتح بصعالیک
المهاجرین الکه عالمیان با حضرت استفتاح میکردند او بدر و یشان بدو دل میخورد چه آنان بدان رسیدند
رسیدند و ایشان بر منزل آنان ارجمندی افتادند و ایشان در نقیض آن محروم ان خیال پرست در ریب
آویختند و ایشان حسرت ایشان بزم الست در بنده درست کرختند ورفت آرجی کرکنار
بخوردند بطل یقه که بشر یار جوع نه پچه خبر است که این فرد خسته جان چیز
حظ النفسهان خود در دو نوبت ابد از دست بدادند اگر کی فرو میشدند
بدانچه خدا فرستاد از قرآن داین کفرایشان برای چه بود برای شدت طلب بغیا
بطریق ستادل یا از جهة حسد رشک بردند برانکه فرو فرستد خدای بتدریج وار بتخفیف فرو ریزد
مضی آنست که بیکی رتنزل کردانید وار فضل خویش که کتاب و وحی است برانکس
که خواهد از بندگان خود که سزاوار آن باشند مدعای یهود این بود که این کتاب بیکی از
اولاد اسحق نازل خواهد گردید و چون خدای انرا بفرزند اسمعیل فرو فرستاد این معنی حسد بردند
و ندانسته که الله اعلم حیث یجعل رسالاته ای عزیز حسد آفتی عظیمت سبب ای الف برانداز
و خاصی عمر را ضبط باز دهد که در حسد بگشد هیچ طاعت او را بر نخورد و ابیس الحکمه حسد بعد
عبادت هزار سال او را از ضیق لعنت بدون نتوانست آورد والحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار
الحطب حسد در بطلان حسنات چنانست که آتش در احراق هیزم حسد المراد باکل الحسنات
دان اعدادکشیها ستوات آنکه دیده خود حسد است رمد دیده خود حسد است
ارحسد دیده خرد است کور وز رمد دیده خرد بی نور وای از حمیت جانسد بر خدا اعتراض بود جاهد

بیس ما اشتروا

انفسهم

علاختلا انه

و من فضل الله

من عباده

و بواسطه این حسد حضرت احد میفرماید پس بازگشتند جهودان بخشمی از خدای بالای خشمی
که بدو خشمی در بالای خشم و بگفته الله علیا بغضی مع است یعنی سزاوار شدند ایشان خشمی
را بالای خشمی جهة عبادت عجل و خشمی بواسطه پرستش عزیر با انکه عیسی و انجیل را منکر شدند و محمد
و قرآن را کافر شدند یا تحریف توریه و نعت و کتمان پیغمبر علیه عبادت جبر میل و حسد بر فرزندان اسمعیل
و حقیقت آنست که مستحق غضب متوالی متواتر گشتند که امر انقطاع و انفصال باشد و مر کافران
را عذابی خوار کننده و در لباب آورده که معنی صفت حقیقت اما چون سبب
عذاب و قع میشود اسناد و انست بدو کرده و از مدلول این کلمات مفهوم میکردد که عذاب کافر برای
اهانت است و اگر مومنان را باشد عذاب برای کفارت خواهد بود نوع خاص از صفات ذمیمه یهود گوئی
در وغست چنانچه فرموده و چون گوئیم ایشان را بگروید بانچه خدای فرستاده
است از انجیل و قرآن ایشان گویند ما بگرویدیم بانچه فرو فرستاده اند بعنی
توریه فرستاده بر پیغمبری فرستاده و براءت او نیز هست و کافر میشوند بانچه
جز کتاب ایشانست وآن ماورا و دراو درست وراست است درحالیکه مطابقست
وموافقت دارد مران کتابی را که با ایشانست واز بیم آن که کوایشان بحرتم لازم آید جه کفر تکذیب
موافق حقیقت گویند که ای محمد در جواب انکه میگویند بجهة ایمان داریم
پس چرا میکشتید پیغمبران خدای را در پیش از این یعنی مدران شما هر چند
که ایشان کشته بودند اما چون از اسلاف ایشان این صورت صادر شده بود ایشان بدان راضی
بودند لاجرم در قتل شریک ایشان بودند و در اخبار آمده که هر که در مجلس معصیت حاضر شود و آنرا کراهت داشته باشد
حکم آن دارد که از مجلس غایب بود وارد غیبت بدان مجلس معصیت راضی باشد حکم هیچ دارد که انی حاضر شد
پس پیغمبر علیه السلام چرا پدران شما انبیا را کشتند و شما راضی شدید اگر هستید گرویدگان
بتوریه چه در توریه قتل انبیا و رضا بدان کفر است وازین عمل ثابت شد در باب ایمان جز دروغ
محض و کذب صریح نیست و هر آینه آمد بشما موسی به معجزات
راست و نشانهای روشن که احکام او راست با تسع آیات که در سوره اعراف بیاید
پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدای پس از رفتن بکوه طور و شما
ستمکاران بیدار نفس خود بجهة وضع حق در غیر موضع یاد کنید چون فرا گرفتیم

فباؤ بغضب

وللکافرین

واذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله

قالوا نؤمن بما انزل علینا

ویکفرون بما وراءه

وهو الحق مصدقا

قل

فلم تقتلون انبیاء الله من قبل

ان کنتم مؤمنین

ولقد جاءکم موسی بالبینات

ثم اتخذتم

العجل من بعده وانتم ظالمون

واذ اخذنا میثاقکم

در رفعت
ما آتیناکم

جان ما را   در بود رستیم بقدرت   بزرگ ما   کو هر او کفتیم   و اکر بد   فوقکم
انچه ما بستم ورزده ایم یعنی نورزیده ایم   نفی وارست و جهت تقام تکرار این حکایت برای تاکید است در
زیادة توبیخ و تعدید عاکه ذکر امور زیر عذرنیست و آنست که کفتیم   و اجابت کمیند دفرمان بردعاست
و اجابت در یفقط سمع ایراد کرده ذکر السبب است و اراده مسبب   کفت ایشان با شکار در
شنیدیم و نپذرفتیم و نهان با خود کفتند   و نا فرمانی کردیم یا شنیدیم بکوش و عاصی شدیم جمل دکوسند
زبان ظاهر ایشان کفت سمعنا و زبان حال ایشان عصینا و که عصیان   دور خورده
شده است یا در آورده اند   در دلهای ایشان   دوستی کوساله یکی از عادات اعرب
آنست که چون خواهند آمیزش دوستی یا کینه با دل تعبیر کنند اسم شراب که مشغلت بسرعت نفوذ
با قصی اعضا چنانچه حکایت کنند الاشربة مطیة الاغذیة جهت آن حج بطریق استعاره چنانچه اینجا ذکرست
و کوینده تشبیه کرده است تخلل حب عجل را در ذات ایشان بتخلل صبغ در جامه و طلان شراب را که دولت
از ایشان بیان کرده تا مفهوم کردد از ان استقرار حب عجل در قلوب ایشان و سرایت آن بجمیع اجزا که
تابع دلند و مضاف را که حب است محذوف کرده تا مبالغه بیشتر باشد چه کوییا صورت عجل در قلوب
ایشان نمود از غلبه آن کالنقش فی الحجر ثابت است نه دوستی و تعلق که فرع اوست و کوینده چنان
دوستی کوساله در دل ایشان نهاده بودند که بهر آنکه امر شود ایشان سوده و بر زه امر در دریا کشند
ایشان اشرجان بر خواستند و در دریای امر خسته و از ان آب میخوردند و هرکه از ان آب آشامید
و دوستی عجل در دل او باقی ماند چون زبان آب باید دعو قدر و در زبان استحکام نهدند دلیس چنان
علت شراب میکند و میکوید بصورت واقع شد   سبب چه دانکی را ایشان مرصاع حمت را در دیا   بکفرهم
بواسطه اعتقاد تشبیه و تجسیم در ذات مقدس حضرت ملک قدیم   کو   بئسما یامرکم
انچه میفرماید شما را با انچه بکفر است بقرآن و محمد   ایمان ایشان شما را شنید امر با ایمان و   ایمانکم
شنید ایمان بایشان تهکم است بر شما با ایشان و آن ایشان   اکر هستید شما   کرویدکان   ان کنتم
خدای و ایمان عدمت مومنان علی نمایند چه اکر خدای کویده باشند ایمان ادرا بر نمی حضر اسموعایه دکفته اند
ان نافیه است یعنی نبودید شما مومنان و اکر نه پرستش عجل نمی نمودند چه اکر خدای ایمان دارد توحم نداد و با رد
و اکر لذت محبت دل در و نند و حرمت از ما سوای او فرو بنندد   جان بروی تو مستوفم اکر یادم بت
کر فراز ملک بر هاست نقرش   نوع شنم ز تتبع احوال یهود است که لقاء الله را کار رند و مرکرا که سبب

آنست و شعی میوار زبدای عزیز جهودان بالین هم رسوای میکفت بهشت جز جای با نخواهد بود که ایشان
و دوستان خدا ام خداوند فرموده که   بکو در جواب دعوای ایشان   اکرست برشما
مر شما را تقدیم را اختصاص است یعنی اکر خصوص شما راست   سرای آخرت و نعیم بهشت
نزدیک خدای یعنی در حکم او   باکفره و خاصه تاکید است دیکر را اختصاص ازرا
بی دیکر مردمان یعنی هیچ کس را در ان با شما شرکت نیست   پس آرزو کنید   مرکرا و خوانان
او بکویید بزبان و دل   اکر هستید شما   راست کویان در انکه بهشت از ان شما است
دلیس چه کسی که یقین شناسد که بهشت مخلد با نعیم موبد از ان اوست هر اینه موت سبب رسیدن بدان
روضه امان و محل لقای رحمانست باید که دل خواهان باشد تا از زندان محنت و حضرت دنیا بر هد
و بدان بوستان رحمت و مسرت بر سد ای در ویش تمنای مرکب علامت اشتیاق است و اکر
را اشتیاق بیشتر بود آرزوی مرک در دل او زیاده تر باشد من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء
الله کره لقاءه یکی پیش ابن مبارک آمد و کفت مرا در خواب چنان نمودند که یک سال دیکر مرک
تو خواهد رسید کفت تا زفتی را اماده باشی شیخ او اسر در کشید و کفت روزکار دور و دراز و پیش
ما نهادی تا یک سال دیکر بار هجران که تواند کشید و درین مدت تلخ هجران و فراق چون توان
چشید   زاندیشه بکذشت آرزو طاقت نمانده بس ازین   مسندای جان جهان در انتظارم
بیش ازین   مرغان هوای حق که نظر باشیانه قدس افتاده و قفص از اطیران مانع می بینند چون سید
بزودی آزار و رهم شکنند و پرون پرند به بستان باز کردند اینجا بیت و درب الکعبة طعنه میکند
شده ای مرک طوق ستاده تان   که جهودان از برای دم امتحان   چون عشق موت کفت ای
صادقین   صادق ما چاره را آنم برای   مرک بستیری کنت لفظم زین سرا   چون قفص کشتن بر بدان
مرغ را و ابن عباس نقل از پیغمبر کفته است اکر تمنوا الموت علی الکذب الفریقین جهودان را میکوید
اکر چنانست که شما میکوید پس دعا کنید تا از کروه ما و شما هر که دروغ کوست مرک دوری سد
جهودان اباکرد و در حدیث آمده است که اکر دعا کردندی یک جهود بر روی زمین باقی نماندی
و آرزو نکنند موت را   هرکز تا کشید نفی است   با انچه پیش فرستاده   ولن یتمنوه ابدا بما قدمت
دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت حضرت مصطفی با انکه دانستند که کفته اند تو خواسته
زیرا که بدعالم تحقیق است با بدان دانست قدرت اوست در صنایع و بدولت جذب و قرا اکثر صانع

پس از نفس بود و نفس گرد یعنی ایمان کی رسد و حرکت بدان جهت که خود از پیش فرستاده اند بسیار ست
از کردار و گفتار و چه بوده ترسان ضعیف ترسان   و خدای   دو زانست   بستگان علم
فرو قتی به هر کس به نظم چیزیده است و تخصیص بطلان همه بسبب مرایت و از اوامر او معلق شده بر اطلاق ایشان
طالعند و در دعوی آنچه که ایشان مرا امید و در یعنی بیان اعتبار هست چه اختیار میکند از عدم تمنای ایشان
مرگ رود تا غایت کسی نقل کرده است که از من عزائم و جا حیران نیست در وقت هیچ کس آرزوی مرگ
داشته باشد اگر گویند قضا امر لیست قطعی چگونه بر کسی ظاهر شود که این کس آرزوی آن دارد و جواب میگویند
کردی صورت بوجهی چه از ایمان اظهار رغبت میکنند بزبان پس کار قضا بودی بایستی بقول ظاهر شدی
و این مسئله نظیر چنانست که کسی زن خود را گوید اگر تو خواهی و آرزو کنی طالقی پس طلاق معلق
باشد بر مشیت با اظهار او هر چند دل آن زن خواهد تا بزبان نگوید میخواهم اسم طلاق واقع نشود و در پیش
کراهت مرگ و عدم تمنای ایشان حاجتی درست که زود راه ندارند و در ذوق شربت وصال آگاه نیستند
فاما مشتاقان جمال را هیچ وقتی ازان بهتر نیست که بوی جان غذای ارجعی شنوند و باستماع ندای
فادخلی فی عبادی سرافراز شوند   داد بیست جان در کار دم تا کی نهان کنم کو یک بیست زان
دولت بماند و السلام دایم اجمان   در نفحات الانس از طریق نقل میفرماید که بنده مخلصت را اگر
روزی بیاید بشکر تو در مرحمت ترا دوستر از آن روزی که عزرائیل بوی آید و گوید قرابتی ارجعی الی
میروی و بوطن خود میرسی داد از این جهان که زندان مؤمنانست بعید مرکب می پیوندی این بود
رعایتی اینجا نمانده است   روزی آید امانه داد و در کشد   دو حقیقت باز شود مرده چو ز
جاوید درست یکی از شیخ بزرگ وفات کند و چون سبب پرسیدند جواب داد تو سال
است در کوفته ام و حال یکی دو بند طرب بجهت برای کاه بستر   روز وصل آمد که مچشم
بال نقش الجا عاشقان از شوق مرگ برای ذوق تجلی اسم الطیف است   جوان قوی
ستاند چون شکرانست مردن   با تو ز جان شیرین شیرین ترانست مردن   از جان چرا گریزم کوست
جان شیرین   با کام چرا ستیزم کان دولت مرادن   چون حق تراغ اندیشی خلوت گرف
چون جنت است رفتن چون کوثر است   هر آینه غذای که باید از گلستان باغ و وزا
هر این ترین مردمان   بر زندگانی دنیا بیشتر حیات و نفسیت بر زندگانی حیات
کم منظور باشد یعنی زندگی ها در ز رمیحو شند و در آن از هر آن کسیان حریص تر

دراز کند ان بزرگی این آورد و ماند یعنی که خبر عرب واضح آنست که مشرکان این حیات خود میکند که خود فلسفت
دیر دان و در هر نیابند و هیچ کس زندگانی را دوست ندارد به این جهت برای اینکه بخیزند و نشر اعتقاد
ندارند و گویند   هزار سال زندگی چه رنجی رنجی و جهان سبب از مرگ تنفر میکنند و طول حیات
میطلبند   دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران   که کاش عمر داده شود
هزار سال   و نیست آن یکی   که هر آسیده و دور کننده او باشد   از عذاب دوزخ
ان که عمر داده شود یعنی طول عمر عذاب را از او دفع کند   و خدای   بیناست
بانچه میکنند و جزا دهد ایشان را بکرده ایشان آن عزیز جان زیاده حرص بر زندگانی دنیا از
مشرکان توبیخ است مر ایشان را زیرا که اهل شرک بواسطه انکار بعث و نشور دل از زندگانی جدا
در دنیا میدارند و پس ربانی جهت جسمه دنیا در معتقد اهل کتاب که دعوی اعتقاد حشر
و نشر دارند چون حریص تر باشند بر زندگانی از ایشان که مبادا در معرض هشتند در آینه سزاوار ملامت
بزرگی و سرزنش عظیم خواهند برای آنکه هر که معتقد بعث باشد و بداید از حلاوت نعمت جاودانی
امید دارد امل دور و دراز نیست کجرود و دوستی حشر و موت بود که سبب حیوان لذت اوقات
و عزات دو واسطه رسیدن بمطلوب در جنت و کرامت است   هر کجا که دو ستراد رعظم و پی
دولت   آن کیست که او برگ ست دوان نشود   امام قشیری میگوید دوستی زندگانی دنیا نتیجه
غفلت است از حق تعالی پس هر کرا شقاوت بیشتر دریابد محبت حیات دنیا در دل وی جاگیرتر
باشد   ای غافل از آن خود دور شو   مرد حرص خیال مال رنجور شو   ور پیش مکیرانی امل دراز
و دراز کوتاهی عمر ... و خسر دو شو   هفتم از فضال گفته حیله بهود مرد و دعوات مقربان ملائکه
است چه ایمان جبرئیل علیه السلام دشمن میدارند چنانچه در اسباب نزول آمده فدک زده از یهود
فدک که او را ابن صوریا گفتندی با سید انام صلعم بلجاج و احتجاج میان حق و او سخن آمد چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بحجت قاطع و برهان ساطع صدق بوت خود کرد پیدا آن یهودی از سر تجاهل
و انفعال پرسید که از فوج ملایکه کدامین بر تو فرود آمد سید عالم فرمود که آنچه وحی میرساند جبرئیل
امین است ابن صوریا گفت او یار ما را دشمن است و در تو فرستاده اند و ما را فخرت تصدیق میکردیم زیرا که جبرئیل
دشمن ماست و اسلاف ما را از و زحمت بسیار رسیده و از جمله در قوی آنکه بر ما پیغمبر را هلاک کند نزدیک تر
بود و آنست که افرید را رحیل یکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی فرستاد که شهر ابلیس و مسجد اقصا که است

ولادت

بقطاس نوشند بدست شخص ... خواب خورده است و از وقت ولادت ... مولود ...

در هیات ... و بیان ... سیرت در زمان بیرون آمدن و هجوم ... او با بنی ... حکایت کرد ...

[illegible]

هر که یکی را از ایشان که مذکور است دشمنی دارد کافر است و ازین جهت بعضی دلو را بعضی اذکر فته اند و کردن بر آنست که
سبب جمع ایشان در این آیه آنست که مطابق حال یهود باشد اظهار تقبیح ایشان و تشنیع بر ایشان که دشمنی اند
نه از آن یکی زیرا که هر که جبرئیل را دشمن دارد میکائیل را هم دشمن است و هر دو عاجز اند هر که دشمنی این دو تن باشد علاوه
بر فرشتگان نیز هست که مجموع یک جنس اند و هر که مخالف رسول شده ره [illegible] ندارد و منکر [illegible] است و اظهار تمام موجب
انکار تمام دانسته بود و ضمن کسان کافر است و از [illegible] جواب شرط میگوید پس مبارکستی که خدای
دشمنست مر دشمنان ملائکه و رسل را ایراد مظهر در موضع مضمر است و اشاره با آنکه عداوت ملائکه و رسل
کفر است یا خدای ایشان را بر ای کفر دشمنی مینمایند ای محمد و فرستادیم بر تو در این آیه چنین است فرشتگان خود را عنوان و در قم
تفسیر برد جنایات [illegible] ایشان میکنند و میگویند هر که ایشان را [illegible] ماینداورد و تکیمه در حق اولیا است
میگویند که من از ولیا من اولیا تی فقد باز [illegible] هر که غبار آزار رسانید یکی از اولیای من رسانیده با جنگ [illegible]
اشکارا کرده [illegible] و جنگ من بر کسی بسته چون اولیای خدا [illegible] غیرت ایزد به ایشان تمام شد و در
قباب عزت مستوار [illegible] جهان پس از ایشان [illegible] هر کس [illegible] اضطرار باید به صدق [illegible] حقیقی از اولیا سر
وصف کشند سوای ازل و ابد کردد تا دل مرد خدا نامد بدرد [illegible] قومی را خدا رسوا نکرد [illegible] از
علامات [illegible] یهودان کفر است بقرآن [illegible] آورده اند این صوریا اعور چون از آن حضرت [illegible]
علامات [illegible] قاطع قرآن و براهین معجزات ایشان ملزم گشت گفت یا محمد نو ظهور [illegible] که ما را ولیل بر آید برتو
آیتی بیا که برد و ستی کار ترا دلالت کند [illegible] و انزال [illegible] نزد [illegible] آن مرد در افرموده
که هر آینه ما فرستادیم بسوی تو نشانهای درست و روشن که قرآنست و انواع معجزات
در وصدار [illegible] وجوه اعجاز آنست که [illegible] با خبار [illegible] جواب اهل [illegible]
اطلاع ندارند با علامات [illegible] معجزات [illegible] اشکال آن با
جوابات سوالات این صوریا [illegible] انکار نمیکند بدان نشانها روشن مگر بدون رفتگان
از شریعت موسی یعنی منکران محمد [illegible] ایمان بحضرت رسالت [illegible] از جاده بیرون بود چون یهود
ابا نمودند از جاده [illegible] [illegible] شرع موسی خارج باشند [illegible] حقایق [illegible] آورده
که بدون رفتند از نور [illegible] بسوی ظلمات [illegible] پوشیده شده از دور [illegible]
حقایق [illegible] رسالت که [illegible]
[illegible] نزول آیات بینات را منکر شد در میان روز کفت [illegible] رسوا کردن این روز [illegible]

هم از اوصاف ذمیمه یهود و دان نقض عهد و شکستن میثاق است چنانچه میفرماید
[illegible] و داو عطف و این جمله معطوفست بر جمله محذوف تقدیرش این که کافر شدند [illegible]
که عهدی کردند و چاب [illegible] شکستند سبب نزول این آیه آن بوده که حضرت مصطفی یهود را گفت که
خدای تعالی بر تصدیق من و قبول شریعت من [illegible] ازشما [illegible] عهد خود و وفا نمایید [illegible]
ابن الصیف [illegible] منکر است و کعب [illegible] عهد [illegible] و قبول شرع [illegible]
شده حضرت عزت برای [illegible] خود میفرماید که [illegible] عهد [illegible] نقض [illegible]
[illegible] که عهد کردند یا موسی عهد کردند بشکستند آنرا [illegible]
از ایشان [illegible] تورات [illegible] بلکه [illegible] ایشان
میگویند [illegible] تورات و نقض [illegible]
و آنانکه از ایشان به وفای عهد باز آمدند در دوام [illegible] صاحب شریعت صلوات الله علیه [illegible]
و از آن هر زمان آمد بدیشان فرستاده
چون [illegible] و اصحاب [illegible]
از نزد یک خدای یعنی محمد [illegible] رسول [illegible] رسالت است [illegible] کتاب
یعنی چون آمد بدیشان کتابی باور دارنده مر تورات را که با ایشان است
[illegible] یعنی علمای ایشان [illegible] از آنکه [illegible] مر تورات را
پس پشت خود و آن کنایت است از استخفاف بدان و ترک
عمل بآن و اکر تورات را در پس [illegible] خند [illegible] تورات [illegible]
[illegible] حلال [illegible] چیز نمی خوانند [illegible]
[illegible] که قرآن کتاب الله است [illegible] در آوازمان [illegible]
و از روی [illegible] اعراض [illegible] حکم [illegible] دارد که [illegible]
[illegible] علم [illegible] علل
[illegible] علم [illegible] و عمل [illegible]
میفرماید [illegible] کتب خدا را پس پشت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بنا [illegible] آن چیزی را که [illegible]
و آن چند سوره است که ایشان تلاوت میکردند [illegible] سلیمان علیه السلام

مثلا جنبش ما آید در امثال این خبر چنانچه گویند هذا علی عهد فلان ای فی زمانه یعنی اینست که علی قصد ازاله
ملک سلیمان دیوان میخواندند یعنی زوال ملک سلیمان و خلاص ایشان از قید تسخیر او و گویند یعنی
علی کذب آید یعنی افترا کردند دیوان بر ملک سلیمان و گفتند قرار مملکت او بواسطه سحر بوده و در سبب
نزول این آیه اضطراب روایات و اختلاف فاحش است و آنچه نزد محققان بثبوت رسیده
آن است که دیوان عهد سلیمان باستراق سمع از زمره سکان صوامع آسمان کلمات میگرفتند
و یک سخن راست با هفتاد دروغ فاحش بسمع کاهنان و اولیای خود میرسانیدند و کاهنان
بتصنیف و تالیف آن مشغول میشدند بقید کتابت در می آوردند حضرت سلیمان بر آن حال وقوف یافته آن
را [illegible] ایشان بستد و در زیر کرسی خود دفن کرد و [illegible] گویند شیاطین الانس که جماعتی از بدکاران
زنادقه [illegible] بودند و طبایع ایشان از حفظ حدود شرایع الهیه [illegible] بود و [illegible]
و با نیرنگهای کهانت برآمیخته می نوشتند و [illegible] و اشاعت آن میان جهال در زوال [illegible] مشغول
می بودند چون سلیمان بر خبث عقیدت و کدورت طبیعت ایشان که [illegible] شیطان آن را [illegible] نهاده
بودند اطلاع یافت بفرمود تا آن نوشتها را بحضرت آوردند و در صندوق نهاده قفل بر ساخته در
زیر تخت مدفون کرد و چون نوبت نبوت و مدت پادشاهی او منقضی شد و بساط سلطنت او
منطوی گشته منشور ملک بنام [illegible] توقیع یافت یکی از زمره جن خود را در صورت
انسانی بر فضلاء بنی اسرائیل عرضه کرد و گفت میخواهید شما را بگنجی دلیل باشم که خرج بسیار آن
نشود [illegible] در هر دو زمان [illegible] که در عقیدت هم جنس او بودند آن
سخن را بسمع قبول اصغا کردند و بدلالت او آن دفینه را از زیر تخت سلیمان بیرون آورده مطمح نظر
اعتبار ساختند شیطان در اظهار [illegible] و دست [illegible] آغاز نهاده در خاطر ایشان بدین وجه متمکن
ساخت که سلیمان دیو و پری [illegible] کلمات در ربقه تسخیر آورده بود [illegible]
زمان سلیمان علم سحر [illegible] آصف بن برخیا [illegible] سلیمان و قرار ملک
و انقیاد جن و انس [illegible]
این علمیت که آصف بن برخیا سلیمان تعلیم داد و سلیمان [illegible]
ساخته [illegible] ملک [illegible] در حلقه [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] صحیفه [illegible]

منطوی شد

منطوی شد دیوان آن نسخه را از مخزن و مدفن او بیرون آوردند و بعلمای بنی اسرائیل نمودند و آوازه انگیختند که
و قرار مملکت سلیمان علیه السلام بر این علم بوده در میان خواص و عوام افکندند افاضل زمان گفتند که حاشا
که سلیمان بر این علم التفات نموده باشد بلکه نظام ملک و قوام دولت او بتأیید وحی و الهام الهی بوده
اما اراذل بتعلیم و تعلم سحر اقبال نموده سلیمان را جادو [illegible] و چون سید عالم صلعم او را در میان
پیغمبران یاد کرد زبان طعن [illegible] گشودند که عجب است از محمد صلی الله علیه و آله که [illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible] حق سبحانه [illegible] خبر میدهد که سلیمان از سحر و کهانت [illegible]
پاکیزه و مبراست وما کفر سلیمان یعنی جادوئی نکرد [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] عمل سحر منسوب کردند [illegible] کفر است [illegible]
اطلاق سبب شد ولیکن دیوان زمان کافر شدند در آموختن
مردمان یعنی [illegible] بعد از سلیمان [illegible] اعتبار است از چیزی که [illegible]
[illegible] آن خفی بود [illegible] سحر چیزی است که [illegible]
[illegible] محتاج باشد [illegible] شیاطین [illegible]
مناسبتی با دیوان باشد [illegible]
و تخیلات [illegible] نفس الامر حقیقتی [illegible]
سحر [illegible] و در ضلال مردم [illegible]
[illegible] سحر در حقیقت [illegible] آثار [illegible]
حضرت رسالت صلعم [illegible] اعظم [illegible]
[illegible] امام [illegible] تفسیر [illegible] اول [illegible]
کواکب [illegible] آن کواکب [illegible]
و توجه تام [illegible] سحر [illegible] دوم [illegible]
[illegible] سیوم [illegible]
[illegible] چهارم [illegible]
[illegible]
[illegible]

وما کفر سلیمان

ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر

وصورت آن از ترکیب آلات بیشتر یا مرکب هندسی یا ضرورت خلا یا تراب یا بر جواهر بخار
از عقاقیر نفیس در هیکلی نمودن تسلیم جهت اتخاذ نیرنج ساخته و ازین قبیل در روبای خوب بسیار بوده است
استعانت بخواص اشیا از ادویه و ارواح و غیرها و ازین قسمت نیرنجات و سموم قاتله و ترکیب عداوت و محبت
تعلق قلب و ان تصرف خواص سوارت در قلوب ضعیفه باظهار خوف و بیم عظیم و ادخال خوف در خاطر
ایشان و پیدا کردن دزدان بطلسم و امثال آن ازین جمله است تتمیم مکر و فریب و آن سعی کردن بسید
بلطائف و سخن چینی و انواع تقربات از وجوه خفیه لطیفه با حیای دوستان و شیخ الکتیبه و جماعتی از
دوستان جهت بکار بستن تفرقه میان اند ازین خود در میان اکثر ایمنی روزها رسالت دو دزد در سحر
حیله قسم ثانی باشد والله اعلم و ذکر متابعت کردن الخبیث را که خود فرشته ده شده تعلیم داده اند
دیوان مردم را جادوی مخوردن سحر را که قوی تر از سحرات ایشان فرشته است هر دو فرشته
در شهر بابل و آن بلادی بوده است اغرب که قدر وکوبند از نصیبین است یا ران در رس الجبل و
بقول اکثر موضعیت در دماوند نام ان دو فرشته است سر باها و منزل سحر ایشان
جهت آن بود که در زمانی که ایشان در زمین بودند جمعی از سحره دعوی نبوت کرده چیزهای غریب
بمردم می نمودند و کوته نظران صورت حق را بنظر ان غرایب غریب میداوند حق تعالی بالهام
تا بواسطه یکی از انبیا علیهم السلام ایشان را کیفیت این در آموخت تا جمعی دیگر را تعلیم کردند و آن مشتمل بود
بر کیفیت سحر و حقیقت آن اطلاع یافته معارضی بود میان نبوت کنند و ایشان را در معارضه منطقی بود
ساحر باز بر خلق در انجماف با ایمان دلیل کردند و گویند نزول ایشان از آسمان برای امتحان بود
و اکثر مفسر مذکور است در میان خاص و عام مشهور است که چون قابل اهل زر اهل در رسید
امر شنیع و فعلی قبیح از فرزندان آدم بنظر رسید و مشرفان ملائکه در میان تنسلف لاف اتجعل فیها
من یفسد فیها زده بودند دلیر در موقف مناجات گفتند خدایا گفتیم که این گروه چنین عملها را ارتکاب
خواهند و خاکیان بیباک سر از خط فرمان بر خواهند داشت از حضرت کبریا خطاب رسید که ان غره
شدگان زوایای عبادت بطهارت و عصمت خود فریفته مشوید و زبان ملامت در حق فرزندان بنی
آدم مکشید که اگر شما را از ان نوازع شهوات و دواعی فسق و آفات که در نهاد ایشان نهاده ام در
ذات شما بودی آن و بدتر ازان که ازیشان صادر شده از شما صادر شدی ازان می فتنر
نخوردیم و بهره دوری گر دعوی پاکی کنی مستور را ملائکه گفتند سبحانک الله باری خدایا اعتقاد ما آنست که

و ما انزل

بابل

هاروت و ماروت

با وجود قوای شهوانی و غضبی ملکی صفت گرد از عمل این علم اسرار کنند و ما ارشاد کرده تسلیم و قربان
ترا خلاف کنیم فرشته فرمود پس از میان خود برای امتحان جمعی را اختیار کنید که از هم در مجموع
و عبادت زیادت باشند در تفسیر آورده که ملائکه جبرئیل و میکائیل را اختیار کردند و ایشان تضرع کنان
از حضرت عزت استعفا نموده معاف گشتند و ملائکه دیگر بار از اهل ملکوت اعلا هزار فرشته برگزیدند
و از ایشان صد تن را در قسم اضعف برگزیدند و ازان صد ده و از ده سه را برگزیدند و ازان دو تن دوازده
سنی را که در خضوع و نیاز از هم پیش و بذکر و فا از هم در پیش بودند اختیار نمودند عزا و عزایا و عزائیل
و این سه را بتفیح علی و زان شده مشهور است دیگر تخفیف در شیراعه است پس حضرت عزت با ایشان
خطاب کرد که من سه از صفت آز و آرزو که بنی آدم را است بهره عطا فرموده بحکومت زمین میفرستم
و بیاورید و اقامت حدود امر کرده از قتل حرام و شرب خمر و زنا و سایر مناهی نهی میفرمایم مرا باشی از آن
قدم از حد فرمان برداری برون منهید ایشان قبول کردند حق تعالی طبع آدمیان با ایشان داد
ایشان را بر حکم زمین فرستاد ایشان از ذروه افلاک بمرکز خاک نزول کرده بر کف آدمیان بر
آمدند و در اکل و شرب و سایر شهوات شریک ایشان شدند روز بر مسند حکومت میان مردم
داوری کردند و شب با بقوه اسم اعظم بآسمان رفته در صوامع عبادت مشغول بودند تا آن زمان
که صبا وقف ایشان بر بدام مبتلا کرد و رنجیدند اول کس که بر اول و هر یک دام کفیم که از قید بلا دادیم
صبا دارد که شکر کرد با عاشقی دیگران هرام اقتادیم آورده اند که چون بزمین رسیدند آوازه ای
خورشیدی در ایشان عریان آمد چون اکل و شرب اتفاق افتاد تغییری در خود حس یافتند عزائیل
دانست که ان مقدم نتیجه میشود آمده بود روزی شب زیبا بر گاه حق کرده گفت الهی احفظ نا خدایا
غلط کردم که رفتن از شهادت لاهوت بتفیح ناسوت آوردم اکنون ظلم کردم با تن خویش و نیز
غم خلیقه و دم نصیحتش رها ی دی ز زندان عزادم بیرون عرصه دار السرورم فضل ربانی فرشت
او در محل قبول رسید و طبع آدمی از وی زایل کرد ایشان و او بیای خود رفته بسجده افتاد و گویند
چهل سال در سجده بود و از ان برپای ایستاد و سر در پیش انداخته از حیا است و از سیح کس بالا نگریست
پس عزا و عزایا روز در زمین حکم میکردند و شب در آسمان بطاعت برو زمین آمدند هرو زنی یکی جاه
از جوانان ایشان نکرد کشته و جاه و شهوت افکندند دان جنان که روزی بر در زنهای اشتغال برفع
مهمات و فصل حاملات زنی بمجلس ایشان در آمد زنی عابد فرنگی دلفریبان از ذات هر کس آن بلاد

نهال نو بر فراز باغ جوانی بسی خوشتر ز آب زندگانی ملاحت از حسنش رنگ بردی حلاوت ز لعلش
آب بردی چون گویند ملکه بود از اهل فارس بلطف نغز و حسن بی‌نظیر آراسته و در آن روزگار حسن و
جمال نظیر خود نداشت و از مشرق حسن چون رخش را آفتاب رخش خورشید طلوع کرده بود و موی
بار خود چون زلف شب در رشتن سلسله طره بگشته و از غایت خوبی او روز بروز گفتندی و نامش بعربی ز
ناهید بود و بفارسی بیدخت و گفته‌اند بعضی ستاره زهره بوده که بصورت زنی از آسمان برای آمده
جهت امتحان ایشان باز باسمان رفته و در عالم آورده که زنی بود جمیله با شوهر خود مخاصمه داشت
مجلس ایشان آمد و بروی رنگین و زلف مشکین و کلام شیرین دل از هاروت و ماروت بربوده غزل که چشم
ساز دل سوخته چشم غمزه زن خوب روی که این چنین باشد بلای جان بود از آن حال جادویه هوش
جان یکی دو حرف رد فرود ز دو آتش سودا افکند و طره طرارش دل دیگری را از مرتبه شکیبایی بیگانه
نوا ساخت یکی را پای در گل مانده از عشق دگر را دست بر دل مانده از عشق القصه هر دو عاشق
مراد او در دو تا ضرر افکندند چون مجلس خلوت شد ما فی الضمیر یکدیگر را ظاهر کردند و هر دو را معلوم شد
که در آتش عشق چون تند دو در قعر دریای ناپیدای محبت غریق روزی دیگر زن با زاهدان ایشان او را در
خلوت طلبیده روزی که از مضمون آن فحوای این سخن که عاشق روی تو ام از تو پنهان دارم
معلوم توان کرد با وی آشکارا کردند و او بالتماس خوبه و غنج و دلال محبوبانه جواب داد و داستم که مطلوب
شما آنست که انصاف من از شوهر ستمکار بستانید و برای من بر او حکم کنید یکی گفت من می‌ترسم
که عذاب و عقوبت خدای بسیار است دیگری گفت که نه همین است که عفو و رحمت خدای بیشمار است
القصه بخواهش او حکم فرمودند و بدان هم راضی نشد و گفت وقتی از شما راضی خواهم شد که شراب
نوشید و مرا بر شرب خمر اقدام نمایند و طواف کعبه بجا آرید و ایشان وقتی میسر شود که این بت
را که قبله پرستش منست سجده بر بیدرنگ هاروت و ماروت از آن زن ملول گشته و از نزد او بیرون آمدند
مرا از آتش دل برخون دارم تحمل کنید ایشان ابا نمودند و مبالغه می‌نمودند تا وقتی که گفته شد از این
سه کار یکی اختیار می‌نمایم که به شرط آنکه بعدی دیگر تکلیف نکنی زن راضی شد و ایشان گفتند
که عبادت غیر حق کاری بس عظیم است و قتل ناحق امری قبیح است و شرب خمر از آن قباحت
بنت بر آن قرار دادند و ندانستند که خمر مجمع الفساد است و ام الخبائث بسی کس که خمر ترک
نمی‌کند لاجرم ام الخبائث این کند کس که شیطان نکرده بت پرست ملی بت مصحف بسوزد

ادل

مروت القصه در بزم عیش نشستند از هیبت عجب عمل و از هوس کردند که لشکر ساقی شیرین کار
با تشنگی شراب تلخ بار نشده دست غارت عقل و متاع هوش و ادراک کرد زیاده چنان که شیخ بر
قرخت که می‌خوارگی هاروت و ماروت رخت سوخت و از ظهور صورت می آنچه مدعای زن بود از ایشان
وجود گرفت دست و به هوش مشغول شدند عشق از این بسیار کرده است کند خود چه از یاد کرده است
کند چون سجده بت دادند در آن حال ملائکه آسمان را بر ایشان اطلاع دادند بدان صفت ایشان را بر کرسی
حضور دیدند و از آن وقت باز انصاف دادند و زبان داده استغفار گناه کاران زمین می‌کنند و آورده
اند که اسم اعظم از ایشان تعلیم گرفت و بقوت آن اسم باسمان رفت و خدای او را مسخ کرد و بیند
صورت کوکبی تحویل یافت و این زهره مشهوره بر فلک او رفت و اکثر علما بر آن رفته‌اند که مسخ شدن
آن زن مسلم است اما این قول که این زهره مشهوره باشد ضعیف است و در تفسیر آورده که از وقتی
وقتی که آسمان را آفریده کواکب را نیز بزیب و زیور آورده و زهره یکی از شموس سیاره است و روشن تر
کوکبی از غیب تحیره که خدای بدان سوگند یاد می‌کند فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس و گفت مولانا آن زن
مسخ بصورت کوکب شده بود از آسمان نه نبوت بقوت تو که صفات رجوع باصل شده و اکثر روایت
کرده‌اند که رسول خدای تعالی هرگاه زهره را دیدی گفتی لعن الله الزهرة فانها فتنت الملکین هاروت و ماروت
سعی القصه روزی دیگر هاروت و ماروت با هوش آمده حال خویش را شنیدند و حسرت ایام گذشته با شیطان
و در خجالت و ندامت دل را بر ز تیر حسرت ساختند بلبل حیرت و غرامت و بر وی این خبر شد
گفته بود که سر انجام رود در ره عشق آه و دردا و دریغا که تو آنی که بدیدی خود سیکی عینی نیکی
روی خود از سر شد و ماه دل پر خون در در ره شکسته موقوف نشستند از گرد و حیران ورد محبت نالان و گریان
چاره کار در آن دیدند که نزد ادریس علیه السلام که پیغمبر زمان بود رفتند التماس نمودند که ایشان را شفاعت
کند ادریس دعا کرد و حق سبحانه ایشان را مخیر گردانید میان عذاب و عقوبت عقبی در مطلع آورده که
جبرئیل علیه السلام با فرشته دیگر از آسمان نزدیک ایشان آمدند و خبر دادند که اسم خدا را مخیر یافت
عزرائیل ماروت و هاروت دست تحفه میان محنت این سرا و محنت آن سرا ایشان بلا و رنج
جبرئیل عذاب این جهان را راضی شدند و حالا در چاه بابل محبوس شدند از موی دو زاو یخته مجاهد کویدان
چاه بر آتش است و دران محبوس‌اند و قول آنست که ایشان نزد ما زنا یافته آنچنین مینمودند در عالم افتاده
کرکسی ایشان تعلیم سحر بدان چه رفت و در بن در رویه سرنگون آویخته با چشم‌های ازرق و بندهای سیاه و دو زبان

ایشان تا به چاره [illegible] ایشان فریاد میکردند [illegible] این صورت [illegible]

لا اله الا الله بزبان [illegible] پرسیدند که کسی گفت [illegible] میان گفتند از کدام امت جواب داد

از امت محمد [illegible] که نام محمد [illegible] سوال کردند [illegible] محمد [illegible]

ظاهر شده [illegible] آری گفتند الحمد لله [illegible]

مژده ای جان [illegible] آمد دل [illegible] آنکس پرسید [illegible]

حضرت رسالت [illegible]

[illegible] و چون وعده [illegible] قیام قیامت است و آن

حضرت [illegible] که نزد [illegible]

در بعضی تفاسیر آورده اند که ازیشان گناه واقع نشد اما قصد آن کردند [illegible] ایشان تغیر یافت

و در بابل [illegible] عذاب [illegible] و ما انزل [illegible]

بسلیمان [illegible] فرموده و ما کفر سلیمان

و در [illegible] گفته و ما انزل یعنی فرستاده نشد [illegible] دو فرشته جادوی و قول اول اشهر است که

دنیا سوز [illegible] دو فرشته جادوی | هیچ کس | تا که [illegible] | من احد

جزای نیت که ما | [illegible] | ترک [illegible] | فلا تکفر

سحر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علم سحر [illegible]

هیچ کس [illegible]

کسی که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible] فیتعلمون

وما یعلمان

انما نحن فتنة

ما یفرقون به بین المرء و زوجه

دو ملک و بقول [illegible] آموزند از سحر و کفر

میان [illegible] زن [illegible]

میان چیزی که جدا افکنند بدان

الزوجین [illegible] باشند میان ایشان و قول او صحیح ترست که [illegible]

[illegible] سوال [illegible]

کیفیت تعلم ایشان [illegible] جامع در مسند حاکم ابو عبدالله [illegible] آورده [illegible]

[illegible]

[illegible]

که مرا بر و رحم آمد | از روی [illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] یا ام المؤمنین [illegible]

در فراق او [illegible]

روزی [illegible]

[illegible]

سپردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

می گفتم | [illegible] | [illegible]

برو و در آن تنور [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسر تنور آمدم [illegible]

پرسیدند که چه علامت دیدی گفتم چیزی بنظر [illegible]

[illegible]

سواری دیدم [illegible]

ای سلطان انجم صورت در تقریر کرده گفته است میگوی آن ایمانی تو بود که بدان آمد و برفت تو نیز مردی آن
مجوزه را گفتم که این همه رنج کشیدم و عیان بدیدم [illegible] والا میگویند یاد کرد از خبری
خواسته چون یاد کردم [illegible] چنان میشود و تعلیم [illegible] بود که [illegible]
[illegible] پس [illegible] گفتم [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفتم برس [illegible]
برآمد گفتم [illegible] گشت چون [illegible] حاصل [illegible] شدم و [illegible]
یا امیر المؤمنین [illegible] خواهم کرد   در [illegible] یا شیاطین
حضرت [illegible]   [illegible] از خلق   [illegible] و قدرت خدای
[illegible]   [illegible] کند در زبان [illegible] در [illegible] سرا   [illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible]   در آینه [illegible]   [illegible]
و درین [illegible]   [illegible]   دران سرای   [illegible]
[illegible]   [illegible] خود را [illegible] کردند
کتاب خدا را پس [illegible] و این کار [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] زبان این [illegible] و لیکن [illegible]
[illegible] علم [illegible] که علم برای عمل باید چون
علم [illegible] علم [illegible] میدانست که این عمل [illegible]
عقوبت است [illegible] عذاب آخرت [illegible]
عالم [illegible] این عمل شنیع است [illegible]
این [illegible] از حس [illegible] ظاهر
[illegible] آن [illegible] که [illegible]
[illegible] خانه [illegible] باذن الله تعالی
[illegible]   [illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

[illegible]   ازو دانسته‌اند   [illegible]   [illegible]
[illegible]   از نزدیک خدای   [illegible] رشوت کم میستانند
[illegible]
در [illegible] است [illegible] کردن [illegible] جهت [illegible]
شود که [illegible] و کار [illegible]   [illegible] تو [illegible]
[illegible] ملکین اطاعت کنند [illegible]
که عبارت از قوت [illegible] جاه و مال [illegible] و در [illegible] آورده
کرده‌اند [illegible] علوی [illegible] عالم
[illegible] حقیقت [illegible] بطلان [illegible]
[illegible] الحیوة الدنیا [illegible] غفلت [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible]
[illegible] آیات قرآن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] عظیم بود [illegible]
[illegible]
[illegible] سعد بن عباده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

يا ايها الذين

براین دیگر — الا آنکه گرا از روی صدق — ایمان آورده‌اند — حکم میکند آمنوا

لفظ راعنا که بهود گفتی دشمنام ازرست آ و برست خفته این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام بود مشتق از رعونت یا بدنیت گفتند که راعنا یعنی راعی غنما و محققان بر آنند که نهی راعنا بعبری است که گوش بمن دار و ضابطتر کوش تو میدارم و این صورت مودب طلب و ریشه است و توقیع بر اجرای با نفسیت عبری از ادب دور باشد و مسلمانان در مخاطبه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه با دب مامور بودند لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا پس مودب شعایت در مکتب بوت اینت تربود به موذب کردانید که رعایت اداب موجب زلفت و وقتراب است

ادب کفتن سخنی با خاص حق دل بمیراند سیه دارد ورق آن گروهی کز ادب بگریختند آب مردی آب مردان ریختند و چون نهی کرد از گفتن این کلمه با دا لفظ دیگر که مشتمل بر خضوع و نیاز بود امر فرمود — و کو بید — انظرنا بسوی ما یا مهلت ده ما را در قیام بدان چیزی که فرمودی تا مراسم تعظیم آن در اقامت نمایم — واسمعوا یعنی و بشنوید بر سبیل طاعت و قبول نه چون سماع یهود که گفتند سمعنا و عصینا یا سخن حق بشنوید و دیگران کلمه گویند تا یهود در مجال اقتدا بر تلفظ بان نمانند — وللکافرین و مر کافران را است یعنی آنها را که بر سبیل قدح و سب این کلمه گفتند و ضع مظهر بجای مضمر دلیلست بر آنکه تهاون انبیا کفر است — عذاب الیم عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد و دم بدم افزون کردد ابن السماک فرموده که اگر عذاب آخرت چون عذاب دنیا زود گذشتی هر آینه آسان بودی و اما دوام عقوبات الم اوست که زبانیه اول بار عقوبت آتشین بر سر و روی زنند و سر آتش را از آن ضرب هر چه به بدید آید دیگر باره مقنعه زنند و هیچ دیگر ظاهر شود و بدان فرود نخستین مضاف کردد و نوبت سیم همچنین نه وضع تسکین نه جای بدو نه ضرب منقطع میشود نعوذ بالله من عذاب النار — یا رب از هیبت الیم عذاب — ختم مغفرتت ده ول در تاب — از عذاب مخدوم برای ده — بلکه بی سخود رستگاری ده — ما یود نقلست که احوال یهود بنو قریظه و بنو النضیر معاهدت مومنان و مساعدت است با ایشان آورده اند که جمعی از مسلمانان با انصار که میان ایشان و یهود در زمان جاهلیت عقد موالات و مصاحبت و عهد موافقت و محالفت واقع شده بود با ایشان بر طریق حقیقت یکدیگر بودند یهود در از روی سخن‌گویی و محبت قدیم در خلال ملاقات قبول اسلام و التماس و الحاح بر آیت دعوت میکردند و ایشان از روی عناد و عداوت میگفتند اگرما

در ابطال کیش یهودی و قبول دین محمد خیر دنیا و آخرت خویش میدیدیم هر آینه اختیار کرده صلاح هر دو جهان از دست نمیدادیم که ما خود را بعالم خفا یافتی خیر و مطلوبات بسر ابرایشان اسلام را کرده تا دور میان اصحاب و احباب تفضیح شده دروغ با فروغ ایشان بر راستی و حکایت آن ظاهر شود

فرمود که — دوست نمیدارند — آنانکه کافر شده‌اند — از ایشان که اهل کتاب‌اند — الذین کفروا من اهل الکتاب

و نه مشرکان یعنی ایشان نیز خوش نباید جمیع کرد میان دو عبادت اصنام چه حال یهود — ولا المشرکین

چه امروز بر کفر مجتمعند و فردا نیز در آتش با یکدیگر خواهند بود و هیچ کدام از ایشان نخواهند — ان ینزل علیکم

آنکه فرو فرستاده شود — بر شما — هیچ نیکوی — از پروردگار شما مراد وحی است — من خیر — من ربکم

و قرآن که جامع همه چیز و آیت ای عزیز شریف ترین همه نعمتها در دنیا و آخرت شرف نبوت و کرامت وحی است و یهود و مشرکان که روئت ضلالت و عظما مجامع جهالت بودند بواسطه میل بوث و علو و رغبت جاه و اعتبار رنها یا بدار از نزول علوم سعادی که خلاصه مفهوم آن منع است از حب مال و متابعت جاه یا بطبع کراهت داشتند و نمیخواستند که مسلمانان بسعادت تلاوت کلام ربانی و حالت استماع و ابتاح ایام سبحانی و استماع مستعد باشند و گفته‌اند یهود را می بایست که نبوت با ولاد اسحق انتقال نیابد و مشرکان را زعم آن بود که پیغمبری با بلید بجز و نعیم نفعی رسد تا بخوشی و بمقال — واللّه یختص

و نقض خیال ایشان را میفرماید — و خدای اختصاص میدهد و بر میگزیند — برحمته — بنبوت

و وحی و دین اسلام — هر کرا او میخواهد بنده هر کرا ایشان میخواهند — و خدای — من یشاء

خداوند فضل بزرگست بر هر که او را نبوت داده و در فضل عظمت اینست — ذو الفضل العظیم

با آنکه حرمان یعنی عباد و نه برای اندکی فضل وی کم است بلکه هر آن کو خود حکمت و مصلحت در آن ظاهر است و در بحر الحقایق آورده که اگر کسی برحمت سبحانی سوال رعایاطیان افاضه عاید گردد بی کم مرایت ان معهود فضل و عنایت او کرام او را در بحر فضل او چندان از ده نقصان پدید نیاید چرا که — فضل او و غضب او دایم — از عدد — لطف او و لطف او بیرون از شمار — و دیگر از قبایح یهود طعنت در نسخ آیات قرآنست و اختیار ردا رد است که ایمان بوادی جهل و طغیان در صدد اعتراض و طعن آمده با یکدیگر بطریق عیب و تسخر میگفتند و یعنی نه بیند این مرد را که دعوی رسالت میکند و قرآن را کرسه فته و میرود فته اوست و خود را ده خدای میگوید یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه امروز یاران خود را بچیزی امر میکند و فردا بخلاف آن میفرماید و از گفته دی پشیمان شده امروز نقیض آن حکم میفرماید اگر این کلام خدای باشد نقل در

دو ابطال کیش

تحویل و تغییر و تبدیل درو چگونه تصور توان کرد و در اظهار آنکه نشاید مقتضای مقام چگونه خیال توان بست چنانچه
کفار باطل و دیوان بلا طایل آن قوم را بر این رد فرموده و به ولادت ذات حضرت مصطفی که میگفتند قرآن
از خود اختراع میکند بدلیل آنکه نمود بواسطه جبرئیل امین حضرت سید المرسلین را حجت قاطع تلقین کرد که نسخ
اینها حکم الله است نه بدل و استبدال و نسخ آیات و تبدیل آن جهت رعایت مصالح بندگان از حضرت باری صادر
گردد ما ننسخ من آیة هر چه منسوخ کردیم از آیت قرآن بر وفق مصلحت خلق و مقتضای زمان و اگر
در انجم توان در کسی نبی فرو نشد از آن فرح باشد و آن امر است به نسخ یعنی جبرئیل علیه السلام بفرمایم تا آنرا او ننسها
منسوخ گرداند یا بگو اعلام پیغمبر را به نسخ آن یا فراموشی گردانیم آنرا و از دلها ببریم الا ما ام
گوید یکی از صحابه نماز بر خواست و سوره از قرآن که خوب از قرآن یاد گرفته بود خواست که بخواند بر
تلاوت آن قادر نشد و دیگران را نیز همین واقعه دست داده به اتفاق بخدمت رسول علیه افضل الصلوات
آمدند و صورت حال تقریر نمودند حضرت فرمودند که آن سوره منسوخ شد پس نسیان نیز نوعی از نسخ باشد
و از ننسها ترتیب خوانده نقیح توان و ننسها یعنی پس باشد که والی الحکیم یعنی از حفظ تو ببریم و تقدیر
نسخ هر دو قراءت یکی باشد و گفته اند در تاخیر الحکم و منسوخ نسازیم و قول اول انسب است و در آیه تقدیم
و تاخیر بیاید کرد و محصل معنی آنست که هر چه حکم آنرا منسوخ سازیم یا لفظ آنرا از دلها ببریم نأت بخیر
بیاوریم بهتری از آن آیه منسوخه و فراموش شده یعنی سهل تر و مزد آن بیشتر چنانچه حکم مصادرت منها
یکی از غازیان را با ده تن منسوخ ساخت و با دو تن مقرر کرد و در عده زن شوهر مرده را از یک سال بچهار
ماه و ده روز آورد یا بیاوریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت او مثلها
چنانچه تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه و چون مباحث اقسام نسخ و فایده آن در مقدمه این ترجمه بر سبیل
استیفا گذشته اینجا بر همین قدر اختصار میرود امام قشیری میفرماید که در زبان اشارت خطاب است بحضرت
رسالت که ما نگردانیم ترا از حالی الا بحالی فروتر و نیکوتر از آن یعنی احوال تو ساعت بساعت در ترقی
و تزاید است و کوکب مشهودت بر سپهر یقین لحظه در ترفع و تصاعد است که برد ترا از مقام بردیم
بمرتبه بلندتر از آن بر آوردیم تا بجائی رسیدی که اعلا از آن درجه متصور نباشد و در شب قاب قوسین او
ادنی است عالم جان حضرت اعلی است صدر دنا فتدلی او ادنی است زین همه بالاتر است
که فرستاده اند جز تو کرا بستر دنا داده اند در کشف الحقایق آورده تحقیق آیه تبدیل حال اهل عنایت است
در راه حق و منازل سلوک و ترقی ایشان از تبدیل آثار عبادت با نوار عبودیت الا در شود هر بعد

مجذب از منقبت رفیع تر است هر زمانی منقبت دیگر است تا آن زمان که نسخ انوار عبودیت تمامی
در صفات بشریت منسوخ گشته در بحر صفات الوهیت مستغرق گردد هر که در دریای وحدت غرق شد
تا ابد نام وی ازو ننشان ایا غیرانا خطاب بحضرت رسالت و استفهام یعنی تقریر یعنی میدانی الم تعلم
یا با مجادل آن حضرت در نسخ و استفهام مشتمل بجه تقریر یعنی توبیخ و تهدید یعنی میدانی ان الله
که خدای بر همه چیز از آوردن و بردن و محو و اثبات و تبدیل و تغییر و نسخ و مانند آن علی کل شیء قدیر
توانا است بر کمال تکرار برای تاکید است و در اول آورده که خطاب حضرت رسالت است و دوم او است
و افراد یعنی جهت آنکه او در عظمت و بعد از علم او به آن هم او است و اصح آنست که خطاب که مذکور است جهت
خطاب وارد جهت آنکه این امر مشتمل است و مشتمل شده و او در آنکه از جمله ضروریات بس هم مکلف را دایر
خطاب وارد جهت آنکه این امر مشتمل است و مشتمل شده او را از جمله ضروریات پس هم مکلف را دین خطاب
دخلی میباید داد و این صیغت که استفهام یعنی امر باشد یعنی مخاطب بدانکه بتحقیق خدای ان الله
پادشاهی آسمان و زمین بس از وجه خدا هر تواند و هیچ که مراد او راست له ملک السموات والارض
اراده کند جملگی از ضرر و بر اینکه اینکه مالک است و در مالک امر و نهی میکند و کس را بر محو و اثبات و نسخ
و تبدیل و اعتراض در قدرت عالیه بشری بجال اعتراض نباشد و نیست مر شما را وما لکم من دون الله
خدای عزوجل دوستی که متولی امر شما باشد و دافع بلها شود و نه یاری که دفع ضرر من ولی ولا نصیر
از شما بکند که در نفع بر این ضعیف بودن هر کیست او از و تغییر این عزیز میگوید دوست و یار است تا منعم بسیار
دوست باشد که او در قوت یاری دادن نبود و یار آن عزیز بود که دوست باشد پس دوست یاری که
او است و از دوستی بر نصرت او است که بدین آیه که دوستان را از آرزو نیکی خلقی بر نه هلاک میکنند
و از رویت آیات بر نگنف صفات مرئیت بر دار و در مطالعه صفات مقام محبت او را در ت
میبرد علی الحقیقت بر ما لا ولی نیست بس نیست یار بالا بر گرسنه و دیگر از اوصاف مشتق و معبود
اقدر و قوت است پیداست که نموده معجزات و این هنوز بود که جمعی از علما یهود و جمعی از مشرکان به یکبار زبان
گفتند محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بگو پروردگارت را تا بیار از جا چنانچه موسی آورده بود تا با تو ایمان آوریم خدای
ام تریدون ان تسألوا رسولکم کما سئل موسی من قبل
آیا میخواهید شما انکار نمائید اینکه بجوئید ای مشرکان که بخواهید از رسول شما
کرده شد موسی علیه السلام سوالها کرده او ایشان سوال کرده بودند پیش از این و مرغیب نزول
این آیه آن گفته که کرده اند که گفتند قریشی از سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم که از خدای خواه تا کوه صفا را

در ملازگه ومذ در زمین یکرداز لشکر لوح صور تا بو قبیس خلاف از صحرا بطحا فروع تر شود و چشمهای آب روان
و لال در میان شهر ارزوان ساز با تولیان آدم با مسلمانان در خواست کردند از رسول صلعم که ای از اوات ولواط
باشد جایی دیگر از است دان مسجد بود کفار دار ابر پرستش می کردند و ملوک وحشر و سب خود داده بر آمده شد
با عبد الله بن امیه مخزومی گفت اگر تو نام بیان مضمون ما الکه دی کتابت از ادم نسنده آسمان و زمین بر سر این امید
و دوامی نرسته باشد که مجمدا این عبد الله فرستاده منت والله بر شما میخوانند کلام ربانیت می صنا دید قریش و
و صادرات عرب دانکو من با بخوا ایمان آورند در رسالت و در یا است تو رضا دهند ما قول اول که خطاب با بود
بنبی قرائت انسب است و با قوال دیگر خطاب با شد در با مسلمانان بود و هر که بدل کند و بدر
گزینند تا که چیر که در بکردیدن و تصدیق کردن یعنی هرکه بدل فراغ کند بر کفر و بدل دین نو زود که بالا بر
نعمت باشد پس از که دلایل نبوت برو آشکارا شده پس هر آینه گم گشته است از میان
راه راست و از جاده حق و منهاج صدق منحرف گشته الکوثر بر راه راست راه چه داند که حجت
داکو نداکاه دانوات سبم بر شناسد گجست دیگر از ضلوق نامرضیات ان کیدست در راه مسلمانان
و از غایت حسد و عداوت کو ایشان با ایشان و آن چنان بود که فنحاص بن عازوراء و زید بن قیس
از یهود عمار واقوا احد حذیفه و عیان دعا رابسر انکه نشد دید دین دین حق بشما رسید و چگونه بر جت
رشکست برجانب شما افتاد اکنون بیشتر حق دو دین حال ما بر شما وارد شنده بیایید بدین ما که دین
تر و بهتر و کیش پاکیزه تر است باز گوید عمار گفت در دین شما شکستن پیمان وخلاف عهده چگونه باشد
گفتند عظیم تمام دخیف نی لا کلام عمار فرمود که پس من با محمد صلی الله علیه وسلم عهد لابسته ام که تا زنده باشم
از وی روی بگردانم از دین و آیین وی بر نگردم بشرطی دل بکوی او بگو است که نه جان بر جا بر جا بر
ایشان از قول عمار خجل زده و خاکسار شده گفتند اما هذا فقد صبا ای عمار خود صابی گشت و
کیش اسلاف خود گذاشته بجلد فا این دینی دیگر اختیار کرده عمار از حاضل یافت پس او بحذیفه
آمد و بدانکه تو چه میگوئی گفت اما انا فقد رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بالربوبیت حق تعالی و برسالت محمد صلعم
و امام قرآن و قبله بودن کعبه و اخوت مومنان راضی شدم و دیانر اسیلدیده کیش یهود را خوزهم
گذاشته از کیش حق جویش ایشان نیز از وی نا امید شده گفتند بخدای موسی که دل او دوستی محمد صلعم
در زمین دل ایمان نه چنان راسخ گشته که بعد از افسون واقف نه کسی منقطع گردد پس حذیفه و عمار
نزد سید مختار رسیده صورت الحال آورده صورت و اقعه بوقت رسانیدند و آن حضرت فرمود که ز صبیا

الجزو الثمنی

الجزو الثانی بدینگونه رسیده بود و خبر در آمد حق تعالی در شان ایشان فرستاده و دوست میدارند
و آرزو و بسیاری از اهل تورات یعنی یهود اگر گردانند شما را صاحب انوار
آورده که دلهای ایشان می آید و رفعی در لفظ از پس ایمان شما تا گردیدگان یعنی کافران
ستیزه ستیزه که شما را از ایمان برگردانند و بکفر برند از روی حسد و آن تمنای ایشان لغت است
در جهد وارد حسد بود بر اهل ایمان نا شسته شده از نزد ایشان نفسهای ایشان یعنی ایشانرا
که نفوذ بود بلکه طبع و نهاد خود رشک بردند و دوستی ایشان مراد عدا و مسلمانان است ازو
تمنی و نیک خواهی بلک از روی حسد و تباهی بود از پس آنکه روشن شد مر ایشانرا
مرایشانرا از آنچه درست و درست است یعنی رسالت محمد صلی الله علیه و دعوت وی و اسلام الحق
مبعوث و صفات مذکوره در تورات آورده اند که بعد از وقعه احد این نفر مسلمانان از حضرت رسالت
دستوری طلب شد در کشتن یهود که با وجود کفر خود مسلمانانرا تکلیف بکفر میکنند بحسد آیه آمد پس عفو
کنند ای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان روی گردانید و اعراض کنید از جواب آن بد گویان
تا بیارد خدای فرمان خویش یعنی حکم کشتن و قتال یا علام جزیه یا نقل و رسیدن و جلای بنی قریظه
و اجلای بنی نضیر با سلام قتلی در صطلاح یعنی و در اسباب نزول آورده که کعب بن اشرف یهودی که از
زا دفان شعرای عرب بود در زبان مکتب نیکی ابوطیب بود و زبان بهجای شاه رسل و رسل لکن مسلمانان او
که صد والجه در دوزن خبث شود از عقود حسد می دید با کسره و دلالت طریق دوست و یاری میداد
شام نبوت سپاه وی بکرد و کفار قریش را در ضلالت اشعار و قتال ایشان و لکن در دل مسلمانان تحریض میشود و حسد بانه
رسول محمد در کفت و گو دار بعد او بعد فرمود و حکم امر نمود یعنی باید شمشیر برکشید اکنون برای تشدید موضعان
گفت بدرستیکه خدای بر همه چیزها از تعذیب و انتقام توانا است
و ملاطفات و شمعی در نشستن و خواستن بگذاشت بس حکم کرد و مومنانرا با بنظر و فروع داشتن بعبادت
و بیان او پیدا شد از در اکثر مواضع از قرآن نماز مومنانرا بلفظ اقامت اختصاص داده
در امر واحد چون اقم الصلوة و جمع در جمع آن چون اقیموا الصلوة و جمع در ضراخی چون اقاموا الصلوة
و جمع در مستقبل چون ویقیمون الصلوة و جمع در اسم فاعل چون والمقیمین الصلوة و اما منافقان
را منافقان کور و اقامت از ان باز گرفت و فرمود فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون تنبیه باشد
مومنان را که کار نماز با اقامت وابسته است نه بوجود صورت و حقیقت اقامت آنست که در نماز

دو کبیر
من اهل الکتاب لو یردونکم
من بعد ایمانکم کفارا
حسدا
من عند انفسهم
من بعد ما تبین
لهم الحق
فاعفوا
واصفحوا
حتی یاتی الله بامره
ان الله علی کل شی قدیر
واقیموا الصلوة

دل خود را متوجه حق سازند عکس خود در آن دیده از اندیشه‌های گوناگون باز آیند تا از فیض حقیقت نیابات
که ابطال بنای وجود توانند یافت زیرا که در وقت نماز از کفتن راز با نقیب است نماز را در صورت است
معنی‌نه   کر نه روی دل از بر ابرت دارم   من این نماز حساب نماز نشمارم   و بدین جهت ذکر خود را
اغلب آیات زکوة با صلوة مذکور میشود که هر دو قرین یکدیگر باشند این مسعود فرمود که هر که نماز بجای دارد و زکوة ندهد بشرط
وجوب آن پس او را صلوة نه   الخ از پس نماز بسته   از برای خود   از مال خود
بر سبیل صدقه و نفقه و ضیافت و انواع مبرات   یا بدان نوشته در کتب حفظ یا بیابید عوض آن علامات
آنرا   نزدیک خدای یا ها در نزدیک حق یا بر اعتبار بسیار دادن که فرشته ده اند و در کشف الاسرار آورده که
حضرت صلوة علیه فرمود که هیچ کس صدقه ندهد الا که حق تعالی آنرا بجای خود فرا گیرد و بپرورش میدهد چنانکه
از شما کسی اسب رسته خود را می پرورد پس در کف ترتیب رحمن بزرگ میشود و زیاده میگردد تا وقتی که او کوه بزرگ
شده ای عزیزا که در آن سرای بچیزی محتاج خواهد بود که از پیش نفرستاده دیگران از بنیاد و نخواهند فرستاد
برگ عیشی بگور خویش فرست   کس نیارد ز پس تو پیش فرست   در اخبار آمده که چون کسی بمیرد مردمان
در تفحص او شوند که از وجه و اسباب او چه بازمانده و ملایکه تحقیق کنند که او از پیش فرستاده در تفسیر عشایر مذکور است
که در روضه نوشته اند زنجا یا قدمنا و جزینا و ما خلفنا که یا حکایت احوال بعضی اهل سنیان است
که از ثبت کرده اند یعنی آنچه بود کردیم با خرت فرستادیم و زیان کردیم در آنچه و اپس گذاشتیم   اپس بدیده
حسرت ز پس نگاه کنند   کسی که برگ ضیافت از پیش نفرستاد   بدرستی که خدای تعالی   با نچه تا
میکنید از خیرات و صدقات   بیناست این تاکید باشد در باب مکافات یعنی چون هیچ
ضرر بر او پوشیده نیست لاجرم جزای هیچ عمل از او فوت نشود و گفته اند این کلام ترغیب است
بر خیر از حیثیت آن که بر قلیل مجازات میدهد و جنانکه بر کثیر تحذیر نیز هست از شر یعنی بیازار عمل نقد و علی
سیاه که ناقد بیناست   مکر آنچه میکنی حق می بیند   و یکی دیگر از قبایح یهود تخلیط ادعای است
و القا با شبه در قلوب مسلمانان و درین تخلیط ترسایان نیز با ایشان شریکند چنانچه میفرماید
و گفتند یهودان   هرگز در نیاید به بهشت   مگر آنکه باشد   یهودی او
و در اصل یهود بوده است که یای او را حذف کرده اند جمع هاید است یعنی تحرک هم یهود در وقت
قرائت تحرک میشوند   یا ترسایان گفته در بهشت نروند مگر آنانکه نصرانی باشند
حقیقت این قول بر تفصیل نه آنکه جمیع یهود بر یک دعوی در دخول جنت اما از جهت اختصار هم
ساع

ساع و بشهرت نفاذی و تباغض یهود و نصاری میان مردم سخن را در هم تحبیده است
دای کرده   این دعوی از هر طایفه از ایشان   آرزوهای ایشانست و
بزور شیطان این آرزوها در نهاد ایشان متمکن شده صاحب کشف فرموده که امانی جمع آورد و امنیه
ایشان یعنی دخول جنت بود و پس اینک ایشانست باید گفت یا امانی ایشان که درین آیات
مذکور شده مثل تمنای آنکه جبرئیل بر مؤمنان فرود نیاید و خیال آنکه اهل اسلام را مرتبه بلند و دعوی دخول
جنت   این سخن منفق نیست بدعوی ایشان و جمعیت امانیهم مجموعه باشد دعوی دخول
و اختصاص آن بدایشان دارند بگوای محمد که بیارید برین دعوی   حجت خود را و دلیل
سخن خویش را   اگر هستید راست گویان در قول خویش لیکن در ولیکن هر مخزونی که دعوی
حصول نجات و نیل درجات در روز را از اعمال ظاهر و احوال باطن بر آن اقامت بر آن نکنند دروغ
گویست زیرا که این راه بقدم پندار از پیش نرود و کی ره طریقت بجود خیال رکان بسته نگردد و ترو آن
سراجه عزو رو که سرمایه روزگار ایشان جز خیال محال و غفلت باطل نیست از تجلی انوار لغشان حقیقت
و تجلی اسرار احوال طریقت چه خبر   در زنند جو غیان که ره دور در از است   از کوه مقصود جدا از غبار
رو قول حق علیه است که میگفته بهشت جان ما است حق تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند
ایشان یکی از ایشان در بهشت نرود بلکه مؤمنان که صفت ایشان بیان میکند   هر که اسلام کرد
همه خود را   برای طاعت خدای از دیده بدان فرو نشد و آن تسبیح پیش شد پس مسلم است
وجهه او گفته اند و جان خیثیت اکثر صوان حواس در کار است شریف ترین اعضا او بود چون بسرف انقیاد مایل
هر آینه او را بالفعل و اولی باشد یا اعظم عبادات که رتبه او قرب است در سیده او باشد سجده است و آن
بوجه وجود نیکو و لیس در وقت ذکر طاعت ایراد آورد است و گویند وجه یعنی دین است چه مجال ایشان
در دین راه است پس معنی این بود که هر که خالص ساز دین خود را معنی قصد و عمل نیز آمده پس میگویند
هر که بکسره گردانید عزم و نیت خود را برای حق و تفویض کند کار خود را و در حقایق سلمی آورده که ازاد کند
نفس خود را از عبودیت غیر حق   و او نیکوکار بود و دیگر را آنکه کار بر یعنی تواضع و بتعهد او مرتعد
را احتیاج حسن باشد چون اینداران جاهل که خود را برای بیت کشند و بسوزند یا احسان کننده باشند
ببذل مال و نفس در راه رضای او و کویند احسان آنست بعبادت حق بنظر و پس از طول تفضل و
ببود تحقیق آن حسب نزار بدین دیهاتیست بودایت اوبعد انسه بیشینی بر وجهی کنی که گویا که تو او را

نمی‌شمرد و مواهب او حسب وهم وی آن چنان باشد که پرستش خدای چنان کند که گویا او خدای را می‌بیند پس ثمره اخلاص و
احسان او بیاید — فله اجره — جواب شرط است یعنی هر که مخلص و محسن باشد پس مر او راست مزد داد
نزد پروردگار او در آخرت و عبارت عند ربه دلالت کند که این مرتبه قرب و درجه عندیت مزد مخلصان است
ولا خوف علیهم — و هیچ ترسی نباشد بر ایشان یعنی نترسند از فوت مزد زیرا که در وقوع آن متیقن باشند
ولا هم یحزنون — و نه ایشان اندوهناک باشند از تصور زوال آن مزد چه دانند که آن نعمت جاوید است این مزد جامع
اسباب سعادت است اهل جنت را و شرب نعمت چون لحظه‌ای [illegible] آفت مکدر گردد در حقیقت نعمت
بهشت جاوید نعمت نیست در لطایف قشیری آمده که هر که روی آرد به التزام طاعت و محسن بود در قیام به آداب خدمت
نه خوف هجر بود [illegible] زیرا که در [illegible] آن خط امان یافته باشد از آفت
تباهی — [illegible] روی آر [illegible] دایم بود [illegible] چون درین آیه گذشته سخن نصاری را
با کلام یهود درآمیخت [illegible] کلمات بیهوده ایشان را [illegible] گفتار هر دو گروه [illegible] انقسام
[illegible] که هر یک [illegible] جهل [illegible] می‌خوردند [illegible] از آتش [illegible]
یافت و این قصه [illegible] بود که وفدی از ترسایان نجران در [illegible] آمدند واحبار یهود
که [illegible] بودند با ایشان [illegible] مجادله و مناظره درآمده [illegible] سخن [illegible]
از طرفین [illegible] موجبات کفر و ضلالت یکدیگر [illegible] پس [illegible] یهود می‌گفتند
دین شما [illegible] باطلست [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] از [illegible]
[illegible] دعوت کرده است [illegible] مستقیم [illegible]
از کلام [illegible] یهود [illegible] ایشان [illegible] سخن [illegible]
گفتار [illegible] که [illegible] اظهار [illegible]
که [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] افزار [illegible] حرام [illegible]
[illegible] ادله [illegible] محاربت و مغالبه [illegible]
از بطالت و ضلالت [illegible] این آیه [illegible] القوات [illegible]
[illegible] در باره ایشان فرمود
وقالت الیهود — و گفتند جهودان — لیست النصاری — نیست گروه ترسایان — علی شیء — بر چیزی از دین حق
وقالت النصاری — و گفتند ترسایان — لیست الیهود — نیست جهودان — علی شیء — بر چیزی که معتد به باشد

وهم یتلون الکتاب — و ایشان می‌خوانند کتاب خدا را یهود در توریة می‌خوانند که ترسایان بر باطلند که
خدا برادر زن و فرزند اثبات می‌کنند و ترسایان در انجیل می‌خوانند که یهود بی‌حاصلند که تکذیب عیسی
می‌کردند یکی از تابعین بعد از قرائت این آیه می‌فرمود که [illegible] راست گفتند و اگر برین سوگند خوردندی
حانث نشدندی — کذلک — همچنین که ایشان می‌گویند — قال الذین لا یعلمون — گفتند آنان که
نمی‌دانند یعنی مجوس که ایشان کتاب ندارند — مثل قولهم — مانند گفتار یهود و نصاری هم درباره
ایشان یعنی جهود و ترسایان [illegible] امم گذشته چون عاد و ثمود و امثال ایشان ایشان را
[illegible] که [illegible] نسبت به پیغمبر این جرأت می‌کنند [illegible] اهل کتاب با وجود علم
در سلک جهال درآیند [illegible] توبیخ عظیمی است [illegible] اهل جهل [illegible] آنکه
[illegible] راست [illegible] پس توبیخ [illegible]
این بود [illegible] در ابطال دین دیگری [illegible] کتاب او [illegible] — فالله یحکم — پس خدای
داوری کند — بینهم — میان ایشان — یوم القیامة — روز رستاخیز و حکم فرماید به حق — فیما — در آن چیزی
که بودند ایشان — کانوا فیه یختلفون — که در آن اختلاف می‌کنند از حق و باطل [illegible]
[illegible] و گفته‌اند حکم آن باشد
که هر دو تکذیب کنند [illegible] و اهل تصدیق [illegible] بهشت [illegible]
[illegible]
از [illegible] یهود [illegible] دعوی ایشان [illegible] لن یدخل الجنة الا من کان هودا
[illegible] نصاری [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
— ومن اظلم — [illegible] — ممن منع — از آنکس که منع کند و باز دارد — مساجد الله — مسجدهای خدا را
— ان یذکر فیها — از آنکه یاد کرده شود در آن مسجد — اسمه — نام خدای یعنی نگذارد که در مساجد خدای را
یاد کنند و پرستش نمایند [illegible] استفهام [illegible] منع [illegible]
[illegible] انواع ظلمت [illegible] ظالم‌تر [illegible]
[illegible] روم [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

ولا خوف علیهم

ولا هم یحزنون

یتلون الکتاب

کذلک قال الذین لا یعلمون

مثل قولهم

فالله یحکم

بینهم یوم القیامة فیما کانوا

فیه یختلفون

ومن اظلم ممن منع مساجد الله

ان یذکر فیها اسمه

المقدس را که داود علیه السلام طرح بیت المقدس نهاده بود و سلیمان علیه السلام تمام کرده معتکف مسجد بودند
بودند چون لوامع دعوت عیسی از افق نبوت طالع و قومی ببرکت بدرخشیدن از برکات آن جماعت بروشنی ولایت
رسیدند یهود از غایت تقلید و تعصب بقصد قتل عیسی کمر نزاع دربستند خداوند تعالی عیسی را بآسمان برد
و نصاری را در عداوت بیت المقدس بجانب تعصب نشاندند و بطیطوس که ملک روم و معتقد دین عیسی بود
بر وفق او در استظهار و انتقام بکوشید و لشکر بسیار جمع کرده قصد بنی اسرائیل کرد بیت المقدس را
ویران و علمای ایشان را مبالغه نمود و عز و وقار ایشان را برافروخته اسفار توریت را که خود و صحف ابراهیم
بود بسوخت و مسجد اقصی را که منبع انوار وحی انبیا بود ویران ساخته مذبح خدا زیر کرد و ایشان گویند
اینکس بخت النصر بود که چون پیغمبر بیت المقدس را خراب کرد و بروایت عطا از ابن عباس است
که مراد مشرکان عرب اند که مصطفی را از حج باز داشتند و از عبادت در مسجد حرام مانع شدند کما قال
الله تعالی و صدوکم عن المسجد الحرام پس خدای تعالی میگوید کیست ظالم تر از این مشرکین که باز دارد
مسجدها را از یاد کردن خدای در او
درویرانی مسجد یا بانقطاع ذکر یا به ... و ... کاب نماید
بنیان او عمارت مسجد بعبادت است چون متعبدان را از آن باز دارند و در آن ذکر و پرستش نبود خراب
گشته و انکه مساجد را بلفظ جمع آورد با آنکه یک مسجد بیش نبوده بیت المقدس یا مسجد الحرام است که
هر موضع نیز مسجد است یعنی محل سجده یا برسبیل تشریف و تعظیم چنانچه در حق جبرئیل میفرماید که
نادته الملائکه یا حکم عام است که هر سبب خاص مثلا اگر کسی مرد صالحی را آزرده باشد و دیگری میگوید کیست
بدتر از آن که آزرده صالحان را چنانچه خود را بسبب دست ... عمارت دل موجب رضای حضرت باریست
و همین یکی است در فضایل بنیان مساجد کاینست که صدر جهان صلوات الله علیه فرموده که عمارت کننده
مساجد بیان ... یعنی در جوار رحمت حق ... و ... او فرد ... و در ... از آفات الهالک
دین و عقبی ایمن شده هر که این ... یک ... آینده ... خانه خدای رغبت نماید تقاعد
آن گروه که از منع ذکر خدا مسجد کوشیده اند
... و ... ایشانرا نبود که
ازخدای یعنی رواست نبود ایشانرا که بمسجد درآیند مگر از روی خضوع و خشوع تا بین کستاخی چه رسید
یا آنکه ثبت است این در ازلم خدای که در لوح محفوظ نوشته که بدین مساجد در نیایند مگر ترسیان و ...
آورده که چون بیت المقدس را از خرابی بطیطوس و بیران ... زمان خلافت امیرالمومنین ... باشد
و ایکت گویند شد

دیگر ... هیچ رومی ... رفتن در آن مسجد نبود مگر بدستور مسلمانان و اکر مرد مشرکی شدند
ایشان را ... تحت حکم ممنوع گشتند از دخول مسجد الحرام قال الله تعالی فلا یقربوا المسجد الحرام و فقها
در انکه کافر بمسجد درآید ... امام اعظم تجویز میکند و نهی را بر حج حمل میفرماید و میگوید منع ایشان از مساجد
تنفیر ایشانست از اسلام و مالک نظر بر ظاهر آیه بهیچ وجه جایز نمیدارد و شافعی میگوید غیر مسجد
الحرام روا است ... رسوائی و خواری و جزیه دادن
یا فتح قسطنطنیه در حجر آن استیصال ایشانست یا فروج مهدی از اهل بیت مصطفی که قومی را از ایشان
بکشند و گروهی را اسیر کنند یا شیرانی را ... و در سرای عقوبت و حقوبت
در آن سرای و عذاب بزرگ و امام در مفاتیح الغیب آورده که محل آیه
آنچه بر ما بعد اولیست که تحویل قبله برای آن شان ... منع کردند مردم را از توجه بکعبه و سعی مینمودند در
تخریب مسجد رسول الله صلعم تا مردم متوجه بقبله نماز نگذارند و در حقایق التاویل فرموده که مساجد قلوبست
و خرابی بتعصب و تقلید پسندیدن و در حجاب غلیظ ترین حجب و کثیف تر آفات الشین و تعصب خویش دارد
اگر مرد بدان حق اندازه نمیداند مقلد و متعصب بود و در موضع تقلید دیده فهم در تیره ساز
خاکی کبر بود و در لطایف قشیری آورده که کیست ظالمتر از آنکه وطن عبادت را نفوس عابد انست
شهوت خراب کند و بعقوم وقوف را که قلوب عارفانست بحصول آرزو ... منهدم گرداند و مساجد محبت
راکه ارواح و جدانست بتمنای حظوظ بر هم زند و کعبه ما دیده که اسرار موحدانست بملاحظه اغیار
ویران سازد صاحب بحر الحقایق فرماید که این مساجد بزبان اشارت بحث نفس و قلب و روح و
سر و خفی و مسجد را ذکر است مناسب او مسجد نفس ... عبادت و منع ذکر در او
ترک ... و ... شد ذکر مسجد دل توحید و موحدت و مانع ذکر در وی ترک شهوات
و رعونت ... مسجد روح شوق و محبت است هر که بجانب حق از نعیم هر دو جهان کراهیت آید از ذکر
مسجد ... آید و ذکر مسجد سر شهود ... هر که نظر کرامات و قربات کند او مسجد را از وقوع
ذکر دور و باز دارد و ذکر مسجد خفی بذل وجود و ترک وجود است و منع ذکر در و التفات باشد
و بازماندن از مراتب ... است پس هر که درین منهی اقدام نماید او بجز سعی در خرابی این مساجد کاری نکرده
و این گروه از طریق سلوک بدین مشاهده روی ننماید مگر وقتی که بلجام خوف و خشیت بآبوس ریاضت
و مجاهدت رابع یند که بکلفت مجاهدات از لغت ... مراد حظوظ نتوان شد ... قطع باد

في الدنيا خزي

ولهم عذاب عظيم

لهم ... عجب ... الفلوب ... سم ... ان

رعایت نکنی و از جوم وصال دور افتاده شد ای درویش لحظی این سخنان نصیب طالبان بود از خوابها جمع
ایشان اگر کسی عبادت بر در خراب مسجد و قبول عبادات و بی کسان شستم رعایت دل طلبم نیات
هست والیه رب العالمین العظیم جاهلان تعظیم مسجد میکنند در حق اهل دل جفا میکنند
آن مجازست این حقیقت ای خران هست مسجد جز درون سروران مسجدی کان در درون اولیاست
سجده گاه جملهٔ آن جا خداست دیگر بار حق سبحانه برای تسلی دل مومنان میفرماید که کار [illegible] مسجد
خاک کشند پس اگر [illegible] در دخول مسجد الحرام مانع آیند یا یهود بر توجه شما بجانب کعبه طعنه زنند بخوانید که
اینما تولوا فثم وجه الله زیرا که مالک مشرق و مغارب هم اوست معبود شماست ولله
استلام اختصاص دلالت بر آن دارد که مالک و خالق اوست و مراد راست جای بر آمدن المشرق
آفتاب و جای فرو رفتن آن مراد ماجبه رست یعنی مراد راست هم زمین نه سلطان دو [illegible]
پس اگر یک موضع ممنوع شد [illegible] بسیط زمین مسجد شماست جعلت لی الارض مسجدا از
جابر بن عبد الله منقولست که سید عالم صلعم سریه فرستاد و من در میان ایشان بودم [illegible]
نزول کردیم و چون [illegible] شیشه [illegible] از ایوان [illegible] خلوت سرای [illegible]
افروزد در نقاب [illegible] نهان کرد روز چه در پرده [illegible] راز بردن [illegible]
شب مظلم [illegible] ظلمت ابر برتیره [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] قنادیل نجوم [illegible] معلوم نشد در
جلباب [illegible] نهان شدند [illegible] سیاه [illegible]
جهت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
کردند [illegible] چون صبح عالم آرای از مطلع افق طالع شد [illegible]
طلوع صبح [illegible] [illegible]
چهره [illegible] [illegible]
و از جهت کعبه [illegible] از حضرت رسالت صلعم
اجازت [illegible] این آیه نازل شد که هر جهات از آن اوست و بهر جا که روی آرید جلوه گاه [illegible]
و قبله گاه [illegible] از هر جهتی ظاهر انوار تو می یابم از هر طرف روشن آثار تو می بینم

نظم

والمغرب

نظم

نظم

نظم

اسرار تو میگویند و نه در هر خانه [illegible] و گفته اند این جواب [illegible] و [illegible]
که در شان قبله سخن میگفتند و در باب [illegible] علیه افضل الصلوات [illegible]
تهامی روی آورده بود و قدح میکردند و آن چنان بود که چون رسول عربی بمدینه آمد [illegible]
و المقدس قریب شانزده ماه روی بی اسلام [illegible] بطرف قبله نماز میکردند [illegible] حکم [illegible] تحویل قبله
شرف صدور [illegible] عنقریب مذکور [illegible] جهود [illegible] اعتراض کرده گفتند
این جماعت [illegible] مسجد اقصی نماز میکردند [illegible] بجانب مغرب بود [illegible] مشرق و حالا که
توجه بکعبه مینمایند روی بمشرق [illegible] مغرب اگر استقبال مغرب حق است استدبار آن باطل باشد و اگر
استقبال مشرق راست است پس استدبار آن [illegible] و بهر تقدیر خطای لازم می آید حق [illegible]
داد که مشرق و مغرب از آن اوست پس هر جا روی آرید پس آنجا وجه الله است
وجه و جهت هر دو یکیست چون وعد و عده و وزن و زنت و اضافه برای تخصیص و تشریف است
چون جهت الله و معنی سخن آن باشد که هر جا روی آرید آن جهت طاعت و عبادت است [illegible]
مرویست که حکم این آیه در صلوة نافله است که [illegible] بهر جانب روی [illegible] تطوع توان گزارد
گفته اند وجه بمعنی رضاست [illegible] [illegible] الله در عرف [illegible]
[illegible] رضای تو پس معنی این باشد که بهر جا روی آرید طاعت [illegible] رضای خداست [illegible]
از تحویل قبله [illegible] از علم الهدی نقل میکند که [illegible] مراد است [illegible]
هر جا روی آرید [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
از جهت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] علی العین [illegible]
سید الطایفه [illegible]

فاینما تولوا فثم وجه الله

ازآنکه زینت آسمان ستاره‌ها بی‌سند جای دیگر ایشی می‌کو در فاذ است و تحقیقا در تحقیق این آیه گفته
است که زبان بیان حضرت حقایق رتبت در رشته اشکار هدایت استار ستارگان اسرار طلعا باید
ازین ایقا تو لوا حوان ثم وجه الله ثم وان یعنی آن سوکه روی نهید آن جا نیکو بنگرید بگرداند و
محل جلال بود حقیقت دو با بستدالی نبودی او کی رو ایستاده نگرد استعانت بس بود علی حق تعالی عرفا
عارف حق شناس را باید که هر سو که دیده کشاید بنظر الحق جمال حق بیند آنکه از جمال حق قطع و این
معاذ بر بصیرت کسی جلوه کرد که کسر خود را از ملاحظه ماسوی پاک ساخته دیده همت یکبار از جهات
اغیار فرو بسته و قدم تجرید در محو رنقوید نهاده بار سفر در سر منزل توحید بگشاید جمال الاله تجلی یعنی
محیط از دوران نقاب تعینات در جلوه آمد و حقیقت وهو معکم اینما کنتم در هر چه رقم ظهور وارد باز
یابد تو محیط دیگران هم چو هر رو روست است از هر رو باهر احدی و عنفی هم جویان گرد دست
یا رب کو تا سر حوی از تو بر جا است ره نیابد بدوست یکسر مو بدرست که خدای
بزرگ منزلت و لیس و عطا دکوین که نیکو گردانده شریعت و رسالت نشد ساز نده کار قبول
و دانا بمصالح احوال مسلمانان یا مکنونات ضمایر بعود صاحب بحر الحقایق گوید و رسیع است یعنی
کسی بنده دل هر بنده که خواهد علیم است موسیع آن برای لحت با کیفیت خود و لاسیما ارفیه و الاسمای و
افعالیه یعنی قلب عبد المومن بساط بسیط استادی و معاد و تایید رنیس و رضیب ولد کرمی ده نظر رحمت
و عنایت اوست که تا از ذره باشد در بیش تاب افتاب نیابد و ناچیز تر از قطره با فواج امواج محیط اکرام
جرخ و فلک الخم بود در بخشش و الخم خود نام نبد عالمش در وسعت دایره دل کست ان هم چون
قطره او قدرت انکه عدای هم کجد درو این هم بدالست چه گنجد درو چون حق سبحانه از تحریر مقبل دل
مرسجد اقصی را در طهر کهود بر توهم مسجد الحرام خبر داده و از وف فرمود انزا بکناری عظیم تر از ان یعنی
خوابی مسجد رطفی بر قیصرا زین کردان چندان عجب نیست که این ان با وجود علم کتاب ور سناد
ولد بحوت ملولیدا حد که لم لید و لم یولد صفت اوست با مشرکان که اهل جهلند ونفاق اتفاق می‌بیند
و کنید بر با کار ان از یهود و نصاری و مشرکان وانکر فته خدای فرزند
یهود عزیر را بفرزندی حق نسبت دادند و نصاری بخران مسیح را ابن الله دانستند و گروان
بنی ملیح فرشتگان را فرزند دی خوانند و دو اینور آورده کرشت و این قول ناپسند بوده آن بود کد
از بابت سرای بفضل خریداران حق را اطلاق میکردند باعتبار آنکه او سبب اول است تا قبل که الاوا

اخر مکلفة انه

علیم

هم

قالوا

ان الله

اتخذ الله

انه

اندو حضرت واحد را به اکبر و چون حیوان از نرمه ولادت فهم کرد لاجرم صاحب شیرات کبری
قایل این قول را تکفیر کرده است و میران جسم و ماده نف و مطلق لانه کلم بدین کلام مائل گشته و حضرت
عزت برای تنزیه ذات مقدس خود از این قول فرمود که آنکه درباعیب ازدست سبحانه بل
گرانشان میگویند اعراضست از قول ایشان و اثبات خلاف مدعای ایشان بدیشان زیرا که مراورا له
است الخ در است اعلاست والخ در زمینها و اهتمت هر مربوب و مملوک ما فی السموات والارض
دری انداس که چگونه عزیر و عیسی و ملایکه و لوازم مستند و نه ولدی باشند الا از جنس و الدی پس سیح عاقل
منع و در از جنس صانع نداند و مملوک را فرزند مالک نشناسند فقها ازین آیه استدلال کرده اند که ملک
و ولادت با هم جمع نشوند کسی که پدر در بجز ذ الحال بروی آزاد کرده از بهرانکه رب الحاملین با توت
ملک یعنی ولادت کرد از خود الخ در زمین و آسمانست هر در فرمان بردار اوشند له قانتون
و در قبضه تسخیر او ازکرمخاران بهر نوع که خواهد و در ایشان تصرف فرماید و ایشان ان از نیست و تکوین
او اقتناع نتوانند کرد و هر که مرقوم رقم تکوین کرده مکون خود در جانش نتواند بود چه مجانست میان
والد و ولد لازمست جمیع بواده نون برای تغلیب عقلا است که طاعت و انقیاد از ایشان بشکلم ایشان
را با او هیت میکرند یعنی امر ایشان مر حق را مقرند با لوهیت و خود را معترف بعبودیت و اکر قنوت را
بمعنی پرستش کیرند تخصیص بعزیر و عیسی و ملایکه باید داد که پرستندکان حقند و بر سبیل عموم نیز نیست
بر معنی که هر شیئی سجود میکنند مر ضوان را و اکر معنی دعا باشد هم راست است زیرا که هر دو هستند ادعی
دانند و بکان نوقت دعا که دست نیاز بحضرت او برده در شدود رفع نوایب و کشف بلایا از
کرم او امید وارند هم هنگام انکه در ما نند یا به در ما نکان ترا در شند بدیع السموات والارض
از نو پدید آرنده آسمانها و زمینهاست و ایجاد کننده این بی‌نحقی دیگراست بنیع دانگوار پیدی
انکه والد منفعل است یعنی اصل او منفعل گردد با نفعالی ماده و لوازم و آلهیسی ته جمیع الخ است
و فاعل علی الاطلاق منزه از انفعال و ناچار پس او را ولد نباشد چرا و نیزی که اختراع کند چیزی را
از چیزی دفعة بی‌تمثال و قابلیه هر اینه اتخاذ ولد لایق عظمت و کبریای او نیست و چون واذا قضی
خواهد که تقدیر کند لا بدیرا و اراده آفرینش او نماید پس جز این نیست که کوید مر ا فانما یقول له
آنچیز را بباش پس چیز باشد درین سخن تقریر معنی ابداع است و در تیسیر آورده که فیکون
از کفتن کن کن نیست چراکه اکر خطاب کیرند خالی ازین نباشد که خطاب یا با معدوم یا با موجود معدوم

خود صلاحیت خطاب ندارد و با موجود تحقیق حاصل لازم آید و از اینجهت علم الهدی فرموده است که
اذا قضی امراً یعنی چون حکم کند خدای بهلاکت و استیصال قومی گوید کن استعاره است یعنی تاخیر بین امر
طاری نشود و تغییر بدو راه نیابد و آن قوم مستاصل گردند و مؤید این قولست آنکه در تعبیر میگوید مراد
سرعت نفاذ قدرتست در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه زیراکه کن مرکبست
از کاف و نون بشرط تقدیم کاف بر نون پس موثر یا یکی ازین دو حرف است یا هر دو اگر یکی باشد بغیر رسیدن
این کلمه را اثر نبود بلکه همین یک حرف موثر باشد و پس اگر تاثیر از هر دو وجه بکرد و درین نیز محالست
چه در وقت حصول حرف اول حرف ثانی نیامده و در زمان ادای حرف ثانی حرف اول در گذشته پس
غرض ازین کلام بیان سرعت و نفاذ امر است و این نیز وجهی دیگر باشد بر نفی اتخاذ ولد چه ولادت
با مدتی و زمان قوت دهد و در وجود ولد را تعلقی باید و فعل حق تعالی ازین مستغنیست و ابن هرگفته
که این کلمه علامتیست که چون ملائکه بشنوند دانند که امری حادث خواهد شد و جمع بر آنند که این
امر خاصست بتحویل موجود از حالی بحالی بعضی معنی آیه بدین وجه فرموده آرند که چون خدای خواهد که فرزندی
بی پدر آفریند بقدرت خود او را مکوّن سازد و این رد قول ترسایانست که اگر عیسی فرزند نیست
پس پدر او کیست و شیخ حضرت شیخ محی الدین [illegible] بانست که امر الهی دو گانه باشد
تکلیفی و آن امریست که بواسطه انبیا و رسل رسد و بعضی او را معصیت فعل کنند بشکر بران مغرور
است و مخالفت آن از مامور ممکن نیست و دوم تکوینی و آن امریست که بی واسطه از حق سبحانه باعیان
ثابته رسد و امر او را ارادی میگویند و همین است کلمه کن که متعلق گردد بشئ معدوم معلوم در [illegible]
صورت فی الحقیقت مامور که تکوین او خواسته مقصود نیست چه تخلف مراد از ارادهٔ حق سبحانه
و تعالی ممتنعست پس کن نزد محققان لفظیست دال بر تعلق صفت اقتدار بشئ مراد و نسبت
تکوین که از فیکون مفهوم میگردد از حیثیت قبول آن شئ است که نزد او مستعد و مظهریت آن امر اگر
کون در وی کامن و معدوم العین است اما از مستعدان کون هست لاجرم چون امر الهی صادر شد
از ارادهٔ موجد بظهور او تعلق گرفت آن کون که در وی بالقوه پوشیده بود بالفعل ظاهر گشت پس مظهر
آن کون حقیقت قابل آن کاین و صاحب نقد النصوص قدس [illegible] فرموده که اگر گویند پیش از
وجود معدوم اند پس چگونه متصف شوند بامتثال و قبول امر و انقیاد و در اینجا حاصل نشود مگر از چیزی
که او در وجود باشد و نیز چگونه ممکن بود تکوین چیزی که وجودش مستند و از غیرست نفس خود فرا

راکه

جواب گویم که اشیا موجود اند بوجود علم الهی ازلا و ابدا اگر چه نیست باوجود خارجی معدوم اند و این الحقائق
که مذکورست تنها از لوازم وجود خارجی نیست بلکه از لوازم وجود است مطلقا پس اشیا در حالت
اتصاف بوجود علمی نیز بدین اوصاف موصوف شوند غایت ما فی الباب ظهور این صفات بحسب عالم
مختلف است چون تفاوت لطافت و کثافت در اعیان بحسب عوالم از ارواح و اجسام اما سر نسبت
تکوین باعیان و کشف تحقیق آن انست اعیان از ان روی که از حیثیت حقیقت خود اشیا اند را
ظهور و اظهار لنفسه و بجمیع مراتب وجودات بواسطه اتصاف بصفات الهی لاجرم
نسبت فعل اقتدار با هم از ان روی بود که حاصل شد و در این معنی فرماید که قدرت فعل
حادث نه ذاتست / زانست که او با بدیدار آمد / بار دیگر از اهل عناد گشته باز نمی بود و میگوید
و گفتند آن ناکس / نمیدانستند دانستی که این نیز فایده کند چون یهود و نصاری یا [illegible] واشند
چرا سخن نمیگوید خدای با ما / خواهر او کتب دو نا نشنید چون مرسلان ملکه
یا بر یکی از ما زبان ما بنجای نمی آید یعنی از حق سبحانه با ما سخن گوید و بخودی خود از او بشنویم که محمد
فرستاده منست یا نشانه در رسید که بر صدق وی حجت باشد آنگه بوی ایمان آریم / همچنان این مشرکان
میگویند / گفتند آنکسان که بودند / پیش از ایشان از یهود و نصاری یا صاحب ایشان که یهود
و نصاری میگویند گفتند امتان گذشته با پیغمبران خویش / مانند سخن ایشان در اقتراح آیات
بر انبیا بعد از ظهور معجزات / یکدیگر مانند شد / دلهای ایشان در کفر و قساوت والولات
از روی نقل / در آیینه بیان کردیم / نشانها و هویدا کردیم سخنان خود را در
توراة و انجیل / برای گروهی که از نشان ایشان آنست که موقن باشند نه مترددونه
طالبان یقین اند یا در ایقان حقایق از منصفان اند عقاید ایشان اند اهل بیان که بان الزام و رفع شود
عاقبت اما انتفاع بران خاصست بموقنان واسطه گویدین باشما سخن گفتم و وقتی که خطاب خود را
باشما فرستادم اما شما فهم نکردید و کدام آیه اشرفست از محمد صلی الله علیه بر شما او را اگر کسی
گوید چرا این آیتها که مشرکان عرب مثل هم درخواست کردند مبذول نشد تا بگویند مگر طالب خیر ابطال
نبودی جواب گویند که سنت الهی بران مقرر شده که هر امت که آیتی خواسته و مقترحات ایشان
حاصل شده اگر بعد از ان ابا نموده بقبول دعوت مسارعت نکرده نزول عذاب بر ایشان لازم
گشته و ایزد تعالی خاطر وفا زمان محمد صلی الله علیه وسلم وعده داده بود که ببرکت وجود آنحضرت در عهد ایشان

سلم / وقال الذین / لولا یکلمنا الله او تاتینا / کذلک / من قبلهم / مثل قولهم / تشابهت قلوبهم / الآیات / لقوم یوقنون

مغضوب گردند و ما کان اللّه لیعذبهم و انت فیهم و دیگر اکثر التماسی ایشان از هوس نفس و وسوسه
شیطان بود و آنها را نهایتی نباشد و حکمت اجابت متعلق نه زانکه بآن غرض دارد رغبت نمود و دیگر
آنکه آیات الهی برای الزام حجت است یا جهت اظهار معجزات و الحجتین دو غرض متعلق باشد بکفار انشاء
بود و نبوت این احتیاج نماند   ما ارسلناک فرستادیم ترا یا محمد   بالحق براستی و درستی نه بیازی
و بیهوده و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام   بشیرا مژده دهنده دوستان را   و نذیرا بیم کننده دشمنان و ملحدان و آنکه
غافلست از علامات قدرت بر شناختن تو   و لا تسئل عن اصحاب الجحیم   و تو پرسیده نخواهی شد فردا
این ناگرویدگان که مستحق آتشند سبب دشمنی و زبانه مقاتل گوید روزی بر زبان حبیبه
عالم و مقتدای عرب و عجم گذشت که اگر خدا دوری از ایشان عذاب بر ایمود بعث بود اثر سخط تو پیش
بدین ناگرویدگان بعبارت که الا یلحقنی اللّه میگوید هر آینه جمله ازیشان عذاب الیم علیه و مستقیم
با ز آتش دادند سیاست ربانی در دین مصطفی افتراق کشند خطاب آمد که ما ایشان را از برای آتش
آفریده‌ایم و فردا ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند و برای چه گناه کردند بر تو ادای رسالت است و بر ما
حساب اهل ضلالت علیک البلاغ و علینا الحساب و بعضی ولا تسئل خوانده اند بروایتی از ابن عباس
فرموده که مصطفی صلی اللّه علیه [و آله] آن بود که پدر و مادر وی در جهالت مرده بودند و حکایت آن در دیم ایشان از
سرای عقبی بچه قرار یافته این آیه آمد که کیفیت احوال اهل ضلال سوال مکن زیرا که این نهی علامت عظمت عذاب
ایشانست چنانچه مثل کسی حال کسی پرسد که در مهلکه عظیم و واقعه صعب افتاده است و دیگری جواب
میدهد که از حال فلان مپرس یعنی او در حالیست که پرسنده را از شنیدن آن وحشت افزاید یا طبیعت نفرت کند
از غایت قباحت بدان سخن نباید و در کلمات فارسیان این اسلوب هست چنانچه شاعری گوید   دارم
ز زلف سیاهت گله چندانکه مپرس   که چنان زرد شده‌ام ز دست تو چنانکه مپرس   و چون حضرت رسالت
بشیر و نذیر بود و هر آینه طریق بشارت و شفقت و ملاطفت مرعی داشتی با هر فرقه زبان لطف سخن
گفتی و یهود و نصاری را بامید اسلام ایشان نوازش کردی این آیه آمد که   هرگز خشنود نشوند
از تو   نه جهودان و نه ترسایان و تو هر چند در رستگاری ایشان مبالغه نمائی در
اسباب نزول آورده که این آیه بدان فرود آمد که قبله از بیت المقدس بکعبه تحویل یافت و یهود و نصاری
که عقیده ایشان داشتند که ترک قبله ایشان بکلمات شد و ایشان از تعصب شده طریق ایشان را اختیار
نماید و مسلمانان را که تشنه آب زندگانی و زلال معارف قرآنند سیراب فرماید و ایشان

ولن ترضی عنک

الیهود و لا النصاری

ولا تسئل عن اصحاب الجحیم

گردند و واسطه قرار گرفتن قبله برکعبه از موافقت نفاق و صحابه از شفقت طمع قطع نمودند خداوند تعالی فرمود که
ای محمد چندانکه نمود و رضای ایشان سعی فرمائی خشنودی ازو و رضی نخواهند شد   حتی تتبع   تا آنگاه که
متابعت و پیروی کنی یعنی تا متابعت نکنی ایشان را در عین المحال گوید هر قومی که توقع آن از حضرت رسالت
ملتهم   با ایشان چون صورت خطاب بآنحضرت باشد مراد امت اند چنانچه این میگوید یهود و نصاری که شمعونند
کیش ایشان در ملت دولت راه روشن است و دو شرع
گذشته آن تابعیت شهد افتتی تو   قل   بگوی ای
انکه خداوند تعالی پیغمبران انبیا برای بندگان شروع کرده است و گویند مراد قبلتی است   ان هدی اللّه هو الهدی
بجهد و تیغ کرایشان بکیش خویش از سیادتی کشند و شما را بدان دعوت کنند و در دین متین اسلام از آنکه راه
طی نکنند تو نمود   هدایت که راه نمودن خدا بدین اسلام
راست منسوخ کرده است در تنظیم دین اسلام با آنکه او را اصول تمام کرده و بوجود شرف افضلیت ورزانه است
و دلایل ظهور و دلالت بر دین حق کرده و بیشتر محلی است که دین اسلام که نفس هدایت است و مخصوص
بدان مستحق آن در دو که او را هدی گویند و هدایت اوست نه غیر او ملت و سر حرفی است   ولئن اتبعت اهواءهم
اگر متابعت نمائی   از روی فرض و تقدیر آرزوهای ایشان را که عبارت از اعمال بدعتی و قبول دل ایشانند
آمد این که رسیدن کنی   بعد الذی جاءک   از پس آنچه بتو آمده است از
از دانش ازنهایت شریعت درحقیقت اسلام و بطلان کفر یا دانایی که قبله بهر دو حقیقت است
مالک من اللّه   نیست ترا   از عذاب خدای   من ولی   دوست دارنده   و لا نصیر   و نه کسی
یاری دهنده   یاری دهنده که از او یا رسیدت   در بودن یار و یاری دادن دست   و جمعی گفته اند
من یکدان یهود و نصاری ... تقریر یافت بعضی مومنان را منقولان ایشان میگویند   الذین
عطا کردیم ایشانرا کتاب   در روایت عطا از ابن عباس آنست که این آیه در شان
اهل سفینه نازل شده و ایشان چهل تن بودند از اهل قوم حبشه سی و دو از یمن و هشت از شام
که با جعفر طیار از دیار حبشه بطلبیده آمدند با حضرت رسالت بیعت تازه کردند و ایشان را اهل سفینه
از آن گویند که با ملاحان قلزم صلاح و فلاح که جعفر بن ابی طالب و اصحاب او بودند در کشتی نشسته
از غرقاب بحر عمیق کفر و ضلالت که کشتی سوار شده بودند شکسته برخاستند و بیرون شدن علما یهود است
که حضرت سید الثقلین ایمان آوردند چون ابن سلام و اتباع او و سعید حبیبی و امثال ایشان و بقول
قتاده مقابلان حضرت رسالت یعنی مومنان و بقول اول کتاب انجیل باشد و به تفسیر ثانی توریه و بقول

حتی تتبع

ملتهم

قل

ان هدی اللّه هو الهدی

ولئن اتبعت اهواءهم

بعد الذی جاءک

من العلم ما لک

من اللّه من ولی ولا نصیر

الذین

مثالست قرآن و در تفسیر ایشان را کتاب دادیم و ایشان متابعت کردند آن کتاب را
چنانچه حق متابعت آنست یعنی با مرو نهی باز ایستادند و از عقود و عیدان مانع
شدند و بحلال و حرام و محکم و متشابه ایمان آوردند یا خود خواندند کتاب را بروجهی که حق خواندنست یا
ایمان آوردند بکتاب نه آنکه تحریف کرده اند تاویل نموده آن کرده تحریف و تغییر
است و هر که کافر گردد بکتاب خدای یعنی تغییر و بدا حکام آن ز او کلام باطل نسبت قرآنست
پس آن گروه ایشانند زیان زدگان شیخ حسن بصری فرموده که اگر کسی از غایت
کم بیند درم از دو بیست درم بفروشند او در زیان زیاده کوشند کسی که ملک آخرت و رستگاری جاوید
عیقایع با پایدار دنیا بفروشد چگونه زیان زده باشد پدید که این دنیای باقی فروختند دنیای فانی
خرند و یک نیکی از سر دنیا بر خیزند و دین بدست آورند بدینسان و از کم عقیلی خود بجز جان ها درد و حسرت
خورند تمام زیان کار ترکس نبینند از آنکه کسی دین داد و دنیا خرید و چون تفتایح بعد کمت اتمام قیمت
تمامی آیه که قصه ایشان را افتتاح کرده بودم اختتام بود و فایده تکرار آنست تا در انوار زبغزاید که چون
فرمان عظیم بود و تعظیم اوامر او گفتی شرط باشد و گفته در اول تذکیر نعمت بود و اینجا برای تخویف و
عقوبت ای فرزندان یعقوب بشنوید ایشان را بخس نسبت وجلید خطاب
مبالغه بود در تبلیغ و اظهار حجت یاد کنید نعمتهای مرا ای آنکه بر شما
انعام کردیم بر شما و بر اسلاف شما نتیجه متابعت و ثمره محبت آباء و اجداد درو دانشند
و من بدان بر شما تفضیل دادم بر عالمیان زمان ایشان معجزات و
کرامات که بیان کردم و بترسید از عذاب روزی که از هول و هیبت کفایت نکند
کسی از کسی چیزی را از عذاب و قبول کرده نشود از نفسی
فدایی او در بعضی از اعدا خدا نگیرند اما اولیاء مراد را مم خواهر از عذاب بر مانند القوا الله
عزة و سود نکند بهیچ نفسی را خواهش شفاعت کسی از کسی
نفسی کافر عز قبول نیابد اما مومنان را شرکت شفاعت حجت مند شفاعتی لاهل الکبایر من امتی
و یاری کرده نشوند که ایشان را که ممنوع کردند از عذاب یعنی ایشان را یاری کنند یا ریاری کرامت
اما اهل ایمان منصور باشند وکان حقا علینا نصر المؤمنین ای عزیز چون زمره بنی اسرائیل
آن شکرند که بر ملت ابراهیم و همچنانکه قصه ایشان بطریق حکایت ابراهیم و صل ما دوع ومودیع
البلاد

ایشان در ضمن احوال ایشان معلوم کرده باآنکه لید و شفادی در باب قبیله مبالغه بسیار درکشتند خلاف ایشان
ضرورت باشد و کعبه بیان کعبه اغاز کرد و بذکر فضیلت ابراهیم و اوقات او که باز آن بوده
و یاد کن ای پیغمبر می وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد ابراهیم را پروردگار او
تقدیم مفعول برای ایجاز است و الا ذکر ابراهیم علیه السلام گشتی وا که ابراهیم لفظیست سریانی ابرام لغت
یست و در هر دو معنی هر دو پدر ابراهیم است یعنی پدر مهربان و گفته اند او ابراهیم است یعنی برابر است
از اضمام و لعقوم جواب داد ساین بکلمات یعنی علام و ابتلا در اصل لغت آزمودنست و اطلاق بر تکلیف
تکلیف را برای چیزی است که بنده و ابتلای بر بنده در حقیقت مجهول ظهور کرده است چنانچه تعلیم قدیم
او را بر ابراهیم ظاهر شد پستد که گذشته بود او را بیازمود سنت تا یعنی او امر و نواهی
پس ابراهیم تمام بر سانید آنرا یعنی قیام نمود بحقوق آن بر وجه اعتدال با میلان بطرف افراط و تفریط
و اقوال کلمات مناسک حجت و اتمام ادای آن با فضل العشره که مشتمل بر نظر و تا دیبت و آن پنج در سر
بوده و پنج در باقی بدن و از فطرت اسلام شمرده پنج در سر فرق کردن موی سر یعنی شانه زدن
دویم مضمضه و استنشاق و مسواک و ناخن چیدن و پنج در بدن کرفتی ناخن و برکندن موی
زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا با آب واتمام عبادت از عمل کردن باشد بدان محمد حکیم فرموده که آن
کلمات سی و خصلت است که در اسلام او بر آن کرده ده در سوره احزاب ان المسلمین والمسلمات
تا آخر آیه و ده در سوره رعد الذین یوفون بعهد الله تا عقبی الدار و شش در اول سوره قد افلح و شش
در اول بقره و دو در یک قسمتی و هر سیم که در سوره ابراهیم علیه السلام و در سوره براءة التائبون العابدون
الایه و ده در احزاب و ده در مومنون و در معارج که مجموع چهل و در تفسیر کبیر بیکتیه که ده در اول
مومنون و ده در اواسط معارج که مجموع چهل سهم باشد و اتمام نصف آن شد نسبت بدان و گویند کلمات
حج بود است و قوم گفته اند آنکه الذین یطیقونه و دیدن بگو تا آخر آیات کلمات او پیش بی
الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بکلیف اسماعیل و نظرت و رفع قواعد بیت یا انزال
وحی که و برای شیء آید حسن بصری گوید او را بحضرت بر باد و او را کوره آتش اقتحام خون زرعش بردن آیه لوط
بزهره که او را بروی رخشان و منظر های منظر و ی آورند و در برابر کرده کردند و ناچار و بجان طبق
ستیمی بر فران استادان و برای تو بر ینه و سیم تجسیه ضمانت که از طعام چون ابراهیم حتر ز رفت
داد ند داد و داشت در بر صبر برضی منی لب نشن لغیان کامه نقره لا اجب الافلین تا آخر

بزرگ رسید چهارم با تشنی غوذی داد بران صبر کرده بغیرت شده بنمرود پنجم هجرت از وطن خود و ولایت
شام و وداع فرزند با چی رسی آورد ششم ذبح اسمعیل و هو داد و مردانه آهنگ قربان کردن نمود
و هفتم ختان را در صد سالگی اقبال و صبح نمود در خفته کرد و در تیسیر آورده که کلمات یعنی اعاجیب
و العذاب عجیب را کلمه گفتند که قصه او عجیب بود اینجا نیز هر کار که ابراهیم را بجا آورد اجوبه است از عجیب
امور در حقایق سلمی بوده که عظیم تر آن که خلیل را بران بیازمود حمل اثقال خلت و طلب تصحیح
شرایع بود و شرط صحت خلت خالی بودن از ماسوی الله ظاهرا و باطنا و ابراهیم آنرا باتمام رسانید یعنی از
عهده اداء لوازم خلت بیرون آمد یکی از کبرا فرموده که ابتلاء خلیل بوجوبات خلت بود که او را تبری باید
از ماسوای حق و رفع واسطه و التجا بحق دارد ابراهیم هر دو صفت ظهور یافت اول تبرا بترا منها
تحب بالسواد و درهم شکست کما قال [illegible] دویم چون از روی منجنیق بآتش در معرض افتاد
جبرئیل را در میان خود و دوست راه نداد و از سبب روی بمسبب آورد که اما الیک فلا ای درویش
هر سبب را می باید از آن جنت است که سبب را غیر او اند دیگر او خود سبب الاسباب که مقبول رسیدها
جان هر که او را دوست باشد در حضور دمیان و لانه اسمی باشد نخواهد چون بدید آمد چو شکل را بطه
بسبب می باید شد با واسطه ای عزیز گویا زبان حال سوال میکند که حق تعالی با ابراهیم بود از آغاز
کلمات هم گفت و نظم کلمات قرآن جواب میدهد گفت [illegible] خدای که ای خلیل چون در مقام دوستی
دوست آمدی بحی ذات بهر رستی کرسی کردن شده قوام بران مردمان
پیشوای در دین که در آن کار بآن بعد از تو بتو اقتدا کنند [illegible] بران اهل دین و جهت تعمیر
حار علیم فرموده که اتبع ملة ابراهیم حنیفا و امت مرحومه را نیز [illegible] ملة ابیکم ابراهیم
اهل جمیع ادیان و ملل که حالا در دنیا شد وصف [illegible] بخود با ابراهیم می نمایند چه [illegible]
و چه ترسا و چه ملت [illegible] پرستان و یهود و نصاری را از [illegible] نسبت مسلمانان صحیح است
که دعوی خود [illegible] متابعت [illegible] در [illegible] للحقایق میگوید [illegible] آنانکه دعوی
محبت و خلت میکنند تا در [illegible] آزمودند بحق [illegible] وفاکرده [illegible] حقوق [illegible] اقتدا
کنند و برای [illegible] گفته اند [illegible] دعوی خلت کند همچو ابراهیم
میگو لا احب الافلین [illegible] خلیل وار [illegible] بنیاد تبر بردار [illegible] بنگر
هذا [illegible] و چون ابراهیم [illegible] امامت [illegible] فرمودند از [illegible] شفقت که براولاد داشت

قال
لا
جاعلک
قال

گفت

گفت حق تعالی [illegible] واز فرزندان من نیز امامان پیدا کن شفقت ابراهیم براولاد
خود بود و بس شفقت محمد [illegible] در شب معراج که بتحفه سلام و تحیت از حضرت عزت مشرف و اختصاص
یافت چنان بحال امت و بجای رکان امت فرو نگذاشت و عارف خاص و مطیع و عاصی و مخلص
و مقبل را بحکم [illegible] مشترک [illegible] بر یک ساخت [illegible]
کرده زیر دست از [illegible] و عای [illegible] رحمت کشیده [illegible]
علم الهدی گوید ابراهیم خواست که پیوسته رسالت در اولاد او باشد [illegible] رسل فترت
و انقطاع پدید نیاید و چون در میان فرزندان او مومن و کافر و عادل و ظالم خواهند شد بود
گفت خدای [illegible] عهد من یعنی رحمت من بایشان و بقول اضیع رسالت
یا امامت مسلمانان [illegible] برای دفع ظلم باید چون خود ظالم باشد
کار برعیت دشوار کرد [illegible] و دریغ از آن [illegible]
شان و ظالمین بر عموم گفت از ذریه دیگران تا ابلغ باشد و در مقصود [illegible] منزل سبب
خاص بطریق اولی یعنی هر که ظالم باشد از ذریه و هر که است استحقاق نیل عهد ندارد [illegible]
[illegible] در نفی صلاحیت امامت مر فاسقان از ظالمان [illegible]
مقبول نیست پس حکومت ایشان چگونه نافذ باشد و اهل سنت ظلم را بر کفر حمل کنند که [illegible]
ترین ظلمها است شرک ان الشرک لظلم عظیم پس بعد از بیان امامت ابراهیم [illegible]
در ذکر خانه کعبه که بساخته و پرداخته او بود و فرمود [illegible] و یاد کن آنگاه که گردانیدیم خانه
کعبه را بیت حرام خانه را از اسماء عالیه است چون هم [illegible] رجوع [illegible]
ایشان باتو [illegible] کرده زیرا که حرم کعبه آرامگاه مشتاقانست و دوستان و دلهای دوستان [illegible]
[illegible] علامت [illegible] نهایت [illegible] باشد [illegible]
کرم [illegible] بر [illegible] برند جلوه [illegible] و گردانیدیم آنرا
موضع امن یعنی کسی [illegible] کشند [illegible] [illegible] معرض [illegible] میان
عرب رسم بود که اگر کسی کشنده پدر و برادر خود را در حرم بافتی [illegible] گفتی ارباب معنی گفته اند
از لفظ امن مبالغه [illegible] مفهوم میکرد یعنی امنیت دیدن خانه [illegible] که گویا نفس امنست
و نیز مصدر را بمعنی اسم مفعول می توان گرفت [illegible] این بود که مامونست از تسلط جبابره

دمنه ذریتی
سلم
قال
عهدی
الظالمین
اذ جعلنا البیت
وامنا

دست تکلیف نتواند حرم محترم کنند الا که عرضه هلاکت گردد یا سبب آفت مرتکبان جرم و هم خون ایشان مباح
ادب ایشان نگاه داشتند اهل اسلام میکنند و به بدی تعرض ننمودند تا جای ایمنی است هر صید را رسیده گویند
امنیت ایشان رسیده است بحضرت رسالت یعنی شریعت داد که هر که بدان اعمال آرد در دایره امان آید در
حقایق صادقیه آورده که حرم کعبه عند خداست در زمین هر که بدو در آید بعهد خدا در آمده باشد و هر که از مخالف
درزد از عهد الهی تخلف ورزیده بود و صاحب بحر الحقایق آورده که کعبه دل مرجع زوار صدق و طالبان
حقیقت و ماوی سالکان از تعرضات شیطان و ملک یدل و هر که بحرم حریم دل گردد از وسوسهای نفسانی
در مستقبل ایمن شود بیت در جای مگاه کون و مکان غیر دل بارگاه امن و امان بحریم دل ار توره
یابد دولت قرب و شرف یابد و چون حال این خانه را مرجع و ماوی خلق گردانیدم پس بتعظیم آن بجای آورید
وفرا گیرید از مقامی که منسوبست بابراهیم نمازگاهی و بعضی گفته

واتخذوا — من مقام

امر ضرورت و مصطفی کخلدوا دانسته تقدیر شنی اتخذوا جای شرف حرم دانسته رجوع بدو کنید مقام ابراهیم
جای نماز و دعای خود سازید و در اخبار آمده است که حضرت رسالت صلعم دست فاروق بدست گرفته
بمسجد در آورد و بمقام ابراهیم برد فاروق گفت افلا نتخذه مصلی یا رسول الله ما فرا گیریم مقام پدر
خود را از برای برکت چنین موضع نماز و دعای خود حضرت صلعم فرمود که مرا بدین تکلیف نفرموده اند و هنوز آفتاب
غروب ناکرده بود که حکم واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی فرود آمد ابن عباس گوید مقام ابراهیم امر حرمست
و قفوه مکه گفته یا مسجد حرام یا خانه محترم یا موضعی که مقابل در خانه است و از آنجا قصد کنند و اصح آنست
که مقام ابراهیم موضعیست که آنجا سنگی که آثار اقدام مبارک آنحضرت بران بوده موضوع است
و آنجا دو رکعت نماز باید گزارد و در آن سنگ اختلافست بعضی گویند سنگی بوده که در وقت ارتفاع دیوار
کعبه دست ابراهیم در وضع حجر بدان محتاج آمد در زیر پای نهاد و یا حجریست که در وقت اتمام خانه کعبه
جهة دعوت اولاد آدم بدان بالای فضل آن کرم قدم بروی نهاده خلق را بطواف خانه خواند و اذن فی الناس
بالحج و قدم او بر سنگ در آمده و تحقیق آنکه خواهد آمد یا آنست که بمن بران نهاده فانون اسمعیل موی مبارک
او را بشست و این قصه در سوره ابراهیم مذکور خواهد شد و در حقایق السلمی مذکور است که مقام ابراهیم مقام
مشاهده است موضع اقدام خلیل علیه السلام که مسند مقام ابراهیمی را موطن صلوة حقیقی سازند تا از حجاب [illegible]
بوارهب مواصلت واصل گردید و در فتوحات آورده که مقام ابراهیم توفیقست بصعود تحت که ابراهیم
الذی وفی پس آنرا موضع دعا کردید یعنی در خواست حصول رتبه خلت نمایند و در بحر الحقایق آمده

ابراهیم

ابراهیم مرتبه خلت در گرفته و میگوید چون کعبه دل رسید بمقام ابراهیم که درجه خلت است قبله
توجه سازند یعنی همچون خلیل سلام الله علیه از ملاحظه اغیار دل بر اعراض نمایی و جهت وجهی للذی فطر السموات
والارض خورشید را کسوف نیست هرگاه بر خود نیست کو خلیلی که تا این هر دو [illegible]
عهدنا یعنی امر است یعنی فرمودیم ما ابراهیم را و اسمعیل را فرمان مقرر که
که در وقت بنا عهد توان بود و آن فرمان بود انکه پاک کنید و راست بپرهیزید که
بیک سازید خانه مرا از اوثان و انجاس و خبایث و جای وطواف کنندگان
از هر چه لایق نبود در خانه خدا و در آن باشند یا بنا زد روزه تطهیر کنید آن را پیوسته بحضور تطهیر
او باشید برای طواف کنندگان که از اقطار عالم روی بدان دارند و مر
مقیمان و معتکفان که اهل مکه و مجاوران حرم اند و مر آن نماز گزارندگان از هر جا
ارکان نماز این دو رکن را که مشتمل بر خشوع و خضوع ذکر فرمود و در خبر صحیح است که حق تعالی هر شبانه
روز صد و بیست رحمت فرو فرستد شصت از برای طواف کنندگان خانه و چهل از برای نماز گزاران
و بیست برای نظاره کنان جمال کعبه و این از جمله خصایص خانه است که بمجرد نظر کردن در وی رحمت
در حرم میشود و در بحر الحقایق آورده که این خانه محکم به بیست کرامت از سایر معابد و مساجد ممتاز
است اول آنکه نخستین خانه ایست موضوع از برای عبادت دوم آنکه قبله او بیکرانه خیرالبریست
بارث [illegible] بوده و موضع خانه پیش از زمین بوده بدو هزار سال آفریده اند سیم آنکه ابراهیم
را حکم شد که این خانه را بدست مبارک خود بسازد چهارم مبارکست بر زایران و حجاج و آن پنجم
سبب هدایت عالمیان است ششم حرامست که صیدش را بگیرند هفتم امنست که گناهکار را اما در
وی باشد متعرض نشوند هشتم قبله عالمیانست که هر جا باشند روی بدو آرند نهم حج وی رکنی از ارکان
اسلامست دهم منزل رحمت و مقام انست بر اهل طایف و معتکف و ناظر و حاجی کوئت یازدهم
طواف او عبادتست و موجب مغفرت دوازدهم نظر و روی سبب عبادت است سیزدهم
جوار از جوار حضرت عزتست چهاردهم محل آیات بینات است پانزدهم آنکه نماز در برابر
هزار نماز در غیر او از مواضع عبادتست شانزدهم مرجع دینی و خلقست و چون از نماز گردند بر
عبادت با وی مشتاق باشند هفدهم مقناطیس دلهاست که خلق از شرف جدید بزیارتش
او میل نمایند هیجدهم مرغان از ادب بالای او پرواز نکنند نوزدهم در هر وقت معظم

وعهدنا الى ابراهيم واسمعيل ان طهرا بيتي للطائفين والعاكفين والركع السجود

و محترم بوده و چه در جاهلیت و چه در اسلام ملتزم حجر الاسود که یمین الله فی الارض است و موضع
عهد و میثاق او است و جز این گرامیهای دیگر است که سخن بدان بسر حد اطناب کشد و اولوا الالباب
را اینقدر در این باب کفایت است و بزرگی خطاب با خانه حیفر عالم السلام ای بارگاه
حضرت حق السلام قبلة الناس حمى الحق ام الانام تخت گاه کبریا الهی جای سجده
جای انبیاء سجاده گاه القرای چه نام حکم ولیطوفوا طواف در تو بارگاه فیه آیات بینات در باب
این عالی مقام نیز السلام ای پیوسته مقرون و تسیار رسته بسبع الطباق در ی در انتظام باید
جاه تو از حصار او بر فع رفیع حفظ ملک تو از منشور رفیع مستدام از نور او تو سجده و اولاد بود بر
خاک تو هم ملک حسن البنیان هم مردان هم خاص و عام محققان در تحقیق این برهان اشارت کرده
عهد کردیم با ابراهیم و اسمعیل در روز میثاق که پاک دارند خانه دل را از دنیا و لیس متعلقات
کونین برای طالبان گروه زوار و آنان که ذوات ریش و العاکفات نیست و الحکم والادل
طواف میکنند از لوامع انوار و طوالع اسرار و بسیار احوال سینه و نهمت عاکفان که نور معرفت و محبت
است و الحمد رحم دل مقیمند از حقایق و صفات و اخلاق و هر راه پرستش کران که رکع السجود
بدانست و آن صفات دل مطهر باشد از ارادت و فراغت و اخلاص و اختصاص و خشوع و خضوع و خوف
و رجا و صفا و صدق و رضا و الحکم لوازم عبودیت است و گفته اند نظر حیث از او ناس و از زبایه
و تطهیر دل جز از ملاحظه اجناس اغیار نباید ای درویش حقایق و دقایق این آیه را نهایت نیست
یک طرف از اضافت بیتی که بر خلعت کرامت آورده و فته اند صد هزار از هزار منفعت است و دو منفعتی
الا چه به از وجود آن اضافت ملک اکبر دارد بیگانه میکرد چو یک شکف و طوق چنبری در چشم او نیاید
کز از خورشید چو گرمی بزند جز شما و دست نگاه میکنند از دوران تجلی بر خنجر رقم تحقیق و اضافت
مشاهده مینماید تو ای کوته نظر چه دیدی دیوار می بینی من از هر خشت این خانه رخ عیاری بینم
و درویش را در بادیه دیدند میان عزم در بسته و دیده صدق گشاده و عصا در کوه در دست بودن و الحی لک
سر مست مینوازید و با خود ترنم میکرد و مضمون این بیت ادا میفرمود نظری کن زسر لطف که غریب کرده
در بیابان تمنای تو سرگردانم گفتند ای درویش از کجا می آیی و چند وقت است که راه میپیمائی گفت سالها
است تا از وطن خود بیرون آمده ام جوان بودم در این راه پیر شدم و هنوز از مقصد نشانی پیدا نیست
عجب است که این بادیه میپیمایم و از رفتن راه دمی نیاسایم معلوم ندارم که کجا خواهم رفت

نظرم زند

مفهوم شد که از کجا می آیم ای عزیز تا میکی که خانه که رقم اضافت وی دارد بی بلا باید که بندانه بطواف
آن توان رسید با این شفاعت مرجات کمر را رست است آن تا ابن عبس عنه وصی غزیز عزل و لایزال
چگونه توان رسید و لالی که جانانت ره نیست که این غیر جاها در نگنجد لا کجا نگردد
جان و خطر و در آن خلوت که است آن نگنجد پس از دعای ابراهیم که در حق ساکنان حرم فرموده خبر میدهد
و میگوید و یاد کن آنرا که گفت بجز دعا کرد ابراهیم و ربی چه که ای پروردگار
می گردان این جای را شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ و بلا اهل او در این دار
از جور ظالمان محققان گویند این دعای ظاهری دارد و باطنی صورتش آنست که هر که در این شهر
باشد ویرا ایمن گردان بر تن و مال خویش و دشمن را بر او تسلط مباد و از راه معنی خبر آنست که هر که
در این شهر آید او را از عذاب خود ایمن کن و دل او را از آتش و طیبت مصون و روزی ده
این بلد و سکان او را از میوه های این جهان و میوه های عاقبت هر که محصول را که از زمین
بیستی بیرون آید پس آن سوال طعام و خوراک باشد علی العموم و گفته اند مراد حصول فوائد است چه طعام
در هر موضع باشد اما میوه در موضع اما که عزیز بود و در تیه آورده که چون حق تعالی دعای ابراهیم
را مستجاب کرد و اشد و حکم فرمود با جبرئیل دهی از دیه های فلسطین که مشتمل بود بر ثمرات بسیار
از زمین منقلع کردند و هفت بار از بر حوالی خانه طواف داده در زمین نهاده بر سر مرحله از مکه
وضع کرد و آن موضع را طائف گویند که طواف خانه نموده و التماس ابراهیم نعمت
دنیا روان بود تا بدان استعانت جویند در کار دین و قوت طاعت یابند در عبادت چه وجود
امنیت و حصول زاد موجب فراغت دل باشد در پرستش پس تخصیص میکند رزق در مومنان و میگوید
بدانست از اهل او بر عموم گفت روزی ده اهل این بلده را بخصوص گفت هر که ایمان
آورد از ایشان که در این شهر باشند بخدای و به روز بازپسین که
قیامت است اختصاص رزق بمومنان جهت ترغیب کفار است باسلام یا آنکه بخواست ابراهیم که مولد
امامت نشد و لکن شد است ادب نموده و آن فرمود تخصیص رزق بمومنان کرد یا آنکه
چون حکم تطهیر بیت از برای اهل ایمان بود سوال است رزق نیز برای ایشان واقع شد یا چون
سوال امامت تعمیم کرده بود جواب لا ینال عهدی الظالمین حصه بر نمود و اینجا ادب نگاه داشت
و طوق حسن تمام را فرو گذاشت گفت خدای و هر که کافر شود من روزی دهم او را باز دارم

و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا
وارزق اهله
بالله والیوم الآخر
ومن کفر

هم دنیا و متاع او و در دو جنت می قدر و قیمتی نیست آشنا و بیگانه را از آن نصیب دهم و لقمه خوان دنیا از
کس دریغ ندارم لوت بولتست و جوان برخوان مرام از ایران این سنگم خوان عام نعمت
دریغ چون نعمت دین نیست یعنی امانت جز خاصان و بندگان خاص که بیگانه بود پس او در برخورداری کافر
دهم برخورداری اندک و اندک زمانه برخوردار شوند و کار بتخفیف خوانند معنی این بود که او را
خداوند متاع کردانم در ایام عمر او که بحقیقت زمانه اندکست و کفر انداست دهم او را وقت مرگ چنانچه
می که بحقیقت حق آن زمان اکرامی او نبود او را بقی دارم در کفر نکذارم و کوا از کفر باز کرد و بقی و جلد
عقوبت کنم پس آن کافر در سر ما که و بیچاره که فرا کاهی برانم و بشیطت و کراهیت و ضرورت
ملحق کردانم بعذاب دوزخ دوری جست اکر اضطرار و دلیلت که ایشان را بعلاق اکراه و جبار
بدوزخ برند انکه خود بطوع و رغبت روند یوم یدعون الی نار جهنم دعا و بدر جیفت
دوزخ در جای بجیفت اند که ابراهیم دعا از برای روکار خود درخواست کرد اجلست را قبول در دولت
ایمن کردان از تصرفات هوای نفس و غوغای اغوای شیطان دلیل این بلدت کوی و حرم حرم الخداوند و زیارت
عبودیت نسبت دزدی محفوظ است زود اقتضای ده آنرا که با مردی عزم کسیته خطاب آنکه هر که از ایشان
در حقیقت معبود و ما فرمانده اوست و از محققات حججت و دلایل حجوت در بدرت زندگانی مقتضی سلام
والکاه بیچاره وارسی ما بشی ظلمت در دوزخ فرمان لسوزم هرکه بسوز عشق بدنیا بحق
سوزان بسوختست بعد از این دعا دیگر میکند کو ابراهیم و اسمعیل فرموده اند و چون بعد از فراغت
از بنای خانه بود اول بیت رفت آن مینهد و پیغمبر آید یاد کن آنرا که چون بر داشت
دعا کرد ابراهیم القواعد من البیت را یا دیوارها را وزان خانه کعبه
ارتفاع اوراز ابهام دلالت بر تفخیم بر خانه قرار داد و وسیله بیدکر مراد از رفع قواعد حقیقت آن بیت که ابراهیم
رفعت داد و مرتبه خانه را و شرف او ظاهر کرد بعبد تعظیم و تکریم و خواندن خلق بزیارت آن
عطف ابراهیم دو معانی کوید و جه تسمیه اسمعیل آنست که ابراهیم از خدای تعالی درخواست
تا او را فرزندی ارزانی دارد و بلغت اسمع یا ایل یعنی اجابت کن ای خدای چون اسمعیل متولد شد بجای
تکلم او را صیغه کردانید و بعبری اسمعیل کویند معنی آیه این است که اسمعیل در رفع قواعد شریک ابراهیم بود
که سنگ جمع می آورد و بدست پدر میداد و کویند هر یک از طرفی از خانه می ساختند یا نوبت کار میکردند
و تقدیر خلق خانه بر دیگری بیت اقرب بشد آنست که خدای تعالی پیش از آنکه بسیط زمین را

[margin, right] قلیلا
[margin, right] ثم اضطره
[margin, right] الی عذاب النار
[margin, right] و اذ یرفع ابراهیم
[margin] القواعد
[margin] و اسمعیل

بکتر اینها تا عقد از خانه کعبه پس فرشتگان نزد فرمان داد و تا کرد آن و طواف میکردند و بعد از آن
زمین را از تحت آن بیرون آورده هبوط افتاد و اغوی و متبع عطف ملایکه بود تا وقتی که آدم از
بهشت بدنیا افتاد و برسر کوه سراندیب قرار کرفت و از منازل انس و مجالس قدس یاد کرد
کریه افتاد و بعد از کریه و زاری و رب الاخران عمر و لو کوان و شکنج بدعت چه نیکو بیت این قیل
غم عشق آمد که روزی نکسی آمد بیرون از سرم غلام مردم چشم که با سیاهی دل هر از قطره نبارد دم درد
دل سکیرم حبیب ملل امین لسرع نام خاطر و تفرقه باطن آدم بوقف عرضی رسیده و فرمان کبریا در رسید که
خانه از یک پاره یاقوت سرخ که برای غم او و بیت المعمور لقب الجلال و الاکرام اوست از عالم غیب جهان لا
ریب برد در نقطه وسط که محاذی بیت المعمور بود و فیکن و آدم را بکو تا عزم زیارت آن خانه
قدم صدق در راه شوق نهد چنین ان منزل پاکیزه است که یکی از قصد و قصور بیت است دل الم
کیان لسکین دهد ای کل تو و لسندم تو بوی کسی داری روح القدس بموجب فرموده خانه معین را
علمان معلوم رسانیده و کوی تحریک یاقوت سفید بالشی و بود از روضه جنت آورده و آن نقل ان تم
در موضعی که حکم بود استوار کرد و سه قندیل طلا از قنادیل ایست و در آن خانه بیاویخت دو در از زمرد سبز
در جهت مشرق و مغرب ترتیب داد و اورا البیت الحرام خطاب رسید که برو بزیارت خانه من و چند هزار سال بود
که ملایکه بر حوالی عرش طواف میکنند تو نیز کرد آن طواف کن پس آدم بر اغوی و فتح آنچه جبرئیل او را
مناسک حج داد و آب بکوه و در آموخت دال شکل عظیم تلقین روح الامین رقم انعام یافت
و ملایکه استقبال و حکم بدو کردی نمود و گفتند مبارک باد ای آدم حج تو مقبول باد و هر موضع در پیش
از تو دو هزار سال طواف کرده ایم القصه آدم یک بار حج گزارد و هر نوبت پیاده و از زمین هند بمکه
آمدی و در بعضی آورده که چون آدم وفات کرد آن خانه که بخت کرامت او بود بر چرخ آورده بودند با آسمان
بردند و شیث علیه السلام بران موضع خانه ساخت و بعد از آنکه آن خانه از زمین بود انبیا
و اولیا آنرا زیارت میکردند تا زمان طوفان نوح علیه السلام حق تعالی بفرمود تا آنرا باسمان بردند و
در باره خانه کعبه جبرئیل حجر الاسود را در کوه ابو قبیس پنهان کرد و قول آنکه کوه از
کوه های بلند بود و فرمان داد تا بر بالای زمین کشت و آنرا بپوشید تا آب غرقاب حد پرسید
و رفعت انبیاء با رتبه آنکه کرده اند و آن مبالغت که موحی با توفیق علما از زمین کعبه خطرت
چون کرم زیاده روانداشت که اب عذاب بدان خاک برسد و آنرا بران جبل بپوشید و عجب که النبی علیه

[margin, left] از اسماء حکایات بوریحان و العلی
[margin, left] المتقی عن بعض عجب سلسلی آدم
[margin, left] اعضا بیا سمای مرده

از بنده وفا که باز دارد داد و در پرده قبلی ازلی بوده   مگر ابراهیم عیب با بیت بیاموزند و کرده حاصل
با محبت بیت است حضرت در قصص عمادی آورده که بعد از قصه طوفان موضع خانه از زیر کوه بیرون آمد
پشته سرخ و خلق آنرا زیارت کردند و بر حوالی آن طواف میکردند تا زمان ابراهیم در رسید
و اسمعیل پسر را که در آنجا وطن کرد ملک فرستاد با ابراهیم که برای من خانه بنا
کن تا موضع که بیت المعمور بوده ابراهیم با اسمعیل گفت ای پسر خداوند تعالی امر کرده فرموده که
میکوی اسمعیل جواب داد که اطیعوا امرک الله فرمان حق را کمر اطاعت در بند در خدمت که فرموده
اند بدان قیام نمای خلیل گفت ای پسر مرا بران اعانت میکنی و در اتمام آن یاری میدهی گفت
سمعا و طاعة   تمام سر ز فرمانت بپیچم گر زنی در دم مرا عید آن زمان باشد که قربان ترت
کردم پس باتفاق عزیمت ساختن خانه تصمیم دادند و حق تعالی سکینه را با ابراهیم فرستاد
که بر موضع خانه اشارت و دلالت کند و سکینه باری بود مانند ... در وقت هبوب ... دو سر داشت
مشابه بسر هیچ با موضع خانه پیچید و در تفسیر حدادی که بر تنید بر گرد زمین خانه چنانکه
عنکبوت تنید و مرغی از نیان سکینه او آمد که این بکش بنای خانه را برابر من ... بنا
آورده که باد بیامد فرش و در مکه خدمت بیت که فرستاد اساس خانه را خبر نیست
و ابراهیم بران علامت بنای کعبه و دستور آنست که امری بیاید و عقد در خانه در هوا ایستاد
داد و آنرا بر دو سر اتفاق که بنا نهند ... واضح اکنون جبرئیل براساس خانه دلالت کرد و بسپرد
بعد بعمارت مشغول شدند و حق تعالی هفت فرشته بفرستاد تا ایشان را مدد نمایند اول قاعدهای خانه
را از سنگهای کوه حرا آوردند و فرشتگان از چند کوه دیگر که کوه سینا و کوه زیتا و کوه جودی و لبنان
بود سنگ میکشیدند و اسمعیل دست بدو میداد و ابراهیم بر دیوار مینهاد و دیگر قطان آورده
که ابراهیم سریانی سخن میگفت و اسمعیل عربی و هر یک زبان دیگری میدانست اما بر تکلم توانا
نبود چون ابراهیم میگفت هبلی هبلی یعنی سنگ بده و اسمعیل میگفت خذ الحجر بستان سنگ پس
برین منوال بنای خانه باتمام رسید و در موضع حالا حجر الاسود موضوع است سنگی میبایست
که از اجار دیگر ممتاز باشد ابراهیم گفت ای پسر سنگی نیکو صورت پاکیزه بهایت
بیار تا اینجا بنهم چون اسمعیل سنگ می آورد ابراهیم از آن نیکوتر میطلبید تا کوه که
ابو قبیس آواز داد که یا ابراهیم ودیعه امانت تو نزدیک منست بیا بستان پس سنگ ... است

وحجرالاسود آمد گویند جبرئیل در یکی از بهشت آورده و در الکلم از امام جعفر صادق علیه السلام نقل
میکنند که چون ذرات ذریات آدم بربوبیت حق تعالی اقرار کردند حق سبحانه نهری از شیر تر
از عسل و خوشتر از شکر جاری کرد ایشانرا و قسم را فرمود تا بدان عسل اقرار آدمیان نوشت و آن نوشته
را در حجرالاسود پنهان کرده بدین فرشته و السلام حاجیان مرغو رار اظهار و بیانست و آن سنگ سفید
و درخشنده بود و از سطح حب و حایض در جاهلیت سیاه شد ای عزیز چون از هوا از حب یک
دم صحبت اهل معصیت سیاه میشود دلی که پنجاه سال از نقار گناه روشن نشده است که از صفای اصلا
خود تغییر یابد عجب نیست اما هنوز نا امیدی روی ندارد زیرا که اگر عبد توفیق صیقل توبه و انابت
بدست آید دیگر باره زنگ غفلت از آیینه دل محو شده روشنی طاعت روی مینماید   هر دلی که
گناه زنگ گرفت بانابت صفا پذیر شود و اگر در معصیت فتاد زنهار توبه اش زود دستگیر
شود محققان گویند ابراهیم خلیل در ظاهر کعبه ساخت جبار جلیل در باطن کعبه بنا کرد
دل اولیا در ساحت سینه خود از کعبه است در درون مکه کعبه خلیل از آنجاست کعبه جلیل از اسرار
است آن کعبه منابه ناس است این کعبه محل استئناس است آن کعبه قبله مومنانست این کعبه نظر
نظر رحمت آن کعبه مطاف اصناف خلایقست این کعبه طواف لطایف خالقست
آن کعبه مقصود خلقت این کعبه منظور نظر حق است آن کعبه قبله ما سوا این کعبه تجلی صفت بوده است
آن کعبه میدان معاملت است این کعبه ایوان مخاطب است آن کعبه بیت الحرام است این کعبه بیت
آن کعبه درگاه عزت و عظمت این کعبه بارگاه لطف و محبت آن کعبه مقصد
زوار است این کعبه مهبط انوار است آن کعبه حرم ظاهر است این کعبه حریم طاهر است آن
کعبه مومنانست از خانه بشر را این کعبه معروفست از زاویه اغیار آن کعبه بوادی غیر ذی زرعست
این کعبه گلستان عشق و بوستان معرفت آن کعبه بر یک طرف دریای و فخار است این کعبه را
در هر طرف هزار دریای اسرار است آن کعبه بادیه خونخوار در راه است این کعبه را در راه
وادی بیغوله است آنجا میقات است اینجا نصیبه اوقات است آنجا غسل احرام است
اینجا فیض الهامست آنجا تجرید از لباس است اینجا تفرید از ملاحظه انواع اجناس است آنجا
مسجد حرامست اینجا مشاهده کرامت آنجا عرفات است اینجا لحظات و کرامات آنجا
مروه و صفاست اینجا مروت و وفاست آنجا سنگ و دیوار است اینجا کشف و انوار است

در انجام قیام قیوم ضیفیست اینجا مقام کرم جلیلست آنجا آیات بینات است اینجا رایات دلالاتست
آنجا سقایت حاجت اینجا هدایت حاجت آنجا چشمهٔ زمزمست اینجا قدح الطاف و عادتست آنجا
حطیمست اینجا رحمت و حکمت آنجا خیر رب است اینجا قرب احبابست آنجا حج مبرورست اینجا سعی
مشکورست آنجا ادای عمره است اینجا صفای عمرست آنجا عاکف و طایفست اینجا معارف و
لطایفست آنجا رکوع سجودست اینجا شهود وحدت وجودست آنجا رکن یمانیست اینجا گنج معانیست
آنجا حجر الاسودست اینجا سر سویدای سرمدیست آنجا اعلام مناسکست اینجا اعلام ملائکست آنجا نوره
لبیکست اینجا وعده سلام علیکست آنجا منزل لواحست اینجا حفظ الالواحست آنجا استلام حجارت
اینجا اقرام نظرات آنجا کره منارات اینجا مروه است آنجا مزدلفات اینجا سرمرفت آنجا رمی جمارات
اینجا رفع مکاورت آنجا شوق منازلست اینجا ذوق منزلست آنجا جسد خفیفست اینجا بنا و دولت
آنجا رفاقت اینجا رواحت آنجا طوفست اینجا مطاف اعطافست آنجا قربانست اینجا قرب
ربانیست آنجا حلقست اینجا ترک خلقست آنجا تقصیر کردنست در موی اینجا تقصیر ناکردنست بیرون
آنجا طواف و دعست اینجا ذوق سماع و استماعست آنجا در شبانه روزی نزول صدو بیست خیر و رحمت
اینجا در هر نفسی صد شفقت نظر کرامت است و عنایت است آنجا برو در تربت اینجا سرو در سرایست
کعبه هر چند خانهٔ بر دادست این دل من نیز خانهٔ سرا دست تا بکرد آن خانه را درو در نرفت و برآن
خانه نگران جی نرفت طایفان کعبهٔ عشق را خوش بی باد که حوب دل ایشان قبله جمال اوست و مقصد
جان و روان ایشان درود جان حریم وصال او و فیض صفای کامل حق و مروهٔ محبت او و منی بر در عرفات
حقیقی حق در میدان محبت او ندا رسند عرفات عشق بزبان شکر گوی یار باشند بطواف کعبه
زمین در زمزم کرمان باشند چه سری بر رشته نفس بیشتر صفا نهان بعفای مروه ای دل دیگرست
اینجا باشند الغفه چون حرم محترم جانانست بدرد سر قسم آنکام بذیرفت بر انوی تواضع در آمده
و دست تضرع بر داشته گفتند ای پروردگار ما قبول کن این کار خیر از ما تو قبول
شرف قبول کرد و بزرگ کار خود همان طلبیدند و لفظ تقبل کرد دلالت بر تکلف دارد در قبول
است که بکند با که عمل ناقص ما استحقاق قبول ندارد مگر از روی تکلف و این اعتراف از ایشان
عجز و قصورست بدرستی که تو شنوای امر دعای مادر و توانای و دانا به نیتهای ما
لفظ انّ و نون طرف اینجا برای زیادة تاکید است و لام تعریف السمیع و العلیم برای حصر در

در عبدالله نفس الام سمیع و علیم حقیقی خواهد است که دعای ما بشنود و بر حقیقت اخلاص مطلع
بود در الحاق آورده که چون این دعا گفت جبرئیل با خود گفت قد اجیبت دعوتکما این
دعای شما بزاجابت رسید جزی دیگر طلبید ایشان دیگر باره گفتند ای خداوند ما
بگردان ما هر دو را ثابت بر اسلام استسلام یا مخلص و موقن یا قائم بجمیع شرایع
اسلام از برای تو افاده حصر میکند یعنی خاص برای تو نه برای ما سوای تو و کمال سعادت
بنده در آنست که احکام خدا را انقیاد کرده و خاطر بغیر حق ملتفت نسازد و گردان
از فرزندان ما گروهی گردن نهاده و منقاد شده ترا کلمه من تبعیض یعنی ذریت جهة
آن بود که خدای تعالی او را خبر داده که از فرزندان تو بعضی ظالم باشند و کنکر از چند وابراهیم دانست
که حکم خدای تغییر نیابد عرفا گفته اند حکمت مقتضای آنست که اکثر قومی از آدمیان بتحصیل علم و عمل مشغول
باشند گروهی از ایشان بعمارت دنیا و تهیه اسباب معاش اشتغال نمایند تا نظام احوال
ظاهر خلق میسر شود و لولا الحمق لخربت الدنیا اگر سعی احمقان در جد و جهد ایشان بنودی اکنون زندان
عمارت دنیا در نیابد نبودی ای عزیزان طالبان مولی بودی بکار راحت آورده اند و دنیا حاکم
اختیار کرده و عاشقان دنیا بر رونق بازار رونق مهمات این سرا مشغول شده و اینها کار را اختیار
تا آن ناقصان که از جهت دنیا و هوای نفس بی تصرف شیطان خلاص یافته اند از سر فرصت بهر پرستش حق
پرورش دین مشغول باشند و در شنود ازسر رشته بر جمع نیست عدوت دنیا مثال گلخنی
است که از حمام دین روشن است لیک قسم متقی زین دو صفات زانکه در گرما بهٔ است
در تقی است خواجگان مانند سرکین کشان بهر آتش کردن آن گرما به و ان اندر ایشان حرص
بنهاده خدای تا بود گرما به گرم و با نوال و دعا برای اولاد از روی شفقت است یا با مید کثرت ثواب
چه طاعت و عبادتی که از ذریه واقع شود بدر هم سایه مثل مزد ایشان میدهند چنانکه در احادیث
آمده و دیگر آنکه چون اولاد انبیا علیهم السلام بصلاح گراییدند سایر خلق بدیشان اقتدا کرده صلاح
کردند و بر خیرات و طاعت متابعت نمایند و اگر علما و کبرا بر ستی سنن و غلط منصرف باشند
اغلب اصحاب خود و اولاد و متابعت ایشان اختیار کنند پس بعد ازین مخبر ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام
ذریه خود را دعا کردند و بعد از آن گفتند بنما بما ما بنیاد ما مناسکنا یعنی موضعی که در آن افعال حج
بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات جهة وقوف و منا برای قربانی و رمی بزادین

بنیاد ما
رمی ذریتنا
مسلمة لک
ارنا مناسکنا
ربنا
انک انت السمیع العلیم
تقبل منا
مجرّدانفی

روایت علی است و اکثر روایت غلب که در منظر ابن بود که جایز نمارا فعالی حج چون طواف وسعی و رمی
دعا شد آن حق تعالی نیز این دعا مستجاب کرد و پس جبرئیل را فرستاد تا مناسک حج ایشان را
در آموخت آنگاه از روی شکست نفس و تواضع فرمودند که دار ما در گذران اگر تقصیری فقوری
واقع است چه با برای ذریه خود طلب عفو و گناه از حق بودند بتحقیق و یقین تویی در پذیرنده توبها
توبه و غفران بخشنده برگنه کاران آنگاه دعا را ختم کردند بچیزی که مهم دین اهل مکه بدان
تمام شود و یعنی چنانچه مصالح دنیای ایشان کرامت بود و خورده از اضداد ثمرات در خواسته بهر کفایت
مهمات دین ایشان و نیز استدعا کردند که ای پروردگار ما و برانگیز در میان این
ذریه ما امت مسلمه مبعوث گردان فرستاده از ایشان و نژاد ایشان تا ذریه مرا
شرف و فخری باشد بدان یا چون از ایشان باشد بر ایشان مشفق و مهربان بود یا چون در میان ایشان
بزرگ شود منشأ او را دانند و صدق و امانت و وفا و دیانت او را بشناسند و چون بزبان ایشان
سخن گوید افاده و استفاده از وی آسان بود و اگر از جنس آدمیان نبود هر آینه ملک خواهد بود و هم
رسالت منحصرست بر ملک و بشر الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس و ملایکه میان خدا و عامه
خلق واسطه نتوانستند کرد الا بنزدیک خواص زیرا که آدمی انقطع نیست کار و تعلقی تواند گرفت استاد حکیم
اگر آینه در پیش ببلبل دارد تا صورت خود در ان ببیند و خود در پس آینه سخن میگوید تا طوطی
مقصود این از جنس خود میشنود و همان الفاظ تلفظ کرد و حسی فرخ و دلی در مجموعات زرتشت
پیش روی مردان و مستفیدان برجسته انسان آینه تعلیق میکند تا ایشان سخن از جنس خود استماع نمود
تعلیم میگیرند از پس آینه می آموزد سخن ورنه نا بود و از جنس خویش او کمال دارد که میگوید
بشر دین دیگر است اوزان بخیره بصفت آن فرستاده بگذار بخواند بر ایشان
کتاب ترا بیان کند آیات و حجت وحدانیت تو با ایشان و بیاموزد ایشان را
گفته اند کتاب قرآنست و دورا که از آن داده و حکمت حدیث یا کتاب ظاهر قرآنست و حکمت باطن و حقایق
آن مقالی گویند حکمت مواعظ قرآنست و در انوار آورده که حکمت آنست که نفوس بدان کامل باشد از معارف
و احکام قرآن و معانی قرآن یا بیان آنچه در وی است از حلال و حرام و شرایع و احکام اول غیر از شرایع
بران تفصیل معارف و تخلق باخلاق الهی آفریده اند و معارف بر دو قسمت یکی آنکه عام بدان محتاج باشند
از ظواهر شرع چون بیان ذات و صفات الهی و احکام شرعیه و کتب سمارت بدینست و الدعا

وتب علینا
الرحیم
ربنا
علیهم
آیاتک
والحکمة

این نوع را شرایع مکتوبه دوم آنکه جز خواص کس را بسیخات علام کس بدان راه نیابد و حکمت عبارت
از نیست و آن وجوهی است که بان در باب الحکمة صاحب است از قول و عمل و پاک کرد ایشان را
از گناه یا بکفر زکوة مال از ایشان بگیرد خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها یا ترکیه و تبدیل
کند ایشان را از وقایح ان احکام که بر صدق پیغمبران گواهی دهند و عام سخن عنقریب خواهد آمد
محی حکیم گوید ایشان را از شرک و خطا و بدعا نگاه دارد هر یکی در بوستان شرع شاخ کمال رسید و حقیقت
آنست که نفوس ایشان را از رذایل و نقایص یاک گرداند تا بر تخلق باخلاق الله حاصل نوشته کرده
نقش برستان عرب گیتی ز آنور تسبیه شد بیزن بروری بدرستی که تو توانایی و غالب
دانای محکم کارکه حکمت تو مقتضی آن باشد که این وقار در اجابت دعای ما و بعثت رسول
رسول راه نماید عباد را در مصالح معاش و معاد و از جمله حکمتهای قران آنست که درین آیه ترتیب مراسم نبوت
مرعیت چه نزول اول از منازل تبلیغ و رسالت آنست که کتاب خدای بر امت خوانند و بعد از ان
حقایق و معانی کتاب ایشان را بیاموزند تا در نیابند و بدان عمل نمایند و از برکت علم و عمل حکمت پاکیزه گردند
والحق ایه به خواست پس خدای تعالی این دعا را تمام بمحل اجابت موصول ساخته حضرت رسالت صلعم را از این
قوم مبعوث گردانید و در حدیث صحیح آمده که انا دعوة ابی ابراهیم یعنی سبب که خلیل از ان آب
علیهما السلام دعا کفت واین امت را مسلمان ساخت دعای خلیل صلوات صمدی را مقرر نعتیات
ابراهیم کرد و بنده تا متابعان شریعت پیوسته میگویند اللهم صل علی محمد وآل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وآل ابراهیم و بدین دعا قضای حق او میگذارند و در اخبار آمده است که ابراهیم و اسمعیل و بیست و ده بیل بار
فراغ عمارت واداء مناسک طواف و زیارت باتفاق هم در نشستند و قوم لقاوی ذکر وند ابراهیم
امت محمد صلی الله علیه را دعا کرد و گفت یا رب هرکه از امت آن حبیب تو درین خانه طواف کند از
زنان و زنان و نژادی آزاد کن خطاب آمد که دعای ترا اجابت کردم اسمعیل گفت بر اسن که الهی
هرکه از جوانان امت محمد صلعم حج این خانه بجای آورد و بوستان بهشت نصیب او کردان و این
دعا نیز شرف استجابت یافت و مزید بر بهیچ سوال در خورست آغز است سوال امت نموده
بجوقیع اجابت توسیع یافت ایزد سبحانه مغفرت و رضوان علیه فرمود که چون ابراهیم و اسمعیل
شما را از حق در خواسته شما نیز درخوانند این تحفات ایشان را دعا کنید تا هر اسم حق گذاری
بجای آورده باشید که حق شناسی و سپاس داری موجب مزید نعم و دوام آنست

ویزکیهم
انک انت العزیز
الحکیم

نعمت زیادت میکنند   استغنا میست بر سبیل توبیخ یعنی کیست که باز گردد یا استبعاد و انکار
است یعنی هیچکس باز نگردد   از کیش ابراهیم علاء درویش او   مگر
کسی که خوار کرد اند   نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و بیخرد باشد در نفس خود

مفسران گویند این آیه در باب مهاجر که برادر زاده عبد الله سلام بود نازل شده و ابن سلام دو برادر
زاده داشت اسلم و مهاجر روزی هر دو را به اسلام دعوت کرد و گفت ای فرزندان این محمد که نام
که در توریة مذکور دیدیم که نبی آخر الزمان او در انجیل باشد و از اولاد ابن اسمعیل و نام او احمد که
بگوانید امت شود و در از ظرف با ظلم بر راه مستقیم با ایشان را خلاص دهد از ذلت دو زخ سلمه طوق انقیاد
اسلام در گردن افکنده و مهاجر در بادیه سجوان انکار کردن لشکر دستی عم خود شنیده و خدای تعالی در شان آن
انجود فرستاد که روی گردانید از ملت ابراهیم مگر آنکه نشناسد نفس خود را و در و نظر نکند و از عقوبت و
فی انفسکم افلا تبصرون بجا در نماید و غفور من عرف نفسه فقد عرف ربه عارف شود   از قوم
که خود را نشناسند بتحقیق بشکست که او خدا را شناسند و در معالم آورده که خدای تعالی وحی کرد
برا و دکه نفس خود را و مرا بشناسی داود گفت بار خدایا نفس خود را چگونه بشناسم و بشناختن
تو از چگونه خود تسی جز طریق با بر هم خطاب آمد که بشناسی نفس خود را بعجز و ضعف و فنا لیکن عارف
می شود بقوت و قدرت و بقا و در وسیط از ابو بکر وراق نقل میکنند که نفس خود را بشناسد
برین وجه که نخواهیست با حول و قوت و هر زوقت ضعف و حیرت خدا را بشناسد برین صفت
که خالقیست با حول و قوت و رزاقی با قدرت و منت و در ذیلت تراوین کلمی لطایف اراده
است و در بیانش که برخی از ان در تحلیش رقم ایراد یافته حالا بریک رباعی اختصار میرود   سحع
بعلم و صیات خود ادراک   شد تیره در نهاد این مشتی خاک   تا چون بخود از بنگرد فهم کند اسرار
صفات حضرت ایزد پاک   و هر آینه ما بر گزیدیم ابراهیم را   در دنیا
سرابکرم و فتوت یا اسلام و نبوت یا عبادت و خلت یا وفا بعهد محبت یا بکلمات و یا عمارت خانه
بزرگی کرد او   در ان سرای   از جمله فیروزی یافتگانست بصلاح یا با ابرار
شایسته خود است از فریسیدن ذره درجات علیین سراز نقش میکنند منکران ملت ابراهیم را
وحفظ و عقد ایشان آن را ثابت میسازد برای آنکه هر که در مرتبه صفوت باشد در این سرا و مشهور است
و صلاح در دار البقا سزاوار است که متابعت وی کنند علا ایکه بصفات موسوم باشد   ان ثل

ریخ از وجهی ابده حان در عشق   آخو بلندی کسی کی خواهی یافت انکه در اطلفا بیان میکند
یاد کن آن وقت که گفت ابراهیم را   آفریننده و پرورنده او   گردن   اذ قال له ربه اسلم
نه فرمان مرا با مستقیم باش بر اسلام یا تسلیم شو در هر چه از مجاری قضا بر تو جاری کرد و با خالص کردن
دین خود در برای من یا از خودی خود برون آی که هر که ما را خواهد که جلوه کرد و تا سر رشته از مراد است
بشری و من رضات نفس طلبی تو مانده از کوشش مقیق که رشته عرفی کشش برسی   قال اسلمت
ما را خواری نخواهی دست نشود   حضور را بگذار و حکمی ما را جوی   گفت ابراهیم
تسلیم کردم خود را در هر چه مراد است بعضی گویند فرمان این بود که خالص کردن سر خود را که موضع اطلاع   لرب العالمین
پروردگار عالمیان تا شهر   منت از تو ابراهیم فرمود که تسلیم شودم سر خود را
مر خالص ساز بر این من که او سزاوار ترانست بمن رازی عرفان کرد بستند اخیب رب العالمین از جمله
اسماء برای دلوت دلالت هم خدا و غیرکه لطف ترتیب عالمیان میکنند مصالح ایشان همه نقوی با ضایع
نخواهد گذاشت بلکه آورده باید دست بدیده به وجوه محقق دیده خواهد ساخت ای دو دویش ابراهیم
چهار چیز داده بودند نفس و مال و فرزند و دل نفس را در راه او فدای آتش کرد و مال را در جهت رضای
او بر مهمان نفقه فرمود و فرزند را برای انقیاد فرمان او در معرض قربان در آورد و دل را وقف
ورود قافله محبت کرد او شید لاجرم نفس نفیس را از گور و آتش ملی و دعوت از قیام عبادت خالق بر ان
آورد و مالش را برکت داد و صدای دعوات خوان خلیلی با سماع خاص و عام رسید تا از زمان
آنحضرت تا غایت که قریب چهار هزار سال است محتاجان روز بروز را به منضدین او میرسد
هزاران از مائده کرم او میرسد و فرزندش را بلند شد فرزانت ده عدد که بی خود محمد صلی الله
علیه کاو دید و منظور دلش را به پیرایه معرفت و زیور خلت بیاراسته منظور نظر محبت ساخت
تا معلوم شود که کسی در سودان با او زیان نکرد   کسی هر تو زیان نکرد من هم نکنم ابنی گفته است
ابراهیم را که گفت اسلم جواب داد اسلمت و منبعها صلی الله علیه گفتند فاعلم گفت اعلمت برای
آنکه ابراهیم تسلیم مأمور شده و آن کار شده است فایت آن همان وقدرتش معلوم او در
صد جواب توانست اما از حضرت سید ما صلوات الله علیه طلب شده بود آن از حقیقت نهایت آن
ناپدید و قدرتش نامعلوم از آن جهت جواب نداد و گفته ابراهیم در معرض دعوی آمد که جواب
داد و لاجرم بلا برو گماشته و از انبیاء ابراهیم و مصطفی علیه افضل الصلوات سبط نبی در ثبت

کو هیچ نگفت بدین سبب در کشف حقایق محفوظ و مسطور کرده اند بعضی از اهل تحقیق گویند که حضرت
رسالت پناه جواب نداد و رب العزت بهر وی جواب داد که آمن الرسول بما انزل الیه و در این حال از حال ابراهیم
علیه السلام اکمل است زیرا که خود جواب گفتن از عین تفرقه است و چون خاتم انبیا علیه الصلوات و علیهم السلام
در نقطه جمع بود و از خود رسته و بحق پیوسته در قطره او در قلزم احدیت غرق شده لاجرم الله او را نیابت
گفت حضرت متکلم حقیقی بر زبان وی گفت و این سخنی در مرتبه ایست که از غایت عظمت او ... خواست

ووصی — داد
ای باشد اگر زبان کردم — نخوانم گر ادا کردم — دو وصیت داد و صیت نیز همین بعینه

بها ابراهیم — عبث خود ابراهیم یا بحلم اسلمت لرب العالمین — پسران خود را و ایشان هشت تن بنیه
بودند اسمعیل از هاجر و اسحاق از ساره و بدین ... باز قطورا کنعانیه که بعد از ساره بعقد نکاح در آورد
در لفظ وصیت دو امر اشعار است یکی وصیت در وقت قرب اجل باشد و در این وقت احتیاط انسان
در باب دین بیشتر است و اختصاص فرزندان بر تعلیم ایمان دلیلست بر آنکه شفقت مرد بر ابنا اکثر
است از شفقت بر غیر و چون ابراهیم خالص کرد ایشان را در آخر عمر بدین وصیت هیچ سخنی دیگر بیان نکرد غایت
ویعقوب — غایت اهتمام در کار دین — و وصیت کرد یعقوب فرزندان خود را دوازده و وصیت بر دوازده

یا بنی ان الله اصطفی — بود که — ای پسران من — بدرستی خدای برگزید — برای شما — دین حنیفی که ملت ... علیکم
ما عهد به که اسلام است — پس نمیرید — مگر که شما مسلمانان باشید یعنی از ترک مپیرید فلا تموتن
الا وانتم مسلمون
چه آن فعل در قدرت بنده متعلق نباشد اما معنی آنست که ملازم اسلام باشید و بر اسلام مداومت کنید
تا چون مرگ برسد شما بر اسلام باشید پس نهی از ترک اسلام باشد نه از مرگ و در جبرانست که افضل
الاوقات خالیع نهی از فقدان بلکه از ترک خشوع است تفصیل عیاض میفرماید که بمیرید مگر در وقتی که شما
نیکوکاران باشید بحق سبحانه و در معالم التنزیل آورده بروایت جابر بن عبدالله که از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم شنودم سه روز قبل از وفات که میگفت که باید که نمیرد از شما کسی الا که گمان نیکو برد بحق تعالی
زیرا که قومی گمان بد بردند و هلاک شدند اما عبدالحق بن علیمی را در کشف الاسرار آورده که یحیی بن اکثم را
بخواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا در موقف سوال بازداشت و گفت بنده بدی دیدی که چه کردی
هراسی عظیم بر من مستولی گشت و با خشیه بر زبان من جاری شد که خداوندا از تو نه این خبر داده اند خدای
گفتم الهی حدیث کرد مرا عبدالرزاق ... او از انس بن مالک از حضرت محمد صلعم از
جبرئیل تو خداوندا که گفتی من با بنده آن کنم که از من چشم دارد و من گمان بردم که بر من ...
الغفار

رحمت کنی حق تعالی فرمود من راست گفتم و جبرئیل راست گفت و حبیب من راست فرمود و انس نقل
درست گفت و از زهری روایت راست نموده اند و تو درست میگویی که من ترا آمرزیدم و بر تو رحمت کردم
بزرگان گفته اند در مناجات میفرموده که خاطر خوش دار بگمان نیکو نیکو خاطر دارم و ... بدارم
دارم گمان نیک نیک — این مژده ها من از تو ناکس — چو دارم گمان نیک نیک بیفکند چون در نیکوئی
شنیدند که خود پیغمبر صلعم آمده گفتند ای محمد تو از وصیت یعقوب خبر داری آخر نه دانستی که چون او
را اتفاق احدیت صفوت نزدیک رسید و شقا فی اجل را بی ... بفیقه تنفی بکیدون گفت پسران
ام کنتم شهداء اذ حضر — آن نظام او — ای اهل حاضر بودید
خود را بدین جهودی اثبات فرمود آیه آمد که
یعقوب را مرگ او یعنی اسباب آن تقدیم مفعول جهت اهتمام است
احد
یهودیت که بدو فرزندان او نسبت میکردند و گفته اند لفظ معنی انکار است یعنی نبودید پس چرا کار
اذ قال — وقتی که — میدهید بر خبری که خبر آن ندارید و بکوا قف هستید و باور ندارید
گفت یعقوب — مر فرزندان دوازده گانه خود را که بزرگ تر ایشان روبیل و خورد تر ایشان
ابنیامین بود گفته اند که چون یعقوب بمصر آمد و اهل مصر را دید که بت می پرستیدند بر اولاد خود
ما تعبدون — ترسید چون وفاتش نزدیک رسید ایشان را جمع کرد و در آن وقت فرزندان و نبیرگان هشتاد و دو تن
و بفرمود و بیست و یکی از ایشان رسید که — چه چیز خواهید پرستید بعد از من یعنی بعد از وفات
و گفته اند که لفظ ما بجای من آنست که می خواست تا ایشان را امتحان کند و اگر بحق پرستی نفس خویش
من بعدی — بودی پس از وی اثر روایت چون خود موحد بودند چون یعقوب پرسیدگان را که چه خواهید پرستید از
پس وفات من — گفتند از این سخن دل یعقوب بدان حاصل شد که طریقه و سلوک خود بیم
نعبد الهک واله ابائک — میپرستیم خدای ترا — و خدای پدران ترا — ابراهیم را که
ابرهیم واسمعیل واسحاق — جد بود و در گفت جهت آنکه جد حکم پدر دارد و ... ابوبکر من الحنفیه و این است که ابو حنیفه قسط
میکرد اند اخوات ... را بجد او ... بعد بحکم این آیه جد از کلاله نیست پس شافعی اسقاط
ایشان میکنند چنانکه ... اسمعیل را که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گوید و حضرت
او چون حضرت ... پیغمبر صلعم در باره عباس فرمود که رد و ای ابی و این نظر ... در ...
واولاد یعقوب در این جواب اجداد خود را بستودند و بر جاده ایشان اظهار متابعت کردند و گفتند
الها واحدا — عبادت میکنیم آنرا که این بزرگان عبادت کرده اند یعنی — خداوندی را که یگانه و یکتا است

بدلست ازانکه دو فایده تکرار با برادر مسلمت که در صلوات جهت دفع توهم اجمال باشد که دو بار ذکر ایشان
درمیان ایشان داد حافظه که موهم خلاف نیست و بدیشان مرتجیان کرده باشد که پرستش دو آنکه میکنند پس بآن در
قطع ان توهم فرمود و ماان که ما مرا بپی خوابرر متفاوم بطاعت ذات بتر برجاده عبادت
یا مخلص در قول و عمل و نیت و هدایت استقبال را بقیت حال بیان را سخرة منقوش نجات ددوام بود
اشارت است بابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان یعنی این جماعت گروهی بودند
که هر که گذشته اند ماکی ایشان از ان خلا عالم مرایشان رانچه کسب کردند
شما راهم علما با و برسی خواهد بود و هر سید ما شوی پرسیده از انچه بودند که ایشان
عمل میکردند یعنی شما را باعمال ایشان مواخذه خواهند کرد و ایشان را انکه اراخرت گرفت
اعتقاد و نبود آن بود که ایشان را اطاعت آباء واجب دانند و هرکه ایشان را مخالف ... و در دین آیا ازیقین
است که ایشان بر دین درست و طریق راست ... و گذشته اکنون نوبت بشما رسیده شمارا نیز
انتاج دین حق می باید کرد اگر خطا فرست میخواهید باید ... و هر بیگیری ایشان اعتقاد کرده غذای نجات و
درجات میدانستند حق سبحانه معنای ایشان را باطل میسازد و میگوید نفع هر کس از کسب اوست
ایشان جزای هر چه کردند یافته اند و شما نیز باواسطه اعمال خود خواهید یافت هرکه بجان ...
بدخشی ... فردا بر خود تمام برخواهد داشت و چون ذکر علم ابراهیم و اولاد او شرف و علا او
بر سبیل تعظیم در میان اهل اسلام بر افراشته شد دیگر باره سلسله نزاع یهود و نصاری در حرکت
آمده هر یک از ایشان مسلمانان را بدین خود دعوت میکردند و بر حقیقت کیش خود دلیل و بطلان روش
دیگری اقامت حجت مینمودند و دین خود را افضل ادیان و کتاب خود را اشرف کتب میدانستند ...
نقل کرده اند که ... حضرت مصطفی صلعم را گفت ای محمد ما در فضایل ...
نصاری نیز همین نوع جرات مینمودند آیه آمد که گفتند جهود ... اهل اسلام را
بباشید از جمع یهود و ملت حنیف بگذارید گفتند ترسایان که ترسا شوید تا راه
یابید ... بعض مقالات ایشان دو قول است بگو نه یهود و نه ترسا
بلکه متابعت میکنیم و لازم میداریم کیش ابراهیم را یا میکنیم از اهل ملت او
در حالیکه ان ملت مایلست از همه کیشها به راه راست یا ابراهیم مایل بوده از همه ... اسلام ...
فتوحات آورده که ابراهیم مایل بود در همه احوال از خلق بحق ...

بجزاء

و کحلحلة
ملة
قو فلنت
ولا تسئلون
اونصاری
ملة ابراهیم

از شرک آورندگان خویش نبود وما کان من المشرکین
بجز اسلام انقیاد و فرمان و نبود ابراهیم
و نفاخرت که ایشان دعوی متابعت ابراهیم میکردند و بواسطه پرستش عیسی و عزیر شرک کنند
پس حق تعالی مومنان را فرمود که اعراض کنید از سخن ایشان و بگوئید انچه ما بشما تلقین میکنیم
یا در جواب انکه گفتند که یهود او نصاری شوید پیغمبر را گفت قابل ملت و اصل دین را خود که قولوا
بگوئید گرویدیم بالوهیت و وحدانیت حق سبحانه که خدایی پاک از ان بشد یعنی
از خود ... که حقی باشد بگوئید ایمان آوردیم بخدای وانچه ما فرود آمده است یعنی وما انزل الینا
قران که نازلست بر پیغمبر ما صلعم وانچه فرو فرستاده شده است بسوی ابراهیم وما انزل الی ابراهیم
از صحف و بر فرزندان او و بنبیره او و بفرزندان یعقوب واسمعیل واسحاق ویعقوب
یا نبیرگان او در کشف آورده که سبط نبیره است والحسن والحسین علیهما السلام سبطی
رسول میگویند و سبط رسول الله ... ای عزیز از ابراهیم اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط
او که ... بوده اند چون منسند احکام صحف بودند گفته که ان نیز منزل برایشانست چنانچه
قران منزل بر ما است یا انکه منزل ... علینا ... برایشان نازل شده باشد وما اوتی موسی وعیسی
وانچه دادیم بانچه داده شده اند موسی و عیسی
یا در مداری بوحی والهام
را از توریة و انجیل و سایر دلایل ... افراد موسی و عیسی علیهما السلام بجهت انست که وما اوتی النبیون
نزاع یهود و نصاری در ایشان بود وانچه داده شده اند پیغمبران از کتب
... دعوت از نزد خداوند خود اگر ... اختلاف ... حکم منزل محقق ...
ایمان واصل بدان با وجود اختلاف ... جواب انست که ایمان متعلق باصول دین
دارد و ان در همه ملتها متحد است یا انکه ایمان داریم که ... خدای با انکه موجب ...
و دین نیز که شرایع انبیا و احکام منزل ... ایشان حق بوده و بعضی از ... شرایع سید
المرسلین صلعم منسوخ گشته هیچ فرق و جدائی نمی افکنیم میان یکی لا نفرق بین احد منهم
از ایشان یعنی بجای ایمان داریم نه چون یهود و نصاری که ایشان ببعضی میگروند چون موسی و داود
و غیرهما و برخی را انکار میکنند چون عیسی و محمد ... جدا نمی کنیم ایشانرا از یکدیگر ...
اصول دین ... دعوت بتوحید که تفاوت بود اندر ره صورت لیکن چون غنچه گل
روی همه جانب او است ... فایده عموم ...

بامعنی این باشد که بین احد منهم والآخر — وما که گفتند بایم مر خود مخصوص باد دین اسلام را

مخلصان و کردن نهاده ایم چون بعد از نزول این آیه جهودان و عیسی را مسلمان شدند و نبوت وی اقرار

نکردند در سبب این در غلو و تعصب افزوده اوزار ایشان و نبوت عیسی را بالاتر بردند حق تعالی این آیه دیگر فرستاد

پس اگر ایمان آرند جهود و نصاری — با شما ان چیزی که شما ایمان آوردید بوی باید

بیغمبر و کتب و رسل — پس در آن هنگام راه راست یافته اند و ایشان را هدایت رسیده باشد

و در جواب اگر گویند اسلام را مثل نیست پس ایمان بمثل ان چگونه راست آید این گفته اند که کسی

بمثل خطیب است یعنی اگر حاصل کنند دین دیگر غیر دین شما باشد در صحت و استقامت دین الله

ایمان آرند راه یابند و معلوم است که چنان دین یافت نیست پس اهتدا بغیر دین اسلام محال است

و در لباب آورده که قران مثل توریة است در اصول دین و اخبار ما فیه و شما بران ایمان دارید

پس اگر ایشان ایمان آرند بمثل انچه شما ایمان آورده اید یعنی قران و بعضی مثل اصل و گفته اند معنی

آنست که ایمان آرند با آنکه شما ایمان آورده اید و بعضی گفته که بارو زیاده دارند و مارا بمعنی علی گفته

معنی صفتی باشد که اگر ایمان آرند مثل ایمان در اقرار و تصدیق راه یابند بحق — و اگر رو بگردانند

و اعراض کنند از صفتی ایمانی — پس جز این نیست که ایشان — در مخالفت اند

و عناد و ستیزه و با محمد صلی الله علیه و آله از عناد و ستیزه ایشان مترس و از مخالفت ایشان

اندیشه مکن و ملول مشو که ما بشر ایشان کفایت کنیم ترا از این مخالفان و نصرت

و ظفر خواهد بود — پس زود باشد که خدای کفایت کند شر جهود و نصاری و شر ایشان از

از تو باز دارد و این وعده راست آمد ... جهود کشته شدند و بنی نضیر جلا شدند و جزیه

جزیه کفایت شد و این آیه اخبار است از غیب و آن از جمله وجوه اعجاز قران باشد — و اوست

شنوا مر مقال موحدان و کافران با قرار و انکار — و داناست با اعتقاد هر دو گروه و هر یکی را سزا از جزا و عقوبت او

جز اخوانه بود و در این آیه هم رو عدو ... خواص قران ... این آیه را ... بگویند وقرات

بوقت ملاقات دشمن فایده عظیم دهد ... حفظ مال و متاع و ... بهر حال

شکوک است و جهت ایمنی از آفات ... بنجربه رسیده — امام ... از کلام ... طلب کرد

آورده اند ... بعد از نزول این آیات ...

گرانی

مسترو ... بر ان ... اعاد عبادات و ...

کردند در ... آب زرد ... از ... کرده ...

و اعتقاد ایشان چنان بود که ان آب پاک کننده مولود است از غیر دین عیسی ...

چنان که ... پروردند و ... این مولود ... رنگ ...

شده و ... در مقابل آن ... ایشان ... — بگو ای مسلمانان که

گرفتیم صبغة الله را که دین خداست و خدا دین را در قران ... نام خوانده ...

الله صبغت ... وصراط الله وفطرة الله ونور الله وحبل الله وكلمة الله ودين الله وصبغة

الله معنی ... گذشت در آن آیه که قل ان هدى الله هو الهدى وصراط الله ...

کان راه ... صراط الله الذي له ما في السموات وما في الارض ومفهوم فطرة الله آنست

که هر مولودی بر فطرة اسلام زاید فطرة الله التي فطر الناس عليها ونور الله ... روشنی ایست از خدای

در دلهای مومنان یریدون ليطفئوا نور الله بافواههم و حبل الله برای آنست که هر که بدو متمسک گردد از حضیض

چاه غوایت ... هدایت بر آید واعتصموا بحبل الله جميعا و معنی کلمة الله ... کرا از هم

اعلا و بر هم غالب است وكلمة الله هي العليا و دین الله برای آن گفته که هر ... باید ...

خلون في دين الله و صبغة ازبرای آنست که چنانچه علامت بر هر کس ... طهارت ...

از جبین ... اهل دین ... سيماهم في وجوههم ... صبغة علامتیست که ...

دیگر چون ... از ... اثر السجود ... علی ... دین اسلام ...

... که ... صبغة الله ...

... — و کیست نیکوتر — از

خدای ... از جهت دین و ... — وما

... بواسطه متابعت ملت ابراهیم و اتباع صبغة الله — ... کرا ایم ...

... آورند ... الجلیل ... صانع است ... آوردن رنگ

... گفته رنگ ... حضرت رسالت

است رنگ کردن ... ای عزیز ... آب ...

اما توحید دینی خالی در اقرار بربوبیت او و عبودیت خود که رنگ مجتمع بالست ذریت مستقیم
وصحیح و علیام فطرت امام قشیری فرموده که صورت ظاهر ما از آب وگل صبغه دیگرست وحقیقت
باطنی ما از جان ودل رنگی دیگر صبغه اشباح وظواهر ما آثار توفیقست وصبغه ارواح وسرایر ما نور تحقیق امام
جعفر صادق ؑ گوید صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است هر کرا برنگ دوستی برآورند از هم عالمش
برسر آورند در حقایق السلمی آمده که صبغة الله نورست هرکه بدان مصبوغ گردد همه رنگها از وفرو شوید
ال درویشی بواطن اصحاب [illegible] این رنگ یافته در توضیح انبیا واولیا
برسرار ابواب حضرت ربت یافته حکما بصبغ عقول مصبغند واهل [illegible] هوا بصبغ نفوس متنفس
اما طایفه موحدان برنگ صبغة الله که صبغ رنگی ازان نیکوتر نیست برآمده الوان اکوان را از
نظر شهود محو کرده اند دیگر سخنی بلکه هر رنگی را که اصل همه رنگهاست اختیار نموده   از دار یوان
صبغة الله زهر رنگی توان بردن بدو راه   در فتوحات مکی صبغة الله بر نهج ایراد فرموده که چون
محبت [illegible] اراده الهی دستی کند در دیدت وخود هر که از خلق بجانب علم الست عرصه گاه عین آن
آیت [illegible] از شرح این رقم ذکر یافته فی الحال ان [illegible] مبادرت نماید از عالم عدم
بحضرت وجود وصبغ گرد بصبغ هستی که تمام رنگهاست از رنگ وجود زیب ترک با وجود هر رنگی که
منشا وصفات همه رنگهاست   یار هر رنگی که از دو جهان یافته رنگ هیچکس گر ازین نوع
ازین نوع معانی شنو   صاحب کشف الاسرار فرموده که صبغة الله رنگ بیرنگی است تا کس از رنگ
رنگ آمیزان پاک نشود بصبغة الله رنگین نشود   انکس که هزار عالم از رنگ نگاشت
رنگ من تو کی خود ای نادرست   صوفیه بصود پوشش هر دو کاین رنگ فرزندی رسید جامهای ملون
و بدر انداخته و دو صلهای نیلی رنگ ساخته از روی رنگ آمیزی و تکلف که صوفیان رسمی
باشند گفت ای شیخ درین کارخانه یک رنگی می باید این همه رنگهای مختلف بچه کار می آید رنگ
رنگی فرد عارف بود گفت ای صوفی میباید که از رنگ عشق بون نداری وارکه نه بایستی که همه رنگها
را یکی شماری   مثنوی
صبغة الله است رنگ خم هو   رنگها یکرنگ گردند اندرو
چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد   موسی با موسی در جنگ شد
چون به بیرنگی رسی کان داشتی   موسی و فرعون کردند آشتی
در بحر الحقایق آورده که کفر رنگیست ودین رنگی رنگ دین راصبغت دباقی و
رنگ کفر و دنیا صبغة الله یعنی رنگ معرفت حق و صبغة الکفر یعنی رنگ آن واین

تکلف

تکلف خلق نشود ومن احسن من الله صبغة است که رنگ تکلف عاریتیست زود زایل گردد ورنگ
تعرف چون ازلی وابدیست تغییر نیابد بدهر چیزی که آدمی در دو او درار صبغة الله نصیبیست بهره
جسم توفیق قیامست با حکام دینیه وحظ قلوب تصدیق محارست بوارف یقینیه ونصیب روح
رخو شهود انوارست بدیده صدق ونصیب اسرار فنا تلونست از صبغه خلق وبقا تکون
در صبغه حق   بسته رنگ این وآن تا چند   دیده از دیدن رنگها بربند   سوی هر رنگ گر توبشتابی
از همه رنگها خبر یابی   آیینه چون ز رنگ بیزارست   همه رنگی دروپدیدارست   اینجا از ظهور وحدت
الوهیت در صور اعیان موجودات بجمیع استعدادات این نکته هست که جز بزبان اشارت
مذکور نگردد   بدت باختیاب ولصبغت مظاهر   علی صبغ التکوین فی کل برزة   ای درویش
خلاصه رباعی در دیگر ان دنقاوه عبارات وانشارات ای کس ان بیان معنی این صبغت
دلیس حقیقت آنرا ازین رباعی که صاحب لوایح خلد حقایق بر الواح مستفیدان تعلیم
ثبت فرموده فهم میتوان کرد   بس هر رنگ که یار دلخواه ای دل   خانع نشود بهر رنگ نگاه ای
دل   اصل همه رنگها ازان بیرنگیست   من احسن صبغة من الله ای دل   بیا ای عشق بصورت
چه صورتهای خوش داری   کرم رنگم دران رنگی که نه سرخست ونه زردی   چه صورتها نوازی تو
چه خوب وجانفزای تو   چه صورت را رها کردی اهان عشق اهان فردی   دیگر باره بیهود ونصاری
از توریت قرانی وتبادیلات قواعد منسوخ دروطرز حسب افتاده بکفتند نحن ابناء الله
واحباؤه ما را که شرف فرزندی وغرور دوستی حق سبحانه حاصل باشد بون اسرا دار تریم از فضلی ای
دو چون اهل کتاب اول دار بابیم قدیم مایم در آیینه تفصیل شایسته تر باشیم از عبده اوثان پس باید
که رسول از ما مبعوث گردد و هر که طالب حق بود طریق وصول بدوا از ما طلبند حق تعالی پیغمبر خود را صلوات
الله علیه فرمود که   بگو در جواب ایشان   ایا تحاجّت میکنید در حق او مجادله میکنید با ما   اتحاجوننا
در دین خدا و دعوی اولویت انتساب حق   وحال آنکه او پروردگار ما و   وهو ربنا وربکم
شماست خداوندی او همه را لازمست واقرار بودن په بندگی او بر همه واجب و چون اهم در عبودیت
یکسان باشیم پس اولویت بطاعت وی وتحقیق برسول وی خواهد بود   و ما را   ولنا اعمالنا
است پاداش کردهای ما   و شما را حق جزای اعمال شما   ولکم اعمالکم   ونحن له مخلصون
مرو را مخلصانیم در اعتقاد وعمل ای عزیز مدار کار برسر خطرات اقرار بوجود معبود وعمل کردن برای

واخلاص ورزیدن در عمل پس درین آیه میگوید ان محمد صلوات الله علیه و آله ایشانرا بگوید که ما را اقرار و عمل با است که بشنید ما با اخلاص خنفودیم شما و دان لشکر یکی بیشتید دلها را اخلاص دارد و بندی دین بر
دوست خدای تعالی از بندگان خویش اخلاص خواسته است در دین و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
گرت هیچ اخلاص در بوم نیست   درین در کسی چون تو محروم نیست   و اخلاص آنست که عمل
از خلائق مخفی و از علائق صافی باشد در کتب احادیث بطریق تسلسل انجدیث وارد شده که راوی
میگوید از استاد خود سوال کردیم که اخلاص چیست داد جواب داد که من از شیخ خود پرسیدم تا حذیفه
بن الیمان داد که گوید از حضرت رسالت صلوات سوال کردم فرمود که من از جبرئیل امین پرسیدم
داد جواب داد که من از حضرت عزت سوال کردم خطاب آمد که اخلاص سریست از اسرار من آنرا
ودیعت نهادم در دل هر که او را دوست میدارم از بندگان   در دل هر که سر اخلاصست
توفیقش دان که بنده خاصست   سید الطایفه فرموده که اخلاص سریست میان بنده و خدای که ملک
بران مطلع نیست تا بنویسد و شیطان بدان راه ندارد تا تباه کند و هوا بوی پی نبرد تا تغییر دهد ای دل
منتخط ملکوت و نفخه عالم جبروت صلوات الله علیه بدین عنوان خبر داده که ان الله لا ینظر الی صورکم و
اعمالکم ولکن ینظر علی قلوبکم واحوالکم نظر ارباب الی در رخسار سرای طلعت فرو نیاید و مرقد عار
جباری در زاویه صورت نگنجد نظر عطفت بر جانب صورت و اعمال نیست بلکه بسر ذرات قلوب
و نیات و احوالست مخلصان مردود و مقبولند و آنکه اخلاص ندارد مرد و دو مخذول   کرت
ز اخلاص چهره ملیت بود   درین در که نیاید اب روی   هر گز رد و ریا بر چهره طاعت تشنید دیگر
در خانه دل انوار رستگاری بتابد   ای انکه پیر طریقت فرموده که اخلاص آنست که چنان باشی که غافل
از انکه شده و رضی الله   مشغول ریا و خود نمائی آخر خبر که در چه کاری اظهار مکن جز آنکه داری
ای عزیز محاجه وجدال اهل کتاب با حضرت سید سادات علیه افضل الصلوات در دو چیز بود یکی بحث
توحید و ربوبیت دوم حقیقت و بطلان دین و شریعت و آیه بتو مبحث اول را باز گفت که ما
شما همه بنده ایم واو خداوند در این آیه دیگر مبحث ثانی را بیان چگونه میگوید   ام تقولون
میگوید حق جل و علا همین جانب مجادله و اکنون خوانده حق تعالی اعراض کرده باشد بر اجه و توبیخ و تهدید
از خطاب ایشان و حقیقه این بود که میگویند جهودان و ترسایان
سر رشتی که این پیغمبران و پیغمبرزادگان   هر بوده اند بر دین جهودی این قول بعید

ان ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب والاسباط
کانوا هودا

بابرکی

بابرکیش مرتب ای و این سخن نصاری است   بگوی   دیا اشهدوا ما تریدون   قل ءانتم اعلم
باو دیان انبیا   یا خداوند تعالی که این پیغمبران در دین مبعوث کرده بود و ضرورت است که بگوید   ام الله
خداوند داناترست پس تو بدین حجت برایشان غلبه کن که خدای داناست مرا چنین خبر کرده که ایشان برین
روش بودند که بدین ایشان نسبت میکنند نبوده اند ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن حنیفا
مسلما   وکیست ستمکارتر   از آن کس که بپوشید
میدانید و می پوشید   از خدای تعالی یعنی بواسطه کتاب بشهادت باشد
گواهی که نزد او حاصل و ثابت باشد
توبیخست اهل کتاب را بکتمان شهادت و آن چنان بود که میدانستند که پیغمبران مذکور یهود و نصاری
نبوده اند و محمد صلی الله علیه پیغمبر بحقست پس میپوشیدند آن این گواهی را و تقلید میکنند و بر رسل دعوی میگویند
و از کجا ایشان میکنند از کتمان حق و تکذیب   ونیست خدای بیخبر و بی آگاهی
قرآن و الحاق محمد صلی الله علیه   تکرار این آیه برای تاکید و تقریر است جهت آنکه تفاخر ایشان در سلف
بود بسیار میکردند از نزد تعالی بدین آیه ایشانرا از آن باز داشت یا آیه گذشته راجع با ابراهیم و یعقوب
و فرزندان ایشان بوده و راجع این آیه به پدران یهود است یا این محمد و غیر آن از اهل رجال
بوده و چون مواطن محقق بود تکرار آن برای مذکر میکوید و در انوار آمده که آن آیه تحذیر اهل کتاب
بود و این اینجا نیست مراین است و تا غرور کسیر از اقتدا باب ایشان و دانستند که آن گروه مجادلان
رفتند و در گذشتند   مر ایشان را همان بستند که   قد خلت   لها ما کسبت
ومن شما ان   ولکم ما کسبتم   ولا تسئلون
خود کسب کرده اند   و شما نیز نفع خواهید گرفت بدانچه عمل کردید
و از آن چیزی که دیگران کرده اند هرگز از عمل او پرسیده و باد اش   عما کانوا یعملون
و مسئول نمیشوند   کردار او بدو رسانند   هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت   وجه ذکر ابراهیم و بیان
خانه تو طلب مقدم بتحویل قبله بود که یهود و نصاری دست آویز ساخته بدان بر تردد حال سید عالم
استدلال جوی شده بود لا جرم قبل از تحویل قبله از وقوع او زبان درازی ایشان فرموده فایده آن
تو طئین نفس است بران آماده است شنیدن جواب و علم بخبر قبل از وقوع آن ابعد باشد از اضطراب
دیگر از اخبار از غیب معجزات و دلیل رسالت پیغمبر ما صلعم و ضرر آن بود که   سیقول السفهاء
زود   باشد که گویند کم خردان و سبک رایان   وا زمرد مان یعنی مشرکان مکه و یهود و منافقان   من الناس
مدینه که چه ایشان اعراض میکردند و طلاق سفاهت بر ایشان جهت آن بود که دعوی فرزندی ابراهیم

داشته‌اند از قبله او اعراض نموده بر اهل اسلام طعنه میزدند که ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها چه چیز باز گردانید ایشان را

از قبله ایشان و جهت توجه ازان گویند که در شب معراج واقع شد و او بدان مستقبلست

آن قبله بران بودند بعضی بیت المقدس و گفته‌اند این سخن بود از جویل قبله

بود که ارونسی بیود چون رفتند و کعبه دیدند و کعبه بان طعن کشوده میکشیدند این حیرت

زده کان نزد هر بران میدارد که قبله ما ز میکردانشند و با دزد و خویش آمد طبع خویش روی بکعبه

میکنند و از جهت بیت المقدس که مخصوص بالرسالت الطراف منما بشد حق سبحانه این آیه

فرستاد و فرمود که قل لله المشرق والمغرب بگو در جواب ایشان که لا نسلم که آن جهت را اختصاص باشد بخدای بلکه

مر خدای راست هر جهان هم مشرق که خانه کعبه در ان در ان جانب افتاده

و هم مغرب که بیت المقدس در ان صوب واقع شده پس بندگان خود را بهر طرف که توجه فرماید

لازمست که فرمان برند و از حکم الهی در نگذرند چه اعتبار را امر او در عدم خصوصیت مکان و گرا ایشان

گویند مسلما که جمیع جهات مر خدای راست پس چرا تخصیص کرد جهة کعبه را بتولیه در ان سایر

جهتها جواب اینست که یهدی من یشاء الی صراط مستقیم هدای راه نماید هر کرا خواهد بسوی راه راست

که دین اسلام و قبله ابراهیمست و این راه زود تر بسر منزل مقصود میرساند

و همچنانکه شما را ای مسلمانان صراط مستقیم راه نمودیم یا قبله شما را افضل قبلها ساختیم وکذلک

همچنان مثال که ابراهیم را که پدر صحت است بر گزیدیم جعلناکم امة وسطا شما را که فرزندان ویند کردانیدیم

گروهی عدل و برگزیده در تخلیص آورده که جهودان معاذ بن جبل را گفتند قبله ما قبله انبیا

است و بهتر کسی از دوی حسد توجه بدو نکو ترک کرد و او گفت میدانیم که ما اعدل خردمان و بهترین ایشانیم

حق و گفت حاسد که بکسی را از عدالت و اصطفا بهره باشد یک صحب ای دین با بر خیر و عدالت حق تعالی

تصدیق او در آیه فرستاد و که ما شما را امت وسط کردانیدیم عرب بهترین چیزها را وسط خوانند ای خیر

وسط در اصل اسم ملاینت که نسبت جوانب بوی مساوی باشد و از برای آن بعضی گویند که اطراف

عرضه اختلالست و اوسط محمیت الاکناف الخافه نقل کردند ازان برای خصال ستوده که همیشه میان

افراط و تفریط میباشد بعد ازان اطلاق نمودند بر متصف بدان صفات و جمعی ایراد جهت آن است

وسط گفت که متابع محمد صلی الله علیه و آله در ان حضرت با صول اخلاق که اوسط ند از ایشان بود صفت

سنجیده از کشت و آن مایین حبی و تهورست و بعفت متصف بود و آن میان حمود و خمره است

الحقیقی

و همچنین حکمتست متوسط میان سفه و بله و عدالتست میان ظلم و انظلام و باقی اوصاف بهمین هر وی میان

بخل و اسراف و حیا میان و قاحت و خرق و سایر صفات اعتدالیه الکفرت الت تابعفات

کمال مصطفویست و در آن کلام خیر الامور اوسطها و در اعتدال این امت آنست که افراط کنند در

باب انبیا چون اعتقاد نصاری در باره مسیح و بتفریط نیز مایل باشند چنانچه یهود را بود در قتل قوم بتفریط

و دیگر شریعت ایشان متوسطست میان افراط که اصرار و اغلال یهود است چه برایشان کرده بودند

بعضی از مستلذات اطعمه بر ایشان حرام شد حق عنه علیهم شحومهما و میان تفریط که تحلیل محرمست

بر نصاری ولا حل لکم بعض الذی حرم علیکم پس این شریعت بر نهج اعتدال کما قال بعثت بالحنفیة

السمحه و دیگر این امت چون مو سویان قایل بعباد جسمانی و مثل دست جسمانیه شده ایس چون عیسویان

حصر بمعاد روحانی کنند بلکه جامعند میان هر دو و هم از تشبیه و تنزیه و ظهور و بطون بجمعیت و اعتدال

اتصاف دارند لاجرم قبله ایشان بر وسط ارض نیز قرار گرفته و بار شهادت که توسطست میان لتکونوا

حقیقی و میل بکی ازیشان حواله شده چنانچه فرموده تا باشید شما را بهترین امتی کردانیدیم شهداء علی الناس

گواهان برای انبیا بر منکران نبوت تبلیغ رسالت رسولان تقدیم

شهادت بر صلوه تنبیل اثبات آنست برام عنایت الهی که چون از شهادت ایشان خبری داد

صفت عدالت فرا پیش ایشان داشت تا معلوم گردد که گواه عدلند و با اگر بعدالت ایشان اقبال کرده

و دیگر فرموده که ویکون الرسول علیکم شهیدا و باشد فرستاده ما یعنی محمد صلی الله علیه بر راستی شما

گواه معتبر و مزکی تقدیم صله بر شهادت دلالت میکند بر اختصاص شهادت رسول بدایشان

آورده اند که روز قیامت حضرت عزت با انبیا و رسل گوید که امانت احکام من چه کردید ایشان

گویند با ایشان رسانیدیم و امتان در مقام انکار آمده فریاد ما جاءنا من بشیر ولا نذیر بر آرند

حاکم بحکم عدل برای اقامت حجت از انبیا گواه تبلیغ طلبد و امت محمد صلی الله علیه برای پیغمبران

بادای مراسم رسالت گواهی داده ایشان را امم ماضیه زبان معارضه کشوده گویند که شما در زمان ایشان

نبودید از کجا معلوم شده که انبیا ما را براه حق دعوت کرده اند و احکام الهی با رسانیده ایشان

جواب دهند که ایشان مرا دو سال در حق شنیدیم اما در کتاب خدای خوانده و از پیغمبر خود شنیدیم

که ایشان پیغام حق رسانیدند و شما نپذیرفتید خطاب عزت در رسد که ای امت چه میگویید

شما راست میگویند ازجهت زیادتی ایشان کسی باید که تزکیه نموده بعدالت گواهی امت سید انبیا الزام

بر سیکوی ... کوی ... شهادت ... باقی ... در صحیح بخاری آورده که این قصه از
قوم نوح روایت میکنند ... از این آیه استدلال کرده اند بر شرف این امت
و اسطه و سطیت ... ان تکونوا شهداء ... رسول صلعم بر ایشان ...
... که ... حجت ... وصف کرد ایشان را بعدالت ...
شهادت ... قبول ... اقامت شهادت ... قبول آن
لازم ... لا تجتمع امتی علی الضلالة ... راه دین ... دلیل ... چه ... در
حدیث آمده که ... امتی ... بعضی از ایشان در زمان ... بشند ... بر
من ... با ... و صراط ... بر ... و ان ... اطفر ...
بعضیان ... کسی ... چه ... چرا ... آن
... قبله ... آن قبله را ... تو ... بران ...
باز ... تحویل قبله را ... مگر برای آنکه ... بعلم قدیم دانسته بود اما تمثیل
اینها ... علم ما ... وجود ... آن ...
مستقبل ... تحویل ... ضلالت ...
... الا لنعلم ... الذین ... بمحض ... علم ...
... ابن عباس ... علم ...
دیگران ... بعلم ...
الا ... رسول ... قبول میکند
... که باز میگردد ... بر پاشنهای خود ... از دین ...
... آن ... قبله ... بیت المقدس ... ازان قبله ...
دیگر ... تحویل آن ...
... بزرگ ... مگر برآنانکه ... خدای راه ... ایشان ...
... رسول ... تحویل قبله ... ضلالت ...
... قبله ... آن بود که ... کعبه ...
بسوی بیت المقدس نماز گزارده اند ... تحویل قبله وفات کرده ... ضلالت ...

وما جعلنا القبلة

من یتبع الرسول

ممن ینقلب

وان کانت

لکبیرة

ازان

زراره ... پیش از تحویل ... بود ...
ایشان ... صلوات الرحمن ... رسول الله ...
... بیت المقدس ... تحویل ... اجل ... آخرت ...
درگاه ... وما کان الله لیضیع ایمانکم
... بیت المقدس ... ایمان ... جهت ... آنکه
اهل ایمان ... دلیل ... الایمان الصلوة
... ایمان ... ایشان ... آمده
و حقیقت آنست که ایمان ... اعتقاد ... نماز ... متعلق
فرمان ... صاحب نبوت صلعم بوده ...
... نماز زنده ...
... از صلوة غیر
... نماز ...
... ضایع ... صلاح ایشان ...
ضایع ... که خدای ...
... ضایع ... بتضعیف ... رحمت ...
... رؤف رحیم ... رحمت ... بر بندگان ...
... رحمت ... جامع ...
... رؤف ... رحیم ... رؤف ...
... رحمت ... آن بود که ...
... خلیل ... قبله ...
... صلوات الرحمن ...
... بیت المقدس نماز ...
رسالت صلعم ... القبلتین ... بیت ...
... باسلام ...
... ازاو ... علیه ...

ان الله بالناس لرؤف

بقبله ما نماز گذارد و میگفتند که این مرد دعوی با او داد بقبله پیغمبر ند و ما باید دلالت
نکردیم جهت قبله را نیافتند خاطر خطیر آنحضرت ازین سخن ملول شد و همگی همت بدان
مصروف داشت که علی سبیل الحزم قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم است و اقتدام
القبلتین و موافقت عرب در توجه بدو امید میتوان داشت و فی الفت اعدا نیز در ضمن آن
مندرجست پس علی الدوام منتظر فرمان عظیم الشان می بود و انتظار دست داشت تحویل
محل و تبدیل قبله را انتظار میبرد تا روزی جبرئیل فرود آمد و سید عالم صلعم آرزوی
دل با او در میان نهاد   ای صبا محرم حال دل عشاق توئی   با تو گر حال دل زار نگویم بکه گویم
جبرئیل گفت ای سید من بنده مامورم و تو در زمین و در حضرت عزت گرامی تری و دلالت در ب
تو بیشتر است تو از وی بخواه که با توقف بر آنحضرت مصطفی صلعم بشرط ادب لطف فرمود و بزبان
درخواست نکرد   هم حاجت راز دل گفتن چو میدانم که میداند   جبرئیل متوجه مقام خود رسید
کاینات علیه افضل الصلوات هر ساعت از روی با آسمان مینگریست و منتظر نزول وحی
می بود پس زمانی را روح الامین فرود آمد و این آیه آورد که   قد نری   بدرستی که ما می بینیم
گردیدن روی ترا در طرف نظر در   در جهت آسمان برای انتظار وحی   فلنولینک
و بحقیقت تقلب وجه بجهت سبق وعده یار غبت طبع نه از کراهت توجه بجهت المقدس
پس متوجه سازیم ترا   بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی ای عزیز   قبلة ترضاها
سنه از فضیلت محمد صلی علیه صلوات الله این آیه فهم میتوان کرد و حق سبحانه میگوید الخ رضای
تو دوا آنست که نزول رحمت کردیم مطلوب هر کس رضای ماست و ما خشنودی تو می طلبیم
همه عالم رضای ما طلبند   لیک طالب رضای توئیم   [illegible] که ما هم حال [illegible]
توئیم   ای درویش هر که خشنودی خدا طلبد خدای هم خشنودی او جوید سید الطایفه فرموده
کرامت اهل الله گذشته است و مختار حق سبحانه آنچه خلاف مراد مشتاق کرده سر این سخن آنست
که چون اراده بنده در اراده حق فانی گردد و اراده قدیم بی اراده حادث نشست مراد بنده
همان مراد حق خواهد بود و در سنت [illegible] فرموده   چون قضای حق رضای بنده شد
حکم او را بنده خواهنده شد   هر کی امر قدر در [illegible]   زندگی [illegible]
بندگی سی خود حقیقت این بود   نه جهان بر امر فرمانش رود   پس بگردان روی خود   فول وجهک

بسوی مسجد الحرام که   شطر المسجد الحرام
از مرد و هر برانست که بزجه قبله تمام بدان باید نمود و وجه [illegible]
که محیط است بخانه و چون آنحضرت صلعم بوقت این خطاب در مدینه بود ذکر مسجد دون کعبه
است رفت بلکه مراعات جهت مراقبه روبه استقبال عین خانه جهت بود بخلاف قریب
واضح آنست که خانه قبله اهل مسجد است و مسجد قبله اهل حرم و حرم قبله اهل مکه و مکه قبله
اهل عالم ای عزیز تخصیص حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله بدین خطاب جهت تعظیم است
و چون از وجه بدان خواسته مفهوم شد که فحوای آیه بزبان اشارت آنست که چون متوجه مسجد
شوی و دل روی بخداوند مسجد آرد که قبله قلوب اوست   ای قبله که روی دل ما بسوی تست
هر جا که روی کنیم توجه بر روی تست   و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم و تاکید امر قبله
دیگر بعضی بر متابعت امتش را گوید   و هر جا باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق   وحیث ما کنتم
و غرب چون خواهید که نماز گذارید   پس بگردانید روهای خود را   بسوی   فولوا وجوهکم شطره
مسجد مذکوره و این امر در وقت نماز پیشین صادر شد روز دوشنبه منتصف رجب در
سال دویم از هجرت خواجه عالم صلعم در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که حکم تحویل
قبله نازل گشته و هم در نماز روی از صخره بگردانید و بمیزاب متوجه شد و آن مسجد ذو القبلتین
گشتن [illegible] ای عزیز در تعیین قبله فایده آنست از جمله آنکه مقصود از صلوة حضور دلست
و آن حضور حاصل نشود الا بسکون و ترک التفات و این صورت میسر نیست مگر باستقبال
جهتی واحد علی التعیین و دیگر حق سبحانه دوست میدارد موافقت مومنان و الفت ایشان
با یکدیگر اگر هر یکی در وقت پرستش حق بجهتی دیگر متوجه باشند موهم اختلاف ظاهر است پس تعیین
بجهت واحد ایشان متوجه بدان سبب مصلحت اتفاق و ائتلاف باشد و دیگر امتحان انقیاد
منافق است تا بغربال [illegible] بردارد جوهر اصلی ایشان ظاهر گردد و نکته در تخصیص آن بکعبه این
گفته اند که خدای تعالی خلعت شرف خانه بطراز اضافت بیاراسته که طهرا بیتی و کسوت
دولت مومنان را نیز بسعادت اضافه حکم کرده یا عبادی و چون بنا هر دو اضافه
بر تخصیص و تکریم است گفته نیکو سند تو بنده من و کعبه خانه من و نماز خدمت من پس توجه
کن ای پرستنده من در وقت پرستش من بخانه من با آنکه کعبه ستره ارض و وسط زمین است
او فرموده [illegible] در وقت توجه بوسط ارض تمام است باشد بدانکه خدای تعالی را در

درادام ضرورت میداد خصوصا در وقت توجه بعبادت که محل هجوم دواعی شیطانیست تا بتامل
[illegible] از اغوای او بجانب خیر به [illegible] باشد یا دین صورت اظهار دوستی محمد صلی الله
علیه باشد که ابراهیم [illegible] بوده [illegible] بر او نیز حکم فرموده یا آنکه سنت آنحضرت تحمل جبار کشد او
مقتضی تشریف و تعظیم [illegible] از قبله اقتدا کرده‌اند یا چون خانه نسبت [illegible] دولت
[illegible] بحویل قبله محبوب نسبت زیاده رغبت ایشان گردد باسلام یا برای عدم موافقت یهود
در قبله ایشان یا چون یهود بجانب مغرب روی آورند و مقصود ایشان تعظیم آن جهت بود
که موسی را در آن [illegible] رسالت اختصاص دادند و ماکنت بجانب الغربي اذ قضينا و نصاری بطرف
مشرق متوجه گشتند و غرض ایشان تکریم آنحضرت بود که مریم در وقت توجه بدان شرف نفخ روح
دریافته من اهلها مکانا شرقیا [illegible] روی بکعبه آرند که قبله خلیل الذات و مولد
حبیب الله است محققان گویند یهود مغرب را اختیار کردند که رجوع انوار بدوست و نصاری مشرق
متوجه شدند که ظهور انوار از وست حضرت خاتم مامور شد بجانب وسط که محاذی خط نصف
النهار حقیقیست [illegible] انوار [illegible] نهایت طلوع [illegible] و مبدء غروب [illegible] بود و در
سر وسطیت اشارتست بآنکه آنحضرت مرکز دایره موجودات است و واصل بپایه [illegible]
مکانست و ازین جهت در حقیقت [illegible] نقطه خط اولین [illegible] خاتم [illegible]
پس وضع طعنه یهود را که میگفت محمد صلی الله علیه [illegible] قبله [illegible] میگوید
وتحقیق آنکه ایشان را که کتاب توریة داده اند هر آینه میدانند که
این تحویل بتوجه درست و راست است و حکم آن از پیش پروردگار ایشانست
چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان سوی قبله نماز گذارد و آخر قبله که [illegible] کعبه است و در کتاب
[illegible] دیده اند که صاحب القبلتین [illegible] الا قبله گذارد و برای خلاف یهود
روی بکعبه خواهد آورد و خدای غافل نیست از آنچه ایشان میکنند از انکار
قبله و اگر [illegible] مخاطب [illegible] خدا بیخبر نیست از آنکه شما میکنید از متابعت پیغمبر و توجه
بکعبه و اگر [illegible] خوانند [illegible] وعده [illegible] و اگر خطاب [illegible] خوانند وعده
وتاویل [illegible] میگوید و بخدای که اگر بیاوری تو ای محمد صلعم
برای آنکه [illegible] بهر معجزه [illegible] جاری بر [illegible]

اوتوا الكتاب
انه الحق
وما الله بغافل
ولئن اتيت
الذين اوتوا الكتاب
ان الذين
ليعلمون
من ربهم
عما يعملون
بكل آية

ما تبعوا قبلتك
پیروی نکنند ایشان قبله ترا جهت
جهت و برآن که خواهند بر حقیقت توجه بکعبه
آنکه مخالفت ایشان عنادیست نه از شبهه که بحجت مرتفع گردد آورده اند که یهود بعد از تحویل قبله
میگفتند که اگر تو بر قبله ما ثابت می‌بودی ما امیدوار می‌بودیم که تو آن پیغمبر موعود باشی و غرض ایشان
ازین سخن فریب پیغمبر صلعم بود تا بقبله ایشان رجوع نماید پس قطع طمع یهود را میفرماید
و تو نیز تابع قبله ایشان نخواهی شد زیراکه قبله تو حقست و دین [illegible]
[illegible] استقبال کعبه منسوخ نخواهد شد و توحید قبله ایشان با آنکه [illegible] جهت [illegible] در
بطلان و نیست بعضی از ایشان [illegible] رونده و متابعت کننده قبله
بعضی دیگر یعنی یهود و نصاری [illegible] مخالفت [illegible] قبله [illegible] موافقت [illegible] اما در قبله مخالف یکدیگر
نه جهت یکی شرقیست و از آن دیگری غربی و جمع میان هر دو ممکن نیست و اگر پیروی
کنی آرزوهای ایشان را [illegible] خطاب با آنحضرت است و مراد امت [illegible] تقدیر متابعت کنی
[illegible] از پس آنچه که آمده بسوی تو
راکه در قبله [illegible] آن هنگام که متابعت نمائی ایشان را
از [illegible] حقیقت [illegible] بدرستی که تو
ازجمله ستمکاران [illegible] تهدید جهت [illegible] لازم باشد [illegible]
در ظاهر صفت ظالمان نماید زیرا که آن [illegible] منکران اهل کتاب منقبت
معتقدان ازیشان میگوید چون ابن سلام و اتباع او که نعت و صفت [illegible] خوانده بودند
آنانکه دادیم ایشان را [illegible] حضرت حاصل شده بود [illegible] میفرماید
میشناسند [illegible] در صحیح آنست که پیغمبر صلعم [illegible] غیر مذکور [illegible] دلیل
توریة
تعظیم شان آنحضرت [illegible] و عدم التباس [illegible] کلام [illegible] دلالت میکند
همچنانکه میشناسند پسران خود را در میان کودکان مراد معرفت جلی است
یعنی حقیقت نبوت آخر الزمان چون نسبت نبوت فرزندان [illegible] و تخصیص بنا
جهت آنست که مشهورترند و در اغلب اوقات با پدر باشند و منسوب آباء اند [illegible]
بود در اسباب نزول آورده که عمر فاروق از عبد الله بن سلام پرسید که معرفت تو [illegible]
حضرت رسالت صلعم که خدا از آن خبر داده که همچون معرفت فرزندانست [illegible]
گفت من بحقیقت حضرت رسالت صلعم متیقن ترازانم که بصحت نسب پسر خود [illegible]

ما تبعوا قبلتك
وما انت بتابع قبلتهم
بتابع قبلة بعض
ولئن اتبعت
اهواءهم
من بعد ما جاءك من العلم
انك اذا لمن الظالمين
الذين آتيناهم
يعرفونه
كما يعرفون ابناءهم

نوشته دانسته ام و آنرا معلوم ندارم که زمان چه ساخته اند مگر گفت خدای توفیق رفیق او گرداند ای عبدالله
فخذا جهت و صدقت — دیدار ستی کو کو حق ازین [illegible] حاضر است و [illegible]
و این مستمع [illegible] باشد یعنی اهل کتاب او در میشه [illegible] فرقه [illegible] مکابره و عناد
هر آینه [illegible] عوام از [illegible] بود آنچه درست — درست است [illegible] قبله
پیدا شد که [illegible] کتمان حاملند — الحق یا تو گفتم از اهل دین [illegible] با آسمان موقعی
از [illegible] درست — درست از خدای [illegible] — پس [illegible] مخاطب حضرت رسالت
و مراد است — [illegible] کنندگان [illegible] مراد [illegible] رسول الله صلعم [illegible]
از [illegible] حق و حقیقت [illegible] متوقع باشد [illegible] الحق [illegible]
[illegible] که [illegible] یا [illegible] که [illegible] کنند [illegible]
فرمودن که بعد از طلوع آفتاب عاقبتی [illegible] تجزوات ظلّ و تخیّل — [illegible] است [illegible]
و [illegible] از [illegible] یا ابنا [illegible] — [illegible] است و قبله
[illegible] است [illegible] مولانا میخواند [illegible]
[illegible] مولانا آن [illegible] کرده اند [illegible] اهل بطلان [illegible]
کرده و [illegible] توفیق [illegible] هدایت آورده [illegible] طریقت [illegible]
[illegible] — پس [illegible] مسلمانان [illegible] که
[illegible] است [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] که [illegible] آورده که [illegible] کمتر [illegible]
فرموده که [illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] آخرت است [illegible] جنت [illegible] قرب [illegible]
[illegible] توحید [illegible] کشف حقایق [illegible] کشف الاسرار آورده
که [illegible] آورده [illegible] از [illegible]
از [illegible] بر [illegible] تا [illegible] ای [illegible]
از [illegible] که [illegible] و الغفلة [illegible] طریقت

دیده و در [illegible] الله [illegible] از [illegible] و [illegible] خود است
[illegible] درجات [illegible] عاشق [illegible] عشق [illegible]
می باید [illegible] بادش [illegible] محققان فرموده که [illegible]
[illegible] و [illegible] کمال [illegible] جهت [illegible]
[illegible] اند [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] قبله [illegible] و [illegible]
[illegible] قبله [illegible] حقیقی [illegible]
[illegible] توحید [illegible] قبله [illegible]
[illegible] قبله [illegible] — قبله اهل سلوک [illegible] — قبله [illegible]
[illegible] — قبله [illegible] — قبله [illegible]
آرزو — قبله [illegible] توکل بر خدا — قبله عاشق وصال بی زوال — قبله عارف جمال ذو الجلال
[illegible] و خدای [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] خدای [illegible] که [illegible]
که خداوند — [illegible] صلوات [illegible]
[illegible] که [illegible] قبله
او کعبه است و [illegible] بیت المقدس [illegible] که — و از هر جا که
[illegible] — پس [illegible] وقت نماز [illegible]
[illegible] که [illegible] خطاب [illegible] که [illegible] فرموده که
هر که [illegible] است که [illegible] در طریق [illegible]
قبله [illegible] خطاب [illegible] — [illegible] قبله
[illegible] درست [illegible] — [illegible]
و خدای [illegible] — [illegible] خطاب [illegible]
[illegible]

الی ربک — من ربک — المفترین — والحق — فاستبقوا الخیرات — ابنما تکونوا — یأت بکم الله جمیعا — انه قدیر — ومن حیث خرجت — فول وجهک — شطر المسجد الحرام — وانه — الحق من ربک — وما الله بغافل عما تعملون

وچون اول چیزی از امور شرعیه که رقم نسخ یافت امر قبله بود و اول کتاب درین باب سخن بسیار
میکنند و قطع حجت و دفع خصومت این مرد نیز دیگر میفرماید
و از هر مکان در هر زمان که
بیرون آیی از مسجد الحرام
پس روی خود را بگردان
بسوی مسجد محترم
و هر جا باشید ای امت محمد
پس بگردانید
روی خود را
بسوی مسجد حرام چون بدین تابع روی باشد بگردد اکتفا کرده تکرار نموده سه نوبت بر خصوص دو کرت
بر عموم جهت تاکید نسخ و تقریر است در نفوس مسلمانان تا بشبهه یهود که نسخ علامت جهل و پشیمانی
مر ایشانرا فریفته نکردند و گفته اند تکرار ثلث که بخصوص حضرت نبوت نوبت اول برای نسخ توجه
به بیت المقدس بوده و دوم از علامت برای آنکه حکم او در هر امکنه یکیست و سیوم برای آنکه حکم در هر ازمنه یا اول
برای حکم در حد مدینه و ثانی جهت مواضع که خارج مسجد باشد و ثالث برای خارج بلد و این اهم مسائل
دارم قبله وقوع یافته
تا غالب نشود
مر یهود یا مشرکان عرب
بر شما در باب
توجه به مسجد اقصی
خصومتی و جدالی و مراد بدان حجتی است که بدان ابطال یا اثبات مدعا کنند
اما چون ایشان سوق ان در سیاق حجت میکردند بدین لفظ مذکور شد و حجت یهود آن بود که
کفتند محمد دین ما را منکر است و قبله ما را معتقد یا مشرکان طعنه میزدند که محمد چه شد که از
از قبله پدران خود بگردید پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند
مگر آنها
که ستم کردند بر نفس خود بنسبت دادن کج خاطره
از یهود و ازیشان باشد پرستان که یهود طعنه میزدند
که بهوای دل خود یا برای میل بوطن از قبله ما برگشت و بقیه ایشان متوجه شد و مشرکان میگفتند
محمد دانست که بر حقیم دیگر باره بقبله ما باز آمد و بعضی الا را بمعنی لکن دانسته بمعنی سخن این باشد که مردم را
بر شما حجت نیست لیکن ستمکاران یهود و کفار بشبهه در موضع حجت متعلق میشوند
پس مترسید از ایشان و از طعن ایشان بجانب کعبه
و بترسید از من بمخالفت فرمان من
است برای آنکه بیضی رو بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد تا من تمام کنم
نعمت خود
را گروایت است بعد از ابراهیم اختصاص بملت حنیف ابراهیم است هر که عطف بر علل محذوفه است
تقدیرش آنکه از من بترسید تا شما را نگاه دارم بعنایت و نعمت بر شما تمام کردانم بحفظ دین
و دیگر شما را بیابید ابراهیم و اطعام دین دکفته اند نعمت بر شما تمام میکنم در آخرت
چنانچه کرده ام بدنیا بارسال رسول کردم و فرستاده ام
در میان شما
فرستاده از شما
بلغاده وليلم

زبانها و هم نسب بسبب الفت دمودت دانی و ذکر کرده و محققان بر آنند اشارت کرده اند که رسول
که در وسط باشد میان من و شما از نفس شما باشد بما فرستادیم و آن سر الهی نبت است
که متجلی اعبادی رسول رسالت معنویه یعنی رتبه جامعیت نسخه نامه الهی و آیینه جمال پادشاهی
میکرد و تا شما بتابعت این رسول بدولت قبول فیض توحید و شهود و لوامع وحدت نورند
رسید
و داده ام از تو بجواب رها
و نقد ان بتاهها آگاه رها
و سر ان بتاهها را صد بندی
از رسولان خبر خویش چون بس صفت آن رسول میکند و میکوید
میخواند بر شما
آیتهای ما را که قرآنست
و پاک میکرداند شما را و از شرک پاره ایشان را
یستغفار میکند از کثافات پاک شوید یا شما را رسول عبادتها را میفرماید تا موجب تزکیه نفوس
شما شود
و می آموزد شما را
قرآن
و حلال و حرام آن و در دعای ابراهیم
علیه السلام تعلیم را بر تزکیه تقدیم کرد و اینجا تزکیه را مقدم آورد جهة آنکه تزکیه و مرتبت یکی در نهایت
و آن طهارت دل و دین است و باکی از رذایل پس تحلی و تخلیه و کمال ایمان و غایت معرفت
حیاتی توانند بود و این ثمره تعلیم کتابست و حکمت است و مطمح نظر ابراهیم در دعای خود این بود
و دوم رتبه تکمیل حضرت رسالت است و هم در بدایت و آن طهارت ظاهر است
و قبول اسلام و منزه کردن احکام شرع تا بدین سبب مستعد شوند تعلیم کتاب و حکمت حاصل آید
و درین آیه مراد رتبت دوم است و دعای ابراهیم رتبت اولیت مرضعه اندراج دارد
و میآموزد شما را
آن چیز که نمیدانستید شما که از نزد خود بیابید از علوم سابقه که طریق
معرفت آن جز بتعلیم وحی میسر نگردد و بعلمکم دلیل است که جز کتاب و حکمت چیزی
دیگر آموزانند و آن علمیست که خلاصه کتاب و نقاده حکمت همان تواند بود
هر علم که در
مدرسه حاصل کردیم
کان دگر است عشق کار دگر است
بعد از خطاب باهر عالمیان عموما اختصاص
میفرماید بمؤمنان از اشرف حالها و میکوید
مرا یاد کنید
تا شما را یاد
کنم سفیان بن عیینه میکوید در اخبار بما رسیده که حق سبحانه و تعالی فرمود که بندگان خود را چیزها
داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را داده می هر آینه نعمت بزرگ برایشان تمام کردمی و آن آیتست
که فاذکرونی اذکرکم و در لطایف التفسیر آورده که جزای ده چیز در قرآن بیان ده چیز مذکور است ده
خلق بآدمیان دارد و رسانیدن پروردگار عالمیان و اکر ادبیات مراد است سیئه بسیئه و جزاء

سیئة سیئة مثلها اعتدا باعتدا فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و آنچه خورده است دو برای
دشمنان است مکر بمکر ومکروا ومکر الله و استهزا باستهزا الله یستهزئ بهم و نیستی از برای دوستان
جزاء من احسان کنی با تو احسان کنم هل جزاء الاحسان الا الاحسان بعهد من وفا کنی
عهد ترا بوفا رسانم اوفوا بعهدی اوف بعهدکم مرا نصرت کنید تا یاری دهم ان تنصروا
الله ینصرکم مرا فسحت دهی در بهشت ترا فسحت دهم فافسحوا یفسح الله لکم
مرا دوست دارید ترا دوست دارم یحبهم ویحبونه مرا یاد کنی تا ترا یاد کنم فاذکرونی و
اذکرکم جزای ذکر بذکر فضیلت است مرا این امت را و نقل است بر وجهی که از حضرت رسالت
صلعم روایت کرده اند آنست که یاد کنید مرا بطاعت تا یاد کنم شما را بمغفرت و در تفسیر منیر
فرموده که حقیقت این یاد کردن نه یادیست بعد از فراموشی بلکه یاد کردن مطیع بود است
در وسیط آورده که سعید بن جبیر در جواب مکتوب یکی از علما نوشته که مرا از ذکر پرسیده بودی
ذکر طاعت خداست هر که او را فرمان برد ذاکر باشد و اگر چه بزبان کمتر گوید و اگر نافرمان کند
داخل ذاکران نیست و اگر چه تسبیح و تهلیل بسیار بر زبان او جاری شود و از شیخ ابو القاسم حکیم
زوال پذیرست ذکر گفتن همان نیست که گویی الله ذکر آنست که یاد کنی وقت گناه صاحب
لباب میگوید سخن درین آیه بسیار گفته اند حاصل همه در جمع آنکه مرا یاد کنید بنواختن و رستی و ادب
تا شما را جزا دهم به ثنا و کرامت و در لطائف آورده که ذکر در سبیل [illegible] ذکر گفت خداوند
داری [illegible] و ذکر نه حقیقت معنی آنست که از بنده از تو یاد کردن و از من یاد داشتن یکی
دلت دارد و کردن توضیح [illegible] اخلاقی [illegible] مواهب خاص ای عزیز آنکه
ذاکران در وسط این آیه از کلام و حدیث استنباط کرده اند بیست و دو وجه است یاد کنید مرا بعمل
نیکو و خالص تا یاد کنم شما را بانواع مواهب و عطایا انا لانضیع اجر من احسن عملا یاد کنید مرا
بر الم صبر تا یاد کنم شما را بعلایم اجر انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یاد کنید
بشکر نعم تا یاد کنم بزیادت کرم لئن شکرتم لازیدنکم یاد کنید بفرمان بردن تا یاد کنم برحمت
کردن واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون یاد کنید بجهد و جهاد تا یاد کنم بهدایت
درست و والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یاد کنید بتقوی تا یاد کنم بدفع بلا
ومن یتق الله یجعل له مخرجا یاد کنید بدعا وضراعت تا یاد کنم بقبول واجابت ادعونی
بجول

استجب لکم یاد کنید بندم [illegible] تا یاد کنم بعفو و تبدیل ان یبدل الله سیئاتهم حسنات یاد کنید
بانابت تا یاد کنم ببشارت و انابوا الی الله لهم البشری یاد کنید بتوکل تام تا یاد کنم بکفایت
مهام ومن یتوکل علی الله فهو حسبه یاد کنید باستغفار تا یاد کنم بمغفرت [illegible] یستغفر الله یجد الله غفورا
رحیما یاد کنید [illegible] تا یاد کنم در شدت فلولا انه کان من المسبحین للبث فی
بطنه یاد کنید بعمل صالح تا یاد کنم بحیات طیبه من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن
فلنحیینه حیوة طیبة یاد کنید بتوبه صادق تا یاد کنم بقبول وهو الذی یقبل التوبة عن عباده
یاد کنید بصدقات بی غرض تا یاد کنم بانواع خلف و عوض وما انفقتم من شیء فهو یخلفه
یاد کنید با امیدواری تا یاد کنم بامرزگاری لا تقنطوا من رحمة الله یاد کنید باشتغال امور تا یاد کنم
بتلقین صواب در قبور یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت یاد کنید در اسباب [illegible]
تا یاد کنم بسعی و فلاح و فیروزی و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون یاد کنید بشکیبایی از بلا تا یاد کنم بفرج
از محنت الصبر مفتاح الفرج یاد کنید بشوق و محبت تا یاد کنم بقبول و قربت من تقرب الی شبرا
تقربت الیه ذراعا یاد کنید [illegible] در میان کروهی از آدمیان تا یاد کنم شما را بخیر با زمره [illegible]
من ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم یاد کنید بتضرع و تبتل تا یاد کنم بتفضل در استقبال من
اتانی یمشی اتیته هروله [illegible] درویشی عجب [illegible] و زیبا [illegible] کدام کس در
راه حق [illegible] که دلیل لطف ازلی شرط همراهی با او فرد نگذاشت که قدم از بهره
او که بمقصد رسید که عنان جانب او تافت که مقصود یافت اگر [illegible] ذکر ربوبیت نیست
[illegible] صفت عبودیت است [illegible] ازلی [illegible] علت حادث [illegible] ذکر
او ازلیست [illegible] مقدم داشت [illegible] کذکرکم [illegible]
است توجیه [illegible] علی التحقیق [illegible] که ذکر بنده [illegible] ذکر حق
[illegible] فاذکرونی [illegible]
در علم ازل [illegible]
ذاکر [illegible]
فاذا [illegible]
[illegible]

یادکنی فاذکر الله اکبر یاد است که از ایشان جانانست   یاد فرمودی کیفیتی که سالک است مجاهد   [illegible]
[illegible] لطف مرا یاد کنی ای درویش دین [illegible] از ذوق و عشق دوست یاد حق کن [illegible] آن طلب و نور است
ذکر [illegible] و قصود است ذکر [illegible] از اهل دل و تنور است ذکر او است که سیر [illegible] حضور است [illegible]
لذت [illegible] حضرت ملکوت است زیراکه ذکر نور [illegible] ملکوت در ذکر [illegible] از نور علی نور است   یاد
[illegible] ذات نور روشنی در روشنیست   ذکر حضرت [illegible] ای نه بینی در وجود
دلبری در کشف الاسرار آورده که [illegible] مرا یاد کنید در سرای محبت بزبان [illegible] از سر ذات تا ذکر شما
را یاد کنم در مقام قربت بزبان عنایت از روی عزت و گفته اند یاد کنید بکرم و حرمت تا یاد کنم [illegible]
و منت یا یاد کنید بصدق ارادت تا یاد کنم بمزید سعادت ای درویش عبارات علما و عرفا درین دو کلمه
بسر حد بسط انجامیده و قول جامع آنست که خطاب با جمیع طوایف است عاصیان و مطیعان و عابدان و زاهدان
و سالکان و عارفان و محبان و با هر یک ده نوع از مذکور است در میان آمده عاصیانرا میگوید یاد کنید مرا بترک
جفا یاد کنم شما را بحفظ وفا از شما [illegible] ازین اضافه عطا از شما آوردن توبه ازین عفو کردن حوبه از شما
ندم ازین کرم از شما معذرت ازین مغفرت از شما پرسش ازین آمرزش از شما تذلل ازین تفضل از شما انکسار
وازین جبر از شما بکا [illegible] و ازین لطف عنایت یاد کنید مرا [illegible] یاد کنم شما را [illegible]
درگاه و [illegible]   مطیعانرا میگوید یاد کنید مرا [illegible] یاد کنم شما را [illegible] از [illegible] انوار [illegible]
از تو [illegible] ازین [illegible] از تو نور اسلام ازین [illegible] اکرام از تو [illegible] ایمان ازین نثار عرفان از تو طاعات
ازین [illegible] از تو استعمال طاعات ازین اکمال کرامات از تو ادای صلوات ازین رفع درجات از تو شروع
در صیام ازین [illegible] از تو دادن زکوة ازین [illegible] از تو ادای حج و [illegible] ازین [illegible]
و مغفرت   عابدانرا میگوید یاد کنید مرا بخلوص نیت یاد کنم شما را بتحقیق امنیت یاد کنید مرا بسؤال
یاد کنم بنوال یاد کنید بقیام در خدمت یاد کنم بدوام در نعمت یاد کنید [illegible] یاد کنم [illegible] یاد کنید بقوت
یاد کنم [illegible] جلال یاد کنید [illegible] یاد کنم [illegible] یاد کنید [illegible] یاد کنم [illegible] یاد کنید [illegible]
صدق یاد کنم [illegible] یاد کنید بدوام [illegible] یاد کنم بقبول حاجات یاد کنید [illegible] یاد
کنم [illegible]   [illegible] میگوید یاد کنید مرا [illegible] یاد کنم شما را [illegible] از شما [illegible] ازین [illegible]
یاد کنید [illegible] یاد کنم [illegible] یاد کنید [illegible] یاد کنم [illegible] از شما [illegible]
[illegible] از شما [illegible] ازین [illegible] از شما [illegible] ازین [illegible] از شما [illegible] ازین [illegible]

الی

الی از شما [illegible] عبادت ازین [illegible] سعادت از شما دوام رغبت ازین قبول [illegible]
[illegible] میگوید یاد کنید مرا بحق [illegible] شما را یاد کنم [illegible] یاد کنید مرا بتوکل یاد کنم [illegible] یاد کنید
بتسلیم یاد کنم بتعظیم یاد کنید بصدق طلب یاد کنم برفع تعب یاد کنید بدوام سیر یاد کنم بخاتمه خیر
یاد کنید [illegible] مجاهدات یاد کنم بنیل مشاهدات یاد کنید بخوف و رجا یاد کنم بامن و بقا یاد کنید [illegible]
خاطر یاد کنم بصفای باطن و ظاهر یاد کنید بقطع علایق یاد کنم بوصل حقایق یاد کنید [illegible]
یاد کنم [illegible]   عارفانرا میگوید یاد کنید بشهود قلوب یاد کنم بوصول مطلوب از شما ترک طاعات
ازین اختصاص [illegible] علو مقامات از شما قبول [illegible] ازین حصول کرامت از شما اخفای اسرار ازین
اظهار [illegible] شوق ازین [illegible] ذوق از شما کمال یقین ازین جمال [illegible] از شما صفای
روح ازین بقای فتوح از شما غلبات حیرت ازین جذبات قربت از شما صفوت تجرید ازین قوت
تایید یاد کنید مرا بتجرید از کون یاد کنم شما را بتجلیه شهود مکون از [illegible]   [illegible]
خاصه از میان می آورد یاد کنید مرا بشرط تفرید یاد کنم شما را بضبط قواعد توحید از شما [illegible] ازین
بخشیدن [illegible] از شما ترک حظ خود ازین قیام [illegible] یاد کنید مرا [illegible] وجود خود یاد کنم
شما را [illegible] از شما [illegible] توحید و اسرار از شما [illegible] ازین
[illegible] یاد کنید [illegible] انوار ذات یاد کنید [illegible]
یاد کنم شما را [illegible] یاد کنید مرا [illegible] یاد کنم [illegible] قربت و وصلت یاد کنید مرا در همه حال یاد کنم
در هر حال ای درویش [illegible] دوام [illegible]
در کشف الاسرار آورده که رب العالمین فرمود لا یزال العبد [illegible] ذکر [illegible] حقیقی [illegible]
ذکر حقیقت [illegible] ذکر زبان [illegible] ذکر جان و دولت [illegible] حال از [illegible]
که از [illegible] ذکر بر زبان [illegible] که زبان [illegible] در میان [illegible] حقیقت
ذکر [illegible] و تمام [illegible] طریقت [illegible] یاد کند [illegible]
[illegible] در [illegible] یاد [illegible] و [illegible] از رسوم [illegible]
[illegible] از ذکر [illegible] ای [illegible] بود و درین کلام [illegible]
[illegible] ازین [illegible] که [illegible] مرا یاد کند [illegible] یاد کنم
[illegible] یاد کند [illegible] یاد کنم [illegible]

واشکروا لی

دستگیر را نوازم عدل و احسان تو امان دهند اهل عدوان مستحق لعنند لهذا امر بذکر
حکم میفرماید در سپاس داری کنید نعمتهای مرا و ناسپاسی مکنید
اگر چه امر بشکر شامل نهی است از کفران اما جمع میان این دو کلمه فایده دارد که کمال
بذکر و شکر نعمت مقتضای امر بکمال است نه نیست بلکه در هر آنی شکر منعم در جبلت واکرد
مقتصر کند بکفران موسوم باشد و تقدیم ذکر بر شکر آنست که شکر تعلق بنعمت دارد و ذکر شیوه شکر
وظیفه اهل عبادت است و ذکر شی را در باب محبت در لطایف تفسیر آمده که شکر در تفصیل ذکر
است و نهی از کفران امر بشکر باشد و ان بذکر و ذکر است پس درین آیه تکرار امر بذکر و دفع شده
و ان مودن بکثرت است و کثرت ذکر علامت کرمی است پس بحقیقت این امر است محبت
امادر مجالس ذکر و شکر و چون ختم کرد آیه بذکر بشکر افتتاح نمود آیه لاحقه را بصبر که این دو صفت
جامع جمیع خصال اعمالست پس فرمود که بنفع این کلمات بحقیقت ثابت

یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرین

ای گروندگان یاری جویید بر قیام بحقوق شکر بارکان مودن شود بشکیبایی
که از فرح بازبسته در دشوارها و بنماز که دردو مند حجب سلطان حجابها
بدرستی که خدای با صابرانست بحفظ و نصرت و رعایت فایده ایراد جمله تاکید
اطمینان اهل بلاست که موقع بلا و محنت مظنه جزع و قلق نوازند و مبتلا در وقت اضطراب
محتاج و تنبیه است با تاکید وعده مستظهر شده بجانب شکر تکراید و نتیجه فرج و ظفر را که لازم معیت
مقصد و منتظر باشد و معیت بحسب ذات و زمان مقصود نیست بلکه بحسب مناسبت که بحق
باخلاق ربانیست چه از جمله اسماء حسنی یکی صبور است چنانچه در حدیث صحیح وارد شده
و در ذکر معیت اسلوب نیست که هر که خدا با او بود از دو هیچ مقصود فایز شود آنرا که غایت نوازم
کرده و رحمت را که او را صبر کرد و بعد از ذکر صبر تعریف مجاهدان میکنند که بنای کار ایشان
بر صبر است و بحیات جاوید ایشان حکم مینماید و از نحس ایشان بنوعی که مفهوم عاقبت
از ازاله قوت و فوت نعمت منع میفرماید

ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات

مگویید مر آنکسی را که کشته شود در راه خدا یعنی در جهاد که ایشان مرده گانند جاوید زنده اند
خدا گفت چه روایتست روشن بجواب خدای نزول آیه در شان شهدای بدر است و
ایشان چهارده تن بودند از ایشان برخی بسبیل مهاجر و هشت انصار کوتاه نظران

بل احیاء عنده ربهم ولکن لا تشعرون

خرابیکه است و خواهید نه بجانب شهدا در بهشت علیین و در درجات جنات بخیر
بودند و در میان یکدیگر بر سبیل تحسر میگفتند فلان که در اعلای اعلام دین جان
شیرین داد و بدست هر دو تیغ کفره مرده از نعمت حیات و لذت نعیم و شرب محروم شد
حق سبحانه این سخن را نه پسندیده و توحید فرمود که شهدا را توحید را مرده مخوانید
که ایشان اموات نیستند چنانچه دیگران بلکه ایشان زنده اند در
حضرت از حیات دنیا رسته و بزندگانی ابدی پیوسته ولکن لا تشعرون
عقیدت کیفیت آن حیات در برای اکثرا دراک آن بعقل مقصود نیست و در جواب کسی
که گوید در روح جواهر است قایم بنفس و بعد از موت ایشان از بقا و ادراک است پس تخصیص شهدا
بحیات چرا است آن گفته اند که ایشان از اختصاص است بقرب الهی و مزید بهجت و کرامت
و زیادت لذت که غیر ایشانرا نیست چنانچه در حدیث آمده که ارواح شهدا در درون مرغان
سبز است و از آن میخورند و از میوه و انهار بهشت میخورند و شب بقنادیل نور که از عرش عظیم
معلقست باز گشته را بجای خود میگیرند و گفته اند از رزق ایشان بر ارواح ایشان عرضی
میکنند و بدان روح و فرح بدیشان میرسد چنانچه آتش دوزخ بر ارواح آل فرعون عرض
میشود و دوزخ شام میکند و لذا احیا الله بذکر جمیل نزد اهل ایمان و نام نیکو در حیات ناگفته
اند و عدمات قوم وهم فی اللذه احیاء سعدیا مرد نیکنام نمیرد هرگز مرده است
آنکه نامش به نیکوئی نبرند و در حقایق تخصیصه مذکور است که هر که از اهل جهاد اکبر به تیغ همت جلال
در سبیل فنا در فی الله مقتول شد مرده نیستی مخود بشد که از اوصاف وجود با ایشان غافل
اما بشهود و موجود زنده اند اگر اشباح ایشان متفرقست چه غم که ارواح ایشان بحضرت حق
متحققست و اگر اشباح فانی شد و فی الله آثار ارواح باقیست بالمآب نزام زبان از ذکر
دنیی بعز مولی رسیده اند زکشته شوم مرا مگویید مرد گویید که او زنده شد و دوست
بنگرد پیر طریقت فرموده که هر که زنده شد بعلامت مردن گفت که زنده جاوید است ای
عزیز زنده که بکشتن دوست شود هر کشته تیغ کافر است که نشود در نزول رداء او نیستا زنده
ازانکه مقتول شمشیر عشق باشد فنا پس کن که چه گرچه نیز زندا باکشته دشمن آن کرامت
کرده چه کرد با کشته دوست پس موضع زر میگوید و هر کدام از ایشان بدولت

گرداوری

شهادت فایز شوند ایشان را برای زیادت اکرام بانواع بلا مبتلا کردم   مهر آیینه‌ی ایام

یعنی معامله از ما بیند کان میکنیم و اگر نه بر ما هیچ پوشیده نیست اخبار قبل از وقوع برای تغییر اسباب صحبت

و نفس در این موطن بسا خلق تا چون بلا برسد مضطرب نگردد و آن ابتلا بچیز باشد   بچیز

اندک تقلیل کرده بلای هر ساعت را نسبت بلاهای که بجانوران ایشان را خواهد بود در آخرت چه ورد بسا

این نیز اندک چیزیست   از بیم دشمنان در غزا   و گرسنگی بقحط و تنگی یا صوم رمضان

و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود یا آفت بزکوة دهد و آن بصورت

نقصان مالست   و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف پیری و با آزاد کردن بندگان

و آن نقص النفس ایشانست بیرون رفتن از دایره ملک   و نقصان میوه‌ها فات

سجاده در رطب یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند چنانچه در حدیث آمده است که چون یکی را

از بندگان خدای فرزندی وفات کند حق سبحانه گوید ملایکه را قبض کردید فرزند بنده مرا

گویند آری دیگر باره گوید فرا گرفتید از وی میوه دل او را گویند آری حق تعالی پرسد که چه گفت بنده

گویند خداوندا وظیفه حمد و ثنای تو بجای آورد و کلمه استرجاع بر زبان راند خداوند تعالی گوید بنا کنید

برای بنده من خانه در بهشت و نام بیت الحمد نهید ای عزیز چون این آیه در شان محنت زدگان

است جهت تسلی ایشان در اول آیه اسناد ابتلا بخود فرموده که و لنبلونکم یا مبتلی جمال میلی در در

اندیشه بلاست هر محنت وقت صبر بیفزاید زیرا که چون عشق زیادت افتد بلا را هر نفت سازد

بستر حافی گوید در بازار بغداد میگذشتم که یکی صد تازیانه زدند و آه نکرد بعد از آن ش بزندان بردند

و من از پی رفته در راه مجال سخن یافتم گفتم ای جوانمرد این زخم از بهر چه خوردی گفت شیفته

و آشفته عشق بودم و معشوق عاشق مرا از خود از بلا حق کرده الا   عاقلان خنده که از بیم بلا نالانند

عاشقان تو بلا را بجان منتظرند گفتم در وقت تازیانه خوردن چرا زاری نکردی تا تخفیف کردندی

گفت معشوقم نظاره میکرد در رخ او چنان مستغرق بودم که از هیچ الم خبر نداشتم و نه جمال او را

گفتم از نظرات بر جمال دوست حقیقی بودی که حال ترا میدید و میدانست استغراق و ذوق تو

چون بغایت نداشتی این بیچاره در بین سخن از پس بگاه عشق مجازی جمال محبوب ازلی نمود

فصعق و مات نعره زد و جان نثار کرد   چه خوش باشد دلا کز عشق یار مهربان میری   که نه

شوق او در کام و نامش بر زبان میری   در آن ساعت که بنماید جمال خود بجب بنود   که از حسرت

من الخوف

ونقص من الاموال

والانفس

الم نر

وبشر الصابرین   خطاب بحبیب مهیست

گشت بعجب در زمان میری   و آخر آیه از فهم هر لب رت میکند

صلعم می فرماید که این صبر بسیار است و صاحب او مستحق اکرام کس مبشر او باشند و مبشر به خلقت

تا هر نوع کرامتی که خواهند بحرات صبر خیال توان بست و گویند رحمت و جنات است بدلیل آیتی که

بعد از این خواهد آمد   الذین   چون برسد ایشان را   و شدادی در وقتی هر

حادثه مکروه هر که بر بنده رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت   گفتند

ما همه از آن خداوندیم اقرار است بعجز عبودیت و ضعف بشریت و انقیاد حکم قضا و اعتراف

بتسلیم و رضا یعنی اگر مصیبتی در نفس ما وقوع شود ما را جزع نرسد همچنانکه در اموال و اولاد وقوع شود

و ما بسوی حق باز گردندگانیم اعتراف است به بعث و نشور یعنی

العبد و ما له لمولاه

رجوع ما با و خواهد بود اگر بنفس او در رضی باشیم حسنی حسب و ثواب ابدا کردیم و اگر بنفس رضا نداهیم مستحق عذاب

مخلد شویم ابو بکر وراق گوید انا لله اقرار است از ما بملک و انا الیه راجعون اعتراف است از ما بر نفس

با هلاک و گفته اند معنی انا لله آنست که امروز هیچ نداریم از فقدان مفقوم انا الیه راجعون آنکه فردا

هیچ نخواهیم ملک را تسلیم رضای در حال و حال حضرت ذوالجلال است ازان

تسلیم و رضا هیچ نداریم پس معنی این کلمه نسیم سعادت دارد و مکرر استرجاع کنید سعید بن

جبیر گوید که هیچ یکی را از امم ماضیه در مصیبتها این عطا نکرده اند که امت مرحومه را یعنی استرجاع و اگر بیکی

از انبیا میداد اول بایستی که یعقوب علیه السلام بودی تا در فقد یوسف بجای یا اسفی انا لله گفتی و

در حدیث آمده که هر که استرجاع کند که بر وی رحمت باد و نزدیک مصیبت خدای تعالی جبر مصیبت او کنند

و عاقبت نفس نیکو کرداند و ورد خلفی صالح که بدو خشنود گردد و در روایت فرماید عکرمه نقل میکند که شبی چراغ

آن حضرت صلعم منطفی شد فرمود که انا لله و انا الیه راجعون پرسیدند که یا رسول الله

این مصیبت است فرمود که آری هر چه ازو آزاری بمومن رسد مصیبت باشد اگر چه صبر همین نیست

که در مصیبتها کلمه استرجاع بر زبان رانده شد بلکه دل باید از آن شاد که خلق را برای رجوع با حق

آفریده اند و هیچ کس از آن گریز ندارد و الیه مرجعکم جمیعا و چون بازگشت بدوست همه نیک بهای

عالم در جنب آن هوس باشد و بر امید رضای او همه مرتبها تلخ قضا هم شکر گردد   که بوی

نیش است در آغوش توان کرد   بیاد دوست ملامت فراموش توان کرد   آنگروه که

در مصیبت صبر کرده رجوع بحکم استرجاع نمایند   برایشان است تقدیم صلوات

اذا اصابتهم مصیبة

قالوا

انا لله وانا الیه راجعون

اولئک

علیهم

صلوات من ربهم

اختصاص میدهد   از پروردگار ایشان   و گفته‌اند رحمت و بهشت و در

برحمت تسمیه صفت باسم حال و رتالذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله و ذکر رحمت در عقب صلوات کرد با

رحمتی باشد بعد از رحمتها و غایت ارداف اجابة یا آنکه رحمت برایشان انقطاع ندارد و در کوچه

صلوات شود و عطف است و از در موضع رافت وضع کرده و با رحمت مقرون ساخته کقوله فی موضع آخر

رأفة و رحمة و گفته‌اند صلوات رحمت است در دنیا و رحمت تکمیل اینست مغفرت در آخرت

و اولئک هم   المهتدون   ایشانند راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه

استرجاع که موجب مراتب عظیمه در دنیا بقول صواب و در آخرت بنعیم و ثواب و فاروق

چون آیه خواند گفت نعم العدلان یعنی صلوات و رحمت یک دو هم سنگند و نعم العلاوة یعنی ا

هتدای خوش بسیار است صلوات و رحمت ما فیه و در رحمت برای حالیه و اهتدا بجهت آیه

و این سه فضیلت برای صابرانست و اجرای ایشان زیاده از شرح و بیان للصابرین عواقب

محموده   صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفاست   چاره عشق احتمال شرط محبت رفاست

و چون نفوس را از مصایب کراهتی باشد در زمان حضرت رسالت صلعم اکثر مسلمانان را

از طواف صفا و مروه کراهت در سینه بود از مصایب ذکر مروه و صفا میکند

هر آینه که صفا و مروه یعنی طواف میان آن   از نشانهای حج خانه خداست صفا

سنگ سفید سخت صافی را گویند و مروه سنگ سیاه سست را و بعضی گویند این دو لفظ

دو کوهست بمکه و در اخبار آمده که چون آدم و حوا بدانجا رسیدند آدم بکوه صفا برآمد و حوا بر مروه قرار

گرفت از اعتبار صفی بر کوه صفا گفته شد و این و از جهت سکون مرأة بر مروه نام نهادند و چون

نسبت میان ایشان منسوخ شد از جاهلیت بت و کفار عرب بر دو بت براه اهل اسلام رهبر

میگردند با اهل مدینه قبل از اسلام چون بحج رفتندی اول زیارت منات بکار آوردندی و آن

بتی بوده است معتبر نزدیک میقات احرام ایشان و انقضای رسوم جاهلیت آن بود که هر که

زیارت منات کردی او را طواف صفا و مروه حلال نبودی چون نوبت اسلام رسید و بتان میان

صفا و مروه جمع شده با آرزو از اهل مدینه هر دو سر و دو گفتند و سعی میان آن را در این

جنس فرقه‌ای رغبتی از زیره بر دوی تا بنت طاع رغبت ایشان در ام ستش اصاف و نابلد زیاده

کرده روایت ابن عباس آنست که بر صفا بتی بسیج یا صاف بر صورت مردی تمام حقیقت ابر مروه

زنو بود

زنو با عو نام و در راز بلا وقت و بدار در اهل کتاب چنین گفته‌اند که ایشان در خانه کعبه زنا کرده بود

عظمت بیت الله غافل مانده در حرم محترم بطریق حاجیان که یکدیگر را بیدند و در حال حضرت عول الحال

ایشان را سنگ کرد و دیگر ایشان را عبرت باشد و حرمت حرم را اهل عالم هویدا کرده و پس اهل آن

روزگار برای اعتبار اولی الابصار یکی را بر کوه صفا و دیگری بر کوه مروه وضع کردند و چون روزگار

برین بر آمد بت پرستی میان اعراب و روایش عرب فاش گشت سفله و جهلا اعراب هر دو

را با خدا معتقد کرده می پرستیدند و در زمان جاهلیت اخلاف عرب کرد ایشان طواف ادعیه

و در موسم حج تعظیم ایشان را رکنی عظیم دانستند و چون مقدمه احکام شرایع شایع گشت

و اعلام اسلام بکتابه فتح و نصرت معلوم شد   زبوت الشریعة نسیم لطف وزید   بهار

حقیقت گل مراد شکفت   استیصال عرب با عمال مهاجر و انصار گشته امارت مکه و زیارت کعبه

بر خدام عتبه عرش احترام حضرت سید انام علیه الصلوات والسلام قرار گرفت و مؤمنان از

طواف صفا و مروه که نشان کفار بود عار آمد حق سبحانه بدین آیه طریق جواز با ایشان باز نمود

و فرمود که صفا و مروه از علامات تعظیم و نشانهای محبت دوست تا چو که در طلب آب میان ایشان

سعی نمود و محل اتمام این سخن سوره ابراهیم خواهد بود   پس هر که قصد خانه خدا

کند با عمال مخصوصه در حالت احرام   یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصر بدان وقتی

محرم بود   پس بسیج گناهی نیست بر وی   در آنکه طواف کنند یا سعی کند

و سعی نماید میان ایشان و این سعی بمذهب شافعی و مالک و بروایتی از احمد فرض است و از اجزا ارکان

و نزد ابو حنیفه از واجبات حج است و ترک آن بهیچ وجه روا نه و بهیچ چیز بدل آن نباشد

نه از ارکان و قربانی بجای آن بشمار آید ... صفا و مروه چون در جوار خانه کعبه محترم واقع شده اند

سعی کرده تعظیم میان ایشان مقرر شد و الجار ثم الدار   تو نیز اگر نظر دولت طلب

دار در آی و بحرم دولتی که جلوه گاه نظر کبریاست جنبه ... که عزیز و سرور و مقبول

هر خلق نبوی   هر که از معنی خبر یافت   و از ... نظری یافت   ... مقبول

... صفا رتبه صفوت دل و دستان است در مقام معرفت

و مروه عبارت از مروت نفس عارفان و در راه خدمت و سعی گویند نوع را بواسطه صفوت

و از کدورت مخالفت صفا گویند و نفس را برای نگاه داشت رسم مروت در مرتبه خدمت

فلا جناح علیه ان یطوف

مروه خوانند واین صفوت و مروت در نهاد بشریت از آن نهاد فضل الهیست بابی والان
کو هر شریف نفیس در این صدف کثیف خسیس از کی آمدی ای درویش اوان نظر در صدف [illegible] و
عارفان سیح دار هر کو هر شرف ذوالنون که بد مردی را دیدم که طاهر شوریده داشت و باطنی آرمیده
دل بولایت او کواهی میداد و نفس او از صورت دو تیز میفرمود در میان صورت دل و نکوهش
نفس متامل بودم که ناکاه آواز بر در من نکاه کرد و گفت یا ذوالنون نعت الحکم الله و دو الله ف
صدف بشریت دی نی در رست ور آبت [illegible] را به چه بگذار غاشیه صدف که [illegible]
جکر نصف بگو و صدف را بگذار در بحر الحقایق فرموده که صفا و مروه از سنگ بر جهت
در ظاهر و صفوت و مروت از شکار حق در باطن صفا دلت رت بشریت و مروه بروح سالک
عارف در میان هر دو بقدم سعی در طلب فتوح زمانی طواف مروه مروت روح میکند و اقبه
احوال باطن و مرا در احوال ظاهر وکاهی طوف صفا صفای سر میفرماید بقطع تعلق از مکونات و
صدق توجه بحضرت ذوت گفته طواف سر بتعظیم امر الهیست و طواف بشفقت علی خلق الله و
اتصاف بین دو صفت یعنی صفوت و مروت انراکه صفای نیت مروت مروک بنود [ومن تطوع خیرا]
اگر بطوع و رغبت خویش عمل نیکو بجا آورد بر زیادت طواف و ادای نوافل حج یا عمره در سیل
تبرع و آئینه آن شکر نعمت بود و از روی [فان الله] پس بدرستی که خدای جزا دهنده و
شاکر است عارفان حقیقت شکر را چنین گفته اند که نگاه بزرگ را از بنده در کوزراند و طاعت خود
را بقبول بزرگ کند [علیم] داناست بعمل نیکو کاران یا بنیت ساعیان صفا و مروه و اهل
تطوع و سعی ظهور تحقیق نیست پس اوقات شیار دی کیند حق را بپرستد سرا دیدکه کمان و حق
موجب ظهور و فواد است چنانکه احبار یهود راکه درشان ایشان آمده است [ان الذین]
بدرستی که آنانکه از علما و روسای یهود از روی حسد [یکتمون] می‌پوشند [ما انزلنا] آنچه
فرو فرستادیم [من البینات] در سخنان روشن در تورات چون حکم رجم [والهدی] دو راه نموده نعت
و صفت محمد صلی الله علیه و این پوشیدن ایشان محفوظ میدارند با روشن ساختیم برای مردمان
در قرآن و احبار یهود می‌پوشیدند اگر چه مورد آیه خاص است اما بعضی علما تفسیر آیه را عام میدانند در
باره هر کسی که نزد او علمی باشد از علوم دینیه و او مستحق میپوشد و من منع العلم حبل بطلاح
از ابوهریره مرویست که مردمان میکویند که ابوهریره حدیث بسیار نقل میکند و اگر نه حرف این آیه

بود آن کسی

بود آن کسی یک حدیث از من نشنودی [اولئک یلعنهم الله] آن گروه که میپوشند لعنت میکند ایشان را
خدای میرانند و از رحمت خود دور میکند [ویلعنهم اللاعنون] و لعن میکنند بر ایشان لعنت کنند
کان یعنی ملایکه یا همه آفریدگان جن و انس یا پرسیدند که آن خدای بجای و لعن لاعنان سوال لعنت
است از حق بر این وجه که اللهم العنهم و در کشف البیان آورده که هر که هر یکی لعنت کند آن لعنت
بر آسمان متصاعد شده بر آن کسی فرود آید اگر او دراست لعنت نه چه بلاغی باز گردد و د
اگر او نیز مستحق لعن نباشد بهود رجوع کند که ایشان نزد ایشان بر سبب مستحقات لعن را حقیقت
[الا الذین تابوا] مگر آنانکه بازگردند از شرک یا جای هود از محقیت
و از این طریق سر آنها لعن بیاشند [واصلحوا] و بصلاح آوردند کار را آن شده
بطاعت یا توبه کنند از کتمان نعت حضرت رسالت صلعم [وبینوا] و بیان کنند از صفات حضرت مصطفی صلعم داخل میشده
دور مقام تدارک ما فات باشند [فاولئک] پس آن جماعت
میدا شده یا توبه خود بیش بردم آنان که کتمان کنند تا نام کفر از ایشان بر خیزد [اتوب علیهم]
کوینی توبه از صلاح بازگردم بر ایشان برحمت و در گذارشان در گذارم [وانا التواب] [الرحیم]
و منم قبول کننده توبه بندگان مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ورد
بجا برآورده که بعد از نزول این آیه جمعی یهود بامید قبول توبه اسلام آوردند و بار دیگر ترت شده
بکفر باز گشتند و گفتند ما را عنایت جانب خود باشد دو دوستان خود مستغنی نیستیم [ان الذین کفروا وماتوا]
آیه آمد بدرستی که آنانکه کافر شدند از یهود بجحود بنبوت محمد صلعم و بمردند
توبه ناکرده [وهم کفار اولئک] در ایشان کافر شدند و کافران حق آنها ایشانکه
[علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین] بر ایشان لعنت خدای لعنتی که قبل از این ذکر کرده لعنت بود بر ایشان در حال
حیوة و این لعنت بعد از ممات و لعنت فرشتگان و لعنت
همه مردمان مراد از این ناس مومنانند که انتفاع ایشان باللعنت ثابت و اگر بر عموم
کیرند این در قیامت خواهد بود که اول صراط کافران لعنت کنند پس فرشتگان پس همه مومنان
حتی که کافران نیز بر کافران لعنت کنند و بعض لعنکم بعضا [خالدین فیها] جاوید باشند در
لعنت و در آتش دوزخ آتش کذاشته پس اظهار شده بر ذکر تفخیم شان آتش و تهویل آن باشد
یا اکتفا کرده بدلالت لعنت بر آن چه لعنت مودی به آتش است [لا یخفف] سبک کرده نشود
[عنهم العذاب] از ایشان عذاب دوزخ زیرا که انقطاع ندارد یک دم زیادت [illegible]

ز دنا هم عذابا فوق العذاب وبستند ایشان که مهلت داده شوند جهت باز آمدن بشیمانها

یا بران اعذاب منظور شوند نظر رحمت خاصه و گفته اند علماء که وعده و وعید در این ... ذکر توحید و وعید از

وعید کفار ذکر توحید و دلایل آن که موجب امنیت از وعید بیان میکرده و میگوید خدای شما

معبود شما یکتا و یگانه واحد است در ذات تجزی و انقسام بر وجه نیست بلکه فردیست

در صفات بی‌شبه و نظیر و شبیه بود و در افعال یکتا است در افعال بظهیر و شریک احتیاج ندارد و احدیست

در استحقاق قدم باو در ازل هیچ چیز نبوده و بعد از وی هیچ کسی نباشد تقریر

وحدانیت است و از آن توهم آنکه در وجود الهی باشند و مستحق عبادت بود مگر ذات یکتای

او نفی کرد که هیچ معبودی نیست مگر او همچنان حجت نیست بر وحدانیت او زیرا که

او بر صفتی است اصول و فروع نعمت است و ما سوای او یا نعمت باشند یا منعم علیه پس مستحق

عبادت نبود مگر ذات یکتای او در این عزیزی سرّ لطیف ربوبیت و لطایف عبودیت در کلمه الحکم جمع

کرده هم اشارت که در نام الوهیت هیبت و هم لطف است که در رحمن آن اضافت هیبت الهم ذات

نیست که جمیع صفات کمال است میگویند هیبت بعزت جلال و وصف جمال از آن است هم تقرّب اوحاد

منقطع و تشریف بتنبیه الهی کاف هیم است بوفا آدمی قدر این خطاب بداند و عزت این رقم

اضافت شناسد عجب نبود این اضافه ذکر که الحکم در حقایق التحقیق آمده که کعبه را با اضافت

بالنفس خود تخصیص کرد پس قبله‌ست از بهر آدمیان تا بسجود فرشتگان کعبه نگاه خلیل

آذر است دل نظرگاه جلیل اکبر است ای درویش نه آنست که خداوند وی را در جنبه که بندگان

همه بنده باشند و از استحقاق آنست که شان این اضافت بنام وی موشح کرده اند از

عنایت اکرام و نهایت احسان و انعام در باره چیزی که این عنایت و عطا فرموده که الحکم

هنوز نه عالم بود و نه آدم و نه نام حدوث و نه ذکر قدم و نه رسوم و ارکان و نه آثار و اعیان که

او کار ساز مهربان بود و تربیت مقدرات رستنی و نشانها از مفهوم تو هنوز در عدم بودی

کار او قسم دولت بر تو میکشید و تو هنوز در خواب ناز بودی می غنودی که تراز بیرون آری چیزی

نابود هم در سرای وجود که تو از غایت عنایت خود ... رقم میکردی شیخ طریقت

هر طریقت در مناجات فرموده که الهی من بیانم که تو بودی و ما نبودی ما بیت خود و ما ... انی

خدایا هم با طلب داد ... مرا از اول ... ای ... الهم از ... بجای ماکرد ... باز ... الهم

بکلیم ... آنچه خود ... آفت از آن ... که مونو کرد آب ... کرد ... از ... فوت

کریمان کرد ... کرده ... که بجنبیده و کوشش ... تو با چندان که ... نور ... از ...

منفس ... دادی ... و در صحابه از ... روایت کرده که شنیدم از رسول خدای

در اسم اعظم در ... دو آیه است یکی و الحکم الله واحد دیگر لا اله الا هو الحی القیوم و اسلام بلخ آورده و ...

ریف ... که چون آیه الحکم بر کعبه قائم ... و منی که ... در ... بود و نقش کنندگان ...

حالتی غالب شود و ظهور و نصرت و شوکت و عزت قرین حال او بود و در هم اوبیت والمبیز کل عبد

او آب آورده ... از صفت و حدانیت الهی خبر بکفار قریش رسید و ایشان بشنیدند و تعجب ...

در کعبه و حوالی آن نهاده ... رسیدند و تعجب کنان گفتند با چندین معبود ... هنوز ... کسی

... است ... شد ... آفرینش خلایق و چگونه یک خالق بود و ملکوت آسمان و زمین را

... او را گواه ... پس حق ... میگوید بایدکه ... آنجا که ...

... باشد و توانند ... مالک الملوک که ... سلاطین ... او را ... این آیه

... بدر ... که در آفرینش ... آیات قدرت بیان کرد ... آسمانها

... و در آفرینش زمین ... و ... آمدن شب و روز هر یکی را

... کشتیها ... اختلاف ایشان در طول و قصر

... تو ... که میرود در دریا بنفع مردمان یا چیزی که ... نفع ... دارد

... از آسمان باران ... و ... آب ...

... پس زنده ... ساخت ... کرد زمین را از آن آب ...

... عظمت ... ازل ... دلایل قدرت ... ان چیزیست که خدای فرستاده از

آسمان باران ... کرد ... و ... هر جنبنده ... و دیگر

... ... و ... و ... باب دیگر ... قدرت

... ... و ... و ... میان آسمان و زمین ... که ... که بهر طرف که حکم خدای باشد

... ... اشارت ... حکمت ربانی ...

بدایع فطرت ... و لطایف صفت الهی و عجایب قدرت نامتناهی ...

الله واحد

الرحمن الرحیم

ان فی خلق السموات

واختلاف اللیل والنهار

والفلک التی تجری

بما ینفع الناس

وما انزل الله من السماء من ماء

بعد موتها

من کل دابة

وتصریف الریاح

والسحاب المسخر

لقوم یعقلون

که خود از خود حرکت دریا بیند و در بعضی اخبار آمده که وقتی ملکی که این آیه بخواند و در دو تفکر کند و فکر در این آیه باستدلال از پی حکمت زند آن بر لحظه مبدع آن و لیکن بر سبیل اختصار در هر باب هر یک دو سه کلمه گفته می‌آید اما آسمان ها از صنعت ازرق و سقف معلق خیمه بستون برافراشته و علاق بر هوا معلق بداشته و از رفع سمک آسمان فسیح آن آسمان بدان بزرگی و شوکت بر دوش بدان نازکی و لطافت حصار از فتور مبنی بطراوت و مقتدر جز صانع قدیم و ناظر حکیم تواند که او ر از اختلاف اوج و حضیض نگاه دارد و فروغ چراغ آفتاب مسیح الکنب افروز قمر ز در برون بجلوه آرد و مصابیح کواکب و قنادیل نوراً لب که جز بدانت ظلمات را بجز نمی برون در خیال بازد فلک برهان دارد و بخشم فرزند خود را با حجاج حکمت آموز و از طریق حکمت حرکت دوری افلاک مستدل توان شد بر قدرت ایزد پاک تعالی الله این کرد آن کار نیست دیگر کردند که با اختیار نیست اگر در عزه گروانست با تحسین ذات کردن شده باید چه در طبع هر دو بار آمده که با کردنده او کار کننده است الله زمین با طبیعت مبسوط در دهان مضبوط حال و مآل جاودانست کفایت احیا و اموات هر دو که بر آن شاخ و شمال دو دریای پر جواهر و للالی با علی بعد زینت آراسته سراسر برآن کردن دل کرده در و اصناف الوان منتظم و در رنگ بوی و صلابت در رزقات بیکدیگر متفاوت و از هر یک کاری آید و برد انواع گلها چون جان تخم تخم دل ارض وا بعضی که از آن طیب جریان بیدا بخار بیان گفتنی چون باد زهر و مقناطیس و در متمثل آن افراط زیت نه نباتات متعلق با چون حبوبات غله و رنگ یا بر جا شکر و در نباتات چون فلزات چون زر و سیم که مدار معاش بر آن نهاده اند و بقیمت آن جواهر قیمتی مانند لعل و یاقوت و فیروزه و در و در او تعبیر اجزای او که بوسیله مخصوص دست است استدلال توان کرد بر حدوث وی و احداث آن جز بعلم و قدرت و اراده مدبر قدیم و قادر حکیم صورت نه بندد کوه و زمین و درخشم چو کان اوست گوشت از عرصه میدان اوست اما اختلاف لیل و نهار حجت آسایش آدمیان و دلیل عالمیانست و تعاقب روز و شب و زنگبار حبشی مسکین بیرون از آسمان فرو کوبد و وسط آن آنرا مسند افروزی حبشی بام پرده ظلام در سر کشد جهانا نهد رو بآرامگاه بخواب اندر آینده در دوش ... د و در زمانی که هند و شب تیره رای شب مرفت رحیل از خطه زمان بر دارد و در نور سپیده خاوری از روی شفق نیلوفری رخ بر نماید آن بجای خویش نماید عالم را جنبه طرب و امل و در جای بر آرد از بهر عمل پس تعاقب لیل و نهار رشتی حصول مصالح خلقت روز جهت کسب معیشت و شب از برای

آرام و رحمت

آرام و رحمت و انتظام این مصالح جز حکمت بالغه و رحمت در اسعه مبدل آثار و محول احوال تواند ما کشتی بر روی آب است که تعبیه کاروان بار بر بر و د رونده اگر با دستبان بای دره سیاه دهان بزرگ زمانه قطع کند آبوهای آب رفتار که در شنا کش عجب آب دارد و هم رنگ باد و دارد هم عنان او کنار قدرت بیزد اندر میان دارد مدام هر دو همواره بران همچو بیمن از کمان با وجود گرانی بار تاب لطیف روانست و بادی را نرم و سبک در رفتار آن ای عزیز آفرین آلات و ادوات که ترکیب کشتی از آن محکم باشد و کثرت آب که جریان سفینه بران منحصر بود و قیاس بادی مخصوص معین که او در تحریک کند و تقویت دل راکب که از زکوب بر وی بشر جز بقدرت آفریدگار و حکمت پروردگار صورت نبیر نیست و در ضمن استدلال بکشتی قصد دریا نیز مقرر است که طلوع قدرت او در نیز ازدام ساخته با کشتی برواست گذر د و با آنکه آب از بالای او قرار گیرد و بخصیص فلک منکر آن است که آب خوف و دوره اوست و جود عجیبه از عجایب دریا اطلاع توان یافت و دریا نیست خود ماهی و اشتغیه است چو ماهی ازان شور که کف بر لب آورده و از تیره دلی حبی درامر و امکنده تو بده انش از ... و چهار ماهی شد روان در دو روان دایم خود ساخت عز جبلی چون زمانه بشکم بود گهر در زیر پا نا شاک بر سر صاحب انواع امواج موصوف بر تاره نواج غرایب او در از اصناف جواهر و لؤلؤ و مرجان گرانی بدایع او در از حیوانات عظیمه الجثه و مثابات شریفه نافعه با یاد را اگر در غوغا و جمعیت و آرام و اضطرابش تأمل کنند و اقف توان شد بر تسخیر آدم صانع قدیر و فاطر خبیر کرده و رایت فرمان عالیشان اوست آخر از سر تا پای آن تا یخ خیرت حجت اما آب باران در روانست نمود حقیقی چند دارد از رقت و لطافت و رطوبت و عذوبت که بحکمی بر ابی و آن چادر بنشد الاحی به ز دامن آن آب بر صورت قطره جهت انتفاع ارضی بلاک و عاقل خیره دان بر سیم نیست در آثار آمده که دست قدرت نقم نیست بر هر قطره رشته است که بکجا فرو د آید و بجنبی کدام تشنه رسد یا کدام گیاه به تر شود و کدام قطره بدریا افتد و گوهر گردد در ظهور نباتات و حصول اقوات و ارزاق حیوانات با اختلاف صورتها و هیآت ... تفاوت الوان و طعوم و لونات و ظهور هر یک در وقت مخصوص جز بقدرت الهی تواند بود و احیای زمین مرده بدو آنکه راجح با ثم بنام طبیعی رسیده تحقیق فانه ای عزیز در زمستان رفتن زمین افسرده و پژمرده باشد نه بسبزه آلیش گشوده نای و نه گلی را برگ و نوای عروس آن

اوراق الحکون ... درافشانده و اسرار از آن استجار روی ارتفاع داد و قدارس نهاده
سبزه بتحویل غباری شده دسته گل است خاری شده چون فصل ربیع درآید قوت نامیه از سپاه
عمل چهره گشاید مرصعه سبز برات رتبه رسد تا آن حقوق که در ایام ربیع دو دعای طاقتش گنجد
از آب دریا بر داشته در اوج هوا علاقه اعتصام در رابطه ارتسام ایستاده که نماید در اطفال عهد
وجود یعنی نباتات را که از صدمات زمهریر دی لوم آزرده است از خشکی و نهال ... آن
پژمرده است برضاع اصطناع تازه و سیراب گرداند تا بکسوت لطافت و خلعت نضارت
سر از خاک بر آورده بزبان حال و تکرار فانظروا الی آثار رحمة الله گشاده باشند تا کنان
زمین هر زمان کنند ندا سبحان ... فانظروا الی آثار اما بحث دواب دو واب ایشان چهار
صنف باشند سکان آب از حیوانات بحریه و متوطنان ماتحت الارض از حشرات و هوام و
ساکنان فضای زمین از سباع و بهایم و سیران ساحت هوا از مرغان و در هر یک از اجناس
و انواع و اصناف و اشخاص ایشان صد هزار اعجوبه ظاهر است از اختلاف شکل و صورت و آواز
و هیات و حرکات و سکنات و هر یک از ایشان ملهمند بانکه غذای خویش بدست آرند و بچگان خویش
را چگونه نگاه دارند و مقام خود بر چه منوال سازند و صفت خود را به نوع شناسند و از دشمن خود
بچه حیله پرهیز کنند و این الهام نیست جز بفیض ملک علام خزان فیض ازل کسب ده هر
کسی را آنچه باید داده اما تصریف ریاح بر قدرت خالق ارواح و فالق اصباح دلیلی روشنست
اگر کسی در مبادی و کیفیت نشات آن تامل کند و بنظر تفکر صفحه ... که این ... از تبلیغ
و تفریق و تلقیح و تنقیه و تبرید و تخفیف اجزای سفلی و ازاله روایح ... آن ... دور هبوب
مبشرات و ذاریات ... و لواقح که ریاح رحمتند و در ... عقیم و قاصف و عاصف
که در بر و بحر ... و عذابست ... تفکر ... که در میان زمان یکی زمان چنان تندی
آید که درختان در هم شکند و سنگها در هم افکند و یکی چنان نرم میوزد که روح بنوازد و غبار ...
از آینه دل بر دارد گویی یاری آید نسیم باد نوروزی ازین باد ار مدد خواهی چراغ دل
برافروزی هر آینه از تفاوت جهت ریاح از جوانب و اطراف و اختلاف احوال ایشان
در لطف و عنف استدلال توان نمود بر آنکه ایشان مسخر تقدیر و مسخر حکم خداوند قدیرند اما
سحاب ... آتشبازند و ... سرافرازند ... بر چشم نور افشان آفتاب

ما ...

می پوشند و گاهی نقاب کحلی بر رخ روشنان گردون میکشند لعبتان صیادان زمین ... سعی
در کمر بستان زنند و قطرات لطافت آمیز بر ساحت خطه غبرا افشانند سحاب از رشک
مروارید بریزد ... خورده ... لطیف ... قطرات امطار
در ... نهاده ... زمین فرود آید ... منکشف ... گاهی ...
است و یکی از دلایل ... اوست که اگر دایم باشد ... حکمت اگر
بکلی منقطع گردد مضرت ... قدرت الهی در وقت حاجت او را
می آرد و ... مصلحت میدارد و ... منفعت میبرد ... قراین ...
هوا ... سحاب ای عزیز این آیات آفاقی بود که بدان بر وجود صنعت
استدلال توان کرد بدین وجه که اینها مصنوع و مخلوقند و مصنوعات را از صانعی و خالقی چاره نیست
و آن صانع ... زیاده از واحد ... تمانع منصوص علیه است یعنی لو کان فیهما آلهة
الا الله لفسدتا اما اگر عارف در آیات نفسی نیک متأمل گردد بر این قدرت برو ظاهر
خواهد شد ... مرتبه در تامل آنست که نفس ... بر بستان ... ارض
اختلاف لیل و نهار ... اختلاف نفس ... در حجر ... در بدن
آب منزل ... ارض ... ریاح ... غنچه
دلیل ... حیوانات ... ریاح ... طبیعی
... حیوانات ... برق ... رعد ...
گرم ... آیات ... مقدورات ... مقتضای ... سلیم
... نماید ... پیدا کرده ...
در انفس ...
در آیات آفاق ... آسمان و زمین ...
صانع را ... دلالت میکند ... از صفات
موصوف ...
... عقول ...
... صانع حکیم ... قدیم ...

با بصیرتان الحق آنها را دیکر و ندو در توضیح این آن میفرماید   و از مردمان کسی هست که فرامیکیرد
فرود از غیر خدای   همتایان و شریکان مراد بتانست که اهل کفر   دوست
میدارند ایشانرا   چنانچه الله را دوست باید داشت یا چنانچه شمای مومنان دوست
میدارید خدا را یا بر انسوال که از آن دوست میدارند یعنی تسویه میکنند میان محبت خدای و بتان
و کفته اند بسوی ایشان خود را در صفت خالق فرمان پذیرند بر دعوی که فرمان نمی بیاید جود
و آنانکه ایمان آورده اند   ایشان که بیت برد قوی ترند در محبت خدای بتی
دوستی مومنان خدای را بیشتر و بسیار تر است از دوستی کفار بتان را بچند درجه زیراکه دوستی
کفار اصنام را از روی تقلید است و محبت مومنان ملک علام از راه تحقیق و در پیش آفتاب
تحقیق چراغ مفروغ تقلید روشنائی ندهد دیگر حب مشرک عینی است می بینند دوست میدارد
و در دوستی عینی است ندیده دوست گرفته یا میدیدن عمر نکذارد و دیکر هر روز صد کفر بتی برآرآید
و معبود کیرد و در دوستی که بت بیچینی دارد چون دولت کاه یا بدرازد زر و سیم بزند و کاره و دوستی
ایشان حقیقی بودی از دو بدیکر میل نکردندی که دوست در ابدال نیست مومن کوید لیس لله عوض ولا عنه
بدل و در اخبار آمده که یا جلی دانستند از خرما و شیر است مهند در سال قحط او را بخوردند
فرشته از معبودی که بخورندش و روزی دهد تا معبودی که او را بخورند و روزی شود و دیکر روز قیامت
مشرکان را از دوستی بتان بیزاریست و مومن را محبت الهی افزوده تر این حسرکوینکه بی زیان
و در دین خود راغب بت میشوند چون ببینند در خیر هم چون قیامت قایم کردد حق سبحانه
بفرمایند تا ایشانرا با اصنام بر صفات حاضر کردانند و حکم کند که اصنام را در دوزخ افکنند و
ایشانرا کویند با معبود بدوزخ در آیید ایشان بواسطه آنکه دانسته باشند که بدوزخ در آیند
برون آمدن محالست ابا نمایند و حق تعالی کوید که رفت آن دوستی شما با ایشان پس
بمومنان خطاب رسد که اگر مرا دوست میدارید بدوزخ در آیید بکبار آن دوستان صادق
خود را در دوزخ افکنند و منادی از زیر عرش ندای میکند که والذین آمنوا اشد حبا لله دیگر
حب کفار مشترکست بحکم چندین معبود باطل را دوست میدارند و دوستی مومنان غیر مشترک
است و در دل جوکی دوستی را ره نمی دهند   دل در پی این آن نه نکوست ترا   یک دل
دار ایس یکی دوست ترا   دیگر حب مشرک بواسطه استبطالست و حب مومن بحکم و فرمان

من دون الله — کحب الله — والذین آمنوا

الی الدیان

رحمن میان وسوسه شیطان و امر رحمان فرقیست بر بایان دیکر مشرک در وقت بلا از معبود خود اعراض
نموده روی باضطرار به درکاه پروردکاری ارد فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله و مومن دائما در فراز
و نشیب و رضا نبیرا دست بنمیبرد   ای آرزوی دل بکو آرام دیکر مرب   دیکر آنکه قرب در خضوع خود   ٤
می بیند وی پرستد و مومن مرحق را صانع خود میدانند و بندکی میکنند در ثبت پرستش صانع
خود را با عبادت مشغول خود دیکر آنکه مشرک حاجت بر بتی رفع کند و وفا نشود روی بت دیکر آرد
و اگر مومن صد سال حاجت طلبد و مراد نیابد روی بکرد اند و رشته امید قطع نکند   اکر بیام مرادی
در نیابیم   ز درگاهت نتابم روی تا جانم   دیکر مشرک بت را بطمع تقرب پرستد ما نعبدهم الا لیقربونا
الی الله و مومن حق را خاص و خالص برای او عبادت کند که مخلصین له الدین یکی از بزرگان فرموده که من
از خدای شرم میدارم که او را از خوف دوزخ بپرستم همچون بنده کاهل طمع که اگر نترسد کار نکند و بجهت
شرمنده ام که با مید بهشت عبادت کنم چون مزدور بد که تا مزدش ندهند بکار مشغول
نشود بلکه او را پرستش برای آن میکنم که مستحق معبودیت اوست   ترک عبادت
زتو در بندتو   غیر تو زینت پرستش سزد دیکر حب کافر طبیعیست که بت را بهوای طبع پرستند
و دوستی مومن عقلیست که از روی دانش پرستش کند دیکر محبت کفار بیت فانی نفس
و دوستی مومن محبتی باقی زاید حقیقت چنین است حب انست که اول خدای ایشانرا دوست
داشت که یحبهم تا ایشان او را دوست داشتند که یحبونه پس دوستی ایشان مر خدای را بدوستی
خدای ایشانرا باز دوستی اکر در ان دوستی خدای ایشانرا بیک آمدن کفایت
بودی حضرت دوست بر دوستی ایشان کواهی میدهد و شهادت دوست بر محبت دوست
تاکید کرده باشد پس بچندین وجه معلوم شد که محبت مومنان مر خدای را بیشتر است از محبت
کافران انداد را و از نیست که اهل ایمان بهیچ وجه از حق نکذرند و از محبت وی باز نیابند
و میدانند که اکر بکردند چنین دوستی دیکر نیابند ای بیچاره خدای چون تو مقدور بسیار است
اما تو چون او خداوندی نداری شبلی گفت بتوقف از سکی آموختم که وقتی بر در سرای خفته
خداوند سرای بیرون آمد و او را براند دیکر باره باز آمد باز بیرون براند تا سه نوبت شبلی کفت
من کفتم این سک چه نفس خسیس که هر چند او را میرانند باز می آید حضرت رب العزت آن
آن سک را بسخن آورد و کفت ای شبلی کجا روم که خداوندم اینست   از دوست بعید بود

ولو یری الذین ظلموا

و چون ببینند

جفا کردند بر نفس خود وروز رفت عذاب ما

و چون ببینند آنانکه بر خویش ستم کردند آنچه از انواع عذاب خواهند دید معنی این بود که اگر توبه کنند

اذ یرون العذاب

ظالمانرا دلی فرو آرد

انکه که ببینند ایشان عذاب دوزخ را روز قیامت معاینه در

فرو آمده که بفهم با خود بستند معنی چنان بود که بدیشان نمایند عذاب هر وجواب لو حذف شست علی عرب

گفته اند هر کجا لو در جای استعمال نمایند که مشتمل بر تشویق یا تخویف باشد عادت است

که جواب نیارند تا خاطر سامع بر هر چیزی که مناسب داند فرود آید و هر دل بهر صورت که تواند

ان القوة لله جمیعا

بست توجه کنند و اینجا بر تقدیر حذف جواب اینست که بدرستی که قوت الله آنرا باشند

انکه هر قدرت و غلبه مر خدایراست و بر تقدیر خطاب جواب اینست که بدانی که را

ان الله

و خواری ایشان تا بدانی هر قوتها او را آن خداست واز آن که بکسر خوانند جمله است نوبتها

و آن نیز مراد شود که خدای تعالی سخت عقوبتست برای ایشان ~~سخت~~ شدید

عذاب در دوام و عدم مهلت حقیقت و گفته اند که حق سبحانه شدید العذابست

آن هنگام که بیزاری کنند معنی مضارع را بلفظ ماضی یاد کرد تا در نفوس قرار گیرد و بحقیقت داشته

الذین اتبعوا

که وقوع خواهد بود یعنی روز قیامت تبرا خواهند کرد آنانکه پیروی ایشان

من الذین اتبعوا

کرده اند از آنان هیچ که متابعت ایشان نموده اند ای عزیز در روز قیامت که

زبانه آتش عذاب ظاهر کرد و بتوایان عهد شرک و جوران که کفر از ضعفا و سفلکان امروز

بر بلا ایشان می بروند بیزار گشتند و گویند ما شما را بر هرانی و نیک ثبت نخواندیم با شیاطین

از آدمیان تبرا نموده گویند ما در اغوا و ضلال سعی نکرده ایم و ببینند عذاب درد را

وتقطعت

را هم تابعان هم متبوعان و بریده شود از ایشان سببهای نجات یا بهم الاسباب

اسباب و روابطی که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و رحم و دوستی و محبت در هم پیوندی که

بستند هم یکبار منقطع کردد و سید آن گوید آن اسباب اعمالی که از دنیا که بران امید وقوع قربت

و نجات بود و هر در یکبار فرو گذارند و بران هیچ ثمره مترتب نشود و جعلناه هباء منثورا

وقال الذین اتبعوا

و گویند آنها که متابعت میکردند یعنی چون تابعان بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند

لو ان لنا کرة

گویند کاشکی باشد ما را بازگشتنی بدان جهانی تا بیزاری فنتبرأ

لم تبرؤا منا

کنیم از ایشان آنجا چنانچه ایشان بیزار گشته اند از ما اینجا همچنانکه بیزار کردند کذلک

یریهم الله

کذلک

یریهم الله اعمالهم

کردار های

همچنین که عذاب بدیشان نمود بنماید خدای بدیشان

حسرات علیهم

جمله از جهت حسرتها و پشیمانها برایشان و آن اعمالیست که بزعم ایشان حسنه

ایشان را

بوده چون عبادات محتاجان و رفات و مراسم ضیافت و حج و عمره و ختان و امثال آن هم

حبط سازند بسبب حسرت ایشان گردد و حسرت نام تلف و انقطاع از حصول یا اعمال سیئه

که مباشر آن میشدند از قتل و دفن بنات و استحلال محرمات موجب مزید حسرت شود یا انکه پرستش

بتان را بامید تقرب خدای میکردند از عبادت معبود ان خود نا امید شوند حسرت ایشان بیفزاید

سدی گوید منظر ایشان در آرند و قصرهای عالی و غرفه های جنت بدیشان نموده گویند که اسم

بردار بی میسکر و بید این منازل مقر و منزل شما میبود حالا مومنان میراث میگیرند دین محل

وما هم

بخارجین من النار

حسرت ایشان زیاده گردد و ایشان نزول از حسرت و ندامت بدوزخ در آرند

و از آتش زیرا که برای

بیرون آیندگان

و نیستند تابعان و متبوعان

آن زنده شده اند جمله استمرار آورد تا دلالت بر خلود کند و نا امیدی از خلاص و قطع طمع از رجوع

بدنیا و این رد سخن ایشانست که لو ان لنا کرة در وسیط از ابن عباس نقل میکند

که عدم خروج در حق بنت که حضرت رسالت صلعم از حکم اخراج کردند بعد از بیان اعمال سیئه

کافران که بحسرت میکشند مقدم اعمال صالحه که موجب حسرت و ندامت نباشد ایراد میفرماید

یا ایها الناس کلوا مما فی الارض

بعضی از آنچه در زمینست نه همه آنچه بود در

ای مردمان بخورید

زمین چیزی باشد که قابل خوردن باشد یکی را در حکم شرع تا فهمی سبب آنکه کل میخورد

جمع شهادت کردند شیخ ابو سعید تو چرا کل نمیخوری گفت نه خدای فرموده است که کلوا مما

فی الارض شیخ گفت مما فی الارض را حلال کرده است نه ارض نه ارض را نزول آیه در شان

کنانه و ثقیف و غیر ایشان از قبایل عرب بود که چیز ها را به رزق خود حلال حرام میکردند

چون بحیره و سائبه و وصیله و حام و شرح هر یکی بجای خود بیاید حق تعالی فرمود که بخورید از آنچه

حلالا طیبا

در زمین آفریده ام آنچه خوردن آن مباحست پاکیزه که در وی شبهه نیست و گفته

اند حلال آنست که در وی شبهه نبود و طیب آنکه مستلزم منقصت نباشد یا حلال آنچه بود که از وی

عقوبتی نبود و طیب آنکه از خلق آن در آن منتی نباشد یا حلال آنست که حق بران حجت نگیرد

ولا تتبعوا خطوات الشیطان

و پیروی مکنید

و طیب آنکه خلق را بران خصومت نبود

گامهای

انه لکم

عدو مبین

انما یأمرکم

ابلیس را یعنی به او مرید و در تحلیل حرام و تحریم حلال کام بر کام او منهید خطوات آثار او
است یا طرق او یا نزو رود معاصی یا محقرات ذنوب بدرستی که شیطان مر شما را
دشمنیست آشکارا یا آشکار کننده دشمنی و علامت علاوت او آنکه پدر شما را
به وسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را نیز بر غوایت بدوزخ برد و بدین جهت
حذر ازین شیطان که میفرماید شما را بدی و کار زشت استعاره
کرده اند امر را برای وسوسه و تزیین شیطان و تشبیه نموده اند و در تسلط بر آدمیان
با مر مطاع و ایمای نموده که درو ... وساوس مانند مطیع تا ازین صورت ...
مرتدع و محترز گردند شرم نداری تو که باین کمال در ره ابلیس روی با عال سو الفظ
است عام مر قبایح را و فحشا آنست که در قبایح از حد در گذرد و گفته اند هر معصیتی که در شریعت
بران حدی واجب نشود آنرا سوء گویند و هر چیزی که موجب حد باشد چون زنا و سرقه و شرب
خمر آنرا فحشا خوانند یا سوء گناهان صغایر است و فحشا جرایم کبایر را یا سوء جرمیست که عقل صاحب او شود
و فحشا گناهی که بعد وقوع بایدا سوء آنچه عاقبت او بندامت کشد و فحشا آنچه شرع و عقل
بقباحت او حکم کند و در عرایس الحقایق گوید سوء مختص است بدانچه نفس را در وحظی باشد
و فحشا اختصاص دارد بانکه شیطان را در و حظ افزاید امام قشیری فرموده که سوء میل بدنیا
و فحشا متابعت نفس و هوا و نیز و حکما گفته اند سوء رذایل قوت غضبیه است و فحشا رذایل قوت
شهویه و حقیقت آنست که سوء و فحشا متناول اند جمیع معاصی را و ارمی بر و کبایر و شیطان آدمیزا
بران میفرماید و دیگر امر میکند که بگویید یعنی بدروغ قایل شوید و افترا کنید
بر خدای در تحلیل محرمات و تحریم طیبات آنچه نمیدانید حقیقت آن را
از حلال و حرام پس عدول کرد از خطاب متابعان شیطان تا دلیل بود بر ضلالت و حقیت ایشان
و آنکه استحقاق و اهلیت خطاب ندارند و کوثر التفات نموده بعقلا میگوید بدین اعتقاد گرید
در جواب ناصواب ایشان بشنوید و چون گویند مر این طایفه را که قاعده حلال
و حرام ایشان بر طبیعت نهد و شرع پیروی کنید آنچه خدا فرو فرستاده در
قرآن از حلال و حرام گویند نه بلکه پیروی کنیم ما آنچه
یافته ایم بران چیز این سخن کفار بنی عبدالدار گفته اند و حکم که پیغمبر صلعم یهود را

وان تقولوا

ما لا تعلمون

واذا قیل لهم

اتبعوا ما انزل الله

قالوا بل نتبع

علیه آباءنا

بالسلام دعوت

بالسلام دعوت کرد و شرایط ترغیب و تحذیر بجای آورد رافع بن خارجه و مالک بن عوف گفتند
این سخن تو نمیشنویم و پدران ما در علم بهتر بوده اند از روش ایشان الحرف تعالی فرمود که
ایا متابعت پدران میکنند اگرچه بودند پدران ایشان میگویند
که نمیدانستند و فهم نمیکردند چیزی را از امور دین و راه راست نیافته
بودند پس برای این خلفان که سخن حق را اتباع نمی نمودند و آنچه استماع میکردند حقیقت آن در
نمی یافتند مثلی آورده می گوید صفت بنده دهنده کافران
چون صفت کسیست که بانگ میزند بجا نوری که نمی شنود
مگر صوت ندا و آواز ... و نهم نمیکنند دعا و طلب فعل استعمال کنند و ندا جهت
جواب یا دعا برای قریب است و ندا برای بعید یا دعا در سر است و ندا در جهر یا نیز غیر ...
است و دعا سخن معین در وعظ آیه بدین وجه نیز نسبت باید که مثل ایشان که بت را میخوانند مثل
شبان است که گوسفند را میخواند که گوسفند از آن صدا و ندا فهم ندارد و بحقیقت آنرا نیز ...
این کافران کر شدند از شنیدن حق گنگ شدند از گفتن سخن خیر کور شدند
از دیدن راه راست پس ایشان در نمی یابند آنچه تو بدیشان آورده ای در نفس
الامر عقل درست شده اما چون در استدلال استعمال نمیکردند ایشان را در مرتبه عقلا فرود آورد
چنانچه کفار را از خوردن بعضی اطعمه حلال پرهیز میکردند ایشان نیز از آن کردند دل آن این سلام
و اتباع او از مومنان نیز از لحم ابل امتناع مینمودند برای ایشان نیز آیه آمد که ای
گروهی که ایمان آوردید بخورید از حلالات آنچه شما را روزی داده ایم محققان
گویند چون سابقا بندا عام با عوام خلق در قدر روش و صفت ایشان خطاب فرموده
در آن حلال و مباحات را تقدیم نموده جز از حرام نهی نکرد و ثانیا اهل خصوص را در بیخ طیبات زند
تا در تناول مباحات توسع نکنند بلکه از انها حلال محض برگزینند و از حلال محض طیبات
رزق اختیار فرمایند و در امر بخوردن دو فایده است یکی آنکه تا آن فعل با مر باشد نه بطبع و دیگر
صفت از ضرورات ممتاز گردد و از حقیق طاعات طبع بقول ولکن ای انوار شرع آید و دوم
آنکه ثواب و هدایت نیز یا امتثال این چنانچه مکلف میشوند بارتکاب امر صلوة و زکوة و در اخبار
وارد است که مومن را مزد میدهد و در چیزی حتی در لقمه که در دهن خود نهد و در روایتی در دهن امرأت خود

او لو کان آباؤهم

ولا یهتدون

مثل الذین کفروا

بما لا یسمع

صم

بکم عمی

فهم لا یعقلون

یا ایها الذین آمنوا

من الطیبات ما رزقناکم

و امر باکل طیب برای آنست که از لقمهٔ پاک عمل پاک زاید ان الله طیب لا یقبل الا الطیب
حضرت رسالت صلعم سعد وقاص را در جواب آنکه میگفت یا رسول الله از خدای درخواه تا دعای
من اجابت کند فرمود ای سعد اطب طعمتک تستجب دعوتک خورش خود پاکیزه ساز تا تیر
دعای تو بهدف اجابت رسد ای عزیز لقمه چون قطرهٔ باران است که در دهن صدف بران
رود و جواهر اعمال بمنزله در آید هر چند آن قطره در صفا بیشتر باشد گوهری که از و منعقد میگردد
درخشنده تر بود قطرهٔ باران تو چون صاف شد گوهر دریای تو شفاف شد لقمه در
اصل باشد حلال زان نخیزد بکردر ضلال و چون نتیجهٔ اکل طیبات با علم بانکه رازق اوست
صفت شکر خواهد بود لاجرم در عقب امر بخوردن حلال میفرماید و سپاس داری کنید
مر خدای را بر روزی دادن و حلال کردن طیبات بر شما اگر هستید مر او را روی
صدق مراد وری پرستید چه عبادت تمام نشود الا بشکر و بعد از امتنان باحلال طیبات
بیان بعضی از محرمات که کفار حلال داشتندی میکند جز این نیست که حرام کرد خدای تعالی
بر شما مردار را و الخنزیر که او را ذبح نکنند هم خوردنش حرامست و هم بیان
کردنش و خون روان نزد و بحدیث صحیح دو مردار یعنی ماهی و ملخ و دو خون یعنی جگر و سپرز
حلالست و بعضی علما خون خشک را قیاس بر جگر کرده پاک و خوردنی دانسته و دیگر
حرام کرد گوشت خوک را اگر چه حکم حرمت شامل جمیع اجزای خنزیر است اما خاص کرد لحم را که اعظم اجزاست
یا مقصود بالاکل اوست و شحم نیز تابع لحمست و حرام کرد آنچه آواز برداشته شد بآن در
وقت ذبح برای غیر خدای یعنی بتان را مذکور یاد میکنند چون مشرکان باسم المسیح
گویند چون ترسایان چه آن نیز مردار دارد پس هر که درمانده شود چه گرسنه و یا زده باشد یا بخلاف
بر وجهی که حقوق تلف نفس یا عضو باشد در حالتی که ستمکار نبود یا طالب معصیت نباشد
یا قاطع طریق یا بیرون آمده بر امام و نه تجاوز کننده از حد شرع سهل بن عبدالله گوید باغی
مفارق جماعت است و عادی تارک سنت و چون چنین بیچاره از آنچه حرامست او مذکور است بخورد
بر وی هیچ گناهی نیست در خوردن آن شافعی رحمه الله بر عاصی و ظالم مضطر را
باکل میته و گوشت رخصت نیست و ابو حنیفه رحمه الله او را در خوردن میدارد بخوردن
و میگوید قتل نفس خود حرامست پس او را برای بقای نفس تناول آن روا باشد و بعضی در عدد آن را
حمل کنند

ان کنتم
اتماحرم
المیتة
الم الخنزیر
وما اهل به
فمن اضطر
غیر باغ
ولا عاد
فلا اثم علیه
واشکروا لله
ایاه تعبدون
علیکم المیتة
والدم
لغیر الله

حمل کنند اکل و تصرف در آن بقول او با قی است که زیاده از قدر حاجت خود باید خورد و ستم کند و فقهای
انکه و غیره منیه یا بدیگری فروشد و چون آن باشند نیز نکو بخورد بدرستی که خدای
آمرزگارست مر کسی را که عند الضروره خورد مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان
در تناول محرمات و حضرت اکثر ارباب اشارت آنها که علم کو پرستند بر اهل ظاهر حرامست بلبان طریقت
نیز ارباب بواطن حرام کرده اند اما هر یک از ایشان را نسبت جنس بیست مردار صفت دنیا است
که رک آن هوا و حرص و آز نحیت در بود از آنست و دم شهوات نفس نیه که بجرد محرم آدم تجری الدم جیان
الست و لحم خنزیر هوای نفس و نسب نفس بخنزیر از آن جهت حرص و شره و حقیقت و خباثت ظاهر
و بطن او بیست لایق و موافقت و آنچه بنام غیر حق ذبح کنند طاعات و عبادات بدعت و ما لیست
که از جمله اضطر عادی باشد پس هر که در حالت اضطرار عادت افتفی را یا غی نجد یعنی بر جمع دنیا
و مولع بر شهوات و متوجه بر استیفای حظوظ نفس یا عادی نباشد یعنی از سر صرف قناعت در گذرد و دنیا
بقدر حق و لستر عورت کفایت کند این چنین کس که از شرع نا بعد و بیع محرمات بقدر کفاف
در حقیقت حرجی نیست و بزرگی دوین باب گفته است آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی علوری
اگر طلبش میکوشی باقی همه بدیک آن نیرزد و مشندار تا عمر گران مایه بدان نفروشی در تیسیر
آورده که کفار بعد از نزول توبیخ ایشان باستحلال محرمات رجوع باحبار نمودند پرسیدند که این است تعظیم
که محمد صلی الله علیه پیغمبر است و آنچه از حلال و حرام بیان میکند سخن خداست ایشان حق را
پنهان داشتند گفتند پیغمبر آخر الزمان نیست و نعت او را بحکم خوشنودی پنهان ناکامی بوند بجهت اخذ رشوه و خوشنودی عوام
بدرستی آنانکه می پوشند آنچه فرو فرستاده خدای از نعت پیغمبر
رعایت و موافقت رضای هوای عوام
و احکام آن اگر چه سابقا ذکر کتمان ایشان گذشته اما غرض آن مبین نشده و اینجا تبیین غرض و
تعیین نعت کتمان آورده است بدین وجه و بدل میکنند بدان کتمان
بهای اندک از رشوت و غیره آن گروه نمیخورند روز قیامت
در شکمهای خود مگر آتش و ذکر شکم برای تاکید است چنانچه بطیر بجناحیه و اکل در غیر تناول
استعمال میکنند چنانکه گویند فلان کس مال می خورد و تبع کرده تلف میکند پس اینجا ذکر بطن دلیلست
بر آنکه خوردن آتش خورند ملا فات عرفی ذو است و یا امروز رشوه میخورند یا کنایت است از آنکه

ان الله غفور
رحیم
انّ الذین یکتمون
ما انزل الله من الکتاب
ویشترون به ثمنا قلیلا
اولئک
ما یأکلون فی بطونهم
الا النار

آتش در درون ایشان باشد چنانچه بیرون نیز هست یا بغیر و باطن میسوزند یا مراد اعلام و اطلاع است

بسی که آتش میخورند در حبس الحقاق آورده بو علی و قول که خلاف شرع از ایشان صادر میشود

از آتش محبت و در کانون دلش ظاهر کردند چنانچه در مشرق حرارت است که چون آدمی

حرارت در مزاج پیدا آید رطوبات اخلاط را محترق کردند سوء التشی الحی نیز که از علاوت طاعت

بد جدید و فوت شود و بحکم چنین است صاحب این آتش را با جمال ... است

الی وصله لمی فراق چون ... آتش ... لاجرم ... آتش ...

ولا یکلمهم الله

... سخن با ایشان نگوید ... و خیر و نفعی در سخنی آن بود چون امروز سخن حق نگفتند فردا سخن حق نشنوند

و گفته اند عدم تکلیم کنایت از غضب است چنانچه در عرف گویند فلان با فلان سخن نمیگوید یعنی بر وی

خشمناک است یا آن است که با جابت نکردن دعای ایشان

ولا یزکیهم

از اعمال خبیث یعنی گناه ایشان سوخته باشد ... عذاب خلاص ... نکند و هر که از ... محروم است آینه معذب باشد

ولهم عذاب الیم

و درد ناک ... آن گروه آنانند که

اولئک الذین اشتروا الضلالة

بخریدند ... گمراهی را

بالهدی

با یمان و معرفت و این معامله دنیا است

والعذاب بالمغفرة

و بخریدند عذاب را بآمرزش و این سودای آخرت است

فما اصبرهم

پس چه چیز ایشانرا شکیبا کرده است ... پس چه شکیبا ... اند ایشان

علی النار

بر آتش دوزخ که ابد الآبدین در آن ... افعال ایشان در ... بی دیانت ... آتش باشد

ذلک

این عذاب مر ایشانرا

بان الله نزل الکتاب بالحق

بسبب آنست که خدای فرو فرستاد کتاب یعنی توریة را ... و حکم

... جون ... کتمان ... پیغمبر صلعم کوشیدند یا قرآن ... و ایشان ... آنرا

و ان الذین اختلفوا فی الکتاب

و بتحقیق آنانکه اختلاف کردند در کتاب

... منزله مراد باشد و اختلاف ... ایمان ... و ...

یهود که توریة گروهی و انجیل ... یا توریة است و اختلاف

لفی شقاق بعید

در آن تکلیف از ... احکام و تحریف و تبدیل آن یا قرآن و اختلاف ... شعر یا

... آن ... خلاف و اختلاف ... در خلاف و عناد

... دور و دراز افتاده اند یا ضلالی دور ... امید ... یا ... که ...

... یا یهود و نصاری که در توریة و انجیل تحریف کرده اند ... عداوت ... در میان یک

دیگر ... مخالفت و منازعت ... این آیه ... در ضلالت ...

باک ... ایمان داریم و نماز میگذاریم ... نماز ... مسلمانان ...

تحویل ... قبله ... و ...

... بیت المقدس ... مسجد الحرام ... یهود ... بطرف مغرب میکردند و

نصاری متوجه جانب مشرق می بودند ... آن بود که ...

لیس البر

ایشانرا تکذیب فرمود که

نیست نیکی عظیم ...

ان تولوا وجوهکم

آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز

قبل المشرق والمغرب

... مشرق و مغرب ... گویند ...

... هر کس ... شهادت ... نماز گزارد ...

... صحابه ... اسلام ... آورد و ... او

... حضرت مصطفی صلعم هجرت فرمود ... قبله ...

این آیه ... نماز گزارد ...

ولکن البر

... از فضایل ... طاعات اعمال خیر ... تقرب کنند ...

... اعتقاد ... اول ...

... اعتقاد ... بخدای ... و کتب و رسل و روز قیامت ...

... ایمان آورد ... نیکی ...

من آمن

بر ...

وآتی المال علی حبه

... آنکه ... بود ... ترجیح ... با ...

... بداد ... و ... یهود و نصاری ...

والیوم الآخر

شرکت دهند   در روز قیامت و آنچه وارد است از ثواب و عقاب و حساب و میزان
و صراط هم فی الحقیقت با اهل کتاب هم بعد دخول الجنت را بخود اختصاص میدارد نیز [illegible]
در سکر بودند پس ایمان این دو طایفه بروز و الحسین بر وجهی که باید نبوده باشند   بکرده و لیز بشناخته
ببین وجه که هم خوب هستند و بد و ارند و بنفخه اول بمیرند و بنفخه ثانی زنده شوند و هم در دست دارند
چون یهود که با بعضی فرشتگان دشمنی ورزند چون جبرئیل و دیگر اعتقاد کنند که ملائکه بندگان خدا نیستند
بلکه دختران وی اند چنانچه کفار گفتند قال تعالی و یجعلون لله البنات سبحانه   و ایمان آرد

والکتاب

کتابهای او یا بقرآن و ایمان بقرآن ایمان باشد بهمه کتب نه چون اهل کتاب که اختلاف کردند در کتب

والنبیین

دیگر و و هم پیغمبران آنچه نام دانند و آنچه ندانند بر جمیع وآن که بعضی از حضرت آدم تا نبی ما مبعوث شدند
و در امم ماضیه و متعدد و عدد ایشان صد و بیست و چهار هزار است و آن عدد بعد ازان که هر کس و در صد و ثلث الاف نفر بودند
مرسلان که تکذیب کردند بعضی را و ذریه آن عزیز را از جمله مرسلان را ایمان بخیر ذکر کرد که ایمان
عبید اوست و آنچه در وسط باید و معاملات و سلط تمام جنت اللابراست و اتمام امر رسالت بهم
جز است و هی که عین کتابت وارنده و هی که ملائکه اند و مطرح و مستعد و هی که انبیا اند و دو حقایق الشایل
کوید بر حقیقت یعنی مرتبه کمال توجه و ابتر از عالم ارواح و عزت عالم اجسام جنت و این هر دو قید در یک بند
مراد و مرتبه انسانیه و تنیز به است بلکه مرتبه اوان توجه است الحق و ایمان عبد از امعاد و در مقام جمع کرا
طراف است و مبدات و سر جمع خیر را اهل جمع منکشف کردد   کسی را در حقیقت ملحق
که باشد آنچه ذکر اول   چه ذوالاول خیر دارد و نه ز آخر   نشد اسرار ظاهر را بر توظاهر آنکه قسم

وآتی المال

رحمان و در شرح بعید هر دو آن دو دولت یکی آنکه فرزندان بدیگران سرایت کند دوم آنکه مانع آن
حقیقی مقصد بود و اول را بجهت تهدید خیر قدم داشت چنانچه فرمود   و بدهد مال خود را
هر دو دوستی مال یعنی خیر کند در صحت حال با محبت مال و در حدیث صحیح آمده که از حضرت رسالت
سوال کردند که از چه کدام صدقه بزرگ ترست فرمود که آنکه صدقه دهی و تو تندرست باشی و بخیل باشی و دوستی
این یعنی عطا و بدهد ان عطا دوستی ال باشد و دوست دارد که از وی این فضلت صادر شود و گوید
حقیقت آنست که بر دوستی خدای و کسی که بر محبت خدای مال داده هیچ ضرر باز نگیرد و چه دوستی جمع شد
در دل با دوستی مال جمع نشود و این حال صدیق بود که هر چه داشت جمله را در راه دوست بداد و چون
بر سید شد که برای عیال چه داشتی گفت خدای و رسول او عز اسمه   آنکه هیچ بر نشد نه بر پنهانی

باری

ذوی القربی

حرمت ای حد و ورائش
بیقین   چه تو دارم هر دو ارم و کرم هیچ نباشد   و این مال را و هر
داد حق اسب ان بر هم خوف مقرب است امام ترمذی گوید که در صحیح خود آورده که صدقه بر درویش
یک صدقه است و بر خویشاوند رحم دو است یکی صدقه و یکی صله و این حدیث بر حسن کثیر است

والمساکین

و دیگر بیر بیوه و پدران را که فرزو باشند یتیمان که عاجزترین خلق اند برای آنکه با کسی نداریم
بنمیت چه از جمله اقربا هیچ کدام را و هر پدری باشد   و در رویشان که محتاج

وابن السبیل

باشند و سوال نکنند   و راه گذر یا غریب که هیچ و در روایت غزالی یعنی اکثرت اند مراد
مسافرانست و مهمان هر یه باشد از نزدیک خدای و در احادیث صحاح وارد است که هر که بگذارد
در روز قیامت ایمان وارد و که مهمان گرامی دارد و بعضی از مرسلین اکرام آنست که مقدم مهمان
عزیز شمرد و هر چه بقدر است برای او خرج کند و بخود خدمت او را مباشر گردد و وزن با هر
تکلف و تقنیع مجوز بود و هر چه بجای آرد و نظر کند در آن بر رضای خدا باشد نه بر خوشی آمد

والسائلین

نفس و تنها بنت هوا   و بدهد هر خورند که فرزند از نصیح فرموده را که بنو نفس هم
یعنی عفرت و اما السائل فلا تنهر   چه ان دل سایلان شادکن   زحمتها چی فرشتگان
یاد کن   و در حدیث آمده است که للسائل حق و ان جاء علی ظهر فرس و مبالغه برای آنست تا حق
سوال ضایع نشود و در کلمات عیسوی علی نبینا و علیه السلام آمده که هر که سائلی را نومید کرداند یک
هفته فرشتگان رحمت در خانه وی نیایند سفیان ثوری چون سایلان دیدی گفتی اهلا
آمده اند که کالای ما را بجویند نقلست از شیخ که در حال وفات وصیت فرمود که چون در
گذرم فلان را بگویید تا مرا غسل دهد و در حین وفات ان مرد غایب بود چون باز آمد و صورت

وفی الرقاب

حال وقوف یافت و انتهی در اوراطلبید و هفت هزار درم وام وی را باز داد و گفت
غسل من او را بدهی بوده   و در بهای بردگان مکاتب که بر نجم کتابت طلب کنند
عوض یا در عتق بندگان که بخرند و آزاد کردند قال صلی الله علیه و آله من اعتق نفسا

واقام الصلوة

حسن کانت فدیته من جهنم بشارتست آزاد کننده را که آزاد از آتش دوزخ با
در خلاص کردن اسیران از بعض اسرا اما قسم گنه از اعمال خیر   و بگذارد و نماز

وآتی الزکوة

مفروضه را   و بدهد زکوة مفروضه را مراد ازین اداست و در اول آیه از اول صدقات است
وانفی فریضه زکوة با آنکه بیان مصارف بود و اینجا تخصیص بر اوان آن

والموفون بعهدهم

واولئک هم المتقون

و صاحب بترا انها بند کرده فا کنندگان باشند بعهدهای خود ... اعوان عهد کنندو این عهد هم
با خصوصیت بنده او امر و نواهی او بود و هم با خلق که عقود و امانات و ودایع و اسرار باشند و حقایق
سلیم میگوید که نشنه ذنبا بعهود و ملازمت حقوق و صدود است در رضا عبود و صبر مفقود
نصب او بر عزت جهت اظهار نفس صبر بر سایر صفات میفرماید که ای مؤمنان وفا کنندگان
بعهد شکیبا اند در فقر و فاقه و بیماری وقت صبر و طاقت و غبار رسالت ان ... و
دارائی مار و طغیان و عصیان که بنحوان نوانگریست ایمن باشند و این صبر مخالف قوت نفس است
و در نسخه تحت و درین محل ذکر دعای ایشان کرده در وجوع ایشان بدرگاه حضرت
الوهیت بود و درین صبر قهر قوت نفس به بند رجبت و هنگام جهاد و مقاتله با اعدا و این صعب
ترین اقسام صبر است چه این امر مفارقت حیات صابر باید و بدین صبر قوت دینیه ضعیف گرداد و در
بحر الحقایق آورده که صبر در باساء مراعات حقوق است در ضرا مخالفت حظوظ و حین الباس فنا از وجود
ملقا اشهود یعنی چون سطوات تجلی صفات جلال ظاهر شود در صبر ایشان محو شده بحق
صابر گردند و از اوصاف خود فانی گشته بصفات جلالی باقی مانند ... ولی داده اند و وصف دیدار
یافته جان بذل راه کرده بجانان رسیده اند ... آن گروه موصوف بدین صفتها
اولئک الذین صدقوا ... راست گفتند در دین یا در دعوی نیکی یا در اتباع حق یا راست آمدند
در ایمان ... و اولئک هم المتقون ... ایشانند پرهیزگاران از حرام
مستجمع این صفتها را بصدق و تقوی موصوف گردانید چه آن اوصاف دو قسم بود اعتقادی
و اعمالی بنای سلامت عقیدت بر صدقست و اساس صحت عمل بر تقوی و در وسیط فرموده که شرط بار
آنست که جامع این صفتها باشند و اگر یکی از آنها اخلال کند استحقاق وصف بر از وی سلب شود
و محققان گفته اند که کمالات انسانیه با وجود کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد
و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد در تصدیق حق سبحانه و رسل و نبی مؤمن است
و حسن معاشرت مدلول کریمه است ... باریاب استحقاق و تهذیب نفس باقامت صلوة و زکوة و وفا
و صبر پس این آیه جامع کمالات انسانیه باشد و لهذا از ابوذر نقل کرده اند من عمل بهذه
الایة فقد استکمل الایمان و چون از ادای حقوق ربانیه بیان حقوق بندگان میکند و اعظم این حقوق
دم است و حفظ آن بقصاص است که بنا مصالح کلیه بر آنست چه آدمی از قتل و صدقات ...

یا ایها الذین

یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی

و درین صفت بعضی برآن شده اند که چون قبل عمد و تحقق و علیه ... باشد پس کراهت
قصاص باشد هر کس بر هر که دست یابد بانواع کشته بقتل ارسانند و این منقی بود تبدیل علم و
وقوع هرج و مرج در میان عالمیان پس حق سبحانه و تعالی در آیه قصاص که از جوامع حکم نبوی ... نامی ... است
در نظم مصلحت قتل بتمهید داده میگوید ... ای مؤمنان و گرویدگان
فرض کرده شد بر شما ... در کشتگان ... بیجایب
این فرضی که بعد باشد بر جمیع مؤمنان را بقصاص خطاب داکله هم برای قضاوی جستجوی شونده ... بر بر
ثبت بسیلی برای قایم مقام خود درند و در اقامت قصاص در اسباب نزول آمده که پیش از اسلام
میان دو قبیله از عرب کارزاری بودی آن گروه که بیشتر بودند و عزت و شوکت زیاده داشتند
موافق جوان خویش برآن قبیله که از ایشان کمتر باشد مال تر بودند حکم کردند که اگر بنده از ما کشته
شود آزادی از شما بقصاص ان بازکشیم و اگر مرد ما بجانب انتقام مقتول کرده و دو مرد در بدل آن بقتل
آریم و چون زنی از قبیله ما بقتل رسد مرد بر او بعوض او ... خلف سازیم و در قصاص جراحات
مضاعف باشد زیرا که ما مهتر و بهتر و شریف تریم بعد از ظهور دولت اسلام حضرت در قوم ...
حضرت رسالت منقبت صلی الله علیه و آله رسیدند درین حکم فرود آمد ... آزادی بآزادی
و بنده به بنده نه فی و ما لکث آزادی را برای بنده بکشند نظر بعموم آیه
دلیل ... ابوحنیفه این حکم را بآیه النفس بالنفس منسوخ داند و نقل را در النفس عتبار نکنند
ررز ... قتل ... تجویز نماید د
ابوحنیفه بحدیث المسلمون تتکافؤ دماؤهم تمسک نموده حکم بقتل کشنده ای عزیز حکم قصاص کرده
نوع که مذکور شد از لوازم شریعت است اما در مراسم طریقت هم چنان بقصاص باید داد و هم
معنوی که دست از احوال و اعمال هم در باید بافت و در شریعت هر کشته را یا قصاص است یا قاتل
یا دیت و در شرع محبت بر مقتول هم قصاص و هم دیت بر طریقت گوید من چه دانستم که بر کشته
ورستی قصاص است چون در نگریستم ابیجامه تر زنامی الی غست صاحب بحر الحقایق فرموده که بحکم این
که بر شما نوشته شد قصاص برای کشتگان ... بر نفس خود نوشت رحمت برای کشتگان خود چنانکه
فرموده هر که مرا دوست دارد او را بکشم و هر که او را بکشم خود دیت او باشم ... کر ... کن
عشق ما کشته شوی ... شکرانه بده که خونبهای تو منم ... پس هر که عفو کند مر او را قاتل است داده

فمن عفی

من اخیه

دوکذارند در جنب او که قصاص است در قتل عمد   از قصاص برادر او که مقتول است   چیزی

اشارتست باآنکه عفو بعضی از ورثه یا عفو از بعضی دم مسقط قصاص است گفته برادر کشنده گفت

تا معلوم شود که عقد اسلام رشته اخوت ایشان قطع نمیکند و ملخص این آیه برین وجه که واگذاره

شده آنست که اولیا قصاص نخشند و بدیت صلح کنند و اگر عفو را بعنی بدل گیرند معنی این بود که هرکه

بدل داده شد او را از خون برادر او یعنی دیت قتیل که او ولی او است چیزی از جهة باشد

پس برورثه متابعت نیکوی در طلب صلح بجای آرد و حسن معامله و بقول اول مراد رفاقت به نیکوی قاتل

را باشد در از طرح ورغبت نه است در دادن دیت

وادا کردن وجه دیت   وادا الیه احسان

بوارث مقتول به نیکوی وزودی بی مطل و بدخوی   این عفو کردن قصاص و خواستن دیت   ذلک

سبکیاریست مرشما را   از پروردگار شما   و مهربانی است بحال شما از وی تسهیل در امر   تخفیف   من ربکم

امر و تحیل نفع این جزیز دیت خاصه این امت است و بهیچ یک از امم سابقه ...ر حکم بر آن دیت بوده

و در تورات بقصاص فرموده بعفو و در انجیل بعفو حکم بقصاص و در قرآن هم عقوبت و هم دیت و هم قصاص

پس هرکه ظلم کند و از حد درگذرد   بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را   فمن اعتدی   بعد ذلک

بکشد یا غیر قاتل برای قصاص بقتل رساند یا بر قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی در گذشته و دیت داده

دیگری ستم کند   پس مر او راست در آخرت   عذابی دردناک یا در دنیا او بکشند   فله   عذاب الیم

و دیت از و قبول نکنند   و مر شما راست   در حکم قصاص   بقا و زندگی علما و بیان منفق   ولکم   فی القصاص

نزد آنکه این کلامیست در غایت بلاغت و جزالت و اشتمال او بر فنون نکو بحقیقت بلفظ اکثرت

معنی چه عرب را در جمیع الفاظ بسیار واقع شده چنانچه قتل البعض احیاء للجمیع و دیگر اکثروا القتل لیقل

القتل و امثال اینها و اجود الفاظ منقول از ایشان درین باب اینست که القتل انفی للقتل و لفظ قرآن

ازین افصح بوجه اول آنکه ظاهر این کلام مقتضی آنست که سبب انتفاء نفس خود باشد و آن

محالست اما فی القصاص حیوة مقتضی است چه مذکور نفی از قتل است که قصاص باشد و آن سبب نوعی از

حیات دوم کلام ایشان چهارده حرفست و کلام الهی سبب عبارت که اجا ز بلفظ خود وارد و ما عرف

زیاده و کلام او جز بیشتمل بر معانی بسیار فصیح است از غیر آن سیوم مراد از نفی قتل حصول حیات است

که مقصود اصلی او است و تنصیص بر غرض اصلی اولیست از تنصیص بر غیر او چهارم سخن ایشان مکرر

لفظ قتل است و کلام ربانی سالمست از تکرار که در عیوب مجوبست می افتد و اما موجب تکبیر آورد

که تکرار لفظ قتل موجب درشت از قتل و قصاص مفید روح ارزان و اینچنین که روشت پنجم در کلام

ایشان ظاهر نیست که ورود در حرف منافی تحرک باشد جمع شده باشد و الا ارز و موقف دیگر اهم

اسباب خفیفه از متوالا درفع گشته و آن منافی سلاست و کلام الهی برین و تبیین ششم

در سخن ایشان از تقدیر بر محذوف چاره نیست چه اسم تفضیل مستقل چون باشد یا لام یا اضافه

وا یعنی اضافه و لام نیست پس تقدیر من با جزء او چنانکه القتل انفی للقتل من ترکه و کلام ربانی مستغنی است

از تقدیر و حذف هفتم قول ایشان مطرد نیست زیرا که کلی قتل که نفی قتل میکند فعلیست که بر وجه

قصاص باشد چه قتل بظلم را نیز قتل گویند و آن نافی قتل نیست بلکه سبب زیادت فتنه است و قصاص

مطلقا سبب حیاتست پس این کلام مطرد باشد هشتم در بین آیه جمع کرده بین الضدین که صیغه و قصاص

است و این صنعت اطباق باشد و آن کلام از این خالیست نهم قصاص که مقویت حیاتست

حیاتست در بین صنعت ... میباشد مبالغه مشتمل نیست دهم تنکیر حیات

تحیل وجعدی در مناسبت با وخال حرف فی در ورود کلام عرب برین مبالغه مشتمل نیست دهم تنکیر حیات

افاده تعظیم میکند یا نوعیه اما تعظیم آنکه شما را در قصاص حیات است و حیات عظیم آورد

آنکه در جاهلیت غیر قاتل بقصاص غیر مقتول میکشتند و جاهلی برای واحد اقتتال میرسانیدند و جنانچه در

اخبار آمده مهلهل برای برادر خود کلیب از بنی بکر چندان کشته بود که در حیز شمار نیامدی و آیه این

صورت موجب حیات خلق بسیار میشد و دولت آنان از میان خلق مرتفع میگشت فی الحال

فلا این بار را در حکم قصاص منطقی کرده تا خلق بسیار در حیوة حاصل باشد اما نوعیه آنست

که چون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص از آن عزیمت باز ایستد آن شخص از کشتن سالم

ماند و خود از قصاص ایمن گردد پس قصاص سبب حیات دو نفس باشد و این درین آیه تخصیص

بسیارست بر تقدیر اختصار رانند و خطاب و حکم عامست از روی حقیقت اما تخصیص یا اولی الالباب   یا اولی الالباب

زیرا که خداوندان عقل بوجود حکمت در قصاص در

عقول میکنند و میگویند   تا شاید

میاجتید از روی تفکر که آن است از ارواح و حفظ نفوس است   لعلکم تتقون

بپرهیزید از قتل ناحق بجهت خوف از قصاص یا پرهیز کنید از عقوبت آخرت بسبب اینکه

از کجا بر کسی از آن قتل بنا حق است یا عمل اهل تقوی کنید و در معنی قاعده قصاص و حکم آن

و بر تقدیر خطاب مخصوص بایمه راهل قرمان باشد از حقایق تفسیر آورده که قصاص حق بقصاص

خلق هم مانند این شعار مشخص است ... حیات و در این دنیا بر ... التفلیین هر که

فنا شود از علایق وجود طبعی و بعنایت وجود واجب الوجود او را حیات حقیقی حاصل آید و ببقاء ابدی واصل
شود و حیات بروح قدسی که عبارت از بقا بعد الفنا است از بقا یعنی و تحقیق کردید خطاب خداوندان الالباب یعنی اهل
عقل خالص را فرمود ولکم فی القصاص [illegible]
جان عاشقان و جلال وجدان تا موید شود بنفث روح ربانی که قال ما ایدهم بروح منه این درویش [illegible]
بقا ان خلف بعبارت از آنکه تلف شده چه اگر جان میدهند جانان میرسند کسی که وقتی [illegible]
رفت کسی که زر دید از عاشقان سوخته و مست جان کداخته در ان صحرا الجواز [illegible] افتاده
[illegible] در زیر سر نهاده و در درد فراق با سوز اشتیاق جان داده غیرت تو هزار زر بر ده جام فنا
هر سر کوی عاشق کشته به تیغ ابتلا شبلی را رفت [illegible] گریه کنان گفت الهی بار درد
در دل در دو دیت [illegible] در خون [illegible] عاقبت [illegible] به تیغ غیرت کشته
[illegible] دلبر از دولت بر خاک [illegible] انداز [illegible] شبلی [illegible]
[illegible] دیت [illegible] کفت دیت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] جمال [illegible] گر کشته تیغ را دیت دیت [illegible]
دیت دیدار است بعد از بیان حکم موت حقیقی که قتل است حکم موت که باشد ذکر میکند
فرض کرده شد بر شما چون حاضر شود یکی از شما را موت
اسباب و علامات مرگ و مقدمات او از امراض و آلام اگر بگذارد مالی مراد
مال بسیار است از مرتضی علی علیه السلام نقل کرده اند که یکی از موالی او میخواست که وصیت کند
و هفتصد درم داشت مرتضی علی علیه السلام او را منع فرمود و گفت خدای میگوید ان ترک خیرا
خیر مالست و تو را بسیار مالی نیست [illegible] مفهوم میکردد که خیر مال کثیر را گویند و نخعی نیز دلالت
بر تنظیم [illegible] آورده که مال را خیر خوانند [illegible] خیر مال [illegible] و خیر آخرت [illegible]
مال حاصل نیست [illegible] و خیر آخرت [illegible] وصیت کردن مفعول
کتب است [illegible] آیه اینست که چون کسی مرگ نزدیک شود و دارد
را مالی باشد و والدین و اقربا نیز باشند برو فرضست وصیت فرمودن برای مادر و
پدر و برای خویشان او [illegible] آورده که اقربین او لا وند و حکم وصیت برای والد
و ولد بوده است بانصاف یعنی وصیت کنند با نکه جمیل باشد در عرف [illegible]

[illegible] علی المتقین
اجتهاد [illegible] نوشته شده این وصیت نوشتنی حق و سزاوار راستی بر پرهیزکنندگان
از حرمان والدین و اقربا در اول اسلام این حکم فرض شد جهت آنکه اعراب بعادت جاهلیت هر باره
بیگانگان بحکم ریا و سمعت وصیت میکردند و خویشان را محروم میساختند [illegible]
[illegible] منع کرد و وصیت از بهر والدین و اقربا فرض کرد و بعد
و حکم این آیه بآیات مواریث منسوخ شد و حکم میراث قرار گرفت و اکثر علما بر آنند که حالا
وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز در باره درویشان باید نه توانگران [illegible]
مال نخواهید در فتوحات آورده که منحصر مالک ثلث است از مال و بس [illegible] وصیت او در
زیاده از ثلث نافذ نیست [illegible] ثلث نیز
[illegible] بیرون آید تا جانکه از اول تهی دست آمده [illegible] تهی دست [illegible]
باز گردد و بزبان حال گوید خدایا مفلس بی زر آمدیم تهی دست امیدوار آمدیم [illegible]
وصیت توانگران بمال است و وصیت درویشان از حال و لفظ خیر که در آیه واقع شده بحقیقت
[illegible] از مال و وصیت عام تر از آنکه مالی باشد یا غیر آن از وعظ و نصایح در اقوال و افعال [illegible]
اگر اهل دنیا مالی وصیت میکنند وصیت ارباب دین [illegible] بشرکت [illegible]
و در کشف الاسرار آورده که توانگران تا فرعمر از ثلث مال بیرون آیند و درویشان از همه احوال
و اعمال در گذرند [illegible] عظمت [illegible]
[illegible] شیخ ابو سعید ابو الخیر را بوقت نزع گفتند [illegible]
[illegible] قیمتی [illegible] تعلق بود [illegible]
[illegible] پیری [illegible]
بر آورد و این بیت ادا کرد بر آب دو دیده و بر آتش جگرم بر باد دو دستم و
از خاک سرم پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یعنی [illegible] بعد از آنکه شنیده باشد و نزد وی محقق گشته
[illegible] بعد از آنکه شنیده باشد
جز این نیست که گناه تغیر و تبدیل او باشد بر آنانکه تبدیل ایصا میکنند
[illegible] ظاهر [illegible] موضع [illegible]
و عید [illegible] بدرستی که خدای شنوا است مر کلام موصی و قول مبدل را

Marginalia: کتب علیکم — اذا حضر — احدکم — الموت — ان ترک — خیرا — الوصیة — للوالدین — والاقربین — بالمعروف — حقا علی المتقین — فمن بدله — بعد ما سمعه — فانما اثمه — علی الذین یبدلونه — ان الله سمیع

علیم
فاصلح بینهم
فلا اثم علیه
رحیم
یا ایها الذین آمنوا

ورثات به نیت موصی وتبدیل وصی وهرکه اموافق علما اینان جوا دهد بعداز تهدید مبدل
بیان میکند که هرتبدیلی موجب اثم نیست چه شاید که مبنی بر صلاح واصلاح باشد
پس هرکه بداند ودریابد از وارث یا وصی یا امام یا قاضی ازوصیت کننده
میلی از حق بغیر قصد یا عدولی از ذوی القربی یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیاده از ثلث یا بحکم
شرعا نشاید پس اصلاح کند میان موصی لهم ودر مثاکر چه ذکر اینجا نرفته اما
توضیح دلالت بران میکند که بطور معهود گفته اند این در حال حیوة موصی ومومی له میباید
بوقتیکه وصیت میکنند که چون درانوقت یکی حاضر اید وبیند که وصیت از حق انحراف کرده است
اصلاح آن کند دیگر در پس اصلاح میان موصی وموصی له بود وبهر تقدیر که در صدد اصلاح آید
پس بروی هیچ وبالی وبزه نیست بدرستی خدای امرزگار است مر
موصی را چون بحق بازگردد مهربانست بوصی که در اصلاح امر کوشد ودرآیات سابقه
احکام واجبه مکتوبه را بیان کرد از قصاص ودر وصیت وان حق خلق بود حکمی دیگر از مکتوبات
که حق اوست بخصوص بیعنی صوم که صفت اختصاص آن بحکم الصوم لی ظاهر است ذکر میفرماید ومیگوید
یا حرفیست موضوع برای ندای بعید وساهی وغافل اگر چند نزدیک باشد
نازل منزله بعید داشته جهت تنبیه بدین حرف ندا کنند واگر در ندای قریب بکار برند برای
تاکید خواهد بود تاکیدی که مودی باشد بانکه مضمون خطابی که تالی این نداست اهتمام بشان او زیاده از
قدرتست وآنجا که یا الله یا رب ندا کنند با وجود انکه گفته ونحن اقرب در میانست آن بود که داعی
استبعاد میکند نفس خود را از بارگاه مقدس ودر رسیدن وحقیقت چنین است که آلوده
شوایب حدوث را باحضرت قدم نزاهت رقم نسبتی نیست ما للتراب ورب الارباب
من کیستم که دعوی سودای او کنم یا آرزوی روی ولقای او کنم ایمن نیستم که در چنان
بعد قال چون بکنم زود رغایت ای او کنم ای لفظی است که بسبب نقل میشود ودر میان
حرف ندا ومنادی که با الف لام باشد از لفظی مبهم وموضوع میشود باسم جنسی یا باسم
اسم رت ودرین که تدریج میکند از ابهام بتوضیح تاکیدی عظیمست وها کلمه تنبیه است وبرای
معاضدت ندا آید وچون ای لازم الاضافه است عوض مضاف الیه باشد ونداء ایها مبالغه
وتاکید در قرآن بانکه امن وحثیت که ایمهم مرابرای کارهای بزرگ مخاطب سبب زدوده بعبیر

الکلمات

الکلمات از ابن مسعود نقل میکنند که ای بنده موحد هرگاه از زبان قرآن ندای اهل ایمان
برآید وآیه یا ایها الذین آمنوا بگوش هوش تو رسد جان خود را فرو بدید یا ناظر باش وفرمان
رحمن را پس از آن مترصد ومنتظر که برامری یا امری پیش که جانرا باستقبال امتثال آن باید فرستاد
ویا نهی بود که بدل از ارتکاب آن اجتناب باید نمود یا متضمن معنی امر وفحوای نهی بود ویا پیشکه
عالم تعالی وتقدس درین منشور علم وحکم بهشت ودو نداى مومنان را بدین ندای لطیف کرم مخاطب
ساخته ودر هشت سوره از جمله جهل وسه خطاب مشتمل برامر صریح است ودیگر منطوی برنهی است
تصریح وهیجده متضمن معنی امر یا نهی بطریق تعریض وتلویح از مجموع خطابات یازده در سوره بقره
وارد شده واز آن هفت امر است یکی آنکه بصبر وصلوت اعانت نمود وتوفیق ونایب بود
یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة دوم لقمه حلال خورید وبقوت آن طاعت
ذو الجلال کنید یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم سیم همگی خود را بجابره
اسلام درآرید وبجهت دوستان جو هست ازجهت دشمنان بپرید یا ایها الذین آمنوا ادخلوا
فی السلام کافة چهارم از دانه ما جبرای ودر راه ما دهید با برکت تصدق از خفیف
او بار بخل واصناک برهید یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم پنجم از کسب حلال صدقه
دهید وبرای سرای آخرت ذخیره نهید یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم
ششم ای عدم تقوی نگاه دارید واخراز اعمال ربا باقی مانده بگذارید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
وذروا ما بقی من الربوا هفتم در وقت مداینه واحکام معامله قباله وام نویسید یا ایها الذین
آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه ودو نهی است اول کار رضای ما بجوئید
لفظ راعنا مگوئید یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا دوم این مجادله عموم در روی نزاعها
کار بید وصدقه را بسبب منت بزبان میارید یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن
والاذی ودو متضمن امر است یکی آنکه ای اهل اختصاص نوشته شد بر شما قصاص پس رعایت
انصاف آن بکنید یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص دوم ای مومنان حرم اسلام
بر شما فرض کرده شد عبادت صیام باداء آن قیام نمائید یا ایها الذین آمنوا کتب
علیکم الصیام یعنی ازبرای تکلیف ثانی تشریف بندگان از ازل نوشته شد وبر واسطه
ایمان ندا کرده وبزرگان گفته اند لذت ندا رنج تکلیف را ببرد یعنی ودرلطایف التعبیر

آورده که یا غذای دلست واتی غذای روحست و ما غذای ستهاست میگوید ای دل بحضرت آی تا نوز
حضور یابد ای جان بنهایت آی تا بسر سر رسی ای عمر تو قربت آی تا دیدار ملک غفور بینی
دیدار من از برای مشتاقانست که مشتاق بیا دیدار بر بین صاحب کشف الاسرار فرموده
که یا غذای کی لبیک است وای غذای دل و ها غذای جان میفرماید کای بنده که از طمع قرب داری
و میخواهی که از حجت بکوی محبت آری نخست دل از جان بردار و معلوم کن که دل از احوال و اعمال
و دو بازار معطف شوی که عنایت ما بجز از افلاس ترا خریداری کند و بنقد حسن خطاب در بازار
معاملات عبادات سود آید و سرمایه وصول ملک مخلد بدست آری ای عزیز حق سبحانه
با اهل ملتهای دیگر که در قرآن خطاب میکند و رسطه و در میان می آرد حضرت رسالت را صلعم میگوید
ان ستید قل یا ایها الکافرون قل یا ایها الذین هادوا قل یا اهل الکتاب تعالوا چون نوبت خطاب
این امت رسید بی واسطه مخطوط شده خود میگوید یا ایها الذین آمنوا حق تعالی این
امت را در قرآن به پنج نام خوانده است سه عام و دو خاص آن سه که عامست یکی یا ایها الناس
دیگر یا ایها الانسان سیم یا بنی آدم و این سه ندا از کرامت و نوا خالیست به عموم همه میخواند
وان دو که خاصست بانشا یا یکی الا یا عبادی دوم یا ایها الذین آمنوا و این ندا را قبول
و کرامت و گواهی دادن برای بنده با یمان و عبادت وازینجا گفته اند یا ایها الذین آمنوا
هم ندا است و هم گواهی آنچه نداست نشان آشنائیست و گواهی آن باشد که ایمان بنده حقیقت
ربّ العزت چون خواست که بندگان را بچیزی تکلیف کند نخست ایشان را بندای کرامت بنواخت
و بوجود ایمان گواهی داد تا مومن بقوت این افتخار توانند بود که در اصل آن بار کردد و حکم کتابی
این منزلت و اقتداء است نوشته و در جبین شده بر شما ای گروندگان

روزه داشتن صیام مصدر است چون قیام در اصل او در لغت امساک است از چیزی
دیگر آن دوازین جهت صمت را که امساکست از کلام صوم گفته حیث قال انی نذرت
للرحمن صوما و در شرع عبارت است از امساک خاص یعنی بازایستادن از جمیع مفطرات
از وقت طلوع فجر ثانی تا غروب شمس اعین العقاب و در تهیید آورده که صوم در شریعت عبارت
است از نا خوردن طعام و شراب و در حقیقت عبارت است از خوردن طعام و شراب
ابنت عنذر بجبطی و شراب و شفاهم تبهم شراب طهورا و این را صورت معنوی خوانند

واین جز عطاها

کتب علیکم الصیام

خذ با کبکش کشش بود شراب
واین چنین عطا از دست نه مد مرد عارف چه یافت لذت قرب
الکل شربش چه بات دانش الحق دایم او در حقیقت مستغرق لقمه از خوان لطف شبی سرجب
از چشمه سار رسیدنی در فتوحات مکیه مذکور است که صوم یعنی رفعت بنزه می آید چنانچه صیام
النهی را فرود از نفع و روزه را بجهت آنکه درجه او از سایر عبادات ارفعست صوم گفته یا رفعت
او بواسطه نفی مثلیت است از وی چنانچه شافعی در صحیح خود از ابو امامه نقل میکند که بخدمت رسول
آمدم و گفتم یا رسول الله مرا کاری فرمای که از تو فرا گیرم فرمود که بر تو روزه خانه لا مثل له سبب آن صفت
است که روزه را از بندگان با وجود تقیید بدان سلب میکنند و بجهود شرف اضافه میبخشد که الصوم
لی و یکی دیگر از نشانهای رفعت این عبادت اینست که مجازات آن را بحضرت خود اختصاص داده
که و انا اجزی به و بزرگان گفته اند مفهوم ما از روی عبارت اینست که و انا جزوه روزه کم نامه
روزی و هست نامه که جز آن انا اجزی به است و چون میدان صحف فتح الارکان روزه جولان
سمند بیانست کر شمه از فضایل و فواید آن برشته ارقام در سلک عبارت انتظام یابد از دایره
مناسبت خارج نی عاید و خلاصه برخی از اقوال ارکا بر در سه نکته باز نموده نکته اول صاحب شریعت
صلعم صوم را بفضایل بسیار در صائم را بخصایص بسیار اختصاص داده و از جمله هست منقبت ده
برای صیام و ده برای صایم سمت ایراد می یابد آنکه تعلق بصوم دارد یکی آنست که روزه ربع
ایمانست صاحب عوارف آورده که الصبر نصف الایمان والصوم نصف الصبر باب عبادت
است و این باب بچار رکاه عبادت کاملترا توان یافت لکل شیء باب و باب العبادت الصوم
هر که از در روزه بخلوت خانه عبادت خرامد از ذوق پرستش بی نصیبی از محظوظ گردد شکننده
سورات شهوتست چنانچه در حدیث آمده که ای گروه جوانان هر که از شما بتهیه اسباب نکاح قادر
است باید که بدایره تزویج درآید و هر که را استطاعت آن منفی است همان سه که روزه دارد که صوم
مرو را بازدارنده است از غلبات شهوت شهوت از خوردن بود کم کن تو خور یا
خانی کن بجز از شور و شر زکوة من است لکل شیء زکوة و زکوة الجسد الصیام و زکوة پاکی
بشد و مقرر است که بروزه تن از کشافت پاک شود و نفس از رذایل اخلاق پاکیزه گردد و محتمل
حکیم ترمدی در اثبات العلل زکوة را بمعنی برکت را افزونی داشته و فرموده که نفس سرکش بواسطه
او از رذایل دست کشند و دین منعوض حق است پس غذاء مقداری که نفس بود نزدیک تر گردد

از هر چه قرب الهی دور بود احتراز کنند و روزی از حق برکت زایل گردانند که دلالت بر آن در ظاهر و باطن پدید آید اما
چون بواسطه روزه که سرمایه منع عادت و نفی شهوت است بحق متوجه گردد هر آینه از آرزوی
دنیا منقطع شود و هر چند انقطاع بیشتر باشد قرب افزون تر بود و نتیجه آن برکت و نشو و نما باید در صورت
و معنی ظهور یابد و اینچنین گفته اند منبع الصوم یکثر البرکة سبب اعانت از آتش دوزخ الصوم جنة
من النار سپر دفع ضرر و تیغ دشمن میکند و روزه منع شر و سقر [illegible] شعله دوزخ به تحقیق زان [illegible]
تا دگر خذلان مکن روزه گر و امده و در فترت چون سپر نور گشته است عبادت قدیمست از
زمان فطرت آدم تا وقت ظهور حضرت خاتم صلعم هیچ شریعتی از این عبادت خالی نبوده و این دلیل
عموم فیض او است که رحمت ربانی اقتضا آن نمود که بندگان از این خوان دعوت عام بی نصیب
نمانند تخصیص بشرف اضافه که الصوم لی حافظ ابوبکر بن العربی در شرح آداب المریدین آورده
که همه عبادت [illegible] خلاف است و تخصیص صوم بالاضافه برای تشریف است چنانکه ظاهر حدیث الا الصوم لی [illegible]
و انا اجزی به [illegible] پس روزه داران از روی دوستی موافقت ما میکنند که اول باید در
محبت موافقت با آنکه روزه مرا است یعنی برای من هیچ عمل را از اعمال [illegible] ممکن که [illegible]
الا روزه را و در وقت [illegible] کسی بر آن مطلع نشود الا که حق تعالی با این عبادت خاصه [illegible]
یک را از اصنام و طواغیت بدین عبادت پرستش کرده اند و گفته اند [illegible] روزه نکرده [illegible]
[illegible] در مقام تعظیم آمده [illegible]
طاعات و عبادات او [illegible] چون نوبت بروزه رسد حضرت عزت روزه را در خزانه لطف ودیعت
نهاده گوید این از آن منست و کسی را بدین دستی نیست پس عاقبت ثواب آن را به بنده باز دهد
و گوید روزه را که [illegible] اضافه کردم برای تو بود [illegible]
عبادت عابدان [illegible] مغفوریست [illegible]
حق چنانکه مضمون [illegible] روزه داران [illegible]
داخل نیست [illegible] از روی کمال چنانکه در حدیث [illegible] آمده [illegible]
لیس کمثله شیء [illegible] چه نسبت کند جان که [illegible]
سبب اجابت دعا است که ثلث لاترد دعوتهم [illegible] دعوت الصائم [illegible]
اجابت و غرض [illegible] روزه دار [illegible]

حصول آرزو

حصول آرزوی خود بیند و او بخلاف و عناد است و [illegible] متوجه باری که کبریا و هر آینه آن تیر دعا را
[illegible] راست اما آنچه متعلق بعبادت یکی آنکه ثواب او بعبادت محسوب می افتد که
الصایم عبادة خاموشی او در دیوان عمل تسبیح بر داشته که صمته تسبیح روز قیامت روزه دوزخ
دور می افکند چنانچه در حدیث آمده که هر بنده که یک روز از برای خدا روزه دارد حق جل و علا او را از آن
یک روزه هفتاد سال از دوزخ دور کرد و در مجمع اللطایف آورده که میان وی و دوزخ خندقی بعید
[illegible] عرض هر خندقی پانصد سال راه باشد [illegible] از بهشت برای دخول او معین کرده و در حدیث
[illegible] صحیح آمده که از جمله درهای بهشت دری باشد مسمی بریان که بجز روزه داران از آن در
به بهشت در نیایند [illegible]
[illegible]
کرده ام و از جهت رضای من ترک آرزوهای خود گرفته ترک طعام و شراب لاجلی بوی دهان او نزدیک
خدای [illegible] بوتر باشد لخلوف فم الصایم اطیب عند الله من ریح المسک [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible]
[illegible] که حق جل و علا بکمال حکمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لذت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لذت آن [illegible]
[illegible]
[illegible] لذات [illegible]
[illegible]

یا فیت میشوند و فحوای تخلقوا باخلاق الله که سر ارادت حضرت معبود ازلی و موجود ذات آنست
بجانب متوکل با اصل میشود این نیز خلاصه سخنی است که اکثر طاعات و اعمال لیست که زایران مرغوب
ملایکه کرامست و هم مرغوب مقربان باشد مقبول آن حضرت است و اکثر دعاهای رد نفی است که ملایکه را
از زایران متنفر میشوند پس هر طاعتی که اثر صفای آن در باطن مطیع قوی تر است قوایح عطران بطبقه
اعلی از ملایکه که حاجبان حضرت جلالند نزدیک تر باشد و چون هیچ نوع عبادت را در تنویر
و تصفیه باطن آن اثر نیست که صوم راست چه اثر این عبادت آیینه دل عابد را از زنگار شهوت
جلا میدهد و ستار در از رویت وسایط و لطیف اسباب باز میرهاند و الفاف صایم بصفت صمدیت
بهتر از مشک است هم از آن قول اشنا میت در دو اشناهی هزار روشنایی بوی خوش تو هر که ز باد صبا
شنید از یار آشنا سخن شنید و روز قیامت در اکل و شرب بر هر کس سابق باشد چنانچه در
ربیع الابرار آورده که روز قیامت چون روزه داران سر از قبور بر دارند فرشتگان با خوانهای زرین
از مهمانخانه جنان و اباریق پاکیزه بر آب یک از صاب فی ربانی ان یستقبل الیهم ان آیند و گوید
بخورید از این موائد و فواید که شما در دنیا بالش جوع مسبوغ شدید و دیگران نفس خود را در مطبخ و زهم
یا کلوا فربه میساختند و بیاشامید از رحیق و سلسبیل که شما در گرما تشنه بودید و سایه نشینان
از شربتهای خنک سیراب میشدند و می آمدند کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة
ملایکه در وقت تناول طعام بحضور صایم بر وی صلوات فرستند چنانچه در حدیث صحیح وارد است
که چون نزدیک صایم چیزی خورند دایم ملایکه بر وی درود میفرستند تا وقتی که مومنان از آن اکل فارغ
نگردند روزی رسول در مجلس مقرر بود چنانچه در غنیة الطالبین آورده که بلال بمجلس حضرت سلام در آمد آنحضرت
بتناول طعام مشغول بود بلال را صلا زد که الطعام الطعام بلال گفت یا رسول الله من روزه دارم حضرت
فرمود که حالی ما روزی میخوریم و رزق بلال فی الجنة مرد فرح را ضیقعاهی ما یابد یکی در وقت افطار
و دیگر در وقت لقای ملک جبار در عقبی دولت ام شرف لقاست باقی هم هیچ
روزه دار دولت باقی برسد نکته ثانیه از آنجا که ارباب تذکیر در فواید روزه بقلم کلکی اهم بر صحیفه
تقریر ثبت فرموده اند هشت فایده مذکور میگردد اول خفت حساب که روزه دار چون
در کسب نزد بر اقتصاد و یک عرف کرده در طلب زیادتی نمیکوشد و از دخالت نیز خود را پسود ای
با حاصل یعنی تحصیل اسباب معاشی نمیفرسند لاجرم حساب اش در آخرت سبکتر باشد و مناقشه

نکته ثانیه

اول

مجالسه

هم سبیل بادی جنت سرمنزل رستگاری تکمیلی
و مجالسه با دی کمتر چون گران بار ان بشجقیق میروند
ثواب که هر چند از لذات دنیا بکاهد در نعیم عقبی بیفزاید اینکه در این سرای غرور بر سیر سر سرور
متکی شده داد می عشرت میدهند عقد در سلک لذات این جهان و در نعیم جاوید ایشان
خواهد بود اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا با وجود تمتع دنیا هیچ عیشی این جهان نخواهد
این معنی در زمانه مشهور است هر که را این و هر چند آن نبوده باشد یا که او در عمل از خطا یا خطایی
در بعضی کتب سلف آمده که حق سبحانه بکرام الکاتبین وحی فرماید که بعد از عصر دیگر بر بندگان روزه دار هیچ
گناه منویسید تذکر حال اهل دوزخ که از جوع و عطش فریاد کنان به بهشتیان میگویند افیضوا
علینا من الماء اس روزه بشده رسند حسب زنده باد گشی دشتی که دیت که در اجوفی خفت و
و زوال طاقت غذاری از تجارت و عطش زنان جحیم که مجد و موید فواید بود یاد کن و احتراز
از اعمالی که موجب دخول باشد بدان لازم دارد حصول شفاعت چه روزه حبیب است از صابران
شودان ع بهاشد مستوفیان دفترخانه افلاک دمی سیر بی تحفه خاک از خمسه بسکانت بروت
آیند انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تخلیه بدترین وعاء در وعیات آورده که خوردن طعام
هم نموده که هیچ آدمی پر نکند وعائی را بدتر از شکم خود و در اخبار آورده است که خدای تعالی شکم
بر را رشمن میدارد گرتو این ابن آن زمان خالی کنی پر از گوهر ای اجلال کنی از وحیای
نقان یکی آنست که اولاد پر چون شکم پر شود فکرت خانی سر بر بالین غفلت نهد و زبان حکمت
شان بیت خرس مبتلا کرده و سر رشته عبادت از دست بتصرف اجزا در حقیقت بیرون آید
بیرون طبل کسلی و طبل شکم چنبه ناشی دیک غصه و ارم نی خالی بهر بت و طبل تهی چند
در پنای و طبل لقمانی تا تواین ای درست نزی تنگ نشوی در جهان بلند آهنگ نیز
آن آن از حیوان چه ایشان و چراگاه دار علوا انعامکم بوقت خورند و ازت میدهد با اختیار شد
هرگاه آنان بیز در مرعی و پاکلون کما یاکل الانعام سر رشته اختیار را از دست بگذارد در
دایره حیوان بیک فروتر از ایشان باشد پس روزه زمام اشتها و خوردن ایشان از ان خوش کرد
بقبضه اختیار در آنقتور کرفته تا برده صفت ارباب نجاخوردن متمیز کردند پنج خورده ...
و شرک ز اشک یا زبر ان غذای خوردن ای زبان فخر منصب امارت یعنی اعضا و جوارح
که رعیت مملکت وجوه بحکم روزه در شوند تا چنانچه حاکم بر رعایا خود حکم میکند اونیز

ایشان را ما سود خود دست زد و در غیر روزه این منصب دست نداد   تحصیل اعانت بسیار نیست که
بر صوم خبر بهشت کرده استعینوا بالصبر والصلوة اختصاص تشریفات سرّیه والطاف خفیه آورده
که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون در احیاء العلوم آورده و غیر
آن از کتب معتبره آورده اند که مراد از این صوم طاعت نهانیست وانرا جزای نهانی معین شده   در
نهان نگه دار که کس این راه نداند   ظهور رحمت و رحمت در اول سبب آنکه قدر آسانی را
جز گرسنه نداند و هر که سیر باشد از درد گرسنه خبر ندارد   تو قدر گرسنه چه دانی که بر کنار فرات
حضرت یوسف علیه السلام در زمان قحط پیوسته گرسنه بودی و اثر جوع از چهره او لون دیمومت جلد
و غیر آن از صفحه حالش هویدا بودی گفتندی ای صاحب مایده کرم مصریان از ذخیره خواری خوان
نوال تو از محنت گرسنگی باز رسته تو با وجود خزاین پر گنج راتبی چرا میداری فرمود که بترسم
سیر بوم و گرسنگان را فراموش کنم   من از بینوایی نیم روی زرد   غم بینوایان رخم زرد کرد
توانگر خود آن لقمه چون میخورد که بیند که درویش خون میخورد   در حکایات آمده است که شخصی در
نفقه اسراف میکرد و علامت [illegible] منزل خرج [illegible] جمعی از فقرا از روی شفقت [illegible] در خانه
[illegible] روز حبس کرده طعام و شراب ندادند [illegible] گرسنگی خورده دیگر [illegible] افراط میل
نکند چون از حبس بیرون آمد [illegible] اتفاق [illegible] خرج کردن [illegible] گفتند
ای عزیز عجبست که ترا [illegible] ریاضت [illegible] تجربه حاصل [illegible] گفت عجب اینست که من پیش
از این [illegible] گرسنگان [illegible] منفعت [illegible] گرسنگی [illegible]
آتش جوع [illegible] از [illegible] گرسنگی خود یاد دارم [illegible]
گرسنگان را فراموش کنم   خاطر محنت زدگان شاد کن   در [illegible] محنت زدگان یاد کن
امتحان اغنیا و فقرا [illegible] قدر نعمتها [illegible] وظایف شکر قیام [illegible]
[illegible] محتاجین [illegible] فرمایند   [illegible]
و مسکنت [illegible] عاجزی [illegible] نفس فرعون [illegible]
[illegible] هر کس [illegible] الاعلی [illegible] این [illegible]
و عجیب [illegible]   نفس فرعون است [illegible]
چون [illegible]   اوان اعانت [illegible] روزه [illegible]

[illegible]

که جز [illegible] که کس را بآن اطلاع نباشد پس [illegible] آن از عبادات [illegible] باشد با اجرای عبادات
و [illegible] چون روزه [illegible] روزه کند [illegible] بسکه با خوان [illegible] باشد در روزه [illegible]
[illegible] وصول بگنج قناعت [illegible] صوم [illegible] باشد [illegible] غذا و دولت [illegible]
کنجیست که پایان ندارد والقناعة کنز لا یفنی   آلوده [illegible] چون [illegible] مردانه [illegible] قناعت
[illegible] هر گنج [illegible] کم گردد   کنجیست قناعت که کمی نیست دران   [illegible] اوقات
[illegible] روزه [illegible] بعلم و عمل [illegible] و اکثر طعام زیاده میخورد [illegible]
اوقات [illegible] اسباب [illegible] و پختن و [illegible] ضایع میشود [illegible]
همین [illegible] باشد تمامست [illegible] فرموده نظم [illegible] مرد [illegible]
[illegible] دوزخ [illegible] دوزخ بدیگر دوزخ آی   [illegible]
[illegible] چون کسی [illegible] خوردن [illegible] برصدقه دادن [illegible]
کردن [illegible] خورده [illegible] قوت [illegible] غذا
[illegible] علیه السلام منقولست که غذای بدن طعام است و غذای روح اطعام
[illegible]   صحت و سلامت [illegible]
[illegible] قوت [illegible] روح [illegible]
[illegible] حدیث آورده که [illegible] المعدة بیت کل داء والحمیة رأس
کل دواء [illegible] استمرار [illegible] و دوام آن
[illegible] فضلات [illegible]
[illegible] غذا [illegible]
[illegible] غذا [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] فضلات فی نفس الامر [illegible] خداوند [illegible] حکمت صوم [illegible]
[illegible] فضلات [illegible] امراض [illegible]
[illegible] حکیمان [illegible] اتفاق [illegible] نفع [illegible]
[illegible] خوردن   کم خور [illegible]   [illegible] خوردن [illegible]
[illegible]   [illegible] اینست [illegible]

حضرت کبریا جل جلاله بامت او این خطاب مستطاب صادر کرد که یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم
الصیام در توریة باشد که آن خطاب این بوده که یا ایها المساکین و در انجیل نزول هم فرموده
که یا ایها الرهبان والطیبین و درین کتاب کریم با این امت ضمن کرامتی کرده که یا ایها الذین امنوا خطاب
با اهل ایمانست و مومنان که داخل این خطاب اند از تهنیت کرامت این رتبت اول
بولایت و محبت الله ولی الذین آمنوا دویم بنظر و نصرت حقا علینا نصر المومنین سیم شرف
و عزت ولله العزة ولرسوله وللمومنین چهارم بلطف و رحمت وکان بالمومنین رحیما
پنجم بفضل و مغفرت وبشر المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا ششم بدولت شفاعت
وبشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم هفتم باستغفار ملائکه مقربین ویستغفرون للذین آمنوا
هشتم بانوار شفاعت انبیا و مرسلین واستغفر لذنبک وللمومنین نکته سیم اهل التحقیق را
دیده بصیرت ایشان ببعضی از حقایق اشیا بینا شده پس لطایف حکمت در باب روزه
بزبان اشارت بیان فرموده اند و از جمیع آن هشت حکمت باز نموده می آید اول تنبه است
از غفلت هم بالبطنة تذهب الفطنة مشهور است و نکته الجایع میان ارباب بصیرت
معروف و مذکور ای عزیز چون غفلت متواتر گردد عادت و طبیعت شود و آدمی در پی بلا
در پی جبران لاحق گرداند و حسرت غفلت در آخرت و در دنیا بسیار است پس روزه متقدم الکذب(?)
که سرگشتگان تیه ضلالت و جهالت را از خواب بطالت بیدار ساخته متوجه سر منزل حصول نجات
و درجات گرداند اما حجة الاسلام از غایت نقل میکند که حضرت رسالت فرمود که بهشت
در بهشت بکوبید تا در آن باز کنند گفتیم یا رسول الله در آن بهشت بچه چیز بکوبیم که بگرسنگی
و تشنگی ۲ قمع مواد شهوات اهل عقل دریافته اند که هلاکت دو سرا در متابعت شهوت است
و روزه هزیمت کننده جنود هوی است و سیر ان سعید شهوات نفس را لشکر و هوا از عقل
از معاصی باز جویست ضعیف گرداند ذوالنون فرمود که هرگز از آب و نان سیر نشدم الا که بمعصیتی
معصیتی یا عزیمت بر آن از من صادر شد ۳ سیم [illegible] آن باشد
در وجود آدمی شهوات و قوت شهوات شکسته نشود مگر بآفت صوم پس طالب
سعادت آخرت را ولا میدان صدر را که محل خواطر الهامات ربانیست از ظلمات وسواس شیطانی
و غبار شهوات نفس بتحقیق جمیع عطش پاکیزه و مصفا گرداند تا تجلی اسرار حضرت صمدیت

نکرد چنانکه

نکته سیم

۲

۳

نکرد چنانکه در حدیث آمده واگر نه بودی که دیوان مستولی گشته بر دلهای فرزندان آدم در آیینه
اسرار ملکوت بنگرندی آنها را [illegible] کردندی پس فایده روزه آنست که در اول شیاطین که مانع
این سعادت اند برمی بندد و مجاری سلوک برایشان تنگ میگرداند و در حدیث وارد است
که فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش   مصطفی گفت [illegible] شیطان همچو خون در رگ بی نشان
باید اندر گرسنگی زد چنگ تا شود در رگش آن مجاری تنگ   چون شود معده از طعام تهی
دران [illegible] نفس برهی ۴ میل خلوت و عزلت چه روزه دار از مخالطه با خلق نخواهد و از گفت
و شنیدن سینه و بتنگ آید و عزلت صفتیست که [illegible] عزیز در قیمت آنست که [illegible]
له   عزلت آمد علاج رنج وجود   عزلت آمد کلید گنج شهود   اندر و عزلتست که عقلت
آن لیست نفع جان و دلست ۵ مخالفت عادات در [illegible] العلل فرموده که نفس
مجبولست بر طلب غذا و [illegible] هم وردیست چنانچه مشهورست و هم در آخرت بران منوال که
معهودست و لهم رزقهم بکرة و عشیا پس صایم نظام اوست ازین عادت ای عزیز اگرچه [illegible] را
در صوم غذا حرام و غذا حلال بوده و این اتفاق هر دو حلالست الا آنکه غذا در وقت احرام
شده و تا زمان سحر افتاده و بدین سبب طبیعت آنکه بان معتاد بوده بازمانده است و
خلاف طبیعت منبع تغرات از منظر برکاتست   هرکه خلاف آمده عادت بود   قافله
سالار سعادت بود از دنیا و عبادت چه در وقت جوع آدمی بسبب سبکروحی بطاعت میل بیشتر
کنند و در حال سیری از [illegible] آید و در عبادت تکاسل ورزد یحیی علیه السلام ابلیس
دید معالیقها در دست گرفته پرسید که این چه چیزهاست جواب داد که این شهواتست که
آدمیان را بدان صید کنم یحیی علیه السلام فرمود که مرا از اینها هیچ نصیبیست گفت نه مگر از
توهرگز بهره نگرفتم مگر آنکه وقتی سیر شده بودی [illegible] وظایف عبادت
یحیی گفت شرط کردم که هرگز سیر نخورم ابلیس گفت من نیز با خود شرط کردم که نصیحت بکس نگویم
ذوق مناجات چه آواز یک در وقت [illegible] خاطر آید موجب
نزول رحمت است [illegible] سبب ادراک لذت سعادت اما از سیری [illegible] دل خیزد و
دل غافل لذت مناجات در نیابد یکی از مشایخ الطائفه سوال کرد که چرا در مناجات ذوق
ذوقی ندارم جواب فرمود که کسی که میان خود و خدای توبره را از طعام نهاده لذت مناجات

چگونه در باید   اندرون از طعام خالی دار تا در و نور معرفت بینی   تهی از حکمتی بعلت آن که پری
از طعام تا بینی   سیاحت در عالم سر نظر شاه و نهم که دو سیاحون را بصایمون تفسیر کرده اند و در روضة
الانس آورده که روزه داران سیاحت کنند در بهشت هر جا که خواهند و در عوارف فرموده که
سیاحت کنید بقدم جوع و عطش در راه الله   تزکیه نفس ای درویش سر همه سعادتهاست
که نفس را زبردست و مقهور کردند که رستگاری ابد در آن بسته است که قد افلح من زکیها و او
را جز بجوع رام نتوان کرد چنانکه ستور سرکش جز بگرسنگی ریاضت پذیر نشود و افعی نفس اماره نیز
جز بعقرب جوع سر کوفته نگردد و هر که سگ نفس را اسیر دارد و از شکار او را منع جز جوع نصیب نیابد زیرا که
تا سگ گرسنه نباشد شکار نتواند کرد   آلت شکار خود جز گرسنه دان   تحریک انداز سگ را
استخوان   زانکه چون سگ سیر شد سرکشی کند که سوی صید و شکار خود رود   نقود دل هر که دارا
صافی و درویش گرداند و سیری مردم را کور دل و کور فهم کند برای آنکه امتلاء معده موجب کثرت بخارات
است و از تصاعد بخارات بسیار بسوی دماغ که محل فکر و فهم است متاذی میشود شیخ فرموده که هیچ روز
گرسنه نشستم الا که در دل خود حکمتی تازه یافتم و گفته حکمت عروسی است که خانه خالی طلبد حضرت شیخ
سعد الدین حموی در سکینة الصالحین آورده که هر که شکم را در شهوت اکل باز دارد بوسف دلش
بچاه بلا گرفتار کرده و طالب فهم از تشنگی آن دماغ برود از غایت نور رسد در چراغ دل عاقل
چراغ دل از سیری تیره کرده   دماغ جان از سیری خیره کرده   خورد صوم کن دل را مرین که از
صیقل شود آینه روشن   در ترویح الحب و در لطایف الفقر میگوید که گرسنگی تن را هم فراخ جان
کرداند و سیری جان را تنگ تن را بر تا جان را بر کند تن است آدمی در گرسنگی گرفتار شد
و چون تن فراخ جان گرفت مرغ همت جز بام علوی نپرد و در این حالت السلام مرده و در فضا جانانا
علیا از آن جهت بر آمد که جسمش برنگ روح بود قادر شد که مختصرا لیث آن فرد رفت که جاش
فراخ تن یافت   البطون ارواح و عقر جارت الاحب و ارواحا جان کم کوند قالب گیر جان
گیرد و چون بسیار خورد جان گرانی کالبد پذیرد   هر که کثرت اکل آلوده کرد از آنکه کل
خورد نه در کل شد چو جان   از کلفت و کوشش کمتر خوردن   ناغلاجی ... اندر زمین حضرت
نقشی ذکر است بدانکه در کثرت اکل خطر وقوع در شبهه و حرامست روزه دار را از طلب حلال
و اجتناب حرام چاره نداد و پس صوم مورث تقوی باشد و سر رشته تقوی آدمی را مرتبه قرب

دادن که

دکر است کند ان اکرمکم عند الله اتقیکم   تمهید قاعده اخلاص هم روزه از اعمال سریه است و طاعتی
که آن سری است هر ریا محفوظ تواند ساخت جز صوم نیست   فتح باب ملکوت در تذکره صاحبه
فرموده که دل متوسطست میان ملک و ملکوت و دل در جنبه که ده ملک دارد در بی خلوت خانه
ملکوت و تا یکی بسته نشود دیگری گشوده نگردد ابواب الملکوت و الله پس چون نفس بجوع مرتاض گردد و قوای بدن
ضعیف شوند و غذای روح لشکر کردن نتوانند لاجرم ابواب افق شده و فراست قلقاء حیث
ملکوت تواند ساخت   در این خوردن به بند آنجان که بکی بیرده بالا ننگ بر و جانیان که ایشان
طعام و شراب نخورند و غذای ایشان به تسبیح و تهلیل باشد و چون کسی بطعام منتبه کرده او را
از ایشان شمرند من تشبه بقوم فهو منهم   اظهار سر انی اعلم و حقیقت این سخن آنست
که حق سبحانه روزه داران را بر ملایکه آسمان و زمین عرض دهد و گوید در زمان خلقت آدم گفتید
نحن نسبح بحمدک و نقدس لک صحیفه تسبیح ما فیحوا نیستیم فرزندان آدم فساد میکنند و خون
میریزند در جواب شما گفتم انی اعلم ما لا تعلمون امروز سر آن ظاهر شد بندگان من در ذکر و تسبیح
با شما شریکند و شما نا خوردن غذا از ایشان ممتاز بودید اینک بعضی ایشان نیز بدارا ... غذا نخورند
اگر چه ایشان محتاج بغذا اند ایشان هم غذا نخورند تا اگر غذا را احتیاج دارند و با وجود نا خوردن غذا نخورده شد
دایف و مشغول گشته و ... خود را اصلاح می آرند خون غیر نریزند ... خود را از دیده خون می ریزند
حضرت شیخ نجم الدین در مرصاد آورده   آنروز که دوختی مرا دلق وجود   گفت بطعنه
دمیدم خلق و جود   خون ریز از هم بکنی در عالم   ما خون بریزیم از خلق وجود   تکرار عهد
ازلی هم در مرصاد آورده که روزه روح را یاد میدهد از آن عهد که متصف بصفات ملکی در عهد قدس
جلوه میکرد و هنوز بحجت صفات حیوانی از حضرت قرب محجوب نبود شاید که شنگرگشته
مقید این دام طلاح ... ... از روح ملک ملکی یاد کرده خود در حقیقت حیوانیت روانه زند
تو مرد عالم قدسی ندیم مجلس انس   دریغ باشد اگر تو درین مقام عادی   تخلق باخلاق
الهی هو یطعم و لا یطعم و شرم از این معنی سبقی ذکر یافته   شهود انشا جمال حضرت جلال
اعاده که با عیسی بجوع توانا   هر کس بگذر از آن رسد از حق نوال   گر سیر شود تا بچاه جلال
حکمت هستم اکنون که ماه صوم بر جرم است و شیخ جوع مرجوع سلطان العارفین درافکنده
حکمت بچه یافتی فرمود که بشکم گرسنه و تن برهنه   گرسنگی طعم خوان رضاست   تشنه

بالجمله جمیع صفات است. ذکر در جوع چنین یک فایده باشد که آدمی را از ترود و مطبخ و هیزم فارغ میسازد
و کفایت است در باب نفس پروان شکم گفته اند خواهم روزی که از شست بازمانم از
با نفس و دوره دوان طعام شکم از خوش دلی و خوش حالی کاه بر سفره کی حالی فارغ از غصه
این از دود و دخ جای او چیز است یا مطبخ یکی مرا سیر از ابو الکفاف گفتی دار الطلات با برکات
این است که جمیع طعام حضرت خداوند تعالیست در زمین صد تقاضا زبان بر در رسیدن عید ها او
علی سرحاله در کتاب آداب التصوف آورده که یکی از مشایخ صوفی را دید منکشف اما جامع
شیخ گفت دروغ میگوئی جوع سریست از اسرار الهی مکنون در خزاین غیب آن را بکسی
که فاش کند طعمه [illegible] جمیع مرفهان حق را داده اند تا شوند از جوع سیر و بهره مند جوع
هر علف گوارا که دهند چون علف کم نیست پیش او نهند کاسه بر کاسه است خوان
بر خوان مدام از برای این شکم خواران عام تو شد از زینب آن عزیز که ترا باید چه باید بود
مویز و چون در فضل روزه این هم فضایل و فواید و حقایق مندرج بود [illegible] از دو زحمت
و رفت [illegible] عبادت [illegible] گفت ای مومنان بر شما نوشته
روزه کما کتب [illegible] نوشته شده بود علی الذین من قبلکم [illegible]
[illegible] یکی آنکه عابد با صلح بود صوم در زند یعنی این عبادت بر هم انبیا و امم سابق
واجب بود و فایده این کلام آنست که صوم عبادت لیست [illegible] جهت ثانی [illegible]
میگویند شما را فاضی نکرد [illegible] بابن عبادت بلکه [illegible] امم را در بقرا این طاعت آزاد
نبودند در وقتی آمده که البلیه اذا عمت طابت. قول دوم آنکه این تشبیه عابد بقدر صوم و وقت
اولست یعنی همین روزه رمضان بر یهود و نصاری فرض کرده بود یهود ترک کردند و در سالی
یک روز بفرضیت روزه گرفتند و نصاری بجهة آنکه رمضان در گرمای گرم و سرمای سرد
افتادی در فصل ربیع وضع کردند و کفاره این جرات ده روز اضافه نمودند و [illegible]
[illegible] ده روز دیگر [illegible] روزه [illegible] پس یکی هفت روز دیگر
روز و دو روز [illegible] روز روزه گرفتند [illegible] که روزه رمضان بر شما
فرض کرده شد چنانچه بر یهود و نصاری [illegible] که شما [illegible] از افراط
نصاری و تفریط یهود در باب روزه با پرهیز کنید از طعام و شراب و مباشرت در حال صیام

بالفتح [illegible]

مشوی

کما کتب علی الذین من قبلکم

لعلکم تتقون

بانقی شود یعنی روح و در صوم که موجب کسر شهوت است با اجتناب کنید از معاصی چه صایم را
احتراز از گناه لازمست یا داخل شوید در زمره متقیان که حقیقت صوم شعار ایشانست در تفسیر
عرایس آمده که ندای اصحاب قلوب یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب بطالبان
هلال [illegible] و ارتقا از شهوات غیوب و بلال که مفرح قلوب و مفرح کردیست میگوید ای اهل
یقین دانسته کنان منازل عکین فرض شده بر شما از جمیع مکونات امساک [illegible] و طلب
[illegible] آید و متوجهات این مطلوب در صوم واجب است از ما لوفات طبیعت و در مقام عبودیت
کمالیت همچنانکه نوشته شده بر انبیاء و مرسلین و اولیاء و عارفین پیش از شما تا باز رسید
از زحمت بشریت و واصل شوند بمقام امن و قربت و بأسند بتا [illegible] روشن دل از نفس
و خالی کن طبیعت و غبار هوا و بدعت و شرک [illegible] رسم و عادت پاک شود و باین
وصال و ازما را غصان [illegible] جمال در چون جان بظهور نیاید تا نرو هم زخارف ک
هوا خانه دل [illegible] سلطان نشود و گفته اند خطاب بشارت است از حضرت عزت
سرای قوان باطنه سالک [illegible] از فادی [illegible] و واردات قدسیه که رقم [illegible]
و انبیا در صفحه جان و ابد بر انبیا که مکتوب گشته است بقلم فطری از مداد نوری بر شما و ابد
دوال صوم حقیقی یعنی امساک از رویت غیر حضرت ما در بحر الحقایق فرموده که افراد انسانی
از جسمانیات و روحانیات قبل از ترکیب صایم بودند بعد از آنکه روح به بدن تعلق گرفت جسمانیت
مستدعی حظوظ حیوانیت شد و روحانیت بقوت حواس مستدعی مشارب مختلف گشت امسک
ما بر شما نوشتیم روزه را در حالت ترکیب چنانکه نوشته شده بود بر اجزای شما در حالت فردیت
تا شاید که پرهیز از جمیع مشرب ها [illegible] و مستعد شوید با حق رز [illegible] عینا یشرب به عباد الله
در حقایق آورده که این نوا بدل و سرور و حست [illegible] میگویند دل که
ایمان آورده با نوار ملاحظه وای روحی که [illegible] و دل سری که مولش [illegible] روزه
بر شما نوشته ام روزه دل امساک از التفات بمعقولات روزه روح انقطاع از ملاحظه [illegible]
روزه سر عدم التفات [illegible] و امساک از شهود همه مکونات و در احیاء علوم [illegible]
درجه قرار داده صوم عموم و آن نگاهداشتن بطن و فرج است از غذا و شهوات و صوم خصوص
و آن منع سمع و بصر است و لسان و ید و رجل و سایر جوارح است از ارتکاب آثام و خطیئات و صوم

بالفتح

وصوم

حضور الخضوع وان روزه داشت از ایشان وصوم جمیع صورته صفویه واعراض یکسوی الهو الهیه قل الله ثم
ذرهم ... دیده را از دیدن غافلی در ... ببرار جاله و ... بمنزل دیگر باره از تکلیف تحقیقی میفرماید
ومیگوید روزه دارید ایاما معدودات روزی چند شمرده که بیست نه روز باشد یا سی روز مراد
رمضانست و برخی مفسران بر آنند که این روزه ایام البیض است از هر ماهی و عاشورا که قبل از
روزه رمضان بر امت فرض بوده و بصوم رمضان منسوخ گشته درین کلمات لب است که
ای بنده طاعت تو محدود و روزه تو روزی چند معدودست اما ثواب و عطای من در حیز حد و
عد نیاید و دانی که تخفیف بر قدر عجز تو میفرمایم و تشریف بر قدر کرم و عنایت خود ارزانی میدارم
تو در خور ضعف خود کنی و ما در خور فضل خویش ... بر ... امر ... میفرماید فمن کان منکم پس
هر که باشد از شما مریضا بیمار که قوت روزه ندارد یا میترسد که مرضش بسبب روزه زیاده شود
او علی سفر یا بر سفری بود که در آن قصر باید کرد و آن نزد ... فی مقدار ... روز ... شرعیت و نزد ابو حنیفه ... در وسط ... وراحلت و این ...
... افطار کند فعدة پس بر وی است شمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن
من ایام اخر از دیگر روزها ... روزه ... حکم افطار ... بقول اکثر
رخصت است نه عزیمت علی الذین و بر آنان که یطیقونه ... روزه ...
که ... فدیة ... طعام مسکین ...
مدی طعام ... بقول ابو حنیفه ... رطلی
... رطل ...
...
رطل ... و باید دانست که این حکم در ابتدا بود که هر کس مخیر بود در صیام و اطعام و
بعد از آن منسوخ شد ... لا یطیقونه ...
افتاده که مطلق قادر ... بر صیام ... فدیه باید داد و ... حکم ... منسوخ ...
حکم ثابت ... بود فمن تطوع پس هر که ... تطوع ... زیاده کند ...
... طعام ... جمع ... صیام و اطعام
فهو پس آن تطوع خیر له بهتر ... وان تصوموا و اگر روزه دارید

خیر لکم بهترست شما را از فدیه یا افطار و ...
مطلق ... میگوید ... خیر لکم
ان کنتم تعلمون اگر ... فضیلت صوم ... بر غیر آن و این حکم نیز ... منسوخ بوده
شهر رمضان این روز ... روزه ... ماه رمضانست رمضان بقول بعضی نام خدا ...
است و دلیل ایشان حدیث است بروایت انس ابن مالک که لا تقولوا رمضان ولکن انسبوه
کما نسبه الله ... آورده که رمضان اسمیست از اسماء الحسنی ...
مصدر ... افضل ... بروایت ابو هریره که لا تقولوا رمضان فان رمضان
اسم من اسماء الله ... که ...
... شهر رمضان ... رمضان ...
میگوید فمن شهد منکم الشهر ... شهد منکم رمضان ... حدیث ...
دیگر ... صوم ... مخصوص ... فرض ...
و ... بر آنند که رمضان نام این ماهست چون رجب و شعبان که هر یک نام ...
در اشتقاق این لفظ اختلاف کرده اند بعضی گویند از رمضا گرفته اند ...
است از ... وجه مناسبت ... عرب ...
...
رجب و جمادی پس این ماه ... آفتاب ... رسیده ...
از تاب ...
...
با جگر ... روزه ... گناه ... روزه ...
... خداوند ... گناه ... بسبب کثرت ...
محتاج کرده ... و ضعف ... طاقت ... آتش ...
... روزه رمضان ... گناهان ...
با آتش فراق ... دلیل ...
اشتقاق رمضان ...
... رمضان ... گناه ...

[illegible]

ما ازاد نماست خطیئات پاک میسازد و غبار هوا و هوس ازین نزا ناب ریاضت فرو نشاند
امام قشیری فرموده که رمضان سوزنده است شتاب مغفرت گناه قومی میسوزد و شعلهٔ آتش معرفت
رسوم جمعی را سوخته میکرداند ای عزیز انزا که نوبلی بسوزند هر دفعه جنت در آید و آنچه را سوخته
گردد در قریب از هر بر آید   کسی را که ز آتش عشق نسوخت   شتاب لقا جمال کی برفروخت
فضایل رمضان و مناقب روزه داران او در مثال اجمال شرح دادن متعذر است اما بحکم ما لا یدرک
کله لا یترک کله دو سه کلمه بر سبیل اختصار مذکور میگردد در احادیث صحاح آمده اذا دخل رمضان فتحت
ابواب السماء چون ماه رمضان در آید درهای آسمان قدس … جلوه کاه روحانیان اهل علم
را در کشف ظلال بال اقبال خود از تاب … حمایت نماید درهای آسمان را بر جهت
بکشاید و در روایت دیگر آنست که درهای بهشت برای این امت مفتوح سازند و غلقت ابواب
جهنم و درهای دوزخ را در بندند و سلسلت الشیاطین مرده را که جنود ملاعنند بقید سلاسل
و اغلال گرفتار کرد شده و هر شبی در وقت روزه گشودن شصت هزار بنده عاصی را که استحقاق
تحجیم دارسته باشند از آتش دوزخ برات آزادی بخشند و لطایف التقریر آورده که
رمضان میدانیست منور بشعل مصابیح دو دریاییست … بکوهر تراویح … اختری شبهای
… فردوس گشتی … پاکیزه … معصیت گدازی عاصی نوازی عالم منظری
مشتاق پروری غم زدای اندوه ربای دیوان رازو در هراسی مبتدعان از و در وسواس
عاقلان … جمال او شادی عاصیان را ازبرکت او آزادی مطیعان را از و نوید رحمت مومنان را
… امید مغفرت دلهای عابدان از و در چمن نزهت جانهای عارفان بسبب او در گلشن
راحت چون جمال شرف … کرد … عاصیان را … اقبال … بیدار آید
… در میدان … رحمت … و در قسم اوله رحمت … و سطر مغفرة
و اخره عتق من النار … رق دولت مکتوب   انچه در قبض آمده از منبع رحمت
صد چشم برای دل هر تشنه روانست   انچه در آرایش … و زینت   انچه در آرایش
… انست   در خبر آمده که چون هلال رمضان بجلوه جمال عالمیان را نور بخشد عرش
و کرسی و ملایکه در اهتزاز آیند و گویند طوبی لامت محمد صلعم آفتاب سعادت از برج عنایت
برامت محمد … الطلوع عفو و … ایشان را که این منزلت و کرامت دادند … آفتاب …

علوز گناه

عفو گناه ایشان خواهند کواکب … با سقف … ایشان رغبت شوند سیاحان لجه دریا
و سیاحان عرصه هوا یعنی مرغ و ماهی ایشان را از … طلب کنند … انوام
و حشرات و جمله مخلوقات مگر شیاطین بطلب مغفرت ایشان از حضرت ملک منان زبان حالی
بگشایند و فرمان حضرت کبریا … آسمان رسد که ملایکی صواب صلوات و تسبیحات
و اذکار و تهلیلات خود را که درین ماه … روزه داران رمضان بسازید پس
آخر ماه جمله اوراد عبادت و سموات در ظرف … ایشان نویسند امام ظهیر الدین و امالی خود
آورده که خضر را علیه السلام در رؤیت بقا بخوردست … میگفت … سکن   [margin: بسوال کردند]
از انبیا علیهم السلام در رؤیت بقا نخوردست یوسف صدیق میگفت توفنی مسلما موسی کلیم در خواست
میکرد توفنا مسلمین تو چرا بقا طلبیدی و بزندگانی دنیا رضا دادی فرمود که از جهت آنکه تا در
حج ارادت با امت محمد صلعم شریک شوم که پنج … است دیگر را نبوده اول گفتن صلوات
دوم شفاعت سیم جماعت چهارم تلاوت سوره فاتحه پنجم روزه ماه رمضان ای عزیز خضر
از … بقا خواست تا بپای این کرامت … بدین کرم مکرم و محترم ساخته
الله غنیمت در وظیفه شکرگذاری و سپاس داری … جلیل فرو مگذار   فکن شاکرا لله …
دیگر از فضایل رمضان انست که موجب وصول آثار فرقان و نزول آیات قرانست چنانکه
فرمود الذی آن ماهی که انزل فرو فرستاده شد فیه القرآن در وی قرآن واکرچه در غیر او   [margin: انزل] [margin: فیه القرآن]
نیز فرود آمده اما بقول جمعی ابتدا نزول در و بوده و گفته اند تمام قران در ماه رمضان از لوح محفوظ
با سما دنیا فرود آمده و از آنجا بر وفق مصالح بندگان آیه آیه و سوره سوره منزل گشته و حبیب
بن الفضل فرموده که در حق او فیه القرآن فرود آمده یعنی دلایل صوم او ای عزیز نزول اکثر
کتب آسمانی در رمضان اتفاق افتاده صحف ابراهیم در اول رمضان نازل شده و تورات در
ششم و انجیل در سیزدهم و زبور در هجدهم و قران در بیست چهارم   در تفسیر کبیر فرموده که چون حق تعالی
این ماه را بروزه مخصوص کردانیده بعین کلمات بیان علت تخصیص میکند یعنی چون این شهر
را خاص گردانیدم باعظم آیات ربوبیت که آن انزال قرانست در و پس مخصوص ساختم
آنرا … نوعی عظیم از انواع عبودیت که آن روزه است یعنی درین ماه این کلمات
که غذای ارواحست بسما فرستادیم پس از انزال اشباح که مطعومات و مشروبات است امساک لازم

درکاه و بیکاه و رکفته امر شهود و شهود موجب صوم للذات و شهود و خالق است سبب صوم بالله
الله لذاته و اسطه مثوبت و الجنه بالله بود و رابطه حصول قربت صوم لله تحقیق عبادتست و بالله
تصحیح ارادت لا صفت عبادت بالله قاصد لقاء است کفت از حیثیت عبارت شریعت
بالله رحمت کست از حیثیت [illegible] حقیقت صوم لله بین باشد و صوم بالله دلیل روزه
بتن هر کس تواند داشت روزه دل کار مرد است تن پاک داشتن است از بود دل پاک خلق
[illegible] نیست خلق از طعام [illegible] داشتن از مجاز آید دل از حرام و [illegible] داشتن است صوم
لله مرتبه عام خلق است و صوم بالله در رتبه خاصان حق صحت صوم عوام مشروطست [illegible]
از مفطرات و این ادنی مراتب صوم است و احکام فقیه و فقهی درین مرتبه بیش نیست اما صوم خواص
دو نوعست یکی صوم صلحا و ابرار و شرط صحت صوم ایشان حفظ اعضا و جوارحست از اعمال ناشایسته
و افعال نا بایسته   هر عضو را بدانکه بتحقیق روزه است   تا روزه تو روزه بود نزد کردگار
دیگری [illegible] باید   روزه خاصان نه همینست بس   بلکه [illegible] بود [illegible]   هر چه نباید
که بجوی مجوی   هر چه نشاید که بکوی مکوی   چشم [illegible] باز نباید [illegible] و از شنیدن   دست
[illegible] بشغل [illegible] علم و عمل [illegible] بلکه دل از غیر خدا پاک [illegible]
دویم صوم مقربان و صدیقان شرایط صحت صوم ایشان [illegible] از غبار خواطر
نفسانی و [illegible] لذت [illegible] عنان التفات از هر چه غیر حقست بدوام مراقبت
[illegible] طریق شواغل و غیبت از رویت [illegible] موجودات [illegible] و این کار
هر کسی نیست   مردی باید مجرد از هر دو جهان   فارغ ز وجود و عدم و سود و زیان   نه فکر نه اندیشه
نه دیده نه زبان   نه درد نه درمان نه یقین و نه گمان   [illegible] شهود [illegible] موجب صوم [illegible]
است و شهود [illegible] موجب صوم [illegible] از [illegible] روزه [illegible] از اول
عمر تا آخر عمر صایم باشند یکی [illegible] شیخ شبلی در آمد [illegible] طعام میخوردند شیخ فرمود [illegible]
موافقت کن گفت روزه دارم شبلی گفت آن نیکو باشد که روزه ابد داری [illegible]
که این چگونه باشد شبلی فرمود که همه عمر [illegible] روزه [illegible]
و ان العمر کله یوم والغرض فیه صوم روزه که از غیر باشد [illegible]
صوم الرؤیة و افطروا الرؤیة اهل حدیث برویت ماه تا دیل کنند و اینکه حدیث اهل دست

دارند   هر چند دهان از نان [illegible] روزه   [illegible] روزه   فاضلترین
پیغمبران محمد است و شریفترین کتابها قرآن پس نزول بهترین کتاب بر بزرگترین پیغمبری
در فاضلترین وقتی باید و آن رمضانست درین پیغمبر افضل و این کتاب اکمل و این عبادت
اجمل [illegible] برای نیکوترین امتی باید و آن امت محمد است صلعم [illegible] رمضان نزول قرآن
[illegible] است [illegible] نازل شده بود حضرت رسالت درین ماه بر خلیفه [illegible]
القرآن خواندی پس [illegible] موافقت شرطست فاروق در اول رمضان میفرمود که
[illegible] شهر رمضان [illegible] بالاحسان وتلاوت القرآن [illegible] این ماه در رعایت [illegible]
قواعد [illegible] تلاوت آیات قرآن از سلف صالح [illegible] نقلست [illegible]
فرموده است که چون رمضان در آمدی [illegible] یعنی [illegible] کتاب الرحمن
ختم قرآن در ماه رمضان [illegible] ختم عمر است [illegible] آمده که [illegible]
[illegible] ماه رمضان
[illegible] قیامت [illegible] ظلمت [illegible] پس در صفت
قرآن میفرماید هدی للناس فرود فرستاده شد قرآن در حالتی که راه نماینده است [illegible]
ایمان و بینات [illegible] من الهدی [illegible] از حلال و حرام [illegible] اصول دین [illegible]
[illegible] دو قسمت [illegible] اول [illegible] پس از ذکر [illegible]
جنس [illegible] عطف کرده [illegible] چون ملایکه و جبرئیل والفرقان عطفست [illegible]
یعنی قرآن [illegible] از [illegible] دین [illegible] جدا کننده باشند میان حق و باطل [illegible]
فرقان [illegible] قال الله تعالی یوم الفرقان [illegible] روزه [illegible]
[illegible] فمن شهد پس هر که حاضر باشد منکم الشهر [illegible] مکلفان یعنی مقیم [illegible]
در ماه رمضان [illegible] فلیصمه پس باید که روزه [illegible]
[illegible] منسوخ [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] اهل ظاهر [illegible] اهل باطن [illegible] ظاهر [illegible] باشد
[illegible] از مفطرات اما صوم باطن [illegible] صوم دل [illegible] بار
[illegible] ماه

هدی للناس

و بینات

فمن شهد

فلیصمه

این معنی از و حاصلست که چون حق را بدیده سر دیدند او را غبار روزه کیرند تا در بهشت بنا بیند
واو را بدیده شنیده میشدند روزه نکشت ای عزیز در تفسیر منیر آورده که روزه داران سه کروهند
اول صایم که بطعام و شراب نکرایند دوم قایم که از طاعت غایب بد نسیم سیم که بجز خدا نیند حق ایشان
از صبح تا شام روزه دارند اکاه از برنج برهنه در رحمت الهی شراب غذا نیند قاتیان از
دنیان تا دم وقت مرکبی روزه کیرند اکاه از محنت دنیا خلاص یافته بلذت حقیقی رسند اما روزه
ایمان ار وقت نیست که دایم حق در سرایشان فرود آید از سر از در بیت ایشان از اخبار
سازند تا ان روز که سحام دیدار بود ایشان را محل افطار بود در صحیح آورده که عوام از ابتدای
طلوع تا غروب شمس صایم باشند و خواص از ابتدا اعلان انار صبح ازل تا وقت ظهور علامت
ابد از غایبان روزه کیرند در اخبار صوفیه آمده است که مرقع پوشی در کوه سکونت حرارت
عطش بر باطنش استیلا یافته بدر خانه رسید آواز داد که قدحی آب از حوض کوثر که میخواهم بخورد
بشربتی آب خنک که حالا ببردن در خلک لب تشنه جگر ده مختار از اهل خانه بیخود اندیشه
کرد که عجب تجارت نیست این علامت میکنم بر فوات و قدحی آب بیرون آورده به لب داد و چون
او را در فنا در دو نیم ان در حلقش نکوست ایشان و بعد از وی تعجب بر زبان راند که وا
عجباه صوفی شراب بالنهار این سخن بتری کرد است قضا و قدر بر حکم در دلیسی آمد قدح
از دستش بفتاد و نذر کرد که بقیه عمر در روزه صرف کند بی الطاف حقها قدح شراب زلال در
کام جان صوفی ریخت تا بست شربت وصال شد و از شربت آب فراموش کرد آن
تشنه را کرد لطف تو آب داد از جام خضر چشمه حیوان نکرد یاد ای درویش ملی رب صیایمان
متقاوت است اکر از طعام روزه داشت فردا شربت سلسبیل شراب زنجبیل دهند ملی و اکر از دون
دارم است کر جام رحیق دست خوشینم در دریا فی نعیم را کف نهند ملی و اکر از فکر اثام و ملاحظ
خاصی دعام صیام بود شراب طهور در جام نور بدست ساقی محبت بدو نوشند و سقیهم ربهم
شرابا طهورا از آن شود دیده لب تر نکرد عاشق بر بوی ان شراب که از طهور خواهند
فمن کان منکم مریضا هر که مریض باشد او علی سفر یا بر سفر باشد و افطار کند فعدة من
ایام اخر پس بر وی است قضای آن روزه بعدد آن روزها در ایام دیگر چون تخییر مقیم حکم
این آیه منسوخ شد تخییر مسافر و بیمار را باز کرد تا معلوم شود که ایشان را رخصت افطار ثابت
مخففان کی نیز

قوله تعالی ارادکم نخواهد که بنده را دو
مخففان کویند سفر در نفس مشقت است و روزه مشقتی دیگر است
مشقت بنده در دو بی بس از وی در رخصت کرد با بنده که در آخرت جنید بی مشقت مبتلا
کرداند یرید الله میخواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی و لا یرید نمیخواهد بکم العسر بشما دشواری
بجاء که دریغ یک امر از لطف و عطف جا کرد اول سکرت ترا عزا کرد و با بیان کواهی داد
که یا ایها الذین آمنوا و فرض کردن روزه را بدین است با فرض کردن بر امم کذشته مقترن ساخت
تا نفوس را اختصاصی بران کرفته نکردد و وجه حکمت روزه که حصول تقویت بیان فرمود که لعلکم تتقون
اکر روزه نبودی حصول تقوی بر نوجه وجود نکرفتی و روزه را بروزی چند تخصیص کرد ایاما معدودات
که اکر همه سال بودی مشقت عظیم روی نمودی و روزه خاص بروز دون شب تا کار بر بندکان
آسان تر بودن و خصوصی ساخت بماه شریف رمضان که محل نزول قرآنست تا ثواب بیشتر بود و
مر مسافر و مریض را رخصت افطار داد تا حال ایشان بسختی و صعوبت نکذارد
ولتکملوا العدة و میخواهد که شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ماه را که بعذر عارض در سفر افطار کرده اید
باز ان را به اسلام را بجای دیج که نهایت بیت کامل سبقت و سوره البقره بشما دید ولتکبروا الله
و تا بزرکی یاد کنید خدا را با تکبیر کویید در شب فطر از وقت رویت هلال تا روز عید اول روز
تا وقت ادای نماز عید علی ما هدیکم بر انکه راه نمود شما را بصوم یا بحقیقت تضاعیف لعلکم تشکرون
مکر شما کویید شکر نعمت تیسیر رخصت یا را ایجاب ثواب ای عزیز چون صوم نفس را مستعد
قبول انوار عرفان میسازد پس اراده فی کرد اثر با آنچه متیقن باشد از مقام قدسی و کشف ذات
کند از وجه انس و آن مرتبه قربت و از آن حال بدین مثال فرموده و اذا سألک و چون بپرسند
ترا یا محمد عبادی بندکان من عنی از صفت یا از حال من یا از ایشان من در وقت
دعا فانی قریب پس بدرستی که من نزدیکم بعلم و اجابت این آیه وقتی نازل شد که بعضی از
صحابه پرسیدند که یا رسول الله خدای ما نزدیکست یا دور تا او را برآوریم با دو ایشان خوانیم با حراکت
استغفار کرد که یا بنی الصفوان من نزدیکست تا بار برانکیم با دور است تا او را بلند ندا کنیم یا
یهود کفتند ای محمد زعم تو آنست که میان ما و آسمان مسیر پانصد سال مسافت و
غلظ هر آسمانی باین مقدار پس دعای ما چگونه شنود و یا در اول حال که حکم صوم نازل
شد بعد از نوم میل مفطرات حرام بودی و از بعضی صحابه امثال صورت وقوع یافت و از کیفیت

بکم الیسر ولا یرید بکم
ولتکملوا العدة
ولتکبروا الله
علی ما هدیکم لعلکم تشکرون
واذا سألک
عنی
عبادی
قریب
او علی سفر
فمن کان منکم مریضا
فعدة من ایام اخر

توبه درجمیع بحق سوال کردند و هرادان کی بدچون این آیه آمد که ان رحمة الله قریب من المحسنین عاصیان
با تشویش جران میشدند که چون رحمت حق نزدیک به نیکو کارانست پس ما سیاه نامه گان بشاه
کار را چه رسد این آیه آمد که اگر رحمت من با شما نزدیکست لطف من بر سر گناه امید وار نزدیکم ای عزیز
اینجا نکته ایست خفی تشخص الکل اگر علت چار اندکست اور ابشرت طبیب مدد فرستد کافیست و اگر
دارو طلبی بیشتر باشد حضور طبیب شرطست تا بخود تشخیص کند نجوه و در دفع ان غایت جهد مبذول
دارد و اینجا که مطیع بشرتی از رحمت کافیست میگوید ان رحمة الله قریب اما چون علت عاصی
بسیارست و جز بطلوع طبیب عنایت علت او در دفع زایل نگردد لاجرم میفرماید فانی قریب اما چون
عاصی بسیارست و نزد علمای قریب مشکل است از کمال علم حق و اطلاع او بر اقوال و احوال ایشان
بحال کسی که نزدیک باشد کسی در بهر صال او صدو بی می یابد خطیع بود یا تمثیل بسرعت اجابت دعا
ضعیف کسی که قریب المکان بود بکسی بدان حیثیت که چون بخواند بشنود و الحال جواب دهد و مردونه
قریب ظاهرست بل قریب معنوی حقیقیست که ابسیح قرب دیگران قیاس نتوان کرد هر نوع قرب که در صفحه
خیال صورت پذیر شود حق سبحانه از ان اقرب است وادمی بواسطه اشتغال بعلایق کونا که زاید
بود محجوب شده از فهم این قرب محروم ماند چنانچه میر روی میفرماید [illegible] مشغول میشود
به بیبهای ضمیرها چیزیش نازقرب تو که زقرب اقربا در مفاتیح الغیب آورده که این قرب بحیز
و مکان نیست بل بعلم و حفظ است هرچه متحیز بود مفتقر بغیر باشد و مفتقر بغیر محلی لذاته بود و حق سبحانه
واجب الوجود لذاته است و همین لفظ قرب دلیل عدم مکان و جهت است زیرا که حق را قریب
گفت علی الاطلاق و اگر در مکان بودی نزدیک بعضی باشد بلکه بجا عرش نزدیک باشد و از غیر ایشان
دور هر که عرش قریب بود هر آینه بجز تحت بعید باشد و چون این دو است پیدا که وی قریب
است آنجا معلوم شد که قرب بعلت نزدیکیست تا ملک و آفرین مکان چکند آسمان که برآسمان
چه کند و عقل چون بسته مکانست تعقل قرب خارج از مکان نتواند کرد و شیخ نظامی فرموده بیت
جان از همه هست و در همه هست کس چه داند که جای کجاست و که هم ورنه در این جای چون
رسد و در فهم عقل شیفته زان موسی علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد که الهی دوری که ندا کنم
نزدیکی تا راز گویم جواب آمد که یا موسی انا جلیس من ذکرنی دوری را دوری حقا تجنب نکرد زیراکه هرگز
کس بدان نرسد و نزدیکی محدود نشد زیرا که کس طاقت آن نیارد در طریقت فرمود که آنی
ای عزیز بگو

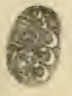
بر نزدیکست نشان میدهند و هرتراز او دور دست می پندارند و نزدیکتر از جانی در عین نهانی
پیدای و از غایت پیدائی نهانی ای در درون جانم و جان من نهانی ای از دیده ان چرای چون
در میان جانی ای عزیز از حضرت رسالت صلعم چهارده سوال کرده اند که جواب ان در قران
نازل گشته هشت ازان در سوره بقره است و تتمه در شش سوره مذکور میگردد و اذا سالک
عبادی و یسئلونک عن الاهلة یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم یسئلونک
عن الشهر الحرام یسئلونک عن الخمر والمیسر یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو
یسئلونک عن الیتامی و یسئلونک عن المحیض و یکی در سوره مائده یسئلونک ماذا احل
لهم یکی در سوره اعراف یسئلونک عن الساعة و همین سوال بعینه در سوره نازعات
یکی در سوره انفال یسئلونک عن الانفال یکی در سوره بنی اسرائیل یسئلونک عن الروح یکی
در سوره کهف ویسئلونک عن ذی القرنین و یکی در سوره طه ویسئلونک عن الجبال
سوال هر کسی فرا خور حال و همت او بوده قومی که از صفت حضرت عزت سوال کنند ایشانرا
چه نسبت با جمعی که از مستفید ریسال یا تفتیش حال هلال کنند و از ین سوال بعضی اصولیست
چون سوال روح و ساعت و بعضی فروعی چون سوال یتامی و نفقه و اجوبه این اسئله بر سه نوع آمده
اول بواسطه قل حرف فا و ان دوازده موضعست چون قل هی مواقیت للناس و قل الروح
من امر ربی و دیگران دوم بواسطه با حرف فا و آن دریک محلست فقل ینسفها ربی نسفا سیم
این جمله اصولیست از ضرورت قدم که هماره برسند فاتعقیب بر و در آمده یعنی ای محمد
مقاتب سوال ایشان بی تاخیر بوی بنسفها ربی بواسطه تامل کس را خذر شد که موجب ریب گشته در
خاطر خطور کنند که شک و ریب و رنست کفر است سیم با مرفع واسطه و حرف فا و ان در این سوال
است و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب ای محمد چون بندگان من و جویان بارگاه و خواهان
میخ تیر ای نایب درگاه عزت دحاجب صفه بارگاه کبریائی از صفت معرفت بپرسند اگرچه هم ترا
جواب باید داد که میان من و بندگان اما این جواب بزبان ترجمت و تو ترا نا گفت انی قریب
پس من بی ترفع و واسطه خود میگویم عبادی شما از من می پرسید من بشما نزدیکم چه شد که شما دور
رفته اید این دور شما که بار پس نزدیکست و گوینده رفع بواسطه ادب است با نسبت که ای
بنده تو محتاج بر سه بار است در غیر وقت دعا و مناجات اما هنگام خواهش و عرض





حاجات اسمع واسطه میان من و حاجت نیست خودش بالکشف بیا دیگر آنچه میخواهی بیچوا آنچه میخواهی
بیت هر که خواهد کو بیا و هر چه خواهد گو بگو نازکرد و حاجب و دربان درین درگاه نیست یا رفع
واسطه کرده تا دل در غیر او مشغول نگردد و حقیقت آنست که رفع وسایط قرب کلی حاصل نمی‌آید
و کسی با ترک تعلق علایق و تجرد از عوایق بخلوت خانه وصال راه نمی‌یابد فتعلق حجابست و بی‌حاصلی
هر چه جز خدا کمبیع والمطلع دل اسلک وست گفته اند که این خطاب که در اواء سالک و اقفست بشارت
باشد بجواهر شریف و عنصر لطیف سید اولاد آدم صلی الله علیه وآله فقد عبادی عبادت شناسی از دولت عرش
در اضافت عباد میان این اورد تفقد رحمت و تحتاج لطافت از یک طرف سبکبار لفافت
بیطیک ربک فترضی جلوه جمال می‌نماید از دیگر جانب نگاه میکند رحمت نبی عبادی انی انا الغفور
الرحیم نقاب از چهره میکشد بدیهایت فضل وافضال ملک متعال جای که عاصیان را چگونه رجا
مستظهر میشوند از خزانه رحمت تا امید میکردند رحمت نه نحت از هر نوعید نکوم ای دوریسی
در اضافه عباد و نکته‌ایست در نسبت عبودیت او کند نسبت لیست برا بنده خود خوانده تا دانی که مضاف در
جهان تو در است عنایت اوست از تو خواهی آنچه خواهی که رسم نباشد بنده از از غیر خواهد چیزی خواستن
دیگر معلوم کنی که در فرمان حاکت اوی نیز ادب و نیز که روا نبود بنده را غیر مولای خویش التجا کردن
در چون دانستی که بنده کیستی تو از انهم خود طلبی از غیر نجوی باشد که بنده با سلطان صحبت
نیست که از او کان در دولت کسی در ان شرکت ندارد میگر اکنون جون بنده اوئی از کی دیگران رو
بکردانی که بنده کسی کار دیگر برا کردن خوب نیست همچنانکه ما انجو اوف ذکر در حاجت غنی جاسی
ادامت و تقلیل و عادت ورد حرام بنده را نیز خود معاف شدن تا از غارت دسو سه شیطان
کعبه رامی و آمان و در اورید کرا آن عبادی لیس لک علیهم سلطان لفظ عبادی ور میان آورد و
که معلوم شود که بنده از آن اوست از کی دخل نکرد و قدم از دایره خوف بردن ننهد تکلیفی
قریب منزل کرده تا روشن کرد که او از آن بنده است تا امید نشود و دروی از طریق رجا
نگرداند غافل مشو ای بنده که تو ز آن منی نومید مباش که هم که من ز آن توم فرمود که من بنده
نزدیکم و نگفت بنده بمن نزدیکست زیرا که بنده از حیثیت احاطت که لازم اوست در مرکز عدم
و حقیقی فنا است او را چگونه با وجی بارگاه قرب بقا عز ملک باشد اما حق سبحانه قادرست
که بفضل و رحمت به بنده نزدیک شود در کشف الاسرار فرموده که معنی آیه طلب ان اشارتست

کی بمن نزدیک ببعد

ای بسا بندگان نزدیکم و نزدیکی نزد دوست میدارم کار و رحمت خیال با اجابت برآرم رطب بر تو وراه
غایم در قرب بر روی مقربان بکسی بر بنده بمن نزدیک شو تا منو نزدیک شوم بمن تقرب
الآیه اقربت الیه و دعا قرب از بنده بطاعت است و از حق تعالی برحمت از بنده توبه و
ندم واز غفار بلطف و کرم و از بنده انکه خود را در بازو دارد و از حق تعالی انکه او در نوار زوای سر نفس
که از قرب مطلق نشان دارد یعنی از مطیعند و از عاصی و از کرده و از قاضی و از قضا بمنند و از قضا عهد و از
نمیمند و از کتبهمد بر حال کرایشان مشده مرا بدیشان قربست باشان و حقیقت آنست
که با هر یکی از اضاف بندگان قرب خاص دارد با زاهدان قربیت بعنایت با دوستان
بولایت با عارفان بهدایت با طالبان بحمایت با مطیعان برأفت با عاصیان برحمت
و مغفرت با دعیان باجابت دعوت چنانچه فرمود اجیب اجابت میکنم تقریر معنی قربست

هنوز ندان خورشید اذا دعان جون مرا بخوانید از ان اجابت دعا وتقدیم
آن بران دلیلیست روشن بر تحقیق اجابت در وقوع آن و فرمظنه رب ان غفرن حق تعالی
خبر میدهد که دعای داعیان اجابت میکنم و بعطا بر سر حاجه میبرد و که بعضی اوقات در اجابت تعویق
و توقف مانده و از قدرت بر اجابت محدود و خبر مخبر صادق حقست پس توجیه این چگونه نوازند
بود عالمان علمای شریعت درین باب جند سخن گفته اند یکی انکه اجابت اینجا بمعنی سمعست
و عرب سماع را بکار اجابت بر دلالت بی زاجابت گویند که قیل اوسمعهاال
سلت ام اجب پس معنی آیه این بود که میشنوم دعای داعیان را و انکه در آیه یقضا و از قرب
کرده است مؤید این قول میتواند بود چه ظاهر قرب دلالت بر سماع میکند نه بر اجابت بالکه
اجابت بوقت دعا حاصلست و حصول دعوت کواهی اما اعطای مراد و قضای حاجت شاید
که در حال باشد و شاید که در مستقبل بود تا بدیع تقدیر محذوف میکنند برین وجه که اجابت
میکنم اگر خواهم یا سوال او مجال نباشد یا مخالف قضا نبود یا ضرر او در ان باشد یا دعا
بمعنی توحید دانسته باشد و اجابت بمعنی قبول یا مراد از دعا توبه بود چه تایب بندانرا میخواند
بوقت رجوع خود و اجابت قبول آن توبه باشد یا دعا عبادت بود چنانچه در حدیث
آمده که الدعاء هو العبادة و اجابت ثواب دادن بران کما قال و یستجیب الذین آمنوا
و عملوا الصالحات با شرط اجابت دعا اجابت بنده باشد مر دعوت الهی چنانچه

بعد از این میگوید علیه التحیه والثنا در خلال بیان اجابت موجب فوت این اجابت یا آنکه در احادیث
صحیح وارد است که هر بنده که دعا کند و در دعوت مشتمل بر قطع رحم و گناهی نباشد خدای تعالی
با او یکی از سه کار کند یا زود در دنیا دعوت او مستجاب گرداند یا در آخرت برای او ذخیره نهد
یا مثل آن بدی از او دفع کند و در کشف الاسرار بروایت جابر انصاری حدیثی آورده که حق تعالی روز قیامت
چند بنده را بموقف طلب کند و گوید ای بندهٔ من ترا فرمودم که مرا بخوانی و در دعا ترا بوعده اجابت مستظهر
ساختم تو دعا میکردی گوید نعم یا خداوندا بر موجب فرموده دعا میکردم و ترا بدین نام میخواندم
خطاب آید که دعای آن بنده بر صفحات بعضی از دعوات تو رقم اجابت ظاهر است و بعضی در حیز توقف
می افتد گوید این حال بدین منوال بود باز ندای دلنواز برسد که بعزت و جلال من که هر تیر دعا که از کمان نیاز
بجانب میدان امید بهدف اجابت رسیده ام اما بعضی زود بسبب تعجیل تو رسید و برخی
برای ذخیره آخرت تو بسمت تاخیر یافت یاد داری که فلان روز فلان حاجت از من طلبیدی
روا کردم و در فلان وقت فلان دعا کردی موقوف ساختم و بعوض آن در بهشت چنین لذتی
و نعمتی برای تو آماده کرده ام همچنین یک یک دعای بنده میشمارد و تعجیل اجابت یا تاخیر
مثوبت آنرا منظور وی میدارد تا حدی که بنده در آن موقف تمنا کند که کاشکی هیچ دعای من
در دنیا باجابت نرسیدی و هیچ حاجت من در سرای فانی روا نشدی تا اینجا نعمت و راحت
و لذت و بهجت من بیشتر بودی   اگر دنیا هم نومید است   نقد عقبی است که جاوید است
عیش جاوید که عادت در جهان   فیض باقی بخشدت و ملک جاودان   و بعضی اهل طریقت فرموده اند که
بحکم خبر هر آینه دعا باجابت میرسد اما موقوف باستکمال آداب و لوازم و رعایت شرایط و مراسمت
و دعای که مستکمل شرایط بود به توقف مستثنی باشد و در بحر الحقایق آورده که از ابراهیم ادهم سوال کردند
که سبب این چیست که ما دعا میکنیم و باجابت نمیرسد فرمود که جهت آنکه شما حق را بشناسید و طاعت
او را نمیدارید و سوال هر چه دارید متابعت سنت او نمیکنید و قرآن میخوانید و باوامر و نواهی
او عمل نمیکنید نعمت خدا میخورید و وظایف شکر بجا نمی آرید و در صفت بهشت و رسته اید قدم
در راه طلب نمی نهید و درکات دوزخ را دانسته اید از شر و شرار او نمیگریزید از فریب شیطان
آگاهید با او حرب نمی نمایید از هجوم مرگ خبر دارید و باستعداد او نمی پردازید مردگان را دفن
میکنید و هیچ اعتبار نمیگیرید و عیوب خود را فراموش کرده اید بعیب جویی دیگران مشغولید با وجود

این حالی

این حالی دعای شما را قوت ترقی بمقصد قبول و دولت وصول بمرتبهٔ اجابت چگونه باشد دعا
زبان پاک و دل غمناک و همت عالی و شرطی از لوازم صفات خالی باید تا قرین
در اجابت بر روی کسی بد   باجابت قرین نخواهد شد هر دعا که بسوز جان آید لیکن
شبهه مستجاب گردد   آن دعا کز میان جان آید ای عزیز شرایط دعا بر وجهی که اکابر دین ایراد فرموده
الف
اند و از نص قرآن و حدیث استنباط نموده دوازده است اول تقدیم ثنا در دعوات امام محمد
حکیم از فضالة بن عبید نقل میکند که حضرت رسالت صلعم مردی را دید که از نماز فارغ شده
و ابتدا دعا کرد و یاد او ای ذکر محمد تعالی بیان و ستایش او نکرده فرمود که عجل هذا یعنی تعجیل کرد و
شتاب زدگی نمود چون یکی از شما خواهد که دعا کند او را فتح بتحمید الهی و ستایش پادشاهی
کن بس آنچه میخواهد گو بخواه دوم صلوات فرستادن بر حضرت رسالت صلعم الدعا موقوف حالة
سیم
نصلی علیه هیچ دعا نیست که میان او و آسمان حجابیست تا بر آل حضرت صلعم صلوات فرستند
آن حجاب مرتفع نشود و دعا بمقام اجابت نرسد سیم برداشتن دست در وقت دعا
که حضرت مصطفی در وقت دعا هر دو دست برداشتی و گاه بودی که ابط مبارکش ظاهر گشتی
چهارم
و بطن کف بآسمان باید داشت نه ظهر آن که عادت یهود است و در خبر آمده که چون دعا تمام
شود روی را بدان مسح کنند چهارم الحاح و ابرام کردن و بران مواظبت نمودن است فرموده اند
و اگر زود اجابت نشود دست باز نداشتن ان الله یحب الملحین فی الدعا یکی از ائمه فرموده که دعا
کردن سلسله جنبانیدن است بر تیر اندازی در بسته باید انداخت تا یکی بنشانه رسد   از
پنجم
هر گاو تیر دعا کرده ام روان   باشد کزان میانه یکی کارگر شود پنجم دل با زبان یکی داشتن و تطهیر
ششم
نمودن دل غیر غافل دعا کردن و در بعضی کتب منزله وارد است که مرا میخوانید بسر زبان و دلهای
شما باندیشه های دیگر مشغولست پس چگونه امید اجابت میدارید ششم از سر نیاز و تضرع و خشوع
دعا کردن که عمده کار ز نیاز است و هر چه کس پیدا از پیش گردد امن یجیب المضطر
هفتم
اذا دعاه هفتم سوال کردن بجد و عزم نه از روی تردد امام مالک در موطا آورده که حضرت رسالت
هشتم
صلعم فرمود که باید دعا کننده از شما نگوید اللهم اغفر لی ان شئت بلکه بطریق عزم گوید هشتم
نهم
تعمیم در سوال یعنی برادران مومن را با خود شریک سازد نهم تقدیم عمل صالح بران چه بردالیه
رفع میکند و العمل الصالح یرفعه و هب بن منبه گفته است که هر که دعا میکند بی عمل صالح

چون کیست که میخواهد تیر انداز و از کمان باز دهد کی از اعدا را ... بود که ... او باید تقرب درستی
حد عدا از خدمت اعراض کرد بهم خود اشتغال نمود عاقبت الامر احتیاج و افلاس او را بران داشت که در فخر
باهیر زرشته التفاتی الحاج حاجتی کرد امیر برآشفت رخ او برتافت که با از خدمت کوتاه کردی زبان
از حاجت کوتاه کن   دهم   در قوت خویش احتیاط نمودن و آن اصلی کیست در احادیث صحیح
آمده است که حضرت رسالت صلعم یاد کرد مردی را که سفر دراز در پیش گرفته یعنی از این شهر بدان
شهر میرود و بقاع خیر را زیارت میکند ژولیده موی گرد آلوده روی دست سوی آسمان بر داشته
یا رب یا رب میگوید و طعام و شراب و لباس او حرامست و بدان او بحرام پرورش یافته فانی
یستجاب لذلک دعای چنین شخص فروشده را که اجابت کند   یازدهم   خفای دعا در سر حاجت
خود عرضه داشتن نه به آواز بلند ادعوا ربکم تضرعا و خفیة ابو موسی اشعری گوید با حضرت
رسالت پناه صلعم از سفری می آمدیم چون هنگام نزدیک رسیدیم مدینه رسیدند تکبیر گویان آواز بلند
بر داشتند آنحضرت فرمود که ای بندگان سمیعی که شما میخوانید اصم نیست تا بلند باید گفت
یا غایب بود تا ندا باید کرد آنرا که میخوانید بشنوایی نزدیک انه سمیع قریب   دوازدهم   تقدیم
صدقه بر دعا در اخبار آمده که یکی بمجلس پیغمبر صلعم آمد درخواست که یا رسول الله مرا دعائی کن حضرت مصطفی
صلی الله علیه فرمود که هل اعنت بجناح الدعا بر دو بال مرغ دعا او کرده یعنی صدقه جناح نجاح طایر
دعاست که او در عقود اجابت برساند استجابت میسر شود   سیزدهم   اخلاص و اساس دعا بر اخلاص
دعوا له مخلصین له الدین بزرگی میفرمود که چون دوای درد اخلاص بافلاس حاصل شود که باجابت دعا دل
باشی و افلاس عبارت از بیرگی و اضطرار است و در لطایف صحیح آمده که اگر خواهی تا بدانی
که دعا را سمیع قاعده چون افلاس نیست یکی باعتبار انحال در دو از دیده بصیرت بکشای
که مثلا کسی بدر دکان بقالی رود و از دست بکیسه برد بقال دست بترازو ببرد چون کیسه را بر تراز آرد
و از دست حاجت چیزی دارد بقال ترازو در میان بنهد و ضمن بر کف ترازو او نهاد خشنودی
ازانچه روان کند بر در درگاه باید ذو الجلال سبحانه بمثل چنین دان که چون بنده دست بکیسه طاعت
برد ترازوی عدل در میان آرند و اگر مفلس برد دست سوال بگشاید هر چه خواهد ببرد از آنکه
وارند   ز اجرا از اول نه نقد طاعتست از حق امید   لطف تراز عنایت مایه امیدست
چهاردهم   امکنه شریفه و اوقات و محل مبارک است بتخصیص حسب ادای مقیم در اماکن مرجوه

مجالس علما

مجالس علمت و سر مزارات اولیا هر یکی از بزرگان گوید الحمد رب را بعد از فوت او بخواب دیدم گفتم
خدای با تو چه کرد فرمود مرا بیامرزید و زیاده از آمرزش هدیه داد گفتم آن هدیه کدامست در جواب
فرمود که حق تعالی از زمین شکایت کرد که هر مصلحی که بر سر تربت من دعا کند دعوت او باجابت
پیوندد   یازدهم   ازمنه فاضله چون شهور عبادت اعنی رجب و شعبان و رمضان و ایام [illegible]
چون عیدین و عرفه و عاشورا و آدینه و استفتاح و لیالی متبرکه چون برات و قدر و امثال آن و از جمله
وقتها سحر را بدعا خصوصیتی است المستغفرین بالاسحار آورده اند که در وقت سحر بازی از بهشت
عزت بر سایلان درگاه عظمت و زد دعا ... ذکر و طاعت ایشان را حضرت برد تا هر کسی
را فراخور حال و ضرورت او هدیه فرستد   مراد دین طلبات الکو [illegible]
بود ناله سحری در نیمشب آخر شب منادی لطف دولت ندا میکند که ای آشنا برخیز که
بیگانگان در یک جبهه ... مشغولند میدان خالیست و در گشاده دعوت کشیده نقل و ما
بر طبق صفا نهاده شراب انس در ساغر قدس آمده بجوی اگر چه جوی و بخواه هر چه میخواهی که درین وقت
راه دعا مفتوحست و سینه داعیان بنور عنایت مشروح   سیر آه در دو صدوان درنگی کاه دعا
ارکان سینه ما طیار باشد صبحدم   صبحدم باید شدن در باغ او کز شاخ وصل   هر گلی کان
بشکفد بی خار باشد صبحدم   و در وقت تلاوت قرآن و گفتن اذان و آمدن باران و التقاء
صفین بهنگام جهاد و بعد از ادای فرایض اجابت دعا مرجوست   والمجیب دعوة المضطر عن
صاحب بحر الحقایق فرموده که شرط کلی در اجابت دعا تزکیه دل است اول ابتدا باید از دل دفع ذنوب
و از زور و اکل حرام پاک باید ساخت تا زبان پاک دعا گفته شود انگه نفس را از اوصاف ذمیمه
و اخلاق ردیه که قاطع طریق دعا اند پاکیزه باید کرد ... صفت پاک ...
دل را از ریب تعلقات نفس و زنگ هوم حشم و در دعا بصفوها ذکر ربانی و انوار اخلاق
سبحانه مجلا باید کرد تا قبول فیض را قابل گردد و شرف ... تعلق عالم او ... التفات
بغیر الله محافظت باید نمود تا متعرض نفحات الطاف حق شود ... دل را از وحشت شرک
خفی صیانت باید کرد تا در توجه بحق از و غیر او نجوید   که حیف باشد از و غیر او طلب کردن
دعای چنین داعی باشد مستجابست و نزد محققان آنست که دعا طلب آن حال
و استعداد باید تا دولت اجابت روی نماید و بحث مال و استعداد احوال باحال و با انتقال



بسم الله الرحمن الرحيم

يا حي [illegible] ويا حي [illegible]

واقسم آن در آیه ادعونی استجب لکم ادعو رب فیاض حقیقی مامولست ای عزیز اجابت
را بدعوت مطیعان دروازهای دستور دعای پیوند سخت بلک فرمود که اجابت میکنم
دعای بنده خود بنده را هر که باشد ما آنرا [illegible] که میخواهد آنرا [illegible] که او را میخواهد که او اهل دعا
نیست ما اهل اجابت هستیم بر درگاه ما ناله و زاری را مقداریست و لطف محبت ما را بار زاری
کنندگان بازاری در خبر است که مردی در مسجد رسول صلعم دعا میکرد و آنحضرت در وی مینگریست
و تبسم میفرمود و چون سبب تبسم پرسیدند جواب داد که عجب آمد مرا از دعای این مرد که یکبار
گفت یارب حق سبحانه گفت لبیک پس دو بار گفت یارب دو بار گفت لبیک سه بار گفت
گفت یارب حق تعالی سه بار گفت لبیک از بسکه مرا خوش آمد تبسم کردم نظم ای خنک آنکو بیکبار
گفت ؛ زور را بگذاشت او زاری گرفت ؛ چون بنالد ابر شکر و گل افشاند اندر هر دو عالم
غلغله ؛ هر دمش صد نامه صد پیک از خدا ؛ یارب او زد فرست لبیک از خدا ای درویش اوگ
اجابت دعوت از حق تعالی وقوع یافت بی واسطه سابقه از تو معلوم گردد که اجابت دعا
فضلست از حق سبحانه و هیچ محلی بطاعت و عبادت نیست پس اگر دعا اجابت میکند
بسبب طاعت قادر است که گناهکاران بی مزد و وسیله عبادت بلکه بمقتضای لطف و رحمت
ان الله بالناس لرؤف رحیم و این نیز نکته دیگر است فلیستجیبوا لی باید که بندگان مرا
اجابت کنند یعنی چون ایشان را بکار فرمایم انقیاد نمایند دعای بنده تو مرا میخوانی اجابت میکنم
تا نیز ترا میخوانیم اجابت کن ما با کمال غنی [illegible] بر دعای تو راضی نیستیم تو با غایت فقر و نیاز
باید که بر دعوت ما رضا ندهی محققان گفته اند اجیب تسهیل و تخفیف است فلیستجیبوا لی
تشدید و تکلیف و تخفیف بر تکلیف زانست که تکریم است و تشریف عنایت ربانی [illegible] تکلیف با
تشریف نیفزاید تا بنده بامید خلعت تشریف محنت تکلیف توانند کشید و در فتوحات فرموده
که اجابت دو نوعست امتثالی و اجابت صاحب حق مر حق را در دعوت او و امتثال فی قرآن
اجابت حق خلق را در دعای ایشان و نکته در نسبت استجابت که از اجابت ابلغ است به بنده
آن تواند بود که حق را از اجابت هیچ مانعی نیست اما انسان را موانعست از نفس و هوا و شیطان
و دنیا و لهذا سین استجابت طلب انسانرا است دلالت بر طلب عون بنده میکند
در ادراک اجابت از حضرت عزت حق سبحانه بهر حال جستن است اعانت از وی ثابت

فلیستجیبوا لی
آیه ۱۸۳
بقره



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله العظيم الشأن القوي السلطان الشديد

الاركان جس حابس وحجر يابس وشهاب قابس ولبن

رامس وماء فارس في عين العاين وفي اصيب خلق الله البه

وفي كبده وكليتيه فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ار

سنه ١١٣٢

جع البصر كرتين ينقلب اليك البصر خا

سئا وهو حسير

